مبانی وکلیّات

علوم سیاسی

جلد اول

تألیف

دکتر سید جلال الدین مدنی

مبانی و کلیات

علوم سیاسی

جلد اول

دکتر سید جلال الدین مدنی

مبانی وکلیات علوم سیاسی (جلد اول)

تاءلیف : دکتر سید جلال‌الدین مدنی

ناشر : موءلف

تصحیح و ویرایش : سید محمد مدنی

حروف نگاری و صفحه آرایی : کامپیوتر نشر ۷۵۲۱۰۵۸

لیتوگرافی و چاپ : نشر علامه طباطبائی

تیراژ : ۵۰۰۰

نوبت چاپ : دوم

تاریخ انتشار : ۱۳۷۴

" بهاء ۱۰۰۰ تومان "

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

امروز داغترین بحث‌ها بحث سیاسی است، پرتیراژترین کتابها، کتابهای سیاسی است، جاذب ترین علوم، علم سیاست، آموزنده‌ترین انواع تاریخ، تاریخ سیاسی است و در فلسفه پیچیده‌ترین تفکرات، تفکرات سیاسی، در جامعه، دقیق‌ترین شناسائیها، جامعه‌شناسی سیاسی، در جغرافیا حساس‌ترین بخش، جغرافیای سیاسی است، در کشور مهمترین و اساسی ترین فعالیت‌ها فعالیت سیاسی است که ثمر بخش، سود آن فراگیر و در بسیاری از موارد از مرزها فراتر می‌رود و با توان و نیروی آن قلمرو همه دانش‌ها و ابزار و عوامل تمدن تحول و تغییر پیدا می‌کند. در اجتماع هرگونه تشکل فکری، علمی و تحقیقی بسادگی ممکن است پذیرفته و تحمل گردد ولی در مقابل تشکل سیاسی حساسیت بخصوصی بوجود می‌اید بسیاری افراد با شوق و ذوق به آن روی می‌آورند، تمام وقت و توان و دارائی خود را در جهت آن بکار می‌اندازند و از جانب دیگر صاحبان قدرت و حکومتگران آن را تحت نظر می‌گیرند، جهت‌یابی می‌کنند تا آنجا موافق‌اند و حمایت دارند که نفع خود را در آن ببینند و الاّ سدّ راه می‌شوند و مشکل می‌آفرینند، متهم می‌کنند، وابسته به بیگانه میشناسند. در نظام قضائی در جائیکه همه چیز باید روند یکسانی داشته باشد جرائم سیاسی جایگاه مستقلی دارند از یکطرف در ظاهر متهمان آن محترم و با ارزش تلقی می‌شوند و از طرف دیگر در کمتر کشوری است که تعریف درستی از جرم سیاسی را بپذیرند و متهمینی را در قالب آن مورد تعقیب قرار دهند بلکه عملاً مرتکبین جرائم سیاسی به مجازات شدید و خشونت آمیزی محکوم می‌شوند، در حالیکه این چنین محکومین و هوا دارانشان سعی دارند افکار عمومی را با عناوین سیاسی جاذب بخود جلب کنند و راه پیشرفت را بیابند. در جامعه جهانی هم سیاست جایگاه خاص خود را دارد و مانند نورافکنی قدرتمند برتمام انواع ارتباطات

نورافشانی می‌نماید بسیاری مشتاقانه به دنبال آن تمام مشقات را پذیرا هستند و در راه اهداف آن سر می‌بازند و جان میدهند. چرا سیاست اینهمه حساسیت را بخود اختصاص داده و با آن سابقه کهن بازهم تازه و تازه هست؟

برای اینکه در سیاست عقل و درایت، فکر و اندیشه، شجاعت و شهامت، نبوغ و هنر، برای رسیدن به اهدافی غالباً انسانی، یکجا بکار گرفته می‌شود. انسانها در چارچوب سیاست، آزاد می‌شوند اوج می‌گیرند، قدرت می‌یابند، اصلاح می‌کنند، تحول بوجود می‌آورند، انقلاب می‌کنند، نظم می‌دهند، فرمانروائی دارند، متجاوزین و متعدیان را با قانون آشنا می‌نمایند، تمدن را میسازند و تاریخ را رقم میزنند. انسان سیاسی در لحظه لحظه زندگی آرام و قرار ندارد و برای تحول و تغییر وضع و بهبود روند کارها چاره اندیشی می‌کند، البته گاهی در همین قالب ولی با مفهومی نادرست مکر و حیله پیش می‌گیرند، تقلب و نیرنگ بکار میبرند، توطئه می‌چینند، پراکنده می‌شوند، تجزیه می‌گردند، مضمحل می‌شوند از یاد می‌روند. آدمی از غوطه‌وری در این اقیانوس پرتلاطم و خروشان عنوان «انسان سیاسی» می‌گیرد بدون تردید سیاست جاذب ترین و در همان حال دشوار ترین زمینه فعالیت اجتماعی بشر را دارد زیرا سیاست دانش به قدرت رسیدن و قدرت را حفظ کردن و کل جامعه را در اختیار داشتن و بر آن حکومت کردن می‌باشد. قرنها تاریخ تحولات جهان را بنگرید سیاست رادر راس می‌بینید، سیاست را پیشگام و پرتحرک و سرنوشت ساز تشخیص می‌دهید. موریس دوورژه در کتاب "اصول علم سیاست" سیاست را به ژانوس تشبیه می‌کند که در اساطیر یونان دو چهره دارد یکی از آن چهره‌ها نشان دهنده نظم، هماهنگی و ثبات و چهره دیگر آن نمایانگر مبارزه، پیکار، تعارض و تضاد و ناهماهنگی است. سیاست در کلیه جوامع التقاطی، ترکیبی از این دوگانگی ها است. یکی با ابراز وجود و شخصیت و ابتکار و عقل و تدبیر راهبر جامعه می‌شود و کلید قدرت را بدست می‌گیرد و دیگری با تسلیم و بندگی و اجرای اوامر و سر سپردگی این راه را می‌پیماید و بزعم خویش صاحب قدرت می‌شود. و بر این نهج می‌توان گفت سیاست راهها و روش‌های گوناگون دارد. در این

وادی، هم راهیان عزت طلب یافت می‌شوند و هم گمراهان ذلت نصیب را می‌شود دید بطور کلی مفهوم سیاست مفهوم بسیار پیچیده‌ای است، با سادگی قابل تشخیص و تمیز نیست، اولین اشکال و پیچیدگی در تعیین قلمرو و تشخیص حدود آن است.

غالباً تفکیک و تمیز سیاست از غیر آن آسان نیست ، مسائل سیاسی به حوزه و قلمرو بسیاری از علوم و فنون وارد می‌شوند و بنوعی اثر می‌گذارند، بهر موضوعی میتوان رنگ سیاست داد و هر مسئله‌ای را میشود از بعد سیاست ارزیابی نمود. از مکالمات روزمره مردم عادی تا مطالعات علمی تحقیقی دانشمندان، سیاست رسوخ دارد و بزبان می‌آید، از عبارات بسیار معمول و رایج عامه است که می‌گویند سیاست بازی نکن... سیاست دولت غلط است... سیاست یعنی دروغ... سیاست یعنی فریب، کشورداری باید توام با سیاست باشد... سیاست پدر و مادرندارد... سیاست خطر آفرین است، سیاست کور است، سیاست را در قالب طنز بیان کن، سیاست رحم و عاطفه نداردو ...

در کتب و مقالات و سخنان متخصصین علوم سیاسی و اجتماعی هم از سیاست مفاهیم بسیار متنوعی بکار گرفته شده است، علت تنوع در مفهوم سیاست این است که همه مسائل زندگی قابلیت آن را دارند که در قلمرو سیاست جای گیرند. سیاست هنر بهترین زیستن وتوشه نیک اندوختن می‌باشد.

ماکس وبر می‌گوید: "... مفهوم سیاست بی‌اندازه وسیع و شامل هر نوع رهبری مستقل در عمل است. مردم از سیاست پولی بانک‌ها، از سیاست مالی دولت، از سیاست اعتصاب اتحادیه‌های کارگری، از سیاست تربیتی شهرداریها، از سیاست رئیس یک انجمن اختیاری و حتی از سیاست زنی که در صدد راهنمائی شوهر خویش است سخن می‌گویند...لیکن ما از منطق سیاست مفاهیم رهبری... مدیریت سیاسی جامعه و دولت را در نظر داریم..." با این ترتیب به نظر ماکس وبر آلمانی جامعه شناس سیاسی معروف، اساس و عنصر اصلی تشکیل دهنده "سیاست" قدرت می‌باشد و قدرت را چنین تعریف میکند "قدرت شانس به کرسی نشاندن اراده خود حتی برغم مقاومت در

مقابل آن در چهار چوب مناسبات اجتماعی است" قدرت استفاده و بهره‌گیری از منابع برای هماهنگی رفتار دیگران می‌باشد، در هریک از حالات قدرت، باید فکر در ابعاد مختلفی متمرکز گردد باید هدفها را در نظر داشت و قدرت را در جهت تحقق آن و بکمک منابع بکار انداخت و اگر به نظریات فلاسفه و صاحبنظران سیاسی توجه شود بسیاری دیگر بر همین عقیده اند و شالوده و اساس سیاست را قدرت می‌دانند.

راسل فیلسوف معاصر می‌گوید: این قدرت است که اجزای سیاست را تشکیل می‌دهد و به آن شکل می‌بخشد. ژرژ ودل رئیس و استاد دانشکده حقوق پاریس می‌گوید اساس سیاست را «قدرت» تشکیل می‌دهد و می‌گوید «...اگر بتوان علم سیاست را به اختصار تعریف نمود باید گفت "علم قدرت" است و موضوع آن پدیده‌های مربوط به فرمانروائی می‌باشد که در جامعه ظاهر می‌گردد..." و اگر بیاندیشیم که قدرت با پیدایش اجتماع انسانی و حتی قبل از ایجاد دولت بوجود آمده مسلم می‌گردد که سیاست قبل از تشکیل دولت با انسانها همراه بوده است.

مباحث سیاسی و مسائل در ارتباط با آن بازندگی روزمره یک یک افراد انسان گره میخورد و به آنها شکل میدهد. البته تردیدی نیست برای ورود به وادی سیاست دست یابی به آگاهیها و اطلاعات وسیعی را لازم دارد و طبیعت جستجوگر آدمی این طریق را میطلبد.

انسان سیاسی است، آدمی دوستدار قدرت و قدرتمندی است، بخش عمده‌ای از تلاش و کوشش جسمی و فکری انسان برای تفوق یافتن است. این تفوق طلبی و قدرت یابی در بین همه اقوام وجود داشته و دارد و سبب بسیاری پیشرفتها، دگرگونیها و تحولات شده است، آدمی در اثر همین آرزوی قدرت داشتن جستجوگر است. تحقیق و تفحص دارد تابه رموز بیشتری از عالم طبیعت دست یابد. این احساس از همان بدو تولد در انسان ظاهر می‌شود و کم‌کم در او رشد می‌یابد. در طبیعت هیچ طفلی تسلیم شدن و زور شنیدن، تابع بودن و دیگران بر او قدرت داشتن نیست، تا زمانی تسلیم است که از قدرت او اقدام دیگری ساخته نیست و الا مانع را بر طرف می‌سازد.

اساساً پرورش طفل و رشد کودک در جهت همان طبیعت و خـواست نـیرودار شدن اوست شاگرد در فکر آن است روزی معلم شود و همان قدرت را برای شاگردان ابراز نماید. سرباز علاقمند است بوسایلی جای فرمانده را بگیرد و به دیگـران دسـتور دهد. فرزند نمی‌خواهد همیشه از پـدر حـرف بشـنود بـلکه در همـان زمـان هـم حس استقلال‌خواهی و برتری‌جویی را دارد و آن را تقویت می‌نماید، و این قدرت طلبی در رئیس خانواده، در کدخدای ده، در رئیس دانشگاه، در حاکم و ... افزون و افزون می‌گردد همین قدرت و حفظ قدرت افرادی را در مقام رئیس، حکمران، فرمانده، سلطان، رهبر و بالاخره طبقه حاکمه قرار می‌دهد وقتی جمعی در سرزمینی صاحب قدرت عالی شدند و دیگران راتحت حکمروائی داشتند کشور شکل می‌گیرد و واقـعیت پـیدا مـی‌کند، در واقع مفهوم حاکمیت و قدرت عالی بدون شکل گیری افکار و فعالیتهای سیاسی متصور نیست و در جهان امروز وقتی که از جامعه سیاسی سخن گفته می‌شود منظور کشور با همه نهادهای تقنینی، سیاسی، قضائی، اداری، حزبی، صنفی، نظامی، فرهنگی است.

علم سیاست کلیدی است بر این گنجینه و ارائه خطوطی است برای ترسیم آینده و می‌گوید چگونه باید تلاش کرد ، تبلیغات داشت، اطلاعـات وسـیعی در زمینه‌هـای مختلف بخصوص مسائل اجتماعی بدست آورد، در دیگران نفوذ کـرد و ذهـن آنهـا را تسخیر نمود چه راههائی را باید پیمود با چه ابزار و وسایل می‌توان سرنوشت جامعه را در اختیار گرفت از چه فرصتها میتوان استفاده کرد، با چه روابطی مـمکن است دیگـر کشورها را همراه داشت و با چه رموزی می‌شود قدرت را حـفظ کـرد، در ایـن رابـطه متفکرین و صاحبنظران و علمای اجتماع و فلاسفه پیشنهاداتی دارند و برنامه هائی ارائه داده‌اند همه این کوششها بـرای آن است کـه جـامعه در بـهترین وضـع اداره شـود و از استعداد و توان همه انسانها استفاده گردد و از تمام مواهب خداوندی بهره مندی کامل صورت پذیرد. بالاترین و والاترین هدف علم سیاست اداره خردمندانه جامعه باعنوان کشور می‌باشد.

گفتیم اداره خردمندانه، برای انکه قدرت حاکمه‌ای که به توانمندی خود و عوامل

زیر مجموعه‌اش آگاه نباشد مرز بین شدنی و ناشدنی را تشخیص ندهد و آینده نگر نباشد و به خواست حکومت شدگان ووضع زمان و مکان توجه نکند خرد مند نیست. اگر تار و پود جامعه بر اساس مبانی اخلاقی و دینی نباشد، سیاست در جهت استحکام، رشد ندارد و پایه‌های ایمان جامعه متزلزل است و چنین اجتماعی جهت تعالی واقعی ندارد، عالم سیاست نباید لزوم این استحکام و مبانی را نادیده بگیرد، اگر مردمی می‌اندیشند و امور کشور را زیر نظر دارند و خواهان بهبود وضع هستند و ارائه طریق می‌کنند یا انتقاد می‌نمایند و نمی‌خواهند عیوب و نواقص مخفی بماند و اصلاح را می‌خواهند باید با این تفکر همراه بود، به آن ارج گذاشت و از آن نهراسید بلکه این نیرو را بکار گرفت با نیروی مردمی و با خواست و علاقه واقعی آنها و با پاسخگوئی به انتقادات و با تشریح معضلات و مشکلات برای آنها وکمک گرفتن از استعداد و توان آنها میتوان مردم را با نشاط و صاحبنظر و در همه مسائل حامی نگهداشت و البته کسانی که اشتباه می‌کنند و خطراتی برای کشور آفریده‌اند باید با احساس مسئولیت پذیری، خود داوطلبانه فرصت فعالیت را برای دیگران باز گذارند.

اگر در جامعه‌ای ملاحظه می‌شود مردم ساکت و خاموش اند و در هیچ مسئله سیاسی نظر نمی‌دهند و فقط به نان و آب می‌اندیشند نباید تصور شود همبستگی و پیوند بین مردم و حکومت چنین حالتی را باعث شده باید مطالعه و تحقیق شود، چه بسا عدم رضایت و ترس از حکومت و وحشت از ابزار اذیت و آزار چنین وضعی را بوجود آورده است و چه بسا طغیان و شورشی بی پایان را بدنبال داشته باشد. بین اجتماعات و تظاهرات آگاهانه مردم بنحو داوطلبانه و با عشق و علاقه با مواردیکه ترس و وحشت، بی تفاوتی اساس آن باشد و تبلیغات پوچ و بی محتوی وابستگان قدرت حاکم آن را صورت داده باشند باید تفاوت قائل بود اولی امید بخش و موجب تقویت قدرت حاکم دومی آثاری از تزلزل و ناپایداری و احتمال عصیان و طغیان دارد و چنین مواردی باید از هم بازشناسی شود. آنان که قدرت را در اختیار دارند همواره باید جهات تغییر وضع را ارزیابی کنند و چاره اندیشی را بسود ملت ترتیب دهند تجربه نشان می‌دهد مردم

واحدهای سیاسی از حاکمان انتظار صمیمیت، صداقت و خدمت دارند ونتایج کار را ملموس میخواهند با وعده و وعید فقط برای مدتی می‌شود وضعیت را پنهان نگهداشت مشارکت عامه در رهبری جامعه می‌تواند بار مسئولیت آنان را سبک سازد.

آنهاکه از اعتقادات دینی فاصله‌گرفته‌اند و دین‌را از دنیا جداساخته‌اند و درپی سازماندهی به زندگی و رونق بخشیدن به روابط انسانها و کسب هرچه بیشتر قدرت بدون اتکای به مبانی معنوی، اخلاق و مذهب هستند سیاست را محور فعالیتهای خویش می‌شناسند وگاهی در این راه تا آن حد بی باک‌اند که هر وسیله‌ای رابرای کسب قُدرت مورد استفاده قرارمی‌دهند اما در همان حال متدینین و پیروان ادیان توحیدی بر این باورند که سیاست عین دیانت است و پیامبران الهی پایه گذاران سیاست‌اند و سیاستی که با اصول اخلاق و دیانت هماهنگ و هم سو نباشد سیاست نیست و در این انبوه بحث‌ها و استدلال‌ها موازین اسلامی جای خاص خود را دارد و آنهاکه حقانیت را فقط در اسلام بعنوان پایان بخش ادیان میدانند و پیامبر خاتم محمدبن عبداله(ص) را پایه گذار حکومت اسلامی میشناسند تعالیم او و پیشوایان بزرگی چون علی (ع) را طریق سعادت بشریت معرفی می‌کنند. اینان تفکر سیاسی را در اخلاق و دین و اصول عالی انسانی کار و تلاش و ابتکار و ایثار و تعمق و تعقل و تقوا میدانند و هر اندیشه سیاسی را بدون اتکای به خدای لایزال و تسلیم در برابر قدرت و حاکمیت علی الاطلاق او پوچ و بی معنی وگمراهی تلقی می‌کنند. شناخت سنتهای الهی و اصول حاکم بر مجامع بشری و مطالعه حوادث گذشته و بکار گیری تجربیات لازم شمرده شده. این سنتها در عالم هستی و جوامع‌بشری نقش سرنوشت‌ساز و مهمی‌دارند بررسی و دقت در سنن و اصول آنها به مومنین امکان موضع گیری مناسب و حرکت در صراط‌مستقیم را می‌آموزد در این راه و شناسائی پایه‌های سیاست ازطریق ریشه‌های دینی حکما و فلاسفه بزرگی در تاریخ‌تمدن‌اسلامی همچون غزالی، فارابی، ابن سینا و...درخشیده اندکه تفکرات خود را بر محورقرآن و سنت رسول اکرم و جانشینان او بیان داشته‌اند که همه‌این مباحث ترسیم سیاست‌اسلامی است این سیاست همانطور که در اصل دوم قانون اساسی جمهوری

اسلامی آمده بر اصول اعتقادی توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت و کرامت و آزادی انسان قرار دارد.

از ویژگیهای سیاست اسلامی، ترغیب مردم به شناسائی خداوند و قدرت لایزال او، به کسب علم و دانش و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و استقرار مساوات و مواسات بین افراد و رسیدن به مرز صلح و آرامش خاطر و یافتن لیاقت عنوان خلیفةاللهی در زمین است. کمال خلقت انسان در عقل او است، عقل بزرگترین موهبت الهی است که به رایگان به آدمی ارزانی شده در حالیکه انسان در تمایلات و خواهشهای نفسانی و میل به اطفاء غرایز با دیگر حیوانات تفاوتی ندارد، عقل او را در سطحی بالاتر قرار می‌دهد و او را در زندگی همراهی و کمک می‌کند عقل حسابگر صدیقی است که مشورت با او آدمی را از خطا دور می‌سازد. عقل تنها سند اختیار و آزادی انسان است انسان بی عقل در زنجیر غرائز قرار می‌گیرد دست‌یابی به قدرت، زمام جامعه را در اختیار گرفتن و حکومت کردن باید با عقل و ایمان توام باشد عقل مهار نیرومندی است بر غرائز. انسان خردمند برای رفع نیازهای خود تشریک مساعی با دیگران را برمی‌گزیند و جامعه انسانی را بوجود می‌آورد از تجمع خانواده‌ها عنصری بنام ملت پدید آمده است ملت برای خود تشکیلاتی ایجاد کرد و قالب سیاسی بنام کشور یا دولت بوجود آورد و این است قلمرو علم سیاست جامعه سیاسی آمیزه‌هائی از زشتی و زیبائی، خوبی و بدی، ظلم و داد، خردمندی و بی خردی، همکاری و پراکندگی، اتحاد و تفرقه دارد قدرت حاکم باید همه این اوضاع و احوال را ملاک قراردهد و از بین دهها و صدها راه حل آن را برگزینند که بهترین آثار را به دنبال دارد.

و بنابراین سخت‌ترین شرایط و دقیقترین صلاحیتها را حقاً باید کسانی دارا باشند که قدم در سیاست می‌گذارند و قدرت حاکمیت را در اختیار می‌گیرند و اداره امور ملتها را عهده‌دار می‌شوند. معمولاً بین آنچه باید باشندو صلاحیتهائی که باید داشته باشند و خط مشی‌ها و روش‌ها و اصولی راکه باید در پیش گیرند با آنچه عملاً هستند و عمل می‌کنند فاصله زیادی است و همین فاصله از عوامل و اسباب عمده جنگها، اختلافات،

تضادها، دشمنی ها، نامرادیها، ناکامیها، ناتوانیها، عدم موفقیت‌ها، شکست‌ها، سرکوب استعدادها و عدم استفاده کافی از منابع طبیعی، و ناهماهنگی در اداره امور عمومی است در طول تاریخ کمتر دیده می‌شود که جامعه در اختیار حاکمان صالح قرار گرفته باشد و جامعه را بر طبق کمال عقل و دور اندیشی و درایت و رعایت صلاح و مصلحت عمومی اداره کرده باشند غالباً شیفتگان قدرت بدون داشتن صلاحیتهای لازم به طرق مختلف سعی می‌کنند در موضع حکومت قرار گیرند و در این راه هر حیله و فریبی را مجاز میشمارند، به انواع امور نامشروع و غیر صحیح متوسل می‌شوند. در مقابل قدرتهای بیگانه تسلیم‌اند، هر مانعی را بدون توجه به حق از پیش پای خود بر می‌دارند و قلم و زبان خود را در توجیه اقدامات خود بکار می‌گیرند و باوعده وعیدهای گوناگون بسیاری افراد را میفریبند تا انکه قدرت را در دست گیرند اما در این هنگام بدلیل نداشتن صلاحیتهای لازم نقطه پیشرفتی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند ولی به هیچ قیمت حاضر نیستند به این مسئله اعتراف نمایند نه اینکه اعتراف نمی‌کنند بلکه انتظار دارند همه مردم آنها را عقل کل بشناسند و بدون چون و چرا تبعیت آنها را بپذیرند و تنها راه نجات را در بقای قدرت آنها ببینند و کوچکترین انتقاد را با سخت ترین مجازات پاسخ می‌دهند و در هیچ شرایطی حاضر نیستند قدرت حاکمیت را بدیگران بسپارند. اینان تصور نمی‌کنند بهر حال روزی این قدرت تمام می‌شود و چه‌بهتر با اختیار در مناسب‌ترین زمان آن را رها نمایند. و جای خود را به اشخاص صالح بدهند این از عیوب بزرگ قدرت است که چشم دارنده آن راکور می‌کند و او را به راههائی میکشاند که هرگز پیمودن آن را قبلاً نداشت، اشتباه گذشته را با خطائی بزرگتر پنهان می‌کند و بر این اشتباهات اصرار می‌ورزد و در همین نقطه است که به اهمیت اخلاق و دین در سیاست می‌رسیم که به آن وجهه خاص می‌دهد. منظور ما از رسوخ اخلاق و دین در سیاست و سیاست متکی به اخلاق و دیانت و یا سیاستی که مفهوم آن رسیدن به اهداف عالی با اتکای به مبانی اخلاقی و دینی باشد جنبه‌های واقعی موضوع است نه ادعاهای پوچ و بی‌معنی. آنانکه رعایت اخلاق و دین را ادعا دارند تا رفتارخود را توجیه کنند تا اعمال ظالمانه خود را

مخفی نگهدارند تا عامه را در بردگی خود باقی بدارند در دایره بحث اخلاق و دین و سیاست اسلامی مورد بحث مانمی‌گنجند ما الگوی سیاست اسلامی را در رفتار و اعمال و خط مشی امام علی (ع) آن پیشوای بزرگ سراغ داریم که تجسم واقعی عدالت بود و پیام او می‌تواند الهام بخش همه عصرها و نسل‌ها باشد و امیدواریم اسلام با چنین نموداری از سیاست شناخته شود که ضامن و حافظ حقوق و آزادی همه انسانها است.

در این کتاب که عنوان مبانی و کلیات را پیدا کرده دو وظیفه مطالعه در عمق و در سطح را توام دارد. از یکطرف ریشه‌های علم سیاست را در تفکر نظر پردازان قرون و اعصار جستجو می‌کند و از طرف دیگر به مطالعه‌ای گسترده و همه جانبه در سطح نظر دارد زیرا در این قسمت مطالعه عمقی مربوط به دروس متعددی است که طی چندین ترم مقرر شده است.

در اینجا ابتدا سعی می‌شود قلمرو علم سیاست و تعریف و موضوع آن را مشخص سازیم و ارتباط آن را با دیگر علوم انسانی معین کنیم.

در فصل دوم مروری بر افکار و عقاید سیاسی در طول تاریخ خواهیم داشت، با بعضی از فلاسفه، دانشمندان علوم اجتماعی و صاحبنظران برجسته که در مقوله سیاست به بحث نشسته‌اند آشنا می‌شویم

در فصل سوم با عنوان دیانت و سیاست باب جدیدی را در علوم سیاسی و کلیات آن می‌گشاییم که زیربنای تفکرات سیاسی بسیاری از ملتها است. و با چنین زمینه‌ای به یکی از مهمترین موضوعات علم سیاست که قلمرو قدرت سیاسی است یعنی کشور می‌پردازیم. کشور بعنوان واحد سیاسی که بسیاری از مباحث علم سیاست در قالب آن قرار دارد و یا به آن پیوند میخورد. در دنباله این شناخت بلحاظ گسترش ارتباطی که پیدا شده از مواضع سیاسی فعلی بسیاری کشورها آگاه خواهیم شد تا عینیت بحثهای نظری را در این قسمت توجه کنیم و بالاخره در آخرین فصل این جلد سازمانهای بین‌المللی که در سیاست قرن حاضر نقش بسیار مهمی را ایفا می‌نمایند شناسائی مینمائیم.

هدف ما در درجه اول دانشجویان علوم سیاسی و دیگردانشجویان علوم

اجتماعی و انسانی است که در آغاز کار اطلاعاتی را در مسائل سیاسی پیدا نمایند و در درجه ثانی کلیه دانش آموزان و دانشجویان و افراد باسواد کشور است که نیاز به آن دارند اطلاعاتی رادر زمینه قدرت و حکومت و دیگر مباحث سیاسی بوضع ساده‌ای کسب نمایند و تحلیل درستی از مسائل اجتماعی پیدا کنند.

تهران ـ بهمن ۱۳۷۱ ـ دکتر مدنی

❖ فصل اول

شناخت مقدماتی علم سیاست

علم سیاست [1] درعین اینکه از جمله علوم اجتماعی و انسانی است[2] در مقوله علوم

---

۱ - در لغت در مقابل کلمه «سیاست» معانی حکم راندن بر رعیت واداره کردن امور مملکت، حکومت کردن، ریاست کردن، حکومت، ریاست، حکمداری، عدالت، داوری، سزا، جزا، تنبیه - محافظت حدود ملک، اداره امور داخلی و خارجی کشور، قرارداد. سیاست با کلمات دیگری ترکیب می‌شود: سیاست اقتصادی (طریقه‌ای که دولت یا حزبی در اداره امور اقتصاد کشور در پیش می‌گیرد). سیاست جسمانی (طریقه حفظ بدن و تقویت آن از بر هم خوردن تعادل آن است) سیاست فاضله (یکی از اقسام سیاست ملک سیاست فاضله است که آنرا امامت خوانند و غرض از آن تکمیل خلق بود و لازمه‌اش نیل (به) سعادت است). سیاست مُدُن (یکی از اقسام حکمت عملی است و آن علم به مصالح جماعتی است که در شهری و کشوری اجتماع کرده اند بر مبنای تعاون، بقای نوع و ترفیه زندگی افراد و آن خود بر دو قسم است یکی آنکه متعلق به ملک و سلطنت است که علم سیاست نامند و دیگر آنچه متعلق به شرایع آسمانی و احکام الهی و دستورهای انبیاء و اولیا است که علم نوامیس نامند). سیاست نفسانی یا نفسانیه (سیاست تهذیب اخلاق و سلوک با اطرافیان و افراد تابع و دوستان است و انجام دادن افعال نیک و کارهائی که به مصلحت مردم باشد) سیاست کردن = سیاست فرمودن (حکومت کردن - عقوبت کردن - سزادادن - تنبیه کردن) به فرهنگ فارسی دکتر معین و لغت نامه دهخدا مراجعه شود) سیاست در مفهوم مجازات در قوانین هم دیده می‌شود از جمله در اصل ۱۲ قانون اساسی مشروطیت چنین گفته شده بود" به هیچ عنوان و به هیچ دست آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورایملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود اگر احیاناً یکی از اعضاء علناً" مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست در باره او بااستحضار مجلس باشد" سیاست در معنی مجازات قرنها در زبان فارسی متداول بوده است و با اینکه در اصل قانون اساسی سال ۱۲۸۵ کلمه سیاست دیده می‌شود بعداز آن این لغت در قانون‌گذاری و در اسناد قضائی متروک مانده و چیزی ملاحظه نمیگردد و هرجا لازم‌بوده از کلمه کیفر و مجازات استفاده شده است و بالاخره دیکسیونر آکادمی فرانسه در مقابل کلمه پلیتیک این عبارت را آورده: معرفت برآنچه که راجع است به فن حکومت کردن بر یک دولت (کشور) و رهبری روابط آن با سایر دول.

۲ - نویسندگان کتاب آشنایی با علم سیاست در این رابطه می‌گویند: علم سیاست را میتوان به‌عنوان علم دولت یا به‌عنوان رشته‌ای از علوم اجتماعی که مربوط به تئوری سازمانها، حکومت و اعمال دولت است تعریف نمود و می‌افزایند با دید وسیعتری میتوان اعمال سیاسی گروه‌ها، سازمانها و نهادهایی را که

تجربی و عینی قراردارد و تعریف از این علم تنها برای زمان تعریف معتبر است زیرا پیوسته با تجربیات جدید و کشف نقاط تاریک تعریف جدیدی لازم است [1] فعلاً قبل از این که مسائل و موضوعات این علم را بررسی کنیم میتوان تعریف مقدماتی بشرح زیر داشت:

تعریف سیاست:

سیاست عبارت است از هرنوع تدبیر و تلاش و فعالیت و تعمق و تفکر و اقدام فردی و جمعی در جهت کسب قدرت و بعهده گرفتن اداره امور کشور بنحوی که جامعه و افراد آن در مسیر تحقق آمال و خواسته‌های خویش قرار گیرند [2] با این تعریف در نظر اول عناصر زیر در سیاست جلب توجه می‌کند.

۱ - لزوم تلاش و تعمق و تعقل: در سیاست کوشش و تدبیر و تعمق و تفکر و فعالیت لازم است. هیچ اقدام سیاسی با بی نظری و سکون و سکوت و بی تفاوتی ممکن نیست. در سیاست جوش و خروش و اقدام و فعالیت ظهور و بروز دارد هرکس هرم قدرت را در نظر می‌گیرد و خود را شایسته ایستادن در پلکانی از این هرم میداند و توانا برای زمامداری میشناسد باید صاحب فکر و اندیشه و ابتکار باشد، باید توان و قدرت انسانها را بشناسد و ارزیابی کند، باید امکان جذب افراد جامعه را داشته باشد، باید

☞ کمابیش از دولت جدا بوده ولی در صدد بدست آوردن قدرت سیاسی و گسترش نفوذ خود بر سیاست ملی و رهبری تغییرات اجتماعی میباشند به تعریف فوق اضافه نمود. مراجعه شود به آشنائی با علم سیاست نوشته کارلتون کلایمرودری و دو نفر دیگر از اساتید علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا ترجمه بهرام ملکوتی از انتشارات امیرکبیر سال ۵۱ صفحه ۱۱.

۱ - مراجعه شود به سلسله مقالات مربوط به تقسیمات علوم با عنوان علوم انسانی و تفاوت آن با سایر شاخه‌های معرفت مجله سروش شماره‌های ۱۶۰ و بعد مهر سال ۶۰ و ...

۲ - نویسنده کتاب مبانی سیاست در حدود سی صفحه آغاز کتاب را به توضیح تعریف‌هائی که پژوهشگران ایرانی و یا محققین خارجی از علم سیاست در طول تاریخ داشته‌اند پرداخته و در عین حال تصریح نموده تمام تعاریف و مفاهیمی که از سیاست هست دربردارنده پاره‌ای از حقیقت است و برای اینکه خواننده در بین آنهمه تعاریف سرگردان نماند و چهار چوبی برای شناختن و تمیز امور سیاسی از غیر سیاسی داشته باشد چنین تعریفی ارائه می‌دهد" سیاست علمی است که همه اشکال روابط قدرت را در زمان و مکان‌های گوناگون بر میرسد و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را می‌نمایاند." مراجعه شود به جلد نخست مبانی سیاست دکتر عبدالحمید ابو الحمد چاپ سوم انتشارات توس ۱۳۶۵ صفحه ۱۲ ببعد.

بتواند همفکرانی جمع کند و این همفکران به او اعتماد و اطمینان داشته باشند. کسانی که برای خود رسالتی قائل نیستند، بی‌تفاوت اند و یا فقط نیروی دافعه دارند و قادر به جذب دیگران نیستند یا تنها در فکر نان و آب و زندگی عادی و استراحت‌اند و نسبت به جامعه و افراد آن و دیگر اقوام و جوامع نظری ندارند نمی‌توانند در راه سیاست گام بردارند فعالیت سیاسی توام با تشریک مساعی و درک خواستها و آمال دیگران است غالباً کسانی که مقامات حاکمه را اشغال کرده‌اند یا به تشکیل جمعیت و حزب مبادرت نموده‌اند یا در تحولات و انقلابات اجتماعی سهیم بوده‌اند قطعاً نوعی جاذبه داشته‌اند و از نفوذ کلام بهره برده‌اند حقانیت خود را با بیان و یا قلم ظاهر ساخته‌اند و یا توان شناسائی خواسته‌های مردم را داشته و با عوام فریبی و ریاکاری خود رادلسوز عامه و خواهان بهبود وضع آنها معرفی نموده توانائی خویش را برای حاکمیت و فرمانروائی مطرح کرده‌اند ویا مشخصات و افعال و اعمال صالح و قابل پذیرش برای عموم داشته‌اند بظاهر و یا بواقع خدماتی انجام داده‌اند که مورد استقبال قرار گرفته‌اند و یابالاخره جهات معنوی و تقوایی و علمی آنها سبب احراز صلاحیت در کسب قدرت شده‌است و به اصطلاح با بهره‌گیری از روش‌ها و خط مشی‌های سیاسی در صحنه سیاست وارد شده‌اند و فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سرگذاشته‌اند.

۲ - لزوم اجتماع: فعالیت سیاسی نیاز به اجتماع دارد سیاست محتاج قلمرو میباشد. کسی که از جامعه متنفر باشد یا نتواند با دیگران زندگی کند قادر نیست کار سیاسی کند فعالیت سیاسی افراد خارج از اجتماع قابل تصور نیست. جامعه محل رشد و پرورش تفکرات سیاسی است[1].

---

۱ - اولین گام درجاده سیاست شناخت انسان است،فلاسفه یونان و علمای حقوق رم ادعا کرده اند انسان حیوانی اجتماعی است مدنی الطبع میباشد، غالب حیوانات به تنهائی و بطور منفرد درکوه و غار و صحرا و جنگل زندگی میکنند، انسان با همنوعان خود جمع میشود و جامعه تشکیل میدهد. منظور از اجتماع انسانی استقرار صلح و آرامش و تامین سعادت و نیکبختی است از همین اجتماع و با هم زیستن، انسان نیازهای خود را مرتفع می‌سازد. بنابراین خلقت و آفرینش انسان برای زندگی در اجتماع است و ادامه حیات انسانی جز در جامعه امکان پذیر نیست.

جمع دیگری بر این نظر معترض‌اند و فطرتاً اجتماعی بودن انسان را انکار مینمایند میگویند کمال خلقت و آفرینش آدمی به مناسبت عقل او است. انسان با کمک عقل میتواند نیازهای خود را بر طرف سازد.

اقبال جامعه باعث توسعه اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. افراد در خارج از اجتماع و در انزوا و حالت انفراد نمی‌توانند اقدام سیاسی داشته باشند. پس سیاست نیاز به جامعه و اجتماع و همکاری و تعاون و همفکری و مبارزه دارد در برخورد افکار، عقاید و نظریات مسائل عنوان سیاست پیدا می‌کند. بعلاوه سرنوشت جامعه با تصمیمات سیاسی رقم زده می‌شود. در میان انبوه منافع حاصل از زندگی اجتماعی باید به امنیت و تقسیم کار توجه کنیم هرنوع اجتماع اعم از خرد و یا کلان معیارهائی برای رفتار سیاسی دارد اولین این رفتار در رابطه با امنیت شهروندان جامعه است و تامین امنیت با وجود قدرت و ادامه آن امکان دارد. اگر اقدامات سیاسی با شورش و هرج و مرج همراه می‌گردد این همراهی موقتی و کوتاه مدت و بخاطر امنیت پایدار می‌باشد جایگاه سیاست جامعه است در عین حال جامعه از تحرکات سیاسی بهره می‌گیرد، رشد می‌یابد، توسعه پیدا می‌کند، استعدادهای خلاق پایه‌های تمدن و فرهنگ را محکم می‌نمایند. همانطور که قلمرو سیاست جامعه هست جامعه هم با اصول و معیارهای سیاست شکل می‌گیرد ساخته می‌شود دارای ضابطه و معیار میگردد.

۳ - در جهت احراز حاکمیت: فعالیتی سیاسی است که در جهت به دست گرفتن حاکمیت و قدرت اداره امور کشور باشد. به عبارت دیگر سیاست توام با راه یابی به زمامداری است، هیچ جامعه‌ای بدون قدرت عالیه قابلیت عنوان کشور را ندارد. فعالیت سیاسی به جامعه امکان آن را میدهد که در شکل کشور با همه خصوصیات لازمه آن درآید. بنابراین هر تدبیر و اندیشه‌ای سیاسی نیست سیاسی وقتی است که در جهت دست یابی به قدرت عالیه باشد. کسانیکه فعالیت تجاری دارند تمام حواس و امکانات و

☞ همین عقل او را بالا تر از سایر حیوانات قرارداده عقل نیروی ورزیده حسابگری است که انسان را سنجیده به انجام کاری وادار یا از آن باز میدارد. عقل به انسان ندامیدهد که تو آزادی و مختار و اگر با سنجش و ارزیابی من حرکت نمائی همواره راه صواب را بر می‌گزینی انسان بی عقل در زنجیر غرائز اسیر هوسهای خویش است با وجود عقل احتیاجی نیست که انسان را حیوانی اجتماعی بدانیم. انسان بنابر توصیه عقل و در جهت رفع نیاز به جامعه ملحق میشود. هریک از دو نظر را بپذیریم در تعریف سیاست به یک نتیجه میرسیم و آن لزوم اجتماع برای شناخت سیاست میباشد.
(مراجعه شود به مقدمه مبانی سیاست دکتر حشمت الله عاملی).

توان خود را در هرچه بیشتر سود بردن بکار میبرند چنین فعالیتی سیاسی نیست. آنها که در راه تعلیم و تعلم کوشش دارند ولی هدف دست یابی به قدرت را ندارند فعالیتشان صرفاً آموزشی است اما همین فعالیت آموزشی یا همان فعالیت تجاری گاهی با قصد دست یابی به قدرت و مشارکت در حاکمیت است که در اینصورت فعالیت سیاسی است. بنابراین از مشخصات سیاست انگیزه دست یابی به قدرت نهفته می‌باشد. اگر در جامعه‌ای افراد بطور کامل و در تمام صحنه‌ها مطیع یک شخص باشند و دستورات او را لازم الاتباع بدانند و رقابتی در دست یابی به قدرت نباشد و خواهان تغییر وضع خود نباشند فعالیت سیاسی وجود ندارد. زیرا در چنین محیطی افراد فاقد اراده لازم هستند و اختلاف نظری هم ندارند بندرت ممکن است چنین حالتی در جامعه یافت شود.

به عقیده مورگانتا[1] انگیزه داشتن قدرت در سه جهت و عنوان یا در سه نمونه و الگو خلاصه می‌شود الف: حفظ قدرت، ب: افزایش قدرت، ج: نمایش قدرت و در نتیجه برحسب این سه نوع جهت برای قدرت یکی از سه نوع سیاست بروز می‌نماید سیاست حفظ وضع موجود، سیاست امپریالیستی، سیاست کسب اعتبار. مورگانتا می‌افزاید همه پدیده‌های سیاسی رامی‌توان به یکی از سه الگوی اصلی مربوط کرد یا خواهان حفظ قدرت است یا افزایش قدرت و یا نمایش قدرت. عالم علوم سیاسی باید بداند که همه چیز از قدرت سرچشمه می‌گیرد و به قدرت ختم می‌شود، قدرت در تمام شئون زندگی جلوه دارد در تمام نهادهای اجتماعی، سیاسی، مذهبی و در همه سازمانهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت وجود دارد و به صور گوناگون تظاهر می‌نماید اساساً سیاست داخلی و سیاست بین‌المللی چیزی جز تلاش برای قدرت نیست و در همه موارد یکی از سه نمونه حفظ قدرت افزایش قدرت و نمایش قدرت وجود دارد کشوری که سیاست خارجی آن به حفظ قدرت تمایل دارد سیاست حفظ وضع موجود را دنبال می‌کند، هدف سیاست حفظ وضع موجود توزیع قدرتی است که

---

۱ ـ *Hans J.Morganthau* (هانس جی ـ مورگانتا) از جمله نظریه پردازان علوم سیاسی قرن بیستم و پایه‌گذار مکتب اصالت قدرت در روابط بین‌الملل است. تألیفات زیادی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دارد، کتاب «سیاست بین ملتها» اثر مشهور او بارها تجدید چاپ شده است زندگی او تقریباً قرن حاضر را در برگرفت (۱۹۸۰ ـ ۱۹۰۴) وی استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو بود.

در یک مقطع خاصی از زمان وجود دارد منظور از مقطع خاص زمان غالباً پایان یک جنگ است یعنی موقعی که با یک معاهده صلح توزیع قدرت به صورت یک قاعده حقوقی درمی‌آید هدف اصلی معاهده صلح آن است که آثار ناشی از جنگ گذشته را با شرایط حقوقی سازگار سازند و آن را در قالب مواد قابل قبولی درآورند و شاخص سیاست وضع موجود یعنی خواهان و داوطلب فعلی تغییر وضع و دگرگونی نبودن و این بدان معنی نیست که با هرگونه تغییر برای همیشه مخالف است این سیاست مخالف تغییری است که به وارونه شدن روابط قدرت بین دو یا چند کشور بیانجامد[1].

کشوری که هدف سیاست خارجی آن ازدیاد قدرت از طریق بهم زدن روابط موجود است سیاستی امپریالیستی را دنبال می‌کند، این سیاست غالباً به صف‌آرائی و جنگ منتهی می‌شود[2].

کشوری که هدف سیاست خارجی آن نمایش قدرت است سیاست کسب اعتبار را دنبال می‌کند[3] در عین حال به نمایش گذاشتن قدرت هم می‌تواند با هدف حفظ وضع

---

۱ ـ مورگانتا با اینکه سه نوع سیاست را مشخص کرده و بین سیاست حفظ وضع موجود و سیاست امپریالیستی تفکیک قائل گردیده مثالی می‌آورد که نمایانگر سیاست امپریالیستی امریکا است آنرا در قالب سیاست حفظ وضع موجود قلمداد می‌کند توضیح آنکه ایالات متحده آمریکا در ۱۹۱۷ با اعمال سیاست خاص جزایر ویرجین *(Virgin Islands)* جزایری که مجموعاً ۱۳۳ کیلومتر مربع وسعت دارد و به نام سنت‌جان، سنت کراکس و سنت توماس مشهورند و تا ۱۹۱۷ در مالکیت دانمارک قرار داشتند به چنگ آورد تسلط براین جزایر باعث شد که موقعیت امریکا در دفاع از راههای ورودی کانال پاناما به طور کامل تقویت گردد و قدرت بیشتری در امریکای مرکزی پیدا نماید. با وجود این مورگانتا نمی‌خواهد جهت تصرف این جزایر از جانب امریکا عنوان امپریالیستی پیدا کند و لذا استدلال می‌کند چون مواضع نسبی قدرت امریکا و جمهوریهای امریکای مرکزی تغییر نکرده با اینکه باعث تقویت موضع مسلط پیشین امریکا در دریای کارائیب شده اقدام امریکا سیاست حفظ وضع موجود است. و آنرا مشابه خرید سرزمین آلاسکا توسط امریکا در ۱۸۶۷ از کشور روسیه می‌داند که بر سیاست حفظ وضع موجود بین آن کشور و روسیه اثر نگذاشت.

۲ ـ در فاصله بین دو جنگ جهانی تشکیل جامعه ملل و کشورهائی که از آن حمایت داشتند و سعی می‌کردند حل وفصل اختلافات از طریق این جامعه باشد. حفظ وضع موجود را می‌خواستند کشورهائی که رابطه خود را به نحو قهرآمیزی با این جامعه قطع کردند و تجاوزاتی را به دیگر سرزمینها شروع نمودند سیاست افزایش قدرت را در پیش گرفتند ژاپن در ۱۹۳۲، آلمان در ۱۹۳۳ و ایتالیا در ۱۹۳۷ ارتباط خود را با جامعه ملل قطع کردند.

۳ ـ سیاست نمایش قدرت در عصر حاضر بسیار معمول و متداول است و درگذشته هم نمونه‌های فراوانی داشته است تلاشی که بعضی از کشورها برای پایان دادن جنگ در مناطق مختلف نشان می‌دادند و خود بانی کنفرانس‌هائی می‌شدند، مراودات و گفتگوهائی که بین کشورها در مواقع بحرانی صورت می‌پذیرد، ☜

موجود یا تغییر وضع برای افزایش قدرت باشد[1].

۴ - بهره گیری از قدرت: علم سیاست تنها کسب قدرت در اجتماع و حفظ آن نیست بهره گیری از قدرت هم جزء اصلی تعریف این علم است حاکمان و زمامداران قدرت را بدست گرفته‌اند تا جامعه را در خیر و صلاح رهبری کنند، عنصر رهبری و اعمال حاکمیت در علم سیاست نهفته است ماهیت قدرت سیاسی همین است که پس از احراز و کسب آن بنحوی در صحنه بنمایش گذاشته شود و البته بر حسب زمان و مکان تجلی و اعمال این قدرت تفاوت دارد. ممکن است آنچه راکه زمامدار در اندیشه و تفکر دارد و بلحاظ آن به کسب قدرت می‌پردازد غیر از آن باشد که بیان و اظهار می‌کند ولی بهر صورت بنوعی باید قدرت تحصیل شده اعمال گردد یعنی عنصر چهارمی که در تعریف از آن یاد کردیم تحقق پیدا کند. در دامنه همین عنصر اعمال قدرت است که می‌تواند نتایج پیشرفتهای علمی، فنی، تکنولوژی، اقتصادی، نظامی را در خدمت تمام جامعه قرار دهد که همگان از آن بهره‌مند شوند با بهره‌گیری از قدرت است که راههای حفظ قدرت هم شناخته می‌شود و هدف از علم سیاست که تامین امنیت و تضمین عدالت و تجسم بخشیدن قدرت در قالب مصالح عموم است محقق می‌گردد و در اینجا است که اختلاف بین قدرتمند با ایمان و اعتقاد درست و پایبند به اصول دین و اخلاق وزور مندی که اعمال قدرت را بی توجه به این مبانی صورت می‌دهد مشخص می‌شود. در سیاست احتمال پیش بینی و آینده‌نگری هم بطور دقیق مشکل است آگاهی به آینده و دانستن آنچه به وقوع می‌پیوندد. از خواسته‌های بشر است در ریاضیات پیش‌بینی دقیق صورت می‌پذیرد آنرا علم گوئیم همینطور علم فیزیک، علم شیمی ولی سیاست و پدیده‌های آن قابل پیش بینی با آن دقت نیست تا علم نامیده شود بعضی می‌گویند اختلاف بین علوم سیاسی و علوم خالص اختلاف درجه است محقق باید در تحقیقات

☞ آمار و ارقامی که از وسایل و ابزارهای فوق مدرن با صدها کاربرد در معرض افکار عمومی قرار می‌گیرد از جمله سیاستهای نمایش قدرت است می‌توان گفت در نظام سیاسی اسلام هم با حفظ همان اهداف الهی سیاست نمایش قدرت مطرح گردیده.

۱ ـ مراجعه شود به:

Politics Among Nations, the Struggle For Power and Peace Hans J.Morgan NewYork 1978.

خود بیطرف باشد. و نظرات شخصی خود را در موضوع تحقیق دخالت ندهد ولی بی نظری و بی طرفی در تحقیق هم امری است نسبی در علوم خالص از آنجا که محقق و موضوع تحقیق یکی نیست رعایت بیطرفی خیلی بیشتر امکان دارد تا در تحقیقات علوم اجتماعی و علم سیاست. در تحقیقات مربوط به علم سیاست محقق سیاسی بدلیل تعلق وی به طبقات و گروههای اجتماعی و به لحاظ وابستگی فامیلی و تفکراتی که دارد نمی‌تواند در تحقیقات خود کاملاً بیطرف بماند و همانطور که دیدیم معرفی نتیجه پدیده‌های سیاسی برای آینده مشکل است بازیگران عرصه سیاست هر آن ممکن است تغییر ماهیت و نقش بدهند.

موضوع علم سیاست

هر علم مستقلی دارای موضوع است موضوع علم مجموعه مسائلی است که در آن علم مورد بحث قرار می‌گیرند بین علوم، بخصوص علوم انسانی یک حد و مرز طبیعی وجود ندارد برای اینکه فعالیتهای تحقیقی دانشمندان در پیرامون یک علم حدودی داشته باشد موضوع علم را مشخص می‌کنند و الا حدو مرز و موضوعات برای علم جنبه قطعی ندارد ممکن است علمی گسترش پیدا کند و بر موضوعات آن افزوده شود و یا بالعکس موضوعاتی از حوزه علمی خارج و به حوزه علم دیگری وارد گردد و محدودیت پیدا کند در مورد علم سیاست توافقی بین دانشمندان حاصل نشده است و همانطور که تعاریف متعددی برای آن دارند در موضوع آنهم اختلاف نظرباقی است. نویسنده مبانی علم سیاست عقاید دانشمندان در این رابطه را به سه دسته ذیل تقسیم نموده است:

۱ - کسانیکه موضوع علم سیاست را "دولت" میدانند.

۲ - کسانیکه موضوع علم سیاست را "قدرت" میشناسند.

۳ - کسانیکه موضوع علم سیاست را "قدرت سیاسی" قلمداد می‌کنند.

مارسل پرلو[1] وژرژ ژلینک[2] از اساتید حقوق بین‌الملل علم سیاست را متوجه

---

۱ _ *MARCEL PRELOT.*

حاکمیت دولت می‌نمایند پرلودر سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ درس خود را در علوم سیاسی به دو موضوع سیاست علم شناسائی یک دولت ـ سیاست علم شناسائی کلیه تشکیلات دولت اختصاص داد پرلو جامعه شناسی و علم سیاست را کاملاً بهم مربوط میداند دولت در معنی وسیع آن که عنوان کشور دارد. در سلسله مراتب قدرتها قدرت حاکمه کشور عالیترین قدرت را دارد که مافوقی برای آن نیست از تئوری حاکمیت دولت این اصل نتیجه می‌شود که فقط دولت است که می‌تواند واجد صفت حاکمیت باشد و سایر دستجات اجتماعی و یا ارگانهای سیاسی همیشه کم و بیش تحت الشماع دولت هستند.[۳] این تئوری در اواخر قرون وسطی مورد توجه حقوقدانان قرار گرفت و هدف تخصیص قدرت به شاه بود. نتیجه‌ای که از تئوری حاکمیت در تعیین موضوع علم سیاست گرفته می‌شود این است که طبق این تئوری بین قدرت عالی کشور و قدرت دیگر دستجات و گروهها اختلاف ماهوی است یعنی ذاتاً و ماهیتاً باهم فرق دارند و تنها قدرت عالیه کشور واجد صفت حاکمیت است و در این صورت علم سیاست دارای موضوع کاملاً محدودی می‌باشد یعنی فقط قدرت دولت و قدرت عالیه محل شناسائی و بحث علم سیاست قرار می‌گیرد و طبعاً این علم شعاع محدودی پیدا می‌کند.

ژرژودل[۴] و موریس دوورژه[۵] و ریموندآرن[۶] از جمله کسانی هستند که هرنوع

---

۲ _ *GEORGE JELLINEK.*

۳ ـ مراجعه شود به جلد اول کتاب مبانی علم سیاست، دکتر حشمت‌الله عاملی، صفحه ۴۳

۴ _ *GEORGES VEDEL.*

۵ _ *MOURICE DU VERGER.*

۶ – ریمون آرون *Raymon Aron* ـ (۱۹۸۳ ـ ۱۹۰۵) فیلسوف، جامعه‌شناس و منتقد سیاسی مشهور فرانسه که حرفه‌اش استادی دانشگاه بود در جریان جنگ دوم جهانی به نیروی هوائی فرانسه پیوست و بعد از سقوط فرانسه به جمع طرفداران حکومت موقت ژنرال دوگل در لندن پیوست و ویراستار روزنامه فرانسه آزاد شد بعد از جنگ به شغل خود برگشت و به سلک استادان دانشگاه سوربن درآمد وی در سال ۱۹۴۷ از با نفوذترین نویسندگان روزنامه فیگارو بود. اول دوستی صمیمانه‌ای با ژان‌پل‌سارتر فیلسوف فرانسوی داشت اما بعد در کتابی بنام تریاک روشنفکران که در ۱۹۵۷ به چاپ رسید از سارتر و سایر مارکسیستها به خاطر حمایت از شوروی انتقاد نمود از طرفداران شدید اتحادیه غرب به رهبری امریکا بود او را از سخت‌ترین منتقدین ژنرال دوگل به شمار آورده‌اند. با استعمار آشکار مخالف بود و قبل ازانقلاب الجزایر خواهان خروج فرانسه از این سرزمین بود. از جمله آثار وی مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ ۱۹۶۱، قرن جنگ تمام عیار، ۱۹۵۴، صلح و جنگ ۱۹۶۶، تئوری‌های استراتژی اتمی ۱۹۶۵.

قدرت را موضوع علم سیاست می‌شناسند ریموندآرن می‌گوید موضوع علم سیاست عبارت است از مطالعه روابط قدرت بین افراد و اجتماعات و سلسله مراتب قدرتهائی که در داخل تمام اجتماعات متعدد و تکامل یافته استقرار دارد، و موریس دوورژه می‌گویَد اگر بخواهند علم سیاست را به ایجاز تعریف نمایند فقط در کلمه «قدرت» خلاصه میشود.

با این تعاریف مشخص می‌گردد که هرسه قدرت را وفقط قدرت را موضوع علم سیاست می‌دانند خواه قدرت عالیه دولت باشد یا قدرت یک مقام ساده اداری و حتی قدرت رئیس خانواده. اینان تفاوت دولت رابادیگر اجتماعات در درجه میدانند نه در ماهیت و بنابراین وقتی مطالعه قدرت را موضوع علم سیاست قرار میدهند طبعاً قدرت دولت را هم شامل میگردد. معلوم است با ابراز این نظر شعاع علم سیاست گستردگی نامحدودی پیدا میکند[1].

دسته سومی هم هستند که نظری معتدل و بینابین ابراز میدارند اینان از روانشناسان و جامعه شناسان هستند از جمله بوریکو[2] جامعه شناس فرانسوی است و این دسته می‌گویند مجموع قدرتهائی که قدرت سیاسی شناخته می‌شوند موضوع علم سیاست است و مطالعه در سایر انواع قدرت با جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی است، اینان علم سیاست را تنها متوجه قدرت عالیه کشور نمی‌کنند و دیگر قدرتهای

---

۱ - منظور از قدرت، توانائی و قابلیت به اطاعت در آوردن و نظارت بـه رفتار دیگران در تمام روابط اجتماعی است این تعریف کلی رشد تمام روابط اجتماعی را در بر می‌گیرد در هر نوع رابطه اجتماعی که فرد یاگروهی، فرد یا گروه دیگری را تحت نظارت قرار دهد قدرت وجود دارد.
برای اعمال قدرت باید صور و منابع مختلفی را در نظر گرفت از جمله قدرت علما و متخصصین که با استفاده از علم و تخصص خود افراد دیگر را مطیع خود میسازند و به آنها دستور میدهند. قدرت مدیریت، در موسسات مدیران صاحب قدرت آندو بلحاظ مدیریت و توانائی که از این حیث دارند سایر افراد در حوزه مدیریت را اداره می‌کنند و به آنها فرمان میدهند. قدرت نظامی و تسلیحاتی، دارنده اسلحه با ارائه همان اسلحه و هدف گیری صاحب قدرت است و دیگران را وادار بـه تسلیم مینماید. قدرت ناشی از سرمایه،سرمایه‌داران با استفاده از سرمایه خویش کسب قدرت نموده و سایر افراد را تحت سلطه خویش قرار می‌دهند، قدرت کارگزاران تبلیغاتی واداره کنندگان وسایل ارتباط جمعی که از حیث اهمیت امر تبلیغات و اشاعه افکار و توجیه نظریات قدرت تحصیل می‌شود. با این ترتیب ملاحظه می‌شود پدیده قدرت بطور مطلق در همه سطوح روابط در اجتماع ظهور دارد.

۲ _ *BOURICAUD.*

سیاسی جامعه را هم داخل موضوع این علم قرار می‌دهند[1]. بوریکو وپیروان او برای تمیز "قدرت سیاسی" از سایر انواع قدرت به دو ضابطه عقیده دارند. اول آنکه قدرت سیاسی مستلزم وجود یک جامعه تکامل یافته می‌باشد و دوم اینکه رجوع به زور آخرین وسیله برای اطاعت از قدرت باشد. قدرتی که این دو خصوصیت را ندارد قدرت سیاسی نیست قدرت سیاسی قدرتی است که امکان اعمال زور را در اختیار دارد و غیر قابل مقاومت است و امکان استفاده از زور هم بروجهی منظم و متکی بر قواعد اصولی است.

دوگی حقوقدان فرانسوی دولت در معنی وسیع آن (کشور) را یک جامعه سیاسی معرفی می‌کند که عظیم ترین نیرو را (با مقایسه با سایر اجتماعات و نیروهای داخل کشور) در اختیار دارد وی می‌گوید این نیرو از طریق حقوق سازمان دهی می‌شود.

از آنچه توضیح داده شد نتیجه می‌شود موضوع علم سیاست "قدرت" است امانه هر قدرتی قدرتی که در کشور نظم می‌دهد برای سایر قدرتهای داخل کشور تکلیف معین می‌کند قدرتی که در صحنه بین‌المللی ظهور دارد خود را بعنوان دولت معرفی می‌کند ویا در صدد است قدرت حاکمیت سرزمینی رادر اختیار گیرد، قدرتی که می‌تواند نیرویی را بسیج نماید صاحب مهمات و اسلحه باشد ومورد شناسایی قرار بگیرد و اعمال زور می‌نماید که آنهم متکی بر اصول و قواعد و ضوابط است.

پاره‌ای از اساتید علوم سیاسی امریکا بجای اینکه موضوع مشخصی را برای علم سیاست معرفی کنند معتقدند که رشته‌ها و شعبی در حوزه علم سیاست قرار دارند و با تفاوت نظر از این شعب یاد مینمایند اینان می‌گویند موضوع علم سیاست بیشتر مطالعه

---

۱ - معمولاً قانون اساسی هر کشوری جایگاه قدرت عالی یا قدرت سیاسی کشور را مشخص می‌کند قدرت سیاسی باید تقسیم، توزیع و تفکیک شود. اگر تمام قدرت سیاسی در دست یک ارگان (یا یک فرد) متمرکز گردد و آن ارگان یا شخص تصمیم گیر اصلی باشد موضوع استبداد و محدودیت حقوق و آزادیها مطرح می‌شود.

بر عکس اگر قدرت سیاسی توزیع شود مثلاً در اختیار چند ارگان یا شخص باشد در واقع قدرت قدرت را متوقف میکند، امکان کنترل متقابل وجود دارد، سوء استفاده از قدرت کمتر است و حفظ حقوق و آزادیها وضع بهتری دارد. مراجعه شود به مقاله ریکاردو گواستنی در:

Reflexion sur garantics des droits Constitutionnels et la theorie do l interetation, Revuc du Public, 1991 P. 1979.

در مورد دگرگونی اوضاع موجود بوده و کمتر مربوط به مطالب خاتمه یافته زمان گذشته می‌باشد بخصوص که اگر این گذشته مبهم و تاریک هم باشد به خاطر این خصوصیت، علم سیاست در طول زمان بر روی مطالب رشته‌های دیگری منتقل شده است و این انتقال در آینده نیز مصداق دارد[1] .در سال ۱۹۴۸ هیاتی از کارشناسان سیاسی بدعوت یونسکو فهرستی از عناوین اصلی علم سیاست را تنظیم نمودند[2] بدیهی است نظر کارشناسان در حد زمان اعلام نظر معتبر است تحولات نیمه دوم این قرن همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داده‌است. اکنون به توضیح چند اصطلاح علوم سیاسی، علم سیاست،

---

۱ ـ اساتید علوم سیاسی کالیفرنیای جنوبی در این رابطه می‌افزایند درسهائی از قبیل روابط بین المللی، حکومتهای خارجی مانند حکومت اتحاد جماهیر شوروی، حکومتهای خاور دور، امریکای لاتین، سازمانهای بین المللی که بعد از جنگ جهانی اول و دوم افزایش یافته‌اند و یا درسهای مربوط به علوم اداری به موازات افزایش و توسعه وظایف سازمانهای دولتی در پنجاه سال گذشته تکثیریافته‌اند در سالهای نزدیک به شروع جنگ جهانی اول فقط چهار تقسیم عمومی اصلی در مورد رشته‌های علم سیاست شناخته شده بود که از این قرارند:

۱ ـ حکومت امریکا۲ ـ حکومت مقایسه‌ای ۳ ـ فلسفه سیاست ۴ ـ اصول اولیه قانون.

امروز عملاً تعداد تقسیمات اصلی علم سیاست به دو برابر آنچه که در فوق گفته شد افزایش یافته است انجمن دانشمندان امریکائی علم سیاست در هنگام جنگ جهانی دوم تقسیمات هشتگانه‌ای ارائه کرده است و اکثراً این تقسیمات را پذیرفته‌اند عنوانهای رسته‌ها و رشته‌های اساسی موجود در علم سیاست بستگی به سلیقه و هوش استادان واداره کنندگان آکادمیک در انتخاب لفظ دارد اما بطور کلی می‌توان گفت که رشته‌های تخصصی که صریحاً پذیرفته اند به قرارزیراند:۱ ـ تئوری سیاست یافلسفه سیاست ۲ ـ احزاب سیاسی، افکار عمومی وگروههای فشار آورنده، این رشته گاهی پویائی سیاسی نامیده می‌شود ۳ ـ حقوق عمومی که غالباً به دو دسته حقوق اساسی و حقوق اداری تقسیم می‌شود ۴ ـ علوم اداری ۵ ـ روابط بین‌المللی شامل دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و سازمانهای بین‌المللی ۶ ـ حکومت امریکا (فدرال - ایالتی و محلی) ۷ - حکومت مقایسه‌ای ۸ - دستگاه قانونگذاری و ایجاد قوانین ۹ - حکومت و بازرگانی (مراجعه شود به جلد اول آشنائی با علم سیاست کارلتون کلایمرودی - توتون جمیز آندرسن و کارل کویمبی کریستول استادان علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیای جنوبی - ترجمه بهرام ملکوتی ۱۳۵۱ انتشارات امیرکبیر صفحه ۱۷).

۲ ـ کارشناسان در ۴ قسمت عناوین علم سیاست را طبقه بندی کردند و بصورت فهرست ارائه نمودند:

۱ ـ نظریات سیاسی: الف تئوری سیاسی ب ـ تاریخ عقاید سیاسی.

۲ ـ تاسیسات سیاسی: الف ـ قانون اساسی ب ـ حکومت مرکزی ج ـ حکومت ناحیه‌ای و حکومت محلی د ـ اداره امور عمومی هـ ـ عملیات اقتصادی و اجتماعی حکومت. و ـ تاسیسات سیاسی تطبیقی.

۳ - احزاب، دستجات و افکار عمومی الف - احزاب سیاسی ب - دستجات و مجامع ج -مشارکت فرد در حکومت و اداره امور د - افکار عمومی.

۴ - روابط بین‌المللی الف - سیاست بین‌المللی ب - سازمان بین‌المللی ج - حقوق بین‌المللی.

فن سیاست هنر سیاست میپردازیم.

علوم سیاسی:

منظور از علوم سیاسی دسته‌ای از علوم انسانی است که در ارتباط با قدرت بهم پیوند دارند و در مجموع عرصه سیاست را پی‌ریزی نموده و رشد میدهند. علومی مثل جامعه شناسی سیاسی، روزنامه نگاری، تاریخ اندیشه‌های سیاسی، تاریخ دیپلماسی، روابط بین المللی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جغرافیای سیاسی، نهادهای بین المللی، فن دیپلماسی، سیاست خارجی، احزاب و گروههای ذی نفوذ، فلسفه سیاسی، نژادشناسی سیاسی... از جمله علوم سیاسی شناخته شده‌اند.در گذشته‌ها اساساً سیاست را به تنهائی علم خاصی نمیدانستند و مجموع این رشته‌ها را با عنوان علوم سیاسی مورد مطالعه و تحقیق قرار میدادند و دانشکده‌ای هم با همین عنوان در غالب کشورهاتدریس علوم سیاسی را بعهده داشته است. بطور کلی اگر این عقیده را مبنا قرار دهیم که تمام علوم اجتماعی و علوم انسانی بنوعی در حیات سیاسی انسان وارد می‌شوند علم مستقلی بنام علم سیاست یافت نمیشود و باید عنوان علوم سیاسی را گرفت اما همه مطلب باینجا ختم نمی‌گردد[1].

---

۱ - پاره‌ای از اندیشمندان سیاسی از جمله کارلتون کلایمررودی، توتون جیمزآندرسن، کارل کویمبی کریستون از اساتید علوم سیاسی دانشگاه امریکا برای علم سیاست گستردگی خاصی قائل هستند و آنرا هسته بسیاری از علوم میدانند اینان درکتابی که با عنوان آشنائی با علم سیاست نوشته‌اند تلاش نموده‌اند تا با یادآوری از بعضی رشته‌های علوم آنها را منشعب از علم سیاست معرفی کنند. اینان می‌گویند علم سیاست علم بسیار جامعی است موضوعات دیگری از قبیل آغاز پیدایش و توسعه کشورها، توصیف، تجزیه و مقایسه قوانین اساسی موجود، سیستمهای مختلف حکومتی، مراحل و جریانات سیاسی، سیستمهای حقوقی وکیفیت وضع قوانین، تشکیلات احزاب و دسته‌های سیاسی، ماهیت افکار عمومی، تبلیغات، روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ئیدئولژیک بین کشورها و تنظیم این روابط وسیله قانون، سازمانهای بین المللی همه و همه رشته‌های مختلف علم سیاست اندایشان عقیده.دارند هیچ مرز معین و دقیقی نمی‌توان برای علم سیاست قائل شد این علم در بسیاری بخش‌ها و در بسیاری از تحقیق ها وکاوش‌ها با علوم منظمی مثل تاریخ، اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی، آمار، حقوق، مردم شناسی، جغرافیا، فلسفه و غیر آن مشارکت دارد مثلاً مسئله ابقای آزادی فرد در مقابل قدرت دولت همانطورکه به علم سیاست مربوط است به مسائل اقتصادی، دینی، فلسفی، حقوقی، روانی هم بستگی دارد میگویند در سالهای اخیر دانشمندان علم سیاست توجه بیشتری به تاثیر اوضاع جغرافیایی درپدیده‌های سیاسی نموده‌اند و رشته ☜

علم سیاست:

علم سیاست یعنی رشته خاصی جدای از علوم سیاسی رسالت معرفی سیاست را داشته باشد سیاست محور اصلی و مرکز گفتگو و بحث قرار گیرد بجای اینکه چند علم ترکیبی بنام "علوم سیاسی" مدنظر باشد علم سیاست عرصه موضوع را بعهده گیرد.

☞ اختصاصی جدیدی بنام ژئوپولتیک *(GEOPOLITICS)* ظاهر شده و فصل جدیدی در روابط بین المللی بوجود آورده است تمایلاتی که بخصوص در سدهٔ بیستم در علم سیاست به روش‌های تجربی مانند مشاهده، بررسی، آمارگیری پیدا شده طلیعه‌ای در آمیختگی، با مردم شناسی و روانشناسی را دارد وقتی مثلاً بعنوان محاسبه یک رفتار سیاسی تمایلات و مقاصد رای دهندگان در انتخابات را با عدد و آمار مشخص می‌نمایند علوم اداری که مربوط به فنون دولتی است بیشتر با امور روزانه سازمانها دولتی مرتبط است و با روشهای آماری سازگاری دارد، به علم سیاست مربوط است میگویند علم سیاست بیشتر مطالعه در مورد دگرگونی اوضاع موجود بوده و کمتر به مطالب خاتمه یافته زمان گذشته می‌پردازد بخصوص اگر این گذشته مبهم و تاریک هم باشد بخاطر همین خصوصیت تحرکی علم سیاست در طول زمان به رشته‌های دیگر منتقل می‌شود و از این انتقال رشته تئوری سیاست یا فلسفه سیاست، رشته احزاب سیاسی، افکار عمومی و گروههای فشار با عنوان رشته پویائی و خلاقیت سیاسی، رشته حقوق عمومی، رشته علوم اداری، رشته روابط بین‌الملل، رشته حکومت مقایسه‌ای، رشته قانونگذاری از جمله علم سیاست محسوب داشته‌اند، فلسفه سیاست از آنجا رشته‌ای از علم سیاست است که می‌کوشد با استفاده از دانش و تجربیات بشری داروهائی برای سیاست ملی عرضه کند نظریه پردازان سیاسی در طول قرن‌ها مفاهیمی از قبیل حاکمیت عامه، تفکیک قوا، کنترل و تعادل قوای حکومت، حکومت برطبق قانون و بسیاری مفاهیم دیگر را قبل از اینکه بکار گرفته شود بصورت نظری ابراز داشته‌اند.

پویائی و خلاقیت سیاسی رشته‌ای از علم سیاست است که از نیروهای در سیاست مثل احزاب، نیروهای اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی، روانی، دینی بحث می‌کند که اگر کشور را به اتومبیلی تشبیه کنیم این نیروها نقش بنزین اتومبیل را دارند مطالبی که مربوط به سازمانها و فنون احزاب سیاسی، تبلیغات مذاکرات در کریدرها را در بر می‌گیرد. حقوق عمومی یکی از کهنترین مطالب علم سیاست را در بر دارد اصول اساسی دولت (فدرال، ایالتی و محلی) را در بر دارد نظریه برتری قانون از دولت و غیره.

از جمله تخصص‌های جدید تر علم سیاست که محصول توسعه وظایف حکومتی و فنی می‌باشد. علوم اداری است. حکومت دیگر تنها نقش استحفاظی ندارد بلکه وظایف بیشماری پیدا کرده نیاز به پرسنلی تربیت شده، رهبری موثر دستگاه حکومت، تشکیلات اداری گسترده مشاوران اداری ورزیده دارد علوم اداری متکفل این بخش‌ها است.

رشته روابط بین‌الملل بعد از جنگ دوم جهانی با سرعت گسترش یافته تصمیمات اصولی در روابط بین‌المللی پیدا شده دیپلماسی، سازمانهای بین المللی، سیاست خارجی، حقوق بین‌الملل از شعب برجسته علم سیاست بحساب می‌آیند. مقایسه حکومتها یا به اعتباری حقوق اساسی تطبیقی در ارتباط با علم سیاست است. اقدام ارسطو را در مقایسه کشور ـ شهرهای یونان را میتوان نخستین مطالعات در این مورد دانست و در دوران معاصر سیستمهای حکومتی انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا در وضع مقایسه‌ای بررسی میشوند همینطور وضع حکومتی کشورهای اسکاندیناوی، امریکای لاتین، خاورمیانه، خاور نزدیک و خاور دور (مراجعه شود به کتاب آشنایی با علم سیاست ترجمه بهرام ملکوتی جلد اول صفحات ۱۷ ببعد.)

میگویند علم سیاست مثل هریک از دیگر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی مستقل است، قابل تحقیق است روش‌های تحقیقی خاص خود را دارد و ممکن است واقعیات اجتماعی را در موضوع قدرت مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد اما همانطور که قبلاً یاد آور شدیم هنوز زود است که بتوان تعریفی جامع و مانع آنطور که منطق حکم میکند برای آن در نظر گرفت در علوم تجربی تعاریف فقط برای زمان تعریف اعتبار دارند زیرا با کشف جدید تعاریف سابق سست و بی اعتبار میشود بعلاوه این علم دوران آغازین را میگذراند و زمانی کافی لازم است تا شناخته شود، علم سیاست جوانترین علوم انسانی و اجتماعی است و در واقع علم سیاست از آنجهت استقلال یافته تا آنچه که با سیاست ارتباط دارد و در دیگر از علوم اجتماعی مطالعه نشده مورد بحث قرار دهد مثل احزاب سیاسی، گروههای متنفذ، انتخابات، ترتیب دستیابی به قدرت و حفظ آن و بکارگیری آن در جهت منافع عموم. آموزش علم سیاست بطور مستقل مربوط به نیمه دوم قرن بیستم است و اولین بار با عنوان جامعه شناسی سیاسی در ۱۹۵۶ در دانشگاههای فرانسه شروع گردید[1].

با وجود این کارلتون کلایمرودی و همکارانش در تالیفی که بنام آشنائی با علم سیاست دارند مینویسد "علم سیاست شامل کوششهائی است که از ادوار باستان بمنظور استنباط، تعمیم نظریات با ارزش و یک نتیجه‌گیری آزمایشی که درباره دولت، حکومت، قانون بعمل آمده است میگردد این نتایج اقلاً ممکن است به عنوان فرضیه محکمی زیر بنای کاوشها و مطالعات آینده ما باشد[2]. و پرفسور ژرژودل استاد دانشکده حقوق پاریس میگوید اگر بخواهند علم سیاست را به اختصار تعریف نمایند فقط در کلمه قدرت میتوان آن را خلاصه نمود موضوع علم سیاست را پدیده‌هائی تشکیل می‌دهند که همه مولود قدرت هستند یعنی پدیده‌هائی از فرمانروائی که در جامعه متجلی می‌گردد و موریس دوورژه می‌گوید علم سیاست علم قدرت و معرفت بر هیأتهای حاکمه و مقامات

---

۱ – مراجعه شود به جامعه شناسی سیاسی مارسل‌پرلو صفحه ۱.

۲ – مراجعه شود به کتاب آشنائی با علم سیاست نوشته کارلتون کلایمررودی و دیگر اساتید علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیای جنوبی ترجمه بهرام ملکوتی انتشارات امیر کبیر صفحه ۱۲.

عالیه اجتماع است و بالاخره ریموندآرن (*RAYMOND ARON*) می‌گوید "مطالعهٔ روابط قدرت بین افراد و اجتماعات و سلسله مراتب قدرتهایی که در داخل تمام اجتماعات متعدد و تکامل یافته استقرار دارد موضوع علم سیاست است.

فن سیاست

همانطور که جمعی علم حقوق را فن حقوق میشناسند بسیاری از صاحبنظران سیاست را فن و تکنیک میدانند. می‌گویند علم باید دارای ضوابط و قواعد دقیق و کامل و آزمایش شده باشد و سیاست نمیتواند علم تلقی شود چرا که بیش از هر عرصه‌ای از علوم انسانی اراده انسان بر آن حاکم است و میگویند سیاست را باید در عمل فراگرفت با آموزش عملی و در کوران بحران‌ها و در استقبال خطرات و حوادث شخص با سیاست اشنا می‌گردد. آنها که در راس قدرت‌اند، آنها که زمامدار کشوراند، آنها که در روابط خارجی کار میکنند و بالاخره آنها که وظایف شغلی سیاسی دارند غالباً علم سیاست را در دانشکده نیاموخته‌اند با تجربه و در عمل و باتکرار اشتباه و اصلاح خطا و برخورد با حوادث، فنون و آموزش‌های سیاسی را دیده‌اند و عنوان سیاستمدار یا سیاستگذار دارند اساساً یکی از تعاریف معروف سیاست را در "فن حکومت کردن" در آورده‌اند و در این عبارت طبعاً متوجه این نتیجه‌اند که سیاست فن است و در این فن همه انسانها بنحوی واردند که گویا هر فرد انسانی در جامعه خود از نخستین روز ولادت تا لحظه وفات بنوعی داخل در سیاست است و در این رابطه کتابها و مقالات بسیار نوشته‌اند[1]. در این صورت چرا بایستی علم سیاست در دانشگاهها تدریس شود؟ آیا با فراگیری دانش سیاسی

---

۱ – مراجعه شود به مقاله با عنوان فن سیاست مدن و مملکتداری از پروفسور یوسف شخت که در مجله روزگار نو جلد ۴ شماره ۱ صفحه ۹۱ آمده وی از اینکه فن سیاست باید توام با موازین اخلاقی باشد بحث میکند و ایرانیان قدیم را صاحب این خصلت میداند و مینویسد ایرانیان تنها به این اندازه قانع نبودند که قواعد اخلاقی مبنای اعمال خصوصی و شخصی باشد و از طرف دیگر این راهم کافی نمیدانستند که شاه و عمال او با کمال کفایت مملکت را اداره کنند بلکه معتقد بودند که این دو امر با یکدیگر جمع شود هم مردان سیاست و مدبرین امور عامه بایست خوب و عادل و باکفایت باشند و هم پایه کار ایشان بر مبانی و اصول اخلاقی گذاشته شده باشد. و میگوید درک این امر که سیاست مدن را نمیتوان از قواعد اخلاق مجزا داشت پیام اساسی است که قریحه ایرانی برای دنیای متمدن آورد.

می‌توان در این فن مهارت بیشتری پیدا کرد؟ یا جواب منفی است و علم سیاست و فن سیاست کاملاً متفاوت‌اند.

در علم سیاست اطلاعات و آگاهیهائی بدست می‌آید که جنبه نظری و فکری دارد و کمتر قابلیت عمل [1] و سیاستی که در عمل کاربرد دارد همان فن است و راه یافتن آنهم جز تجربه عملی و برخورد با حوادث و انتخاب راه حل مناسب براساس سوابق نیست.

---

۱ - دکتر محسن عزیزی نویسنده تاریخ عقاید سیاسی در دیباچه تالیف خود مطلبی دارد که گویا حکومتگران را نیازی به علم سیاست نیست و فن سیاست را ضمن ایفاء وظایف می آموزند و چون وظایفی مشکل دارند! با لیاقت و عدالت خود عمل کنند! و خلوت نشینان و عزلت گزینان به این علم پردازند«....بهر صورت کوشش و سعی پیوسته علماء مصروف به وقوف به اصل و یا ماهیت دولت و تشریح و توصیف شرایط و صور مختلف آن و پی بردن به قوانینی که مؤثر در بسط و اعتلاء یا انحطاط حکومت هاست شده چون جمله موضوع علم سیاست می باشد ولی بعقیده گروهی از علماء از تکالیف سلطان و سیاست مدار و شهریار نیست زیرا آنکس که بر مسند دولت متکی است و بر اریکه حکومت جای دارد چنان غرق در مسائل معضل و تمشیت امور مشکل است که فراغت خاطر و کنج خلوت بهیچ حال میسر نشود و این فوز عظیم هیچگاه به او روی ننماید و نیک واقفیم که جز در کنج خلوت و گوشه فراغت غور و خوض در این قبیل مسائل ممکن نگردد و دست ندهد چون عده ای معتقدند که اگر شهریار هم بدین‌جانب التفات بکند و به مطالعه روی آورد و در آن مستغرق شود لاجرم در اندک مدتی کارهای ملک تعطیل شود و رشته امور از هم گسیخته گردد و حال آنکه مردم آنگاه ایمن توانند زیست که معضلات کشور بسر پنجه باکفایت سیاستمداری محتاط و شهریاری لایق و عادل حل و فصل شود و ابناء دولت او هم فقط در این صورت استقامت توانند کرد و در مبارزه با مفسدین قوام و دوام می آورند . هرچند سخن به درازا کشید ولی از آنچه در پیش گفته شد واضح و روشن شد که سلطان و سیاستمدار را بهر حال از تعمق در این مسائل دقیق و فحص و بحث در این مضامین بدیع و تشریح و توصیف این نکات مشکل چاره ای نمی باشد لیکن بر عقلاء قوم و صلحاء ملت که از معرکه سیاست بر کنارند فرض و واجب است که با سری فارغ و قلبی صاف و ضمیری روشن به یمن اصالت تدبیر و مزیت عقل و فضیلت رای دستوری برای علم سیاست و جهانداری یا چنانکه در کتب قدما به فن سیاست مدن [۱] معروف شده است بنویسند و در دسترس طالبان این طریق پر فراز و نشیب قرار دهند زیرا که معرفت به قوانین سیاست در جهانداری اصلی معتبر است بنظر می رسد که استاد عزیزی در همان دیباچه از نظریه اولیه عدول نموده و تصریح کرده که معرفت به قوانین سیاست در جهانداری اصلی معتبر است مع الوصف فنون سیاست را برای علم سیاست از ضروریات می شناسد و میگوید پوشیده نماند که در راه انجام این مهم تجارب سیاستمداران خردمند و لایق بهترین توشه و روشن ترین چراغی است که فرا راه عالم سیاست باید داشت و الا چرخ دولت زنگ زند و سفینه حکومت بی شراع و بادبان در میان امواج متلاطم دریای بیکران حوادث ایام هر لحظه به سویی کشیده شود و بیم آن رود که سر انجام یا بازیچه گرد باد سوانح روزگار گردد و یا دستخوش انقلابات زمان. «مراجعه شود به تاریخ عقاید سیاسی دکتر عزیزی سال ۱۳۴۵ صفحه ۵ دیباچه»

هنر سیاست

در ۱۹۶۲ فرهنگ روبر[1] سیاست را بعنوان هنروپراتیک حکومت اجتماعات انسانی تعریف نمود، هنر با استعداد و توانائیهای شخصی افراد بستگی دارد، در هنر شوق و ذوق و علاقه نهفته است، آنکه هنرمند است صاحب چیزی است که دیگران با علم و تجربه و فن هم نمی‌توانند آنرا تحصیل نمایند، «سیاست» هنر است چراکه ظرایفی در آن مستتر است که از عهده افراد معمولی بر نیاید آنکه «هنر سیاست» را دارد با ابتکاراتش با سخن سحرآمیزش ویا استعدادهای نهفته‌اش دیگران را مجذوب میکند، به درون آنها راه می‌یابد و اراده و تصمیم آنها را در اختیار می‌گیرد.[2] غالباً زمامداران موفق و

---

۱ _ *Robert*

۲ ـ هنر سیاست را مخصوصاً به صورت یک ابزار سیاست خارجی می‌توان ارائه نمود دیپلماتها در تلاش برای رسیدن به اهداف، دفاع از منافع گوناگون کشورمتبوع ناچارند با مقامات سیاسی کشور محل توقف تماس داشته باشند مقامهای رسمی حکومتها در کنفرانس‌های مطبوعاتی، در گردهم‌آئیهای سیاسی، در ملاقاتهای دوجانبه و چندجانبه اظهاراتی می‌نمایند آثار این برخوردها و تماس‌ها بخوبی درجه هنر را نشان می‌دهد وقتی که یک دیپلمات بتواند رفتار یک حکومت خارجی را به نحوی تغییر دهد که برای منافع کشورش مطلوب باشد بخشی از اقدام او بستگی به هنری است که در سیاست بکار رفته است. ترغیب طرف از طریق استدلال و ارائه اطلاعات چانه‌زدن برای دست‌یابی به شرایط بهتر، بهره‌گیری از ناشکیبائی طرف مقابل، برانگیختن طرف مقابل به دادن امتیاز، پذیرش مسائل جزئی و کوچک برای نرم‌ساختن طرف در مسائل مهم، حفظ امتیازات پذیرفته شده تا پایان کار، تهدید طرف به قطع مذاکره، بزرگ نشان دادن امتیازی که به طرف داده شده، ابراز شخصیت و جلب صمیمیت طرف با صداقت اگر با هنرمندی توأم نباشد نمی‌تواند آثار کاملی را ببار آورد در اینجاست که باید دیپلماتها ارزش‌یابی هنری شوند. هیتلر هنگامی که با فرستادگان خارجی مواجه می‌شد سعی داشت محیط مذاکره را بحرانی و پرتلاطم کند نمونه آن راکه در تاریخ آمده در مذاکرات با چمبرلن، دالادیه و دیگران در مسأله چکسلواکی بود وی مذاکرات را چنان گردش می‌داد که طرف احساس می‌کرد اگر به سرعت راه‌حلی یافت نشود ارتش آلمان به حرکت درمی‌آید.

دیپلماتهای طرف مذاکره با هیتلر اغلب در یک وضعیت بحرانی و جدول زمانی که او تعیین کرده بود قرار می‌گرفتند شاید اگر به جای هیتلر دیپلماتهای خارجی شرایط مذاکره و تشریفات را معین می‌کردند وضع به گونه‌ای دیگر بود. بسیاری از کسانی که دیپلماسی را مورد تجزیه و تحلیل و بحث قرار داده‌اند از ظریف‌کاری و نکته‌سنجی و بالاخره هنر در سیاست بسیار گفته‌اند تا آنجاکه بعضی اساساً سیاست را هنر شناخته‌اند مراجعه شود به منابع ذیل:

How Nations Negotiate, Fred . Ikle, NeWyork, Harper and row 1969.

Diplomacy, Harold Nicolson, 3rded, London ^ Oxford University Press, 1964.

On the Diplomatic Revloution Of Our Times, Gordon A. Craig the Haynes Foundation Lectures, university Of California, Riverside, April 1961. ___ Interntional Politics:A Framework for Analysis, Kalevi J. Holsti, Thirdedition Prentice _ Hall,NewJersey, 1977.

توانا در عرصه سیاست از داشتن چنین هنری بهره‌مند هستند. شما می‌بینید و یا بسیار دیده‌اید مطلبی را افرادی میگویند ولی کسی به آن گوش نمیدهد ولی همین مطلب را شخصی با هنر سیاست ارائه می‌نماید موجی از تحرک در جامعه ایجاد میشود وگاهی ممکن است نفوذکلام یک سیاستمدار هنرمند یا باصطلاح هنرمندی که هنرش سیاست است چنان باشد که هزاران نفر را برای پذیرش سخت ترین خطرات آماده سازد، افراد انسانی در تلاش برای ترقی و پیشرفت مادی و معنوی خویش هستند و در این راه غالبا خود را در تعارض با دیگران می‌بینند و برای ارضای تمایلات خویش با یکدیگر به مقابله و ستیز برخاسته و از این راه جامعه به گروههای کوچک تجزیه می‌شود و باز در گروه کوچک همین تعارض پیدا می‌گردد و در نهایت جامعه متلاشی شده و هرفرد در انزوای کامل وستیز مداوم با سایرین قرار می‌گیرد اما سیاست هنری است که مانع چنین روندی است باسیاست اختلاف سلیقه‌ها و تعارضها به سازش و توافق بدل می‌شود هنر سیاست در این است که جامعه را از تلاشی نجات می‌بخشد و دوام زندگی اجتماعی را میسر میسازد و همین خاصیت سیاست باعث شده که آن را «هنرامکان پذیرها» بنامند. یعنی هنری که حفظ و صیانت جامعه را باوجود تعارض ها ممکن می‌سازد. اگرهم سیاست را علم و یا فن بدانیم بی‌تردید دور از هنر نیست بلکه پیوند محکم و دائمی باهنر دارد هنرمندان در سیاست بیش از عالمان در این علم پیش رفته‌اند اما هنرمندی که آموزش‌های علمی را هم دیده باشد باید این پیشه را دنبال نماید.

معمولاً حکومت‌گران و زمامداران برای اینکه روند باثباتی داشته باشند و جامعه را از التهاب و بحران و تغییرو تبدیل دورنگه دارند اصول و موازینی را مقرر میدارند و همه را به روابط در آن چهارچوب امر می‌کنند در چنین مواردی تکلیف همه روشن و مشخص است. وضع قوانین و مقررات و برقراری ضابطه و معیار بهمین منظور است اصل تفکیک قوا و تقسیم قدرت بین مجریه، مقننه و قضائیه در همین راستا صورت می‌گیرد. استقرار قانون اساسی و اهمیت دادن به آن یا غیر قابل تغییر دانستن آن بخاطر همین اطمینان دادن و ایجاد اعتماد است، بعضی قدرت را بطور مطلق در دست خود نگه

نمیدارند و یا نمی‌توانند نگهدارند. راه حفظ آن و استمراربخشیدن به آرامش و ثبات را در مشارکت گسترده مردم در حاکمیت و در تقسیم قدرت میدانند در این موارد سیاست با پشتیبانی، با پوشش حقوق حفظ می‌گردد و نظم برقرار می‌شود. در مواردی هم دیده می‌شود سیاست خود را از قالب حقوق خارج می‌سازد و بی‌نیاز از آن اعلام می‌دارد و حتی در این راه پیشگام می‌شود و حقوق را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. منظور داشتن مجمع تشخیص مصلحت در قانون اساسی گامی در همین مسیر است. در حالیکه قانون اساسی قالب همهٔ موازین و قوانین کشور است با اصلی که برای تاسیس مجمع تشخیص مصلحت پیش‌بینی نموده امکان متوقف ساختن هریک از اصول قانون اساسی و یا موازین شرعی را بوجود آورده است یعنی هرگاه سیاست اقتضا نماید بنحو دیگری میشود اتخاذ تصمیم نمود در واقع با این تدبیر قانون اساسی و موازین شرعی شناور گردیده‌اند و اینجا است که سیاست بروز و ظهور عینی پیداکرده و شاید تنها قانون اساسی باشد که چنین راهی را برگزیده است.[1]

شناسائی تاریخی و روش تحقیق علم سیاست

علوم مختلفی که امروز عنوان خاص خود را دارند از قدیم‌الایام بطور مستقل‌وجود نداشتند. با تحقیقات و مطالعات گسترده‌ای که درهر بخش صورت گرفت وقتی به آن حد رسید که موضوع دارای حد و مرزی شد و ضوابط و قواعدی پیدا کرد و قابل بحث و مطالعه بود و مسائلی از آن بر اساس ضوابط علمی قابل پیش‌بینی بود عنوان علمی جدیدی پیدا کرد.

تا اواخر قرن ۱۹ هنوز این مسئله که سیاست می‌تواند موضوع یک علم مستقل قرارگیرد کاملاً درک نشده بود. و روش‌های علمی برای تحقیق و تتبع در سیاست بکار نمیرفت. دانشمندان اشکال مختلف قدرت را با معیار خوب و بد یعنی بر اساس اخلاق میسنجیدند و قدرت سیاسی را در شکل محسوس خارجی آن مطالعه نمی‌کردند.

---

۱ ـ اصل ۱۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

مع‌الوصف درهمان دوران قبل از قرن حاضر هم بطور استثناء از محققینی نام برده شده که علم سیاست را شناسائی نموده‌اند و روش خاص شناسائی آن را تجربه کرده‌اند ارسطو، ماکیاولی بدن، منتسکیو، و توکویل در مغرب زمین و شخصیتهای علمی مثل بیهقی، غزالی ، و ابن‌خلدون در شرق از آن جمله‌اند. در هر صورت لازم است برای علم سیاست قواعد و ضوابطی داشته باشیم که نتیجه تحقیقات باشد اعم از اینکه تحقیقات را یک دسته و نتیجه‌گیری و استخراج و قواعد را دسته دیگر انجام دهند و یا هر دو قسمت وسیله یک گروه انجام شود البته قلمرو علم سیاست در قسمتهائی با دیگر علوم اجتماعی مشترک است امّا بررسی قدرت سیاسی برای علم سیاست نقطه اصلی تحقیق است و اتخاذ روش ملاحظه و مشاهده در اولویت قرار دارد.[1]

---

۱ ـ سقراط برای کشف تعریف هر چیز و شناسائی آن از روش استقراء استفاده می‌کرد و آن عبارت است از اخذ نتیجه کلی از وقایع و پدیده‌ها یعنی رسیدن از جزئیات به قاعده کلی. سقراط پس از آنکه قاعده کلی را از جزئیات بدست می‌آورد آن قاعده کلی را در موارد خاص بکار می‌برد و لذا برخی معتقدند سقراط پس از استقراء به روش استنتاج از راه قیاس متوسل می‌گردید از آن زمان تاکنون دو روش قیاس و استقراء اساس و پایه روش‌های مختلف تحقیق است که آنها را دو اسلوب تجربی و ذهنی هم می‌گویند و با توجه باین روش‌ها معلوم می‌شود که ابتدا یک چیز مبنای تحقیقات قرار گرفته و آن مشاهده و ادراک عالم معلوم بکمک حواس است حتی اندیشه‌هائی که جنبه ذهنی دارند محرک آن را باید در حواس و مشهودات حسی جستجو کنیم. طرفداران روش تحقیق تجربی معلوماتی را که با روش عینی و مشهود و تجربه بدست نیامده باشد علم نمی‌دانند با وجود این نمی‌توانیم از اهمیت ذهن خلاق آدمی و بهره‌گیری از آن در شناخت علوم و از جمله علم سیاست بدور باشیم ذهن آدمی قرنها قبل از آنکه علوم تجربی پدیدار گردند عامل پیدایش علوم بوده و متفکرین قدیم باکمک ذهن به نتایجی رسیده‌اند که امروز تجربه و مشاهده آنها را تائید می‌کند بعلاوه اندیشه و ذهن آدمی است که همان تجربیات را هم بهم ربط می‌دهد و از این روابط قانون و قاعده کلی کشف می‌شود حقیقت واقعیات رابالاخره با ترازوی ذهن می‌سنجند امّا ذهنی که دیگر جنبه خلاقیت ندارد ـ بلکه خود مخلوقی است که واقعات را بررسی می‌کند. در این بحث مقدماتی که ارسطو اسلوب و روش ملاحظه و مشاهده را برگزیده و در همین جا با افلاطون تفاوت دارد کتابهای سیاسی افلاطون مثل سیاست، قوانین و جمهور برروش و اسلوب قیاس استنتاجی مبتنی است. افلاطون کمتر به مطالعه و ملاحظه وقایع می‌پردازد بلکه با تموجات ذهن و اندیشه‌های دورنی تصویری از دولت کمال مطلوب و حکومت صالحان ارائه می‌دهد اما ارسطو اسلوب تجربی را بکار می‌گیرد چنانکه کتاب سیاست ارسطو بررسی رژیمهای زمان او است و قوانین اساسی مختلف آن دوره را مقایسه می‌کند. دیگر از محققین علم سیاست که متوجه اسلوب عینی شده و در این زمینه کار کرده و بسیاری اندیشمندان را متوجه خود ساخته‌اند ماکیاول است که پرده دری‌های او از اعمال حاکمان در پشت پرده مصالح و منافع عمومی جاذبه دارد و مطالعات او جنبه عینی دارد و واقعیتهائی را در مورد رفتار عملی زمامداران مطرح می‌سازد که هیچ زمامداری در عین استفاده از همان شیوه‌ها علاقه به عیان شدن آن ندارد.بُدن نیز که در این اثر انتخاب شده به روش عینی و ملاحظات اجتماعی پرداخته و اسلوب مشاهده را ترجیح داده است. منتسکیو هم با

ارسطو و علم سیاست:

یکی از محققین سیاست بنام پل ژانه[1] در ۱۸۵۸ مینویسد: « عدالت اقتضا می‌کند که بگوئیم ارسطو علم سیاست را پایه نهاده است او نه تنها این علم را پی ریزی نموده بلکه به تدارک روشی خاص و تقسیم بندی مناسب و زبان مخصوص برای این علم پرداخته است . او اولین کسی است که تعدادی زیاد از وقایع و قضایای سیاسی را برای نخستین بار جمع آوری نموده است»[2]. بنابراین می‌توان ارسطو را پایه‌گذار علم سیاست

☞ تألیف روح‌القوانین به روش تحقیق علم سیاست کمک کرده وی اصولاً از اخلاقیون است و کتاب روح‌القوانین او را هم می‌شود کتابی اخلاقی شناخت. در قرن ۱۹ و قرن ۲۰ با کتب فراوان سیاسی مواجه هستیم که روش تحقیق را در مدار جدید قرار داده‌اند الکسی دوتوکویل اسلوب ملاحظه عمیق رابرگزیده بجای تجسس در کتابها شخصاً در محل به اخذ اطلاع پرداخته کتاب «دمکراسی آمریکای» او پس از مشاهدات از دمکراسی امریکا نوشته و مصاحبه ها و بحث‌ها با افراد و مطالعه نمونه حوادث پرداخته و نتایجی بدست آورده که می‌شود به کار او روش ملاحظه عمیق در مورد خاص داد. اگر اگوست کنت کتاب سیستم سیاست تحقیقی را در ۱۸۲۲ انتشار داد و دو عنصراساسی رابه علم سیاست واردساخت اولاً مبنای روش تحقیق آبژکتیو را مطرح نمود و شرط تحقق هر علمی را تحقیقات عینی دانست و گفت چیزی را می‌شود علم شناخت که مخلوق ذهن و تصورات و تخیلات نباشد و این نتیجه تکامل پندار انسان از جهان است که مراحل ربانی و فلسفی را پشت سرگذاشته و به مرحله تحققی رسیده امروز انسان تا حقیقتی را با چشم نبیند یا با حواس وجود خارجی آن را احساس نکند آن را باور نمی‌کند در این مرحله عقل انسان از مشاهدات عینی و تجربی پیروی می‌کند. علم ریاضی مدتها است مراحل نخستین را طی کرده و به مرحله تحققی رسیده وی جامعه‌شناسی را به صورت تحققی درآورده و آنرا بر مشاهده و ملاحظه مبتنی ساخته است اگوست کنت می‌گوید علم‌الاجتماع علمی است که تاریخ و سیاست و اقتصاد و روانشناسی و غیره از شعب و ابواب آن می‌باشند مراجعه شود به جلد اول مبانی علم سیاست دکتر عاملی صفحه ۱۰۱.

۱ ـ پل ژانه *(P. Jannet)* از دانشمندان علوم سیاسی است وی در ۱۸۵۹ کتاب تاریخ فلسفه سیاسی و اخلاق را نوشت و از عنوان کتاب چنین برمی‌آید هنوز علم سیاست وضع مستقلی ندارد. در چاپ دوم که ۱۳ سال بعد صورت می‌گیرد وضع تغییر یافته و سیاست می‌تواند یک علم باشد و عنوان کتاب پل ژانه هم عوض می‌شود و نام «تاریخ علم سیاست و روابط آن با اخلاق» می‌گیرد.

۲ – با این ترتیب ضرورت دارد که آشنائی کوتاهی با ارسطو داشته باشیم. زندگی ارسطو را براساس روش تفکر او به سه دوره تقسیم کرده‌اند. دوره اول از سال ۳۶۷ تا ۳۴۷ قبل از میلاد یعنی هنگامی که هفده ساله بود و به شاگردی افلاطون ۶۱ ساله واردشده در این دوره ارسطو مرید استاد بود. آکادمی افلاطون از تأثیر افکار سقراط جدا شده برد. تأثیر این دوره بر کتاب سیاست ارسطو آشکار است چه ارسطو در کتاب سیاست بدنبال حکومت کمال مطلوب است. مرگ افلاطون را پایان دوره پرورش فکری ارسطو دانسته‌اند در حدود سال ۳۴۷ زادگاه ارسطو بدست سپاهیان فیلیپ مقدونی ویران شد و در ارسطو تأثیر گذاشت.

در دوره دوم که از ۳۴۷ تا ۳۳۵ ق.م می‌باشد ارسطو بر آن شد که باتفاق گزنوکرات پیرو دیگر افلاطون آتن را ترک نماید و در شهر آسوس به گروه افلاطونی پیوستند و آکادمی جدیدی بپاکردند که رهبری آن با ☜

دانست. کتاب سیاست ارسطو اکثر رژیمهای معاصر خود را مطالعه می‌کند در حدود ۱۵۸ قانون اساسی کشور ـ شهرهای یونان آن زمان را تجزیه و تحلیل می‌کند، طبقه‌بندی که ارسطو از علوم کرده و مقامی که برای علم سیاست قائل گردیده جالب است. بنظر ارسطو سه طبقه از علوم وجود دارد. علوم نظری، علوم عملی، علوم شعری.

علوم نظری عبارتند از ریاضیات ،فیزیک و ماوراءالطبیعه و علوم شعری عبارتند از منطق و شعر، بین این دو مقوله علوم عملی است که مشتمل بر علم اخلاق، علم اقتصاد و علم سیاست می‌باشد.

علم اخلاق، علم روش شخصی و آشنائی به رفتار خوب فرد و بالاخره میل به فضائل و کمالات یعنی اخلاق است.

علم اقتصاد عبارت است از علم خانواده، ترکیب و منابع آن و بالاخره تدبیر منزل، علم سیاست، علم تشکیل و رهبری کشور ـ شهر (سیته) است.

سیاست عملاً رأس سلسله مراتب علوم را اشغال می‌کند زیرا موضوع آن (سیته) است و سیته تمام سازمانهای اجتماعی را در بر می‌گیرد از نظر تئوری هم سیاست بر دیگر علوم تفوق دارد زیرا سیاست حاکم بر کلیه فعالیتهای انسانی است.

ارسطو می‌گوید «بدیهی است بین تمام پیشه‌ها آنهاکه هدف و کمالشان را می‌توان آمره و مدیره نامید از حرفه‌هائی که جنبه تحت‌الشعاعی دارند مطلوبتر و جالبتراند».

ارسطو باین امر توجه کامل کرده که با قدرت حاکم بسیاری از امور شدنی است و کسانیکه این قدرت حاکمیت را در اختیار دارند توانا بر اصلاح جامعه هستند. و آنها

☞ ارسطو بود. ارسطو با دختر خوانده پیتیاس ازدواج کرد همین ازدواج باعث شد که بعدهاارسطو را در آتن از حقوق مدنی محروم کنند. ارسطو دو سال (۳۴۴ تا ۳۴۲ ق ـ م) را در جزیره لسبوس به پژوهش پرداخت و بحثهایی از کتاب سیاست را در مورد بنیاد اجتماع فراهم ساخت. در این دوره فیلیپ ارسطو را برای تدریس به فرزندش اسکندر فراخواند که شش سال ادامه داشت.

دوره سوم از ۳۳۵ تا ۳۳۲ ق م زمان مرگ ارسطوبود. این ۱۳ سال را ارسطو به کاوش محض علمی در آتن پرداخت و بیشتر رسالات خود را در این زمان اصلاح کرد فلسفه او عنوان مشاء گرفت دیگر با عقاید افلاطون موافق نبود بخشی از کتاب سیاست که به رد عقاید افلاطون اختصاص دارد مربوط به همین دوره است و هم در این دوره ارسطو کتاب قوانین اساسی راکه شامل شرح سازمان ۱۵۸ حکومت آن زمان است در تکمیل کتاب سیاست نگاشت (مراجعه شود به سیاست ارسطو ترجمه دکتر حمید عنایت).

هستند که می‌توانند جامعه‌رابسمت کمال، رهبری کنند و بنابراین بر دیگران تفوق دارند.

ماکیاول و علم سیاست

از آنجاکه ماکیاول [1] تحولی در روش مطالعه سیاست ارائه داده وبسیاری از ظواهر راکنار گذاشته و به جنبه‌های عینی موضوع پرداخته ـ با اینکه بسبب عقاید و نوشته‌هایش سوء شهرت پیدا کرده است ـ مورد توجه محققین قرار گرفته است. تعلیمات و روش پی‌گیری قضایای سیاسی ماکیاول در رفتار بسیاری از زمامداران مثل فردریک کبیر ـ ریشیلیو، ناپلئون، بیسمارک، کلمانسو، لنین، استالین، موسولینی ، هیتلر و ده‌ها زمامدار کشورهای شرق مشاهده می‌شود، به حدی که گویا قواعد او را عیناً سرمشق قرار داده‌اند ولی از بیان آن ابا دارند. کتاب او بنام زمامدار یا شهریار *(PRINCE)* که در ۱۵۱۳ نوشته [2]، و کتاب دیگر او بنام «بحثی در باب نخستین انحطاط تیت لیو *(Tite - Live)* که در ۱۵۲۰ انتشاریافته حاوی نظریات او در باب سیاست هم هست وی ارزش‌های اخلاقی را از سیاست جدا کرده است بعضی معتقدند اگر تشریحی که از حیات سیاسی نموده فاقد جنبه تقوی و تقدس است او وضعی را تشریح می‌کند که در زمان او جاری و متداول بوده‌است. [3]

---

۱ - ماکیاول *(MACHIAVEL)* در ۱۴۶۹ م در ایتالیا متولد شد و ۵۸ سال زندگی کرد خدمت او در وزارت خارجه جمهوری فلورانس و متصدی مکاتبات با دیگر کشورها بود و بعد مامور سیاسی در فرانسه و آلمان شد. در ۱۵۱۲ بعد از اینکه جمهوری فلورانس سقوط کرد وخانواده مدیسی *(Medici)* بقدرت بازگشتند وی را تبعید کردند و چون ماکیاول وضع مادی نامناسبی داشت کتاب پرنس را نوشت. هنر جنگ نوشته دیگر اوست. رنسانس در آثار ماکیاول اثر فراوان گذاشته. وی عقیده به تفکیک سیاست از اخلاق داشت در حالیکه قبل از او افلاطون و ارسطو و رواقیون و نویسندگان مسیحی معتقد بودند که دولت باید بر اساس اصول اخلاق تشکیل شود و افراد را بسوی نیکی هدایت نماید و زندگی توام با فضیلت را رواج دهد حتی سوفسطائیان هرگز با صراحت نگفته بودند که سیاست و اخلاق دو امر جدا است. اما ماکیاول با جسارت تمام اعلام داشت سیاست و اخلاق باید از هم تفکیک گردند و در مصالح دولت اصول اخلاقی نباید راه یابد زیرا سیاست خود دارای اصولی است که هدف آن پیروزی دولت و حفظ و تحکیم قدرت آن است.

۲ - مراجعه شود به شهریار اثر ماکیاول ترجمه محمود محمودی ـ تهران ۱۳۲۴ صفحه ۱۳۶.

۳ - ماکیاول در عصری اعلام نظر می‌کرد که اروپا قرون وسطی را پشت سر گذاشته با اکتشافات جدید مسائل اجتماعی و اقتصادی و افکار نوینی مطرح شده بود کاتولیکها دیگر انضباط سابق را نداشتند و

سوء اخلاق در وقایعی بوده که ماکیاول مورد بررسی و تحلیل قرار داده نه در شخص او. در عمل مشاهده می‌شود بسیاری از زمامداران که نظریات ماکیاول را تقبیح می‌کنند در عمل دستورات او را دقیقاً اجرا می‌کنند[1].

ماکیاول سیاست را از دین جدا می‌نماید، علیه سلطه کلیسا قیام می‌کند، از وضعی که برای ایتالیا پیش آمده و در آتش هرج و مرج می‌سوزد ناراحت است و همه این وضع نابسامان را بلحاظ تسلط کلیسا می‌داند. ماکیاول تشکیل یک دولت ملی را پیشنهاد می‌کند که در آن شخصی بنام شاه حکومت کند و دیگران از او اطاعت کنند و ارتشی ملی برای پاسداری از مرزهای کشور تشکیل شود که افراد آن فقط از شهروندان ایتالیا باشند. فرمانروا برای رسیدن به هدف مجاز در هر اقدامی است.[2]

☜ روحیه و پیوستگی به مبانی مسیحیت سست شده بود و دولت مدیسی حاکم بر فلورانس بخصوص سزار بور ژیا *(Cesar Borgia)* راههایی را برای استمرار قدرت جستجو می‌کردند.

۱ - دستوراتی راکه ماکیاول با صراحت به زمامداران می‌دهد خلاف اصول دین و اخلاق است مع‌الوصف بسیاری از صاحبان قدرت بی‌توجه به ماکیاول آنرا به مورد اجرا در آورده‌اند و نتیجه گرفته‌اند و عبارتند از:

الف - اعمال زور - دولت باید قدرتمند باشد و در انجام مقاصد خود باید بزور متوسل شود فرمانروائی که هنر جنگ را تقبیح کند متزلزل و ورشکسته می‌شود و محکوم به نابودی است پیروزی از آن صاحبان سلاح است بی اسلحه‌ها باید منتظر نابودی باشند.

ب - سلطان و شهریار باید خشونت و شدت عمل نشان دهد زیرا افراد تحت فرمان او حق ناشناس، شریر، ترسو، خودپرست، حریص و متظاهر هستند. اما این شدت عمل نباید در همه موارد اجرا شود بنفع اوست که بعضی اوقات نوازش و دلجویی نماید.

ج - مکر و حیله و فریب - در زندگی سیاسی شاه و سلطان باید هم روباه باشد و هم شیر - در صلح و جنگ و هنگام مذاکرات و انعقاد معاهدات باید چون روباه اقدام کند و اگر لازم باشد معاهدات را نقض نماید زیرا زندگی سیاسی اجازه نمی‌دهد همیشه تعهدات اجراء شود.

د - سوء نیت ـ برای مصالح مملکت شاه می‌تواند علیه حریف سوء نیت داشته باشد.

هـ - ریاکاری ـ شاه یا حاکم باید آنطور عمل کند که در نظر افراد کشور صدیق، رحیم و سخی شناخته شود.

و - تبلیغات - برای جلب نظر اکثریت مردم باید تبلیغ نمود و افکار مردم را فریب داد و به سمت خود جلب نمود.

۲ ـ سر مشق ماکیاول در رساله «شهریار» بورژیا *(Cesave Borgia)* است که از شخصیتهای بزرگ ایتالیا در زمان رنسانس محسوب می‌شود و پدرش او را در هفده سالگی به درجه کاردینالی ارتقاء داد ولی بعد از مرگ برادر ناچار از مقام برجسته کاردینالی کنار رفته و به صحنه سیاست وارد شده‌است. بورژیا با لوئی دوازده شاه فرانسه پیمان اتحاد بست و از او لقب دوک دو والنتین گرفت سپس به تشویق پدر (پاپ الکساندر ششم) چندین ایالت خارج از ایتالیا و مقداری سرزمینهای داخل ایتالیا را تصرف کرد و حتی قصد تصرف فلورانس را هم داشت تا امپراطوری بزرگی تحت فرمانروائی خود تاسیس نماید. بورژیا ☜

ماکیاول تجاوز به دیگر سرزمینها و کشورها را نفی نمی‌کند بلکه برای اعمال سیاست و ترتیب اداره سرزمین الحاقی تدابیری پیشنهاد می‌کند وی می‌گوید اگر سرزمین‌هائی که جدیداً فتح شده‌اند دارای همان ملیت و زبانی باشند که کشور اصلی که به آن ملحق

☜ شهرت داشت باینکه دشمنان رابا وسایل ناجوانمردانه از بین می‌برد و شام زهرآلود بورژیا در ایتالیای عصر رنسانس شهرت داشت. هنگامی که بورژیا خود را برای حمله به ایالت بولونیا آماده می‌کرد در همان شبی که قرار بود فردایش بسوی فتح بولونیا حرکت کند خود و پدرش پس از صرف شامی که از جانب کاردینال کورنتو (*Cardinal Corento*) برای خداحافظی ترتیب داده شده بود بیمار شدند و شهرت داشت میزبان هر دو را مسموم کرده است پدر که پاپ الکساندر ششم بود و از ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۳ در راس کلیسای کاتولیک قرار داشت و به فساد و دنیاپرستی و خوشگذرانی و فریبکاری معروفیت داشت مرد و پسر زنده ماند اما پشتیبان اصلی را از دست داده‌بود مخصوصاً ژولیوس دوم که دشمن خونی بورژیا بود به مقام پاپی رسید وی به بورژیا دستور داد تمام سرزمینهای متصرفی را به صاحبانش برگرداند و او هم ناچار ناپل را تسلیم اسپانیا کرد بشرط اینکه جانش در امان باشد اما سردار اسپانیولی سوگند خود را شکست و بورژیا را به اسارت گرفت و به ایالت والنسیا برد ولی پس از دو سال فرار کرد و به دربار برادر زنش پناهنده شد و فرماندهی سپاه او را علیه یکی از فرماندهانش که بر ضد شاه شوریده بود بعهده گرفت و در سال ۱۵۰۷ در جریان محاصره وین کشته شد بورژیا شهریاری نیرنگ‌باز، حیله‌گر و عهد شکن بود و در نابودی دشمنان و حریفان درنگ نمی‌کرد مع‌الوصف اتباعش او را عادل و شرافتمند و صدیق می‌دانستند. ماکیاول عقیده داشت هر شاهی که بفکر تاسیس دولتی جدید باشد یا بخواهد سرزمینهائی را به متصرفات خود ملحق سازد باید شیوه فرمانروائی بورژیا را الگو قرار دهد و می‌نویسد مردم ایتالیا بورژیا را بیرحم می‌دانند اما فراموش می‌کنند همین بیرحمی و شدت عملی که در برابر اخلالگران نشان می‌داد باعث اعاده نظم و آرامش به ایالت رومانیا گردید قطعات متشتت آن را بهم پیوند داد و مردمانش را مجبور کرد که در صلح و آرامش زندگی کنند و نسبت بوی وفادار باشند اگر شهریاری بیش از حد حلیم باشد با همین حلم و دلسوزی باعث رواج یغما، و چپاول و هرج و مرج می‌گردد چنین سلطانی را نمی‌توان شرافتمند نامید زیرا رفتار عادلانه‌اش به همه لطمه می‌زند. با این ترتیب ماکیاول مصالح عالی دولت را هدف قرار می‌دهد و هر بیرحمی و شقاوت را در رسیدن به آن هدف مجاز می‌شناسد ماکیاول به حکام و شهریاران آینده اندرز می‌دهد که راه بورژیا را در پیش گیرند و از روش‌های او تقلید کنند و از انتقاد این و آن نهراسند. ایالت رومانیا قبل از آنکه بدست بورژیا بیافتد تحت حکومت فرمانروایانی قرار داشت که همه بی‌اراده و ضعیف‌النفس بودند و لذا درمعرض دزدی و چپاول بود اما بورژیا فهمید که باید حکومت مقتدری بنا سازد و لذا مردی بی‌رحم ولی باکفایت را با اختیارات تام برای اداره امور برگزید وی در مدتی کوتاه توانست آشفتگیها را پایان دهد و همه را مطیع سازد ولی چون بورژیا احساس کرد که در آینده اجحافات را از چشم او می‌دانند بی‌درنگ دادگاهی بارياست یک قاضی سرشناس تشکیل داد و به شهروندان ناراضی نشان داد اگر در گذشته به آنها ظلم شده هیچکدام به دستور او نبوده بلکه از جمله اقدامات حاکم ظالم بوده و دستور داد آن حاکم بی‌رحم را دو شقه کنند و جسدش را عبرت بینندگان سازند و یک روز مردم شهر پیکر بی‌جان آن کارگزار را بالای چوبه‌دار دیدند ماکیاول از این نوع اعمال بورژیا ستایش می‌کند و می‌گوید این فرمانروای دور اندیش از پیش تمام احتمالات و حوادث را مد نظر داشت و بعلت بخت‌برگشتگی سلطنتش را از دست داد. تمام آن اتفاقات و عواقبی که به هنگام مرگ پدرش پیش آمد پیش‌بینی کرده و علاج همه آنها را هم درنظرگرفته بود جز اینکه فکرنکرده‌بود هنگام مرگ پدر خود نیز در بستر بیماری‌افتاده و در آستانه مرگ است ماکیاول ☜

شده‌اند دارد تسلط بر آنها نسبتاً آسان است بخصوص اگر در قوانین و مالیاتها تغییری داده نشود اما اگر زبان و عادات و قوانین فرق کند مشکلات ادامه تسلط چند برابر می‌شود و فقط بخت و اقبال بی حد و حصر و مهارت بسیار لازم است تا این مشکلات رفع شود. پیشنهاد ماکیاول برای امکان چنین تسلطی این است که حکمران به منطقه متصرفی برود و ساکن آنجا شود و بعضی اتباع خود را به کشورهای همسایه ضعیف کوچ دهد و در آنجا سکنی دهد و با همسایگان ضعیفتر طرح دوستی بریزد و در عین حال بکوشد همسایگان نیرومند را ضعیف سازد. دیدگاه ماکیاول نسبت به علم سیاست وترتیب حکومت در تمام ادوار بعد از او تاثیر گذاشت و اظهار نظرهای فراوانی را باعث شد.[1]

جان بدن و علم سیاست

ژان بدن از صاحبنظران قرن ۱۶ است. وی کتاب جمهوری را در ۱۵۷۶ منتشر نمود، که از جهت علم سیاست حائز اهمیت است. بدن در کتاب جمهوری از ارسطو پیروی نموده و به ملاحظات اخلاقی پایبند است و نسبت به ماکیاولیسم مخالفت

☜ بورژیا را شهریار نمونه معرفی می‌کند! و می‌گوید در شیوه فرمانروائی‌اش چیزی که مستوجب سرزنش باشد نمی‌بینم! ... هر شهریاری که به قلمروی نوین دست یافت باید این راه را طی کند تمام کسانی را که احتمال خطر می‌دهد نابود سازد شبه نظامیان ماقبل سلطنتش را سرکوب کند و شبه نظامیان جدیدی بجای آنان قرار دهد.

مراجعه شود به نشریه شماره ۲۵ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دیماه ۱۳۶۹ مقاله تفصیلی دکتر جواد شیخ‌الاسلامی به عنوان سیمای دیگر ماکیاول صفحه ۳۳۹.

۱ ـ در قرن ۱۷ و ۱۸ بسیاری از سلاطینی که اندرزهای ماکیاول را بکار بستند برای پنهان داشتن اعمال خود سخنان ماکیاول را محکوم نمودند اما در قرن ۱۹ آلمان و ایتالیا نیاز به فلسفه‌ای داشتند که اعمال مورد نظر آنها راتوجیه کند و ماکیاول چنین راهی را باز کرده بود ماکیاول در رساله شهریار تبلیغ کرده بود که دولتها در رسیدن به اهداف و مقاصد سیاسی خود بهر وسیله‌ای می‌توانند متوسل شوند. ماکیاول نوشته بود که تامین استقلال کشور خود بزرگترین فضیلت است و هر وسیله‌ای که برای نیل به این فضیلت بکار برده شود و هر قدر هم از نظر اخلاق و مذهب محکوم باشد در عمل موجه است و آن را نمی‌شود تخطئه کرد. دولتها برای نیل به مقاصد سیاسی بهر روشی ولو فرصت‌طلبی متوسل شوند در پهنه سیاست خارجی آلمان همین اندیشه منجر به پیدایش مکتب رال پولتیک *(Real politik)* گردید. لنین و موسولینی آثار خود را با توجه به اندیشه‌های ماکیاول نگاشتند. کامنف از اندیشمندان بلشویزم مجموعه‌ای از آثار ماکیاول را در مسکو منتشر ساخت و مقدمه‌ای بر آن نگاشت سالها بعد موقعی که در تصفیه‌های استالینی او را محاکمه کردند کتاب شهریار را همواره بر سرمیز در اختیار داشت. مراجعه شود به مقاله فوق‌الذکر صفحه ۳۴۸.

می‌ورزد و بنابراین دوستداران ماکیاول می‌گویند بدن علم سیاست را بقهقراء برده است. بدن در زمان خود حقوقدان برجسته‌ای بود و استدلالات حقوقی را به ملاحظات اجتماعی بهم آمیخته نظریه حاکمیت دولت او ناشی از همین جهت است وی نظریه حاکمیت را با قدرت بسیار توسعه داده که از نظر علم سیاست پیشرفتی بحساب می‌آید. ژان‌بدن برای کشورداری قائل به اصولی است که شاه باید آنها را رعایت نماید و این اصول در تاریخ اندیشه سیاسی بنام «اصول و قوانین اساسی سلطنت مطلقه» معروف است از جمله این اصول بقای سلطنت در خانواده شاه، عدم امکان واگذاری قسمتی از خاک کشور به دیگران، عدم امکان فرزند خواندگی برای شاه یعنی اگر شاه پسر بزرگی برای وراثت سلطنت نداشته باشد نمی‌تواند با فرزندخواندگی مسئله را حل کند[1] با وجود این ژان‌بدن یک اصل رامهم واساسی در مورد اختیارات شاه می‌داند و آن اصل حاکمیت مطلق شاه می‌باشد دیگر اصول جنبهٔ فرعی دارد و در ردیف عادت و عرف محسوب می‌شود.

منتسکیو و علم سیاست

در مورد منتسکیو و کتاب معروف روح‌القوانین او که در ۱۷۴۸ انتشار یافته و ارتباط آن با سیاست دو نظر متضاد وجود دارد از یکطرف بار تلمی سنت هیلر در قرن ۱۹ منتسکیو را سرزنش می‌کند و می‌گوید «او خود را پیرو ماکیاول قرار داده و به تشریح آنچه را که باید هست پرداخته نه آنچه که باید باشد» و از طرف دیگر البرت بورل *(A.Borel)* خلاف آن معتقد است و می‌گوید «منتسکیو اصولاً از اخلاقیون است وکتاب روح‌القوانین اوکتابی است اخلاقی روشی راکه منتسکیو بکار برده روش ملاحظه عینی است و از این جهت او را پیرو ماکیاول دانسته‌اند اما منتسکیو در تحقیق ومطالعات سیاسی خود به نتیجه‌ای رسیده است که جنبه‌های اخلاقی در آن ملحوظ است انبوه ملاحظات و وقایعی

---

۱ – مراجعه شود به کتاب خداوندان اندیشه سیاسی جونز ـ و.ت ترجمه علی رامین تهران انتشارات امیرکبیر جلد دوم سال ۶۳ صفحه ۵۴ بیعد.

که جمع کرده فوق‌العاده است منتسکیو بر ملاحظات زمانی ملاحظات مکانی را هم افزوده است وی در کشف قوانینی که حاکم بر پدیده های سیاسی است کوشش می کند[1] و در زمینه مطالعات سیاسی پیشرفت محسوسی را باعث شده است.

بحث علم سیاست در قرن ۱۹

در قرن نوزده از سه نفر توکویل، اگوست کنت[2]، کارل مارکس[3] نام برده‌اند. که در

---

۱ - مراجعه شود به روح القوانین منتسکیو ، شارل لوئی درسکندا، ترجمه علی اکبر مهتدی چاپ چهارم تهران سال ۱۳۳۹

۲ ـ اگوست کنت *(Auguste cont)* ـ ۱۸۵۷ ـ ۱۷۹۸ بنیانگذار جامعه‌شناسی است وی از ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۴ شاگرد و منشی سن سیمون بود و از ۱۸۲۶ ضمن تدریس به گسترش فلسفه تحققی پرداخت و از ۱۸۳۱ تا ۱۸۴۸ در یکی از شهرداریهای پاریس علم نجوم تدریس کرد وی از اولین افرادی است که نیاز به ایجاد علم خاصی برای شناسائی پدیده‌های اجتماعی احساس کرد و ابتدا نام آن را فیزیک اجتماعی گذاشت وی معتقد است همچنان که زیست شناسی علمی است فصول و مباحث مختلف دارد جامعه‌شناسی هم علمی است که سیاست، تاریخ، اقتصاد و روانشناسی و غیره فصول آن می‌باشند، وی می‌گوید دولتهای بزرگ باید به جمهوریهای کوچک تقسیم شوند که تعداد افراد خانوارهای هر کدام سیصد هزار نفر باشد در هر یک از این جمهوریها باید به تعداد کافی از طبقات نجبا، بانکداران، مقاطعه کاران، کارخانه‌داران، تجار، کشاورزان و کارگران وجود داشته باشد، برقراری هماهنگی بین جمهوریهای مختلف بعهده پاپ که از همه داناتر است باشد در چنین جمهوریهائی جز رفاه و سعادت بشریت وجود ندارد.

نظام سیاسی چیزی جز توصیف نظام مدنی نیست و نمی‌تواند باشد جامعه بدون حکومت همان گونه وجود دارد که حکومت بدون جامعه، ساخت پارلمانی در نظامی که در آن زورگوئی و تجاوز در همه جا وجود دارد داروی دردهائی که از تاسیسات نامعقول زائیده می‌شود این است که قوه مجریه و قوه مقننه را بدست سیاستمداری بسپارند که مستقیماً در برابر کشور مسئول و در عین حال محروم از حق وراثت باشد. اگر آزادی انسانی عبارت از این بود که افراد از هیچ قاعده و قانونی تبعیت نکنند قبل از آنکه نامعقول باشد غیر اخلاقی بود. (مراجعه شود به جامعه‌شناسی عمومی دکتر منوچهر محسنی ۱۳۵۵ نشر کتابخانه طهوری، صفحه ۱۶۲ و بعد)

۳ ـ کارل مارکس *(Karl Marx)* ۱۸۸۳ ـ ۱۸۱۸ ـ در آلمان تولد یافت تحت تاثیر شرایط اجتماعی زمان خود قرار گرفت پدرش وکیل دادگستری آلمان بود و زندگی مرفهی داشت در دانشگاههای برلن و بن تحصیل کرد نظام فکری هگل بر او تاثیر گذاشت در ۱۸۴۲ سر دبیر روزنامه‌ای شد سال بعد در پاریس با انگلس آشنا شد در ۱۸۴۵ از فرانسه اخراج شد و به بروکسل رفت در ۱۸۴۷ با کمک انگلس اعلامیه حزب کمونیست را نوشت و بالاخره در لندن توقف کرد و کتاب اصلی خود بنام سرمایه رانوشت. مارکس از اولین کسانی است که مفهوم از خود بیگانگی *(Alienation)* را مورد توجه و بررسی قرار داد و عقیده داشت که پدیده‌هائی مثل مالکیت، سرمایه، دولت و کشور توسط انسان ایجاد شده‌اند انسان در مقابل بت‌هائی که خود خلق کرده با فداکاری خود در راه آنها به حالت از خود بیگانگی می‌رسد این از خود بیگانگی می‌تواند سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم باشد. وقتی روابط تولیدی و مناسبات مادی برقرار میان انسانها تغییرکند دین از میان خواهد رفت. چرا که دین وسیله‌ای است که سرمایه‌داران بخاطر حفظ منافع خود در

روش های تحقیق علم سیاست نقش داشته‌اند.

توکویل باب ملاحظه مستقیم و بلا واسطه را در علم سیاست مفتوح می‌نماید وی به جای مراجعه به کتب و اسناد شخصاً وارد تحقیق از افراد و مطالعه اوضاع می‌شود و کسب اطلاع می‌کند توکویل کتاب دموکراسی در آمریکا را پس از سفری به اتازونی تدوین نمود، او با مصاحبه‌کار را انجام می‌دهد، مصاحبه او از یک منبع نیست. توکویل به مصاحبه با چند مقام سیاسی قناعت ننمود، تحقیقات با مقامات عمق واقعی را ندارد قبل از او دانشمندان و محققین سیاست با ملاحظه چند واقعه یا قضیه کلی و برجسته سهل الوصول اکتفا می‌کردند و نتایج آنرا در یک تئوری مرکب منعکس می‌نمودند. سیاست ارسطو ، شهریار ماکیاول ، جمهوری بدن و حتی روح القوانین منتسکیو باتمام اهمیتی که هر یک دارند مجموعه‌ای کلی از سیاست و قدرت را در بر دارد ولی توکویل کتاب دموکراسی در آمریکا را انتشار دارد، که یک موضوع خاص را بدون اینکه در سایر مسائل و موارد وارد گردد مطالعه نموده است اگوست کنت مبتکر روش بیان و تشریح در علم سیاست است در ۱۸۲۲ کتابی با عنوان سیستم سیاست تحقیقی انتشار داد وی از اخلاقیون بشمار می‌رود اگوست کنت مبانی تحقیق آبژکتیو را طرح نمود و برای اولین بار روشن نمود پدیده‌ها و نمودهای اجتماعی نیز ضرورتاً باید مانند علوم طبیعی بر اساس تحقیق آبژکتیو بررسی و تجزیه و تحلیل شوند تحقیق عینی را شرط تحقق هر علمی شناخت یعنی چیزی را می توان علم دانست که یافته‌های آن منشأ تحقیق عینی و خارجی داشته باشد نه آنکه مخلوق ذهن و تصورات و تخیلات انسان باشد.

آگوست کنت واضع نظریه‌ای است که به قانون حالات سه گانه یا مراحل سه‌گانه علم مشهور است در اثر تعمق در فلسفه تاریخ این نتیجه را در می‌یابد که ذهن آدمی طی سه

☞ جامعه رواج داده‌اند. دین تریاک مردم است و مبارزه با آن در درجه اول از اهمیت قرار دارد. به اعتقاد مارکس در طول تاریخ همواره دو طبقه وجود داشته‌اند طبقه‌ای که دارای وسایل تولید بوده و طبقه‌ای که چنین مالکیتی نداشته در تاریخ جدایی دائمی و غیرقابل اجتناب میان این دو طبقه برقرار بوده است در مکتب مارکس همه چیز منشاء اقتصادی دارد از بررسی افکار مارکس آشکار می‌شود که وی تحت تاثیر شرایط زمان خویش و مسائل کارگری ناشی از انقلاب صنعتی و وضع سرمایه‌داران غرب بوده ولی می‌خواست نظراتش را در همه نقاط دیگر عالم گسترش دهد.

مرحله تکامل می‌یابد. مرحله ربانی که حالتی تخیلی است سپس با قوت گرفتن تخیل به مرحله فلسفه می‌رسد و متوجه موجودات نامرئی شده ارباب انواع را می‌پرستد و بالاخره در اثر عقل به مؤثر عینی واحدی می‌رسد که اعتقاد به توحید است.
اگوست کنت بعد از اینکه مراحل سه‌گانه بشر را توضیح می‌دهد در طبقه بندی علوم نیز همین سه مرحله را می‌بیند و علوم را بر اساس قدمت در ورود تحققی طبقه بندی می‌کند. اصلی را که پایه قرارداده آن است که علوم بسیط بر علوم مرکب مقدمند چنانچه کمیت و عدد بسیط‌ترین امورند و لذا ریاضی مقدم بر دیگر علوم است. بعد علم به احوال اجسام بی‌جان قراردارد که بترتیب عبارتند از نجوم و فیزیک و شیمی پس از آن به احوال اجسام جاندار می‌رسیم که ترکیبی مفصل‌تر از اجسام بی‌جان دارند لذا علم‌الحیات بعد از آنها قراردارد.

وی می‌گوید علم ریاضی مدتها است مراحل اولیه را پشت سر گذاشته بمرحله تحققی رسیده. از بین موجودات جاندار کاملتر از همه نوع بشر است. انسان به هیأت اجتماع زندگی می‌کند. پس آخرین علمی که باید خاطر انسان را بخود مشغول بدارد و به تکامل آن بپردازد علم به چگونگی اجتماع بشر است که برای آن نام جامعه‌شناسی یا علم‌الاجتماع را گذاشته‌اند.

نتیجتاً همهٔ تحقیقات اگوست کنت فلسفه تحققی مقدمه علم‌الاجتماع است و بدین جهت او را پدر جامعه شناسی گفته‌اند. کنت جامعه‌شناسی را مانند سایر علوم پیشرفته به سبک تحققی در آورده و آنرا بر مشاهده و ملاحظه و تجربه متکی نمود در مورد تقسیمات فرعی علم‌الاجتماع می‌گوید همانطور که بیولژی علم واحدی است که به فصول و شعب مختلف تقسیم می‌شود. علم‌الاجتماع هم یک علم است که تاریخ، اقتصاد، سیاست و روانشناسی و غیر آنها فصول و ابواب آن می‌باشند.
کارل مارکس از آنجهت در علم سیاست تأثیر گذاشته که تشریح و توضیح جدیدی از قدرت و دولت ارائه داده است وی تحقیقات سیاسی را به سمت تحلیل علمی واقعیات اجتماعی سوق می‌دهد او مفهوم دولت و قدرت و علم سیاست را بهم زده و مفهومی

جدید مطرح کرده است. اصل تکوین ارسطو و منتسکیو درباره قدرت در واقع و اصولاً بر طبقه‌بندی حقوقی انواع حکومت و عملیات دولت مبتنی بوده است اما اصل تکوین مارکسیسم از دولت و قدرت پدیده‌های نیرو را بدست می‌دهد و روابط نیروی مذکور را با نیروهای اجتماعی و اقتصادی و غیره تشریح و معین می‌نماید. در نتیجه مطالعه دولت و قدرت بسمت تحلیل مادی نیروها دلالت می‌شود. مارکس بین نیروهای مختلف برای روش‌های تولید و پدیده‌های اقتصادی اهمیت زیادی قائل است.

علم سیاست در قرن بیستم

شناسائی رسمی علم سیاست بعنوان یک نظام علمی مستقل مربوط به قرن حاضر است مثل دیگر علوم در یک زمان در همه کشورها این شناسائی صورت نگرفته و جنبه تدریجی داشته است. توسعه ارتباطات در وضع بی سابقه و وقوع دو جنگ جهانی و پیدائی سازمانهای بین‌المللی با وظایف گوناگون بخصوص سازمان ملل متحد و تاسیسات و وابسته و پیوسته آن همچون کمیسیون حقوق بشر شتاب و شدت غیر قابل تصوری در گسترش علم سیاست داده است. هزاران مرکز تحقیقات علوم سیاسی در گوشه و کنار جهان امروز کار مطالعه در پدیده‌های این علم را عهده دارند[1].

---

۱ ـ مؤسسه امور بین‌المللی سوئد در ۱۹۳۸ تاسیس شده به تحقیق در امور علمی و سیاسی می‌پردازد بیش از ۴۰ کارمند تمام وقت دارد و وابسته هیچ حزبی نیست ده محقق تمام وقت و همچنین دانش‌پژوهان میهمانان در این مؤسسه فعالیت دارند. مسائل مربوط به سیاست خارجی، سیاست امنیتی و بطور عمده پروژه‌های بلند مدت کار می‌کند. تاکنون سمینارها و کنفرانس‌های متعددی تشکیل داده‌است. از جمله کنفرانس‌های مهم این مؤسسه که به همراه ۶ مؤسسه دیگر در فروردین ۶۸ در استکهلم برگزار نمود کنفرانسی تحت عنوان اسلام بود کتابخانه آن تخصصی و به علوم سیاسی اختصاص دارد (مجله سیاست خارجی شماره ۳ آذر۶۸).

ب ـ مؤسسه دولتی روابط بین‌المللی مسکو که آموزشگاه عالی تخصصی وزارت خارجه است در ۱۹۴۴ تاسیس شده مدت تحصیل در این مؤسسه ۴ سال بود و دویست دانشجو از شوروی می‌پذیرفت بعد در سال ۴۷ مدت تحصیل به ۵ سال افزایش یافت و از شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دانشجو می‌پذیرد در ۱۹۸۵ دانشکده بازرگانی خارجی در آن ادغام شد و ۶۹ دانشکده روزنامه‌نگاری به آن اضافه گردید. این مؤسسه رشته غرب‌شناسی و خاورشناسی دائر کرده و متخصصین در سیاست خارجی کشورهای اروپا و امریکا و آسیا و افریقا آماده می‌کند دانشکده حقوق این مؤسسه حقوقدانان را در تجارت بین‌المللی و روابط اقتصادی بین‌المللی مهیا می‌سازد در دوره شبانه کارمندان دوره ۶ ساله می‌بینند و ☜

در اواخر قرن ۱۹ سعی می‌شد درجائی از دانشگاهها کرسی برای علم سیاست پیدا کرده و به آن وظیفه‌ای واگذار نماید اما امروز تحقیقات این رشته اکثر علوم اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار داده است این عقیده که در سایه علم سیاست می‌توان مدیران و سیاستمداران بر جسته‌ای برای کشور ساخت مورد توجه قرار گرفته تشکیل و تاسیس دانشکده‌ها و مدارس عالی علم سیاست با اسامی گوناگون در همین مسیر تحقق یافته است در ابتدا دامنه علوم سیاسی در اروپا با تجزیه و تحلیل حیات سیاسی بیشتر متوجه سازمان حکومت شد ولی در امریکا مطالعه روی نیروهای مختلف سیاسی، احزاب، گروههای ذی نفوذ، انتخابات، نفوذپول، نفوذ مطبوعات و غیره تحت بررسی علمی قرار گرفت[1].ما در جلد دوم و سوم این کتاب بیشتر توسعه علم سیاست را در قرن بیستم خواهیم دید.

☜ ۴ زبان اروپائی را تدریس می‌کند و زبان خارجی مقام مهمی در این مؤسسه دارد و بسیاری از دانشجویان دو یا سه زبان را فرا می‌گیرند مجموعاً ۱۷ کرسی زبان خارجی دارد. برای مهارت استادان نیز در سال ۱۹۶۷ دانشکده‌ای تاسیس شد که دانشکده ارتقای حرفه‌ای نام گرفت. پژوهشها و تحقیقات مؤسسه فراوان است و در طی سالیان طولانی در همه رشته‌های سیاسی تحقیقات داشته رساله‌های دکتری و فوق‌لیسانس آن از جمله منابع تحقیقی است فارغ‌التحصیلان این مؤسسه کادر وزارت خارجه شوروی را تشکیل می‌دادند.

ج ـ مؤسسه مطالعات عالی بین‌المللی ژنو که در ۱۹۲۷ پایه‌گذاری شده‌است. زیر نظر شورائی مرکب از مقامات عالی رتبه کانتون ژنو، دولت فدرال و دانشگاه ژنو فعالیت می‌کند قبلاً مدتی طولانی با بنیاد راکفلر بستگی داشت این مؤسسه به مطالعه علمی روابط بین‌المللی معاصر می‌پردازد. سعی دارد وضع بین‌المللی خود را حفظ کند استادان از مناطق مختلف جهان هستند نزدیک چهارصد دانشجوی آن از ۷۰ کشور جهان جمع شده‌اند. صدها مرکز علوم سیاسی امروزه وجود دارد سه مورد فوق بعنوان نمونه یاد شد. مراجعه شود به مجله سیاست خارجی شماره ۱ بهار ۱۳۷۱ صفحه ۲۲۵ و بعد.

۱ - از ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۴۵ می‌توان گفت علم سیاست علمی است تقریباً امریکائی ولی از ۱۹۴۵ ببعد علم سیاست توسعه جهانی پیداکرد تا جائی که در بعضی کشورها از این حیث از اروپا سبقت گرفتند. در فرانسه دو عامل موجب موفقیت این علم شد یکی اینکه مدرسه علوم سیاسی قدیم را ملی نمودند و آن را به دو مؤسسه تقسیم کردند یکی بنیاد ملی علوم سیاسی و دیگری مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس. بنیاد ملی علوم سیاسی تحقیقات راجع به موضوعات علم سیاست را تحرک بخشید. فعالیتهای محققین مختلف را در این مورد بهم مربوط ساخت عامل دوم تغییرات و تحولات سیاسی که از سال ۱۹۳۴ در افق سیاست پدید آمد محققین را به تحقیق در وقایع سیاسی وادار ساخت و عقایدی ابزارگردید و باین نتیجه رسیدند که علمای علم سیاست بایدافزایش یابند و این علم را توسعه دهند سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ ضرورت تماس با دیگر کشورها در همه جهات احساس شد. این نیاز از طریق مؤسسات بین‌المللی و کنگره‌ها انجام گرفت ولی همین تماسهای علمی، دانشمندان فرانسوی را متوجه کرد که علم سیاست در امریکا افقهای جدید در اختیار گرفته و سرانجام در ۱۹۵۴ دانشکدهای فرانسه بر اساس تصویب‌نامه دولت علم سیاست را رسماً به لیست آموزش دانشکده‌های خود اضافه کردند اساتید این رشته موریس دوورژه، پرفسور پرلو، پرفسور ژان ژاک ☞

ارتباط سیاست با دیگر علوم:

اگر علم سیاست علم رسیدن به قدرت حاکمیت و در دست داشتن و حفظ قدرت است پیشرفت همه رشته‌های علوم و از جمله علوم اجتماعی به آن بستگی دارد. در واقع سیاست محور اصلی وسایلی است که جامعه را مستحکم، پیشرفته و پر تکاپو در مسیر مدارج عالی قرار می‌دهد. سیاست باید حالت تعادل و توازن را بین ابزار تمدن حفظ نماید. آنانکه هدایت جامعه را بعهده دارند و قدرت حاکمه کشور را تشکیل می‌دهند همهٔ نیازهای امروز و فردای جامعه را باید با تعمق و تدبر ارزیابی کنند و امکانات را برای رشته‌های لازم علوم تدارک نمایند. اینکه با جمعیت روزافزون کشور به چه تعداد پزشک در ۲۰ سال آینده نیاز هست، اینکه در امر کشاورزی چه میزان متخصص لازم است، اینکه چه تعداد تحقیقات برای تحول در صنعت و دست‌یابی به تکنولوژی نیاز هست، و اینکه باکدام کشورها باید در ارتباط نزدیک بود و برای منافع و مصالح کشور از آنها کمک گرفت، اینکه چه روش‌ها و فنونی برای بهره‌گیری کامل از معادن و ذخائر کشور ضرورت دارد، اینکه برنامه‌ریزی‌ها با چه کیفیت بایستی صورت پذیرد که حد اعلی رسیدن به اهداف را تحقق بخشد و هزاران مسئله بزرگ و کوچک اجتماعی دیگر وجود دارد که سیاستگزاران کشور و بنیانگزاران تأسیسات و هدایت کنندگان جامعه باید تصمیم گیر آن باشند و طبعاً شیوه‌ها و روشهای علوم سیاسی را بکار گیرند و بنابراین ملاحظه می‌شود در اتخاذ این تصمیمات نیاز به مشورت صاحبان علوم است و هم اختصاص اعتبارات در هریک از رشته‌های علوم میزان تحول و تغییر در آن رشته و فن را مشخص می‌سازد. صرفنظر از این دید کلی که رابطه متقابل سیاست و علوم را در سطحی گسترده حاکی

☞ شوالیه و پرفسور ژرژ بوردو که هریک تالیفات متعددی در زمینه علم سیاست دارند.

در انگلیس در ابتدا فعالیتهای مربوط به علم سیاست در دو قطب متمرکز شد یکی کالج نافیلد *(Nuffield College)* در اکسفورد و دیگری مدرسه اقتصاد و علم سیاست لندن *(London SChod of Economics and Political Science)* ولی بعداً انگلیس از مراکز مهم تعلیم علم سیاست شد.

در آلمان بخصوص بعد از سقوط نازیسم و پایان جنگ دوم به علم سیاست توجه شده است. در کشورهای کمونیستی علم سیاست در فرهنگ علمی مقام مهمی نداشت - مراکز بین‌المللی از جمله یونسکو فعالیتهائی در این زمینه داشته‌اند (مراجعه شود به مبانی علم سیاست دکتر حشمت‌اله عاملی جلد اول صفحه ۱۰۲).

است.یک یک از علوم و فنون پیوند متقابلی با علم سیاست دارند و در آن تأثیر میگذارند. وقتی جامعه‌ای در علم فیزیک و ریاضی پیشتاز باشد و صدهاآزمایشگاه و مرکز تحقیق در این موارد بکار اشتغال دارند. نمایانگر آن است که سیاست آن جامعه انتظار جهش‌های عظیمی را در این بخش دارد.

ارتباط سیاست و اقتصاد:

اقتصاد و سیاست بحدی بهم مربوط‌اند که تحقیق در هریک مستلزم مطالعه دیگری است و اساساً مشکل است که بین این دو مرز مشخصی در نظر گرفت[1]. نظام سیاسی کشور برحسب اینکه مالکیت وسایل تولید، خصوصی و یا عمومی باشد کاملاً متفاوت می‌شود. آنجا که ابزار تولید جنبه همگانی دارد و در اختیار دولت است نظام سیاسی را سوسیالیستی یا اجتماعی می‌نامند. در جامعه‌هایی که مالکیت و وسایل تولید خصوصی است و در دست افراد متمرکز است قوانین باید روابط افراد را با دقت تنظیم نمایند. هیات حاکمه هرکشور بر اساس اهداف و مقاصدی که دارند راه و رسم خاصی در اقتصاد پیش می‌گیرند. تحولات اقتصادی در وضع مادی و در زندگی تک‌تک افراد تأثیر می‌گذارد و مقدمات بسیاری لازم است تا قدرت حاکم بتواند در دایره اقتصاد تصمیمی اتخاذ نماید. اقتصاد و مسائل آن بسیار پیچیده و عوامل بسیاری در آن تأثیر می‌گذارد غالباً مشکلات اقتصادی کشورها بحرانهای سیاسی وسیعی را باعث می‌شود که ترمیم آن بسادگی مقدور نیست. مسائل مربوط به روابط تولید و توزیع، روابط کارگر و کارفرما، صادرات و واردات، پول و بانک، سرمایه و سرمایه‌گذاری بحدی گسترده است که جزئی اختلال در هریک به دیگر موارد اثر می‌گذارد و حوادث غیر قابل انتظار سیاسی را بوجود می‌آورد. می‌گویند جامعه‌ای که اقتصاد محکم داشته باشد زمامداران آن احساس راحتی می‌کنند. فقر اقتصادی آنچنان تنگناهائی در تصمیمات سیاسی بوجود می‌آورد که

---

۱ - مراجعه شود به تکاپوی جهانی نوشته ژان‌ژاک شرایبر ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، نشرنو ۱۳۶۳ که ارتباط سیاست و اقتصاد با تفصیل بیان شده است.

بازگشت بحال عادی را در مدت زمان کوتاهی غیر ممکن می‌سازد[۱].

جامعه شناسی و سیاست

برای علمای جامعه‌شناس سیاست هم بعنوان یکی از شعب و یا یکی از علوم اجتماعی مطرح است. روش‌های مطالعه در شناسائی جامعه در علم سیاست هم بکار میرود. رفتار سیاسی افراد و گروهها در جامعه شناسی بخشی از رفتار گروهی است. از طریق جامعه‌شناسی می‌توان فعالیتهای سیاسی افراد و گروهها را تجزیه و تحلیل نمود[۲]. سیاست یکی از انواع روابط اجتماعی است که بدلیل توسعه جنبه استقلالی پیدا کرده است ولی در هرصورت روش تحقیق در علم سیاست جدا از روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی نیست. جامعه‌شناسی که به سیاست بیگانه باشد جامعه شناس نیست و سیاستمداری که از اصول جامعه شناسی اطلاع نداشته باشد نمی‌تواند پدیده‌های سیاسی را کاملاً درک کند. واژهٔ «جامعه شناسی» در سال ۱۸۳۹ توسط اگوست کنت مطرح شد و جانشین اصطلاحات دیگری که تا آن تاریخ بکار میرفت مثل «فیزیک اجتماعی» گردید. اگوست‌کنت در مورد خصیصه علمی جامعه‌شناسی به شدت اصرار داشت و منظورش آن بود که باید روش‌های مشاهده را همچنانکه در علوم طبیعی بکار میبرند در این علم هم بکار گیرند. بعداً دورکیم[۳] با بیان این مطلب که باید واقعیات

---

۱ ـ برای ملاحظه تاثیر اقتصاد در سیاست کافی است وضع اتحاد شوروی را از ۱۹۸۵ یعنی زمامداری گورباچف و سپس فروپاشی این ابرقدرت مورد مطالعه قرار بدهیم ادامه حیات سیاسی این کشور پهناور با اقتصاد بیماری که پیداکرده بود امکان نداشت. اقتصاد این کشور بیکباره آسیب ندیده‌بود در طول دهها سال برنامه‌های سیاسی و شعارهای توخالی اقتصاد را از پا درآورده بود و اصلاح برنامه‌ها نیاز به زمان و همکاری گسترده ملت و کمک موثر خارج داشت گورباچف تصور می‌کرد با تغییر اصول سیاست می‌تواند کمک مؤثر جهان سرمایه داری را برای ترمیم اقتصاد جلب نماید. این تصور غلط بود. چاره‌ای هم جز طی این راه نداشت. ارتش سرخ آن قوای مسلح که طی سالیان دراز اجازه ابراز وجود مستقل به کشورهای شرق اروپا را نمی‌داد و هر نغمه آزادی را در نطفه خفه می‌ساخت دیگر نمی‌توانست پشتیبان تصمیمات سیاسی از آن نوع باشد. هر گونه حرکت نظامی احتیاج به توان اقتصادی دارد و این توان از بین رفته‌بود. آخرین اقدام، کودتا علیه گورباچف بود اما چون زمینه مساعد لازم را نداشت با شکست مواجه شد.

۲ – مراجعه شود به کتاب علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن نوشته احسان نراقی نشر نیکان ۱۳۶۳ و به کتاب مبانی روانشناسی اجتماعی محمود حیدریان تهران ۱۳۴۷.

۳ ـ امیل دورکیم (۱۹۱۷ ـ ۱۸۵۷) از جامعه شناسان فرانسه پس از اگوست کنت دومین شخصیتی ☜

اجتماعی را مثل اشیاء مطالعه کرد همین فکر را ابراز می‌کند. از همان ادوار باستان هم پاره‌ای از نویسندگان بر آن بوده‌اند تا واقعیات اجتماعی را بطرق علمی مطالعه کنند ارسطو در این زمینه پیشقدم بود. پس از او ماکیاول با فاصله زمانی بسیار و بعد از او ژان‌بدن در آثار خود در این راه گام برداشته‌اند و منتسکیو با نخستین کتاب بزرگ جامعه شناسی سیاسی با عنوان روح القوانین هم به جامعه‌شناسی جنبه علمی داده‌است و هم سیاست را بصورت علمی در کنار آن قرار میدهد. بهر صورت مشاهده پدیده‌های اجتماعی با مشاهده پدیده‌های فیزیکی تفاوت دارد. برای اینکه مشاهده کننده در اینجا در عین حال عنصری از پدیده مورد مشاهده است جامعه شناس به یکی از نظامهای ارزشی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند دلبستگی دارد. بسیاری معتقدند علم سیاست رشته‌ای از جامعه‌شناسی است که بعضی چیزهائی که به فن حکومت کردن یا دولت و رهبری روابط آن با سایر دولتها است مطالعه می‌کند. درچنین بینشی جامعه‌شناسی سیاسی در طبقه‌ای از علوم اجتماعی وارد می‌شود و به دینسان جامعه‌شناسی سیاسی در برابر جامعه‌شناسی اقتصادی یا جامعه‌شناسی مذهبی، جامعه‌شناسی هنری و نظائر آن قرار می‌گیرد. قدرت سیاسی در اجتماعات بزرگ مسائل ویژه‌ای مطرح می‌سازد که در جوامع متجدد بیش از پیش حدت و شدت می‌گیرند. تفاوت اندازه اجتماعات منجر به تفاوت در روابط اجتماعی و تفاوت در مسائل سیاسی می‌گردد. در اجتماعات کوچک مبارزه سیاسی اساساً با شکل فردی جریان می‌یابد بی شک اتحادیه‌ها، گروهها، دسته‌بندیها که آغاز یک مبارزه دسته جمعی است ممکن است بوجود آیند. ولی به هیچوجه این تشکیلات به معنی اخص کلمه نیست بلکه عبارت است از ائتلاف میان

☜ است که مبانی جامعه‌شناسی را دگرگون ساخته وی در دانشسرایعالی تحصیل کرد در ۱۸۹۳ رساله دکتری خود را در تقسیم کار اجتماعی گذراند و در ۱۹۰۲ به دانشگاه سوربن راه یافت و تاسیس کرسی علوم اجتماعی را باعث شد. دورکیم در مطالعات خود روش مشاهده و تجربه را وارد ساخت و آثار او از اولین متون جامعه‌شناسی است از نکاتی که در جامعه‌شناسی دورکیم اهمیت فراوان دارد اصطلاح وجدان جمعی است وجدان جمعی را منبع تمام ارزشهای جامعه می‌داند، وجدان جمعی بر آیندی از عقاید و آراء مشترک درمیان افراد است. افراد از میان می‌روند ولی وجدان جمعی همچنان باقی است و نسلهای مختلف را بهم مربوط می‌سازد و صورت کاملاً مستقل از تظاهرات فردی دارد.

افراد که دارای مشترکات شخصی هستند. در اجتماعات بزرگ پیکار سیاسی بهمان اندازه که فردی است دسته جمعی نیز هست. ماکس وبر در ۱۹۲۴ جامعه شناسی و علم سیاست را انتشار داد[1]

ارتباط سیاست با تاریخ

تاریخ مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی در گذشته است این رشته یکی از یاوران کارساز علوم سیاسی است[2] تاریخ تحولات و اندیشه‌های سیاسی، تاریخ سیاسی، خود یکی از پر جاذبه‌ترین انواع تاریخ است. زمان در مفهوم عام به گذشته و آینده تقسیم می‌شود. آنچه واقع شده مربوط به گذشته است و آنچه وقوع نیافته بـه آینده مربوط میگردد تاریخ، مطالعه وقایع گذشته را عهده‌دار است. از دیدگاه تاریخ دان جهان در حال شدن است و جامعه انسانها جزئی از یک کل در حال تکوین دائمی است. پذیرش اصل تکوین، مورخ را به این نتیجه میرساند که عوامل پدیده‌های گذشته برای پدیده های آینده مؤثرند برای شناخت علل فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ باید عوامل و پدیدهای گذشته یعنی قبل از آن را مطالعه کرد باید دید چگونه و با چه وسایلی ۱۶ جمهوری در طول ۷۰ سال گذشته پیوند خورده بودند و چه مشکلاتی این پیوند را از هم گسست. تاریخ، کهنترین شاخه مطالعات اجتماعی است. مورخین باید انگیزه‌های مردمی راکه قرنهاپیش زیسته‌اند شناسائی نمایند معلوم‌کنند چه چیزی شایعه‌بوده وکدام چیز واقعیت داشته توجه به تاریخ ملی، کشورهارا وادار ساخت برای‌نگاهداری اسناد

---

۱ ـ ماکس وبر فیلسوف، عالم سیاسی آلمانی (۱۹۲۰ ـ ۱۸۶۴) در ۱۸۹۴ در دانشگاه فرایبورگ پرایگاو و دو سال بعد در دانشگاه هایدلبرگ تدریس را شروع کرد از ۱۹۰۴ آرشیو سیاست اجتماعی را شروع کرد وی ذهنی بسیار تحلیل‌گر دارد اندیشه‌های سیاسی ماکس وبر در تحت شرایط خاص سیاست آلمان آن زمان شکل گرفته است تحلیل ماکس وبر از مذهب جالب است وی سعی می‌کند بنحوی مشابه با دورکیم تاثیر عوامل اجتماعی را در زیر بنای مذهب نشان دهد وی سعی می‌کند عوامل مؤثر در پیدایش سرمایه‌داری را در اروپا از طریق مذهب توجیه کند.

۲ ـ به مقدمه و فصل اول تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد اول) سال ۱۳۵۹ نوشته دکتر سید جلال الدین مدنی مراجعه شود.

تاریخی تدابیری بیاندیشند و مراکزی را در نظر گیرند.[۱]

تاریخ سوابق را بیان می‌کند. انسان زمان حاضر را به گذشته‌های دور و نزدیک می‌برد و او را با وضع پیشینیان آشنا می‌سازد. بسیاری از پدیده‌های اجتماعی در شرایط مشابه تکرار می‌شوند و بهمین مناسبت تاریخ وسیله بسیار مناسب برای بهره‌گیری از تجربیات گذشته می‌باشد حوادث سیاسی، فرازو نشیب قدرتها، عوامل و ابزار مبارزه با قدرت و تحکیم قدرت کیفیت بکارگیری آن و مبارزات ملتها هم در تاریخ ثبت است و تاریخ سیاسی می‌تواند پدیده‌های سیاسی روز را بر اساس سوابق تاریخی مورد رسیدگی و مطالعه و تحقیق قرار دهد. مورخ با توجه به اسناد و مدارک وضع سیاسی هر زمان را ثبت می‌کند و نقش تاریخ در باقی داشتن حوادث سیاسی کم نیست تمدن حاضر در عین اینکه متأثر از گذشته است علت و وسیله‌ای است برای شکل‌گیری تمدن آیند، در مورد تاریخ سیاسی این بحث مطرح است که حد تاریخ سیاسی و مسائل سیاسی چیست یعنی مورخ چه موقع حوادث را در شکل تاریخ عنوان می‌کند و اگر به حوادث روزهم با وجود تمام دوستی‌ها و دشمنی‌ها عنوان تاریخ بدهند نمیتواند از لحاظ بیطرفی و انعکاس واقعیت اطمینان بخش باشد بهمین جهت تاریخ سیاسی در یک فاصله زمانی مثلاً چهل یا پنجاه سال بعد از زمان حوادث و با اتکای به اسناد تنظیم می‌شود[۲].

مطالعات تاریخ روابط ملل، تاریخ دیپلماسی، تارخ تحولات سیاسی برای آنهاکه قدم در سیاست گذاشته‌اند و یا تحقیقات در حوادث سیاسی دارند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. عمده مطالب و مباحث در رشته علوم سیاسی به گذشته ارتباط دارد و بنابراین

---

۱ ـ آلمان از روحیه ملی‌گرایی تاثیر خاصی گرفته بود، در بررسی تاریخی سهم عمده‌ای پیدا کرد. ناپلئون برای آنکه از جهت سیاسی خاطرش از آلمان آسوده باشد نقشه آن کشور را بهم زد و در نتیجه حس ملی گرایی آلمان با جرقه دوره بازسازی پس از ناپلئون شعله‌ور گردید دانشگاه برلین در ۱۸۱۰ تاسیس شد بررسی تاریخ کشور را وظیفه‌ای مقدس شمرد و در این راه پیشگام شد مجموعه‌ای متجاوز از ۱۳۰ مجلد بزرگ بنام آثار تاریخی آلمان فراهم شد. انجمن‌های تاریخی در اکثر کشورها تشکیل شد نشریات با نام بررسی تاریخی پدید آمد ... (مراجعه شود به جلد دوم تاریخ تمدن هنری لوکاس ترجمه عبدالحسین آذرنگ چاپ اول ۱۳۶۸ صفحه ۴۰۹ به بعد)

۲ – به مقدمه‌ای بر روش تحقیق در تاریخ، نوشته کیتس کلارک، ترجمه آوانس آوانسیان، از انتشارات

ارزش تاریخ و مطالعات تاریخی نمی‌توانـد از جریانات سیاسی فـاصله داشته بـاشد همچنان‌که پدیده‌هاموضوع بحث درسیاست پس‌از مدت زمانی عنوان تاریخ را می‌گیرد.

رابطه حقوق و علم سیاست

حقوق و علم سیاست روابط نزدیک و ناگسستنی دارند. بعضی از تعاریف حقوق بنوعی با علم سیاست مربوط می‌گردد. حقوق مقررات عام و لازم‌الاجرائی است که در یک زمان معین در اجتماع مشخص همه چیز را تحت نظم قرار می‌دهد و حاکم بر روابط افراد و سازمانها است. بسیاری از مؤلفین، حقوق را به حقوق طبیعی و حقوق موضوعه تقسیم می‌کنند. حقوق موضوعه [1] وسیله و ابزاری است برای سیاست و حقوق طبیعی قدرت را محدود میسازد. مواردی هم البته هست که حقوق موضوعه قدرت را کنترل می‌کند و حقوق طبیعی قدرت را موجه نشان می‌دهد. حقوق طبیعی فاصله‌ای با سیاست ندارد. زیرا یک حقوق نظری و فاقد قدرت اجرا و تکنیک عملی است و مبنائی است برای اندیشه‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی. همه اندیشمندان و فلاسفه‌ای که از یونان قدیم تا عصر حاضر در بحث حقوق فطری و طبیعی وارد شـده‌انـد و از حـقوق و آزادیهـای عمومی دفاع کرده‌اند در حسن اجرای حاکمیت سیاسی لااقل در گفتار نقش داشته‌اند. بتاریخ مراجعه کنید در تمام ادوار ملت‌ها بنحوی برای آزادی و احقاق حـقوق خـویش علیه ستم و ستمکاران و خودکامگان و مستبدین مبارزه کرده‌اند[2]. بشریت امروز قـرنها

---

۱ - حقوق موضوعه حقوقی است که در یک جامعه و در زمان مشخصی بکار برده می‌شود این حقوق در مجموعه قوانین اساسی، قوانین عادی، آئین نامه‌ها، عرف و عادت، رویه قضائی و قراردادهای خصوصی بین افراد مشخص است. در هر گروه اجتماعی یک سلسله قواعد و مقرراتی وجود دارد که افراد گروه تحت تأثیر آن قواعد و مقررات می‌باشند. برخی از این قواعد فقط رسم و جنبه معمول دارند بعضی دستورات اخلاقی را تشکیل می‌دهند و دسته‌ای هم قواعد حقوقی را. قواعد حقوقی را قوه مقننه وضع می‌نماید و عنوان حقوق موضوعه بخود می‌گیرد.

۲ - حقوق طبیعی بنابر اعتقاد پاره‌ای از فلاسفه و متفکرین مجموع اصول و قواعدی است که فـطرت و طبیعت آنها را در منطق و عقل انسان قرار داده است و اداره اجتماع و قوانین موضوعه بشری باید بر پایه آن قرار گیرد. از جمله حقوق طبیعی آزادی، تساوی، حق حیات، وفای به عهد، عطف‌بماسبق نشدن قانون، رد امانت و نظائر آن می‌باشد. نظریات حقوق فطری همه بر اصل عدالت و انصاف، احـترام بـه ارزش‌هـای انسانی، حقوق فردی استوار است.

تلاش و کوشش را در برابر قدرتهای مسلط پشت سر گذاشته و فرازو نشیب‌های زیادی داشته تا به وضع حاضر رسیده است.جستجو در ریشه‌ها و منابع حقوق و آزادیهای عمومی مستلزم تحقیق بسیار گسترده در عقاید و افکار و مبارزات و حرکتهای آزادیخواهانه دارد که شامل انبیاء الهی نیز می‌شود که پیشگامان استقرار اصل توحید و آزاد ساختن انسانها از قید اوهام و خرافات و هدایت آنها بسوی رستگاری و سعادت می‌باشد. و ادامه راه را متفکرین و فلاسفه و انسان دوستان و قانونگذاران به زمان حال رسانده‌اند[1]. گفتیم حقوق موضوعه ابزاری است برای سیاست، زمامداران و مسئولین سیاسی هر کشور علاقه دارند که رژیم سیاسی خود را پایدار و جاودانی سازند و هر چه بیشتر قدرت را در اختیار داشته باشند. مهمترین و اساسی‌ترین وسیله‌ای که می‌تواند مخالفت‌ها و اعتراضات و ایرادات را کاهش بدهد و مردم را از رودررروئی با مصادر قدرت دور سازد موازین حقوقی است. بر حق بودن و مشروعیت داشتن قدرت حاکم همان اصول حقوقی است که بر عدالت و انصاف بناگذاشته شود. بهمین جهت کسانی که قدرت حاکمیت را بنحوی در اختیار می‌گیرند سعی می‌کنند با وضع قانون اساسی و هماهنگ ساختن اصول قانون اساسی با شرایط خود ادامه حکومت خود را مشروع نشان دهند. دومین تکلیف دولت بعنوان دارنده قدرت حاکمیت حفظ و حراست و پاسداری از زندگی مردم در برابر ترس و نگرانیهائی است که وجود دارد و یا حوادثی است که پیش می‌آید. کمبودهای حاکمیت در تحقق وظیفه‌اش حالت شک و تردید و تزلزل را پیش می‌آورد مثلاً افزایش اختلافات و دعاوی و توسعه ارتکاب جرایم و پیدایش بحرانهای اقتصادی و نارسائیهای دیگر از بیکاری و عدم تامین اجتماعی و محرومیتهای بهداشتی و زیستی برای حکومتگران صدمه‌آور است. قدرت حاکمیت همیشه از طریق قوانین گوناگون، از تصویب‌نامه و آئین نامه و نظام نامه و بخشنامه می‌تواند مشکلات را تحت نظم در آورد و معلوم است نیاز به حقوق تا چه اندازه زیاد است.

نظام سیاسی برای تثبیت و استواری و ادامه حیات نیاز به چهارچوب‌های قانونی

دارد. امروز جهان نمیپذیرد که یک رژیم سیاسی موجودیت خود را اعلام کند ولی موازین و معیارهای قانونی آن را پوشش ندهد و تکلیف سیاستهای آنرا مشخص نسازد. حتی اگر عواملی مانع از اجرای کامل قوانین باشند، مسئولین نظام ترجیح می‌دهند قوانین را بوجود آورند. افزایش تعداد قوانین حقوقی یکی از راههائی است که قدرت عمومی می‌تواند همه مردم را به تکالیف و وظایفی وادار سازد روابط افراد را حتی باهم بعهده اخلاق و رسوم و عادات باقی نگذارد. روشن است هرچه قوانین در روابط افراد بیشتر شود مخصوصاً هرچه قوانین امری توسعه پیدا کند آزادی افراد محدود و تابع موازین و معیار می‌گردد و برای انکه قدرت حاکم نتواند از این روند به زیان محدودیت آزادی و حقوق عمومی بهره‌مند شود قوه مقننه در وضع مستقلی جدای از مجریه پیش‌بینی شده و اساساً در قوانین اساسی راههای کنترل قدرت و تقسیم قدرت را منظور داشته‌اند.

در موارد تغییر و دست بدست گشتن قدرت و تبدیل رژیم هم بنحو برجسته‌ای سیاست و حقوق و برخورد آنها مشاهده می‌گردد معمولاًکسانیکه قدرت حاکم را صالح نمی‌دانند و بطرق سیاسی و یا حرکات انقلابی در صدد فرو ریختن قدرت حاکم هستند، ناچار در بسیاری از موارد قواعد را زیر پا می‌گذارند. هرگونه هرج و مرج و بی نظمی که پیش می‌آید اقداماتی علیه حقوق است.

قدرت حاکم سعی می‌کند از طریق حقوق موارد شورش را آرام سازد و عوامل انقلاب را بر طبق مقررات به مجازات برساند، در همان حال اگر عامل سیاست در امر قضاء دخالت کند و بخواهد موازین حقوق رعایت نشود، اشخاص ذینفع از ضمانت اجراءهای پیش‌بینی شده استفاده میکنند. حقوق هم به قدرت سامان میدهد و آن را پایدار می‌کند و هم افراد در پناه حقوق می‌توانند از ضربات خردکننده در امان بمانند و با زیاده روی قدرت مقابله کنند و دستگاه قضاء را بکمک گیرند. با وجود این نباید فراموش کرد در رژیم‌های استبدادی حقوق هم ممکن است ابزاری برای خفقان بیشتر در دست قدرت خودکامه قرارگیرد که در آنصورت نمی‌توان نام چنین وضعی را اجرای حقوق شناخت. آثار برقراری حقوق تا زمانی است که همه‌چیز را تحت کنترل داشته باشد، والاّ

اگر سیاست حقوق را در اختیار گیرد و به بازی در آورد و بر حسب نظر قدرت حاکم باین سوی و آن سوی سوق دهد، در واقع حقوق جای خود را به وضع خود کامگی سپرده است.

ارتباط سیاست با جغرافیا

جغرافیا علم مطالعه و پژوهش در سطح زمین و ارتباط انسان با محیط می‌باشد. پدیده‌های مورد بررسی ممکن است طبیعی باشد مثل آب، هوا، خشکی‌ها، خاکها، جاده‌ها، دریاها یا انسانی مثل ادیان، جمعیت‌ها و گروهها.

بین سیاست و جغرافیا ارتباط به حدی زیاد است که اساساً رشته جدیدی بعنوان جغرافیای سیاسی پیدا شده و توسعه یافته‌است. نتیجه مطالعات نشان میدهد در جوامع باستانی و قدیم تضادهای سیاسی بستگی زیادی با جغرافیا داشته‌اند و در ملل متجدد این بستگی کمتر شده است. فردریک راتسل در ۱۸۹۷ کتابی در مورد جغرافیای سیاسی منتشر کرد. هیچیک از مکاتب از اینکه سیاست با عوامل جغرافیائی مربوط است مخالفتی ندارند ولی در باب درجه این بستگی حرف دارند.

اولین نظریات در ارتباط جغرافیا و سیاست در مورد اقلیم اظهار شده است چنانکه منتسکیو می‌گوید گرمای شدید نیرو و شجاعت انسانها را دستخوش فتور و سستی می‌کند در حالیکه در اقلیم‌های سردسیر آدمیان برای کارهای سخت و پر زحمت بار می‌آیند و نتیجه آن می‌شود که «نباید تعجب کرد که بی حمیتی اقوام اقلیمهای گرمسیر موجب شده باشد که اینان تقریباً همیشه به صورت برده باقی باشند و شجاعت اقوام مناطق سردسیر آنان را آزاد نگاه داشته باشد». در کشورهای گرمسیر «آدمیان جز بدلیل ترس از مجازات به انجام وظایف پر زحمت رغبتی ندارند پس در اینجا بردگی کمتر برای عقل ناراحت کننده است» در واقع نظریات منتسکیو برگردانی از نظریات ارسطو است که پس از مشاهده میگوید اقلیم سرد به آزادی و اقلیم گرم به بردگی می‌انجامد.

میشله در قرن ۱۹ تأثیر گرما را بر انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه که در ماههای گرم واقع شده تطبیق می‌دهد. نظریه وی با انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ و ژوئن ۱۸۴۸ قابل تطبیق است با این

وصف نمیتوان آن را یک قاعده عام شناخت وقتی انقلاب روسیه را در اکتبر (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) می‌بینیم و انقلاب ایران را در بهمن ۱۳۵۷ می‌شناسیم (که گرمائی وجود ندارد) عقب ماندگی مناطقی مثل مناطق صحرائی نیمه حاره مناطق منجمد شمالی و جنوبی و منطقه استوا و پیشرفت و توسعه مناطق معتدل مثل امریکای شمالی، اروپا، حاشیه افریقای شمالی، نیمکره شمالی، استرالیا، زلاندنو، بهبود وضع زندگی در بعضی از حاشیه‌رودخانه‌ها چون نیل، دجله و فرات این‌است که مکان جغرافیائی در بوجود آوردن‌نوع دولت، حکومت و زندگی مردم تأثیربسیاردارد. بخش مهمی از تقسیم بندیها و دیواره‌گذاریهای مرزی دارای واقعیات جغرافیائی غیر قابل انکاری هستند مثلاً در مورد جزایر که مردم آن همسایه ندارند و همین امر آنها را از امنیت بیشتری برخوردار می‌سازد و به ساکنین آن می‌فهماند که در یک چهارچوب طبیعی زندگی می‌کنند مسئله مرزهای طبیعی برای جزیره نشینان روشن است. اثر سیاسی مرزهای جغرافیائی همیشه بصورت امری مهم شناخته شده. منتسکیو می‌گوید «مردمان جزیره بیش از قاره‌ها به سوی آزادی کشش دارند دریا جزایر را از امپراطوریهای بزرگ جدا میسازد و خود کامگی نمی‌تواند بدانجاها دست اندازی کند. دریا جهان گشایان را متوقف می‌کند. جزیره نشینان از قید فتح و ظفر آزادند و به راحتی قوانین خود را حفظ می‌کنند». در مقابل هجوم اقوام درگذشته موانع طبیعی تأثیر زیادی داشته رودخانه وکوه غالباً باعث ناراحتی فاتحان بوده‌اند. تقسیم بندی سیاسی و اداری داخل کشورها بیشتر با تقسیمات طبیعی و جغرافیائی منطبق است. توزیع مسکن از لحاظ پراکندگی یا تمرکز که خود بدلیل وضع جغرافیائی است نوعی تأثیر بر پدیده‌های سیاسی دارد.

جغرافیا فقط موقعیت اقلیمی نیست. جغرافیا بحث منابع گیاهی و حیوانی منابع کانی را هم دارد و همه این موارد مسائل سیاسی را بهمراه دارد. وجود منابع طبیعی در یک کشور سرچشمه قدرت و نیرومندی است همانطور که وجود جمعیت چنین حالتی را دارد نظریه پردازان در این موارد نظرات متضادی داده‌اند، از یکطرف وفور منابع طبیعی را وسیله توسعه اجتماعی و سیاسی شناخته‌اند و از طرف دیگر همین تحول را از

اسباب پراکندگی و قهقرا دانسته‌اند. منتسکیو می‌گوید «روستائیان که قسمت اعظم مردم را تشکیل می‌دهند برای آزادی خود اهمیت فراوانی قائل نیستند بی اندازه مشغول و غرق در امور خصوصی خود می‌باشند. روستائی که آکنده از خواسته است از غارت می‌ترسد و از تشکیل ارتش می‌هراسد و بر عکس در کشورهای فقیر آزادی تنها خواسته‌ای است که ارزش دفاع دارد».

از سوی دیگر موات بودن اراضی باعث آن است که انسان‌ها زرنگ قانع و کارکشته و جنگاور بار آیند یعنی وقتی زمین امساک دارد خود باید تلاش کنند حاصلخیزی زمین باعث سستی و کاهلی می‌گردد.

در حالیکه نظریات جدید در مورد توسعه و ارتباط آن با فراوانی منابع با نظر اول مغایر است در نظریات جدید کمیابی عامل تشدید کننده تضادهای سیاسی است و عملکرد حکومتهای آزاد را مشکل میسازد. بر عکس ثروت و قدرت مالی به کاهش تعارضات سیاسی و تشویق به آزادی گرایش دارد.

مبارزه برای تحصیل مواد اولیه خود امری سیاسی است در قرن ۱۹ انگلیس از همه نقاط دنیا مواد اولیه را جذب میکرد و بعد به کالا تبدیل می‌ساخت و همه جا فروش میرفت و لذا مواد اولیه اهمیت خاص یافت امروز ایالات متحده بیش از ۵۰٪ منابع اولیه را مصرف می‌کند رقابت بین کشورها برای تحصیل مواد اولیه بسیاری از جنگها را بدنبال داشته است دسترسی به ارتباطات برای حمل مواد اولیه درگذشته‌ها جاده هائی مثل جاده ابریشم، جاده عنبر و جاده ادویه اهمیت داشت امروز مواصلات راه آهن سریع‌السیر و هواپیما و کشتی‌های غول پیکر. این وظیفه را عهده دارند و باز هم مسائل جغرافیائی مطرح می‌باشد.

روانشناسی و علم سیاست

روانشناسی [1] یکی از شعب علوم اجتماعی است. روانشناسی دانش رفتار و

۱ـ *Psychology.*

سلوک آدمی تعریف شده است. پژوهشهای روانشناس در تمام زمینه‌های زندگی فردی و اجتماعی توسعه دارد. اگر افراد و گروهها بطریق علمی شناسائی شوند میتوان مناسب ترین تصمیمات را در مورد آنها اتخاذ نمود. امروز روانشناسی ابزار نیرومندی است برای حل مشکلات و در غالب فعالیتهای اجتماعی کار بردی شگرفت دارد. آگاهی از روانشناسی اجتماعی به قانونگذار این فرصت را می‌دهد تا با پشتوانه علمی - روانی بهترین قوانین سودمند را وضع نماید. سیاست هم در جامعه به پایگاه نیاز دارد. محکمترین پایگاه مردم جامعه هستند و روانشناسی می‌تواند شناختی درست از درون جامعه در اختیار سیاست گذارد. یک تصمیم، یک اظهار نظر، یک نطق سیاسی اگر با کنکاو روانشناسی نباشد چه بسا قدرت حاکم را دچار عواقب نامطلوب سازد. بعضی اوقات از نفوذ کلام اشخاص سخن می‌گویند. نقطه دقیق و حساس نفوذ کلام همان توجه به بعد روانی است پیدا کردن توانائیهای افراد و بخدمت گرفتن این توانائیها در رسیدن به اهداف همان بهره‌گیری از روانشناسی در سیاست معنی میدهد.

رابطه علم سیاست و حقوق اساسی

قبلاً از رابطه حقوق و سیاست بحث شد شاید لازم نبود این رابطه را به شعب حقوق گسترش دهیم اما در مورد بعضی از شعب ناچاریم حقوق اساسی در عین اینکه شعبه‌ای از علم حقوق است یکی از رشته‌های علوم سیاسی هم هست . عنوان حقوق اساسی در دوران حاضر به نهادهای سیاسی تبدیل شده و نظر آن بوده که بیشتر به وجه مادی و محسوس حقوق اساسی توجه شود تا به تئوریهای حقوقی مجرد - هدف علم سیاست عبارت است از آگاهی بر نمودها و پدیدهای سیاسی با روش عینی یعنی پدیده‌های محسوس قدرت که خود مجموعه بی نهایت مختلفی را تشکیل می‌دهد. عامل تمیز علم سیاست از حقوق اساسی هدف هریک از آن دو است هدف علم سیاست مطالعه قضایای سیاسی است در حالیکه هدف حقوق اساسی بررسی قواعد حقوقی در حیات سیاسی است. حقوق اساسی حقوق افراد ملت و شکل حکومت و

سازمان قوای عالیه کشور و روابط آنها را بنحو امری بیان می‌نماید. یعنی می‌گوید باید چنین ارکانی باشد و چگونه باشد اما علم سیاست همان پدیده‌ها بعلاوه سایر پدیده‌های مربوط به قدرت را بصورت یک قضیه مطالعه می‌کند و می‌گوید سازمانها چنین‌اند و نهادها به این شکل تشکیل شده و با دیگر ارگانها به‌این نحو رابطه دارند. نقطه رابطه حقوق اساسی و علم سیاست در اینجا است که تغییرات و نوسانات قضایای سیاسی حول محور حقوق اساسی است و نمی تواند فاصله زیادی از آن داشته باشد وقتی قانون اساسی یک فصل را به سیاست خارجی اختصاص می‌دهد، همه مباحث مقدمه قانون اساسی در ارتباط با انقلاب، حکومت اسلامی، مبارزات ملت، قوای عالیه کشور است. وقتی که قانون اساسی دولت را موظف می‌کند که طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب، محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی، تامین آزادیهای سیاسی، رفع تبعیضات ناروا، حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور را سرلوحه اقدامات خود قرار بدهد. وقتی که قانون اساسی در میان پایه‌های جمهوری اسلامی امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توام با مسئولیت، نفی هرگونه ستم‌گری و ستم کشی و سلطه‌گری و سلطه پذیری و تاکید بر قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را مطرح می‌سازد و به همین ترتیب اصول قانون اساسی تنظیم می‌شود درجه همبستگی و پیوند حقوق اساسی و علم سیاست معلوم است. در نیمه دوم قرن بیستم در پاره‌ای از کشورها سعی شده بجای عنوان حقوق اساسی که قبلاً معمول بوده حقوق اساسی و نهادهای سیاسی را بکار برند. نهادها و یا مؤسسات سیاسی به تمام آنچه که در حیات سیاسی شکل میگیرد مربوط می‌شود منظور از آوردن نهادهای سیاسی بدنبال عنوان حقوق اساسی این بوده که در مطالعات و تحقیقات بیشتر از روش ملاحظه و مشاهده استفاده شود یعنی هم در علوم سیاسی و هم در حقوق اساسی با اسلوب واحدی تحقیق انجام گیرد[1]

---

۱ ـ با وجود این بین حقوق اساسی و علم سیاست فواصل زیادی است هدف حقوق اساسی مطالعه ☜

رابطه حقوق بین‌الملل عمومی و علم سیاست

حقوق بین‌الملل عمومی عبارت است از قواعدی که پایه روابط متقابله دول بر آن استوار است[1]. یا به عبارت دیگر قواعد و نورم‌هائی است که محصول توافق کشورهای مستقل می‌باشد کشورهای مختلف‌المسلک در روابط فی‌مابین هیچ کدام از مسلک خود صرفنظر نمی‌کنند بلکه فقط برای ترتیب مناسبات متقابل و همکاریها در شناختن بعضی از نورم‌ها توافق می‌کنند.[2] با این ترتیب وقتی در حقوق بین‌الملل از قواعد و معیارهائی صحبت می‌شود که باید حاکم بر روابط دول باشد و باید روابط سازمانهای بین‌المللی را با کشورها تنظیم نماید و وضع معاهدات و قراردادهای بین‌المللی را مشخص سازد نمی‌تواند از علوم سیاسی فاصله داشته باشد عده‌ای از حقوقدانان مخصوصاً حقوقدانان انگلوساکسن حقوق بین‌المللی را یکی از شاخه‌های علوم سیاسی می‌شناسند و در نتیجه وقتی موجودیتی برای حقوق بین‌المللی قائلند که در خدمت سیاست باشد[3] بنابر عقیده شوار زنبرگر[4] حقوقدان انگلیسی وظیفه اساسی حقوق بین‌المللی کمک به حفظ

☞ قواعد حقوقی است و حال آنکه در علم سیاست قضایای سیاسی مطالعه می‌شوند حقوق اساسی متضمن اصول کلی حقوقی است که شکل حکومت و سازمان قوای عالیه کشور و روابط آنها را بوضع امری بیان می‌نماید یعنی می‌گوید وظایف رئیس جمهور چه باید باشد مجلس چگونه باید شکل پیداکند، هیات وزیران چه مسئولیتهائی دارند و از این قبیل اما علم سیاست همان پدیده‌ها را بهمراه وقایعی که پدیده آمده و قدرت زیربنای آن بوده بصورت یک قضیه مطالعه می‌کند و بصورت یک خبر ارائه می‌دهد که چنین وضعی هست یا نیست. مثلاً اگر رژیم سلطنتی انگلیس را از جنبه علم سیاست مطالعه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که در انگلیس دو حزب مؤثر در چرخش قدرت‌اند یکی حزب محافظه کار و دیگری حزب کارگر و بر حسب نتایج انتخابات هر کدام که اکثریت کرسی‌های مجلس نمایندگان راکسب نمود قدرت را در دست می‌گیرد و حزب دیگر هم به انتقاد می‌پردازد تا روزی رای دهندگان بیشتری پیدا نماید و مشاهدات عینی حاکی است ملکه انگلیس و مجلس اعیان قدرت سیاسی ندارند سیستم دو حزبی عنصر اصلی سیاسی انگلستان می‌باشد ولی اگر از دید حقوق اساسی موضوع رابررسی کنیم تصویری که بدست می‌آید این است که رژیم انگلیس سلطنتی مشروطه است مجلس عوام و مجلس اعیان قدرتی نزدیک بهم دارند قوه مجریه با نخست وزیری است که ملکه معین می‌کند و دولت باید مورد اعتماد مجلس باشد.

۱ ـ حقوق بین‌الملل عمومی محمد مظاهر سال چاپ ۱۳۳۰ صفحه ۳.

۲ ـ سیر روابط و حقوق بین‌الملل دکتر احمد متین دفتری سال ۱۳۴۱ صفحه ۱۰.

۳ ـ حقوق بین‌الملل عمومی دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی چاپ دوم ۱۳۶۳ صفحه ۲۵.

۴ ـ *Schwar Zenberger*

ونگهداری برتری قدرت و سلسه مراتب دولتی است. مک دوگال [1] امریکائی می‌گوید متخصصین حقوق بین‌الملل اصرار بر این دارند تا بیش از اندازه بر قواعد و ضوابط فنی تکیه کنند و سیاست را بعنوان عنصر الهام بخش تصمیمات بین‌المللی از آن قواعد جدا سازند وی معتقد است هدف‌نهائی حقوق بین‌الملل حمایت از آزادی و شرافت انسانی است [2] و رایت محقق دیگر امریکائی حقوق بین‌الملل را از جهت عملی و اجرائی ـ ونه از حیث علمی و نظری ـ همواره تابع سیاست بین‌الملل می‌داند[3]. هرگاه به موضوعات مورد بحث در حقوق بین‌الملل مراجعه کنیم می‌بینیم مسائل سیاسی در آن موج می‌زند. اساساً کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد که از سال ۱۹۴۷ به تدوین حقوق بین‌المللی مشغول است و تاکنون پیشرفتهای زیادی هم داشته به تبعیت از سازمانی که به آن تعلق دارد تحت تاثیر جریانات سیاسی قرار دارد. سیاست در جامعه جهانی و در روابط کشورها بدون اینکه در چارچوب حقوق بین‌الملل قرار گیرد مفهوم نیست استحکام و اعتبارش در آن است که ضوابط حقوقی را بهمراه داشته باشد.

دیپلماسی و علم سیاست

یکی از شعب علوم سیاسی بدون تردید دیپلماسی است دیپلماسی، مسائل و طرق تاثیر گذاشتن یک دولت بر دیگر دول را مشخص می‌سازد و از ابزارمهم اعمال قدرت کشور محسوب می‌شود. از طریق دیپلماسی سیاست خارجی کشور شکل می‌گیرد. نمایندگان سیاسی هر کشور از یکطرف مجری تعلیمات هیئت حاکمه در خارج هستند یعنی نظریات ارکان سیاست گذاری کشور را بمورد اجرا می‌گذارند و از طرف دیگر اطلاعات و تحلیلهای موثق از محل ماموریت به آنها می‌دهند در واقع تصمیم‌گیری سیاست خارجی با نظر آنها صورت می‌پذیرد[4]

---

۱ _ *Mc. Dugal*

۲ _ *Droit international public, nguyen Quoc , paris, 1975 , p 77.*

۳ ـ اصول روابط بین‌المللی و سیاست خارجی دکتر حمید بهزادی سال ۱۳۵۲ صفحه ۴۶.

۴ ـ با این ترتیب تفاوت بین سیاستمدار و دیپلمات معلوم است در واقع سیاستمدار کارفرما و دیپلمات مجری است، سیاستمدار هدف را معین می‌کند و دیپلمات باید از هر طریق که مصلحت می‌داند پیش

دیپلماسی در واقع نقطه اصلی روابط بین‌المللی در گذشته بوده[1] و اکنون نیز این وضع محوری را حفظ کرده است. در مطالعات تاریخی وقتی به دگرگونی در ساختمان جغرافیای سیاسی جهان میرسیم، وقتی تحولات و انقلابات را بررسی می‌کنیم، تاسیس و تشکیل مجامع بین‌المللی را می‌بینیم بهمراه آن تغییر وضع نقش دیپلماسی را هم توجه می‌کنیم. حرفه یا فن دیپلماسی در طول اعصار زبان مخصوص خود را پیدا کرده است. کلمات و عبارات ساده دیپلمات‌ها معانی خاص خود را دارد. یک سیاست یا خط مشی

☜ رود و دسترسی به هدف را عملی سازد. در محاوره عادی کلمه دیپلماسی برای چند معنی مختلف بکار برده شده گاهی مرادف سیاست خارجی است (مثلاً می‌گویند دیپلماسی بریتانیا در خاور میانه قدرت خود را از دست داده است) گاهی در معنی مذاکره سیاسی بکار می‌رود. مثلاً می‌گوئیم این موضوع از طریق دیپلماسی بخوبی حل خواهد شد معنای متداول آن دستگاه و جریانی است که از آن طریق مذاکره سیاسی انجام می‌شود دیپلماسی نام دستگاه اداره امورخارجه است مثلاً می‌گویند آقای ایکس در رشته دیپلماسی کار می‌کند. معنای پنجمی که به این کلمه بسته شده معنای مجازی است که اگر در مورد توصیف باشد یعنی مهارت و زیرکی و اگر به منظور تقبیح باشد برای توضیح حیله‌گری و ریاست ... دیپلماسی در واقع یکی از عناصر اساسی رابطه بشر بابشر و ملت با ملت دیگر است و سابقه عملی آن قدیمی‌تر از تاریخ است علمای قرن ۱۶ مدعی بودند که اولین دسته دیپلماتها ملائک و فرشتگانی از قبیل جبرئیل واسطه و رابط بین آسمان و زمین بودند. در ازمنه ما قبل تاریخ عادت بر این بوده که مزایا و مصونیتی برای فرستادگان و مذاکره کنندگان منظور دارند که جنگجویان از آن بی‌نصیب بودند. در اجتماعات اولیه تمام بیگانگان را خطرناک و نجس می‌دانستند وقتی ژوستین دوم *(Justin II)* نماینده‌ای برای مذاکره نزد سلجوق تَرک فرستاد ترکها بمنظور پاک کردن آنان از عوامل ناپاک بخور و عود دود کردند و با نواختن دهل و ضرب و خواندن اوراد سعی کردند که خطرات ناپاکی آنان را دور نمایند ... و این ترتیب بتدریج از بین رفت و بالاخره دیپلماسی عبارت شد از اداره روابط بین‌الملل بوسیله مذاکره سیاسی و روشی که سفرا و نمایندگان برای اصلاح و اداره این روابط بکار می‌برند.

۱ ـ کائوتالیا *(Kautalya)* که در قرن ۴ قبل از میلاد می‌زیسته در خصوص دیپلماسی و ظرافتهای آن می‌گوید «هیچ سلطانی نبایستی تن به سیاستی دهد که با عمل خود، منافع او دچار خسران شود و هیچ زیانی برای دشمن او نداشته باشد» وی ماموریتهای یک دیپلمات را باین شرح خلاصه می‌کند «ارائه نظرات و مواضع دولت خود در کشور بیگانه ـ نگهداری قرار دادها و معاهدات ـ پی‌گیری دعاوی دولت متبوع خود، در صورت لزوم با توسّل به تهدید ـ یافتن دوست برای خود و کشورش ـ تشکیل سازمانهای مخفی به منظور جمع‌آوری اطلاعات و پی‌گیری اعمال جاسوسان ـ بر هم زدن قراردادهایی که در جهت منافع کشورش نمی‌باشد ـ جلب نظر و توجه دولتمردان کشوری که به آن اعزام گردیده است ـ شناسائی و تشخیص پادگانها و پایگاههای نظامی و تخمین وسعت و استعداد آنها ـ شناسائی منابع و نقاط استراتژیکی، اقتصادی و غیره ـ شناسائی اماکن ویژه مانند خزانه‌داری و محل نگهداری اشیاء ذیقیمت ـ دستورالعمل و توصیه‌های مذکور قابل توجه و مورد عمل و پذیرش‌اند مراجعه شود به کتاب :

The principles and practice of diplomucy K.M. panikar, London: Asia publishing, 1964, P.3

اتخاذ شده را باید از ثمرات آن شناخت و ارزیابی کرد با اینکه دیپلماسی تاریخی طولانی دارد مع‌الوصف دیپلماسی به شیوه جدید مربوط به بعد از کنگره و ستفالی در قرن ۱۵ است[1] با انقلاب کبیر فرانسه و بعد از سقوط ناپلئون و انعقاد عهدنامه وین مرحله جدیدی از دیپلماسی شروع شد که تا شروع جنگ جهانی اول درست یک قرن ادامه دارد و به دیپلماسی کلاسیک معروف است[2]. در دوره دیپلماسی کلاسیک دیپلماتهای اروپا کشورهای آسیائی را هدف منافع دیپلماسی خود ساختند. در اواخر قرن ۱۹ این وضع دگرگون شد و زمان دیگری که عنوان دیپلماسی نوین را میتوان بآن داد ظاهر گردید. از مشخصات دیپلماسی جدید بهره‌گیری از تبلیغات بوضع گسترده در روابط بین کشورها است هر دولت حاکمی سعی دارد از راه تبلیغات افکار عمومی را تحت‌الشعاع مقاصد خود سازد وجود رادیو و تلویزیون و فاکس و تلکس این امکان را فراهم ساخته تا یک حادثه، خبر، تفسیر، اظهارنظر، گفتگوی سیاسی بسرعت در تمام جهان منعکس گردد و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. پیدایش دو بلوک شرق و غرب و رقابت این دو بلوک ده‌ها سال دیپلماسی را در وضع مخاطره‌آمیزی قرار داده بود[3]. تا در دهه آخر قرن

---

۱ - نخستین هیئت دیپلماتیک به شیوه نوین - استقرار سفارت در کشور دیگر و اعزام سفیر - مربوط به سال ۱۴۵۰ می‌باشد در این سال دوک میلان در دربار کاسمودو مدیچی *(Casmode Medici)* سفارت دائر نمود زیرا رژیم‌های سلطنتی جدید اروپا کم کم با نهاد دیپلماتیک ایجاد شده در شبه جزیره ایتالیا به رقابت برخاستند و در قرن ۱۸ دیپلماسی بعنوان حرفه‌ای مهم پذیرفته شد در حدود سال ۱۶۴۸ در اروپا فقط ۱۲ دولت مستقل واقعی وجود داشت که نیاز به روابط دیپلماتیک داشتند امروز با حدود نزدیک به ۱۹۰ واحد سیاسی وسعت این حرفه بنحوی بی‌سابقه گسترش یافته گردهم‌آئیهای موقت و ملاقاتهای رسمی و غیر رسمی بصورت روزانه در آمده ارتباط از مجرای نهادها و سازمانهای بین‌المللی فراوان شده است افزایش تماس‌های مستقیم میان سران دولتها هم چشمگیر است.

۲ - سیاستمداران معروفی مثل تالیران *(Talleyrand)*، شاتو بریان *(Chateau briand)*، مترنیخ *(Metternich)*، کاوور *(Cavour)*، بیسمارک *(Bismarck)*، پالمرستون *(Palmerston)* و سالزبوری *(Salsbury)* در این دوره ظهور کردند و از جهت فن و هنر دیپلماسی شهرت جهانی یافتند.

۳ - بلوک شرق با اتخاذ عنوان پرولتاریا و تحریک قشرهای کارگر کوشش می‌نمود تا بطور مستقیم روابطی بین ملتها برقرار شود نهادها و ارگانهایی که پوشش خلقها، محرومین، توده‌ها، زحمتکشان را داشت بوفور پیدا شد و تبلیغات کمونیستی را به دنبال می‌آورد بلوک غرب هم با شگردهای تبلیغاتی خاص و تفسیرهای مجذوب‌کننده سعی داشت وابستگان و اقماری در جهان سوم داشته باشد.

وقتی از مهارت دیپلماتیک سخن گفته می‌شود مـی‌توان به عمق ریزه کاریهای دیپلماسی وارد گردید مثا

بیستم با تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و پایان کمونیسم نظام جدیدی استقرار پیداکرده که در آن ایالات متحده امریکا نقش پیشگامی را بعهده گرفته است در سفارتخانه‌های امروز وابستگان فرهنگی و مطبوعاتی سهم عمده‌ای در تبلیغات دارند و غالباً ارتباطات آنان با عوامل جاسوسی کشورهای بزرگ امری طبیعی است. امروز در مجامع بین‌المللی از سازمان ملل و ارگانهای وابسته به آن تا دیگر کنفرانس‌های بین‌المللی نزاکت سیاسی چندان رعایت نمی‌گردد زیرا شاخصهای عرفی دیپلماسی کلاسیک شکسته شده است.

سیاست در روابط بین‌الملل

یکی از بخش‌های مهم علوم سیاسی مباحث مربوط به روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است. دراین رشته هم سوابق تحولات بین‌المللی مورد توجه است و هم وضع فعلی و اصولی که بر این روابط حاکم است.

از دورانهای بسیار قدیم کشورها در جهت منافع ملی و تحصیل اهداف خاص روابطی داشته‌اند اما کمیت و کیفیت این روابط کاملاً محدود و ساده بود تا قرن هیجدهم غالباً هدفهای کوتاه‌مدت مثل کسب بازار با توسعه نفوذ شخصی عاملی برای روابط بود و جنگ و توسل بزور هم وسیله‌ای برای تحقق اهداف محسوب می‌شد - از دیپلماسی هم برای حل اختلافات بهره‌برداری میگردید.

از قرن ۱۸ تا قبل از جنگ دوم جهانی روابط بین‌المللی در مجموعه‌ای از نوشته دیپلماتها، سران نظامی، صورتمجلس کنفرانس‌ها، تشریح قوانین و وظایف کشورهای بیطرف، حقوق اسیران و تجزیه و تحلیل قراردادها خلاصه می‌شد.

در زمان حاضر متخصصین روابط بین‌الملل کوشش می‌کنند همکاری و رقابت بین

☞ (*Compatmentalizatin*) اگر به این اصل توجه شود مشکلات زیادی از سر راه برداشته می‌شود. کشوری در انتظار نمی‌ماند تا اوضاع از هر حیث مساعد شود تا باب گفتگو را با کشور مجاورش باز نماید بلکه بدنبال زمینه‌های مشترک است در جائی که نقطه مشترک هست همکاری و همسوئی شروع می‌شود بی‌توجه به آنکه در زمینه دیگری اختلاف نظر وجود دارد. هر موضوع اعتبار و اهمیت خاص خودش را دارد منافع و مصالح کشور ایجاب می‌کند که یک مسئله مشترک را به مسئله‌ای که اختلاف نظر دارند مربوط نسازند مخصوصاً اگر مسئله مورد اختلاف اهمیتش کمتر از مسئله با زمینه مشترک است.

کشورها را با توجه به محیط سیاسی تنظیم نمایند[1] عواملی پیوسته روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهند و آنرا دگرگون میسازند از جمله این عوامل که در زمان خود تاثیرات زیادی را باعث شده‌اند اومانیسم و انساندوستی، ناسیونالیسم[2]، توسعه تکنولوژی، ظهور مکاتب متضاد و گوناگون نظیر لیبرالیسم، کمونیسم، فاشیسم، روابط وسیع بازرگانی، افزایش سریع جمعیت و بالارفتن انتظارات و توقعات مردم، استقلال تعداد نسبتاً زیاد کشورها، شکست سیاست استعماری، استقرار سازمانهای بین‌المللی در ارتباط با مسائل مختلف مثل هواپیمائی، پست و تلگراف، محیط‌زیست و غیره. این عوامل موجب شده‌اند که اعمال و رفتار کشورها در مقابل کشورهای دیگر متفاوت گردد و سیاست جدیدی در روابط بین‌الملل پایه گذاری شود.

مفهوم قدرت و منشاء آن

با توضیحاتی که داده شده، دیدیم محور علم سیاست «قدرت» است اکنون لازم است باگستردگی بیشتری از قدرت بحث کنیم.

۱ - شناخت ابتدائی قدرت: قدرت را می‌توان اراده و تصمیم به انجام کار و رسیدن به هدف معین و مشخص معرفی نمود و هرگاه این اقدام در راه رسیدن به حکومت و اقتدار عمومی باشد آنرا قدرت سیاسی میشناسیم واژه‌های بسیاری مترادف با قدرت یا در حوزه ان سیر می‌کند مثل توانائی، زور، فشار، نفوذ، اعتبار، امر، دستور، حکم، فرمان، تحکم، اجبار، الزام، وادارساختن. هر یک از این کلمات وقتی بکار برده می‌شود که بنوعی تفوق و برتری مادی و معنوی وجود داشته باشد، معلم به شاگرد

- هافمن ***Hoffmann*** صاحبنظر در مسائل بین‌الملل می‌گوید دیسیپلین روابط بین‌الملل مربوط است به مطالعه عوامل و رفتارهائی که سیاست خارجی و قدرت واحدهای اصلی بین‌المللی را که جهان بدانها تقسیم شده تحت تأثیر قرار میدهد. مراجعه شود به :

Contemrosary theory in by Hoffmann New jersy, prntice Hall 1960, P.6
international .6 relatins,

۲ - مثلاً اگر ناسیونالیسم عرب را در نیمه دوم قرن ۲۰ بررسی کنیم می‌بینیم اسباب بسیاری تحولات و دگرگونیها و تاسیس سازمانها و انحلال بعضی دیگر و شروع جنگها و شکل‌گیری پاره‌ای اتحادیه‌ها بوده که

دستور می‌دهد و او را به انجام تکالیف ملزم می‌سازد. این اجبار و الزام و یا اعمال قدرت در راستای نفع شخص متعلم است، در یک جامعه ممکن است این الزام در مدار مقررات آموزشی و در حد سفارش، توصیه، نصیحت، محرومیت از کلاس، کاهش نمره و محرومیت از امتحان و اخراج صورت گیرد و در جامعه دیگری ممکن است به تنبیه بدنی و تهدید به آن هم منجر گردد. رئیس یک اداره و سازمان کارمندان را وادار می‌سازد که در وقت اداری از کارهای متفرق خودداری کنند، وظایفشان را انجام دهند. احساس اینکه رئیس توبیخ می‌کند، گزارش می‌دهد، غیبت داده می‌شود، حقوق کسر می‌گردد، سابقه حکومت خراب می‌شود آنها را مجبور به اطاعت می‌سازد. فرمانده برای اتخاذ تصمیم و اجرای تعلیمات باید مسلم بداند که فرمانبران بلادرنگ دستور او را اجرا می‌کنند و بنابراین در فرامین او یک نوع اعمال قدرت وجود دارد. قاضی برای اداره یک امر کیفری یا حقوقی باصطلاح رسیدگی و دادرسی احتیاج دارد قرارهائی صادر کند و اصحاب دعوی را به انجام امور و یا حضور در جلسه دادرسی امر نماید اقدامات او اعمال قدرت است. هر یک از دیگر افراد و مقامات که بنحوی تفوق دارد موجبات اعمال قدرت برای او فراهم است حتی در مواردیکه از حوزه قانون خارج باشد راهزنی که راه را بسته و سرنشینان اتومبیل‌ها را به تحویل اموال وادار می‌سازد بدلیل قدرت اسلحه‌ای است که در اختیار دارد و یک نوع برتری و زور احساس مینماید بنابراین مشروعیت قدرت مطرح می‌شود قدرت را ممکن است از جهت مشروع و قانونی بودن با مواردی که خلاف قانون و نامشروع است مواردی که جنبه شخصی و فردی دارد با مواردیکه جنبه رسمی و عمومی دارد از هم جدا ساخت. در یک جامعه منظم و قانونی قدرت همه افراد در هر یک ار سلسله مراتب اجتماع به قدرت قانون بازگشت دارد و مواردیکه خلاف قانون اعمال زور بشود با قدرت قانون می‌توان اثر آن را خنثی نمود. اگر به قوانین مراجعه کنیم ملاحظه می‌شود عدم اجرای قانون همواره با ضمانت اجرائی توام است ضمانت اجرا بخاطر جلوگیری از اعمال قدرت نامشروع است. شخصی با تهدید و ارعاب وارد منزل دیگری می‌شود اموال او را تصاحب می‌کند شخص دیگری به زور متوسل می‌شود

و سندی را به امضاء پدرش می‌رساند، شخصی همسایه‌اش را مورد ایراد ضرب و جرح قرار می‌دهد، و... .

همه این موارد اعمال قدرت نامشروع و برخلاف قانون و قابل مجازاتی است که پیش‌بینی شده است، از جمله همین موارد قدرت نامشروع می‌توان موردی را شناخت که شخصی با تبلیغ و با فریب و نیرنگ خود را معتبر و صاحب دارائی معرفی می‌کند و بنحو غیرمرئی در واقع اعمال قدرت می‌نماید و دارائی دیگران را بچنگ می‌آورد. اگر همچنان در وادی بحث قدرت پیش برویم میشود ادعا کرد هر انسانی در ذات و طبیعت خود و برای رفع حاجت و نیاز و یا حتی بیش از آن وسیله و توان ابراز قدرت دارد. اما استفاده از این توان و ابزار باید زمینه مساعد قانون را داشته باشد تامشروع تلقی شود.
با توضیحات پراکنده‌ای که داده شد لااقل این مسئله مسلم است که هر انسانی که زنده متولد می‌گردد همانطور که صاحب حق است و در اصطلاح حقوق گفته میشود دارای حق تمتع است دارای قدرت هم می‌باشد منتها ابراز این قدرت در دورانهای مختلف زندگی تفاوت دارد طفل با گریه و فریاد مادر و دیگر اطرافیان را وادار می‌سازد که به او غذا بدهند و دیگر نیازهای او را برطرف سازند و همچنان که بزرگ می‌شود نحوه اعمال قدرت او هم تفاوت می‌نماید و در هر درجه زندگی اعمال اشتهای قدرت در او هست، در مقام بازیهائی که اطفال دارند و دستوراتی که بهم میدهند نشان داده میشود که تمایل به تسلط و فرماندهی در همه هست، اما از بین جمع زیادی یکی نقش حاکم و سلطان را عهده‌دار می‌شود و دیگران می‌پذیرند و بعد هنگامی که به مدرسه میروند در کلاس درس همه تمایل دارند مسلط باشند و دستور دهند وکلاس را اداره کنند و مبصر باشند، اما فقط یکی از بین جمع این وظیفه را پیدا می‌کند که در سرشت و طبیعت او بیشتر این تمایل وجود دارد، و شرایط دیگر را هم بدست می‌آورد یعنی ممکن است در کلاس دانش‌آموزی غریزه تسلط بر دیگران در او قوی باشد ولی از لحاظ تحصیلی در وضعی نباشد که معلم به او این وظیفه را واگذار کند و در نتیجه مقام مبصری را کسی بدست آورد که از حیث درس پیشرفته است در حالیکه حس قدرت‌طلبی او شدید نیست بلکه

ترجیح میدهد در همان زمینه درس پیشرفت کند تا درکسب عنوان مبصری و در چنین مواردی مشاهده می‌شود هر چند که کسی به اعتبار پیشرفت درس مبصر است و مسئولیت برقراری نظم با او است در عمل دیگری این نقش را اعمال می‌کند و در ظاهر بکمک اولی می‌آید یعنی آنکه در طبیعت و غریزه این خواست در او نهفته می‌باشد. این چنین جابجائی قدرت را در تمام سطوح اجتماعی بمناسبتهای مختلف می‌توان دید.

منشاء قدرت سیاسی

چرا قدرت سیاسی در تمام کشورها در اختیار عده قلیلی است؟ و بچه دلیل اکثریتی حکومت و فرمانروائی این جمع را پذیرا هستند؟ مبنا و منشاء این اقتدار چیست؟ آدمی مدنی‌الطبع است و در اجتماع بنحو غریزی زندگی می‌کند[1] و یا برای رفع نیازهای خود بکمک و هدایت عقل زندگی در اجتماع را ترجیح داده و انتخاب نموده است[2] بهرحال هریک از دو نظر فوق را بپذیریم امروز تمام آدمیان زندگی اجتماعی را درپیش گرفته‌اند وکسی نیست خارج از جامعه باشد. چیزی که در تمام انواع کشورها و همه سطوح سلسله مراتب جماعات بچشم میخورد فرماندهی یک اقلیت کوچک و فرمانبرداری یک اکثریت بزرگ میباشد. در یک کشور هیأت حاکمه اندک‌اند و قابل شمارش، اما جمعیت یک کشور انبوه‌اند، دسته اول قانون وضع می‌کنند، دستور

---

۱ - بسیاری از فلاسفه و از جمله ارسطو انسان را فطرتاً حیوانی اجتماعی دانسته‌اند و گفته‌اند که خلقت و آفرینش انسان برای زندگی در اجتماع است ارسطو صریحاً انسان را چون زنبور عسل اجتماعی پنداشته و معتقد است که انسان از زنبوران طبعی اجتماعی‌تر دارد و آدمی برای جامعه سیاسی خلق شده وکسی از روی طبع دور از جامعه زیست می‌کند یا برتر از اجتماع است و یا پائین‌تر از آن.

۲ ـ پاره‌ای دیگر از نویسندگان نظریه مدنی الطبع بودن انسان را بشدت مورد انتقاد قرار داده‌اند وآنرا اهانت به آدمی شناخته‌اند دکتر حشمت‌الله عاملی نویسنده مبانی علم سیاست در مقدمه تالیف خود مینویسد « ...اجتماعی پنداشتن انسان مغایر با اختیار و آزادی اوست و با وجود عقل ضرورتی برای اجتماعی بودن او نیست . در حقیقت شأن وجود آدمی بالاتر از آنست که او را ذاتا حیوانی اجتماعی بگیریم. حیوان اجتماعی جاندار ناقصی است که (به نسبت انسان) مثل زنبور عسل ... زنبور عسل واقعا حیوانی است فطرتا اجتماعی ... انسانهای نخستین که روزگار به شکار می‌گذراندند خیلی زود دریافتند که با اتحاد انسانها قدرت پدیدار می‌گردد و در پناه قدرت امنیت فراهم میشود درک این واقعیت برای انسانهای اولیه به نیروی عقل مسلم شد نه بفرمان غریزه.»

(مراجعه شود به مقدمه مبانی علم سیاست دکتر عاملی صفحه ۱۵)

میدهند، فرمانروایی میکنند و حکمروایی دارند و دسته دوم تسلیم‌اند، می‌پذیرند و اجرا می‌کنند. این وضعیت و کیفیت و خصوصیتی که به جمعی اندک حق میدهد تا اکثریتی را دراختیار داشته باشد مبنای قدرت سیاسی است [1]. این قدرت سیاسی بر دو پایه استوار است یکی ایمان و اعتقاد، فرمانبرداران باینکه اجرای امر و دستور و اطاعت از حکومت بنفع آنها است و مصلحت جامعه و اداره امور عمومی چنان اقتضائی را دارد، اطاعت می‌کنند و یا اینکه منشاء قدرت حاکم را ماوراءالطبیعه می‌شناسند و برای آن مشروعیتی با پیوند به خداوند قائلند و پایه دوم زور و اجبار است یعنی اگر آن اعتقاد و ایمان نباشد و فرمانبر نخواهد اطاعت کند میفهمد که گرفتار اجبار و زور می‌شود و اجرای دستور را به او ناخواسته تحمیل می‌نمایند بنابراین ایمان و الزام دو عنصر اصلی تشکیل‌دهنده قدرت سیاسی هستند و غالباً هم بسادگی قابل تفکیک نیستند. گاهی مبنای ایمان همان‌الزام و جبر است و در عین حال جبر و الزام بدون ایمان تاثیر موقت دارد. کشوری را در نظر بگیرید با وضع استبدادی اداره می‌شود عموماً ناراضیند قیام می‌کنند انقلاب صورت می‌گیرد مردم از سران انقلاب حمایت دارند و آنها قدرت حاکمیت را در اختیار می‌گیرند مردمی که انقلاب کرده بخاطر صلاح و مصلحت خویش و کشور و نظام دستورات قدرت حاکمه را می‌پذیرند با طیب‌خاطر قبول می‌کنند و این بعد ایمانی پایه قدرت

---

۱ ـ هریک از افراد جامعه خواهان تحصیل منافعی است که جامعه توان تامین تمام این خواستهای افراد را ندارد توماس هابس در این مورد عقیده دارد اگر دو نفر خواهان تحصیل شیء منحصر به فرد باشند هرگاه یکی از آن دو موفق به کسب آن گردد دیگری به دشمنی و خصومت با او انگیخته میشود نظریه هابس بر این پایه است که افراد بشر از حیث قدرت بدنی مساوی و همطرازند و چون خواستهای آنها بدلیل کمبود امکانات در اجتماع تامین نمی‌گردد خشونت مداومت دارد و همه‌گیر است اقتضای حالت طبیعی جامعه چنین است و تشکیلات اجتماعی جامعه و قدرت حاکمیت باعث میشود که این خشونتها مهار گردد و قواعدی نظم را برقرار سازد بعلاوه وی استدلال میکند در یک جامعه سازمان‌یافته هیچکس قادر نیست تمام خواست خود را تامین کند اما در مقابل سهمی که هرکس دراختیار گرفته و میتواند از مالکیت آن مطمئن باشد حاضر میشود قدرت حاکم را تقویت کند زیرا اگر افرادی به منافعی مطابق با خواست خود برسند دیگران دست به اعمال خشونت علیه آنان میزنند و جامعه به حالت طبیعی خود بازگشت میکند در چنین وضعی منافع همه آنان به خطر میافتد زیرا خشونت و هرج و مرج دایم مانع بهره‌گیری همه آنها میشود و چون سلطان یا حاکم قدرتی بیش‌از هریک از افراد جامعه در اختیار دارد از این قدرت برای لجام زدن بررفتار کسانی‌که بالقوه تمایل به خشونت دارند استفاده میکند، پس اطاعت از او برای تمام افراد جامعه مفید میباشد.

سیاسی است، اما کسانی هم هستند که در عین حال مخالف هیأت حاکمه جدیداند علاقمند به اجرای قوانین و فرامین نیستند اما می‌ترسند که اگر اجرا نکنند و مقاومت نمایند مورد تعقیب و مجازات قرارگیرندیعنی زور پایه دیگر قدرت سیاسی است همان افراد با ایمان و اعتقاد ممکن است پس از مدتی شور و علاقه انقلابی را از دست بدهند و اعمال هیأت حاکمه را ناصواب بدانند ولی بازهم به اجرای فرامین پردازند یعنی عمل زور جانشین ایمان و علاقه گردد.

عامل ایمان و عامل زور برحسب مورد و موضوع اطاعت و فرمانبری و نوع قدرت سیاسی به عوامل و عناصر جزئی‌تری قابل تقسیم و تجزیه‌اند. به عبارت دیگر بصورت مختلف قدرت سیاسی حاکم یا خاکمان مورد اطاعت قرار می‌گیرد وادامه پیدا می‌کند.

عامل معنوی ایمان و اعتقاد

منظور از عامل معنوی ایمان و اعتقاد آن نیروهائی است که از درون و با محاسبه، انسان را به فرمانبری از قدرت حاکم وادار می‌نماید و عبارتند از:

۱ - اعتقادات مذهبی

در مواردیکه قدرت سیاسی و حاکمیت منشاء الهی دارد اطاعت فرمانبران بلحاظ ایمان و اعتقاد مذهبی است. در این رابطه باید از استحکام قدرت سیاسی که انبیاء به آن اتکاء داشته‌اند یاد کنیم. بعد از آنکه افراد به نبوت پیامبری ایمان می‌آوردند دستورات و تعالیم او را دستورات و تعالیم خدا و اجرای آن را از جمله عبادات میشمردند هیچ عامل مادی و اقتصادی دیگری لازم نبود تا ایمان آورندگان را به اطاعت از احکام وادار سازد، همان اعتقاد و ایمان باندازه کافی شوق و علاقه بوجود می‌آورد حکومت‌های مذهبی که درگذشته تشکیل شده بهمین امر بستگی داشته‌اند. در چنین شکلی از حکومتها افراد نه تنها از اوامر حکومت اطاعت میکنند و این اطاعت را اطاعت از خداوند می‌دانند جان و مال خود رادر این راه می‌گذارند و آن را تکلیف و وظیفه خود می‌شناسند حکومتهای

مذهبی در درجه اول نیازی به اعمال زور و استفاده از قوای نظامی و انتظامی ندارند همان ایمان تابعین بزرگترین حافظ قدرت سیاسی و اطاعت از آن است هر یک از مؤمنین در باطن یک پلیس بهمراه دارد اما چون در یک جامعه سیاسی محرز نیست که تمام تابعین ایمان واقعی دارند بلکه مسلم است که افرادی هم بدون اعتقاد بآن قدرت سیاسی یافت می‌شوند بعلاوه اقلیتهائی از غیر آن دین و مذهب حاکمان زندگی می‌کنند ناچار در کنار آن ایمان و اعتقاد عواملی از زور و نمایش اجبار هم لازم دارند. و در اینجا است که نیروی نظامی و انتظامی تدارک دیده میشود دستگاه قضائی و اداری بوجود می‌آورند که طرق مختلف اجبار و الزام راتنظیم کنند.

در تحولات سیاسی ایران و تبدیل آن از نظام شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی عامل ایمان و اعتقاد مذهبی نقش درجه اول داشت جابجائی قدرت وسیله همین نیروی معنوی مذهب بود از سال ۱۳۴۲ شمسی تا ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی بثمر رسید بارها و بارها حوادثی پیش آمد که قدرت حاکم را متزلزل ساخت و این حوادث بلحاظ همان اعتقاد مذهبی صورت می‌گرفت. رهبری انقلاب لازم نداشت که مبالغ هنگفتی پول هزینه نماید تا عده‌ای را به افکار خود جلب نماید این افکار مذهبی از قبل وجود داشت در اعماق روح و جان افراد ریشه دوانده بود و در هریک از مراسم مذهبی بروز و خودنمائی می‌نمود و پیامهای رهبری آن را تقویت و تثبیت می‌نمود. اوج این تبلور در جریان اعلام حکومت نظامی و دستور عدم خروج مردم از خانه با دستور رهبر بر شکستن دستور حاکم نظامی و حضور در خیابانها و میدانها بود در این زمان تقریباً دو قدرت مادی و معنوی در برابر هم قرار گرفته بود و نتیجه آن بود که ریشه‌های قدرت معنوی به درون قدرت مادی رسوخ پیداکرد و حتی افراد قدرت مادی سوگندی را هم که خورده بودند باعتبار بیان قدرت معنوی شکستند.

۲ - اعمال صالح حاکمان و اعتقاد و باور تابعان

ممکن است در جامعه‌ای اعتقادات مذهبی رابطه حاکمان و فرمانبران را تنظیم

نکنند و مشروعیت حاکمیت را ناشی از خداوند ندانند ولی باز هم بنابر یک علاقه باطنی اوامر هیئت حاکمه را بپذیرند و چنین پندارند که هیئت حاکمه بهترین‌اند از شایسته‌ترین افراد در راس قدرت قرار گرفته‌اند و اعمال و رفتار آنها در جهت مصالح و منافع عموم است و خود از آن بهره‌مند هستند با اینکه فرمانبرداران می‌توانند از قدرت حاکمه سرپیچی کنند اما همان ایمان واعتقاد به لیاقت و توانائی حکام بر انجام خدمت عموم را وادار سازد که اطاعت کنند البته این فرض بطور مجرد بعید است زیرا بسیاری افراد در جامعه هستند که خود را بیش از حاکمان لایق می‌دانند و رقابت دارند اینان حاضر نیستند به سادگی صلاحیت حاکمان را بپذیرند و به فرامین آنها بدین عنوان گردن نهند بلکه افراد دیگر را به مقاومت وادار میسازند بنابراین قدرت حاکم ولو صلاحیتدار باید از عوامل دیگری مثل تبلیغات، امور اقتصادی، قوانین جزائی استفاده نماید. قدرت حاکم در چنین مواردی ارزیابی می‌کند که با چه تمهیداتی می‌تواند صلاحیت خود را به عامه بقبولاند و با چه وسایلی ممکن است مخالفین را به اطاعت وادار سازد و چه ابزار و وسایلی در اختیار او قرار دارد و می‌تواند از آن استفاده کند.

۳ - علاقه به نظم و حفظ سلسله مراتب

بسیاری معتقدند عامه افراد جامعه علاقه به زندگی عادی توام با نظم و انضباط دارند همین علاقه، آنها را به پذیرش حاکمان و قبول اوامر آنها وادار میسازد میگویند آنچه که خواست اکثریتی از مردم هست زندگی توام با آرامش و آسایش است و وقتی که در جامعه با وجود سلسله مراتب و قدرت سیاسی این آرامش برای آنها فراهم است و امکان کسب و کار دارند، احساس می‌کنند اگر قدرت حاکم متزلزل باشد و یا از بین برود هرج و مرج بر جامعه مستولی می‌شود بخاطر حفظ حقوق و مزایای خویش و ادامه زندگی توام با آرامش، طغیانی علیه قدرت موجود ندارند اوامر آن را لازم برای نظم می‌دانند، از آن اطاعت می‌کنند و مالیات و حقوق دیگری که برای ادامه نظم لازم است پرداخت می‌کنند

امیل دورکیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷) جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی و پیروان او معتقدن که در ابتدای زندگی نوع بشر تفکیک بین فرمانروایان و فرمانبران وجود نداشته و قدرت سیاسی در داخل گروه به همه افراد تعلق داشته است بنحویکه همه در حکومت شرکت می‌کردند اما بتدریج این وضع تغییر پیدا کرده است.

٤ - نیاز به اطاعت

بعضی بر این عقیده‌اند که در پاره‌ای از کشورها اطاعت از فرمانده در همه افراد ب صورت نیاز هست گروههای مختلف اجتماعی از انجمن و هیأت مردمی تا مراک تصمیم‌گیری اداری و نظامی هر کدام احساس نیاز به یک قدرت مافوق دارند و در سلسل مراتب این قدرت به هیأت حاکمه می‌رسیم. آلمان و ژاپن را از همین نوع اجتماعا می‌شناسند می‌گویند حس اطاعت در این مردم فوق‌العاده است کارها وقتی ساما می‌پذیرد که دستورات از مافوق صادر شود و تابعین با علاقه تکلیف خود را می‌دانند و ب آن عمل می‌کنند و چنین اطاعت و فرمانبری ناشی از احساس نیاز است که یک امر درون است می‌گویند افراد غالباً نگران آینده هستند در اتخاذ تصمیم تردید دارند نمی‌توانن بادقت تمام آثار و عواقب اقدامات را بسنجند و مسئولیت نتایج نامطلوب را بپذیرند بهمین جهت ترجیح می‌دهند که دیگران تصمیم بگیرند و آنها اجرا کنند تا خود مستقی در معرض مؤاخذه قرار نگیرند و بنابراین نیاز به اطاعت و فرمانبری است که عده قلیلی در مقام تصمیم‌گیر و صاحب قدرت نشان میدهد.

٥ - عرف، سنت و تربیت

وقتی که در جامعه افراد از طفولیت دیده‌اند که همیشه هیئتی در راس قدرت قرا دارند و قوای عمومی اجتماع در اختیار آنها است یک شناسائی عرفی از این وضع عام تسهیل اطاعت است و میپذیرند که بصورت سنت افرادی فرمانروائی داشته باشند و آ را طبیعی و مسلم تلقی می‌نمایند و بعلاوه تربیت تا حد زیادی در ایجاد و دوام حس

اطاعت تأثیر دارد انسان در جامعه از سنین اولیه عمر به اطاعت از بزرگتر خو گرفته و اینطور بار آمده است که به اراده والدین خود تمکین نماید و اوامر آنان را اطاعت کند در محیط خانواده والدین فرمانروا و فرزندان فرمانبردار هستند، در همان محیط اولین درسهای اطاعت به طفل داده می‌شود و برای زندگی در جامعه با همان روحیه آماده می‌گردد بعد از آن در محیط مدرسه وسیله مدیر وناظم و معلم و با کمک والدین حس قبول قدرت و اطاعت تقویت و در ضمیر طفل منقوش می‌شود. دروس اخلاق و مذهب و دین هم در همین راستا داده می‌شود و بتدریج که طفل بزرگ می‌شود و با وضع اجتماع و قدرت سیاسی حاکم مواجه می‌گردد اوامر قدرت عالی جامعه جای اوامر والدین و اولیاء مدرسه را می‌گیرد و همه جا اطراف خود پدیده اطاعت را و آثار عدم آن را ملاحظه می‌کند. وقتی که قرن‌ها کشوری سلطنتی و همیشه شخصی بعنوان شاه در راس قدرت و درباری هم پیوسته او را بزرگ و بزرگ می‌کند، وقتی این رابطه بصورت سنت و عرف پذیرفته بود که اوامر او باید اطاعت شود و او بر همه مسلط است در طول زمان برای همه این موضوع ثابت شده‌است و اطفال هم که بتدریج بزرگ می‌شوند رویه معمول را قبول می‌کنند و می‌پذیرند کودکی مثل خود آنها وقتی فرزند شاه بود ولیعهد می‌شود ولیعهد با همه آنها فرق دارد و جای شاه را می‌گیرد و همچنان این مسیر ادامه می‌یابد این‌چنین سنت وعرفی برای همه جا می‌افتد نه تنها مردان و زنان عادی بلکه حتی متفکرین و اندیشمندان جامعه هم از وضع موجود تبعیت می‌کنند در کشورهای سلطنتی بسیار دیده می‌شود که یک نوجوان بعنوان وارث تخت و تاج بدون داشتن هیچگونه صلاحیتی در وضعی ظاهر می‌شود که ده‌ها تن از دانشمندان و سیاستمداران و دولتمردان بنام در مقابل او تعظیم می‌کنند و حیات اجتماعی و سیاسی خود را به قدرت او پیوند می‌زنند تا از عرف و سنت و ترتیب موجود پیروی کرده باشند و عامل تغییر و تحول و سنت‌شکنی قرار نگیرند. در کشورهای سلطنتی وقتی عده‌ای مسئله جمهوری را مطرح می‌کنند بسیارند آنها که مخالفت می‌کنند حتی کسانی که مستقیماً نفعی در رژیم سلطنت ندارند حاضر به تغییر وضع نیستند چون در طول زمان با آن وضع خو گرفته‌اند.

۶ - تبلیغات

تبلیغات از ابزار مهم و اساسی دارنده قدرت است. تبلیغ عامل متقاعد ساختن و پذیرش مسائل و مطالب است با تبلیغ صلاحیت‌های افراد با برجستگی نشان داده می‌شود از طریق تبلیغ بسیاری از معایب و نقاط ضعف پنهان می‌مانند و یا حتی بعنوان نقطه مثبت به جامعه معرفی می‌گردند. بنابراین کسانی که قدرت را در اختیار دارند به صرفه و صلاح خود می‌دانند که از این وسیله بهره کامل ببرند و هر نوع هزینه آن را متقبل شوند. تبلیغ خود شیوه‌ها و دستورات و اصولی دارد که برای تأثیر آن باید رعایت گردد و باید دانسته شود در هر مورد چه نوع تبلیغی تناسب دارد تبلیغی که برای افراد بی‌سواد مؤثر است نمی‌تواند افراد آگاه را متقاعد سازد. آنچه راکه متفکران و صاحبنظران را تحت تأثیر قرار می‌دهد ممکن است برای افرادکم اطلاع و بی‌سواد مفهوم نباشد بنابراین قبل از هرگونه تبلیغ نیاز به اطلاعات و آگاهی‌هائی از وضع اجتماع و تمایلات افراد و وضع زندگی آنها است و باید تبلیغات در یک تقسیم‌بندی قرار داده شوند، زمان مناسب برای هر نوع آن مشخص گردد اگر تبلیغات بدرستی سنجیده نشود چه بسا نتیجه معکوس ببار آورد، در بسیاری از موارد با اشتباه کوچکی چنین نتیجه‌ای حاصل میشود، قدرت سیاسی معمولاً بیشترین بهره‌گیری را از تبلیغات می‌برد تا اولاً جهات معنوی که افراد را به اطاعت وادار می‌سازد تقویت نماید گاهی اوقات با اتکای به اصول اخلاقی و انسان‌دوستی و زمانی در سایه معنویت مذهب، مثلاً اگر حاکم خود رهبری مذهبی را دارد و اتباع و فرمانبران دارای همان مذهب هستند با قدرت تبلیغ رابطه فرمانبرداری را افزایش می‌دهد. عکس‌العمل نقض اطاعت را با شیوه‌های دینی بزرگ مینمایاند و اگر حاکم جنبه مذهبی ندارد تلاش می‌کند در برخورد با مردم معتقد، اساساً دین را از سیاست دور نگهدارد و جنبه دین مطرح نباشد ثانیاً پیوستگی به دین و علاقمندی به آئین را در افراد جامعه زیاد می‌گرداند و همه این تبلیغات موجب تقویت نیروی اطاعت‌پذیری می‌شود ثالثاً اعمال و رفتار و اقدامات افراد هیات حاکم، موجه و درست و مطابق با اصول معرفی می‌گردد، همه عیوب و نواقص و اشتباهات اگر با استفاده از تبلیغ حسن و امتیاز معرفی

نشود کاملاً در اختفا نگهداری می‌شود. رابعاً اگر مسئله مذهب و مکتب در رابطه حاکمیت و فرمانبران نقشی نداشته باشد سعی می‌شود عامل دیگری مثل ملیت و وطن‌دوستی و امثال آن را مطرح و افراد در سلسله مراتب، اطاعت کامل از مافوق را داشته باشند. خامساً شخصیت‌سازی، با تبلیغات چنان می‌کنند که گویا هیئت حاکمه افرادی ممتاز و غیر از مردمان عادی بوده و ذاتاً استحقاق فرماندهی دارند و مشخصاتی فوق دیگر انسانها بر ایشان قائل می‌گردند و تشریفات خاصی را بکار می‌برند و سوابق خانوادگی و یا مبارزاتی و یا علمی برای آنها در نظر می‌گیرند که به قدرت آنها تناسب دهد.

اجبار مادی و اعمال زور

منظور از اجبار مادی و اعمال زور تمام عواملی است که خارج از فرد انسان قرار دارند و آن عوامل تحت فشار خود شخص را به اطاعت از دستگاه حاکمه مجبور می‌نماید وقتی قدرت برای پایداری خود متوسل به اجبار و زور می‌شود که نتواند از عوامل روانی و مذهبی و تبلیغات بهره‌گیرد یا بخواهد بموازات همان عوامل و در پشتیبانی از آنها اجبار را هم بکار گیرد. تهدید، زور، اجبار گاهی بالقوه است و گاهی بالفعل مورد استفاده قرار می‌گیرد در آنجاکه اکثریت با ایمان از فرامین قدرت حاکم اطاعت می‌کنند بی‌ایمانانی هم هستند که علاقه‌ای به اطاعت ندارند ولی بلحاظ احساس خطری که می‌کنند و از مجازاتی که پیش‌بینی شده هراس دارند اطاعت می‌کنند همین نوع افراد به محض اینکه احساس نمایند که مجازاتها یا عوامل اجبار بکار گرفته نمی‌شود به طرق مختلف مقاومت می‌کنند و مشکلاتی را برای قدرت حاکم بوجود می‌آورند.

۱ - عامل اقتصادی

اقتصاد از عوامل و موجبات زور و فشار است و از جمله ابزار فشار مادی محسوب می‌گردد. کارکنان ادارات که به حقوق وابسته هستند و قدرت عالی باید حقوق

آنها را تأمین و پرداخت کند و در صورت عدم تادیه در مضیقه و فشار قرار می‌گیرند اجبا
در اطاعت و فرمانبری دارند.

قدرت سیاسی از عامل اقتصاد بصور مختلف استفاده می‌کند. در بسیاری ا
موارد اساساً کسانیکه قدرت مالی دارند سرمایه‌دار محسوب می‌شوند یا تولید و تجار
را قبضه کرده‌اند از همین طریق بهرگروه و دسته‌ای که لازم باشد فشار وارد می‌سازند. د
دورانی در همین ایران هیات حاکمه از طریق توزیع آرد و نان رابطه تبعیت را تحکی
می‌کردند و سیاست نان خود در حدی معروف بود و آثار خودش را در هر زمان که لاز
بود می‌گذاشت. برای انقلابیون و هم برای ضد انقلاب مسئله پول و عامل اقتصاد مه
است با توزیع پول مردمی را تحریک می‌کنند که علیه نظام حاکم تمرد کنند و آشو
نمایند. و قدرت عالی را بزانو در آورند و از طریق پول و ارزاق عمومی انقلاب
سرکوب می‌کنند در شورش‌های داخلی بین صاحبان قدرت و عامه مردم یا قیام‌کنندگا
جنگ پنهانی اقتصادی وجود دارد.

هم‌اکنون در بعضی از کشورها مثل سومالی مقاومت در برابر قدرت عالی و عدم اطاع
و فرمانبری از هیئت حاکمه وضع را به آنجا کشانده که قحطی و گرسنگی را در منط
وسیعی باعث شده است.

با این ترتیب قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی بشدت بهم بستگی دارد آنها
قدرت سیاسی را در اختیار دارند سعی می‌کنند قدرت اقتصادی را هم بدست آورند
عکس آنهم صادق است هر طبقه‌ای در گذشته وسیله تولید ثروت را در اختیار داش
اعمال قدرت سیاسی نموده و حکومت را هم قبضه کرده است وقتیکه منبع اصلی ثرو
زمین بود فئودالها قدرت سیاسی را هم بدست می‌آوردند در ادواری پارلمان ایران
مالکین بزرگ ارضی تصاحب کرده بودند و آنها بودند که رای‌دهندگان را به پای صندو
رای می‌آوردند. تحولاتی که در بسیاری از کشورها از جهت آگاهی یافتن عامه پیدا شد
تشکل‌هائی با عناوین سندیکا و حزب و دسته و جمعیت بوجود آمده نیروی رقابت
مقابله کاملی در برابر صاحبان ثروت پیش آمده‌است. وقتی در کشوری گرداننده اقتص

دولت باشد قدرت حاکم طبعاً تمام مراحل تأثیرگذاری اقتصاد را در دست دارد و سعی می‌کند اقتصاد را به صورتی تنظیم کند که لطمه‌ای به قدرت سیاسی وارد نشود عامه مردم را در وضعی نگهدارد که مصلحت خود را در اطاعت از قدرت حاکم بدانند استفاده از عامل اقتصادی مخصوصاً در دوران جنگ و بحرانهای نظیر آن بسیار کارساز است. البته مسائل اقتصادی بنحوی نیست که قدرت حاکم بتواند بهرشکل آنرا مهار نماید در یک محدوده‌ای می‌شود از آن استفاده کرد تغییرات ناشی از اقتصادگاهی چنان کوبنده است که امکان هر نوع مانوری را از هیأت حاکمه سلب می‌کند و آنها را درگردابی غیرقابل نجات قرار می‌دهد. شکست بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۲ در برابر بیل کلینتون از حزب دمکرات، بنابر جهات اقتصادی بود، باوجود فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در زمان زمامداری او و پیشرفتهائی که در روابط خارجی کسب کرده بود نتوانست برای بار دوم در مقام ریاست جمهوری قرار گیرد.

۲ - عامل اجبار جسمانی

اولین و قدیمیترین عاملی که برای کسب قدرت و نگهداری قدرت مورد استفاده قرارگرفته عامل اجبار جسمانی بوده است. در حالت طبیعی اساساً اعمال زور نتیجه تفوق قوای جسمانی است. اینکه زورمندترین فرد درگروه راهزنان ریاست پیدا می‌کرد، اینکه قوی هیکل‌ترین شخص قافله‌سالار کاروان می‌شد نمائی از همین اجبار جسمانی است، اینکه حاکمان قرون قدیم برای تسلط بر جامعه به زور متوسل می‌شدند و صدهاهزار نفر را به کارهای شاق و سخت نظیر بنای اهرام مصر و یا هزارها کیلومتر دیوار عظیم چین وامی‌داشتند بهره‌گیری از همین اجبار جسمانی بود. فرمانروایان تا زمانیکه خود ظاهری تنومند داشتند شخصاً این تفوق را حفظ می‌کردند و در بسیاری ازمنه از نیروی جسمانی مزدورانی بهره می‌گرفتند و خود را با عنوان یک قدرتمند بی‌رقیب از نظرها مخفی می‌داشتند بعدها با پیشرفت تمدن اجبار جسمانی شکل ملایمتری بخود گرفت و بالاخره بصورت رویه‌های منظمی و با هدف استقرار نظم

مطرح شد و در همه جوامع بنحوی بصورت رویه‌های جزائی و عملیات پلیسی و انتظامی متظاهر می‌گردد زیرا در صورت اختلاف بین دستگاه حاکمه و فرمانبرداران حرف آخر از آن حکومت است و با استعمال قوه قهریه و اجبار جسمانی آنان را مجبور به اطاعت می‌نماید مداخله پلیس، زندان، اعمال شاقه، اعدام که در مجموعه قوانین جزائی همه کشورها پیش‌بینی شده درواقع همان اجبار جسمانی است. باتون و طپانچه پلیس در اختلال نظم‌ها مسلسل و تانک ارتش برای پایان‌دادن به شورش‌ها همان ماهیت را دارد. تصمیمات قضائی و اجرای آن در همین راستا است.بسیاری موارد کسانیکه به قدرت رسیدند می‌دانند که در واقع حق این قدرت را ندارند ولی چون بهر حال آنرا کسب کرده‌اند در مقام حفظ آن هستند و چون می‌دانند مردم به آن رضایت ندارند همواره با تهدید و ارعاب تسلط خود را حفظ می‌کنند و اجازه هیچگونه اظهار نظر و ابراز وجود به مردم نمی‌دهند. بعضی موارد قدرت حاکم با کمک عامه قدرت را تحصیل کرده اما گذشت زمان و شرایط و نواقص و کمبودها باعث عدم رضایت عامه شده است اینان علاقمند بودند و هستند که با حفظ قدرت رضایت مردم را هم همراه داشته باشند اما در نگهداری این رضایت ناتوانند کوشش می‌کنند بر خلاف آگاهی که از رابطه خود با مردم دارند پشتیبانی و حمایت مردم را بطرق مختلف نشان بدهند حمایتی که واقعاً وجود ندارد گهگاه به زور متوسل می‌شوند، با برپائی سیستم تفتیش عقاید و نظریات، کسانی را تنبیه کنند تا دیگران عبرت بگیرند و جزو حامیان قدرت محسوب شوند.

۳ - اجبار با اعمال شخصیت

در اجتماعات کوچک اعمال شخصیت مقامات عالی نقش عمده‌ای در جلب اطاعت افراد می‌نماید. شخصیت یعنی وضعیتی که صاحب آن را در وضع اقتدار قرار می‌دهد در یک کلاس از بین چند معلم و استاد ممکن است یک نفر آنچنان خصوصیات

شخصیتی دارا باشد که حتی بدون تذکر و یادآوری و یا خشونت همه دانش‌آموزان نظم را رعایت کنند در بین طایفه و قبیله وگروههای مختلف هم ممکن است آنچنان شخصیتی پیدا شود که حضور شخصیتی او احترام انگیز باشد و حس اطاعت را برانگیزد البته نباید فراموش کرد که این ابراز شخصیت و تأثیر آن در اطاعت مخصوص جوامع کوچک است و در جوامع بزرگ گرچه نمیتوان بکلی بی‌اثر دانست ولی تاثیر چندانی هم برای آن نمی‌توان در نظر گرفت[1]

افکار عمومی

افکار عمومی یعنی جمع تمایلات و درک و فهم طبقات مختلف جامعه و تمرکز آن بسوی یک موضوع خاص. وقتی به زندگی اجتماعی توجه کنیم می‌بینیم جامعه نسبت به مسئله یا مسائلی حساسیت پیدا می‌کند و در اجرا و یا عدم اجرای موضوعی تاثیر می‌گذارد. این نشانه افکار عمومی است افکار عمومی یکی از عوامل موثر تبعیت یا عدم تبعیت از قدرت حاکم است وقتی در جامعه‌ای مردم در رفتار و در بیان و در اقدامات از صاحبان قدرت حمایت دارند و مثلاً در مقام انتقاد مقابله می‌کنند و پاسخ میدهند، بحث می‌کنند یعنی جهت افکار عمومی در حمایت از قدرت حاکم است. اما افکار عمومی

---

۱ ـ در کشورهای تازه استقلال یافته افریقا که رئیس یک طایفه در راس هئیت حاکمه قرار می‌گیرد ممکن است به همین مناسبت باشد که افراد مردم در او خصوصیاتی می‌بینند که دیگران آن چنان خصوصیّات شخصیت را فاقد هستند غالباً در اجتماعاتی که فرهنگ و سواد عمومیت ندارد یک نفر که دارای تحصیلات عالی است برجستگی خاصی پیدا می‌نماید و همین خصوصیت علمی شخصیت او را بارور می‌سازد و در نظر عموم مستحق داشتن قدرت می‌نماید و دیگران بسادگی اطاعت او را می‌پذیرند. در کشوری که با انقلاب هیات حاکمه فرو می‌پاشند گاهی در همین انقلابیون کسانی قدرت را در نهایت بدست می‌گیرند که شخصیت ممتازی از دیگران داشته باشند. مثلاً ممکن است صرف اینکه یک نفر زبان خارجی می‌داند او را به وزارت خارجه منصوب نمایند چون تصور می‌کنند چیزی که در روابط خارجی کار را تسهیل می‌کند زبان است. اعمال شخصیت ممکن است با وضع برخورد و شیوه تماس با دیگران باشد کسیکه حرکاتش با متانت است، آمد و رفتش احترام آمیز است حضورش گره‌گشا است، مدیریت دارد، دیگران رابه کار وادار می‌سازد فداکاری بیشتری دارد، خوب صحبت می‌کند، استدلالش در مباحثه قوی است، نظراتش را می‌توانـد در قالب الفاظ جالب بیان کند، به سخن دیگران گوش می‌کند، انصاف دارد، حق را می‌گوید، طمع ندارد، مشکل برای کسی بوجود نمی‌آورد و آئین دوست‌یابی می‌داند، غرور ندارد، قدرت جاذبه‌اش زیاد است در چنین وضعی اگر شخص قدرت را در اختیار داشت اطاعت از او وسیع است.

معمولاً خود بخود و بدون تبلیغ و استفاده از رسانه‌های گروهی شکل نمی‌گیرد همانگونه که شکل گیری افکار عمومی در جوامع داخلی ممکن است، در جامعه جهانی هم افکار عمومی شکل خاص خود را دارد بسیاری از تصمیماتی که دولتها می‌گیرند برای اینکه با آثار نامطلوب افکار عمومی مواجه نشوند سعی می‌کنند قبل از اقدام به ترتیباتی افکار عمومی را مهیا سازند. تحولات قرن حاضر در همه رشته‌های علوم و خاصه در علوم اجتماعی تاثیرات مثبت گذاشته است متخصصین روانشناسی بسیاری از رازهای درونی افراد انسانی را کشف نموده‌اند. طرق نفوذ و تاثیر در روحیات گروههای مختلف انسانی را در حدودی بدست آورده‌اند و بنابراین تبلیغات را بطرقی اعمال میکنند که افکار عمومی راجهت دهند. پیدایش افکار عمومی مثل سابق نیست که صد در صد خود ساخته باشد و بروز و ظهور آن طبیعی صورت پذیرد[1]. امروز وسائل تبلیغی بسیاری در این کار دخالت دارند متخصصین از تمام وسایل و امکانات در جهت شکل دادن افکار عمومی تلاش می‌کنند.

---

۱ ـ در بحث افکار عمومی باید به سوابق تاریخی مراجعه کرد و شخصیتهائی را مثال آورد که افکار عمومی را شکل داده‌اند با اساس آن تصمیمات سرنوشت سازی را بمورد اجرا گذارده‌اند. در ایران از این نمونه‌ها کم نداریم. انقلاب اسلامی در ایران با تمرکز افکار عمومی داخل و خارج و با صحنه‌پردازی رهبری انقلاب صورت گرفت در دوران انقلاب فشار افکار عمومی در حدی بود که توان را از قدرتهای موجود چاره‌ساز سلب کرده‌بود. در نیمه اول قرن بیستم گاندی و شخصیت بارز او توانست افکار عمومی و قدرت آن را در جهان ارائه دهد. تاریخ جهان مشحون از شرح زندگی و خدمات مردان بزرگی است که افکار عمومی را در دست خود گرفتند و با نیروی آن در جهت رسیدن به اهداف و مقاصد عالی گامهای سریعی برداشتند مطالعه شرح احوال مردان سیاسی که با پشتیبانی افکار عمومی خدمت کردند فوایدی بسیار بهمراه دارد. گاندی مردی است که با استواری ایمان با اراده‌ای قوی و روحی توانا و حمایت افکار عمومی بهموطنان آزادی می‌دهد معاندین را وادار به تسلیم می‌نماید. گاندی از اینجهت تنها به هند تعلق نداشت جامعه بشریت او را از آن خود می‌داند. اندیشه و روش و اندرز او را تمام جهان ستود تضاد عقاید ومذهب و روش سیاسی نتوانست از شخصیت جهانی او بکاهد چرا که افکار عمومی بنفع او تجهیز شده بود. برای ملاحظه شکل گیری افکار عمومی و قدرت آن در ارتباط با گاندی مراجعه شود به صدها کتابی که در مورد گاندی و افکار عمومی و استقلال هند نوشته شده‌است.

۱ - جایگاه افکار عمومی در قدرت سیاسی

امروزه با پیوستگی که نقاط مختلف دنیا بهم پیدا کرده‌اند مسئله افکار عمومی، در وضع سیاسی و قدرت حاکمیت نقش درجه اول را ایفاء مینماید. افکار عمومی نیروی مرموز پر توانی است که بسرعت می‌تواند دگرگونی حاصل نماید بنابراین لازم است ابتدا شناسائی از افکار عمومی داشته باشیم و سپس به ارزیابی آن در قدرت سیاسی بپردازیم.

۲ - شناخت افکار عمومی

افکار عمومی اصطلاح رایج دوران، ما است، افکار عمومی تجلی عمیقترین خواسته یک ملت است. افکار عمومی به مجموعه نظرات و عقاید و افکاری اطلاق می‌شود که از طرق مختلف نسبت به یک مسئله تمرکز پیدا کند و بین همه آنها همبستگی باشد هرگاه در مسئله‌ای چند نظر مطرح باشد و هر گروهی متمایل به یکی از آن نظریات باشند افکار عمومی در آن خصوص حاصل نشده است. مثلاً وقتی انتخابات مجلس مطرح است و چند نفر کاندیدا هستند و هرکدام جمعی را طرفدار و هوا خواه دارند که فعالیت می‌کنند و سرانجام یک نفر از آنها با رای بیشتر انتخاب می‌شود در اینجا افکار عمومی وجود پیدا نکرده است.

در هر اجتماع اصول و مقدسات غیر قابل تعرضی وجود دارد همه افراد ملت به آن اصول مقید و پای بند هستند در چنین مواردی نمیتوان گفت که افکار عمومی بنفع آن اصول پیدا شده است. زیرا یک موضوعی حادث نبوده تا افکار عمومی شکل یابد. وقتی که موضوعی به همه پرسی یا تصویب عمومی گذاشته می‌شود و رای کافی می‌آورد نمیتوان گفت در خصوص مورد افکار عمومی ظاهر شده است چه بسا موضوعی در رفراندم مورد تائید قرار گیرد ولی متضمن افکار عمومی نباشد افکار عمومی غالباً از طریق ابراز عقاید و افکاری که صریحاً و علناً ابراز می‌شود شروع می‌گردد و با نجوی و دهن به دهن توسعه پیدا می‌کند و منشأ یک حرکت می‌گردد و ابزار و وسایلی مثل

روزنامه و مجله و رادیو و تلوزیون آن را تقویت می‌نمایند. افکار عمومی خاص یک دسته وگروه نیست باید عامه در آن مشارکت داشته باشند بنابراین نمیشود اتفاق نظر یک گروه مثل دانشجویان یاکارگران یا صاحبان صنایع را در یک مسئله افکار عمومی بنامیم.

افکار عمومی ندائی است که در آن نمایندگان همه طبقات از دانش آموز و معلم و وکیل و بازاری و نظامی و سپاهی و روحانی و غیره آن دیده میشود و به جنس خاصی چون بانوان یا مردان اختصاص پیدا نمی‌کند. بعضی اقدامات در جامعه صورت می‌گیرد تا افکار عمومی را تجهیز کنند و از آن طریق نتیجه گیری نمایند مثلاً در اعتصابات آنچه که حکومت و یا سندیکای کار فرمائی را تحت تاثیر قرار می‌دهد نفس اعتصاب نیست بلکه اعتصاب از طریق تاثیر بر افکار عمومی موثر واقع می‌شود.

۳ - قدرت افکار عمومی

هدف اصلی تبلیغاتی که بطرق مختلف هیئت حاکمه دارند جلب افکار عمومی است. یعنی تبلیغات وسیله‌ای است در راه ظهور افکار عمومی آنانکه رهبری جامعه را بعهده دارند باید از عقاید مردم آن جامعه مطلع باشند و از جالب‌ترین نکات علم سیاست مسئله بررسی افکار عمومی است. در محاکمات جزائی نقش افکار عمومی سوابق تاریخی دارد و ملموس است چه بسیار موارد در کشورما پیش می‌آید که افکار عمومی قبل از اعلام نتیجه رسیدگی متهم را محکوم و یا بی‌گناه شناخته‌اند و دادگاه در شرایطی نتوانسته استقلال خود را در برابر افکار عمومی حفظ نماید و بنا چار از آن تبعیت کرده‌است و این خطرناکترین وضعی است در امر قضاء که دادرسان بجای اینکه به قوانین و دلایل مراجعه کنند و حکمی مستدل و مستند صادر نمایند چکیده افکار عمومی را در قالب حکم قضائی وارد سازند. منظور از استقلال قضائی در این مورد هم هست که قاضی در مقابل افکار عمومی تسلیم نشود بهمین لحاظ گفته‌اند. سیاست نباید در امر قضاء راه یابد. افکار عمومی باید بتواند تصمیمات سیاسی را تغییر دهد ولی در امور قضائی باید آنچه که عدالت و حق و قانون اقتضا دارد با بیطرفی کامل از جانب قاضی ابراز

شود. افکار عمومی امریکا را به ورود در جنگ جهانی اول و دوم وادار ساخت و همین افکار عمومی این کشور را بخروج از جنگ ویتنام مجبور نمود.

افکار عمومی با این ترتیب مثل یک محکمه حکم صادر میکند، یک حکم قوی که در عین حال وضع دادرسی و رویه‌های قضائی را ندارد اما نسبت به این حکم مسئولین کشور نمی‌توانند بی اعتنا بمانند بی اعتنایی به افکار عمومی آتش زا است و عواقب تکرار بی اعتنایی به قانون تولید انفجار است. قدرت افکار عمومی در قانون محاسبه نشده گاهی نظم عمومی را بعضی نزدیک به افکار عمومی تلقی کرده‌اند اما واقع این است که نظم عمومی فراورده مجموعه قوانین در یک نظام است و در بسیاری موارد اشتراک عقیده و اتفاق نظر نسبت به آن وجود دارد در هر جامعه مقدمات و اصول پذیرفته شده و غیرقابل تعرضی وجود دارد آن اصول را نمی‌شود در مقوله افکار عمومی به حساب آورد، مثلاً ایثار و شهادت در جامعه اسلامی با ارج و اهمیت است علاقه به آن و حمایت از آن را نمیشود چکیده افکار عمومی دانست و همینطور نمی‌شود احترام بمذهب انگلیکان در انگلیس را از مقوله افکار عمومی بحساب آورد. اما در مسئله واترگیت وقتی که اقدامات نیکسون در جریان انتخابات ریاست جمهوری فاش شد و معلوم گردید در مرکز تصمیم گیری حزب مخالف رسوخ نموده و شنود گذاشته و امر خلافی را در جهت منافع خود صورت داده آنچنان افکار عمومی را به‌هیجان آورد که ادامه کار را برای وی در مقام ریاست جمهوری غیر ممکن ساخت و او را مجبور به استعفا و کناره‌گیری نمود.

٤ - افکار عمومی آشکار و افکار عمومی پنهان

ممکن است در وهله اول چنین تقسیمی از افکار عمومی نادرست بنظر آید و گفته شود یا افکار عمومی در موردی وجود دارد و همه از آن مطلع هستند و آثار خود را هم خواه و ناخواه بدنبال دارد و یا افکار عمومی شکل پیدا نکرده است. افکار عمومی پنهان بی‌معنی است. اما اگر به جوامع سیاسی توجه دقیق شود و شرایط حاکم بر زندگی اجتماعی مردم مورد رسیدگی قرارگیرد بخوبی افکار عمومی پنهان هم قابل شناسائی

است. در حکومتهائی که مردم بطرق مختلف حامی حکومت محسوب می‌گردند ولی در عین حال چنین حمایتی عمیق و محکم و پایدار نیست بلکه با تشریفات و تبلیغات و تهدیدات و بکارگیری عوامل گوناگون حمایت معرفی می‌گردد اگر نقطه یا نقاط ضعفی در حکومت بارز باشد و بصورت واقع و یا شایع مسائلی خلاف مصالح جامعه انجام گیرد میتوان ناظر افکار عمومی در شکل پنهان آن بود. در همین نقطه است که در چنین جوامعی با اینکه قدرت سیاسی تثبیت شده هست ممکن است بیکباره در نقطه‌ای از کشور انفجاری در وضع شورش و انقلاب ظاهر شود.

۵ - قلمرو افکار عمومی

حوزه قدرت افکار عمومی از لحاظ مکان چه اندازه هست آیا افکار عمومی در ده یا شهر یا استان مثل کشور عنوان دارد[۱]؟ آیا می‌توان در بخشی از سازمانهای عمومی افکار عمومی را دید؟ آیا افکار عمومی در سطح جهانی هم قابل بروز است. پاسخ این است افکار عمومی در هر موردی باید با تمام خصوصیات شکل بگیرد این شکل گیری ممکن است در سطح جهانی باشد ممکن است در سطح کشور باشد و یا استان و حتی ده. ممکن است مسئله موضوع افکار عمومی مربوط به یک سازمان دولتی یا در ارتباط با کل دولت ویا یک رای قضائی باشد ولی نمی‌شود اظهار نظر گروهی خاص در قوه قضائیه یا در آموزش و پرورش یا در فلان سازمان عمومی مثل شهرداری را افکار عمومی شناخت. رای اعدامی که دادگاه صادر می‌کند ممکن است بدلیل اینکه عموماً متهم را بیگناه میدانند و او را مستحق اعدام نمیشناسند یا تبلیغاتی گسترده در این راه

---

۱ - رفتار غیر انسانی دولت عراق نسبت به مردم حلبچه در ۱۹۸۷ با بکار گیری سلاح شیمیائی و نابودی هزاران نفر مردم همان کشور که وضع دردناکی را در موضع دید جهانیان قرار داد اقدامات خصومت آمیز همان دولت در جریان جنگ خلیج فارس علیه مردم شمال و جنوب عراق باعث شد که افکار عمومی مردم جهان بهیجان آید و جامعه بین‌المللی وادار به عکس العمل شود. اصل مداخله بشر دوستانه در مقابل اصل عدم مداخله مشروعیت پیدا کرد. مراجعه شود به مقاله دکتر نادر ذوالعین با عنوان تاثیر وقایع عراق در توسعه حقوق بین‌الملل قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت و اصل مداخله بشردوستانه مندرج در شماره ۱۰ مجله تحقیقات حقوقی بهار و تابستان ۱۳۷۱ دانشکده حقوق [illegible]

صورت می‌گیرد افکار عمومی علیه دادگاه صادرکننده و حتی بطور کلی علیه قوه قضائیه بحرکت در آید ولی اگر فقط در خود قوه قضائیه و یاگروه خاص دیگری اعتراض وسیعی را شروع کردند مورد در قالب افکار عمومی در نمی‌آید. همینطور دیگر وزارتخانه‌ها و سازمانهای عمومی که ممکن است موضوع افکار عمومی باشند به عبارت دیگر افکار عمومی در واقع قلمرو فعالیت عموم بی‌توجه به شغل یا عقیده را طلب می‌کند.

۶ - افکار عمومی و همه پرسی

همه پرسی یک اقدام حقوقی است. در مسائل مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ممکن است با همه‌پرسی نظر ملت گرفته شود و امری با تائید اکثریت رای دهندگان عنوان قانون پیدا نماید در همه‌پرسی ممکن است پاسخ شرکت کنندگان منفی باشد بهرحال همه پرسی بر اساس مقدمات قانونی و با انجام تشریفات صورت می‌پذیرد ولی افکار عمومی چیزی است خودجوش، تجمع احساسات مردم در یک قضیه بدون اینکه مشخص باشد موافقین و مخالفین آن چه کسانی هستند. افکار عمومی نمایش قدرت یک اجتماع بدون توجه به هویت نفرات است.

در شناسائی افکار عمومی یک ارزیابی کلی و عمومی صورت می‌گیرد ممکن است چیزی که افکار عمومی را بخود متوجه کرده و مثلاً علیه آن تجهیز شده هرگاه درمعرض همه‌پرسی قراردهند همان نتیجه را ببار نیاورد افکار عمومی غالباً از احساسات سرچشمه می‌گیرد و تبعیت می‌کند در حالیکه همه‌پرسی و رفراندوم بیشتر متوجه عقل رای دهندگان است. افکار عمومی وضع علنی و آشکار را بیشتر حاکی است و بیان می‌کند در حالیکه رفراندوم متوجه افکار عمیق و افکار نهفته مردم است. همانطور که افکار عمومی غالباً منشاء احساساتی دارد و میتوان گفت هدف آن بیشتر عقده گشائی و انتقام جوئی است تا تامین منافع عقلائی. قضاوت دقیق و صحیح نسبت به درستی و یا عدم درستی افکار عمومی محتاج زمان است و البته با درجه تمدن و سطح علمی جامعه هم مربوط می‌شود افکار عمومی در جامعه عقب مانده و با سطح فرهنگ پائین که مردم

بیشتر تابع احساسات هستند تا سنجش عقل، اشتباه افکار عمومی بیشتر است و در چنین جوامعی رهبران باید نقش مهمتری را ایفاء کنند و افکار عمومی رابه نوعی هدایت نمایند. اینکه گفته میشود سیاست خشن است یا رحم ندارد ناشی از همان وضع شکل گیری افکار عمومی است که اگر بر پایه احساسات شکل گیرد چه بسا خطراتی را ببار آورد و اشخاص با صلاحیتی که واقعیت را درک می‌کنند در مواقع بسیار حساس منزوی سازد و افرادی راکه کار تبلیغاتی می‌کنند مصدر کار نماید.

۷ - مدت غلیان افکار عمومی

آیا افکار عمومی در خصوص موردی دائمی است؟ آیا در زمان محدودی متوقف می‌گردد؟ مدت دوام قدرت افکار عمومی چه زمانی دارد؟
واقع این است با محاسبه و آمار نمی‌توان زمان دقیقی رابرای افکار عمومی درنظر گرفت و با موضوع، کشوری که در آنجا افکار عمومی برانگیخته شده، قدرتی که آنرا دامن میزند و دهها عامل ظاهر و پنهان دیگر بستگی دارد با وجود این میتوان گفت زمان شدت وحدت اثر گذاری افکار عمومی طولانی نیست هرچه آغاز تظاهر و بروز آن شدت داشته باشد زودتر از گرمی میافتد غالباً از داخل همان افکار عمومی ضدیت با آن ظاهر می‌شود و آن را خفیف می‌نماید و حالت عادی بر جامعه حاکم می‌شود افکار عمومی را تشبیه کرده‌اند به سیل خروشانی که از کوه سرازیر می‌شود تا در سراشیب کوهستان است همه چیز را در مسیر می‌غلطاند، همینکه به جلگه رسید یک سنگ کوچک هم آن را منشعب می‌کند و یا حتی مسیر آن را تغییر می‌دهد سیاستمدارانی که بهر دلیل افکارعمومی علیه آنها شکل گرفته بهترین راه و سالم ترین طریق را در آن میدانند که موقتاً از مسیر خارج گردند. کشور را ترک کنند تا از صدمات آن مصون بمانند این چنین سابقه را در ایران زیاد می‌بینیم قبل از انقلاب مشروطیت یکی از عمال استبداد اتابک صدر اعظم بود مخالفت او با آزادیخواهی و آزادی طلبان زبان زد بود، اما وقتی تقاضای مشروطه و جرقه‌های انقلاب ظاهر شد و شکل گیری افکار عمومی را علیه خود دید و

ملاحظه کرد که مثل سابق نمی تواند آن را خاموش سازد از کار کناره گرفت واز ایران رفت و زمانی بازگشت که تاحدی افکار عمومی خاطرات گذشته را فراموش کرده بودند. وی باردیگر در دوره مشروطیت صندلی صدارت را اشغال کرد و در همین سمت به قتل رسید.

دکتر اقبال نخست وزیر سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ نیز در پایان نخست وزیری با انتخاباتی که انجام داده بود و رسوائی آشکاری که حاصل شده بود با تمام اشتیاقی که به کرسی صدارت داشت و افتخاری که از غلامی و چاکری و جان نثاری شاه احساس می‌کرد در مقابل افکار عمومی مجبور به استعفا و کناره‌گیری و خروج از کشور شد و تا مدتی که امواج خروشان افکار عمومی با تحریک دولت بعدی و بعدی ادامه داشت به ایران بازنگشت و پس از فرو نشینی افکار عمومی برای تصدی شرکت نفت آمد و تا پایان عمر این سمت را حفظ نمود و مدالهای گوناگون را گرفت.[1]

این مثالها در تاریخ فراوان است و آخرین نمونه‌ها را در رهبران کشورهای اروپای شرقی پس از فروپاشی کمونیسم بخوبی میتوان ملاحظه نمود.

۸ - مقابله با افکار عمومی

میگویند سیاستمدار ماهر و قوی هرگز با افکار عمومی مقابله نمی‌کند وقتی افکار عمومی قوام یافت، در زمانی که گرم است و پر حرارت نمیشود با استدلال و ارائه دلیل و برهان بسادگی به مقابله با آن رفت. افکار عمومی در مرحله تند خود هیچ استدلالی را نمی‌پذیرد صاحب آن چشم بسته به دنبال آن میرود و برای او جنبه تقدس دارد و اظهارات مخالف را غلط میپندارد همانطور که تا بحال گفته شده شکل گیری افکار عمومی با بروز وقایع است. سیاستمدار مجرب هنگامی که با موجی از افکار عمومی مواجه شد اگر آنرا مخالف واقعیات بداند مستقیماً در مقابل آن قرار نمی‌گیرد سعی می‌کند با استفاده از همان امواج واقعیت را افشاء نماید و با موجی از همان

---

۱ - مراجعه شود به تاریخ سیاسی معاصر ایران تألیف دکتر سید جلال‌الدین مدنی جلد اول.

احساسات افکار عمومی را جهت دهد چه بسا حادثه‌ای را حساب شده بوجود آورد تا افکار عمومی نادرست را در مجرای صحیح قرار دهد. چائو شمسکو رئیس جمهور رومانی با اینکه در جریان فروپاشی کمونیسم میدید که امواج افکار عمومی علیه او تجهیز شده و باید تشخیص می‌داد که در چنان شرایطی نه قادر است این بحران را فرو نشاند و نه می‌تواند آن را تغییر بدهد شرایط زمان ایجاب می‌کرد که از معرکه خارج شود و جان خود را نجات دهد او این کار را نکرد درهمان اوج حرارت عمومی به رومانی رفت و به سرکوبی مردم پرداخت و گویا هنوز زمان را شناسائی نکرده بود و درجه شکل گیری افکار عمومی علیه خود را نمی‌دانست و با نیروی تدارک دیده و ویژه‌ای که داشت تصور نمی‌کرد مردم بر اوضاع مسلط گردند و او را به مرحله اعدام رسانند اما چیزی که تصور نمی‌کرد نسبت به خود و زنش واقع شد.

۹ - پاره ای از مشخصات افکار عمومی

الف - افکار عمومی نسبت به درگذشتگان نظر اغماض دارد و ممکن است یک رجل سیاسی بدلیل یک اشتباه یا حتی بواسطه وقوع یک حادثه در زمان خدمت مورد خشم افکار عمومی قرارگیرد و جوی کاملاً نا مساعد علیه او در جامعه بوجود آید. فوت همین شخص باعث می‌شود که از شدت و غلیان افکار عمومی کاسته شود و یا بیکباره فروکش نماید و اگر نظر اقلیتی هم در جهت او و نسبت به اقداماتش مساعد بوده وضع افکار عمومی نسبت باو حالت برگشت داشته باشد. مثال زنده این مورد را می‌توان در وضع انریش هونکر رهبر آلمان شرقی سابق ملاحظه کرد که بیماری سرطان کبد و گذشت زمان از غلیان افکار عمومی علیه او کاست و توانست از زندان آزاد شود و به شیلی برود.

ب - افکار عمومی در مقام مقایسه همیشه زمامداران و سیاستمداران خوش سابقه درگذشته را بر آنانکه فعلاً در مسند قدرت هستند ترجیح میدهد و تمایل بر این است که افکار و اقدامات و فعالیت رجال درگذشته را بزرگ و بزرگ نماید و رهبران و

زمامداران فعلی را جایگزین مناسبی برای آنها نداند.

ج - افکار عمومی در جهت مبالغه است. اگر در حادثه، موضوع و مسئله‌ای افکار عمومی جریان پیدا کرد اعداد و ارقام بزرگ می‌شود، دلسوزی اوج می‌گیرد، اگر مورد به فقر و بیماری و رنج و درد بستگی دارد چند برابر جلوه مینماید.

د - افکار عمومی غالباً بنفع صاحبان قدرت نیست، یک هدف از شکل گیری افکار عمومی معارضه و مخالفت با قدرت عالی است.

هـ - افکار عمومی نقطه شروع، نقطه اوج و نقطه سکون و فراموشی دارد.

قدرت سیاسی و افکار عمومی

عالم سیاست باید با افکار عمومی، شکل گیری، تأثیر آن در زمان و مکان، دوره غلیان و طریق تشدید و یا تضعیف آن واقف باشد و با محاسبه راه درست را برگزینند تا قدرت او از طریق افکار عمومی متزلزل نشود. می‌توان گفت در هر کشوری افکار عمومی تحت شرایط واوضاع و احوال خاص خودش ظاهر می‌شود حساسیت مردم همه کشورها در مقابل حوادث یکسان نیست در یک اجتماع با تجارب گذشته می‌شود احتمال شکل گیری افکار عمومی را در قضیه‌ای داد ولی با همان معیارها نمی توان در کشور دیگری آن را احتمال داد و انتظار داشت . افکار عمومی را باید بموقع شناخت سیاستمداری که طالب درک افکار عمومی است باید بموقع از آن اطلاع حاصل کند یکی از این طرق اندیشه کاوی است که برای کسب عقیده نمونه گیری می‌کنند غالب نمونه گیریها واقعیت امر را نشان میدهد در انتخابات اخیر رئیس جمهور امریکا (۱۹۹۲) با اینکه بوش اطمینان داشت که برای بار دوم انتخاب می‌شود ولی نتیجه اندیشه کاوی غیر از این بود و نشان میداد چند در صدی بیل کلینتون از بوش جلو است و این فاصله تا زمان اخذ رای باقی ماند.

در مرحله انتخاب نمونه قسمتهای مختلف اجتماع را به تناسب هدف اندیشه کاوی معین می‌کنند سپس متناسب با نسبتی که بین قسمتهای مختلف اجتماع هست و

متناسب با جمعیت کل از هر قسمت تعدادی را معلوم میسازند در این رویه تعداد فقط تعیین می‌شود بدون در نظر گرفتن شخص معین - در مورد مشاغل افراد را تقسیم مـی‌کنند کشاورزان، کارگران، کارمندان، صاحبان صنایع و تجارت، مشاغل آزاد، بازنشستگان، زنان خانه دار و بهمین ترتیب برای ساکنین دهات، شهرها، مناطق تجاری و صنعتی تقسیماتی قائل میشوند. و مثلاً برای کشوری با جمعیت ۲۰۰ میلیون نفر از دویست هزار نفر یا از بیست هزار نفر بهمان تناسبی که داشتند نظر خواهی می‌کنند اگر ۵۲ ٪ مرد و ۴۸ ٪ زن ۳۰٪ زارع و ۵۰٪ کارگر و ۲۰٪ کارمند و ...بوده اند بیست هزار نفر را بر همین اساس تقسیم می‌کنند باین ترتیب نظر بیست هزار نفر که به همان نسبت دویست میلیون نفر تقسیم شده می‌یابند که معرف دویست میلیون نفر است. غیر از سیستم اندیشه‌کاوی روشهای قرعه کشی، مصاحبه، ارسال پرسشنامه هم وجود دارد ممکن است افکار عمومی را بر اساس چند روش اندازه‌گیری نمایند و بعد معدلی برای آن پیدا کنند[1] منظور رسیدن به نتیجه درک صحیح افکار عمومی است که در اینجا قصد نداریم به مسائل آنها وارد بشویم آمار از همین طریق می‌تواند ارتباط پیوسته‌ای با علوم سیاسی داشته باشد.

افکار عمومی متکی به عقل یا احساسات

افکار عمومی ممکن است سابقه و زمینه عقلائی داشته و با سنجش عقل و خرد و منطق شکل گیرد و یا بر محور احساسات صورت پذیرد و هریک از این دو وضع بستگی به درجه تمدن و فرهنگ و جهان بینی مردم دارد. مردم یک جامعه بر اساس

---

۱ - در سال ۱۹۴۰ هنگامیکه جنگ دوم جهانی در مرحله آغاز بود از مردم آمریکا بدوشکل سوال شد.
طریق اول : برای اینکه فرانسه و انگلیس بتوانند از ما مواد جنگی بخرند آیا معتقدید کنگره باید قانون را عوض کند؟ ۵۳٪ بلی ۳۳٪ خیر ۱۴٪ ممتنع
طریق دوم : آیا شما معتقدید که انگلیس و فرانسه باید بتوانند از کشور ما مصالح جنگی خریداری کنند؟
۶۱٪ بلی ۳۱٪ خیر ۸٪ ممتنع
ملاحظه می‌شود نتیجه هردو یکی است ولی طرز طرح سئوال وضع پاسخ را عوض کرده است درج بعضی کلمات ممکن است فوق العاده موثر باشد و جواب را تغییر دهد.

شایعات و اخبار جعل و دروغ ممکن است تحریک شوند، راه بیافتند شعارهایی بدهند و خواست واحدی پیدا نمایند که منطقی نباشد مثلاً جنایتی واقع شود اخبار آن انتشار یابد ترتیب وقوع آن طوری باشد که احساسات را جریحه دار سازد در این میان شخصی بدون دلیل کافی در معرض ارتکاب این جنایت قرار گیرد افکار عمومی از یکطرف او را محکوم می‌کند هرچه زودتر مجازات او را می خواهد و به این امر توجه ندارد که دلیل کافی نیست و دستگاه قضاء نمی تواند بر اساس دلایل موجود تصمیم بگیرد و او را محکوم سازد اما افکار عمومی این تاخیر را سستی و عدم کارائی قضات میداند و مرتب فریاد مجازات دارد زیرا افکار عمومی تحت تاثیر هیچگونه حجت و استدلالی هر قدر هم بحقیقت نزدیک باشد قابل تغییر نیست و بهمین جهت می‌گویند وقتی که افکار عمومی داغ است نباید با حربه استدلال و حجت با آن مقابله نمود زیرا در چنین زمانی برای صاحب آن مقدس‌تر از هر چیز است اما عقل و درایت هر گاه زمینه افکار عمومی باشد وضع بگونه‌ای دیگر است با محاسبه و دقت چیزی بزرگ جلوه‌گر می‌شود و تقاضائی مطرح می‌گردد و یا از موضوعی حمایت و پشتیبانی می‌شود. هنگامیکه محرک افکار عمومی احساسات باشد چه بسا چیزی را طلب نمایند که بزیان خود آنها است در کشورهائی مثل ایتالیا و آلمان قبل از جنگ جهانی دوم احساسات مردم بنفع استبدادی که در لباس فاشیزم و نازیسم خود نمائی میکرد شکل گرفت و افکار عمومی بر اساس احساسات از زمامداران جنگ طلب حمایت نمود و قتل میلیونها انسان را باعث شد در مورد افکار عمومی ساخته شده بر اساس عقل و منطق چیزی است مطلوب و زمامداران و مسئولان باید آن را بپذیرند و بر طبق آن عمل کنند.

تجهیز افکار عمومی از جانب هیئت حاکمه

معمولاً هیئت حاکمه علاقه دارند که نظم و امنیت در اجتماع برقرار باشد و مردم بکار عادی روزانه خود بپردازند و به وظایف هیات حاکمه هم بی توجه بمانند و بطور معمول سعی دارند مسئله‌ای بنام افکار عمومی شکل نگیرد تا نیاز به تدبیر در مورد آن

باشند مع‌الوصف ممکن است به این نتیجه برسند که امری را که به تشخیص خودشان منطبق با مصالح جامعه است باید عملی نمایند ولی مردم بلحاظ نداشتن اطلاعات لازم در آن مورد استقبالی نمی‌نمایند و یا حتی ممکن است گروههائی مقاومت و مخالفت نمایند وکار را به دشواری بکشانند از اینجهت بوسائل مقتضی در صدد جلب احساسات و افکار عامه بر می‌آیند و با تبلیغات آن را دامن میزنند اما این مسئله هم قابل توجه است که توسل به افکار عمومی همیشه خالی از خطر برای هیات حاکمه نیست مهار کردن افکار عمومی هم کار ساده ای نمی باشد مثلاً اگر شرکت و ادامه در جنگی مورد تائید افکار عمومی قرار گرفت و خواسته مردم پیروزی کامل شد اما در عمل امکانات لازم برای پیروزی نیست و ناچار در مرحله‌ای باید آتش بس را پذیرفت این امر برخورد با افکار عمومی دارد که شعار ادامه جنگ تا پیروزی را میدهند بهمین جهت در بسیاری از کشورها حتی‌المقدور هیئات حاکمه متوسل به سلاح افکار عمومی نمی‌شوند و سعی می‌کنند با ارائه دلایل و شواهد واقعیت موضوع را برای مردم آشکار سازند و احساسات غیر متکی به عقل را بر جامعه مستولی نکنند.

افکار عمومی ملی و افکار عمومی جهانی

هرگاه افکار عمومی در داخل مرزهای یک کشور برانگیخته شود و خواست یکپارچه‌ای را بوجود آورند جنبه ملی دارد اما بعضی اوقات مسائلی مطرح میشود که فراتر از مرزها است و افکار عمومی را در بخشی از جهان یا در سراسر آن به تلاطم در می‌آورد در جنگ ویتنام آنچه که امریکا را وادار کرد که بجنگ پایان دهد تنها افکار عمومی مردم امریکا نبود بلکه افکار مردم دیگر کشورها را هم علیه جنگ به هیجان آورده بود در بمباران شیمیائی حلبچه بدلیل غیر انسانی بودن موضوع و اقدام از جانب قدرت حاکم عراق علیه مردم همان کشور خود طوفانی از افکار عمومی را باعث شد که حوزه جهانی داشت و سرانجام به مذاکرات طولانی انجامید و با اینکه ممنوعیت سلاحهاهای شیمیائی سابقه داشت قرار داد جدیدی پایه ریزی شد که دیروز (باعنوان

منع تولید... و ذخیره سلاح شیمیائی) در پاریس به امضاء رسید (۲۲ دیماه ۱۳۷۱) در قضیه ترعه سوئز وقتی که انگلیس فرانسه و اسرائیل مشترکاً به مصر حمله‌کردند (۱۹۵۶ م) نه تنها مردم مصر و اعراب این اقدام را محکوم کردند بلکه موضوع بازتاب جهانی داشت و افکار عمومی مردم جهان را بر انگیخت و بالاخره کشورهای مهاجم را مجبور به عقب نشینی نمود. بهمین جهت قدرتهای بزرگ در انجام امری که احتمال میدهند افکار عمومی علیه آنها تحریک گردد بصور مختلف وطی دورانی نسبتاً طولانی و با استفاده از امکانات تبلیغی افکار عمومی را مهیا می‌سازند. در جنگ خلیج فارس وقتی که امریکا می‌خواست با سایر کشورهای متحد بر اساس تصویب شورای امنیت به عراق حمله نمایند وکویت را آزاد سازند افکار عمومی را پذیرای این تهاجمات ساختند . در قضیه حمله وحشیانه صربها به مسلمانان بوسنی هرزگوین وضع بگونه‌ای منعکس شد که افکار عمومی جهان را علیه صربها بر انگیخته است

حاکمان آشکار و حاکمان پنهان

در بسیاری از جوامع و شماری نهادهای سیاسی - وقتی با دقت مطالعه شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد - ملاحظه می‌شود که قدرت واقعی در اختیار حاکمان پنهان است و حاکمان آشکار نقش قدرت را در اختیار دارند. در تاریخ دیده‌اید بعضی سلاطین و شاهان در حالیکه عنوان سلطنت را داشتند فاقد قدرت بودند و گردانده اصلی یک زن یا یک وزیر و یایک منشی بوده است. امروز هم در بسیاری موارد راسای کشورها، وزراء، اعضای پارلمان و بطور کلی صاحبان مقامات عمومی درجه اول که در قانون اساسی و قوانین عادی عنوان دارند وسیله تراست‌ها و کارتل ها و آنان که نامی درسیاست ندارند بر گزیده و اداره می‌شوند و میتوان گفت حکومت پنهان را سرمایه داران بزرگ، صاحبان شرکتهای چند ملیتی دارند. در کشوری ممکن است مدیریت یک شرکت بزرگ نفتی بیش از نخست وزیر اعمال قدرت سیاسی نماید بدون اینکه رسماً و علناً چنین وظیفه‌ای را عهده‌دار باشد. چنین وضعی تا به آن حد پیشرفت کرده که عناوین

اصطلاحی پیدا کرده و گاهی میگویند حاکمان فلان کشور عروسکهای خیمه‌شب بازی هستند که سرنخشان دست دیگران است.

افکار عمومی، تبلیغات سیاسی، قدرت حاکم

تاکنون با توضیحاتی که داده شد افکار عمومی مشخص گردید و اهمیت و نقش اساسی آن را هم دریافتیم اکنون باید دید قدرت حاکم چگونه و با چه اسلوبی باید افکار عمومی را بسمت خود جلب نماید. آیا با تهدید و ارعاب، با تشویق و ترغیب یا با وعده وعید می‌شود افکار عمومی را به حمایت طلبید پاسخ این است که تبلیغات سیاسی باید داشت. حوادث قرن حاضر و گسترش ارتباطات این نکته رابه اثبات رسانده که تاثیرپذیری افکار عمومی از تبلیغات سیاسی فوق‌العاده است مقایسه کنید دو کاندیدای ریاست جمهوری به صحنه انتخابات وارد می‌شوند یکی دارای اعتبار و حیثیت زیادی است سوابق برجسته‌ای دارد و مورد اعتماد و وثوق است و دومی دارای هیچ یک از مشخصات فوق نیست اما بنحو وسیعی شروع به تبلیغ می‌نماید از هر وسیله تبلیغی استفاده می‌کند تبلیغات را طوری ترتیب می‌دهند که در افکار عمومی او را موجه‌تر از هر کس دیگری نشان می‌دهد. همه شرایطی که آن دیگری داشته با تبلیغ و شیوه‌های بزرگ جلوه‌دادن به این دومی نسبت می‌دهند. تبلیغات اثر خود را می‌گذارد رای دهندگان تحت تاثیر احساسات و مطالبی که به آنها مستقیم و غیر مستقیم القاء شده دومی را برمی‌گزینند تبلیغات سیاسی اهتمام، سعی و کوششی است که هر حکومت برای اقناع دیگران نسبت به نظرات و اعمال خود بطور اعم و جلب و اطاعت و پیروی اتباع خود بطور اخص بکار می‌برد. وقتی که رادیو و تلویزیون اخبار مربوط به افتتاح سّد را می‌دهد و ثمراتی که از این سد حاصل می‌شود و زحماتی که برای ایجاد آن صورت گرفته شرح می‌دهد تبلیغ سیاسی بنفع قدرت حاکم انجام شده است تبلیغ با تهدید تفاوت دارد اگر قدرت حاکم با تلقین ترس و خوف اتباع خود را قانع به اطاعت کند معنایش تبلیغ نیست بلکه اجبار کامل است سعی در تلقین احترام و پرستش حکومت به اتباع بر اساس اینکه حکومت

فوق‌العاده قوی است بجای ترساندن مادی در حدود همان اجبار است. اما همه روشها و اسلوبهائی که هئیت حاکمه بکار برند و اتباع را قانع سازند که آنها از بهترین افراد هستند، بنفع جامعه خدمت می‌کنند، هدفشان سعادت مردم جامعه است و هیچ حکومت دیگری مثل آنها خدمت نمی‌کند. آزادی و مساوات را آنها ارزانی داشته‌اند و مطالبی شبیه از جمله تبلیغات است. وسایل مختلف تبلیغی برای قانع کردن مردم بصور مختلف بکار گرفته می‌شد و می‌شود. زنجیر عدل نوشیروان وسیله تبلیغی است، کتیبه‌های موجود از دوران باستان فقط برای حفظ خاطرات تاریخ نبوده صله‌های گرانبها که شاهان قدیم به شعرا و مدیحه سرایان اعطا می‌کردند فقط بخاطر تجلیل از شعر و ادب نبود در تمام کشورها وسایل تبلیغ وجود داشته. با این ترتیب همانطور که امروز با وسایل ارتباط جمعی و متناسب پیشرفتهای حاصل شده تبلیغ صورت می‌گیرد در آن دورانها هم با همان ابزار اولیه و مطابق وضع روز استفاده می‌شده هئیت حاکمه با استفاده از تبلیغات سیاسی افکار عمومی را بسوی خود و بنفع خود جلب می‌کنند در علوم سیاسی شعاری است که می‌گوید «حکومت رهبر افکار عمومی است نه برده آن» حاکم آگاه و مدبر همواره راهی را طو می‌کند که توانائی این رهبری را برای خود حفظ کرده باشد ولی این مانع از آن نیست که افراد و گروههای سیاسی برای رسیدن به قدرت حاکمیت فعالیت نمایند و اگر واقعاً احساس می‌کنند کشور احتیاج به فعالیت آنها دارد باید در این میدان گام نهند در هر کشوری متناسب شرایط و خواستها و آمال مردمش و توانائیهای بالفعل و بالقوه آن باید اقدام نمود.[1]

افکار عمومی در جهت استبداد و دمکراسی

استبداد و دمکراسی دو شیوه حکومت است که در کشورها برقرار می‌باشد در رژیم استبدادی قدرت حاکم اراده خویش را ملاک قرار می‌دهد و هر تصمیم را با شدت به مورد اجرا در می‌آورد و به عقاید و آراء دیگران توجهی ندارد، قدرت استبداد اراده

---

۱ ـ فرض کنیم اشخاصی در رشته‌های مختلف علمی در دانشگاه تحصیل می‌کنند سالها بمناسبت تماس

خود را مافوق همه می‌داند در رژیمهای استبدادی دو نوع افکار عمومی وجود دارد یکی افکار عمومی آشکار و ابراز شده و دیگری افکار عمومی پنهان [۱] قدرت استبدادی حاکم همیشه به حمایت افکار عمومی آشکار استناد می‌نماید و آنرا تنها افکار عمومی موجود می‌داند تعجب می‌کند وقتی افکار عمومی آشکار بنفع او است در مراحلی ابراز مخالفت می‌شود یا در جلساتی به نوع دیگری مسائل طرح می‌گردد، همه جاآثار آن افکار عمومی پنهان را می‌بیند اما نمی‌تواند باور کند، غالباً آن را توطئه تعبیر می‌کند، مداخله بیگانه می‌خواند.

از خلال افکار عمومی علنی هم با اینکه ناشی از اقلیت محدودی از افراد است نیز می‌شود قرائن و امارات و شواهدی بدست آورد که وضع افکار عمومی پنهان چگونه است زیرا برای یک دیکتاتور هر قدر هم قوی باشد امکان ندارد تمام مقالات مطبوعات را شخصاً دیکته کند. طبعاً همین نوشته‌هائی که ظاهراً به حمایت او نوشته می‌شود علائمی از عدم رضایت عمومی را دارد. قدرت استبداد می‌تواند از طریق سانسور و

☞ دانشگاهی به روحیه و افکار هم آشنائی حاصل می‌نمایند همه افرادی علاقمند به آب و خاک و کشور خود هستند همه دوست دارند که هموطنان در رفاه و آسایش زندگی کنند از اینکه کشور دارای تکنولوژی پیشرفته نیست ناراحت‌اند، از اینکه سیستم اداری کارآمد نیست نگرانند از اینکه مشارکت در حاکمیت برای همه دلسوزان و علاقمندان به کشور امکان ندارد اندوهگین‌اند فکر می‌کنند طرق زیادی برای استفاده از امکانات هست تصور می‌کنند منابع نفتی و گازی کشور باید در خدمت صنایع و خودکفائی صنعتی بکار گرفته شود و صدور آن بشکل مواد خام و با قیمت ارزان زیانبخش و خلاف مصالح ملی است. تصور می‌کنند بسیاری از افراد متخصص در رشته‌های فنی و صنعتی و تکنولوژی که از سرمایه این کشور استفاده کرده‌اند در خدمت کشور قرار نگرفته‌اند و جذب آنها امکان‌پذیر است. فکر می‌کنند زمینه فعالیت سیاسی فراهم است ومی‌توانند با پشتیبانی عامه ملت و با شرکت در انتخابات و یا طرق دیگر بتوانند اهداف و مقاصد خود را در جهت پیشرفت کشور ارائه نمایند و دیگران را بکمک بطلبند کارآئی خود و برنامه‌های آینده و طرق رسیدن به اهداف را با جمع بسیاری در میان گذارند و چنین افرادی با چنین افکاری در فرض ما ممکن است در صدد تشکیل حزب و گروه و دسته و جمعیتی قرار گیرند مرامنامه حزب خود را منتشر نمایند. اساسنامه‌ای تنظیم کنند و مردم را برای آموزش‌های حزبی فرا خوانند نشریه روزانه و هفتگی بوجودآورند بخش مهمی از درآمد و قسمتی از وقت روزانه خود را به فعالیت حزبی و گروهی اختصاص دهند.با انتشار افکار و عقاید و اهداف افراد را به عضویت دعوت نمایند سیاست را در معنی گسترده و با استفاده از وسایل مختلف تعلیم دهند و طبقات مختلف را با جهان وپیشرفتهای‌آن و تجربیات فراوان ☜

۱ ـ در سال ۱۳۵۷ وقتی تظاهرات میلیونی علیه شاه راه افتاده بود تعجب می‌کرد و نمی‌خواست باور کند که افکار عمومی علیه او است افکار عمومی که پنهان نگهداشته شده و اکنون ظاهر گردیده بود.

مراقبت به میزان افکار عمومی پنهان پی ببرد در بین ملتی که تحت استیلای رژیم استبداد قرار دارد و تجاوز به آن رژیم واقعه فوق‌العاده‌ای تلقی می‌شود و اهمیت آن بیش از مشابه آن در رژیم دمکراسی است زیرا تجاوز به رژیم دیکتاتوری و یا حتی انتقاد علنی

گذشته آشنا سازند با تقسیم کار با رونق دادن به بحثها با کمک کردن به آنها که امکانات مالی کم دارند با معلوم کردن عیوب و نواقص موجود در حاکمیت و انتقاد از آن خود را در وضع حزبی پویا و علاقمند به ملت و توانای برای رفع عیوب به عموم معرفی کنند. سطح علمی و آگاهی و فنی افراد را بالا و بالا ببرند رقابت را با دیگر گروهها فشرده و فشرده‌تر سازند و مشاغل مختلفی که در دست افراد است بسمت اهداف سوق دهند و با این فعالیتها بر اعضاء بیافزایند روحیه اعتماد و اطمینان را در افراد زیاد کنند. به همه قولها و عهود خود وفادار بمانند حرفی را نزنند که از عهده انجام آن برنمی‌آیند و خلاصه خوشبینی را نسبت به خود و حزب خود در افکار عمومی عمق بخشند و مهیا باشند که در تصمیمات سرنوشت ساز مملکت مشارکت فعال داشته باشند چنین افرادی بآ طی چنین راه و طریقی ممکن است بارها و بارها با حوادثی مواجه شوند، د رمعرض اتهاماتی قرار گیرند مورد حسادت واقع-شوند. محرومیتهائی پیدا نمایند. ممکن است بعضی افراد حزب مشاغل خود را از دست بدهند امکانات دولتی از آنها گرفته شود و با هزاران وضع غیرمطلوب مواجه گردند یک گروه فعال سیاسی که قدم در فعالیت اجتماعی سیاسی گذاشته باید صبر داشته باشد باید بتواند از عهده مقابله برآید باید بتواند ضدیت‌ها و خصومت‌ها و دشمنی‌ها را خنثی کند مردم را از این اقدامات بطور واقعی آگاه نماید باید از قبل انتظار چنین نامردمیها را داشته باشد باید در مبارزه و فعالیت خسته نشود مایوس نگردد از پا ننشیند واقعیت را بیان کند. از جان و مال مایه گذارد. تبلیغات خود را گسترش دهد و چه بسا اقدامات هیات حاکمه در نفی چنین افراد باعث شهرت بیشتر آنها گردد و ممکن است هواخواهان زیادتری در طبقات مختلف پیدا نمایند و امکان دارد بسیاری از محدودیتها، مخالفتها، اتهامات بر محبوبیت آنها بیافزاید. در امور سیاسی نمی‌توان همه چیز را از قبل شناخت و همه تدابیر لازم را در همه ابعاد از قبل تدارک نمود بسیاری حوادث غیرقابل انتظار پیش می‌آید که درلحظه وقوع باید برای آن چاره‌اندیشی نمود و بنحو مطلوب از آن بهره‌برداری کرد. انسانها و افکار و اعتقادات و ایمان و خواست آنها اولین مواد و ابزار سیاست هستند جذب انسانها با اتکال به نیروی لایزال الهی و بکمک گرفتن اندیشه و نیروی جسمی آنها یک راه ندارد. باید جستجوگر بود با حقیقت و راستی و صداقت و ایثار و فداکاری بسیاری را می‌توان همراه و همگام ساخت. در فرض ما حزبی که با این مقدمات تشکیل شده و چند سال فعالیت و تلاش داشته افکار بسیاری را همراه ساخته و از امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تربیتی کشور آگاهی‌های لازم را بدست آورده. ممکن است مقدمات ائتلاف با قدرت حاکم را فراهم سازد یعنی فکر کنند آنها که در راس حاکمیت قرار دارند افرادی فاسد نیستند بعضی بینش‌های لازم را ندارند، اشتباهاتشان زیاد است ممکن است با همکاری آنها و با مساعدت و همفکری کارها را اصلاح کرد و در مدار درستی قرار داد و یا ممکن است به این نتیجه برسند و تصور نمایند تار و پود قدرت حاکمه بدلیل سابقه طولانی و رسوخ افراد نامطلوب و استفاده‌های نامشروع از امکانات مالی کشور طی چندین ده سال اگر اتحادی را با آنها تشکیل دهند خود بد نام می‌شوند سوابق سوء آنها به این حزب و گروه هم سرایت می‌کند و باید پاسخگوی اعمال زشت دیگران شوند در چنین برداشتی و ارزیابی طبعاً راه مبارزه و معارضه را باید در پیش گیرند و باید سعی کنند جای آنها را در قدرت بگیرند در این نقاط حساس حوادث بسیار ممکن است اتفاق بیفتد هیچکس نباید به طرح و نقشه خود و به رسیدن به هدف اطمینان قاطع داشته باشد. در همه مراحل و بخصوص در این چنین مرحله‌ای برخوردها و خصومت‌ها اوج می‌گیرند و استفاده از

از آن مقدمه بروز شورش و انقلاب است که یا به پیروزی منجر می‌شود و یا آن را در نطفه معدوم می‌سازند و در حکومت دمکراسی افکار و عقاید آزاد است و لذا افکار عمومی یک نوع بیشتر نیست افکار عمومی پنهان معنی ندارد. وجود افکار عمومی آزاد نشانه وجود دمکراسی است.

☜ تجربیات سیاسی گذشتگان و روش‌ها و متدهای علمی می‌تواند در موارد زیادی جاده را هموار سازد. در فرض فعالیت سیاسی ما گروه متشکل در قالب حزب و نظایر آن با کوله‌باری از وعده و وعید و با سابقه‌ای از مبارزه با کنار گذاشتن دارنده قدرت صاحب اقتدار می‌گردد همه تصمیمات کشور از داخلی و خارجی را در دست دارد همه قوای کشور علی‌الظاهر مطیع او قرار گرفته‌اند. تکلیف او چیست آیا باید قدرتمندان سابق را به بند کشد و از آنها بهراسد و آنها را پیوسته در کمین قدرت ببیند؟ باید آنها را و افعال آنها را و سوءاستفاده‌های آنها را فراموش کند؟ و در مقام تحکیم قدرت خود فقط باشد باید از همه آنها که در گذشته‌ها سّد راه بودنده‌اند انتقام بگیرد؟ باید آزادیها و حقوق و مزایای آنها را بالمّره از بین ببرد یا باید مدارا کند؟ باید آنها را شریک در قدرت نماید؟ باید آنها را مقدم بدارد؟ چه باید بکند. در مقابل همراهان و همگامان و کمکاران چه تصمیمی باید داشته باشد آنها که از اسرار وقوف کامل دارند آنها که آرزوی رسیدن به این مرحله را داشتند آنها که فداکاری و ایثار داشتند نسبت به همه باید بیک نحو رفتار کند باید بدلیل شرکت در مبارزه و ایثار همه مناصب و مشاغل و امکانات را در اختیار آنها قرار دهد؟ باید بعضی را تشویق کند؟ برای آنها درجاتی قائل گردد؟ با بعضی با خشونت رفتار کند تا دیگران حساب کار خود را بکنند؟ نیروهائی که درگذشته با قدرت سابق همراه بودند و او را مدد می‌رساندند باید طرد گردند؟ رضایت مردم را چگونه باید جلب کرد باید باز هم به آنها وعده داد باز هم آنها را در مرحله انتظار نگهداشت؟ چه بخش از خواستهای آنها را می‌توان پاسخگو بود، آیا سیاست گام به گام را در تغییر اوضاع و احوال در پیش گرفت یا در همه جا سریع و با قدرت وضع را عوض نماید. مفاسد را یکباره می‌شود ریشه‌کن ساخت یا کار تدریجی است. اگر درجامعه بلحاظ وضع نامطلوب اقتصادی و عوامل دیگر فساد گسترش یافته باشد، متوقف ساختن یکباره آن به سادگی ممکن نیست آیا قدرت حاکم جدید باید ادامه ضعیف وضع‌آلوده را بپذیرد و بر آن صحه گذارد تا زمان قطع کامل فرا رسد یا چاره دیگری وجود دارد از ارگانهای مختلف اداری و قضائی و نظامی و انتظامی با چه نحو می‌شود استفاده کرد و بهره گرفت بدون اینکه زیانی را به قدرت حاکم برساند. معلوم است در فرض ما اساسی‌ترین پشتوانه همان ملت وافکار عمومی آنها است باید کارهای مفید و لازم و سریع خود را به ملت معرفی نمایند بنحویکه آنها کیفیت تحول را و جهت مطلوب آن را لمس کنند بدیهی است هر کاری نمی‌تواند همه را راضی گرداند و یا فکر همه نسبت به آن مساعد باشد ملاک باید نظر اکثریت باشد در حالیکه اقلیت متفکر و فهیم و عاقل حاکمه هم جزو این اکثریت قرار گرفته باشند. برای تحقق آمال و اهداف نیاز به برنامه هست قدرت حاکم جدید باید این برنامه‌های از قبل معرفی شده را با شرایط روز همراه سازد و در این تطبیق ممکن است مواجه با مخالفتها و اعتراضات گردد درجه تاثیر این انحرافات و مخالفتها را باید ارزیابی کند اگر بخش عظیمی از هواداران و همراهان و اعضاء را از قدرت مرکزی دور می‌سازد باید اول بطرق مختلف ضرورت اقدام را به آنها بفهماند و تاثیرات این تغییرات را توجیه نماید. از همین نقاط است که ممکن هسته‌های مقاومت جدیدی پیدا شود تا قدرت حاکم را مطلوب ندانسته یا او را از مقاصد اولیه در انحراف تشخیص دهند و غالباً از همان همکاران و همقدمان که در این دوران اهداف را محقق نمی‌بینند درکنار می‌مانند و بفکر جدا شدن می‌افتند بنابراین نیروی حاکم باید مواظبت‌کندچنین ☞

ابعاد قدرت سیاسی در داخل و خارج

در جوامع داخلی قدرت سیاسی در مقابل با مردم است و در صحنه جهانی قدرت سیاسی در برابر با سایر کشورها عمل می‌کند و این همان اصطلاح حقوقی است که گفته می‌شود حاکمیت دارای دو جنبه داخلی و خارجی است حاکمیت را از نظر داخلی می‌توان برتری اراده و قدرت دولت بر مردم که در زمان ما بصورت قانون تجلی می‌کند شناخت و از نظر خارجی آزادی و مصون بودن از هر گونه سلطه و نظارت دول دیگر دانست و شاید درست باشد حاکمیت خارجی را مترادف با استقلال یا خود مختاری دولت بدانیم[1] قدرت دولت در امور داخلی و بر اتباع غالباً بعنوان مطلق شناخته

☜ آسیبهائی نداشته باشد و اگر هست در حداقل ممکن پیش آید برنامه باید بعد ازطرح و تنظیم و تصویب به اجرا در آید باید تشکیلات مطابق با آن بدون عیب و نقص بوجود آید این کار تنها با کمک متخصصین درد آشنا امکانپذیر است. اگر افراد ناآشنا به ماهیت و ابعادکاری ماموریت انجام آن را پیدا نمایند طبعاً پیشرفتی در آن کار و برنامه حاصل نمی‌شود و مشکلات جدیدی بوجود می‌آید مثلاً هر گاه اداره امور صنایع کشور را بجای واگذاری به مهندسین کارآمد در اختیار شعرا و یا پزشکان قرار دهند و یا اگر امروز دانشگاهها را به اشخاصی واگذار کنند که سابقه کار دانشگاهی نداشته و مدارج آن را طی نکرده‌اند و اگر سیاست خارجی را به افرادی بسپارند که در کار سیاست حرفه‌ای نیستند و اطلاعاتی ندارند هیچگاه نباید نتایج مطلوبی در صناعت، دانشگاه و سیاست خارجی داشت هر چند برنامه‌ها و اهداف عالی باشد و قدرت حاکم با همه تلاشی که برای اجرای برنامه‌ها است در چنین وضعی در عمل ناتوان می‌شود گفتارش با اعمالش تطبیق نمی‌کند. اعتماد و اطمینانی که نسبت به آن وجود داشت خدشه پیدا می‌کند. منظور ما از این بحث و از این فرض نشان دادن فعالیت سیاسی بود فعالیت سیاسی یک نوع یا چند نوع خاص ندارد که آن را بشماره در آوریم ولی می‌شود در زمینه‌های مختلف آن مثالهائی ارائه کنیم. در چند سال اخیر در الجزایر گرایش به اسلام گسترش پیدا کرد الجزایر یک کشور اسلامی است مردم آن قرنها مسلمان بودند ولی نمود اسلامی فعلی وجود نداشت حاکمان فعلی و چند دهه گذشته فعالیت سیاسی را در بستر ملیت و علاقه به وطن داشتند از جبهه آزادیبخش الجزایر که استقلال را بدست آوردند و افرادی چون بن بلا بومدین و شاذلی بن جدید که به ترتیب ریاست جمهور این کشور را عهده‌دار بودند قدرت حاکمه را با یک نوع فعالیت سیاسی در اختیار داشتند. افراد دیگری پیدا شدند و دین و مذهب را اساس فعالیت سیاسی خود شناختند مردم الجزایر را با خود همراه کردند ابتدا در انتخابات شهرداری پیروزی چشمگیری بدست آوردند و بعد فعالیت سیاسی خود را گسترش دادند در مرحله اول انتخابات پارلمان اکثریت را بدست آوردند و می‌رفت که قدرت حاکمیت را از طریق انتخابات بدست آورند اما قدرت حاکم تسلیم قانون اساسی و انتخابات نشد. اقدامات سیاسی به برخوردهای خشونت بار تبدیل شده است در نهایت اراده و آرمان ملت پیروز خواهد شد هیچ هیات حاکمه‌ای نمی‌تواند برای زمان طولانی اراده عموم را برخلاف نظر عموم در اختیار داشته باشد.

۱ ـ مفهوم قدرت و دولت از دورانهای قدیم و از آغاز تشکیل جوامع بشری وجود داشته کما اینکه در ☜

می‌شود ولی از لحاظ خارجی دارای محدودیتهائی است که نمی‌شود صحبت از قدرت مطلق و آزادی عمل کامل نمود و معلوم است کشورهای کوچکتر آزادی عمل کمتری دارند و معمولاً از نظر سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی مجبورند به دنبال نقاط اتکائی باشند و بطور کلی می‌شود گفت حاکمیت خارجی یا قدرت نامحدود برای هیچ کشوری با واقعیات جهان تطبیق ندارد و تاکنون موازین حقوق بین‌الملل بر اساس اصل تراضی شکل گرفته و متوجه یک قدرت مافوق نبوده است پذیرش محدودیتها بصور مختلف بر اساس اصل تراضی در صحنه جهانی از جمله اعمال روزمره است.

کشورها به دلیل داشتن منافع خارجی دارای سیاست خارجی هستند و خواه نا خواه روابطی برقرار می‌نمایند همانطور که قدرت حاکم در داخل کشور علی‌القاعده سیاست برقراری و حفظ نظم و ایجاد امنیت و رفاه عمومی را دارد هدف سیاست خارجی نیز حفظ استقلال و تمامیت ارضی و حفظ منافع آن کشور است اگر هدفها و خط مشی قدرت سیاسی یک کشور با هدفها و خط‌مشی قدرت سیاسی کشور دیگری در تضاد نباشد همکاری و توسعه مناسبات تا مرحله اتحاد و اتفاق عملی است و در غیر این صورت جریان روابط دوستانه نبوده و همراه با تشنج و کشمکش می‌باشد.

قدرت در روابط بین‌الملل

قدرت سیاسی حاکم در صحنه بین‌المللی به دنبال اهدافی است بعد از معین شدن هدف یکی از مسائل اساسی توانائی تحصیل هدف است که مستلزم صرف نیروی مادی، انسانی و احتمالاً اعمال قدرت نظامی است. در تمام سطوح و در همه شئون روابط

☞ نوشته‌های ارسطو از چیزی بنام قدرت برتر دولت سخن رفته و در اوایل قرون وسطی به کامل بودن قدرت دولت اشاره شده است وضع ملوک الطوایفی اروپای قرون وسطی مبتنی بر روابط فئودالها با سلاطین و پاپ است هر فرد ممکن بود رعیت چند قدرت برتر باشد در اواخر قرون وسطی از قدرت اربابان فئودال کاسته شد و طبقه متوسط دارای ثروت از تجارت به قدرت رسیدند و از طرف دیگر دامنه اختلاف بین کلیسا و سلاطین بالا گرفت و کلیسا از نهضت اصلاح دین تضعیف شد و سلاطینی توانستند بدون توجه به پاپ قدرت خود را تحکیم نمایند و تا به آنجاکه در مقابل کلیسا بایستند و کم کم دولت‌های جدید با وحدت سیاسی و متکی به قدرت ملی ظهور کردند.

بین‌الملل نوعی قدرت وجود دارد بهمین جهت ارگانسکی درکتاب سیاست جهان درباره جهانی بودن قدرت چنین می‌گوید «بحث در مورد اینکه قدرت خوب است یا بد باید بفراموشی سپرد ولی آنچه باید در خاطر نگهداشت این است که قدرت پدیده‌ای است جهانی زیرا در هر رابطه‌ای تصویر و جنبه‌ای از قدرت به چشم می‌خورد و تحقیق و بررسی این تصویر مطالعه سیاست می‌باشد.» با این ترتیب کشمکش برای کسب قدرت از خصوصیات مشترک جوامع داخلی و بین‌المللی است. در صحنه بین‌المللی هر دولت ـ قدرت حاکم کشور ـ سعی می‌کند نظراتش را به سایر کشورها بقبولاند این امر معمولاً از راه متقاعد ساختن سایر دول از طریق مذاکره و استدلال و در نهایت از راه تهدید و فشار و اعمال زور صورت می‌گیرد. در هر نوع ارتباطی بین کشورها تصویری از قدرت به چشم می‌خورد اهمیت قدرت در روابط کشورها به حدی است که بعضی آن را به نقش پول در روابط اقتصادی تشبیه کرده‌اند و معتقدند قدرت پول سیاسی است و می‌گویند همه جلوه‌ها و جنبه‌ها و فعالیتها در محور قدرت دور می‌زند. با این ترتیب در وجود قدرت در صحنه بین‌المللی و در روابط کشورها بحث نیست اما بعضی وجود این قدرت را مانعی در راه همکاری بین‌المللی و صلح جهانی می‌شمارند آنرا نامطلوب می‌دانند ولی باید اعتراف کرد هر جا سیاست هست قدرت نیز وجود دارد ـ بهمین مناسبت علم سیاست را علم قدرت نامیده‌اند ـ در سیاست بین‌المللی قدرت بیشتر نمود دارد چون کشورها دائماً برای کسب قدرت تلاش می‌کنند تا موجودیت خود را محفوظ نگهدارند. وجود قدرت با این مشخصات باعث مطرح شدن نظریه اصالت قدرت و جهانی و همه جائی بودن آن شده و مکتب سیاست قدرت از همین جا پابه عرصه وجود گذاشته است.

مکتب سیاست قدرت

می‌گویند جامعه انسانی جامعه‌ای مرکب از مجموع افراد است و چون انسان خود صحنه کارزار تمایلات و تنفرات مختلف و متضاد است پس جامعه انسانی چیزی جز جنگ و اختلاف افراد ستیزه طلب نیست بنابراین بشر نوعاً در جنگ و ستیز بسر می‌برد و

پدیده جنگ همه علیه هم امری طبیعی است دلیل طبیعی بودن حالت نزاع در بشر این است که در جامعه اعمال افراد از دو انگیزه تلاش برای کسب قدرت و تسلط بر غیر و ترس از شکست سرچشمه می‌گیرد و بهمین جهت هابس عقیده دارد تمام اعمال و رفتار افراد در جامعه باید از راه دو عامل فوق بررسی شود. ترس از حمله و تجاوز دیگران افراد را وامی‌دارد که کسب امنیت کنند کسب امنیت یعنی کسب قدرت و افزایش و نمایش هر چه بیشتر قدرت. کشورها هم همین وضع را دارند قدرت حاکم کشور بلحاظ ترس از بخطر افتادن دائماً در صدد است که قدرت خود را افزایش دهد و از راه تسلط به دیگران و تقویت نیروی خویش از بخطر افتادن امنیت و منافع حیاتی خود ممانعت بعمل آورد.

هابس می‌گوید تلاش برای کسب قدرت و ترس از شکست باعث جنگ همه علیه هم شده بطوری که می‌توان گفت جنگ یک حالت عادی و طبیعی است ولی از طرف دیگر چون انسان از قوه تعقل و استدلال برخوردار است بخاطر فرار از حالت طبیعی جنگ از طریق قرارداد اجتماعی به ایجاد حکومت و وضع قوانین اقدام نموده و زندگی را قابل تحمل کرده است از قدرت طلبی کاسته، نزاع و جنگ را محدود کرده، بدون آنکه آنرا ریشه کن سازد. در صحنه بین‌المللی هنوز کشورها دوران طبیعی منازعه دائم را طی می‌کنند و هنوز چاره قطعی نیندیشیده‌اند زیرا حکومتی نظیر حکومت داخلی وجود ندارد که قدرت طلبی را تحت نظم آورد در نتیجه هر کشوری در روابط خارجی زندگی سیاسی خود را طوری شکل می‌دهد که بهتر بتواند امنیت ملی را تامین کند علت برقراری روابط دیپلماتیک بین کشورها و کوشش برای تحصیل قدرت و حفظ و افزایش و نمایش قدرت بخاطر منافع ملی و حفظ خویش است.

مشخصات قدرت

قدرت دارای صفات و مشخصاتی است، قدرت سراسری و جهانی است، قدرت جنبه ذهنی و روانی دارد، قدرت نسبی است، قدرت وضع متقابل را دارد، قدرت قابل اندازه گیری نیست، قدرت هم مطلوب است و هم مذموم. قدرت سراسری و جهانی

است، در هر نوع رابطه‌ای جلوه‌ای از قدرت دیده می‌شود روابط افراد، گروهها و کشورها بدون دلیل نیست در همه انتظار کسب منفعت و یا لااقل دفع ضرر وجود دارد همه در این ارتباط می‌خواهند دیگران را وادار به اعمالی نمایند که مطابق تمایل آنان است و همین قصد و تصمیم در پی قدرت داشتن صورت می‌گیرد.

قدرت جنبه ذهنی و روانی دارد، کسانی که از آن بهره می‌گیرند و آن را تحمیل می‌کنند و آنانکه در معرض آن هستند هر دو تحت تاثیر حالات روانی و درونی قرار می‌گیرند دسته اول با تهدید و ارعاب یا ترغیب و تشویق و بالاخره با اعمال زور متوسل می‌گردند و دسته دوم نیز بخاطر انتظاراتی که دارند قدرت را می‌پذیرند احترام یا محبت نسبت به دارنده قدرت یا ترس از زیان و خسارات او. فرض کنید کشوری به آموزش نظامی افراد می‌پردازد تجهیزات خود را تقویت می‌نماید، هر چند زمانی مانور نظامی برقرار می‌نماید و در عین حال اعلام می‌کند که صلح طلب است این چنین سیاستی باین معنی است که آمادگی پاسخ بهر گونه تهاجمی را دارد میخواهد به دشمن احتمالی بفهماند که قدرتمند است و از جهت روانی مسئولین آن کشور را در موضع ضعف قرار دهد.[1] ممکن است ارتش یک کشور حمله نظامی را به سرزمین دیگری آغاز نماید ولی قصدش اشغال و تصرف اراضی نباشد. بلکه خواهان آن باشد که روحیه طرف را متزلزل سازد و نظرات خود را تحمیل کند.

نسبی بودن قدرت، منظور این است که قدرت را به نسبت عوامل دیگری باید سنجید و نمی‌شود وجود یا عدم آن را بطور مطلق اعلام داشت. کشوری ممکن است در یک زمان قدرتمند محسوب شود و در زمان دیگری بهمان وضع ضعیف به حساب آید.

---

۱ ـ قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نسبت به قدرت این کشور مخصوصاً نسبت به ارتش سرخ مبالغه شده بود و بیشتر کشورهائی که جزو اقمار باقی مانده بودند از جهت روانی خود را در برابر شوروی ضعیف می‌پنداشتند و ترس از مقابله آنها را از هرگونه حرکت باز داشته بود. ایتالیای زمان موسولینی را (دهه ۱۹۳۰) کشورهای جهان فوق‌العاده قوی تصور می‌کردند و بهمین جهت در برابر خواسته‌های این کشور تسلیم می‌شدند اهمیتی که به ایتالیا داده می‌شد بر اساس قدرت مورد تصور بود که غلط ارزیابی شده‌بود ولی بهر حال ایتالیا از این ارزیابی خلاف واقع سود برد و از جهت روانی ایتالیا قدرت بیشتری احساس می‌کرد. اگر کشوری تصور کند در آینده کشوری نیرومند خواهد شد در وضع کنونی آن کشور هم اثر دارد.

انگلیس و فرانسه در پایان جنگ جهانی اول و نسبت به شرایط آن زمان صاحب قدرت بودند ولی همین دو کشور نسبت به شرایط پایان جنگ دوم جهانی قدرتمند نبودند. کشوری ممکن است بالقوه قدرتمند باشد و امکان بسیج قوا را ظرف مدت کوتاهی داشته باشد ولی بالفعل قدرتمند محسوب نگردد. قدرت یک کشور برای دفاع از مرزهایش (چون مسئله حیات و سرزمین مطرح است) بمراتب بیش از قدرتی است که برای پیشرفت مثلاً نهضتهای آزادیبخش بکار می‌برد. کشوری ممکن است نسبت به کشورهای دیگر آن قاره صاحب قدرت باشد ولی در خارج از آن قاره قدرتمند نباشد.

جهت مثبت و منفی قدرت

قدرتی که وضع باز دارنده داشته باشد و عملاً مورد استفاده قرار نگیرد قدرت با جهت منفی است در روابط بین‌المللی قدرت غالباً قدرت منفی است ولی قدرت نسبت به امور داخلی و برقراری امنیت و نظم و اجرای قوانین غالباً جهت مثبت دارد. در دوران جنگ سرد مسابقه تسلیحاتی شدیدی ادامه داشت. هر روز سلاح جدیدی آزمایش می‌شد دستگاههای اطلاعاتی هر دو طرف سعی می‌کردند میزان واقعی تسلیحات طرف مقابل و انواع آن را کشف نمایند و وسایل مقابله با آن سلاحها را بوجود آورند. می‌خواستند توازن وحشت را حفظ نمایند و یکی بر دیگری برتری ناگهانی پیدا ننماید.

تسلیحات در چنین وضعی بازدارنده بودند. ترس از نابودی اجازه اقدام و شروع را به هیچ طرف نمی‌داد. در واقع قدرت حاصله جهت منفی داشت. انبار تسلیحات و هزینه ساخت و گسترش آنها سنگین بود ولی عملاً بکارگرفته نمی‌شدند اما سلاحهای سبک و ساده برای امنیت داخلی کشورها نموداری از جنبه مثبت قدرت بود زیرا انواع آن بکار می‌رفت، پشتیبان اجرای قوانین در داخل کشور بود.

غیر قابل سنجش بودن قدرت

قدرت پدیده‌ای بسیار حساس و ظریف است و با قاطعیت نمی‌توان میزانی برای

آن در نظر گرفت، زیرا در قدرت عوامل غیر مادی فراوانی تاثیر دارند. اگر قدرت متکی بر چند عامل مادی مثلاً میزان تجهیزات و یا تعداد نفرات مسلح بود می‌شد بر اساس آن درجه قدرت را اندازه گرفت ولی همانطور که در یک فرد عوامل بسیار درونی دخالت دارند. در قدرت یک کشور هم عواملی مثل روحیه مردم، روحیه سلحشوری افراد مسلح، وضع سازمان دهی قوا، وضع سازمان سیاسی، ارتباط با دیگر کشورها، حیثیت و اعتبار جهانی و ده‌ها عامل دیگر باعث می‌شود که سنجش درستی نتوان از قدرت بدست داد حتی کشوری که در جنگ پیروز می‌شود و در ظاهر حکایت از قدرت جنگی آن کشور دارد نمی‌توان سنجشی از برای قدرتش ارائه نمود زیرا غالباً قدرت کشورهای دوست هم ضمیمه شده است بعلاوه ممکن است کشوری اگر جنگ پیش آید ضعیف بنماید ولی سیاستگزاری آن کشور بنحوی باشد که هرگز زمینه جنگ را فراهم ننماید بدون اینکه به کشورهائی باج بدهد و تسلیم نظرات آنها باشد.

قدرت مقبول و قدرت مذموم

آیا می‌شود برای قدرت صفت خوب و بد را ضمیمه ساخت نوعی از آن را خوب و نوعی دیگر را مذموم شناخت در تاریخ صحنه‌هائی از ظهور قدرت بنحوی ترسیم شده که هر کس نسبت به آن احترام می‌گذارد قدرتی که سبب بیداری مردم شده قدرتی که قیام علیه ظلم و ستم را باعث گردیده، قدرتی که مجهولات را برای بشر کشف نموده و مشکلات و نابسامانیها را فرو ریخته همه از نوع قدرت مقبولند اما قدرتی که نتیجه آن قتل و کشتار و مصیبت و رنج برای ملتها فراهم ساخته قابل توجیه نیست سیاستی که رواج تسلیحات اتمی و هیدرژنی را باعث می‌شود و یا سلاحهای شیمیائی و میکروبی را توسعه می‌دهد قدرت مخرب و مذموم است. اگر تمایل به قدرت را ریشه‌یابی کنیم کشورهائی که در افکار آنها سوابق اخلاقی و مذهبی ونوعی معنویت تبلور دارد همواره نسبت به قدرت بدبینی دارند و آنها که همه چیز را ملموس و متکی به ماده می‌دانند و برای اندیشه ماوراء طبیعت محلی قائل نیستند قدرت را برای حیات و ادامه آن ضروری

می‌شناسند. و آن را عامل فساد و تباهی نمی‌دانند. کشورهای قدرتمند یا به اصطلاح ابرقدرت هرگونه وسایل و تجهیزات را برای خود مقبول و صحیح می‌دانند اما وقتی دیگر کشورها در مقام تحکیم قدرت خود هستند در مقام ایراد و اعتراض برمی‌آیند و آن را مذموم قلمداد می‌کنند و مسئله مسئولیت پذیری را مطرح می‌سازند.

عناصر تشکیل دهنده قدرت کشور

دانشمندان سیاست نظر واحدی در عناصر تشکیل دهنده قدرت کشور ندارند ولی بهرحال از عواملی نام می‌برند که معمولاً اثر آن قابل درک است حیثیت بین‌المللی، جمعیت، وسعت سرزمین، پیشرفت تکنولوژیک، توان احترام و اکتشاف، منابع زیرزمینی، توان رهبری و فرماندهی، روابط دوستی و احترام‌آمیز با دیگر کشورها، عدم اختلاف در مرزها، ثبات سیاسی، روابط با همسایگان وحدت نژادی، ذخائر ارزی و توان مالی، توسعه اقتصادی، روحیه مالی وحدت زبان، موقعیت جغرافیائی، خلق و خوی ملی، آمادگی نظامی میزان تسلیحات و امکان بسیج مردمی، کیفیت دیپلماسی، سابقه دمکراسی، حاکمیت قانون، آگاهی عامه، جنبه تقدیس حکومت، سلسله مراتب دقیق، وجود ارتباطات قوی، پشتکار تفکیک قوا، قابلیت تطبیق با مشکلات، مشروعیت قدرت حاکم از جمله عوامل قدرت کشور یا عناصر تشکیل دهنده قدرت کشور شناخته شده‌اند و کشورهائی که بیشترین از این عوامل را در اختیار دارند صاحب عنوان «قدرت بزرگ» و یا «ابرقدرت» می‌گردند. در اینجا بعضی از این عوامل را به صورت کلی توضیح می‌دهیم و می‌دانیم هر یک می‌تواند موضوع یک رساله تحقیقی قرار گیرد.

حیثیت و اعتبار بین‌المللی از عوامل مهم قدرت کشور مخصوصاً در خارج از قلمرو خود محسوب می‌شود. یک کشور با یک تصمیم و ظرف یک مدت کوتاه نمی‌تواند دارای پرستیژ بین‌المللی شود. کسب حیثیت بستگی به دیگر عوامل و عناصر قدرت دارد و در طول زمان لازم بدست می‌آید کشوری که در صحنه بین‌المللی اهداف تجاوزکارانه ندارد، به تعهدات خود وفادار است، از سیاست صلحجویانه پیروی می‌کند به کمک

رهبران و مسئولین دیگر کشورها می‌شتابد، رهبران و مسئولین قابل اعتمادی دارد، در مجامع بین‌المللی پیشنهادات بشر دوستانه را ارائه می‌کند، تاریخ تمدن و فرهنگ درخشانی دارد، د رداخل از حمایت عمومی برخوردار است و حاکمیت قانون را استقرار بخشیده و قوانین مصوبش بر محور عدالت و حفظ مصالح ملت و رعایت حقوق همه انسانها تنظیم شده در عین حال از لحاظ نظامی و بنیه اقتصادی هم توانمند است طبعاً دارای وجهه و اعتبار بین‌المللی است و همین اعتبار بر قدرت ملی آن کشور می‌افزاید.

در مورد جمعیت و اینکه آیا از عناصر مستقیم قدرت ملی است نمی‌توان نظر قاطع داد، امروز کشورهای قدرتمند صنعتی دارای رشد جمعیت قابل توجهی نیستند، در عوض کشورهای توسعه نیافته و محروم فقیر درجه رشد جمعیت بالائی دارند، امروز شعار کنترل موالید مطرح است تا آهنگ رشد جمعیت با رشد مواد غذائی متعادل باشد. در جنگ‌های امروز محاسبات سطح بالای علمی در مورد سلاحها مطرح است سلاحهای مرگباری هستند که در یک لحظه میلیونها انسان را نابود می‌کنند. مع‌الوصف نمی‌توان عامل جمعیت راز ردیف عوامل قدرت ملی دور ساخت، همین انسانها هستند که می‌توانند تخصص‌های مختلف را بدست آورند و دارای اکتشاف و اختراع و صنعت و هنر باشند و می‌توانند با کار و بکارگیری بازوان چرخهای صنعت و کشاورزی و تجارت کشور را به چرخش در آورند. معمولاً کشورهای بزرگ جمعیت زیاد هم داشته‌اند. کشوری که جمعیت زیاد داشته باشد و این جمعیت در نقاط دیگر عالم پراکنده گردند و به اصطلاح مهاجر فرست باشد می‌توانند از اسباب نیرومندی آن کشور محسوب شوند. آلمان نازی و ایتالیای فاشیست سیاست توسعه طلبی خود را با اتکای به افزایش جمعیت اعمال می‌نمودند. یک جمعیت پرتوان و دارای تخصص و باهوش و استعداد که متکی به منابع ثروت باشد قطعاً از عوامل قدرت ملی است ولی جمعیتی که از سواد و بهداشت محروم باشد و از افرادش فقط به عنوان کارگر ساده استفاده شود، پیوسته بدنبال کار بگردند و کار پیدا نکنند عامل ضعف به حساب می‌آید.

وسعت خاک از عناصر قدرت ملی است مشروط بر اینکه درکنار دیگر عوامل

قدرت قرار گیرد. کشوری که سرزمینی وسیع در اختیار دارد مستعد برای داشتن جمعیت زیاد است می‌تواند منابع طبیعی هم داشته باشد، می‌تواند در صنعت و کشاورزی رشد نماید، می‌تواند ثروتمند باشد، وسعت خاک به کشور امکان می‌دهد تا در تمام زمینه‌ها تلاش و فعالیت داشته باشند البته چگونگی خاک هم خیلی مهم است، موقعیت کشور، وضع مرزها و سرحدات میزان معادن و ذخایر، وضع آب و هوا، ارتباط به دریا به کشور امکان رشد و توسعه می‌دهد[1].

---

۱ ـ از بین نزدیک به ۲۰۰ واحد سیاسی جهان بیش از ۳۰ کشور فاقد ساحل هستند (در افریقا بتسوانا، بروندی، جمهوری افریقای مرکزی، چاد، لسوتو، مالاوی، مالی، نیجر، رواندا، سوازیلند، اوگاندا، بورکینافاسو (ولتای علیای سابق)، زامبیا، زیمبابوه ـ در اروپا اطریش، جمهوری بلوروسی، چک، اسلواکی، واتیکان، مجارستان، لیختن اشتاین، لوکزامبورگ، سان مارینو، سویس. در آسیا افغانستان، بوتان، لائوس، مغولستان، نپال. در آمریکا بولیوی و پاراگوئه) علاوه از کشورهای محاط در خشکی، تعداد قابل ملاحظه‌ای از کشورها دارای شرایط جغرافیائی نامساعد از لحاظ دریائی هستند بعضی سواحل بسیار کوتاه نسبت به وسعت قلمرو زمینی دارند مثل عراق و زئیر. یامنطقه اقتصادی آنها فاقد منابع طبیعی است مثل جامائیکا، نائورو و تانزانیا. چنین کشورهائی از اوایل قرن حاضر تاکنون برای ترمیم وضع خود به طرق مختلف متوسل شده‌اند تا اینکه در پاره‌ای از کنوانسیونها مثل کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو و ۱۹۸۲ امتیازاتی بدست آورده‌اند در حال حاضر تنها ۹ کشور محاط در خشکی (اتریش، بلیوی، چک، اسلواکی، مجارستان، مالی، پاراگوئه، سوئیس، اوگاندا) دارای ناوگان تجارتی هستند. حق پرچم کشتی‌های کشورهای بدون ساحل پذیرفته شده و کشتی‌های آنها حق عبور بدون ضرر از دریای سرزمینی را دارند معمولاً حق دسترسی به بنادر بر اساس قراردادهای دوجانبه اعطاء می‌شود. مسئله دسترسی کشورهای محاط در خشکی و کشورهای دارای شرایط نامساعد سه جنبه دارد دسترسی به منابع دریای آزاد، نقش این کشورها در نظام بین‌المللی بستر دریاها و دسترسی به منابع منطقه انحصاری اقتصادی کشورهای مورد نظر هیچگاه در پی حقی در دریای سرزمینی نبوده‌اند زیرا چنین دریائی ندارند. در مورد دسترسی به منابع دریاهای آزاد طبق کنوانسیونهای سال ۵۸ و ۸۲ کلیه دول جهان خواه ساحلی یا محاط در خشکی می‌توانند از دریای آزاد استفاده کنند (اعم از دریانوردی و یا منابع دریای آزاد و یا استفاده‌های دیگر مثل تحقیقات ـ استقرار کابل و لولهٔ زیر دریایی و پرواز برفراز دریا) و در دو قسمت دیگر هم اندکی بنفع کشورهای محاط در خشکی و دارای وضع نامساعد توجه شده ولی رضایت انها را تحصیل ننموده است.

مراجعه شود به:

The disadvantaged states and the law of the sea LM. Alexander, 5 Merinepolicy 1981.

UN secretary General, study of the question offree access to the sea of landlofked countries and of the special problems of land - locked countries relating to the exploration and exploration of the resources of the seabed and the ocean floor (1971). beyond the limits of national jurisdicion Un Doc A/AC 138/37

پیشرفت تکنولوژی از عناصر قدرت ملی در عصر حاضر بشمار می‌رود. بعضی تصور می‌کنند تحول در صنعت مربوط به تکنولوژی می‌شود در حالیکه تکنولوژی پدیده اجتماعی است که از بکارگیری عوامل مختلف علم و تحقیق و فن و ابزار و تعلیم و تعلم و مدیریت و مهارت و تجربه و کار حاصل می‌شود. در هر جا که فکر و اندیشه خلاق به همراه ابزار و با استفاده از تجربیات بکار گرفته شود، تکنولوژی پیشرفت می‌کند. در تمام شئون زندگی تکنولوژی قابل هدایت است در هرکجا که هوشیاری در مورد تکنیک و شیوه انجام کار وجود داشته باشد و تکنیکهای تخصصی به کار گرفته شود تکنولوژی وجود دارد در کشورهای صنعتی روش‌های پیشرفته در همه زمینه‌ها کشف و بکار گرفته شده است دوران حاضر را عصر تکنولوژی گفته‌اند چرا که در تمام شئون زندگی بشر اثر گذاشته حیات اجتماعی باید با مقتضیات تکنولوژیک تطبیق کند در سیاست پیشرفتهای تکنولوژیک را باید در مقاصد جنگی دید زیرا حفظ امنیت شرط اول بقای قدرت است و ملاک قدرت هم میزان کارائی نظامی است و کارائی نظامی به درجه پیشرفت تکنولوژی مربوط می‌شود کشورهای صنعتی مثل انگلیس، آمریکا، فرانسه وقتی به منابعی مثل نفت، ذغال سنگ، آهن مربوط شوند نشان افزایش قدرت آنها است اما کشورهای خاورمیانه با داشتن منابع وسیع نفت به دلیل صنعتی نبودن از جمله کشورهای قدرتمند محسوب نمی‌شوند.

به طور خلاصه پیشرفت در اقتصاد صنعتی در تشکیل قدرت یک کشور مؤثر است علاوه بر اینکه حیثیت و اعتبار کشور را در جامعه بین‌المللی بالا می‌برد و قدرتمند معرفی می‌شود، با تولید سلاحهای پیشرفته، کارخانه‌های معظم و کالاهای مورد نیاز کشورهای دیگر بر منابع ثروت خود می‌افزاید و اقتصادتوسعه یافته‌ای را پیدا می‌کند.

توان اختراع و اکتشاف از عناصر قدرت است، هر کشوری به سادگی نمی‌تواند صاحب اختراع و اکتشاف شود ورود کشوری به چنین جرگه‌ای نیاز به دهها سال فعالیت و تحقیقاتی بعد از گذشتن از موانع دارد. توان اختراع و اکتشاف بعد از رسیدن به پایه‌های علمی روز امکان پذیر است و آن هم امکانات وسیعی لازم دارد که از عهده هر جامعه‌ای

ساخته نیست و بهرحال اگر چنین توانی را کشور پیدا کرد به عامل قدرت ارزشمندی دست یافته است.

منابع زیرزمینی البته در قدرت کشور مؤثر است کشوری که منبع زیرزمینی ندارد فقیر است باید در انتظار کمک دیگران بماند و یا راههای جدیدی را در کسب درآمد پیدا کند منابع زیرزمینی بستگی بوضع استفاده هم دارد گاهی سرزمینها در اثر داشتن منابع زیرزمینی در معرض تهاجم استعمارگران قرار گرفته‌اند منابع به صورت مواد خام خارج شده و در واقع به یغما رفته و صاحبان اصلی در حسرت باقی مانده و جز ذلت چیزی ندیده‌اند. منابع زیرزمینی باید توام با آگاهیهای لازم باشد. بسیاری از موارد بجای منابع زیرزمینی از اصطلاح منابع طبیعی استفاده می‌شود که در این صورت وسعت بیشتری دارد و اعم است از مواد معدنی و جنگلها و آبشارها و بطور کلی همه موهبت‌های طبیعی را در بر می‌گیرد. در اختیار داشتن منابع طبیعی مناسب به نحوی که کشور بتواند غذای خود را تهیه کند و محتاج خارج نباشد توانمندی زیادی است مثلاً انگلیس قبل از جنگ جهانی دوم فقط ۳۰٪ مواد مورد مصرف خود را در داخل تهیه می‌کرد و بقیه مواد غذائی را باید از خارج وارد کند و لذا گفته می‌شد قدرت بریتانیا بستگی به توان آن کشور در بازنگهداشتن راههای دریائی دارد و هر وقت توانائی وارد کردن مواد غذائی دچار اشکال می‌شد امنیت و قدرت انگلیس در معرض تهدید قرار می‌گرفت. ناتوانی در تهیه مواد غذائی کافی از داخل کشور یکی از عوامل ثابت و دائم ضعف انگلیس و آلمان[1] بشمار رفته و بی‌نیازی امریکا از وارد کردن مواد غذائی یکی از مبانی قدرت این کشور

---

۱ ـ آلمان هم مجبور بود بخشی از مواد غذایی خود را از خارج وارد کند و به همین جهت برای موفقیت در هر جنگ غالباً سه هدف را تعقیب می‌کرد.

الف ـ اجتناب از جنگ طولانی و خاتمه جنگ قبل از آنکه مواد غذائی به اتمام برسد.

ب ـ اشغال مناطق تولید مواد غذائی در اروپای شرقی.

ج ـ انهدام قدرت دریایی بریتانیا که مانع از دسترسی آلمانها به منابع غذائی ماورای بحار می‌شد.

در دو جنگ جهانی آلمان نتوانست به هدفهای اول و سوم برسد و در جنگ جهانی اول به هدف دوم رسید ولی خیلی دیر بود و در جنگ تاثیر مثبت نگذاشت در جنگ دوم آلمان از لحاظ مواد غذائی تا حدودی بی‌نیاز بود ولی این بی‌نیازی از طریق گرسنه نگهداشتن وقتل عام میلیونها نفر از مردم مناطق فتح شده بدست آمد. (مراجعه شود به اصول روابط بین‌الملل دکتر هوشنگ عامری صفحه ۲۳۶).

محسوب شده است.

تبلیغات سیاسی

تبلیغات سیاسی در معنای وسیع وسیله‌ای است برای تقویت قدرت، حفظ قدرت، دوام قدرت، مصون داشتن قدرت از ضربات مهلک. تبلیغات سیاسی ابزاری است برای تصرف در افکار عمومی، سوق دادن افکار عمومی د رحمایت از قدرت و تضعیف قدرتهای شکل گرفته مقابل. با تبلیغات منشاء قدرت ادعائی مشروع جلوه می‌نماید، با تبلیغات درست پایه‌های اعتقادی و ایمانی افراد سست می‌شود یا تحکیم می‌گردد. از طریق تبلیغات کوچکترین کارها و خدمات بزرگ جلوه می‌نماید وبزرگترین اشتباهات و خسارات وارده به ملت پنهان نگهداشته می‌شود، حتی گاهی با تبلیغات برای مدتی سیاه‌ترین دیکتاتوری و استبداد رنگ انسان دوستی و آزادیخواهی بخود می‌گیرد بنابراین تبلیغات سیاسی وسیله‌ای مؤثر برای هیات حاکمه است و امروز امکانات و ابزار تبلیغ سیاسی فراوان است. رادیو، تلویزیون، مطبوعات در اشکال مختلف از کتاب و روزنامه و مجله و هفته نامه و ماهنامه ابزار تبلیغ سیاسی است سینما و تأتر به طور غیرمستقیم می‌تواند وسیله تبلیغ سیاسی محسوب شود، همچنان که از طریق یک تیم ورزشی هم می‌شود به تبلیغ سیاسی پرداخت در زمان جنگ تبلیغ گاهی بیش از یک حمله یا اقدام نظامی دیگر کارگر می‌شود. نوع زندگی جدید و تراکم مردم در شهرها باعث شده دامنه نفوذ تبلیغات گسترش پیدا کند مردم به طور انبوه ودسته جمعی آماج تبلیغات سیاسی قرار می‌گیرند. انقلابها و تحولات جهان مخصوصاً در قرن حاضر پیوند مستحکمی با تبلیغات سیاسی داشته‌اند. مائو هرگز نمی‌توانست چین چند صد میلیونی را در اختیار گیرد این کار با کمک تبلیغات سیاسی انجام گرفت. کمونیسم، فاشیسم، نازیسم هر کجا قدرت یافتند مبنای تبلیغ سیاسی داشتند و از شگردهای خاص و عوامل روانی و فنون تبلیغی استفاده کردند. سازمانهای تبلیغی زیادی در دنیا با همین مقاصد و اهداف تشکیل شده است در قدیم دشمنان یک حکومت و یک قدرت باید مجهز به

سلاح می‌شدند، قوائی را بسیج می‌کردند تا با جنگ و قدرت نظامی بتوانند بر حریف غلبه پیدا کنند امروز گروهها و دستجات مخالف و دشمن، خود را در پناه تبلیغات پنهان می‌کنند با امواج رادیوئی و یا از طریق تصاویر تلویزیونی به داخل یک کشور و خانه فرد فرد ملت نفوذ می‌کنند و با تبلیغات قدرت حاکم مقابله می‌نمایند، افشاگریها می‌کنند. مردم را به شورش و قیام دعوت می‌کنند و افکار عمومی در مقابل انواع تبلیغات قرار می‌گیرد و در چنین مواردی اطلاع و آگاهی و تحلیل سیاسی درست اگر باشد می‌تواند تبلیغات سوء راکم رنگ سازد؛ تبلیغات بیشتر جنبه ذوقی و شمری دارد تا جنبه علمی مع‌الوصف برای تبلیغ هم روش‌هائی در نظر گرفته‌اند که از طریق تجربه بدست آمده است. تبلیغ کننده یا طراح تبلیغات باید ذوق و استعداد این کار را داشته باشد و درجه نفوذ تبلیغ مورد نظر را در افکار مخاطبین ارزیابی کند. دانشمندان علوم سیاسی در خصوص تبلیغات و آثار آن تحقیق و بررسی کرده‌اند، آمارگرفته‌اند و در مقام نتیجه‌گیری و سنجش برآمده‌اند اگر تبلیغاتی انجام گرفت و ثمره عکس داد یعنی کار و زیان‌بخشی علیه تبلیغ کننده صورت گرفته است در حالیکه مراد از تبلیغ تحریک احساسات مخاطبین است به نفع مقاصد تبلیغ کننده در واقع تبلیغ کننده با استفاده از روش‌های تبلیغی احساسات، ادراکات و شعور تبلیغ شوندگان را نرم می‌کند، تحت تاثیر قرار می‌دهد، آنهائی که طرفدارند بیشتر علاقمند می‌شوند و مصمم، آنها که مخالفند در مخالفت استحکام را از دست می‌دهند و آنها که مردداند و هنوز در ردیف مخالف و یا موافق درنیامده‌اند در جهت مبلغ تمایل پیدا می‌کنند با این ترتیب در مقابل تبلیغات سیاسی همه مخاطبین در یک وضع قرار ندارند تبلیغات قوی سیاسی باید در هر سه دسته مؤثر واقع شود اما نه در یک سطح و بیک اندازه انتظار آن نیست که تبلیغ، مخالف سرسخت را بلافاصله تبدیل به موافق محکم نماید بلکه کافی است که از سرسختی او بکاهد و در مورد افراد مردّد اثر تبلیغ خوب آن است که آنها را متمایل سازد و از حالت تردید خارج نماید و در خصوص طرفداران نتیجه تبلیغ باید اعتماد و اطمینان آنها را، شوق و علاقه آنها بیشتر سازد.

قواعد کلی تبلیغ و ضد تبلیغ

منظور این است آیا در امر تبلیغ قواعدی پذیرفته شده؟ آیا صاحبنظران در این موضوع توصیه‌هائی دارند؟ یا هر کس و هر جمعیت و حزب و گروه بنابر سلیقه و ابتکار و استعداد خود به اعمالی به عنوان تبلیغ دست می‌زنند تا رسیدن به هدف را تسهیل نمایند واقع این است که ما به دنبال ارائه روش‌های تبلیغی هستیم که پذیرفته شده مورد آزمایش قرار گرفته و نتایج مثبت دارد نه آنچه راکه هر کسی به عنوان تبلیغ ممکن است بکار برد. قاعده تکرار، قاعده بزرگ جلوه‌دادن، قاعده پرداخت ساده ـ قاعده پیوند با باورها از روش‌های اولیه وبدیهی تبلیغ شناخته شده‌اند اگر برای کاندیدای ریاست جمهوری تبلیغ می‌شود و نقاط مثبت او برای مردم عنوان می‌گردد قواعد بدیهی تبلیغ می‌گوید باید مشخصات مثبت او باتکرار و به طرق گوناگون ارائه شود و یکبار کافی نیست تکرار باعث می‌شود که در ذهن‌مخاطبین موضوع جای‌گیرد، متمرکز شود وبه آن ترتیب اثر بدهد.

قاعده بدیهی دیگر بزرگ کردن موضوع است. در تبلیغ باید احساسات تحریک شود اگر موضوع عادی و معمولی باشد احساسات را تحریک نمی‌کند اگر بگویند کاندیدای ریاست جمهوری از دانشمندان است تاثیر چندانی ندارد ولی اگر دانشمند بودن او را بزرگ کنند و از حالت عادی خارج سازند مؤثر واقع می‌شود. یکی از پنج دانشمندی است که در امر فضا کار می‌کند دانشمندی است که در کشور همتا ندارد، در فیزیک جایزه نوبل راگرفته، یا مثلاً در ادبیات سبک‌های ادبی را مشخص ساخته یا طی پنجاه سال گذشته ده هزار دانشجو داشته و یا این تعداد نظریات علمی را ارائه داده و یا ده‌ها تألیف او به چاپ رسیده یا در چند نشریه علمی جهان از او نامبرده شده است در عمل غالباً بزرگ جلوه‌دادن تحریف واقعیت است. با کلمات بازی کردن است طوری عمل می‌کنند که استنباط مخاطبین چیزی ده‌ها برابر بزرگتر از واقعیت امر دریافت کنند قاعده پرداخت ساده نیز از قواعد بدیهی تبلیغ است. تبلیغ رمزی که مخاطبین از آن چیزی نفهمند مردود است. عبارات وکلمات هر چه شیوا و ساده و همه فهم باشد اطمینان به اثر

و وسعت آن بیشتر است ممکن است در یک مورد، تخصصی لازم باشد اصطلاحات مشکل علمی را به‌کار برند و تبلیغ نمایند، و مؤثر هم واقع شود ولی این عمومیت ندارد مربوط به سیاست نیست در تبلیغ سیاسی که هدف در واقع افکار عمومی است سادگی تبلیغ نقش اساسی دارد. اذان یک نمونه برجسته تبلیغ سیاسی مذهبی است که در کمال سادگی مطرح شده است چند عبارت قاطع، روشن، صریح با فریاد تکرار می‌شود و مخاطبین دعوت می‌گردند در همان مثال کاندیدای ریاست جمهوری هر چقدر که اقدامات، اهداف و سوابق کاندیدا با روشنی و سادگی ارائه شود بیشتر ثمربخش است. نقطه شروع تبلیغ باید بنحوی با باورها و پذیرفته‌های مخاطبین وصل شود اگر وضع تبلیغ طوری باشد که از همان عبارات اول به نقطه باور و مسائل یقینی مخاطبین برخورد نماید معلوم نیست مخاطبین چیزی از مواد تبلیغ را پذیرا شوند. تبلیغ باید روی نقاط اتکاء قبلی پایه ریزی شود نقاط اتکاه غالباً معتقدات و افکار و علائق و اصول اخلاقی است و در همین ردیف سوابق و حماسه‌های ملی است که مردم را متوجه یک عصر طلائی در گذشته می‌نماید و یادآور افتخارات آنان می‌باشد یعنی مبلغ خوب نخست خود را همفکر و همراه و علاقمند به مقدسات مردم نشان می‌دهد و متعاقب آن موضوع تبلیغ را مطرح می‌سازد تا زمینه مساعد برای پذیرش مهیا شده باشد و به همین جهت ملاحظه می‌گردد در جامعه تشیع همه تبلیغات سیاسی مؤثر در مبارزات پیوندی و نقطه اتکائی به شهادت حسین بن علی در کربلا دارد صحنه‌های ایثار و فداکاری را مجسم می‌سازد و مردم تشنه پیروی از حسین(ع) را به تحرکات سیاسی وادار می‌سازد طبعاً چنین نقطه اتکائی را در جامعه فرانسه نمیتوان بکار گرفت نقطه اتکاء مشابه در آن محیط، انقلاب کبیر فرانسه می‌تواند باشد متخصصین سیاست در هرجامعه باید به طور کامل این نقاط اتکائی را شناسائی کرده باشند و ما در اینجا قصد نداریم همه این موارد را د رجوامع مختلف پیدا کنیم منظور آشنا شدن با موضوع و نحوه و قواعد کلی تبلیغات سیاسی بود تا مسئله افکار عمومی و تصرف و نفوذ در افکار عمومی و تبلیغات و جنبه‌های مختلف آن را در نظر داشته باشند کسی که در سیاست وارد شده و تحقیق می‌کند مطالعاتش و

تماشای تلویزیونش غیر از دیگران است وقتی برنامه‌هائی رادیوئی را گوش می‌کند بیش از دیگران مسائلی را درک می‌نماید وقتی ستون اخبار روزنامه‌ها را می‌بیند قضاوتش نسبت به واقعیت مطالب با دیگران متفاوت است نکاتی را در می‌یابد که تخصص او اقتضا می‌کند.

روش‌های مقابله با تبلیغات

بوسیله تبلیغات باید تبلیغات طرف مقابل را بلااثر ساخت و در این جهت بایستی از روش‌های ضد تبلیغ بهره گرفت. در سیاست نمی‌توان از پیشرفت حریف، از ترفندهائی که دارد، از تبلیغاتی که به عمل می‌آورد غفلت داشت و نسبت به آن بی‌نظر بود. اگر احزاب در یک انتخابات آزاد توجهی به موقعیت هم نداشته باشند و هر کدام خود را در محیطی مستقل فرض نمایند به این معنی است که سرنوشت خود را به اتفاق و قرعه واگذار کرده باشند، روش‌های ضد تبلیغ هم دارای قواعد و ضوابطی است پیدا کردن و افشاء نمودن، تناقص گوئی طرف، کشف آمار و ارقام خلاف در تبلیغات طرف، حمله به نقاط ضعف وی[1] ـ اثبات اینکه ادعاهای طرف بی‌اساس و پوچ است یعنی تبلیغات او را متزلزل ساختن و بی‌اثر نمودن معمولاً در روش‌های ضد تبلیغی عناصر سازنده تم‌های حریف را از یکدیگر تفکیک می‌کنند و سپس بترتیب اهمیت طبقه‌بندی می‌نمایند و نقاط ضعف را خیلی زود شناسائی می‌کنند و آن را بزرگ و بزرگ جلوه می‌دهند و حملات را به آن نقاط ضعف تشدید می‌نماید. عملیات ضد تبلیغ باید هماهنگ صورت پذیرد، به طرف فرصت اصلاح تبلیغ را نمی‌دهند، به استدلال و بحث و مناظره نمی‌نشینند بلکه همان ضعف‌ها را تکرار کنند در روش‌های ضدتبلیغ مرسوم در دنیا که از لحاظ اخلاقی هم درست نیست ولی بکار برده می‌شود ورود به زندگی

---

۱ ـ در جمهوری اسلامی تاکید بر این است که در انتخابات تبلیغات بدون ضرر انجام شود هر کاندیدائی اوصاف برجسته خود را مطرح نماید و کاری به دیگر کاندیداها نداشته باشد. معنی این حرف این نباید باشد که هر داوطلب مجاز است در تبلیغات خلاف واقعیتها را بگنجاند و از آن طریق مردم را بفریبد وسایل کنترل قانونی پیش‌بینی می‌نماید تافقط واقعیت منعکس گردد و در عین حال حیثیت اشخاص لکه‌دار نشود.

خصوصی و افشا کردن مسائل شخصی غیر مربوط به اجتماع، روابط مشکوک با اشخاص، سوءاستفاده‌های مالی بهر ترتیبی که ارتباط پیدا کند تحصیل اطلاعات از نزدیکان ودوستان و آشنایان شخص و سپس مسئله سازی از آنها همه وسایلی است برای بی‌آبرو کردن طرف که مجاز می‌شمارند و بکار می‌برند و به حساب ضد تبلیغ می‌گذارند. ساختن شوخی و بوجودآوردن داستانهای خنده‌آور و جعل نقل قولهای نادرست ولی مضحک وکشیدن کاریکاتورهائی که اهداف مسخره‌ای را در طرف معرفی کند و بالاخره پراکندن شایعات همه از ابزار ضد تبلیغ است شوخی‌های ضد تبلیغ در عین حال جنبه ابتکاری هم دارد و مرسوم است همه این وسایل بکار می‌رود تا تبلیغات مقابل را متزلزل کند از آثار آن بکاهد و قدرت خویش را محفوظ نگهدارد زمامداران جامعه، کسانیکه قدرت سیاسی را در اختیار دارند هر چند که عدالت و تقوی و حسن خدمت داشته باشند نیاز به تبلیغ دارند تا افکار عمومی را به حمایت از خود داشته باشند مسئله جلب افکار عمومی و همراه داشتن مردم مطلب تازه‌ای نیست هر جا که جامعه سیاسی وجود داشته باشد سیاستگزاران و هیات حاکمه آن جامعه تنها با حمایت مردم آن جامعه می‌توانند به بقای خود امیدوار باشند. مقابله با مردم و با افکار عمومی به صلاح هیچ سیاستمداری نیست حتی در موارد اشغال نظامی قشون اشغالگر سعی می‌کند بطرق مختلف عدم رضایت عمومی را جبران کند، قلوب آنها را بسوی خود جلب نماید قدرتی که نتواند در این راه پیشرفتی داشته باشد با سرعت واژگون و متلاشی می‌شود. مثالهای تاریخی فراوانی در این موارد داریم فاتحانی که با خشونت سرزمینی را تصرف کرده‌اند در ادامه خشونت همیشه جان خود را از دست داده‌اند.درمجلات بعدی این کتاب این مباحث رابیشتربانمونه های واقعی تاریخی پی می‌گیریم

◆ فصل دوم

مروری کوتاه بر عقاید و تفکرات سیاسی

برای شناخت کامل و تفصیل عقاید و اندیشه‌های سیاسی باید به تاریخ عقاید سیاسی و به کتابهائی که در خصوص هریک از اندیشمندان سیاسی و عقاید آنها انتشار یافته مراجعه گردد[1].

در اینجا به تناسب این کتاب مروری بر پاره‌ای از این اندیشه‌ها و عقاید خواهیم داشت. در مدت هزاران سال زمین مسکن مردمانی بوده که ما هنوز بطور کامل سرگذشت آنان و افکار و عقایدشان را نمیدانیم و از ترتیب زندگانیشان آگاهی نداریم این دوره طولانی که در طی آن گروهی چند به آهستگی دست از زندگی وحشیانه کشیده و به تمدن رسیده‌اند

---

۱ ـ در ذیل نام چند اثر مربوط به تاریخ اندیشه‌ها را برای یادآوری می‌آوریم.

1 - Encyclopedia of The Social Sciences, NewYork 1974.
2 - A History of political Theory Sabine (R.H), NewYork 1894.
3 - Western Political thought, john Bowle, London, 1947
4 - A History theories W.Arch Dunning, 3 Vols NewYork 1947.
5 - History of Greece, Bury,J,B. London, 1931.
6 - Lives and Opinions of The Eminent philosophers, diogenes Laertius, London, 1853.
7 - Social life in Greece, Mahaffy, J.P, London, 1925.

ازمنه ماقبل تاریخ نامیده می‌شود.
ابتدای ازمنه تاریخی موقعی است که استفاده از فلزات و اختراع خط به آدمی امکان داده است که آثار و تفکرات خود را نشان دهد [1] و ضبط نماید.

۱ ـ عقاید و افکار سیاسی ادوار اولیه

از بین تحقیقات و تفحصاتی که صورت گرفته و آثار و ابزاری که بدست آمده میتوان نتیجه گرفت که بشر از اولین روزگار زندگی [2] این اندیشه را داشته که یک نیروی نامرئی بر او ناظر است، یک قدرت که در اندیشه او نمی‌گنجد حیات و ممات او را در اختیار دارد.

با ملاحظه آثار و بقایائی که از انسانهای اولیه بجای مانده به پاره‌ای از اصول فکری آنها پی برده و آگاهیهائی بدست می‌آوریم. علاقه و اندیشهٔ مذهبی از ابتدائی ترین تفکرات انسان شناسائی شده که با طبیعت وی سازگاری داشته است. تحریم خداوندی یا عقوبت و مجازات الهی درباره هر عملی سنجیده می‌شده اما این توجه همیشه مستقیم و مستحکم و صاف و زلال نبوده در اغلب موارد با زمینه‌های غیر عقلی و خرافاتی همراه می‌شده مسئله جادوگری و تفکراتی که از این باب بشر را مشغول داشته کم نیست.

علاقه خویشاوندی خانواده را ایجاد و گسترش داده، با اهلی نمودن حیوانات زندگی شبانی و نوعی حیات اجتماعی ظاهر شده و قوی ترین سازمان در چهارچوب

---

۱ ـ بتاریخ ملل شرق و یونان نوشته آلبرماله وژول ایزاک ترجمه عبدالحسین هژیر از نشریات کمیسیون معارف و به تاریخ تمدن ویل دورانت بخشهای نخستین آن مراجعه نمائید. در این دو اثر می‌توانید تقسیمات مربوط به ازمنه ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ را بروایت محققین دریابید.

۲ ـ دوران قبل از تاریخ زندگی بشر مشخص نیست زمین شناسان و متخصصین آثار عتیقه هنوز نتوانسته‌اند حتی بطور تقریب این زمان را بدست دهند با وجود این بعضی دانشمندان فن، ارقامی را با حدس و گمان و بر اساس مدارک ناقص ارائه داده‌اند مثلاً گلد اشمیت *(GOLD SCHMIDT)* عقیده دارد از زمان پدید آمدن نبات یا حیوان لااقل یک میلیارد و چهارصد میلیون سال گذشته و بهرحال در مورد طول زندگی انسان قبل از تاریخ سخن بنحو اختلاف و تشتت از میلیون‌ها سال است این دوران را به دوره‌هائی چند میلیون سالی تقسیم کرده‌اند.

مراجعه شود به کتاب اول ایران باستان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) با عنوان تاریخ مشرق قدیم چاپ سوم ـ سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۱ صفحه ۶.

قبیله‌ای پیدا و حق مجازات به نیروی رئیس قبیله واگذارگردیده جرایم ارتکابی علیه افراد قبیله از طریق قصاص یا پرداخت جریمه مجازات می‌شده کم‌کم قبیله و رئیس آن قادر به حل مشکلات و پاسخگوی حوادث پیش آمده نبودند و از طرفی با رشد و توسعه کشاورزی نیروی قدرتمندتری برای اعمال نظارت لازم می‌نمود و این آغاز تشکیل واحدهای سیاسی است واحد سیاسی اولیه با تجزیه واحد بزرگ قبیله و یا از طریق اتحادی که با زور صورت گرفته بود پیدا شد.

در ادوار اولیه زندگی بشر اعمال قدرت و استقرار نظم و اطاعت از قوه انتظامی با زور صورت می‌گرفته است و این امر حتی امروز هم در بعضی نقاط دنیا ملاحظه می‌شود. همینکه جوامع بشری دوران تکاملی را پیمود افراد متفکر اجتماع در صدد بر آمدند بکمک عقل به نوعی قدرت عالی اجتماع را توجیه نمایند اولین اطلاعاتی که در خصوص علاقه بشر به کشف مبانی قدرت کسب شده صورت ابتدائی داشت. عقاید طوایف بدوی فاقد جنبه سیاسی بوده و جنبه علم الاجتماعی آن بر جنبه سیاسی غلبه دارد. دانشمندان علم الاجتماع قرن ۱۹ مثل دورکیم[1]، لوی‌برول[2] و جیمز فریزر[3] در همین جهت تحقیقات وسیعی انجام داده‌اند.

از مجموع این بررسی‌ها نتیجه گرفته شده که وجدان سیاسی در اجتماعات بدوی نبوده، تفکر سیاسی از مشخصات جوامع مترقی است چنانچه دنینگ امریکائی بر اثر تحقیقاتی که کرده و نتیجه ای که گرفته می‌گوید «وجدان سیاسی در جوامع بدوی و در نزد اقوام وحشی هیچگاه وجود نداشته است و فقط در اجتماعات مترقی تظاهر وجدان سیاسی مشاهده می‌شود»[4]. این نویسنده عقاید سیاسی ملل آریائی نژاد اروپائی را مورد بحث قرار داده و عقیده دارد در میان ملل و اقوام آریائی مشرق زمین سیاست همواره همراه با افکاری بوده که جنبه حکمت الهی و ماوراء طبیعت داشته و هیچگاه از آن آزاد

---

۱ _ *DURKHEIM (1858 - 1917).*

۲ _ *LEVY BRUHL (1857 - 1939).*

۳ _ *FRAZER (1854 - 1941).*

۴ _ *(W.A DUNNING)* مراجعه شود به کتاب تاریخ‌عقایدسیاسی‌دنینگ جلداول صفحهٔ ۱۷.

نشده است و در بین عبریان سامی‌نژاد و اعراب نیز هرچند از زمان اوج قدرت آنها پیشرفتی صورت گرفت اما آنهم موقتی بود تورانیهای چینی الاصل در مرحله تکامل عقاید اخلاقی به پیشرفتهائی دست یافتند ولی نتوانستند به تمیزی بین عقاید سیاسی و اصول اخلاقی نائل گردند[1].

بورگس امریکائی هم مثل دنینگ برای اروپائیهای آریائی‌نژاد برجستگی در عقاید سیاسی قائل است.[2]

اظهارات دنینگ بر این پایه است که اخلاق و مذهب را از سیاست جدا می‌سازد و بعد برای سیاست سابقه تعیین می‌کند در حالیکه در دوران حاضر هم بطورکامل سیاست از اخلاق و دیانت قابل تفکیک نیست حتی در جوامعی که آشکارا در این جدائی گام برداشته‌اند نتوانسته‌اند وجدان اخلاقی و دینی را نادیده بگیرند.

بهرحال با پیدایش اجتماع قدرت سیاسی هم که لازمهٔ آن بود بوجود آمد. هر اجتماع انسانی در پرتو زندگی مشترک تعاون و همبستگی بین افراد را می‌طلبد و در نتیجه محیط فعالیت فردی و جمعی پیش می‌آید چنین محیط فعالیتی نیاز به نظم و انضباط دارد قدرت سیاسی با وضع مقررات و ضمانت اجرا دادن به آن و ایجاد سازمان نظم لازم را بوجود می‌آورد و حفظ می‌کند در چنین اجتماعی خواه کوچک یا بزرگ، اولیه یا پیشرفته دو دسته افراد فرمانروایان و فرمانبران در جای خود قرار می‌گیرند. فرمانروایان کسانی هستند که امور مربوط به هدایت را در اختیار دارند و تصمیم می‌گیرند و امر صادر می‌کنند و اوامر را بمورد اجرا می‌گذارند و در هر جامعه اعم از مذهبی، خانوادگی، هنری، سندیکائی، نظامی، سیاسی، ورزشی، علمی، اقتصادی و نظائر آن دسته‌ای فرمانروا و دستهٔ دیگر فرمانبرند با وجود این امیل دورکیم عقیده دارد که در ابتدای زندگی نوع بشر بین فرمانروایان و فرمانبران چنین تفکیکی بوجود نیامد و قدرت سیاسی در داخل اجتماع و گروه به همه افراد تعلق داشته است بنحویکه همه در حکومت

---

۱ ـ مراجعه شود به کتاب دنینگ فوق الذکر.

۲ ـ مراجعه شود به کتاب علوم سیاسی حقوق اساسی تطبیقی، جلد اول تالیف بورگس صفحه ۳۰.

شرکت می‌کردند. مکتب دورکیم اولین واحد اجتماع را کلان می‌داند[1] و بعداً بسیاری در این نظر از او پیروی نمودند و این نظر را تائید کردند که قدرت سیاسی از کلان و زندگی در قبیله به زندگی در جوامع شهری منتقل شده که باید جداگانه مطالعه شوند.

کلان یا خانواده: در پیدایش اولین اجتماع انسانی دو نظریه وجود دارد که یکی کلان و دیگری خانواده را اولین واحد اجتماعی معرفی می‌کند.

الف ـ کلان: دسته‌ای از دانشمندان کلان را اولین واحد اجتماعی می‌شناسند و با توجه به مختصاتی که برای کلان ذکر می‌کنند رژیم کلان با سیستم اقتصادی و اجتماعی خانواده کنونی متفاوت است هرکلان دارای نام و سمبل و مظهری است و افراد باور دارند که سرنوشت آنها بستگی به سرنوشت سمبل (تتم) دارد حتی حیوان یاشیئی که نام یا سمبل کلان محسوب می‌شده به عنوان مظهر قدرت تلقی می‌گردیده و این اعتقاد و ایمان به سمبل تا آنجا در زندگی فردی و اجتماعی افراد و کلان تاثیر داشته که می‌توان آن را منشأ قدرت سیاسی دانست.

ب ـ خانواده: دسته دیگری اولین واحد اجتماع را خانواده می‌دانند و معتقدند بر اثر توسعه خانواده قبیله بوجود آمده و همزمان توسعه قدرت قبایل جامعه شهری پدید آمده است و حتی منشأ پیدایش شهر را قصباتی میدانند که در قلمرو فئودالها ایجاد شده و با توسعه بازرگانی و مبادلات اقتصادی و عوامل جغرافیائی و نظامی و فرهنگی شهر بوجود آمده است.

با این ترتیب بر طبق نظر کسانی که کلان را اجتماع اولیه می‌دانند منشأ قدرت مقامی بالاتر از بشر عادی بوده که نام سمبل یا تتم را داشته و می‌پنداشتند که اطاعت از سمبل

---

۱ ـ مقارن توسعه مکتب دورکیم یکی از محققین امریکائی بنام لویس مورگان که در مسائل قوم شناسی و جامعه شناسی صاحب نظر بوده است مشاهدات خود را از ۱۸۴۷ ببعد انتشار داده است مورگان مدتی در قبیله ایروکویس که از قبایل هندی ساکن جنوب شرقی دریاچه ایری و انتاریو واقع درکانادا می‌باشد زندگی کرده و با بررسی آداب و سنن و عادات و تهیه مدارک و اسنادی از این قبیله خواسته ثابت کند زندگی مردم کلانی که قبیله ایروکویس را تشکیل می‌دهند مبین زندگی اجتماعی بشر اولیه است و آثار این زندگی بدوی هنوز هم در قبایلی از افریقا و استرالیا قابل ملاحظه می‌باشد. و بعداً انگلس درکتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت بررسیهای مورگان را مورد بحث قرار داد و خلاصه ای از مشاهدات او را منعکس ساخت و پیرامون سازمان سیاسی بنام کلان (اجتماع اولیه) به نظرات او استناد کرده است.

حالت تقدس دارد. امیل دورکیم از تحقیقات نتیجه می‌گیرد مظهر قدرت یعنی تتم رمز دو اقتدار بوده.

۱ ـ قدرت ماوراءالطبیعه

۲ ـ قدرت جامعه که به عنوان قانون لازم الاتباع تجلی می‌کند.

ما در مقام توضیح جامعه شناسی و علم‌الاجتماع نیستیم و لذا با اشاره از این مباحث می‌گذریم.

۲ ـ عقاید سیاسی در مشرق زمین

در زندگی اجتماعی، ملل شرقی بین عوامل مختلف اجتماع خود فرق نمی‌گذاشتند، خانواده، مذهب، معبد، دولت و سازمانهای صنعتی به یکدیگر متصل بودند و اندیشه سیاسی از مذهب و اخلاق و فلسفه و اقتصاد جدا نبود، مذهب تسلط کامل داشت. روحانیون اندیشه‌ها را پرورش می‌دادند حفظ می‌کردند و به نسلهای بعد منتقل می‌نمودند. اخلاق و قانون از یکدیگر متمایز نبودند آزادی سیاسی کافی برای بحث و انتقاد وجود نداشت. عدم رضایت افراد، که نقش مهمی در پیشرفت بسوی ترقی دارند در امپراطوریهای کهن مشرق زمین نمی‌توانست تاثیرات قابل توجهی داشته باشد. اندیشه‌ها و افکاری که جنبه عدم تحرک و سکون داشت در چنین اوضاع و احوالی غلبه پیدا می‌نمود. مردم مشرق زمین در زمان امپراطوریهای باستانی تابع محض بودند و حق کوچکترین چون و چرا و بحث و گفتگو و اظهار نظر در اصول اخلاقی و در مبنای موسسات و سازمان سیاسی نداشتند. در مورد وضع حکومت و ماهیت قدرت تسلیم بودند[1] مردم مشرق زمین بر خلاف مردم مغرب زمین کمتر به جنبه مادی زندگی توجه

---

۱ ـ ممالکی که پیش از دیگران امور خود را نظم دادند در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد مصر و بین‌النهرین بوده و تاریخشان تقریباً سی و پنج قرن تا حدود پانصد سال قبل از میلاد دوام پیدا کرده وطی این مدت از حیث استواری تمدن پیش بوده‌اند مردم مصر و کلده و آشور از نژاد بنی‌حام و بنی سام بوده و هریک دورانی داشته و امپراطوری نیرومندی تشکیل داده‌اند. جزایری که در دریای اژه پراکنده است و همچنین جزیره کرت کانون تمدن بسیار قدیمی‌اند و در همین ازمنه فنیقیها، قوم یهود، قوم هلن، و اقوام ایرانی و مردم روم به تشکیل اجتماع پرداخته‌اند و نام خود را در تاریخ تمدن ثبت کرده‌اند . سکنه

داشتند در اولین نوشته‌های پیروان برهما، بودا و کنفسیوس جملاتی در موضوعات سیاسی دیده می‌شود که آمیخته با مذهب و اخلاق است[1].

در افکار چینی‌ها و هندیها مسائلی مثل تساوی انسانی و تمایلی به دمکراسی سیاسی دیده می‌شود. دولت تشکیل شده بصورت پادشاهی استبدادی یا مطلقه الهی بوده یعنی سلطنتی که قدرت آن از غلبه بر دیگران و یا مذهب سرچشمه می‌گیرد شاه یا به عنوان خدا مورد پرستش بود که این امر خاص مصر بود و یا شاه نماینده خدا شناخته می‌شده مثل سلاطین آشور و پارس و جمعی از مقامات حکومتی شاه را در وظیفه‌اش کمک می‌کردند و مورد حمایت روحانیون بودند. روحانیون بر افکار مردم حاکم بودند و در مواردی قدرت واقعی دولت در اختیار آنان بود. دولت در مشرق زمین بر اصل نژاد و زبان استوار نبود بلکه بر اساس اشتراک در پرستش خدایان بود[2] ایرانیان، هندوان، چینیان

☜ یونان و ایران و روم از اقوام آریائی بوده‌اند. هنگامی که تمدن اهالی جزایر اژه و کرت زوال یافت مردم یونان بر روی خرابه‌های آنان تمدن تازه ایجاد کردند در همین دوران سکنه ایران از فلات خود سرازیر شده تمام خاک مشرق زمین را از آشور تا مصر بزیر نگین آورده، با مردم یونان روبرو شدند چند قرن به میلاد مسیح مانده بود که نوبت بمردم روم رسید و فرمان حکمرانی ممالک کنار بحرالروم بنام ایشان توقیع گردید نباید تصور کرد که در دیگر نقاط دنیا ظلمانی بوده نقاطی مثل چین، هندوستان خود مراکزی از تمدن بودند اقوام زرد در چین سابقه چند هزارساله دارند تمدن هند از چین تازه‌تر و بانی آن را مردی سفید پوست از نژاد آرین دانسته‌اند که با اهالی ایران قرابت داشته است.

در میان تواریخی که از ملل قدیم دنیا در دست داریم تاریخ ملت مصر از همه قدیمیتر است زیرا وقایعی را نام می‌برد که در زمانی دورتر از پنجهزار سال پیش واقع شده. پی بردن به تاریخ مصر منوط به کشف هیروگلیف یعنی خط مردم آن سرزمین بوده و نخستین بار در ۱۸۲۲ بدست شامپولیون فرانسوی شناخته شد وی قبلاً زبان قبطی را فراگرفته بود مفتاح هیروگلیف را با تجزیه کلمات پیدا کرد و بعد از او کاشفان بسیاری آثار قدیم مصر را کشف کردند. سلاطین قدیم مصر فرعون لقب داشتند فراعنه مصر از ۲۶ سلسله بوده و تاریخشان سه هزار سال را شامل است و به چهار دوره اصلی تقسیم نموده‌اند. اهرام ثلاثه مصر مربوط به سه تن از فراعنه مشهور ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد است که برای خود خوابگاه ابدی ساخته‌اند و بلند ترین آن ۱۴۶ ذرع ارتفاع دارد و عظیم ترین بنای سنگی بجای مانده است. مراجعه شود به تاریخ ملل شرق و یونان ترجمه عبدالحسین هژیر.

۱ ـ مراجعه شود به تاریخ عقاید سیاسی دکتر عزیزی جلد اول صفحه ۲۱.

۲ ـ مراجعه به تاریخ نشان می‌دهد تا روزگاران دراز و در دورانهای ممتد آسیا و تمدن آسیائی بر همه‌جا مسلط بوده است چنین بنظر میرسد که تمامی اروپا یک پیشرفتگی و ادامه‌ای از آسیا باشد، مردمان گوناگونی همچون امواج پشت سرهم از آسیا حرکت کرده‌اند و اروپا را مسخر ساخته‌اند آنها در اروپا به تاخت و تاز پرداختند و در ضمن اروپا را متمدن ساختند، آریائیها، هونها، عرب‌ها، مغول‌ها و ترک‌ها هرکدام از یک قسمت آسیا بوده‌اند و بعد در سایر قسمتهای آسیا و اروپا پراکنده شده‌اند بدین ترتیب ☞

و عبریان از جمله مردم مشرق‌اند که به عقاید سیاسی و رشد آن کمک کرده‌اند.

۳ـ عقاید سیاسی ایرانیان قدیم

ایرانیان باستان در بخش‌های مختلف علوم و تمدن به درجات بلندی دست یافته بودند در فن مملکت داری و سیاست مدن هم پیشرفت داشتند قریحه ایرانی در تمام دوران تاریخ طولانی خود علاقه به تتبع در قواعد و قوانین مملکت‌داری داشته و سعی کرده، اصول حکومت و فن سیاست را تنظیم نماید[1] و این روند نه تنها در قدیم بلکه در قرون وسطی هم ادامه یافته است. اولین قوم اروپائی که با ایرانیان آشناشد یونانیان بودند که خود از پیشروان تمدن بودند. در آن دوران این ارتباط و آشنائی از طریق جنگ بود[2] در

☜ اروپا مدتهای دراز همچون مستعمره‌ای برای آسیا بوده است بسیاری از مردمان کنونی اروپا اعقاب و اولادان همان مهاجمان قدیم آسیا می‌باشند... آسیا رهبران بزرگ فکری و بنیان گذاران ادیان اصلی و بزرگ را در خود پرورانده است و بیش از هرچیز دیگر در مردم سراسر جهان تاثیر داشته‌اند آئین هندوئی که قدیمیترین مذهب امروز جهان است محصول هند است همچنین آئین بزرگ بودائی که برادر آن می‌باشد و امروز در سراسر چین و ژاپن و برمه و تبت و سیلان رواج دارد نیز از هند و آسیا بود. دین یهود و مسیح نیز آسیائی هستند در فلسطین و در سواحل غربی آسیا تولد یافتند آئین زرتشتی که مذهب پارسیان کنونی است در ایران آغاز شد و حضرت محمد(ص) پیامبر اسلام نیز در مکه و در سرزمین عربستان ظهور نمود... مراجعه شود به صفحه ۳۴ جلد اول نگاهی بتاریخ جهان نهرو ترجمه محمود تفضلی.

۱ ـ مراجعه شود به مجله روزگار نو جلد ۴ شماره ۱ سال ۱۹۴۴ چاپ لندن مقاله پروفسور یوسف شخت با عنوان فن سیاست مدن و مملکت‌داری در ایران قدیم.

۲ ـ جواهر لعل نهرو در کتاب نگاهی بتاریخ جهان با استفاده از کتب مورخین یونانی دورنمائی از جنگهای ایران و یونان قدیم و افکار سیاسی آن عصر بدست می‌دهد وی تصریح می‌نماید که هرودوتوس (هردوت) مورخ یونانی در گزارشاتی که داده بیطرف نبوده و از یونانیها حمایت دارد و نهرو می‌نویسد امپراطوری بزرگی در ایران تشکیل شد که تحت حکومت شخصی که یونانیها او را داریوش می‌نامیدند قرار داشت این امپراطوری نه فقط از لحاظ وسعت بلکه از نظر سازمان هم بزرگ بود از آسیای صغیر تا رود سند گسترده شده بود و بسیاری سرزمینها و از جمله مصر قسمتی از آن بشمار میرفت در سراسر این امپرطوری وسیع جاده‌های بسیار خوبی وجود داشت که پیک امپراطوری در آن رفت و آمد می‌کرد. و داریوش بدلایلی تصمیم گرفت دولت شهرهای یونان را مسخر بسازد و با آنها بجنگ پرداخت. مشروح این جنگها را هردوت ضبط کرده و نخستین حمله را با شکست معرفی نموده و بعد در سال ۴۹۰ قبل از میلاد باردوم ایرانیها بر یونان حمله کردند واز دریا خود را به یونان رساندند و در ماراتن نزدیک آتن پیاده شدند آتنیها به وحشت افتادند زیرا شهرت ارتش ایران خیلی زیاد بود بخاطر همین وحشت با دشمنان قدیمشان اسپارت متفق شدند هردوت نتیجه این جنگ را هم شکست داریوش در ماراتن معرفی کرده ولی پسر داریوش یعنی خشایارشاه. هم در صدد تصرف یونان بر آمد. نهرو از تصمیم خشایار شاه به جنگ با یونان وقبول خطرات عظیم بعنوان یک درس یاد می‌کند و عبارات خشایارشاه شاه ایران را با تفصیل آورده و آنرا فراراه ☜

ادبیات قدیم یونان حکمتها و دستورهای سیاسی ایرانیان نقل شده و مورد بحث قرار گرفته ومیرساند تاکید ایرانی بر اجرای عدالت بوده است.

کتب و رسالات زیادی از ایران قدیم نام برده‌اند که مشتمل بر مجموعه‌ای از مضامین اخلاقی و سخنان حکمت آمیز منسوب به حکمای مختلف ایرانی بوده و در همه بنحوی نکات قابل توجهی در اداره امور زندگی واجتماع دارد[1] به طوریکه معلوم است جاماسب یکی از دانشمندان ایرانی برده که آثار علمی و اخلاقی زیادی در ادبیات زردشتی داشته است سند معروفی که از دوره ساسانی باقیمانده نامه تنسر است که آن را به شاه طبرستان نوشته تا او را به اطاعت اردشیر شاه ایران وادار کند و یک سند سیاسی تبلیغاتی بشمار می‌رود[2].

☜ مبارزات خود برای خلاصی از استعمار انگلیس قرارداده است از جمله عبـارات این است «... نبـاید در همه جا فقط خطـر را دیـد و دائماً مخـاطرات را حساب کرد اگر در برابر هر پیش آمدی شما هرچیز را به همین ترتیب بسنجید هرگز هیچ کاری انجام نخواهید داد خیلی بهتر است که همیشه با خوش بینی به حوادث بنگریم... موفقیت معمولاً در انتظار کسانی است که به اقدام می‌پردازندپیروزی برای کسانی که ترسو و ملاحظه کار هستند و می‌خواهند نتیجه هرکار را بدرستی بسنجند در انتظار نمی‌ماند.... همیشه کارهای بزرگ همراه با مخاطرات بزرگ انجام شده است»

مراجعه شود به جلد اول کتاب نگاهی به تاریخ جهان جواهر لعل نهرو ترجمه محمود تفضلی صفحه ۱۰۰.

۱ ـ تاریخ آمدن آریائیها به فلات ایران معلوم نیست بعضی آن را دوهزار سال قبل از میلاد میدانند تاریخ آریائیهای ایرانی از قرن هفتم یا اواخر قرن ۸ قبل از میلاد شروع می‌شود تاریخ قدیم ایران را به دوره‌های ذیل تقسیم کرده‌اند دوره‌مادی، دوره هخامنشی، دوره مقدونی و سلوکی ، دوره پارت، دوره ساسانی.

دولت ماد در آخر قرن ۸ ق م تاسیس شد در باب شاهان ماد و سنین سلطنت آنها بین هردوت و کتزیاس اختلاف است، هردوت مدت آنان را ۱۵۰ سال نوشته درباب تمدن مادیها چیز زیادی نمی‌توان گفت زیرا اطلاعات زیادی نسبت بمذهب، تشکیلات سیاسی اجتماعی و خانوادگی آنها و در مورد زبان و خط و صنایع آنها در اختیار نیست . مشیرالدوله پیرنیا بخش عمده‌ای از جلد اول‌ایران باستان رابه مادها پرداخته و با این ترتیب با توضیح مفصلی از ایران باستان آغاز سخن نموده و سپس در کتابهای دیگر ایران باستان به ادوار زندگی مردم در عهد هخامنشیان، سلوکیها، پارتها و ساسانیان پرداخته است کسانیکه سوابق ایران قبل از اسلام را بخواهند باید باین مرجع که مولف آن حدود ده سال در جمع آوری مطالب به بسیاری از اسناد و کتب مورخین ایرانی و خارجی پرداخته مراجعه نمایند.

۲ ـ اینوستزانزف (*Inostranzev*) محقق روسی در کتابیکه با عنوان نفوذ ایرانیـان در ادبیات عـرب (*Iranian Influence on Moslem Literater*) نگاشته فهرستی از کتب مربوط به ایران قدیم را آورده که بعداً به زبان عربی ترجمه شده‌اند از جمله کتاب عهد کسری، کتاب عهد اردشیر که شامل دستوراتی و اندرزهائی از قول اردشیر به پسرش بوده، کتابی با عنوان مسائلی که شاه روم بادست بقراط رومی به انوشیروان فرستاد، و کتابی بنام فرستادن فلاسفه از جانب پادشاه روم نزد شاه ایران و پرسیدن مسائلی از حکمت. این محقق روسی از کتب دیگری نام میبرد که وضع ایران قدیم را در قبال مسائل اجتماعی و ☜

٤ـ عقاید سیاسی کهن دیگر ملل مشرق زمین

آئین مردم چین پرستش آسمان و خدایان و اجداد بود که بر این امر مراقبت میشد. دینداری فرزندان پایه همه تقواها بود وظیفه اطاعت و تمکین نسبت به کلیه اقتدارات از چنین تقوائی ناشی میشد.

عصر طلائی و توسعه اندیشه‌های چینی مقارن با خانواده شوئه بوده که بین قرن یازدهم و سوم قبل از میلاد امتداد داشته است از مهمترین متفکرین و فلاسفه چین کنفوسیوس[1] و منسیوس[2] مه‌تی[3] لاوتسه[4] می‌باشند اینان قانون را برای حفظ نظم و جلوگیری از تباهی و هرزه‌گی طبیعی انسان لازم می‌دانستند و می‌گفتند که «بشر طبیعتاً بدکار است و محتاج به آموزش و نظم و ترتیب است . فرمانروایان قدیم ببدی و شرارت انسان پی برده بودند... و بهمن جهت و به قصد تنظیم و تنسیق غرایز انسانی اخلاقیات و قوانین و مؤسسات را بوجود آوردند...».[5]

در نظریات متفکرین چینی حق انقلاب علیه فرمانروایان جبار مدنظر قرار گرفته چنانکه در اندیشه‌های مکتوب کنفوسیوس پاره‌ای نظریات انقلابی دیده می‌شود[6].

یکی از پیشوایان مذهبی چین بنام دمده‌تی پنج قرن قبل از میلاد خواهان برادری جهانی شد و منسیوس اعلام نمود که «مهمترین عنصر در دولت مردم‌اند و جواب خدایان در درجه دوم ازاهمیت قرار دارد و اهمیت سلطان پس از آن دو است». وی اضافه نموده که باملاحظه ماهیت الهامات بشر ما می‌توانیم خواست خداوند را بیاموزیم و اصل معروف اراده مردم اراده خداست برای مردم چین یک حقیقت غیر قابل انکار بود. مردم چین پذیرفته بودند که وقتی سلطان فاسد حکومت کند طبقهٔ پرهیزکارترین شاهزادگان است

☞ سیاسی جامعه نشان می‌دهد.

۱ـ *Confucius* (۵۵۱ـ۴۷۹ ق م).

۲ـ *Mencius* (۳۷۲ـ۲۸۹ ق م).

۳ـ *Mah - ti.*

۴ـ *Laotze.*

۵ـ مراجعه شود به تاریخ عقاید سیاسی دیمن جینس صفحه ۷۸.

۶ـ مراجعه شود بتاریخ عقاید سیاسی دکتر عزیزی صفحه ۴۳.

که او را بر کنار سازد و خود بجایش بنشیند.در فلسفه چین جنگجویان در مقام پائین‌تری قرار داشتند و با اصول میلیتاریسم بشدت مخالف بودند[1].

در شبه قاره هند نخستین امپراطوری در قرن چهارم قبل از میلاد تأسیس شد قبل از آن در هند دولت شهرهائی خود مختار بوده که قدرت در اختیار اشراف بوده است. مساعی بسیاری ابراز میشده تا هندوستان بشکل امپراطوری جهانی در آید بر خلاف غالب نظامات سیاسی مشرق زمین دولتهای هند جنبه الهی نداشتند. دولت از معبد و مذهب جدا بود. روحانیون در حاکمیت مشارکت نداشتند. احکام دینی در اصول اخلاقی خلاصه می‌شد. متفکرین سیاسی هند انسان را در اصل خودخواه و تبه‌کار دانسته‌اند و حالت عادی و طبیعی را وجود ظلم و ستم و تعدی اغنیا نسبت به فقرا تلقی کرده‌اند. برای جلوگیری از چنین وضعی اقتدار سیاسی ضرورت پیدا میکند دولت بخاطر نیاز انسانها تشکیل می‌شود و برای تحکیم قدرتش بر اعمال زور و تحمیل مجازات اتکاء می‌نماید. بنابر عقاید هندوان اقتدار در شخص فرمانفرما تجسم پیدا می‌کند اما او هم مثل همه افراد در معرض سقوط و اعمالش قابل مجازات یا مستحق پاداش خواهد بود. متفکرین هندی مقاومت در مقابل ظلم و ستم جباران را تجویز می‌کردند و حق شورش و انقلاب را تصویب می‌نمودند بنابر این به سلطنت محدود بیش از سلطنت مطلق اعتقاد داشتند[2] بسیاری از دانشمندان هندی به تشکیلاتی که جنبه دمکراسی داشت عقیده داشتند و از اصول برادری و مساوات حمایت می‌نمودند. بودا در قرن پنجم قبل از میلاد منادی نظریات دمکراتیک بود و سعادت مردم را در حفظ مجامع ملی میدانست بهمین جهت بود تبلیغات زیادی علیه سلطنت دست زد معهذا عقاید سیاسی هندوها غالباً سیاست هواخواهی از نظامیان را داشت و بعضاً شبیه به ماکیاولی بود. شیوه‌های فریب و تزویر و دیپلماسی مخفی را تجویز می‌کرد.

---

۱ ـ مراجعه شود به فصل بیست و سوم تاریخ تمدن ویل دورانت صفحات ۷۱۸ الی ۸۸۶ مربوط به جلد اول با عنوان مشرق زمین گاهواره تمدن ترجمه احمد آرام سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی سال ۶۷ چاپ دوم.

۲ ـ مراجعه شود به تاریخ عقاید سیاسی دکتر عزیزی جلد اول صفحه ۴۲.

یک عامل دیگر که تا مدت طولانی موجب قدرت و استقامت وضع اجتماعی هند می‌شد سیستم کاست (طبقات) بود. در آن زمانها سیستم کاست آنقدر که بعدها سخت شد نبود. سیستم کاست زندگی هند را در طول هزاران سال بهم پیوسته و حفظ کرده بود این سیستم بر اساس وجود طبقات مهم و در اصل شامل چهار طبقه بزرگ می‌شد و هر طبقه به طبقات کوچکتر تقسیم می‌شد هر فرد در یک طبقه معین بدنیا می‌آمد نمی‌توانست در تمام عمر طبقه خود را تغییر دهد و در همان طبقه می‌مرد[1].

عبریان کسانی بودند به پرستش خدای یگانه روی آوردند. خدای یهودان خاص مکان معینی نبود بلکه تمام قوم یهود به آن اعتقاد داشتند. قویترین احساسات مربوط به لزوم آئین در قوم یهود وجود داشت[2] کلیه قوانین از خداوند سرچشمه می‌گیرد و بر فرمانروایان و اتباع یکسان حاکم بود. عدم اطاعت از قانون بلحاظ عدم اعتنا به خداوند و هم به دلیل شکستن میثاق قابل مجازات بود[3] تاثیر و نفوذ روحانیون بطور غیر مستقیم قوی بود و حتی بعد از تاسیس پادشاهی همچنان باقی بود. در عقاید سیاسی عبریان جنبه‌های دمکراتیک به چشم می‌خورد و یهودیان می‌توانستند از فرمانروایان خود انتقاد کنند پیغمبران پیشروان مخالفت علیه پادشاهان و فرمانروایان بودند و عدم رضایتها را متشکل می‌ساختند. در قرن هشتم قبل از میلاد کتاب میثاق که مجموعه‌ای از تصمیمات گذشته بود پیدا شد این مجموعه قوانین سابق را در بر داشت و متضمن اصول جدیدی نبود هدف این بود که مردم را با تصمیمات و عادات پدرانشان آشنا نمایند و برای اینکه مورد پذیرش مردم قرار گیرد لازم بود سالها روحانیون مردم را آماده کنند بالاخره در یک اجتماع عمومی مرکب از پادشاه و مردم انطباق این مجموعه بطور رسمی به عمل آمد و

---

۱ ـ ویل دورانت مورخ معروف کتاب دوم تاریخ تمدن را به هند و همسایگانش اختصاص داده که در ترجمه اخیر با عنوان (مشرق زمین گاهواره تمدن) جلد اول تاریخ تمدن قرار گرفته سوابق تمدن را در شبه قاره هند با تفصیل و از همه زوایا معرفی کرده است از لابلای مباحث مشروح ویل دورانت افکار سیاسی و فلسفی و اعتقاداتی که مردم این قسمت از جهان در دوران قدیم داشته‌اند بخوبی درک می‌شود مراجعه شود به صفحات ۴۵۴ الی ۷۰۹ تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه احمد آرام و دیگران از انتشارات سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی سال ۱۳۶۷.

۲ ـ مراجعه شود به تاریخ عقاید سیاسی دکتر عزیزی صفحهٔ ۴۴.

۳ ـ مراجعه شود بتاریخ تمدن ویل دورانت فصل دوازدهم قوم یهود ۳۵۰ الی ۴۰۵.

همه تعهد نمودند که آنچه را در میثاق آمده اجرا نمایند.

۵ـ افکار سیاسی یونان قدیم

یونان در قرن هفت قبل از میلاد مرکب از تعدادی اجتماع مستقل بود که تمایلات اتحاد و اتفاق بین آنها وجود داشت[1].

---

۱ ـ برای شناسائی تحولات یونان قدیم مراجعه شود به تاریخ ملل شرق و یونان البرماله وژول ایزاک ترجمه عبدالحسین هژیر جلد ۲ که تمام آن به یونان اختصاص یافته است.
در بین کلیه مللی که در اروپا هستند یونان موقعیتی ممتاز دارد و پایه تمدن اروپا است. شاهکارهای یونان هنوز هم سرمشق هنرمندان ونویسندگان و خطبای اروپا است. مردم یونان عواطف عالی‌تری که پیروی از عقل، وطن پرستی، آزادیخواهی و عشق به زیبائی است به اروپا آموخته‌اند. یونان از جمله ممالکی است که از حیث بریدگی ساحل اهمیت دارد طول سواحلش از دوهزار کیلومتر بیشتر است و بالطبع مردم آن دریا نورد و تجارت پیشه‌اند. به عقیده هرودت دلپذیرترین آب و هوا نصیب یونان شده است همین مورخ و توسیدید که در قرن پنجم می‌زیسته‌اند با آثار خود یونان را در حد اعلی شهرت باقی نگهداشته‌اند. در طی هزار سال دوم قبل از میلاد قوم هلن از نژاد آریا قدم به یونان گذاشتند. مردم یونان مشرک بودند و خدایان خود را بصورت انسان تصویر می‌نمودند. آثار طبیعت را از خورشید و رعد و اقیانوس و طوفان و چشمه‌سار و باد وباران را مقام الوهیت می‌دادند و می‌پرستیدند و آنها را منشاء خیر و شر تصور می‌کردند زئوس خدای معتبر او را با جبروت تصویر می‌کردند و مظهر آثار آسمانی شمرده می‌شد و می‌گفتند خدائی است که در فراز آسمانها میغرّد واز صولتش زمین می‌لرزد و باد و باران را در اختیار او می‌دانستند در اطراف زئوس عده زیادی ارباب انواع قرار داشتند که مظهر کائنات آسمانی بودند. زن زئوس هرا در آسمان زندگی می‌کرد و الهه عروس و مزاوجت بود، هرمس، آرتمیس، آپولون را سه فرزند زئوس می‌دانستند.... مردم یونان منزل زئوس را در قله المپ که بلندترین کوه یونان بود می‌دانستند عده خدایان المپ را به دوازده می‌رسانیدند. مشهورترین پهلوان یونان هراکلس می‌باشد که امروز بنام هرکول معروف است مردم یونان داستان خلقت بشر و نژاد خود را بوضعی معجزه‌نما پرداخته بودند که جنبه افسانه داشت در نظر مردم یونان غرض از عبادت جلب نظر خدایان بود و راه این کار اقسام ادعیه و هدایا می‌دانستند هر سانحه‌ای که پیش می‌آمد در صدد بودند اراده خدایان رادر آن باب بدانند به افتخار بعضی از خدایان جشنهای با شکوه ورزشی می‌گرفتند که از همه مهمتر جشنهای المپی بود که هر چهار سال یکبار تجدید می‌شد جشن پنج روز طول می‌کشید. اسپارت و بعضی دیگر دولت شهرها به آتن رشک می‌بردند در نتیجه جنگ پلوپونز در گرفت یونان را به دو اردو قسمت کرد پاره‌ای بکمک آتن و برخی بکمک اسپارت بجان هم افتادند آتن در دریا و اسپارت در خشکی سیادت داشت این جنگ ۲۷ ساله قرن پنجم قبل از میلاد ۴۳۱ تا ۴۰۴ سه دوره داشت که هرکدام را حوادثی مهم است که مورخین ضبط کرده‌اند در دوره اول قوای طرفین تقریباً مساوی بود و هیچیک پیروزی نیافت و ده سال طول کشید و در دو دوره بعد الیباد خائن باعث شد که صدمات زیادی به آتن وارد شود و سرانجام تحت ولایت اسپارت در آمد. سقراط اطاعت از قوانین را واجب می‌شمرد در ایام جنگ پلوپونز شجاعانه جنگیده‌بود. معذالک مردم نظر خوبی به او نداشتند و باتهام اینکه خدایان را حرمت نمی‌کند گرفتار شد، قضات از او پرسیدند چه مجازاتی در حقش روا دارند گفت برای اینکه عمر من بخدمت وطن مصروف شود و بتوانم هموطنان را به فضیلت راهنما باشم پیشنهاد ☜

پلیس *(Polis)* یا کشور ـ شهر میدان فعالیت و بحث در مسایل سیاسی بود در قلب مردم یونان این فکر رسوخ کرده بود که همه مبدأ مشترکی دارند در هریک از این واحدها طبقه خاصی که اشراف باشند حکومت و اقتدار داشتند و اسپارت از این امر استثناء بود. در قرن بعد تکامل اجتماعی سیاسی یونان در جهت دیگری سیر کرد. در هر گوشه و کنار حاکم ستمکار وظالمی قدرت را بدست گرفت و مردم را زیر سلطه قرار داد جباران این دوره یونان بازور و ظلم و جور حکومت کردند و طبقه اشراف را هم زیر اقتدار خود گرفتند تفوق اسپارت و بعد آتن بر سایر دولت ـ شهرهای یونان کم‌کم برسمیت شناخته شد. غالباً برای شناسائی فلسفه سیاسی یونان به این دو کشور ـ شهر مراجعه می‌نمایند.

مردم اسپارت به سه طبقه تقسیم شده بودند اول جمع قلیلی که عنوان اسپارتیها را داشتند که بر اساس مالکیت ارضی قدرتشان تثبیت بود و دارای حقوق سیاسی بودند و امور سیاسی را در اختیار داشتند و اطفال را از هفت سالگی تعلیمات نظامی می‌دادند.

طبقه دوم پریکواها بودند که غالباً امور کشاورزی را عهده دار بودند ولی در حیات سیاسی نقشی نداشتند. طبقه سوم غلامان (یا هلت‌ها) بودند که جمعیتی زیاد و از جهت حقوق سیاسی و مدنی بی بهره بودند. سازمان سیاسی با دوپادشاه همقدرت در رأس آن بود بعد مجلس سنای اسپارت با ۲۸ عضو مادام‌العمر انتخابی بود و بالاخره مجلسی از تمام اسپارتها و شورای پنج نفره‌ای هر سال امور را اجرا می‌کرد.

دولت شهر آتن نیز مردمش تقسیم می‌شدند به غلامان و آزادگان و آزادگان خود به دوگروه نجبا و عوام تقسیم می‌گردیدند. غلامان بوضع برده (سرف) در آمدند جمعی از خارجیان هم در آتن ساکن بودند. قدرت سیاسی در اختیار نجبا قرار داشت جوهر حکومت در این بود که ثروت بجای نسب شرط تمتع از حکومت بود وضع سیاسی آتن و قدرت حکومت آن در ۵ قرن قبل از میلاد بعد از تبعید حاکم جباری بنام پزیستراتوس نهضت دمکراسی شدیدی در آتن ظهور کرد و همینکه قانون حکومت آتن شکل نهائی

☞ می‌کنم مقرر دارید که بخرج دولت در معبد پری تانه از من‌نگهداری شود. این جواب تمسخرآمیز در نظر قضات دشنامی سخت آمد و سقراط محکوم به اعدام شد.

گرفت کلیه افرادی که لقب همشهری به آنها اطلاق میشد از دمکراسی برخوردار بودند اما انبوه غلامان و بیگانگان که بمراتب از همشهری ها زیادتر بودند محروم از حقوق مدنی و سیاسی بودند و بهمین جهت عنوان دمکراسی که غالب نویسندگان به آن حکومت اطلاق کرده‌اند غیر واقعی است. ویل‌دورانت مورخ مشهور نویسنده تاریخ تمدن که با تفصیل بسیار مراحل تمدن یونان باستان را شرح میدهد. در مرحله‌ای که حکومت آتن بصورت تکامل یافته‌ای در آمده و شکل دمکراسی به خود گرفته تازه فقط جمعی از شهروندان را در بر می‌گیرد. وی می نویسد «کلیستن کار خود را با انقلاب بر ضد نظام سیاسی شروع کرد و علی رغم مخالفت نیرومندترین خانواده‌های آتن، قانون اساسی دمکراتیکی وضع کرد که باکمی تغییر تا آخرین دوره آزادی آتن نافذ ماند پوشیده نیست که دمکراسی آتن یک دمکراسی کامل نبود زیرا فقط آزادگان را در بر می‌گرفت و تنها به‌کسانی که به اندازه معینی از دارایی بر خوردار بودند اجازه احراز مقامات اجتماعی را می‌داد... و بالاخره می‌افزاید به راستی از اقبال یونان و نیز اروپا بود که دوازده سال پیش از درگیری جنگ ماراتون کلیستنس کار خطیری راکه سولون آغاز کرده بود کمال بخشید.[1]

۶ـ تفکرات سیاسی قبل از افلاطون

اولین آثار سیاسی را میتوان در ادبیات یونانیان دریافت نمود مثلاً حماسه‌سرائی

---

۱ ـ ویل دورانت جلد دوم تاریخ تمدن خود را در حدود ۷۰۰ صفحه به یونان باستان پرداخته و ضمن چند کتاب زوایای این دوران را روشن ساخته است وی در کتاب اول ا ز ۳۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح را توضیح داده در مورد چگونگی تشکیل دولت و امور سیاسی می‌نویسد بهنگام آرامش به وسیله خانواده و بهنگام بحران بوسیله طایفه اداره می‌شده است طایفه گروهی است مرکب از کسانی که برای خود جد مشترک می‌شناسند و رئیس مشترکی دارند همچنان که زور رئیس طایفه تدریجاً بصورت عرف و قانون در می‌آید مقرهای روستایی طایفه رفته رفته به یکدیگر پیوند می‌خورند و یک اجتماع سیاسی که در عین حال بر مناسبات خویش‌آوندی استوار است بوجود می‌آورند شهرارگ دارد اقامتگاه رئیس طایفه مرکز شهر است وقتی که رئیس از طایفه عمل مشترکی بخواهد مردهای آزاد را به مجمع عمومی فرا میخواند و پیشنهاد را عرضه می‌کند. هرگاه لازم آید که طوایف متحداً به کار پردازند راسای طوایف ازمیان خود یکی راکه از همه تواناتر است به رهبری بر می‌گزینند و او را شاه می‌شمارند و با سپاهیان خودکه مرکب از آزادگان و بردگانند به خدمت او در می‌آیند.

ویل دورانت درکتاب دوم که از ۱۰۰۰ تا ۴۸۰ قبل از میلاد را بعنوان تکامل یونان توضیح داده از اسپارت شروع می‌نماید. وی می‌نویسد لوکورگوس یا واضعان قوانینی که به او منسوب‌اند به

دوران همر در حکومت شیوخ بوجود آمد نویسندگان از آثار و علائمی دریافته‌اند که در

☜ شیوه کلینتس نظام اجتماعی راکه بر پایه خویش‌آوندی استوار بود مردود دانست و نظامی جدید بر اساس تقسیمات جغرافیایی بر قرار کرد و بدین وسیله قدرت خاندانها قدیم را درهم شکست واشرافیتی دامنه دارتر پدید آورد و بدان جهت مدتی طولانی دوام آورد که هرسه نوع حکومت پادشاهی و اشرافی و مردم سالاری را باهم جمع کرد دولت پادشاهی اسپارت در واقع نوعی دوشاهی بود می‌افزاید در اسپارت قدرت اساساً از آن سپاه بود زیرا اسپارت فقط در سایه شجاعت و انضباط و مهارت نظامی به امنیت و عظمت خود رسید هریک از اسپارتیان از ۲۰ سالگی تا ۶۰ سالگی به تمرینات جنگی میپرداخت در نتیجه اسپارت توانست پیاده نظامی فراهم کند که همه یونانیان حتی آتنیها را به وحشت اندازد. پادشاهان دوگانه اسپارت دارای قدرت مطلق نبودند و فقط در اجرای مراسم قربانی و سرپرستی قوه قضائی و قیادت سپاه در زمان جنگ همت می‌گماشتند اما در همهٔ کارها از مجلس سنا متابعت می‌کردند عناصر اشرافی که در قانون اساسی موقعیت غالب داشتند در سنا سکنی می‌گزیدند تعداد اعضای مجلس سنا ۲۸ نفر بودند. مجلس سنا دادگاه عالی رسیدگی به جرایم سنگین به شمار می‌رفت و سیاست عمومی دولت را تعیین و قانون وضع می‌کرد عنصر دمکراتیک نظام اسپارتی مجمع عمومی بود که همه شهروندان می‌توانستند به این مجمع راه یابند از میان ۳۷۶،۰۰۰ اسپارتی ۸۰۰۰ تن برای عضویت آن شایستگی داشتند مجمع برای رسیدگی به مهمترین مسائل هرماه در روز بدر جلسه‌ای تشکیل می‌داد که مجلسی مستقل بود ولی بعداً مجلس سنا اختیار یافت که تصمیمات مجمع عمومی را در صورت نادرست بودن تغییر دهد. لازمه آماده‌کردن مردم در اجرای اهداف عمومی آن بود که آنان را از کودکی از خانواده جدا کنند و با انضباطی سخت پرورش دهند اولین قدم نوعی اصلاح نژاد بی رحمانه بود گذشته از حق پدر در کشتن فرزند خود تمام کودکان را نزد شورای بازرسان دولتی می‌برد هر کودکی راکه به نظر ناقص می‌آمد از قله کوه بزیر می‌افکندند برای پاک کردن جامعه ازکودکان ناقص علاوه از طریق فوق آنان را در معرض حوادث پرخطر قرار می‌دادند حکومت به پسران و دختران نصحیت میکرد هنگام انتخاب همسر سلامت و شخصیت او را منظور دارند شاه آرخیداموس که زنی لاغر را به همسری برگزیده بود به پرداخت غرامت محکوم شد در آتن حکومت در اختیار اشراف بود مردم در زمان آنها از جهت سیاسی به سه طبقه تقسیم می‌شدند طبقه سواران که مالک اسب بودند و می‌توانستند سواره نظام را ترتیب دهنده و طبقه گاوداران که هر یک دو گاو داشتند و پیاده‌نظام را ترتیب می‌دادند و طبقه کارگران مزدور که دسته‌های ساده پیاده نظام را تشکیل می‌دادند سکنه آتن از حیث اقتصادی هم به سه طبقه اشراف که در تجمل میزیستند، بردگان و کارگران که اراضی اشراف را زراعت میکردند و پیشه‌وران و صنعتگران و بازرگانان که از لحاظ ثروت پس از اشراف قرار داشتند تقسیم می‌شدند در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد کینه بینوایان علیه ثروتمندان سخت تحریک شد و اوضاع آتن به سر حد انقلاب کشیده شد.ویل‌دورانت می‌نویسد برابری پدیده‌ای غیر طبیعی است هرجا توانائی و هوشیاری آزاد باشد نابرابری باید آنچنان رشد کند تا بالاخره با فقر عمومی ناشی از جنگ طبقاتی از بین برود برابری و حریت قرین نیستند دشمن یکدیگرند. انباشت سرمایه در آغاز امری ضروری است ولی در پایان امری مهلک می‌شود پلوتارک می‌گوید اختلاف غنی و فقیر به اوج خود رسیده بود بنظر میرسد که شهر در اوضاع خطرناکی به سر می‌برد و هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری از اغتشاش وجود نداشت مگر یک قدرت استبدادی فقرا برای تعدیل ثروت آماده قیام شدند و بحرانی در آتن پیش آمد در بحبوبه این کشاکش مردی بنام سولون فقرا و ثروتمندان را بنحوی قانع کرد که اختلافات موجود را فیصله دهند و سازش کنند این سازش موجب استواری نظم سیاسی و اقتصادی نوینی شد و نهضت سولون یکی از معجزات شناخته گردید پدر سولون از اشراف بود و در جوانی از این طبقه بهره برد و تجربه بسیاری در تجارت بدست آورد و به درستکاری مشهورگردید در ۴۴ سالگی (سال ۵۹۴ ق م) نمایندگان طبقات متوسط از او خواستند ☞

تمام قرن پنجم قبل از میلاد تتبع و تفکر درباره مسائل سیاسی بسیار عمیق بوده است و بسیاری از اندیشه‌هائی که در کتب افلاطون و ارسطو ملاحظه می‌شود قبل از آنهم مورد بحث بوده است علاقه شدید افراد بمسائل سیاسی از مشخصات آن دوره است مطالعه دستگاه دولت مورد توجه بوده یونانیها بلحاظ مؤسسات سیاسی گوناگون در کشور پهناور یونان مجبور به یک نوع مطالعه تطبیقی حکومت بودند مخصوصاً تفاوتهائی که بین آتن و اسپارت از حیث حکومت وجود داشت یعنی آتن دمکرات واسپارت اشرافی را پیوسته مقایسه می‌کردند تماس با حکومت مطلقه هخامنشی بیشتر مسائل سیاست را مطرح می‌ساخت مردم مشتاق پیروزی حکومت مردم بودند و در این راه مقید به اخلاق و حکمت ربانی یونان نبودند تعلیمات سوفسطائیان بیشتر جنبه فنی داشت و هدفشان توصیف اصول فن و جدل و مناظره بود تا در هنگام مشاجرات سیاسی با مهارت بر حریف غالب گردند در همین هنگام است که سقراط حکیم معروف ظهور نمود[1] و

☜ تا منصب حکومت را بپذیرد و قانون اساسی جدیدی وضع کند وی بر اساس اصل معروف خود تعهدات را از مردم برداشت ـ سکه‌های موجود را از اعتبار انداخت و سکه جدید برقرار ساخت و تورم را از بین برد و بالاخره قوانینی وضع کرد در مقدمه قوانین حکم عفو عمومی قرار داشت مقرر شد زندانیان آزاد شوند سولون صریحاً یا ضمناً قوانین سابق را نسخ و قوانین مساعد جدیدی بر قرار نمود کیفر برای همگان یکسان شد. قوانین سولون مجلس سنای سابق را در راس دولت ابقا کرد و آنرا از انحصارمتنفذان خارج ساخت و درهای آن را بسوی تمام افراد طبقه اول گشود وبعد از مجلس سنا شورائی مرکب ازچهارصد نفر که هریک از چهار قبیله جامعه صد عضو داشتند بوجود آورد سولون یک هیات منصفه برای دادگاهها مقرر داشت و حق وصیت را برقرار نمود خارجیان را که دارای صنعت و حرفه بودند حق تابعیت آتن داد و بیکاری مستمر را جرم شناخت روسپیگری را قانونی کرد ولی بر آن مالیات بست روسپی خانه‌های مجاز که تحت نظارت و مراقبت دولت بودند بوجود آورد و با عواید آن معبدی برای الاهه عشق برپا ساخت. در همه زمینه‌ها سولون مقرراتی وضع کرد با وجود استبدادها و انقلابهائی که در آن حدود درگرفت این قوانین پابرجا ماند پس از ۵ قرن سیسرون ادعا کرد که قوانین سولون ثابت مانده است سولون در ۶۶ سالگی در سال ۵۷۲ پس از ۲۲ سال از مقام خود دست کشید و شروع به مسافرت نمود (مراجعه شود به تاریخ تمدن ویل دورانت یونان باستان از اول تا صفحه ۷۴۰)

۱ ـ سقراط یکی از اولین قربانیان سیاست هست، جریان مرگ سقراط را بر اساس تاریخ تمدن ویل دورانت اما بنحو خلاصه در اینجا نقل می‌کنیم، قبل از آن باید وضع محیط آن دوره را شرح دهیم: یونان در عصر پریکلس قرار دارد قرن پنجم قبل از میلاد است در ۴۵۹ پریکلس تصرف مصر را می‌خواست که در اختیار ایرانیان بود اما لشکر عظیم او شکست خورد بر آن شد که جهان را از طریق تجارت تسخیر کند نه با جنگ در ایتالیا شهرهای یونانی به بلای جنگهای پی‌درپی گرفتار بودند و از نفوذ تجارت دریائی آتن لطمه می‌دیدند آتن سعی داشت تمام دولت ـ شهرهای یونان را ضمیمه امپراطوری خود سازد رهبران آزادیخواه آتن معترف بودند که اتحادیه شهرهای آزاد به امپراطوری زور و قدرت تبدیل شده است بالاخره همه ☞

اساس علم اخلاقی که سیاست را نیز در برداشت طرح نمود و به دنبال او تعالیم افلاطون منتشر شد و قدرت را اساس حقوق سیاسی معرفی نمود. سقراط بطور

☜ کشورهای یونان در مقابل سیاست آتن به مقاومت پرداختند. پریکلس که در داخل و خارج کشور همه جا خود را در میان دشمنان می‌دید مهیای جنگ شد وی معتقد بود اگر کمترین امتیازی به دشمنان داده شود منابع غذائی آتن در خطر میافتد هنگامی که مگارا دامنه کمک خود را به کورنت توسعه داد پریکلس از ورود کالای مگارا به بازار آتن جلوگیری کرد مگارا و کورنت از اسپارت کمک خواستند اسپارت به آتن پیشنهاد کرد آن حکم را لغو کند آتن پذیرفت بشرط آنکه اسپارت هم حکم خود را در موردی لغو نماید اسپارت مقاومت کرد جنگ آغاز شد سراسر یونان به دو دسته تقسیم شدند دسته‌ای بطرفداری آتن و دسته دیگر به حمایت از اسپارت پیش‌بینی پریکلس از لحاظ نظامی عیبی نداشت ولی در آتن طاعون شیوع یافت و این بیماری سه سال ادامه یافت و بسیاری از مردم و لشکریان آتن را هلاک نمود و همه پریکلس را مسئول جنگ و بیماری میدانستند کلئون و جمعی دیگر پریکلس را متهم کردند که خزانه را ضایع کرده ظاهراً گویامبالغی به شاهان اسپارت داده تا صلح کنند پریکلس از مقام برکنار و محکوم شد و جریمه داد اما چون مردم آتن شخص دیگری لایق زمامداری ندیدند مجدداً در ۴۲۹ ق. م. او را بزمامداری برگزیدند اما چند ماه بعد درگذشت کلئون چرم‌فروش بیانی فصیح داشت بقول پلوتارک وی اولین سخنرانی بود که در میان آتنیان ردای خود را از تن بیرون می‌کرد و در وقت سخن گفتن با دست بر ران خود می‌کوفت و مردم را مخاطب قرار می‌داد وی اولین حلقه از سلسله عوامفریبان است که پس از چند اقدام متهورانه که کشتار هزاران نفر را در برداشت خود در جنگ کشته شد. پیمان صلح پنجاه ساله‌ای بین اسپارت و آتن امضاء شد ولی پس از شش سال حالت جنگ برقرار شد اسپارت پیروز بود و آتن ده سال پایداری کرد پیروزی اسپارت در حقیقت تجدید حیات آریستوکراسی در آتن بود زیرا اشراف بر حکومت مستولی شدند و شورای عالی چهارصد نفری را در ۴۱۱ تشکیل دادند و سفرائی به اسپارت فرستادند و خواهان صلح شدند در همین سال رهبر یکی از احزاب اشرافی میانه‌رو انقلاب دیگری را ترتیب داد و شورای چهارصد نفری را (که چهار ماهی حکومت کرده بود) به شورای پنجهزار نفری تبدیل کرد و حکومتی مرکب از دمکراسی و آریستوکراسی بود ارسطو و توسیدید که هر دو از طرفداران اریستوکراسی بودند آن را بهترین حکومت می‌دانستند که پس از سولون در آتن صورت گرفته اما این حکومت مرکب هم با طغیان عمومی به زانو در آمد و دمکراسی دوباره قدرت گرفت و الکیبیادس با قدرت عمومی در چند نوبت قوای اسپارت را درهم شکست اما بی‌اعتنائی الکیبادس به اصول اخلاقی سقوط او را باعث شد و شکست‌هائی به او رسید و کنار رفت اولیگارشهای تبعید شده بازگشتند و برای آتن در ۴۰۴ شورای سی‌نفری تشکیل دادند پنج هزار تن از دمکراتها را تبعید کردند و هزاروپانصد نفر آنان را بقتل رساندند و هر نوع آزادی را متوقف کردند از جمله سقراط را از بحث و جدل آزاد در مجامع منع نمودند شورای سی‌نفره برای اینکه سقراط را با کارهای خود موافق قلمداد کند به او و چهار نفر دیگر فرمان داد تا لئون دمکرات را گرفتار سازند آن چهار تن اطاعت کردند اما سقراط فرمان را نپذیرفت با افزایش جنایات و تبهکاریهای اولیگارشها همه گناهان دمکراسی از یادها رفت تعداد و حتی وسایل مادی کسانی که از این وضع به ستوه آمده و در صدد قطع ریشه این بیدادگریها بودند روزبروز زیاده می‌گشت هنگامی که هزارتن از دمکراتهای مسلح حمله کردند شورای سی‌نفری دریافت که از حمایت مردم محروم است حکومت دمکراسی در ۴۰۳ مجدداً در آتن برقرار شد و فقط چند نفر از سران سابق را بمرگ محکوم کرد و اجازه داد برای نجات جان خود از آتن خارج شوند سایر کسانی که از الیگارشها حمایت کرده بودند مورد عفو قرار دادند این روش مدبرانه آرامشی را به آتن بازگرداند که مدت یک نسل از آن محروم بودند. شگفت آنکه در دمکراسی بازگشته تنها درحق حکیم سالخورده‌ای ظلم کرد که هفتاد سال از ☞

غیرمستقیم توجه بمسائل سیاسی را توصیه می‌کرد اساس عقاید اخلاقی سقراط بر این

عمرش گذشته بود وهیچگونه آسیبی از او به حکومت نمی‌توانست رسید اما همان آنوتوس که چند سال پیش از آن سقراط در محاورات خود او را تحقیر کرده بود و به قول خود او سقراط فرزندش را به فساد کشیده بود اکنون از رهبران حزب فاتح بود در صدد انتقام از سقراط برآمد وی با اینکه شورای سی‌نفره و همه کسانی که به او و کشور لطمه وارد کرده بودند مورد عفو قرار داده بود لکن در مورد سقراط هیچگونه جوانمردی نکرد با اینکه سقراط فرمان شورای سی‌نفری را اطاعت نکرده بود و آنها را جبار شناخته بود باعث نشد کینه نسبت به سقراط از بین برود در نظر او سقراط بیش از هر سو فسطائی دیگری در سیاست و اخلاق تأثیر بد داشته است و می‌گفت سقراط در اساس اعتقادات مذهبی خلل وارد ساخته، بنیان اخلاقیات را ویران کرده و با انتقادات پی‌درپی ایمان آتنیان را به تشکیلات دمکراسی سست گردانده است آنوتوس مصلحت را در آن می‌دید که سقراط از آتن بیرون رانده شود یا هلاک گردد. بنابراین در سال ۳۹۹ ق. م. آنوتوس با همفکرانش سقراط را متهم کردند که وی به معتقدات عمومی اهانت نموده و گناهکار است زیرا خدایانی را که دولت پذیرفته است نمی‌شناسد و در عوض از موجوداتی پلید و شیطانی (فرشتگان سقراطی) سخن می‌گوید و نیز گناه دیگر او تباه‌کردن جوانان است محاکمه در دادگاه عمومی صورت گرفت و تقریباً پانصد نفر از مردم آتن عامی و تحصیل نکرده در آنجا حاضر بودند افلاطون در دادگاه حاضر بوده و شرحی از دفاع سقراط نقل می‌کند از بسیاری جهات با روایت گزنفون تطبیق دارد افلاطون گوید که سقراط به تأکید از اعتقاد خود به خدایان دولتی سخن گفت و حتی‌الوهیت ماه و خورشید را نیز پذیرفت سپس با اندوه تمام از تأثیر هجوهای آریستونان سخن می‌گوید «دیرگاهی است که مردم بسیار بر من تهمتهای ناروا زده‌اند سالها است که همچنان در حق من سخنان نادرست می‌گویند من از این مردم بیشتربیم دارم تا از آنوتوس و یارانش زیرا اینان زمانی به نکوهش من پرداختند که شما کودک بودید و دروغهایشان اذهان شما را تسخیر می‌کرد اینان می‌گفتند که مردی بنام‌سقراط پیدا شده است که بسیار فرزانه است که درباره آسمانهای بالای سر و زمین زیر پا اندیشه و تفحص می‌کند و باطل را حق و خطا را صواب جلوه‌گر می‌سازد بیم من بیشتر از این گروه است زیرا که این خبر را اینگونه کسان در همه جا می‌پراکنند.

... سقراط مدعی است که رسالت الهی دارد تا خوب و ساده‌زیستن را به مردم بیاموزد و هیچ تهدیدی او را از اجرای این نیت باز ندارد. وی می‌گوید بگمان خویش از جانب خدایان مأموریت یافته‌ام که فیلسوف باشم و در اندرون خود و دیگران به کاوش پردازم اگر از بیم مرگ وظیفه خویش را رها سازم آیا کردارم شگفت‌انگیز نیست؟ اگر شما بگویید ای سقراط این بار تو را بخشودم بشرط آنکه دیگر در این اندیشه‌ها نباشی و به اینگونه تفحص‌ها نپردازی من در پاسخ خواهم گفت ای مردم آتن شما را دوست دارم و بزرگ می‌شمارم اما مرا اطاعت خدا واجبتر است تا پذیرفتن خواست شما تا جان و نیرو در کالبد دارم هرگز از تعلیم فلسفه و ممارست بدان دست نخواهم برداشت و به هرکس برسم به شیوه خود اندرزش خواهم داد و مجابش خواهم ساخت و خواهم گفت که ای دوست من چرا اینهمه میکوشی که ثروت و افتخار و شهرت بدست آوری و هیچ بر سر آن نیستی که حکمت بیاموزی و حقیقت را بشناسی؟ از این روی، ای مردم آتن به شما می‌گویم چه مرا بیگناه شمارید و آزاد کنید و چه نکنید من هرگز از راه خویش باز نمی‌گردم حتی اگر صدبار کشته شوم. ویل دورانت می‌گوید بنظر میرسد که داوران در اینجا سخن او را قطع کرده اما وی با غروری که داشته به گفتار خود ادامه داده و گفته:

باید بشما بگویم که اگر کسی چون مرا بکشید به خود زیان بیشتر زده‌اید تا به من زیرا اگر مرا هلاک گردانید کس دیگری چون من به آسانی نتوانید یافت...

اکثریت که ۶۰ رأی بیش از اقلیت بود سقراط را به مرگ محکوم نمود اگر سقراط در مدافعات خود اندکی سازش‌پذیر بود شاید تبرئه می‌شد و ممکن بود بجای مرگ به مجازات دیگری محکوم شود. برای

اصل بود که تقوی با دانش یکسان و جهالت با بدی مترادف می‌باشد و میگفت مردم هیچگاه از روی علم دنبال شّر نمی‌روند پس باید خوبی و خیر را شناخت مرد عادل کسی است که می‌داند عدالت چیست وی ایمان و عقیده محکم به قوانین دارد بنابراین سقراط کلیاتی درباب سیاست و اخلاق دارد که بعدازاو مورد استفاده شاگردانش قرارگرفت.

افلاطون[1] و نظریاتش

☜ سقراط‌فرصت باقی بود که از زندان فرار کند طرفدارانش رشوه دادند و راه فرار او را باز کردند شاید آنوتوس نیز امیدوار بود که کار بدینجا بیانجامد اما سقراط خود تا آخرین لحظه در زندان باقی ماند وی احساس می‌کرد که چند سالی بیشتر زنده نخواهد ماند و با اجرای حکم از پررنجترین ایام عمر خویش یعنی از دورانی که همه کس قوای فکری و ذهنی خود را در حال نقصان و زوال می‌بینند چشم می‌پوشد وی بجای اینکه پیشنهاد فرار را قبول کند از لحاظ علم اخلاق به سنجیدن آن پرداخت و در مدت یکماهی که در زندان باقی بود شاگردان و پیروانش هر روز از او دیدن میکردند و چنین بنظر میرسد تا آخرین روز به آرامی با آنان سخن گفته و هنگامی که کسانتیه کوچکترین کودک خویش را در آغوش گرفته و اشکریزان به نزد شوهر خود سقراط آمده بود سقراط دلداریش داده به یکی از شاگردانش گفته او را به خانه برساند و وقتی همین شاگرد می‌گوید ای سقراط تو را به ناحق می‌کشند پاسخ می‌دهد پس میخواستی مرا به حق بکشند؟ دیو دو روس می‌گوید که پس از مرگ سقراط مردم آتن از عمل خویش پشیمان شدند و کسانی را که به وی تهمت زده بودند نابود ساختند پلوتارک داستان را چنین نقل می‌کند کسانیکه سقراط را متهم ساخته بودند چنان مغضوب مردم شدند که هیچکس آتش آنان را نمی‌افروخت به سئوالات آنان پاسخ نمی‌گفت و به آبی که آنان خود را شسته بودند دست نمیزد چنان شد که این گروه از شدت نومیدی سرانجام خود را بردار آویختند آنوتوس تبعید شد، پلتوس به قتل رسید و آتن به یادبود سقراط تندیس وی را از برنز ساخت با مرگ سقراط عصر طلایی به آخر رسید (به تاریخ تمدن ویل دورانت بخش یونان باستان ترجمه امیرحسین آریان‌پور و دیگران سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی چاپ دوم صفحه ۴۹۰ و بعد مراجعه شود).

۱ ـ افلاطون (۳۴۷ ـ ۴۲۷ ق.م) از خانواده‌ای کهنسال اشرافی بود از طرف مادر به سولون قانونگذار می‌رسد مخالفت با دمکراسی در خونش بود در اندک مدتی در موسیقی، ریاضیات، شعر، معانی بیان پیش افتاد هیکلی ورزیده و درشت و زیبا داشت در سه جنگ نشان شجاعت گرفت لطیفه می‌گفت و شعر عاشقانه می‌سرود در ۲۰ سالگی در ورود به سیاست و یا ادامه شاعری تردید داشت ولی سرانجام تسلیم جاذبه سقراط شد سقراط دوست قدیم عمویش بود از افکار سقراط لذت می‌برد و پس از آشنائی با او اشعار خود را سوزاند ورزش و زن را فراموش کرد و دنبال استاد راه افتاد و یادداشت برمی‌داشت اما حوادثی که منجر به مرگ سقراط استادش شد دنیا را بر سر او فرو کوفت از آتن مانند شهری که گرفتار دیوان و اجنه باشد گریخت و مدتی بعد به مصر رفت حدود سال ۳۹۵ به آتن بازگشت در ۳۸۷ دوباره عزم سفر کرد و به خواندن فلسفه فیثاغورثی مشغول شد سپس به سیسیل رفت و به بردگی فروخته شد و در ۳۸۶ سالم به آتن بازگشت و از پولی که دوستانش فراهم کرده بودند که او را از صاحبش بخرند و صاحب ازگرفتن پول ☞

افلاطون شاگرد سقراط بوده قریب پنجاه سال بعد از استادش زندگی کرده از خانواده اشراف بود تربیت اشرافی داشته افلاطون در سه کتاب جمهوری، قوانین و سیاست نظریات خود را در باب شکل حکومت اداره کشور و بطور کلی مسائل

☜ امتناع کرده بود باغی را خرید و دانشگاهی تاسیس کرد که نهصد سال مرکز فرهنگ یونان شد در سردر مدرسه نوشته بود هرکس هندسه نمی‌داند اینجا داخل نشود. افلاطون باخطابه، گفتگو و مطرح ساختن مسائل برای شاگردان تدریس می‌کرد افلاطون دیالگهای فلسفی را رواج داد ساختمان دیالگها زیرکانه است عقاید و افکار بزرگ را با صراحت بیان می‌کند تصویری دوست داشتنی از سقراط می‌سازد از این شاخه به آن شاخه می‌پرد بزرگترین دیالگها جمهور است که فلسفه افلاطون را بـه کـاملترین وجـهی بیـان مـی‌کند درنوشته‌های افلاطون نظامی موجود نیست طبع شاعرانه او اجازه نمی‌داد افکار خود را در قالب معینی محدود کند افلاطون بالاخره به این نتیجه میرسد که نمی‌دانم آیا علمی بنام منطق اساساً وجود دارد یا نه با این وصف قدمهای اولیه را برمی‌دارد. تجزّیه و تحلیل و نتیجه‌گیری و قیاس وسفسطه را مورد بحث قرار می‌دهد و قیاس را می‌پذیرد ولی استقراء را به آن ترجیح می‌دهد پنج مقوله از مقولات عشر را که بخشی از شهرت ارسطو مدیون آن است نام می‌برد تمام چیزها در فلسفه متافیزیک افلاطون دور محور فرضیه «مثل» می‌گردد عالیترین مثل خیراست گاهی افلاطون خیر را با خدا یکی می‌داند وی می‌گوید اگر ما فقط ادراک حسی می‌داشتیم هرگز دانشی کسب نمی‌کردیم و به حقیقتی نمی‌رسیدیم دانش،از طریق «مثل» بدست می‌آید بشر بکمک طبقه‌بندی اشیاء برمبنای شباهتشان به گروههای مختلف و بیان آن طبقه با یک اسم عام فکر کردن را می‌آموزد کلمه «انسان» ما را قادر می‌سازد که درباره همه انسانها فکر کنیم همچنین نور به تمام نورها که تابیده می‌شود اطلاق می‌گردد این مثل برای حواس عینیت ندارند ولی در فکر شخص واقعیت دارند انسانها متولد مـی‌شوند و مـی‌میرند ولی بشـر هـمیشه زنـده است هـر فـرد مـثلث و فـقط مـثلث ناقصی است و دیر یا زود از بین میرود بنابراین بطور نسبی غیرواقعی است اما مثلث (شکل و قانون تمام مثلث‌ها) کامل و جاویدان است تمام اشکال ریاضی مثل‌اند بنابراین جاویدان و کامل‌اند مفاهیم انتزاعی هم به این معنا واقعیت دارند یک عمل فضیلت‌آمیز دوام مختصری دارد ولی فضیلت حقیقت پایداری در فکر و ابزاری برای آن است همچنین است زیبائی و بزرگی و شباهت و غیره. روح حیات خالص، مجرد و ابدی است قبل از جسم وجود داشته هنگام حلول در جسم جدید خاطرات پیشین را همراه می‌آورد و چون این خاطرات در زندگی جدید بیدار می‌شوند ما آن را دانش تازه‌ای فرض می‌کنیم کلیه حقایق ریـاضی بـدین ترتیب ذاتی و غریزی هستند تعلیم دادن فقط یاد مطالبی را زنده می‌کند که روح در حیاتهای قبلی می‌دانسته است.

افلاطون در عین حال عالم اخلاق است سعی دارد اصول اخلاق طبیعی که مردم را به عدالت رهنمون می‌شود بیابد در بعضی از دیالگها بیش از فلسفه به اخلاق و سیاست می‌پردازد مسئله اخلاق در تعارض بین لذت فردی و خیر و صلاح اجتماعی نهفته است. خوبی نه در خرد محض است و نه در لذت تنها بلکه ترکیب متناسب و هماهنگی است از آن دو که زندگی خردمندانه‌ای را پدید می‌آورد خوبی غایی در شناخت کامل صورتها و نوامیس ابدی است زیبائی همچون نیکی در تناسب، تقارن و نظم است. عشق یعنی جستجوی زیبائی و آن سه مرحله دارد که به ترتیب عشق به بدن، به روح و به حقیقت است عشق بدنی بین زن و مرد بعنوان وسیله تولید نسل که نوعی تداوم بقاست مشروع است هر چند که صورتی ابتدایی از عشق برای فیلسوف نامناسب است. عشق‌بازی مرد با مرد و زن با زن غیرطبیعی است و چون تولیدمثل را متوقف می‌سازد باید از بین برداشته شود این کار با بلندپایه کردن آن یعنی رساندنش به مرحله دوم یا عشق روحانی امکان‌پذیر ☜

مختلف سیاسی ابراز داشته است افکار و نظریات افلاطون بر سه اصل عدالت، وحدت و تربیت پایه‌گذاری شده است در جامعه عدالت به مفهوم رعایت سلسله مراتب اجتماعی است هرکس از هر طبقه از کشاورز، پیشه‌ور، سرباز، قاضی، مامور دولت یا فرمانروا باید مقام اجتماعی خود را بشناسد ـ در واقع این شناسائی یعنی هماهنگی بین فرد و جامعه اجتماع روح مشترک افراد است جامعه و فرد در هم تأثیر متقابل دارند.

بر طبق نظریات افلاطون در جهت تحقق وحدت، مالکیت خصوصی باید لغو شود و همه چیز حالت مشترک داشته باشد اموال، خانه، مواد غذائی و حتی زنان و

☞ است اینجا مرد مسن با مرد جوان عشق میورزد زیرا زیبائی و جوانیش مظهر و نشان زیبائی پاک و ابدی است و جوان پیر را دوست می‌دارد زیرا دانش و معرفت پیر راه ادراک و شرافت رابراو می‌گشاید لیکن عالیترین عشق‌ها عشق جاویدان به داشتن نیکی است عشقی که در جستجوی زیبائی مطلق مثل و صورتهای کامل و ابدی است.

افلاطون معمار مدینه فاضله است علاقمند به امور بشر است اجتماعی در فکر خود میسازد که در آن فساد راه ندارد از فقر، ظلم و جنگ خبری نیست از دسته‌بندیهای شدید آتن منزجر است از حکومت مستبدانه ثروتمندان انزجار دارد. زیرا سرمایه‌داران در هر مورد چندین برابر اصل نفع می‌برند و تعداد فقرا چندبرابر می‌شود و بعد فقرا طغیان می‌کنند عده‌ای را می‌کشند جمعی را تبعید می‌کنند و بقیه را بطور مساوی در آزادی و قدرت سهیم می‌کنند و دمکراسی بوجود می‌آید اما آزادیخواهان چون قدرت را در دست گرفتند از بیت‌المال به مردم می‌بخشند و مقامات را بخرد اختصاص می‌دهند، دمکراسی به خود هرج و مرج بدل می‌شود موازین و قوانین تحت‌الشعاع مردمان پست قرار می‌گیرد و آزادی افسارگسیخته می‌شود استبداد نزدیک می‌شود ثروتمندان از ترس اینکه دمکراسی خونشان را بریزد توطئه می‌کنند فرد جاه‌طلبی قدرت را در دست می‌گیرد به فقرا وعده فراوان می‌دهد دور خود قشون را جمع می‌کند و اول دشمنان و سپس دوستان را می‌کشد تا حکومت استبدادی برقرار سازد بنظر افلاطون نخست باید شاه خوبی یافت سپس باید کلیه سالمندان را به نقاط دوردست فرستاد تا جوانان رافاسد نکنند و بشکل سابق در نیاورند در ۲۰ سالگی همه باید تحت آزمایشهای روانی و جسمی درآیند افلاطون حکومت سلطنتی را بر دمکراسی از آنجهت ترجیح می‌دهد که اصلا حکگر اجتماعی فقط یک نفر را باید قانع سازد در سالهای کهولت افلاطون که می‌خواست قانونگذار باشد سومین حکومت آرمانی را عرضه نمود و آن مدینه فاضله است شهر جدیدی برپا می‌شود خارجیها نباید آئین آن را، تجارت آن را، و سادگی آن را، از بین ببرند جمعیت آن باید محدود باشد، مردم آن ۳۶۰ نفر را انتخاب کنند به عنوان نگهبان که در گروههای سی نفری برای یکماه اداره کشور را بر عهده گیرند این ۳۶۰ نفرشورای ۲۶ نفره انتخاب خواهند کرد آبیاری را طوری تنظیم می‌کنند که به خشک‌ترین زمینها آب فراوان برسد طلا و نقره باید در دست مردم بماند و رباخواری نباید باقی باشد مردم باید به‌کشاورزی تشویق شوند، زنان در تحصیل و سیاست حقوقی مثل مردان داشته باشند و فقط تا ده سال حق بچه‌دار شدن داشته باشند صرف نوشابه‌های الکلی و تفریحهای عمومی باید محدود و به اخلاق عمومی صدمه نزنند برای تحقق این امور دولت باید اقدام کند و از تعلیم و تربیت شروع نماید.

(به جلد دوم تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه امیرحسین آریانپور ـ سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی چاپ دوم صفحه ۵۷۱ و بعد مراجعه شود.)

اطفال از حالت اختصاصی خارج گردند البته اشتراک زنان و اموال را فقط برای دو طبقه جنگجویان و صاحب‌منصبان دولت ضروری میداند افلاطون برای حکما و فلاسفه جایگاه خاصی قائل است آنها را با فضیلت و تقوی می‌شناسد و تعلیم و تربیت را وظیفه آنها می‌داند و آنها هستند که باید در اجتماع حکومت کنند افلاطون حکومت را به سلطنتی با اختیارات یک فرد و اشرافی با تسلط یک طبقه و دمکراسی با حاکمیت اکثریت مردم تقسیم می‌کند بهترین نوع حکومت را تلفیقی از سه نوع فوق می‌داند.

عقاید و نظریات افلاطون در مورد جامعه سیاسی و تقسیم انواع حکومت و انقلابات در کتاب سیاست وی آمده است.

نوشته‌های افلاطون در سی‌رساله جمع شده و همه آنها شکل مکالمه را دارد افکار سیاسی افلاطون علاوه در کتاب سیاست در جمهوریت و قوانین آمده، جمهوریت مهمترین اثر افلاطون است که در آن به سبک خاص خودش مشخصات حکومت کمال مطلوب را بیان نموده افلاطون علت پیدایش دولت را در تنوع تمایلات افراد بشر و لزوم کمک متقابل آنها بخاطر رفع نیاز همدیگر جستجو می‌نماید و جامعه‌ای که در این جهت بوجود آمده باشد ترکیبی از سه طبقه مردم می‌شناسد تولیدکنندگان نیاز مردم را برطرف سازند سلحشوران که از کشاورزان حمایت کنند و مشاوران و قضات که رفاه و آسایش جامعه را تضمین کنند همکاری کامل این سه طبقه باعث تحقق اهداف است. حکام حقیقی را کسانی می‌داند که حکیم و صاحب دانش و بینش و فراست و ذکاوت و آگاه باشند یعنی بهترین مردم حکومت کنند عمل سیاست را تنها در خور حکیم و فیلسوف می‌پندارد افلاطون برای حکومت دمکراسی که بقول وی در آن قدرت در دست توده‌های جاهل باشد و برای حکومت سلطنتی که زمام امور در دست شاه بدون فضل و فاقد دانش قرار گیرد جائی در فلسفه سیاسی‌اش قائل نیست تنفر وی از حکومت دمکراسی بیشتر بآن جهت است که مردم آتن در اوج قدرت چنین حکومتی سقراط حکیم را بدون گناه محکوم به مرگ کردند و او به احترام این حکم جام شوکران را سرکشید به همین جهت او می‌گوید قدرت در صورتی مستحسن است که بر پایه و اساس

فرهنگ و دانش قرارگیرد افلاطون در کتاب سیاست به توصیف حاکم و جایگاه علم سیاست در بین دانش‌ها پرداخته بنظر او سیاستمدار حقیقی فیلسوف کامل و حکیم عاقلی است، علم سیاست به معنی اخص علم تربیت نمودن افراد است وی مطلب را در جمهوریت روشن‌تر بیان می‌کند و می‌گوید حاکم حکیم یا حکیم حاکم را باید از سیاستمدار عامی و علم سیاست را از اصول اداره عملی یا فن سیاست مدن باید جدا ساخت وی افرادی راکه مشاغل نظامی دارند پائین‌تر از سیاستمدار می‌داند حتی کسانی راکه وظیفه اجرای عدالت را دارند با سیاستمدار برابر نمی‌شناسد بنظر افلاطون سیاستمدار واقعی آن است که سعی و کوشش کند تا همشهریان را به انواع تقواهائی که کمال مطلوب است آراسته نماید علم سیاست حقیقی دانشی است که بدون کمک و استعانت قانون، خواه به میل و رضای مردم و خواه بدون رضای خلق از آنها مواظبت و حراست نماید در عین حال اعتراف می‌کند چون فیلسوف کامل و عاقل صاحب دانش مطلق وجود ندارد پس اهمیت زیادی باید به قوانین داد که محصول تجارب فراوان و مظهر عقول کامله‌اند هیچ فرد یا دسته وگروهی نمی‌تواند ادعاکند که روح علم سیاسی حقیقی را آنطور که در قوانین مدون و عادات و سیره ملی جامعه مجسم شده دارا می‌باشد.

در کتاب سیاست، افلاطون بعضی نظریات را مخالف آنچه در جمهوریت گفته بیان داشته است کتاب سیاست آخرین گام افلاطون در تحقق تخیلات او است می‌شود گفت درکتاب جمهوریت از دولت کمال مطلوب بحث کرده در کتاب سیاست به راه‌های عملی حکومت نزدیک شده و در کتاب قانون جنبه خیالپرستی خود را کاملاً ترک کرده حکومتی را پیشنهاد می‌کند که قابل اجرا باشد افلاطون از مناسبات بین قانون و حکومت با تفصیل سخن می‌راند و بالاخره حکومت فردی را در عین حال بهترین و هم بدترین نوع حکومت معرفی می‌کند باین معنی که اگر مطیع قانون باشد بهترین است و می‌تواند عادلانه رفتارکند و اگر خارج از قانون عمل کند بدترین است وکسی آرامش ندارد آخرین بخش افکار سیاسی افلاطون در کتاب قانون است و پیشنهاد می‌کند که مجموعه

اجتماعات این است که افراد به یکدیگر کمک و یاری نمایند تا نیازهای هم را به آسانی برطرف سازند کلیه اجتماعات بشری برای انجام نیازهای خود محتاج تشکیل دولت هستند. دولت یک اجتماع کامل، عالی و مستقل است ارسطو مدعی است بدون دولت ممکن نیست اشخاص سعادتمند گردند و کسی که نتواند در جامعه زندگی کند خارج از انسانیت بوده جزء حیوانات یا فرشته است.

ارسطو اشکال حکومت را بسه نوع تقسیم می‌کند حکومت شخص واحد، حکومت نجبا و حکومت عامه بعقیده وی هر یک از اشکال سه‌گانه ممکن است کامل یا ناقص باشد بدین معنی که سلطان مطلق ممکن است مملکت را مطابق مصالح مردم اداره کند و یا اغراض شخصی را ترجیح دهد. همچنین نجبا در اداره امور مملکت ممکن است مصالح عمومی یا منافع طبقه خاص خود را در نظر گیرند حکومت عامه وقتی کامل است که تامین مصالح تمام طبقات مد نظر باشد ارسطو بعد از بیان انواع حکومت نتیجه می‌گیرد که اداره مملکت باید در دست عموم افراد باشد چه اکثریت دیرتر از شخص واحد و اقلیت انحطاط پیدا می‌کند ارسطو می‌گوید اگر در جامعه افرادی باشند که نسبت به عموم برتری و تفوق داشته باشند باید از مملکت اخراج شوند زیرا دائماً ناراضی بوده و علیه حکومت قانونی قیام می‌کنند اهمیت ارسطو از جهت عقاید سیاسی باین دلیل

☞ عرضه می‌دارند بلکه آن نوع حکومتی که اکثریت مردم جهان به آن دسترسی داشته باشند و اغلب شهرها بتوانند برای خود ایجاد کنند کسیکه می‌خواهد حکومتی بر پایه جمیع خوبیها تاسیس کند باید از حاصل سالها تجربه بر خوردار باشد چرا که برخورداری از تجربیات بدون شک عملی بودن و مفید واقع شدن نقشه‌های او را روشن خواهد کرد زیرا تقریباً همه چیز مورد مطالعه قرار گرفته و کشف شده است... آنچه مورد اشتراک همه است کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد زیرا همه مردم بیشتر به آنچه متعلق به خودشان است توجه می‌کنند تا آنچه متعلق به همه است... لازم است با این فرض اساسی که مورد استعمال عامه دارد شروع کنیم که آن عده از اعضای کشور که مایل به ادامه اساس حکومت جدیدند بایستی نیرومندتر از آن عده باشند که چنین تمایلی ندارند بنابراین روشن است که حکومتهائی که اکثر اعضای آنها مردم متوسط‌الحال هستند با ثبات‌تر از آنهائی هستند که در آن فقیران یا دولتمردان اکثریت دارند هرگاه که تعداد مردم متوسط‌الحال در دولتها در اقلیت بوده باشد آنهائی که در اکثریت بوده‌اند چه فقیر و چه توانگر بر آنها تسلط یافته و اداره امور مردم را بدست گرفته‌اند هر وقت فقیران برتوانگران یا توانگران بر فقیران تسلط یافته‌اند هیچ کدام نتوانسته‌اند حکومتی آزاد مستقر سازند (به تاریخ تمدن ویل دورانت بخش یو نان باستان ترجمه امیر حسین آریان‌پور و دیگران سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی صفحه ۵۸۶ و بعد مراجعه شود).

است که برای علم سیاست روش خاصی قائل گردیده و آنرا علمی مستقل معرفی کرده است[۱] افلاطون اندیشه‌های خود را در ضمن تشبیهات و استعارات بیان می‌کرد در حالیکه ارسطو بیشتر متوسل به اصول منطقی و تفکر صحیح و بیان روشن می‌گردد. اساس نظریه سیاسی ارسطو را در تحقیقات مفصلی که این فیلسوف در مورد کلیه حکومتهای موجود نموده می‌توان دانست بیش از یکصد و پنجاه دولت کوچک آن زمان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نتیجه‌گیری کرده است. ایجاد علم سیاسی مستقل در نتیجه مجزی نمودن سیاست از اصول اخلاقی صورت گرفته در حالیکه افلاطون سیاست و اخلاق را ممزوج کرده بود ارسطو در جواب این سئوال که چه علمی است که درباره عالیترین خیر و خوبی و صلاح بشر بحث می‌کند ارسطو جواب می‌دهد علم سیاست، به عقیده ارسطو فضیلت اخلاقی وقتی حاصل می‌شود که انسان با تدبر و تعقل افعال پسندیده را با آزادی انتخاب کند و در هر مورد حد وسط را ملحوظ دارد زیرا عدم اعتدال در امور یعنی افراط و تفریط که خلاف عقل است و هر عملی که خلاف عقل باشد رذیلت است نه فضیلت روش ارسطو در بیان افکار سیاسی همان است که در اخلاقیات بکار برده یعنی مشاهده و تجزیه و تحلیل ارسطو را بنیان گذار علم سیاست شناخته‌اند ارسطو برای سیاست دو معنی قائل است گاهی مثل افلاطون سیاست را علم محض می‌شناسد که موضوعش خیر مطلق بشر و دولت کمال مطلوب می‌باشد و زمانی سیاست را علم عملی معرفی می‌کند که هدفش بحث در روابط قانونی مردم و مناسبات آنها با دولت است ارسطو در بخش اول از کتاب سیاست مشخصات اصل دولت شهر یونان یعنی *(Polise)* را بیان می‌کند و دولت را عالیترین صور اجتماعات بشری می‌داند از نظر تاریخی خانواده و ده را مقدم بر دولت میشمارد سرچشمه خانواده مرد و زن بمنظور حفظ نژاد هستند[۲]. بشر با توجه بر نیازهای

---

۱ ـ مراجعه شود به سیر حکمت در اروپا تألیف محمدعلی فروغی از انتشارات کتابفروشی زوار سال ۴۴ صفحه ۴۴ ببعد.

۲ ـ ارسطو در کتاب سیاست به تشریح خانواده از جهت آنکه بنیاد جامعه است می‌پردازد خانواده را به چهار قسمت تقسیم می‌کند زن، اطفال، غلامان، اموال. روابط رئیس خانواده با عوامل چهارگانه یکی نبوده بلکه متنوع است. رئیس خانواده حاکم بر زن است ولی رفتار او با زن بمثابه مستبد مطلقی نیست بلکه نسبت به او سمت مشاور و راهنما داشته و در مواقع لازم در حل مشکلات زندگی وی را یاری

قوانینی را تدوین نمایند تا وضع همگی روشن و زندگی جامعه منظم باشد و نتیجه از سیستم سیاسی عملی را نصیب اجتماع نماید. در این کتاب از افکار جوانی بازگشته، لزوم زناشوئی و زندگی خانوادگی را مطرح می‌کند ولی حکومت را مجاز در نظارت در روابط خانوادگی می‌داند وی اعتراف می‌کند زندگی اشتراکی بوضعی که در جمهوریت گفته غیرعملی است و اصل مالکیت خصوصی را هم می‌پذیرد ولی می‌گوید به کمک قوانین باید مساوات عملی گردد و از تجمع ثروت در دست افراد جلوگیری شود مساوات را بر دو نوع مطلق و مساوات نسبی می‌شناسد مساوات مطلق ایجاب می‌کند که باب وصول به مقامات عالی ونیل به مناصب دولتی در شرایط مساوی و بدون امتیاز بروی هر فردی باز باشد و بدون رادع و مانعی فرصت خدمت به ملت را پیداکند در مساوات نسبی اقتضا می‌کندکه مشارکت در حکومت به نسبت فعالیّت وکوشش افراد و بر اساس لیاقت هر کس صورت گیرد افکار و عقاید افلاطون در زمینه فلسفه سیاسی مولود وضع اجتماعی یونان آن زمان بخصوص اسپارت می‌باشد افلاطون قانون اساسی خاص دولت کوچک اسپارت را در مغز خود پرورش می‌دهد ثبات اسپارت و فتوحات آن و پیشرفت فرهنگ او راتحت تاثیر قرار داده است.

۸ـ ارسطو و نظریات سیاسی او

ارسطو[1] عقیده دارد انسان یک حیوان اجتماعی و سیاسی است و تعلق او به اجتماع و دولت جزو طبیعت او است. ارسطو می‌گوید اجتماعات بشری اشکال مختلف

---

۱ ـ ارسطو از ۳۸۴ تا ۳۲۲ ق. م. میزیسته است وی از شهر ستاگیرا به آتن آمده بود پدرش پزشک دربار پدر فیلیپ بود ارسطو هرگز نتوانست راه خاصی برای خود انتخاب کند ولی در همه بخشهای علوم تجربه آموخت که جمع آن برای یک دایرةالمعارف کافی است وی بشاگردی افلاطون در آمد و شاگرد پراشتیاقی بود و توجه استاد را جلب کرد می‌گویند هنگامی که افلاطون رسالات خود را در باب روح در آکادمی می‌خواند تنها کسی که تا آخر می‌نشست ارسطو بود در حالیکه دیگران برخاسته و می‌رفتند پس از مرگ افلاطون (۳۴۷) ارسطو بر دربار هرمیاس که از بردگی به دیکتاتوری آسوس رسیده بود رفت و با دختر وی بنام پوتیاس ازدواج کرد (۳۴۴)ارسطو همراه زن خود به جزیره نسبوس رفت پوتیاس دختری برای او آورد و درگذشت بعدها ارسطو با هرپولیس روسپی ازدواج کرد در سال ۳۴۳ فیلیپ از او دعوت کرد که پسر سرکش ۱۳ ساله‌اش را تربیت کند و چهارسال زحمت این کار را کشید بعد مامور تجدید بنای شهر ☜

دارد مثل خانواده، گروه سربازان ـ هیئت ملاحان ـ اجتماعات مذهبی مقصود این

☜ ستاگیرا شد که در جنگ خراب شده بود و ارسطو این کار را با شایستگی انجام داد در سال ۳۳۴ به آتن برگشت با کمک مالی اسکندر مدرسه‌ای ساخت و مسکنی ترتیب داد صبح‌ها برای دانشجویان درس می‌داد و عصرها سخنرانی می‌کرد برای مردم عادی حدود ۲۷ دیالگ نوشت و باعث شهرت او شد ارسطو حواس رابه عنوان منبع هر دانش قبول می‌کند با جسارت زیاد بهر رشته علمی وارد می‌شود.

ارسطو در مقابل این سئوال که زندگی خوب چیست با سادگی جواب می‌دهد زندگی خوب یعنی زندگی شادمانه او در کتاب اخلاق بر ساختن انسان شاد تأکید می‌کند می‌گوید جز خوشی دنبال هرچه بگردیم هدفی دیگر دربر دارد تنها خوشی است که بخاطر خودش آن را دنبال می‌کنیم برای سعادت جاویدان چند چیز لازم است اصالت، سلامت، زیبایی، خوشبختی، شهرت نیک، دوستان خوب، پول خوب و خوبی کسی که کاملاً زشت است نمی‌تواند خوشبخت باشد. ارسطو با صراحتی که در فیلسوفان نادر است در جواب به این سئوال که بهتر است عاقل بود یا ثروتمند می‌گوید ثروتمند زیرا می‌بینیم که عاقلان اوقات خود را پشت در خانه ثروتمندان می‌گذرانند اما ثروت فقط وسیله است و به تنهایی کسی جز خسیس را ارضا نمی‌کند و چون نسبی است بندرت شخص را مدت مدیدی راضی نگاه می‌دارد سّر سعادت در فعالیت و عمل است و فضیلت یعنی اینکه شخص عملاً عاقل باشد و هوشیارانه خوبیهای خود را بشناسد فضیلت حدوسط بین افراط و تفریط است برای یافتن این حدوسط ذکاوت لازم است فضیلت عمل نیست بلکه عادت انجام کار صحیح است باید خوبی با انضباط به جوانان آموخت زیرا جوان نمی‌تواند در این مسائل عاقلانه قضاوت کند کم‌کم و بموقع خود آنچه در نتیجه آموزش به وجود آمده تبدیل به عادت می‌گردد. ارسطو برخلاف نظر اولش خوشبختی را در زندگی با تفکر می‌داند زیرا اندیشه مشخصه ممتاز انسان است کار صحیح انسان آن کاری است که در آن روح با عقل توام باشند. بنظر ارسطو همانطور که اخلاق علم سعادت فردی است سیاست علم سعادت دسته‌جمعی است وظیفه دولت تشکیل اجتماعی است که حداکثر خوشی را برای حداکثر مردم فراهم سازد دولت پدیده‌ایست طبیعی زیرا انسان طبعاً حیوانی است سیاسی، ارسطو پس از جمع‌آوری و مطالعه ۱۵۸ قانون اساسی می‌گوید گرچه ممکن است که یک نوع حکومت از دیگران بهتر باشد ولی دلیلی در دست نیست که نوع دیگری تحت شرایطی خاص از آن برتر نباشد اگر هیأت حاکم نفع عمومی را بر نفع خود ترجیح دهد هر نوع حکومتی خوب است و عکس آن اگر باشد هر نوع حکومتی بد است هر نوع حکومتی که بجای خدمت به خلق در خدمت هیئت حاکمه درآید پلید خواهد بود حکومت کردن استعداد و دانش خاصی می‌خواهد و ممکن نیست کسی که زندگی یک آهنگر یا نوکر را داشته باشد بتواند در دانش و فضل یعنی کردار نیک و تحصیل و قضاوت صحیح به درجه اعلا برسد مردم همه نامساوی خلق شده‌اند مساوات فقط بین آنهائی که مساوی هستند عادلانه است همانطور که اگر بر طبقات پائین عدم مساوات غیرطبیعی تحمیل کنیم دست به شورش خواهند زد طبقات بالا نیز در اثر مساوات غیرطبیعی فتنة و آشوب خواهند کرد هنگامی که دمکراسی زیر تسلط طبقات پائین است از مالداران به نفع فقرا مالیات گرفته می‌شود فقیر پول را می‌گیرد و باز می‌خواهد و این کار مانند آن است که آب به غربال ریخته شود میهن‌پرست واقعی کسی است که توجه کند در دمکراسی اکثریت فقیر نباشند کوشش کند که مردم در فراوانی مداوم باشند و چون این کار به نفع ثروتمندان است مازاد خزانه عمومی رابین مردم فقیر چنان تقسیم کند که هر کس بتواند مزرعه کوچکی برای خود بخرد.

ارسطو برای اجتماعی نسبتاً بهتر می‌گوید اینک به این موضوع می‌پردازیم که چه نوع حکومت یا طرز زندگی برای اجتماعات بطور کلی بهتر است، نه آن نوع حکومتی که موافق با خصوصیات عالی و شریفی باشد که توده مردم فاقد آنند یا مستلزم تعلیم و تربیتی باشد که فقط در دسترس کسانی است که طبیعت همه گونه وسایل خوشبختی برایشان فراهم ساخته یا طبق نمونه‌ای باشد که خیالپردازان فارغ البال و مستغنی ☜

زندگانی خواهان نوع کامل حیات است و نیل به این مقصود منوط به استفاده از قدرت افراد دیگر است و با تشکیل دولت ایجاد این قدرت میسور می‌باشد و فرد بوسیله آن به غایت زندگانی مطلوب می‌رسد.

ارسطو در بدو امر می‌پذیرد که روابط ارباب و غلام در صورتی موافق عقل و منطق است که با یک اصل کلی طبیعت تطبیق کند و آن اصل ائتلاف و اتحاد و معاضدت آمر و مأمور بمنظور نیل بهدف بشری لازم است تفاوت افراد بشر از یکدیگر در قابلیت برای انجام دادن یکی از این دو وظیفه است یا فرمان می‌دهد یا فرمان می‌برد یا مطیع است یا مطاع بعبارت دیگر افراد بشر بر دو گونه‌اند دسته‌ای که عالیترین موهبت عقلی در نهاد آنان بودیعه گذاشته شده و برای اداره کردن و حکمفرمائی آفریده شده‌اند و دسته دیگر که استعدادی ندارند و فقط وظیفه‌شان اطاعت کردن و اجرای اوامر و دستور است افراد طبقه اول بالذات ارباب و آمر و افراد دسته دوم فی‌نفسه غلام و مامورند قدرت فکری مهمترین خصوصیات دسته اول و قدرت جسمانی و نیروی بدنی مهمترین مشخصه دسته ثانی است.

ارسطو در جهت مطالعات گسترده در مورد کشور و طرز حکومت که اساس علم سیاست بشمار می‌رود قوانین و روش حکمرانی اسپارت و کرت و کارتاژ و وضع متفکرین بزرگی مانند فالیاس و سلن را تشریح می‌کند وی نظر افلاطون که اشتراک را برای وحدت در حکومت لازم میداند مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد افلاطون می‌گوید چنانچه شخصی اطفال خود را نشناسد علاقه و محبت و تعلق خاطر نسبت به کلیه اطفال کشور در خود احساس می‌کند ارسطو جواب می‌دهد که اساس کلی محبت و علاقه مالکیت شخصی می‌باشد و در غیر آن یعنی در صورت فقدان مالکیت اساساً علاقه‌ای

☜ می‌دهد.رابطه رئیس خانواده با اطفال هم بوضع استبدادی نیست بلکه مانند سلطانی است که سعادت افراد ملت را بر خیر و صلاح خود ترجیح می‌دهد. لیکن در مورد مالکیت، خواه در مورد غلام، خواه اموال وضع به گونه‌ای دیگر است رئیس خانواده در این دو مورد مستبد و مطلق‌العنان است فقط خیر و صلاح و نفع خود را می‌بیند بنابراین مهمترین وجه تمایز رئیس دولت و پدر در این است که رئیس دولت باید در روابط خود با عموم افراد وضع مشابهی داشته و آنان را یکسان بنگرد و هیچ فردی را بر دیگری رجحان نباشد درحالیکه اساس مناسبات رئیس خانواده با زن و فرزند و اموال بر تنوع و اختلاف در روابط است.

وجود ندارد و علاقه‌ای در فرد بوجود نمی‌آید بدون مالکیت فردی محلی برای روابط و مناسبات و پیوستگی پرارزش اجتماعی پیش نمی‌آید. اشتراک در مالکیت بهیچوجه همبستگی مشترکین را باعث نمی‌گردد و وحدتی بوجود نمی‌آورد. ارسطو می‌گوید دولت وحدت واقعی نیست بلکه اجتماعی از افراد است که دارای خصوصیات متفاوت می‌باشند بنظر او وحدت مطلق مخرّب دولت است و حدت مطلق برای دولت قائل شدن مثل آن است که بخواهیم با یک صدا آهنگی را بوجود آوریم[1].

ارسطو می‌گوید همشهری یا هموطن (سیتواین) کسی است که در وظایف هیئت منصفه و هیئت قانونگزاران مشارکت کند مقصود او از همشهری کسانی است که از حقوق سیاسی برخوردارند و دولت را تشکیل می‌دهند و افرادیکه این حقوق را ندارند خارج از دولت‌اند ارسطو اولین صفت را برای همشهری اهلیت فرمان دادن و فرمان بردن، حاکم بودن و محکوم بودن می‌داند. طبقه کارگر و صنعتگر وکشاورز را داخل در همشهری نمی‌داند[2] بعقیده ارسطو همشهریان حقیقی اعضای واقعی دولت‌اندکه در رتق و فتق امور و استقرار عدالت وظیفه دارند صفت واقعی سیتواین تقوا است دستگاه عمومی قدرتی که وسیله آن وظایف دولتی تعیین و انجام می‌شود موسوم به حکومت است و هر حکومتی طبق اصولی اعمال حاکمیت می‌کند هر جا مردم هیأت حاکمه را تشکیل دهند حکومت، حکومت دمکراسی است و هر جا تعداد اندکی مصدرکار باشند حکومت اولیگارشی است.

آخرین نظریه‌ای که ارسطو در مورد حاکمیت اظهار می‌کند این است که عموم مردم باید حاکم بر امور باشند منظورش این است که مشکل‌ترین و اساسی‌ترین مسائل

---

۱ ـ مراجعه شود به جلد اول سیر حکمت در اروپا محمدعلی فروغی چاپ تهران مصور ۱۳۴۶ صفحه ۴۸ و بعد.

۲ ـ از جمله نقاط ضعفی که صاحبنظران برای فلسفه سیاسی و اخلاقی ارسطو برشمرده‌اند همین است که بین افراد جامعه تبعیض قائل است بردگی را امری طبیعی می‌داند و بر این عقیده است که غیر از یونانیان و کسانی که به زبان یونانی سخن می‌گویند سایر اقوام بربر هستند. امروز هم اروپائیانی که خود را وارث تمدن و فرهنگ یونان باستان می‌شناسند و سعی دارند زبان و فرهنگ خود را صادر کنند در معنی همین سخن را می‌گویند و دیگران را همسنگ خود نمی‌شناسند مراجعه شود به صفحه ۵۱ کتاب سیر فلسفه در اروپا نوشته البرت آوی ترجمه دکتر علی اصغر حلبی چاپ زوار.

بوسیله عامه حل و عقد شود در عمل هم به مفهوم کلام ارسطو چنین پی‌برده‌اند که اساساً وظیفه مردم انتخاب و نظارت و بازرسی اعمال صاحب منصبان و عمال دستگاه دولت می‌باشد. همانطور که کسانی که لحن دلنواز موسیقی را می‌شنوند بهتر از شخص موسیقیدان درک لذت و قضاوت می‌کنند طبقه محکومه جامعه که مزه و طعم اقدامات و عملیات هیئت حاکم را چشیده و دیده‌اند بهتر می‌توانند درباره مسائل مربوط به حکومت قضاوت و اظهار نظر نمایند ارسطو تقسیم‌بندی‌هائی در مورد حکومتها دارد از جمله بر اساس تعداد کسانی که مظهر قدرت حاکم‌اند و بر اساس ماهیت صلاح و فساد حکومت که تا چه درجه در جهت کمال مطلوب سیر می‌کند. حکومت سلطنتی بمعنی حکومت یک مرد کامل است اریستوکراسی یعنی حکومت اشرافی و عبارت از سلطه چند مرد کامل است و حکومت دولت شهر یعنی حکومت دمکراسی که همه در آن مشارکت دارند و البته غرض او از همه غلامان و بردگان را که اکثریت دارند شامل نمی‌شود ارسطو با تفصیلی انواع حکومت و مشخصات آنها را شرح داده است. ارسطو با اینکه استاد اسکندر بوده و اسکندر در زمان او در راس قدرت قرار گرفت فتوحات بسیاری داشت در بحثهای خود اسمی از شاگرد نمی‌برد وی در سال ۳۲۲ درگذشت[1].

---

۱ ـ یونان در نتیجه تفرقه رو به ضعف گذاشته بود پادشاه نیمه یونانی و نیمه وحشی موسوم به فیلیپ مقدونیه عزم کرد تمام یونان را مطیع خود سازد دموستن خطیب بزرگ و وطن‌پرست دشمن سرسخت فیلیپ بود مردم آتن را وادار کرد تا در راه آزادی یونان مبارزه کنند در سال ۳۶۰ ق. م. فیلیپ که ۲۳ سال داشت شاه مقدونیه شد وی رزم‌آوری را آموخته بود قشون مقدونیه همیشه حاضر به سلاح بود در حالیکه کلیه بلاد یونان غیر از اسپارت فقط در موقع جنگ مجهز می‌شدند فیلیپ با اینکه قوای مجهز داشت استفاده از فن سیاسی را بر جنگ ترجیح می‌داد و در انجام خیالات خود آتن را مانع می‌دید فیلیپ در آتن دشمنانی داشت که مقدم بر همه دموستن بود که تسلیم ناپذیر بود و در خطابت نظیر نداشت فیلیپ پرحوصله و منتظر فرصت بود دموستن خطر فیلیپ را پیوسته افشا می‌کرد و در طی نطقها مردم را بیدار می‌کرد و مردم به مقابله با فیلیپ برخاستند اهالی آتن با وجود شکست، از دموستن برنگشتند و تاجی از طلا به او دادند در زمانیکه نمایندگان تمام بلاد یونان باستثنای اسپارت در کرنت جمع بودند و فیلیپ را سپهسالار خود نامیدند از طرف یکی از شاهزادگان مقدونیه کشته شد.

اسکندر پسر فیلیپ نقشه پدر را انجام داد وی سرداری متهور بود و بر کلیه کشور گشایان ازمنه قدیم پیشی گرفت علاوه از جهانگیری حسن اداره هم داشت به اتحاد اهل یونان و ایران کمر بست تا از این مجموع یک ملت بوجود آورد بهنگام مرگ پدر ۲۰ سال داشت اسبی را رام کرد که بهیچکس رکاب نمی‌داد به تحصیل هم راغب بود پدرش ارسطو را به معلمی او گرفت ارسطو علم اخلاق و جهانداری را به او آموخت بعد از مرگ پدر بمردم مقدونیه و یونان ثابت کرد قدرت کامل در دست اوست چون زن دوم فیلیپ مدعی ☜

۹ـ وضع نظریات سیاسی در یونان پس از ارسطو

اسکندر در ۳۲۳ قبل از میلاد و یکسال بعد از او استادش درگذشت و از این ببعد دولت ـ شهرهای یونان به دو قسمت تقسیم شدند بعضی خواهان حکومت فردی و برخی خواهان حکومت عامه بودند جنگ و نزاع بین این دو تفکر با جنگ پلوپونز شروع شد و با این جنگها اقتدار سیاسی یونان در ۱۴۶ ق. م. از میان رفت و رومیان تسلط یافتند. ما نظریات سیاسی بعد از ارسطو را در اینجا جویا می‌شویم در تمام آثار ارسطو اشاره‌ای به اقدامات شگرف اسکندر نشده است در حالیکه شاگرد او امپراطوری عظیمی که قسمت اعظم اروپا و آسیا را در بر می‌گرفت تشکیل داد و کم‌کم خصوصیات تمدن یونان باستان پایان پذیرفت اما قرنها پس از فتح سرزمین یونان بدست دولت مقدونی حکومت بسیاری از شهرهای این خطه بهمان شکل باستانی باقی ماند بهرحال بعد از تمایلات جهانگیرانه روم دولت شهرهای یونان مثل دمکراسی آتن و حکومت الیگارشی اسپارت

☜ مقام او شد زن و پسرش را کشت همه بلاد یونان و مقدونیه را تسلیم خود کرد و آنگاه در صدد تصرف آسیا برآمد و با ۳۵ هزار قشون ورزیده عازم ایران شد داریوش سوم تدارک دفاع دید اسکندر طی اردو کشیهای ۳۳۴ تا ۳۳۲ ق.م کلیه ایالات ایران راکه در جوار بحرالروم بود متصرف شد و بجای اینکه داریوش را دنبال کند به تسخیر نواحی ساحلی و فنیقیه و مصر پرداخت و در آنجا شهر اسکندریه را بنا نهاد بعد از آن بقیه سرزمین ایران راگرفت و قصور تخت جمشید را به آتش کشید سپس بسمت شمال توجه کرد اما شنید ساتراپی بسوس نام داریوش را به قتل رسانده است اسکندر احتراماتی که لایق سلطنت باشد نسبت به جنازه داریوش مرعی داشت و قاتل او را کشت از آن ببعد خود را جانشین شاهان ایران میدانست و به لشکرکشی ادامه داد در ۳۲۷ در صدد تصرف هند برآمد با صدهزار قشون از سند گذشت و خیال داشت از گنگ بگذرد ولی سربازان او رمق نداشتند ناچار در ۳۲۰ فرمان معاودت داد. اسکندر همیشه یکدسته علماء را انتخاب می‌کرد و همراه داشت و از سرزمینهائی که می‌گذشت مسائل بسیاری راکشف می‌کرد اسکندر در تدبیر و اراده هوشیار بود ارسطو به او نصیحت کرده بود که با یونانیان مثل یک رئیس رفتار کند و با وحشیان و بربرها با استبداد اولی‌ها را دوست بدارد و دومیهارا مانند حیوانات بشمارد. اما اسکندر برخلاف نصیحت استادش در صدد برآمد هیچ امتیازی بین مردم آسیا و یونان نگذارد و با همه یکسان رفتار کند پلوتارک در این مورد می‌گوید «چون اسکندر بگمان خود فرستاده خدایان بود تا فی مابین همه ناس حکم گردد و آنها را بهم بربندد می‌خواست ابناء بشر همه دنیا را وطن مشترک خود بدانند...» سربازان خود را به ازدواج با زنان ایرانی تشویق میکرد و خود در اینکار پیشقدم شد و در شوش در اثناء جشنهای ازدواج هشتاد نفر از صاحبمنصبان با دختران خانواده‌های نجیب ایرانی با دختر داریوش ازدواج کرد و بیش از ده‌هزار مقدونی به او تاسی کردند. کار او بجائی رسید که دستوراتش را همه باید اجرا می‌کردند وی نزدیکترین دوستانش بنام کلیتوس راکشت اسکندر در سال ۳۲۳ دچار تب شد و در حالیکه در فکر لشکرکشی به عربستان و افریقا بود درگذشت و متصرفاتش بین سردارانش تقسیم شد تمدن هلینک رواج یافت مراجعه شود به جلد دوم تاریخ ملل مشرق و یونان البرماله و ژول ایزاک ترجمه عبدالحسین هژیر سال ۱۳۴۲.

در قلمرو امپراطوری روم قرار گرفتند. از مهمترین تحولات اجتماعی و سیاسی دو قرن بعد از اسکندر عدم توجه به مسائل سیاسی و انحطاطی است که در گفتگوهای سیاسی پیش آمد در این دو قرن قدرت در اختیار نظامیان بود و فلسفه و سیاست اهمیت و ارزش سابق را نداشت اصول مکاتب افلاطون و ارسطو فراموش شد و نفوذ فلاسفه مکتب رواقی و اپیقوریان و حتی شکاکان جای آن را گرفت این مکاتب در یک امر متفق بودند و آن اینکه کمتر به مسائل سیاسی بپردازند ایشان تمام وقت را صرف اخلاقیات کردند. دو اشتباه مهم افلاطون و ارسطو (قدرت مطلقه دولت را حمایت کردند و راه افراط پیش گرفتند ـ در مورد لزوم بردگی و دور داشتن اکثریت غلامان از حکومت) مورد نظر فلاسفه این دوره قرار گرفت حوادث عجیب زندگی و کلمات و بیانات حکیمانه دیوژن که غلامی تبعید شده بود شهرت و اعتبار یافت و هدف آن اعتراض طبقات محروم مردم علیه فلسفه اشرافی افلاطون بود دیوژن معتقد بود که همه افراد جهان حق استفاده از حقوق مخصوص همشهری یا سیتواین را دارا هستند و تنها حکومتی شایان تحسین است که جهانی باشد اما عقاید سیاسی آنان مولود خودپرستی و عبارت از بی‌علاقه‌گی نسبت به امور مهم کشور و ابتلائات مردم و امور عمومی است و بارها می‌گفتند ما کاری با فلاح و نجات یونان نداریم و نباید در فکر اندیشه شعائر ملی و مصالح مملکت بود روشهای فلسفه سیاسی آن زمان را به استهزاء گرفتند به عقیده اپیکور مرد سیاسی باید حتی‌الامکان اشخاص بیگانه را با افراد ملت مربوط و مخلوط سازد و بسایرین نیز بنظر خصومت ننگرد با اینکه اپیکوریان از علم سیاست دور بودند معذالک اولین فکر و نظریکه در این مکتب راجع به امور اجتماعی اظهار شده در تاریخ علم سیاسی تاثیر و نقش مهمی داشته مولود اندیشه آنها است این نظریه درباره قرارداد است اپیکور در این مورد می‌گوید حقوق جز یک قرارداد انتفاعی نیست که موضوع آن این است که موجب ضرر یکدیگر نشویم و تحمیل ضرر ننمائیم چیز دیگری نیست و بعقیده او عدالت فی‌النفسه وجود ندارد بلکه مولود قراردادهای مشترک و متقابل افراد است و هر جا که تعهدی دائر بر ضرر و ضرار منعقد می‌شود عدالت وجود پیدا می‌کند در این صورت هر

جا اجتماعی نباشد حقوق هم نیست، عدل و ظلم هم معنائی نخواهد داشت وجود عدالت بسته بوجود قراردادها و تعهدات بین افراد یک جامعه می‌باشد.

اما در همین زمان به افکار شکاکان برخورد می‌کنیم که اعتراضات و استدلالات جالب دارند از جمله کارنئاد است که در بیان تضاد بین حکمت و عدالت در سیاست سخن می‌گوید و میافزاید کدام دولت است که آنقدر کور و بی خرد باشد که ظلمی را که موجب بقاء قدرت و حکومت اوست بر عدلی که سبب انقراض و انحطاط او می‌شود ترجیح ندهد کلیه مللی که بر جهان سیادت و تسلط دارند و همچنین رومیها که سالها صاحب جهان بودند[1] اگر می‌خواستند عدالت پیشه کنند و از ظلم وجور بپرهیزند و دست تعدی و تطاول بمال دیگران دراز نکنند پای از گلیم خویش بیرون ننهند و از طریق صواب کمترین انحرافی حاصل ننمایند می‌بایست همواره در ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی بسر ببرند این سیاست در حقیقت تجدید سیاست سوفسطائیان یعنی همان اصل معروف الحق لمن غلب بود.

۱۰ ـ افکار و عقاید سیاسی روم

رومیان[2] در سیاست محلی و کشورداری و فنون جنگ مهارت داشتند از علم و

---

۱ ـ روم از جمله مراکز باستانی باسابقه طولانی است ابتدا دولت ـ شهری بود که پادشاهی در راس آن بود دوران سلطنت تا ۵۱۰ ق. م. ادامه یافت شاه مظهر قدرت عالیه بود و اختیارات لشکری و کشوری را بعهده داشت انجمنی هم از رومیان با او مشورت میکردند که به سنا معروف بود و اگر مسئله‌ای عمومی بود عامه را به مشورت دعوت میکرد چون رعایا و عوام از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم بودند باب اعتراض را گشودند درسال ۵۱۰ ق.م. دوره جمهوری رم شروع شد و دو کنسول اختیارات شاه را در امور لشکری و کشوری برای یکسال عهده‌دار شدند در ابتدا اعیان می‌توانستند بـه کنسولی انتخاب شوند ولی پس از مبارزاتی که دویست سال طول کشید عوام هم توانستند به این مقام برسند و حقوق اجتماعی و سیاسی مساوی با اعیان داشته باشند حق وضع قانون و تصویب جنگ و صلح و انتخاب کنسول‌ها در دوران جمهوری در دست انجمن ملی بود که به (*Comice*) معروف بود. مجلس سنا هم کما فی‌السابق دایر بود و طرف مشورت کنسولها ـ تریبونا قرار داشت در اواخر جمهوری به وضع قوانین میپرداخت در سال ۳۱ قبل از میلاد جمهوری رم پایان پذیرفت و امپراطوری در زمان اکتاو اگوست صورت گرفت مناصب و مشاغل روم باقی ماند ولی رئیس مطلق کشور شخص امپراطور بود و بالاخره در سال ۳۹۵ م. زمان مرگ تئودورکبیر دوره انحطاط و سقوط رم فرارسید.

۲ ـ ایتالیا مانند یونان شبه جزیره‌ای است در کنار دریای مدیترانه سواحل آن مثل یونان مضرس

حکمت روگردان و بی‌بهره بودند اما پس از اینکه به سرزمین یونان پانهادند و آن کشور

☜ نیست شهر رم مرکز جهان قدیم در قلب ایتالیا برفراز تپه‌های مشرف به رودخانه تیبر بنا شده‌است ایتالیا شامل دو قسمت بری و بحری کاملاً مختلف است ایتالیای برّی دشت وسیعی است و ایتالیای بحری باریک و کوهستانی پولیب مورخ یونانی که این مملکت را در ۱۵۰ سال قبل از میلاد مسیح سیاحت نموده می‌نویسد «از بس این دشت پرثروت و زیبا است بعید نیست خدایان برای تملک آن با هم نزاع کرده باشند» در نتیجه حفریات معلوم شده که از عصر حجر ایتالیا مسکون بوده است. مدتی اتروسکها بر ایتالیا حکومت کردند و در تمدن رومی تأثیر گذاشتند در ابتدای قرن هشتم قبل از میلاد یونانیها شروع به مسافرت به ایتالیا نمودند در سنه ۵۰۹ قبل از میلاد سلطنت ملغی و جمهوری در رم برقرار شد ملت دو دسته بودند عوام یا پلبین‌ها و خواص یا پاتریسین‌ها سه پادشاه آخر رم از نژاد اتروسک بودند رومیها به خانواده‌های بزرگ قسمت می‌شدند و مشتمل بودند بر پدر و مادر و اولاد و همه اقارب و کسانیکه به یک جُد متسب بودند بسامی شد چنین خانواده‌ای چندصد نفر بودند. در بدو امر عوام از خواص کناره‌گیری کرده جزء مردم شهر محسوب نمی‌شدند زیرا چون بعد از بنای روم آمده بودند هیچ قبیله‌ای آنها را نمی‌پذیرفت حتی از حقوق سیاسی و مدنی محروم بودند زمام امور ملت روم در دست پادشاهی بود که خود را منتخب مردم و برگزیده خدایان می‌دانست مجلس ملی و سنا در اعمال وی نظارت داشت. مذهب در رم مقام بسیار مهمی داشت خانواده بر روی آن قرار می‌گرفت. سیسرون ناطق معروف می‌گوید «از حیث مذهب یعنی عبادت خدایان، ما بر سایر ملل برتری داریم» عده خدایان فوق‌العاده زیاد بود زیرا هر یک از آنان فقط یک سمت داشته در امر معین و محدودی مداخله میکردند رومیان از کیفیت و وضعیت خدایان خویش اطلاع نداشتند ولی به عظمت آنان معتقد بودند و از رنجش آنان می‌ترسیدند در رم مثل یونان دو مذهب مختلف وجود داشت مذهب خانوادگی و مذهب حکومتی رومیان صحاری و مزارع را مثل مقابر و منازل خود مقدس می‌شمردند. بالاتر از خدایان خانوادگی خدایان بزرگی بودند که دولت بدون مشارکت مردم آنها را می‌پرستید مشهورترین آنها ژانوس و ژوپیتر و مارس بودند همچنان که پدر یا شیخ قبیله رئیس مذهب خانوادگی بود پادشاه هم پیشوای مذهب ملی بود فقط او می‌توانست باسم دولت با خدایان مربوط گردد. بعد از استقرار جمهوری قریب ۵۰۰ سال دوام داشت تا تبدیل به امپراطوری‌گردید در ابتدای جمهوری بجای شاه دو کنسول معین شدند که از جانب ملت یکسال زمامدار جمهوری بودند هیچ یک از آن دو نمی‌توانست به تنهائی اقدامی انجام دهد هنگام مخاطرات بزرگ کنسولها یکنفر دیکتاتور معین می‌کردند که او برای خود معاونی داشت دیکتاتور صاحب قدرت مطلقه بود بدون مشاوره با سنا و مراجعه به ملت تصمیمات لازم اتخاذ می‌نمود اما هیچوقت یک دیکتاتور نمی‌توانست بیش از شش ماه متصدی باشد و باید استعفا می‌داد. در سال ۵۰۹ خواص انقلاب کردند و آنها فقط حق عضویت سنا و احراز مقام کنسولی و دیکتاتوری را داشتند اما عوام به مقابله با این وضع برخاستند و خواص را ترک گفتند و اردوهای جنگ را رها کردند خواص ترسیدند و تسلیم شدند و از این ببعد عوام دو نماینده در رم داشتند کم‌کم عوام موقعیت مهمی یافتند ولی هنوز درتابعیت خواص قرار داشتند زیرا خواص می‌توانستند بمقام حکومت برسند و برطبق قوانینی اجرای عدالت کنند که خود بر آن واقف بودند یعنی در رم قوانین مدنی و جزائی نوشته وجود نداشت و بهمین جهت عوام از این وضع رضایت نداشتند یکی از نمایندگان آنها تقاضا کرد مجموعه‌ای از قوانین نوشته شود و بین عموم ملت منتشر گردد بالاخره سنا تسلیم شد هیاتی مرکب از سه نفر برای تهیه قوانین به یونان اعزام داشت پس از مراجعت ایشان، ده نفر از خواص برای انشاء قوانین انتخاب گردیدند رومیها قوانینی را که قضات دهگانه وضع نموده بودند محفوظ داشتند و بر روی دوازده لوح حک کردند و با این شکل الواح دوازده‌گانه معروف شد این الواح حاوی اصول مختلفه و احکام متنوعه بود مثلاً اعلام میداشت در رم سلطنت حق ملت است و بهرکس مصلحت می‌داند تفویض ☞

را متصرف شدند حکمت اخلاقی را از یونانیها اخذ کردند، پس از ارسطو تا زمان سیسرون آثار و تالیفاتی که از نظر علم سیاست حائز اهمیت باشد وجود نداشت سیسرون [1] رساله نسبتاً مهمی در مورد سیاست نگاشت که به جمهوری موسوم است و تنها کتاب سیاسی است که مولود نبوغ رومیها است.

☞ می‌کند بین عوام و خواص امتیازی قائل نشده تساوی عموم را در مقابل قانون اعلام کرده بود. عوام تدریجاً به همه مقاصد خود نائل شدند اما باز هم حق تصدی مقامات قضائی و مناصب اداری را نداشتند ولی بالاخره امکان کنسولی راهم پیداکردند در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد حکومت رم در دست مجالس عمومی و مأمورین عالیمقام دولتی و مجلس سنا بود از عهد سلاطین تا اواسط عهد جمهوریت تشکیلات حکومتی رم تغییرات مهمی یافت ولی عادات ملت همان بود رم از حیث قوای نظامی بزرگترین دول قدیم محسوب و قوای آن به چندین لشکر تقسیم می‌شد سربازان رومی بسیار زحمتکش بودند هنگام صلح رم سرباز نداشت لیکن در زمان جنگ تمام افراد ملت از ۱۷ تا ۶۰ سال مجهز می‌شدند افرادی معاف می‌شدند که ۱۶ جنگ در پیاده نظام و یا ۱۰ جنگ در سواره نظام شرکت کرده بودند فرماندهی کل عساکربعهده یکی از دو کنسول یا دیکتاتور بود به محض اینکه شب فرا می‌رسید قشون در همان محل متوقف می‌شد مقصرین را به انواع‌مختلف مجازات می‌نمودند.بعد از اینکه رم کلیه ایتالیا را تصرف کرد بر سر جزیره سیسیل با کارتاژ شروع بجنگ نمود جنگ اول رم با کارتاژ ۲۳ سال طول کشید و سیسیل را به چنگ آورد بعد از آن ۲۳ سال صلح بود و درتصرف مناطق دیگر رقابت داشتند. جنگ دوم رم با کارتاژ در زمان هانیبال بود و ۱۷ سال طول کشید با تمام تدابیری که هانیبال داشت کارتاژ مجبور شد با شرایط سنگین در ۲۰۱ ق. م. صلح را بپذیرد و از ردیف دول معظمه خارج شد و جزء کشورهای خراجگذار رم در آمد بعد از آن حدود ۱۵۰ سال صلح و آرامش در رم حکمفرما بود. در اثناء قرن دوم رومیان بتدریج بر تمام سواحل مدیترانه تسلط یافتند از طرف مشرق پادشاهان مقدونیه و شامات رامغلوب نمودند مقدونیه را در ۱۴۸ یونان را در ۱۴۶ و آسیای صغیر را در سال ۱۲۹ ضمیمه خود ساختند در ۱۳۳ اسپانیا را گرفتند در سال ۲۷ ق. م. از طرف سنا لقب اگوست با اختیارات نامحدود به اکتاو داده شد و با اینکه تشکیلات جمهوریت تغییر پیدا نکرد عنوان امپراطوری برای رم شناختند و امپراطور می‌توانست برای تمام عمر همه قدرت را در دست داشته باشد وقتیکه اگوست در سال ۱۴ میلادی درگذشت از جمهوریت اثری نبود و فرزندش نیز جای او را گرفت و تا سال ۶۸ خانواده او فرمانروائی داشتند بعد از یکسال جریان انقلاب تا سال ۹۶ شاهانی در رم سلطنت کردند و از ۹۶ تا ۱۹۲ امپراطورانی قدرت را در اختیار داشتند و از همین زمان انحطاط روم آغاز می‌شود تئودور در ۳۹۵میلادی قبل از فوت، امپراطوری را بین دو فرزندش تقسیم نمود و دو امپراطوری شرقی و غربی پیدا شد اولی تا ۱۴۵۳ فتح قسطنطنیه وسیله ترکان عثمانی دوام یافت دومی در کمتر از یک قرن بواسطه فشار ژرمن‌ها منقرض شد امپراطوری بیزانس در ۴۷۶ از تخت بزیر کشیده شد و امپراطوری رم غربی به پایان خط رسید.

۱ ـ سیسرون (*Cicero*) ـ ۴۳ ـ ۱۰۶ ق ـ م ـ از بزرگترین چهره‌های فلسفی روم است در قانون‌دانی و خطابه سخت مشهور بود و در کارهای سیاسی مشارکت داشت و شغل‌های برجسته‌ای بدست آورد سیسرون کوشش کرد وسایل انتقال فرهنگ یونان را به زبان رومیان فراهم کند. سیسرون در باب استحکام جامعه می‌گوید دو مذهب عامه باید نگهداری شود، بویژه زمانی که عامه مردم طالب حفظ آن باشند جزاینگه باید در پیراستن آن از امور خرافی و بی‌اساس کوشید به نظر او اعتقاد به ذات باری و بقاء روح را باید همیشه نگاه داشت (مراجعه شود به تاریخ فلسفه کاپلستون چاپ لندن جلد اول صفحه ۴۰۹).

در رم سیاست عملی مورد توجه و شایسته تحسین بوده است ولی علم سیاست چندان مورد اعتنا قرار نگرفت. پلیب[1] در کتاب تاریخ خود تجزیه و تحلیلی از حکومت روم دارد وی سه نوع حکومت می‌یابد که بهم آمیخته و نمی‌توان تشخیص داد سلطنتی است یا اشرافی یا ملی زیرا وجود کنسولها باین حکومت جنبه سلطنتی می‌دهد وجود سنا مظهر اشرافیت است و دخالت ملت در امور جنبه جمهوریت را می‌رساند تقسیم حاکمیت بین این سه قوه موجب می‌شود که هیچیک نتواند از حدود خود تجاوز کند. رومیها مردان عمل بوده از حوادث تاریخی سرمشق گرفته و کمتر به اصول نظری روی آورده‌اند تازه در نیمه دوم قرن دوم قبل از میلاد وقتی که علائم ضعف و انحطاط دستگاه حکومت ظاهر شد مسائل حقوق عمومی مورد بحث و تحقیق قرار گرفت از جمله توديتانوس (*Tuditanus*) که در ۱۲۹ ق. م. مقام کنسولی داشت ژونیوس گراکانوس که پیرو سیاست امپراطوران سلسله گراکها بود برای نخستین بار در تاریخ روم نظریاتی درباره حکومت ابراز داشتند ولی بصورت سند چیزی باقی نماند و تنها پلیب که از یونان به رم تبعید شده بود مؤسسات سیاسی روم را دیده اطلاعات عمیقی بدست آورد و به خوبی تشکیلات سیاسی روم را بازگو کرده است.

بطور خلاصه آنچه پلیب نقل کرده اصول عقاید در روم شامل دو قسمت اساسی یکی عمومی و دیگری خصوصی است در قسمت اول پلیب قائل به سه نوع حکومت اصلی (سلطنتی ـ اشرافی ـ دمکراسی) و کاملترین همه حکومتی است که این سه نوع را ترکیب نماید در قسمت دیگر به بحث و تشریح تشکیلات سیاسی روم پرداخته و نتایجی می‌گیرد که اولاً حکومت روم جنبه انحصاری نداشته بلکه مرکب از سه نوع یاد شده بوده ثانیاً این حکومت ترکیبی برای روم فواید بسیاری داشته و باعث آبادانی و ترقی روم بوده است آنچه پلیب بصورت نظری ابراز کرده ابتکار خود او نیست در اسپارت عملاً اجرا می‌شده و در افکار ارسطو هم به تفصیل نقل گردیده است در همان زمانیکه پلیب به

---

۱ ـ پلیب در حدود ۲۰۵ ق. م. در مگالوپلیس یونان متولد شد بمدت ۱۶ سال گروگان اتحادیه آکین در ایتالیا زندگی کرد و با طرز حکومت روم آشنا شد و تاریخ جمهوری رم را نوشت وی در ۱۲۵ ق. م. درگذشت.

نگارش کتاب پرداخت،بحرانهائی در روم پیدا شد که زعمای روم مجبور به خشونت و اعمال زور شدند با این توضیح که ملت روم به طبقه ثروتمند و فقیر تقسیم شدند و این دو گروه به نزاع رسیدند و جنگ داخلی شروع شد و طبعاً بحث در مسائل سیاسی رونق زیادی نداشت و اما در همین دوره انحطاط سیسرون که به تمام مشاغل عالیه حتی کنسولی رسیده بود و بیان عالی داشت در دو اثر مهمی که بیادگار گذاشت یعنی قوانین و جمهوری رومیان را به پیروی از روش‌های دولت باستانی توصیه نمود کوشش سیسرون اثری در وضع موجود نکرد کتاب جمهوری سیسرون مثل افلاطون بصورت مکالمه است و تحقیقات خود را به حکومت روم و تاریخ و تشکیلات آن منحصر می‌نماید بنظر او فکر اساسی از تشکیل دولت باید حفظ منافع جمع باشد جمهوری سیسرون فقط از حیث نام مشابه جمهوری افلاطون است ـ سیسرون دولت با عنوان جمهوری را ناشی از ملت می‌داند و بنظر او انواع حکومت سه قسم است که هر یک معایب و محاسنی دارند حکومت دمکراسی آن است که در آن آزادی حکمفرماست و این آزادی توأم با مساوات و برابری است در حکومت دمکراسی تمام مردم مساوی در حقوق هستند و مصالح واحدی دارند و دولت هم در منافع و مصالح با افراد شریک می‌باشد. در سایر انواع حکومتها ملت رعیت و تابع بشمار رفته و استبداد بزرگان بمراتب سخت‌تر و بدتر از استبداد شاه است.

سیسرون عقیده دارد که اساس حکومت دمکراسی آزادی، اساس دولت اشرافی خردمندی است ولی در حکومت سلطنتی افراد با عشق و علاقه وابسته به شاه می‌شوند برای تفوق سلطنت باید به طبیعت رجوع نمود زیرا در عالم وجود و جهان طبیعت یک خداوند حکمفرمائی می‌کند و در مقابل امیال و عواطف و احساسات عقل وجود دارد بنابراین در عهد سیسرون مردم روم نسبت به سلطنت و شاه نظر مساعد دارند سیسرون از یک حکومت مختلط هم حمایت دارد که در آن قدرت عالیه با شاه باشد اختیارات طبقه ممتاز آنرا تکمیل نماید و آزادی مردم محترم شمرده شود بدلیل توازنی که در چنین حکومتی حاکم است دوام آن را از سایر حکومتها بیشتر میداند. سیسرون کتاب قوانین را

پس از کتاب جمهوری نوشته و بعد کتاب وظایف که جامع‌ترین فهرست عقاید سیاسی روم در آخرین دوران جمهوری را در بردارد قوانین سیسرون بحثی است بین او و برادرش کنتوس و بنظر می‌آید قوانین شامل شش قسمت بوده در قسمت اول و دوم حقوق طبیعی را بحث کرده در قسمت سوم از قانون اساسی صحبت نموده و وظایف قضات را شرح داده قاضی را قانون ناطق شناخته است. افکار سیسرون باعث شده که اندیشه رواقیون در مورد حقوق طبیعی توسعه یابد و از آنها به حقوقدانان روم و سپس به روحانیون مسیحی منتقل گردد کتاب جمهوری سیسرون در قرن ۱۹ پیدا شده ولی مطالب آن در کتب فلاسفه قرون وسطی نقل گردیده بود.

بعد از سیسرون عقاید و نظریات سیاسی که حائز اهمیت باشد در رم دیده نمیشود باین معنی که اگر مکتب رواقیون اولیه نسبت به مسائل سیاسی چندان رغبتی نداشتند پیروان این مکتب در دوران امپراطوری بکلی از سیاست روی‌گردان بودند و بنابراین تحقیقی در مسائل سیاسی صورت نگرفت.

۱۱ـ افکار سیاسی در قرون وسطی

بعد از سقوط روم حوادث مهم سیاسی قرون وسطی استقرار مذهب مسیحیت در سراسر امپراطوری رم است[1] حتی در دیگر کشورهای اروپا مسیحیت رواج میابد حکومت رم در شرق تحت تاثیر تمدن یونان و در غرب با تاخت و تاز اقوام ژرمن مواجه

---

۱ ـ نقطه اصلی تعالیم عیسی (ع) آزادی از تعلقات و بی‌آزاری بود و بر خلاف پیامبران بنی‌اسرائیل حقوق و احکام را توضیح نمی‌داد دین مسیح چون مذهبی فلسفی آغاز نشد بلکه در آغاز به منزله راهی عملی برای زندگی مطرح گردید مسیح پس از چند سال تعلیم عشق به خدا و دوستی با همنوعان با توطئه‌ای که رهبران یهود چیدند مواجه شد که در این رابطه نظرات مختلفی ابراز شده است از تعالیم معروف مسیح این جملات است «تو خدای خویش را دوست‌داری با همه قلب و روح و فکرت درباره همسایه خود نیز باید چنین باشی» و «رضایت راستین از زندگی در جاه‌طلبی و ثروت مادی نیست ملکوت آسمان در درون شما است رشد ادبیات مسیحیت موجب انشاء شرح احوال مسیح گردید که هر یک از آن‌ها را انجیل گفتند. انجیل مرقس که احتمالاً بر اساس داستان پتر پرداخته شده و برخورد مذهبی رومیان و یهودیان را نشان می‌دهد و عیسی را چون شهیدی بزرگ معرفی میکند. انجیل متی عیسی را انجام و آغاز آرزوئی که یهود در مورد مسیح داشتند می‌داند. انجیل لوقا از عیسی مانند یک منجی عالم سخن می‌گوید انجیل یوحنا که عیسی را اصل عقلانی جهان می‌شناسد.

است قدرت روحانیون مسیحی در تمام این منطقه گسترش می‌یابد فرهنگ و تمدن یونان و رم خاموش می‌گردد سیاست تحت‌الشعاع کلیسا است. در سه قرن اول مذهب مسیح که د رناحیه‌ای دور افتاده طلوع کرده بود کاملاً توسعه یافت متنفذین و مقتدرین دوران دارای این مذهب شدند تشکیلات و جوامع مسیحی هم بهمان نسبت زیاد شد کلیسای روم و اسقف آن دارای تفوق بخصوص شد[1] تا اینکه در سراسر قرون وسطی تشکیلات مذهبی با حوادث و وقایع گوناگون و شگرف هجوم وحشیان مواجه بوده و بنابراین از نظر اصول عقاید و تشریفات و مراسم ظاهری هم تحت تاثیر عادات و رسوم این اقوام واقع شده است هنگامی که قسطنطین به آیین مسیح گروید اسقف کلیسای روم مشاور عالی شخص امپراطور در امور مذهبی گردید اساس تفوق اسقف روم بعلت ایجاد کلیسا بکوشش پطرس که از بزرگترین حواریون عیسی بود می‌باشد بعلاوه، از آغاز قرن ۵ پاپ‌های با اقتدار و صاحب نفوذی مثل اینوسان اول و لئون اول در نتیجه دخالت در حل اختلافات مذهبی کنیسای روم را اعتبار بخشیدند و هنگامی که بنیان حکومت امپراطوری بر اثر تاخت و تاز و هجوم قبایل وحشی در هم فروریخت اسقف روم در حل و عقد امور حقوقی و دعاوی مردم شهر روم نیز دخالت نموده و صاحب اختیار گردید، بر قدرت سیاسی پاپ افزوده شد. در حقیقت دوران قدرت و نفوذ پاپ گره گوار کبیر (۵۹۰ـ ۶۱۰ میلادی) در تاریخ حکومت پاپها دوره تحول بشمار میرود زیرا از این زمان اداره امور سیاسی ابتدا در شهر روم و سپس در سراسر ایتالیا از وظایف مسلم پاپ‌ها گردید. زمانیکه پاپ زکریا و اسقفان قدرتی را که پپن در میان طوایف فرانک غصب نموده بود بوسیله انجام تشریفات تاجگذاری طبق مراسم مخصوص مذهبی آن عصر بسال ۷۵۴ م برسمیت شناختند بر قدرت پاپها افزوده شد و نیم قرن بعد پس از اینکه سلطنت فرانکها تقویت و توسعه یافت و شارلمان پسر پپن حدود و ثغور دولت خویش رابسط فوق‌العاده داد تاجگذاری شارلمان نیز در کلیسای پطرس مقدس شهر روم بدست پاپ لئون سوم

---

۱ ـ مراجعه شود به مباحث سده‌های نخستین مسیحیت از کتاب سیر فلسفه در اروپا البرت آوی ترجمه دکتر علی‌اصغر حلبی صفحه ۷۲.

بسال ۸۰۰م انجام گرفت و این حادثه بر اهمیت و نفوذ کلیسای روم و حیثیت و اعتبارش در سیاست آن زمان افزود اما آنچه از قدرت پاپ می‌کاست آشوب و هرج و مرج هنگام انتخاب پاپ بود و در قرن دهم از شخصیت پاپها کاست اماپس از اینکه در سال ۱۰۵۹ اصلاحاتی در طرز انتخاب پاپها بعمل آمد و انجام این امر بعهده کاردینال‌ها محول گردید تاحدی این اشکال رفع شد اما بعد از این اصلاحات روحیه عدم توجه به لذایذ دنیوی در بین کشیشان تقویت شد و تعلق خاطری به امور معنوی پیدا کردند و از رقابت نسبت به مقامات مذهبی دست برداشتند اما همین وضع مبنای زدوخورد و کشمکش شدیدی بین پاپها و امپراطوران گردید و در دوران پاپهای معروفی مثل گره‌گوار هفتم و اینوسان سوم شهرت و اعتبار پاپها از نظر روحانی و سیاسی به حد اعلی رسید اما درست در همین دوران قدرت رقیب آنها یعنی امپراطوری مقدس روم هم افزایش یافت این امپراطوری در سال ۴۹۳ با مرکزیت فرانسه امروزی و با تاسیس سلطنت فرانك‌ها بدست کلویس آغاز شد و وقتی که فرانک‌ها به مسیحیت پیوستند حیثیت مذهبی و سیاسی قدرت یافت با جنگی که در ۱۰۷۶ بین هانری چهارم امپراطور آلمان و پاپ گره‌گوار هفتم درگرفت تحولی در روابط امپراطوری و مراکز روحانیت پیدا شد پاپ گره‌گوار هفتم در ۱۰۷۵ م فتوائی صادر کرد دائر بر اینکه هر شهریار و امیری تکفیر شود بعد از آن حق عزل و نصب هیچیک از کشیشان را بوسیله فرامینی که به صحه او رسیده باشد ندارد[1]. هدف نهائی این تصمیم تصفیه دستگاه کشیشان از جانب پاپ بود این اندیشه مورد توجه همه روشنفکران قرار گرفت غایت مطلوب مطیع شدن شخص امپراطور در مقابل پاپ بود قرن ۱۱ و ۱۲

---

۱ ـ پاپ گره‌گوار بعد از صدور فتوای فوق که منجر به عدم رضایت و مقابله هانری چهارم پادشاه آلمان گردید در ۱۰۷۶ اتمام حجتی به هانری چهارم کرد دائر بر اینکه باید در مقابل دربار پاپ حاضر شده و از خود دفاع کند زیرا متهم به قصور در اجرای پاره‌ای از فرامین و احکام پاپ است در جواب، پاپ،هانری چهارم مجمعی از روحانیون و کشیشان آلمان فراهم آورد و در آن مجمع پاپ را خلع نمود وقتی که این خبر به پاپ رسید به مؤثرترین وسیله‌ای که در اختیار کلیسای روم بود متوسل شد و امپراطور را از سلطنت خلع و رعایایش را نیز از اطاعت او در مقابل سوگند وفاداری که یاد کرده بودند آزاد ساخت سپس حس جاه‌طلبی اشراف و اعیان آلمان و هیجان مذهبی عامه باعث اغتشاش و آشوبی در این کشور شد و در نتیجه امپراطور مجبور گردید به مقر پاپ در شهر کانوسا روی آورد و طلب استغفار و توبه نماید (مراجعه شود به تاریخ عقاید سیاسی دکتر عزیزی جلد اول صفحه ۲۵۷).

مبارزاتی بین پاپ و امپراطور ادامه داشته است در ابتدا قدرت پاپ توسعه یافت و حتی در خارج از سرحدات امپراطوری آلمان می‌توانستند سلاطین و سایر شهریاران را مورد بازخواست قرار دهند مخصوصاً با نفوذی که پاپها در جنگهای صلیبی بدست آوردند بر اعتبار آنان افزوده شد و در دوران پاپ اینوسان سوم (۱۱۹۸ ـ ۱۲۱۶) به حد اعلی رسید و دخالت پاپ در سیاست اروپا قاطع گردید اما چنین تفوقی بیش از یک قرن دوام نیافت در دوران فیلیپ اول شاه فرانسه اختلاف بین او و بونیفاس هشتم پاپ وقت بالاگرفت پاپ که تا این زمان در امور سلاطین دخالت داشت با مقاومت مواجه شد لوئی یازدهم که اقتدارات خود را تقویت کرده‌بود و از وضع ملوک‌الطوایفی خارج شده بود همینکه پاپ علیه سیاست شاه و دخالت وی در امور روحانیون فرانسه بر خاست و تقاضا کرد روحانیون معاف از پرداخت مالیات باشند مگر اینکه جلب موافقت او قبلاً شده باشد، شاه بدون ترس بر ضد پاپ شروع به اقدامات مهمی کرد و از اوضاع سیاسی ایتالیا هم استفاده کرد و کشمکش علیه پاپ را به ایتالیا کشاند و این منازعه منجر به دستگیری و بازداشت پاپ گردید و دوره‌ای که در تاریخ روابط پاپ‌ها با سلاطین کشورهای اروپا به عصر اسارت شهرت دارد آغاز گردید و سرانجام در اثر اعمال زور پادشاهان فرانسه مقر پاپ از روم به شهر آوینیون در جنوب فرانسه تغییر یافت و در واقع پاپ تابع شاه این کشور شد اصول و دستورات مسیح در میان جامعه که در آن زور حاکم بر امور بوده شایع گردید.

در قرون وسطی مطالعه کتاب سیاست ارسطو یاد میداد که برای مطالعه و تحقیق باید اول موضوع را شناخت و سپس موضوعات مختلف را مورد بحث و فحص قرار داد و دریافت که از اصطلاحات چگونه باید استفاده کرد تا قرن ۱۶ چنین تحقیقاتی صورت میگرفت و کتب این دوره تحت تاثیر ارسطو قرار داشته‌اند ولی در هیچ موردی نظریات ارسطو در جامعه غربی در مورد دولت ـ شهر مورد استفاده واقع نشد در قرون وسطی آثار ارسطو از طریق مفسرین یهود و مسلمان انتشار یافت و این باعث بود که اولیاء کلیسا این آثار را در ردیف کتب ضاله بشمارند و مطالعه آن را تحریم کنند چنانکه تدریس این کتب از سال ۱۲۱۰ م در دانشگاه پاریس ممنوع شد مع‌ذلک همین ممنوعیت بر توسعه

افکار ارسطو افزود و همان افکاری که در نظر کلیسا به منزله بدعتهای ضد مسیحی جلوه می‌کرد با افکار مسیحیت تلفیق پیدا کرد و فلسفه ارسطو مبنای مسیحیت روم قرار گرفت این تحول بعلت کوشش اساتیدی چند و مخصوصاً دو نفر دانشمند بنام فرقه دمینیک، بنام البرت کبیر و شاگرد وی سنت ماداکن بوده است. قرن ۱۳ را قرن درخشش جامعه مسیحیت شناخته‌اند در این عصر حکمت الهی مکتب اهل مدرسه و قدرت روحانی مسلط بر امور می‌گردد عقاید سنت ماداکن در این قرن ظاهر می‌گردد سیاست در این دوره بسعی سنت ماداکن وارد مرحله جدیدی گردید و پایه علمی پیدا کرد ولی دستورات مذهبی بر اصول عقلانی مزیت دارد سنت اگوستن هم دارای آثار بسیار بوده درباره اغلب مسائل سیاسی مطالعات عمیق دارد و عقاید سنت ماداکن تلفیقی است از عقاید ارسطو و سنت اگوستین.

سنت ماداکن در ۴۷ سالگی درگذشت تفسیرهای وی در مورد سیاسیات و اخلاقیات و حکومت شهر یاران می‌باشد، نظریات سنت ماداکن در مورد قانون و حقوق و عدالت مفصل و مجموعه‌ای از نظریات ارسطو، رواقیون، حقوقدانان روم و سنت اگوستین می‌باشد.

نظریات سنت ماداکن در مسائل سیاسی در کتاب حکومت شهر یاران بیان شده است بعقیده وی قدرت سیاسی و حکومت از اجزاء حقوق انسانی بشمار می‌روند و مبنای حقوق بشری را باید در حقوق طبیعی جستجو نمود و حقوق طبیعی بخداوند مربوط می‌شود و مبدء همه چیز خداوند است. وی برای قدرت دو صورت قائل است از طرفی شکل قدرت یعنی رابطه بین حاکم و محکوم را بطور مطلق و مجرد دیدن از طرف دیگر وسیله تحصیل قدرت و استفاده و استعمال از آن را مورد توجه قرار دادن سنت ماداکن شکل قدرت یعنی مفهوم ذاتی سلطه و قدرت را منبعث از خداوند می‌داند بعقیده وی وظیفه اصلی قدرت حاکم وضع قوانین می‌باشد و این قدرت در دست قاطبه مردم یا آنکس که نماینده مردم است می‌باشد و بنابراین قدرت در دست همه مردم است. علت اینکه این قدرت در اختیار یک یا چند نفر قرار می‌گیرد این است که عملاً همه افراد

نمی‌توانند قدرت خود را شخصاً اعمال کنند پس شاه و هر حاکم قدرتمند از جانب همه مردم وضع قانون می‌کند و بنظر سنت ماداکن بهترین شکل حکومت، حکومتی است که از اختلاط حکومتهای سلطنتی و اشرافی و حکومت توده مردم بوجود می‌آید چنانکه ملاحظه می‌شود همان عقیده پلیب و سیسرون را تکرار می‌نماید. وی می‌گوید برای حکومت یک رئیس عالیمقام لازم است که بعلت تقوی و شایستگی انتخاب شود و تحت فرمان وی نجباء و بزرگان قرار گیرند و توده مردم درانتخاب نجباء و بزرگان دخالت دارند و بهرحال در کلیه انواع حکومت یک اصل مهم است و آن وجود عدالت و انصاف باین معنی که هر یک از اقسام حکومت ممکن است ظالم باشد یا عادل، سن پل عقیده دارد افراد باید بدون حدود و قیودی مطیع قدرتها باشند ولو اینکه قدرتی بر اساس ظلم وجور متکی باشد اما سنت ماداکن حدودی برای آن قائل می‌گردد می‌گوید هر قدرت با لذات و فی‌نفسه ناشی از پروردگار است اما در شرایط مخصوص چنانکه اگر فی‌المثل موجبات استقرار آن بر خلاف عدل و داد باشد یا اینکه در طریق ظلم و جور بکار رود و از منشاء الهی دور شده باشد چنان قدرتی ناشی از خداوند نخواهد بود. بنابراین حکومتهای ظلم و جور بر دو دسته‌اند حکومتی که قدرتش از طریق انصاف و عدالت تحصیل نشده باشد و دیگر حکومتی که از قدرت خویش سوء استفاده کند، حواریون و آباء کلیسا حدی برای اطاعت افراد نسبت به دولت قائل شده و می‌گفتند اطاعت به خداوندبهتر ازاطاعت به افراد بشر است پس اگرحکومتی مردم رابه اطاعت از امری که برخلاف فرمان خداوند است مجبور کند توقع اطاعت از افراد و رعایای خرد نباید داشته باشد.

سنت ماداکن می‌گوید حکومت جباران را نمی‌توان حکومت عدل و داد نام نهاد زیرا اساس آن بر نفع شخص حاکم است و خیر و صلاح عموم در چنین دولتی مورد توجه قرار نمی‌گیرد بنابراین قیام علیه این حکومت و کوشش برای واژگونی آن نمی‌تواند شورش تلقی شود بلکه خود جبار را که حقوق مردم را پایمال می‌کند و به مصلحت عموم اعتنائی ندارد باید شورش طلب فتنه‌انگیز خواند.

مؤلف کتاب حکمت الهی همین عقیده را در کتاب حکومت شهریاران اظهار

نموده «همانطور که ملت حق انتخاب پادشاه را دارد می‌تواند به عزل و انفصال شهریار جبار ستمکار نیز اقدام کند و واضح است که این عمل را نباید حمل بر بی‌وفائی مردم کشور دانست زیرا شهریاری که در اجرای اصول عدالت و حفظ و حراست حقوق مردم و انجام وظایف و تکالیف خطیر خود قصور و تقصیر و اجحاف می‌کند بدست خود تیشه به ریشه اساس تاج و تخت زده و عهود و مواثیق خود را نسبت به احاد ملت بجا نیاورده است به عبارت دیگر اوست که رشته پیمان مودت راگسسته و به ظلم و جور و بیعدالتی پیوسته است».

سنت ماداکن حکومت سلطنتی را بهترین نوع حکومت میداند زیرا شهرها و ایالات تحت حکومت دمکراسی همیشه در اغتشاش و انقلاب است و حال آنکه در سراسر قلمرو حکومت سلطنتی صلح و آسایش و آرامش وجود دارد اما خطری که حکومت سلطنتی راتهدید می‌کند آن است که سلطان خوی جباری پیدا کند و از اصول عدالت دور شود.

سنت ماداکن از انواع قدرتهای سیاسی بحث کرده و آنها را طبقه‌بندی نموده:

۱ ـ قدرت روحانی و پادشاهی.

۲ ـ قدرت سلطنتی.

۳ ـ قدرت سیاسی.

۴ ـ قدرت اقتصادی.

وی نماینده قدرت روحانی را پاپ می‌داند، وظیفه آنکه قدرت سیاسی را در دست دارد این است که در استقرار عدالت و رفاه و آسایش خلایق و حفظ حقوق آنان سعی کافی مبذول نماید و خیر و صلاح عمومی را نظر گیرد سنت ماداکن می‌گوید شهریار برای ایجاد نظم و ترتیب در قلمرو کشور خویش باید وسایل زندگی افراد را فراهم نماید و اصل پاداش و مجازات را برقرار سازد تا همه در مقابل قانون تسلیم باشند بالاخره پادشاه باید موجبات دفاع مردم را از حمله دشمنان فراهم نماید.

سنت ماداکن می‌گوید در کلیه مسائلی که مربوط به رستگاری و نجات روح

مردمان است افراد باید یکسره مطیع قدرتِ روحانی باشند و در آنچه با اموال و امور مدنی ارتباط دارد در اطاعت از قدرت غیر روحانی بکوشند مگر اینکه زمام هر دو قدرت در دست یک نفر جمع شده باشد چنانکه این امر در مورد پاپ که هر دو قدرت را دارد صدق می‌کند.

بیست سال پس از مرگ سنتو ماداکن بونیفاس هشتم بر مسند پاپی تکیه زد (۱۲۹۴ م) و بلافاصله بین او شاه مقتدر فرانسه فیلیپ لبل اختلافات زیادی روی داد بطوریکه در آغاز قرن چهاردهم بین طرفداران دو قدرت روحانی و غیر روحانی مباحثه بزرگی درگرفت و طرفین با شدت به دفاع از نظریات خود پرداختند.

در قرن ۱۴ اعتراض علیه قدرت پاپ و دستگاه کلیسا زیادتر شد و قدرت و نفوذ مخالفین پاپ بمراتب بیش از طرفداران استقلال قدرت شاه بود در حالیکه در قرون قبل قدرت و نفوذ پاپ بنهایت درجه رسیده بود.

از نویسندگانی که در تکوین عقاید ضد قدرت پاپ سعی کرده‌اند دانته است دانته در آثارش ازگذشته سخن می‌گوید و از سلطه امپراطوری جهانی دفاع می‌کند و در این زمان در سلسله شاهان آلمانی نژاد هوهانستونن حمایت داشت و سلطه جهانی را برای آنان می‌شناخت.

دانته[1] در حد بسیاری به صلح و صفا در جامعه اهمیت می‌دهد و می‌گوید صلح در روی زمین برای آن دسته از مردم است که دارای خلوص نیّت و صدق عقیدت باشند دانته برای لزوم این حقیقت مسّلم راه دور و درازی را می‌پیماید دلائلی دانته برای حکومت سلطنتی جهانی ا قامه می‌کند و می‌گوید همانطور که همه قوا و استعدادها و عوامل روحی و جسمی آدمی که برای هدف واحد یعنی سعادت و خوشبختی بکار می‌رود تابع نیروی فکری هستند همانطور هم تمام جوامعی که هدف و مقصود مشترک

---

۱ ـ دانته از مفاخر شعرا و موسیقی‌دانان اروپا است وی در ۱۲۶۵ میلادی در فلورانس متولد شد پدر و مادرش از اشراف بودند. دانته مراحل تحصیل را با سرعت طی کرد در ۱۸ سالگی مسلط بر ادبیات و چهار زبان خارجی بود تخصص او در علوم الهی و فلسفه مذاهب بود. در مبارزه علیه اشراف دانته از طبقه خود گسست و به مبارزان راه‌آزادی و تساوی حقوق پیوست آثار او مثل کمدی الهی شهرت جهانی دارد، دانته در ۱۳۲۱ در ۵۶ سالگی درگذشت.

دارند باید یک رئیس داشته باشند. همینطور در خانواده و شهر و بخش که هر یک، یک رئیس دارند بنابراین افراد بشر که همه هدف واحد و مشترک دارند باید تحت هدایت و رهبری فرمانروائی واحد یعنی امپراطور زندگی کنند موقعی امور جهان به بهترین وضع اداره می‌شود که وجود آفریننده عالم که یگانه ولی همه است سرمشق قرار گیرد و مردم دنیا باین امر یعنی وحدانیت خداوند توجه کنند و بدانند همچنان که گرداننده افلاک و خالق آسمانها و زمین یکی است حاکم و فرمانروای بشر نیز باید یک نفر باشد تا بتواند آدمیان را به خیر و صلاح رهبری کند اگر دو شهریار حکومت مستقل داشته باشند و هیچکدام تابع دیگری نباشد باید شخص ثالثی وجود داشته باشد که در موارد اختلاف رفع اشکال نماید و مقتضای زندگی بشر این است که برای جلوگیری از اختلاف و منازعات همه مردم تحت نظر یک قاضی بلند مقام باشند که در رأس همه امور قرار گرفته باشد و امرش نافذ و متبع باشد، از طرف دیگر بهترین سازمان و تشکیلات آن سازمانی است که عدالت در آن حکمفرما باشد و عدالت وقتی کامل و از فساد و تباهی و عیب و نقص مبری است که بدست کسانی که متصف به تقوی و حسن نیّت و شرافت و در عین حال دارای منتهای قدرت و نفوذ و اختیار باشند استقرار یابد بدون تردید بزرگترین مانع فضیلت و حسن نیت یک حاکم امیال پست و شهوات اوست اما آنکس که بر سراسر جهان حکومت داشته باشد و همه افراد بشر را تابع و مطیع خود بداند طبعاً اسیر دیو نفس نخواهد بود زیرا وظایف خطیر او یعنی اداره امور جهان و تامین وسایل آسایش افراد بشر و استقرار عدالت چنان مشغول و پای‌بندش می‌سازد که دیگر نفس بد فرجام و امیال و شهوات مجال ظهور و بروز ندارد بعلاوه چون دارای قدرت جهانی است و مخالف و معاندی ندارد می‌تواند به بهترین وجه اقامه عدل و داد نماید... وی می‌گوید خوشبخت‌ترین افراد بشر کسانی هستند که آزادترند و چون در پناه حکومت سلطان واحد و فرمانروای یگانه افراد مردم آزادترند سعادتمندتر خواهند بود. همانطور که ارسطو گفته معنای آزادی آن است که فرد برای خود زندگی کند نه برای دیگران در حکومت سلطنتی هم مردم برای سلطان کار نمی‌کنند بلکه سلطان برای امنیت و آرامش

آنان کوشش می‌کند زیرا اگر شاه از نظر قدرت و اختیار و وسایل و خدم و حشم بر سایر افراد برتری و ریاست دارد از نظر وظیفه مطلوب خدمتگزاری آنان است بنابراین در این نوع حکومت مردم برای خودکار می‌کنند آزادی بیشتری دارند بهرصورت اموری که باید بدست یک نفر انجام گیرد بهتر است توسط همان یک نفر اداره شود تا بوسیله چند تن و این راز بزرگ را نظام آفرینش و خدا و طبیعت به بهترین صورت برای ما آشکار ساخته پس اداره امور بشر باید وسیله یک پادشاه که بر همه جهان سلطنت و حکومت داشته باشد عملی گردد.

دانته برای اثبات عقاید خود از تاریخ استمداد می‌جوید و می‌گوید مسیح در زمان سلطنت اگوست یعنی هنگامیکه وحدت و آرامش در جهان حکمفرما بود متولد شد بعلاوه وی، عظمت و سیادت ملت روم را در سوابق تاریخی مدیون همین نوع حکومت می‌داند و نسبت به اقوامی که از اطاعت و قدرت این حکومت سرباز زده‌اند ابراز نفرت می‌کند بعد از اینکه حکومت جهانی را مصلحت میداند و ملت روم را شایسته جهانی و امپراطور روم را وارث قدرت این حکومت معرفی می‌کند به مقابله قدرت روحانی با آن که در قرون وسطی وجود داشته می‌پردازد و اختلاف این دوران را مورد بحث قرار می‌دهد و سرانجام پس از بحثها می‌گوید بین پاپ و امپراطور باید به مبدء واحدی که آن ذات واجب‌الوجود است مراجعه کرد و اینطور نتیجه‌گیری می‌کند که پاپ نه از جانب پروردگار و نه از طرف هیچیک از امپراطوران و نه از جانب اکثریت مردم جهان سهم ونصیبی در قدرت امپراطوری بدست آورده و بنابراین چیزی که ندارد نمی‌تواند به امپراطور اعطا کند برعکس پروردگار لایزال دو نوع قدرت مشخص و معین را که برای خیر و صلاح افراد مردم لازم می‌باشد مستقیماً بوجود آورده است و یکی از این قدرتها را به شهریار اعطا فرموده تا بر جهان حکومت کند.

در آغاز قرن ۱۴ مبارزه بونیفاس هشتم با فیلیپ لبل شاه فرانسه را دیدیم و در نیمه دوم قرن طغیان مردم علیه قدرت مطلقه شروع شد و از این پس دیگر صحبت از کشمکش بین روم و شاه یا روم و امپراطور نیست بلکه سخن از مبارزه شاه و ملت است

مارسل دوپادو طی رساله‌ای بنام مدافع صلح نظریات خود را ابراز داشته ظاهراً مثل دانته بدفاع از امپراطور پرداخته وی از هرج و مرج زمان خود سخن می‌گوید و از قدرت امپراطور دفاع می‌کند از طرفی از توجه مردم به فسق و فجور و فسادیکه ناشی از ثروت است سخن می‌گوید و ثابت می‌کند که باید برای علاج راه زهد و تهی‌دستی راپیش گرفت عقاید مارسل دوپادو مثل نویسندگان طرفدار حکومت مطلقه نیست و ی که از حقوق‌دانان معروف قرن ۱۴ است جنبه آزادی طلبی دارد از اندیشه‌های وی توجه به اصل حاکمیت ملت است در این باب می‌گوید که مقنن واقعی و حاکم اصلی تمام افراد ملت‌اند یا بخشی که برگزیده و نماینده ملت می‌باشند دولت اجتماعی از مردم آزاد است بنابراین اگر یک فرد یا جمعی از افراد بخواهند قدرت خود را بر عموم تحمیل کنند امکان‌پذیر نیست زیرا در این حال خود را ارباب سایرّین دانسته و مردم حاضر به اطاعت نخواهند بود مردم در جامعه حضور دارند تا منافع خویش را محفوظ دارند و بر مشکلات فائق آیند و بر آنان لازم است که اصول مفید حاکم بر مقدرات خود را بدانند. ملت بنظر او همیشه حق حاکمیت را داراست زیرا تنها مقنن حقیقی او است.

مارسل دوپادو قدرت قانونگذاری را مساوی با قدرت حاکمیت میداند و نه تنها قانونگذاری را حق ملت میداند بلکه قوه مجریه را هم متعلق بملت می‌شناسد قوه مقننه برای اجرا به افراد اختیار می‌دهد بنابراین اساس دولت قوه مقننه است در آن زمان این افکار کاملاً جدید است مارسل دوپادو برخلاف سنت ماداکن مدافع قدرت سیاسی است و طرفدار استقلال قوا می‌باشد نه تنها قائل به تفکیک دولت از مذهب و حکومت از کلیسا است بلکه معتقد به آزاد ساختن دولت از قید اسارت مطلقه می‌باشد وی می‌گوید کشیش عالم حقوق الهی است وظیفه‌اش این است که اصول حیات جاوید را بیاموزد ولی نمی‌تواند بوسیله قوه قهریه و جبر ملت را به رعایت اصول ملزم سازد از دیگر نویسندگان و صاحبنظران این دوران گیوم دوکام است که دو اثر مشهور بنام «سئوالات هشت‌گانه در

باب قدرت و شان پاپ و مکالمات گیوم دکام» دارد و تفکرات خود را با استدلالات پیچیده و مشکل بیان کرده است و همانطور که خودش در مقدمه گفته سعی کرده عقاید مختلف را بحث کند و خود را ناظر بیطرفی معرفی نماید که شاهد مناظره و مباحثه طرفداران عقاید مختلف و افکار متضاد بوده است و کمتر کسی است که با سرعت بتواند پی به عقاید نویسنده ببرد و نظر او را بفهمد ولی رویهمرفته از مجموع مطالب کتب وی برمی‌آید که مخالف پاپ بوده و او را در ادعاها محق نمی‌داند در واقع رسالات وی دلایل نویسندگانی را نقل کرده که علیه روحانیون و پاپ آورده‌اند و از طرفی از وظایف امپراطور سخن رانده و دلایل طرفداران امپراطوری را ذکر کرده است.
نظریات گیوم دکام به نظریات دانته نزدیکتر است تا به عقاید مارسل دوپادو وی بیشتر طرفدار حکومت جهانی است و حکومت سلطنتی را به دیگر انواع حکومت ترجیح می‌دهد.

کم‌کم به دوره رنسانس[1] نزدیک می‌شویم جامعه اروپائی از خواب سنگین قرون وسطائی بیدار می‌شود، تحولات همه جانبه‌ای در زندگی اجتماعی اروپائیان بوجود می‌آید یکی از خصائص تمدن جدید گرایش به شناخت مسائل علمی و فرهنگی و اجتماعی است. انسان خود را توانا می‌بیند که محیط را به طور حقیقی بشناسد و آنرا بیش از گذشته تحت اراده خود در آورد رنسانس عاملی برای تحولات جامعه شد و بتدریج علم، تکنیک، سیاست، فلسفه، هنر، ادبیات جلوه‌های جدیدی پیدا می‌کنند روش علمی رونق یافت و روشن شد که بدون بهره‌گیری از روش علمی رسیدن به حقایق علمی ممکن نیست. در دوره رنسانس فلاسفه، روشنفکران، هنرمندان با افکار دانشمندان یونان باستان آشنائی کامل پیدا کردند، و تمدّن اسلامی در اروپا تاثیر عمیق گذاشت، اصلاحات دینی با کوشش لوتر و کالون بوقوع پیوست، قسطنطنیه از جانب امپراطوری عثمانی تصرف شد ـ صنعت کاغذ و چاپ رونق یافت و امریکا کشف شد.

در اوایل قرن ۱۶ میلادی نظریات ماکیاول را در ایتالیا داریم وی کتاب شهریار را

---

۱ ـ *Renaissance*

تحت تاثیر اوضاع و احوال ایتالیای آن روز نوشت. ایتالیا تحت سلطه بیگانگان قرار داشت. خاک آن کشور به صحنه جنگهای ویران کننده تبدیل شده بود در سال ۱۵۱۳ که رساله شهریار را نوشت ناپل به تصرف اسپانیائیها و لمباردی به تصرف سویسی‌ها در آمده و فرانسه سعی داشت همچنان تسلط خود را بر ایتالیا حفظ کند و فرانسویها خود را برای حمله‌ای علیه اسپانیائیها آماده می‌کردند. ماکیاول مفتون حکومت سلطنتی نبود ولی نفرتی که از خارجیان و بلائی که بر ایتالیا وارد ساخته بودند، دنبال یک نقطه میهنی می‌گشت تا قدرت نظامی ایتالیا محکم شود و استقلال کشور بار دیگر تامین گردد وی عقیده داشت نیروی سلحشوری ملتها از احساس وطن‌پرستی سرچشمه می‌گیرد ماکیاول با مشاهدات و مطالعاتی که داشت بر این باور بود که ارتشی قادر است ایتالیا را نجات بدهد که جوشیده از مردم باشد و نه نیروی نظامی اجیر (نیروی نظامی ایتالیا را در آن زمان افراد اجیر شکل داده بودند) بهمین جهت می‌گوید اساس بقای دولتها دو چیز است قوانین خوب و ارتش خوب هر کشوری که از داشتن ارتش خوب محروم باشد قوانین خوب نیز نخواهد داشت. در فصل هفدهم «شهریار» می‌نویسد پادشاه از اتهام بیرحمی ـ وقتی که برای وحدت اتباع کشور و جلوگیری از جنایت ـ زور و فشار به کار می‌برد نباید ترس و وحشت داشته باشد بیرحمی شهریار به مراتب بیشتر به نفع اتباع کشور است تا رأفت و دلسوزی خارج از حد وی، موقعی که پادشاه رئوف و خوش‌قلب باشد با همین عمل باعث آشوب و بی‌نظمی می‌گردد و تفاوت بین چنین آشوبی با بیرحمی شاه در این است که وقتی هرج و مرج سراسر کشور را فرا گرفت همه جامعه خسارت می‌بیند ولی بی‌رحمی شاه فقط باعث قتل عده معدودی می‌شود. ماکیاول در این بحث که آیا بهتر است اتباع شهریار از او بترسند یا دوستش داشته باشند می‌گوید البته بهتر است اتباع کشور هم از فرمانروای خود بترسند و هم او را دوست بدارند اما چون این هر دو مشکل است که با هم جمع شوند رویهمرفته بهتر است مردم از شهریار خود بترسند تا اینکه او را دوست بدارند زیرا مردم حق ناشناس، مبالغه گر و دو رو هستند و سعی در جمع مال و منال دارند و تا وقتی که از شاه بهره می‌برند خود و اولاد

خود را فدائی او می‌دانند و این تا وقتی است که موعد آزمایش پیش نیامده امّا به محض اینکه خطر نزدیک شود از دور او پراکنده می‌شوند و از این جا عواقب سوء رأفت شاه آشکار می‌گردد و او که بر محبت اتکاء کرده نابود می‌شود ... یک شهریار عاقل باید چنان باشد که مردم از او بترسند ولی این وحشت و رعب مردم بحدی نباشد که نسبت به او نفرت پیدا کنند و برای نیل به این هدف اگر دستور کشتن یکی از اتباع خود را می‌دهد مراقب باشد این حکم راموقعی صادر کند که دلیلی قانع کننده داشته باشد و از همه مهمتر برای اینکه مورد نفرت اتباع خود قرار نگیرد هرگز نباید به ملک و دارائی آنها تعدی کند زیرا تجربه نشان داده مردم از دست دادن والدین خود را زودتر فراموش می‌کنند تا ملک و دارائی را.

ماکیاول در فصل ۱۸ کتاب شهریار اصل وفای بعهد را از ریشه متزلزل ساخته، یا رفتار عهد شکنان را به نمایش گذاشته، وی می‌گوید شایسته است که شهریار اوصافی مثل وفاداری، یک رنگی، حفظ و احترام قول را دارا باشد اما می‌بینیم شهریارانی که زیاد به قول خود وفادار نبوده‌اند ولی در مقابل می‌دانستند که چگونه با حیله و نیرنگ بر دیگران غلبه نمایند کارهای بزرگ انجام داده‌اند و اضافه می‌نماید برای رسیدن به هدف از دو راه می‌توان رفت یکی از راه قانون و دیگری از راه زور از این دو راه اولی شایسته انسانها و دومی شایسته حیوانها است ولی چون راه اول غالباً بی‌اثر است باید از طریق دوم استفاده نمرد و شهریار باید هر دو شیوه را خوب بداند و به موقع از هریک استفاده کند شهریار نباید خود را پایبند حفظ قول نماید و در مواردی که مسلم باشد فایده نقض قول بیشتر است باید قول را نقض کند هر گاه شرایطی که دادن قولی را ایجاب می‌کرده از بین برود شهریار تعهدی برای محترم شمردن قول خود ندارد اگر مردم دنیا همه خوش‌قول بودند این اندرز خوب نبود ولی چون انسان‌ها در باطن نادرست هستند و به کسی وفا نمی‌کنند پس هیچکدام هم موظف نیست نسبت به آنها وفادار باشد و هیچ شهریاری تاکنون از بهانه برای نقض قول عاجز نمانده است و لازم است شهریار این طبیعت خود را مثل روباه از انظار مخفی دارد و خوب است دلسوز، وفادار، باعاطفه،

درستکار و معتقد به مذهب جلوه کند و مخصوصاً تظاهر به صفت اخیر از مهمترین شرایط فرمانروائی است زیرا مردم دنیا بیشتر با چشم قضاوت می‌کنند نه با دست و اگر شهریاری در استقرار نظم موفق شد می‌تواند مطمئن باشد که اتباعش بدون توجه به وسایلی که برای رسیدن به هدف بکار برده اندیشه می‌کنند چون خود هدف را دوست دارند وسایل رسیدنش را ولو ناروا و پست بوده می‌پذیرند.

ماکیاول تنها نویسنده کتاب شهریار نیست. رساله گفتارها هم از اوست اگر شهریار رابر اساس تجربیات خود و بررسی عمیق روال زمامداران نوشته الگوی ماکیاول در نوشتن رساله گفتارها تاریخ روم باستان بوده[1] در رساله گفتارها ماکیاول یک لیبرال است وی می‌گوید صفات نامطلوب توده مردم آنطور قابل سرزنش نیست که خصال نامطلوب شهریار زیرا هر دوی انها وقتی تحت کنترلِ قانون نباشند در معرض اشتباه‌اند. برخلاف عقیده رایج که مدعی است توده‌های مردم موقعی به قدرت حکومت و سند عوض می‌شوند و به مردمانی بی‌ثبات و حق‌ناشناس بدل می‌گردند این عیب‌ها در شهریاران جابر بیشتر دیده می‌شود تا در توده مردم. اگر توده مردم زمام امور را بدست گیرند و طبق قوانین جاری کشور حکومت کنند در عمل نشان داده می‌شود که از شهریاران بهترند گرچه ممکن است شهریاران عاقلتر باشند اما اگر شهریاری از کنترل قانون خارج شود عرصه را بر همه تنگ و تاریک می‌کند رومیان قدیم چهارصد سال از پادشاه و رژیم سلطنتی نفرت داشتند در حالیکه در همین مدت عاشق عظمت کشورشان بودند همچنانکه بارها گفته‌ام باز هم تکرار می‌کنم که انبوه خلق ثابت قدم‌تر و عاقلانه‌تر از شهریاران عمل می‌کنند. بهمین دلیل گفته‌اند صدای توده مردم صدای خدا است و غالباً به چشم دیده می‌شود در انتخاب حکام کشور و قضات تشخیص آنها به مراتب بهتر از شهریاران است و در اثبات این حرف همین دلیل کافی است که هرگز نمی‌توانید توده

---

۱ ـ مطالب رساله شهریار را باید در پرتو مطالب رساله گفتارها تفسیر کرد نه بالعکس زیرا اگر کسی رویه معکوس در پیش گیرد و بخواهد مطالب رساله گفتارها را در پرتو اندرزهای مندرج در شهریار تفسیر کند بورطه اشتباه می‌افتد و از حقیقت دور می‌شود ـ تاریخ افکار سیاسی قرن ۱۶ صفحه ۴۶۴ به نقل از مقاله دکتر شیخ‌الاسلامی.

مردم را وادار به انتخاب کسانی سازید که به فساد اخلاق و داشتن عادات زشت مشهورند در حالیکه اطرافیان شهریار به آسانی و از طرق مختلف می‌توانند در او رخنه کنند و اشخاصی را به مقامات بگمارند که به فساد و تبهکاری شهره‌اند شهرهائی که زمام حکومتشان بدست مردم می‌افتد خیلی سریع ترقی می‌کنند تا شهرهائی که تحت حکومت شهریاران‌اند منظور ماکیاول از حکومت خلق در کتاب گفتارها همان نظام جمهوری است که وضع عملی آن را روم باستان داشته است ماکیاول مذهب را عاملی مهم برای نظم و آرامش در جامعه سیاسی می‌داند وی می‌گوید هر کشوری که مردم آن از خدا ترس ندارند بیکی از دو سرنوشت دچار می‌شوند یا آن کشور نابود می‌شود یا اینکه شهریاری مقتدر که مردم از او بیش از خدا می‌ترسند جای فقدان مذهب را می‌گیرد و نظم را برقرار می‌سازد. اما سپردن جای خدا به پادشاه عملی بی‌حاصل است زیرا شاه بالاخره بشر است و پایه‌های قدرتش پس از مرگ از هم می‌پاشد در حالی که خدا ازلی است ماکیاول می‌افزاید فایده مذهب در آن است که مردان پارسا را در طریق درست نگاه می‌دارد و مردان ناصالح را رسوا می‌سازد و عقیده دارد نبودن روحیه میهن پرستی در ایتالیای قرن ۱۶ناشی از فقدان ایمان مذهبی است و مسئولیت را متوجه پاپ می‌نماید و می‌گوید منهدم کننده مسیحیت در ایتالیا پاپ و روحانیون مسیحی هستند که اعتقاد مذهبی خود را از دست داده‌اند و بنابراین کلیسای کاتولیک و اسقف‌ها هستند که مسؤولند و باین نتیجه می‌رسد که فرمانروایان کشور باید برای افزایش ایمان مذهبی مردم تلاش کنند[1].

سیاست و مسیحیت

در مسیحیت رایج مقام روحانی و مقام دنیوی از هم جداست. مسائل دنیائی مربوط به دولت است کلیسا در اجرای اوامر خداوند به امور روحانی رسیدگی می‌کند

---

۱ ـ مراجعه شود به نشریه شماره ۲۵ دانشکده حقوق و علوم سیاسی مقاله دکتر جواد شیخ‌الاسلامی با عنوان سیمای دیگر ماکیاول.

مسیحیان در امور دنیائی در مقابل سزار مسئول‌اند و مؤاخذه می‌شوند و از جهت دینی از طریق کلیسا هدایت می‌شوند مسیحیت با چنین موقعیتی شناخته شده بود یک روایت از سن پل ملاک قرار گرفته بود با این عبارت:

« هر شخص باید تابع قدرت عالی باشد زیرا قدرتی که خداوند ایجاد نکرده باشد وجود ندارد و همه قدرتهای موجود وسیله خداوند ایجاد شده‌اند و هرکس در برابر این قدرتها مقاومت کند در برابر نظمی که خدا خواسته پایداری نموده است».

این عقیده کلیسای کاتولیک بعدها سبب اعتراض و ایراد شد و پروتستانها در مقابل آن قرار گرفتند و بعضی هم مثل سنتو ماداکن[1] مدتها قبل از پیدایش پروتستانها نظریات خاصی دارد ملت را واسط انتقال قدرت به حاکم می‌دانند و حکومت را در قدرت محدود می‌شناسد درحالیکه در قبال نظریات سنتو ماداکن حقوقدانهای دیگر به منشاء الهی قدرت استناد می‌کنند و حتی می‌گویند در نبرد پاپ و امپراطور پاپ حق ندارد خود را واسط قدرت دنیوی امپراطور بشناسد و می‌گفتند در زمان اولپین آنچه اراده امپراطور بود بموقع اجرا درمی‌آمد و نمایندگی از جانب ملت مفهومی نداشت.

عقاید پروتستانها ـ اصول عقاید پروتستانها را باید در افکار لوتر و کالون جستجو کرد که این دو هم باهم تطبیق ندارد.

مارتن لوتر[2] در ۱۴۸۳ متولد شد وی تعلیمات مذهبی دید در سال ۱۵۱۷

---

۱ ـ سنت ماداکن (*Saint Thomas D´Aquin*) در قرن ۱۳ میلادی کتاب حکومت پرنساها را نوشت و با تاکید بر عقیده سن پل دائر بر اینکه قدرت ناشی از خداوند است اما عقیده دارد قدرت خداوندی از طریق ملت به صاحب قدرت داده می‌شود و اگر افراد از حکومت ناراضی باشند ادامه چنین حکومتی خواست خدا نیست. قدرت و مقررات حکومت باید بر اساس حقوق طبیعی و عرف و عادات وضع و اجرا شود و از همین طریق معتقد به محدودیت قدرت حاکم است وی در کتاب دیگر خود بنام مجموعه الهیات، معتقد است بین ملت و قدرت حاکم تعهدات متقابلی وجود دارد و با این ترتیب نظریه قرارداد اجتماعی را بنحوی مطرح می‌سازد.

۲ ـ مارتن لوتر در ۱۴۸۳ م در ایس لبن (*Eis Leben*) واقع در ساکس متولد شد تحصیلات خود را در حقوق ادامه داد سپس به حکمت و کلام پرداخت و در سلک روحانیون درآمد مسافرتی به روم داشت که تاثیر عمیقی در روحیه او باقی گذاشت و در بازگشت به آلمان خطابه‌هائی به صورت درس ایراد نمود لوتر علیه بخشش گناهان در مقابل پول که وسیله اخاذی مراکز پاپ و کشیشان شده بود قیام کرد طولی نکشید جمعی علاقمند پر شور دور او جمع شدند پاپ از لوتر خواست که دست از این اقدامات بردارد ولی او حاضر به عقب‌نشینی نبود در ۱۵۱۹ مناظره علنی بین لوتر و یک روحانی بنام ژاک اک (*Jeak Eck*) ☞

بهنگامی که کشیشی ۳۴ ساله بود با حمایت شاهزادگان آلمانی توانست علیه پاپ قیام کند و به قدرت او لطماتی وارد سازد. لوتر عقیده به تحکیم قدرت دولت داشت و میگفت دولت وظیفه هدایت روحانی اجتماع را هم دارد و استدلال می‌کرد همانطور که سن پل گفته افراد در مقابل دولت حق شورش و مقاومت ندارند و اینکه دولت مشروع است یا نیست به آنها مربوط نمی‌باشد. تشخیص با خداوند است که مظهر اقتدار سیاسی است وفقط خدا می‌تواند اعمال صاحبان قدرت را کنترل کند. لوتر در ۱۵۴۶ درگذشت.

کالون[1] ـ یکی دیگر از پروتستانهای صاحبنظر کالون است (۱۵۶۴ ـ ۱۵۰۹) او هم معتقد به تقویت دولت است ولی در این نظر مثل لوتر استوار نیست وی اعتقاد داشت قدرت برای اجرای احکام الهی و هدایت افراد بوجود آمده کالون در ۱۵۴۱ در شهر ژنو جمهوری پروتستان رابنا نهاد وی برای افراد حق شورش علیه دولت نمی‌شناسد مگر اینکه در قانون اساسی فرمانروایان خاصی برای مراقبت حقوق ملت تعیین شده باشند که اینان می‌توانند مداخله نمایند بعلاوه اگر اقدامات پرنس حاکم و صاحب قدرت بر

☜ انجام شد و در این مناظره لوتر نه تنها بخشش گناهان را مردود شناخت بلکه با زیارت‌ها، روزه‌ها، تجرد کشیشان و ستایش مریم مخالفت کرد پاپ که دیگر امیدی به مصالحه نداشت لوتر را تکفیر کرد و لوتر فرمان پاپ را آتش زد شارلکن که در این اوقات به تخت امپرطوری نشسته بود مداخله نمود لوتر را در جلسه‌ای دعوت کردند حاضر به انکار گفته‌های خود نشد و لذا از حقوقی که داشت محروم کردند و منزوی شد ولی بر پیروانش اضافه شد کم کم پیشنهادات لوتر صورت منطقی پیدا کرد در ۱۵۲۹ شوارئی،تشکیل علیه لوتری‌ها تصمیماتی گرفت ولی پیروان لوتر به این تصمیمات اعتراض کردند و از همین زمان پروتستان خوانده شدند چون امپرطوری از پاپ حمایت کرده بود موضوع جنبه سیاسی کامل پیدا کرد و عده‌ای اصلاحات لوتر راکافی نمی‌دانستند لوتر در ۱۵۴۵ درگذشت در حالیکه مذهب پروتستان در بخش وسیعی از اروپا رواج یافته بود.

۱ ـ ژان کالون که در پیکاردی متولد شد وقتی به مطالعه پرداخت که عقاید مذهبی جدید انتشار یافته بود کالون شیفته افکار جدید شد و از فرانسه که آزار و شکنجه پروتستانها رواج داشت خارج شد وبه تدوین قواعد و اصول مذهب مسیح پرداخت وی در ۱۵۳۶ به ژنو که اصلاحات مذهبی را پذیرفته بودند رفت و این شهر را به مرکز پروتستانها مبدل ساخت عقاید کالون به عقاید زوینگلی شباهت بیشتر داشت تا به عقاید لوتر. زوینگلی هم یکی از اصلاح طلبان مذهبی بود که در ۱۴۸۴ متولد شد و در سویس و وین به مطالعه علوم الهی پرداخت ابتدا با خدمت نظامی به صورت مزدور مخالفت کرد اقدامات وی در اصلاح مذهب باعث شد که سویس به دو قسمت کاتولیک‌ها و اصلاح طلبان تقسیم شود زوینگلی در ۱۵۳۱ در جنگی کشته شد در انگلیس هم تحولاتی صورت گرفت اکثریت وابسته به کلیسای انگلیکان شدند با این ترتیب در این دروان در نتیجه رفرم چهار فرقه مذهبی لوتری، زوینگلی، کالونی، انگلیکان بوجود آمد و دو دسته اخیر کاملاً جنبه ملی داشت یکی در سویس و دیگری در انگلیس.

ضد دستورات خداوند بود مردم می‌توانند مقاومت منفی نمایند.

با وجود نظریات لوتر و کالون در اطاعت از حکومت، مذهب پروتستان در مبارزه باکلیسا و سلاطین مقتدر کاتولیک با لیبرالیسم هماهنگ گردید.

پروتستانها عقیده داشتند متون مقدس باید بررسی آزاد شوند و تفسیرهای کلیسا از این متون درست نیست با نظریاتی که پروتستانها ابراز داشتند سلاطین کاتولیک مذهب و کلیساها علیه پروتستانها متحد شدند چنانچه در ۱۵۷۲ شارل نهم قتل‌عام پروتستانها را دستور داد و کشتار سن بار تلمی[۱] راه افتاد. اماپس از تغییر اوضاع و احوال و جلوس هانری دوناوار[۲] پروتستان به مقام سلطنت فرانسه، این بار کاتولیکها بمبارزه علیه سلطان پرداختند و مردم فرانسه رابه شورش علیه پروتستانها نزدیک نمودند.

۱۳ـ حکومت مطلقه و حامیان آن در قرن ۱۶ و ۱۷

در همان حالیکه اختلاف گسترده کاتولیکها و پروتستانها باعث تضعیف قدرت حاکمیت شده و آشوبهای فراوانی را موجب بود متفکرینی به نگارش کتبی پرداختند و قدرت سیاسی و حاکمیت و حکومت رامطرح و برای تقویت آن تلاش بی‌وقفه‌ای را آغاز نمودند ژان بودن در کتاب جمهوری که در ۱۵۷۶ در فرانسه منتشر شد در رابطه با تقویت حاکمیت و قدرت سیاسی حاکم نظریاتی ابراز داشت وی گفت حاکمیت قدرت فرمانروائی و الزام است. عامل همبستگی دولت و وحدت عناصر تشکیل‌دهنده آن است هیچکس نمی‌تواند الزامی را به حاکم تحمیل نماید. دوام، عمومیت و غیرقابل تقسیم بودن از مشخصات حاکمیت است. حاکمیت باید دوام داشته باشد حاکمیت موقوف‌پذیر نیست و پیوسته می‌باشد هر حاکمیتی دنباله حاکمیت قبلی است. حاکمیت عمومیت دارد یعنی حاکم هر دستوری که لازم باشد میدهد هیچ فرد یا دسته و گروهی نمی‌تواند از اجرای آن خودداری کند یعنی این اقتدار عمومیت دارد. حاکم برای وضع قانون

۱ـ *Saint Barthelmy*

۲ـ *Heni de Navarre*

محتاج کسب تکلیف از سنا یا ملت نیست اگر اختیارات حاکم محدودگردد دیگر نمیتوان عنوان مطلقه داد حاکمیت غیر قابل تقسیم است ژان بدن مخالف تجزیه حکومت و حکومت مختلط است و می‌گوید اگر دولت در آن واحد سلطنتی، اشرافی و حکومت مردم بر مردم باشد وضع عجیبی پیش می‌آید. ژان بدن علاوه از قانونگذاری پنج وظیفه دیگر را برای حاکم لازم میداند که اخذ تصمیم در مورد جنگ و صلح، آخرین مرحله رسیدگی قضائی، عفو و بخشودگی، ضرب پول، دریافت عوارض و مالیاتها می‌باشد.

ژان بدن عقیده دارد حاکمیت وقتی جنبه واقعی دارد که در شکل سلطنتی تجلی نماید سلطنت انواع مختلف دارد هر نوع آن باید متکی بشخص شاه باشد سلطنت مطلقه‌ای که حقوق طبیعی و مالکیت را محترم نشمارد نباید از انواع حکومت سلطنتی محسوب گردد افراد مردم تابع قوانین شاه و شاه مطیع قوانین طبیعی است شاه نباید در اتخاذ تصمیم با کسی شرکت کند ولی مشورت با قوه مقننه مجاز است شاه فوق کاتولیکها و پروتستانها است نباید از مقام دیگری مثل پاپ کسب تکلیف کند شاه در مقابل هیچ قدرتی جز خداوند مسئول نیست. افکار ژان بدن در حالی انتشار می‌یافت که هانری چهارم با پذیرش مذهب کاتولیک بر فرانسه حکومت میکرد افکار ژان بودن در انگلیس رواج نیافت.

هابس فیلسوف انگلیسی در ۱۵۸۸ در انگلیس متولد شد و عمری طولانی بیش از ۹۰ سال را پیدا کرد در ۱۶۵۱ وی لویاتان را انتشار داد در حالیکه در همان زمان انقلابیون انگلیسی شارل استوارت اول را اعدام کرده بودند و کرمول با دیکتاتوری بر انگلیس حکومت میکرد و انگلیس برای اولین بار عنوان جمهوری راپیدا کرده بود. هابس عنوان کتاب خود را از آنجهت لویاتان داده بود که در تورات اشاره به آن شده و موجود عجیب‌الخلقه‌ای است و دولت در واقع همان لویاتان است که با قدرت امنیت راتأمین می‌کند و افراد باید از این قدرت عالی تبعیت کنند.

هابس عقیده دارد بشر در حالت طبیعی آزاد است ولی با این آزادی جهنمی را بوجود می‌آورد که حالت جنگ دائمی پی‌آمد آن بوده و قوی ضعیف را از بین می‌برد.

افراد برای جلوگیری از نابودی خود باید با انعقاد قرارداد خود را نجات دهند حاکم نماینده جامعه است اراده شخص حاکم جانشین اراده افراد است لویاتان در واقع حاکم نیرومندی است که جامعه برگزیده است قرار داد فرض بین حاکم و افراد برای تثبیت قدرت دولت است افراد از تمام حقوق خود صرفنظر کرده‌اند و دولت در قبال این انصراف تعهدی نکرده است در واقع قرارداد بین لویاتان (دولت) و مردم قرارداد تعیین شرایط اطاعت است، قرارداد بدوی است نه قراردادی که بین افراد جامعه سیاسی موجود با حاکم اجتماع منعقد می‌گردد دولت در مورد قانون، مالکیت و مذهب حاکم مطلق است. هرچه لویاتان تصمیم بگیرد نافذ و معتبر است و لویاتان در قرارداد مزبور دارای تعهد و مسئولیتی نیست در حالیکه قرارداد اجتماعی که در قرن ۱۸ روسو مطرح می‌کند قرارداد بر اساس تقابل و تساوی است. در نظام سیاسی که هابس مجسم می‌کند هرچه لویاتان بگوید مثل اراده اجتماع است و قید و شرطی ندارد هرچه لویاتان عادلانه بداند عادلانه است وبحث و جدل در این موضوع باعث هرج و مرج می‌شود هابس در مورد دین و مذهب می‌گوید یک نفر نمی‌تواند دو ارباب داشته باشد با تفکیک سیاست از دین در فلسفه مسیحیت انسان دو ارباب دارد جمع بین مسیحیت و صلح در صورتی ممکن است که حاکم و رئیس دولت مسیحی در عین داشتن قدرت دولتی رئیس کلیسا هم باشد نظریه هابس در مورد دین موجب اعتراض شدید کشیشان پروتستان فرقه انگلیکان گردید اما پس از سقوط کرمول و رژیم جمهوری او و استقرار مجدد شارل استوارت دوم در مقام سلطنت هابس بعنوان استاد ریاضی شارل دوم انتخاب شد و شاه استاد خویش را در برابر اعتراضات کشیشان حمایت نمود.

بسوئه نیز یکی از نظریه‌پردازان حامی حکومت مطلقه شناخته شده دکترین بسوئه مبتنی بر ۴ اصل است.

۱ ـ تفوق سلطنت:

بسوئه مثل سن پل اطاعت از قدرت را واجب و لازم می‌داند و عقیده دارد رژیم

سلطنتی مثل قدرت پدری طبیعی‌ترین روش حکومت و سیستم موروثی بهترین عامل ثبات و دوام قدرت است.

لوئی چهاردهم شاه جبار فرانسه میگفت دولت منم و بسوئه در تائید آن می‌نوشت وحدت منافع شاه موجب آن است که حکومت شاه بنفع ملت تمام شود.

۲ـ منشاء الهی سلطنت:

بسوئه می‌گوید قدرت شاه ناشی از خداوند است و واسطه‌ای در بین نیست مشروعیت قدرت سلطنت بهمین مناسبت است و هیچ مقاومتی در مقابل قدرت سلطنت نمی‌تواند مشروع باشد.

۳ـ حاکمیت سلطنت مطلق و غیرقابل تجزیه است:

بسوئه می‌گوید قدرت قابل تجزیه نیست و شاه نباید در برابر کسی مسئول باشد و حساب پس بدهد قدرت نامحدود و مطلق سلطنت باید بهمان نحو بمورد اجرا در آید نه تحت کنترل مقامی باشد و نه کسی به شاه دستور بدهد اما این قدرت مطلق نباید وضع استبدادی پیدا کند.

۴ـ حکومت مطلقه اما غیر استبدادی:

شاه در مقابل خدا مسئول است. کلیه اختیارات باید ناشی از شاه باشد ولی حکومت او جنبه استبدادی و غیر قانونی پیدا نکند طرفداری از حکومت مطلقه اساس تفکر سیاسی بسوئه است افکار او در قرن ۱۷ مشابه افکار ژان بودن در قرن ۱۶ است می‌توان گفت در قرن ۱۶ و ۱۷ اصول مدونی عنوان گردید که سلطنت مطلقه را مجاز و مشروع و به خداوند پیوند می‌دهد.

١٤ـ لیبرالیسم قرن ١٨

نهضت فکری قرن ۱۸ از حقوق فرد حمایت می‌کند به عقل و منطق و استدلال بهای زیادی می‌دهد، احترام به شخصیت انسانی در اولویت قرار می‌گیرد. با توسعه صنایع و بازرگانی توجه عامه به منابع ثروت جلب می‌شود و نویسندگان برجسته‌ای در

این رابطه به اظهار نظر می‌پردازند جان لاک، منتسکیو، ژان ژاک روسو از جمله این نویسندگان‌اند.

جان لاک (۱۶۳۲ الی ۱۷۰٤)

جان لاک کتابی در ۱۶۸۹ با عنوان آزمایشی درباره حکومت مدنی انتشار داد از اصالت فرد دفاع نمود محدودیت قدرت و تفکیک قوه مجریه و مقننه را مطرح نمود حق شورش را برسمیت شناخت، منشاء الهی سلطنت مطلقه را مورد انکار قرار داد.

جان لاک عقیده داشت بشر در حالت طبیعی با آزادی و مساوات زندگی می‌کرد و عقلی که در او وجود داشته مانع از آن بوده که به آزار واذیت بپردازد و ابدأگرگی برای همنوعان نبوده است.

به عقیده جان لاک مالکیت از ابتدا وجود داشته و محصولات زمین را بطور خصوصی تملک می‌کرده و بعد به ملکیت زمین پرداخته کار انسان اساس ایجاد مالکیت بوده و برای تحصیل قوانین مشترک و قاضی بیطرف و قدرت اجرائی و بارضایت قرارداد اجتماعی تنظیم کرده است و پس از ایجاد قرارداد اجتماعی وضع طبیعی و حقوق ناشی از آن برای محدود ساختن قدرت باقی مانده است جان لاک می‌گوید حق حیات، آزادی و حق مالکیت از حقوق طبیعی افراد هستند و باید وسیله قوای مجریه و مقننه مورد احترام قرارگیرند این دو قوه نباید در یک نقطه متمرکز شوند و اقدامات آنها باید حقوق طبیعی افراد را محترم شمارند چنانچه حقوق ملت مورد تجاوز فرمانروایان قرار گیرد ملت حق دارد اجرای حاکمیت را از آنان سلب و بدیگری تفویض کند حق شورش ضمانت اجرای محدودیت قدرت و احترام به حقوق طبیعی است تنها مقاومت منفی کافی نیست استفاده ملت از این ضمانت اجرا باید به صورت شورش و انقلاب باشد البته انقلاب و شورش بی‌نظمی و هرج و مرج دارد که خود زیان و خسارت ببار می‌آورد ولی گاهی جز استفاده از آن چاره‌ای نیست. نمی‌توان بخاطر حفظ نظم خارجی مقدس‌ترین حقوق افراد یعنی حق حیات، آزادی و مالکیت قربانی شود.

عقاید جان لاک بازتاب زیادی نه تنها در انگلیس و ایالات متحده امریکا داشت بلکه در فرانسه هم تأثیر گذاشت و مخصوصاً در نظریات جمعی از متفکرین قرن ۱۸ و ۱۹ موثر واقع شد.

۱۵ـ منتسکیو و نظریات او در باب حاکمیت ملی و تفکیک قوا (۱۶۸۹ـ۱۷۵۵)

در سال ۱۷۴۸ منتسکیو روح‌القوانین را منتشر ساخت و سالها قبل از آن (۱۷۲۱) نامه‌های ایرانی را انتشار داد. روح‌القوانین از اساسی‌ترین وسیله ترویج لیبرالیسم بود با مرگ لوئی چهاردهم عقاید جان لاک علیه بسوئه رواج یافت و حمله بر ضد سلطنت استبدادی شروع شد بجای سلطنت مطلقه سلطنت مشروطه مورد توجه قرار گرفت منتسکیو بعنوان رئیس جوان پارلمان گوین بانام مستعار نامه‌های ایرانی را منتشر ساخت و ضمن آن جامعه‌ای راکه بسوی انحطاط پیش میرود تشریح نمود و با استهزا افکار و عقاید سیاسی خود را مطرح نمود و سلطنت مستبده را مورد انتقاد قرارداد منتسکیو سلطنت انگلیس را نمونه مطلوب سلطنت مشروطه می‌دانست.

منتسکیو در ۱۷۴۸ روح‌القوانین را انتشار داد و نظرات سیاسی، فلسفی خود را مطرح ساخت بنا به عقیده منتسکیو قانون‌گذار باید اقدام خود را با اصولی انطباق دهد قوانین باید منطبق بر فلسفه‌ای باشد که وجود آن را ایجاب می‌کند منتسکیو عوامل فیزیکی یا اخلاقی یا اجتماعی راکه در تصویب قوانین موثرند و ارتباطی راکه بطور عام بین قوانین موجود است روح قوانین میداند. ارتباط ناشی از مذهب، آداب و سنن، اقلیم، نحوه تشکیل حکومت و مشابه آن چهار چوبی را برای جامعه بوجود می‌آورد که قانون باید با آنها تطبیق داشته باشد.

منتسکیو حکومتها را به سه دسته تقسیم می‌کند: جمهوری، سلطنتی، استبدادی.

جمهوری ممکن است دمکراتیک یا اشرافی باشد در جمهوری دمکراتیک قدرت در دست عامه مردم است و از طریق اخذ رای حاکمیت اجرا می‌شود و وقتی مردم به موضوعی رای دادند باید از آن تبعیت کنند زیرا در حکومت دمکراسی خود

مردم حاکم‌اند تصمیماتی که اتخاذ می‌شود از جانب ملت می‌باشد و افراد جامعه حق ندارند از این تصمیمات پیروی نکنند تقوی و فضیلت باید باشد تا فرد منافع اجتماع را بر منافع شخصی ترجیح دهد.

برای اینکه مردم متقی و بافضیلت باشند باید از طفولیت تربیت یابند که در امور اجتماعی وظیفه‌شناس و معتقد به رعایت قوانین باشند.

بعقیده منتسکیو در جمهوری اشرافی قدرت در دست جمعی اشراف و اعیان است که باید رعایت اعتدال را بنمایند در این نوع جمهوری مساوات نیست و فقط با اعتدال باید این رژیم را حفظ نمود نمونه‌هائی که منتسکیو از این جمهوری یاد می‌کند جمهوری ونیز و جمهوری پولونی است که بترتیب بخشی از ایتالیا و لهستان راتحت اقتدار داشتند.

بنابه نظر منتسکیو در حکومت سلطنتی یکنفر بر اجتماع تسلط دارد این فرد باید وفق قوانین حکومت کند برای تضمین اجرای قوانین باید بین شاه و ملت افرادی واسط باشند هیأت واسط از اشراف، روحانیون، پارلمان، نمایندگان شهرها می‌باشند و اگر این هیأتهای واسط از بین بروند سلطنت بمعنی واقعی وجود نخواهد داشت و منتهی به استبداد و یا جمهوری دمکراتیک می‌شود وجود طبقات واسط مانع از ایجاد شکاف بین مردم و شاه و مانع از استقرار رژیم استبدادی است.

بنظر منتسکیو سومین شکل حکومت استبدادی است که یک فرد بدون رعایت قوانین حکومت می‌کند و خواسته آن فرد حاکم بر سرنوشت مردم می‌باشد. رژیم استبدادی مبنی بر خوف و هراس است حاکم با اسلحه بیم و وحشت در جامعه افراد را به اطاعت خود وادار می‌سازد و فقط اوامر او لازم‌الاتباع است و هیچ اعتراضی قابل پذیرش نیست منتسکیو رژیم استبدادی را رژیم حیوانی می‌داند که در مورد انسانها اجرا می‌شود و اهانتی به شخصیت آدمی است این چنین رژیم منابع ثروت را تلف می‌کند به عقیده منتسکیو حکومت استبدادی مثل وحشیان لوئیزیان است که برای چیدن میوه درخت را از اصل ریشه‌کن می‌کنند بعد میوه آن را می‌چینند. چنین حکومتی را رد می‌کند

متسکیو با ارائه اصل تفکیک قوا شهرت بسیار پیدا کرده وی باتوجه به حکومت انگلیس می‌گوید در این سیستم هر قوه، قوه دیگر را کنترل می‌کند و آزادی تأمین می‌شود سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه را معرفی می‌کند که هریک وظایف خاص خود را دارد اولی قانون وضع می‌کند دومی مقررات را اجرا می‌نماید و سومی اختلافات را رفع و مجرمین را کیفر می‌دهد.

عقاید و نظریات و تألیفات متسکیو در اروپای قرن ۱۸ مقام مهمی دارد ۱۴ سال پس از انتشار روح‌القوانین کتاب قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو منتشر شد.

ژان ژاک روسو و قرارداد اجتماعی

روسو اهل ژنو بود در ۱۷۱۲ متولد شد زندگی پر از تحول داشت از نظریه‌پردازان قرن ۱۸ است ۱۱ سال بعد از مرگ او انقلاب کبیر فرانسه بثمر رسید و نوشته‌های او در برپائی انقلاب مؤثر بود و افکار را آماده ساخت وی کتاب قرارداد اجتماعی و امیل را در ۱۷۶۲ انتشار داد.

روسو در قرارداد اجتماعی افکار و نظریات سیاسی‌اش را منعکس ساخته و می‌گویددر حالت طبیعی همه افراد مساوی و قدرتی مافوق نداشتند برای برقراری قدرت سیاسی افراد جامعه با هم قرارداد بستند و هر کس بسهم خود تحت تابعیت اراده عمومی در آمد و هیأت اجتماع حاکم بر مقدرات افراد شد. در قرارداد اجتماعی افراد تابع قوانین اجتماع می‌گردند و در برابر این گذشت از مزایای زندگی اجتماعی بهره‌ور می‌شوند قانون اجتماع مبین اراده عمومی است همه افراد اجتماع باتنظیم قرارداد اجتماعی از اصول عدالت و اخلاق پیروی می‌کنند هیچ حکومتی مشروع نیست الاّ اینکه متکی به اراده عموم باشد حاکمیت مشروع که تحت بررسی روسو قرار گرفته مطلق، اشتباه ناپذیر، غیرقابل تقسیم و غیرقابل انتقال است قرارداد اجتماعی به جامعه قدرت مطلق داده تا با توان و نیروی کافی بتواند وظایف خود را انجام دهد جامعه باید بتواند برای امور عمومی از آزادیها و مالکیت استفاده کند ولی این استفاده باید محدود به

موارد ضرور باشد.

روسو می‌گوید حاکمیت که به مفهوم اراده عمومی است فقط مصالح عامه را ملاک قرار می‌دهد و با رای عموم تحقق پیدا می‌کند در سیستم دموکراسی روسو هر شخص در اداره امور جامعه با رای خویش سهیم است. دمکراسی قابل تقسیم نیست همانطورکه طفل را نمیشود قطعه قطعه نمود و دوباره بهم متصل ساخت حاکمیت هم قابل تجزیه و تقسیم نیست.

روسو می‌گوید مردم بصورت اجتماع متشکل از تمام افراد تصمیم می‌گیرند و از لحظه‌ای که افراد شخصاً در امور شرکت نکنند و به دیگری نمایندگی بدهند حاکمیت مردم مفهومی ندارد روسو برخلاف منتسکیو دمکراسی مع‌الواسطه رانمی‌پذیرد دمکراسی مستقیم مورد نظر روسو در واحدهای جغرافیائی محدود مثل کانتونهای سویس قابلیت اجرا دارد روسو حکومت را غیر از حاکمیت ارائه می‌کند حکومت مرکب از گروه کوچکی از افرادند حکومت موظف به اجرای قوانینی است که حاکم تصویب می‌کند. حکومت در قوه مجریه خلاصه می‌شود و هم عرض مقننه که مجمع عمومی مردم است نمی‌باشد. روسو در ۱۷۷۸ درگذشت.

تجدید مکتب اصالت آزادی فردی

بعد از سقوط ناپلئون مجدداً عقایدی در دفاع از آزادی ابزار شد از جمله این صاحبان نظر بنجامین کنستان[1] و الکسی دوتوکویل می‌باشند.

اصول عقاید بنجامین کنستان از ۱۸۱۲ تا ۱۸۳۰ طی مقالاتی با عنوان «دروس سیاست اساسی» انتشار یافت و از آزادی مذهب، آزادی عقاید فلسفی و آزادی در فعالیتهای سیاسی، صنعتی و ادبی دفاع نمود کنستان می‌گفت که در یونان قدیم مردم آتن عملاً و مستقیماً در امور سیاسی شرکت داشتند و این شرکت برای افراد جامعه لذت‌بخش بود و از شرکت در امور سیاسی احساس غرور میکردند و قهراً برای فداکاری

۱ـ *Benjuamin Constant*

در راه منافع جامعه آمادگی داشتند در اجتماعات جدید آزادی سیاسی مفهوم دیگری دارد دیگر شرکت در دمکراسی بنحو مستقیم نیست هر چندگاهی غیرمستقیم و بوسیله شرکت در انتخابات در امر حکومت شرکت می‌کنند وی رژیم پارلمانی انگلیس را بهترین رژیم برای حفظ آزادیهای فردی و تامین منافع اجتماعی می‌داند زیرا شاه بیطرف است و هیأت وزیران قدرت فعال مملکت را در اختیار دارند شاه باید مثل داوری بیطرف بهنگام پیدایش اختلافات بین احزاب رفع اختلاف کند از لحاظ نظام اداری باید مقامات محلی تا اندازه‌ای استقلال مالی و اداری داشته باشند کنستان معتقد بود در امر اخذ رای عده محدودی شرکت نمایند عقاید کنستان با شیوه حکومت آن روز فرانسه تطبیق داشت و هنگامی که وی در ۱۸۳۰ درگذشت از او تجلیل فراوان شد.

دوتوکویل مساوات را شرط اول تحقق دمکراسی میداند و می‌گوید ملل دمکرات به آزادی عشق و علاقه دارند اما برای مساوات عشق و علاقه آنها شدیدتر است. معایب و دردهای دمکراسی ممکن است موجب استبداد و یا هرج و مرج در اجتماع شود. خودپرستی ـ اقدامات مبتنی بر احساسات مفرط، انزوای فردی از جمله عوامل عیب‌زای دمکراسی است برای حفظ دمکراسی باید اتحادیه‌ها و انجمن‌های محلی تشکیل شود و اداره امور هر ناحیه بمردم آن ناحیه محول گردد مسائل مختلف مربوط به شغل، تجارت و صنعت، هنر و نظائر آن باید در این اتحادیه‌ها و انجمن‌ها حل و فصل شود دوتوکویل از خانواده اشراف و زمامداران بود پدرش کنت دوکویل در زمان سلطنت لوئی هیجدهم مقام استانداری و سناتوری یافت و پدربزرگش مالزوب[1] سیاستمدار فرانسه بود و از جهت طرز زندگی و اشراف‌زادگی همچون منتسکیو بود که استبداد را مورد انتقاد قرار می‌داد هیچیک از آنان از حکومت مطلقه خاطرات خوشی نداشتند دوتوکویل مثل منتسکیو قاضی بود و هنگام حوادث ۱۸۳۰ سمت دادرسی دادگاه ورسای را داشت و با همین سمت برای مطالعه در سیستمهای اداره زندان به امریکا رفت و با مطالعاتی که در این کشور نمود در مراجعت به فرانسه کتاب مشهور خود بنام

۱ـ *Mal - esherbes*

دمکراسی در امریکا رانوشت اصول عقاید دوتوکویل که در فوق به آن اشاره شد در همین کتاب مطرح شده‌است دوتوکویل ۵۴ سال عمر کرد (۱۸۰۵ ـ ۱۸۵۹).

۱۸ ـ مکتب اصالت فایده و عقاید بنیانگذاران آن

بنتام، جیمز میل و جان استوارت‌میل از چهره‌های مؤثر لیبرالیسم قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا هستند که در سیاست نظریات قابل توجهی دارند.

جرمی‌بنتام حقوقدان و فیلسوف انگلیسی عقیده دارد هرگاه که منفعت اجتماع ایجاب کند و فایده‌ای متصور باشد اجتماع می‌تواند قوانین مفیدی وضع کند. بنتام اجتماع را متشکل از افراد می‌داند و منافع اجتماعی را ترکیبی از منافع تک‌تک افراد جامعه محاسبه می‌کند وی می‌گوید چون افراد بتساوی در جامعه شرکت دارند در سعادت هم علی‌الاصول بنحو مساوی بهره‌مند هستند. بنتام می‌گوید لازمه قانون حکومت اکثریت و حفظ مصالح اکثریت است وی نظریه قرارداد اجتماعی روسو را رد می‌کند و آن را بی‌فایده می‌داند و می‌گوید وقتی بحکم فایده افراد از اجتماع تبعیت می‌کنند و سعادت آنان در این اطاعت است دیگر نیازی به توسل به امر فرضی قرارداد اجتماعی نیست. برای محدود نمودن قدرت حکومت غیر از تئوری حقوق بشر و سایل دیگری هست و نمی‌توان اراده ملت را با اصولی که بدون انطباق با موارد منطقی تنظیم شده محدود نمود.

بنتام در ۱۷۸۹ کتابی با عنوان مقدمه‌ای بر اصول و قوانین نوشت و نظریات خود را مطرح ساخت اساس تفکر بنتام بر این پایه‌است که بشر بحکم طبیعت تابع دو انفعال است لذت و رنج و برحسب اینکه انسان از امری رنج برد و یا لذت نظر او نسبت به آن موضوع فرق می‌کند. وی می‌گوید در هرلحظه و در هر موضوع شخص محاسبه می‌کند که چگونه اقدام‌کند تا لذت ببرد و از رنج و عذاب دور شود وی در ۱۷۴۷ متولد و ۱۸۳۲ درگذشت.

جیمز میل رادیکالیسم را از نظر سیاسی معرفی می‌کند. رادیکالیسم انگلیس

بعنوان برنامه اصلاحات اساسی در برابر اصلاح‌طلبی اعتدالی قرار داشت و از مکتب اصالت فایده الهام می‌گرفت رادیکالیسم خواهان آزادی اقتصاد است دکترین آدام اسمیت معروف در همین جهت سیر می‌کند جیمز میل در کتاب بررسی حکومت معتقد است رژیم دموکراسی بهتر از رژیم‌های دیگر سعادت اکثریت را تامین می‌کند زیرا در حکومت دموکراسی حاکمیت متعلق به اکثریتی است که انتظار حداکثر سعادت و خوشبختی را برای عامه دارند بنابر عقیده رادیکالیستها و از جمله جیمز میل دمکراسی باید بر اساس اصول ذیل پایه‌گذاری شود.

آراء عمومی، قدرت اکثریت، اعتبار تصمیمات نمایندگان ملت، مسئولیت نمایندگان.

جان استوارت میل فرزند جیمز میل در سیاست خط مشی پدر را طی میکند ولی بیش از پدر شهرت یافته است وی کتاب معروف درباره آزادی را در ۱۸۵۹ انتشار داد و در مورد حکومت چنین اظهار عقیده نمود ممکن است بنام قانون اکثریت هم به حقوق افراد تجاوز شود این تعدی یا در اثر خطا و اشتباه افکار عمومی است و یا در اثر عمل سازمانهای دولتی و عمومی. در برابر چنین تجاوزاتی باید حقوق و آزادیهای افراد حفظ گردد و راه مناسب دفاع تدارک دیده شود دولت نباید قدرت نامحدود داشته باشد و جلو ابتکارات شخصی را سدّ کند اصولی در رابطه افراد و اجتماع باید باشد مثل اینکه اجتماع محق باشد که برای جلوگیری از آزار فرد مداخله نماید آزادی اجتماع امری ضروری است ولی اگر اجتماع بخواهد با فریب و زور و اغوا اشخاصی را وارد انجمن کند باید جلوگیری شود.

نظریات در حمایت اصالت جامعه (سوسیالیسم)

ماشینیسم در اروپا و مقدم بر همه کشورها در انگلستان استقرار یافت. اما برخلاف انتظار فقر و نداری جمع زیادی را وسعت بخشید مبارزه بر ضد فقر شروع شد مسائل اجتماعی و اقتصادی جدیدی در ارتباط با مالکیت خصوصی و بالاخص ابزار تولید مطرح گردید سوسیالیسم با اعتراض بر رژیم سرمایه‌داری ظاهر گردید. آزادی

رقابت اقتصادی بعنوان وسیله‌ای در استثمار مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و بالاخره پیشنهاداتی تحت عنوان اشتراک ابزار تولید تقسیم درامد برحسب میزان کار و شایستگی و حداقل نیاز مورد بحث قرار گرفت در این دوران متفکرینی صاحبنظر پیشگام شدند و در تألیفات خود بر اساس اصول فوق مباحثی را آغاز نمودند اوِن[۱]، سن سیمون[۲]، شارل فوریه[۳]، بلانکی[۴]، لوئی بلان[۵] نماینده این طرز تفکرند که قبل از ۱۸۴۸ سوسیالیست رامعرفی می‌کنند.

اوِنْ در ابراز نظریات خود توجهی به امر سیاست ندارد و برنامه اقتصادی خود را در براندازی فقر ارائه می‌دهد. تلاش اون در نهضت ایجاد شرکتهای تعاونی است و بنظر او بدون اینکه دولت دخالتی داشته باشد با این نوع شرکتها می‌شود نابرابری را از بین برداشت اون خود را از کارمندی یک بنگاه اقتصادی کوچک به مالکیت بزرگترین کارخانجات رسانده بود از کاپیتالیسم لیبرال انتقاد داشت و بحرانهای ناشی از تولید انبوه و زائد بر احتیاج را که ماشینیسم سبب آن است با اقدام خود کارگران قابل بهبود میدانست.

سن سیمون:

سن سیمون بر این عقیده بود که افکار و عقاید قرن ۱۸ در قرن ۱۹ قابل اجرا نیست وگذشت زمان شرایط جدیدی را بوجود آورده است سن سیمون استاد اگوست کنت بود در سال ۱۸۱۹ کتاب سازمان‌دهنده را نوشت و بخاطر نوشتن این کتاب به دیوان جنائی احضار شد[۶] لکن از اتهام منتسبه تبرئه گردید.

۱ـ *Owen*

۲ـ *Saint Simon*

۳ـ *Charles Fourier*

۴ـ *Blanqui*

۵ـ *Louis Blank*

۶ـ سن سیمون در این کتاب نوشته بود فرض کنیم فرانسه ناگهان پنجاه فیزیک‌دان ـ پنجاه شیمی‌دان، پنجاه دانشمند فیزیولوژی، پنجاه بانکدار، دویست بازرگان و ششصد کشاورز خود را از دست بدهد و این دسته از بهترین افراد صنف خویش باشند در چنین فرضی ملت فرانسه در برابر ملل دیگر حالت ☜

سن‌سیمون میگوید در قرن ۱۹ مقامات سیاسی و اداری به اندازه طبقات مولد در زندگی جامعه مؤثر نیستند و دولت اقتصادی باید جانشین دولت سیاسی گردد و اقتصاد جای سیاست را بگیرد حاکمیت ملت، آزادی، مساوات و همه این الفاظ که فلاسفه و حقوقدانها بکار برده‌اند دیگر زمینه بحث ندارد و جای خود را به صنعت و صنعتگر و تولید داده است طبقه صنعتگر کم‌کم فئودالها و روحانیون را کنار گذاشته و دیگر اشراف و روحانیون موقعیت سابق را ندارند تنها دو طبقه در اجتماع فعلی وجود دارد یکی فعالین جامعه و دیگر بیکاره‌ها.

فعالین جامعه شامل همه کسانی است که کار ثمربخش دارند کارگران دستی، پیشه‌وران، کشاورزان، کارگران کارخانه‌ها، دانشمندان، هنرمندان، بانکداران، معامله‌گران همه از فعالین جامعه‌اند. بیکاره‌ها کسانی هستند که کار و یا کار اقتصادی ندارند و بدون‌ثمرند و باید این دسته تغییر وضع دهند. دکترین سن سیمون وسیله شاگردانش انتشار یافته و اصول ذیل را متضمن است.

۱ - بی‌عدالتی در تقسیم ثروتها موجب استثمار انسان وسیله انسان می‌شود. مالکیت خصوصی ابزار تولید و زمینها و ماشین‌ها و سرمایه‌ها وسیله استثمار کارگران است.

۲ - قوانین ارث هرج و مرج تولید راباعث می‌گردد و واحد تولید اقتصادی از بین میرود.

۳ - دولت باید ابزار کار و وسایل تولید را در اختیار بگیرد.

۴ - بهرکس به اندازه شایستگی او و باتوجه به کار او باید داده شود نه براساس نیاز او.

☞ ضعف پیدا خواهد کرد و مادام که جبران این زیان نشده نخواهد توانست در عرصه زندگی بین‌الملل سربلند کند اما برعکس اگر فرانسه تمام دانشمندانی راکه در علوم و هنرهای زیبا و صنایع دارد حفظ کند اما برادر لوئی هیجدهم (که بعداً بعنوان شارل دهم پادشاه فرانسه شد) و همچنین افسران دربار و وزراء مشاور و هیئت وزیران و مشاورین دولت و مارشالها و کاردینالها و اسقف‌ها و استانداران و فرمانداران و مستخدمین وزارتخانه‌ها و قضات و ده‌هزار مالک سرمایه‌دار واشراف راکه کار مولد صنعتی ندارند از دست بدهد مرگ این سی‌هزار نفر رجال مهم مملکت زوال جامعه را در بر نخواهد داشت و موجب نقصان تولید و یا ضعف اقتصادی هم نمیشود و اثر محو آنها فقط تأثری است که بازماندگان آنان خواهند داشت. (مراجعه شود به اصول علوم سیاسی دکتر رضا علومی صفحه ۸۸)

اگوست بلانکی:

بلانکی از سیوسیالیست‌های قرن ۱۹ است بلانکی در ۱۸۰۵ متولد شد در سالهای ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۰ با سازمانهای سری سیوسیالیستها و کمونیستها در فرانسه همکار بود و در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه فعال بود تا آنجا که در کابینه انقلابی ۱۸۴۸ بعنوان وزیر برگزیده شد اما با شکست انقلاب مورد تعقیب قرار گرفت و سالها در زندان بود. بلانکی عقیده داشت ارث باید حذف شود عدم تساوی فرد از بین برود و بهر کسی به اندازه نیازش داده شود عقاید بلانکی با نظریات کمونیستها تطبیق دارد وی می‌گوید جامعه کمونیستی با شورش و انقلاب شکل می‌گیرد و این شورش را اقلیتی که با علاقه به انقلاب بسر می‌برند باید تحقق بخشد.

لوئی بلان:

لوئی بلان هم از مشاهیر سیوسیالیست‌های قرن ۱۹ می‌باشد، تولد وی در ۱۸۱۱ است لوئی بلان به کار سیاسی علاقمند بود در سقوط سلطنت اورلئانها مشارکت داشت و در ۱۸۴۸ به عضویت حکومت انقلابی فرانسه در امد اما او هم مثل بلانکی با سقوط انقلاب مورد تعقیب قرار گرفت. بیش از ۲۰ سال در تبعید بسر برد و دور از فرانسه بود. در زندگی پارلمانی تمایلات چپ افراطی داشت، او با اقتصاد آزاد یعنی اقتصادی که بر اساس رقابت پایه‌گذاری شده باشد بشدت مخالف است از تشکیل اتحادیه‌ها و مجامع تعاونی حمایت دارد، نظریات او در کتابی بعنوان سازمان کار انتشار یافته است.

پرودن:

پیرژوزف پرودن در ۱۸۰۹ متولد شد بدلیل نظریاتی که ابراز داشته جمعی او را از سوسیالیست‌ها و عده‌ای در شمار آنارشیست‌ها می‌شناسند. بورژواهای فرانسه وقتی در ۱۸۴۰ درزمان سلطنت لوئی فیلیپ کتاب او را در مورد مالکیت خواندند او را دیو عجیب سوسیالیست نامیدند پرودن صریحاً در این کتاب اعلام نمود که مالکیت سرقت

است. هیچ شیء در پرتو کار فردی مالک آن ایجاد نمی‌شود نیروی اجتماعی هم در این ملک شریک است که به حساب نمی‌آید برای مطلب خود مثالی می‌زند و می‌گوید یک نفر هر چند که دویست برابر زمانی که لازم است وقت صرف کند نمی‌تواند یک ستون را بنا کند اما وقتی دویست نفر جمع شدند با کار مشترک ستون را بنا می‌کنند و این نشان می‌دهد که در کار مشترک چیزی اضافه وجود دارد و نتیجه می‌گیرد با تعاون و همکاری کارگران و کارجمعی اموال بوجود می‌آیند و نمی‌تواند در ملک یک شخص قرار گیرد مالکیت خصوصی در واقع سرقت است یعنی کاری راکه جمعی انجام داده‌اند و از عهده یک نفر خارج بوده یک نفر تصاحب می‌کند. پرودن می‌گوید مالک با تملک ابزار تولید کارگر را مجبور می‌کند که با دستمزدکمی برای او کار کند و در نتیجه قسمت اعظم بهای جنس تولید شده راکه حق کارگر است می‌رباید. بنابراین رژیم مالکیت خصوصی امکان استفاده از نیروی کار را از کارگر سلب می‌کند وکارگر استثمار می‌شود. پرودن در ۱۸۴۶ کتاب تناقضات اقتصادی را نوشت آنچه باعث شده پرودن را آنارشیست بدانند نظریه او در مورد دولت است پرودن دولت را برای جامعه مضر می‌داند و معتقد به حذف آن است پرودن با الغاء کامل و مطلق مالکیت موافق نیست و حتی می‌پذیرد که برای تضعیف دولت مالکیت خصوصی باقی بماند ولی جنبه استثماری آن را از بین بردارد.

ژوزف دومستر:

ژوزف دومستر (۱۷۵۳ - ۱۸۲۱) از صاحبنظران دوران انقلاب فرانسه می‌باشد با قبل و بعد انقلاب آشنائی دارد شغل وی قضاوت بود و چون آثار انقلاب ظاهر شد به سویس مهاجرت کرد و در لوزان اقامت کرد و در آنجا کتابی به عنوان «مشاهداتی درباره فرانسه» نوشت که در ۱۷۹۷ انتشار یافت دومستر انقلاب راکار خدا می‌داند و بعضی او را در عقاید مذهبی بسوئه جدیدی می‌شناسند وی حکومت دنیوی را نتیجه تقدیر الهی می‌داند و انقلاب را هم در همین مسیر می‌شناسد دومستر طرفدار فرانسه سلطنتی است جمهوری را مناسب نمی‌داند می‌گوید یک جمهوری بزرگ قابل تحقق نیست جمهوری

جنبه الهی ندارد فقط مبتنی بر قانون اساسی است که بشر آن را نوشته به عقیده دومستر انسان می‌تواند دانه‌ای بکارد یا درختی پرورش دهد و یا آن را پیوند بزند ولی هرگز نمی‌تواند خالق واقعی درخت باشد و با این ترتیب چگونه بشر می‌تواند قانون اساسی بوجود آورد قانون اساسی هر کشور فرق می‌کند و نمی‌شود قانون اساسی واحدی برای همه کشورها نوشت. دومستر می‌نویسد فرانسویها برای داشتن حکومت سلطنتی خلق شده‌اند و حکومت جمهوری وفق مشیت الهی نیست و جریان انقلاب ضد انقلاب می‌تواند موجب استواری سلطنت شود. با این تفکرات دومستر با اعلامیه حقوق بشر دوران انقلاب موافق نبود از آنجا که با انقلاب ۱۷۸۹ مخالفت داشته او را در ردیف پزیبوستها می‌شناسند.

اگوست کنت:

اگوست کنت فیلسوف فرانسوی قرن ۱۹ که پایه‌گذار مکتب تحققی شناخته شده است در ۱۷۸۹ متولد شد وی در عین حال بنیان‌گذار جامعه‌شناسی و علوم سیاسی هم هست همانطوریکه قبلاً توضیح داده شد در مطالعه و تحقیق مسائل اجتماعی و سیاسی روش‌های جدیدی را ارائه داده است وی درتحولات روحی بشر سه مرحله را قائل گردید مرحله ربانی، مرحله متافیزیک و مرحله تحققی در مرحله سوم انسان چگونگی روابط مسلم اشیاء و مسائل را در می‌یابد و پدیده‌های اجتماعی را بطریق علمی بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کند وی معتقد به نظم نوینی است که طبق مقتضیات عصر نو باید استقرار یابد. ترقی بشر با پیروی از زمان به عصر سازندگی می‌رسد و بر ویرانه‌های ادوار گذشته جامعه نوین را بنا می‌نهد. اگوست کنت قرون وسطی را از جهت ایجاد توازن بین قدرت روحانی و قدرت دنیوی تمجید می‌کند ولی می‌گوید در عصر ما بجای روحانیون باید قدرت روحانی را دانشمندان و روشنفکران داشته باشند و این دسته دکترین تحققی را در مورد تعلیم و تربیت افراد ترویج دهند. عده‌ای اگوست کنت را هگل فرانسه نامیده‌اند وی از انقلاب فرانسه انتقاد می‌کند و از اینجهت با عقیده دومستر همراه است.

از ناسیونالیسم تا کمونیسم

اکنون موقع آن رسیده که به شکل‌گیری ناسیونالیزم، مارکسیسم، لنینیسم، فاشیسم و نازیسم و کمونیسم اشاره‌ای داشته باشیم.

هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰)

فردریک هگل از نام‌آورترین فلاسفه نیمه اول قرن ۱۹ است با نظریاتی که ابراز داشته الهام بخش دو جریان مهم سیاسی قرن بیستم شده است.

هگل در ۱۷۷۰ در آلمان متولد شد در سال ۱۸۲۱ فلسفه حقوق را انتشار داد و طی آن با روش دیالکتیک خویش برای شناسائی دولت سه امر را مطالعه می‌کند خانواده (تز) ـ اجتماع (آنتی تز) و دولت (سنتز) بنظر هگل خانواده اولین گروه طبیعی است ابتدا فرد در خانواده مستهلک است افراد اعضای خانواده شناخته می‌شوند با توسعه خانواده قبیله بوجود می‌آید و بعد از آن جامعه شهری و سپس دولت ایجاد می‌شود.

فرد که در خانواده عضوی بشمار می‌رفت در اجتماع عضو جامعه هست و اجتماع از مجموع افراد بوجود می‌آید، اجتماع مدنی و سیاسی مقدمه بوجود آمدن دولت است. افراد بخاطر تامین منافع مشترک و حفظ امنیت و آزادی و حفظ مالکیت دور هم جمع می‌شوند و دولت تشکیل می‌دهند هگل چنین اجتماعی را به سود طبقه سرمایه‌دار می‌داند و می‌گوید فرد در چنین جامعه‌ای خیال می‌کند آزاد است، در حقیقت آزادی او کافی نیست و اصولاً نمی‌توان به آن نام آزادی داد.

به عقیده هگل دولت به معنی واقعی وقتی مصداق دارد که دوران اصالت فرد (اندیویندوآلیسم) گذشته باشد، دوران قدرت خانواده هم سپری شده باشد و افراد به مرحله‌ای رسیده باشند که به اراده عمومی توجه کنند و بخواهند واحد حقیقی که مظهر وحدت است بنام دولت بوجود آورند.

از نظر هگل دولت، ملت و مردم سنتز واحدی هستند و در تشکیل این سنتز روح ملت نقش اساسی خود را بازی می‌کند. بعقیده هگل ملت آلمان مظهر روح ملی است.

ناسیونالیسم هگل با عقاید فیشته و لیست مکتب ناسیونالیسم آلمان را در قرن ۱۸ و ۱۹ تشکیل می‌دهد.

هگل از پرقدرت‌ترین فلاسفه‌ای است که بین سیاست، تاریخ، عقل و آزادی پیوند مستقیم برقرار ساخته است[1] در مباحث مورد گفتگوی هگل هم فلسفه و هم دولت به مرحله پختگی و صلاحیت می‌رسند هگل در نقطه‌ای از تفکر «فلسفی ـ سیاسی» قرار گرفته که تمام رودخانه‌های فکر بشری در آنجا بهم می‌پیوندند و پس از از او دگر باره شاخه شاخه می‌شوند گروهی آهنگ راست می‌کنند و گروهی طریق چپ می‌پویند[2] در نظر هگل دولت نه تنها جزئی از تاریخ هست بلکه هسته اصلی زندگی تاریخی و به طور کلی آغاز و انجام تاریخ است. در فلسفه هگل دولت و تاریخ بهم در آمیخته‌اند بطوری که به گفته او خارج از دولت و پیش از آن نمی‌توان از تاریخ سخن گفت از طرفی عقل و تاریخ در یک نقطه بهم تلاقی می‌کنند و آزادی بشر و اراده الهی هر دو در وجود دولت متجلی می‌شوند در نتیجه دولت نهادی است تاریخی و عقلانی، ارادی و الهی که به انسان و انسانیت آزادی و قدرت می‌بخشد در نظر هگل هدف تاریخ رسیدن به آزادی است. تاریخ با پیدایش بندگی در روی زمین پیدا می‌شود. و با محو بندگی و دست یابی بنده به آزادی و برپائی دولت عقلانی خاتمه می‌یابد. در نظر هگل اخلاق و سیاست با هم تضادی ندارند هرچیزی که سیاسی است اخلاقی هم هست.

هگل پیوند خانواده، جامعه مدنی و دولت را چنین تبیین می‌کند. فرزندان پس از رسیدن به سن بلوغ خانواده را بسوی جامعه مدنی ترک می‌کنند. جامعه مدنی، جهان استقلال فردی و بازار تامین نیازهای افراد است و از این جهت به امنیت نیاز دارد و در اینجا ضرورت وجود دولت معلوم می‌شود دولت مظهر عشق خانواده،رقابت جامعه مدنی و تجسم زندگی اخلاقی است و در اینجا است که به نظر هگل دولت روح مطلق فارغ از تردید می‌باشد با نظریه هگل نسبت به دولت هرگونه استبداد داخلی و یا هرگونه

---

۱ ـ مراجعه شود به خدایگان و بنده هگل ترجمه دکتر حمید عنایت انتشارات خوارزمی.

۲ ـ مراجعه شود به مقاله دولت در اندیشه سیاسی علی‌اکبر امینی اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۲۵ دی ماه ۱۳۶۷ صفحه ۲۳.

تجاوز خارجی موجه جلوه می‌کند با وجود این یادآوری می‌کند که با بهانه افزایش قدرت دولت و وحدت دولت نباید حریم حرمت فردی و حقوق اجتماعی شکسته شود زیرا در آن صورت آزادی به پایان می‌رسد[1] هگل می‌گوید در روابط خارجی هر دولت یک فرد است و هر دولت در مقابل سایر دول استقلال دارد، این استقلال نخستین آزادی و عالیترین شرف هر فردی است. سپس بر ضد هر نوع جامعه مللی که استقلال دول را محدود کند می‌پردازد. غرض از وجود دولت تنها پشتیبانی از جان و مال افراد نیست[2].

---

۱ - مراجعه شود به افسانه دولت ارنست کاسیرر ترجمه نجف دریابندری ۱۳۶۲ صفحه ۳۱۳.

۲ - راسل افکار سیاسی هگل را در تاریخ فلسفه غرب چنین خلاصه می‌کند در عقاید هگل ملتها همان جایی را دارند که طبقات در عقاید مارکس دارند وی می‌گوید اصل تکامل تاریخی روح ملی است، در هر عصری یک ملت هست که وظیفه گذراندن جهان را از مرحله دیالکتیکی که به آن رسیده است بر عهده دارد در عصر ما این ملت آلمان است هگل بقدری آلمان را ستایش می‌کند که ممکن است تصور کنیم می‌خواهد این کشور را تجسم نهائی مثال مطلق اعلام کند که در ماورای آن هیچ تکامل دیگری ممکن نیست اما این عقیده هگل نیست نظریات هگل را باید در پرتو خفتی که در آن هنگام آلمان تازه از دست ناپلئون کشیده بود تعبیر و تفسیر کرد. هگل معتقد است علاوه بر ملل باید اشخاص تاریخی را هم به حساب آوریم و این اشخاص رجالی هستند که آن تحولات دیالکتیکی که باید در عصر آنها صورت بگیرد در هدفهایشان تجسم یافته است این اشخاص قهرمانند و حق دارند قوانین اخلاقی معمول را نقض کنند اسکندر، قیصر و ناپلئون بعنوان نمونه یاد شده‌اند. فلسفه هگل در باب دولت در هر دو کتاب او فلسفه تاریخ و فلسفه حقوق پرورانده شده است این فلسفه غالباً با مابعدالطبیعه کلی هگل سازش دارد هر چند مابعدالطبیعه او آن را ایجاب نمی‌کند. راسل دلیل مهم بودن دولت در نظر هگل را به سوابق تاریخی متکی می‌کند و می‌گوید ستایش دولت تا آنجا که به عصر جدید مربوط است از زمان رفرم آغاز شده در امپراطوری روم به امپراطور مقام الوهیت می‌دادند و از این راه دولت جنبه تقدس می‌یافت، اما فلاسفه قرون وسطی باستثنای چند تن انگشت‌شمار روحانی بودند و لذا کلیسا را برتر از دولت قرار می‌دادند، لوتر که در میان فرمانروایان پروتستان هوادارانی داشت عکس این کار را بنا نهاد کلیسای لوتری روی هم رفته معتقد به اولویت دولت بر کلیسا بود، هابس که از لحاظ سیاسی پروتستان بود نظریه برتری دولت را پدید آورد و اسپینوزا نیز روی هم رفته با او موافقت داشت روسو چنانکه دیدیم عقیده داشت که دولت نباید سازمانهای سیاسی را تحمل کند، هگل پروتستان تندی بود که به فرقه لوتری تعلق داشت دولت پروس هم سلطنت مطلقه‌ای بود که به استیلای دولت بر کلیسا اعتقاد داشت به این دلایل شگفت نیست که هگل به دولت ارزش فراوان بگذارد با این همه کار ستایش دولت را به جائی می‌رساند که حیرت انگیز است. در «کتاب فلسفه تاریخ» می‌گوید که دولت عبارت است از حیات اخلاقی که بالفعل وجود دارد و اینکه تمام حقیقت روحانی که یک فرد آدمی دارا است از دولت سر دولت است. دولت مثال الهی است به صورتی که روی زمین وجود دارد مراجعه شود به تاریخ فلسفه غرب برتراند راسل جلد دوم ترجمه نجف دریابندری صفحه ۹۹۷ و بعد.

فیشته:

فیشته فیلسوف آلمانی از پایه‌گذاران مکتب ناسیونالیسم آلمان در اواخر قرن ۱۸ می‌باشد وی که متولد ۱۷۶۲ می‌باشد بهنگام شکست ارتش پروس از فرانسه در ۱۸۰۷ سخنانی در سالن آکادمی برلن ایراد نمود و به ملت آلمان پیام فرستاد و شرط تحقق نقشه‌های خود را بقاء آلمان ملی دانست وی فریاد برآورد آلمان قابل مقایسه با فرانسه نیست، آلمان صلاحیت دارد فرهنگی را که در دیگر کشورها طبقه معینی از آن برخوردارند برای عموم طبقات آلمانی تامین نماید. زبان مردم آلمان اصیل است و ریشه لاتین دارد دیگر زبانها رابطه خود را با اصل قطع کردند تنها ملت آلمان است که ادبیات حقیقی، مذهب حقیقی، فلسفه حقیقی دارد گلهای ادبیات آلمان پرطراوت و معطر است تنها نژاد آلمان نژاد سالم است و تنها آلمان می‌تواند بشریت را هدایت کند و معلوم است این افکار تا چه حد ناسیونالیسم را رونق می‌دهد. مکتب ناسیونالیسم آلمان الهام بخش مکاتب و جریانهای سیاسی بعدی فاشیسم، ناسیونال سوسیالیسم گردید.

مارکس و مارکسیسم

کارل مارکس (۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۳) در پروس متولد شد پدرش از وکلای دادگستری بود که مذهب یهود را رها کرده و به فرقه پروتستان گرویده بود مارکس فلسفه تاریخ را در مکتب هگل آموخته بود و تصمیم داشت استاد فلسفه در دانشگاه شود ولی عقایدش مانع از اشتغال به تدریس شد و راه روزنامه‌نگاری را در پیش گرفت در ۱۸۴۴ بعلت داشتن افکار افراطی از پروس اخراج گردید و به پاریس رفت و بعد از فرانسه هم اخراج شد، به بلژیک پناهنده شد و همکاری با انگلس را که در پاریس شروع کرده بود در بروکسل ادامه داد طی دو سال ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ مارکس و انگلس تئوری خود را بنام ماتریالیسم دیالیکتیک به نگارش در آوردند مارکس دین را افیون ملتها می‌دانست و اعلام کرد فرضیه وجود خدا امری خالی از حقیقت است. روش مارکس در تحلیل و بررسی مسائل این بود که از جامعه سرمایه‌داری انتقاد شدید و بیرحمانه داشته باشد. نسبت به

سازشکاریهای طبقات سرمایه‌دار و کارگر بدبین بود وهم و خیال و ایده‌آلیسم فلسفی و اجتماعی را طرد می‌کرد.

مارکسیسم که ساخته دست مارکس است و از نام او مایه‌گرفته است در تحولات سیاسی قرن ۱۹ و ۲۰ تاثیرات فراوان گذاشته است نیمه دوم قرن ۱۹ دوره تدوین دکترین مارکس است زیرا بدنبال انتشار مانیفست، کتاب سرمایه مارکس در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۹۴ انتشار یافت و همچنین در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۷۲ و ۱۸۸۹ سازمانهای بین‌المللی سوسیالیستها بنام بین‌الملل اول و دوم تشکیل گردید اصطلاح کمونیسم و کمونیست مربوط به سال ۱۸۴۷ است که کنگره فدراسیون کمونیست تشکیل شد در سپتامبر این سال اولین مجله کمونیست انتشار یافت و لندن به عنوان محل کمیته مرکزی تعیین گردید و مارکس و انگلس از جانب کمیته مامور تنظیم اولین مانیفست گردیدند این مانیفست در نوامبر ۱۸۴۷ مورد قبول کنگره واقع شد[1] و جلد دوم سوم ۱۱ سال پس از مرگ مارکس

---

۱ ـ دکترین کمونسیت که در مانیفست بیان شده می‌گوید:

الف ـ در هر دوره تاریخی سیستم تولید اقتصادی وضع خاصی داشته ماتریالیسم تاریخی اقتصاد را عامل اصلی روابط سیاسی، ادبی، اخلاقی، هنری و مذهبی می‌داند و می‌گوید در طول تاریخ ابزار تولید و مناسبات تولیدی تغییریافته و با تغییر نیروها و مناسبات مربوط به تولید اقتصادی در روابط اجتماعی هم تحولاتی پدید آمده است.

ب ـ از وقتی که مالکیت مشترک زمین از بین رفته مبارزه بین طبقات استثمار شده و استثمار کننده ادامه یافته در اجتماعات قدیم بین مردان آزاد و بندگان اختلاف طبقاتی وجود داشته در دوران فئودالیته بین بارون‌ها و سرفها اختلاف طبقاتی بوده و در دوره سازمانهای صنفی بین اربابان و شاگردان فاصله طبقاتی ادامه یافته. در اثر مبارزه طبقات جامعه فئودال به اجتماع بورژوازی و کاپیتالیست تبدیل گردیده به عقیده مارکس بورژوآزی نقش انقلابی خود را از نظر اقتصادی، سیاسی، ملی و شهری بوضع زیر ایفاء کرده است.

۱ ـ از نظر اقتصادی، کارگاه فئودال با توسعه کاپیتالیسم به کارخانه بدل شده و کارگاههای پیشه‌وران که مبین تولید قرون وسطی است جای خود را به بنگاههای بزرگ اقتصادی داده است.

۲ ـ از نظر سیاسی، انقلاب سیاسی قرن ۱۹ وسیله بورژوآزی انجام شده و بورژوآزی دولت پارلمانی جدید را بوجود آورده است انقلاب فرانسه زمانی رخ داد که طبقه بورژوآزی رل مهم خود را بعهده گرفت. اما هر جا بورژوآزی حکومت را در دست گرفت روابط فئودالی را در هم کوبید و به روابط افراد جنبه انسانی داد ولی بجای تامین کلیه آزادیها فقط آزادي تجارت را تامین نمود زیرا استثمار که در فئودالیته بود در رژیم بورژوآزی ادامه یافت و اجتماع از لحاظ خانواده و روابط فردی همچنان باقی ماند و مقرراتی نظیر ارث، جهیزیه و سودپرستی اساس فعالیتهای اجتماعی است.

۳ ـ از نظر ملی، بورژوآزی انقلابی عمل کرده کارهای کوچک ملی را تغییر داده و تولید و مصرف جنبه بین‌المللی پیدا کرده است.

۴ ـ توسعه شهری، در اثر توسعه کاپیتالیسم و پیشرفت بورژوآزی قدرت از دهات خارج شده وبه

یعنی در ۱۸۹۴ انتشار یافت. مارکس بین‌الملل اول را در ۱۸۶۴ در لندن تشکیل داد جلسات آن تا ۱۸۷۲ ادامه یافت. در بین‌الملل اول کمونیستهای انگلیس و مهاجرین لهستانی، ایتالیائی، مجارستانی، فرانسوی و از جمله طرفداران پرودن و گروه آلمانی به رهبری مارکس و انگلس اداره می‌شد شرکت داشتند بین‌الملل دوم در ۱۸۸۹ بنام سوسیال دمکرات تشکیل شد و روز اول ماه مه ۱۸۹۰ را بعنوان روز تبلیغ برای ۸ ساعت کار در روز مقرر شمردند با شروع جنگ ۱۹۱۴ بین‌الملل دوم پایان یافت. بین‌الملل سوم در ۱۹۱۶ در سویس تشکیل شد و نمایندگان آلمان و فرانسه پیشنهاد کردند که پیامی به ملل جهان فرستاده شود تا دولتهای خود را مجبور به استقرار صلح نمایند.

لنین:

ولادیمیرایلیچ اولیانف معروف به لنین (۱۸۷۰ ـ ۱۹۲۴) فعالیت خود را از سازمان دانشجویان شروع نمود در جریان توطئه‌ای که علیه تزار کشف شد بازداشت گردید و برادرش به اعدام محکوم و اعدام شد و لنین از دانشگاه اخراج گردید و پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ اجباراً روسیه را ترک گفت و هنگام اقامت در اروپای غربی به تهیه برنامه

☞ شهرها انتقال یافته و جوامع شهری قدرت بیشتری پیدا کرده‌اند بورژوآزی مدافع مالکیت خصوصی شده زمین، کارخانجات، ابزارکار، مواداولیه و صنایع را تصاحب نمود، و باعث تولید بیش از حد و در نتیجه بحرانهای اقتصادی را پدید آورده است.

۵ ـ طبقه بورژوآزی کارگران را استثمار می‌کند. پرولتاریا برای ارتزاق در جستجوی کار است و برای ادامه حیات ناچار است نیروی کار خود را بفروشد و سعی سرمایه‌دار این است که حتی‌المقدور بهای کمتری بابت نیروی کار بدهد و فرآورده تولید را هرچه گرانتر بفروشد در حقیقت کارفرما فقط بخشی از بهای کار کارگر را می‌پردازد و مازاد را بنفع خود ضبط می‌کند. بنابراین بین کارفرماو کارگر تضاد منافع وجود دارد و طبقه کارفرما برای حفظ خود سعی می‌کند سنگرهای اجتماعی را در اختیار داشته باشد. مبارزه ابتدا متشتت است ولی کم کم با همبستگی کارگران جنبه جهانی پیدا می‌کند. مالکیت خصوصی، خانواده، اخلاق، مذهب در همان شرایطی که برای بورژوآها فراهم است برای کارگر فراهم نیست بنابراین کارگر مهیای انقلاب‌است شرایط کارگر روزبروز غیرقابل تحمل می‌شود و نمی‌تواند شرایط زندگی بهتری پیدا نماید بنابراین کارگران باید متشکل شوند و مبارزه نمایند و دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آورند تابه دوره حذف طبقات برسند. شعار کارگران متحد شوید باید اساس اندیشه پرولتاریا باشد پرولتاریا با اشتراکی ساختن ابزار تولید از استثمار جلوگیری می‌کند و هنگامی که در جامعه تولید مشترک باشد و فاقد طبقات، دیگر سازمان دولت مفهومی ندارد.

انقلابی خویش پرداخت و پس از شرکت در بین‌الملل سوم برای تحقق انقلاب رهسپار روسیه شد و انقلاب ۱۹۱۷ را رهبری نمود. لنین برای اداره مملکت معتقد بود که حزب انقلابی باید از انقلابیون حرفه‌ای تشکیل شود و این اقلیت قدرتمند طبقه کارگر را رهبری می‌کند و عملاً هم حزب واحد در کشور شوروی زمام امور را در دست گرفت و در اجرای قدرت سیاسی حاکم بر مقدرات کشور گردید و البته در حکومت حزب واحد جائی برای رقابت احزاب دیگر نبود و حتی تبلیغات در دست حزب واحد قرار گرفت. لنین می‌گفت حزب کمونیست انحصار بیان اراده پرولتاریا را در جهت دیالیکتیک و طبق خواسته تاریخ دارد حزب در واقع اقلیت آگاه و مطلعی است که فقط به مصالح پرولتاریا توجه می‌کند و آنچه خواسته او باشد خواسته پرولتاریا است وبه عبارت واقعی‌تر هر آنچه دستگاه رهبری متمرکز حزب اراده کنند اراده طبقه کارگر است.

لنین در ۱۹۱۴ بهنگام اقامت در ژنو در مقاله‌ای نوشت که بزودی جنگ امپریالیستی شروع می‌شود و امپریالیسم را مرحله تعالی کاپیتالیسم دانست و از همین زمان اصطلاح امپریالیسم در ادبیات مارکسیستها باقی ماند در ۱۹۱۶ وی در شهر زوریخ کتاب امپریالیسم مرحله عالی کاپیتالیسم را نوشت و در آن اظهار عقیده نمود که کاپیتالیسم به مرحله‌ای رسیده که بجای رقابت آزاد ایجاد انحصار شده است و این سیستم انحصاری مبین انحطاط غیر قابل اجتناب‌سرمایه داری است. کارتلها، تراستها، بانکهای بزرگ، صنایع متمرکز سازمان دولت را در دست گرفته‌اند و چون برای این صنایع متمرکز باید بازار و مواد اولیه تدارک دیده شود تهیه مستعمرات برای آن‌ها ضرورت دارد و برای دستیابی به مستعمرات دول انحصار طلب سرمایه‌داری آتش جنگ را شعله‌ور ساخته‌اند در ۱۹۱۷ مقارن انقلاب بلشویکی روسیه لنین کتاب دولت و انقلاب را نوشت و هنوز کتاب پایان نیافته بود که برای تحقق انقلاب بروسیه رفت و لنین می‌نویسد دستگاه دولت با ارتش و پلیس و سازمان اداری و سایل ستم و ظلم یک طبقه بر ضد طبقه دیگر است و این ستم هم در رژیم‌های سلطنتی هست و هم در جمهوری‌های دمکراتیک بنابراین طبقه پرولتاریا باید با انقلاب شدید این دستگاه را

تصرف کند و در لحظه مناسب آن را نابود کند لنین تاکید میکند که تمام انقلابلت قبلی این دستگاه دولت را تکمیل کرده‌اند در حالیکه باید آن را شکست و نابود کرد و لذا باید ارتش دائمی از بین برود و بجای آن مثل کمون پاریس ملت مسلح گردد و همچنین دستگاه اداری باید حذف شود و بجای آن مستخدمین با حقوق مساوی و معادل حقوق کارگران بوسیله مردم انتخاب شوند باید از اختیارات بی‌حد پلیس جلوگیری کرد و دستگاه پلیس را در ردیف دیگر ادارات قرار داد و پلیس را از اختیار سیاسی محروم نمود با این کیفیت لنین معتقد نیست که فوراً دولت نابود شود بلکه باید در لحظه مناسب از بین برود در ابتدا تحقق انقلاب راه حل این است که دولت کارگری جانشین دولت بورژوازی شود و البته در مرحله عالی‌تری می‌توان دولت را حذف کرد. در نتیجه طبق‌نظر لنین در مرحله اول همه وسایل تولید متعلق‌به دولت خواهد بود عدم مساوات در تقسیم فرآورده‌ها از بین نمی‌رود بلکه کنترل شدید اداری راجع به تولید و مصرف و میزان کار برقرار می‌شود و باید دقیقاً آمار کار مملکت و محصولات آن معلوم باشد و برای آن وجود دولت کارگری ضرورت دارد.

در مرحله دوم که مرحله عالی است دیگر نیازی به دولت نخواهد بود زیرا در مرحله اول آثار فشار بورژآزی ازبین خواهد رفت و همچنین وسائل تساوی در تقسیم فراهم خواهد شد و در مرحله دوم امکان تقسیم به تساوی بر حسب نیاز خواهد بود و امکان بوجود می‌آید که بهر کس به اندازه راندمان کار او (شعار مرحله اول) بهرکسی به اندازه نیاز او اجرا شود. جامعه سوسیالیستی اتحاد شورروی ۷۰ سال در مرحله اول توقف کرد دولت پرولتاریا را تشکیل داد ولی آثاری ظاهر نشد که بمرحله دوم وارد گردد بلکه بن‌بست اقتصادی این کشور را در آستانه سقوط قرارداد و در نهایت تدابیر زمامداران این کشور این بود که از اصول مارکسیسم انصراف حاصل نمایند و به قیمت فروپاشی کمونیسم و تجزیه امپراطوری در جستجوی راه نجات برآمده‌اند.

سوسیالیستهای غیر مارکسیست

بعد از اینکه در اتحاد شوروی انقلاب ۱۹۱۷ تحقق یافت و دولت با محوری حزب کمونیست زمام امور را بدست گرفت مخصوصاً پس از بین‌الملل دوم و بین‌الملل سوم که وسیله مسکو اداره می‌شد در اروپای غربی سازمانهای سوسیال دمکرات فعالیت خود را تشدید نمودند مخصوصاً در فرانسه برای مقابله با کمونیسم خود را مجهز ساختند، بنابراین در کار دمکراسی غربی بتدریج سوسیالیسم اقتصادی ظاهر شد و در انگلستان هم حزب کارگر بر استحکام خود افزود، حزب کارگر انگلیس بر دو اصل به ادامه فعالیت پرداخت یکی دفاع از حقوق طبقه کارگر و دیگری اجرای طرحهای اقتصادی بر اساس تمرکز وسایل تولید (ملی شدن صنایع) و تعدیل ثروت (اخذ مالیاتهای سنگین) در اجرای این طرحها گاهی در داخل حزب هم مقاومتهائی شده است و نظرات سراستافورد کریپس و هارولدلسکی قابل توجه است بعضی از طرحهای حزب کارگر انگلیس از فکر شرکتهای تعاونی در رژیم سوسیالیسم الهام گرفته‌اند و همچنین شوراهائی را پیش‌بینی می‌کنند که باید مرکب از نمایندگان عوامل تولید باشد و اساس اجرای سوسیالیسم قرارگیرد و ضمناً از استبداد دستگاه اداری دولت مصون باشد در فرانسه و در کشورهای دیگر دمکراسی غرب سوسیالیستهای غیر مارکسیست با ترویج فلسفه ایده‌آلیست خویش و تشکیل سندیکاها کوشش نموده‌اند در طبقه کارگر رسوخ نمایند. بعد از جنگ دوم جهانی در اکثر کشورها بین سوسیالیست‌های غیر مارکسیست و کمونیستها جدائی ایدئولوژیکی حاصل شده است. اقداماتی که در ۱۹۴۸ در پراک صورت گرفت و حوادثی که در ۱۹۵۶ در مجارستان بوقوع پیوست اختلاف سوسیالیستها و کمونینستها را تشدید نمود.

ایدئولوژی دمکرات مسیحی

در دوران معاصر افکار و نظریات در قالب احزاب تجلی پیدا کرده است همانطور که درمقابل کمونیسم، سوسیالیسم را در انگلیس و دیگر کشورهای غربی دیدیم در همین

کشورها افکار دیگری هم مطرح و توسعه یافته و احزابی هم در جهت تحقق آن افکار تشکیل شده‌اند. دمکراسی نقطه مرکزی را تشکیل می‌دهد و باورهای دیگری در جوار آن ملاحظه می‌گردد سازمانهای دمکرات مسیحی در همین ردیف هستند با این توضیح که در ۱۸۹۱ پاپ لئون سیزدهم اعلامیه‌ای صادر کرد و طی آن اصول دمکراسی و خلاصه‌ای از عقاید مسیحیت را تشریح و بهم پیوند داد بعدها این اعلامیه مبنای تشکیل احزاب دمکرات مسیحی شد مثلاً در فرانسه در فاصله دو جنگ عقاید دمکرات مسیحی رونق یافت در ایتالیا دمکرات مسیحی‌ها بر اساس اصولی که تبعیت می‌کردند به مبارزه با عقاید فاشیستی موسولینی پرداختند هیتلر که فقط حزب ناسیونال سوسیالیست را محور فعالیت‌ها شناخته بود دمکراتهای مسیحی را کاتولیک‌های سیاسی نام‌گذاشت و آنها را از صحنه سیاست آلمان طرد نمود بعد از جنگ دوم با سقوط نازیسم و فاشیسم اصول عقاید دمکرات، مسیحی در آلمان غربی با رهبری ادنائر و در فرانسه با نهضت جمهوریخواه مردم و در ایتالیا با فعالیتهای دوگاسپری رواج پیدا کرد. نهضت دمکرات مسیحی بجای اصول ماتریالیسم به اخلاق مسیحی پایبند است و عقیده دارد که این اخلاق باید در سیاست رسوخ داشته باشد و سیاست بشر دوستی و دشمنی با استبداد بعنوان فلسفه‌ای از مسیحیت حاکم بر جریانات سیاسی باشد. دمکرات مسیحی استفاده از وسایل مغایر و معارض با اصول مسیحیت را خلاف مصلحت بشر می‌داند. دمکرات مسیحی مدعی است از فلسفه آزادی در مسیحیت که شالوده آن را سنت ماداکن در قرن ۱۳ ریخته پیروی می‌کنند و با توجه به اصول دمکراسی به اصول زیر اعتقاد دارند - احترام به شخصیت انسان، احترام به حاکمیت ملی، احترام به گروهها و تجمعات مختلف کشور مثل خانواده، گروههای فرهنگی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی و نظائر آن، توجه به مصالح عامه علاقه به جامعه دمکراسی و اصول عدالت اجتماعی. فلسفه دمکرات مسیحی با اصول عقاید ماکیاول مخالف است.

لیبرالیسم قرن بیستم

قبلاً با اصول لیبرالیسم قرن ۱۹ آشنا شدیم قرن حاضر شرایط خود را دارد و آنچه که عنوان لیبرالیسم دارد با اندیشه‌های سیاسی جدید مطرح است بهمین جهت این نظریات را نئولیبرالیسم نام نهاده‌اند منادی لیبرالیسم جدید را برتران دوژوونل شناخته‌اند که دو کتاب بانام قدرت ـ تاریخ طبیعی افزایش آن و حاکمیت در جستجوی مصلحت سیاسی ـ در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۵۵ نوشت و اصول نظریات خود را تشریح نمود وی می‌گوید قدرت سیاسی بر وفق قانون طبیعت بتدریج افزایش یافته است عده معدودی همیشه قدرت را در انحصار داشته‌اند و با وسایل گوناگون اداری بر آموزش و پرورش، تبلیغات، پلیس، ارتش، امور مالی تسلط پیدا کرده‌اند و طی قرنها با این وسایل توانسته‌اند بر افراد و اموال حکومت کنند این تسلط در حکومتهای مطلقه واستبدادی بارز است و در دمکراسی‌های لیبرال هم دیده می‌شود وی افزایش قدرت صاحبان قدرت را ناشی از تحمیلاتی می‌داند که ازطرف دولت بر اموال و اشخاص می‌شود بعلاوه مکانیسم احزاب بنحوی است که فرد فرد اعضاء اختیاری ندارند و همین مطلب اقتدار دولت را افزایش می‌دهد. مقرراتی که در جهت حفظ منافع اجتماع وضع می‌گردد باعث اقتدار دولت می‌شود.

دوژوونل در مورد حاکمیت می‌گوید اصولاً تعاون اجتماعی ضروری است و بهترین متد این است که یک مرکز سازمان دهند این مرکز مولد و توزیع کننده مواد مورد مصرف باشد و اراده‌های فردی را در انجام کار هماهنگ سازد و اجتماع بشکل خانواده‌ای بزرگ تحت اراده چنین مرکزی می‌باشد.

دوژوونل چنین سیستمی را بنفع فرد و اجتماع هر دو می‌داند و معتقد است از مجموع اراده‌های آزاد باید همبستگی لازم پدید آید و این همبستگی را نمی‌توان مجموع اراده‌های مجبور دانست‌بلکه‌تجمع آزاد این اراده‌ها و جمع بین کار فرد فرد جامعه باعث شکل گیری کانون قدرت می‌شودو محصول ونتیجه‌کار راافزایش می‌دهد. انحصار قدرت باید متعلق به دستگاه متمرکز باشد تا چنین دستگاهی بتواندترقی جامعه را محقق

سازد و در این شرایط استعداد فردی و ابتکار شخصی خواهد توانست آنطور که باید و شاید سیر تعالی وتکامل خود را طی کند. با این کیفیت نظم عمومی باکار جمعی و زندگی هماهنگ بر اساس اراده آزاد تامین می‌شود و این سیستم بهتر از سازمانهای مبتنی بر تمرکز قدرت فرد یا حزب‌نظیر تشکیلات فاشیستها می‌تواند آزادی و سعادت جامعه را تامین نماید. نئولیبرالیسم با صراحت با فاشیسم و نازیسم مخالفت می‌کند و اقتدار دستگاه متمرکز و حزب واحد را بر خلاف اصول انسانیت می‌داند.

نماینده دیگر مکتب نئولیبرالیسم‌ها یک انگلیسی است که در ۱۹۴۳ کتاب راه بردگی را نوشت وی بر ضد مکتبهائی که اصول سوسیالیسم را توأم با لیبرالیسم می‌خواهند قابل تلفیق بدانند می‌نویسد بین سوسیالیسم و آزادی تضاد وجود دارد زیرا سوسیالیسم با لیبرالیسم اقتصادی موافقت ندارد و آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی قابل تفکیک نیستند و بین سوسیالیسم و لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی یکی را باید انتخاب کرد و لازمه لیبرالیسم آزادی رقابت اقتصادی است و سوسیالیسم نمی‌تواند با این رقابت آزاد موافقت داشته باشد.

نظریات در جهت فدرالیسم

فکر ایجاد یک حکومت فدرال در تاریخ سابقه دارد اما از قرن ۱۹ فدرالیسم به صور مختلف و از جمله منطقه‌ای و جهانی مطرح شده است.

در ۱۸۳۰ ویکتور هوگو نوشت من نماینده حزبی هستم که هنوز وجود ندارد ـ حزب انقلاب تمدن ـ این حزب در قرن بیستم ابتدا سازمان دول متحد اروپا را ایجاد خواهد کرد و سپس دول متحده جهانی را پدید می‌آورد در ۱۸۴۹ کنگره دوستان صلح در پاریس بریاست ویکتورهوگر تشکیل شد و فعالیت خود را برای دول متحد اروپا آغاز کرد و یک نشریه هفتگی بعنوان دول متحده اروپا منتشر نمودگروههای سوسیالیست هم در همین دوران بفکر فدرالیسم افتادند پرودن در ۱۸۳۶ نوشت عصر حکومتهای‌متمرکز سپری شده و قرن بیستم دوره‌فدارسیون‌ها خواهدبود ـ سازمانهای‌سیاسی سوسیالیستها

فکر انترناسیونالیسم را تبلیغ می‌نمودند در قرن ۲۰ فعالیتها برای تشکیل اروپای واحد ادامه داشته و در دهه ۹۰ این افکار به واقعیت نزدیک می‌شود اروپای واحد در حال شکل‌گیری است و از بسیاری جهات این وحدت حاصل شده است.

فاشیسم[1] و ناسیونال سوسیالیسم (نازیسم)

این دو نوع ایدئولوژی در اجرا مشخص شده‌اند و شهرت پیداکرده‌اند از یکطرف هر دو با اصول مارکسیسم ضدیت دارند و از طرف دیگر هر دو مخالف دمکراسی هستند.

فاشیسم یادآور ایتالیای دوران موسولینی است و مجموعه حرکات و اعتقاداتی را در بر می‌گیرد که حزب واحد هواخواه دولت موسولینی داشت. رژیم فاشیست ایتالیا در راه رسیدن به اهداف خود بر خلاف کشورهای دمکراسی غربی حزب واحدی را تشکیل داده بود که پیشقراول مبارزه ملی و تاریخی بود و معتقد بود که تصمیماتی که حزب می‌گیرد بنفع ملت و قاطع است و نباید احزاب رقیبی وجود داشته باشند که در پارلمان دولت را ضعیف کنند و در مقابل هم صف‌آرائی نمایند پس سیستم یک حزبی اساس حکومت فاشیسم است و از این جهت با کمونیسم وحدت دارند. سندیکا در رژیم فاشیسم در انحصار دولت است رهبران سندیکاهای کارگری و سازمانهای کارفرمایان را دولت منصوب می‌کند وحتی به صورت ظاهر هم انتخاباتی انجام نمی‌شود، در رژیم فاشیسم آموزش و تبلیغات هم در انحصار دولت است مدارس خصوصی وجود ندارد و دانش‌آموزان باید در خدمت اهداف حزب و رژیم باشند و هیچ نوع شکافی نباید در وحدت ملی پیش آید. فاشیسم نمی‌تواند جنبه لیبرال و آزادیخواهی داشته باشد[2]. به

---

۱ ـ واژه فاشیسم از کلمه ایتالیائی فاشی (*Fasci*) در معنی دسته بهم پیچیده است و در اصطلاح علوم سیاسی مفهوم گروههای مسلح طرفدار یک حزب یا یک فرد استعمال شده است و در قرن بیستم به طرفداران موسولینی و حزب او اطلاق گردیده است (مراجعه شود به جلد اول اصول علوم سیاسی دکتر رضا علومی انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ۱۳۴۴ صفحه ۱۲۷).

۲ ـ موسولینی ضمن نطقهای خود بارها بر ضد انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و آزادی سیاسی و اخذ رای عمومی و پارلمان بازی و تعدد احزاب و رقابت گروههای سیاسی که باعث از بین رفتن ☜

عقیده موسولینی فلسفه اصالت فرد وسیله‌ای است که منافع اجتماع قربانی منفعت فرد شود. فاشیسم از فلسفه ماکیاول در مورد دولت فاصله زیادی ندارد و افکار هگل هم در ایدئولوژی حزب فاشیست مؤثر واقع شده است دولت امری عالی و اخلاقی است و نباید تماشاچی فعالیتهای فردی باشد بلکه با دیسیپلین و نظم می‌توان شخصیت دولت را حفظ کرد زیرا دولت موجب ایجاد حق می‌شود و ملت را پدید می‌آورد[1] فاشیسم ضد مارکسیسم می‌باشد فلسفه ماتریالیسم تاریخی و مبارزه طبقات را رد می‌کند و نمی‌تواند قبول کند که اقتصاد عامل زندگی اجتماع باشد و مبارزه طبقاتی فوق مصالح دولت قرار گیرد بلکه امور اقتصادی و اجتماعی باید درکادر سازمانهای دولت و بخاطر دولت مورد توجه قرار گیرد.

نازیسم

عامل مهمی که نازیسم را از فاشیسم مجزا و منفک می‌سازد اعتقاد به تفوق نژادی است نازیسم معتقد به ایجاد آلمانی بزرگ مرکب از کلیه آلمانی نژادها بخصوص آلمانیهای، اطریش. نازیسم با لیبرالیسم ضدیت دارد مخالف پارلمان و احزاب متعدد است و در عین حال علیه کمونیسم هم شعار می‌دهد و آن را دشمن می‌دارد نازیسم خلوص نژاد آلمانی را می‌خواهد اصلاح نژاد را هدف قرار می‌دهد، کلیمیان را از عوامل فساد نژاد می‌شناسد و از لحاظ خارجی تامین فضای حیاتی را برای ملت آلمان لازم می‌داند نازیسم به هیتلر شناخته می‌شود[2].

☞ حقوق اقلیت می‌شود اعلام بدبینی و انزجار نمود و اظهار می‌داشت که این عوامل موجب تضعیف دولت می‌شوند و حکومت را توخالی و پوشالی می‌سازند مساوات در امور سیاسی غیر قابل تحقق است و نمی‌توان تصور نمود که در یک اجتماع بشری از لحاظ شرکت در سیاست همه مساوی باشند (مراجعه شود به همان منبع فوق).

۱ ـ فلسفه فاشیسم در این مورد با همه دیگر مکاتب تعارض دارد و فاشیسم ایتالیا اعتقاد دارد ملت ناشی از دولت است و وجود دولت باعث شکل‌گیری اجتماعی بنام ملت می‌گردد در حالیکه مکاتب دیگر از قرن ۱۹ ملت را منشاء ایجاد دولت می‌شناسند.

۲ ـ هیتلر *(Adolf Hitler)* در ۱۸۸۹ در اطریش در یک خانواده اطریشی متولد شد در جوانی به وین آمد وی در پایتخت امپراطوری اطریش هنگری با مردم از گروهها ونژادهای مختلف مخصوصاً کلیمیان ☜

استالینیسم شوروی

بعد از مرگ لنین استالین جای او راگرفت وی عقیده داشت سوسیالیسم باید در یک کشور بقدر کافی قدرتمند شود و بعد در سایر کشورها توسعه یابد وی می‌گفت دیکتاتوری پرولتاریا باید بدواً بعنوان سنگر ضدامپریالیسم تقویت شود در حالیکه تروتسکی رقیب استالین می‌گفت انقلاب باید در تمام کشورها تحقق یابد و فعالیت انقلابی در یک کشور کافی نیست بهر حال استالین موفق شد تروتسکی راکنار گذارد و رهبری دولت و حزب کمونیست را تا ۱۹۵۳ در دست گیرد. استالین بر خلاف پیش‌بینی مارکس راجع به حذف دولت سازمان دولت را روزبروز قوی‌تر کرد اقتدار دولت و حزب واحد آن بر همه چیز مسلط شد لنین که در مورد حذف دولت دو مرحله قائل شده بود مرحله دیکتاتوری پرولتاریا و مرحله عالی حذف دولت عملاً تمام کشورهای سوسیالیستی در مرحله دیکتاتوری باقی ماندند و به مرحله حذف دولت نرسیدند استالینیسم برای حفظ سوسیالیسم در برابر کاپیتالیسم تقویت دولت را ضروری می‌داند انضباط حزبی اساس کار دولت است.

مائوئیسم چینی

مائوتسه تونگ که توانست با تسلط بر سرزمین پهناور چین انقلاب را پایه‌گذاری

☞ تماس گرفت و از همان ایام افکار تفوق نژادی در ذهن او ریشه گرفته است هیتلر می‌خواست نقاش و معمار شود اما در امتحانات وین رد شد و بعنوان کارگر نقاش ساده به زندگی پرداخت و با فلسفه گوبینو *(Gobineao)*، واشر *(Vacher)* و دولاپوز *(Delapouge)* که از طرفداران تفوق نژادی بودند آشنا شد در جنگ جهانی اول در خدمت ارتش آلمان بود و از نزدیک به کیفیت کار دستگاه نظامی آشنا شد و در ۱۹۱۸ بر شکست آلمان اشک می‌ریخت و کلیمیان و مارکسیست‌ها را عامل شکست می‌دانست بعد از جنگ وقتی باقیمانده افراد ستاد آلمان بفکر جمع‌آوری سربازان آلمانی افتادند سرجوخه هیتلر را به عنوان افسر تبلیغاتچی دعوت کردند و به نیروی نطق و بیان خود عضو تشکیلات کارگری آلمان شد و بعد آنرا به حزب ناسیونال سوسیالیست تبدیل نمود که در فوریه ۱۹۲۰ موجودیت خود را اعلام داشت شعار این حزب از بین بردن زنجیرهای عهدنامه ورسای و واژگون ساختن جمهوری وایمار *(Vaimar)* و برپائی آلمان بزرگ با دفاع از طبقه متوسط و برتری نژادی بود. وقتی موسولینی در ۱۹۲۳ در ایتالیا پیروز شد هیتلر هم در مونیخ دست به کودتا زد ولی با شکست مواجه گردید و به قلعه لاندسبرگ اطریش اعزام گردید و در آنجا کتاب نبرد من را نوشت در ۱۹۳۳ با کودتای دیگری زمام امور آلمان را بدست گرفت که تا ۱۹۴۵ ادامه داشت.

کند خود یک سلسله نظریات دارد وی می‌گوید انقلاب چین یک قسمت از انقلاب جهانی سوسیالیسم و کارگری است، هدف کمونیسم چین تنها نجات ملت چین نیست بلکه برای تحقق مبارزه طبقاتی جهانی بکار خود ادامه می‌دهد و برای نجات طبقه کارگر از مظالم سرمایه‌داری می‌کوشد و در این راه پس از یک دوره دیکتاتوری پرولتاریا باید شرایط تضعیف و سپس حذف دولت فراهم شود. مائو فئودالهای چین را همگام با سیاستهای خارجی می‌داند که باید از صحنه سیاست طرد شوند ملت چین و مخصوصاً طبقه دهقان و کارگر باید با امپریالیسم بجنگد در تحقق انقلاب چین دو مرحله وجود دارد مرحله اول بنای دمکراسی نوین و مرحله دوم اجتماع سوسیالیست کارگری در مرحله اول رژیم دیکتاتوری اجرا می‌شود و کارگران و دهقانان با محوری حزب کمونیست پایه انقلاب را مستحکم می‌نمایند در مرحله دوم برنامه عالی حزب برای تحقق سوسیالیسم اجرا می‌گردد اصول حکومت مقتدر و متمرکز باید رعایت شود کلیه ابزار تولید در دست دولت باشد و سیستم تولید کشاورزی و تعاونی سوسیالیستی اجرا گردد بعد از آن جامعه باید به مرحلهٔ کمونیسم بدون طبقات و بدون دولت وارد گردد.

دمکراسی[1]

بسیاری از نویسندگان کشورهای غرب ریشه دمکراسی را به جامعه یونان می‌رسانند و می‌گویند دمکراسی برای اولین بار در آتن بشکل مستقیم آن برقرار شده افراد آتنی آزاد[2] و واجد شرایط در مجمع ملت گرد می‌آمدند و درباره مسائل مملکتی نظر می‌دادند و اتخاذ تصمیم می‌نمودند. نظیر آن در بعضی از کانتونهای سویس امروز هم

---

۱ ـ کلمه دموکراسی *(Democracy)* مشتق از دو کلمه یونانی دموس *(dmos)* یعنی مردم و کراتوس *(kertos)* یعنی قدرت و حکومت بنابراین دمکراسی یعنی حکومت،مردم بر مردم اطلاق می‌شود.

۲ ـ بردگان و بیگانگان از شرکت در امور سیاسی محروم بودند و آن دسته که در میدان سیاست فعالیت می‌کردند نسبت به کل افراد جامعه جمع قلیلی بودند از حدود چهارصد هزار نفر و مردم آتن در قرن ۵ قبل از میلاد فقط چهل و هزارنفر رأی داشتند و از این عده تنها سه هزار نفر در مجمع ملی شرکت می‌کردند و این ارقام را موریس دوورژه چهل هزار نفر دارنده حق رأی و ۳ تا ۴ هزار نفر رای دهنده ذکر می‌کند. عهد هریکلس در آتن آغاز نظام دمکراسی یونان است.

اجرا می‌شود اجرای دمکراسی مستقیم در جوامع کوچک ممکن است ولی در اجتماعات بزرگ نمی‌تواند مصداق پیداکند میلیونها نفر را نمی‌توان در یکجا جمع نمود و ناچار نمایندگان مردم اداره امور را عهده‌دار می‌شوند و حکومت دمکراسی غیرمستقیم صورت می‌پذیرد در انگلستان اواخر قرن ۱۷ و در امریکا از ۱۶۷۶ و در فرانسه بعد از ۱۷۸۹ دمکراسی غیر مستقیم اجرا شده و برای دیگر کشورها الگو بوده‌اند در بین تفسیرها و تعبیرها گوناگونی که از کلمه مردم شده تعبیری که مردم را با ملت مترادف می‌داند[1] بانظام دمکراسی و با حاکمیت ملی تطبیق می‌نماید طبق ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر و فرد مصوب ۱۷۸۹ «اساس هر حاکمیت اساساً ملت است و هیچ فرد یا هیاتی نمی‌تواند اجرای قدرتی نماید که صریحاً ناشی از ملت نباشد» با این تعریف ملت گروه متشکلی است که مظهر و نقطه اتکاء حاکمیت ملی است در دمکراسی‌های غربی عملاً سعی در تلفیق حاکمیت ملی و حاکمیت مردم است. تئوری حاکمیت مردم در قرارداد اجتماعی روسو بیان شده است و بنابراین تئوری هر یک از افراد اجتماع حقوق خود را به جامعه انتقال می‌دهد و در مقابل این انتقال حقوق، از مزایای زندگی مشترک گروه بهره‌مند می‌شود و در پرتو این قرارداد اجتماعی قدرت سیاسی از مجموع اراده‌های فردی پدید می‌آید و در حقیقت قدرت جامعه ناشی از حق حاکمیت و قدرت فرد فرد کسانی است که طبق قرارداد بصورت گروهی گرد آمده‌اند و قدرت حاکم را پدید آورده‌اند لذا اگر مملکت ده هزار نفر جمعیت داشته باشد هر فرد مملکت یک ده‌هزارم قدرت حاکم است.

اما بر طبق حاکمیت ملی که از اواسط قرن ۱۷ در انگلیس و از اواخر قرن ۱۸ در امریکا و فرانسه اساس سازمان قوای عمومی مملکت شناخته شده است ملت گروه متشکلی است که مظهر و نقطه اتکاء حاکمیت ملی است و اگر بهر دلیلی عده‌ای حق رای

---

۱ ـ کلمه مردم در طول تاریخ سیاسی در یک مفهوم بکار نرفته در یونان قدیم «مردم» کسانی بودند که در خانواده یونانی متولد شده و برده یا بیگانه نباشند و وقتی در قرون وسطی سخن از «مردم» می‌رفت سرف‌ها و بردگان مستثنی بودند. از نظر سیاسی کلمه مردم به گروهی گفته شده که عملاً از حق حاکمیت خویش استفاده کرده‌اند و از نظر جامعه‌شناسی کلمه مردم شامل تمام افراد جامعه است در حالیکه در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ کلمات مردم و حکومت مردم فقط ناظر به شرکت کنندگان در انتخابات و امور سیاسی بود.

نداشته باشند از شرکت د رحاکمیت ملی محروم هستند و باین نحو اصطلاح ملت با مفهوم کلمه مردم در جامعه‌شناسی که شامل پیر و جوان و خرد و کلان و همه افراد اجتماع می‌شود تفاوت پیدا می‌کند وقتی در قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه حق رای به دسته معینی از افراد که بمیزان معینی مالیات می‌پرداختند و فرد فعال شناخته می‌شدند محدود بود نویسندگان علوم سیاسی این روش را طرد حاکمیت مردم شناخته‌اند زیرا بعضی از طبقات را در رای شرکت نداده‌اند در سیستمهای مختلف عمل و اجرای دمکراسی فرق می‌کند گاهی دمکراسی مستقیم گاهی غیر مستقیم گاهی با نظام پارلمانی (سلطنت مشروطه یا جمهوری) گاهی با سیستم پرزیدانسیل و برای اینکه حاکمیت ملی و حاکمیت مردم را در یک مفهوم معرفی کنند در قانون اساسی ۱۹۴۶ و ۱۹۵۸ فرانسه تصریح شده حاکمیت ملی متعلق به مردم فرانسه است مع‌الوصف نویسندگان علوم سیاسی بین دو اصطلاح قائل به تفکیک‌اند.

◆ فصل سوم

دیانت و سیاست

۱ـ طرح موضوع:

اگر علم سیاست آنطور که تعریف کردیم «هر نوع تدبیر و تلاش و فعالیت و تعمق و تفکر و اقدام فردی و جمعی در جهت کسب قدرت و بعهده گرفتن اداره امور کشور بنحوی که جامعه و افراد آن در مسیر تحقق آمال و خواسته‌های خود قرار گیرند» باشد و اگر این خواسته‌ها و آمال سیر بسوی کمال و سعادت باشند انبیاء و پیامبران الهی بحق بنیانگزاران علم سیاست محسوب می‌شوند و دین با سیاست پیوندی همیشگی و ناگسستنی داشته و دارد.

نه تنها در قرون قدیم و قرون وسطی ایمان و اعتقاد دینی (با هر شکل و وصف) ارتباط مستقیم با سیاست داشت و در غالب موارد رهبران واقعی یا ظاهری دین خطوط سیاست را مشخص می‌کردند.بلکه در قرن حاضر مسئله دین و اعتقادات مذهبی و بخصوص تجدید حیاتی که برای اسلام پیش آمده اصلی‌ترین جنبه‌های سیاست را شکل داده است.

مطالعات سیاسی امروز قطعاً نمی‌تواند به دور از مبانی اعتقادی صورت پذیرد. امروز پیوند دینی تا به آن پایه اهمیت یافته که مردم اقصی نقاط عالم را چون افراد یک

خانواده بهم مهربان و کمک کار هم می‌سازد. با مثال‌های بارز و فراوان می‌توان در ابعاد مختلف ژرفای تأثیرات متقابل دین و سیاست را ملاحظه نمود.

مسجد بابری و حوادثی که در پیرامون آن در این دوسه ماه در هند گذشت در واقع یک جنبه دینی و مذهبی داشت ولی مگر می‌توانست به دور از ابعاد سیاسی باقی بماند تأثیرات سیاسی آن نه تنها در هند بلکه به بیش از صد کشور سرایت کرد مطالعه آن محتاج یک تحقیق طولانی است. اقدام صهیونیستها به اشغال فلسطین اسلامی با حمایت ابر قدرتها حادترین مسائل سیاسی نیم قرن اخیر را باعث گردیده است که ریشه و اساس همه این مباحث اعتقادات دینی و حمایت از کیان دین و یا معارضه و مقابله با اعتقادات دینی بوده است.

انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ و فروپاشی نظام شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی تنها با شعارهای دینی صورت گرفت و آثار آن از خاورمیانه گذشت و در شکل گیری سیاسی جهان تأثیر گذاشت. الجزایری که در مبارزه طولانی با استعمار فرانسه به استقلال رسید و بیش از یک میلیون شهید داشت متکی به ریشه‌ها دینی بود اما پس از چند دهه استقلال و تظاهر حاکمیت به عدم توجه به موازین اعتقادی بار دیگر شعله‌های اعتقاد دینی از قلوب ملت زبانه کشید و در یک انتخابات عمومی در میان ناباوری جهانی نمایندگانی را برگزیدند که سیاست را در محور اصول دینی متمرکز سازند. ولی هیات حاکمه باکمک و حمایت شدید کشورهای مدعی اصول دمکراسی غرب بزور اسلحه بر این خواست عمومی تاختند تا به اصطلاح در دروازه غرب راه بنیادگرائی اسلامی را مسدودسازند. بوضع سیاسی بوسنی هرزگوین در اروپای متمدن در یکسال گذشته توجه کنید. ترکیب سیاست و دین را ملاحظه می‌نمائید. چرا صربها آنهمه جنایات بی‌سابقه رامرتکب شدند وکشورهائی که قادر به جلوگیری بودند از مرحله حرف تجاوز نکردند و عملاً صربها را تشویق نمودند و چرا کشورهائی مثل ایران بافاصله زیاد در حد توان بپاخاستند معلوم است جهات دینی عامل اصلی و مهم است. حوادث افغانستان را از دوران ظاهرشاه تاکنون مرور کنید آیا سیاست را میتوانید جدای از دین ببینید؟ اوضاع

سی سال اخیر لبنان را مدنظر قرار دهید و دگرگونی که در این کشور پیش آمده آیا می‌شود خارج از اندیشه‌های سیاسی دینی بررسی نمود. مباحث اعتقادی و دینی منحصر به خاورمیانه و کشورهای اسلامی نیست اگر در مقام مطالعه باشیم در همه کشورها از امریکا و آسیا و افریقا و اروپا و اقیانوسیه بنحوی جریان دارد النهایه آنچه که بهمراه مبارزات سیاسی اصول دینی و اعتقادی را مطرح می‌نماید پیروان اسلام یعنی پیروان محمداند(ص) که بعنوان خاتم‌انبیاء اصول اسلامی را پایه گذاشته است همه رابه پذیرش اسلام (بدون توجه به نژاد و زبان و ملیت و آداب و رسوم و عادات و اخلاق و...) دعوت نموده و سعادت بشریت را متضمن است [1] پیشرفت علوم و فنون و دست‌یابی انسانها به

---

۱ ـ یکی از نویسندگان اهل سنت بنام عبدالله السّمان کتابی به عنوان اسلام و امنیت جهانی دارد که از جانب دکتر علی قائمی به فارسی ترجمه شده وی سعی دارد اصول سیاست اسلام برای تامین امنیت جهان را مطرح نماید در ابتدا به بررسی تاریخ اقوام و ملل قبل از اسلام می‌پردازد و نشان می‌دهد که در آن عصر تا چه حد به دعوت اسلام نیاز داشتند و پرتو اسلام تا چه حد در پهنه جهان تأثیر گذاشت. اسلام ظهور کرد و در چنان عرصه و روزگاری درخشید تا وظیفه خطیر انسان را در برابر خدا، خود و اجتماع بوی گوشزد کند و او را به آنچه که باید انجام دهد آشنا سازد. برنامه این آئین جدید برای مردمی که راه طغیان و عصیان می‌پیمودند غیر منتظره بود و دستوراتش برای آنها که در غرقاب نگرانیها و فتنه‌ها و آشوبها دست و پا می‌زدند شگفت‌انگیز می‌نمود. مردم آن را رویدادی نو و واقعه‌ای جدید می‌دیدند امری که در برابر خشونت و جبروت آنها ایستادگی می‌کند و نیروی آنها را در هم می‌شکند مظاهر تقلید و پرستش‌های ناروای‌شان را نابود می‌سازد و آثار مقدساتشان را به بازی می‌گیرد مردم از اختلافات و درگیریهای موجود فیمابین چشم پوشیدند و متفقاً علیه این دیانت جدید اعلان جنگ کردند ... همه یکدل و یکزبان شدند تا این آئین حنیف را نابود سازند و نگذارند که ارکان حیات آلودشان را در هم بشکند و بر روی آن مدینه‌ای از امنیت بنا کند که ساکنین آن برادر و برابر با هم زندگی کنند و مبانی توحید آنها را به رشته دوستی، صفا، پاکی و پاکدلی بیاویزد .... آن گاه که این دین جدید وارد سرزمینی می‌شد نخستین گام و اقدامش آن بود که ریشه و مایه نگرانیها را از بیخ و بن برکند و زمینه را برای استقرار صلح و برادری امنیت و سکون مهیا سازد ... هدف اسلام آن نبود که دعوت خود را تنها در سرزمین عربستان بگستراند بلکه غرض آن بود تا برنامه‌اش را در سراسر جهان گسترش دهد ... برنامه اسلام آن است که به مردم امنیتی جهانی دهد تا در سایه آن سعادت و آسایش را ببینند و اراده خداوند تحقق یابد که ما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین ـ ما ترانفر ستادیم جز آنکه برای جهانیان مایه رحمت باشی. اسلام جهانیان را به پذیرش عقیده واحد دعوت می‌نماید توجه‌شان را به سوی یک هدف معطوف می‌دارد تا زمینه اساسی برای برادری انسانها باشد ... از آن بابت اسلام بشریت را به وحدت و توحید دعوت می‌کند که آنان در فضائی سرشار از امنیت خاطر زندگی کنند ... اسلام معتقد است که اختلافات فی‌مابین امنیت را از میان می‌برد و محیط آرام و روشن زندگی بشر را آشفته و تار می‌سازد. نویسنده اسلام و امنیت جهانی بعد از یادآوری آیات قرآن که آدمیان را بسوی وحدت سوق می‌دهد «خدای شما خدائی یکتا است جز او خدائی نیست او بخشنده مهربان است و ... می‌گوید انسان توجه جهانیان را به این نکته جلب می‌کند که منشاء خلقت همه انسانها یکی است و آدمیان از لحاظ ☜

بسیاری از مجهولات عالم نه تنها خدشه‌ای به اسلام وارد نساخته بلکه در جهت تقویت و همگامی با این دین الهی است که جهات مادی و معنوی لازم برای زندگی انسانها را توام در نظر گرفته است.

اگر در مورد بعضی از ادیان الهی بتوان گفت که از سیاست جدا هستند و مثلاً رابطه شخص با خالق را معین می‌کند یا در مدار عبادت متمرکز است و یا رهبانیت را ترویج می‌نماید در خصوص اسلام اظهار و اثبات چنین امری ممکن نیست اسلام از ابتدای ظهورش و ارائه احکامش و فعالیت پیامبر بزرگوارش سیاست در معنی تام و تمام آن مطرح بوده است. شروع به دعوت و اعلام رسالت وافزودن بر ایمان‌آورندگان و ترتیب کار و وظایف آنها گرچه بر محور فرمان الهی و به قصد قربت انجام‌گرفته و انجام

☜ طبیعت و مراحل آفرینش بمانند یکدیگرند ... هدف اسلام از ذکراین نکته آن است که برادری اصولی ریشه‌دار را در بین مردم مورد تاکید قرار دهد ... وی با یادآوری آیات مربوط به منشأ خلقت «همانا ما آدمی را از گل آفریدیم ... یکی از نشانه‌های قدرت خداوندی آن است که پدر شما آدمیان را از خاک خلق کرد، سپس در سایه توالد و تناسل افزون گشتید و در روی زمین منتشر شدید»...

اسلام در سایه چنین برنامه‌ای برادری در سطح جهانی را از طریق شناخت و همبستگی با هم و رحمت و مواصلت فیمابین می‌داند ... اسلام در راه استقرار امنیت جهانی خیر همه را می‌طلبد نه آنکه خود خواستار عیب و زیان، نگرانی و تشویش برای نسل و نژادی باشد زیرا عقیده دارد که در دستگاه آفرینش همه آفریده خدای یگانه‌اند و وجود اینهمه جوامع مختلف دلیل بر وجود یک خدا و بیان رموز توانائیهای او است. قرآن این مفهوم را زیبا و رسا بیان کرده آنجاکه می‌فرماید و لقدکرمنا بنی‌آدم ـ ذکرکرامتی که در این آیه برای انسان به میان آمده تنها برای یک گروه و طایفه یا طبقه‌ای خاص نیست بلکه شامل همه انسانها و هر کسی است که تحت عنوان بنی‌آدم است ... قرآن بر لغو تعصبات نژادی قیام کرد و تعصبی راکه یهودیان و مسیحیان در مورد اهمیت مقام وجودی خویش داشتند مردود شمرد آنان گمان می‌کردند که فرزندان یا برگزیدگان خدایند و بهشت مخصوص آنهااست نه‌دیگران قرآن پندارغلط آنان راگوشزد کرد (آیه ۱۱۱ بقره) مسلمانان که خداوند از آنان بعنوان بهترین امت ذکر کرده است از آن بابت‌است که‌برای خدمت به عالم بشریت آفریده شده‌اند ... از دیدگاه اسلام حکومت مسئول تحقق بخشیدن عدالت و مساوات در بین مردم است عهده‌دار تامین نیازمندیهای جامعه و کسانی است که در برابر حوادث روزگار هستی را از دست داده‌اند ملتها نیز در برابر حکومتها مسئولیت دارند مسئول نظارت بر دخل و تصرف آنها هستند موظف‌اند وقتی دعوت را در طریق حق و صدق می‌بینند بدان کمک نمایند برعکس بهنگامی که آن را در راه ستم‌پیشگی وکجروی از راه حق و عدل یافتند او را به حقیقت وادارند. نویسنده اسلام و امنیت جهانی با همین سبک پیش می‌رود و با استعانت از آیات قرآن سیاست جهانی اسلام را ترسیم می‌کند ... حدود اسلامی همچون سپری فرا راه مفاسد و فتنه‌گریها است ... تبهکار وقتی به کیفر واقعی برسد نسیم امن و آرامش بر پیکر جامعه وزیدن خواهد گرفت و آن روز که گناه گنهکاران نادیده ـ گرفته شود فساد و تباهی آشکار گردد و جنایت رواج می‌یابد ... از قواعد محکم اسلام که بنای امنیت و سکون جامعه را بر آن قرار داده قاعده امر به معروف و نهی از منکر است.

تکالیف و ادای وظیفه بوده ولی شکل و قالب کامل فعالیت سیاسی را داشته است.

پیشگامان و صاحبنظران علوم اجتماعی ادوار زندگی بشر را از بعد تمدن به دو دوره متفاوت از هم تقسیم کرده‌اند دوره ماقبل شهرنشینی و دوره شهرنشینی در دوره اول انسانها عمدتاً در غارها و جنگلها زندگی می‌کردند و هنگامی به سکونت در محلی ثابت سوق داده شدند بمرحله دوم قدم گذاشتند و شهرنشینی را دنبال نمودند اما تمدن در شهرنشینی خلاصه نمی‌شود درجه پیشرفت فکری و همبستگی اجتماعی و سیر مراحل کمال و رسیدن به دست‌آوردهای بیشمار زندگی از لوازم تمدن دانسته شده است هدف انسان در این جهان برآوردن نیازهای حیاتی خویش است با مطالعه در زندگی آدمی بخوبی قابل درک است که این موجود علاوه از ساخته‌های مادی نیازهای دیگری دارد که نیازهای معنوی اوست دین، اخلاق، علم و... نیازهای معنوی او را تامین می‌نماید[1]. اداره

---

۱ ـ بسیاری از دانشمندان کنونی و روانشناسان عصر حاضر عقیده دارند که آلام روحی و هیجانات خارجی می‌تواند بدن انسان را تحت‌الشعاع قرار داده و موجب بیماری گردد چون زندگی روزمره کنونی مرتباً با نگرانیها واضطراب، مشقت و سنگینی فشار روحی توام است لذا می‌تواند روی دستگاههای مختلف بدن اثر کرده و موجب ناراحتی آنها گردد روان‌شناسان عقیده دارند تنها روزنه‌ای که می‌تواند آلام و ناراحتیهای حاصل را از بدن آدمی خارج ساخته و یا آنها را خنثی نماید داشتن ایمان به خدا و اعتقاد به مبدأ حقیقت و قدرت مافوق انسانیت است زیرا تنها نیروئی که می‌تواند بر مشکلات فائق شود نیروی الهی است. که زمینه آن در همه انسانها فراهم است. البرت انیشتین می‌گوید «بسختی می‌توان دربین مغزهای متفکر جهان کسی را یافت که یک نوع احساس مذهبی نداشته باشد. سانتایانا می‌گوید هدف ایمان و دین حیات خرد است دین ظاهراً در زندگی عقلی وسیله یا عاملی است زیرا هدفهای زندگی عقلی بوسیله آن بدست می‌آید. دین کاری را که خاص حیات خرد است انجام می‌دهد، دین نتایج درخشنده عمل و هدفهای جاودان اندیشه را بر پا می‌نماید. دین پیشاپیش علم حرکت می‌کند و مانع آن نیست.»

زیگموند فروید می‌گوید مذهب نیروی عظیمی است که قوی‌ترین احساسات بشر را در اختیار دارد»

الیوروندل موملز می‌گوید هر قدر معلومات بشری زیادتر می‌شود شکاف بین علم و مذهب تنگتر می‌گردد و فهم درست علوم امکان ایمان بخدا را بیشتر می‌کند.

ماکس پلانک می‌گوید «هرگز تضاد واقعی میان علم و دین پیدا نخواهد شد چه یکی مکمل دیگری است

ایرونیک ویلیام نیلوج می‌گوید «عقاید مذهبی با کشفیات علمی راسخ‌تر می‌شود»

ادموند کارل کونفلد می‌گوید «من هر قدر در آزمایشگاهها به کار تجربه می‌پردازم ایمانم راسخ‌تر و محکمتر می‌شود.

ولتر می‌گوید «برمن مسلم است که واجب‌الوجود جاودان و بصیر و دانا و برتر از هر چیز وجود دارد این ایمان نیست بلکه ادراک است»

پاسکال می‌گوید «بوجود خدا دل گواهی می‌دهد نه عقل و ایمان از این راه بدست می‌آید.

ویل دورانت می‌گوید «زندگی بدون دین ملال‌انگیز و پست است مانند جسدی بی‌روح»

جامعه، تعیین وظایف، اجرای تکالیف پیشرفت و توسعه بدون توجه به مبانی اعتقادی و اصول معنوی ممکن نیست. و ما در این بحث می‌بینیم که اسلام با عالی‌ترین شیوه امور مادی و معنوی را با هم جمع نموده و بنای معتدلی را از این جهات پایه گذاشته است در اسلام عملاً همچنان که افراد در رابطه با خدا و در اجرای وظایف شخصی و اجتماعی نقصان بسیار داشته‌اند و دستورات اسلام را بنحو مطلوب اجرا نکرده‌اند. در برپائی حکومت و در اقامه عدل و قسط و در هدایت جامعه و اداره امور عمومی هم صراط مستقیم نداشته‌اند. و بنابر اعتقاد مسلمانان شیعه مذهب غیر از دورانی کوتاه غالباً حکام ظلم زمامدار جامعه اسلامی بوده‌اند و بجای اجرا و اعمال اصول و موازین واقعی اسلام راه انحراف و تجاوز را در پیش گرفته‌اند. احکام الهی آنطور که منظور پیامبر عظیم‌الشان اسلام و ائمه اطهار (جانشینان بر حق پیامبر) بوده بمورد اجرا در نیامده است و همین مبارزه طولانی نمایانگر جدائی ناپذیری سیاست از دین می‌باشد. ما، در این قسمت بحثهای پراکنده و غیر کافی از تحولات در ارتباط با اسلام را خواهیم داشت.

۲ ـ مفهوم دین[1]

اعمالی که آدمی در جریان زندگی انجام میدهد تابع نظامی است از یک نقطه معین سرچشمه می‌گیرد، انسان می‌خواهد زندگی سعادتمند داشته باشد و به آرزوهای

☜ دیموند بیج می‌گوید «قلب انسان بدون مذهب نمی‌تواند بسوی اخلاق بگراید و اگر کسی بخواهد اخلاقی را بدون مذهب بیاموزد مانند این است که قصد کند پیکری زنده اما بدون نقش بوجود آورد.

و علی (ع) می‌گوید آغاز دین معرفت و شناسائی پرودگار است و کمال معرفت ایمان به ذات آفریدگار و برای ایمان چهاررکن وجود دارد بر خدا توکل نمودن ـ امر خود را به او سپردن ـ به آنچه خدا مقدر نموده راضی و خشنود بودن ـ در برابر فرمان خدا تسلیم بودن مراجعه شود به کتاب آرامش روانی و مذهب نوشته دکتر صفدر صانعی انتشارات پیام اسلام.

۱ ـ دین از الفاظی است که بسیار بر زبانها جاری می‌باشد و معمولاً به‌کسی دیندار گفته می‌شود که خدائی برای جهان اثبات کند و برای خوشنودی او اعمال مخصوصی را انجام دهد. ممکن است در هر اجتماع و ملتي که بموجب قانون وظایف هر فرد اجتماع معین شده و به آن عمل می‌کند تصور شود که دیگر احتیاجی به دین نخواهد بود ولی با دقت و تامل در احکام و مقررات اسلامی خلاف این معنی ثابت می‌شود. زیرا دین اسلام تنها به نیایش و ستایش خدا نپرداخته بلکه برای کلیه شئون فردی و اجتماعی انسان دستورهای جامع و مقررات مخصوصی وضع فرموده است و جهان پهناور بشریت را بنحو حیرت‌آوری بررسی نموده. نسبت بهرحرکت و سکون فردی و اجتماعی انسان، مقررات مناسبی ☜

خود برسد. انسان پیوسته اعمال خود را با قوانینی که بدلخواه وضع کرده یا از دیگران پذیرفته تطبیق می‌دهد و روش معینی در زندگی اتخاذ می‌نماید برای تهیه وسایل زندگی تلاش می‌کند و هرچه را که برای بقاء سعادتمندانه خود ضروری میداند انجام می‌دهد در این مسیر تابع یک سلسله اصولی است که برای استحکام کار بآن تکیه می‌کند و جهان هستی را که خود جزئی از آن است بنحوی تفسیر می‌نماید مجموع اعتقادات[1] و مقررات

☜ وضع کرده است. و البته چنین دینی را جنبه تشریفاتی نمی‌شود داد و خدای متعال در قرآن کریم دین اسلام را به کیفیتی که بیان شد توصیف می‌فرماید. و نیز یهودیت و نصرانیت را که توراة و انجیل کتابهای آسمانی آنها است و دارای احکام و مقررات اجتماعی می‌باشند بهمین نحو معرفی می‌فرماید چنانکه فرموده «وَ کَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِنْدَهُمُ التوراةُ فیها حُکْمُ اللّهِ... اِنّا اَنْزَلْنَا التُّوراةَ فیهَا هدًیً و نُورٌ یَحْکُمُ بِهَاالنَّبِیّونَ الّذِین اَسْلَمُوا الذّین هادوا و الرّبانِیُّونَ و الاَحْبَارُ... و قَفَّیْنا عَلیٰ آثارِ هم بِعِیسٰی بن مَرْیَمَ...
وَ اٰتَیناهُ الاِنْجیلَ فیهِ هُدًیً و نُورٌ وَ مُصَدِقاًلما بَیْنَ یَدَیهِ من التوراة ... و لیحکم اهل الانجیل بِمٰا اَنْزَلَ اللّه فیه... وَ اَنْزَلْنا اِلَیکَ الکتٰابَ بِالَحقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنْ الکِتاب وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بماَ اَنْزَلَ اللّهُ (سوره مائده آیه ۴۸) توراة و انجیل همین را تایید و تصدیق می‌نماید... نتیجه آنکه دین در اصطلاح قرآن همان روش زندگی است که انسان گریزی از آن ندارد و فرقی که میان دین و یک قانون اجتماعی می‌توان یافت این است که دین از ناحیه خدای متعال است و قانون اجتماعی مولود افکار مردم و به عبارت دیگر دین میان زندگی اجتماعی مردم و پرستش خدای متعال و فرمانبرداری از وی پیوند می‌دهد... دین در همه اعمال فردی و اجتماعی برای انسان مسئولیت خدائی ایجاد کرده. انسان را درهمه حرکات و سکنات خود مسئول خدای متعال می‌داند... چون خدای متعال با قدرت و علم بی‌پایان خویش از هر جهت به انسان احاطه دارد و بهرگونه فکری که در سر بپروراند و رازی که در دل داشته باشد کاملاً آگاه است. بهمین جهت در عین اینکه دین مانند قانون بشری برای حفظ انتظامات مامور گمارده و مقرراتی برای مجازات متخلفان وضع کرده امتیاز دیگری نسبت به قانون بشری پیدا می‌کند و آن دین است که: دین زمام مراقبت و نگهداری انسان را بدست یک پاسبان درونی می‌سپارد که درکار خود هرگز غفلت و اشتباه نمی‌کند و از پاداش و کیفر آن نمی‌توان جان بدر برد... هُوَ مَعَکُمْ اَینَمٰا کُنْتُم (حدید آیه ۴) واللهُ بما یَعْمَلونَ محیط (انفال آیه ۴۸) وَ اِنَّ کُلّاًلَمّا لَیُوَفِّیَنَّهم رَبُّکَ اَعْمٰالَهمْ(هود آیه ۱۱۲) ... جامعه‌ای که همه افراد آن متدین میباشند چون در همه حال خدا را ناظر کارهای خویش می‌دانند از هرگونه بد اندیشی نسبت به یکدیگر در امان هستند...
دین فطرت است آدمی بحکم طبیعت خود دین می‌خواهد و تکیه گاهی را طالب است که هرگز مفهوم نشود. (مراجعه شود به کتاب عقاید و دستورهای دینی استاد علامه طباطبائی صفحه ۱ الی ۶).

۱ ـ اگر به مجموع اعتقادات بشر در تمام ادوار توجه کنیم دو نوع عقیده کلی می‌یابیم اول اینکه جهان خالقی دارد و همه چیز مخلوق او است تمام امور بر مبنای محاسبه و نقشه قبلی معین گردیده و آدمی جزئی از این برنامه پیوند به او می‌باشد که اناالله و اناالیه راجعون، در این صنف اعتقاد کسانی هستند که عاشقانه از ظواهر زندگی گذشته‌اند و با همه اشتیاق لقای الهی را طالبند صَبَرتُ علی عَذابَکَ فکیفَ اَصبِرُ علی فِراقِکَ بر غذاب تو صبر توانم کرد ولی فراق تو را چگونه صبر کنم ـ ریشه اعمال عقیده است معلوم است آنان که با چنین مبانی اعتقادی فعالیت سیاسی دارند نگهبانان واقعی تمدن و پاسداران انسانیت و کرامت آدمی می‌باشند. عقیده دومی که مطرح شده این است که ماورای این جهان ماده چیزی نیست، مذهب، سیاست و حقوق و امثال آن محصول وضع اقتصاد می‌باشد و غرایز آدمیان باید بوضعی ☜

متناسب با آن را که در مسیر زندگی مورد عمل و اجرا قرار می‌گیرد دین نامیده می‌شود و اگر انشعاباتی در دین پیدا شد هر شعبه را مذهب می‌نامند مانند مذهب تسنن و مذهب تشیع در اسلام و مذهب ارتدکس، پروتستان، کاتولیک در دین مسیحیت. درواقع دین همان روش زندگی است که هر انسانی ناگزیر از انتخاب آن است و نمی‌تواند بی‌نیاز باشد قرآن کریم معتقد است که بشر از دین گریزی ندارد و آن راهی است که خداوند متعال برای بشر مفتوح ساخته است[1].

هر مسلمان با تفکر دینی که دارد خود را در مقابل خداوند مسئول می‌بیند. و خداوند را ناظر تمام اعمال بلکه افکار خود می‌شناسد مبارزه با ستم و ظلم را اولین وظیفه می‌شناسد و تلاش برای استقرار عدل و قسط نیز از اعتقاد او سرچشمه می‌گیرد مهمترین عامل و نیرومندترین منبع الهام انسانها در بوجود آوردن وحی الهی از طریق

☞ ارضاء گردد اینان تمام حقایق را در محدوده قدرت حواس میدانند شناختی که از طریق حس بدست می‌آید علم نام می‌نهند و گامی فراتر را جایز نمی‌دانند. آیا می‌توان حقایق را در محسوسات خلاصه کرد؟ محسوسات بخشی از هستی‌اند نه تمام آن. تمام موجودات محسوس نیستند که با حواس درک شوند، قلمرو حس محدود است حواس برای شناخت هستی کافی نیست، در مرحله تکیه بر عقل هم گاهی اختلاف عقیده پیدا می‌شود وسیله دیگری که برای شناخت مطرح میگردد وحی و راهنمائی انبیاء است همانطور که وسیله حس شناخت علمی و بوسیله عقل شناخت فلسفی پیدا میشود وسیله وحی هم شناخت مذهبی پیدا می‌گردد خداوند قادر متعال از راه وحی روش درست را به انسانها می‌آموزد در مقابل آنان که اعتقادی به خدا ندارند چه باید کرد؟ تازه در این نقطه اصل خداشناسی مطرح می‌شود صحت و سقم وحی و دین را از کجا باید گرفت در اینجا است که عقل سرمایه اساسی آدمیان است اولین اصل اعتقادی موحدین توحید است که جهان را بدون صاحب نمی‌دانند برای خداشناسی از برهان نظم، برهان فطرت، برهان شعور، برهان حیات و براهین فلسفی کمک می‌گیرند ما در مقام توضیح اصول اعتقادات نیستیم ولی برای جامعه‌ای که پایه‌های سیاسی آن بر حاکمیت دین استوار گردیده لازم است ضمن کلیات مباحث سیاسی اشاره‌ای به مباحث اعتقادی داشته باشیم با اندک توجه در تمام موجودات جهان هستی نظم شگفت‌انگیزی حکمفرما است هرچه علم پیشرفت می‌کند و نقاط مجهول دیگری کشف می‌گردد دقت و نظم جهان بیشتر روشن میگردد و دلالت دارد که خالقی باشعور و توانا دارد. اعتقاد به خدا امری فطری است از درون هر انسانی سرچشمه می‌گیرد انبیاء کوشیده‌اند شکل حقیقی خداپرستی یعنی توحید را رواج دهند والاّ اصل آن بصورت فطری هست. در جهان هستی شعور وجود دارد که از ابتدا به هر موجودی به میزان لازم داده شد، و آن قدرتی که شعوربخش است خدااست و هم او است که حیات را ایجاد نموده و اگر نمی‌بود هیچگاه موجود زنده نمی‌داشتیم.

۱ ـ مراجعه شود به کتاب شیعه در اسلام آیت‌الله سید محمدحسین طباطبائی سال ۱۳۵۱ کتابخانه بزرگ اسلامی تهران ـ در این کتاب استاد در ضمن ۱۵۰ صفحه بنحو خلاصه با بیانی ساده دین، اسلام، و تشیع را معرفی نموده است.

پیامبران است که به هدایت انسانها پرداخته و اصول راهنمائی را مستقر ساخته‌اند انبیاء که در مقاطع مختلف مبعوث شده‌اند و به تناسب رشد قوای فردی و اجتماعی انسانها به تعلیم آنان پرداخته‌اند در واقع با ابزاری الهی و فوق آدمی سیاست را بمعنی کامل آن در جوامع بشری پایه گذاشته‌اند.

انسان هنگامی که با تشکیل نخستین روستاها درکنار رودخانه‌ها ساده‌ترین واحد زندگی شهرنشینی را بوجود آورد قطعاً بدون معلم و راهنمای الهی نبود هدایت پیامبران در طول تاریخ زندگی بشر عامل تکامل حیات فردی و اجتماعی بوده است تاریخ حیات بشر بخوبی نشان می‌دهد که از ابتدا فطرت و طبیعت آدمی با پرستش و راز و نیاز با معبود همراه است همانطور که فطرتاً کنجکاو و جستجوگر بوده و با کمک استعداد و هدایت عقلی و کسب تجارب بسیاری از مجهولات را کشف نموده است هرگاه آدمی کشش فطری به سوی زیبائی و خلاقیت و بکارگیری استعداد نمی‌داشت و تمایل باطنی در دست یابی به کمال مطلق در او نبود بر اینهمه آثار تمدن غلبه پیدا نمی‌کرد و مجموعه علوم و معارف امروز را در اختیار نمی‌داشت. اصل فطرت بیانگر این حقیقت است که آدمی با مجموعه‌ای از استعدادها و غرایز و قوای درونی و قوای عاقله خویش (هدایت تکوینی و به همراه هدایت دیگری که عنوان هدایت تشریعی دارد) مراحل تمدن را می‌پیماید[1]، انبیاء الهی با همین هدایت تشریعی انسانها را در مسیر تحول عظیم زندگی

---

۱ ـ خداوند انسان را بوضعی آفریده که با مطالعه و تحقیق و تعمق و تلاش حقایق را بدست آورد، در فطرت و نهاد او امور اولیه را قرار داده که بوسیله آن آگاهیهای ثانوی را بدست آورد. آیه ۷۸ سوره نحل می‌فرماید «والله اَخرجَکُمْ مِن بُطُونِ اُمَهاٰتِکُم لا تَعْلَمونَ شیئاً وَجَعَلَ لَکُمْ السَّمعَ والاَبْصٰارَ و الاَ فِئدَة لعلّکم تَشْکُرونَ»

و خدا است که شما را از شکم مادرانتان خارج کرد در حالیکه هیچ نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشمان و دل قرارداد که تا شکرگذار باشید. یعنی انسان با قدرت ابزار شناخت از منابع آگاهی بخش آگاهی را کسب می‌کند. و بهمین جهت انبیاء عنوان تذکردهنده و هادی یافته‌اند. خداوند افرادی را بنام پیامبر مبعوث فرموده که با ارائه معجزه خود را معرفی نموده‌اند و قرآن اعجاز پیامبر اسلام است که با آیه ۲۳ بقره فرمود وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مِثْلِهْ واُدْعُوا شهداءکُمْ مِنْ دُون الله ان کنتم صادقین قرن‌ها است که قرآن انسان‌ها را به مبارزه طلبیده و کسی نتوانسته و خود قرآن فرموده فِانْ لَمْ تَفْعَلُوْ و لَنْ تَفْعَلوا هرگز نمی‌توانید مثل آن بیاورید.

قرار داده‌اند[1]. هرگاه خداوند انبیاء را بهدایت انسان مامور نمی‌ساخت بشریت در دوران صباوت بسر می‌برد هیچ تمدنی را نمی‌توان یافت که به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم از تعالیم انبیاء تاثیر نپذیرفته باشد، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد(ص) از پیامبران بزرگ الهی بودند که تعالیم آنان چهره تمدن بشر را در هر یک از مقاطع زمانی دگرگون ساخت[2] آخرین آنها موازین اسلام را برای تمام اعصار و همه جهان جاویدان باقی گذاشت[3] پیامبران راستین بر اساس توجه به مبداء حیات و آرمانهای الهی برحسب قلمرو رسالت به هدایت بشر پرداخته‌اند.

محمدمصطفی[4](ص) دین مبین اسلام را با اصولی محکم و ضمن مجموعه‌ای از

---

۱ - انبیاء خصائص زیادی داشته‌اند که از دیگر افراد ممتاز بوده‌اند از آن جمله عصمت و اعجاز بوده است. عصمت ملکه‌ای است نفسانی که شخص را از اشتباه و گناه بازمی‌دارد یکی از علل نیاز بشر به انبیاء جهل و خطای انسانها بوده و اگر خود انبیاء دچار اشتباه میشدند نقض غرض بود و امیدی برای نجات باقی نمی‌ماند. خداوند پیامبر را بگونه‌ای قرار می‌دهد که مردم بسوی او جلب شوند و از او هدایت بگیرند و قرآن تبعیت از پیامبر را بدون شرط مقرر میدارد. ما آتیکُم اَلرسُول فَخُذُوه و ما نَهیٰکُمْ عَنهُ فانتهو . آنچه را که رسول خدا دستور می‌دهد بگیرید و آنچه را که نهی می‌کند از آن روی برگردانید. البته کمک و مدد الهی نیز همراه است ولی این هدایت به همه تعلق می‌گیرد. والّذین جاهَدوا فینا لنهدیَنّهُم سُبُلنا (عنکبوت آیه ۶۹).

۲ - انبیاء در طول زندگی بشر بسیار بوده‌اند و به دو دسته تقسیم می‌گردند. انبیاء اولی‌العزم یعنی دسته‌ای که دارای کتاب آسمانی بوده و رسالت جهانی داشته و تربیت خاصی را اعلام نموده‌اند. نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و پیامبر اسلام در این دسته‌اند. انبیاء غیر اولی‌العزم انبیائی هستند که دین جدید و کتاب نداشته فقط مأموریت ترویج پیامبر قبل را عهده‌دار بوده‌اند. هارون برادر موسی در عین حال از انبیاء و مروج دین او است، یعقوب و یوسف که بعد از ابراهیم و قبل از موسی نبوت داشته‌اند مروج تربیت ابراهیم بوده‌اند و از جمله انبیاء غیر اولی‌العزم‌اند.

۳ - پیامبر اسلام خاتم انبیاء است و بنا بر اعتقاد مسلمین خداوند با توجه به همه نیازهای انسان‌ها در تمام دورانها بوی که امّی بود و سواد نداشت ماموریت داد و این معجزه بزرگی است که در شکل قرآن قرنها همچنان ثابت مانده و امروز بیش از یک میلیارد انسان از آن پیروی دارند فقیه شهید مرتضی مطهری در نوشته‌ای با عنوان «پیامبر امی» همه دلایل مربوط به اثبات امّی بودن پیامبر را جمع نموده است (مراجعه شود به پیامبر امی نوشته مرتضی مطهری - انتشارات وحی سال ۱۳۵۴)

۴ - حضرت محمد(ص) در ۱۷ ربیع‌الاول سال عام‌الفیل برابر با سال ۵۷۱ میلادی هنگام طلوع آفتاب در مکه متولد شد. مادرش آمنه دختر وهب و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب بود که قبل از تولد محمد(ص) در گذشت - در شش سالگی مادر را از دست داد و تحت کفالت جدش عبدالمطلب و بعد از او در هشت سالگی تحت مراقبت عمویش ابوطالب در آمد از ۱۲ سالگی همراه ابوطالب با کاروان سفر می‌کرد و در تلاش معاش و تزکیه نفس بود و به امانت معروفیت پیداکرد. در ۲۵ سالگی با خدیجه چهل ساله ثروتمند ازدواج کرد و امور تجاری او را عهده دارشد. وی در غار حرا به راز و نیاز با خدا مشغول می‌شد تا در چهل سالگی ماموریت پیامبری را پیدا کرد و با او کار نبوت پایان پذیرفت. او شاهد، مبشر، و وعیددهنده ☜

تعالیم عالیه خداوندی که در کتاب آسمانی قرآن مندرج است ارائه نمود و با سرعت قلمرو بسیار گسترده‌ای را در جهان بدست آورد و اندیشه‌های آسمانی و انسانی قرآن محور بحثهای فراوان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، اخلاقی گردید تاکید آیات خداوندی بر کسب علم و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و برقراری مساوات میان افراد و بهره‌گیری از مواهب و نعمات الهی تا رسیدن به مرحله متعالی که فلسفه خلقت از آن می‌باشد یعنی کمال مطلق احکام اسلام مجموعه‌ای از نیازهای مادی و معنوی افراد بشر را با ترتیبی بسیار مطلوب و پسندیده برآورد می‌نماید. پیامبر اسلام در بعد رسالت پیام‌رسان توانای الهی و در بعد امامت مؤسس جامعه اسلامی گردید[1] و مادام که در قید حیات بود قدرت و اختیار مطلق در کف باکفایتش قرار داشت در راه تحقق امت واحد برای پرستش خدای واحد تلاش می‌کرد.

۳ـ اسلام و سیاست

یکبار دیگر تعریف از سیاست را مرور کنید و بعد با آنچه که اسلام[2] به آن دعوت

☜ شد و ماموریت یافت تا فرامین خداوند را بمردم ابلاغ نماید. او مثل دیگر افراد بشر زندگی می‌کرد خدیجه اولین زن و علی نخستین مردی بود که دعوت محمد را پذیرفتند. دعوت ابتدا پنهانی و بعد علنی شد در سه سال اول فقط ۲۰ نفر مسلمان شدند و محمد زجر بسیار دید و بالاخره در ۲۴ سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی به مدینه هجرت نمود و بعدها این هجرت مبدأ تاریخ اسلامی شد. در سال دوم هجرت جنگ بدر و سپس جنگ احد و در سال پنجم جنگ احزاب روی داد. در دوران نبوت پیامبر در مدینه حکومت اسلامی تشکیل شد. تعطیل روز جمعه بجای شنبه یهودیان و یکشنبه مسیحیان انتخاب گردید و بجای بوق یا زنگ اذان برقرار شد. روزه به ماه رمضان تعلق گرفت و قبله از بیت‌المقدس به مکه تغییر یافت و حج کعبه تایید شد در ۲۳ سال رسالت قرآن با۶۶۱۶ آیه در ۱۱۴ سوره نازل گردید و کتاب هدایت همه بشریت عنوان دارد. در سال دهم هجری محمد(ص) با جمعی به مکه آمد و خانه خدا را زیارت کرد و سه ماه بعد در ۲۸ صفر همان سال در مدینه رحلت فرمود.

۱ ـ پیامبر اکرم(ص) پس از هجرت به مدینه رسماً دولت اسلامی را تاسیس نمود و بدنبال آن به انجام اموری که در زمینه حکومت و دولت است پرداخت. بنیاد مؤسسات، بستن پیمانها و طرح مسائل سیاسی از آن جمله بود که در خارج بصورت بنای مسجد نخستین پایگاه و محل اجتماع مسلمین، بستن پیمان با مسلمانان مدینه و عقد برادری، تنظیم و تشکیل سپاه اسلام متبلور شد. در مدت ده سال به انجام شصت «سَرِیّه» و بیست و هفت غزوه پرداخته است.

۲ ـ اسلام در لغت بمعنی تسلیم و گردن گذاری است و قرآن کریم دینی را که بسوی آن دعوت می‌کند از این روی اسلام نامیده که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان است، بخدای جهان و جهانیان وَ مَنْ اَحْسَنُ ☞

نموده است و از پایه‌های اعتقادی و اصول اخلاقی و دستورات عملی این دین است توجه نمائید مدار علم سیاست را در اسلام می‌یابید. اعراب قبل از اسلام براستی چیزی قابل توجه نداشتند و در انحطاط کامل بسر می‌بردند نه از مراکز علمی خبری بود نه از تدابیر ارزشمند زندگی اثری بود فرهنگ جاهلی حاکم بر روابط بود سنن قبیله‌ای، غارت، دزدی، تعدی در شمار اقدامات افتخارآمیز آنان محسوب می‌شد[1] در چنین جامعه‌ای پیامبر اکرم محمدبن عبدالله(ص) به رسالت برگزیده شد و محور اصلی دعوت او توحید بود که در عبارت لااله الّاالله خلاصه می‌شد توحید از طریق نبوت به مردم ابلاغ شد و بعنوان یک جهان‌بینی در قالب نظام سیاسی تجلی کرد توسعه اسلام در طول تاریخ همان توسعه فرهنگ اسلامی در میان اقوام و ملتهای مختلف است. اقوامی که اسلام را پذیرا شدند درواقع فرهنگ اسلامی را فرهنگ جامعه خود قرار دادند و به آن تسلیم شدند اعمال سیاسی را مسلمین بعهده داشتند تا اصول اسلام را در همه سرزمینها برقرار سازند.

همه بینش‌ها و ارزش‌های رایج در بین مسلمانان را نباید فرهنگ اسلامی نامید و نیز نباید همه راه و رسم‌ها و شیوه‌های زندگی جاری میان آنان را تمدن اسلامی شمرد و

☞ دیناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وجههُ‌لِلّهْ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ ابراهیمَ حَنیفاً کدام دین بهتر از آن است که شخص خودش را تسلیم حکم خدا کند و نیکوکار هم باشد و از آئین پاک و معتدل ابراهیم پیروی کند (نساء آیه ۱۲۵) قُلْ یا اَهْلَ الکِتابْ تَعالَوا الی کِلَمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنا وَ بینَکُمْ اَلّا نَعْبدُ اِلااللّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً وَ لا یَتَّخِذْ بَعْضُنا بَعْضاً اَرباباً مِنْ دوُنِ اللّهِ فَاِنْ تَوَّلُوافقولوا اَشْهَدُوا بِاَنّا مُسْلِمُونَ: به اهل کتاب بگو بیائید در یک سخن مشترک باهم همکاری کنیم جز خدا را عبادت نکنیم و شریکی برایش قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را ارباب قرار ندهد اگر از این سخن اعراض کردند بایشان بگو پس گواه باشید ما تسلیم حق هستیم (آل عمران ایه ۵۸) یا ایها الذین آمنو ادخلو فِی اِلسّلْمِ کافةً. ای اهل ایمان همگی داخل در مقام تسلیم شوید(بقره آیه ۲۰۸) که در اثر این تسلیم پرستش نکند جز خدای یگانه را و اطاعت نکند جز فرمان او را چنانکه قرآن کریم خبر می‌دهد اولین کسیکه این دین را اسلام و پیروان آن را مسلمان نامید حضرت ابراهیم علیه‌السلام بود «رَبناوَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ و مِنْ ذُرِیَّتْنا امةً مُسْلِمَةً لَکَ ابراهیم و اسماعیل گفتند پروردگارا ما را تسلیم فرمان خود گردان و از فرزندان ما نیز امتی را مسلم قراربده (بقره آیه ۱۲۸) مِلّةَ اَبیکُمْ اِبراهیمْ هو سَمّاکُمْ اَلْمُسْلِمینْ. این آئین پدر شما ابراهیم است اوست که شما را مسلمان (تسلیم شونده) نامید (حج آیه ۷۸) (مراجعه شود به شیعه در اسلام استاد سید محمد حسین طباطبائی سال ۱۳۵۱ ص ۱)

۱ ـ مراجعه شود به تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحه ۷۸ الی ۱۰۲ و به فروغ ابدیت جلد اول نوشته جعفر سبحانی انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی صفحه ۱۶ بیعد.

همچنین نمی‌توان تمام تفکرات و تدابیر و اقدامات در رسیدن به قدرت و حفظ آن را در جهت اهداف سیاست اسلامی تلقی کرد ملاک تشخیص فرهنگ و تمدن و سیاست اسلامی از غیر آن قرآن و گفتار و کردار پیامبر و پیشوایان دین است و تنها آنچه با این ملاک موافق باشد صفت اسلامی را بهمراه دارد. نکته اصلی و مهم در نظام سیاسی اسلام، در علم سیاست از دیدگاه مؤمنین اسلامی خدا است همه چیز از جمله اقدام سیاسی از اصل توحید شروع می‌گردد تدبّر و اندیشه اسلامی باید همراه با قصد تقرب بخدا باشد سیاست اسلامی راهنمای افراد به صراط مستقیم و سیر الی‌الله است سیاست اسلام دعوت نوع بشر به اسلام است بسیاری از آنچه را که تاکنون در طول تاریخ بنام اسلام عمل شده و حکومتهائی که تشکیل گردیده اگر اصول اسلامی را رعایت نکرده‌اند واقعاً اسلامی نبوده‌اند و بهمین جهت پابرجا نمانده‌اند و چه بسیار اوضاع و احوالی را تمدن اسلامی شمرده‌اند که بهیچوجه تناسب و ربطی با اسلام نداشته است آنچه دربارهای اموی و عباسی در قرون اولیه ظهور اسلام داشته‌اند و آنچه را تا این اواخر مثل امپراطوری عثمانی بنام اسلام مطرح ساخته‌اند سیاست واقعی اسلام نبوده‌است در اساس سیاست اسلام ایمان فردفرد خداجویان اسلامی نهفته است و وقتی چنین ایمانی در افراد ریشه دواند روند جامعه بسوی خیر و صلاح و سعادت است. انسانهائی که همواره در یاد خدا باشند نمی‌توانند از موازین حق و عدالت دور بمانند و از خدمت به دیگران و جامعه و تلاش و کار فارغ باشند چنین انسانهای آگاهی پایه تمدن را بر آزادی از شرک و هرنوع آلودگی قرار می‌دهند و اطاعت و بندگی خدا را منشاء همه نیکیها می‌شناسند قبلاً گفتیم سیاست در حول و حوش قدرت دور می‌زند در اینجا می‌خواهیم بفهمیم قدرت در فرهنگ و تمدن اسلامی چه جایگاهی دارد در اسلام دست‌یابی به قدرت با اتکای به زور و بهره‌گیری از احساسات و تمایلات قومی یا با فریب و نیرنگ نیست فرمانروای اسلامی با در اختیار داشتن قدرت خود را جدای از مردم نمیداند در فرهنگ سیاسی اسلام امام پیشوایی است که برای تحقق ارزشهای الهی قدرت را به دست می‌گیرد، حکومت خادم جامعه محسوب می‌شود شرط امامت و

پیشوایی دارابودن ارزشهای اسلامی و انسانی است نه زور با عدول از ارزشهای اسلامی امامت امام خودبخود منتفی می‌شود به عبارت دیگر امام و رهبر تا وقتی در این سمت باقی است که شرایط لازم را مثل عدالت و تقوی دارا باشد و بالاخره امام الگو برای جامعه است از دیدگاه اسلام حاکمیت و قدرت تسلط زورمندانه نیست اسلام حکومت را نظامی سیاسی معرفی می‌کند که برای رشد ارزشهای الهی موجود در فطرت انسان و نیز برای رفاه همه انسانها عمل می‌کند اسلام تصریح دارد به اینکه حاکمان جامعه اسلامی باید نسبت بمردم از فضائل بیشتری برخوردار باشند از نظر اسلام مردم نه تنها حق نظارت بر کار فرمانروایان را دارند بلکه این امر بر آنان واجب است. سیاست اسلامی با این مشخصات از طریق پیامبر اعلام شده و بسیاری از متفکرین اسلامی به شرح و بسط آن پرداخته‌اند. آنانکه با زورگوئی بدون داشتن ارزشهای اسلامی خود را نماینده خدا بر روی زمین وانمود می‌کردند هرگز عنوان سیاست اسلامی را نداشته و ندارند. حاکم اسلامی در میان مردم همانند آنها زندگی می‌کند، در هر اقدام قصد تقرب خدا را دارد، خلوص نیت، تقوی، عدالت، درستی از مشخصات طرق اعمال سیاست در اسلام است یعنی قدرت در اسلام باید این صفات را متضمن باشد تا بطریق اسلامی عمل نماید. این اوصاف به واقع باید وجود داشته باشد. نه با تظاهر و ریاکاری نه با فریب و دغلکاری. عدل خداوند در تعالیم اسلام از اصول اعتقادی است. جهت‌گیری اسلام به سوی استقرار عدل و قسط در جامعه بشری است. نه در محدوده خاصی و برای جمعی استثنائی. در بعضی از تمدنها و فرهنگها از عدالت سخن بسیار گفته‌اند اما در همان حال جمع کثیری را در طبقه‌ای پست‌تر قرار داده و اساساً برای آنها حقوقی قائل نیستند.

قرآن کریم مبنای رسالت انبیاء و یکی از اهداف سیاسی آنها را در استقرار عدالت معرفی میکند «وَلَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَناً بِالْبَيِّناتِ و اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ والميزانْ لِيقومَ النّاسَ بِالقِسْطْ»[1] اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلومات نه این است که

---

۱ ـ سوره حدید آیه ۲۵.

آن‌چه دین گفت عدل است بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید. این معنی مقیاس بودن عدالت است برای دین[1].

بهنگام ظهور اسلام جامعه بشری در بیداد امتیازات قومی و نژادی می‌سوخت و مردم با تفاوتهای بنیادی تقسیم شده بودند. فرهنگ اسلامی تفاخرات و امتیازات طبقاتی و نژادی و قومی را از میان برداشت. پیامبر از همان آغاز خود را بنده‌ای از بندگان خدا شمرد و صریحاً اعلام نمود که میان سفید قریشی و سیاه حبشی کوچکترین امتیازی نیست و یگانه مبنای برتری تقوی است که آن نیز موجب بهره مندی بی‌دلیل کسی از امتیازات اجتماعی نخواهد بود. بنابراین سیاستی که جهت تبعیض نژادی و قومی و قبیله‌ای داشته باشد هرچند که در حوزه اسلامی اعمال و اجرا شود سیاست اسلامی نیست.

بعضی تصور کرده‌اند اسلام انسانها را بسمت بی‌توجهی به دنیا و گوشه‌گیری و عزلت هدایت می‌کند و معنی معنویت در اسلام پشت‌کردن به دنیا و در رنج و تعب و سختی غوطه‌خوردن است. در حالیکه اسلام برخلاف بعضی از فرهنگهای مشرق زمین (مثل آنچه در چین و هند رواج داشته). وضع اعتدال را دارد اسلام ضمن اینکه توجه به عرفان و معرفت را لازم میشمارد حد و مرز آن را مشخص می‌نماید. اسلام هرگز دنیا را نفی نمی‌کند انسان را از لذایذ محروم نمی‌سازد. پیامبر اسلام در برخورد با زهدگرایان اعلام کرد «لا رهبانیةفی الاسلام».

سیاست اسلام در جامعه تلاش در طلب علم بهرترتیب و با مراجعه به هر نقطه از دنیا می‌بلشد. ستایش اسلام از علم و علم از قرآن وگفتار پیامبر و پیشوایان اسلام شروع می‌شود «هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونْ» با روایات و احادیثی که در این رابطه وجود دارد اطلبو العلم من المهد الی اللحد، العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء ـ من مات فی طلب العلم فقد مات شهیداً مدادالعلماء افضل من دماء الشهداء ـ اطلبو العلم ولو بالصین. اینهمه تاکید در طلب علم سیاست اسلامی است در هر دوره مسلمانها باید

---

۱ ـ مراجعه شود به آثار شهید استاد مطهری.

تلاش کنند در تمام علوم و فنون سرآمد باشند، تمدنٔ را پیش ببرند بر کشف اسرار خلقت سرآمد باشند. در قرن اول و دوم هجری مسلمانان که بشدت مشتاق دانش بودند با آثار یونانی آشنا شدند و شروع به ترجمه کتب فلسفی به زبان عربی نمودند. علمای اسلامی با الهام از تعالیم اسلام به جرح و تعدیل نظریات فلاسفه یونان پرداختند و خود به ابراز نظریات بدیع پرداختند. اهمیت کوششهای فلسفی مسلمین فقط در جهت ترجمه کتب فلسفی یونان نبود. فلسفه اسلامی در ابداع و تکمیل ابداعات قبل نقش بسیار داشت و به تفکر و تحقیق ادامه دادند. چراغ فلسفه در اسلام روشنائی بسیاری به جهان داد. شخصیتهائی مثل ابونصرفارابی (۲۵۷ هـ) ابن سینا(۳۷۰) غزالی (۴۵۰) سهروردی (۵۴۹) و صدها متفکر و فیلسوف و دانشمند و کاشف و منجم و... با همین تعالیم و سیاست پیدا شدند.

۵ـ عنصر اصلی سیاست در اسلام

مفهوم اجرای سیاست در متون اسلامی و نوشته‌های فلاسفه با کلمات مختلف امامت، ولایت، امارت، خلافت، حکومت، ملکداری، زمامداری بیان شده است.

در تعریف و مفهوم و معنی سیاست در اسلام یک عنصر اصلی باید قرار داشته باشد و آن ایمان به خدا و تحصیل رضایت او است. در اسلام برای رسیدن به قدرت و حفظ قدرت در جهت تامین اهداف الهی تلاش می‌شود تدابیری بکار میرود استفاده از قدرت برای احقاق حق و اجرای عدالت است. در اسلام صاحب قدرت هرگز در معنی زمامداری که اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و او فرمانده باشد و دیگران فرمانبر نیست. مفهوم درست سیاست در اسلام را بهتر میتوان از عبارات علی(ع) بدست آورد. علی(ع) می‌گوید: «پروردگارا تو میدانی کاری که از دست ما سرزد نه برای اشتیاق در امر سلطنت بود، نه برای خواهش چیزی از زیادتی کار دنیا بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم در شهرهای تو اصلاح را آشکار سازیم تا بندگان ستمدیده تو

ایمن گردند و آن‌چه از حدود و قوانین تو فروگذاشته شده است برپای داشته شود»[۱].

علی در مقام حاکمیت اسلام و در اختیار داشتن قدرت عمومی به اجرای حق میاندیشد و می‌گوید« ذلیل و ستم‌کشیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آنگاه‌که حق او را از ظالم بستانم و قوی و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتی که حق مظلوم را از او بگیرم»[۲].

از جمله مباحث علی(ع) در سیاست فرمان او به مالک اشتر است که چهارچوب اعمال سیاست یا مدیریت جامعه را مشخص می‌سازد. ماموریت مالک از جانب علی(ع) خلیفه اسلامی، در مصر فرمانداری و مشخصاً اخذ مالیات یا خراج مصر جنگ با دشمن، به سامان رساندن کار مردمان مصر، اقدام به آبادانی شهرها می‌باشد. در حالیکه وظایف مشخص می‌گردد نصیحت می‌شود که از خدا بترسد، در اطاعت خود بکوشد. بر احکام قرآن از واجب و مستحب عمل نماید و خواهشهای نفس را در هم شکنند. از محل ماموریت شناسائی دقیق پیدا نماید. مردم در مورد او همان می‌گویند که او درباره آنان

---

۱ ـ اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان، ولا التماس شیئی من فضول الحطام ولکن لنردالمعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک (نهج البلاغه خطبه ۱۳۱). امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرزند ابوطالب عموی پیامبر اکرم(ص) است. ابوطالب کسی است که سرپرستی محمد(ص) را بعهده گرفت و او را در خانه خود جای داد و بزرگ کرد و پس از بعثت هم تا زنده بود از پیامبر حمایت نمود. علی ده سال قبل از بعثت متولد شد و بنا بدرخواست پیغمبر از خانه پدر به خانه پسرعموی خود پیغمبر منتقل شد و تحت پرورش آنحضرت درآمد. و هنگامی که محمد بمرحله نبوت نائل شد و وحی الهی به او رسید علی به انحضرت ایمان آورد و باز در مجلسی که محمد(ص) اقوام نزدیک را بدین خود دعوت نمود و نتایج پذیرفتن دعوت را گفت علی تنها کسی بود که ایمان آورد و پیغمبر اکرم(ص) ایمان او را پذیرفت و وعده‌های خود را در باره‌اش امضاء نمود. علی همواره ملازم پیامبر بود در شب هجرت که کفار خانه پیامبر را محاصره کرده بودند تا او را بقتل رسانند علی(ع) در بستر پیامبر خوابید و آنحضرت رهسپار مدینه شد. علی با دختر پیامبر ازدواج نمود. هنگامی که پیامبر میان اصحاب خود عقد اخوت می‌بست علی را برادر خود قرار داد. علی در تمام جنگهای پیامبر شرکت نمود (غیر از جنگ تبوک که او را در مدینه بجای خود گذاشته بود) علی در هیچ جنگی پای بعقب نگذاشت، از هیچ حریفی روی نگردانید و در هیچ امری مخالف پیامبر رفتاری نداشت. علی هنگام رحلت پیامبر ۳۳ سال داشت و با اینکه در همه فضائل دینی سرآمد و در میان اصحاب پیامبر ممتاز بود بعنوان اینکه وی جوان است و مردم بواسطه خونهائی که در جنگها همراه پیامبر اکرم ریخته با وی دشمن‌اند. از خلافت و زمامداری پس از پیامبر کنار گذاشتند و بمدت ۲۵ سال زمان سه خلیفه (ابوبکر ـ عمر ـ عثمان) از رهبری عملی جامعه اسلامی در آن زمان بسیار حساس ـ جدا بود. علی(ع) در تقوای دینی و عبادت حق یگانه بود.

۲ ـ الذلیل عندی عزیز حتی اخذ الحق له و القوی عندی ضعیف حتی اخذ الحق منه (نهج البلاغه خطبه ۳۷).

می‌گوید طرز سلوکی که باید داشته باشد به این شرح مطرح شده است.

باید بهترین کارها نزد فرماندار کار نیک باشد. خود را از مال غیرحلال دور نگه‌دارد دلش برای رغبت کانون مهر باشد، با مردم به مدارا رفتار نماید، عفو و اغماض را پیشه سازد در خشم شتاب نورزد، مامور و معذور گفتن از فرماندار سزاوار نیست، با خدا و خلق خدا با انصاف رفتار کند (زیرا که ستمکاری سبب ویرانی ملک است).

میانه روی در راه حق و مساوی‌داشتن، مردم را در عدل و داد محبوبترین کار نزد خدا بداند. از خشم عمومی بترسد زیرا که خشم عمومی خوشنودی گروههای خاص اجتماع را تباه می‌کند بناچار فرماندار باید تا می‌تواند اکثر مردم را خشنود سازد. زیرا خوشنودی اکثر افراد جامعه حافظ استقلال کشور است.

فرماندار نباید در صدد کشف عیوب مردم محل ماموریت برآید. باید راز نگه‌دار باشد ـ عقده‌های کینه را بگشاید، در صدد انتقامجوئی برنیاید. در تصدیق سخنان سخن‌چینان شتاب نکند، با بخیل مشورت ننماید. آدمهای ترسو و آزمند را نزد خویش راه ندهد. فرماندار باید از افراد متملق و چاپلوس دوری کند، بهترین وزیر نزد او باید وزیری باشد که دور از مجامله و تملق سخن حق را با بی‌پروائی بگوید. و نباید اجازه دهد اطرافیان زیاد از او ستایش کنند و از ستایش مردم نباید خرسند شود.

فرماندار باید بر عملیات کارگذاران به دقت نظارت کند، خادم را از خائن باز شناسد، حسن ظن رعیت را بدست آورد ولی به ستایش آنها خرسند نشود.

فرماندار باید اجتماعات اسلامی را محترم بشمرد، از تشکیل اجتماعاتی که مخالف حکومت نیست جلوگیری نکند. سنتهای نیک گذشتگان را محترم بشمارد و روشی را پی‌ریزی نکند که به روش‌های نیک گذشته زیان رساند.

فرماندار باید در اصلاح امور مملکت با دانشمندان و حکمای قوم مشورت کند.

با این ترتیب بخوبی قابل درک است که در اسلام هیچگاه مفهوم سیاست در کسب قدرت بدون توجه به جهات معنوی و الهی نیست. قدرت کسب میشود برای اینکه ظلم و ستم و تجاوز دفع شود. قدرت کسب می‌شود برای اینکه احقاق حق ستمدیدگان بشود و

عدل و داد در جامعه رواج پیدا کند. باز از عبارات کوتاه علی است که می‌گوید: ملاک السیاسةالعدل یعنی معیار مشخص سیاست دراسلام عدل و دادگستری است. درست است که سیاست علم مملکتداری و اداره امور عمومی است. اما این وظایف در جهت سیر جامعه بسوی کمال است. هدفهای متعالی انسانی و صلاح و سعادت مطرح است. این اهداف وقتی در مسیر تحقق قرار می‌گیرد که عنصر اصلی وجود داشته باشد. منشأ قدرت از نظر اسلام ناشی از خداوند است. پیامبر مبعوث خدا است و با عنوان امام، حاکمیت مطلقه را دارد (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) فرد مسلمان در برابر اوامر پیامبر و معصوم تسلیم است همانطور که در برابر خداوند تسلیم می‌باشد. موضع پیغمبر موضع حق است بیان او بیان حق است قدرت را با فریب و نیرنگ کسب نکرده خداوند او را صالح شناخته و به او قدرت داده و او هم باوجود تمام قدرت بنده خدا است. در ساختار قدرت اسلامی توجه به خدا و نام و یاد خدا موضوعیت دارد

از نظر اسلام جامعه باید منظم باشد و مورد کنترل و نظارت قرار گیرد بی‌نظمی و هرج و مرج خلاف نظر اسلام است اسلام انسان را فطرتاً اجتماعی می‌داند[1] و برای اجتماع وجود سازمانی اداره‌کننده را که عنوان حکومت دارد لازم می‌بیند اسلام دین جامعی است و برای کلیه جنبه‌های زندگی از جمله حکومت قانون، و مقررات خاصی دارد.

---

۱ ـ در این رابطه استاد شهیدمرتضی مطهری می‌گوید «از آیات کریم قرآن استفاده می‌شود که اجتماعی‌بودن انسان در متن خلقت و آفرینش او پایه ریزی شده است». آنجا که می‌فرماید «ای مردم شما را از مردی و زنی آفریدم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا بدینوسیله یکدیگر را باز شناسید (نه اینکه به این وسیله بر یکدیگر تفاخر نمایید) همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند متقی‌ترین شما است». در این آیه کریمه ضمن یک دستور اخلاقی به فلسفه اجتماعی آفرینش خاص انسان اشاره می‌کند به این بیان بگونه‌ای آفریده شده که بصورت گروههای مختلف ملی و قبیله‌ای درآمده است. با انتساب به ملیت‌ها و قبیله‌ها بازشناسی یکدیگر که شرط لاینفک زندگی اجتماعی است صورت می‌گیرد پس انتساب ملت‌ها و قبیله‌ها حکمت و غایتی طبیعی دارد و آن تفاوت و بازشناسی افراد از یکدیگر است که شرط لاینفک زندگی اجتماعی است نه تفاخر و مایه برتری شمردن که همانا مایه کرامت و شرافت تقوا است. (مراجعه شود به کتاب جامعه و تاریخ شهیدمرتضی مطهری صفحه ۱۵ ـ ۱۴).

۶- مقایسه‌ای از سیاست در اسلام و مسیحیت

گفتیم اسلام جامع است زیرا فقط شامل عبادات و روابط درونی انسان با خدا نیست بلکه دربرگیرندهٔ کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان از قبل از تولد تا پس از مرگ می‌باشد و برای کلیه جنبه‌های زندگی دستورات فراوان داده و در عین حال همه را به اندیشه و تفکر و اجرای دستور عقل و خرد دعوت نموده است. گفتگو و مطالعه درباره اندیشه‌های سیاسی در اسلام از بحث درباره اندیشه‌های سیاسی در دیگر ادیان و از جمله مسیحیت کاملاً جدا است. مسیحیت دینی است که در اصل و جوهر خود منحصراً به رستگاری معنوی آدمیزادگان و بخصوص سعادت آنان در جهان دیگر نظر دارد. به گفته مسیح اتکاء می‌کنند که «سلطنت من هرگز در روی این زمین برقرار نخواهد شد» به همین سبب مسیحیت قواعد و اصولی برای زندگی مادی پیروان خود ننهاده و مشخص نکرده که کار حکومت و نظام اجتماعی و سیاسی چگونه باید سرانجام یابد و سامان پذیرد[1]. هنگامیکه در قرون وسطی بین شاهان اروپا و پاپ‌ها اختلاف افتاد که آیا امپراطور

---

۱ - آقای محمد مجتهد شبستری که بعنوان روحانی مبلغ اسلامی سالها در اروپا بوده و مذاکراتی با روحانیون مسیحی داشته از جمله افرادی است که در این باب تلاش می‌کند که دنیای اسلام و مسیحیت بهم نزدیک شوند گفتگو درباره مباحث دینی میان اسلام و مسیحیت یک ضرورت می‌شناسد و برای اثبات آن نوشته‌ها و سخنرانیهائی دارد وی می‌گوید در داخل عالم مسیحیت بلوک بندی‌های خاصی است مسیحیت اروپائی ویژه‌گی‌هائی دارد که در مسیحیت امریکای لاتین و افریقای سیاه نیست. مسیحیت اروپائی طی قرنها با افکار و سنن جنبه‌های اروپائی تطبیق پیدا کرده در حالیکه مسیحیت افریقا و امریکای لاتین جنبه انقلابی دارد و مفاهیم انقلاب به آن وارد شده که با نیازهای مردم این مناطق نزدیک است وی به نفس دیالوگ و مذاکره بین دو طرف (اسلام و مسیحیت) می‌اندیشد که حقیقت مورد نظر و مورد علاقه خود را بهتر درک کنند نه اینکه یکی بنفع دیگری دست از اعتقادات خود بردارد. می‌گوید کلیساهای اروپا باین گفتگو اشتیاق دارند چون محبت اصل اساسی مسیحیت است و تحقق محبت میان خود و دیگران را با تفاهم واقعی و بهتر درک کردن خود و مقابل طریق ممکن و عملی می‌دانند و برای دیالوگ مراکزی را هم در بخش کاتولیک و هم در بخش پروتستان بوجود آورده‌اند. مسیحیت اروپائی سوابق خاصی با اسلام دارد و در میان ادیانی که با آنها به گفتگو می‌نشیند اسلام است مسیحیت در طول تاریخ با دو دین برخورد داشته و یهودیت و اسلام تنها برخورد با اسلام جنبه سیاسی داشته است در طول چندین قرن اسلام به صورت یک دین فاتح به جهان مسیحیت حمله کرد و سرزمین‌های آنها را یک بیک از دستشان گرفت در قرون اخیر کار بجائی رسید که امپراطوری عثمانی تهدید مستقیم برای تمام اروپای مسیحی بود بعداً وضع عوض شد استعمار کشورهای اسلامی وسیله تمدن غربی پیش آمد و مسیحیت از طریق مسئله تبشیر و میسیونری نقش فوق‌العاده در پیشرفت استعمار داشته‌اند و این را گناهی برای خود می‌دانند. نویسنده مقاله اسلام و مسیحیت اروپائی دلایل دیگری برای علاقه مسیحیان به دیالوگ با مسلمین دارند یکی خواست ☜

باید از پاپ پیروی کند و امر او را اطاعت کند و یا چنین تکلیفی ندارد مهمترین دلیلی که مخالفین پاپ پس از ادعای ایشان درباره منشأ الهی حکومت شاهان مطرح بود همین بود که کلیسا صرفاً رسالت معنوی دارد و باید پیروان دین رابه رستگاری معنوی برساند و تاکید میکردند که بیان مسیح چنین بوده. «به قیصر باز دهید آنچه راکه حق قیصر است و به خدا بازدهید آنچه راکه حق خدا است» و با همین استدلالها قدرت وسیع پاپها در قرون وسطی که به سلطنت شاهان مشروعیت میداد پایان داده شد و اصل سیاست را از دیانت جدا ساختند و وظایف و صلاحیتهای مراجع مذهبی مسیحی را در اموری مقرر داشتند که به آخرت و دنیای دیگر مربوط می‌شود اما در اسلام برخلاف مسیحیت در عین اینکه رستگاری معنوی آدمی راغایت تعالیم خود قرار داده لیکن از سازماندهی اجتماعی و رفاه مادی انسانها غافل نمانده است حکما، فلاسفه و فقهای اسلامی بر اساس دستورات قرآن و احادیث نبوی قواعد و قوانین مفصلی در زمینه زندگی اجتماعی با رعایت شرایط زمان و مکان و رعایت مبانی عقلی ارائه داده شده‌اند بهمین جهت در اسلام اصول دین و مبانی سیاست با یکدیگر درآمیخته و واحد تجزیه ناپذیری را پدید آورده‌اند. از پیامبر اسلام(ص) نقل شده که فرموده‌اند «دین و دولت توأمانند» معلوم است که با چنین تفکری نمی‌شود از شریعت جدای از سیاست بحث نمود. تمام مباحث سیاسی در اسلام همراه با قوانین شریعت است.

شناخت دقیق و جامع اندیشه‌های سیاسی اسلام با تحقیق و پژوهش در قرآن و سنت و حدیث و فقه و اصول و کلام و تاریخ و فلسفه اسلامی امکان‌پذیر است.

☜ دولتهای آنها که کشورهای اسلامی بازار اروپا است و یکی خاص جنبه مذهبی که مدارک اسلامی و در واقع قرآن مجید می‌تواند سند رسمی بر وجود عیسی به عنوان یک واقعیت تاریخی باشد و بهمین جهت واتیکان اسلام را در این اواخر به عنوان دین وحیانی شناخته است و الان مناسب‌ترین زمان برای گفتگوی جمهوری اسلامی ایران با مسیحیت اروپائی است نتیجه این گفتگو حداقل فرموله شدن معارف اسلام برای ارائه در مجامع بین‌المللی است و هم مسلمین خود را بهتر می‌شناسند و بازسازی می‌کنند و اگر این دیالوگ ادامه یابد بسیاری از سوءتفاهمات که درباره مسیحیت در افکار مردم مسلمان جا افتاده بر طرف می‌شود در مسیحیت فعلی قله‌های توحیدی متعددی وجود دارد و خلاصه زمینه‌ای برای نزدیکی در مراحل برخوردهای سیاسی است (مراجعه شود به مقاله اسلام و مسیحیت اروپائی محمد مجهتد شبستری مجله سیاست خارجی شماره ۳ آذر ۶۸ صفحه ۴۰۹)

اندیشمندان متفکرین در این علوم می‌توانند با احاطه بر اوضاع و احوال روز و تحولات و دگرگونیهائی که در روابط کشورها پیش می‌آید اعلام نظر نمایند. پیشوایان اسلامی در طی ۱۴۰۰ سال مدعیان سرسخت حاکمیت بوده‌اند. ائمه تشیع اگر عملاً قدرت حاکمیت را در دست نداشته‌اند حاکمیت را حق خود دانسته‌اند و در گنجینه بزرگ فکر و اندیشه اسلامی با این ترتیب قواعد و قوانین و دستورات و مباحث زیادی پیرامون مسائل سیاسی مطرح شده است که در عین حال متوجه عمق فلسفه وجودی اسلام است و در این کتاب نمی‌تواند بصورت عمقی و ریشه‌ای مورد رسیدگی قرار گیرد. مع‌الوصف بشکل سطحی و گذرا به آن می‌پردازیم.

شیوه استدلال اندیشمندان اسلامی با مقایسه فلسفه یونان برای وصول به حقیقت عالم آمیزشی است در قالب جدید که متضمن دین و سیاست توامان است غالب برداشتهای متفکرین اسلامی متوجه جنبه‌های دینی و مذهبی است با اینکه هرکدام برای خود مکتب ویژه‌ای دارند و نظام فکری خاصی را پایه گذاشته‌اند مع‌الوصف توجه به مبدأ و گردش در مدار توحید از مشخصات حکمای اسلامی است و بهمین جهت نام فلاسفه الهی را دارند.

۷ـ دولت از دیدگاه اسلام

در اسلام برای شناخت دولت و قدرت انحصاری که دارد در درجه اول باید متوجه سرچشمه فیاض و مرجع اصلی این دین یعنی قرآن مجید[1] شد و قرآن کلامی

---

۱ ـ قرآن اولین و اساسی‌ترین منبع حقوق و احکام اسلام است، همه علوم اسلامی ریشه در قرآن دارد. قرآنی که ازطریق وحی طی ۲۳ سال بر پیامبر نازل گردیده و چراغ هدایت بشر نام گرفته است. قرآن قانون اساسی مشترک بیش از یک میلیارد مسلمان سراسر جهان است، همه فرق اسلامی باوجود تشتت افکار و عقاید نسبت به اصالت قرآن و حکومت قاطع احکام آن اتفاق نظر دارند. قرآن دارای ۱۱۴ سوره ـ ۶۶۱۶ آیه است تمام حروف قرآن را ۳۲۳۷۱ شماره کرده‌اند سوره‌هائی که در مکه نازل شده سوره‌های مکی و آنها که در مدینه نازل شده سوره‌های مدنی نامیده می‌شوند (۲۳ سوره مدنی و بقیه مکی است) پیامبر خواندن و نوشتن نمی‌دانست آیاتی که بر او بتدریج وحی می‌شد کاتبان می‌نگاشتند قرآن اعجاز همیشه زنده‌ای است که از هرگونه تحریف مصون مانده است. در مورد قرآن و عظمت آن سخن بسیار گفته شده کارل گریمبرگ مورخ تاریخ جهان می‌گوید «بسیاری از مردم مغرب زمین که قرآن از را خوانده‌اند از هم‌آوازی با ولتر ☜

است آسمانی که از منبع لایزال وحی ریشه گرفته آیات الهی است که بر پیامبر نازل شده و چهارچوب اصلی دکترین و نظرات اصلی اسلام را تشکیل می‌دهد کتابی است که اهم قوانین اسلامی و نظرگاههای سیاسی جامعه اسلامی از آن اخذ و استنباط می‌گردد علاوه بر آن سنت پیامبراسلام حضرت محمد(ص) خاتم‌انبیاء است که از نعمت عصمت برخوردار یعنی گفتار و کردار و تقریر او از مأخذ لازم الاتباع محسوب می‌گردد.

از دید قرآن حاکمیت مخصوص ذات باریتعالی است الله حاکم علی الاطلاق، خالق آسمانها و زمین و مالک ملک است (له ملک‌السموات والارض) و در این قلمرو برای او شریکی متصور نیست (ولم یکن له شریک فی‌الملک) اما برطبق اراده و مشیّت او زمام امور در اختیار انسانها قرار می‌گیرد و هرگاه بخواهد این حاکمیت را بازمی‌ستاند همچنانکه هرکس را بخواهد عزیز می‌دارد و آنکه را اراده نماید خوار می‌سازد همه چیز در ید قدرت او است «قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ المُلْکَ تُؤتِی اَلْملْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزَعُ المَلکَ مِمَّنْ تَشٰاءَ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ و تُذِلُّ مَنَ تَشٰاءُ بِیَدکَ الخَیْر اِنکَ عَلٰی کُلِ شَیٍ قَدْیر» لکن این اصل کلی و قدرت مطلقه الهی مانع از آن نیست که برای هادیان و امامان و اولی‌الامر شرایطی و قواعدی و طرقی برای اجرای حاکمیت نباشد و ماموریتی در این جهت نداشته باشند

۸ـ حکومت جهانی اسلام

اسلام آئین عربستان نبود، موازین و احکام اسلام برای خاورمیانه و آسیا و افریقا نیست، محمد(ص) برای هدایت بشر مبعوث گردید، بشر در هر نقطه از زمین خواه امریکا باشد و یا افریقا. خواه اروپا و یا اقیانوسیه همه جا قلمرو دعوت اسلام است. اسلام دین جامعی که به همه نیازهای بشر توجه کرده و در موارد قابل تغییر اصول کلی بر این راه حلها اعلام داشته و در موارد ثابت جزئیات احکام مربوط را مشخص ساخته آنچه مفید بوده در قالب حلال بر آن تاکید نموده و هرچه راکه با طبیعت و فطرت آدمی

☞ خودداری نکرده‌اند که درباره آن گفته است: این کتاب فوق‌العاده عقل سلیم را به لرزه در می‌آورد.» مراجعه شود به تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرگ جلد چهارم ترجمه غلامرضا سمیعی صفحه ۲۶.

سازگاری نداشته و زیانبخش بوده ممنوعیت آنرا بیان نموده و حرام شناخته شده است گفتیم اسلام دینی جامع است تنها شامل یک سلسله عبادات و تنظیم رابطه شخص با خدا نیست بلکه کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی را دربر دارد و برای همه جنبه‌های زندگی از جمله حکومت دستورات دارد که لااقل سرزمینهای اسلامی باید در اجرای تام و تمام این دستورات و مقررات تلاش کند و زیربنای مقررات اسلامی را پایه‌ریزی نماید تا جامعه‌ای ایده‌آل شکل گیرد[1].

---

۱ ـ مترجم تاریخ سیاسی اسلام، ابوالقاسم پاینده مقدمه‌ای بر آن کتاب سه جلدی نگاشته ظهور و پیشرفت اسلام را چنین ترسیم می‌کند «در اوایل قرن هفتم میلادی هنگامیکه امپراطوری ایران و روم بر سر سیادت و نفوذ جهانی پیکار می‌کردند در صحرای عربستان حادثه‌ای رخ داد که جریان تاریخ را عوض کرد عربستان تا آن هنگام، در جهان اهمیت و مقام معتبری نداشت ... جزیره خشک و بی‌حاصل ... پر از ریگزارهای سوزان و مواج بود ... ایران و روم دو دولت بزرگ و نیرومند جهان از لحاظ معتقدات نیز با هم اختلاف داشتند. ایران ثنوی بود و روم تثلیثی عربستان نیز که میان این دو کشور بزرگ محصور بود خدایان بسیار داشت و در دره مکه که مرکز دینی و روحانی و بازرگانی عرب بشمار می‌رفت در اطراف کعبه خانه ابراهیم، سیصد و شصت بت بپا بود که هر یک متعلق بیکی از قبائل عرب بود حادثه‌ای که جریان تاریخ را عوض کرد از دره مکه سرچشمه گرفت. مردی درستکار و راستگو و خردمند که کودکی را به گوسفند چرانی و جوانی را قسمتی به تجارت و قسمتی را به عبادت گذارنده بود پس از یک دوره تفکر متمادی به تلقین ندای غیبی، در کانون بت‌پرستان بر ضد خدایان متعدد پرچم توحید برافراشت، ... خدای یگانه راکه خدائی جز اونیست و زنده و پاینده است و هر چه در آسمانها و زمین است متعلق به اوست بپرستید!

بیست و پنج سال گذشت ناگهان دسته‌های جنگجوی عرب که زیر پرچم توحید متحد و به نیروی ایمان مسلح شده بودند به قلمرو ایران و روم حمله بردند در نظر مردم آن عصر این قضیه خیالی محال بود. عربها مردمی خانه به دوش و صحرانشین بودند و چون وسیله زندگانی نداشتند دائماً برای ربودن هستی یکدیگر ستیزه می‌کردند و بیشتر روزگارشان به شتر چرانی و کینه‌جوئی و یغماگری سپری می‌شد عجیب بود که مردمی چنین بدبخت و بینوا و مفلوک در صدد حمله به دولتهای بزرگ ونیرومند آن عصر برآیند، عجیب بود اما محقق بود.

نهضت اسلامی درظرف مدتی کمتر از یک ربع قرن با وضعی معجزه‌آسا این طوایف خانه به دوش راکه پیش از آن تیره‌روزترین مردم دنیا بودند در زیرلوای توحید در آورده بود نفوذ خدایان و دین‌های مختلف از عربستان برافتاده بود ... نیروی ایمان، این مردم خودسر و ماجراجو و پراکنده را بهم پیوسته و از آنها نیروئی بزرگ و جوشان و مقاومت ناپذیر پدید آورده بود که در مدتی کوتاه سپاههای منظم را مغلوب کرد، کشورهای بزرگ را در نوردید و یک قرن نگذشت که نهضت اسلامی قسمت اعظم جهان آن روز را فراگرفت امپراطوری وسیع ایران پیرو نفوذ اسلام شد و امپراطوری روم در چهار دیوار قسطنطنیه محصور ماند و پرچم اسلام از اسپانیا تا دیوار چین به اهتزاز در آمد.

این نهضت عجیب با این پیشرفت سریع، فاصله‌ای در تاریخ جهان بوجود آورد، دنیای کهن را زیر ورو کرد و بر ویرانه آن جهانی نوین ساخت که نظامات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی آن با جهان پیش تفاوت داشت تمدنی که در نتیجه چندین قرن کوشش و فعالیت پیروان اسلام پدید آمد به عظمت و ابهت و ظرافت از مهمترین تمدنهای انسانی است کم نداشت اکنون نیز که از تحول حوادث، نفوذ سیاسی اسلام در ☜

خداوند متعال می‌فرماید «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً، فَبَعَثَ اَللّٰهُ الَنبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ و مُنْذِرِينَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ بِالْحَقِّ، لِيَحْكُمَ بَيْنَ‌النَّاس فِيما اَخْتَلَفوا فيهِ[1]» مردم امت واحدی بودند پس خداوند پیامبران را فرستاد که نیکوکاران را بشارت دهند و بدها را بترسانند و با ایشان کتاب را به راستی فرستاد تا درباره آنچه مردم اختلاف کردند در میان آنان حکمفرما باشد. از این آیه مفسرین ضرورت حکومت اسلامی را دریافت می‌کنند بدین معنی که اولین حاکمان پیامبران بوده‌اند که برای رفع اختلاف مردم حکَم و قضاوت می‌کردند قرآن حکومت داشتن پیامبران را در آیات متعدد بیان می‌کند.

شکل حکومت و زمامداری در اسلام همانطور که گفته شد با هیچیک از اشکال حکومتهای جهان تطبیق نمی‌کند این بدان معنی نیست که حکومت اسلامی هیچ نوع مشابهتی با حکومتهای دیگر ندارد. مشابهت هست ولی این مشابهت به آن اندازه نیست که بتوانیم یکی از قالبهای کشورداری جهان را بر آنچه حکومت اسلامی است تطبیق بدهیم. در اسلام حکومت به حاکمیت علی الاطلاق خداوند مرتبط می‌گردد خداوند تنها مالک و آفریننده و خالق انسانها و همه عالم هستی است لِلّهِ مُلْکَ اَلسَّمٰواتِ والاَرْضِ وَ مٰابَيْنَهُمٰا يَخْلُقِ مٰا يَشٰاءُ والله عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِير[2].

(مالکیت و فرمانروائی آسمانها و زمین و هرچه بین آنهاست از آن خدا است هرچه بخواهد خلق می‌کند و خدا بر همه چیز توانا است) با این اعتقاد به ذات یکتای خداوند قادر متعال او است که حق دارد و می‌تواند برای انسان قانون بگذارد حاکم معین

☜ اوضاع جهان چنان و چندان که باید آشکار نیست محققاً نفوذ معنوی آن بحال خود باقی است و چند صد میلیون مردم جهان را دلبسته و شیفته تعلیمات و مبادی خود دارد. نویسنده این مقدمه را در ۱۳۱۷ نگاشته و امروز میزان مسلمانان جهان از مرز یک میلیارد نفر گذشته و در حدود ۵۰کشور مستقل در اختیار اسلامیان است. بخش عظیمی از ذخائر زیرزمینی استراتژیک در اختیار مسلمین است ولی آنطور که باید تعلیمات اسلام را در جهت وحدت نگرفته‌اند تفرق آنها باعث شده که هیچیک از کشورهای اسلامی در ردیف قدرتهای صنعتی و قطب‌های ثروت جهان قرار نداشته باشند غارتگری که در دوران استعمار پایه‌گذاری شده در دوران استقلال هم به گونه‌ای مختلف ادامه داشته باشد. متفکرین اسلامی در قرن اخیر بسیار کوشیده‌اند که مسلیمن را از خواب‌گران بیدار سازند گرچه تلاشهای آنها بی‌ثمر نبوده ولی هنوز سکوهائی که باید از آن اوج گیرند در اختیار نگرفته‌اند.

۱ ـ آیه ۲۱۳ سوره بقره.

۲ ـ سوره مائده آیه ۱۷.

کند، دیگران اگر حکومت و ولایتی داشته باشند باید این ولایت و حکومت به او پیوند داشته باشد تا مشروع شناخته شود نتیجه آنکه حکم و حاکمیت از آن خدا است إِنِ الحُکْمُ إلاّ لِلّه[1] یعنی حکومت جز برای خدا نیست خداوند مقرر داشته که فقط از حکم او و پیامبران و حاکمان الهی اطاعت کنند وکسانی راکه به اوامر حاکمان غیرالهی تن در داده و به اطاعت غیرخدا درآیند فاسق، کافر، و ظالم میخواند.

و مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمااَنْزَلَ الله فَاولئک هُمْ الفاسِقُونْ[2].

یعنی هرکس برخلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند از فاسقان خواهد بود. هیچ انسانی از نظر اسلام حتی اگر پیامبر هم باشد حق قانونگذاری نداشته و نمی‌تواند از جانب خود برای انجام‌دادن یا ندادن امور به دیگران امر و نهی کند خود پیامبر تابع فرامین خداوند است و از زبان قرآن میفرماید «اِنّما اتبع ما یُوحی الی مِنْ رَبّی» من جز آنچه از طرف پروردگارم بر من وحی می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم. خداوند در قرآن بر این تاکید دارد که «و ما اَرسَلنا مِن رسول اِلاّ لِیطاعَ بِاذن الله»[3]

ما رسول نفرستادیم مگر برای اینکه انسان‌ها به امر خدا از او اطاعت کنند.

اسلام بدنبال تاسیس یک جامعه جهانی است موازینی که در قالب حقوق، اقتصاد، سیاست، اخلاق، عقاید ارائه نموده همه شئون زندگی فردی و جمعی را دربرمی‌گیرد و با طبیعت آدمی تطبیق دارد. در فلسفه سیاسی اسلام شکل‌گیری جامعه جهانی منظور است با جوامع محدود و در وضع ملتها و دولتهای جدا از هم که فقط به منافع خود بیاندیشند موافقت ندارد و همه انسانهای جهان را به وحدت و ایجاد یک جامعه الهی دعوت می‌کند تجزیه و تحلیل تاسیس حکومت جهانی اسلام و در واقع بررسی اصول حقوق بین‌الملل اسلامی است ما در بحث دعوت و تبلیغ بیشتر در این خصوص توضیح خواهیم داد.

---

۱ ـ سوره یوسف آیه ۶۷.

۲ ـ سوره مائده آیه ۴۷.

۳ ـ سوره اعراف آیه ۲۰۷.

رژیم خلافت و امامت

خلافت و امامت از اهم واژه‌هائی است که در فرهنگ سیاسی اسلام رواج کامل یافته است خلافت به معنی جانشینی است خلیفه در قرآن بکاررفته است و مراد از آن جانشینی خدا در زمین بوده است امام در اصل معنای پیشنماز را داشت و دارد و توسعاً معنای پیشوا و رهبر را میدهد مقام خلافت متضمن دو نوع وظیفه دینی و دنیائی یا روحانی و سیاسی بود اهل سنت واژه امامت را بیشتر در توصیف جنبه دینی و روحانی این مقام بکار بردند و اهل تشیع بجای واژه خلافت امامت را در دو معنی دنیائی و روحانی رایج ساختند و بهمین جهت امامت از اصطلاحات شیعه شناخته شده است در تمام ادوار تاریخ اسلام مبانی امامت آنطور که مورد تصدیق عامه اهل تشیع باشد برای مدت کوتاهی از سال ۳۶ الی ۴۰ هجری یعنی دوره چهارسال و شش‌ماهه خلافت علی(ع) استقرار داشت با این توضیح خلافت و امامت پس از رحلت پیامبر(ص) ماهیّت کاملاً متفاوتی پیدا کرد جانشینی پیامبر در جامعه اسلامی اجتناب‌ناپذیر بود باید راه پیامبر ادامه میافت باید حاکمیت اسلام استقرار می‌داشت باید دعوت به اسلام، اجرای احکام اسلام، همچنان برقرار می‌بود و تبلیغ احکام دین خدا مداومت داشته باشد امت اسلامی در برابر خطر دشمنان رنگارنگ خارجی از یکطرف و اختلافهای داخلی از طرف دیگر قرار داشتند باید رهبری، وحدت و یکپارچگی را حفظ کند و از تزلزل ارکان جامعه جلوگیری نماید و نهادهای سیاسی لازم را برقرار نماید در چنین وضعی جمعی تکلیف را معلوم و مسلم میدانستند و بر گزینش صریح و مکرر پیامبر(ص) در زمان حیات اطمینان و اتکاء داشتند علی علیه‌السلام داماد و پسرعموی پیامبر وصی برحق او تنها کسی بود که باید بر کرسی خلافت و امامت بنشیند و به تعیین الهی این وظیفه سنگین را در آن لحظات حساس بعهده گیرد این جمع اساساً خلافت را فقط از رهگذر وصایت می‌دانستند اما در همین حال دسته دیگری با این ادعا که پیغمبر در زمان حیات مسئله جانشینی را حل نکرده است بیکباره همه را در برابر عمل انجام شده انتخاب خلیفه وسیله مجمع حل و عقد قرار دادند و بنام انتخاب اکثریت صحابه بزرگترین

اختلاف در اداره امور کشور و جامعه اسلامی و اساسی‌ترین مسئله سیاسی را پدید آوردند و از این نقطه دو عنوان اهل تشیع و اهل تسنن پایه‌گذاری شد تفکر شیعه در مسئله جانشینی بر اساس انتقال حاکمیت الهی از پیامبر به امام یعنی پیشوائی که برحسب اراده خداوند باین مقام منصوب می‌شود و روش اهل تسنن با فکر گزینش خلیفه از جانب اهل حل و عقد و از طریق شورائی که این دو طریق با هم سازندگی نداشت و از همین جا مفهوم امامت با مفهوم خلافت متفاوت شد و دو تصور کاملاً مجزا بدست داد.

از چهار خلیفه که بتدریج پس از رحلت پیامبر زمام امور را بدست گرفتند عملاً دونفر ابوبکر و علی(ع) وسیله شورای صحابه و اهل حل و عقد انتخاب شدند (گرچه علی به اعتقاد اهل تشیع امام اول برحق اسلام است و انتخاب او به امر الهی در تکمیل دین صورت گرفته) خلیفه دوم بنابر تعیین خلیفه زمامدار یعنی ابوبکر به خلافت رسید و نفر دیگر یعنی عثمان وسیله شورائی که خلیفه موجود پیش‌بینی کرده بود انتخاب گردید اما بهرصورت اهل تشیع خلافت را حق غیرقابل انکار علی میدانستند و او را بعنوان امام اول و جانشین منصوب از جانب خداوند دانستند و بنظر امامیه این امامت پس از علی(ع) به یازده‌تن از فرزندان او رسید که امام دوازدهم بنابر اراده خداوند در پرده غیبت است تا روزی که خداوند ظهور او را مصلحت بداند و حکومت عدل جهانی را تشکیل دهد بنابر اعتقاد شیعه امام معصوم است و به سبب اتصال به عالم غیب بهتر از هرکس می‌تواند معنی و مفهوم شریعت را به ابناء بشر منتقل کند و امور سیاسی جامعه را اداره نماید در حالیکه مفهوم خلیفه بنابر نظر اهل تسنن با آنکه جنبه دینی و مذهبی دارد و پیشوائی و رهبری جامعه اسلامی برعهده او است ولی سررشته حاکمیت توسط اهل حل و عقد و جمهور مسلمانان به او سپرده شده است یعنی در صورتیکه برخی از صفات خلافت را در ضمن عمل از دست بدهد قابل تغییر و جانشینی است. جامعه تشیع با اینکه نسبت به حقانیت خلافت علی(ع) اتفاق نظر داشتند به فرقه‌هائی تقسیم شدند تدوین نظریات مربوط به شیعه بیش از سه قرن طول کشید علت آن بود که حوادث سختی بر جامعه شیعه گذشت شیعه در زمان خلفاء راشدین (۱۱ ـ ۳۵) هجری قمری

پیوسته زیر فشار قرار داشت اما بخاطر حفظ وحدت اسلامی به پیروی از علی(ع) سکوت داشت. شیعه در زمان خلافت بنی‌امیه (۴۰ـ۱۳۲) امنیت جان و مال نداشت و در شدیدترین دوران ستم و بیدادگری قرار گرفته بود و از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده بهره میگرفت در اواسط قرن دوم که انتقال خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس صورت گرفت اندکی فراغت یافت و نفسی تازه کرد ولی باز عرصه بر ایشان تنگ شد تا اواخر قرن سوم. در اوایل قرن چهارم که شاهان آل‌بویه به شیعه پیوستند تشیع قدرت حاکمیت را بدست آورد و به مبارزه علنی پرداخت و آزادی عمل یافت. در اوایل قرن ششم با حمله مغول صدمه دید اما با شیعه‌شدن جمعی از سلاطین مغول در ایران و حکومت سلاطین مرعشی در مازندران شیعه در قدرت و وسعت جمعیت پیشرفت حاصل نمود و در هر گوشه‌ای از ممالک اسلامی میلیونها نفر شیعه مشخص شدند از حدود قرن دهم هجری با ظهور سلطنت صفویه در ایران پهناور آن روز مذهب شیعه رسمیت یافت با انقلاب مشروطیت و تنظیم قانون اساسی از زمان شهادت حضرت علی(ع) و روی کارآمدن امویان تا اواسط قرن چهارم شعیان دائماً در معرض تعقیب و شکنجه و آزار و کشتار خلفاء و کارگزاران آنها بودند و بهیچوجه نسبت به تبلیغ افکار خود آزادی نداشتند خصومت خلفای اموی با خاندان پیامبر و با امامان شیعه اساس سیاست آنها را تشکیل میداد و بعلاوه نسبت به مسلمانان غیرعرب تضییقات فراوانی داشتند چون دستگاه حکومت را در انحصار عرب قرار داده بودند و موالی یعنی مسلمانان غیرعرب محرومیتهای بسیاری داشتند بنابراین دو دسته بهم نزدیک شدند یکی شیعیان علی(ع) و دیگر موالی و ایرانیان در عنوان موالی جای خاصی داشتند عباسیان هم که بکمک موالی و شیعیان حکومت را از امویان تحویل گرفتند پس از چندی بهمان سیاست امویان را در پیش گرفتند و خشونت نسبت به شیعیان و موالی را دنبال نمودند.

اولین بار شیعیان با روی کارآمدن حکومت آل‌بویه در ایران در اوایل قرن چهارم (۳۲۰) دوران مناسبی پیدا کردند خاندان بویه با شیعیان روابط دوستانه داشتند و هم خود از محبان علی بودند. در تمام مدت ۱۲۵ سال حکومت آل‌بویه شیعیان در سرزمین

ایران رشد یافتند ولی دستگاه حکومت عباسیان در بغداد راه سقوط را پیمود سه فقیه شیعیه (سه محمد) در همین دوران مبانی اصلی فقه شیعیه را تنظیم کردند.

۱۲ ـ پیدائی شیعه

پیدایش شیعه مربوط به زمان حیات پیامبر اکرم است در ۲۳ سال رسالت آن حضرت حوادثی پیش آمد که علی(ع) را بلاتردید در جانشینی رسول خدا قرار داد:

۱ ـ رسول خدا در اولین روزهای پس از بعثت ماموریت یافت که خویشاوندان خود را به اسلام دعوت نماید و در اجتماع خاندان صریحاً اعلام داشت هریک از شما که در پذیرش دعوت پیشگام شود وزیر و جانشین و وصی من است علی(ع) در این مرحله بر همه سبقت گرفت و پیامبر ایمان او را پذیرفت و وعده‌های خود را تقبل نمود.

۲ ـ بموجب روایات متواتر پیغمبر اکرم تصریح فرموده که علی(ع) در قول و فعل خود از خطا و معصیت مصون است هر سخنی که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد و داناترین مردم به معارف و شرایع اسلام است.

۳ ـ خدمات گرانبهای علی در طول ۲۳ سال رسالت پیامبر شخصیت او را در بین همه انصار و مهاجر ممتاز ساخته بود شرکت او در جنگهای بدر، احد، خندق وخیبر و فتوحات عظیمی که تحصیل شده بود از او چهرهٔ درخشانی ارائه داده بود. فداکاری او در استقبال خطر در شب هجرت بی‌نظیر بود.

۴ ـ نصب رسمی علی(ع) در غدیرخم آخرین اقدامی است در جهت اعلام امامت او که از طرف پیامبر صورت گرفت.

علی با چنین امتیازات و با آن شدت علاقه پیغمبر و با آن فضائل طبعاً آن عده از یاران پیغمبر که شیفته حق و حقیقت بودند هواخواهی از علی را در پیش گرفتند و به شیعه علی معروف شدند وبرحسب روایاتی که‌نقل شده درسخنان پیامبرهم‌به آن تصریح گردیده است [1].

---

۱ ـ مراجعه شود به کتاب شیعه در اسلام آیت‌الله سید محمدحسین طباطبائی صفحه ۶۰ و بعد

۱۳ ـ از وفات پیامبر تا خلافت علی

حکومت اسلامی با وفات پیامبر نباید متوقف و یا تعطیل می‌شد و علی(ع) برای این مقام به امر خداوند منصوب از جانب پیامبر بود[1] ولی برخلاف انتظار درست در

---

۱ ـ برای اثبات جانشینی علی به آیاتی از قرآن استدلال شده از جمله این آیه است:
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة یؤتون الزکوة و هم راکعون (سوره مائده آیه ۵۵) ولی امر و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش و مؤمنان هستند که نماز می‌خوانند ودر حال رکوع صدقه و زکوة می‌دهند. مفسرین شیعه و سنی اتفاق دارند که آیه مذکور درشأن علی‌بن ابیطالب نازل شده است روایات کثیری از عامه و خاصه نیز بر آن دلالت دارد. ابوذر غفاری می‌گوید: روزی نماز ظهر را با پیغمبر خواندیم سائلی از مردم تقاضای کمک نمود ولی کسی چیزی به او نداد سائل دستش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا شاهد باش در مسجد پیغمبر کسی بمن چیزی نداد علی‌بن ابیطالب در حال رکوع بود با انگشتش به سائل اشاره کرد و او انگشتر را از دست آن حضرت گرفته رفت. پیغمبر که جریان را مشاهده می‌فرمود سرش را بطرف آسمان بلند کرده عرضه داشت. خدایا برادرم موسی بتوگفت: خدایا شرح صدری بمن عطا کن و کارهایم را آسان گردان و زبان گویائی بمن بده تا سخنانم را بفهمند و برادرم هرون را وزیر و کمک من قرار بده پس وحی نازل شد که: ما بازوی تو را بواسطه برادرت محکم می‌گردانیم و نفوذ و تسلطی بشما عطا خواهیم نمود. خدایا منهم پیغمبر تو هستم شرح صدری برایم عطا کن و کارهایم را آسان گردان و علی را وزیر و پشتیبانم قرار بده ابوذر می‌گوید: هنوز سخن پیغمبر تمام نشده بود که آیه نازل گشت (ذخائرالعقبی تالیف طبری قاهره سال ۱۳۵۶ صفحه ۱۶) آیات دیگر در این مورد الیوم یئس‌الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشونی.
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (آیه ۶ سوره مائده) کفار امروز از برچیده شدن دستگاه اسلام‌نامید شدند پس دیگر از آنها نهراسید ولی از من بترسید. امروز دین شما راو نعمت خود رابر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما برگزیدم.
ظاهر آیه این است که: قبل از نزول آیه کفار امیدوار بودند که روزی خواهد رسید که اسلام برچیده شود ولی خداوند متعال بواسطه انجام کاری آنان را برای همیشه از نابودی اسلام مایوس گردانیده و همان کار سبب کمال و استحکام اساس دین بوده است و لابد از امور جزئی مانند جعل حکمی از احکام نبوده بلکه موضوع قابل توجه و مهمی بوده که بقاء اسلام مربوط به آن بوده است. ظاهراً این آیه با آیه ای که در اواخر این سوره نازل‌گشته بی‌ربط نباشد. یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بَلَّغتَ رسالته و الله یعصمک من الناس (آیه ۷۲ سوره مائده) ای پیغمبر موضوعی راکه بتو دستور داده‌ایم بمردم ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خدا تو را از هرگونه خطری که متوجه تو باشد در امان خواهد داشت.
علامه طباطبائی مفسر معروف قرآن بدنبال این آیه می‌نویسد: این آیه دلالت می‌کند که خدا موضوع قابل توجه و بسیار مهمی راکه اگر انجام نگیرد اساس اسلام و رسالت در خطر واقع می‌شود به پیغمبر دستور داده ولی از بس با اهمیت بوده پیغمبر از مخالفت و کارشکنی مردم می‌ترسیده و بانتظار موقعیت مناسب آن را بتاخیر می‌انداخته است تا اینکه از جانب خدا امر مؤکد و فوری صادر شده که باید در انجام این دستور تعلل نورزی و از هیچکس نهراسی. این موضوع هم لابد از قبیل احکام نبوده زیرا تبلیغ یک یا چند قانون نه آن اهمیت را داردکه از عدم تبلیغ آن اساس اسلام واژگون گردد و نه پیغمبر اسلام از بیان قوانین ترسی ☜

همان حالیکه جسد مطهر پیغمبر اکرم دفن نشده بود جمعی که بعداً اکثریت را بردند باعجله و بدون اینکه با اهل‌بیت و خویشان پیامبر مشورت کنند در قیافه خیرخواهی خلیفه معین نمودند و علی و یارانش را در برابر کاری انجام شده قرار دادند علی و هوادارانش مثل عباس و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیغمبر(ص) از وقوع چنین امری اطلاع حاصل کردند علی نیز بمنظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین با اینکه جانشینی پیامبر حق او بود دست به مقابله و معارضه نزد پیروان علی که امر خلافت و امامت را با او می‌دانستند بنام شیعه علی شناخته شدند دستگاه خلافت به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت تقسیم نشود و خلافت امر اجماعی تلقی گردد معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می‌دانستند شیعه معتقد بود که شریعت اسلام تا قیامت تغییرناپذیر است و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجراء کامل آن سرپیچی نماید. خلافت خلیفه اول با اکثریت صحابه، خلیفه دوم با وصیت خلیفه اول و خلیفه سوم با شورای شش‌نفره که اعضاء و آئین‌نامه آن را خلیفه دوم تنظیم کرده بود مستقر شد[1]

☜ داشته است این قرائن و شواهد موید اخباری است که دلالت دارند که آیه‌های مذکور در غدیرخم درباره ولایت علی‌بن ابیطالب نازل گشته است و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی نیز آن را تائید کرده‌اند.

۱ ـ ابوبکر فرزند ابوقحافه دو سال پس از عام‌الفیل در مکه متولد شد در زمان جاهلیت در مکه احترام داشت از انساب عرب آگاه بود و بشغل بزازی مشغول بود وقتی ابوبکر اسلام آورد عثمان بن عفان، زبیربن عوام و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی‌وقاص و طلحه بن عبیدالله نیز اسلام آوردند، بهنگام هجرت پیامبر (ص) از مکه ابوبکر همراه او بود و وقتی خبر وفات پیامبر(ص) انتشار یافت در سقیفه بنی ساعده با پیشنهاد عمر امر خلافت را با انتخاب ابوبکر مشخص نمودند در حالیکه علی(ع) وارث بر حق پیامبر به امر تدفین مشغول بود ابوبکر پس از ۲ سال و چند ماه در سال ۱۳ هجرت درگذشت و عمر بن خطاب جای او را بعنوان خلیفه دوم گرفت. عمر از طایفه بنی عدی بود و کنیه ابوحفص داشت وی چهار سال قبل از جنگ فجار در مکه متولد شده بود و در کودکی گوسفندان پدر را می‌چراند و بعد از ان به تجارت پرداخت و به شام آمد و رفت داشت پس از اینکه اسلام آورد اسلام خود را آشکار کرد و در شمار یاران رسول خدا در آمدو نسبت به کفار سخت‌گیر بود بعد از پیامبر ابوبکر کارها را با مشورت او انجام می‌داد ابوبکر وقتی که بیمار شد و مرگ را نزدیک دید عمر را به جانشینی انتخاب کرد و طی نامه‌ای به خلافت منصوب نمود عمر پس از ده سال و ششماه خلافت در سن ۶۳ سالگی در سال ۲۳ هجرت بدست غلامی بنام فیروز ملقب به ابولؤلؤ بقتل رسید در دوران حکومت عمر فتوحات اسلام بسیار بود. وقتی عمر در شرف مرگ بود از وی برای جانشین کسب تکلیف کردند وی گفت از این گروه که پیغمبر بوقت مرگ از آنها خشنود بود یکی را انتخاب کنید علی بن ابیطالب، عثمان بن عفان، سعدبن‌ابن وقاص، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله ☜

رویهمرفته سیاست سه خلیفه که ۲۵ سال خلافت کردند در اداره امور این بود که قوانین اسلامی برطبق اجتهاد و مصلحت و وقت که مقام ولایت تشخیص دهد و در جامعه اجرا شود سه تن از یاران ثابت‌قدم علی(ع) سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد درگذشتند ولی جمعی از صحابه وگروه انبوهی از تابعین در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در سلک پیروان علی درآمدند و در نتیجه پس از کشته‌شدن خلیفه سوم عثمان از هرسوی به آن حضرت روی آوردند و بهرترتیب با علی بعیت کردند و وی را به خلافت برگزیدند.

بعضی انتظار داشتند که علی با عناصر مخالف موقتاً از در آشتی و صفا درآید. آنان را با فریب و مداهنه راضی و خوشنود نگهدارد و بدینوسیله خلافت خود را تحکیم کند، سپس به قلع و قمع آنها پردازد ولی فراموش کرده‌اند که حکومت علی باید الگو و نمونه یک حکومت اسلامی باشد.

خلافت او بخشی از امامت او و یک نهضت انقلابی بود. حکومت او دنباله دوره پیامبر بود همانطور که پیغمبر اکرم(ص) در مقابل پیشنهاد سازش کفار و مشرکین سازش نکرد (بارها به پیغمبر پیشنهاد شد که متعرض خدایانشان نشود و آنها هم کاری با دعوت او نداشته باشند) در حالیکه می‌توانست در آن روزهای سخت مداهنه و سازش کرده

☜ عبدالله بن عمر نیز در شوری باشد اما حق انتخاب شدن نداشته باشد اگر در انتخاب خلیفه میان این ۶ کس اختلاف رخ داد عبدالله بن عمر با هر کدام موافق بود نظر او قاطع است بعد از عمر اهل شوری جمع شدند. عبدالرحمن عوف از حق انتخاب شدن چشم پوشید و در نتیجه مامور شد که با مذاکره و مشورت خلیفه را اعلام کند علی(ع) و عثمان از دو خاندان بنی‌هاشم و بنی‌امیه در آن جمع معرفی شدند که یکی را اعلام نماید پس از مشورت‌ها خطاب به علی کرد تعهد کن که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و روش ابوبکر و عمر عمل کنی علی گفت امیدوارم به اندازه علم و نیروی خود عمل کنم سپس از عثمان خواست تعهد کند و عثمان تعهد را عیناً پذیرفت و عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و عثمان به خلافت رسید عثمان بن عفان از بنی‌امیه بود پنجاه سال بعد از تولد پیامبر متولد شده بود از جمله کسانی بود که بوسیله ابوبکر اسلام آورده و با رقیه دختر پیامبر ازدواج کرده بود وقتی در مکه کار بر مسلمانان سخت شد و پیغمبر فرمان هجرت به حبشه را داد عثمان و همسرش در ردیف مهاجران بود در همه جنگهای پیغمبر حضور داشت مگر در جنگ بدر. وقتی عثمان به خلافت رسید ۷۰ ساله بود، دوراندیشی ابوبکر و عمر را نداشت در دوران عثمان سرزمینهای اسلامی فوق‌العاده وسعت یافته بود از هر گوشه شورش‌هائی ظاهر شد و سرانجام در سال ۳۵ هجرت در مدینه بقتل رسید.

(مراجعه شود به تاریخ سیاسی اسلام تالیف دکتر حسن ابراهیم حسن ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد اول صفحه ۲۲۴ به بعد).

موقع خود را تحکیم نماید سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند. اصولاً دعوت اسلامی هرگز اجازه نمی‌دهد که در راه زنده کردن حقی حق دیگری کشته شود. یا باطلی را با باطل دیگری رفع نمایند. این مخالفین علی(ع) بودند که در راه پیروزی و در رسیدن بهدف از هیچ جرم و جنایت و زیر پاگذاشتن احکام اسلام ابائی نداشتند و رسیدن به هدف را با هر اقدامی جایز می‌شمردند و قرنها قبل از آنکه ماکیاول زمامداران را به این شیوه سفارش کند این رویه را در پیش گرفتند. علی به قوانین اسلام سخت پای‌بند بود. علی معارف اسلام را با شیواترین و روان‌ترین بیان ایراد نمود و برای هدایت بشریت باقی گذاشت[1].

۱۴ ـ امام علی در راس حکومت اسلامی:

خلافت امام علی علیه‌السلام در اواخر سال ۳۵ هجری شروع شد و بمدت چهار سال و نه‌ماه ادامه یافت، علی در خلافت رویه پیغمبر(ص) را معمول داشت و یک نهضت اخلاقی را در جلوگیری از انحراف صورت داد. علی دراولین سخنان آغاز خلافت بمردم گفت «آگاه باشید گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیغمبر خدا داشتید امروز دوباره بسوی شما برگشته و دامن گیرتان شده است باید درست زیرورو شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند پیش افتند و آنان که بناروا پیشی گرفتند عقب افتند (حق است و باطل و هرکدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد) اگر باطل بسیار است چیز تازه‌ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می‌افتد و امید پیشرفت نیز هست

---

۱ ـ علامه طباطبائی با اشاره به منابعی مثل کتاب الغررو‌الدرر آمدی و متفرعات حدیث، مروج‌الذهب ابن ابی‌الحدید، اشباه و نظایر سیوطی بدون کمترین اغراقی در چند جمله می‌نویسد «از علی علیه‌السلام در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار ضبط شده و معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بدیع‌ترین لهجه و روان‌ترین بیان ایراد نموده، وی دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عرب را بنیاد نهاد وی اول کسی است در اسلام که در فلسفه الهی غور کرده بیک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده و در این باب بحدی عنایت بخرج می‌داد که در بحبوحه جنگها به بحث علمی می‌پرداخت، گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل‌بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود دارند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند وعده‌ای مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می‌باشند. (شیعه در اسلام طباطبائی صفحه ۳۰).

البته کم اتفاق می‌افتد که چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی نماید»[1] علی(ع) به حکومت اسلامی ادامه داد عناصری که منابع خود را در خطر دیدند از هر گوشه و کنار سر به مخالفت برداشتند و بنام خونخواهی خلیفه سوم جنگهای داخلی خونینی را برپا نمودند که تقریباً در تمام مدت خلافت علی(ع) ادامه یافت بنظر تشیع مسببین این جنگها جز منافع شخصی منظوری نداشتند. اجرای عدالت در حکومت علی خواست آنها را تامین نمیکرد و از این حیث آشفته شده بودند[2] علی در خلافت چهار سال و نه‌ماه خود قیافه جذاب سیرت پیغمبراکرم را به مردم بخصوص به نسل جدید نشان داد در برابر شوکت کسرائی و قیصری معاویه در زیّ فقرا و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی کرد. وی هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم

---

۱ ـ خطبه ۱۵ نهج البلاغه نقل از شیعه در اسلام صفحه ۱۶.

۲ ـ چندین جنگ داخلی به دستاویز عوام‌فریبانه خون‌خواهی خلیفه سوم راه انداختند. از اسباب جنگ اول که جنگ جمل نامیده می‌شود اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم مختلف بیت‌المال پیدا شده بود. علی پس از آنکه بخلافت رسید همچنان که سیرت پیامبر اکرم بود مالی در میان مردم بالسویه قسمت فرمود و این روش طلحه و زبیر را سخت برآشفت و بنای تمرد گذاشتند و بنام زیارت کعبه از مدینه به مکه رفتند و ام‌المؤمنین یعنی عایشه را که در مکه بود و با علی(ع) میانه خوبی نداشت با خود همراه ساختند و بنام خون‌خواهی خلیفه سوم جنگ جمل را بوجود آوردند. درحالیکه همین افراد هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند و هیچگونه دفاعی از وی نکردند و پس از کشته‌شدن او هم اولین کسانی بودند که از طرف خود و مهاجرین با علی بیعت کردند و عایشه خود از کسانی بود که مردم را بقتل عثمان خلیفه سوم تشویق می‌کرد و برای اولین بار که از قتل خلیفه خبردار شد اظهار مسرت نمود و بوی دشنام داد. اصولاً مسببین اصلی قتل خلیفه صحابه بودند که از مدینه به اطراف نامه‌ها نوشتند و مردم را بر خلیفه شوراندند سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده میشود و یکسال و نیم طول کشید طمعی بود که معاویه از خلافت داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را برپا کرد و بیشتر از صدهزار خون ناحق ریخت معاویه در این جنگ حمله می‌کرد نه دفاع زیرا خونخواهی هرگز بشکل دفاع صورت نمی‌گیرد. خلیفه سوم برای دفع آشوب در روزهای آخر از معاویه کمک خواست وی با لشکری از شام بسوی مدینه حرکت نمود اما عمداً آنقدر در بین راه توقف کرد تا خلیفه کشته شد آنگاه به شام بازگشت و مسئله خونخواهی خلیفه را عنوان نمود... پس از جنگ صفین جنگ نهروان درگرفت در این جنگ جمعی از مردم که در میانشان صحابی نیز یافت میشد در اثر تحریکات معاویه به علی شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداختند. هرجا از طرفداران علی را می‌یافتند میکشتند. علی علیه‌السلام با امکانات مالی که در اختیار داشت و با مناصبی که میتوانست به اشخاص بدهد ممکن بود مخالفین را آرام کند. اما سیاست علی(ع) سیاست پیغمبر(ص) یعنی سیاست اسلامی بود او نمیتوانست حق کسی را تضییع کند، بیت‌المال را در معرض حیف و میل قرار دهد، و اشخاص طماع و نالایق و ظالم را بر مردم مسلط گرداند ولذا راهی را که تکلیف الهی بود تا لحظه مرگ ادامه داد (مراجعه شود به کتاب شیعه در اسلام آیت‌الله سیدحسین طباطبائی صفحه ۱۸).

نداشت و هیچگاه توانگر و نیرومندی را بر ناتوانی ترجیح نداد مخالفین علی(ع) می‌گویند: او مرد شجاعت بود نه مرد سیاست با اینکه می‌توانست در آغاز خلافت با انحاء طرق افراد را جذب نماید و حکومت را محکم کند چنین نکرد.

۱۵ ـ خلافت شبه سلطنت معاویه:

علی امام و خلیفه اسلامی در سال چهلم هجری در محراب عبادت بشهادت رسید. بموجب وصیت آن حضرت و بیعت مردم حضرت حسن‌بن‌علی (ع)[1] که از نظر شیعه دوازده امامی، امام دوم می‌باشد متصدی خلافت شد ولی معاویه آرام ننشست. بسوی عراق که مقر حکومت بود لشکر کشید و به جنگ با امام و پیشوای مسلمین پرداخت. از همان شیوه‌ای که غالب زمامداران استفاده می‌کنند تا قدرت حاکمیت را بدست گیرند استفاده کرد و در شرایط آن روز قرارداد صلح امضاء گردید و معاویه با در دست گرفتن قدرت و استیلای بر خلافت اسلامی در اولین سخنرانی خود در عراق اعلام نمود «من با شما سر نماز و روزه نمی‌جنگیدم بلکه میخواستم بر شما حکومت کنم و به این هدف رسیدم» پیمانی که با حسن‌بن‌علی بستم لغو و زیر پای من است». معاویه با این سخن اعلام میداشت که سیاست را از دیانت جدا کرده‌ام و نسبت به مقررات دینی نظری ندارم و تمام نیروی خود را در حفظ حکومت خویش بکار میبرم و معلوم است چنین حکومتی حکومت اسلامی نیست و عنوان خلافت و جانشینی پیامبر را نمی‌تواند داشته

---

۱ ـ امام حسن مجتبی(ع) سال سوم هجرت در مدینه متولد شد. پدر او علی‌بن ابیطالب و مادرش فاطمه دختر پیامبر اکرم بود. امام حسن بمدت هفت سال حیات پیامبر را درک کرد و در آغوش آنحضرت بسر برد. پس از رحلت پیامبر که با رحلت حضرت فاطمه چند ماه فقط فاصله داشت تحت تربیت پدر قرار گرفت. بنا به اعتقاد شیعه دوازده‌امامی امام حسن پس از شهادت علی علیه‌السلام که در سال چهلم هجرت بود به امر خدا و طبق وصیت آنحضرت به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را هم اشغال نمود. وی نزدیک به شش‌ماه به اداره امور مسلمین پرداخت. اما معاویه که دشمن سرسخت علی و خاندان او بود و سالها بطمع خلافت جنگیده بود به عراق که مقر خلافت امام‌حسن بود لشکر کشید و جنگ را آغاز کرد و از طرف دیگر سرداران لشکر امام‌حسن را با پول خرید و اغوا نمود. و شورش آنها را باعث شد و با قرارداد صلح، معاویه حکومت اسلامی را بدون هیچگونه صلاحیتی قبضه کرد. امامت امام حسن ده سال دوام داشت. در سال پنجاهم هجرت با نیرنگ معاویه بشهادت رسید.

باشد. معاویه که علاقمند بود به شیوه شاهان و امپراطوران سلطنت نماید فرزند خود یزید راکه هیچگونه صلاحیتی نداشت به جانشینی برگزید و بدترین وضع را برای جامعه اسلامی پدید آورد. و نسبت به اهل بیت و خاندان علی و شیعیان او سخت‌ترین وضع را رواداشت. اما هرچه فشار و ستم و بیدادگری بر ایشان بیشتر می‌شد در عقیده خود استوارتر می‌گشتند و مخصوصاً از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده بهره می‌بردند. و اوج این معنی را شهادت حسین بن‌علی در سال ۶۱ هجری داریم.

۱۶ ـ شهادت پایه‌ای از سیاست اسلام:

در یک بحث کلی و فهرست مانند از شهادت حسین‌بن‌علی سخن گفتن ساده نیست. در واقع حسین چهره پرداز اسلام است. امام‌حسین(ع) با اقدام خود یکی از اساسی‌ترین اصول سیاست اسلامی را به معرض تماشا گذاشته است. امام‌حسین ده‌سال امامت واقعی داشت (بدون اینکه زمام امور را عملاً در دست داشته باشد) و تمام این مدت را به استثنای حدود ششماه آخر در خلافت معاویه واقع بود. حسین این روزگار تاریک و انواع شکنجه و آزار روحی را از معاویه و دستیاران او تحمل کرد. معاویه و عوامل او از هر امکانی برای از میان برداشتن اهل‌بیت و شیعیان آنها و محونمودن نام علی استفاده می‌کردند.

معاویه در صدد تحکیم خلافت فرزند خود یزید برآمده بود و برای جلوگیری از ظهور مخالفت به سخت‌گیریهای بیشتری مبادرت می‌کرد. در اواسط سال شصت هجری با مرگ معاویه پسرش یزید بجای او نشست و به والی مدینه دستور داد که از حسین برای وی بیعت بگیرد[1] و در صورت مخالفت سرش را به شام بفرستد. امام‌حسین

---

۱ ـ بیعت یک سنت عربی بود که در امور مهم مثل سلطنت و امارت اجراء میشد. اعیان و اشراف و سرشناسان و سیاستمداران و مردم عادی و زیردستان بشکلی مثل دست دادن با سلطان یا امیر بیعت می‌کردند و خیال حاکم و سلطان راحت بود که مخالفینی نخواهد داشت. بعد از بیعت مخالفت کردن شکستن پیمان و عارونگ محسوب می‌شد و بیعت شکستن قابل سرزنش و حتی مجازات شدید بود. در سیرهٔ پیامبر وقتی درجایی بیعت با اختیار و بدون اجبار انجام گرفته بود اعتبار داشت. معاویه هم از رجال و معاریف و حکام زیردست خود برای یزید بیعت گرفته بود. اما متعرض امام حسین(ع) نشده و به آن ☜

از درخواست یزید مطلع شد و شبانه با خاندان خود بسوی مکه عزیمت کرد و به حرم خدا که در اسلام مأمن رسمی است پناهنده شد. این پناهندگی قریب چهار ماه ادامه داشت و خبر آن بتدریج در بلاد اسلامی منتشر شد. از یکطرف سیل نامه از عراق بخصوص از کوفه بسوی مکه سرازیر شد و از حسین برای رهبری و قیام علیه حکومت غیرصالح دعوت می‌کردند و از طرف دیگر مردمی که از ظلم و ستم معاویه و جانشین او ناراضی بودند با امام‌حسین اظهار همدردی و همراهی میکردند. هنگامی که در موسم حج، مسلمین گروه گروه وارد مکه میشدند امام‌حسین تصمیم گرفت رهسپار عراق شود[1] و مبارزه را در شکل جدید ادامه دهد. امام‌حسین در راه کوفه اطلاع یافت که عوامل یزید نماینده امام را بقتل رسانده و جسد او را باریسمان در شهر گردانده‌اند. در هفتاد کیلومتری کوفه در بیابانی بنام کربلا حسین و یاران و خاندانش به محاصره لشکریان چندین ده هزار نفری یزید در آمدند و روز دهم محرم سال شصت‌ویکم هجری از بامداد جنگیدند و تا آخرین نفر شهید شدند[2]، و درس جانبازی در مقابل حفظ حق و

☞ حضرت تکلیف بیعت نکرده بود. و مخصوصاً به فرزندش یزید وصیت کرده بود که اگر حسین‌بن علی از بیعت با او امتناع نمود با سکوت و اغماض از موضوع بگذرد زیرا عواقب موضوع را سنجیده بود. اما یزید که قدرت را با مرگ پدرش تحویل گرفته بود بی‌باک و سرمست وصیت پدر را فراموش کرد و طالب بیعت حسین شد.

۱ ـ امام اطلاع یافت گروهی از عوامل یزید در لباس حجاج وارد مکه شده‌اند و ماموریت دارند با سلاحی که در لباس احرام دارند در اثناء اعمال حج آنحضرت را بقتل رسانند. امام‌حسین تصمیم گرفت عمل حج را کوتاه کند و پس از سخنرانی کوتاهی حرکت بسوی عراق را اطلاع داد و شهادت خود را گوشزد نمود و از مردم استمداد کرد و فردای آن روز با خاندان و یارانش رهسپار عراق شد. جمعی از معاریف از راه خیرخواهی سر راه را بروی گرفته و خطر این حرکت و نهضت را تذکر دادند ولی پاسخ آن حضرت این بود که بیعت نمی‌کنم. حکومت ظلم و ستم را تأیید نمی‌نمایم و برای رعایت حرمت خانه خدا مکه راترک می‌کنم والاّ در جای دیگر مرا خواهند کشت.

۲ ـ موضوع شهادت و قیام حسین و شهادت او یکی از بحث‌انگیزترین مسائل سیاسی دنیای اسلام را فراهم ساخته و هزاران کتاب پیرامون آن بنگارش در آمده و گویندگان بسیاری در طول بیش از ۱۳۰۰ سال با ارزیابیهای مختلف از آن سخن گفته‌اند. حکومتهای ظالمانه بسیاری با الهام از این پیام واژگون گردیده‌اند. ما در این بحث کلی نه می‌توانیم شناخت کافی از اهداف حسین(ع) داشته باشیم و نه می‌توانیم همه نظریات را که در باب اقدام او با انگیزه‌های روانی گوناگون مطرح شده مورد بحث و رسیدگی قرار بدهیم. شهادت حسین با جنبه‌های تاریخی، با جنبه‌های احساساتی، با جنبه‌های کینه‌توزی، با جنبه‌های اصلاح‌طلبی، با جنبه‌های قدرت‌طلبی، باجنبه‌های داستانی و افسانه‌ای آن و صدها جنبهٔ دیگر قابل بررسی است. در اسلام بسیاری بشهادت رسیده‌اند ولی هیچیک وضع شهادت حسین را ندارند چرا؟ آیا شهادت حسین ☜

آزادی در قالب پیامی جاودانی برای آیندگان باقی گذاشتند تا هیچ حکومتی با ظلم و ستم قوام نیابد بلکه هر لحظه انتظار سقوط و نابودی را داشته باشد[1]

۱۷ـ سیاست ضد اسلامی بنی‌امیه و ال مروان:

از سال ۴۰ تا ۱۳۲ هجری بنی‌امیه استقرار داشت بعد از ۲۰ سال حاکمیت

☜ برانگیزندهٔ یک آرزوی اساساً سیاسی برای استقرار عدالت در جهان است؟ آیا از زمانی که آل بویه مراسم محرم را در قرن چهارم مورد تکریم قرار دادند و عزاداری بپا کردند و شیعه را رسمیت بخشیدند و صفویه در قرن ۱۱ و ۱۲ حرکات و اقدامات و تشریفاتی برای عزاداری افزودند

۱ ـ حسین(ع) با شهادت پرچمی را به نهضت‌های آزادی‌بخش و مجاهدین راه خدا داد که آثارش از همان ابتدا نمودار گردید اولین جرقه را در قیام توابین داریم این گروه به رهبری سلیمان‌بن صرد خزاعی تصمیم گرفتند به جبران گذشته انتقام سختی از جنایتکاران عاشورا بگیرند و چنین کردند بعد از آن قیام مختار که با اجازه امام چهارم صورت گرفت و بعد از آن به قیام زید می‌رسیم و این رشته همچنان ادامه یافت.

شهادت حسین بزرگ شده است؟ آیا احادیث و اخباری که از پیامبر و ائمه در باب شهادت حسین و کیفیت انجام آن نقل شده به آن اهمیت داده است؟ احادیثی که در فضیلت گریستن و در غم نشستن و رنج سوگ حسین را تحمل‌کردن است. زیاد است آیا سوگواران را قادر می‌سازد که به عفو خداوند بیاندیشند و یا در تفکر پیروزی نهائی شیعه باشند؟ آیا رفتار پرشکیب و زاهدانه حسین در کربلا و یافتن لقب مظلوم شخصیت او را ممتاز ساخته است؟ آیا اقدام حسین بخاطر فداکاری جهت احقاق حق خاندان پیغمبر و احیای دین و نجات آن از انحراف بنی‌امیه مورد ستایش قرار گرفته است؟ آیا لذتی که او برای تحمل جفا به خاطر معبود و شهیدشدن در راه خدا احساس نموده شهادت او را برجسته نموده است؟ آیا قیام حسین بدون پیش‌نگری لازم و مسئولانه صورت گرفته؟ آیا عواقب کوتاه‌مدت و درازمدت را در نظر داشته؟ اگر نوشته‌های شیعه همه متضمن ستایش بسیار از شهادت حسین است عده‌ای از نویسندگان سنی لحن انتقادآمیزی دارند. نخستین انتقاد از سوی ابن‌العربی قاضی و جدلی قرن دوازدهم مطرح شده. وی میکوشد تا با بحث از اینکه یزید بر خلافت دعاوی شیعه مردی شریف و متقی بوده! قیام حسین را بی‌اعتبار سازد و می‌گوید که حسین‌بن علی‌برغم اندرز صحابه متشخص پیامبر از قبیل ابن‌عباس، ابن‌عمر و برادر خود ابن‌حنیفه بر یزید شورید و تعجب می‌کند که حسین چگونه توانسته بود میل اوباش کوفه را بر اندرز آن ارجمندان-ترجیح دهد. ابن‌عربی نتیجه میگیرد که عمل خشونت‌آمیز یزید بر ضد حسین فقط اجرای قانون بود که توسط حضرت محمد(ص) وضع شده و مجازات سختی درباره مختل‌کنندگان وحدت و آرامش جامعه اسلامی مقررداشته. سخن ابن‌خلدون از نوع دیگری است وی می‌گوید قیام حسین علیه یزید به علت خباثت او موجه بوده است بنابراین حسین در تلقی این قیام بعنوان وظیفه‌ای برای هرکس که توانائی چنین کاری را داشت محق بود اما امام حسین در خلط کردن شایستگیهای خود با نیروی خویش بخطا رفت. شایستگی حسین بهمان اندازه یا بیش از آن بود که خود می‌اندیشید. اما در مورد قدرت خود اشتباه کرد. از طرف دیگر یزید در کوشش برای توجیه اعمال خود برضد حسین با این استدلال که او بابدکاران جنگیده راه خطا پیمود. زیرا چنین اقدامی باید از سوی یک حاکم عادل انجام گیرد، و او چنین حاکمی نبود در قرن حاضر نویسندگان سنی انتقادی ندارند از جمله مازنی در ۱۹۳۶ در مجله الرساله با تحقیقی در شهادت حسین بسیاری از سئوالات سنیان گذشته را پاسخ گفته و مینویسد: حسین انسانی بود مخلص ☜

معاویه یزید که بشهادت تاریخ اسلام هیچگونه صلاحیت نداشت جای او را گرفت. در طی سه سال حکومت فجایعی بی سابقه مرتکب شد در سال اول حسین‌بن علی و خانواده او را بشهادت رساند. در سال دوم مدینه را قتل‌عام کرد و در سال سوم کعبه مقدسه را خراب نمود و آتش زد. بعد از او آل مروان از بنی‌امیه زمام حکومت اسلامی را بدست گرفتند که این دسته یازده نفری هم نزدیک به هفتاد سال روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین پیش آوردند. سیاستی را اعمال نمودند که ارتباطی با اسلام نداشت. یک امپراطوری عربی استبدادی بود که نام خلافت اسلامی به آن داده‌بودند[1].

و فداکار، اما بهیچوجه خیالپرور و رویائی نبود. اوتشخیص داد که اوضاع سخت بر ضد اوست، اما چون رژیم بنی‌امیه را فاسد می‌دانست قیام نمود و با برانگیختن یزید به اتخاذ یک سیاست بسیار جبارانه و ارتکاب آنهمه فجایع در کربلا حسین موفق شد کینه عمیقی در دل توده‌ها بر ضد او بوجود آورده که سرانجام بنی‌امیه را متلاشی نماید. نویسندگان سنی دیگری از روزگار ما از اینهم جلوتر رفته‌اند.

تقریباً بیست سال پس از انتشار مقاله مازنی عباس محمد العقاد کتابی با عنوان ابوالشهداء حسین‌بن علی نوشت و در آن ابتدا در تضاد بین شخصیت حسین و شخصیت یزید تاکید می‌کند و می‌گوید مبارزه آن دو اساساً پیکار میان دو خلق وخوی متفاوت را داشت یکی نمونه علو طبع و دیگری الگوی دنائت بود و از این رو دو تصویر امامت مذهبی و دولت غیرمذهبی در ستیز قرار گرفتند. عقاد شورش حسین را از دو زاویه مورد بررسی قرار می‌دهد. که عبارتند از انگیزه‌ها و نتایج آن و در هر دو مورد مثبت است وی می‌گوید: انگیزه‌های حسین که تماماً معنوی محض بود بدون شک پاک و منزه بود و از ایمان تزلزل ناپذیر او به دین مایه می‌گرفت و نتایج مورد نظر او نیز بموقع خود بدست آمد... عقاد قسمت قابل ملاحظه‌ای از تحلیل خود را به توجیه روند نزاع سیاسی حسین اختصاص می‌دهد. امروزه مؤلفان اسلامی برآنند که اگر حسین بخاطر حفظ آرامش با یزید می‌ساخت به آرمانهای اسلام و عدالت اجتماعی خیانت می‌ورزید. او می‌توانست روزی که خبر شهادت مسلم را شنید از سیاست کناره‌گیری کند و درگوشه امنی عزلت گزیند اماچنین گریزی با طبیعت او سازگار نبود. شهادت در غایت فتحی بود برای نیروهای مترقی تعبیر امروز سنیان از فاجعه کربلا در محافل مذهبی و غیرمذهبی در همین جهت می‌باشد. مجله مصری لواءالاسلام که بمدت ۱۸ سال از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۵ با ارگان مسجدالازهر انتشار یافت سعی کرده افکار قبلی را در مورد قیام حسین تغییر دهد و نویسندگان سنی امروز در رد دفاعیه ابن العربی از یزید اتفاق نظر دارند. برخی حسین را به دلائل معنوی و برخی بنابر علل سیاسی می‌ستایند. اما همه در استدلالشان امتیازات مهمی برای الهیات و امام‌شناسی شیعه قائل هستند. و ما انقلاب ایران و تاسیس جمهوری اسلامی و سیاستی که در قبال شاه اتخاذ شد و تظاهرات میلیونی که با نام حسین تشکیل می‌شد بیاد داریم، رهبر انقلاب درکتاب ولایت فقیه می‌گوید «برای ممانعت از تاسیس سلطنت و جانشینی موروثی بود که حسین شورید و شهید شد بخاطر امتناع از انقیاد نسبت به جانشینی موروثی یزید و شناسائی سلطنت او بود که حسین شورید و تمامی مسلمین را به شورش دعوت کرد و بالاخره از مسلمانان ایران می‌خواهد که در تلاش خود برای تشکیل یک دولت اسلامی عاشورائی بیافرینند و با این ترتیب سلطنت در ایران ساقط شد.

۱ ـ در زمان شهادت علی(ع) و زمامداری امویان تا اواسط قرن چهارم هجری مسلمین و بخصوص شیعیان دائماً در معرض تعقیب و آزار و کشتار کارگذاران غاصب بنام حکومت اسلامی بودند و برای

۳۴ سال امامت حضرت سجاد امام چهارم شیعه و نزدیک ۲۰ سال امامت حضرت باقر امام پنجم و بخشی از ۳۴ سال امامت حضرت صادق نیز مواجه با حکومت بنی‌امیه بود.

۱۸ـ بنی‌عباس جانشین بنی‌امیه:

بنی‌عباس سرانجام بنام اهل‌بیت خلافت را بدست گرفتند در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری بدنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری بنی‌امیه در سراسر سرزمینهای اسلامی در گرفته بود در خراسان ایران سردار ایرانی به نام ابومسلم قیام کرد و پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت. این انقلاب هرچند که از تبلیغات شیعه سرچشمه می‌گرفت و عنوان خونخواهی شهداء اهل‌بیت را داشت ولی به دستور مستقیم پیشوایان شیعه نبود. بنی‌عباس در آغاز به مردم و علویین نزدیک شدند و بنام انتقام از شهداء علویین بنی‌امیه را قتل‌عام کردند. اما دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی‌امیه را در پیش گرفتند. وضع شیعه از انقراض اموی و روی کارآمدن عباسی کوچکترین تغییری پیدا نکرد جز اینکه دشمنان بیدادگر وی تغییر نام دادند. سالهای آخر امامت امام جعفرصادق[1] و بقیه امامان شیعه مقارن بنی‌عباس اند. امام ششم که در سال

تبلیغ عقاید خویش آزادی نداشتند. امویان دشمنی با خاندان پیغمبر اسلام را اساس سیاست خویش قرار دادند و دستگاه حکومت اسلامی را در انحصار قوم عرب در آورده در حق موالی یعنی مسلمانان غیرعرب انواع تبعیضات و تضییقات روا می‌داشتند. این امر طبعاً نزدیکی و الفتی بین شیعیان و موالی مخصوصاً ایرانیان فراهم ساخت. عباسیان هم که با کمک موالی و شیعیان به حکومت رسیدند همان سیاست امویان را در پیش گرفتند. با روی‌کار آمدن خاندان آل بویه در ایران از حدود ۳۲۰ هجری که مذهب تشیع هم پیدا کردند. کم کم اوضاع بنفع شیعه دگرگون شد. در مدت ۱۲۵ سال حکومت آل بویه در بغداد خلافت عباسیان تضعیف شد و شیعیان فرصت یافتند تا با آزادی معتقدات خود را اظهار نمایند. در همین دوران سه فقیه برجسته شیعه، فقه شیعه را پایه گذاشتند. محمدبن یعقوب کلینی کتاب کافی فی علم‌الدین ـ محمدبن علی معروف به شیخ صدوق کتاب من لا یحضرالفقیه و محمدبن حسن طوسی دو کتاب تهذیب و استبصار را نوشت این سه فقیه بترتیب در سال ۳۲۹ ـ ۳۸۱ ـ ۴۶۰ هجری درگذشتند. با غیبت کبری (۳۲۹ هجری) ضرورت اجتهاد و توسل به علم اصول در استنباط احکام فقه آشکار شد و مباحث مربوط به امامت مطرح و تدوین گردید.

۱ ـ امام جعفربن محمد (صادق) در سال ۸۳ متولد و در سال ۱۴۸ طبق روایات شیعه به تحریک منصور خلیفه عباسی بشهادت رسید. در عصر امام ششم حکومت بنی‌امیه ساقط و حکومت بنی‌عباس تشکیل شد و تبدیل حکومت فرصتی بود برای امام در نشر احکام اسلامی، در حوزه درس امام چندهزار نفر شرکت داشتند. احادیثی که از صادقین یعنی امام پنجم و ششم ماثور است از مجموع احادیثی که از پیغمبر

۱۴۸ هجری بتحریک منصور خلیفه عباسی مسموم و بشهادت رسیده است. امام هفتم موسی‌بن جعفر (کاظم) که سالها زندانی سیاسی بود در سال ۱۸۳ در زندان هارون‌الرشید بشهادت رسیده است[1]. امام هشتم علی‌بن موسی که در سال ۲۰۳ هجری شهید گردیده است[2]. امام نهم محمدبن علی (جواد) که در سال ۲۲۰ هجری بدستور معتصم خلیفه عباسی مسموم و شهید گردید[3]. امام دهم علی‌بن محمد (هادی) که در سال ۲۵۴ برابر روایات شیعه بشهادت رسید[4] و امام یازدهم حسن‌بن علی عسکری در

☜ اکرم(ص) و ده امام دیگر نقل شده بیشتر است. بهمین جهت تشیع دوازده‌امامی را مذهب جعفری گویند. امام ششم در اواخر گرفتار دستگاه خلیفه شد. مدتی امام را تحت نظر داشتند و بالاخره اجازه مراجعت به مدینه را دادند و بقیه عمر را با تقیه شدید سپری می‌نمودند تا با سمّ بشهادت رسیدند.

۱ ـ امام موسی‌بن‌جعفر (کاظم) در سال ۱۲۸ هجری متولد و از سال ۱۴۸ با شهادت پدر به امامت رسید دوران زندگی ایشان مقارن با خلفاء عباسی، منصور ـ هادی ـ مهدیّ و هارون است با تقیه سخت می‌زیست تا اینکه هارون در سفر حج دستور داد امام را در حالیکه در مسجد پیغمبر مشغول نماز بود گرفتند و بزنجیر بسته زندانی کردند و از مدینه به بصره از بصره به بغداد بردندو سرانجام در ۱۸۳ در زندان بشهادت رسید.

۲ ـ امام علی‌بن موسی (رضا) در ۱۴۸ متولد شد و با شهادت پدر در سال ۱۸۳ به امامت رسید معاصر هارون، امین و مأمون بوده‌اند. تا این زمان سیاست خلفای عباسی نسبت به علویان سیاست خشونت‌آمیز و خونینی بود و ائمه و پیشوایان شیعه دخالت در امور سیاسی نداشتند. مأمون به فکر افتاد سیاست هفتاد ساله اجداد خود را که چاره کار نبود تغییر دهد. شیعه جمعیت قابل توجهی شده بودند. پیوسته ائمه اهل‌بیت را پیشوایان دینی مفترض الطاعه و خلفاء واقعی پیغمبر اکرم(ص) می‌دانستند و دستگاه خلافت را که قیافه در بار سلاطین را داشت نفی می‌نمودند بهمین جهت مأمون سیاست جدیدی را اتخاذ کرد و امام هشتم را بولایتعهدی برگزید و از این طریق خواست اولاً گرفتاری مخالفتها را ترمیم نماید. و ثانیاً اعتقاد وارادت باطنی مردم را با این همکاری از ائمه سلب نماید. مأمون دراجرای این سیاست امام را از مدینه به مرو احضار نمود و در سال ۲۰۰ با شرایطی این ولایتعهدی را قبولاند اما چیزی نگذشت که بدلیل استقبال مردم از این امر مأمون ازکار انجام یافته پشیمان شد. و چاره را در شهادت امام دیدکه در سال ۲۰۳ واقع شد بنابراین دوره امامت ۲۰ سال است.

۳ ـ امام محمدبن علی (تقی ـ جواد) در ۱۹۵ در مدینه متولد و با شهادت پدر در ۲۰۳ به امامت رسید. هنگام شهادت پدر در مدینه بود مأمون وی را به بغداد که آن روز مرکز خلافت بود. احضار کرد به حسب ظاهر محبت و ملاطفت بسیار نمود و دختر خود را به عقد ازدواج وی در آورد و در بغداد نگهداشت و بدینوسیله امام را تحت نظر گرفت ولی مدتی بعد با اجازه به مدینه رفت و تا آخر عهد مأمون در مدینه بود. بعد از درگذشت مأمون معتصم زمام خلافت را به دست گرفت. دوباره امام را به بغداد احضار نمود و بالاخره در جوانی در سال ۲۲۰ امام بشهادت رسید.

۴ ـ امام علی‌بن محمد (نقی ـ هادی) در سال ۲۱۲ در مدینه متولد شده و پس از شهادت پدر در سال ۲۲۰ امر امامت را عهده‌دار گردید. در ایام حیات با هفت‌نفر از خلفای عباسی، مأمون، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز. معاصر بوده است.

متوکل در سال ۲۴۳ در اثر سعایتهائی که کرده‌بودند به یکی از امرای دولت خود، ماموریت داد که آن حضرت را از مدینه به سامرا که آن روز مرکز خلافت بود، جلب کند و نامه‌ای مهرآمیز به حضرت ☜

سال ۲۶۰ پس از هفت سال امامت در حالیکه تحت مراقبت شدید قرار داشت به فیض شهادت نائل گردید[1]. امام دوازدهم حضرت مهدی موعود که در ۲۵۵ هجری در سامرا متولد شده و تا سال ۲۶۰ که پدر بزرگوارش شهید شد تحت کفالت و تربیت پدر میزیست و پس از شهادت امام یازدهم که امامت در آن حضرت مستقر شد به امر خدا غیبت اختیار کرد[2]. که به دو دوره غیبت صغری[3] و غیبت کبری[4] تقسیم می‌شود.

نوشت و پس از ورود آنحضرت به سامرا و سایل اذیت و آزار و هتک را فراهم نمود. متوکل در دشمنی با خاندان رسالت در میان خلفای عباسی کم‌نظیر بود و آشکارا به علی(ع) ناسزا می‌گفت و در سال ۲۳۷ دستورتخریب قبر حسین‌بن علی را داد و بالاخره در سال ۲۵۴ امام دهم بشهادت رسیدند.

۱ ـ امام حسن‌بن علی (عسکری) در سال ۲۳۲ متولد و پس از شهادت پدر به امامت رسید مدت امامت آن حضرت هفت سال و بیش از دیگر ائمه تحت مراقبت خلافت وقت بود و تصمیم گرفته شده بود شیعه را جمعاًاز بین ببرند و لذا سختگیری زیادی صورت می‌گرفت تقیه بطور کامل اعمال شد بطوریکه عامه شیعه نمی‌توانستند امام را ببینند و فقط خواص از شیعه این امکان را می‌یافتند با وجود این اکثر اوقات زندانی بود. بعلاوه خلیفه دریافته بود که بر طبق روایاتی که شیعه دارند و نقل می‌کنند فرزند امام یازدهم همان مهدی موعود است و بهمین جهت وقتی بیماری امام را به معتمد خلیفه وقت اطلاع دادند چند نفر طبیب و مراقب فرستاد که ملازم وی باشند و پس از شهادت امام هم خانه را تفتیش کردند و تا دوسال مامورین در پیداکردن فرزند آنحضرت مراقبت می‌کردند. سال ۲۶۰ سال شهادت امام عسکری و آغاز امامت حضرت مهدی است که بنابر اعتقاد شیعه و روایات و اخبار از انظار غایب است.

۲ ـ نیمه شعبان هر سال جامعه تشیع دوازده‌امامی بمناسبت سالگرد تولد حضرت مهدی (عج) اظهار شادی میکنند و همواره در انتظار ظهور آن شخص موعود هستند. در معنای انتظار دو برداشت وجود دارد یکی برداشت قاعدین در اسلام یعنی آنها که مسلمان‌اند اما در وضع کناره‌گیری و جدائی از سیاست و اجتماع هستند تا اینکه روزی فرا رسد و دنیا پر از جور و ستم باشد و مهیای ظهور امام قائم گردد و نوع دیگر مربوط است به اسلام مجاهدین که از بدو پیدایش قرآن کریم فعالانه در سیاست شرکت داشته‌اند، همواره در مقابل ظالمین و ظلم و فساد مقاومت نموده سعی در پیاده کردن احکام دین می‌نمایند. شیعه در طول تاریخ در حال انتظار بوده است. در جائی که زمینه فراهم است تلاش دارند، قدرت را بدست گیرند تا حکومت اسلامی تشکیل دهند. تا از این قدرت برای تربیت نیرو و در جهت استقرار حکومت اسلامی استفاده کنند و عدالت را برپا نمایند. تا محیط برای ظهور آنحضرت فراهم گردد وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ علی الذین استضعفو فی الارض و نجعلهم اَئِمَة و نَجْعَلَهُم الوَارِثِین و تشکیل حکومت مستضعفین در سراسر جهان را باعث گردد. بینش توام بودن دین و سیاست در همین امر غیبت و انتظار و تشکیل حکومت هست. امام زمان دو غیبت دارد غیبت صغری و غیبت کبری غیبت صغری از زمان تولد است. در سال ۲۵۵ هجری قمری متولد شده، تا ۵ سالگی که پدرشان از دنیا رفت پنهان بودند، بعد در آن سال بربدن پدر نماز گذاردند و بعضی امور را انجام دادند و باز غیبت صغری ادامه یافت تا سن ۷۴ سالگی یعنی سال ۳۲۹ در این دوران با عده‌ای از شیعیان در تماس بودند و پاسخ سئوالات را کتباً می‌دادند. در رابطه با مباحث مربوط به حضرت مهدی (ع) و مسئله غیبت مراجعه شود به آثار آیت الله لطف‌الله صافی گلپایگانی از جمله کتاب انتظار عامل مقاومت و حرکت از انتشارات اندیشه قم ۱۳۹۸ ق هـ

۳ ـ امام غائب برای ادامه وظیفه حکومت چهار نایب ویژه از سوی خویش برگزید که عبارتند از

دولت عباسی مدت پنج قرن یعنی از سال ۱۳۲ که ابوالعباس سفاح به خلافت رسید تا سال ۶۵۶ هق که بغداد به دست هلاکوخان مغول سقوط کرد[1] حکومت کردند و دنیای اسلام را در اختیار داشتند. دولت عباسی بنام دین استقرار یافت و عباسیان به این‌عنوان که خلافت اسلامی را به خاندان پیامبر باز می‌گردانند و دست امویان غاصب را

☞ ۱ ـ ابوعمر عثمان بن سعد العمروی ۲ ـ ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید العمروی (تا ۳۰۵) ۳ ـ ابوالقاسم الحسین بن روح نوبختی (تا ۳۲۶) ۴ ـ ابوالحسن علی بن محمد السامری (تا ۳۲۹) شیعه بر این اعتقاد است که به گواهی آخرین نامه (رقعه)ای که ازسوی امام به سامری داده شده است از آن پس هیچکس نباید بعنوان نایب ویژه امام برگزیده شود و بدین ترتیب دوران غیبت کبری آغاز گردید (مراجعه شود به کتاب تشیع و مشروطیت در ایران نوشته عبدالهادی حائری ۱۳۶۰ صفحه ۷۸ مولف به منابع متعددی از فقهای بزرگ مثل شیخ طوسی، شیخ مفید و کلینی و مجلسی استناد نموده است.)

۴ ـ بعد از پایان غیبت صغری مسئولیت رهبری امور مذهبی و این جهانی هر دو به عهد علماء واجد شرایط افتاد و کم کم بزرگترین مجتهد یک کشور یا یک شهر مرجع تقلید یا مقلد نامیده شد. اندیشه مربوط به حکومت کم کم در حوزه‌های علوم دینی اهمیت یافت و از آن پس تاکنون در همه منابع حدیثی، فقهی و کلامی شیعه جایی برای خود باز کرده است روحانیون در اثبات حق حکومت برای خود به پاره‌ای از آیات و روایات و احادیث استناد می‌کنند.

۱ ـ نویسنده تاریخ فلسفه در اسلام ـ میان محمد شریف ـ سقوط عباسیان را چنین توضیح می‌دهد تاخت و تازهای مغول که در قرن ۷ بنیانهای عالم اسلام را به لرزه در آورد پدیده بی‌سابقه‌ای درتاریخ بشربود قومی که تا آن زمان حتی بر همسایگان خود ناشناخته بودند از سرمین قراقروم (مغولستان) سرازیرشدند و با سرعتی برق‌آسا بر قاره‌های آسیا و اروپا از چین‌تامجارستان و پروس‌شرقی تاختند و پهناورترین امپراطوری جهان را پی‌افکندند موج تهاجمات مغولان دردو حرکت جداگانه یکی در ۶۱۶ق هـ / ۱۲۱۹ م بوسیله چنگیز خان و دیگری در ۶۵۴ هـ ـ ق/ ۱۲۵۶ م وسیله هلاکوخان نوه چنگیز خان صورت گرفت اولی خوارزمشاهیان و دومی دستگاه خلافت عباسیان را برچید طوفان هجوم اول مغول سراسر ماوراءالنهر، خوارزم، خراسان، مناطق واقع در شمال سند و ایران را در گرداب فرو کشید و از قفقاز گذشت و راه به جنوب روسیه گشود و سرانجام تا کرانه‌های دریای بالتیک و آدریاتیک در اروپا پیش رفت و در هجوم دوم خلافت بغداد را از میان برداشت،حلب را غارت کرد در سوریه‌پیش رفت و با محاصره دمشق این شهر را مورد تهدید قرار دادند و در عین جالوت نزدیک ناصره از ممالیک سلحشور مصری شکست خوردند و از پیشروی باز ماندند کلیه مورخان اتفاق نظر دارند که مغولان بهر جایی که پا گذاشتند مردم را نابود شهرها را غارت و از آنها که مقاومت کرده بودند انتقام سخت کشیدند کشتزارها را به بیابانی لم یزرع بدل ساختند. ... مثلاً بخارا را که به داشتن کاخها، باغها، پارکهای باشکوه به طول چند فرسنگ بر کرانه رودخانه سغد معروف بود به خاکستر مبدل ساختند در سمرقند یک میلیون نفر از دم تیغ گذراندند و کلیه ساکنین ترمز و سبزوار را قتل عام کردند بنا بگفته جوینی یک میلیون و دویست هزار نفر در خوارزم کشتند. شهر بامیان که یکی از شاهزادگان مغولی در آنجا به قتل رسیده بود بکلی از صحنه گیتی محو شد کسی را باقی نگذاشتند زنان آبستن را شکم می‌دریدند و جنین را می‌کشتند ارقام قتل عامها در شهرهای مختلف طولانی است‌بالاخره بغداد نیز به سرنوشت دیگر بلاد مشرق عالم اسلام گرفتار آمد بنابه گفته دیار بکری مورخ تاریخ الخامس قتل عام مردم در بغداد ۳۴ روز ادامه یافت و یک میلیون و هشتصد هزار نفر را بقتل رساندند چندین روز در خیابانهای بغداد خون جاری بود. مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی را آنقدر کوفتند تا جان داد.

کوتاه می‌کنند از کمک عامه برخوردار شدند. همینکه دولت عباسیان استقرار یافت علویان از توفیق عباسیان خشنود نشدند با اینکه هر دو از خاندان هاشم بودند و بر ضد امویان هم داستانی داشتند علویان احساس کردند که خلافت را که حق آنان بوده عباسیان با خدعه و فریب از آنها ربوده‌اند علویان عباسیان را مثل امویان یافتند نخستین کسی که از علویان علیه عباسیان قیام کرد محمد بن عبدالله بن حسن بود. و بدنبال آن نهضتهای اسلامی و مردمی زیادی بوجود آمد که غالباً سرکوب شدند. خلفای عباسی وضع یکسانی ندارند، در طول خلافت با فراز و نشیبهای بسیار مواجه‌اند در زمانی بخش وسیعی از جهان را در اختیار دارند و در دوره دیگری خلیفه دست نشانده قدرت دیگری است.[1]

۱۹ ـ انشعابات شیعه:

هر مذهبی یک رشته مسائلی (کم یا زیاد) دارد که اصول اولیه آن مذهب را تشکیل می‌دهند و مسائل دیگر که در درجه دوم واقعند و اختلاف اهل مذهب در چگونگی مسائل اصلی و نوع آنها با حفظ اصل مشترک انشعاب نامیده می‌شود[2] در اسلام وجود شیعه و سنی و در مسیحت وجود کاتولیک، پروتستان و ارتدکس از نوع همین انشعابات است.

مذهب شیعه در زمان سه‌نفر از ائمه (علی‌بن ابیطالب (ع) حسن‌بن علی (ع) و حسین‌بن علی(ع) انشعابی نداشت ولی بعد از شهادت امام‌حسین انشعابات ملاحظه می‌گردد[3].

---

۱ ـ برای ملاحظه تحولات تاریخی صدر اسلام و دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس و نهضتهای سیاسی که در مقابل مرکزیت خلافت پایه گرفته، وضع ایرانیان و دیگر اقوام غیر عرب، تقسیماتی که برای دوران بنی‌عباس قائل شده‌اند، و بسیاری مسائل سیاسی مربوط به تاریخ سیاسی اسلام (سه جلد) تالیف دکتر حسن ابراهیم حسن ترجمه ابوالقاسم پاینده مراجعه شود.

۲ ـ شیعه در اسلام از آیت‌اله سید محمدحسین طباطبائی صفحه ۳۲.

۳ ـ در مورد فرق مختلف شیعه، اشعری (متوفی سال ۳۳۰) در کتاب مقالات الاسلامیین از چهل‌وپنج فرقه مختلفت شیعی نامبرده و بطور کلی آنها را در سه گروه جای داده است. الف ـ غلاة: آنها که در باب علی(ع) غلو کرده‌اند که به ۱۵ فرقه تقسیم می‌گردند بعضی به الوهیت علی قائل‌اند. بعضی می‌گویند

۱ ـ کیسانیه: کیسانیه کسانی هستند که پس‌از شهادت حسین‌بن علی فرزند دیگر علی علیه‌السلام بنام محمدبن حنفیه را امام دانستند معتقد شدند که امام چهارم بزعم آنها (محمدبن حنفیه) همان مهدی موعود است که درکوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد. در حالیکه اکثریت شیعیان حضرت علی‌بن الحسین سجاد را چهارمین امام و پیشوای معصوم شناختند و پیروی نمودند.

۲ ـ زیدیه: زیدیه کسانی هستند که زید شهید[1] فرزند امام سجاد را امام دانستند در حالیکه اکثریت شعیان امام محمدباقر(ع) را بعنوان پنجمین امام شناختند و پیروی نمودند. بعضی قیام زید بن علی (ع) را پس از قیام خونین حسین بن علی(ع) شورانگیزترین و شکوهمندترین نهضت در عالم تشیع می‌شناسند و دیگر نهضتهای

☜ روح‌القدس که همان خدای عزوجل است به هیئت آدمی در می‌آید چنانچه در پیامبر (ص) حلول کرده و پس از او به فرزند و فرزندزادگان او انتقال یافته...

ب: امامیه یا رافضه که خود شامل ۲۴ فرقه‌اند و همگی در حقانیت بقای امامت در خاندان پیامبر(ص) متفق‌اند ولی درباره شخص جانشین و اوصاف او اختلاف دارند. چنانکه فرقه کیسانیه به امامت محمدبن حنفیه از فرزندان علی(ع) پس از شهادت امام حسین(ع) معتقدند یا ناوسیه که امام جعفر صادق را زنده و قائم مهدی می‌دانند یا اسمعیلیه که پس از امام جعفر صادق(ع) مقام امامت را حق فرزند او اسمعیل می‌دانند و اثنی‌عشریه که معتقد به حقانیت دوازده امام‌اند.

ج ـ زیدیه که خود به شش فرقه تقسیم می‌شوند و امام برحق پس از امام سجاد را فرزند او زید می‌دانند که در زمان خلافت هشام‌بن عبدالملک اموی (متوفی ۱۲۵ هجری) قیام کرد و شهید شد و پس از او فرزندش یحیی بر ولیدبن یزید اموی عصیان کرد و بقتل رسید. در زیدیه دو خصوصیت مهم هست یکی اینکه امام باید برای رسیدن بحق امامت قیام کند و از حکمرانان غاصب بازستاند و مجرد دعوی امامت کافی نیست و دوم آنکه زیدیه گرچه علی(ع) را برای جانشینی بلافصل پیغمبر از هر حیث ترجیح می‌دهند ولی خلافت شیخین (ابوبکر و عمر) را می‌پذیرند.

۱ ـ زید فرزند امام سجاد می‌باشد وی در سال ۱۲۱ هجری در دوره امامت امام محمد باقر بر خلیفه اموی هشام‌بن عبدالملک قیام کرد و در جنگی که در شهر کوفه بین او و عوامل خلیفه درگرفت بشهادت رسید. بعقیده زیدیه هرکس از اولاد فاطمه که بعنوان قیام بحق خروج کند ممکن است امام باشد. از نظر زیدیه زید امام پنجم است و پس از او فرزندش یحیی که بر خلیفه اموی ولیدبن یزید قیام کرد و کشته شد امام است وپس از او محمدبن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که بر خلیفه عباسی منصور دوانقی شوریدند و کشته شدند امام‌اند. ناصر اطروش که از اعقاب برادر زید بود در خراسان ظهورکرد و در اثر تعقیب حکومت محل از آنجا فرار کرده بسوی مازندران که هنوز اهالی آن اسلام نپذیرفته بودند رفت و پس از سیزده سال جمع بسیاری را به اسلام دعوت نمود که به مذهب زیدیه روی آوردند و بعد ناحیه طبرستان را تصرف نمود و با عنوان امام اداره امور را بعهده گرفت و بعد از او هم تا مدتی اعقاب او رهبری آن حدود را داشتند. زیدیه در اصول اسلام روش معتزله را داشتند و در فروع، فقه ابوحنیفه را پیروی می‌کردند.

شیعی را متاثر از آن می‌دانند. علماء بزرگ و صاحبنظران رجال و حدیث مقام علمی زید را با عباراتی رسا بیان کرده‌اند تاآنجاکه از اویه عنوان «عالم آل محمد» یا «فقیه اهل بیت» یاد شده است. زید در خاندان امامت در برجسته‌ترین شاگردان مکتب پدر و برادر معرفی گردیده که علوم اسلامی را مستقیماً از سه امام اخذ نموده است و در سخن گفتن یکی از فصحای عرب شناخته شده است. زید معاصر هشام فرزند عبدالملک مروان همین خلیفه از خاندان بنی‌امیه است که ۲۰ سال خلافت داشت. هشام یکی از سه سیاستمدار معروف بنی‌امیه (معاویه، عبدالملک، هشام) است مورخین مثل طبری و مسعودی از زیرکی و بی‌رحمی و شیطنت و تزویر او سخن گفته‌اند. زید بن علی در شوال سال ۱۲۰ هجری قمری با اذن امام صادق به قصد قیام و نهضت بر ضد دستگاه فاسد بنی‌امیه وارد کوفه شد و در طی ۵ ماه مردم را با خود همراه کرد و شخصیت‌های معروفی به او پیوستند و بالاخره در نبردی نابرابر با عمال بنی‌امیه به شهادت رسید[1]. دنبال آن قیامها و نهضت‌هائی صورت گرفت تا اینکه اطروش در ۳۰۱ ه‍ ق بر مناطقی از طبرستان استیلا

---

۱ ـ در سال ۱۳۶۱ کتابی در ۶۰۰ صفحه با عنوان شخصیت و قیام زید بن علی از جانب مرکز انتشارات علمی و فرهنگی انتشار یافته که نویسنده آن سیدابوالفضل رضوی اردکانی سعی کرده با استفاده از منابع اسلامی و شیعی و با استعانت از روایات و اخبار فراوان شخصیت، موقعیت و قیام زید را معرفی نماید و با اتکاء به مدارک تصریح می‌کند که خود زید ادعای امامت و خلافت و رهبری مسلمین را نداشت و او قائل به امامت برادر زاده‌اش امام صادق (ع) بود و در موقع نهضت با دو انگیزه این مطلب را پنهان داشته بود یکی حفظ جان امام و دیگری حفظ وحدت صنوف مجاهدین و همراهان. بنی‌امیه ۷ سال بعد از سوزاندن جسد زید یعنی در سال ۱۳۲ سقوط کرد بعد از زید یحی فرزندش پرچم قیام را بر افراشت و بشهادت رسید مردم‌خراسان نسبت به حکام اموی علناً اظهار نفرت نمودند و هر فرزندی که به دنیا می‌آمد اسم او را زید و یحیی می‌گذاشتند و در ماتم یحیی‌بن زید لباس سیاه پوشیدند و به سیه جامگان خراسان معروف شدند و از بین آنها ابومسلم خراسانی با فراهم کردن لشکری بزرگ بر بنی‌امیه پیروز شد و بنی‌عباس غاصبانه قدرت را بدست گرفتند و همان راه بنی‌امیه را در پیش گرفتند، محمد بن عبدالله ملقب به نفس زکیه بعد از یحیی برای بازگرداندن حق به امام معصوم مشعل قیام را حفظ کرد و چون وسیله ابوجعفر منصور خلیفه عباسی سرکوب شد برادرش ابراهیم بن عبدالله پرچم را بدست گرفت و در بصره قیام کرد (۱۴۵ هجری قمری) بعد از آن قیام محمد بن ابراهیم طباطبا در ۱۹۹ در خلافت مأمون بود. نهضت ابوالسرا یا یکی از شیعیان با شهامت در همین مسیر قرارگرفته و علویان در آن نقش اصلی داشتند. تشکیل حکومت زیدیه در یمن بسال ۲۸۸ از ثمرات همین قیامها است و قیام یحیی بن عمر در ۲۵۰ هق در کوفه نیز مورد دیگری است. زیدیه دارای فرق بسیاری است مسعودی در مروج الذهب ۸ فرقه و برسی ۱۵ فرقه (بتریه، جارودیه، صالحیه، صباحیه، یعقوبیه، ابرقیه، عقبیه، یمانیه، محمدیه، طالقانیه، عمریه، رکبیه، خشبیه، حلفیه، جریریه البته بعضی فرقه‌ها در همان اوایل پیدایش از میان رفته‌اند مثل مطرفیه) نام برده‌اند.

یافت وی از بزرگان امامیه است و حکومت علویان را در این منطقه تشکیل داد با وفات وی در ۳۰۴ هـ ق حسن‌بن‌قاسم ملقب به داعی حکومت راتا ۳۱۶ بعهده داشت و با مرگ وی حکومت علویان منقرض شد.

۴ـ اسماعیلیه: اسماعیلیه مذهب کسانی است که بعد از رحلت امام ششم امام جعفرصادق (ع) اسمعیل[1] پسر بزرگ امام ششم را که در زمان حیات پدر درگذشته بود

---

۱ ـ اسمعیل فرزند بزرگ امام ششم بود و در زمان حیات پدر فوت نمود و آنحضرت بمرگ اسمعیل استشهاد کرد حتی حاکم مدینه را شاهد گرفت. با این وصف جمعی معتقد بودند که اسمعیل نمرده بلکه غایب گردیده و دوباره ظهور می‌کند و همان مهدی موعود است. جمعی هم معتقد بودند که امامت حق پسر بزرگ اسمعیل بوده که با فوت او به پسرش محمد منتقل شده. و دسته‌ای هم گفتند با آنکه در حیات پدرش اسمعیل فوت کرده. امام می‌باشد و پس از اسمعیل امامت بعهده محمدبن اسمعیل و اعقاب او است. فرقه سوم دوام یافت و انشعاباتی نیز پیدا نمود. اسماعیلیه فلسفه خاصی دارند و در معارف و احکام اسلامی معتقدند که هر ظاهری باطنی و برای هر تنزیلی تأویلی وجود دارد آنها می‌گویند زمین هیچوقت خالی از حجت نیست و حجت خدا بر دوگونه است. ناطق و صامت. حجت ناطق پیامبر و حجت صامت ولی و امام می‌باشدکه وصی پیامبر است و بهرحال حجت مظهر تام ربوبیت است. اساس حجت پیوسته بر عدد هفت مبتنی است. باین ترتیب که یک نبی مبعوث می‌شود که دارای نبوت و ولایت است و پس از وی هفت وصی دارای وصایت می‌باشند و همگی دارای یک مقام می‌باشند جز اینکه وصی هفتم دارای نبوت هم هست و سه مقام نبوت و ولایت و وصایت را دارد باز پس از وی هفت وصی که هفتمین دارای سه مقام می‌باشد و همینطور ادامه می‌یابد.
به نقل از کتاب شیعه در اسلام دنباله انشعابات شیعه و اعتقادات آنها را که جریانات سیاسی بسیاری را در طول تاریخ بهمراه داشته می‌آوریم. اسمعیلیه می‌گویند آدم علیه‌السلام مبعوث شد به نبوت و ولایت و هفت وصی داشت که هفتمین آنان نوح و دارای نبوت و وصایت و ولایت بود و ابراهیم(ع) وصی هفتمین نوح و موسی وصی هفتمین ابراهیم و عیسی وصی هفتمین موسی و محمد(ص) وصی هفتمین عیسی و محمدبن اسمعیل وصی هفتمین محمد(ص) باین ترتیب محمد(ص) و علی و حسین و علی‌بن حسین سجاد و محمدباقر و جعفرصادق، اسمعیل و محمدبن اسمعیل (امام دوم حضرت حسن بن علی را امام نمی‌دانند) و پس از محمدبن اسمعیل هفت نفر از اعقاب محمدبن اسماعیل که نام ایشان پوشیده و مستور است و پس از آن هفت‌نفر اولی از ملوک فاطمیین مصر که اول آنها عبیدالله مهدی بنیان‌گذار سلطنت فاطمیین مصر می‌باشد. اسماعیلیه عقیده دارند که علاوه بر حجت خدا، پیوسته در روی زمن دوازده نفر نقیب که حواریین و خواص حجت‌اند وجود دارد ولی بعضی از شعب (دروزیه) باطنیه شش نفر از نقباء را ائمه می‌گیرند و شش نفر از دیگران...
مؤلف شیعه در اسلام در مورد فرقه‌های نزاریه، مستعلیه، دروزیه و مقنعه چنین توضیح می‌دهد «عبیدالله مهدی که سال ۲۹۶ هجری قمری در آفریقا طلوع کرد به طریق اسمعیلیه‌به امامت خود دعوت کرد و سلطنت فاطمی را تأسیس نمود و پس ازوی اعقابش مصر رادارالخلافه قرارداده تا هفت‌پشت بدون انشعاب سلطنت و امامت اسماعیلیه راداشتند پس‌از هفتمین که مستنصربالله سعدبن علی بود دو فرزند وی نزار و مستعلی سر خلافت و امامت منازعه کردند و پس از کشمکش بسیار و جنگهای خونین مستعلی غالب شد و برادر خود نزار را دستگیر نموده و زندانی ساخت تا مرد. در اثر این کشمکش پیروان فاطمیین دو

امام دانستند و از اکثریت شیعه جدا شدند در حالیکه اکثر شیعیان پس از رحلت امام محمدباقر به فرزند آنحضرت امام جعفرصادق (ع) ایمان آوردند (تا این جا اسماعیلیه انشعاب ندارند) و پس از درگذشت امام صادق فرزندش امام موسی کاظم(ع) را امام هفتم دانستند. البته در همین زمان جمعی، امامی، بعد از امام جعفرصادق نشناختند و امامت را متوقف ساختند دو دسته دیگرهم دعاوی ثالثی را مطرح کردند و هرکدام از فرزندان دیگر امام جعفرصادق را امام دانستند یکی از این دوگروه عبدالله افطح و یکی محمد را پیشوا شناختند.

۴ ـ واقفیه: منظور از واقفیه آن دسته از اهل تشیع است که امامت را با شهادت امام موسی‌کاظم (امام هفتم) تمام میدانند. در حالیکه اکثریت شیعیان بعد از امام موسی‌کاظم

☜ دسته تقسیم شدند «نزاریه و مستعلیه» نزاریه پیروان حسن صباح می‌باشند. که از مقربان مستنصر بود و پس از مستنصر برای طرفداری که از نزار می‌نمود. بحکم مستعلی از مصر اخراج شد وی به ایران آمده پس از چندی از قلعه الموت از توابع قزوین سر درآورد قلعه‌الموت و چندین قلعه دیگر مجاور را تسخیر کرد و به سلطنت پرداخت در آغاز کار به نزار دعوت کرد و پس از مرگ حسن در ۵۱۸ هجری قمری «بزرگ امید رودباری» و پس از وی فرزندش «کیامحمد» به شیوه و آئین حسن صباح سلطنت کردند و پس از وی فرزندش «حسن علی ذکره‌السلام» پادشاه چهارم الموتی روش حسن صباح را که نزاری بود برگردانیده به باطنیه پیوست تا هلاکوخان مغول به ایران حمله کرد وی قلاع اسماعیلیه را فتح کرد و همه اسماعیلیه را از دم شمشیر گذرانید بنای قلعه‌ها را نیز با خاک یکسان ساخت و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری آقاخان محلاتی که از نزاریه بود در ایران به محمدشاه قاجار یاغی شد و در قیامی که در ناحیه کرمان نمود شکست خورده به بمبئی فرار کرد و دعوت باطنی نزاری را بامامت خود منتشر ساخت و دعوتشان تاکنون باقی است و نزاریه فعلاً آقاخانیه نامیده می‌شوند. مستعلیه... پیروان مستعلی فاطمی بودند که امامت‌شان در خلفاء فاطمیین مصر باقی ماند تا در سال ۵۵۷ منقرض شدند و پس از چندی فرقه «بهره» در هند بهمان مذهب ظهور کردند و تاکنون نیز می‌باشند. دروزیه ـ طایفه دروزیه که در جبال در روز شامات (لبنان) ساکنند در آغاز کار از پیروان خلفاء فاطمیین مصر بودند تا در ایام خلیفه ششم فاطمی بدعوت نشتگین در روزی به باطنیه ملحق شدند. دروزیه در «الحاکم بالله» که به اعتقاد دیگران کشته شده متوقف گشته می‌گویند وی غیبت کرده و به آسمان بالا رفته و دوباره به میان مردم خواهد برگشت. مقنعه ـ در آغاز پیروان عطاء مروی معروف به مقنع بودند که طبق اظهار مورخین از اتباع ابومسلم خراسانی بوده است و پس از ابومسلم مدعی شد که روح ابومسلم در وی حلول نموده است و پس از چندی دعوی پیغمبری و سپس دعوی خدائی کرد و سرانجام در سال ۱۶۲ در قلعه کیش از بلاد ماوراءالنهر به محاصره افتاد و چون بدستگیری خود یقین نمود آتش روشن کرده با چندتن از پیروان خود داخل آتش شده و سوخت پیروان عطاء مقنع پس از چندی مذهب اسماعیلیه را اختیار کرده و به فرقه باطنیه ملحق شدند.

(مراجعه شود به شیعه در اسلام استاد علامه سید محمدحسین طباطبائی سال ۱۳۵۱ نشر کتابخانه بزرگ اسلامی صفحه ۳۲ به بعد).

فرزند ایشان امام رضا(ع) را امام هشتم میشناسند.

شیعه دوازده‌امامی:

اکثریت اهل تشیع را امروز و در تاریخ اسلام شیعه امامیه یا دوازده‌امامی گفته‌اند. همانطور که آشکار است اولاً شیعیان، علی(ع) را تنها شایسته‌ترین جانشین پیامبر(ص) دانسته‌اند و ثانیاً و قطعا علی و یازده فرزند از جانب پیامبر به مقام جانشینی او برای پیشوایی بر جامعه مسلمین معین شده‌اند اهم دلائل آنان بشرح زیر است:

۱ ـ برحسب احادیث نبوی علی(ع) از موهبت عصمت برخوردار بوده و از ارتکاب گناه و خطا مصون است.

۲ ـ پیامبر بهنگام اعلام رسالت فرموده بود که اولین کسی که رسالت او را بپذیرد و اسلام آورد سزاوار و شایسته جانشینی او است و برحسب روایات معتبر از سنی و شیعه علی(ع) اولین شخصیتی بود که به دین اسلام ایمان آورد.

۳ ـ برابر روایات معتبر در روز هیجدهم ذی‌الحجه سال یازدهم هجرت هنگام بازگشت پیامبر از حجة‌الوداع در محل غدیرخم در حضور جمع کثیری از مسلمین بازگشته از حج رسماً وطی تشریفاتی علی(ع) را به جانشینی برگزید و اعلام نمود.

۴ ـ علی(ع) در جهت تبلیغ اسلام و در فداکاری و جهاد اول شخص بود بطوریکه در تمام غزوات (غیر از تبوک) حضور داشت و صلاحیت پیشوائی را بعد از پیامبر عملاً به اثبات رسانده بود. ما بخش مهمی از مطالب این فصل را از کتاب شیعه در اسلام نقل می‌کنیم. امام و پیشوا بکسی گفته می‌شود که رهبری مردم را در یک مسیر اجتماعی با مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی بعهده گیرد و البته در وسعت و ضیق تابع خود خواهد بود. در اسلام زندگی عموم بشر از هرجهت تنظیم شده و دستوراتی دارد از جهت حیات معنوی و از حیث زندگی فردی و از لحاظ زندگی اجتماعی و زمامداری و حکومت تابع شرایط و ضوابطی است.

امامت و پیشوائی دینی در اسلام از سه جهت ممکن است مورد توجه باشد. از حیث

حکومت اسلامی و از جهت بیان معارف و احکام اسلام و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی. شیعه معتقد است که چنانکه جامعه اسلامی بهرسه جهت نامبرده نیازمندی ضروری دارد کسیکه متصدی اداره جهات نامبرده است و پیشوای جماعت را در آن جهات بعهده دارد باید از ناحیه خدا و رسول معین شود و پیامبر خاتم هم این وظیفه را بانجام رسانده است.

شیعه عقیده دارد چون اسلام دینی است که به نص کتاب و سنت بر اساس فطرت استوار است و آئینی است اجتماعی که هر آشنا و بیگانه این نشانی را از سیمای آن مشاهده میکند. پیغمبر اکرم مسئله عقد اجتماع را در هر جائیکه اسلام در آن نفوذ پیدا می‌کرد ترک نمی‌کرد و هر شهر یا دهکده‌ای که بدست مسلمین می‌افتاد در کوتاهترین فاصله والی درآنجا نصب و زمام اداره امور مسلمین را بدست وی می‌سپرد حتی در لشکرهائی که برای جهاد اعزام می‌فرمود گاهی برای اهمیت مورد بیش از یک رئیس و فرمانده بنحو ترتیب برای ایشان نصب می‌نمود. حتی در جنگ موته چهارنفر رئیس تعیین فرمود که اگر اولی کشته شد دومی را و اگر دومی کشته شد سومی را بریاست و فرماندهی بشناسند و همچنین به مسئله جانشینی عنایت داشت و هرگز در مورد لزوم از نصب جانشین فروگذاری نمی‌نمود و هر وقت از مدینه غیبت می‌کرد والی بجای خود معین می‌کرد حتی موقعی که از مکه به مدینه هجرت می‌نمود و هنوز خبری نبود برای اداره چند روز امور شخصی خود در مکه و پس‌دادن امانتهائی که از مردم نزدش بود علی(ع) را جانشین خود قرار داد و همچنین پس از رحلت نسبت به دیون و کارهای شخصی‌اش علی را جانشین قرار داد.

شیعه می‌گوید: بهمین دلیل هرگز متصور نیست پیغمبر اکرم رحلت فرماید و کسی را جانشین خود قرار ندهد و سرپرستی برای اداره جامعه مسلمین معین نکند.

علامه طباطبائی صاحب تفسیرالمیزان در این رابطه می‌افزاید اینکه پیدایش جامعه‌ای بستگی دارد بیک سلسله مقررات و رسوم مشترکی که اکثریت اجزاء جامعه آنها را عملاً بپذیرند و بقاء و پایداری آن بستگی کامل دارد بیک حکومت عادله‌ای که

اجراء کامل آنها را بعهده بگیرد. مسئله‌ای نیست که فطرت انسانی در ارزش و اهمیت آن شک داشته باشد یا برای عاقلی پوشیده بماند یا فراموشش کند در حالیکه نه در وسعت و دقت شریعت اسلامی می‌توان شک نمود و نه در اهمیت و ارزشی که پیغمبر اکرم(ص) برای آن قائل بود و در راه آن فداکاری و از خود گذشتگی می‌نمود می‌توان تردید نمود و نه درنبوغ فکر وکمال عقل و اصابت نظر و قدرت تدبیر پیغمبر اکرم(ص) (گذشته از تایید وحی و نبوت) می‌توان مناقشه کرد و پیغمبر اکرم(ص) بموجب اخبار متواتری که عامه و خاصه در جوامع حدیث نقل کرده‌اند از رفتن و گرفتاریهائی که پس از رحلتش دامنگیر جامعه اسلامی شد و فسادهائی که در پیکره اسلام رخنه کرد مانند حکومت آل مروان و غیر ایشان که آئین پاک را فدای ناپاکیها و بی‌بندوباریهای خود ساختند تفصیلاً خبر داده است و چگونه ممکن است که از جزئیات حوادث و گرفتاریهای سالها و هزاران سال پس از خود غفلت نکند و سخن گوید ولی از مهمترین وضعی که باید در اولین لحظات پس از مرگش بوجود آید غفلت کند یا اهمال ورزد و امری باین سادگی (از یکطرف) و با این اهمیت (از طرف دیگر) بنا چیز گیرد و با اینکه به طبیعی‌ترین و عادی‌ترین کارها مانند خوردن و نوشیدن و خوابیدن مداخله کرده و صدها دستور صادر نموده از چنین مسئله با ارزشی بکلی سکوت ورزیده کسی را بجای خود تعیین نفرماید؟

علامه طباطبائی در ادامه استدلال می‌گوید اگر بفرض محال تعیین زمامدار جامعه اسلامی در شرع اسلام بخود مردم مسلمان واگذار شده بود باز لازم بود پیغمبر اکرم(ص) بیانات شافی در این خصوص کرده باشد و دستورات کافی بایستی در مورد آن بدهد تا مردم در مسئله‌ای که اساساً بقاء و رشد جامعه اسلامی و حیات شعائر دین بان متوقف و استوار است بیدار و هوشیار باشند و حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست و اگر بود کسانی که پس از پیغمبر اکرم(ص) زمام امور را بدست گرفتند مخالفتش نمی‌کردند در صورتیکه خلیفه اول خلافت را به خلیفه دوم با وصیت منتقل ساخت و همچنین خلیفه چهارم بفرزندش وصیت نمود و خلیفه دوم خلیفه سوم را با یک شورای شش نفری که خودش اعضاء آن و آئین‌نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود روی کار

آورد و معاویه امام‌حسن را بر پذیرش صلح وادار نموده. خلافت را باین طریق برد و پس از آن خلافت بسلطنت موروثی تبدیل شد و تدریجاً شعائر دینی از جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه حدود و غیر آنها یکی پس از دیگری از جامعه هجرت کرد و مساعی شارع اسلام نقش بر آب گردید.

شیعه از راه بحث و کنجکاوی در درک فطری بشر و سیره مستمره عقلاء انسان و تعمق در نظر اساسی آئین اسلام که احیاء فطرت میباشد و روش اجتماعی پیغمبر اکرم و مطالعه حوادث اسف‌آوری که پس از رحلت بوقوع پیوسته و گرفتاریهائی که دامنگیر اسلام و مسلمین گشته و به تجزیه و تحلیل در کوتاهی و سهل‌انگاری حکومتهای اسلامی قرون اولیه هجرت برمیگردد باین نتیجه میرسد که از ناحیه پیغمبر اکرم(ص) نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیغمبر رسیده است. آیات و اخبار متواتر قطعی مانند آیه ولایت و حدیث غدیر و حدیث سفینه و حدیث ثقلین و حدیث حق و حدیث منزلت و حدیث دعوت عشیره اقربین و غیر آنها به این معنی دلالت داشته و دارند ولی نظریه پاره‌ای دواعی تأویل شده و سرپوش روی آنها گذاشته شده است. در تکمیل استدلال علامه طباطبائی میافزاید آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم(ص) بود و جمعی از صحابه حضور داشتند. آنحضرت فرمود دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من (با رعایت آن) هرگز گمراه نشوید بعضی از حاضرین گفتند (این مرد هذیان می‌گوید کتاب خدا برای ما بس است)[1] آنگاه هیاهوی

---

۱ ـ مقصود از این سخن ایجاد قیل و قال بود که در اثر آن پیغمبر اکرم(ص) از تصمیم خود منصرف شود نه اینکه معنای جدی آن (سخن نابجای گفتن از راه غلبه مرض) منظور باشد. زیرا اولاً گذشته از اینکه در تمام مدت بیماری از پیغمبر اکرم(ص) حتی یک حرف نابجا شنیده نشده و کسی هم نقل نکرده است. روی موازین دینی مسلمانی نمی‌تواند پیغمبر اکرم(ص) راکه با عصمت الهی مصون است بهذیان و بیهوده‌گوئی نسبت دهد. ثانیاً اگر منظور از این سخن معنی جدیش بود محلی برای جمله بعدی (کتاب خدا برای ما بس است) نبود و برای اثبات نابجا بودن سخن پیغمبر اکرم(ص) با بیماریش استدلال می‌شد نه به اینکه با وجود قرآن نیازی به سخن پیغمبر نیست. زیرا برای یک‌نفر صحابی نبایست پوشیده بماند که همان کتاب خدا پیغمبر اکرم(ص) را مفترض‌الطاعه و سخنش را سخن خدا قرار داده و به نص قرآن کریم مردم را در برابر حکم خدا و رسول هیچگونه اختیار و آزادی عمل ندارند. ثالثاً این اتفاق در مرض موت خلیفه اول تکرار شد و وی به خلافت خلیفه دوم وصیت کرد و وقتیکه عثمان به امر خلیفه وصیت نامه را می‌نوشت خلیفه بیهوش شد با اینحال خلیفه دوم سخنی راکه درباره پیغمبر اکرم(ص) گفته بود دربارهٔ خلیفه اول تکرار نکرد. گذشته

حضار بلند شد پیغمبر اکرم فرمود برخیزید و از پیش من بیرون روید. پیش پیغمبر نباید هیاهو کنند. کسانی که در این قضیه از عملی‌شدن تصمیم پیغمبر اکرم(ص) جلوگیری کردند همان اشخاصی بودند که فردای همان روز از خلافت انتخابی بهره‌مند شدند و بویژه اینکه انتخاب خلیفه را بی‌اطلاع علی(ع) و نزدیکانش نموده آنان را در مقابل کار انجام شده قرار دادند. آیا می‌توان شک نمود که مقصود پیغمبر اکرم در حدیث بالا تعیین شخص جانشین خود و معرفی علی(ع) بود؟

تقیه در شیعه:

تقیه در تفکر شیعه و در اجرای اعمال سیاسی جای مخصوص بخود را دارد. اقدامی است که شخص را از آسیب جسمی و فکری مصون می‌دارد. در ریشه لغوی با تقوی مربوط است. اقلیت شیعه برای مصون ماندن از ایذاء و آزار و شکنجه در عین حال حفظ ایمان خود در مقابل اکثریت به تقیه متوسل شده‌اند. روش عاقلانه‌ای که برای جلوگیری از ریشه‌کن شدن و انقراض کارساز بوده است. شیعیان در هر فرصت ماموریت خود را برای برانگیختن وجدان مسلمین بر ضد حکام بی‌دین و ظالم انجام می‌دادند ولی در موقیعت لازم در پناه تقیه سالم می‌ماندند. این شیوه در سایر نهضتها و فرقه‌های در معرض تهدید بکار گرفته شده است. اما بوجه انحصار مربوط به تشیع بوده و در مباحث کلاسیک فقهی عنوان تقیه بصورت مستقل آمده است و متکی به سه آیه از قرآن است[1] مفسران شیعه عقیده دارند که در زمان پیامبر اکرم یاسر پدر عمار که پیر مردی ناتوان بود در زیر شکنجه کفار قریش مجبور شد که به شرک ابراز ایمان کند اما محمد(ص) روی این

☞ از اینها خلیفه دوم در حدیث ابن‌عباس باین حقیقت اعتراف می‌نماید. وی می‌گوید من فهمیدم که پیغمبر اکرم(ص) می‌خواهد خلافت علی را تسجیل کند ولی برای رعایت مصلحت بهم زدم می‌گوید خلافت از آن علی بود ولی اگر به خلافت می‌نشست مردم را به حق و راه راست وادار می‌کرد و قریش زیر بار آن نمی‌رفتند از این روی وی را از خلافت کنار زدیم (مراجعه شود به کتاب شیعه در اسلام علامه طباطبائی صفحه ۱۱۸ و به شرح ابن ابی‌الحدید جلد اول صفحه ۱۳۴ و به تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۱۳۷.

۱ ـ آیه ۲۸ سوره آل عمران ـ ایه ۱۰۶ سوره نحل و آیه ۲۸ سوره غافر.

اصل که او از سر تاپا مؤمنی استوار است از وی دفاع کرد و آیه‌ای در همین مورد نازل گردید.
روایتی از امام‌صادق تقیه راهم پایه دین تایید می‌کند «آنکس که تقیه ندارد دین ندارد» و شیخ صدوق فقیه بزرگ شیعه (متوفی به سال ۳۸۱) گفته الغای تقیه تا ظهور امام منادی‌جزئیات اعمال را مشخص می‌سازد فقه اسلام در حیات اجتماعی مسلمانان نقش درجه اول را دارد بهمین جهت در منابع و متون اسلامی اعم از قرآن و سنت روی تفقه سفارش و تاکید گردیده و فقیه یعنی کسی که صاحبنظر در فقه اسلامی است مقامی برجسته دارد. در اسلام تقسیم‌بندی که امروز برای علوم وجود دارد. نبوده و مسائل سیاسی هم شکل مدون نداشته احکامی که امروز مسلمین با عناوین واجب، حرام، مستحب، مباح، مکروه دارند. مربوط به همه زمانها است و همه اعمال انسانها را دربر می‌گیرد. قرآن و سنت در درجه اول در منبع مهم فقه اسلامی هستند. بعد از رحلت پیامبر(ص) در حل مسائل و مشکلات اجتماعی ابتدا به قرآن و سنت مراجعه میشد و اگر حکم مورد پیدا نمی‌شد در آن مسئله اجتهاد می‌نمودند. لذا اجتهاد به مفهوم تلاش و کوشش درکشف پاسخ مسائل طبق احکام شرع در زمان اصحاب یک امر معمول بود. در دوره دوم بعد از رحلت پیامبر(ص) یعنی دوره تابعین و بعد از دوره تابعین هم اجتهاد برای استنباط احکام همچنان ادامه داشت.

دعوت

از اولین اقدامات اسلامی از آغاز بعثت «دعوت» بوده است. دعوت به اسلام یعنی پیشنهاد پذیرش توحید و نبوت حضرت محمد(ص) و دیگر اصول اعتقادی یعنی درخواست پذیرش اسلام از غیرمسلمین توسط مسلمین. دعوت از احکام منصوصه اسلام می‌باشد و جزو ضروریات دین اسلام است «اُدْعُ اِلیٰ سَبِیل رَبّکَ بِالحِکْمَةِ وِ المُوعِظَةِ اَلْحَسَنة و جادلهم بالتی هی احسن اِنَّ ربک هو اعلم بِمَنْ ضَلَّ سَبِیله وَ هُوَ اَعْلَمُ

بِالمُهتَدِینْ[1].

هیچ مسلمانی حق ندارد قبل از آنکه کفار را به اسلام دعوت کند با آنان به جنگ پردازد. اسلام دین دعوت و تبلیغ است آنهم در مقیاس جهانی، مسلمان کامل کسی است که در راه نشر عقیده خود با تمام قوا بکوشد. مسلمان موظف است اسلام را در اختیار دیگران قرار دهد. سعادتمندی خود را باید در پرتو سعادت جامعه و دیگر افراد بجوید، و همین احساس نیروئی به جامعه اسلامی میبخشد و اسلام را از داخل سرزمین اسلامی به صحنه جهانی و بین‌المللی میکشاند و از این حیث به دعوت اسلام بعد جهانی می‌دهد که الذین یُبَلِغُونَ رِسالاتِ الله و یَخشونه و لا یخشون احداً الاالله[2] و بالاخره، وظیفه پیامبر در این رابطه با صراحت بیان گردیده یا ایها النبی اِنّا اَرْسَلْناک شاهِداً و مُبشراً و نذیراً و داعِیاً الی الله باذنه و سراجاً منیرا[3].

و ما ارسلناک الّاکافة للناس بشیراً و نذیراً[4] که جهانی بودن رسالت و دعوت اسلامی با صراحت اعلام شده است. همینطور در آیه قل یا ایهاالناس انی رسول‌الله الیکم جمیعاً[5].

هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله[6] با این ترتیب اصیل‌ترین متن اسلامی یعنی قرآن سیاست جهانی اسلام را ترسیم می‌کند که نتیجه آن وجود یک حکومت جهانی الهی است که در این راه پیامبر گرامی آغازگر بود.

در سال ششم هجری نمایندگانی از مدینه با نامه‌هائی از جانب پیامبر عازم دعوت خارج از مرزها شدند. امپراطور روم شرقی، شاه ایران، نجاشی شاه حبشه، حاکم مصر از جمله کسانی بودند که از طریق فرستادگان پیامبر به اسلام دعوت شدند و معلوم است که

---

۱ - آیه ۱۲۵ سوره نحل - که وظیفه دعوت، قطعی و تخلف ناپذیر بشمار آمد، روش و طریق آن به پیامبر گرامی یادآوری گردیده است.

۲ - آیه ۴۰ سوره احزاب که استواری و ایستادگی مردان الهی در راه تبلیغ و دعوت بحقیقت مورد ستایش و تقدیر خداوند قرار گرفته است.

۳ - آیهٔ ۴۵ و ۴۶ احزاب که میگوید ای پیامبر ما تورا گواه و بشارت آور و بیم دهنده و دعوت کننده بسوی خداوند و چراغی روشن فرستادیم و با این ترتیب مسئولیت پیامبر خاتم معین گردیده.

۴ - آیهٔ ۲۴ سوره سبأ ـ ما تورا بشارت دهنده و بیم رسان برای تمام انسانها فرستادیم.

۵ - آیه ۱۵۸ سوره اعراف.

۶ - آیه ۳۴ سوره توبه.

حکومت جهانی در اسلام از اهداف اولیه بوده است.

امر بمعروف و نهی از منکر:

«امر» بمعنی فرمان دادن و «نهی» بمعنی بازداشتن است. «معروف» به عمل خوب و نیک گفته می‌شود و «منکر» به معنای عمل بد و قبیح است. استقرار این اصل در جامعه و ترتیب درک و فهم و اجرای آن یک فعالیت کاملاً سیاسی است. یعنی جامعه را از درون بسمت کمال سوق دادن، یعنی همه افراد را با تفکر سیاسی بار آوردن یعنی نیروی باز دارنده درونی را در سطح جامعه بمراقبت سالم واداشتن. قرآن در طی نقل نصایح لقمان به فرزندش این جمله را نیز از او نقل می‌کند «یا بُنَیَّ اَقِمِ الصَّلٰاتِ وَ امر بالمعروف وَ انْهَ عَنِ المنکر وَ اصبِرْ عَلیٰ ما اَصٰبَکَ»[1].

قرآن در تاکید بر امر بمعروف و نهی از منکر میگوید «وَلْتَکُن مِنْکُمْ امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هُم المفلِحوُنْ»[2].

و در جای دیگر می‌فرماید «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلات»[3].

جامعه سیاسی اسلام بر اساس تکلیف اجتماعی امر بمعروف و نهی از منکر استقرار پیدا می‌کند و نظم می‌پذیرد. امر بمعروف و نهی از منکر همه مسلمین را نسبت بهم حق نظارت می‌دهد. این نظارت عامه قطع نظر از سمت و مقام دولتی و اجتماعی است. این حق کنترل و نظارتی است که هر فرد نسبت به قدرت حاکمیت دارد میتوان گفت وجود چنین حق و تکلیفی بیش از مسئله انتقاد آزاد و آزادی مطبوعات و آزادی بیان قابلیت تجسم و تأثیر عملی دارد اگر همین امر بمعروف و نهی از منکر در مفهوم قرآنی و

---

۱ - آیه ۱۷ سوره لقمان - ای فرزندم! نماز را بپای دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در مقابل رنج و مصائبی که به تو میرسد شکیبا باش.

۲ - آیه ۱۰۴ سوره آل عمران - باید از شما مسلمین گروهی باشند که مردم را دعوت به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنها رستگارند.

۳ - مردان و زنان مؤمن برخی‌شان دوست برخی دیگرند و امر بمعروف و نهی از منکری می‌نمایند و نماز بَر پای می‌دارند.

الهی آن رایج باشد چه کسی ممکن است جامعه اسلامی را فاقد آزادی بنامد و چطور ممکن است تصور شود اشخاص فاسد بتوانند در اجتماع رشد نمایند. چگونه امکان دارد ادعا گردد آمار جرم و گناه و منهیات افزایش یافته است.

خداوند امر بمعروف و نهی از منکر را جزء صفات انفکاک ناپذیر یک مسلمان و جامعه اسلامی معرفی می‌کند از مشخصات و نقاط شناسائی کشور اسلامی از دیگر جوامع می‌داند. کُنتُمْ خَیْرَ اُمَةِ اُخرِجْت لِلنّاسْ تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنونَ بالله [1].

در سوابق اسلامی مسئله امر بمعروف و نهی از منکر مورد بحث و اظهار نظر فراوان قرار گرفته و در اینجا دو عبارت از امام علی بی ابیطالب(ع) نقل می‌کنیم که فرمود «تمام اعمال نیک و از جمله جهاد در برابر امر بمعروف و نهی از منکر مانند قطره‌ای در کنار دریای موّاج بیش نمی‌باشد» ای مسلمانان امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید و از یاد نبرید که در آن صورت اشرار بر شما تسلط پیدا می‌کنند و برای رفع آن دعا می‌کنید اما مستجاب نمی‌شود.[2]

ماوردی صاحب کتاب الاحکام السلطانیه فصل مستقلی به عنوان احکام حسبه دارد. مردمی که بدون وابستگی به دولت امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند «متطوع» و آن کسی که از طرف دولت ماموریت در این موضوع را پیدا می‌کند محتسب می‌نامد و در گذشته حکومت اسلامی محتسب مقامی مهم بوده است. متطوع تکلیفش واجب کفائی است و محتسب واجب عینی و می‌تواند از بیت‌المال ارتزاق کند[3]. فقها در بحث امر بمعروف و نهی از منکر برای امر و ناهی شرایطی قائل گردیده‌اند از جمله علم، احتمال تأثیر، عدم مفسده، تکرار مرتکب، همچنین در این بحث مراحلی برای آن قائل شده‌اند از

---

۱ - آیه ۱۱۰ سوره آل عمران ـ شما مسلمانان جماعتی هستید که از دل تاریخ سرزده اید درمیان مردم و امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدای یگانه ایمان دارید.

۲ - و ما اَعْمْاَل البرّ کُلُّها والجهاد فی سبیل اللهِ عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الاّکنفثةِ فی بحر لُجّیٍ
- لا تترکوا الامر بالمعروف و انهی عَنْ المنکر فیولیٍ علیکم اَشْراٰرکُمْ ثمّ تدعونَ فَلاٰ یَستَجابْ.

۳ - صفحه ۲۴۰ و بعد کتاب احکام السلطانیه ماوردی.

جمله ترک معاشرت، ارشاد زبانی، اتمام حجت، اقدام عملی[1].

اصل برابری و برادری اسلامی:

یک پارچگی و وحدتی که اسلام با دعوت به این دین هدف دارد مبتنی بر برادری و برابری است. اعتقاد به برتری یک نژاد بخصوص، حق ندادن تفکر به پیروان مذاهب دیگر، افراط در احساسات ملیت پرستی از موانع جامعه جهانی است که اسلام مبارزه با آن را در پیش گرفته است. در مقابل وحدت انسانیت را رواج داده و تاکید نموده که بیشمار افراد انسان، مرد و زن، سیاه و سفید، متمدن و وحشی، دانشمند و نادان، فقیر و ثروتمند از نظر آفرینش یکی هستند و همسانی بین آن‌ها وجود دارد. برادری بین آنها باید منشأ همه گونه عواطف و مهر و محبت باشد هیچ انسانی حق ندارد خود را از پیکر واحد انسانی جدا نماید توجه قرآن به اصل وحدت انسانی با توجه به اینکه اسلام بدنبال تاسیس یک جامعه جهانی است، کاملاً طبیعی می‌باشد. که یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده[2]. و یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنَّ اکرمکم عندالله اتقیکم [3].

در این دو آیه تاکید شده که همه افراد بشر فرزندان یک پدر و مادرند و از یک ریشه واصل‌اند و بر آنها جز روش برادری و وحدت و یکپارچگی نمی‌تواند حاکم باشد. مسئله وحدت و برادری به تعبیر «یا بنی آدم» آمده است. علی (ع) در فرمان سیاسی تاریخی خود بمالک اشتر فرماندار مصر می‌گوید: هان ای مالک دلت را جایگاه رحمت به ملت خود قرار ده با آنان محبت و عطوفت فراوان داشته باش، برای آنان چون حیوان درنده‌ای که جان و مال آنان را تباه کنی مباش.

---

۱ – مراجعه شود به منابع فراوان فقهی و کتب استدلالی در این رابطه و به رسائل عملیه مراجع تقلید.
۲ – آیه ۱ سوره نساء.
۳ – آیه ۱۳ سوره حجرات.

آزادی عقاید و عدم تفتیش آن:

اسلام با اینکه به دنبال حکومت جهانی است و با اینکه دعوت به اسلام را یک اصل می‌داند و با اینکه جهاد مطرح است. نسبت به ادیان و مذاهب دیگر احترام می‌گذارد. برای مذاهب دیگر حق موجودیت و حیات قائل است و برای پیروان آنها کوچکترین اهانت و تحقیر روا نمی‌دارد. شکنجه، آزار و تفتیش عقاید را محکوم می‌کند. حتی حمایت از پیروان مذاهب دیگر را در جامعه جهانی عهده دار می‌شود و منافع و مصالح آنها را در برنامه کلی جامعه اسلامی منظور می‌دارد و سعی می‌کند وسایل رفاه و آسایش آنان را فراهم نماید.

به حکم قرآن مسلمان هرگز راه اجبار و اکراه در دین را انتخاب نمی‌کند. خداوند روش غلطی که در طول تاریخ عامل دشمنیها و کشمکش‌های مذهبی خونین بوده و می‌باشد تقبیح نموده است. در فشار گذاردن، پیروان ادیان بخاطر تغییر عقیده قلبی آنان ممنوع می‌باشد. قرآن به این واقعیت توجه خاص دارد که اجبار واکراه نمی‌تواند افکار و عقاید و خط سیر وجدان افراد را عوض نماید و می‌فرماید «ولو شاء رَبُّکَ لَأمنَ مَنْ فی الاَرضِ کُلُّهُمْ جَمیعاًاَفَاَنْتَ تُکرِهُ الناسَ حَتیٰ تَکونو مؤمِنینَ[1] و بطریق اولی مسلمانان نباید هرگز برای تغییر اعتقاد دینی به اکراه واجبار متوسل شوند. اگر شخصی ظاهراً بحکم اجبار عقاید مذهبی را پذیرفت دلیل آن نیست که از صمیم قلب آن را پذیرفته است. عقاید وجدانی و درونی اشخاص در اثر علل و مقدمات خاصی به وجود می‌آید. در تغییر آن باید راه منطق و بحث را انتخاب کرد نه اجبار که لا اکراه فی الدین قدتبین الرشد من الغی[2].در اسلام روابط و رفتار مسلمانان با پیروان دیگر مذاهب مشخص شده در قرآن تصریح گردیده نه تنها نباید با دیده بغض و عداوت به توده‌های غیر مسلمان نگریست بلکه باید به آنها نیکوکاری و محبت نمود. لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و

---

۱ - آیه ۹۹ سوره یونس : اگر خداوند بخواهد همگی مردم روی زمین(بدون اینکه اختیاری داشته باشند) ایمان می‌آورند (ولی خداوند چنین چیزی نخواسته) در این صورت تو ای پیامبر می‌توانی با اکراه مردم را مؤمن کنی؟!

۲ - آیه ۲۵۶ سوره بقره: در دین اجبار و اکراه نیست را ه سعادت و کمال از گمراهی و ضلالت باز شناخته شده است.

لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین، انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم[1]. «خداوند شما را از نیکی و احسان به افراد غیرمسلمانی که در کار دین با شما نجنگیده و از سرزمینتان بیرونتان نکرده‌اند منع نمی‌کند؛ خدا انصاف‌گران را دوست می‌دارد خدا تنها از دوستی کسانی منع می‌کند که بخاطر دینتان با شما جنگیده‌اند و شما را از سرزمینتان بیرون رانده در این کار اصرار و یاوری نموده‌اند. آنان که با اینان دوستی ورزند ستمگرانند ـ بنابراین فقط کسانی که دشمن اسلام‌اند و این دشمنی را به صورت تعرض و تجاوز آشکار و یا توطئه و خیانت به مورد عمل در می‌آورند باید سرسختی و دشمنی کرد و با آنها مقابله نمود. علی (ع) هنگام عبور پیرمردی افتاده و ناتوان را دید که تکدی می‌کند فرمود این پیرمرد کیست؟ گفتند او یک نفر مسیحی است، علی در حالی که سخت برآشفته بود فرمود تا جوان بود از او کار کشیدید و اکنون که پیر و ناتوان شده کسی کاری به او مراجعه نمی‌کند و در فکر او نیست زندگی و معاش او را از بیت‌المال مسلمین تامین کنید[2] سیاست حاکم اسلامی نسبت به غیر مسلمین با این روش نشان داده شده است.

سیاست تألیف قلوب:

اسلام برای تشویق و تقویت ایمان مسلمین ضعیف الایمان و برای جلب همکاری و همفکری غیر مسلمین در جهاد و در مبارزه علیه طاغوت‌ها و در دفاع از میهن اسلامی سیاست تالیف قلوب را مطرح ساخته است. قرآن کریم برای مصرف بودجه زکات[3] هشت مورد را معین ساخته که یکی از آن موارد تالیف قلوب است. گرچه تمام

---

۱ - آیه ۸ و ۹ سوره ممتحنه - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس همین آیه در اصل چهاردهم می‌گوید «دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظف‌اند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که برضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

۲ ـ وسایل الشیعه کتاب جهاد باب نوزدهم.

۳ - آیه ۶۰ سوره توبه می‌گوید انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم.
یعنی مصرف زکاة مخصوص فقراء، مساکین، و بینوایان، کارگذاران دولت اسلامی که مسئول

هشت مورد مشخص کننده سیاست پایه ای اسلام در تنظیم بودچه می‌باشد ولی در اینجا نظر در تالیف قلوب است که خود در جهت استحکام حکومت اسلامی تاثیر دارد. در اینکه چه کسانی مشمول مؤلفه قلوب می‌شوند اختلاف نظر هست[۱] شرط عمده و مهم در تالیف قلوب اقتضای مصلحت اسلام است که تشخیص آن با پیشوا و رهبر وقت مسلمین می‌باشد.

جهاد:

در اصول سیاسی اسلام جهاد جای خاص خود را دارد. در قرآن مجید دهها بار مسئله جهاد مطرح شده است. اما جهاد قابل مقایسه با جنگهائی که پیوسته در دنیا اتفاق افتاده نیست. جهاد در مسیر هدف نهائی اسلام صورت می‌گیرد[۲] آنهم برابر موازین و شرایط و معیارهائی است. اساس رسالت پیامبر اسلام یعنی سیاست کلی اسلام رساندن پیام خدا به همه انسانها بوده است[۳] پیغمبر موظف نبوده که همه را مسلمان کند. خود افراد بعد از دریافت پیام باید تصمیم بگیرند جهاد در چهارچوب استراتژی ارشادی اسلام آخرین مرحله است. در سوابق اسلامی تقسیم بندیهای مفصل برای جهاد شده از جمله جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی. جهاد ابتدائی را مخصوص زمان و حضور معصوم دانسته و در زمان غیبت امام زمان فقط جهاد دفاعی را مجاز شناخته‌اند که به محض

☞ جمع آوری زکاتند، تالیف قلوب، در راه آزادی بردگان، مقروضین و ورشکستگان کارهای خداپسند (امور عام المنفعه) و دور افتادگان از وطن که نیاز دارند.

۱ - کفار، منافقین، مسلمین ضعیف الایمان هرسه را شامل می‌شود رهبر فقید انقلاب در تحریر الوسیله در این رابطه چنین نظر دارند، مؤلفه قلوبهم آن عده ازکفار هستند که با تالیف قلوب قصد می‌شود که آنان به جهاد و مبارزه ترغیب شوند و یا اینکه گرایش پیدا کنند بدین اسلام، همینطور آن عده از مسلمانان که عقیده آنان نسبت به اسلام ضعیف است مشمول تالیف قلوب هستند (تحریر الوسیله جلد ۱ صفحه ۳۳۶ مسئله ۱۲).

۲ - هدف نهائی اسلام در سطح جهانی تبلیغ جهان بینی توحید بر اساس قرآن، ریشه کن ساختن هرگونه ظلم و ستم و بر قراری نظام عدل و قسط و برادری و اخوت. از بین برداشتن تفکرات نژاد پرستی و تبعیضات قومی نفی تجزیه بشریت وسیله مرزهای جغرافیائی و اقلیمی، تاسیس حکومت واحد جهانی اسلامی و بالاخره ساختن انسان والائی که شایسته مقام جانشینی خدا در زمین باشد.

۳ - و ما أَرْسَلْناكَ الاّ كافةً لِلناسِ بشيراً و نذيراً (تورا بعنوان پیامبر مژده‌بخش و هشدار دهنده تمام بشریت رسالت دادیم. آیه ۲۸ سوره نباء).

احساس خطر برای اسلام و مملکت اسلامی بر هر مکلفی واجب می‌شود. پیشوایان اسلام در مورد و عظمت و ارزش و فضیلت جهاد سخن‌ها گفته‌اند[1] که بخوبی جهاد را در تحقق اهداف اسلام نشان می‌دهد.

قاعده نفی سبیل:

اسلام سعادت بشر را در اجرای قوانین الهی میداند. علاقمنداست تمام بشریت اسلام را فهمیده بپذیرند. و بنابراین خط مشی، کلیه راههائی را که امکان عناد با اسلام و مقابله با آن سلب عزت مسلمین وجود دارد مسدود مینماید. قاعده نفی سبیل از پایه‌های سیاست اسلامی و متضمن همین معنی است. این قاعده استقلال، آزادی و خودکفائی را برای جامعه اسلامی تضمین می‌نماید. خداوند بر اساس این قاعده در قوانین و در شریعت اسلام هیچگونه راه نفوذ و تسلطی برای غیر نسبت به مسلمین باقی نمیگذارد. بر اساس این قاعده اگر کشور اسلامی بخواهد قراردادی با دیگر کشورها منعقد نماید. نمی‌تواند حکمیت در موارد اختلاف را به غیر مسلمین واگذار نماید. نمی‌تواند رسیدگی قضائی به آن قرار داد را به دادگاه یک کشور غیر اسلامی تفویض کند. ولن یجعل الله للکافرین علی‌المؤمنین سبیلا[2] و در این رابطه است که خداوند میفرماید: ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون[3]. علاوه از قرآن، حدیث اعتلاء[4] بر تائید قاعده می‌باشد و در حقوق داخلی و بین‌المللی مصادیق زیادی موضوع دارد. بر اساس این قاعده کافر نمی‌تواند هیچگونه ولایتی بر مسلمانان پیدا کند - در تصویب قوانین اسلامی باید این اصل رعایت گردد در قانون اساسی جمهوری اسلامی شرط اسلام برای

---

۱ - از پیامبر گرامی روایت شده که در مبارزه با عوامل ظلم و ستم میفرماید: الخیر کُلُّهُ فی‌السیف و تحت ظِلِّ السیف و لا یقیم الناس الا بالسیف و السیوف مقالید الجنة و النار (تمام خیر در شمشیر است و در سایه شمشیر و مردمان از کجی راست نمی‌شوند. مگر در سایه شمشیر. شمشیرها کلید بهشت و دوزخ‌اند) جامع عباسی شیخ‌بهائی صفحه ۱۵۱ - بعلاوه به خطبه ۲۷ نهج البلاغه از سخنان علی (ع) مراجعه شود.

۲ - آیه ۱۴۱ سوره نساء - هرگز خداوند برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط بازنگذاشته است.

۳ - آیه ۸ سوره منافقون - عزّت مخصوص خداوند و پیغمبرش و مؤمنین میباشد ولی منافقین نمیدانند.

۴ - ص ۵۵.

پاره‌ای مقامات از همین باب است. پذیرفتن کاپیتولاسیون در کشورهای اسلامی و دادن امتیازات و انحصارات و پایگاه نظامی به بیگانگان بر خلاف این اصل بوده است.
امروزه این قاعده با آنچه‌که بعنوان اعلامیه حقوق بشر مطرح شده در تضاد است. رعایت مصالح نظام اسلامی ایجاب می‌کند از یکطرف این قاعده باتمام محتویٰ اجرا شود و از طرف دیگر وضعی پیش نیاید که با تمرکز قدرتهای غیر اسلامی خطراتی را پیش آورند که محلی برای اعمال قاعده فوق نباشد.

سیاست در افکار حکمای اسلامی:

جنبش فلسفی و تفکرات سیاسی مسلمانان مخصوصاً در زمان خلافت عباسیان با الکندی تبلور یافت و با افراد برجسته‌ای مثل ابونصرفارابی، ابوعلی سینا، محمدبن زکریای رازی، ابن باجه، ابن رشد، ابن طفیل، غزالی، و ... توسعه یافت. در فلسفه سیاست و مباحثی نظیر خلافت، دولت، کشور، سلطنت، مدینه، قانون، مطرح شد و در این زمینه‌ها آثار ارزشمند و بدیعی باقی گذاشتند.
حکما و اندیشمندان اسلامی بطور مستقل هم به شیوه استدلالی نظرات سیاسی فلاسفه یونان را در قالب تلقی دین اسلام که پایه اساسی معتقدات آنها را در بر می‌گیرد، ریخته و دین و سیاست و فلسفه را بهم آمیخته، نتایجی متفاوت با استنتاجات فلاسفه یونان بدست آوردند و در مجموع می‌شود به حکمای مسلمان نام فلاسفه الهی داد. در عین حال باید توجه داشت افکار سیاسی و نظراتی که ابراز داشته‌اند همیشه نمودار دکترین خالص اسلامی در فلسفه سیاسی نیست گاهی استنتاجهای آنها با جهان بینی ناشی از فقه اسلامی کاملاً انطباق ندارد.
بمنظور رسیدن به حقیقت نظام فکری اسلام در مورد جامعه، دولت، حاکمیت، رژیم سیاسی استفاده از منابع و مآخذ دست‌اول مثل قرآن مجید، سنت و نظرات فقهای طراز اول که در جهت استنباط احکام از علوم معین اسلامی بهره برده‌اند گریزی نیست.
روش علمی فقهای گذشته و حال که متعرض اینگونه مباحث شده‌اند با دید حکما و

فلاسفه در تمام زوایا یکی نبوده و نیست.

ابن مقفع[1] در کتاب ادب‌الکبیر بخشی را به ادب سلطان اختصاص داده و قواعد اخلاقی مملکتداری را نوشته و در این مقالات تاکید شدیدی در مورد عدالت دارد و آن را وظیفه اساسی شاه شناخته است. بعد از او بسیارند کسانیکه در این راه گام برداشته‌اند. جاحظ کتاب التاج را تألیف کرده[2]. ابن قتیبه عیون الاخبار رانگاشته، مسعودی (متوفی به سال ۳۴۵ هجری) مروج الذهب و التنبیه و الاشراف را نوشته و ابو الفرج اصفهانی (متوفی بسال ۳۵۶) کتاب الاغانی را تألیف نموده است. همه این آثار در سیاست مدن و مملکتداری است. ابو علی مسکویه از دانشمندان آگاه به رموز سیاست (متوفی به سال ۴۲۱) می‌باشد و در کتاب آداب العرب و الفرس خود اقوال هندیها و ایرانیان و یونانیها در باب سیاست را جمع کرده است.

در قرن پنجم هجری هم قابوس نامه امیر عنصرالمعالی قابوس و شمگیر را داریم که برای فرزند خود گیلان شاه در ۴۷۳ نگاشته و متضمن حکمت، سیاست و اندرزهای اخلاقی، و پر از حکایت و امثله و حاصل عمری تجربه می‌باشد. سیاست نامه خواجه نظام الملک کتاب دیگری است در سیاست مدن که از ۴۸۴ تا ۴۸۵ تالیف شده شامل جمیع تکالیف و امتیازات پادشاهان و همه شعب اداره کشور است. وی اندکی قبل از اینکه کشته شود این کتاب را تمام کرد[3].

خواجه نصیرطوسی اخلاق ناصری را نوشت و در آن افکار و عقاید ایرانی و

---

۱ ـ عبدالهبن مقفع (روزبه) از دانشمندان ایرانی است وی در ۱۰۷ هـ. ق در فارس متولد شد و در ۱۴۲ در سن ۳۶ سالگی به دستور منصور خلیفه عباسی بقتل رسید بعضی معتقدند وی از مذهب مانی پیروی میکرده و دسته‌ای او را تحت تعالیم بودا دانسته‌اند وی خدا ینامک تاریخ شاهان ایران را از پهلوی به عربی ترجمه کرد دیگر از کتب او ادب الکبیر و ادب الصغیر است.

۲ – جاحظ که در سال ۲۵۵ هجری فوت کرده در علت نوشتن کتاب التاج می‌گوید چون بسیاری از عامه و بعضی از خواص با آنکه اجمالاً به شرایط اطاعت و فرمانبرداری عمل می‌کنند ولی از وظایفی که در مقابل پادشاهان بر عهده دارند بی اطلاع می‌باشند. از این جهت آداب پادشاهان را در این کتاب گرد آورده‌ایم تا مردم آن را سرمشق و وسیله تأدب خویش قرار دهند.

۳ – خواجه نظام الملک قبل از عزیمت به سفر بغداد اوراق سیاست‌نامه تالیفی خود را بـه نسخه‌بردار کتابخانه شاه سپرد و به او گفت که آن را بخط خوب بنویس و اگر بنده را باز آمدن نباشد این دفتر را به پیش خداوند عالم خلدالله مُلْکُه برد گویا از پایان حیاتش و نزدیکی آن اطلاع داشت.

یونانی را توام کرد. در اخلاق ناصری فصلی به سیاست اختصاص یافته است. در همه آثار ایرانیان اندیشمند درباب سیاست یک مطلب تاکید شده و آن اعمال موازین و اصول اخلاقی برای اقدامات سیاسی است. جهاتی برای اداره مملکت در نظر گرفته می‌شود و توصیه میگردد که با اخلاق تطبیق داشته باشد.

فارابی:

فارابی[1] از پیش قراولان فلسفه اسلامی است وی توانست بر اندیشه فلاسفه یونان از افلاطون و ارسطو احاطه یابد و از آن بگذرد و برای علوم تقسیم بندی جدیدی ارائه کند. کتاب احصاءالعلوم وی در این رابطه است. آثار دیگر فارابی نشان می‌دهد که بحث روی اندیشه‌های سیاسی جای خاصی در تفکر او دارد بحث رژیم‌های سیاسی امروز را با تقسیم بندی جامعه‌های گوناگون نشان می‌دهد. فارابی اصالت را برای جامعه قائل است. در حالیکه ارسطو برای خانواده اصالت قائل بود. فارابی عقیده دارد برای اصلاح جامعه و جلوگیری از ارتکاب جرم و گناه تذکرات اخلاقی کفایتِ نمی‌کند. بلکه باید زمینه و علل ارتکاب را شناخت و آنرا از بین برد. فارابی به حکمت عملی نظر داشته و از نظر او فلسفه نظری مقدمه‌ای است برای علم مدنی فارابی از جهان بینی اسلامی آغاز می‌نماید و عقیده دارد بدون جهان بینی نمیتوان جامعه را بنیاد نهاد. روش مشاهده فارابی حد واسط نگرش افلاطون و ارسطو است. ارسطو با گرایشی عقلی به جهان مینگریست در حالکیه افلاطون به گرایش‌های اشراقی توجه دارد. به عبارت دیگر افلاطون شناخت حقیقت را از طریق ادراکات عقلی و حسی کافی نمی‌داند، و به اشراق که ملاحظه بودن

---

۱ - فارابی از متفکرین سیاسی دوره اسلامی است. فارابی در درون فرهنگ نوین اسلامی پرورش یافت و دوره دویست‌ساله سکوت که در خصوص فلسفه و سیاست وجود داشت درهم شکست وی راهنمای فیلسوفان بعدی چون ابن سینا شد. فارابی از نخستین اندیشمندان اسلامی است که در آغاز بحران خلافت و در زمان اوج گیری بحث درباره جانشینی پیامبر اسلام (ص) با تکیه بر اندیشه فلسفی وارد شد و کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» رانوشت. ابونصر فارابی به عنوان فیلسوفی شیعی نه می‌توانست خلافت ظاهری اهل سنت را بپذیرد و نه با تکیه بر اندیشه فلسفی یونانی می‌توانست اندیشه خود را با حکومت شیعیان اسمعیلی هم آهنگ سازد. به عبارت دیگر وی نه با دریافت خلافت از ظاهر شریعت موافقت داشت و نه با باطن عصیانگر اسمعیلیان و این هر دو را از تشکیل مدینه فاضله بدور میدانست (متوفی ۳۳۹ هجری قمری).

واسطه حقیقت است روی می‌آورد. فارابی اختلاف نظر افلاطون وارسطو را در شناخت عالم هستی در تعارض نمیداند و معتقد است از دو راه حقیقت را عرضه می‌دارند. در تفکر فارابی اولین مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که جامعه جدا از فرد است. کما اینکه می‌گوید انسان با فضیلت در جامعه فاضله شکل می‌گیرد.

ماوردی

ماوردی[1] صاحب کتاب معروف احکام السلطانیه است. وی در باب وظایف و اختیارات خلیفه و وجوب احترام به مقررات مستقر امامت را موهبتی از جانب خداوند میداند، و بیعت اهل حل و عقد را با خلیفه هنگامی که بر عهد و میثاق جماعت مسلمین علاوه گردد، از شرایط اصلی تعیین خلیفه و امام می‌شمارد[2] ولی مثل اکثرکسانی که

---

۱ ـ ابوالحسن ماوردی در سال ۳۶۴ هـ. ق در بصره متولد شد تحصیلات خود را در بصره که از مراکز مهم تعلیم و تربیت جهان اسلام بود به انجام رساند و در جوانی ادیبی نامور شد و کار قضائی را در پیش گرفت و سرانجام در بغداد مستقر شد در سال ۴۲۹ خلیفه القا در چهار تن از فقهای مذاهب اربعه اهل سنت را دعوت کرد تا یک رساله فقهی را تدوین کنند ماوردی برای نوشتن فقه مذهب شافعی انتخاب گردید و کتاب الاقناع را نوشت خلیفه اثر ماوردی را بهترین آنها شناخت و به او سمت اقضی القضاتی داد که تا هنگام مرگ به سال ۴۵۰ در این سمت بود وی مورد توجه آل بویه و عباسیان هر دو بود وی به نمایندگی از آل بویه با مخالفین صحبت می‌کرد و حل اختلاف می‌کرد. از وی بعنوان سیاستمدار و دولتمردی زیرک نامبرده‌اند (مراجعه شود به جلد دوم تاریخ فلسفه در اسلام میان محمد شریف ترجمه فارسی زیر نظر نصرالله پورجوادی مرکز نشر دانشگاهی چاپ ۱۳۶۵ صفحه ۱۸۳).

۲ ـ به عقیده ماوردی نهاد امامت از لوازم ذاتی شریعت است. انتخاب امام به اجماع مسلمین امری ضروری است. هیات انتخاب کننده باید اشخاصی با صلاحیت‌های لازم باشند کاندیداهای امامت باید دارای شرایط عدالت، علم، تندرستی کامل، خردمندی، شجاعت و تعلق به خاندان قریشی است. به عقیده ماوردی حق شرکت در انتخاب فقط از آن کسانی نیست که در مرکز خلافت زندگی می‌کنند ولی بطور سنتی در مرکز خلافت انتخاب صورت می‌گیرد زیرا مرگ خلیفه پیشین ابتدا در آنجا اعلام می‌شود و ملاحظات سیاسی مستلزم انتخاب فوری خلیفه است و بیشتر کسانی که دارای شرایط لازم برای امامت‌اند در آنجا زندگی می‌کنند. از بین شرایطی که برای نامزدی خلافت می‌شمارد شرط قریشی بودن از همه مهمتر است و روی آن تکیه می‌کند و می‌گوید اگر کسی معترض باشد که این امر مانع خلافت غیرقریشی است نباید به ایراد وی توجه نمود زیرا تعلق به خاندان قریشی امری بود که ابوبکر در باب ارجحیت انتخاب در سقیفه بنی‌ساعده بدان استناد کرد. طریق انتخاب یا وسیله گروه انتخاب کننده است و یا بوسیله امام حاکم به عقیده ماوردی حتی یک نفر برای انتخاب خلیفه کافی است و برای اثبات این امر حدیث عباس (عموی پیامبر) را گواه می‌آورد عباس به علی گفت «دستت را دراز کن، من سوگند یاد می‌کنم که با تو بیعت کنم و وقتی مردم بدانند که عموی پیامبر برای بیعت از برادرزاده‌اش سوگند یاد کرده هیچکس به امامت تو ☜

خواسته‌اند قدرتهای موجود را توجیه کنند و وجود سلاطین وامرا را در قالب کلی فکر اسلامی جای دهند به طبقه‌بندی نهادهای موجود درزمان خود پرداخته است. ماوردی وزارت را به دو صورت مطرح می‌کند وزارت تفویض که از طرف خلیفه به شخص مشخص و معینی واگذار می‌شود، و وزارت تنفیذ که بر اقتدار وزیر مقتدر و مستقری توسط خلیفه و جانشین او مهر تأیید گذارده می‌شود. ماوردی هوادار وحدت خلافت و کثرت دولت است و در این راستا برای امارت قائل به تقسیم بندی است. وامارت را به امارت عامه و امارت خاصه و امارت استکفا و امارت استیلا تقسم می‌کند. امارت استکفا وقتی است که امیر ابتدأ و مستقیماً از جانب خلیفه منصوب شود.

و در چنین موردی امیر تابع و مطیع است و امارت خود را در قالب احکام وزیر نظر خلیفه به اجرا در می‌آورد. امارت استیلا وقتی است که شاه یا امیر به زور شمشیر و به اقتضای قدرت و شوکت خود زمام امور را در منطقه‌ای بدست می‌گیرد، و خلیفه ناچار فرمان امارت برای اوصادر می‌کند و او را به رعیت میشناسد. گاهی چنین امیرانی چنان بر قدرت تکیه می‌زنند که خلیفه بدون رضایت آنها نمی‌تواند به خلافت خود ادامه دهد. ماوردی پس از بحث در خصوص وظایف خلیفه[1] و اینکه مردم باید در انجام وظایف از او اطاعت

اعتراض نخواهد کرد» ماوردی می‌گوید اگر دو نامزد بطور مساوی شرایط نامزدی امامت را داشته باشند هیات انتخاب کننده می‌تواند بدون هیچگونه ارائه دلیلی یکی را انتخاب کند هرگاه، هیات انتخاب کننده شخصی راکه شرایط کمتری را در برابر شخص دیگری که شرایط بیشتری را دارد برگزینند ـ در صورتیکه شخص نخست واجد همه شرایط باشد ـ انتخاب مشروع است و اگر برای امامت فقط یک نامزد واجد شرایط وجود داشته باشد وی خودبخود به مقام امامت نائل می‌گردد و نیازی به انتخاب نیست. به عقیده ماوردی امام حاکم می‌تواند جانشین خود را معین کند. مسلمین عمر را نه به جهت پیشنهاد ابوبکر بلکه بخاطر اطاعت از امر او که خلیفه بود به خلافت قبول کردند همینطور هنگامی که عمر شورای کوچکی برای انتخاب جانشین خود تعیین کرد این امر فرمانی از جانب امام بود و برای مسلمین راه دیگری جز اطاعت از آن وجود نداشت. امام می‌تواند هر شخص مناسبی را به شرط اینکه پدر یا پسر خودش نباشد به جانشینی خود معین کند و در این مورد تراضی اهل حل و عقد لازم نیست ولی اگر پسرش را معرفی نماید این تراضی باید حاصل گردد همینطور وی می‌تواند هر یک از خویش‌آوندان دیگر خود را بدون حصول تراضی تعیین کند.

(مراجعه شود به الاحکام السلطانیه الماوردی صفحه ۱ الی ۱۵).

۱ ـ ماوردی در مقام معرفی وظایف خلیفه ده مورد را بیان می‌کند الف ـ حفاظت و دفاع از اصول مسلم دیانت که مورد پذیرش مراجع متقدم قرارگرفته و بوسیله آنان اعلام شده است اگر کسی بدعت گذارد یا مرتد شود امام باید او را به حقیقت متقاعد سازد و به اطاعت از شریعت وا دارد. ب ـ در اجرای عدالت و حل

کنند و به او کمک رسانند به این امر می‌پردازد که در چه شرایطی خلافت را از دست می‌دهد[1].

☜ کلیه دعاوی بر اساس شریعت خلیفه باید مانع از تسلط قوی بر ضعیف شود و ضعیف را تشویق کند که حق خود را از قوی بستاند ج ـ برقراری نظم و قانون در کشور تا مردم بتوانند زندگی صلح‌آمیزی را بگذرانند و در فعالیتهای اقتصادی خود آزاد باشند و بدون ترس در سرزمین خود به مسافرت بپردازند د ـ اجرای قوانین جزائی قرآن تا اطمینان حاصل شود که خلایق از نواهی پروردگار تخطی نمی‌کنند و حقوق اساسی انسان نقض نمی‌شود هـ ـ دفاع از مرزها در برابر تهاجمات خارجی تا در کشور اسلامی امنیت جان و مال مسلمانان و غیرمسلمانان تضمین شود. و ـ سازماندهی جنگهای دینی با کسانی که با اسلام مخالفت می‌ورزند یا از قبول حمایت دولت اسلامی به عنوان رعایای غیرمسلمانان خودداری می‌نمایند امام بر اساس عهدی که با خدا بسته باید تفوق اسلام را بر تمام ادیان و مذاهب دیگر برقرار سازد. ز ـ جمع‌آوری خراج و زکاة بر اساس احکام شریعت و استنباط فقها بدون توسل به فشار. ح ـ تقسیم مزایا و تعیین مقرری از بیت‌المال به کسانی که مستحق آن هستند این مبالغ نباید به خست یا اسراف مصرف شود و نباید زودتر یا دیرتر پرداخت گردد. ط ـ نصب اشخاص متدین و صدیق در مشاغل عمده دولتی و خزانه‌داری تا اداره صحیح و مؤثر آنها اطمینان حاصل شود و اموال دولت حفظ گردد ی ـ امام باید شخصاً به امور قلمرو خویش رسیدگی کند و از مسائل آن آگاه باشد بطوری که خود بتواند سیاست ملّی را رهبری و منافع امت را تامین کند اما نباید مسئولیت را به دیگران بسپارد و خود را غرقه در تجملات و یا وقف در امور دینی سازد. مراجعه شود به تاریخ فلسفه در اسلام جلد دوم صفحه ۱۹۲ و بعد.

۱ ـ ماوردی عقیده دارد پس از برگزیدن کسی به مقام خلافت یا امامت دیگر نمی‌توان او را خلع کرد مگر اینکه دستخوش تغییرات اساسی شود تغییرات اساسی را در چند چیز می‌داند یکی تغییر اساسی در روحیه عدالتخواهی و بر دو نوع است تغییرات روحی که در ارتباطِ با جسم است یعنی اگر بیش از حدّ برده امیال خود شود و آشکارا نسبت به منهیات شریعت بی‌اعتنایی کند. و تغییراتی که در ارتباط با ایمان او حاصل شود یعنی عقایدی مغایر با اصول مسلم دین اتخاذ کند یا عقاید فاسدی دارا گردد که برابر با بطلان اصول مورد قبول دین باشد. اگر در شخص امام تغییرات جسمانی روی دهد که بر سه نوع است از میان رفتن حواس جسمانی از میان رفتن اندام‌های بدنی و از میان رفتن توانائی نظارت بر امور کشور و اداره آن در مورد نقایصی که در حواس جسمانی روی دهد دو نقص مهمتر و مانع کار اوست یکی از دست رفتن قدرت فکری و دیگری از دست دادن دید چشمان است. در مورد دوم از بین رفتن اندامهای بدنی وقتی که مانع از اجرای وظایف عادی گردد مثل از میان رفتن دو دست یا دوپا و در مورد سوم که توانائی شخص خلیفه برای اداره امور از بین برود که به دو صورت فرض شده یکی اینکه خلیفه تحت نفوذ یکی از مشاوران یا دستیاران خود قرار گیرد و دیگر اینکه خلیفه به چنگ دشمن بیافتد و اسیر شود در مورد اول می‌گوید اگر آن شخص بطور علنی برضد خلیفه قیام نکند خلیفه می‌تواند در مقام خود باقی باشد و شخص غاصب بر طبق احکام شریعت حکم براند و از موازین عدالت دفاع کند تا احکام شریعت دچار مصائب نشود ولی اگر رفتار غاصب مغایر با اصول دین و عدالت باشد وجود او را نمی‌توان در آن مقام تحمل کرد و خلیفه باید از کسی یاری طلبد که بتواند غاصب را خلع کند و مرجعیت مطلق را به خلیفه بازگرداند ماوردی تحت شرایط وضعی که آل بویه در بغداد فراهم ساخته بودند و قدرت عملی را از خلیفه سلب کرده بودند چنین نظری داده است و حتی می‌گوید اگر غاصب مراتب اطاعت خود را از خلیفه اعلام کند و قول دهد که اتحاد خلافت را حفظ کند خلیفه می‌تواند اختیارات مطلقه او را با فرمانی به رسمیت بشناسد ماوردی با این نظر از یکطرف حاکم آل بویه را بر بغداد و حوزه خلافت برسمیت شناخته و از طرف دیگر به او اخطار می‌کند که از حدود ☜

ابو علی سینا:

ابن سینا[1] فیلسوف مسلمان[2] ایرانی عقیده دارد که زندگی افراد بشر فقط در اجتماع ممکن است تفاوت انسان و دیگر حیوانات در همین خصوصیت زندگی اجتماعی است. وی معتقد است سعادت و کمال نیکبختی در سایه همکاری در اجتماع

☞ شریعت خارج نشود ماوردی در جای دیگر می‌گوید اگر غاصب به ناسازگاری پردازد و حالت طغیان داشته باشد خلیفه می‌تواند از کسی درخواست کمک کند ظاهراً اشاره ماوردی به محمود غزنوی است در مورد اسارت خلیفه بوسیله دشمن وظیفه تمام مردم مسلمان است که برای آزادی او کوشش کنند و تا زمانی که امیدی به آزادی او هست در خلافت باقی خواهد ماند و ممکن است شخص دیگری انتخاب شود تا در غیاب او اداره امور را عهده‌دار گردد ولی اگر تمام امیدها از دست برود باید فرض کرد که از مقام خود صرفنظر کرده و باید به انتخاب شخص دیگری پرداخت.
(مراجعه شود به الاحکام السلطانیه الماوردی صفحه ۳۱ و بعد)

۱ ـ شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین‌بن عبدالله‌ابن سینا در سال ۳۷۰ هـ. ق در حوالی بخارا متولد شد. در نوجوانی پیشرفت علمی زیادی کرد بطوریکه استادش گفت چیزی نمی‌داند که ابوعلی نداند. در دوازده سالگی به تفکر در عالم خلقت و علوم طبیعی و مابعدالطبیعه پرداخت در ۱۸ سالگی بر تمام علوم زمان تسلط داشت و در هنر نویسندگی و شعر و ادب به اوج رسید، گاهی علی‌رغم تمایل خویش بعضی مقامات سیاسی را هم بعهده گرفت برای معالجه نوح‌بن منصور سامانی دعوت شد و مرض او راکه دیگر اطبا از درمانش عاجز مانده بودند معالجه کرد و مدتی برای تدوین آثار خود در دربار آل سامان زیست بعد از آن حدود ده سال در خوارزم در دربار آن مأمون زندگی کرد و به تالیف کتب پرداخت وی از پذیرش دعوت سلطان محمود غزنوی امتناع کرد و از بیم جان گریخت و در ترکستان و خراسان آواره بود و بعد از مدتی به معالجه شمس‌الدوله پرداخت و مدتی وزارت او را پذیرفت ولی در آنجا مغضوب و زندانی شد و در زندان کتاب شفا را تالیف کرد پس از شش سال حبس و به جرم زندیق بودن تکفیر و به اصفهان رفت بدربار علاءالدوله برده شد و طبیب و مشاور سلطان گردید در سفری به همراه علاءالدوله به همدان به سال ۴۲۸ به بیماری قولنج در سن ۵۸ سالگی درگذشت.

اصیل‌ترین سرگذشت زندگانی ابن‌سینا را شاگرد او جورجانی نوشته که در سال ۴۰۳ به استاد ملحق و تا پایان عمر شیخ با او بود و دانشنامه علائی را به پایان رساند مراجعه شود به سرگذشت ابن‌سینا به قلم جورجانی تهران ۱۳۳۱ و مراجعه شود به ابن‌سینا نوشته جلال همائی مجله مهر سال پنجم شماره ۱ و ۲ و ۳ ـ و به کتاب حجة‌الحق ابوعلی سینا نوشته دکتر سیدصادق گوهرین تهران ۱۳۳۱ و مراجعه شود به کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت نوشته سیدحسین نصر چاپ خوارزمی ۱۳۴۲ شمسی.

۲ ـ درباره مذهب بوعلی نمی‌توان به آسانی قضاوت کرد زیرا اگرچه او به اصول اسلام سخت پای‌بند بود و حتی برای حل معضلات و مشکلات فلسفی و علمی به مسجد می‌رفت و از درگاه پروردگار مدد می‌طلبید. در نوشته‌هایش کمتر به اعتقادات شخصی خود اشاره کرده است. ابن‌سینا مانند عالم معاصر خود ابوریحان راجع به مذاهب سنّی و شیعه اظهارنظر شخصی نکرده و به وضوح از تمایلات خود به یک گروه سخن به میان نیاورده است گرچه از یکی دو مورد در پایان الهیات شفا برمی‌آید که او به وجود امام معتقد بوده و در برخی مسائل مانند فلسفه سیاسی از نظریات شیعه بهره‌مند شده و از آن پیروی کرده است (الهیات شفاء، تهران، ۱۳۰۳ صفحه ۶۵۴ به بعد ـ مراجعه شود به نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت نوشته سیدحسین نصر انتشارات خوارزمی ۱۳۵۹ صفحه ۳۷۱.

حاصل می‌شود مشروط بر آنکه آدمی در زیر لوای قانون و در سایه معدلت زندگی کند و بتواند با تعاون و همکاری نیازهای خود را برآورد و بشرط اینکه مقررات درست و عادلانه در آن جامعه بر قرار باشد. جامعه سیاسی منشأ الهی دارد به این معنی که خداوند متعال انسان را موجودی سیاسی و مدنی الطبع خلق نموده و بهترین مقررات هم همان است که خداوند وضع نموده و از طریق پیامبران به بشر نازل گردیده است تا با طبیعت بشر سازگار باشد.

و با این استدلال طبعاً ابن سینا نمی‌تواند هوادار حکومتی که ناشی از مردم است باشد و وضع قوانین را هم به نمایندگان ملت واگذار کند و یا افرادی متصدی این کارگردند زیرا اگر میل و خواهش افراد که نفس اماره بر آنها مسلط است قانون وضع کنند و منافع خود را منظور دارند، با اصول عدالت مغایرت پیدا می‌کند. قانونگذار باید در رتبه‌ای متعالی از اراده افراد باشد و بنابراین تنها ذات احدیت است که باید احکام را تشریع نماید و مقررات ازلی و ابدی در جهت خیر دنیوی و اخروی انسانها داشته باشد و از همین نقطه بعثت انبیاء ضرورت پیدا می‌کند زیراکسی باید شایسته و لایق دریافت وحی و پیام الهی و احکام باشد و به مردم ابلاغ نماید. مع‌الوصف در آثار ابن سینا از انواعی حکومت نامبرده شده و برای هرکدام اوصافی پیش بینی نموده است.

۱ - حکومت اراذل و اوباش که خود به چند سنخ تقسیم می‌شود و ریاست آن باپست‌ترین افراد است.

۲ - حکومت مردم سالاری یعنی نظامی که رئیس آن وسیله مردم یا روسای درجه دوم برگزیده میشود.

۳ - حکومت وحدانیه الریاسه که نظیر یا معادل حکومت استبدادی است و یک نفر در راس آن قرارمی‌گیرد و همه را به اطاعت خود میخواند و ضوابطی هم ندارد.

۴ - حکومت افاضل، که آن را ریاست فاضله نامیده است در این نوع حکومت افضل خلائق از حیث علم و کمال و تقوی و خردمندی اداره امور را عهده‌دار است. ابن سینا در مقام سنجش و ارزیابی از حیث خوبی و بدی رژیم استبدادی که یک نفر شاه یا

سلطان در راس قرار دارد و فرمان میدهد و دیگران اطاعت می‌کنند می‌ستاید. آرامش را در این نوع حکومت میداند و آن را بر حکومت انتخابی و حکومت افاضل ترجیح می‌دهد.

محمد غزالی:

امام محمد غزالی[1] دانشمند و فیلسوف ایرانی انسان را حیوانی اجتماعی و سیاسی میشناسد، خلقت آدمیان طوری است که در اجتماع زندگی کنند. طبیعی ترین

---

۱ ـ ابوحامد محمدبن محمدبن محمدبن طاووس احمد الطوسی الشافعی ملقب به غزالی در ۴۵۰ هـ. ق (۱۰۵۸ م) در طوس خراسان متولد شد پدرش فقیر صالحی بود که چیزی نمی‌خورد جز آنچه از دست رنج خود بدست آورد و وقت خود را در مصاحبت عالمان دین می‌گذراند. غزالی با مرگ پدر تحت تعلیم صوفی‌ای که دوست پدرش بود قرار گرفت و در حالیکه هنوز کودکی بیش نبود به تحصیل کلام و فقه همت گماشت در حدود بیست سالگی به مدرسه نظامیه نیشابور رفت تا در محضر ابوالمعالی جوینی معروف به امام الحرمین از اساتید اشاعره به تعلم پردازد برنامه مدرسه شامل دروس متعددی از قبیل کلام، فقه، فلسفه، منطق، علوم طبیعی، تصوف و غیر آن بود. استاد به شاگردانش در تفکر و گفتار آزادی کامل داده بود و آنها جرات یافته بودند بهر نوع مناظره و مباحثه پردازند غزالی نخستین نشانه دانش اندوزی و تمایل به تفکرات فلسفی را در آنجا نشان داد و به تکرار دروس و نگارش کتب پرداخت از استقلال فکری برخوردار بود و مرید قشیری معروف شد و از فارمذی اعمال زاهدانه آموخت غزالی ۲۸ ساله با شهرتی که در جهان اسلام پیدا کرده بود به خدمت نظام‌الملک وزیر ملکشاه سلجوقی روی آورد. نظام‌الملک گروهی از برجستگان فضل و دانش را دور خود جمع کرده و برای مباحثه مجالس زیادی منعقد می‌ساخت و غزالی در این جمع معروف شد و نظام‌الملک وی را به استادی کرسی کلام در مدرسه نظامیه بغداد برگماشت در حالیکه فقط ۳۴ سال داشت و افتخار بزرگی برای او بود و فعالیت او در این مقام موفقیت زیادی را برای او باعث شد در باطن دچار بحران فکری و روحی بود به همان موضوعاتی که تدریس می‌کرد با نظر انتقادی می‌نگریست در ۴۸۸ بمدت ۶ ماه درگیر و دار تعارض اخلاقی و روحی بود جسماً و روحاً ناتوان شد قدرت گفتارش را از دست داد و از مقام استادی کناره گرفت و در چنین حالی راهی حج شد و در واقع برای آسایش روحی بدنبال خلوت می‌گشت بمدت دو سال در یکی از مناره‌های مسجد اموی دمشق به اعتکاف نشست و بعد از آن سالها در انزوا و سرگردانی گذرانید و پس از ۱۱ سال در سال ۴۹۹ به شهر اصیلش طوس برگشت و با اینکه مکرر برای استادی دعوت شد تمام اوقاتش را به مطالعه و عبادت گذراند تا در ۵۰۵ هـ. ق (۱۱۱۱ م) درگذشت. جمع معنویت و پایبندی به اصول شریعت اسلام و شخصیت خلاق به او آنچنان برجستگی داده که از زمان حیات همواره مقبول جامعه اسلامی قرار گرفته است مراجعه شود.

D. B Macdonald, (Life of al _ Ghazzali with special Reference to His Religious Experience) Journal of the American Oriental Society, Volxx, 1892, pp 71 _ 132

و مراجعه شود به زندگینامه غزالی که بصورت مقدمه در ۴۳ صفحه وسیله سیدحسین خدیوجم در ۱۳۶۴ شمسی بر جلد اول کیمیای سعادت نگاشته شده است.

نظامی که می‌تواند خلقت جامعه گرای انسان را به نحو معقولی تمشیت دهد دروجود خود انسان حکمفرما است. انسان خود یک اجتماع و یک مملکت را تشکیل می‌دهد که عقل در بدن او پادشاه است. اعضاء و قوای آدمی کارگران این مملکت هستند. قوه مدرکه حرکات جسم را رهبری می‌کند و همانند مشاور پادشاه به مدد عقل می‌آید.

انسان نقطه مرکزی خلقت عالم هستی است جای انسان بین فرشته و حیوان است طبیعت آدمی دوگانه است یعنی هم به ماده تعلق دارد و مربوط است و هم به معنی و روح لذا از یکطرف به سوی غرائز بدکشیده می‌شود و از طرف دیگر جانشین خدا روی زمین است و مقام والائی دارد. روح انسان قابلیت اوج‌گیری دارد. اگر انسان طالب سعادت دنیوی و اخروی است باید روح را پرورش دهد باید بسمت واقعیت زندگی ابدی و آن جهانی سیر کند و از خوشگذرانیهای مادی دوری جوید.

غزالی حرف و فنون زمان خود را در چهار دسته کشاورزی، بافندگی، معماری و سیاست تقسیم می‌کند و سیاست را بر آن سه مقدم می‌دارد و سیاست را چنین تعریف می‌کند «علمی است که زندگی با مسالمت و سود آور را چه از لحاظ مادی و چه از جهت معنوی به آدمی می‌آموزد» بعلاوه برای سیاست درجاتی قائل است. عالیترین شکل سیاست سیاست پیامبران است که آخرینشان آنرا به درجه تکامل رسانده است. بعد از سیاست پیامبران سیاست علما است که کارشان بر امور باطنی و درونی برگزیدگان تکیه دارد. آموزش و پرورش و بالا بردن سطح معرفت انسانها نمود ظاهری آن است.

ابن خلدون:

ابن خلدون[1] از مورخین و از فلاسفه اسلامی است که در سیاست هم صاحب نظر

---

۱ – عبدالرحمن ابن خلدون در ۷۳۲ هجری در تونس متولد شد و تحصیلات اولیه او هم در همان کشور و شهر بود. زندگی اجتماعی او مقارن با دوره بحران و پر تلاطم تاریخ شمال افریقا است وی شاهد حملات وحشیانه تاتار و تیمور است. قبل از اینکه او نظرپرداز سیاسی باشد به فعالیتهای سیاسی پرداخت او لحظه‌ای ارام نبود . چندین بار تبعید و زندانی شد و مدتی مجبور به اختفاء بود. او در زمانی افکار اسلامی را دنبال می‌نمود که تمدن اسلامی از پویائی باز ایستاده بود و از این جهت رنج میبرد. علت توقف و ایستائی تمدن اسلامی را حضور فرمانروایان جاه طلب وبی خردی میدانست که منشأ مفاسد جامعه هستند و بعد از ☞

است در خصوص جامعه، سیاست، حکومت و دولت نظریاتی را ارائه داده است. ابن خلدون در ۱۳۳۲ میلادی متولد و مدتی بیش از نیم قرن به کار تحقیق و مطالعه پرداخته و آثار ارزشمندی باقی گذاشته[1]، اثر مشهور او عنوان مقدمه را دارد وی در مقدمه می‌نویسد«در هر حال، کشور با هر شکلی باید دارای تشکیلاتی باشد و برای انجام امور کشوری و خدمت به دولت باید مشاغل و وظایف خاصی تنظیم گردد. و متناسب با

☜ اینکه چنین واقعیتی را درک کرد از فعالیتهای مستقیم سیاسی چشم پوشید. و ثلث آخر عمر خود را در مصر به تفکر و نویسندگی و تدریس و قضاوت پرداخت و ۲۴ سال در دانشگاه الازهر تدریس کرد و به تربیت فرمانروا و حاکم جامعه پرداخت و عنوان یک مشاور و معلم را پیدا کرد وی پس از بازگشت از سفر طولانی مصر در سال ۸۰۸ هـ. ق/ ۱۴۰۸ دیده از جهان فروبست.

۱ - مهمترین اثر او کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر می‌باشد. این کتاب در چاپ اخیر ۷ جلد است. ابن خلدون حوادث مهمه تاریخ اعراب و قوم بربر را تشریح کرده است. تاریخ نگاری ابن خلدون با تاریخ نگاری مورخین قبل از او تفاوت بارز دارد. تاریخ او تحلیلی است نه فقط انعکاس وقایع جلد اول بعنوان مقدمه است و بنام مقدمه ابن خلدون معروف است و در دوجلد قطور منتشر شده دارای یک دیباچه و شش بخش است و از جمله متضمن مباحث کشورداری و پادشاهی و کسب معاش و هنرها و دانش‌ها، کیفیت پیدایش دولت‌ها و چگونگی گسترش و یا انحطاط و سقوط آنها - کیفیت گستردگی شهرها و دوران رواج و رونق آنها و یا چگونگی ویرانی وعلل فساد آنها است... و میتوان مقدمه ابن خلدون را با این محتوا یک اثر در فلسفه تاریخ و جامعه شناسی شناخت فلسفه تاریخ برای اینکه ابن خلدون به مطالعه قانونمندی تاریخ و تقسیم آن در مراحل گوناگون همت گماشته و نیز یک اثر جامعه شناسی است چراکه به تحلیل وضع جامعه‌های آن زمان پرداخته است. و بعضی معتقدند مقدمه ابن خلدون اولین کتاب جامعه شناسی در جهان است.قرنها قبل از دورکیم قواعد حاکم بر جوامع انسانی را شناسائی نموده است. قبل از ابن خلدون حکمای سه گانه یونان در مورد برخی مسائل اجتماعی ابراز نظر کرده بودند. بسیاری از مسائلی که ابن خلدون مطرح می‌کند مثل عوامل شکوفائی و انحطاط تمدن‌ها، تأثیر عامل جغرافیا بر رفتار انسان ها، منشأ دولت بطور پراکنده در آثار افلاطون و ارسطو هم دیده میشود. ولی آن را بصورت یک علم مستقل در نیاورده بودند. ابن خلدون اولین کسی است که ضرورت ایجاد دانش تازه را در این باب احساس کرد و سه قرن بعد از او در غرب اشخاصی در این راه قدم گذاشتند و تنها در آغاز قرن ۱۸ است که کندرسه آن را مطرح نمود.

کسیکه بر خطوط ابن خلدون حرکت کرد ویکو دانشمند ایتالیائی (۱۶۶۸ - ۱۷۴۳) است که از طریق تاریخ و فلسفه تاریخ، به نوعی اندیشه اجتماعی رسید ولی طرحی برای علم جدید اجتماع نداد و این کار را اگوست کنت فیلسوف فرانسوی انجام داد. ابن خلدون به بررسی گسترده دین و نقش آن در جامعه پرداخته ولی بنابر بینش اسلامی معتقد به اصالت عینی و مستقل معرفت دینی است. طبق نظر وی از جمله لازم ترین عناصر برای ایجاد یک جامعه سالم دین و اخلاق است. او می‌گوید عامل سازنده تمدن اسلامی و عاملی که قومی بی فرهنگ را بسوی فرهنگ برد دین اسلام بود. دین در قدرت بخشیدن به عصبیت و در امر ایجاد دولت نقش عظیمی دارد ابن خلدون در لابلای نوشته‌هایش اشارات زیادی به رابطه حقوق و سیاست و اجتماع دیده میشود. در مبحث دسته‌بندی ساختار سیاسی اجتماعات بدوی و شهری نیز او دولت‌ها را در چندین دست تقسیم می‌کند. یکی دولت مبتنی بر شریعت است و به تبیین مشخصه‌های آن همت می‌گمارد و شریعت را بعنوان یک متغیّر مهم در کیفیت اختلاف شکل و رفتار دولت‌ها محسوب میکند.

وظایف تعیین شده خدمتگزارانی معین گردد و کارها و وظایف دولتی میان رجال دولت متناسب تقسیم شود[1]. برطبق نظریه ابن خلدون دولت‌ها زائیده میشوند، به رشد و قدرت میرسند وسپس پیرو فرسوده میگردند. در این سیر مراحل ادواری را ارائه داده است.

۱ - دوران پیشرفت و ظفر که طی آن گروهها بر اساس احساسات و انگیزه قدرت و رسیدن به رفاه تلاش می‌کنند تا بر دیگران غلبه یابند و دولت را تشکیل دهند.

۲ - دوران خودکامگی یا استبداد که طی آن سلطان یا حاکم یا فرمانروا که صاحب قدرت شده دیگر اعتنائی به همکاران سابق خود ندارد و رای خود را بالا تر از همه میداند و فرمانهای خود را با استبداد به اجرا میگذارد.

۳ - دوران فراغ یا آرامش که دولت به شکوه و قدرت و عظمت خود رسیده است.

۴ - دوره رضایت و خرسندی که ستیزه جوئیها، نافرمانیها جای خود را به سکون و آرامش می‌دهد.

۵ - دوره اسراف و تبذیر که حاصل رفاه و آسایش زائد از حد است و دولت را بسوی انحطاط و سقوط و مرگ می‌کشاند.

ابن خلدون سه نوع دولت را بر مأخذ سه گونه سیاست ترسیم می‌کند که این سه نوع سیاست عبارتند از سیاست دینیّه، سیاست عقلیه و سیاست مدنیّه در سیاست دینیّه کار دولت بر اساس قوانین شرع تنظیم می‌شود - در سیاست عقلیّه زمامداران بر اساس عقل و خرد و قواعدی که در این مسیر بوجود می‌آورند دولت را اداره می‌کنند. در سیاست‌مدنیّه یعنی اقداماتی که دولت را بسوی مدینه فاضله رهنمون گردد. ابن خلدون دولت شرعی را همان خلافت میداند که خلیفه وظایف خود را در اعمال حکومت به شرع تطبیق میدهد. دولت عقلی بر مبنای قهر و غلبه بوجود می‌آید و حاکمان آن با قدرت امور را تحت نظر دارند و دولت مدنی همان دولتی است که با رضایت مردم تشکیل می‌شود. حکومت برای مردم است و این چنین اجتماعی مدینه فاضله است.

---

۱ - مراجعه شود به مقدمه ابن خلدون ترجمه محمد پروین گنابادی صفحه ۴۲۰.

همان مدینه فاضله‌ای که حکمای یونان قدیم ترسیم نمودند[1].ابن خلدون به واقعیت‌ها اهمیت میدهد. قائل به دونوع حکومت دینی و غیر دینی می‌شود و با این تقسیم بندی محیط را برای تفکر آزاد و بحث آزاد می‌گذارد حاکمیت غیر دینی که در شکل سلطنت در بسیاری از کشورها وجود دارد بعنوان یک واقعیت میپذیرد.
ابن خلدون در ۱۴۰۶ میلادی در سن ۷۴ سالگی درگذشت.

جلال‌الدین دوانی

دوانی[2] از جمله فلاسفه و بزرگان علم و صاحبنظران اسلامی است که در قرن نهم هجری درخشش داشته است وی به دستور سلطان حسن بیگ رساله اخلاق خواجه نصیر طوسی را بازنویسی کرد تا دیدگاه، اشراقی به آن راه یابد ساختمان اخلاق جلالی هیچ تفاوتی با اخلاق ناصری ندارد. ولی دوانی در تالیف آن از آیات قرآنی و احادیث نبوی و گفتار صحابه و بیانات دل‌انگیز عرفا سود جسته و کتاب خود را هنرمندانه با آنها آرایش داده است. دوانی آرمان اخلاقی را با آرمان دینی یکی می‌انگارد نظریه اخلاقی دوانی مبتنی بر پایگاه انسان در جهان است که با عنوان خلافت الهی از جانب خداوند معین شده، انسان باکدام شایستگی به این پایگاه بلند مسئولیت می‌رسد دوانی با بیانی از علی (ع) پاسخ می‌دهد انسان در میان فرشته و حیوان پایگاهی میانی دارد و فرشته خالی از شهوت و غضب است نه چیزی او را وسوسه می‌کند و نه آزادی انتخاب دارد، فوق اخلاق است، از سوی دیگر حیوان سرشار از شهوت و غضب است و از عقل خالی است، مادون اخلاق است ولی انسان هردوی اینها است می‌تواند شهوت و غضب را تابع

---

۱ ـ مراجعه شود به فصل ۴۶ و ۴۹ کتاب تاریخ فلسفه در اسلام نوشته میان محمد شریف تهیه وگردآوری ترجمه فارسی زیر نظر نصراله پورجوادی مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۵ صفحه ۴۳۳ و بعد.
۲ ـ جلال‌الدین محمدبن اسعد در ۸۳۰ هـ.ق در دوان از قرای کازرون متولد شد پدرش منصب قضاء داشت دوانی پس از تحصیل نزد پدر در شیراز به تکمیل پرداخت و سرانجام مدرس مدرسة الانیام شد دیری نپائید که از لحاظ علم و فضل بلند آوازه شد و شاگردان از هر سوی به محضرش روی آورند و همین امر باعث ورود امر به دربار حسن بیگ‌خان بهادر فرمانروای ترک آن روز بین‌النهرین و ایران گردید و بمقام قاضی‌القضاتی رسید همانطورکه خواجه نصیر طوسی در دوره منول احیاگر آثار ابن‌سینا شد دوانی هم در دوره عثمانی مراجعه شود به شرح زندگانی جلال الدین دوانی تالیف علی دوانی قم ۱۳۳۵.

عقل سازد و از فرشته فراتر رود و می‌تواند با پیروی از شهوت و غضب عقل را به بندگی کشد و در ژرفای حیوانیت سقوط کند حیوان چون عقل ندارد معذور است ولی انسان را هیچ عذری پذیرفته نیست. وسوسه‌ای که در طبیعت انسان سرزشته شده و مقاومت آگاهانه او را در برابر شرّ و وسوسه بر فضیلت کمال انسانی می‌افزاید تنها انسان است که آزاد و مسؤول و موجودی اخلاقی آفریده شده و در واقع حق خلافت الهی او نیز بهمین دلیل است[۱].

دوانی به تبعیت از خواجه نصیر «سیاست مدن» را بیشتر به معنی علم کشورداری بکار برده تا سیاست به معنای امروزی. منشأ و عمل و طبقات اجتماع و لزوم حکومتی که فرمانروائی عادل بر آن ریاست کند نزد هر دو به یک صورت بیان شده است نظام سلطنت بهترین صورت حکومت است و در آن شاه یا سلطان دومین حاکم عدالت است اولین حاکم البته شریعت است دوانی اصول کلی عدالت توزیعی را از اخلاق ناصری نقل می‌کند و خود ده اصل اخلاقی بر آن می‌افزاید که باید سلطان مراعات کند[۲].

ما دنباله این فصل را در مجلدات بعدی این کتاب پی‌می‌گیریم تا با تفکرات بسیاری از صاحبنظران اسلامی در این زمینه آشنا شویم.

---

۱ ـ مراجعه شود به جلد دوم تاریخ فلسفه در اسلام تالیف میان محمد شریف صفحه ۴۱۷ دوانی با نقل قول از آیه کریمه «وَ مَنْ یوت الحِکْمَة فَقَدْ اوتِی خیراً کثیراً» می‌گوید شاهراه وصول به پایگاه رفیع خلافت الهی حکمت بالغه است که آمیزهٔ هماهنگ نظر و عمل است. حکمت بالغه را می‌توان از طریق بینش عقلانی و نیز شهود عرفانی به دست آورد. دوانی معتقد است اعتدال و میانه‌روی در تمام امور خیرساز است ولی اعتدال را با عقل و حزم آنطور که ارسطو می‌گوید نمی‌توان تعیین کرد معین‌کننده‌اش شریعت الهی است. محتوای اخلاق فقط از قانون الهی سرچشمه می‌گیرد.

۲ ـ ده اصل دوانی برای اجرای عدالت ۱ ـ سلطان باید در قضاوت همواره خود را در جانب مظلوم بینگارد تا آنچه را بر خود نمی‌پسندد بر مظلوم روا ندارد. ۲ ـ در کار دعاوی سرعت عمل را مرعی دارد عدالتی که به تأخیر افتد نفی عدالت است. ۳ ـ در لذات جنسی و جسمانی فرو نرود که سرانجام آن خرابی دولت است. ۴ ـ احکام سلطانی باید بر اساس رحم و مدارا باشد نه خشم و تندی. ۵ ـ در رضای خلق رضای حق را بجوید. ۶ ـ نباید رضای خلق را به بهای عدم حق بخرد. ۷ ـ آنجا که تصمیم با او است عدالت را اجرا کند و اگر از او تقاضای رحم شود عفو را بر عدالت ترجیح دهد. ۸ ـ با پرهیزکاران محشور باشد و گوش به نصایح آنان بسپرد. ۹ ـ هرکس را در مقامی که حق او است بازنشاند و مناصب عالی را به پست‌زادگان نسپرد. ۱۰ ـ نباید تنها به آن راضی شود که خود از بی‌عدالتی دوری گزیند بلکه باید جریان امور حکومت را چنان برقرار سازد که هیچکس از عمال او متهم به بی‌عدالتی نگردد ـ مراجعه شود به تاریخ فلسفه در اسلام صفحه ۴۱۹.

◆ فصل چهارم

کشور ـ دولت

۱ - طرح موضوع:

در تمام مباحث علوم سیاسی، کشور [1] مطرح است، میتوان گفت پایگاه اصلی سیاست کشور است. در رشته‌های مختلف علومی که با سیاست پیوند دارند اول کشور و اجزاء آن مورد شناسایی قرار می‌گیرند. سلسله مراتب قدرت در کشور قابل درک است.

کشور نهادهای مختلف سیاسی را پوشش می‌دهد. اصولاً کشور واحد سیاسی است در جامعه جهانی. با وجود کشور ترتیب اداره امور و برقراری روابط، و نوع رژیم حاکمه و پیدایش گروههای ذی نفوذ و احزاب قابل شناسایی هستند. به طور کلی محیط سیاسی در قلمرو کشور رشد می‌یابد، با فرض کشور، دولت و ملت قابل شکل‌گیری و

---

۱ - صاحبنظران علوم سیاسی معتقدند با قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ عصر جدیدی در روابط بین‌الملل گشوده شد و کشور بمعنی اصلی آن ظهور و توسعه پیدا کرد و دو اصل استقلال و برابری کشورها برای اولین بار رسماً وسیله قرارداد و ستفالی مورد قبول قرارگرفت. کشور واحدی است جغرافیایی و سیاسی که دارای نظم داخلی و استقلال خارجی است.

موضوع مطالعه قرار می‌گیرند. به اعتبار واحدهای سیاسی بعنوان کشور روابط بین‌المللی در صحنه جهانی واقعیت پیدا می‌کند. بنابر این لازم است در مورد کشور در این کلیات بحث کافی داشته باشیم. درگذشته در همین مفهوم غالباً کلمه دولت به کار می‌رفت و منظور از دولت قوه مجریه یا هیئت وزیران نبود بلکه مقصود همان واحد سیاسی در جامعه بین‌المللی بود ولی چون با مفاهیم دیگر دولت اشتباه میشد از کلمه " کشور " استفاده می‌شود اما بعضی در بکار گرفتن کلمه "کشور " هم احتمال نارسایی میدهند و دو کلمه "دولت ـ کشور " را با هم بکار می‌گیرند.[1] و آن عبارت از موجودیتی است که سرزمین و جمعیت و حاکمیت را در خود جمع نموده است.

۲ - سابقه کشور:

منظور این است مبدأ زمانی تشکیل کشور را مشخص نماییم، آیا کشور از تاسیسات دوران معاصر است؟ آیا کشور نخستین واحدی است که انسانهای اولیه پس از اجتماع تشکیل داده‌اند؟ اگر پاسخ به هر دو سئوال فوق منفی باشد مبدأ پیدایش کشور چه زمانی است؟ آیا طی دوران طولانی و به تدریج و با تکامل تمدن کشور شکل گرفته که در اینصورت هم بالاخره باید زمانی را در نظر گرفت. در مطالعه و بررسی تاریخ سیاسی دوران قدیم ملاحظه میشود که اتحادیه‌هایی وجود داشته، قراردادهایی تنظیم می‌شده، نمایندگانی به دیگر سرزمینها اعزام و گاهی روابط در وضع ابتدایی تنظیم می‌گردیده، گاهی به شروع جنگی منجر می‌شده، و زمانی صلحی طولانی استقرار پیدا می‌کرده، همه این حالات نشانه وجود کشور می‌باشد و از این نوع کشورها می‌توان از کنفدراسیون آرکاوی، بوئیسی، کورنت و آتن نام برد.[2] و عنوان شهر - کشور [3] با وجود چنین سرزمینهایی مصداق دارد منتها مثل هر پدیده دیگر این جهان در طی دورانها تحول

---

۱ - مراجعه شود به حقوق بین‌الملل دکتر محمدعلی حکمت که این مطلب را مورد بحث طولانی قرار داده است و مراجعه شود به کتاب حقوق اساسی و نهادهای سیاسی دکتر ابوالفضل قاضی که عملاً در همه جا از ترکیب «دولت ـ کشور» استفاده نموده است.

۲ - *K.J. HOLSTI, International Politics, 1972, P.29.*

۳ - *City - State.*

پیدا کرده و شکل تکامل یافته آن را در دوران معاصر و با عناصر قابل قبول مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم: اجتماعی سیاسی با ترکیبی از افراد نسبتاً همفکر در یک سرزمین که در حاکمیت یک قدرت سازمان یافته می‌باشند.

۳- عناصر تشکیل دهنده کشور

برای کشور عناصری لازم است که با اجتماع آن عناصر کشور قابل شناسایی و تشخیص است. جمعیت، قلمرو و قدرت عالی (حاکمیت) باید با هم جمع باشند تا کشور مصداق پیدا کند بدون هر یک از عوامل یاد شده چیزی بنام کشور وجود ندارد. اما ترکیب سه عنصر ملت، سرزمین و قدرت عالی به نحوی نیست که اگر تشکیل کشور را داد وضعیت پیدا شده غیرقابل تغییر و تبدیل باشد. همیشه راه ترکیب و تجزیه وجود دارد. چند کشور ممکن است در شرایطی قرار بگیرند که مجبور به انضمام باشند و از چندگونگی به وحدت گرایند، عکس آن هم کم نیست یعنی یک کشور واحد تبدیل به چند کشور مستقل گردد اتحاد جماهیر شوروی سابق چندین ده سال بزرگترین قلمرو را در اختیار داشت و عنوان یکی از دو ابرقدرت را پیدا کرده بود. در شرایط دگرگونی قرار گرفت ادامه آن وحدت ممکن نبود به پانزده جمهوری مستقل تبدیل گردید یوگسلاوی سابق در شرایطی یک دولت (کشور) فدرال بود و بر وحدت آن تأکید می‌شد اما امروز در حال شکل‌گیری شش کشور مستقل در جای آن می‌باشد. چکسلواکی با مسالمت و بر اساس خواست مردم تبدیل به دو جمهوری چک و اسلواکی شد. در مقابل آلمان غربی و شرقی که در دوران جنگ سرد به صورت دو کشور با دو نظام سیاسی کاملاً مختلف اداره می‌شدند به یکباره شرایطی پیش آمد که بوضع وحدت قبل از جنگ دوم درآمدند ودر آسیا یمن شمالی و یمن جنوبی در سه سال گذشته در شرایط وحدت قرار گرفتند و کشور واحد یمن سابق را احیاء کردند. کره شمالی و کره جنوبی به دلیل مشکلاتی که در جدایی دارند در جریان مذاکرات برای وحدت هستند. در شرق افریقا دو کشور تانگانیکا و زنگبار یکی دو سال بعد از نیل به استقلال و عضویت در سازمان ملل تبدیل

به کشور واحد با نام جدید تانزانیا شدند. در ادامه بحث مربوط به کشور توضیحات مربوط به جمعیت، قلمرو و قدرت عالی را دنبال می‌کنیم.

اول - جمعیت:

اولین رکن لازم تشکیل یک کشور جمعیت دائمی است هیچ کشوری بدون جمعیت یافت نمی‌شود. جزایری غیرمسکون در اقیانوسها وجود دارند ولی هیچگاه نمی‌توانند با وصف غیرمسکون بودن عنوان کشور پیدا کنند[1]. چنین سرزمینهایی ضمیمه

---

۱ - مثلاً جزایر اشمور و کارتیه *(ASHMORE & CARTIER)* با نزدیک ۵ کیلومتر مربع مساحت در نیمکره جنوبی در اقیانوس هند در حدود ۴۵۰ کیلومتری شمال غربی استرالیا واقع شده غیر مسکونی است. این جزایر نمی‌تواند عنوان کشور پیدا نماید و در ۱۹۳۴ به استرالیا ملحق شده است. همچنین جزیره بووت *(BOUVET I)* که با ۵۸ کیلومتر مربع وسعت در جنوب قاره افریقا بین کشور افریقای جنوبی و قطب جنوب واقع شده غیر مسکونی است. تمامی سطح آن از برف و یخ پوشیده شده و حیواناتی مثل پنگوئن، فک، و مرغ طوفان در آن زندگی میکنند. این جزیره در چنین وضعی نمی‌تواند عنوان کشور پیدا نماید و در اختیار نروژ است. و نیز جزیره پالمیرا *(PALMIRA)* با ۱۰ کیلومتر مربع وسعت غیر مسکون از پنجاه جزیره بسیار کوچک که در مجموع یک آبسنگ حلقوی را تشکیل داده‌اند بوجود آمده در قاره اقیانوسیه در جنوب‌هاوائی واقع شده. قبل از ۱۸۹۸ قسمتی از پادشاهی هاوائی بود ولی با الحاق هاوائی به امریکا قسمتی از خاک امریکا شد جزیره پطر کبیر *(PETET I)* با ۲۴۹ کیلومتر مربع از برف و یخ پوشیده شده غیر مسکونی است. در ۱۸۱۹ توسط بلینگزهاوزن افسر نیروی دریائی روسیه کشف و بنام پطر تزار روسیه نامیده شد و در اقیانوس کبیر جنوبی در جنوب غربی جزایر شتلند واقع شده است.
جزیره سالای‌گومز *(SALY GOMEZ)* که با ۰/۱۲ کیلومتر مربع غیر مسکونی توسط شیلی اداره می‌شود و ۳۳۸۰ کیلومتری آن واقع شده است
جزیره سان‌آمبروسیو و سان‌فلیکس *(SAN AMBEROSIO & SANFELIX)* که با فاصله بیست کیلومتری از هم و با وسعت ۳/۳۴ کیلومترمربع در ۹۶۵ کیلومتری شیلی در جنوب اقیانوس کبیر قرار گرفته‌اند غیرمسکونی و در ۱۵۷۴ وسیله خوان فرناندز اسپانیائی کشف و اکنون در اختیار شیلی است.
جزایر دریای مرجان *(CORAL SEA ISLANDS)* با ۲۲ کیلومترمربع وسعت در دریای مرجان پراکنده‌اند در یکی از آنها یک ایستگاه هواشناسی است تا سال ۶۸ تابع انگلیس و از ۶۹ به استرالیا تعلق یافته است. آبسنگ کینگ‌من *(KENGMAN REEF)* با مساحت ۰.۳٪ کیلومترمربع خالی از سکنه جنوب هاوائی یکی از ایستگاههای نیروی دریائی امریکااست. جزیره ناواسا *(NAVASA)* با وسعت ۵ کیلومترمربع بین جامائیکا و هائیتی واقع شده خالی از سکنه مستعمره امریکا از ۱۸۶۵ در اختیار امریکا قرار گرفته و از ۱۹۱۶ یک چراغ دریائی در آن نصب شده است. جزایر هاولند، بیکر و جاروس *(HOWLAND, BAKER & JARVIS)* این سه جزیره با ۷/۲ کیلومترمربع غیرمسکونی در اطراف خط استوا هر کدام یک آبسنگ توسط نیروی دریائی امریکا اداره می‌شوند در اقیانوس کبیر ۳۲۰۰ کیلومتری هونولولو قرار دارند
جزایر هرد و مک‌دونالد *(HEARD AND MC DONALD)* با ۲۵۳ کیلومترمربع غیرمسکونی و به استرالیا تعلق دارد ۳۸۰۰ کیلومتری جنوب غربی آن می‌باشند

و بخشی از یک کشور هستند. سرزمینی مثل آنتارکتیکا[1] یا قاره قطب جنوب که فقط محققینی به آنجا رفت و آمد دارند نمی‌تواند کشور محسوب شود.نکات ذیل را باید در مورد جمعیت کشور توجه داشت.

۱ -اتباع کشور

همه افرادی که در یک کشور سکونت دارند یا در یک زمان در کشور یافت می‌شوند جزو جمعیت آن کشور نیستند کسانی جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند که تبعه آن کشور باشند[2] بنابراین اتباع دیگر کشورها که به عناوین مختلف مثل تحصیل،

☞ جزیره یان‌ماین (*JANMAKEN*) با ۳۷۲ کیلومترمربع وسعت ۵۰۰ کیلومتری شمال شرق ایسلند در اقیانوس اطلس متروک و غیرمسکونی و فقط چند نفر کارمند متناوباً خدمت می‌نمایند جزو نروژ از ۱۹۲۹ دو دستگاه هواشناسی دارد.

۱ - آنتارکتیکا (*ANTARCTICA*) که قاره جنوبگان یا قاره قطب جنوب گفته می‌شود با ۱۴/۲۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع سرزمین یخ‌زده ۶۰ درجه زیر صفر جمعیتی از پژوهشگران امریکائی، روسیه، استرالیا - زلاند نو، نروژ، و انگلستان و فرانسه در حدود ۶۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر متغییر مطالعات علمی دارند در ۱۹۱۱ آموندسن برای اولین بار قطب جنوب رسید در ۱۹۵۹ پس از کشمکش‌هائی عهدنامه‌ای بین آرژانتین، استرالیا، افریقای جنوبی، انگلیس، بلژیک، شوروی سابق، زلاندنو، ژاپن، شیلی، فرانسه، امریکا و نروژ منعقد شدکه قرار شد از این سرزمین برای مقاصد صلحجویانه استفاده شود.

۲ - تابعیت رابطه‌ای است معنوی و ذاتاً سیاسی که شخص را به کشور معینی مربوط می‌سازد. هرکس باید تابعیت کشوری را داشته باشد و با اتکای به همین تابعیت می‌تواند به نقاط دیگر مسافرت کند. هر کشور مقررات خاص تابعیت دارد. در ایران مواد ۹۷۶ الی ۹۹۱ قانون مدنی ضوابط تابعیت را بیان نموده. ماده ۹۷۶ میگوید اشخاص ذیل تبعه ایران محسوب می‌شوند.

۱ - کلیه ساکنین ایران باستثنای اشخاصی که تبعیت خارجی آنها مسلم باشد تبعیت خارجی کسانی مسلم است که مدارک تابعیت آنها مورد اعتراض دولت ایران نباشد.

۲ - کسانیکه پدر آنها ایرانی است اعم از اینکه در ایران یا در خارجه متولد شده باشند.

۳ - کسانیکه در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشند.

۴ - کسانیکه در ایران از پدری که تبعه خارجه است بوجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام لااقل یکسال دیگر در ایران اقامت کرده باشند والا قبول شدن آنها به تابعیت ایران بر طبق مقرراتی خواهد بود که مطابق قانون برای تحصیل تابعیت ایران مقرر است.

۵ - هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند

۶ - هر تبعه خارجی که تابیعت ایران را تحصیل کرده باشد

تبصره - اطفال متولد از نمایندگان سیاسی و کنسولی خارجه مشمول فقره ۴ و ۵ نخواهند بود.

مراجعه شود به کتاب حقوق بین‌الملل خصوصی دکتر سید جلال‌الدین مدنی انتشار سال ۱۳۶۹ صفحه ۳۱ ببعد.

تجارت، صنعت، معالجه، زیارت، سیاحت، پناهندگی و نظائر آن در کشور حضور دارند حتی اگر سکونت طولانی و یا دائم هم داشته باشند مادام که رابطه تابعیت با آن کشور نداشته باشند بیگانه‌اند.[۱]

۲ - وضع اتباع بیگانه:

اصولا" اتباع بیگانه که در یک کشور اقامت دارند از تمام حقوق و امتیازاتی که در قوانین مدنی آن کشور برای اتباع داخله مقرر شده استفاده می‌کنند، می‌توانند تشکیل خانواده دهند، می‌توانند مالک اموال باشند، از خویشان خود ارث ببرند، اموال خود را به هر کس مایلند انتقال دهند. برای اقامه دعوی به عنوان مدعی یا مدعی علیه به دادگاه، و اگر شکایتی دارند به مراجع انتظامی مراجعه کنند و اگر در معرض اتهام قرار گرفتند از اتهامات متنسبه دفاع نمایند با این وصف غالبا" کشورها برای اتباع خارجه محدودیتهایی بنابر اوضاع و احوال و شرایط و رعایت مصالح خود دارند مثلا" کشوری ممکن است بدلیل جمعیت زیاد اجازه توقف طولانی را به اتباع بیگانه ندهد، کشور دیگری ممکن

---

۱ ـ از جهات مختلف بیگانگان در یک کشور را می‌توان تقسیم کرد:
الف: از حیث حقوق و مزایا و مصونیتها دو دسته می‌شوند اول آنها که مامور رسمی از جانب دولت متبوع در کشور محل توقف اقامت دارند از مصونیتها و امتیازات خاصی برخوردارند دوم دیگر بیگانگان که موقعیت ویژه‌ای ندارند و طبق قوانین دولت محل توقف و در چارچوب اصول کلی بین‌المللی با آنها رفتار می‌شود. فعالیتشان با اجازه دولت محل توقف است ضمن مصونیت جانی اموالشان هم از تعرض مصون است مع‌الوصف دولت محل توقف می‌تواند نسبت به اموالی که آورده‌اند یا درآمدی که در کشور کسب کرده‌اند مالیاتی بگیرد.
ب: از حیث شخصیت نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند غالباً بیگانگانی که شخصیت حقیقی دارند و دسته‌ای که دارای شخصیت حقوقی هستند دسته اول باید از شرایطی که مقام انسانی ایجاب می‌کند برخوردار شوند و دسته دوم که از نوع شرکتهای تجاری و صنعتی و بانکها هستند که حدود فعالیت آنها مربوط به قوانین دولت محل فعالیت است که با توجه به حقوق این مؤسسات در چارچوب اصول بین‌المللی تصویب شده است.
ج: از حیث رابطه با دولت متبوع هم بیگانگان دو دسته‌اند دسته‌ای که رابطه عادی دارند که اگر در محل توقف به آنها صدمه و خسارتی رسد و دولت محل جبران نکرد می‌توانند برای کسب حمایت سیاسی به دولت متبوع مراجعه نمایند. اما عده‌ای از داشتن پیوند حقوقی و سیاسی با دولت دیگر محروم‌اند یعنی بدون تابعیت هستند یا با دارا بودن تابعیت نمی‌توانند به دولت متبوع روی آورند کسانیکه به دلایل سیاسی، نژادی، مذهبی، قومی از کشور خود فرار کرده‌اند و برای یافتن مکانی امن به یک کشور خارجی پناهنده شده‌اند نمی‌توانند از حمایت کشور متبوع بهره گیرند.

است تملک اموال غیرمنقول را از آنها سلب کند. یا کشوری ممکن است اجازه اشتغال را به بیگانگان ندهد.[1]

۳ - وضع اتباع بیگانه از لحاظ حقوق سیاسی

گفتیم معمولاً اتباع خارجه از حقوقی که در قوانین مدنی برای اتباع داخله هست بهره‌مند می‌شوند اما دارای حقوق سیاسی نمی‌باشند، نمی‌توانند مشاغل رسمی دولتی داشته باشند، نمی‌توانند در انتخابات شرکت کنند،اعم از این که انتخاب کننده باشند یا داوطلب انتخاب شدن، و نمی‌توانند عضو احزاب سیاسی کشور و یا دارای امتیاز روزنامه و مجله باشند.

٤ - مقایسه وضع اتباع بیگانه در گذشته و حال:

در مطالعه تاریخی وضع بیگانگان در همه کشورها حاکی از آن است که از سلب حقوق و محدودیت آنهابه سمت بهره‌گیری از حقوق بوده است.یعنی تحولات کم‌کم بیگانگان را صاحب حقوقی شناخته که سابقاً محروم بوده‌اند. در دوران‌های قدیم بیگانگان تحت حمایت قانون نبودند. هر کس میتوانست اموال خارجی را غارت کند، خود او را اسیر نماید و حتی او را به قتل رساند بدون این که عمل او تخلف باشد و

۱ ـ ماده ۹۶۱ قانون مدنی ایران می‌گوید «جز در موارد ذیل اتباع خارجه نیز از حقوق مدنی متمتع خواهند بود. ۱ ـ در مورد حقوقی که قانون آن را صراحتاً منحصر به اتباع ایران نموده یا آن را صراحتاً از اتباع خارجه سلب کرده است ۲ ـ در مورد حقوق مربوط به احوال شخصیه که قانون دولت متبوع تبعه خارجه آن را قبول نکرده است ۳ ـ در مورد حقوق مخصوصه که صرفاً از نقطه نظر جامعه ایرانی ایجاد شده باشد» برای استثنای نوع اول می‌توان به حق تملک املاک مزروعی و مورد دوم حق طلاق یا حق تعدد زوجات در صورتیکه قانون دولت متبوع بیگانه آن را نپذیرفته باشد و برای مورد سوم حق شفعه و حق قیمومت بر محجور ایرانی را مثال آورد. با اینکه اصل بر تمتع یکسان از حقوق خصوصی بین بیگانه و خودی می‌باشد در همه کشورها و از جمله ایران محدودیتهائی برای استفاده بیگانگان مقرر داشته‌اند از جمله بموجب قانون ۱۳۱۰ تملک اموال غیرمنقول با شرایط و تشریفاتی خاص است، اشتغال بکار طبق قانون کار و آئین‌نامه مربوط مشروط به شرایطی گردیده همینطور اشتغال به طبابت، تجارت، کارگزاری بورس، رجوع به محاکم برای طرح دعوی، مالکیت سهام تابع مقررات خاصی گردیده که با وضع ایرانیان یکسان نیست مراجعه شود به مقاله دکتر سیدحسین صفائی تحت عنوان محدودیتهای مربوط به حقوق مالی بیگانگان مندرج در مجله حقوقی شماره ۱۱ زمستان ۶۸ صفحه ۷۵ و بعد.

مسئولیتی را متوجه او سازد. چنانکه رم قدیم چنین وضعی داشت، اگر بیگانه‌ای می‌خواست امنیت نسبی داشته باشد باید خود را تحت حمایت یکی از رومیان قرار می‌داد والا جان و مال او در وضع تعرض حتمی بود.

باگذشت زمان و پیشرفت تمدن، کشورها در صدد حمایت از اتباع خود در دیگرکشورها برآمدند و بهترین وسیله انعقاد پیمان و قرارداد بود که به موجب آن هر یک از طرفین تعهد می‌کرد در خاک خود اتباع طرف دیگر را تحت حمایت داشته باشد، با توسعه تجارت خارجی قواعدی برای حقوق خارجیان وضع شد. در قرون وسطی خارجیان مطیع قوانین و محاکم محلی بودند و مالیات مخصوصی برای داد و ستد می‌پرداختند وضع اجانب و حقوق آنها بهتر و بهتر شد، تا جائیکه به محض اینکه درکشوری پذیرفته شد از حداقل حقوق برای زندگی برخوردار می‌شود دولتها نسبت به میزان آن فرق دارند ولی چارچوب کلی آن را حقوق بین‌الملل معین کرده است و هر دولتی باید بدون توجه به زبان، جنس، نژاد، مذهب،رنگ، ملیت و عقیده سیاسی رفتار شایسته مقام انسانی با بیگانگان داشته باشد و اگر بیگانه متهم به ارتکاب جرمی بود بر طبق قوانین و برابر با اصول عدالت با او رفتار گردد. بیگانگان حق دارند برای حمایت از جان و مالشان مثل اتباع بتوانند به دادگاه مراجعه کنند بنابراین مقامات اداری یا قضائی نباید بیگانه را مورد اهانت قرار دهند، مامورین گمرک نباید رفتاری خارج از ادب و نزاکت بکنند. بازداشت بیگانه نمی‌تواند بدون دلیل و خلاف قانون باشد. بیگانه می‌تواند هر وقت بخواهد کشور را ترک کند مگر اینکه تعهدات محلی مثل پرداخت مالیات، جریمه، بدهی بعهده داشته باشد، بیگانه از حق کار کردن محروم نیست ولی دولت می‌تواند محدودیتهائی را فراهم آورد برخی کشورها بلحاظ مشکل بیکاری داخلی از ارجاع کار به بیگانه جلوگیری می‌کنند و بعضی بیگانه را از داشتن اموال غیرمنقول منع می‌کنند یا آنرا موکول به معامله به مثل می‌نمایند. همچنین غالب دولت‌ها به بیگانه اجازه داشتن اموال منقولی مثل هواپیما،کشتی نمی‌دهند و یا از اداره صنایع وکارخانه‌ها جلوگیری می‌نمایند[1] بهر حال هر

---

۱ ـ کشورهائی که توسعه‌یافته نیستند و نیاز به سرمایه و تکنولژی دارند شرکتها و مؤسسات بیگانه را

کشوری باید معیارهائی را در رفتار با بیگانه رعایت نماید[1].

۵ - ترتیب پذیرش بیگانگان:

هر کس نمی‌تواند هر وقت خواست به هر کشور وارد شود و به هر مدت توقف

☞ برای سرمایه‌گذاری و آوردن تکنولژی دعوت می‌کنند و بازگرداندن سرمایه و سود آن را تضمین می‌کنند با وجود این هر دولتی حق دارد شرایط مالکیت را در سرزمینش خود معلوم نماید طرفداران اقتصاد سرمایه‌داری عقیده دارند بیگانگان اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی می‌توانند اموالی مثل سهام کارخانه، زمین، باغ و خانه را دارا شوند و به فعالیتهائی از نوع حمل و نقل، اکتشاف و بهره‌برداری از معادن و بیمه و بانکداری بپردازند. ادامه این روند تضاد منافع بین سرمایه‌گذاران خارجی و کشور محل سرمایه‌گذاری را باعث می‌شود و در شرایطی مسئله سلب مالکیت و پی‌آمدهای آن مطرح می‌گردد که از جمله پی‌آمدهای آن پرداخت غرامت عادلانه در برابر سلب مالکیت بیگانه است به این نکته هم باید توجه داشت سرمایه‌گذاری خارجی نباید در شکلی و با شرایطی صورت گیرد که به حاکمیت دائم دولت بر منابع و ثروتهای طبیعی‌اش لطمه وارد آورد زیرا در عصر حاضر حاکمیت بر منابع طبیعی حتی از طریق انعقاد قرارداد نیز محدود نمی‌گردد قطعنامه ۲۱ دسامبر ۱۹۵۲ مجمع عمومی سازمان ملل مقرر می‌دارد استفاده و بهره‌برداری آزاد از ثروتها و منابع طبیعی حق ذاتی حاکمیت دولت است و با مقاصد و اصول منشور سازمان ملل انطباق دارد اعلامیه حاکمیت دائم بر منابع طبیعی نیز که بصورت قطعنامه در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ تصویب گردید این مفهوم را بارزتر بیان می‌کند و قطعنامه ۱۷ دسامبر ۱۹۷۳ مجمع عمومی در خصوص حاکمیت دائم بر منابع طبیعی پیش‌بینی نموده که دولت ملی‌کننده اجازه دارد میزان جبران خسارت را طبق قوانین داخلی خود معین کند. و در اینجا می‌توان گفت تا حد زیادی جبران خسارت تا حد زیادی به نظام اقتصادی و به شرایط بین‌المللی بستگی دارد در نظام‌هائی که مالکیت خصوصی پذیرفته نیست جبران خسارت معنی و مفهومی ندارد و در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی پذیرفته است در برابر سلب مالکیت باید پرداخت خسارت باشد.

۱ ـ از جمله معیارها یکی معامله به مثل است یعنی کشورها توافق می‌کنند برای اتباع یکدیگر در موارد معین رفتار یکسانی داشته باشند بنابراین اگر کشوری بخواهد بنحو خاصی با اتباعش رفتار شود باید همین رفتار خاص را در مورد اتباع کشور مقابل معمول دارد. رفتار ملی برابر، باین معنی که دولت با بیگانه همان رفتار را داشته باشد که با اتباع خود دارد کسانی که این معیار را مطرح می‌کنند مع‌الوصف می‌پذیرند که بیگانه مثل اتباع از حقوق سیاسی و حق استخدام رسمی نباید برخوردار شود محرومیت بیگانه از حقوق سیاسی و حق استخدام در بعضی مشاغل با معیار رفتار ملی برابر مغایرت ندارد چرا که این موارد به اعمال حاکمیت و مصالح اجتماعی و ملی مربوط می‌شود و برابری کامل با اتباع در این موارد ممکن است استقلال کشور را خدشه‌دار نماید. معیار دیگر رفتار حداقل بین‌المللی است که مورد پذیرش بسیاری از حقوقدانها است طرفداران این معیار می‌گویند حقوق بین‌الملل خواهان رفتاری با بیگانگان است که حداقل مورد قبول تمدن بین‌المللی باشد و رعایت این معیار اقتضا دارد موارد خاصی برای بیگانه رعایت شود مثل حق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب. حمایت و حفاظت از جان و مال بیگانه، عدم زجر و شکنجه، رعایت قوانین در مورد بازداشت، منع تبعید خودسرانه. معیار رفتار بر اساس شرط دولت کاملة‌الوداد هم معیاری دیگر است که با رعایت آن بیگانگان دارای تابعیتهای مختلف در یک‌کشور حقوقی‌مساوی بدست می‌آورند.

نماید. بیگانه باید اجازه ورود بگیرد، هر کشور برای تسهیل کار امور مربوط به بیگانگان مامورانی در دیگر کشورها دارد که به نمایندگی از کشور متبوع با درخواست متقاضیان برای ورود به کشور موافقت می‌نمایند این عمل را ویزا یا روادید گویند. در سرحدات کشور هم مامورین مرزی تحت شرایطی ممکن است روادید صادر کنند مسئله ورود، عبور، توقف، اقامت وخروج بیگانه در هر کشور با امنیت و نظام سیاسی آن مملکت بستگی دارد و در این مورد حق ثابتی برای بیگانه وجود ندارد. در صدور روادید مامورین مربوط باید توجه کنند که گذرنامه به صحت صادر شده باشد. گذرنامه یا پاسپورت از جانب کشور متبوع شخص صادر می‌شود. وقتی بیگانه با گذرنامه و با روادید به کشور وارد شد از حقوقی که بر طبق قوانین برای بیگانگان وضع شده بهره‌مند می‌گردد مگر این که تصمیم به اخراج بیگانه اتخاذ شود که این تصمیم باید در حد معقول و متعارف و برابر با مصالح و مقتضیات آن جامعه باشد. از لحاظ حقوق بین‌الملل هیچ کشوری نباید کلیه اتباع خارجه مقیم را به یکباره اخراج نماید.[1] غالب عهدنامه‌هایی که بین کشورها در مورد ورود و خروج و اقامت اتباع یکدیگر منعقد شده موارد مختلف را پیش‌بنی کرده است بین بیگانه‌ای که از خاک کشوری عبور می‌کند و یا بطور موقت برای سیاحت، زیارت، معالجه وارد شده با بیگانه‌ای که برای مدتی طولانی اقامت دارد تفاوتهائی هست بیگانگان غالباً بر طبق قانون محل تکلیف دارند بلحاظ مسائل امنیتی نام و مشخصات خود را نزدیک مرجع عمومی مثل شهربانی ثبت کنند و در امور سیاسی

---

۱ ـ هنگام جنگ دولت می‌تواند همه بیگانگان تبعه دولت دشمن را که در سرزمینش بسر می‌برند اخراج‌کند.در زمان صلح اخراج بیگانگان فقط به خاطر حفظ نظم عمومی، رفاه یا امنیت داخلی یا خارجی قابل توجیه است در اعمال حق اخراج نباید بین اتباع دولتهای مختلف فرق گذاشت، اگر اخراج خودسرانه باشد ممکن است به روابط دو کشور لطمه وارد سازد مخصوصاً بیگانه‌ای که صاحب شغل و فعالیت اقتصادی مجاز بوده و از این حیث خساراتی به او وارد آید. دستور اخراج نباید با شدت و خشونت به اجرا درآید و باید فرصت داشته باشد قبل از ترک سرزمین امور شخصی را سامان دهد و باید بتواند برای ورود بکشور دیگر پذیرش بگیرد. اگر بیگانه‌ای بر خلاف قوانین کشوری به آن سرزمین وارد شود دولت حاکم می‌تواند بی‌درنگ او را اخراج نماید همچنین اگر بیگانه شرایط و قوانین دولت محل توقف را رعایت نکند اخراج دستور ترک سرزمین است و جنبه تنبیه ندارد و اگر خلاف مقررات آن کشور صورت پذیرد بیگانه می‌تواند بمراجع قضائی شکایت نماید.

کشور مداخله‌ای ننمایند در مقابله با بیماریهای واگیر، و حوادثی مثل آتش‌سوزی، سیل، زلزله که مصائب طبیعی هستند با کشور محل توقف همکاری کنند و احیاناً وظایفی را انجام دهند همچنین نمی‌توانند مدعی معافیت از مالیات و عوارض معمول بناشند. بیگانگانی که مقیم‌اند باید نوعی وفاداری موقت نسبت به دولت محل اقامت داشته باشند این وفاداری بهنگام بروز جنگ بین دولت متبوع بیگانه و دولت محل توقف مسائل پیچیده‌ای را باعث می‌شود. بیگانه موظّف نیست در چنین مواردی وارد خدمت نظام در کشور محل اقامت شود اما موظف است از اقدامی که آشکارا موفقیت دولت متبوعش را باعث می‌گردد خودداری نماید.

۶ - تقسیم جمعیت به لحاظ جنس:

جمعیت هر کشور از مردان و زنان تشکیل می‌شود. بحث این که حقوق و وظایف این دو جنس باید برابر باشد و یا متفاوت یکی از مباحث مهم همهٔ اجتماعات در گذشته بوده و اکنون هم هست. دورانی را به عنوان مادرشاهی شناخته‌اند[1] که قدرت و اداره امور دست زنان بوده است و ادواری را بنام پدرشاهی رقم زده‌اند که مردان زمام امور را به دست گرفته‌اند و بالاخره برای برقراری حالت تعادل گفته‌اند زن و مرد هر دو انسان‌اند و دارای حقوق مساوی هستند و برای ادامه حیات و بقای نسل در دو جنس ظهور دارند. هیچ یک را بر دیگری برتری نیست، مسئله به این سادگی خاتمه نیافته گفتگوها و

---

۱ - بعضی از متفکرین معتقدند زنان در تشکیل و تاسیس جامعه انسانی پیشقدم بوده‌اند و استدلال می‌کنند که کوچکترین واحد اجتماعی خانواده است امانه خانواده بصورت امروز یا دیروز. بلکه خانواده بصورتیکه فقط از مادر و فرزندان نارسیده او تشکیل می‌یافته است در آن خانواده (که آن را مادرشاهی مینامند) مرد بنام پدر مفهوم و معنائی نداشته است. میل و علاقه مادر سالم در پرورش و نمو طفل از غرائزی است که عقل هم آن را تایید می‌کند تا بتواند غذای خود را فراهم و از جان خود دفاع کند بعد از آن علاقه مادر به فرزند یک طبیعت ثانوی است. تا آنکه انسان توانست از زمین برای تهیه غذا استفاده کند و به تملک آن پرداخت. زن (رئیس خانواده) که غالب ایام سال را در بارداری و شیردادن به نوزاد در تکاپو بود نمی‌توانست از زمین ملکی دفاع کند، از عقل خویش استمداد گرفت، با مرد اتحاد مادام العمر بر قرار ساخت پس خانواده بصورت امروز تأسیس گردید و کم کم حکومت از زن (در خانواده) به مرد منتقل شد و فرزندان در خانواده ماندند(مراجعه شود به مبانی علم سیاست دکتر عاملی صفحه ۱۶).

ایرادات و اعتراضات آنچنان مطرح است که گویا در آغاز قرار داریم. و ضوابط و مقررات هر کشور نسبت به دیگر کشورها فرق می‌کند[۱] شاید بتوان گفت باتمام پیشرفتی که برای تساوی حقوق و وظایف دو جنس حاصل شده در هیچ کشوری به نحو مساوی کامل برقرار نشده و شاید هم طبیعت موضوع اقتضا دارد که در همه جهات تساوی امکان‌پذیر نباشد.

۷ - جمعیت در ارتباط با نژاد[۲]، زبان، مذهب و تمدن

جمعیت کشور الزاماً از یک نژاد نیستند بلکه به ندرت ممکن است کشوری را با جمعیت از نژاد واحد یافت غالباً آنها که جمعیتی از یک نژاد دارند بدون اختلاط با سایر نژادها باقی نمانده‌اند به علاوه چند درصدی از نژاد یا نژادهای دیگر در آن کشور یافت می‌شود. نژاد یکی از عوامل پیوند است. به اعتقاد جمعی نژاد از عناصر تشکیل ملت است.[۳] بعضی از علمای آلمان در مسئله نژاد ریشه‌های زیست‌شناسی شخص توجه

---

۱ - اصل ۲۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی میگوید «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارندو از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند»

اصل ۲۱ می‌گوید «ادولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد.

الف - ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او

ب - حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت ازکودکان بی سرپرست.

ج - ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده.

د - ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست

هـ - اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی.

۲ - نژاد بمعنی اصل و نسب هست. افرادی که از حیث مشخصات قیافه، کوتاهی و بلندی قد وضع لب و دندان، هیات چشم، وضع مو، رنگ پوست بدن، خصائص روحی و اخلاقی باهم شباهت دارند از یک نژاد شناخته می‌شوند. سابقاً بشر را به چهار نژاد اصلی تقسیم می‌کردند نژاد زرد که در مشرق آسیا (چین و ژاپن) و بعضی قسمتهای غربی آسیا و شمال اروپا مثل فنلاند زندگی می‌کردند نژاد سرخ که سکنه اصلی و بومی امریکا بودند و بقایای آنها در جنگل‌های امریکا سکونت دارند و اروپائیان آنان را «هندی» نامند و روز بروز جمعیت آنان کاهش می‌یابد. نژاد سفید که مسکن آنان اروپا، افریقای شمالی و نواحی از امریکا و اقیانوسیه - نژاد سیاه که مرکز آنان افریقا بوده است. عده‌ای از آنان را در دوره برده فروشی به نقاط دیگر از جمله امریکا برده‌اند (به فرهنگ دکتر معین مراجعه شود).

۳ - موضوع نژاد که از ارکان ملیت محسوب می‌شود مسئله بسیار پیچیده‌ای است که جنبه سیاسی

داشتند و به اعقاب او مراجعه می‌کردند و این نظر در آلمان هیتلری سیاست توسعه طلبی و تعرض به دیگر سرزمینها را باعث گردید، یعنی عامل نژاد ماشین خطرناک جنگ و تجزیه شد، یعنی بعد از انتشار تالیفات هوستون رستیوارت چمبرلن این تصور در بین آلمانها قوت گرفت که بین نژادهای مختلف بشری نوعی سلسله مراتب وجود دارد، نژاد آریایی در راس قرار گرفته و خالص آن همان نژاد آلمانی است در پایین‌ترین درجه نژاد رنگین مثل سیاه و زرد و سرخ و در وسط نژاد سفید غیرآریایی و... اقلیت نژادی یکی از انواع اقلیت‌هایی است که ممکن است در کشور یافت شود. مثلاً از جمعیت ۲۴۰

☜ قابل توجهی داشته و دارد و از لحاظ علمی هم تحقیقات زیادی در اطراف آن صورت گرفته است. جمعی از علماء بر آن عقیده‌اند تمام افراد در ابتدا از حیث قد و قامت، قیافه و اندام و رنگ پوست و مو و چشم شبیه هم بودند آن‌چه آنها را تغییر داده و در قالب نژادهای گوناگون انداخته اختلاف آب و هوا است. اینان مدعی هستند مجارها و فنلاندیها از جهت نژادی مغول زرد پوست هستند ولی بدلیل سکونت طولانی در سرزمین آریائیها از حیث قد و قامت و ترکیب اندام و رنگ پوست و چشم و مو شباهت کامل با شاخه آریائی نژاد پیدا کرده‌اند بطوریکه دیگر نمیتوان آنها را از نژاد زرد شناخت. در مورد مردم ترکیه هم عقیده دارند میگویند قبل از قرن پنجم میلادی جمعی از نژاد مغول که در کوههای التای بودند بطرف ترکستان عزیمت و پس از هشت قرن توقف در این سرزمین به آسیای صغیر مهاجرت نمودند و در نتیجه سکونت طولانی در ترکستان و آسیای صغیر تحت تأثیر عوامل جغرافیائی خصوصیات نژادی خود را از دست داده رنگ و قیافه و قامت و سایر مشخصات نژاد سفید را کسب نمودند. طرفداران وحدت نژاد مدعی هستند از جهت استعداد و لیاقت ذاتی اختلافی بین نژادهای مختلف نیست و فرقی که بین قرمز پوست‌های امریکا و استرالیا با سیاه‌پوستان افریقا و سفید پوستان اروپا و زرد پوستان چین وجود دارد نتیجه تفاوت در شرایط آب و هوا است و میگویند هرگاه یک طفل سیاه پوست افریقائی را بلافاصله پس از تولد به اروپا ببرند و در آنجا پرورش و تعلیم بدهند در درجه فهم و عقل و درک مثل اطفال اروپائی خواهد بود ولو اینکه رنگ سفید ندارد.

کنت دو گوبینو *(Conte De Gobineau)* و دیگر طرفداران برتری نژادی میگویند اختلاف بین نژادها بحدی اساسی و ریشه‌ای است که نمی‌توان آن را ناشی از آب و هوا دانست. اختلاف نه تنها در رنگ پوست و اندام و قد و قامت و رنگ مو و چشم است بلکه از لحاظ هوش و فهم نیز اختلاف فاحشی بین نژادها موجود است و میگویند شاخه آریائی نژاد سفید از حیث ظرافت و زیبائی و هوش و فهم و همچنین اخلاق اشرف نژادها هستند و هرگز نژاد زرد و سیاه و سرخ نمی‌توانند با شاخه آریائی سفید پوست برابری نمایند و این برتری نژادی به سفید پوستان حق میدهد که دیگر نژادها را تحت فرمان خود داشته باشند و از همین نقطه سیاست تبعیض نژادی ریشه گرفته و توسعه یافته و مظالم بسیاری را باعث گردیده بطوری که همین سیاست و ادامه آن به انزوای دیگر نژادها انجامیده. نژاد سیاه را مطیع سفیدپوستان ساخت نژاد سرخ امریکا و استرالیا محدود و محدود شد و قسمتهائی از نژاد زرد را بطرف نابودی کشانده‌اند. امروز هرگاه به نقشه سیاسی جهان نگاه اجمالی داشته باشیم پی می‌بریم که سرخ‌پوستان، زردپوستان و سیاه‌پوستان جوامع عقب مانده را تشکیل میدهند و سفید پوستان جزو جوامع پیشرفته‌اند.

میلیونی امریکا ۸۷/۵ ٪ سفید پوست‌اند که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند و ۱۱/۱ ٪ اقلیت سیاه‌پوست هستند یا مثلاً از جمعیت ۲۳ میلیونی مسلمان الجزایر ۷۵ ٪ از نژاد عرب و ۲۵ ٪ از نژاد بربر که در اقلیت می‌باشند. غالب کشورها اقلیت نژادی دارند.

جمعیت یک کشور ممکن است با زبان واحدی صحبت کنند و کسانی که با یک زبان مکالمه می‌کنند بهتر می‌توانند احساسات و نیازهای هم را درک کنند و بنابراین زبان از عوامل نزدیکی و پیوند و وحدت می‌باشد با وجود این کمتر جمعیت یک کشور را می‌توان یافت که با زبان واحدی صحبت کنند علاوه بر لهجه‌هایی که جمعیت نقاط مختلف دارند از حیث زبان هم اختلاف دارند مثلاً در سویس ۶۵٪ زبان آلمانی، ۱۸٪ فرانسوی، ۱۲٪ ایتالیایی و بقیه به زبان‌های دیگر مثل رومانیایی و غیر آن صحبت می‌کنند یا جمهوری ساحل عاج در افریقا که قبلاً جزو گروه مستعمرات فرانسه بوده زبان رسمی و رایج آن فرانسه است، زبان‌های محلی هم مثل دیولا رایج است. کشور سوازیلند زبان رسمی و اکثریت سوازی و زبان انگلیسی را اقلیتی صحبت می‌کنند.

دین و مذهب هم در یک جمعیت هم عامل وحدت است و هم عامل تفرقه، جمعیت کشوری وقتی اعتقاد به یک آیین و مذهب دارند، پایه‌های وحدت آن جامعه و کشور استحکام دارد و هرگاه از حیث دین و مذهب متفاوت باشند زمینه اختلاف و دودستگی و چند دستگی فراهم است. افرادی از جمعیت یک کشور که دین و مذهبی غیر از اکثریت دارند اقلیت مذهبی را تشکیل می‌دهند. در ایران زردشتیان، کلیمیان و مسیحیان جزو جمعیت ایران هستندو اقلیتهای رسمی مذهبی شناخته می‌شوند[1] اقلیتهای مذهبی در کشورهای مختلف در طول تاریخ مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار

---

۱ - اصل ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی میگوید «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی برطبق آئین خود عمل می‌کنند»

اصل ۱۴ می‌گوید «به حکم آیه شریفه لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی‌الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین»

دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

داشته‌اند و غالباً از حقوق انسانی محروم بوده‌اند[1] امروز در حدود پنجاه کشور اسلامی وجود دارد یعنی دین اکثریت اسلامی است، در اکثر این کشورها اقلیت مذهبی غیرمسلمان هم زندگی می‌کند. مثلاً در مصر ۵ ٪ جمعیت را اقلیت غیرمسلمان تشکیل می‌دهد،در یونان در حالی که ۹۷ ٪ مسیحی‌اند یک اقلیت ۲ ٪ مسلمان هم زندگی می‌کند. درکشورهای آسیایی و افریقایی که عضویت کنفرانس اسلامی را ندارند غالباً مسلمانان در اقلیت می‌باشند از آن جمله کره، ویتنام، میانمار، چین، هندوستان و غیر آن.

جمعیت یک کشور ممکن است از حیث درجه تمدن[2] تفاوتی نداشته و همه در یک سطح باشند. چنین وضعی برای جمعیت یک کشور کمال مطلوب است اما غالباً این یکسانی دیده نمی‌شود. جمعیت بعضی نقاط در طول زمان توقف‌هایی دارند و بعضی جهش‌ها و در نتیجه در سطوح مختلف تمدن ملاحظه می‌شوند. امروز که اتحاد شوروی از هم پاشیده و به جمهوری‌های متعددی تقسیم شده بهتر ملاحظه می‌شود که جمعیت اتحاد شوروی در سراسر خاک ۲۲ میلیون کیلومتری با تمام تبلیغاتی که در اجرای امر تساوی داشتند در یک درجه از تمدن نبودند، تاریخ بشر حکایت دارد جمعیت کشورها درتمام ادوار از یک تمدن برخوردار نبوده‌اند، پاره‌ای از عوامل تمدن، در یک دوره در یک کشور جنبه برتر داشته و به آن معروف گردیده و پاره‌ای از عوامل در سرزمین

---

۱ - اقلیتهای مذهبی از حیث محل سکونت، اجرای آداب و مراسم مذهبی، تعلیم و تربیت حق تملک اموال غیرمنقول، اشتغال به تجارت محدود و از حقوق سیاسی کاملاً محروم بودند و نمی‌توانستند متصدی مشاغل عمومی گردند و مال و جان و ناموسشان در امان نبود چنانکه در رم قدیم با عیسویان به سختی رفتار می‌نمودند و در قرون وسطی پاپها عیسویانی را که عقایدشان را قبول نداشتند تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند در فرانسه نیز زمامداران نسبت به پروتستانها سختگیری و بدرفتاری مینمودند بطوریکه در قتل‌عام سن بارتلمی در ۲۳ اوت ۱۵۷۲ در پاریس متجاوز از دوهزار نفر از بزرگان پروتستان که به شب‌نشینی در بار دعوت شده بودند بقتل رسیدند و این قتل‌عام از پاریس به ولایات سرایت کرد و در مدت چند روز متجاوز از سی هزار پروتستان بدست کاتولیکهای متعصب فرانسه کشته شدند. در انگلستان بالعکس کاتولیکها مورد عذاب و شکنجه بودند. در اسپانیا نسبت به یهودیان و اعراب سختیهای زیاد در کار بود بطوریکه آنها ناگزیر شدند اسپانیا را ترک گفته به ممالک دیگر پناه برند در روسیه تزاری اقلیتهای مذهبی که مذهب ارتدکس نداشتند مخصوصاً مسلمانان تحت آزار و فشار بزدند (مراجعه شود به حقوق اساسی دکتر قاسم‌زاده چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۱ صفحه ۴۶)

۲ - تمدن عبارتست از عقاید فلسفی، ادبیات، شعر، موسیقی، علوم و فنون، معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، ظریف‌کاریهای سنتی و نظائر آن.

دیگری به اوج رسیده به عبارت دیگر کشورها در دوره‌ای ممکن است دارای فلاسفه و علما و حکما و شعرا و ادیبان فراوان باشند و در دوره دیگر فاقد امثال آنها مثلاً یونان از حیث فلسفه در دوره‌ای به حد کمال و عظمت رسید و فلاسفه‌ای چون سقراط و افلاطون و ارسطو داشت که حتی امروز هم پس از قرن‌ها و تحول همه جانبه در فلسفه نتوانسته‌اند از عقاید آنها بی نیاز باشند. یونان در همان زمان از حیث معماری و نقاشی و دیگر هنرها رونقی نداشت.

جمعیت یک کشور (اعم از اکثریت و اقلیت) امروزه باید در وضع یکسانی از حیث حقوق و تکالیف باشند اما در دورانی جمعیت به طبقاتی تقسیم می‌شد و هر طبقه حقوق و تکالیف مخصوصی داشت. افراد یک طبقه نه فقط به واسطه اشتغال به کار مخصوصی بلکه از حیث رنگ و نوع لباس هم شناخته می‌شدند.در ایران قبل از اسلام، در چین، ژاپن، هندوستان و کره سابقاً طبقات و امتیازاتشان معین بود انتقال از یک طبقه به طبقه دیگر ممنوع بود،اخراج از طبقه مجازات شمرده می‌شد در اغلب ممالک اروپا در قرون وسطی جمعیت به سه طبقه اشراف، روحانیون و دیگر مردم تقسیم می‌شدند، در طبقه سوم معلمین، اطباء،صنعتگران، کارگران قرار داشتند هر یک از طبقات سه گانه دارای امتیازات خاص خود بودند،اشراف مقامات عالیه کشور را اشغال می‌کردند و از پرداخت مالیات معاف بودند و به فرمان شاه جنگ می‌کردند، روحانیون به وظایف مذهبی و از جمله دعاگوئی سلطان مشغول و از مالیات معاف بودند،افراد طبقه سوم در امور مملکتی و حکومتی دخالتی نداشتند، در ایران قبل از اسلام و در امپراطوری رم و به طورکلی در زمان ظهور اسلام وجود طبقات گسترش زیادی داشت،اسلام وضع طبقاتی را در هم کوبید و همه را به توحید فراخواند و اصل برابری و برادری را بنا نهاد.

۸ - ملت و امت

مردم که یکی از عناصر کشور را تشکیل می‌دهند باید رابطه سیاسی تابعیت را با کشور داشته باشند. هر جمعیتی تشکیل ملت را نمی‌دهد، ممکن است افرادی از

نژادهای گوناگون با زبان‌های مختلف و بدون درجه تمدن واحد وبدون دین و مذهب واحد در طی یک سال به جزیره متروکی وارد شوند و با مشارکت هم موجودیت کشوری را اعلام نمایند که هم قدرت عالی دارد هم قلمرو و هم جمعیت اما هیچگاه به چنین جمعی ملت گفته نمی‌شود ولی اطلاق مردم به آنها صحیح است در ملت چیزی افزون لازم است. هرگاه اکثریتی از همان جمعی که به شکل فوق کشور را تشکیل دادند سال‌های مدید بگذرد و با هم هماهنگ شوند و خواستها و آرزوهایشان در هم آمیزد و یکسان شود و دارای آداب و رسوم وسنن و زبان واحد گردند و به طور مجزا هر دسته در یک منطقه نمانند و در سراسر آن کشور پخش شوند آنها را می‌توان و باید ملت شناخت البته گذشت زمان طولانی تنها وسیله تشکیل ملت نیست یک ملت ممکن است جمعیت چند کشور را تشکیل بدهد بنابراین لازمه عنوان ملت داشتن یک کشور نیست چنان که اعراب ملت واحدی هستند ولی جمعیت کشورهای متعددی را تشکیل می‌دهند.

جمعیتی که اوصاف ملت را داشته باشند درجه وحدت آنها زیاد است و تحقق کشور با عنصر ملت طبعاً به مراتب بهتر از جمعیتی است که فاقد این اوصاف باشد. ممکن است در یک کشور اقوام و ملل مختلفی باشند و به عبارت دیگر جمعیت یک کشور از چندین ملت تشکیل شده باشد مثل اتحاد جماهیر شوروی[1] سابق که ده‌ها ملت

---

۱ ـ جمعیت ۲۹۰ میلیون نفری اتحاد جماهیر شوروی سابق از اقوام و ملیتهای گوناگونی ترکیب یافته‌بود این ترکیب با تصرفات سرزمینهای ملل مختلف در طول زمان انجام گرفته بود قبل از اینکه خاندان رومانف به قدرت برسد مسکوی دولت بزرگی بود که به هیچ یک از دریاهای آزاد دسترسی نداشت بنابراین سیاست اصلی زمامداران روسیه دست یافتن به دریای آزاد و در نتیجه توسعه سرحدات و مسلط شدن بر اقوامی بود که در این فواصل زندگی می‌کردند روسیه میخواست از شمال به اقیانوس منجمدشمالی، از مشرق به اقیانوس آرام، از مغرب به دریای بالتیک و از جنوب به خلیج‌فارس بنحوی از انحاء دسترسی پیدا کند و طی چندین قرن تا حدی به این هدف رسیده بود و بخش وسیعی از آسیا و اروپا را در اختیار داشت بطوری که وقتی آفتاب در کرانه بالتیک و جمهوری‌های غربی شوروی غروب می‌کرد در مشرق شوروی مثل منطقه کامچاتکا واقع در سیبری خورشید تازه طلوع می‌کرد و خلاصه مساحت آن به ۲۲/۵ میلیون کیلومترمربع رسیده بود و روسیه کثیرالملة عنوان داشت چرا که اقوام و ملل زیادی در آن زیست می‌کردند (هنوز هم با وجود فروپاشی و تجزیه و استقلال ۱۵ جمهوری باقیمانده که فدراسیون روسیه است از اقوام مختلف ترکیب یافته و با اختلافات اقوام معلوم نیست چگونه با شرایط جدید آن را حفظ نمایند) بیش از ۶۰ ملت با نژاد و زبان و آداب و رسوم گوناگون بودند که بین آنها قوم و نژاد روس غالب بود سایر ملیتهای تابع از

را در خود جای داده بود بنابراین همانطور که گفته شد هر گروه مردم را نمی‌توان عنوان ملت داد، مفهوم ملت گاهی از مفهوم مردم گسترش بیشتری دارد و گاهی هم محدودتر است، وقتی که ملت را با مردم، یا جمعیت اتحاد شوروی سابق مقایسه می‌کنیم وضع محدودی دارد ولی وقتی ملت عرب را با مردم یکی از این کشورها در نظر می‌گیریم عنوان گسترده‌تر از مردم پیدا می کند. ملت پدیده تاریخی سیاسی است محصول ناگهانی یک معاهده یایک رویداد یک روزه نیست عوامل بیشماری در طول قرن‌ها باعث تشکیل ملت می‌شود این عناصر پیچیده است نظریه‌هایی که در طی قرن ۱۹ نسبت به عناصر تشکیل دهنده ملت ابراز شد متعدد است و علمای آلمان و فرانسه هر یک نظری داده‌اند که شهرت بسیار پیدا کرده و محل بحث فراوان قرار گرفته است بر اساس نظریه آلمانی، ملت تشکیل واحدی به عنوان ملت با ریشه‌های نژادی است با این که نظریه نژادی ملت بنام آلمانها معروف شده ابتدا از جانب گوبینو و واشردولاپوژ فرانسوی عنوان گردیده است نظریه نژادی ملت را که این دو نفر ابراز داشتند وسیله شخصی انگلیسی بنام هوستون استوارت چمبرلین که بعداً تابعیت آلمان را تحصیل کرد در آلمان تبلیغ شد و علمای آلمان هم آن را پذیرفتند و به طور رسمی تا سال ۱۹۴۵ مبنای فکری موردی برای آموزش بود، طبق نظریه نژادی ملت تمام نژادها در یک سطح قرار ندارند بین آنها سلسله مراتبی وجود دارد و در راس همه نژادها نژاد آریایی خالص قرار دارد و نژادهای رنگین و دورگه در درجه آخر قرار دارند. نژاد آریایی خالص از عهد عتیق تاکنون اصالت خود را حفظ کرده، نژاد ژرمن یا آلمانی که ملت آلمان را تشکیل می‌دهد از این نژاد است و هیتلر از این نظر در تبلیغات نژادی و در افروختن آتش جنگ استفاده کرد با این نظرملت آلمان که از یک نژاد هستند در یک سرزمین زندگی نمی‌کنند بلکه در

☞ ساکنان زردپوست آسیای مرکزی و مهاجران اروپایی گروه‌های بزرگی را تشکیل میدادند اوکرائنی‌ها، ازبکها، بیلوروسی ها، قزاقها، گرجیها، لیتوانی‌ها، یهودیها، آذری‌ها، ارمنی‌ها، تاتارها از جمله اقوام ساکن اتحادجماهیر شوروی بودند. کم جمعیت‌ترین اقوام روسیه الئوتها، نگاناسانی‌ها، اورجها، توفالاریها، یوکاگیرها هستند.

سرزمین‌های مختلفی علاوه بر آلمان پراکنده‌اند و چون خون آریایی دارند و باید واحد سیاسی بر اساس ملت تشکیل دهند وزیر فرماندهی یک دولت باشند تجاوزاتی را ازجانب هیتلر به دیگر سرزمین‌ها باعث شد، بنابر این نظریه نژادی ملت در خدمت هدف‌های سیاسی قرار گرفت در حالی که این نظریه مورد انتقاد بسیاری از علما و از جمله زیست‌شناسان قرار گرفته است.[1]

برابر نظریه فرانسوی تشکیل ملت نژاد در موجودیت ملت موثر است اما نه به نحوی که در نظریه آلمانی عنوان شده صاحبنظران فرانسوی عوامل معنوی را بیشتر ملاک ملت قرار می‌دهند می‌گویند زندگی مشترک که باعث همبستگی و نمایانگر مشارکت در شادیها و غمها، پیروزیها و شکستها است عوامل تاریخی، اقتصادی باعث می‌شود مردم درون یک جامعه احساس تعلق به آن جامعه نمایند به هم علاقه‌مند باشند، در مقابل حوادث به یاری هم بشتابند و برای حفظ سرزمین خود بکوشند و از هر آسیب مصون بدارند. بر طبق این نظریه بهتر و بیشتر می‌توانیم مردم کشورها را ملت بنامیم و می‌توانیم ملت را با عنوان کشور مربوط سازیم، ملت عراق، ملت ترکیه، ملت سویس در حالی که بر اساس نظریه نژادی با اشکال ممکن است ملتی را با عنوان کشور مربوط نمود مگر این که ریشه‌های نژادی آن ملت شناسایی و خلوص آن اعلام شده باشد و به ندرت چنین خصوصیتی یافت می‌شود.

دوم - قلمرو

قلمرو یک کشور عبارت است از بخشی از زمین و دریا و هوا که در حدود آن

---

۱ - اولاً هیچ نژادی نمی‌تواند مدعی خالص بودن باشد مهاجرتها، تهاجمات، جنگها، حوادث، آمد و رفت‌های جمعی اقوام و قبایل را از خلوص نژاد خارج نموده‌بطوریکه ملت‌های امروز ترکیبی از نژادهای مختلف هستند ثانیاً اتباع یک کشور لازم نیست از یک نژادباشند و عملاً هم اکثر کشورها جمعیتی از نژادهای مختلف دارند حتی بعضی در قانون اساسی چند ملتی بودن راتصریح کرده بودند ثالثاً زبان هم عامل تشکیل ملت نیست سویسی‌هاکه خود رایک ملت میدانندبسه زبان فرانسوی و ایتالیائی و آلمانی صحبت می‌کنند.

حاکمیت آن کشور اعمال می‌شود.[1] هیچ کشوری بدون قلمرو قابل تصور نیست. هرگاه تمام جمعیت یک کشور قلمرو آن کشور را به هر دلیلی ترک کنند و در شکل آوارگان در نقطه‌ای با هم یا به صورت پراکنده بسر برند بدون قلمرو تشکیل کشور نمی‌دهند بهمین جهت افراد قبایل صحراگرد با این که مطیع قدرت رئیس قبیله هستند به دلیل فقدان قلمرو کشوری را به وجود نمی‌آورند. سرزمین محدوده‌ای است که جمعیت متشکل سیاسی اعمال قدرت می‌کند یعنی دولت قدرت را بنحو انحصاری و موثر و سازمان یافته اجراء می‌نماید سرزمین یا قلمرو از عوامل وجودی دولت حاکم است در طول تاریخ غالباً وقوع جنگها بدلیل توسعه طلبی ارضی بوده و قدرتهای حاکم خواسته‌اند با وسعت بخشیدن به سرزمین تحت حاکمیت بر قدرت خود بیافزایند.

۱ - وضع حدود قلمرو کشور:

حدود قلمرو خشکی دولت یا طبیعی است یا مصنوعی، وقتی که قلمرو کشور به رودخانه، به کوه، دریا و دریاچه ختم می‌شود و رودخانه و کوه و دریا حد فاصل کشور با دیگر کشورها است حدود و مرز را طبیعی گویند هرگاه چنین پدیده‌های طبیعی نباشند تعیین مرز با علائم مصنوعی است. نرده‌آهنی، بلوک سیمانی، سیم خاردار مرز را مشخص می‌کنند.مرز کشورها معمولاً به موجب قرارداد معین می‌گردد.ممکن است کشورهایی هم بدون انعقاد قرارداد به مرور زمان مرز معین شناخته شده داشته باشند. اختلاف مرزی بین کشورها کم نیست و یکی از عوامل مهم جنگ ادعاهای مرزی است. بعضی کشورها فقط دارای قلمرو خشکی هستند و مستقیماً دسترسی به دریا و آبهای آن را ندارند[2] مثل افغانستان و از این حیث دچار اشکال می‌باشند، چنین کشورهایی

---

۱ - مراجعه شود به حقوق بین‌الملل عمومی شارل روسو جلد اول صفحه ۲۸۱

۲ - بیش از ۳۰ کشور مستقل امروز محاط در خشکی هستند و با مشکلات زیادی از این حیث مواجه‌اند و تاکنون تدابیری بنفع آنها اتخاذ شده که در جای خود توضیح می‌دهیم.

طبعاً قلمرو آبی ندارند. دریاچه‌ها و رودهایی که در داخل یک کشور می‌باشند حکم همان قلمرو خشکی را دارند.

۲ - قلمرو آبی:

کشور نه تنها در قلمرو خشکی بلکه در آبهای ساحلی هم حاکمیت دارد، باید دید قلمرو دریایی کشوری به چه میزان بعد از خشکی است و مرز آبی در کدام خط فرضی وجود دارد، ابتدا باید خط مبدء را مشخص کرد خط مُبدء آبهای داخلی را از دریای سرزمینی مجزا می‌نماید، آبهای واقع در پشت خط مبدء را آبهای داخلی می‌نامند. آبهای داخلی متصل به دریاها اغلب از خلیج‌های کوچک، آبگیرها و بنادر و آبهای پشت خطوط مبدء مستقیم تشکیل شده‌اند. خط مبدء با دقت بیشتری همان کاری را در مورد قلمرو یک کشور می‌کند که در قرن هفدهم هیل[1] به طور ساده‌تری گفته است " بخشی از دریا که داخل آرواره‌های زمین[2] است[3] یعنی جایی که یک نفر بتواند به طور معقول از ساحل به ساحل را تشخیص بدهد یا حداقل جزئی از هیئت یک کشور باشد " چنین برداشتی از آبهای داخلی که آن را قسمتی از خود مملکت ساحلی محسوب می‌کند تا به حال تغییری نکرده است و به همین جهت در کنوانسیون‌های حقوق دریاها چندان مورد بحث قرار نگرفته است. آبهای داخلی تحت حاکمیت کامل دولت ساحلی است. قانون مناطق دریائی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان مصوب اردیبهشت ۱۳۷۲ وضع قلمرو آبی را مشخص نموده است[4] و در نتیجه قوانین قبلی در این مورد

---

۱ - *Hale.*

۲ - *Fauces Terrae.*

۳ - پیشرفتگی‌هایی که قسمتی از آب را در خود می‌گیرد. مراجعه شود به حقوق بین‌الملل دریاها را بـین چرچیل و آلن‌لو ترجمه بهمن آقائی از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی صفحه ۹۶.

۴ ـ متن قانون باین شرح است «ماده ۱ ـ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران خارج از قلمرو خشکی و آبهای داخلی و جزایر خود در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان بر منطقه‌ای از آبهای متصل به خط مبدء که دریای سرزمینی نامیده می‌شود نیز حاکمیت دارد. این حاکمیت همچنین شامل فضای فوقانی، بستر و زیر بستر دریای سرزمینی می‌باشد. ماده ۲ ـ حد خارجی عرض دریای سرزمینی از خط مبدء ۱۲ (دوازده) میل دریایی می‌باشد مایل دریائی برابر ۱۸۵۲ متر است. جزایر متعلق به ایران اعم از اینکه داخلی و یا

ملغی می‌باشند[1].

۳- دریای سرزمینی:

☞ خارج دریای سرزمینی باشند طبق این قانون دارای دریای سرزمینی مخصوص بخود هستند. ماده ۳ - خط مبداء، محاسبه خط مبدء دریای سرزمینی در خلیج فارس و دریای عمان همان است که در تصویبنامه هیات وزیران شماره $\frac{۲/۲۵۰-۶۷}{۵۲/۴/۳۱}$ تعیین گردیده است در سایر مناطق و جزایر ملاک حد پست‌ترین جزر آب در امتداد ساحل خواهد بود. آبهای واقع بین خط مبدء دریای سرزمینی و قلمرو خشکی و همچنین آبهای واقع بین جزایر متعلقه به ایران که فاصله آنها از یکدیگر از دو برابر عرض دریای سرزمینی تجاوز نکند جزو آبهای داخلی محسوب و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. ماده ۴ - تحدید حدود. در مواردی که دریای سرزمینی ایران با دریای سرزمینی دول مجاور یا مقابل تداخل پیدا کند مادامیکه ترتیب دیگری بین طرفین توافق نشده باشد حد فاصل بین دریای سرزمینی ایران و آن کشور خط منصفی است که کلیه نقاط آن از نزدیکترین نقاط خطوط مبدأ طرفین بیک فاصله باشد ماده ۵ - عبور بی‌ضرر. عبور شناورهای خارجی به استثناء موارد مندرج در ماده ۹ از دریای سرزمینی ایران مادامی که مخل نظم، آرامش و امنیت کشور نباشد تابع اصل عبور بی‌ضرر است. عبور بجز در موارد اضطراری باید با سرعت متعارف و پیوسته انجام گیرد. ماده ۶ - شرایط عبور بی‌ضرر. عبور شناورهای خارجی در صورت مبادرت بهر یک از اقدامات زیر بی‌ضرر تلقی شده و بر حسب مورد مشمول مقررات جزایی و مدنی خواهد بود. الف - هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال جمهوری اسلامی ایران یا اقدام بهر نحو دیگری که ناقض اصول حقوق بین‌الملل باشد. ب - اقدام به تمرین یا مانور با هر نوع سلاح. ج - جمع‌آوری هرگونه اطلاعاتی که به زیان امنیت ملی، امور دفاعی یا منافع اقتصادی کشور باشد. د - هرگونه تبلیغاتی که منظور از آن لطمه زدن به امنیت ملی امور دفاعی و یا منافع اقتصادی کشور باشد. هـ - پرواز و فرود و انتقال هر نوع هواپیما و هلیکوپتر و ادوات نظامی و نیرو به واحدهای شناور دیگر و ساحل. و - نقل و انتقال افراد، بارگیری یا تخلیه هر نوع کالا و پول برخلاف قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران. ز - ایجاد هرگونه آلودگی محیط زیست دریایی برخلاف مقررات جمهوری اسلامی ایران. ح - هرگونه فعالیت صیادی و بهره‌برداری از منابع دریائی. ط - انجام هر نوع پژوهش علمی، نقشه‌برداری، لرزه‌نگاری و نمونه‌برداری. ی - ایجاد اختلال در سیستم‌های ارتباطی یا سایر تاسیسات کشور. ک - انجام هر نوع فعالیت دیگری که لازمه عبور کشتی نباشد. ماده ۷ - مقررات تکمیلی. به منظور حفظ مصالح کشور و حسن اجرای عبور بی‌ضرر دولت جمهوری اسلامی ایران بر حسب مورد مقررات ضروری دیگر را وضع خواهد کرد. ماده ۸ - تعلیق عبور بی‌ضرر بمنظور دفاع از امنیت و بنا به مصالح عالیه کشور دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند عبور و توقف کلیه شناورهای خارجی را در قسمتهائی از دریای سرزمینی به حالت تعلیق درآورد. ماده ۹ - مستثنیات عبور بی‌ضرر. عبور شناورهای جنگی، زیردریائیها، شناورهای با سوخت هسته‌ای و هر نوع وسیله غوطه‌ور دیگر و همچنین شناورها و زیردریائیهای حامل مواد اتمی یا خطرناک و یا زیان‌آور برای حفظ محیط زیست و شناورهای تحقیقاتی خارجی از دریای سرزمینی منوط به موافقت قبلی مقامات صالحه جمهوری اسلامی ایران خواهد بود زیردریائیها باید در سطح آب و با پرچم برافراشته عبور نمایند. ماده ۱۰ - سرزمینی در موارد زیر در صلاحیت مراجع قضائی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. الف - ☜

۱ - قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت ۲۴ تیر ۱۳۱۳ و اصلاحی که نسبت به آن در سال ۱۳۳۸ صورت گرفت به مجموعه قوانین سال ۱۳۱۳ و ۱۳۳۸ مراجعه شود.

آبهای سرزمینی یا دریای سرزمینی قرنها مورد بحث و رسیدگی و اعتراض و تأیید بوده

☜ چنانچه اثرات و عواقب جرم متوجه جمهوری اسلامی ایران گردد. ب ـ چنانچه جرم ارتکابی مخل صلح و نظم و آرامش داخلی و یا نظم عمومی دریای سرزمینی باشد. ج ـ چنانچه فرمانده کشتی یا نماینده دیپلماتیک یا کنسولی دولت صاحب پرچم کشتی تقاضای کمک و رسیدگی نمایند. د ـ چنانچه رسیدگی و تعقیب برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر و روان گردان ضروری باشد. ماده ۱۱ ـ صلاحیت مدنی. مقامات ذیصلاح دولت جمهوری اسلامی ایران می‌توانند در موارد زیر به منظور اجرای قرار تامین و یا احکام محکومیت، نسبت به متوقف کردن تغییر مسیر و یا توقیف کشتی و بازداشت سرنشینان آن اقدام نمایند.
الف ـ کشتی از آبهای داخلی ایران خارج و در دریای سرزمینی در حرکت باشد.
ب ـ کشتی در دریای سرزمینی ایران متوقف باشد.
ج ـ کشتی در حال عبور از دریای سرزمینی باشد مشروط بر اینکه منشاء قرار تأمین و یا حکم محکومیت، تعهدات و یا الزامات ناشی از مسوولیت مدنی همان کشتی باشد.

فصل دوم ـ منطقه نظارت

ماده ۱۲ ـ تعریف: منطقه نظارت منطقه‌ای است در مجاورت دریای سرزمینی که حد خارج آن از خط مبدأ ۲۴ مایل دریائی می‌باشد. ماده ۱۳ ـ صلاحیت مدنی و کیفری. بمنظور پیشگیری از نقض قوانین و مقررات کشور از جمله مقررات امنیتی، گمرکی، دریائی، مالی، مهاجرتی، بهداشتی، زیست محیطی و تعقیب و مجازات متخلفین، دولت جمهوری اسلامی ایران در منطقه نظارت اقدامات لازم را معمول خواهد داشت.

فصل سوم ـ منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره

ماده ۱۴ ـ حقوق حاکمه و صلاحیت در منطقه انحصاری اقتصادی. حقوق حاکمه و صلاحیت جمهوری اسلامی ایران در ماورای دریای سرزمینی که منطقه انحصاری اقتصادی نامیده می‌شود به شرح زیر اعمال می‌گردد:
الف ـ اکتشاف و بهره‌برداری و حفاظت و اداره کلیه منابع طبیعی جاندار و بیجان بستر و زیربستر دریاها و آبهای روی آن و انجام سایر فعالیتهای اقتصادی مرتبط با بهره‌برداری از آب، باد و جریانهای دریائی جهت تولید انرژی. حقوق مذکور در این منطقه انحصار است. ب ـ وضع و اجرای قوانین و مقررات مناسب به ویژه در زمینه فعالیتهای زیر:
۱ ـ احداث و استفاده از جزایر مصنوعی و سایر تأسیسات و بناها و تعبیه کابل و لوله‌های زیردریائی و تعیین حریم‌های امنیتی و ایمنی مربوط. ۲ ـ انجام هرگونه پژوهش. ۳ ـ حفاظت و حمایت از محیط زیست دریائی.
ج ـ اعمال حقوق حاکمه که به موجب معاهدات بین‌المللی و منطقه‌ای تفویض شده است.
ماده ۱۵ ـ حقوق حاکمه و صلاحیت در فلات قاره. حاکمیت و صلاحیت جمهوری اسلامی ایران نسبت به فلات قاره که دنباله طبیعی قلمرو خشکی و شامل بستر و زیربستر مناطق دریائی مجاور و ماورای دریای سرزمینی ایران می‌باشد نیز طبق مفاد ماده (۱۴) بر حسب مورد اعمال می‌گردد. ماده ۱۶ ـ فعالیتها و اقدامات ممنوعه. انجام فعالیتها و تمرینات نظامی بیگانه جمع‌آوری اطلاعات و هرگونه عملی که با منافع و حقوق جمهوری اسلامی ایران در منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره منافات داشته باشد ممنوع است.
ماده ۱۷ ـ فعالیت، کاوش و تحقیقات علمی. انجام هرگونه فعالیت جهت دستیابی به اشیاء مغروق، کاوش و تحقیقات علمی در منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره منوط به اجازه مقامات ذیربط جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. ماده ۱۸ ـ حفظ محیط زیست و منابع طبیعی. دولت جمهوری اسلامی ایران جهت حفاظت و حمایت از محیط زیست دریائی و استفاده مطلوب از منابع جاندار و سایر ذخائر منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره اقدامات لازم را معمول خواهد داشت. ماده ۱۹ ـ تحدید حدود. حدود منطقه ☜

است قوانین بعضی کشورها مثل گویان، پاکستان و سی شل بر این است که حاکمیت کشور به دریای سرزمینی تسری یافته و همیشه اعمال می‌شده است، از زمانی که امپراطوری مقدس روم جای خود را به واحدهای مستقل دارای حاکمیت و مرزهای مشخص داد به طور عمومی پذیرفته شده است که دول ساحلی دارای حقوق معینی به منظور اداره منافعشان در دریای متصل به سواحل خود هستند کم‌کم دریای سرزمینی را از دریای آزاد تفکیک کردند ولی همواره نسبت به دو مسئله اختلاف نظر بود یکی عرض دریای سرزمین چه میزان باشد دوم دولت ساحلی دارای چه نوع حقی در آبهای سرزمینی باشد. قوانین داخلی برخی از کشورهای امریکای لاتین در اواسط قرن ۱۹ دریای سرزمینی را جزء لایتجزایی از قلمرو کشور بشمار می‌آورد و کشورهایی مثل فرانسه و اسپانیا مدعی مالکیت یا حاکمیت بر دریای سرزمینی نبودند فقط بر صلاحیت حقوقی خود در آبهای سرزمینی تاکید می‌کردند به طور کلی روند تکامل نظریات مربوط و رویه کشورها همواره به سوی شناسایی حاکمیت دولت ساحلی بر دریای سرزمینی پیش رفته است متنی که کمیته آبهای سرزمینی به کنفرانس لاهه ۱۹۳۰ ارائه داد مقرر می‌داشت «قلمرو دولت شامل نواری از دریا است که در این کنوانسیون دریای سرزمینی

☜ انحصاری اقتصادی و فلات قاره جمهوری اسلامی ایران مادامی که به موجب موافقتنامه‌های دو جانبه تعیین نشده باشد منطبق بر خطی خواهد بود که کلیه نقاط آن از نزدیکترین نقاط خطوط مبداء طرفین به یک فاصله باشد. ماده ۲۰ ـ صلاحیتهای کیفری و مدنی. جمهوری اسلامی ایران صلاحیتهای کیفری و مدنی خود را درباره متخلفین از مقررات منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره اعمال و برحسب مورد نسبت به بازرسی و یا توقیف آنها اقدام خواهد کرد. ماده ۲۱ ـ حق تعقیب فوری. دولت جمهوری اسلامی ایران حق تعقیب فوری متخلفین از مقررات مربوط به آبهای داخلی، دریای سرزمینی، منطقه نظارت منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره را در مناطق مزبور و دریای آزاد، برای خود محفوظ می‌دارد.

فصل چهارم ـ مواد نهائی

ماده ۲۲ ـ آیین‌نامه‌های اجرائی. هیأت وزیران حدود اختیارت و مسوولیتهای وزارتخانه‌ها و سازمانهای مجری این قانون را تعیین خواهد نمود. وزارتخانه‌ها و سازمانهای مزبور مکلفند ظرف یکسال از تاریخ تصویب این قانون آیین‌نامه‌های اجرائی لازم را تهیه و به تصویب هیأت وزیران برسانند. مادامی که آیین‌نامه‌های اجرائی جدید به تصویب نرسیده‌اند، آیین‌نامه‌ها و نظامنامه‌های موجود معتبر خواهند بود.
ماده ۲۳ ـ از تاریخ تصویب این قانون کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن لغو می‌گردد. قانون فوق مشتمل بر بیست و سه ماده در جلسه علنی روز سه‌شنبه مورخ سی‌و یکم فروردین ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و دو مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۷۲/۲/۱۲ به تأیید شورای نگهبان رسیده است.

رئیس مجلس شورای اسلامی.

خوانده می‌شود حاکمیت بر این منطقه با شرایط مندرج در کنوانسیون حاضر و سایر قواعد حقوق بین‌الملل اعمال می‌شود» به دلیل عدم توافق در عرض دریای ساحلی متن فوق تصویب نشد. بعد از ۱۹۳۰ کشورهای معدودی که نظریه حاکمیت بر دریای سرزمینی را نپذیرفته بودند کم‌کم پذیرفتند و از نظر حقوق بین‌الملل کشورها در دریای سرزمینی دارای حاکمیت و صلاحیت عمومی که لازمه آن است هستند. وضعیت بستر دریای سرزمینی برای مدت زمان مدیدی تا قرن حاضر نادیده گرفته شده بود و فرض بر این بود که بستر دریاها تابع حاکمیت دولت ساحلی است ولی قاعده‌ای وضع نشده بود، حاکمیت دولت ساحلی بر بستر و زیر بستر دریای سرزمینی در کنوانسیون ۱۹۸۲ مورد تایید مجدد قرار گرفت.

٤ - عرض دریای سرزمینی:

از جمله مسائلی که اختلاف بسیار در آن بوده میزان عرض آبهای ساحلی است. تیررس توپ، سه میل، شش میل، ۱۲ میل چقدر؟ قدرتهای بزرگ دریایی در سراسر قرن ۱۹ از سه میل عرض دریای سرزمینی طرفداری می‌کردند کشورهای اسکاندیناوی مدعی چهار میل بودند.

کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها محدوده آبهای ساحلی را دوازده میل تعیین کرد.ادعای مناطق وسیعتر از آن پذیرفته نیست بنابر این محدوده ۲۰۰ میل برای عرض دریای سرزمینی که برزیل و آرژانتین ادعا داشتند فقط در رابطه خود آنها پذیرفته است نه دیگر کشورها. بر طبق آراء قضایی که صادر شده کشور ساحلی در دریای سرزمینی دارای مسئولیتها و نیز حقوقی است برای نمونه نظارت و حفظ نظم، علامت گذاری، کانال‌ها و صخره‌ها، سواحل شنی و سایر موانع تمیز نگهداشتن کانال‌های قابل کشتیرانی و نصب علائم مربوط به خطرات دریانوردی تامین خدمات مربوط به عملیات نجات، فانوسهای دریایی، شناورهای علامت دهنده و غیره باکشور ساحلی است با وجود چنین تعهداتی که کشور ساحلی نسبت به آبهای سرزمینی خود دارد هیچ کشوری نمی‌تواند از داشتن

دریای سرزمینی انصراف حاصل نماید،حقوق بین‌الملل تعهدات معینی را بر عهده کشور دارای دریای ساحلی می‌گذارد و حقوقی را به آن کشور می‌دهد که ناشی از حاکمیت آن بر قلمرو دریایی خود است، داشتن چنین محدوده‌ای اختیاری نیست و منوط بـه اراده کشورها نمی‌باشد بلکه اجباری است.

۵ - تعیین مرز با کشورهای مقابل و مجاور:

در مورد تحدید حدود با کشورهای مقابل، رویه معمول توافق روی خط میانه با فاصله مساوی از نزدیکترین نقاط دو ساحل مقابل به عنوان خط مرزی بوده است. گاهی اوقات کشورها به جای روش فوق از خط میانه کانال اصلی قابل کشتیرانی بین سواحل خود استفاده کرده‌اند. رویه معمول در باره تحدید حدود دریای سرزمینی با کشورهای مجاور فاصله مساوی که متضمن ترسیم یک خط منصف از مرز ساحلی است می‌باشد[1].

---

۱ - بحث تفصیلی مربوط به قلمرو آبی و بطور کلی مسائل دقیق خطوط مبدأ برای تعیین آبهای داخلی در مواردی که بخشی از خاک کشور را جزیره یا آبسنگ تشکیل می‌دهد و یا تأسیسات بندری وجود دارد و یا خلیج‌های کوچک (خورها) و دهانهٔ رودخانه‌ها هستند همچنین وضع حقوقی آبهای داخلی، دریای سرزمینی، بستر، زیر بستر و عرض دریای سرزمینی و نیز مباحث مربوط به تنگه‌ها، مجمع‌الجزایرها - فلات قاره، منطقه انحصاری اقتصادی - دریای آزاد، بستر بین‌المللی دریاها، دریانوردی - ماهیگیری، تحقیقات علمی در دریا استفاده نظامی از دریا و بسیاری مسائل در ارتباط با این مباحث باید در حقوق بین‌الملل دریاها که خود از شعب حقوق بین الملل عمومی است مطالعه کرد این رشته از حقوق با موضوعاتی که دارد به مهمترین مسائل و مباحث سیاسی برخورد مینماید و اساساً باید آنرا یکی از رشته‌های علوم سیاسی شناخت.
پیمانهای متعددی در ارتباط با جنبه‌های مختلف حقوق دریاها وجود دارد که بعضی از آنها چند جانبه و بعضی جنبه عام دارد. تلاش زیادی در طی چندین دهه پیش از سازمان ملل متحد توسط محافل علمی غیر دولتی انجام گرفته است. انجمن حقوق بین الملل *(International Law Association)* از سال ۱۸۷۳ زمان تاسیس خود درباره موضوعاتی مثل دریای سرزمینی، آلودگی دریائی، بستر دریائی، آبراههای بین‌المللی، بهره‌برداری از معادن اعماق دریاها، دزدی دریائی تحقیق کرده است. مؤسسه حقوق بین‌الملل *(Institute of International Law)* طی دهها سال در مورد مسائلی چون آبراههای بین المللی، دریای آزاد، نظام کشتی های تجاری، کابلهای زیر دریائی، منابع دریاها، و غیر آن قطعنامه‌هائی صادر کرده است. در سطح رسمی برای تدوین قواعد حقوق بین المللی دریاها در چند مرحله پیشرفتهای بسیاری انجام گرفته است.
در سال ۱۹۲۴ جامعه ملل کمیته‌ای از کارشناسان را مامور تهیه فهرستی از موضوعات آماده تدوین کرد ولی کنفرانس که در ۱۹۳۰ در لاهه تشکیل شد نتوانست کنوانسیونی رابه امضاء برساند.
در ۱۹۵۶ کمیسیون حقوق بین الملل به درخواست مجمع عمومی سازمان ملل گزارشی از کلیه جنبه‌های حقوق دریاها تهیه کرد که در اولین کنفرانس حقوق دریاها ۱۹۵۸ ژنو که ۸۶ کشور شرکت داشتند مطرح شد. در این کنفرانس ۴ کنوانسیون تهیه و امضاء شد ولی باز هم نتوانست در مورد عرض دریای

قلمرو هوائی

هـر کشـوری در فـراز اراضـی و آبهـای ساحلی خـود حـق حـاکـمیت دارد. کنفرانس‌های بین‌المللی هوائی حق حاکمیت هر کشوری را نسبت به فضای فوق اراضی و آبهای سرزمین برسمیت شناخته‌اند. هواپیماهای نظامی حق ندارند که بدون اجازه مخصوص بر فراز اراضی و آبهای ساحلی دولت دیگری پرواز نمایند. مسئله وضعیت فضای بالای قلمرو خشکی و دریای سرزمینی به دنبال استفاده از بالون در جنگ فرانسه و پروس طی سالهای ۷۱ - ۱۸۷۰ بروز کرد. بعد از آن در این مورد حقوقدانان اختلاف عقیده داشتند بعضی مثل فاوشیل پیشنهاد می‌کردند که هوا باید بـه منزله دریـای آزاد باشد و همه بتوانند از آن بهره برداری کنند و لی حق حفاظت تـا ارتفاع ۱۵۰۰ متری وجود داشته باشد. بعضی دیگر مثل مـری گنـاک[1] مـعتقد بـودند کـه کشورهـا بـاید در محدوده هوائی خود از حاکمیت برخوردار باشند.

در کنفرانس ۱۹۱۹ پاریس نظام تردد هوائی تصویب شد. بر طبق ماده یک کنوانسیون «اعضای متعاهد می‌پذیرند که هر کشوری دارای حاکمیت تام و انحصاری بر هوای فوق قلمرو خود است» در این کنوانسیون قلمرو کشور شامل قلمرو ملی .... و آبهای سرزمینی مجاور است.

بر اساس تصمیمات کنفرانسهای بین‌المللی هواپیماهای نظامی حق ندارنـد کـه بدون اجازه مخصوص بر فراز اراضی و آبهای ساحلی (آبهای سرزمینی) کشور دیگری پرواز نمایند. کشورها معمولاً بر اساس قرارداد اجازه پرواز به هواپیماهای دیگر کشورها می‌دهند ولی کشور متعاهد می‌تواند بملاحظات نظامی و یا بمنظور جلوگیری از خطرات

☞ سرزمینی به نتیجه برسد.

کنفرانس ۱۹۶۰ و ۱۹۷۳ هم فعالیتهائی داشتند و سرانجام کنفرانس ۱۹۸۲ کنوانسیون جدیدی را تصویب نمود که برای کشورها و سازمانهای عضو بعد از تصویب ۶۰ کشور لازم الاجرا می‌شود.

۱ ـ *Merignac* که از طرفداران حاکمیت کشور در فضای بالای قلمرو می‌باشد معتقد است فضای بالای قلمرو تابع خود قلمرو است و نمی‌توان آنها را از هم جدا ساخت همچنان که افراد حق مالکیت نسبت به فضای ملک خود دارند دولت هم در فضای قلمرو خویش حق حاکمیت دارد و دیگر کشورها نمی‌توانند بدون موافقت صریح این حاکمیت را نقض و از فضای آن کشور استفاده کنند.

احتمالی از پروازهای متعاهد دیگر در بعضی مناطق قلمرو هوائی خود جلوگیری کند.[۱]

قلمرو واحد با حکومت متعدد:

اصل این است که در یک قلمرو فقط یک حکومت اعمال حاکمیت می‌کند. با این وصف موارد استثنا هم وجود دارد یعنی مواردیکه حکومت بنحو مشترک انجام می‌پذیرد.

الف: در کشور فدرال یا دولت متحده وظایف دولتی بین دولت مرکزی و دول جزء تقسیم می‌شود.

ب: در زمان اشغال نظامی: وقتی که تمام یا قسمتی از خاک کشوری در اشغال نیروی نظامی یک یا چند دولت بیگانه در آید از یکطرف دولت قانونی حاکمیت قانونی دارد و از طرف دیگر موقتاً تا انعقاد قرارداد صلح تحت اداره قوای نظامی اشغال کننده است.

---

۱ ـ در پایان جنگ اول با توجه به استفاده‌ای که از هوانوردی در طول جنگ شده بود به یک کمیسیون فنی ماموریت دادند تا طرح مربوط به قواعد هوانوردی را تنظیم نماید این کمیسیون طرحی با ۴۳ ماده و سه ضمیمه تهیه نمود که بعنوان پیش‌نویس کنوانسیون بین‌المللی راجع به مقررات هوانوردی معروف شد این کنوانسیون در ۱۳ اکتبر ۱۹۱۹ در معرض امضای کشورهای مختلف گذاشته شد و با الحاق ۲۷ کشور بمورد اجرا درآمد این کنوانسیون اصول کلی هوانوردی را معین ساخته و در قالب آن دولتها قراردادهای دو جانبه منعقد نمودند دول امریکائی خود قرارداد منطقه‌ای هاوانا ۱۹۲۸ را در همین زمینه تصویب نمودند قرارداد ۱۹۱۹ برای دول مغلوب محدودیتهائی قائل شده بود که با عضویت آلمان در ۱۹۲۶ در جامعه ملل محدودیت برطرف شد و در ۱۹۳۳ که ۵۳ کشور به آن ملحق شدند برای همه وضع یکسانی داشت با جنگ دوم و توسعه هر چه بیشتر هوانوردی کنوانسیون ۱۹۱۹ کفایت نمی‌کرد در ۱۹۴۴ با دعوت ایالت متحده کنفرانس شیکاگو با حضور ۵۳ کشور تشکیل و سه قرارداد امضاء شد قرارداد راجع به هواپیمائی کشوری بین‌المللی قرارداد راجع به ترانزیت سرویس‌های هوایی بین‌المللی و توافقنامه مربوط به حمل و نقل هوائی بین‌المللی اولی در ۱۹۴۷ به اجرا درآمد و قرارداد پاریس و هاوانا را ملغی ساخت شوروی و دول محور که در قرارداد شیکاگو شرکت نداشتند بعداً به آن پیوستند بر طبق قرارداد ۱۹۴۴ حاکمیت کامل و انحصاری هر دولتی بر فضای بالای سرزمین خود برسمیت شناخته شده که شامل فضای بالای آبهای ساحلی هم هست ولی شامل سایر بخش‌های قلمرو حاکمیت (منطقه اقتصادی انحصاری ـ فلات قاره) نمی‌شود بنابراین هواپیماها فقط با اجازه دولت حاکم می‌توانند بر فراز خاک کشور پرواز نمایند. هر یک از کشورها در زمان صلح به هواپیماهای طرف مقابل دیگر اجازه عبور بی‌ضرر از فراز خاک خود را می‌دهند ولی می‌توانند بعلل نظامی و امنیتی محدودیتهایی برقرار سازند مانند ایجاد مناطق ممنوعه.

ج: در زمان اجرای تصمیمات شورای امنیت: در مواردیکه شورای امنیت بر طبق منشور ملل متحد انجام اقداماتی را در قلمرو یک کشور دستور می‌دهد و بوسیله هیأتها یا نیروهائی اجرا می‌گردد طبعاً در یک قلمرو بیش از یک قدرت اعمال حاکمیت می‌کند اجرای تصمیمات شورای امنیت در عراق در مورد انهدام تسلیحات شیمیائی و بازرسی از آن جمله است. ممنوعیت پرواز هواپیمای عراق بر فراز بخشی از شمال برای حمایت از کردها و بر فراز بخشی از جنوب برای محافظت شیعیان نتیجه همین امر می‌باشد.

د: در موارد تحت الحمایگی: وظایف دولتی بین دولت تحت الحمایه و دولت حامی تقسیم می‌شود. امور مهم مثل نگهداری قوای نظامی، اجرای سیاست مالی و اقتصادی، روابط با دیگر کشورها باکشور حامی است و امور محلی مثل بهداشت و

☞ آزادیهائی که درکنوانسیون ۱۹۴۴ مقرر شده حق پرواز بدون توقف بر فرازکشورهای دیگر، حق فرود با مقاصد غیرتجارتی، حق پیاده کردن مسافر از مبدء کشوری که هواپیما تابعت آن را دارد ـ حق سوار کردن مسافر به مقصد کشوری که هواپیما تابعت آن را دارد. حق سوار کردن و پیاده کردن مسافر از مبدء و به مقصد هر کشوری به کشور دیگر هواپیماهای خطوط هوائی منظم با امضاء قرارداد ترانزیت منظم به قرارداد شیکاگو می‌توانند از آزادی نوع اول و دوم استفاده کنند هر کشور متعاهدی می‌تواند بلحاظ ضرورت نظامی و یا تامین سلامت عمومی پرواز هواپیماهای سایر کشورها را در پاره‌ای مناطق محدود یا ممنوع اعلام کند بشرط آنکه در اجرای این مقصود هیچگونه تبعیضی بین هواپیماهای آن کشور و هواپیماهای دیگرکشورهای متعاهد قائل نگردد چنین مناطق ممنوعه‌ای باید از لحاظ وسعت و موقعیت طوری باشد که بدون دلیل مشکلاتی برای هوانوردی بوجود نیاورد همچنین هر کشور متعاهدی می‌تواند از هواپیمائی که بر فراز قلمرو او در حرکت است بخواهد که فرود آید. مرزهای هوائی کشور از دو جهت قابل تحدید است یکی بصورت افقی و دیگری از جهت عمودی منظور از مرزهای افقی حدود قلمرو هوائی فراز خاک یک کشور با کشور مجاور و با دریای آزاد است مرزهای هوائی افقی بر اساس مرزهای زمینی و دریائی مشخص می‌شود و عرفاً پذیرفته‌اند دعاوی مربوط به تجاوز به قلمرو هوائی کم نبوده و در مواردی مطرح می‌شود که مرزهای افقی هوائی کشوری شکسته شود. منظور از مرزهای عمودی مرزهائی است که حد نهائی ارتفاع فضای هوایی بالای سرزمین مشخص می‌سازد و آنرا از فضای ماوراء جو مجزا می‌کند. بر اساس قرارداد ۱۹۶۷ فضای ماوراء جو برای استفاده‌های صلح‌آمیز آزاد اعلام شده و حکم دریای آزاد را دارد و این آزادی به ماه و سایر کرات آسمانی فعلاً تسری پیدا کرده بنابراین برای فعالیتهای فضائی کسب اجازه از دولت لازم نیست برای تعیین مرزهای عمودی راه حل قطعی وجود ندارد پیشنهاداتی تاکنون ارائه شده مثلاً تا ارتفاع ۱۰۰ یا ۱۶۰ کیلومتری مرز هوائی عمودی باشد و بعد از آن آزاد گردد و بهرحال برای امنیت هوائی قراردادهائی تنظیم شده مثل کنوانسیون ۱۹۶۰. قلمرو هوائی طبعاً تحت حاکمیت دولتی است که خاک و آب تحت قلمرو هوائی را در حاکمیت دارد اما قلمرو فضای ماوراء جو فضای آزاد و بین‌المللی محسوب می‌شود بلحاظ جدید بودن هوانوردی (بر خلاف دریانوردی که قدیم است) همه معیارها و ضوابط آن بموجب قراردادهای بین‌المللی تنظیم شده است قرارداد معروف ۱۹۱۹ پاریس بعد از جنگ اول جهانی و سپس قرارداد ۱۹۴۴ شیکاگو در پایان جنگ دوم جهانی حقوق و تکالیف در قلمرو هوائی کشورها را تحت نظم در آورده‌اند.

درمان و آموزش و غیره با کشور تحت الحمایه می‌باشد.

حکومت مشترک:

حکومت مشترک یک وضع موقت است و سرانجام حاکمیت یکی از شرکاء با واگذاری به شریک دیگر یا با تقسیم قلمرو پایان می‌پذیرد. در سوابق تاریخی دیده نمیشود که قلمرو یک کشور برای مدت طولانی و یا با عنوان دائم در وضع مشترک باقی بماند. وضع حکومتهای فدرال که جنبه دائمی دارد معمولاً از نوع حکومت مشترک نمی‌شناسند.

از جمله مواردی که سابقاً در قلمرو واحد مشارکت در حاکمیت وجود داشته عبارتند از:

الف - در بسنی و هرزگووین در زمانی که به کشور عثمانی تعلق داشت: این سرزمین طبق پیمان مورخ ۱۸۷۸ برلن از طرف امپراطوری اطریش و مجارستان اشغال شد و بمدت ۳۰ سال یعنی تا ۱۹۰۸ تحت اداره اطریش و مجارستان قرار داشت، در حالکیه تحت حاکمیت قانونی عثمانی بود. بسنی هرزگویین بعد از فروپاشی کمونیسم و آزادی اروپای شرقی و تجزیه یوگسلاوی در ۱۹۹۱ اعلام استقلال نمود و مورد پذیرش سازمان ملل و بسیاری کشورها قرارگرفت. اما صربهای یوگسلاوی سابق با تجاوز خود و قتل عام مردم آن یکی از بحرانهای جهانی سال ۱۹۹۲ را فراهم کرده‌اند که باعث اشتغال مجمع عمومی و شورای امنیت شده و جمهوری اسلامی ایران هم در این جریان بمناسبت اسلامیت اکثریت مردم بسنی هرزگوین حمایت همه جانبه از این جمهوری نوپا دارد. جنایات صربها در این سرزمین تا به آن مرحله پیش رفته که بی‌سابقه شناخته شده و قطعنامه‌ای دائر بر مجازات آنها بعنوان جنایتکاران جنگی صادر شده اما تا امروز (۳ فروردین ۱۳۷۲) اعمال متجاوزین همچنان ادامه دارد.

ب: ایالات شلزویک - هلشتاین بموجب پیمان صلح مورخ ۱۸۶۴ از طرف دانمارک به کشورهای پروس و اطریش واگذار گردید و بمدت دوسال در اداره مشترک قرارگرفت تا اینکه در ۱۸۶۶ اطریش سهم خود را به پروس انتقال داد.

ج: مجمع‌الجزایر ابرید جدید (۳۷ جزیره واقع در اقیانوس کبیر) بر طبق قرارداد

مورخ ۱۸۸۸ و قراردادهای تکمیلی ۱۹۰۴ و ۱۹۰۶ تحت حاکمیت مشترک فرانسه و انگلیس قرارگرفتند. بطوریکه هیچیک از دو دولت به تنهائی نمی‌تواند قانون وضع کند، مالیات اخذ نماید و یا قرارداد بین‌المللی منعقد سازد.
اداره جزایر با مأمورین انگلیسی و فرانسه که در راس آنها دو کمیسیون عالی فرانسوی و انگلیسی قرار دارند می‌باشد فقط انتظامات امور اداری و قضائی با مراجع و محاکم مختلط است.

غیر قابل تجزیه بودن قلمرو:

قلمرو یک کشور قابل تجزیه نیست و همواره وحدت آن باید حفظ شود. مع‌الوصف در مواردی درگذشته و هم در زمان حاضر قلمرو تقسیم و تجزیه گردیده و می‌گردد.

الف: وقتی که دولت متحده‌ای وجود دارد و کشورهای عضو اعلام استقلال نمایند یعنی وقتی که دولت متحده از هم بپاشد، چنانچه اتحاد جماهیر شوری در دوسال اخیر تجزیه شده و قلمرو واحد آن بین جمهوریهای جدید تقسیم گردید.

ب: تقسم بین فرزندان: درگذشته‌ها شاه خود را صاحب کشور میشناخت وگاهی آن رابین فرزندان تقسیم می‌نمود. چنانکه شارلمانی یا شارل کبیر کشور خود را بین سه پسر خود شال، لوئی، و پیپن تقسیم نمود ولی چون شارل و پیپن قبل از شارلمانی فوت کردند تمام قلمرو به لوئی رسید.

ج: جنگ: شایع‌ترین موردیکه انتقال قلمرو را باعث می‌شده جنگ بوده است. کمتر کشوری است که از این طریق سرزمینی رابدست نیاورده و یا از دست نداده باشد. و بعضی از مناطق مرتب بین کشورها در اثر جنگ دست به دست میگشته است. الزاس ولرن را می‌توان از این مناطق شناخت.
ممکن است کشوری بخشی از قلمرو خود را به دولت دیگری بفروشد، اجاره دهد، معاوضه کند یا با اصلاح مرزی تغییراتی در آن بوجود آورد

الف: فروش: انتقال قطعی قسمتی از قلمرو در مقابل دریافت وجه فروش می‌باشد دولت روسیه تزاری در سال ۱۸۷۶ شبه جزیره آلاسکا را به بهای هفت‌میلیون و دویست‌هزار دلار به ایالات متحده آمریکا فروخت

ب: اجاره: وقتی است که کشوری بخشی از قلمرو خود را برای مدتی در اختیار کشور دیگری قرار دهد و اجاره‌بهائی دریافت نماید. دولت چین بهنگام ناتوانی در ۱۸۹۸ بندر کیاچو را به اجاره آلمان و بندر پرت آرتور را به روسیه و بندر وی‌های‌وی را به انگلیس و ناحیه کوانگ‌چووان را به فرانسه اجاره داد و همچنین کشور پاناما در سال ۱۹۱۳ بخشی از قلمرو خود را به عرض ده‌میل واقع در سواحل کانال پاناما به ایالات‌متحده اجاره داد.

ج: معاوضه: یعنی مبادله سرزمین در مقابل سرزمین است چنانکه در سال ۱۸۹۰ انگلیس جزیره هلگولند واقع در دریای شمال را در مقابل قسمتی از مستعمرات آلمان در سواحل افریقای شرقی به این کشور واگذار نمود.

د: اعلام استقلال بدنبال شورش: ممکن است در اثر شورش و طغیان مردم قسمتی از قلمرو را بعنوان قلمرو جدید یک کشور بدانند و اعلام استقلال نمایند مثل جداشدن کرواسی، بسنی هرزگوین اسلوونی از یوگسلاوی در ۱۹۹۱

نوع و شکل قلمرو:

برای قلمرو یک کشور وجود قسمتی از خاک کره ارض ضرورت دارد قلمرو کشوری نمیشود فقط بخشی از دریا و یا قسمتی از فضا باشد آب و هوا وقتی جزو قلمرو قرار می‌گیرند که ضمیمه خاک باشند.

الف ـ قلمرو فقط خشکی باشد بدون اتصال به دریا، افغانستان، سوازیلند، اطریش، چاد، سویس، زیمبابوه، زامبیا، جمهوری چک - جمهوری اسلواکی، بوتسوانا، بوتان، افریقای مرکزی، رواندا، نیجر، ولتای علیا، اوگاندا، پاراگوئه، مالی، لوکزامبورک، نپال، واتیکان، بولیوی، لوسوتوا.

ب: قلمرو فقط یک جزیره باشد مثل جزیره تایوان، سنت لوسیا، باربادوس، ایسلند، جامائیکا، قبرس

ج: قلمرو از قطعات جدا از هم تشکیل شود مثل پاکستان قبل از جدائی بنگلادش از آن که کشوری یک پارچه نبود و مثل کشور مالزی[1]

د: قلمرو از تعدادی جزیره تشکیل شود مثل اندونزی، باهاما، زلاندنو، سینگاپور، فیجی که هر کدام از تعدادی جزیره تشکیل کشوری داده‌اند.

هـ: قلمرو یک کشور ممکن است چندین میلیون کیلومترمربع یا فقط چند کیلومترمربع باشد اتحاد جماهیر شوروی سابق با ۲۲ میلیون و چهارصدهزار کیلومترمربع مقام اول را داشت یعنی ۲/۵ برابر ایالات‌متحده امریکا، ۷ برابر هندوستان، ۶۰ برابر ژاپن و ۹۰ برابر بریتانیا بود و ۱۶ درصد کل خشکی کره زمین قابل سکونت را تشکیل میداد در حالیکه کشورهای کوچک تونگا با ۶۹۹۹ کیلومترمربع و لیختن‌اشتاین با ۱۶۰ کیلومترمربع و سنت لوسیا با ۶۱۶ کیلومترمربع عنوان قلمرو کشور را دارند.

و: قلمرو کشور ممکن است در داخل کشور دیگر باشد مثل لسوتو که در داخل افریقای جنوبی است و سان مارینو و واتیکان که در داخل ایتالیآ می‌باشند.
سان مارینو با ۶۱ کیلومترمربع وسعت از کشورهای ذره‌ای محسوب می‌شود

سوم - قدرت عالی

عنصر سوم کشور قدرت عالی یا قدرت سیاسی است. قدرت عالی یعنی بالاترین قدرت ممکن در هر قلمرو، یعنی قدرتی که از هیچ مقام و اجتماعی دیگر تحصیل قدرت نکرده و ذاتاً اقتدار حکمرانی دارد و ممکن نیست تحت نظارت و مراقبت قدرت دیگری قرار گیرد و به تعبیر آندره هوریوولوسین‌سنز در کتاب مشترک حقوق اساسی و نهادهای

---

۱ ـ مالزی از دو قسمت مجزا تشکیل شده بخش غربی آن به شبه جزیره مالزی معروف است که خاک آن ادامه سرزمین آسیا است و بخش شرقی آن در قسمت شمالی جزیره بورنئو قرار دارد این دو بخش توسط دریای چین جنوبی و به فاصله ۶۴۰ کیلومتر از هم جدا شده‌اند مساحت کل مالزی ۳۳۰/۴۳۴ کیلومتر (شبه جزیره مالزی ۱۳۱/۵۸۷ کیلومتر و مالزی شرقی ۱۲۴/۴۴۹ کیلومتر مربع (مراجعه شود به مالزی کتاب سبز وزارت خارجه ۱۳۷۱).

سیاسی سال ۱۹۷۲ همان نیروی اراده‌ای است که نزد مسئولان فرمانروائی بر یک گروه انسانی وجود دارد و زمامداران حکومت به برکت آن می‌توانند از رهگذر صلاحیت بر کلیه قدرتهای موجود جامعه تحمیل شوند.

کشور بدون چنین قدرتی قابل شناسائی نیست و نمیتواند در جامعه جهانی ظهور و بروز داشته باشد. قدرت عالی کشور است که برای اجرای اوامر خود به تشکیل نیروی نظامی و قوای مسلح مبادرت می‌نماید. داشتن ارتش، و نیروی انتظامی در انحصار کشور است که دارای رکن قدرت عالی است. برای اینکه قدرت سیاسی موجود باشد و بتواند اعمال شود باید متکی بر سازمان نیروی سیاسی باشد. حکومت برای اعمال قدرت از ابزار و وسایل مختلف استفاده می‌کند. قدرت اقتصادی، ابزار حقوقی، امور مالی، وسائل جنگی و تجهیزات نظامی بخش‌هائی از آن است.

از جمله مشخصات قدرت عالی دوام و نظم آن است. قوای خارجی که یک کشور را اشغال نماید هرچند که بر قدرت عالی کشور مسلط شده باشد قدرت عالی نیست زیرا دوام ندارد، حالت اشغال حالت موقت است. وقتی که در کشوری شورش واقع می‌شود هرچند که شورشیان مراکز قدرت را در اختیار گیرند فاقد قدرت عالی می‌باشند. مگر اینکه مسلم شود قدرت عالی قبلی دیگر وجود ندارد. تأملی که معمولاً کشورها برای شناسائی یک کشور بعد از انقلاب دارند برای همین است که بدانند قدرت عالی قابل پذیرش در کشور شکل گرفته باشد. دیگر از مشخصات قدرت عالی استقلال است یعنی از حیث امور داخلی و هم از جهت روابط بین‌الملل محتاج به جلب نظر دیگری نباشد.

قدرت عالی کشور وقتی مستقل است که آزادانه بتواند قانون وضع کند. مالیات اخذنماید، نیروی نظامی و انتظامی ترتیب دهد، حق تشکیل دادگاههای ملی داشته باشدو از جهت خارجی بتواند در مورد اعلان جنگ یا پیمان صلح تصمیم گیر باشد. بتواند مامورین سیاسی و کنسولی به دیگر کشورها اعزام نماید و نمایندگان آنها را بپذیرد. ضمانت اجراهائی که برای اعمال قدرت عالی بکار گرفته می‌شود خود مشخص

وضع نظام حاکم است. در نظام بردگی، فئودالیة، بورژاری و سوسیالیستی و حتی جوامع متکی بر مبانی دین و اخلاق ضمانت اجرای متناسب خود را دارند. عامل اعتقاد و ایمان و اجبار درونی که از این طریق حاصل می‌شود ضمانت اجرای جوامع نوع اخیر است.

حدود قدرت عالی:

آیا قدرت عالی کشور محدود است یا نامحدود. آنها که منشا قدرت عالی را خداوند می‌دانند قدرت عالی را نامحدود می‌شناسند و می‌گویند اختیار دار این قدرت عالی می‌تواند بهر امری که مصلحت کشور اقتضا کند اقدام ورزد و اوامرش برای تمام افراد مردم لازم الرعایه می‌باشد.[1] آنها که برای قدرت عالی منشأ الهی قائل نیستند و ملت را سرچشمه این قدرت میدانند می‌گویند چون ملت حکمران عادلی است که احتمال ظلم در عملیات او نمیرود از اینرو اقتدار کشور باید نامحدود باشد. بهمین جهت روسو و پیروان وی به افراد حق نمی‌دهند که اقدامات کشور را به ظلم و تعدی تعبیر کنند و برای حفظ و صیانت حقوق خود علیه کشور اقدام کنند اما برخلاف نظر این دو دسته اکثر حقوقدانان معاصر قدرت عالی کشور را محدود دانسته و قدرت عالی کشور را مکلف می‌دانند که آزادی فردی آزادی مطبوعات آزادی عقاید مذهبی و فلسفی، حق تملک - مصونیت منزل، آزادی مکاتبات و مخابرات را رعایت نماید.

منشأ قدرت عالی:

در مورد منشأ قدرت عالی دو نظریه مختلف بشرح زیر ابراز شده است

الف: نظریه الهیون، پیروان این نظریه که طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند قدرت عالی راناشی از خداوند می‌دانند و این قدرت عالی را مطلق می‌شناسند بوسوئه مفسر سیاسی انجیل کتاب مقدس مسیحیان که هواداری کامل از سیاست مذهبی لوئی

---

۱ ـ حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است... (اصل ۵۶ قانون اساسی) قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت است ... اعمال می‌گردد... (اصل ۵۷).

چهاردهم شاه فرانسه دارد و از نویسندگان و سخنوران معروف مسیحیت بشمار می‌رود معتقد است همه قدرتها منبعث از خالق و آفریننده جهان هستی است و اراده خداوند منشأ سپردن فرمانروائی و قدرت به فرد یا به گروه یا طبقه خاصی است. اگر به نظریه الهی در منشأ قدرت در طول تاریخ نگاه کنیم همیشه یکنواخت عمل نشده حق و باطل در دایره آن قرار گرفته‌اند بعضی حاکمان و صاحبان قدرت تا به آن پایه پیش رفته‌اند که ادعای خدائی کرده‌اند فراعنه مصر، امپراطوران روم باستان در این دسته قرار دارند اینان محیط را چنان می‌پندارند که هر ادعائی وقتی همراه با قدرت باشد قابلیت پذیرش دارد و نیازی در آن نمی‌بینند که خود را وابسته و پیوسته به یک نیروی ماوراءالطبیعه بدانند و لذا خود را خدائی معرفی می‌کنند که توانائی هرگونه تغییر و تحول در سرنوشت بندگان یعنی حکومت شدگان را دارند. پیامبران از جانب خداوند مامورند که قواعد و نظامات و احکام الهی را به افراد بشر منتقل نمایند و مشرکان و کافران و گمراهان را به راه راست و طریق حق هدایت نمایند غالب این دسته خود حکومت نمی‌کنند بلکه رسول و آورنده پیام خداوند هستند پیامبران احکام الهی را از طریق وحی می‌گیرند و به انسانها ابلاغ می‌نمایند و بعضاً حکومت تشکیل می‌دهند و یا اشخاصی را به حکومت معرفی می‌کنند و یا با معیارهائی در این مقام قرار میگیرند در ایران باستان در هنگامی مذهب زرتشت در قدرت است پادشاهان با داشتن فره ایزدی از موید موبدان حلقه پادشاهی را دریافت میکردند. در اجرای دکترین الهی مسیحیت شاهانی که عملاً زمام امور را بدست گرفته‌اند برگزیده خداوند محسوب می‌شوند ذات باری از طریق روحانیت قدرت و شوکت به آنان عطا کرده تا بتوانند سلطنت کنند اینان خود را خدا نمی‌دانند بلکه انسانهائی هستند مثل دیگران لکن از توجه خداوند برخوردارند و اهلیت و شخصیت و توان لازمه برای فرمانروائی را از خدا گرفته‌اند تاج پادشاهی وسیله پاپ یا نماینده او بسر شاه گذاشته می‌شود در سلطنت شاهان ایران قبل و بعد مشروطیت هم‌چنین پنداری وجود داشت و در قانون اساسی آمده بود که سلطنت ودیعه‌ای است الهی که بشخص شاه سپرده شده است تفکر دیگری هم در نظریه الهی هست و آن تبعیت از مشیت الهی است در قرون

وسطی شاهان اروپا به مقتضای مشیت و خواست خداوند در راس قرار می‌گیرند آنها نه خدا هستند و نه منصوب از جانب خداوند بلکه چون همه قدرتها مربوط به خدا است وقتی کسی شاه شد یعنی مشیت خداوند چنین تعلق گرفته ژوزف دومستر و بونالد از این طرز تفکر الهی دفاع کرده‌اند این نظریه را از آن جهت با دمکراسی قابل تطبیق دانسته‌اند که وقتی مردم کسی را بوسیله انتخابات برگزیدند معنی حاکمیت الهی را هم دارد چه مشیت خداوند چنین تعلق گرفته است.

ب: نظریه ملیون: پیروان این نظریه قدرت عالی را ناشی از ملت میدانستند با اینکه اساس این فکر و نظریه سابقه طولانی دارد ولی رواج آن مربوط به قرن ۱۸ است سوآرز حقوقدان اسپانیولی، ژان بوشه حقوقدان فرانسوی و بوکنن حقوقدان اسکاتلندی در قرن ۱۶ آن را اظهار کردند و فلاسفه و حقوقدانان قرن ۱۷ و ۱۸ مانند گروسیوس، هابس، لک، پوفندرف و روسو از این نظریه حمایت داشته‌اند نظریه حاکمیت ملی ابتدا در اعلامیه استقلال ۱۷۷۶ سیزده مستعمره امریکائی انگلستان و بعداً در ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ فرانسه و آنگاه بسیاری دیگر از کشورها آن را در قانون اساسی خود قید کردند حتی بعضی از نویسندگان دوران انقلاب فرانسه اعتقاد داشتند هرگاه زمامداران و مصادر امور که قدرت عالی را اعمال می‌کنند به حقوق مردم تعدی نمودند و مصالح کشور را رعایت نکردند افراد حق دارند در مقابل چنین قدرت عالی مقاومت کنند و از اطاعت او خودداری نمایند.

حکومت

اعمال و اجرای قدرت عالی «حکومت» گفته می‌شود، اداره جامعه سیاسی با آن قدرت عالی از راه حکومت ممکن است. حکومت باید با داشتن مقاصد و اهداف با فراهم نمودن ابزار و وسایل حرکت کند و اهداف را محقق سازد و سعادت جامعه را تامین نماید و ضروری است ضوابط و معیارها و مقرراتی وجود داشته باشد یا وضع شود تا حرکت حکومت صحیح باشد باید افرادی در راس جامعه فرمان حرکت را در اختیار

داشته باشند صرفنظر از جمعی که عنوان آنارشیست و هرج و مرج طلب یافته‌اند همه متفکرین و صاحبنظران در طی دورانها و تا زمان حاضر در لزوم وجود حکومت تردید ننموده‌اند و هر چه گفته شده در نوع حکومت است. حکومت از هر نوع که باشد باید امنیت و نظم را برقرار سازد و باید بر طبق اصول قانون اساسی تشکیل شود و حکومتی که مشروعیت داشته و متکی به مردم باشد و در داخل مستحکم گردد می‌تواند در خارج و در صحنه جهانی ابراز وجود نماید و استقلال خارجی را تامین سازد و تحت هیچگونه سلطه بیگانه قرار نگیرد و حدود حاکمیت خارجی خود را به حاکمیت خارجی سایر کشورها بر اساس اصول مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قرار دهد این اصول علاقمندی به صلح، آرامش، امنیت، احترام به حقوق ملتها و افراد و عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها است. نظام بین‌المللی موجود ایجاب می‌کند که قدرت دولت محدود به قدرت دولتهای دیگر باشد این محدودیت متقابل و عام است و سلب و کاهش حاکمیت شناخته نمی‌گردد بلکه باعث همزیستی بین‌المللی است.

اقسام مختلف کشور

در ادوار مختلفه تاریخ و در زمان حاضر کشورها شکل واحدی نداشته و ندارند شما نمی‌توانید یک قالب استاندارد از هرجهت برای کشور در نظر بگیرید کشورها از حیث درجه استقلال و از جهت سازمان و ترتیب اداره، از لحاظ رژیم سیاسی حاکم، از حیث جمعیت، وسعت، صنعت، تکنولوژی و صدها جهت دیگر باهم تفاوت دارند

تقسیم کشورها براساس استقلال:

شاید در ابتدا چنین بنظر آید که استقلال وسیله‌ای برای تقسیم انواع کشور به حساب نمی‌آید چه از مشخصات کشور استقلال است تا وقتی عنصر استقلال در قدرت عالی نباشد کشور شکل نمی‌گیرد و عنوان کشور صفت استقلال را هم در بردارد مع‌الوصف در سوابق تاریخی همیشه استقلال تام و تمام را از لوازم تشکیل کشور

ندانسته‌اند و در مواردی که نواقص و عیوب و کمبودهائی در استقلال بوده باز هم عنوان کشور را بکار برده‌اند منتها برحسب درجه استقلال نامی به آن داده‌آند کشور مستقل از حیث روابط بین‌الملل و از لحاظ امور داخلی مطیع کشور دیگر نیست و میتواند در کمال آزادی قوای داخلی از مقننه و اجرائیه و قضائیه را اعمال نماید بهرمیزان قوای نظامی و انتظامی که لازم داشته باشد بوجود آورد با کشورهای بیگانه پیمان سیاسی و نظامی و تجاری و فرهنگی و غیره منعقد کند.[1]

کشور غیرمستقل معمولاً ضعیف است از جهاتی مطیع قدرت کشور دیگری است حدود حاکمیتی که کشور قدرتمند در کشور غیرمستقل اجرا می‌کند با عهدنامه منعقد فی مابین و یا حتی بدون عقد قرارداد معمول می‌گردد کشور با نقص استقلال نمی‌تواند روابط بین‌الملل کامل و آزاد داشته باشد نمی‌تواند از حیث نگهداری قوای مسلح خود تصمیم‌گیر کامل باشد، نمی‌تواند در نشر اسکناس و ضرب مسکوکات، اعطای امتیازات و معاملات استقراضی تنها مصالح و منافع خود را ملحوظ دارد.

کشور خراج گذار:

از انواع کشورهای با نقص استقلال کشور متعهد به خراج‌دادن بوده است. کشور خراج‌دهنده یا خراج‌گذار فاقد شخصیت بین‌الملل است و در پاره‌ای از امور داخلی هم محدود است ترتیب خراجگذاری امروز معمول نیست و هیچ ملتی در دوران معاصر حاضر به قبول چنین عنوانی نمی‌باشد اما در گذشته در ایران قدیم - مصر[2] چین و

---

۱ ـ حاکمیت و استقلال منشأ کسب صلاحیت‌هائی است که برای کشور حاصل می‌گردد حاکمیت و استقلال ایجاب نمی‌کند که کشور ـ دولت از حقوق بین الملل عدول کند بلکه موظف به رعایت کامل این حقوق است. دیوان بین‌المللی دادگستری در این رابطه عبارت قابل توجهی دارد: اختیار عقد قرارداد و قبول تعهدات بین‌المللی یکی از لوازم حاکمیت است.

۲ - دوران خراج گذاری مصر ۱۸۴۰ تا ۱۹۱۴ - مصر جزء ایالات عثمانی بود و بوسیله نماینده با بعالی اداره میشد در سال ۱۸۳۲ محمدعلی پاشا والی مصر سلطان عثمانی را در وضع ضعیفی دید و علیه او قیام کرد و فرزندش ابراهیم پاشا را به حمله به دیگر متصرفات ترکیه (فلسطین، سوریه، اناتولی) وادار ساخت و تا تصرف قونیه و کوتاهیه پیش رفت و میخواست استانبول پایتخت ترکیه را متصرف شود که فرانسه وساطت کرد در ۱۸۳۳ در شهر کوتاهیه قراردادی بین ابراهیم پاشا و نماینده بابعالی متعقد شد که علاوه بر مصر ☜

بسیاری کشورهای دیگر خراج‌گذاری مطرح بوده است و در مواردی برای تشکیل یک کشور مستقل مراحلی طی شده و خراجگذاری دورانی قبل از استقلال تام و مقدمه‌ای بر آن بوده است.

کشور تحت‌الحمایه:

کشور تحت‌الحمایه کشور ناتوان و ضعیفی است که قادر به ادامه حیات با استقلال تام نیست و ناچار کشوری قوی قبول می‌کند که آن کشور ضعیف را حمایت کند. معمولاً در رژیم تحت‌الحمایگی دولت حامی تعهد می‌نماید که در مقابل حملات خارجی از دولت تحت‌الحمایه دفاع کند و در مقابل این حمایت دولت تحت‌الحمایه قسمتی از حاکمیت خود را به دولت حامی انتقال می‌دهد حدود اختیارات دولت حامی در کشور تحت‌الحمایه بستگی به عهدنامه‌ای است که طی آن رژیم تحت‌الحمایگی برقرار می‌شود. در حال حاضر می‌توان کشور اندورا[1] را در وضع تحت‌الحمایگی شناخت بسیاری از کشورهای مستقل امروز دورانی در وضع تحت‌الحمایگی بودند از

حکمرانی سوریه، فلسطین و حجاز به محمد علی پاشا واگذار گردید. در ۱۸۳۹ باردیگر بین ترکیه و مصر جنگ شروع شد و فرمانده نیروی دریائی ترکیه تسلیم محمدعلی پاشا گردید ولی کشورهای انگلیس، روسیه، اطریش، پروس که از نفوذ فرانسه در مصر نگران بودند قرارداد سازش رابه مصر و ترکیه تحمیل کردند و بجنگ پایان دادند برطبق این قرارداد مصر جزء امپراطوری عثمانی محسوب و محمدعلی پاشا و جانشینان او بنمایندگی سلطان عثمانی حکمرانی میکردند نیروی مسلح مصر جزئی از ارتش عثمانی بود و در صورت لزوم به دولت عثمانی کمک نظامی می‌کرد در یکطرف مسکوکات مصر اسم سلطان عثمانی و در طرف دیگر اسم خدیو مصر منقوش میشد و دولت مصر ملزم بود سالیانه مبلغی بابت خراج به بابعالی پرداخت نماید. خدیو مصر کم کم امتیازات بیشتری از بابعالی در امور مختلف گرفت در ۱۹۱۴ پس از آنکه دولت عثمانی به دولت انگلستان اعلان جنگ داد انگلیس حاکمیت عثمانی در مصر را ملغی و کشور فراعنه را رسماً تحت الحمایه خود ساخت تا اینکه در سال ۱۹۲۲ مصر با قیود و شروطی مستقل و آزاد شد.

۱ - کشور کوچک اندورا *(Andorra)* با وسعت ۴۵۳ کیلومتر مربع و ۲۵ هزار نفر جمعیت واقع در شبه جزیره پیرنه بین خاک فرانسه و اسپانیا از سال ۱۶۰۷ در تحت حمایت مشترک دولت فرانسه و اسقف دُوَرژِل در آمده است اندورا با دولت فرانسه قرارداد اتحاد پستی و با اسپانیا پیمان اتحاد گمرکی منعقد نموده‌است. حق وضع قوانین و تعیین مالیات بعهده مجلسی است که از طرف اهالی انتخاب می‌شود. رئیس دادگستری را متناوباً دولت فرانسه و اسقف دورژل تعیین می‌کنند و از دو نفر قاضی یکی را فرانسه برای مدت نامحدود و دیگری را اسقف بمدت یکسال بر می‌گزینند. مرکز آن آندورا است این کشور به دریا راه ندارد.

جمله مراکش[۱]، تونس[۲]، زنگبار[۳]، آننام (ویتنام امروز) کامبوج، لائوس، اتیوپی، گرجستان، ماداگاسکار، عدن، کویت، مسقط، عمان، حضرموت.

---

۱ - مراکش (مغرب الاقصی) با تمهیداتی از جانب فرانسه که چند سال بطول انجامید سرانجام در ۱۹۱۲ تحت الحمایه فرانسه شد با این توضیح که در ۱۹۰۲ فرانسه پیمانی با ایتالیا منعقد کرد که هر اقدامی را بتواند در مراکش انجام دهد در عوض ایتالیا در لیبی آزاد باشد بعد از آن فرانسه با انگلیس در ۱۹۰۴ قراردادی امضاء کرد و انگلیس را در مصر آزاد گذاشت تا خود در مراکش مزاحمت انگلیس را نداشته باشد، همینطور فرانسه با اسپانیاهم قراردادی امضاء کرد و قسمتی از خاک مراکش بنام ریف واقع در سواحل بحرالروم با ۲۸ کیلومتر مربع مساحت و یک میلیون جمعیت در اختیار اسپانیا قرار گرفت تا در مراکش مزاحمت اسپانیا را هم نداشته باشد. دولت آلمان از این اقدامات فرانسه نسبت به مراکش عکس العمل نشان داد و پیشنهاد کرد کنفرانس بین‌المللی در مورد مراکش تشکیل شود و گیوم دوم امپراطور آلمان مسافرتی به مراکش نمود که بحرانی را در اروپا باعث شد که میرفت تا بین فرانسه و آلمان جنگ شروع شود که با وساطت انگلیس در ۱۹۰۶ کنفرانسی در شهر الژسیراس (واقع در ساحل شمالی جبل الطارق و متعلق به اسپانیا) تشکیل یافت و پیمانی با همین نام منعقد شد و حقوقی برای فرانسه، انگلیس، اسپانیا، آلمان در مراکش میشناخت. اما با این پیمان مسئله مراکش حل نشد. پزشک فرانسوی در مراکش کشته شد و بدنبال آن نیروی نظامی فرانسه شهرهائی از مراکش را متصرف شدند. در ۱۹۰۷ اتباع بیگانه مورد تعرض توده مردم قرار گرفتند و نیروی دریائی فرانسه مردم را مورد حمله هوائی قرار دادند. در ۱۹۱۱ قوای فرانسه فاس مرکز مراکش را متصرف شدند آلمان از این اقدام ناراضی و یک کشتی جنگی به بندر اقادیر واقع در سواحل غربی مراکش اعزام نمود و بحرانی را در رابطه با آلمان ایجاد کرد. ولی در ۴ نوامبر ۱۹۱۱ قرار دادی با آلمان منعقد کرد که در مراکش آزادی عمل تحصیل کرد و قسمتی از مستعمرات افریقائی را بعنوان حق‌السکوت به آلمان تسلیم نمود. دولت فرانسه در ۱۹۱۳ با انعقاد عهدنامه‌ای با سلطان مراکش این کشور را تحت‌الحمایه خود قرار داد. طبق این قرارداد مراکش شخصیت بین‌المللی خود را محفوظ میداشت ولی حق اعزام مامورسیاسی و کنسولی به کشورهای خارج و پذیرفتن نمایندگان ممالک مزبور را از خود سلب میکرد و حفظ منافع خود را بمامورین فرانسوی واگذار می‌کرد و خود حق امضای قرار داد نداشت. سلطان مراکش متعهد بود کلیه پیشنهادات فرانسه را در اصلاحات داخلی بمورد اجرا گذارد. مطالب فوق گوشه‌ای از تاریخ مراکش اسلامی را نشان می‌دهد و سابقه گویائی از مصائب و گرفتاری مردم این سرزمین است و در عین حال نمایانگر آن است که چگونه کشورهای اروپا در دورانی جهان سوم را غارت کردند.

۲ - دولت فرانسه اوضاع ناگوار تونس را بهانه قرار داد و در ۱۸۸۱ آن را اشغال و در همان سال قراردادی بابای تونس منعقد و این کشور را تحت‌الحمایه خود در آورد. دولت فرانسه تعهد نمود در صورت حملات خارجی و شورش داخلی از کشور تونس و بای و خانواده او حمایت کند. نمایندگی فرانسه در تونس با یک مامور عالی مقام بود که در عین حال وزیر امور خارجه تونس محسوب می‌شد. تونس شخصیت بین‌المللی خود را حفظ کرده بود ولی انعقاد عهدنامه‌ها با نماینده عالی فرانسه بود.

۳ - کشور عرب نشین زنگبار که در شکل جزیره‌ای در اقیانوس هند بود از سال ۱۸۹۰ تحت‌الحمایه دولت انگلیس قرار گرفت و فرانسه و آلمان این تحت‌الحمایگی را برسیمت شناختند. در ۱۹۵۶ در زنگبار قانون اساسی جدیدی وضع شد و در ۱۹۶۳ با پایان تحت‌الحمایگی مستقل و عضو سازمان ملل گردید. از سال ۶۴ زنگبار و تانگانیکا جمهوری متحد تانزانیا را بوجود آوردند.

کشورهای مشترک‌المنافع یا دومینیون

کشورهای عضو جامعه مشترک‌المنافع انگلیس را نمی‌توان امروز بعنوان نقص در استقلال معرفی کرد کشورهائی مثل کانادا، استرالیا، زلاندجدید - اتحادیه افریقای جنوبی کاملاً استقلال دارند مع‌الوصف باید یادآوری نمود تا ۱۹۲۰ دومینیونهای بریتانیا از استقلال خارجی محروم بودند و نمایندگی آنها در کشورهای بیگانه با نمایندگان سیاسی و کنسولی دولت انگلستان بود ولی از ۱۹۲۰ شخصیت بین‌المللی پیدا کردند و تمام مشخصات یک دولت مستقل را از جهت خارجی و داخلی دارند در جنگ اول و دوم جهانی این دومینیون‌ها به انگلستان کمک نظامی کردند و همراه با سربازان انگلیسی جنگیدند پادشاه انگلیس سلطان تمام کشورهای مشترک‌المنافع محسوب می‌شود نمایندگی پادشاه انگلیس با یک فرمانروای انگلیس است که در حوزه ماموریت خود دارای همان حقوقی است که شاه انگلیس در کشور بریتانیا دارا می‌باشد ولی اختیارات شاه فقط اسمی و ظاهری و تشریفاتی است، اختیار فرمانروای انگلیس در دومینیون‌ها جنبه افتخاری دارد و بهیچوجه در امور دومینیون دخالت نمی‌کند و در ۱۹۴۸ پارلمان ایرلند یکی از دومینیون‌های انگلیس با تصویب قانونی تمام روابط با بریتانیا را قطع کرد ولی دولت انگلیس این تصمیم ایرلند را بلااثر دانسته و آن کشور را همچنان کشور مشترک‌المنافع تلقی می‌کند مجموعه کشورهائی که در جامعه مشترک‌المنافع عضویت دارند ۴۳ کشورند[۱].

---

۱ - کشورهای مشترک المنافع روزی مستعمره انگلستان بودند و در آن دوران معروف بود که آفتاب در سرزمین بریتانیای کبیر غروب نمی‌کند. بیداری ملت‌ها و مبارزات آنها استقلال کشورها را سبب شد ولی از ۱۹۳۱ انگلستان جامعه مشترک المنافع بریتانیا را بوجود آورد تا استقلال یافتگان در این جامعه پیوند با انگلیس را حفظ کنند. و در واقع منافع این کشور کهن محفوظ بماند و قالبی برای استعمار نو پدیدار گردد. کشورهای مشترک المنافع دو دسته هستند دسته‌ای شاه انگلیس را رئیس تشریفاتی خود میدانند و یک فرماندار کل بدون اقتدار وسیله شاه انگلیس منصوب می‌گردد. ولی قدرت اجرائی دست نخست وزیر انتخابی مردم یا قوه مقننه هست استرالیا، باهاما، باربادوس، بلیز، بایوا، گینه‌نو، تووالو، جامائیکا، جزایر سلیمان، زلاندنو، سنت لوسیا، سنت و نیسمنت، کانادا، گرانادا و موریس از این دسته می‌باشند.

دسته دوم کشورهائی که شاه انگلیس را فقط برهبری جامعه مشترک المنافع قبول دارند و خود دارای رئیس جمهور یا شاه مستقل هستند کشورهای اوگاندا، بنگلادش، تانزانیا، ترینیداد، توباگو، تونگا، زامبیا، زیمبابوه، ساموآ، سری‌لانکا، سنگاپور، سوازیلند، سیرآلئون، سیشل، دومینیکا، فیجی، قبرس، گامبیا، ☜

تقسیم کشورها از جهت ترکیب آنها

از جهت ترکیب کشورها قابل تقسیم به کشورهای بسیط و غیربسیط هستند. کشور بسیط کشوری است که در سراسر قلمرو آن قوانین یکنواخت اجرا می‌شود و تشکیلات اداری و قضائی یکسانی وجود دارد در حالیکه در کشور غیربسیط هر یک از نواحی وضع خاصی دارد. بلژیک، ایران، ترکیه نمونه‌های کشور بسیط هستند.
در کشور بسیط نظام سیاسی متمرکز است مع‌الوصف ممکن است مسئولیت اداری کشور بین مقامات مرکز و مقامات محلی تقسیم شود عدم تمرکز در امور اداری باین معنی است که امور محلی به منتخبین مردم محل واگذار می‌شود و بدلایل فنی، سیاسی، اجتماعی لازم نیست همه کارها در مرکز انجام پذیرد یا تصمیم‌گیری شود

اتصال شخصی

اتصال شخصی وضع نوعی از کشور غیربسیط (مرکب) می‌باشد به عبارت دیگر چند کشور بطور موقت با حفظ استقلال داخلی و خارجی تحت تسلط یک سلطان یا شاه در آمده باشند لازمه اتصال شخصی، شاه مشترک است ولی لازم نیست که طرز حکومت کشورهای جزء یکی باشد کشورهای جزء از حیث روابط بین‌الملل و امور داخلی وضع خود را هرچه بوده حفظ می‌نمایند سلطان مشترک ممکن است در یک کشور جزء مستبد و با اختیار مطلق و در کشور دیگر سلطان مشروطه باشد اتصال شخصی موقعی پیش می‌آید که شاه یک کشور وارث سلطنت در کشور دیگر بشود و یا به سلطنت کشور دیگری انتخاب گردد در زمان حاضر وضع اتصال شخصی وجود ندارد ملتها دیگر حاضر نیستند تحت فرمان اشخاصی بعنوان شاه قرارگیرند ولی در قرون گذشته موارد اتصال شخصی زیاد بوده مثلاً از ۱۶۵۳ تا ۱۷۰۷ بین انگلستان و اسکاتلند اتصال شخصی بود بین اطریش و مجارستان از ۱۵۲۷ تا ۱۷۲۳ اتصال شخصی بود. در ۱۸۸۵ کنگره برلن برای رسیدگی به امور افریقا منعقد شد سرزمین کنگو کشور مستقلی

☞ غنا، کنیا، گویان، کیریباس، لسوتو، مالاوی، مالزیا، نیجریه، نائورو، هند، وانواتو.

در آمد سلطنت آن را به لئوپولد دوم پادشاه بلژیک دادند و اتصال شخصی پیدا شد تا ۱۹۰۸ که کنگو ضمیمه بلژیک شد حالت اتصال شخصی وجود داشت

اتصال واقعی

اتصال واقعی ترکیبی است از چند کشور که در تحت سلطنت یک شاه درآیند سیاست بین‌المللی واحدی اعمال نمایند در اتصال واقعی قوانین توارث در مورد سلطنت یکسان است بنابراین مثل اتصال شخصی وضع موقت ندارد. هریک از کشورهای عضو اتصال واقعی در امور داخلی مستقل هستند و ممکن است وضع یکسانی نداشته باشند امروزه اتصال واقعی وجود ندارد مثال آن را در تاریخ می‌بینیم از ۱۸۱۵ تا ۱۹۰۵ بمدت ۹۰ سال سوئد و نروژ هر یک دارای استقلال داخلی بودند ولی وظایف وزارت خارجه نروژ بوزارت خارجه سوئد واگذار شده بود و نمایندگان سیاسی وکنسولی سوئد در خارجه حافظ منافع نروژ هم بودند افکار عمومی مردم نروژ به ادامه چنین ترکیبی رضایت نداشتند و بالاخره پارلمان نروژ در ۱۹۰۵ با تصویب قانونی دستور تشکیل نمایندگی سیاسی در خارج را صادر کرد اما اوسکاردوم پادشاه مشترک نروژ و سوئد از توشیح و ابلاغ این قانون خودداری کرد و در نتیجه هیئت وزیران بریاست میکلسون استعفا دادند پارلمان نروژ پادشاه را از مقام خود خلع و نیابت سلطنت را به هیات وزیران واگذار نمود سپس بنا بتقاضای پادشاه در اوت ۱۹۰۵ موضوع به آراء عمومی ارجاع شد ملت نروژ با اکثریت قاطع تصمیم نمایندگان خود را تایید کرد در نتیجه پادشاه از سلطنت نروژ استعفا داد و بعد از آن ملت نروژ شاهزاده شارل از خاندان سلطنتی دانمارک را به سلطنت برگزیدند و کشورهای آلمان، انگلیس، فرانسه و روسیه با قراردادی در ۱۹۰۷ استقلال و تمامیت ارضی نروژ را تائید و تضمین نمودند.

علاوه از نمونه فوق از ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۸ بین اطریش و مجارستان و از ۱۹۱۸ بمدت ۲۵ سال بین دانمارک و ایسلند اتصال واقعی وجود داشت

اتفاق دول

هرگاه چند کشور مستقل با حفظ استقلال بعضی از وظایف حاکمیت را به یک هیات مرکزی واگذار نمایند کنفدراسیونی را تشکیل داده‌اند در چنین ترکیبی استقلال داخلی و خارجی کشورهای عضو محفوظ می‌ماند بنابراین هر کشور جزء می‌تواند دارای قوه مقننه، هیات دولت، قوه قضائیه و نیروی نظامی مخصوص بخود باشد و با کشورهای خارجی روابط سیاسی منظمی برقرار نماید. اتفاق دول خود تشکیل یک کشور را نمی‌دهد اتباع هر یک از کشورهای جزء اتفاق در سایر ممالک جزء اتفاق بیگانه محسوب می‌شوند مگر اینکه ترتیب خاصی برقرار کرده باشند معمولاً هدف و مقصود از اتفاق حمایت کشورهای جزء در مقابل حملات بیگانه و تامین صلح و آرامش بین کشورهای جزو اتفاق است. در این شکل اتفاق نگهداری قوای نظامی و تجهیز آنها با هر یک از کشورهای جزو اتفاق است در چنین مواردی کشورهای جزء اتفاق مکلفند برطبق تصمیم هیات مرکزی اقدام بجنگ نمایند هیات مرکزی اتفاق ترکیبی از نمایندگان کشورهای عضو است تصمیمات آن باتفاق آراء است زیرا کشورهای جزء در وضع استقلال باقی هستند و نمایندگان نظر دولت متبوع را ابراز میدارند هر کشور جزء اتفاق با رعایت شروط و قیود در پیمان حق خروج از پیمان اتفاق را دارد ولی برای اخراج یک کشور عضو باید پیمان ملغی گردد. در سوابق تاریخی اتفاق کشورها را زیاد می‌بینیم اتفاق کشورهای هلند در ۱۵۸۰ تاسیس و تا ۱۷۸۷ ادامه یافت[1] در ۱۸۱۵ اتفاق سویس منعقد شد و ۲۲ کشور سویس بمنظور حفظ آزادی و استقلال خود در برابر حملات خارجی متفق شدند[2].

---

۱ – هدف از اتفاق کشورهای هلند قطع نفوذ اسپانیا بود. هیئت اتفاق در شهر لاهه منعقد می‌شد و هر کشور جزء بدون توجه به وسعت و جمعیت یک نفر نماینده برای عضویت هیات انتخاب می‌کرد. علاوه از این هیئت که نقش تقنین راهم داشت و اتفاق هلند یک شورای دولتی هم دائر بود که امور اداری اتفاق را انجام می‌داد. در آمد اتفاق در دست یک خزانه‌دار کل بود که تحت نظارت دیوان محاسبات اتفاق قرار داشت. فرماندهی نیروی زمینی بعهده یک سرلشکر و فرماندهی نیروی دریائی با یک دریاسالار بود. کشور هلند واحد سیاسی امروز نتیجه همان اتفاق از کشورهای جزء است.

۲ – کشورهائی چند در خاک فعلی سویس با عنوان کانتن وجود داشت که هرکدام با استقلال عمل می‌کرد. این کشورهای کوچک از لحاظ نژاد و زبان و درجه تمدن و عادات و رسوم باهم تفاوت بسیار داشتند.

و در همان سال اتفاق ژرمن کشورهای آلمان را برای حفظ استقلال و امنیت گردآورد[1] و در ۱۷۷۸ اتفاق کشورهای امریکای شمالی برای حفظ استقلال بوجود آمد[2]. در تمام موارد بالا اتفاق مقدمه‌ای برای اتحاد شد.

در حال حاضر نمیتوان مواردی از کنفدراسیون را ارائه داد ولی با اندک توجه میشود آثاری را که کنفدراسیون داشته در اجتماعات فعلی دولتها با عناوین دیگری ملاحظه نمود قرارداد ماستریخت بین دوازده کشور اروپا و وضعی که این کشورها از سال ۱۹۹۳ باید پیدا نمایند قطعاً تجربیات حاصله از گذشته کنفدراسیون مبنای کار بوده است.

☜ بخاطر دفاع از خود در مقابل حملات خارجی و تامین آسایش داخلی چندین اتفاق تشکیل داده بودند. این اتفاق‌ها بتدریج تبدیل به اتفاق واحدی شد و تا ۱۷۹۸ باقی بود تا اینکه کشورهای جزء اتفاق تبدیل به ایالات گردیدند و یک کشور واحد تشکیل شد. پس از سقوط ناپلئون ۲۲ ایالت بار دیگر مستقل گردیدند و در ۱۸۱۵ با حفظ استقلال اتفاقی تشکیل دادند. مخارج اتفاق را کشورهای جزء می‌دادند. اتفاق سویس در ۱۸۴۸ به کشور متحده سویس تبدیل شد.

۱ - اتفاق آلمان در ۹ ژوئن ۱۸۱۵ تاسیس و در ۱۸۲۰ تکمیل شد و تا ۱۸۶۶ باقی بود. در اتفاق آلمان ۳۸ کشور از جمله پروس، اطریس، دانمارک (نسبت به دو ایالت شلزویک و هلشتاین) عضویت داشتند. هدف این اتفاق حفظ کشورهای عضو از حملات و تجاوزات احتمالی فرانسه بود. هیات اتفاق ۶۵ عضو داشت تعداد نمایندگان در هیات اتفاق بر حسب جمعیت اعضاء بود و تصمیمات با اکثریت اتخاذ می‌شد. مخارج اتفاق راکشورهای جزء تامین میکردند. هیات می‌توانست اعلان جنگ نماید. ترک مخاصمه کند. قراردادهای نظامی منعقد نماید، نمایندگان سیاسی اعزام دارد و هریک ازکشورهای جزء هم حق داشت نماینده سیاسی اعزام دارد. و قرارداد منعقد کند. مشروط بر آنکه با اهداف اتفاق در تضاد نباشد. کشورهای عضو اتفاق حق جنگ علیه یکدیگر نداشتند. بلکه ملزم بودند. کلیه اختلافات را از طریق هیات اتفاق حل نمایند. در ۱۸۶۶ در اثر جنگ بین دو عضو اتفاق یعنی پروس و اطریش اتفاق ژرمن منحل شد و اتفاق جدیدی بنام اتفاق آلمان شمالی بوجود آمد که در واقع تاسیس یک کشور متحده بنام آلمان بود.

۲ -کشورهای جزء امریکای شمالی از جمله مستعمرات انگلیس بودند و استقلال خارجی نداشتند در راس هریک از مستعمرات یک فرماندار قرار داشت که از جانب شاه انگلیس منصوب می‌شد. در ۱۷۶۹ پارلمان انگلیس مالیاتهای جدیدی وضع نمود و از مستعمرات امریکائی پرداخت آن را خواست. مردم مستعمرات اعتراض کردند. مورد توجه لندن قرار نگرفت و در نتیجه شورشی در امریکای شمالی بوقوع پیوست و نمایندگان ۱۳ ایالت مستعمره در فیلادلفیا جمع شدند و استقلال تام و تمام خود را اعلام نمودند و در ۱۷۷۸ این ۱۳ کشور مستقل آزاد شده از بند استعمار پیمان اتفاق را امضاء کردند. در هیات اتفاق ۱۳ نماینده وجود داشت وظیفه آن رفع اختلافات کشورهای جزء و اجرای امور بین‌المللی بود و تصمیمات آن با ۹ رای اتخاذ می‌شد ولی تجدید نظر در میثاق اتفاق باید با اتفاق رای باشد و سرانجام چون هیات اتفاق اقتدار کافی نداشت اتفاق تبدیل به یک دولت متحده شد و در ۱۷۸۷ قانون اساسی تصویب کردند.

اتحاد دول (دولت متحده)

هرگاه چند کشور بنحوی پیوند پیدا نمایند که کشور متحدی را بوجود آورند که اختیار اداره کامل امور خارجی و بعضی امور مهم داخلی کشورهای جزء را پیدا نماید کشور متحده بوجود آمده است. کشور متحده کشوری است مستقل که قلمرواش سرزمین همه کشورهای جزء اتحاد و جمعیتش مجموع جمعیت آنها است کشور متحده وقتی شکل می‌یابد که کشورهای جزء وضع حکومتی مشابهی داشته باشند هیچ کشوری نمی‌تواند نسبت به بخشی از خاک خود در کشور متحده مشارکت نماید اقتدارات کشور متحده معمولاً با تفصیل در قانون اساسی قید می‌گردد و اختیاراتی را که کشور متحده ندارد به کشورهای جزء اختصاص دارد خلاف آنهم در قوانین اساسی ممکن است پیش‌بینی گردد. استقلال داخلی بین قدرت عالی کشور متحده و کشورهای جزء تقسیم می‌گردد امور مهم داخلی مثل نگهداری قوای نظامی، اداره گمرک. نشر اسکناس و ضرب مسکوک، اداره پست و تلگراف و تلفن، تابعیت، راه‌آهن، بحرپیمائی و هوانوردی در صلاحیت کشور متحده است اما وضع قوانین مدنی و امور شهری با کشورهای جزء اتحاد است. برخلاف اتفاق که فقط یک هیات مرکزی دارد در کشور متحده قوای سه گانه مقننه[1] مجریه و قضائیه باتمام مشخصات وجود دارد کشورهای جزء مجاز نیستند به

---

۱ - معمولاً قوه مقننه دولت فدرال دو مجلس دارد مجلس اول بیانگر آراء تمام مردم عضو کشور فدرال و نشان وحدت و یکپارچگی است. بدون توجه به ایالت یاکانتون یا بخشی که در آن زندگی می‌کنند. مجلس دوم نماینده دولتهای عضو است. و معمولاً همه ایالات بنحو مساوی در مجلس دوم نماینده دارند. مثلاً در مجلس سنای امریکا هر ایالت بی توجه به جمعیت و بزرگی و کوچکی دارای دو نماینده است. در کنفرانس فیلادلفیا که قانون اساسی امریکا تنظیم می‌شد نمایندگان ایالات بزرگ خواهان آن بودند که بین جمعیت ایالات و تعداد نمایندگان سنا تناسب باشد و می‌خواستند با تحصیل اکثریت سرنوشت فدراسیون را بدست گیرند. ولی نمایندگان ایالات کوچک استدلال می‌کردند که همه ایالات قطع نظر از ابعاد و جمعیت و منابع دولتهائی مستقل و با شخصیت حقوقی جداگانه هستند در نهایت بین این دو دسته توافقی که به سازش بزرگ معروف است حاصل شدو بنا شد مجلس نمایندگان به نسبت جمعیت هر ایالت و مجلس سنا بدون توجه به شمار جمعیت و ابعاد ایالت متساویاً تشکیل شود. تا اگر قوانین در مجلس نمایندگان به ضرر ایالات کوچک وضع شود در سنا جبران گردد. بهیمن جهت ملاحظه می‌گردد اکنون ایالات آلاسکا با سیصدهزار جمعیت و وایومینگ با سیصدو سه هزار مثل کالیفرنیا و نیویورک که به ترتیب ۲۰ میلیون و ۱۸ میلیون جمعیت دارند هرکدام دارای دو سناتور هستند. سناتورها برای ۶ سال انتخاب می‌شوند و هر دوسال یکبار یک سوم اعضای سنا تغییر می‌یابند. شرط سناتور شدن ۳۰ سال تمام سن و نه سال تابعیت امریکا قبل از انتخاب شدن ☜

اراده خود از کشور متحده خارج شوند تصمیم کشور جزء به جداشدن و اقدام در این مورد بمنزله شورش و طغیان تلقی می‌شود و قوای کشور متحده حق دارند با تمام وسایل ممکن از آن جلوگیری کنند و مسببین را مورد تعقیب قانونی قرار دهند. هریک از کشورهای عضو متحده دارای قانون اساسی، قوانین عادی، مجالس مقننه، وزراء، تشکیلات اداری و قضائی هستند در نظام فدرالی دو جبهه گیری متضاد بهم پیوند می‌خوردند. از یکطرف علاقه و کشش برای ایجاد یک کشور وسیع و پهناوری بوجود آورند تا از جهت قدرت نظامی و امکانات دفاعی و نیروی اقتصادی و نظائر آن در حد شایسته‌ای در جامعه بین‌المللی جای گیرند و از طرف دیگر حس خودمختاری و علاقه به استقلال این دوگرایش در فرمول فدرالیسم شکل می‌گیرد و وضع حقوقی و سیاسی جدیدی وجود می‌آورد. با این ترتیب کشور فدرال مرکب از دولتهای کوچکی است که هم میخواهند مستقل بمانند و هم آمادگی دارند که مقدار زیادی از حاکمیت و اقتدار خود را به دولت مرکزی واگذار کنند. قواعد و ضوابطی که بر روابط دولت فدرال و دولتهای عضو کشور فدرال حاکم است ارتباطی به حقوق بین‌الملل ندارد.[1] زیرا تشکیل دولت فدرال

☜ و اقامت در محل مورد انتخاب است. اما مجلس نمایندگان در واقع نمودار جامعه‌ملی امریکا صرفنظر از ایالات عضو است. هر امریکائی در ایالات بعنوان شهروند امریکائی رای می‌دهد نه بعنوان عضو ایالت هر ایالت به نسبت جمعیت نماینده دارد. مثلاً از کل ۴۳۷ نماینده مجلس ایالت کالیفرنیا و نیویورک به ترتیب ۴۳ و ۳۹ نفر انتخاب می‌کنند در حالیکه بعضی از ایالات فقط یک نماینده بلحاظ نسبت جمعیت دارند. نمایندگان بمدت دوسال انتخاب می‌شوند و شرط داوطلب ۲۵ سال سن، تابعیت امریکا بمدت ۷ سال پیش از انتخابات و اقامت در محل ایالت و حوزه انتخابیه است.

۱ ـ فدرالیسم عبارت است از یک سیستم حقوقی کشورداری که بنا بر عقیده جمعی به حیات دولت دوام بیشتری می‌دهد دلیل وجودی آن اختلافات تاریخی، مذهبی، نژادی یا سیاسی گروههای انسانی است که هر یک در تبعیت از صلاحیت یک قدرت مرکزی دارای صلاحیتهای خاصی هستند واحدهای دولتی که اعضاء تشکیل دهنده دولت فدرال هستند کشور ـ دولت محسوب نمی‌گردند تنها دولت مرکزی ـ فدرال ـ شخصیت حقوقی بین‌المللی دارد دولتهای جزء در واقع حاکمیت خارجی خود را به دولت مرکزی واگذار کرده‌اند رابطه آنها با جامعه بین‌المللی دولتها غیر مستقیم و از طریق دولت مرکزی است. رئیس دولت فدرال نماینده تمام دول عضو در جامعه جهانی است دولت فدرال از طرف کلیه دول جزء قرارداد منعقد میکند یا سفیر اعزام می‌دارد یا نماینده می‌پذیرد و مسئول اعمال دول عضو در برابر دیگر کشورها است دول عضو دارای حاکمیت و استقلال نیستند وابستگی آنها به دولت مرکزی ـ فدرال ـ در قانون اساسی پیش بینی شده بعضی از قوانین کشورهای فدرال اختیاراتی به دول عضو در ارتباط با سایر کشورها داده‌اند مثلاً بموجب قانون اساسی آلمان دول جزء می‌توانند قرارداد فرهنگی با دیگر کشورها منعقد نمایند مشروط بر اینکه با قراردادهای ☜

متکی به سندی است که خصلت حقوق عمومی داخلی را دارد و آن قانون اساسی دولت مرکزی است. معمولاً قانون اساسی صلاحیت عملکردهای بین‌الملل را فقط در انحصار دولت مرکزی قرار می‌دهد[1] و دولتهای عضو را مشمول حقوق داخلی و مستحیل در جامعه کل فدرال می‌سازد. ضمناً باید توجه داشت دولت فدرال با کشور غیر متمرکز اشتباه نشود[2] کشورهای متحده در حال حاضر در جامعه جهانی بسیارند و تعدادی از آنها را در ذیل نام می‌بریم.

ایالات متحده امریکای شمالی که در ۱۷۸۷ با قانون اساسی تشکیل یافته و از ۵۱ کشور جزء تشکیل یافته است.

اتحاد جماهیر شوروی سابق که از ۱۶ جمهوری جزء تشکیل شده بود و در دو سال اخیر با تحول عظیمی که در ساختار سیاسی این کشور پیدا شد و مشکلاتی که برای آن پیش آمد به ۱۶ کشور مستقل تجزیه گردید

☞ منعقده دولت مرکزی منافات نداشته باشد. یا در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) اوکراین و روسیه سفید عضو سازمان ملل و سایر نهادهای وابسته به آن بودند و نوعی صلاحیت بین‌المللی داشتند.

۱ - در این مورد هم استثناء وجود دارد کشور اتحاد جماعیر شوری سابق در سال ۱۹۴۴ به دو دولت عضو خود یعنی بیلوروسی *(Bielorussie)* و اکراین *(UKRAINIE)* صلاحیت بین‌المللی داد و متفقین هم در کنفرانس یالتا پذیرفتند که به این دو دولت عضو فدرال دو کرسی عضویت سازمان ملل را بدهند و دولت فدرال اتحاد جماهیر شوری که میبایست فقط یک رای داشته باشد صاحب سه رای شد.

در سال ۱۸۷۱ امپراطوری آلمان به یکی از دولتهای عضو خود که باواریا *(Bavaria)* بود اختیار داد که با دیگر کشورها سفیر مبادله کند و در ممالک دیگر نمایندگی داشته باشد. کبک که یکی از اعضای فدرال کانادا است توانست در سال ۱۹۶۵ با فرانسه قرار داد فرهنگی امضاء کند از همین موارد استثناء بشمار میرود.

۲ - در عدم تمرکز دولت‌های عضوی مطرح نیست بلکه اختیارات مرکز به سراسر کشور تقسیم می‌گردد. ممکن است عدم تمرکز مقدمه‌ای برای تشکیل دولت فدرال واقع شود چنانکه برزیل، اطریش، یوگسلاوی، اتحاد شوروی از ترتیب اداری غیر متمرکز بسمت فدرال رهسپار شدند و عکس آنهم ممکن است چند کشور مستقل در جهت تمرکز شکل فدرال پیدا کنند مثل تانزانیا که از حالت استقلال زنگبار و تانگانیکا بسمت تمرکز شکل یافتند و همینطور کانتون های سویس یا ایالات امریکا که قبلاً جدا از هم میزیستند و در رهگذر مرکز گرائی به دولت فدرال رسیدند. کشور فدرال از واحدهای سیاسی مشخص و متمایز و بلحاظ اتحاد بین آنها بوجود می‌آید ولی کشورغیر متمرکز یک جامعه سیاسی واحد است. که دارای تقسیمات اداری است و بخاطر تسهیل مدیریت بوجود آمده. نهادهای دولت فدرال غالباً با تاسیسات دولت غیر متمرکز از حیث قدرت، تصمیم گیری اختیارات و اعمال حاکمیت از یک طبیعت نیستند. در دولت فدرال واحدهای ترکیب کننده ماهیتاً دولتهای حاکمی هستند که از حیث سیاسی ویژگیهای خود را حفظ کرده خود مختاری و استقلال و شخصیت حقوقی داخلی خود را دارند در حالیکه کشور واحد غیر متمرکز آن خودمختاری و حالت استقلال دیده نمیشود.

کشور متحده سویس که از ۲۲ کانتون و ۶ نیمه کانتون شکل گرفته و در قانون اساسی اصلاح شده سال ۱۸۷۴ معرفی گردیده است.

کشور متحده یوگسلاوی سابق که بموجب قانون اساسی ۱۹۶۴ از شش کشور جزء تشکیل شده بود و اکنون با فروپاشی کمونیسم کشورهای جزء اعلام استقلال نموده‌اند و در این راه جنگهای خونینی در قلب اروپا در این رابطه جریان دارد که از مسائل داغ سیاسی روز است کشورهائی که از کشور متحده خارج شده‌اند مقدونیه، کرواسی، اسلوونی، بسنی و هرزگوین، صربستان و مونتنگرو اند

اتحادیه افریقای جنوبی که از ۴ کشور جزء تشکیل یافته و طبق قانون اساسی ۱۹۱۰ اداره می‌شود.

برزیل که از ۲۰ کشور جزء تشکیل یافته و قانون اساسی اصلاح شده ۱۹۳۷ رادارد

ونزوئلا که دارای هشت کشور جزء است قانون اساسی آن در ۱۹۳۶ تصویب و به اجرا در آمده است.

استرالیا که از شش کشور جزء تشکیل یافته که از ۱۹۰۰ به مورد اجرا درآمده.

مکزیک که دارای ۲۸ کشور جزء است با قانون اساسی ۱۹۱۷ با اصلاحات بعدی آن اداره می‌شود

آرژانتین که از ۱۴ کشور جزء تشکیل یافته و قانون اساسی ۱۸۵۷ و مواد اصلاحی و تکمیل بعدی اداره می‌شود.

تقسیم کشورها از حیث شکل و طرز حکومت

اگر به کشورهای مختلف موجود جهان مراجعه کنیم در یکی از دو عنوان سلطنتی و جمهوری قرار می‌گیرند یعنی در یک تقسیم کلی کشورها به سلطنتی و جمهوری تقسیم می‌گردند ولی از جهت شکل اداره به کشور دیکتاتوری و دمکراسی تقسیم می‌شوند در تمام کشورهای سلطنتی فعلی ریاست کشور با یکنفر بنام پادشاه می‌باشد ولی در سوابق تاریخی مواردی هم وجود داشته که کشور سلطنتی با دو پادشاه مشترکاً

اداره میشده از جمله در اسپارت[1] معمول بوده که دو سلطان که هر یک منسوب به یک خاندان بوده‌اند حکومت می‌کردند[2].
در روسیه نیز بمدت ۱۴ سال در قرن ۱۷ (۱۶۸۲ الی ۱۶۹۴) دو پادشاه سلطنت داشته‌اند[3].

موروثی و انتخابی بودن سلطنت

معمولاً سلطنت موروثی است و جانشین شاه فرزند ارشد او است[4] ولی مواردی هم سلطنت انتخابی وجود داشته که شاه برای تمام مدت عمر از جانب ملت یا از جانب نمایندگان ملت و یا بالاخره از طرف اعیان و اشراف برگزیده میشده است در دوران فعلی سلطنت انتخابی وجود ندارد غالب کشورهای سلطنتی به جمهوری تبدیل شده و در باقیمانده موارد سلطنت اصل موروثی بودن استمرار دارد. فقط اگر کشور واتیکان را از جمله کشورهای سلطنتی بشمار آوریم و پاپ را علاوه از ریاست مذهبی که دارد شاه کشور بشمار آوریم تنها موردی است که از جانب روحانیون برجسته کاتولیک برای تمام عمر به این مقام منصوب می‌شود.
سلطنت انتخابی در لهستان، دانمارک، مجارستان، افغانستان و در امپراطوری مقدس

---

۱ - *Sparte*.

۲ - مراجعه شود به حقوق اساسی دکتر قاسم‌زاده سال ۱۳۳۱ صفحه ۱۱۴.

۳ - با این توضیح که در ۱۶۸۲ فئودور *(Feodor)* شاه روسیه درگذشت و از او دو فرزند ۱۶ و ۱۰ ساله بنام ایوان *(Ivan)* و پطر *(Petr)* باقی ماند که از طرف مادر جدا و هریک به خانواده متنفذی مربوط بودند. چون ایوان علیل و مریض بود رجال روسیه پطر را به سلطنت انتخاب کردند. اما بر اثر تحریکات خاندان ایوان شورش در روسیه پیدا شد. رجال دربار مجبور شدند ایوان را هم بنام پادشاه دوم بشناسند و بلحاظ صغر سن هر دو خواهر بزرگ آنان بنام صوفی به نیابت سلطنت برگزیده شد. اشتراک سلطنت تا ۱۶۹۶ ادامه یافت و با فوت ایوان پطر شاه واحد شد.

۴ - در ایران قبل از جمهوری چنین وضعی وجود داشت و سلسله‌های سلطنتی بسیاری قبل و بعد از ظهور اسلام هریک تا زمان انقراض اصل موروثی را رعایت میکردند. پادشاهان قاجار بیش از یک قرن با وصف موروثی به سلطنت می‌رسیدند. در انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ شمسی در قانون اساسی تصریح شد سلطنت در خاندان قاجار موروثی و نسلاً بعد نسل با اولاد ارشد است در ۱۳۰۴ با اصلاح قانون اساسی و تسلط پهلوی سلطنت در خاندان پهلوی موروثی شد تا اینکه در ۱۳۵۷ سلطنت منقرض و رسماً جمهوری اسلامی اعلام شد.

ژرمن و امپراطوری مغول معمول بوده است. و در مواردی که کشور جدید سلطنتی تاسیس میشده یا وقتی که شاهی وارث سلطنت نداشته کسیکه به سلطنت انتخاب میشد بعد از خود او که انتخابی بود که سلطنت در خانواده‌اش موروثی میگردید چنانچه در کشورهای جدیدالتاسیسی مثل یونان، بلژیک، صربستان، رومانی، بلغارستان، نروژ، آلبانی اجرا شده است

سلطنت محدود و نامحدود

در سلطنت نامحدود شاه تمام اقتدارات کشور را بدون قید و شرط در دست دارد تمام کارکنان و متصدیان امور از طرف او اقدام می‌کنند[1].

سلطنت نامحدود ممکن است قانونی و یا استبدادی باشد. در سلطنت نامحدود قانونی شاه مطلق کشور را برابر قوانین اداره می‌کند و طبعاً از تعدی و تجاوز به حقوق اتباع جلوگیری می‌شود درحالیکه در سلطنت نامحدود استبدادی شاه به هیچ اصل و قانونی مقید نبوده و مطابق خواست و تمایل خود تصمیم می‌گیرد و هر ساعت ممکن است احساسات او اقتضای اقدامات خاصی باشد که دستور می‌دهد

در سلطنت محدود تمام اقتدارات در دست شاه نیست بلکه از جانب قدرت مستقل دیگری محدود می‌شود این قدرت مستقل محدودکننده ممکن است مجمعی از ملت باشد یاتشکلی از طبقات ممتاز و یا مجلسی از نمایندگان ملت.

---

۱ - شاه در ایران قبل از مشروطیت بدون قید و شرط سلطنت میکرد. صدراعظم و وزراء دستورات او را اجرا می‌کردند. تمام کشورهای سلطنتی در اروپا قبل از انقلاب کبیر فرانسه همین وضع را داشتند. در اکثر ادوار تاریخی سلطنت مطلقه بر دو اصل متکی بود یکی منشأ الهی قدرت سلطنت و دیگری اصل وراثت. مستنبط از منشاء الهی سلطنت این بود که شاه در مقابل کسی مسئول نیست و اقتدار سلطان را محدودیتی نمی‌باشد. ژان بدن نویسنده فرانسوی قرن ۱۶ حاکمیت مطلق و بدون قید و شرط مقام سلطنت را عامل اساسی دوام دولت می‌دانست انگلیس قبل از قرن ۱۷ چنین بود و هابس نویسنده انگلیسی می‌گفت شاه هیچ تعهدی به مفهوم حقوقی کلمه ندارد و می‌تواند تمام وسایلی که برای حکومت مقتدر او ضرورت دارد تملک نماید و بسوئه در فرانسه عصر لوئی ۱۴ می‌گفت اطاعت از مقام سلطنت واجب است زیرا نظام سلطنتی مانند قدرت پدری طبیعی‌ترین روش حکومت و سیستم موروثی بهترین عامل دوام قدرت است و شاه نباید به کسی حساب پس بدهد در همین زمان لوئی چهاردهم جمله معروف خود راکه نمایانگر نظام سیاسی آن زمان بود بیان می‌نمود: «دولت منم».

در شکل اول.شاه برای بحث در مسائل مهم مملکتی از نوع اعلان جنگ یا عقد صلح و یا اتحاد نظامی افراد آزاد ملت را در مجمعی عمومی دعوت نموده نظر مشورتی آنها را اخذ مینموده است و گاهی وضع قوانین، تعیین مالیات، حل و فصل پاره‌ای مشکلات با مجامع عمومی بوده است این ترتیب یعنی استفاده شاه از نظر مجامع ملی زمانی مقدور بود که کشورهای کوچکی وجود داشت در کشورهای آلمان از قرن ۱۲ تا ۱۵ درنواحی روسیه و در رم قبل از میلاد وجود داشته است.

محدودیت شاه وسیله طبقات ممتاز ملت در انگلستان، فرانسه، آلمان، هلند معمول بوده چنانچه روحانیون درجه اول و اشراف و یا فرماندهان نظامی برای مشورت دعوت می‌شدند هرچند تصمیمات این طبقات جنبه مشورتی داشت و لازم‌الاجراء نبود.

محدودیت شاه وسیله مجالس مقننه ترتیبی دیگر است که عنوان سلطنت مشروطه یافته و در چنین محدودیتی مجالس مقننه قانون وضع می‌کنند بودجه کشور را تصویب می‌نمایند و بر اعمال وزراء نظارت دارند.

در سلطنت مشروطه شاه در قوه مقننه مشارکت دارد لوایح قانونی را به مجلس تقدیم می‌کند مصوبات مجلس راتوشیح می‌نماید و حق تعطیل و انحلال مجلس را دارد - می‌تواند در مورد فوق‌العاده مجلس را به اجلاس فراخواند - در سلطنت مشروطه شاه رئیس قوه مجریه است حق اعلان جنگ و انعقاد پیمان صلح را دارد عزل و نصب وزراء تحت قیودی با او است، احکام محاکم بنام او صادر می‌شود.

اقسام سلطنت مشروطه

سلطنت اثنائی و سلطنت پارلمانی از انواع سلطنت مشروطه می‌باشند.

در سلطنت اثنائی قوه مجریه با ریاست شاه در مقابل پارلمان استقلال تام و تمام دارد شاه در انتخاب وزراء و عزل آنها محدودیتی ندارد می‌تواند آنها را از بین اکثریت یا اقلیت پارلمان و یا ازخارج از پارلمان انتخاب کند وزرائی که با این ترتیب برگزیده می‌شوند فقط در برابر شاه مسئولند و پارلمان نمی‌تواند آنها را مورد مواخذه و سئوال و استیضاح قرار

دهد و با اظهار عدم اعتماد آنها را وادار به استعفا کند. سلطنت اثنائی در پروس (قانون اساسی ۱۸۵۰) در اطریش (قانون اساسی ۱۸۶۷) در امپراطوری عثمانی (قانون اساسی ۱۸۷۶) و در روسیه امپراطوری (قانون اساسی ۱۹۰۶) معمول بوده است در سلطنت پارلمانی مجالس مقننه علاوه بر تقنین در قوه مجریه هم دخالت دارند شاه در عزل و نصب وزراء آزاد نیست بلکه باید آنها را از بین افرادی برگزیند که مورد اعتماد اکثریت پارلمان باشند وزراء در مقابل مجلس مسئولند و ممکن است با رای عدم اعتماد مواجه شوند و مجبور به استعفا گردند. نمایندگان ممکن است از شاه بخواهند که وزرائی را برکنار و اشخاص جدیدی را انتخاب کند اوامر و احکام شاه وقتی اجرا می‌شود که امضاء وزیر را داشته باشد زیرا وزرا با اینکه از جانب شاه منصوب می‌شوند می‌توانند از امضای فرامین و اوامر پادشاه خودداری کنند و در این صورت امر صادره اجرا نمیشود بنابراین در ممالک پارلمانی شاه سلطنت می‌کند نه حکومت. سلطنت پارلمانی در انگلستان، بلژیک، سوئد، نروژ، دانمارک و غالب کشورهای سلطنتی امروز برقرار است.

کشور جمهوری و اقسام آن

جمهوری برحسب وضع دخالت مردم در امور حکومت به جمهوری بلاواسطه و جمهوری مع‌الواسطه تقسیم می‌شود

در جمهوری بلاواسطه ملت بدون هیچگونه واسطه‌ای قدرت حاکمه را در دست دارد باین ترتیب که افراد ملت با داشتن شرایط پیش‌بینی شده در قانون در مجامع عمومی جمع شده قانون وضع می‌کنند وزرا و سایر مامورین موثر مملکتی را انتخاب می‌کنند و در همین اجتماعات امر نظارت بر اعمال حکومت را انجام می‌دهند. جمهوری بلاواسطه وقتی امکانپذیر است که جمعیت کشور و اراضی آن زیاد و گسترده نباشد اجتماع مردم در ادوار قدیم بلحاظ قلّت امکان داشت و امروز جز در چند مورد امکان ندارد.

در جمهوری مع‌الواسطه مانند جمهوری بلاواسطه قدرت عالیه بتمام ملت تعلق دارد ولی نمایندگان ملت در شکل پارلمان اعمال حاکمیت می‌نمایند

کشورهای با شکل جمهوری مع‌الواسطه بر دو قسم است. در قسم اول ملت علاوه از اعضای پارلمان رئیس جمهور را نیز انتخاب می‌نماید و در بعضی موارد انتخاب اعضای دیوان عالی هم مستقیماً با ملت است.

در قسم دوم ملت فقط اعضای مجالس مقننه را انتخاب می‌کند انتخاب رئیس‌جمهور با پارلمان است.

هنگامی که رئیس‌جمهور برگزیده و منتخب اکثریت شهروندان باشد و در قانون اساسی اقتدارات زیادی هم برای او در نظر گرفته باشند. جمهوری عنوان اثنائی دارد و غالباً به سیستم پرزیدانسیل تعبیر می‌گردد.

ریاست جمهور واحد یا متعدد

معمولاً رئیس‌جمهور یک نفر است ولی بطور استثناء مواردی هم در سوابق تاریخی دیده میشود که ریاست جمهوری را چند نفر عهده‌دار بوده‌اند.

در فرانسه دوره مدیریت که چهارسال دوام داشت (۱۷۹۵ تا ۱۷۹۹) و در دوره کنسولی که پنجسال جریان یافت (۱۷۹۹ تا ۱۸۰۴) ریاست جمهوری در اختیار بیش از یک نفر بود با این توضیح که در دوره مدیریت قوه مجریه در دست هیاتی مرکب از ۵ نفر که از طرف نمایندگان ملت بمدت ۵ سال انتخاب می‌شدند و هر سال یک نفر از آنها از هیات خارج می‌شد و عضو جدیدی بجای او انتخاب می‌گردید و عضوی که از هیات خارج می‌شد در ظرف ۵ سال نمی‌توانست مجدداً عضو مدیریت باشد در دوره کنسولی قوه مجریه به سه نفر کنسول تعلق داشت که برای مدت ده سال انتخاب می‌شدند و تجدید انتخاب همیشه ممکن بود در ترتیب کنسولی عملاً قوه مجریه در دست کنسول اول (ناپلئون) بود و دو کنسول دیگر تحت‌الشعاع او بودند بطوریکه انتصاب غالب مقامات مهم و قضات با کنسول اول بود[1] در جمهوری سویس نیز اعمال قوه مجریه با شورائی

---

۱ - نمونه این سیستم یعنی قرار داشتن چند نفر در راس قدرت در روم قدیم مخصوصاً در عصر حکومت آنتونن‌ها زیاد دیده می‌شود

مرکب از ۷ نفر می‌باشد که از جانب مجلس مقننه برای ۴ سال انتخاب می‌شوند در اتحاد جماهیر شوروی سابق ریاست قوه مجریه بعهده هیاتی بنام هیئت رئیسه شورایعالی بود که از ۴۲ نفر تشکیل می‌شد یک نفر رئیس ۱۶ نفر نایب رئیس یک منشی و ۲۴ عضو داشت اعضاء هیئت رئیسه در جلسه مشترک مجالس مقننه انتخاب می‌شدند.

در یوگسلاوی متحده هم برحسب قانون اساسی ۱۹۶۴ ریاست قوه مجریه بعهده هیات رئیسه پارلمان مرکزی بود که این هیئت رئیسه از یک رئیس ۶ نایب رئیس یک منشی و حداکثر سی نفر عضو مرکب می‌شد که از جانب مجلسین انتخاب می‌شدند در سایر ممالک جمهوری ریاست جمهوری با یک نفر است

جمهوری اثنائی و جمهوری پارلمانی

در جمهوری اثنائی پارلمان و ریاست قوه مجریه هر یک وظایف خاصی دارند پارلمان عهده‌دار تقنین است و ریاست جمهوری مسئول اجرا و هریک در وظیفه خود مستقل هستند. رئیس‌جمهور می‌تواند طبق نظر خود وزراء را عزل و نصب کند و وزراء در مقابل مجلس مسئولیتی ندارند و مجلس نمی‌تواند در عزل و نصب آنها موثر باشد[1]

---

۱ - در جمهوری اثنائی که محتوای نظام پرزیدانسیل را دارد رئیس جمهور با آراء مستقیم مردم برگزیده می‌شود و منتخب مجلس نیست و در نتیجه در مقابل مجلس مسئول نبوده مستظهر به ملت شناخته می‌شود در نظام پرزیدانسیل تفکیک قوا در جهت تفکیک مطلق سیر دارد جمع بین پست نمایندگی مجلس و وزارت امکان پذیر نیست، نه پارلمان می‌تواند رئیس جمهور و وزیران را از کار برکنار کند و نه رئیس جمهور و وزیران حق انحلال پارلمان را دارند. در رژیم پرزیدانسیل ایالات متحده امریکا وظایف اجرائی از قانون گذاری منفک است امر تهیه و تنظیم و تصویب قوانین به کنگره مربوط می‌باشد کنگره هر زمان بخواهد جلسات خود را تشکیل می‌دهد رئیس جمهور فقط یا شرایطی حق وتو دارد و نمی‌تواند با انحلال مجلسین در برابر کنگره بایستد. در مقابل رئیس جمهور در انجام وظایف و انتخاب وزیران و عزل آنان آزادی کاملی دارد وزراء هم در برابر کنگره مسئولیت سیاسی ندارند و کنگره نمی‌تواند آنان را برکنار سازد وزراء مجری سیاست رئیس جمهوراند. وزراء در مجالس قانونگذاری حاضر نمی‌شوند در رژیم پرزیدانسیل بنوعی رئیس جمهور دارای اقتدارات خاص است در همان مثال ایالات متحده رئیس جمهور از اختیارات سیاسی فوق‌العاده برخوردار است رئیس جمهور امریکا در انتخابات دو درجه برگزیده می‌شود اما این دو درجه به انتخاب مستقیم و یک درجه نزدیک‌تر است تا دو درجه زیرا به محض اینکه نتیجه انتخابات درجه اول(انتخاب نمایندگان از ایالات) معلوم گردید نتیجهٔ انتخابات درجه دوم هم معلوم است (زیرا منتخبین درجه اول موظف‌اند به کاندیدای مشخصی رای بدهند) در واقع رئیس جمهور بطور مستقیم وسیله رای دهندگان درجه اول انتخاب می‌شود و در تمام دوران ریاست جمهوری متکی به مردم است کنگره وسایلی برای نفوذ در

در جمهوری پارلمانی مجالس مقننه علاوه از وظیفه تقنین در قوه مجریه هم دخالت دارند رئیس‌جمهور ناگزیر است وزراء را از بین کسانی انتخاب کند که مورد اعتماد اکثریت نمایندگان باشند و هریک از مجالس می‌تواند نسبت به وزراء ابراز عدم اعتماد بنماید و آنها را وادار به استعفا سازد[1]

رژیم حکومت بر اساس حزب:

بسیاری از صاحبنظران علوم سیاسی نظام حکومت کشورها را از طریق وضع احزاب می‌سنجند، فعالیت احزاب را معیار و ضابطه‌ای برای ارزیابی قرار می‌دهند. پرفسور رمون آرن[2] عقیده دارد در رژیمی که فعالیت سیاسی در انحصار حزب واحدی باشد نمی‌توان سیستم حکومت را با اصل رقابت که لازمه دمکراسی لیبرال است دانست. حزب واحد ایدئولژی واحد دستگاه رهبری واحد نشانه رژیمهائی است که قدرت را متمرکز و همه چیز را در اختیار و در خدمت رژیم قرار داده‌اند آلمان دوران هیتلر با حزب

☞ ریاست جمهوری و در اختیار گرفتن با سقوط او ندارد. تنها وسیله اقتدار کنگره که می‌تواند اعمال کند اعلام جرم و رسیدگی به اتهامات او می‌باشد آنهم با آئین‌دادرسی خاصی که آنهم کار ساده‌ای نیست، در مورد وزراء هم تا وقتی کنگره دلیل کافی بر ارتکاب جرم نداشته باشد نمی‌تواند آنها را تعقیب کند. در نظام پرزیدانسیل رئیس جمهور بر وزراء تسلط دارد باین معنی که ممکن است در مسئله‌ای وزراء اتفاق نظر داشته باشند ولی با مخالفت رئیس جمهور نمی‌توانند تصمیمی بگیرند زیرا وزراء دستیار رئیس جمهورند.

۱ ـ در حکومت پارلمانی نمایندگان ملت صاحب قدرت اصلی‌اند بجای تفکیک مطلق قوا همکاری بین مجریه و مقننه وجود دارد و این همکاری همواره بسمت تفوق قدرت پارلمان است که در امور اجرائی دخالت می‌نماید. رژیم پارلمانی نتیجه آداب و سنن سیاسی کشورهائی است که در طول زمان این نوع رژیم را استحکام بخشیده‌اند انگلستان در معرفی رژیم پارلمانی پیشقدم است جمهوری و یا سلطنت در وجود رژیم پارلمانی تاثیر ندارد منتها در جمهوری پارلمانی رئیس جمهور از طرف پارلمان برای مدت معینی انتخاب می‌شود ولی پس از انتخاب پارلمان حق برکناری او را ندارد و در سلطنتی پارلمانی سلطنت موروثی است. غالباً در نظام پارلمانی دو مجلس تشکیل می‌شود تا کار آنها متعادل باشد مجلس دوم از تندروی مجلس اول جلوگیری کند. در رژیم پارلمانی کابینه ظاهراً وسیله شاه یا رئیس جمهور منصوب می‌شود و در مقابل پارلمان مسئول است و برای تعدیل این مسئولیت قوه مجریه حق انحلال پارلمان را دارد تا از تجاوزات احتمالی آن جلوگیری کند. وزراء گروه هماهنگی را تحت ریاست نخست وزیر تشکیل می‌دهند و دارای مسئولیت مشترک در مقابل پارلمان هستند. پارلمان نمی‌تواند در امور اجرائی جانشین قوه مجریه شود ولی می‌تواند کارهای اجرائی را نظارت نماید و ضمانت اجرای این نظارت همان مسئولیت فردی و مشترک وزراء است.

۲ ـ *Raymond Aron*

ناسیونال سیوسیالیسم سیستم یک حزبی را بر این کشور حاکم ساخته بود. ایتالیای فاشیسم نیز بر اساس یک حزب اداره می‌شد و مثال بارز سیستم یک حزبی در اتحاد شوروی و اقمار آن قبل از فروپاشی سال ۱۹۹۱ است که بنام دفاع از طبقه کارگر دیکتاتوری پرولتاریا را اساس سازمانهای سیاسی و اجتماعی خویش قرار دادند. ایدئولژی و هدفهای اجتماعی و اقتصادی حزب کمونیست با حزب فاشیست یا ناسیونال سوسیالیست متفاوت است. وجه اشتراک احزاب کمونیست و فاشیست حد اعلای تمرکز آنها است دستگاه رهبری این احزاب بر شبکه‌های سیاسی و تبلیغاتی و مالی و هنری و علمی و مطبوعاتی و پارلمانی حزب قدرت و تسلط کامل دارند در سیستم چند حزبی رقابت وجود دارد در انتخابات گروهها و احزاب و افراد گوناگون شرکت دارند و نمایندگان پارلمان با اخذ آراء عمومی برگزیده می‌شوند. دمکراسیهای لیبرال نموداری از نظام چند حزبی هستند. در رژیم چند حزبی فعالیت احزاب در انتخابات و پارلمان و امور حکومت اساس رژیم است در انگلیس حکومت در دست اکثریت پارلمان است و حزبی که در انتخابات اکثریت پارلمان را حائز گردید دولت را تشکیل می‌دهد و رهبر حزب پیروز در انتخابات مأموریت تشکیل کابینه را دارد. در امریکا هم مثل انگلیس دو حزب قوی وجود دارد با وجود این بین احزاب انگلیس و امریکا تفاوت دارد. در انگلیس دو حزب محافظه‌کار و کارگر با انضباط هستند مثلاً در مجلس عوام انگلیس نمایندگان محافظه‌کار ملزم هستند به حکومت محافظه‌کار و لوایح او رای بدهند ولی در ایالات متحده امریکا احزاب انضباطی چنان محکم ندارند نماینده پارلمان بجای پیروی از دستورات حزب می‌تواند بر وفق تشخیص خویش رای بدهد.

در نظام سیاسی انگلستان اصل قوه‌ای قوه دیگر را متوقف می‌سازد و تفکیک قوا که منتسکیو ابتکار نموده با تفوق پارلمان اجراء می‌شود زیرا نمایندگان پارلمان می‌توانند در عین حال شاغل کرسی وزارت باشند جمع بین وکالت و عضویت کابینه ممکن است و اکثریت حزبی با داشتن آراء کافی در مجلس حکومت را اداره می‌کند و تا زمانیکه حزب

دیگر اکثریت را بدست نیاورد، حکومت در دست همان حزب باقی می‌ماند اما در امریکا تفکیک قوا بوجه شدیدی اجرا می‌شود مع‌الوصف همکاری بین رئیس جمهور و کنگره ضروری است اختیارات رئیس جمهور وسیع است بر طبق قانون اساسی داده شده و در مورد رهبری سیاست خارجی آزادی عمل بسیاری دارد ولی بسیاری تصمیمات از جمله اعلان جنگ و صلح نیاز به تصویب سنا دارد همکاران و وزراء را خود انتخاب می‌کند و هر وقت خواست آنها را برکنار می‌سازد ولی حق انحلال کنگره را ندارد.

سیستم حکومت فردی و نظام دمکراتیک

این نوع تقسیم کشورها بر اساس میزان عملی دخالت و مشارکت مردم در امر حاکمیت است و بدون توجه به اینکه عنوان کشور سلطنتی است یا جمهوری و یا غیر آن در جائی که اراده و تصمیم و نظر یک نفر با عنوان شاه، رئیس جمهور، حاکم، امیر ملاک باشد حکومت فردی است، در چنین نظامی افراد جامعه در ایجاد حکومت نقش مؤثری ندارند وقتی که در اثر کودتای نظامی مثلاً در یک کشور جمهوری یک فرمانده نظامی در راس قدرت قرار می‌گیرد و اراده او همه چیز را تحت الشعاع قرارمی‌دهد حکومت فردی متجلی شده است. وقتی که در سرزمینی خواه با عنوان سلطنتی و یا جمهوری انقلاب می‌شود و رهبری انقلاب زمام امور را بدست می‌گیرد و کشور برای سالهابا چنین وضعی اداره می‌شود حکومت فردی است. سیستم مبتنی بر اصل موروثی بودن حکومت در طول تاریخ زیاد داشته‌ایم و در بسیاری موارد به دنبال پیروزی نظامی اصل موروثی بودن بمورد اجرا درآمده است. تمام موارد سلطنت موروثی با اقتدارات مطلق در این ردیف قرار دارند. در حکومت هیات چند نفری هم چنین است که یکی از آن چند نفر قدرت را در دست می‌گیرد چنانکه در دوران کنسولی فرانسه که سه نفر کنسول امور مملکت را بعهده گرفتند و کنسول اول که ناپلئون بود حکومت فردی را تشکیل داد و نظام سیاسی حکومت فردی تا قبل از قرن ۱۹ در غالب کشورها وجود داشت و علاوه ازاعتقادمذهبی که گاهی عنوان‌می‌شد و مشیت‌خداوند رابه حاکمیت سلطان ربط میدادند تمایلات و

اعتقادات نژادی، طبقاتی، سیاسی باعث بود قدرت سیاسی در دست فرد معینی قرار دهند چنانکه هیتلر بر اساس فلسفه تفوق نژاد آرین پیشوائی آلمان را به دست گرفت و در ایتالیا بین دو جنگ جهانی موسولینی هم قدرت فردی بدست آورد مبارزه طبقاتی با عنوان مارکسیسم لنینیسم دیکتاتوری پرولیتاریا را در شوروی پایه گذاشت و نتیجه آن شد که یک شخص مثل استالین با عنوان رهبری حزب و رئیس دولت همه اقتدارات را بخود اختصاص داد و همه تصمیمهایش و از جمله تصفیه‌های بی‌سابقه‌اش بی‌چون و چرا بمورد اجرا درآید.

در جائی که با تصمیم اکثریت مردم حاکمیت اعمال و کشور اداره می‌شود نظام دمکراسی است خواه عنوان سلطنتی یا جمهوری یا چیز دیگری باشد[1] اگر در یونان قدیم

---

۱ ـ سازمانهای حکومتی کشورهای دمکراتیک یکسان نیست. بعضی رئیس جمهور دارند (فرانسه ـ ایتالیا) بعضی شاه (انگلیس، هلند، نروژ، دانمارک) در بعضی قوه قانونگذاری بر اوضاع مسلط است، در برخی مثل (آلمان، بریتانیا) قوه مجریه قویتر است. در بعضی کشورهای دمکراتیک از رفراندوم زیاد استفاده می‌شود. پاره‌ای از این کشورها فدرال هستند و بعضی متمرکز واحد. بعضی شرط لازم دمکراسی را نظارت قوه قضائیه برلجرای صحیح قانون می‌دانند، بعضی انتخاب رئیس کشور را بطور مستقیم لازمه دمکراسی می‌شناسند و بالاخره اکثریت صاحبنظران وجود حق رای، شورای انتخابی، آزادیهای مدنی، سازمانهای سالم و معتبر اداری و حاکمیت قانون را از مشخصات دمکراسی می‌شناسند تنها کودکان، بیگانگان، دیوانگان و تبهکاران از حق رای محرومند زنان مانند مردان در انتخابات مشارکت دارند. سن رای دهندگان بین ۱۸ تا ۳۵ سال در کشورها متغیر است جمهوری اسلامی ایران ۱۵ سال تمام ـ پائین‌ترین سن ـ را برگزیده است. اعطای حق رای به زنان در ۱۸۹۳ از نیوزیلند شروع شد و امروز در بیش از ۱۰۰ کشور این حق به زنان داده شده است. فعالیت زنان از دوران جنگ جهانی باعث موفقیت بیشتر آنها شده است. شرط داشتن سواد برای رای دهنده خلاف دمکراسی احراز نشده وقتی دولت دمکراتیک آموزش ابتدائی را اجباری و مجانی عرضه می‌کند انتظار آن است که رای دهنده با سواد باشد باوجود این درک سیاسی فرد چیزی غیر از سواداست آموزش‌ها و تجربیاتی فوق سوادآموزی برای شناختن حق خود لازم دارد در ۱۸ ایالت امریکا تا سال ۱۹۶۵ رای دهنده را امتحان می‌کردند تا سواد داشتن او احرلز شود اصرار در این جهت بیشتر بخاطر محروم کردن سیاهان از حق رای بود. در مورد سن رای دهنده اختلاف نظرها بسیار بوده و هست ۱۸ سال؟ ۲۰ سال؟ ۲۵ سال؟ ۳۵ سال؟ ۱۶ سال؟ چقدر سن لازمه انتخاب صحیح و آزاد است؟ آیا سن افراد معیاری از بلوغ عقلی است؟ اگر چنین است برای سن‌های بالا که عقل به نقصان می‌رود نباید حدی قائل شد بعضی قوانین برای نوع انتخابات تفاوت قائل شده‌اند در جمهوری وایمار آلمان اشخاص با ۲۰ سال سن می‌توانند در انتخابات رایشتاگ شرکت نمایند در حالیکه در انتخابات ریاست جمهوری انتخاب کننده باید حداقل ۳۵ سال سن می‌داشت. در ایالات متحده امریکا حداقل سن برای رای دهنده ۲۱ سال است مع‌الوصف بعضی ایالات تغییراتی داده‌اند و در هاوائی (۲۰ سال) آلاسکا (۱۹ سال) جرجیا (۱۸ سال) در نظر گرفته‌اند. در حکومت دمکراسی حق و تکلیف افراد با رای دادن و انتخاب کردن تمام نمی‌شود علاوه بر مشارکت در انتخاب قضات و بعضی مقامات حساس اجرائی در هیات منصفه ☜

از عنوان دمکراسی نام میبرند برای اینکه افراد آتن واجد شرایط در مجمع ملت جمع می‌شدند و در خصوص مسائل اجتماعی و نظامی و سیاسی و مالی سرزمین خویش تصمیم می‌گرفتند (با ایراد مهمی که در همین مورد وجود دارد که بردگان که در واقع اکثریت مردم بودند در این تصمیم‌گیری شرکت داده نمی‌شدند). اجرای دمکراسی مستقیم امروز هم در بعضی کانتون‌های سویس انجام می‌شود اما در جوامع بزرگ دمکراسی مستقیم عملی نیست و حکومت مردم بر مردم بمعنی تام و تمام آن ممکن نیست و ناچار حکومت دمکراسی بوسیله تعیین نمایندگان اجرا می‌شود و نمایندگان مردم درباره مسائل مختلف وضع قانون می‌کنند و با این ترتیب گروهی بنام اجرای حاکمیت ملی و یا حاکمیت مردم فرمانروایان جامعه دمکراسی را تشکیل می‌دهند در دمکراسی غیرمستقیم انتخابات آزاد انجام می‌گیرد و فرمانروایان وسیله فرمانبران جامعه برگزیده می‌شوند. هر چه انتخابات بیشتر باشد و متصدیان با رای مردم بیشتر انتخاب گردند جنبه دمکراسی قویتر است و لازم است یادآور شویم اولین شرط دمکراسی آزادی فرد برای رای دادن به تغییر دستگاه حکومت است بین نظام فردی و دمکراسی نظامهای مختلفی را می‌توان مشاهده کرد که انتخابات انجام می‌شود و حق رای برای مردم هست اما بر طبق نصوص قانونی برای طبقات یا افرادی امتیازاتی وجود دارد مثلاً ممکن درکشوری نمایندگان مجلس یا مجلسینی برگزیده شوند ولی همین افراد منتخب و همین مجلسین بموجب قانونَ یا بوضع عملی از یک فرد تبعیت کنند یا مثلاً در مقابل مجلس ملی مجلسْ اعیان همه نمایندگانش منتخب شاه باشند یا در یک مجلس نصف نمایندگان انتخابی و نصف منصوب از جانب قدرت حاکم باشند. در سیستم مختلط تصور مردم این است که در حکومت مشارکت دارند رای می‌دهند ولی نتیجه غیرازآن است که خیال می‌کنند، همان قدرت حاکم اراده خود را بر منتخبین و بر جامعه اعمال

☞ حضوردارند، با نمایندگان خود تماس دارند مستقیماً و یا از طریق گروههائی که عضویت دارند نظرات خود را به نمایندگان منتقل می‌کنند. در مجامع مختلف بصورت سخنرانی و یا با مقالات در مطبوعات موضع‌گیری سیاسی می‌نمایند نمایندگان به این مقالات و سخنرانی‌ها و تلگرافات و نامه‌ها توجه می‌کنند. شهروندان مطمئن‌اند که رضایت یا عدم رضایت جمعی آنها فوراً اثر می‌گذارد.

می‌نماید یا مجلس بدون رضایت و خواست آن مقام نمی‌تواند تصمیمی بگیرد.

شناسائی کشور

با اجتماع سه عامل جمعیت، قلمرو و قدرت مستقل شخصیت ذاتی یک کشور محقق می‌شود اما در جامعه بین‌الملل وقتی این شخصیت می‌تواند منشأ اثرباشدکه مورد شناسائی قرارگیرد یعنی دیگر کشورها موجودیت و حضور او را با داشتن استعداد ادامه حیات در این جامعه بزرگ جهانی بپذیرند. عمل شناسائی علامت آن است‌که شرایطی را که یک کشور باید دارا باشد تا شخصیت بین‌المللی حاصل نماید بدست آورده است جامعه بین‌المللی به آن درجه از تکامل نرسیده که قدرتی در راس داشته باشد، تا هنگام اعلام موجودیت کشوری در مقام سنجش شرایط برآید و اتخاذ تصمیم نهائی بکند[1] و لذا این بررسی و تحقیق که بیش از هر چیز جنبه سیاسی هم دارد وسیله هر کشور جداگانه و مستقلاً انجام می‌گیرد کشورهای موجود جهان بلحاظ منافع مشترکی که دارند اخلاقاً موظف هستند که هرگاه شرایط لازم برای‌موجودیت کشوری را دیدند بلادرنگ مبادرت به شناسائی کنند در واقع کشور جدید بعد از شناسائی وظایف و حقوقی در برابر سایر کشورها پیدا می‌نماید که باید بمورد اجرا بگذارد در گذشته بسیار ملاحظه شده که شناسائی بنابر جهات و سیاست‌های خاص بعهده تعویق گذاشته شده و با اینکه کشوری دارای استقلال بوده و کنترل کامل و مستمر نسبت به سرزمین خود و مردم را داشته بطور غیرمنطقی مورد شناسائی قرار نگرفته است[2] معیار برای امر شناسائی. همانطور که گفته شد وجود دولت ثابت در قلمرو معین، تسلط و کنترل روی آن مردم سرزمین‌است بعضی

---

۱ ـ در حال حاضر علاوه بر اینکه شناسائی وسیله هر یک از کشورها صورت می‌گیرد تقاضای عضویت در سازمان ملل و اعلام نظر شورای امنیت و سپس مجمع عمومی بصورت مثبت خود یک اقدام جمعی است در جهت شناسائی. اریتره که سالها بخاطر استقلال با اتیوپی در حال جنگ بود با مداخله سازمان ملل و با انجام انتخابات آزاد در این سرزمین و رای به استقلال (رای اکثریت قاطع نزدیک باتفاق آراء مردم) در اعلام رسمی استقلال در ۱۹۹۳ م تعدادی ازکشورها بلافاصله آنرا به رسمیت شناختند (از جمله اتیوپی) و آخرین کشوری است که تا این تاریخ به عضویت سازمان ملل هم درآمده است.

۲ ـ مثلاً سالها چین کمونیست مورد شناسائی ایالات متحده امریکا و تعدادی دیگر کشورها قرار نمی‌گرفت.

همان سه شرط تشکیل کشور را بطور صحیح و نه به شیوه نفوذ بیگانه و بطرز غیرعادی دارا شده باشد تی‌چیانگ چن (Ti _ chiang chen) از حقوقدانان بین‌الملل می‌گوید وجود کشور در واقع حکم بر موجودیت آن از جهت حقوقی می‌کند و این موجودیت برای عضویت در جامعه بین‌المللی کافی است زیرا بدون شناسائی سایر کشورها نیز می‌تواند به حیات خود ادامه دهد و از نظر حقوق بین‌الملل هم دارای حقوقی می‌باشد که فقط بدلیل عدم شناسائی دیگران استیفاء آن برایش مشکل شده است[1].

شناسائی کشور ممکن است بطور صریح و با اعلام رسمی عمل شناسائی صورت پذیرد مثلاً کشوری طی صدور اعلامیه‌ای اعلام می‌کند فلان کشور را که شرایط عضویت جامعه بین‌المللی را پیدا کرده رسماً مورد شناسائی قرار می‌دهد و ممکن است شناسائی یک کشور بصورت ضمنی باشد مثلاً وزیر خارجه‌اش از کشور جدید بازدید نماید و با مقامات رسمی آن کشور به مذاکره پردازد یا اینکه قرارداد دو جانبه‌ای را امضاء نماید و این امضاء نمایانگر آن است که طرف یک کشور است و ضمناً کشور بودن آن پذیرفته شده است. در اینجا یک سئوال مطرح می‌شود چون امضاء قرارداد تا تصویب آن مراحلی را باید بپیماید اگر قوه مقننه این قرارداد را تصویب نکرد آیا شناسائی ضمنی صورت گرفته یا نه بنظر می‌رسد وضع و کیفیت تصویب قرارداد در قوه مقننه تفاوت دارد وقتی ممکن است مجلس فقط به همین دلیل که کشوری قابل شناسائی نیست آن قرارداد را تصویب نکند بنابراین بعد از رد قرارداد در مجلس مشخص می‌گردد و شناسائی ضمنی هم انجام نگرفته است اما هرگاه بنا بر جهات دیگری مجلس قرارداد را که حاکی از شناسائی ضمن هم بوده تصویب نکند لطمه‌ای به امر شناسائی وارد نمی‌سازد.

این مسئله مورد قبول است که عمل شناسائی یا عدم شناسائی نباید با واقعیت مغایرت داشته باشد. وقتی عوامل شناسائی موجود نیست شناسائی نباید انجام شود و هرگاه عوامل موجود بود تاخیر در شناسائی جایز نیست و الاّ به حقوق کشور جدید در جامعه بین‌الملل لطمه وارد می‌آید. شناسائی کشور جدید در عین حال شناسائی دولت

---

۱ _ *Ti _ chiang chen , the internatianal law of Recognition (london) 1951 _ p. 93.*

(حکومت) آن کشور هم می‌باشد و لازم نیست در یک زمان دو شناسائی کشور و دولت جداگانه انجام پذیرد شناسائی کشور وقتی صورت گرفت جنبه دائمی دارد ولی شناسائی دولت با تغییر و تبدیل و دگرگونی ممکن است تحول پیدا کند وقتی که دولتی بر خلاف قوانین کشور دولت موجود را کنار بزند محتاج به شناسائی است.

شناسائی کشور نیز مثل شناسائی دولت بدو صورت کامل (دو ژوره) و یا ناقص (دو فاکتو) ممکن است انجام گیرد.

شناسائی دولت

شناسائی دولت (به معنی حکومت) و در جامعه بین‌الملل به معنی شناسائی سمت نمایندگی کشور است بنابراین اول باید کشوری باشد مورد شناسائی قرار گیرد تا امکان شناسائی دولت پیش آید بعبارت دیگر نمی‌توان دولتی را برسمیت شناخت در حالیکه کشوری در رابطه با آن دولت موجود نباشد. معمولاً وقتی کشوری جدید التاسیس است و مورد شناسائی قرار می‌گیرد نیازی به تصریح شناسائی دولت آن نیست یعنی بخودی خود کشور و دولت توام مورد شناسائی واقع می‌شوند و هرگاه انقلاب و شورش و کودتا حکومت را تغییر داد و دولت جدیدی زمام امور را بدست گرفت احتیاج به شناسائی هست حکومت جدید را کشورها وقتی باید مورد شناسائی قرار بدهند که اطمینان حاصل کنند ثبات و پایداری لازم را دارا شده و هیچ قدرت معارضی در قلمرو که بتواند بزودی آن حکومت را تغییر دهد موجود نیست و الاّ شناسائی به نوعی دخالت در امور داخلی یک کشور تلقی می‌شود. هرگاه دولت یا بعبارت دیگر رژیم حاکم بر یک کشور تحول پیداکند و دولت و رژیم جدیدی مسلط گردد تا زمانی که رژیم و دولت جدید مورد شناسائی ضمنی و یا صریح قرار نگرفته دوکشور نمی‌توانند روابط عادی با یکدیگر داشته باشند. شناسائی کشور به واحد سیاسی شخصیت بین‌المللی می‌دهد شناسائی رژیم و نظام و دولت جدید موجب برقراری روابط می‌گردد. گاهی شناسائی کشور و رژیم و دولت بهم مرتبط می‌گردد تا جائی که بسادگی نمی‌توان گفت کدام شناسائی مطرح

است مثل اینکه تغییرات مهم ارضی همراه با تغییر نظام انجام پذیرد بعد از جنگ جهانی اول یک چنین تحولاتی در اراضی بعضی کشورها صورت گرفت که ادامه شخصیت کشور را با شناسائی قبلی مشکل می‌ساخت وقتی امپراطوری اطریش هنگری تجزیه شد آنچه با عنوان اطریش یا مجارستان باقی ماند نیاز به شناسائی بعنوان کشور داشت زیرا واحد سیاسی جدید ماهیت کشور قبلی را دارا نبود. بعضی موارد تغییرات طوری است که حتی نیاز به شناسائی دولت جدید هم نیست مثل تغییر کشورهای متحده امریکا از شکل کنفدراسیون که شامل چند شخصیت حقوقی بین‌المللی بود به یک فدراسیون که دارای یا یک شخصیت بین‌المللی است.

برای شناسائی دولت اصول و قاعده و رویه مشخص و معین و مقرری وجود ندارد تا در هر مورد بر طبق آن عمل نمایند و حاکی از وضعیتی عمومی باشد گاهی با وضع جدیدی که در یک سرزمین پیش می‌آید و بدنبال آن شناسائی صورت می‌گیرد اساساً معلوم نمی‌گردد شناسائی مربوط به کشور است یا دولت مانند شناسائی کشور جدید که از طریق شناسائی دولت کشور جدید انجام می‌شود مثلاً امریکا در ۲۳ مه ۱۹۴۸ و انگلیس در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۹ اسرائیل را بطور موقت و ناقص *(de _ Facto)* شناسائی نمودند و مشخص نکردند که این شناسائی مربوط به کشور اسرائیل است یا دولت آن یا هر دو. لغو شناسائی هم باین شکل سابقه دارد چنانکه فرانسه در اکتبر ۱۹۱۸ شناسائی فنلاند را لغو نمود ولی معین نکرد لغو شناسائی مربوط به دولت فنلاند است یا کشور.

همانطور که گفتیم تغییر و تحولی که در دولت و حکومت یک کشور صورت می‌گیرد بعضی موارد نیاز به شناسائی مجدد دولت و حکومت نیست. زیرا مطابق قوانین داخلی کشور صورت گرفته است و شناسائی قبل همچنان ادامه دارد اما در پاره‌ای مواقع حکومت و دولت کشوری با وضع ناگهانی و غیرپیش‌بینی شده در قوانین تغییر پیدا می‌کند و کشورهای دیگر برای شناسائی وضع جدید حکومت و دولت محتاج مطالعه و بررسی هستند در چنین مواقعی که ممکن است مدتی هم نسبتاً طولانی باشد برخی از روابط حقوقی با آن کشور همچنان ادامه دارد در حالیکه روابط دیپلماسی معوق و بلاتکلیف

مانده است معمولاً شناسائی جدید کشور توام با شناسائی دولت و حکومت آن کشور هم هست زیرا شناسائی کشور از طریق دولت انجام می‌شود و از همین طریق است که حقوق و مزایای شناسائی برقرار می‌گردد می‌توان گفت وضعیت عملی کشوری که حکومت و دولت آن شناخته نشده با شخصیت حقوقی که شناسائی کشور و حکومت را دریافت نداشته یکسان است و تفاوتی ندارد.

نظریه شناسائی حکومت و دولت برپایه مشروعیت آن

طرفداران این نظریه می‌گویند کشور یک واحد سیاسی است، نظام حاکم و چهارچوب قوای آنرا و مشخصات دولت آنرا قانون اساسی مشخص می‌سازد حکومت و دولت باید بر طبق موازین پیش‌بینی شده در قانون اساسی باشد. اینان مشروعیت حکومت در حقوق داخلی را بمنزله مشروعیت در حقوق بین‌الملل می‌دانند دکترین توبار بر همین اساس استوار شده توضیح اینکه توبار وزیر خارجه اکوادر بود وی وضعیت موجود هر کشور را نشانه مشروعیت آن می‌دانست و هر تغییری را از طریق قانون همان کشور مجاز می‌شناخت وی در ۱۹۰۷ نظریه خود را در کنفرانس لاهه اعلام داشت و بر آن اصرار ورزید و می‌گفت دولتی که از طریق خلاف قانون اساسی کشور زمامدار شود نباید شناخته گردد در قراردادی که در ۱۹۰۷ بین پنج کشور امریکای مرکزی امضاء شد این نظر مورد قبول آنها قرارگرفت امریکا هم مدتی از این دکترین پشتیبانی می‌کرد اجرای این نظرمانعی‌بود برای شورش و انقلاب وکودتا وبه حفظ وضع موجود کمک می‌کرد. امروز درعمل کشورهاادامه شناسائی خودرا شامل حال دولتی که از طریق قانون روی کار آمده می‌دانند و در چنین مواردی شناسائی مجدد را لازم نمی‌شناسند به عبارت دیگر آنچه راکه توبار بعنوان تکلیف کشورها برای شناسائی دولتی می‌شناخت و توجیه می‌کرد و آنرامشروع می‌شناخت درچنان وضعی نیازی بشناسائی‌نیست و تغییر دولت بر طبق قانون‌اساسی بلحاظ‌آنکه ادامه وضع دولتی شناخته شده‌می‌باشدمحتاج اعلام شناسائی مجددی نمی‌باشد. و اقدام به شناسائی جدید دولت فقط مربوط به آن مواردی

است که توبار آنرا مشروع نمی‌دانست.

نظریه شناسائی حکومت و دولت برپایه قبول واقعیات

همیشه تغییر حکومت و دولت درکشور بر اساس رعایت قوانین نیست طرفداران این نظریه می‌گویند آنچه در امر شناسائی باید مورد توجه قرار گیرد واقعیتهای موجود است باید وضع فعلی دولت یک کشور را ملاحظه کرد و تصمیم گرفت، ریشه آن‌که آیا با قوانین اساسی کشور مطابقت داشته یا نداشته ارتباطی به حقوق بین‌الملل ندارد و یک امر داخلی است همینکه یک شخص یاگروهی قدرت دولت را بطور مؤثر در دست دارند برای شناسائی کافی است اینان میافزایند شناسائی دولت بمنزله تائید و تصویب اوضاع و احوالی که در بوجود آمدن آن کمک کرده‌اند نیست شناسائی دولت فقط معنی شناسائی واقعیت موجود را داردکه دولتی بطور مستقل و مؤثر کنترل امور را در دست دارد و بنظر می‌رسد این وضع تداوم یابد بنابراین چنانچه وضع دولت تازه تشکیل شده متزلزل باشد کنترل موثر آن روی سرزمین و نسبت به مردم مشکوک جلوه نماید و مداوم بنظر نیاید شناسائی آن جایز نیست از همین قبیل است وقتی که سرزمینی برخلاف اراده اکثریت مردم اعلام موجودیت نماید[1].

وضع عملی کشورها در امر شناسائی دولت

تصمیم کشورها به شناسائی دولت جدید در زمان حاضر بیشتر تابع جنبه‌های

---

۱ ـکشور رودزیای سابق برخلاف قواعد مسلم حقوق بین‌الملل از طرف اقلیتی سفید پوست اعلام استقلال نمود این اقدام برخلاف حق تعیین سرنوشت ملتها بود شورای امنیت طی قطعنامه ۲۱۷ مورخ ۱۹۶۵ از کشورهای عضو سازمان خواست این کشور را به رسمیت نشناسند زیرا رژیمی مرکب از اقلیت سفید پوست نژاد پرست تشکیل شده غیر قانونی است و مخالف صلح و امنیت بین‌المللی مورد نظر منشور ملل متحد می‌باشد شورای امنیت حق مردم آن سرزمین را در آزادی و استقلال و مشروعیت نبردعادلانه خود نیز مورد تائید قرارداد و خواهان قطع یاعدم‌ایجاد کلیه‌روابط دیپلماتیک و اقتصادی و از جمله صدورنفت به‌آن گردید اما شورای امنیت اقدام به‌عملیات نظامی علیه رودزیای جنوبی راکه بوسیله سازمان اتحادیه افریقا خواسته شده بود رد نمود بعضی‌کشورها مثل پرتقال به مجازاتهای تعیین شده علیه این کشور اقدام‌ننمودند و فرانسه هم تا مدتها معتقدبود این قضیه به سازمان ملل ارتباط ندارد و صرفاً انگلستان باید آن را حل و فصل نماید.

سیاسی و بلوک‌بندی‌هائی است که در جهان صورت گرفته پرفسور چن در این رابطه می‌نویسد ضوابط شناسائی اکثر کشورها وابسته به مبانی سیاسی است تا مبانی حقوقی یعنی چیزی بنام حق شناسائی وجود ندارد هر کشور آزاد است طبق خواست خود و معیارهائی که خود در نظر می‌گیرد و اوضاع و احوالی را که مصلحت می‌داند دولت جدیدی را بشناسد یا نشناسد. می‌گویند دولت ایالات متحده امریکا عامل حمایت مردم از دولت را معیاری برای شناسائی خود مقرر داشته اگر دولتی متکی به مردم بود آنرا می‌شناسد و الاّ از عمل شناسائی خودداری می‌نماید در حالیکه در عمل خلاف این ادعا و اظهار و یا شهرت هم از امریکا سر زده شناسائی رژیم نژاد پرست افریقای جنوبی که بهیچوجه اتکائی به مردم نداشته از همین موارد است. شناسائی رژیم سابق پرتقال که خلاف نظر مردم بوده و موارد دیگر از این قبیل زیاد است و نشان می‌دهد که ضوابط و معیار دقیقی برای شناسائی وجود ندارد. می‌گویند سیاست شناسائی انگلستان بیشتر متکی به واقعیات بوده تا به دکترین مشروعیت، دولتی که بطور مؤثر کنترل اوضاع و احوال کشور را در دست گرفت طبعاً در وضعی هست که بتواند تعهدات بین‌المللی خود را ایفاء نماید، انگلیس آنرا برسمیت می‌شناسد در حالیکه موارد خلاف این رویه هم در مورد انگلستان وجود دارد.

با این ترتیب شناسائی کشورها شکل خاصی ندارد از هیچ اصول و قاعده خاصی پیروی نمی‌کند. سیاست شناسائی یا عدم شناسائی بستگی به حفظ رعایت منافع سیاسی و اقتصادی و سایر مقاصد آنها دارد. بعضی از کشورها شناسائی خود را به قیود و شرایطی مربوط ساخته‌اند مثلاً کشوری بشرط اینکه دولت مورد شناسائی حقوق اقلیتی مذهبی را که با مردم آن کشور همکیش هستند مراعات نماید مورد شناسائی قرار می‌دهد. یا کشوری رژیمی را می‌شناسد و تصریح می‌کند بر اینکه این رژیم اصول آزادی و مساوات را نسبت بمردم رعایت نماید یا اینکه ممکن است شناسائی مقید باین باشد که به تعهدات بین‌المللی خود در مقابل کشور شناسا وفادار بماند با این ترتیب کشوری ممکن است دو دولت تازه تشکیل یافته را که شرایط یکسانی از جهت واقعیات داخلی

خود دارند بیک نحو مورد شناسائی قرار ندهد یکی را برسمیت بشناسد و در مورد دیگر ادعا کند که شرایط لازم برای شناسائی را فاقد است تشخیص این امر با خود کشوری است که شناسائی را انجام می‌دهد دولت امریکا سالهای طولانی دولت چین کمونیست را برسمیت نمی‌شناخت و دلیل آن را شرایطی می‌دانست که چین کمونیست فاقد است در حالیکه در موارد مشابه این شناسائی را انجام داده بود. نمایندگان ایالات متحده در مقابل سیاست عدم شناسائی چین کمونیست می‌گفتند شرایط ذیل برای شناسائی لازم است ۱ ـ دولت مورد شناسائی مورد قبول اکثریت مردم کشور باشد ۲ ـ هواخواه صلح باشد ۳ ـ بانجام تعهدات بین‌المللی خود توانا باشد ۴ ـ بطور موثر بر سرزمین مربوطه مسلط شده باشد ۵ ـ مدعی مؤثر دیگری نداشته باشد با اینکه این شرایط را امریکا مطرح می‌کرد در همان حال کشور افریقای جنوبی را که ـ بطور قطع اکثریت مردم آن سیاهان بودند و دولت تشکیل شده را قبول نداشتند ـ برسمیت شناخته بود ولی در مورد چین سالها مقاومت داشت و فقط هنگامی سیاست امریکا بر آن تعلق گرفت که چین کمونیست را با همان وضعی که داشت و بدون اینکه تحولی در آن پیش آید مورد شناسائی قرار دهد این شناسائی انجام گرفت. انگلیس در مورد شناسائی اسرائیل وضع سیاسی خاصی داشت در ۱۹۵۱ شناسائی ناقص (دوفاکتو) قبلی خود را نسبت به سرزمینی که در تقسیم فلسطین بموجب قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل آمده تبدیل به شناسائی کامل (دوژوره) کرد اما در مورد سرزمینی که اسرائیل در جنگ بعدی با اعراب بدست آورده شناسائی را در وضع ناقص (دو فاکتو) باقی گذاشت.

شناسائی یک عمل دو جانبه است و باید مورد قبول طرف مقابل که دولت و حکومت مورد شناسائی است نیز واقع شود.

انواع شناسائی

شناسائی کشور و یا دولت دو نوع است که عبارتند از

۱ ـ شناسائی ناقص یا دفاکتو *(de Facto)*

۲ ـ شناسائی کامل یا دو ژوره *(de jure)*

در شناسائی دو فاکتو یعنی شناسائی که کامل نیست، دائمی نیست، کشور یا دولت مورد شناسائی هنوز شرایط لازم را بنحو کافی حائز نشده است کشوری که بنحو ناقص شناسائی را انجام می‌دهد یک سیاست دو جانبه‌ای را بمورد عمل می‌گذارد از یک طرف علاقمند است که باب ارتباط را مفتوح سازد کشور یا دولت جدید را بخود جلب و نزدیک سازد و از طرف دیگر مردد است ـ زیرا احتمال می‌دهد این وضع دوام پیدا نکند یا از جهات دیگر مصالحش به خطر افتد.

در شناسائی کامل یعنی شناسائی که بصورت قطعی انجام می‌گیرد و انتظاری برای اقدام دیگر در شناسائی باقی نمی‌ماند در نتیجه کشور شناخته شده در تمام اعمالش چه در داخل و چه در خارج از شخصیت حقوقی کامل در مقابل کشور شناسا برخوردار است. عمده تفاوت بین شناسائی دو ژوره و شناسائی دو فاکتو را در موارد ذیل توصیف کرده‌اند

الف ـ شناسائی دو ژوره معمولاً بطور علنی و رسمی انجام می‌گیرد در حالیکه شناسائی دو فاکتو غالباً بوضع ضمنی است

ب ـ شناسائی دو ژوره قطعی است و معمولاً اقدامی در جهت پس گرفتن آن صورت نمی‌گیرد هرچند که ممکن است مشروط به شرایطی باشد شناسائی دو فاکتو شناسائی غیرقطعی و موقت است.

ج ـ شناسائی دو ژوره بمعنی علاقه به ایجاد ارتباط کامل تلقی می‌گردد در حالیکه شناسائی دو فاکتو در درجه اول بمعنی شناسائی است و ممکن است به برقراری ارتباط و و مبادله نماینده نیانجامد و یابر فرض ارتباط در سطح محدودی باقی بماند و بهرحال بعید است با شناسائی بصورت دو فاکتو سفیر مبادله گردد در مورد شناسائی دولت فرق دو فاکتو و دوژره بیشتر فرق حقوقی است نه سیاسی وقتی دولتی تسلط وکنترل بی چون و چرا را نسبت به سراسر کشور خود داشته باشد مورد شناسائی دوژره قرار می‌گیرد و اگر آن چنان مسلط نیست و احتمال دارد کنترل خود را از دست بدهد شناسائی بصورت دو

فاکتو صورت می‌گیرد. یعنی کشور شناسا احساس می‌کند که دولت مربوط استحکام لازم را ندارد و دوام آن مورد تردید است.

در شناسائی مسئله انجام تعهدات بین‌المللی از جانب کشور و دولت جدید مهم و مؤثر است دولت شوروی با اینکه در زمان تشکیل، قدرت لازم و مؤثر را داشت یکی از دلائلی که شناسائی آنرا بتاخیر می‌انداختند و یا بصورت دو فاکتو شناخته می‌شد این بود که حاضر به اجرای تعهدات بین‌المللی خود نبود مثل اینکه غرامات نسبت به سرمایه‌های خارجی راکه ملی یا ضبط شده بود پرداخت نمی‌کرد و در قبول و پرداخت دیون تعلل داشت بطور کلی دولتی که دو فاکتو شناخته شد از حوزه صلاحیت محاکم کشور شناسا مصون است همانطور که روابط تجاری و کنسولی در روابط دو ژره هست در شناسائی دو فاکتو هم وجود دارد اما مبادله سفیر نمی‌شود دولت مورد شناسائی دو فاکتو نسبت به اموال و دارائی کشور که در خارج قرار گرفته ادعائی نمی‌تواند داشته باشد مخصوصاً در مواردی که ادعای متقابلی از جانب واحدی که هنوز بعنوان دو ژره شناخته می‌شود وجود داشته باشد.

کیفیت و نحوه شناسائی

در خصوص شناسائی معمولاً بطور مستقل هر کشوری تصمیم می‌گیرد تصمیم به شناسائی یا تاخیر در آن و حتی اعلام عدم شناسائی از مظاهر یک کشور مستقل است یعنی فقط خود کشور شناسا بدون نفوذ خارجی اقدام می‌نماید. البته دولت شناخته شده هم در مواردی که برای شناسائی او قید و شرطی قائل می‌شوند باید به آن ترتیب و بآن عنوان شناسائی موافق باشد.

شناسائی بیکی از دو نحوه ذیل ممکن است انجام پذیرد

۱ ـ شناسائی علنی

۲ ـ شناسائی ضمنی

منظور از شناسائی علنی آن است که کشور شناسا با صدور اعلامیه رسمی و

تصریح به موضوع اقدام به شناسائی نماید مبادله سفیر را هم که علامت برقراری روابط کامل و دائمی است بعنوان شناسائی علنی دانسته‌اند در حالیکه بیشتر به شناسائی ضمنی قابل تطبیق است.

منظور از شناسائی ضمنی آن است که کشور شناسا با انجام عملی که معمولاً با کشور و یا دولت شناخته شده صورت می‌گیرد مرحله شناسائی را پشت گذارد بدون آنکه صریحاً و علناً به آن اقدامات عنوان شناسائی داده شود از جمله موارد شناسائی ضمنی طرف قرارداد دو جانبه قرار گرفتن با کشور مورد نظر است کشور B اعلام موجودیت نموده بعضی اتباع کشور A در کشور B اقامت دارند. کشور A بدلیل محظوراتی که دارد مصلحت نمی‌داند که با صدور اعلامیه و یا مبادله سفیر بطور علنی کشور B را مورد شناسائی قرار بدهد و احتمالاً اعتراضاتی را متوجه خود سازد اما در نتیجه مذاکراتی که بخاطر اتباع خود صورت می دهد قرارداد دو جانبه اقامت امضاء می‌شود که ضمناً معرف شناختن کشور طرف قرارداد می‌باشد. برقراری روابط سیاسی بطور رسمی و صدور اجازه‌نامه کنسولی برای کنسول کشور مورد نظر از موارد شناسائی ضمنی است با وجود این بعضی از اقدامات و اعمال هست که در درجه اول ممکن است شناسائی ضمنی تلقی شود در حالیکه عرف بین‌المللی حاکی است نمی‌توان چنین اقداماتی را شناسائی ضمنی تلقی نمود از جمله:

۱ ـ امضاء قرارداد چند جانبه که کشور مورد نظر یکی از امضاءکنندگان باشد در مورد قرارداد دو جانبه گفتیم اگر کشور مورد نظر طرف باشد شناسائی ضمنی است اما اگر امضاءکنندگان قرارداد سه کشور یا بیشتر بودند دیگر شناسائی مطرح نیست

۲ ـ شرکت در کنفرانس چند جانبه هم دلیلی بر شناسائی ضمنی نیست

۳ ـ نگهداری نماینده سیاسی سابق کشور مورد نظر برای مدت کوتاهی بعد از تغییر دولت

۴ ـ نگهداری کنسول قبلی یا فرستادن و پذیرفتن کنسول بدون اجازه‌نامه کنسولی

۵ ـ تماس مراسلاتی یا مخابراتی با مامورین دولت مورد نظر

۶ـدرخواست استرداد مجرمین
۷ـروابط غیررسمی بمنظور حفظ حقوق اتباع خود یا حفظ سلامت اتباع و املاک کشور مورد نظر که در کشور دیگری قرار دارد یا برقرار ساختن روابطی غیرسیاسی از طریق نمایندگان تجاری و فرهنگی حتی اگر این نمایندگان کار سیاسی هم انجام بدهند.
۸ـدر جنگهای داخلی برقراری تماس با متخاصمین

ممکن است سئوال شود اگر کشوری که در کنفرانس بین‌المللی مشارکت کرده یا در یک قرارداد چند جانبه امضاءکننده است و یا عضو یک سازمان بین‌المللی است که مورد شناسائی قرار نگرفته باشد اقدامش در این موارد چه اثری و نتیجه‌ای دارد و اگر تعهداتی در این قبیل موارد بعهده گیرد انجام آن چگونه خواهد بود پاسخ داده می‌شود که تعهدات بایستی انجام شود و شناسائی در این حد هم انجام می‌پذیرد این شناسائی محدودی است و به سایر موارد تسری ندارد و معمولاً کشورهای شرکت‌کننده قبلاً اعلام می‌نمایند این تماس‌ها و اقدامات شناسائی ضمنی تلقی نمی‌شود کنفرانس ژنو ۱۹۵۴ برای حل مسئله هندوچین با حضور نمایندگان چین کمونیست بود و دولت امریکا هم شرکت داشت ولی از قبل اعلام می‌نمود که این تماس شناسائی ضمنی نمی‌تواند تلقی شود.

مقام صالح برای رسیدگی به مسئله شناسائی و اتخاذ تصمیم در کشورها متفاوت است اصولاً در صلاحیت قوه مجریه است که بر اساس رسیدگی و تشخیص وزارت خارجه اقدام بنماید در کشورهائی ممکن است قوه مقننه هم در امر شناسائی صاحب نظر و احتمالاً تصمیم‌گیر نهائی باشد. گاهی هم ممکن است بعهده دو قوه قرار گرفته باشد.

شناسائی قوای متحارب *(Belligerents)*

منظور از شناسائی قوای متحارب شناسائی جنگجویانی است که علیه یک حکومت دست به شورش و انقلاب زده‌اند و هدف آنها این است که حکومت موجود را

واژگون سازند و حکومت و نظام دیگری جای آن تشکیل بدهند و یا بخشی از سرزمین مادر را بعنوان یک واحد سیاسی درآورند و بسیاری از شورش‌ها و برخوردهای داخلی بهمین منظور است و بعد با طرح مسئله شناسائی از صورت یک مسئله داخلی به شکل یک موضوع بین‌المللی ظاهر می‌گردد.

شناسائی قوای متحارب از سه بعد قابل رسیدگی و بحث است

شناسائی قوای متحارب از نظر کشور مادر

شناسائی قوای متحارب از نظر نیروی متحارب

شناسائی قوای متحارب از نظر کشورهای ثالث

الف ـ شناسائی قوای متحارب از نظر کشور مادر

کشور مادر یعنی کشوری که قوای متحارب قلمرو آنرا مورد تهاجم قرار داده و بی‌نظمی فراهم کرده‌اند. اگر شورشیان بعنوان قوای متحارب شناسائی شوند حالت جنگ بین دو طرف رعایت مقررات زمان جنگ را طلب می‌کند معمولاً دولت مادر حاضر نیست شورشیان را بعنوان قوای متحارب بشناسد چه در اینصورت موضوع را از شکل یک مسئله داخلی خارج نموده و صورت جنگ بین‌المللی داده است شناسائی قوای متحارب نشانه ضعف و ناتوانی کشور مادر در مقابل شورشیان بوده و به تحکیم آنها کمک می‌کند. شورشیان در چنین وضعی می‌توانند از بازارهای خارجی قرض نمایند از کشورهائی اسلحه و مهمات بخرند و مقررات بین‌المللی زمان جنگ نیز بین آنها رعایت شود که آن امتیازاتی است برای شورشیان.

ب ـ شناسائی قوای متحارب از نظر نیروی متحارب

نیروی متحارب سعی دارد که خود را در وضعی قدرتمند نشان بدهد و شناسائی بصورت متحارب یکی از این موارد است. بسیاری از شورش‌های داخلی در مدتی مبارزه و جنگ مسلحانه با قدرت مرکزی منجر به شکست و نابودی می‌گردد و اساساً عنوان

متحارب پیدا نمی‌کند در حالیکه شورشیان با اعزام نماینده به خارج یا با باسارت گرفتن افراد نظامی قدرت مرکزی خود را بصورت نیروی متحارب معرفی می‌کنند کشورهای دیگر که معمولاً دولت مرکزی را می‌شناسند به حالت بیطرف درآورند یعنی اگر دول خارجی شورشیان را متحارب شناختند مکلف‌اند بیطرف بمانند و این بسود شورشیان است.

ج ـ شناسائی قوای متحارب از نظر کشورهای ثالث

منظور از کشورهای ثالث همه کشورها غیر از کشور مادر و قوای متحارب می‌باشد شناسائی شورشیان بعنوان متحارب از طرف دولت مادر وظیفه و تکلیفی برای سایر کشورها بوجود نمی‌آورد اما ممکن است سایر کشورها قبل از دولت مادر شورشیان را بعنوان متحارب نشناسند و معمولاً کشورهائی که رابطه دوستانه‌ای با کشور مادر ندارند و یا منافعی در پیشرفت شورشیان برای خود احساس می‌کنند در این شناسائی پیشقدم می‌شوند کشورهای ثالث نمی‌توانند با شناسائی قوای متحارب کشور مادر را مجبور بدادن امتیازاتی سازند. البته شناسائی دول ثالث بدون مطالعه و بی‌موقع لطمه‌ای بزرگ به دولت مادر وارد می‌سازد و کشور مادر غالباً این شناسائی را مداخله در امور داخلی خود تلقی می‌نماید اما در مواردی است که کشورهای ثالث با اطمینان بیشتری می‌توانند این شناسائی را انجام دهند از جمله!

۱ ـ در صورتیکه قوه متحارب دولت مادر را بکلی مغلوب نموده باشد که در این موقعیت شورشیان در آستانه شکل دادن به واحد سیاسی خود هستند.

۲ ـ در صورتیکه دولت مادر اقدامی به سرکوبی و از بین بردن واحد جدید که در تصرف و اشغال قوه متحارب است نمی‌نماید گاهی دولت مادر توانائی نظامی و مالی برخورد را ندارد و انتظار وضع مساعد را می‌کشد و گاهی نیروی متحارب در حال افزایش است

کشور شناسا ممکن است از جهت منافعی که در منطقه مورد منازعه و کشمکش دارد رابطه‌ای با شورشیان برقرار سازد و آنها را بعنوان دو فاکتو بشناسد در حالیکه

شناسائی دو ژوره کشور مادر را همچنان حفظ می‌نماید این شناسائی دو فاکتو شورشیان ممکن است بشکل علنی و یا ضمنی صورت پذیرد. شناسائی علنی از نظر حقوقدانهای بین‌الملل اولویت دارد زیرا شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد گاهی شناسائی با صدور اعلامیه بیطرفی[1] انجام می‌گیرد وقتی کشوری رسماً با صدور اعلامیه در مسئله جنگ و برخورد بین انقلابیون و کشور مادر بیطرفی خود را اعلام می‌دارد. شورشیان را بعنوان یک طرف نبرد شناخته است. ممکن است این اقدام با صدور اعلامیه شناسائی قوه متحارب[2] صورت گیرد که این طریق رواج بیشتری داشته است.

مواردی مثل شناسائی پرچم شورشیان ـ اجازه ورود و خروج کشتی شبورشیان به بنادر کشور ـ برقراری رابطه غیر مستقیم با انقلابیون انعقاد قرارداد بین‌المللی با قوه متحارب ـ شناسائی اعمال رسمی شورشیان بعنوان شناسائی ضمنی تلقی گردیده است اعلام محاصره نظامی یا اقتصادی از جانب کشور مادر هم بمنزله شناسائی شورشیان از جانب این کشور است.

شناسائی کشور ناشی از الحاق یا تجزیه

در جریانات سیاسی جهان حوادثی باعث می‌گردد کشوری تجزیه گردد و در نتیجه چند واحد مستقل سیاسی جدید اعلام موجودیت نمایند تجزیه امپراطوری عثمانی و امپراطوری اطریش هنگری همین نتیجه را داد آلمان غربی بعد از اینکه موقعیت مستقل را پیدا کرد مانع از شناسائی آلمان شرقی بوذ و آن را جزئی از خود می‌دانست[3]

---

1 - Proclamation of neutrality

2 - Proclamation of recognition of Belligerency

۳ ـ گاهی کشوری بلحاظ جهات سیاسی و منافعی که دارد برای جلوگیری از شناسائی کشوری وارد عمل می‌شود چنین اقدامی را آلمان غربی داشت و در این مورد اعلام داشته بود «آلمان غربی شناسائی آلمان شرقی را که فاقد هرگونه مشروعیت دمکراتیک است بوسیله حکومتهائی که حکومت فدرال خود با آنها روابط دیپلماتیک برقرار کرده است بعنوان یک عمل غیر دوستانه و مخالف منافع حیاتی ملت آلمان تلقی خواهد کرد دولت آلمان فدرال معتقد است که در سرزمین آلمان بیش از یک قدرت حکومتی نمی‌تواند وجود داشته باشد و آلمان شرقی موجودیتی تصنعی و غیرقانونی دارد» با این ترتیب جمعی ازکشورهای غربی از شناسائی این کشور یعنی آلمان شرقی خودداری نمودند و هر کشوری هم که با آلمان شرقی روابط دیپلماتیک ☞

انحلال کشوری که قبلاً بعنوان یک واحد سیاسی مورد شناسائی بوده لازم نیست مورد پذیرش و قبول کشورها واقع شود شناسائی واحدهای جدید بمنزله لغو شناسائی قبلی است. چند کشور ممکن است بهم ملحق شوند و واحد سیاسی جدیدی را بوجود آورند با شناسائی کشور جدید واحدهای سیاسی قبلی هم از بین رفته هستند در ۱۹۵۸ مصر و سوریه که دو کشور مستقل بودند تشکیل جمهوری متحده عربی را دارند موجودیت قبلی مصر و سوریه از بین رفت و شکل جدید مورد شناسائی قرار گرفت.

شناسائی دولت در تبعید

ممکن است در جنگ کشوری به اشغال دشمن درآید ولی مسئولین حکومت کشور مغلوب در کشور ثالثی موجودیت و ادامه حیات خود را اعلام می‌کنند. چنین دولتی که خارج از قلمرو خود تشکیل گردیده اصطلاحاً دولت در تبعید نامیده می‌شود ایجاد چنین دولتی مشروط به رضایت و اجازه کشوری است که در قلمرو آن دولت در تبعید اعلام موجودیت نموده است. در جنگ دوم جهانی آلمان پاره‌ای از کشورهای اروپائی را اشغال نمود در نتیجه انگلیس میزبان دولت‌های آزاد فرانسه، لوکزامبورک، لهستان، نروژ، یوگسلاوی، یونان و هلند بود در شناسائی دولت در تبعید این سئولات ظاهر می‌شود که آیا این دولت شرایط لازم برای شناسائی را دارد؟ آیا کشور میزبان این اصل را رعایت کرده است که هیچ کشوری حق ندارد خاک خود را به شکل پایگاهی برای حمله به کشور دیگری در بیاورد؟ آیا دولت در تبعید اجازه تشکیل ارتش و جمع‌آوری قوا را دارد؟ آیا کشور میزبان اجازه می‌دهد فرماندهی قوای دولت در تبعید درکشورش تشکیل شود؟ آیا دولت میزبان می‌تواند در چنین شرایطی باکشور اشغالگر روابطی داشته باشد؟ پاسخ به سئولات برحسب اوضاع و احوال و کیفیت کار فرق می‌کند اگر کشوری مستقل مورد تهاجم نظامی قرار گرفت و اشغال شد و قدرت حاکم در آن قلمرو از فعالیت باز ایستاد و پیوندی بین مردم سرزمین اشغال شده با قدرت اشغالگر حاصل نگردید بلکه دولت خود

☞ برقرار می‌کرد آلمان غربی روابط خود را با آن قطع می‌کرد.

را همان می‌دانند که در تبعید است از آنجا که حقی برای اشغالگر حاصل نشده دولت در تبعید شرایط را از دست نداده و کشور میزبان هم که طبعاً حالت جدید را بنفع اشغالگر نشناخته مشمول این اصل نیست که از قلمرو خود علیه کشوری سوءاستفاده کرده باشد و معمولاً ارتباطی با کشور اشغالگر ندارد و حقوقی هم که برای دولت در تبعید با این سابقه‌ای که دارد قائل شده برای رفع آثار تجاوز است زیرا حقوق بین‌الملل معاصر جنگ و مالکیت از طریق جنگ را ممنوع شناخته و کشورها موظف‌اند از شناسائی چنین مالکیتی و حاکمیتی خودداری کنند بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد مقرر می‌دارد «کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید بزور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد خودداری خواهند نمود» بهمین جهت تسلط افریقای جنوبی بر سرزمین نامی‌بیا (افریقای جنوب غربی) به مقاصد ملل متحد تطبیق نداشت.

آثار حقوقی شناسائی

منظور این است که تفاوت وضعی را که بعد از شناسائی برای کشور یا دولت شناخته شده پیش می‌آید مطالعه کنیم یعنی آثار حقوقی شناسائی را معرفی نمائیم.

۱ ـ صلاحیت ایجاد روابط دیپلماتیک و انعقاد قرارداد با کشور شناسا

اعلام شناسائی به کشور شناخته شده صلاحیت می‌دهد تا با کشور شناسا رابطه سیاسی برقرار سازد و بتوانند هرگونه عهدنامه‌ای که لازم دارند منعقد کنند. کشور شناخته شده حق می‌یابد که اموال دولت قبلی را که در کشور شناسا است مطالبه و تصرف کند[1] چون شناسائی از تاریخ برقراری دولت یا کشور جدید عطف بما سبق می‌شود در

---

۱ ـ تینکو *(Tinco)* در ژانویه ۱۹۱۷ در کستاریکا کودتا کرد و قانون اساسی جدیدی اعلام نمود در اوت ۱۹۱۹ حکومت وی سقوط کرد رژیم جدید اعلام کرد فقط قانون اساسی قبل از تینکو اعتبار دارد در اوت ۱۹۲۲ دولت کستاریکا طی قانون مخصوصی همه قراردادهای دولتی زمان تینکو را که با اشخاص خصوصی منعقد شده بی‌اعتبار شناخت و بعضی از مصوبات دولت کودتا مربوط به پول در جریان را لغو نمود. دولت تینکو بیک شرکت انگلیسی امتیاز داده بود که بانکی تاسیس کند این بانک در جریان سقوط تینکو چهارصد هزار دلار بوی و عمالش وام داده بود دولت انگلیس مدعی بود که دولت جدید کستاریکا باید به ☞

نتیجه از رسیدگی قانونی بودن یا نبودن تصمیمات و مصوبات قوه مقننه یا مجریه یا قضائیه کشور شناخته شده در دادگاههای کشور شناسا ممانعت می‌کند و بنابراین اموری راکه قبل از شناسائی محاکم کشور شناسا ممکن بود غیرقانونی و باطل اعلام کنند حال جنبه قانونی پیداکرده و مورد قبول واقع می‌شوند[1]. بطور کلی هر دو نوع شناسائی موقت (دو فاکتو) و شناسائی دائم (دو ژوره) عطف بماسبق می‌شوند.

۲ ـ حق اقامه دعوی در کشور شناسا

با انجام شناسائی کشور شناخته شده حق طرح دعوی در محاکم کشور شناسا پیدا

☞ تعهدات قبلی عمل نماید و وام شرکت انگلیسی را باز پرداخت کند دعوی با موافقت طرفین به داوری ارجاع شد. هیئت داوران نظر دادند دولت جدید کستاریکا مسئول اشتباهات و یا بدهکاری دولت گذشته نیست و در رد ادعای انگلیس اظهار داشتند که دولت انگلیس دولت تینکو را به رسمیت نشناخته است و بنابراین اتباع انگلیس با یک دولت غیرقانونی رابطه داشته‌اند و چطور انگلیس به تعهدات آن دولت غیرقانونی استناد می‌کند؟ دولت انگلیس در دفاع از منافع اتباع خود اظهار داشت که دولت تینکو را از بدو تاسیس بصورت دو فاکتو می‌شناخته است این ادعای انگلیس قابل ردکردن نبود زیراکه شناسائی دو فاکتو نیاز به اعلام ندارد بنابراین دولت انگلیس مدعی بود که اعمال دولت تینکو را معتبر می‌دانسته و دولتی که جانشین آن شده باید از عهده تعهدات آن دولت برآید در این مورد داوران نظر دولت انگلیس را تائید کردند اما بنابر جهات دیگری که ارتباطی با مسئله شناسائی نداشت دعوی را رد کردند این جهات عبارت بود از اینکه اولاً شرکت انگلیسی برخلاف مقررات حاکم بر کشور کستاریکا در زمان تینکو امتیاز بانک را گرفته و ثانیاً وام دادن بانک به دولتی که در حال سقوط بوده آنهم بمنظور استفاده شخصی حاکی از حالت تبانی بانک با دولت تینکو بوده است.

۱ ـ شوروی در ژوئن ۱۹۱۸ کلیه تاسیسات صنایع چوبی را ملی کرد و کارخانه و محصولات چوبی لوتر *(Lutter)* ضبط گردید. نماینده دولت شوروی در اوت ۱۹۲۰ در لندن قراردادی با سگار *(Sagar)* امضاء کرد مقادیری الوار از جمله محصولات چوبی لوتر را فروخت لوتر مالک قبل از مصادره از دادگاه بدوی انگلیس خواست که فروش را متوقف و به خسارات وی رسیدگی کند خوانده دعوی یعنی سگار مدعی شد که قانون مصادره در ژوئن ۱۹۱۸ وسیله یک دولت مستقل تصویب و در اجرای آن لوتر از مالکیت چوبها محروم و از طریق قانونی بوی منتقل گردیده است در ابتدای رسیدگی دادگاه وزارت خارجه انگلیس اعلام داشت «دولت انگلستان هرگز رسماً دولت جدید روسیه را نشناخته است» دادگاه باین استناد که دولت انگلیس شوروی را نشناخته و در نتیجه قانون ملی شدن معتبر نیست بنفع خواهان رای داد خوانده دعوی سگار پژوهش خواست و مدرکی بدست آورد که وزارت خارجه انگلیس در تاریخ مؤخری (۲۰ آوریل ۱۹۲۱) اعلام داشته «دولت جدید روسیه را بعنوان دو فاکتو می‌شناسد» دادگاه استیناف بلحاظ اینکه انگلیس در آوریل ۱۹۲۱ شوروی را بطور دو فاکتو شناخته رای بدوی را بنفع خوانده نقض نمود استدلال دادگاه استیناف این بود که شناسائی عطف بما سبق می‌شود وگرچه این شناسائی در تاریخ بعد از ملی شدن و بعد از طرح دعوی بوده ولی حاکی از این حقیقت است که رژیمی که در ۱۹۱۷ در شوروی موجودیت یافته قانونی بوده است (مراجعه شود به *Green L , C , International law through cases , p , 99.)*

می‌نماید اما استفاده از این حق منوط به برقراری روابط است در حالیکه دولت شناخته نشده حق اقامه دعوی در محاکم کشوری که او را نشناخته ندارد اصل عطف بماسبق شدن آثار شناسائی حکم می‌کند به دولتی که هنوز بعنوان دولت قانونی شناخته می‌شود ولی کنترل روی کشور خود را ندارد اجازه اقامه دعوی در محاکم کشور شناسا داده نشود زیرا ممکن است دست به اقداماتی بزند که بعداً جبران آن ممکن نباشد و اصل عطف بماسبق شدن آثار شناسائی را عملاً بی‌اعتبار نماید.

۳ـ مصونیت در حوزه صلاحیت کشور شناسا

دادگاههای کشور شناسا صلاحیت رسیدگی به هیچ دعوائی علیه کشور شناخته شده را ندارند مگر اینکه کشور شناخته شده رضایت دهد با تحقق شناسائی کشور شناخته شده برای خود و اموالش در کشور شناسا کسب مصونیت می‌نماید علیه کشوری که شناخته نشده هم نباید طرح دعوی شود چه اگر فرض این است که چنین دولتی تشکیل نگردیده چطور می‌توان علیه او اقامه دعوی کرد. مصونیت یک قدرت خارجی ناشی از استقلال آن است نه نتیجه عمل شناسائی بنابراین حتی علیه دولت شناخته نشده نباید اجازه طرح دعوی در محاکم داخلی داده شود.

۴ـ شناسائی مصوبات، آراء محاکم و اعمال دولت خارجی

دادگاههای کشور شناسا معمولاً خود را صالح به رسیدگی ارزش قانونی یا اجرائی مصوبات و اعمال رسمی سایر دول و یا نمایندگان آنها نمی‌دانند. بخصوص در مواردیکه این اعمال در حوزه صلاحیت کشور شناخته شده بمورد اجرا گذاشته شود و مغایرتی با حقوق بین‌الملل نداشته باشد حقوقدانها معتقدند تعهدات بین‌المللی که دولت دو فاکتو متقبل می‌شود تعهدات کشور بوده و مراعات آن برای دولتهای بعدی لازم است.

آثار حقوقی عدم شناسائی نسبت به اتباع

مقصود این است ببینیم اگر کشوری مورد شناسائی قرار نگرفت وضع حقوقی اتباع آن کشور شناخته نشده چگونه است آیا می‌توانند ارتباط با اتباع دیگر کشورها داشته

باشند و مشکلات آنها در کجا است

۱ ـ عدم شناسائی در وضع تابعیت ـ اولین مسئله تابعیت است افرادی که تابعیت کشوری را دارند که دیگر کشورها آنرا به رسمیت نشناخته‌اند چه می‌شود چون تابعیت منشاء حقوق و تکالیف افراد است.

۲ ـ وضع اقامه دعوی اتباع دولت شناخته نشده ـ اصل این است که حق اقامه دعوی در محاکم کشور خارجی برای اتباع دولت شناخته نشده همچنان محفوظ و معتبر است.

۳ ـ وضع قراردادهای خصوصی و وراثت ـ قوانین دولت شناخته نشده نسبت به معاملات و قراردادهای خصوصی مورد احترام غالب کشورها است و در مورد وراثت نظر کشورها فرق می‌کند.

۴ ـ وضع ازدواج و طلاق در کشور شناخته نشده ـ همه کشورها پذیرفته‌اند هرگاه عقد ازدواجی در محل وقوع قانونی بود در همه جا قانونی و معتبر باشد با وجود این بعضی از کشورها شناسائی اعمال مربوط به احوال شخصیه را منوط به شناسائی دولت مربوطه می‌دانند.

۵ ـ وضع حقوقی مؤسسات کشور شناخته نشده ـ دادگاههای اکثر کشورها تا موقعیکه دولت‌شان کشور خارجی را نشناخته باشند موازین حقوقی قبلی آن کشور را ملحوظ می‌دانند ولی در عمل متوجه می‌شوند قوانین و اعمال دولتی که شناخته نشده در این مورد تاثیر غیرقابل انکار داشته و نمی‌شود از آن صرفنظر نمود.

۶ ـ وضع مالکیت ـ نقل و انتقال اموال توسط افراد بر طبق قوانین کشور شناخته نشده نمی‌توانند موثر نباشد و کشورهای خارج معمولاً آن را می‌پذیرند ولی اقداماتی که دولت شناخته نشده در خصوص مصادره اموال انجام داده با مخالفت دادگاههای خارج مواجه می‌شود.

پایان شناسائی

آیا شناسائی کشور و یا دولت پایانی دارد یعنی یک زمان شروع می‌شود و زمان

دیگری پایان می‌یابد اگر چنین بود شناسائی هم از موارد مدت‌دار می‌گردید در حالیکه در مسئله شناسائی مسئله مدت مفهومی ندارد بلکه مسئله شرایط مطرح است شناسائی اعلامی است که از طرف کشور شناسا صورت می‌گیرد و معنی آن این است که قدرت خارجی با شرایط کشور بوجود آمده یا حاکمیت مشروع بر کشوری واقعیت پیدا کرده یا یک قوه متحارب در کشوری ظاهر شده است ممکن است پس از چندی کشور استقلال را از دست بدهد حکومت کشور با وضعی ناگهانی تغییر پیدا کند و قوه متحارب در جنگ داخلی شکست بخورد در واقع پایان شناسائی است ولی غالباً اعلامی در این خصوص صورت نمی‌گیرد ممکن است لغو شناسائی بمقامات ذینفع اطلاع داده شود ولی بهر حال یا شناسائی قطعی وضع جدید شناسائی قبلی منتفی می‌گردد البته شناسائی کشور یا دولت بعنوان دو فاکتو لغو شناسائی کشور یا دولت قبلی نیست و همچنین از اعمال و رفتاری که با صراحت بر لغو شناسائی دلالت ندارد نمی‌توان نتیجه لغو شناسائی گرفته شود و باید توجه داشت قطع روابط سیاسی بمنزله پس گرفتن شناسائی نیست اما ممکن است کشوری رفتار مستمری برخلاف اصول حقوق بین‌الملل در پیش گیرد و کشورها در صدد برآیند که در درجه اول روابط خود را با آن قطع کنند و سپس به پس گرفتن شناسائی مبادرت نمایند مثالی که در این رابطه می‌توان ارائه نمود دولت افریقای جنوبی و سیاست تبعیض نژادی این کشور است.

ارکان کشور در روابط بین‌المللی

دیدیم که کشور یک واحد سیاسی است که در جامعه بین‌الملل مورد شناسائی قرار می‌گیرد و از جمعیت و قلمرو و قدرت عالی بعنوان ارکان تشکیل دهنده آن نامبردیم. قدرت عالی درکشور همان نظام و حکومت کشور است وگاهی از آن به قوای حاکم تعبیر می‌گردد همین قوای حاکم هستند که سیاست داخلی و خارجی کشور را تنظیم و اداره می‌نمایند بخش مهمی از سیاست خارجی کشور روابطی است که با دیگر کشورها برقرار می‌سازد گرچه این روابط بنام کشور انجام می‌شود ولی این شخصیت حقوقی در افرادی

تجسم پیدا می‌کند که تصمیم‌گیر قضایا هستند. خود کشور بعنوان اینکه شخصیت حقوقی دارد طرف بحث و مذاکرات و اتخاذ تصمیمات نیست همانطور که یک شرکت تجارتی که شخص حقوقی است وسیله هیئت مدیره یا مدیر عامل اداره می‌شود، صاحب حق می‌گردد، تعهداتی را بعهده می‌گیرد، از امتیازاتی برخوردار می‌گردد، بهمین ترتیب شخصیت حقوقی کشور در جامعه بین‌المللی است که افراد حقیقی مثل رهبر ـ رئیس جمهور یا هیئت رئیسه در رژیم جمهوری ـ شاه در رژیم سلطنتی نماینده شخصیت کشور و یا مظهر استقلال و موجودیت آن می‌باشند بعلاوه افراد حقیقی دیگری متکفل امور کشور در جامعه بین‌المللی هستند.

۱ ـ رئیس کشور

چه مقامی رئیس کشور محسوب می‌گردد پاسخ به این سئوال را قانون اساسی هر کشور می‌دهد و بحث آن در حقوق اساسی است و در اینجا بطور کلی می‌توان گفت در کشورهای سلطنتی شاه، در کشورهای جمهوری، رئیس جمهور یا هیئت رئیسه جمهوری و در جمهوری اسلامی رهبر رئیس کشور محسوب می‌گردند رئیس کشور بنام کشورش در صحنه بین‌المللی ظاهر می‌شود و همه اقدامات قانونی از جانب کشور را انجام می‌دهد این اقدامات عبارتند از:

الف ـ اعزام نمایندگان سیاسی به کشورهای خارج

ب ـ پذیرش نمایندگان سیاسی کشورهای خارج

ج ـ اعلان جنگ و برقراری صلح

د ـ انعقاد قراردادهای بین‌المللی

هـ ـ شرکت یا اعزام نماینده به مراجع بین‌المللی

حدود اختیارات رؤسای کشورها را قانون اساسی معین می‌کند و چنانچه رئیس کشور خارج از محدوده قانون عمل کند آن اقدام اعتباری ندارد مثلاً برابر قانون اساسی ایالات متحده امریکا مجلس سنا باید قراردادهای بین‌المللی را تصویب کند حال اگر

رئیس جمهور شخصاً چنین قراردادی را منعقد و تصویب کند آن معاهده بدون اعتبار است

رهبری در جمهوری اسلامی[1] : در جمهوری اسلامی مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور است (اصل ۱۱۳). رهبر در عین اینکه در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است (اصل ۱۱۲). قوای حاکم (قوه مقننه ـ قوه مجریه و قوه قضائیه) زیر نظر او (ولایت امر و امامت امت) اعمال می‌گردند (اصل ۵۷) اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها و فرماندهی کل نیروهای مسلح و امضای حکم ریاست جمهوری و عزل رئیس جمهور و عفو و یا تخفیف مجازات محکومین در قانون اساسی از حقوق و اختیارات رهبری شناخته شده و بنابراین رهبر در رأس هرم حاکمیت قرار دارد و رئیس کشور محسوب می‌گردد با وجود این در اعمال سیاست خارجی نقش رهبری غیرمستقیم و از طریق قوه مجریه است.

رئیس جمهور در جمهوری اسلامی: رئیس جمهور پس از مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور است و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً برهبری مربوط می‌شود بر عهده دارد[2] (اصل ۱۱۳) رئیس جمهور استوارنامه سفیران را امضاء می‌کند و استوارنامه سفیران کشورهای دیگر را می‌پذیرد (اصل ۱۲۸) امضای عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولتها و همچنین پیمانهای مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی پس از تصویب مجلس با رئیس جمهور یا نماینده قانونی اوست (اصل ۱۲۵) با این ترتیب در جمهوری اسلامی با اینکه رئیس جمهور رئیس کشور محسوب نمی‌شود ولی ریاست روابط خارجی را بلحاظ ریاستی که بر قوه مجریه دارد (تحت نظر رهبر) بعهده اوست و البته مجلس شورای اسلامی تصویب همه معاهدات بین‌المللی را بعهده دارد و رئیس جمهور نمی‌تواند مستقیماً و مستقلاً مدار سیاست

---

۱ ـ مراجعه شود به جلد دوم حقوق اساسی در جمهوری اسلامی دکتر سیدجلال الدین مدنی چاپ سروش ۱۳۶۲ که به رهبری و قوای حاکم جمهوری اسلامی اختصاص دارد.

۲ ـ مراجعه شود به جلد ششم حقوق اساسی در جمهوری اسلامی دکتر سیدجلال الدین مدنی چاپ سروش ۱۳۶۵ که به قوه مجریه اختصاص یافته.

خارجی و انعقاد عهدنامه‌ها را بعهده داشته باشد حدود اختیارات وی را قانون مشخص کرده است.

شاه در کشور سلطنتی: در کشورهای سلطنتی اعم از مشروطه و مطلقه شاه در راس هرم قدرت حاکمیت قرار دارد مقررات خاصی در جهت احترام به شاه در قوانین اساسی و عادی کشورهای سلطنتی با تفاوتهائی وجود دارد در حقوق بین‌الملل هم قواعد و اصولی در جهت امتیازات مربوط به شاهان وجود دارد از جمله:

۱ ـ همه کشورها وظیفه دارند در مکاتبات رسمی القاب و عناوین خاص شاه را بکار برند.

۲ ـ هرگاه شاه از کشوری رسماً دیدار می‌کند میزبان باید احترامات خاصی نسبت به شاه معمول دارد ـ نسبت به حفظ جان او اقدامات تامینی فراهم نماید. وسایل ارتباط شاه با کشورش را فراهم سازد مرتکبین سوء قصد علیه شاه را مجازات کند. از کلیه حقوق برون مرزی یعنی مصونیتهائی که برای نمایندگان سیاسی مجری می‌گردد برخوردار گردد.

نایب السلطنه از همه مزایای شاه، همراهان شاه در مسافرتهای خارج از همه حقوق برون مرزی برخوردارند.

ریاست جمهوری در کشورهای جمهوری: در مورد اینکه امتیازات و حقوق و تشریفاتی که باید برای رئیس جمهور در نظر گرفته شود همان موازین مربوط به شاه است یا در درجه پائین‌تری قرار دارد بین حقوقدانها اختلافات نظر وجود دارد بعضی عقیده را بر آن است که تمام اقدامات معمول برای شاه برای رئیس جمهور در مسافرتهای رسمی خارج باید منظور گردد و گروهی خلاف آن نظر دارند و گاهی هم در هر مسافرت میزان تشریفات قبلاً توافق می‌گردد در دسامبر ۱۹۱۸ هنگامیکه رئیس جمهور امریکا از انگلستان بازدید کرد توافق بر این بود که از تمام تشریفات و اقدامات مربوط به شاه برخوردار گردد. در بسیاری موارد شخصیت و اعتبار رئیس جمهور و کشورش و درجه نیاز میزبان درجه تشریفات را معین می‌کند.

وزیر امور خارجه: وزیر امور خارجه در راس وزارتخانه‌ای قرار دارد که وظیفه آن

تنظیم کلیه امور مربوط به روابط خارجی است حدود اختیارات وزیر امور خارجه طبق قوانین معین می‌شود[1] و در واقع وزیر خارجه نماینده رئیس کشور در روابط با دیگر کشورها است. ریاست تمام سفرا و کنسولها را عهده‌دار است مذاکرات با خارج از طریق وی رهبری می‌گردد بواسطه سمت رسمی که دارد می‌تواند کشور خود را متعهد سازد در حقوق بین‌الملل نه تنها اسنادی که وزیر خارجه امضاء کند بلکه اظهارات شفاهی او نیز تعهدآور است دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در دعوی گرین‌لند شرقی همین نظر را داده است[2].

---

۱ ـ فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از اصل ۱۵۲ الی ۱۵۵ چهارچوب سیاست خارجی کشور را معین ساخته است و قانون وظایف وزارت امور خارجه مصوب فروردین ۱۳۶۴ طی ۹ ماده جزئیات وظایف وزارت خارجه و اختیارات وزیر را مشخص نموده است ماده ۲ این قانون ضمن ۱۴ فراز وظایف اساسی را چنین برشمرده است:

۱ ـ بررسی، برقراری، تنظیم، حفظو توسعه روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران با سایر دولتها و و سازمانهای سیاسی بین‌المللی و نظارت و اشراف بر سایر روابط خارجی. تبصره ـ برقراری و قطع روابط سیاسی با تصویب هیأت وزیران انجام خواهد شد.

۲ ـ ایجاد و اداره، نمایندگیهای سیاسی و کنسولی در کشورهای خارجی و سازمانهای سیاسی بین‌المللی بر اساس قوانین و مقررات مربوط.

۳ ـ توجه و مراقبت دائم و اقدامات لازم و به موقع نسبت به وقایع بین‌المللی بویژه وقایع جهان اسلام و تهیه و تنظیم گزارشهای لازم و دقیق در این زمینه با پیش‌بینی و پیشنهادات جهت اطلاع مراجع ذیربط.

۴ ـ فراهم آوردن زمینه‌های مناسب برای انجام وظایف نمایندگیهای دولتهای خارجی و سازمانهای بین‌المللی در ایران طبق قوانین و مقررات و عرف داخلی و بین‌المللی و بر اساس اصل عمل متقابل با هماهنگی و همکاری دستگاههای ذیربط (مراجعه شود به مجموعه قوانین سال ۶۴ صفحه ۵).

۲ ـ دعوی گرین‌لند شرقی به این شرح بود که دانمارک حاکمیت خود را بر تمام جزیره گرین‌لند شرقی قطعی می‌دانست ناگهان در ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۱ نروژ مدعی قسمتی از آن جزیره شد دانمارک علیه نروژ به دیوان بین‌الملل دادگستری شکایت کرد و به تضمین شفاهی ایهلن *(Ihlan)* وزیر خارجه نروژ استناد نمود باین ترتیب که در ژوئیه ۱۹۱۹ وزیر خارجه نروژ با وزیر مختار دانمارک مذاکراتی داشت وزیر مختار دانمارک گفته بود که دانمارک نسبت به ادعای نروژ بر جزیره اسپیتزبرگن *(Spitzbergen)* اعتراضی نخواهد داشت در مقابل وزیر خارجه نروژ اطمینان داده بود که حاکمیت دانمارک بر سراسر گرین‌لند با اشکالی از جانب نروژ مواجه نخواهد شد دولت دانمارک مدعی بود این گفته ایهلن دلیل شناسائی حاکمیت دانمارک بر گرین‌لند از جانب نروژ است دادگاه با اکثریت ۱۲ رای در مقابل ۲ رای اعلام نمود که چنین پاسخی از جانب وزیر خارجه به نمایندگی از طرف دولت متبوع خود در مقابل تقاضای یک نماینده سیاسی دولت خارجی ایجاد تعهد می‌کند و در نتیجه دولت نروژ با توجه به اعلامیه ایهلن در ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۹ ملزم است که از اعتراض نسبت به حاکمیت دانمارک بر گرین‌لند صرفنظر و از اشغال قسمتی از گرین‌لند خودداری کند.

(به کتاب L.C. Green international law through cases p, 127 مراجعه گردد)

وزیر امور خارجه غالباً در مراسم پذیرش سفرای خارجی و تسلیم استوارنامه به رئیس کشور حضور دارد وی اسناد مهم بین‌المللی را هم قبل از اینکه به امضاء رئیس کشور برسد امضاء می‌کند. ملاقات وزیر امور خارجه با رأسای کشورها و وزرای خارجه آنها حائز اهمیت است و بطور کلی نقش وزارت خارجه کشورها در جامعه بین‌المللی محسوس است و نظر وزارت خارجه برای دادگاههای داخل در مسائلی که با خارج ارتباط پیدا می‌کند دارای ارزش خاصی است[1].

نمایندگان سیاسی کشور

روابط کشورها تنها با رئیس کشور و وزیر خارجه ختم نمی‌شود غالب مرابطات خارجی از طریق نمایندگان موقت و یا ثابت انجام می‌گیرد. روابط سیاسی بین کشورها سابقه‌ای بسیار طولانی دارد ولی مبادله سفیر و تاسیس سفارتخانه با وضع امروزمدت زیادی از آن نمی‌گذرد. جمهوریهای ایتالیا اولین کشورهائی بودند که به مبادله سفیر پرداختند و این روش کم‌کم به دیگر کشورها سرایت کرد. طبقه‌ای خاص از مامورین دولت درکار نمایندگی تخصص پیدا کردند و بنام دیپلمات نامیده شدند و از اواخر قرن ۱۸ اصطلاح دیپلماسی معمول گردید وکار مبادله هیئت سیاسی رواج یافت.

وضع حقوقی تأسیس نمایندگی

مسئله این است که شناسائی کشور لازمه‌اش تأسیس نمایندگی دائم است. آیا کشور شناسا و کشورشناخته شده باید بر اساس شناسائی به مبادله سفیر و تأسیس

---

۱ ـ وضع دادگاههای کشورها در مقابل نظریات وزارت خارجه متفاوت است در انگلیس در چند مورد نظر وزارت امور خارجه پذیرفته می‌شود از جمله شناسائی دو فاکتو یا دو ژوره کشورها، تغییر قلمرو کشورها از طریق بدست آوردن اراضی جدید، تغییرات مربوط به استقلال و حاکمیت کشورها ـ شروع یا خاتمه جنگ علیه یک کشور خارجی ـ تأیید اعتبار نمایندگان سیاسی. محاکم انگلستان بلحاظ استقلال قوه قضائیه در اتخاذ تصمیم نهائی و نتیجه‌گیری از نظر وزارت خارجه کاملاً آزادند.
در امریکا دادگاهها در مسائل فوق الذکر از وزارت خارجه نظر می‌خواهند و غالباً آن نظر را معتبر می‌دانند.
در فرانسه در مورد قراردادهائی که برای تفسیر به وزارت خارجه ارجاع می‌شود تفسیر آن وزارت قطعی است.
در ایران هم دادگاهها در مسائل خارجی معمولاً طبق نظر وزارت خارجه اظهار نظر می‌نمایند.

سفارتخانه مبادرت نمایند یا این دو ارتباطی بهم ندارند.

بعضی از حقوقدانها ایجاد سفارتخانه و پذیرش هیئت نمایندگی را از مسائل حقوقی بین‌المللی نمیدانند و اقدام در مورد آنرا حسب تمایلات کشورها متفاوت میشناسند اما باید توجه داشت که رسم اعزام و قبول نماینده در روابط بین‌الملل قدیمی است و همیشه سفرا از مصونیت شخصی و مالی استفاده می‌کردند و مطالبشان استماع می‌شده است و این رسم حتی در زمان جنگ رعایت می‌شده و از همین طریق بسیاری از مشکلات حل می‌گردیده است.

امروزه تنها کشورها نیستند که حق اعزام و پذیرش سفیر را دارند بلکه سازمانهای بین المللی هم می‌توانند نزد کشورهای عضو نماینده دائم مستقر سازند. اما واحدهای بین‌المللی که دارای حاکمیت کامل نیستند مثل سرزمینهای تحت‌الحمایه یا تحت قیمومت فقط تحت شرایط خاص می‌توانند نماینده به کشورهای دیگر اعزام نمایند. سرزمینهائی که برای کسب استقلال تلاش می‌کنند و یا سازمانهای سیاسی که برای بازگرفتن سرزمین خود از اشغال در فعالیت‌اند و یا واحدهای سیاسی که موانعی در جهت موجودیت در صحنه بین‌المللی دارند علاقمند هستند که در کشورهای دیگر دفتر نمایندگی تأسیس کنند، سازمان آزادیبخش الجزایر قبل از کسب استقلال ـ سازمان آزادیبخش فلسطین در حال حاضر از آن جمله‌اند.

انواع نمایندگی سیاسی

از لحاظ مدت نمایندگی فرستادگان سیاسی به دو دسته تقسیم می‌گردند:

الف: نمایندگان موقت که برای انجام مأموریت خاص اعزام می‌شوند مانند اعزام نماینده برای تسلیم پیام و یا شرکت در کنفرانس و کنگره یا حضور در مراسم مخصوص مثل جشن سالگرد استقلال و یا تشییع جنازه و اعلام همدردی و یا تبریک و نظائر آن که نماینده پس از انجام وظیفه و مأموریت به کشور متبوع باز می‌گردد.

ب: نمایندگان دائم که برای تثبیت و استمرار حسن روابط اعزام می‌گردند و دارای

مرکز نمایندگی و یا سفارت هستند. مقصود از کلمه دائم استقرار همیشگی شخص نیست بلکه زمانی است که نماینده بر حسب قانون می‌تواند در کشور خارج اقامت داشته باشد که دو سال یا چهار سال است و باکمک همکارانی که دارد مذاکرات سیاسی لازم را انجام میدهد و مشکلات فی‌مابین را حل مینماید.

از لحاظ درجات و طبقات هم نمایندگان تقسیماتی دارند. از قرن هیجدهم اعزام وزیر مختار *(Minister Plenipoten - tiary)* بعنوان نماینده سیاسی معمول گردید. در اوایل قرن ۱۹ یعنی در کنگره وین ۱۸۱۵ بین نمایندگان کشورهای شرکت کننده توافق شد که نمایندگان سیاسی در سه درجه قرار داده شوند.

۱ - سفیر

۲ - وزیر مختار و یا فرستاده سیاسی فوق‌العاده

۳ - کاردار *(Chargé d´ Affaires)*

در سال ۱۸۱۸ در کنگره آخن پنج دولت بزرگ جهان توافق کردند طبقه دیگری بنام وزیر مقیم به فرستادگان سیاسی اضافه گردد و بین وزیر مختار وکاردار قرارداده شود.

دولت اتحاد جماهیر شوروی در ژوئن ۱۹۱۸ این طبقه‌بندی نمایندگان سیاسی را بلااثر و ملغی اعلام داشت و کلیه نمایندگان سیاسی را در یک طبقه بنام نمایندگان تام الاختیار قرارداد مع‌الوصف بهنگام اعزام نماینده ضمن اینکه همه را با عنوان نماینده تام الاختیار اعزام میداشت در استوارنامه وی طبقه نماینده را حسب طبقه بندی ۱۸۱۵ و ۱۸۱۸ در پرانتز قرار میداد.

قرارداد وین ۱۹۶۱ طبقات نمایندگان سیاسی را در ماده ۱۴ به این شرح مقرر نموده است.

الف ـ سفرای کشورها و نمایندگان عالیرتبه پاپ که نزد رؤسای کشورها اعزام می‌شوند.

ب ـ فرستادگان و وزیران مختار کشورها و نمایندگان پاپ

ج ـ کاردارها که نزد وزرای خارجه ماموریت می‌یابند.

تمام نمایندگان سیاسی مقیم کشور پذیرنده یک هیئت سیاسی را تشکیل میدهند.
قدیم ترین سفیر بین هیئت‌های نمایندگان عنوان مقدم السفرائی را دارد.
بر طبق ماده ۱۸ قرارداد وین تشریفات پذیرش رؤسای هیئت نماینده‌گی در هر طبقه بایستی یکسان باشد.

استوارنامه و اختیارنامه

منظور از استوارنامه سندی است که طی آن رئیس کشوری سفیر دائم یا وزیر مختار خود را به رئیس کشورخارجی معرفی می‌کند. دو نسخه از اعتبارنامه بنماینده سیاسی داده می‌شود.
یکی از آنها به وزارت خارجه و نسخه دیگر مستقیماً توسط وی به رئیس کشور پذیرنده طی تشریفاتی تقدیم می‌گردد. استوار نامه کاردار را رئیس کشور فرستنده صادر نمی‌کند بلکه از جانب وزیر خارجه صادر و امضاء می‌گردد. هرگاه فرستاده سیاسی به نمایندگی از جانب کشور خود برای اقدام خاصی اعزام گردد. به وی اختیارنامه داده می‌شود. نماینده دائم هم ممکن است در خصوص مذاکرات برای معاهده خاص اختیارنامه داشته باشد که حدود اختیار وی مشخص و یا بنحو نامحدود در آن تصریخ شده باشد.

پذیرش و عدم پذیرش نماینده سیاسی

عملاً هرکشوری که وارد جامعه بین‌المللی می‌شود پذیرش نمایندگان کشورها و اعزام نماینده را هم در اصل قبول کرده است و در شرایط عادی خود را مکلف میداند که موافق مسیر عمومی باشد کشوری که با اعزام نماینده دام و یا پذیرش نمایندگان دیگر کشورها متناسب رفتار نکند و سخت‌گیری فوق العاده و غیر معمول داشته باشد منزوی می‌گردد و فعالیتش در جامعه جهانی طبعاً محدود می‌شود.
در زمان جنگ و بروز خصومت کشورهای متخاصم از پذیرش هیئت نمایندگی

دیگری خودداری می‌کنند. عدم پذیرش نماینده سیاسی بطور مطلق با عدم پذیرش یک فرد خاص بعنوان نماینده سیاسی متفاوت است کشوری ممکن است با اصل پذیرش نماینده مخالف نباشد ولی شخص خاصی را نامطلوب بداند و از پذیرش او خودداری کند حقوق بین‌الملل به کشور فرستنده این حق را بطور مطلق نمیدهد که در اعزام شخص خاصی اصرار ورزد کشور پذیرنده موظف نیست هر عنصری را ولو نامطلوب که بعنوان نماینده اعزام می‌شود بپذیرد و موظف نیست که در عدم پذیرش دلایل جامع و کاملی ارائه دهد. در حال حاضر کشورها برای جلوگیری از اشکالات بعدی قبل از اعزام نماینده سیاسی نظر کشور پذیرنده را نسبت به شخص معینی که کاندید نمایندگی سیاسی نموده استفسار می‌نماید و پس از دریافت نظر موافق مبادرت به معرفی رسمی و اعزام می‌نماید مواد ۴ و ۹ قرارداد وین بر همین اساس تصویب شده است[1].

وضع پذیرش نماینده سیاسی بر حسب طبقه تفاوت دارد. نماینده از درجه سفیر یا وزیر مختار با تشریفات خاص به رئیس کشور پذیرنده معرفی می‌گردد ولی نماینده از درجه کاردار استوارنامه‌اش را بوزیر خارجه تسلیم می‌نماید. در مورد تاریخ شروع ماموریت بعضی زمان پذیرش و تسلیم استوارنامه را ملاک میدانند و بعضی دیگر از تاریخ نصب و صدور گذرنامه و از همین زمان او را برخوردار از مصونیتهای سیاسی می‌شناسند.

---

۱ - ماده ۴ قرارداد وین می‌گوید «کشور فرستنده باید اطمینان حاصل کند که برای شخص نامزد شده بعنوان رئیس نمایندگی از طرف کشور پذیرنده، پذیرش داده شده است ۲ - کشور پذیرنده ملزم نیست دلایل امتناع خود را از صدور پذیرش به اطلاع کشور فرستنده برساند» ماده ۹ قرارداد وین می‌گوید «۱ - کشور پذیرنده می‌تواند هر آن و بی آنکه الزامی به توجیه تصمیم خود داشته باشد به کشور فرستنده اطلاع دهد که رئیس یا هریک از اعضای سیاسی هئیت نمایندگی شخص نامطلوب است و یا آنکه هرکارمند دیگر هئیت قابل قبول نیست در این صورت کشور فرستنده آن شخص را بر حسب مورد یا فراخواهد خواند و یا بخدمت وی در ماموریت پایان خواهد داد شخص را می‌توان قبل از ورود بخاک کشور پذیرنده نامطلوب یا غیر قابل قبول اعلام نمود. ۲ - اگر کشور فرستنده از انجام تعهدات ناشی از بند اول ماده امتناع ورزد و یا این تعهدات را در ظرف مهلتی معقول انجام ندهد کشور پذیرنده می‌تواند از شناختن شخص مورد بحث بسمت مأموریت خودداری کند.»

وظایف نماینده سیاسی

سه وظیفه مذاکره[1]، بررسی[2]، و حمایت[3] عمده تکالیف نماینده سیاسی شناسائی شده است.

۱ - **مذاکره:** هرگونه تماس اولیه بین کشور پذیرنده و کشور فرستنده از طریق سفیر و با مذاکره انجام می‌گیرد سفیر مقاصد و نظریات کشور متبوع خود را بکشور پذیرنده ابلاغ می‌نماید و در مقابل نظریات و اهداف و مقاصد کشور پذیرنده را دریافت و به کشور متبوع گزارش می‌نماید.

۲ - **نظارت و بررسی:** نماینده سیاسی کلیه جریانات و حوادث و اتفاقات و رویدادهای کشور محل توقف را با دقت نظاره و بررسی می‌کند و مخصوصاً آنچه راکه در روابط دو کشور مؤثر است و یا بهرحال برای اطلاع کشور متبوع خود مفید می‌داند بطور صحیح و مستمر گزارش می‌نماید.

۳ - **حمایت:** فرستاده سیاسی موظف است از جان و مال و منافع مردم کشور متبوعش در قلمرو کشور پذیرنده حمایت کند حقوق بین‌الملل حدود حمایت نمایندگان سیاسی و صلاحیتی که در این مورد دارند معین می‌نماید بند یک ماده ۳ قرارداد روابط سیاسی وین می‌گوید ۱ - وظایف هیئت نمایندگی سیاسی بالاخص عبارت است از:

الف ـ نمایندگی کشور فرستنده نزد کشور پذیرنده

ب ـ حفظ منافع کشور فرستنده و اتباع آن در کشور پذیرنده تا حدودی که در حقوق بین الملل مورد قبول است.

ج ـ مذاکره با حکومت کشور پذیرنده

د ـ استحضار از اوضاع و سیر وقایع در کشور پذیرنده با استفاده از تمام وسایل مشروع و گزارش آن به حکومت کشور فرستنده.

هـ ـ بسط روابط دوستانه و توسعه روابط اقتصادی و فرهنگی و علمی بین کشور فرستنده

---

۱ - *Negotiation.*

۲ - *Observation.*

۳ - *Protection.*

و پذیرنده.

عدم دخالت در امور کشور پذیرنده

نماینده سیاسی در عین انجام وظایف باید توجه کند که حق ندارد در امور داخلی کشور پذیرنده دخالت کند باید توجه کند که وظیفه او بسیار حساس و دقیق است ممکن است اگر با تدبر و بینش توام نباشد به تیره‌گی روابط انجامد. نظارت و بررسی نباید شکل دخالت را پیدا کند هرگونه تماس نابجا با اتباع کشور پذیرنده، هرگونه دخالت در امور سیاسی مشکل بزرگی را باعث می‌گردد خواه اینکه خود سرانه از حدود وظیفه خارج گردد، یا از طرف کشور متبوع خود دستور داشته باشد. چنانچه نماینده سیاسی مرتکب دخالت در امور سیاسی کشور پذیرنده شود و یا بهرحال کشور پذیرنده اعمال او را اینطور تلقی کنند به دولت متبوع وی اخطار می‌کند که نماینده خود را فراخواند و چنانچه دخالت شدید و علنی باشد ممکن است بوی اخطار کنند ظرف مدت معینی از قلمرو آن کشور خارج شود

امتیازات و مصونیتهای نمایندگی سیاسی

بمناسبت موقعیت خاصی که نماینده سیاسی بنمایندگی از یک کشور مستقل دارد و بلحاظ وظایف دقیقی که بعهده او است حقوق بین‌الملل امتیازات و مصونیتهائی برای او شناخته است که کشورها باید با حسن نیت آنرا رعایت کنند

۱ ـ مبنای مصونیت سیاسی: می‌گویند اساس و مبنای مصونیت سیاسی اصل برون مرزی است، اصل برون مرزی خود در واقع استثنائی است بر قاعده کلی حاکمیت سرزمینی هر کشور، با این توضیح هر کشوری بر قلمرو خود حاکمیت دارد و این حاکمیت شامل همه افراد ساکن و همه اموال واقع در آن قلمرو می‌گردد با رعایت اصل برون مرزی نسبت به نمایندگان سیاسی یعنی آنها از حاکمیت درون مرزی خارج‌اند

۲ ـ انواع امتیازات و مصونیتها: مصونیت اماکن هیئت نمایندگی، مصونیت قضائی،

مصونیت از ادای شهادت.

الف ـ مصونیت اماکن هیئت نمایندگی سیاسی: بر طبق ماده ۲۲ قرارداد وین اماکن هیئت نمایندگی و اسباب و اثاثیه و اشیاء دیگر موجود در آن و همچنین وسایل نقلیه هیئت نمایندگی قابل تفتیش و توقیف و مصادره نیست بایگانی و اسناد هیئت نمایندگی در هر حال و وضعیت مصون از تعرض است. کشور پذیرنده در حدود قوانین خود موجبات تسهیل تملیک کشور فرستنده را در مورد اماکن مورد احتیاج هیئت نمایندگی سیاسی فراهم می‌سازد و نمایندگی سیاسی کشور فرستنده نباید قبل از موافقت صریح و قبلی کشور پذیرنده در محلی غیر از محل استقرار هیئت نمایندگی دفتری برقرار نماید هیئت نمایندگی و رئیس آن حق دارند پرچم و علامت کشور فرستنده را در امکنه و از جمله در محل اقامت رئیس هیات نمایندگی و بر روی وسائط نقلیه نصب نمایند

ب ـ مصونیت قضائی: مصونیت قضائی شامل معافیت از تعقیب جزائی و مدنی است نماینده سیاسی به آن جهت معاف گردیده که جلب و بازداشت وی بانجام وظایف او لطمه وارد می‌سازد تعقیب مدنی هم در مورد نماینده سیاسی انجام نمی‌شود زیرا اجرای حکم حقوقی هم خواه بصورت ضبط اموال و یا بازداشت شخص باشد با چنین ماموریتی سازگار نیست.

کشور پذیرنده در تمام اوقات موظف به رعایت مصونیت قضائی فرستاده سیاسی می‌باشد مگر اینکه رفتار فرستاده طوری باشد که نظم عمومی آن کشور را تهدید کند در چنین وضعی کشور پذیرنده مجاز است که فرستاده سیاسی را از ادامه رفتار خلاف نظم عمومی باز دارد و همچنین اگر ثابت شود که فرستاده سیاسی در توطئه‌ای علیه حکومت دست داشته دیگر نمی‌توان انتظار داشت اصل مصونیت با شدت بنفع وی اجرا گردد مثلاً در سال ۱۷۱۷ سفیر سوئد در انگلستان به اتهام شرکت در توطئه‌ای علیه ژرژ اول بازداشت گردید و اوراق و اسنادی که در اختیار داشت مورد تفتیش واقع شد البته در آن زمان مصونیت سفرا بر طبق عرف بین‌المللی مورد رعایت قرار می‌گرفت ولی بقدرت زمان حاضر نبود.

ج ـ مصونیت از ادای شهادت: نماینده سیاسی موظف نیست در برابر محاکم کشور پذیرنده حضور یابد و در دعاوی مدنی و یا جزائی به ادای شهادت مبادرت ورزد[1] اما در صورتیکه خود او علاقمند به ادای شهادت باشد مانعی در این امر وجود ندارد.

معافیت از پرداخت مالیات

نمایندگان سیاسی از پرداخت انواع مالیات مستقیم معاف‌اند به اماکن مربوط به هیئت نمایندگی سیاسی مالیات و عوارضی تعلق نمی‌گیرد. طبق ماده ۲۳ قرارداد وین اولاً کشور فرستنده و رئیس هیئت نمایندگی بابت اماکن هیئت که در مالکیت یا اجازه دارند از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض ملی، منطقه‌ای و شهری معاف‌اند مگر اینکه دریافت این مالیات یا عوارض در ازاء انجام خدمات خاص مانند آب و برق تلفن و حمل زباله و غیره باشد ثانیاً در صورتیکه طبق قوانین کشور پذیرنده پرداخت این مالیاتها و عوارض بعهده شخصی باشد که باکشور فرستنده یا با رئیس هیئت معامله می‌کند معافیت مالیاتی موضوع این ماده منتفی خواهد بود طبق ماده ۳۴ مامور سیاسی از پرداخت کلیه عوارض شخصی یا مالی یا منطقه‌ای یا شهری معاف است مگر در موارد زیر:

الف ـ مالیات غیرمستقیم که معمولاً جزء قیمت کالا یا خدمت محسوب می‌شود.

ب ـ مالیات و عوارض اموال غیرمنقول خصوصی واقع در کشور پذیرنده جز در مواردیکه مامور سیاسی مال را بنمایندگی کشور فرستنده و برای مقاصد هیئت نمایندگی در تصرف داشته باشد.

---

۱ ـ در سال ۱۸۵۶ در واشنگتن قتلی در حضور نماینده سیاسی هلند صورت گرفت شهادت وی در دادگاه فوق‌العاده ضروری بود وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا از نماینده سیاسی مزبور درخواست کرد که برای ادای شهادت در دادگاه حاضر شود در عین حال متذکر شد که دولت امریکا وی را موظف به حضور در دادگاه نمی‌داند فرستاده سیاسی از حضور در دادگاه خودداری کرد دولت امریکا در این خصوص به دولت هلند متوسل شد دولت هلند امتناع نماینده سیاسی خود را از حضور در دادگاه جهت ادای شهادت موجه دانست ولی به او اجازه داد که در برابر وزیر خارجه امریکا با ادای سوگند شهادت بدهد ولی چون بموجب قوانین محلی شهادت فرستاده سیاسی هلند نزد وزیر امور خارجه هیچگونه ارزش حقوقی نداشت شهادت وی استماع نگردید و دولت امریکا از دولت هلند خواست که نماینده سیاسی خود را فرا خواند *Oppenheim,o international law vol, 1. p. 802.*

ج ـ مالیات برارث که از طرف کشور پذیرنده دریافت می‌گردد با رعایت مفاد بند ۴ ماده[1] ۳۹.

د ـ مالیات و عوارض اخذ شده از درآمدهای شخصی حاصل در کشور پذیرنده و همچنین مالیات بر سرمایه‌های بکار افتاده در بنگاههای تجارتی آن کشور.

هـ ـ مالیات و عوارضی که در برابر انجام خدمات خاصی وصول می‌شود.

و ـ هزینه‌های ثبت و دادرسی و رهن و تمبر در مورد اموال غیر منقول با رعایت مفاد ماده ۲۳ (عدم معافیت در مورد برق و آب ـ گاز و ...)

معافیت از مقررات گمرکی

بسیاری از کشورها بر اساس نزاکت بین‌المللی بماموری سیاسی کشورهای خارجی اجازه می‌دهند که از معافیتهای گمرکی بهره‌مند گردند ضمن ماده ۳۶ قرارداد وین در خصوص مورد مقرر گردیده

۱ ـ کشور پذیرنده طبق قوانین و مقرراتی که وضع می‌نماید ورود اشیاء زیرا با معافیت از حقوق گمرکی و عوارض و سایر هزینه‌های فرعی جز مخارج انبارداری و باربری و هزینه‌های ناشی از خدمات مشابه اجازه خواهد داد:

الف ـ اشیاء مورد استفاده رسمی هیئت نمایندگی

ب ـ اشیاء مورد استفاده شخصی مامور سیاسی یا بستگان او که اهل خانه او هستند و از جمله اثاثه‌ای که برای منزل خود لازم دارد.

۲ ـ توشه شخصی مامور سیاسی از تفتیش معاف است مگر اینکه دلائل جدی دال بر وجود اشیائی در آن که مشمول معافیتهای مندرج در بند ۱ این ماده نیست در دست بوده و با ورود و صدور اشیاء بموجب قوانین یا مقررات قرنطینه کشور پذیرنده ممنوع باشد

---

۱ ـ بند ۴ ماده ۳۹ می‌گوید در صورت فوت یک عضو هیئت نمایندگی که تبعه کشور پذیرنده یا مقیم دائم در آن کشور نمی‌باشد و یا در صورت فوت یکی از بستگان او که اهل خانه او هستند کشور پذیرنده خروج اموال منقول متوفی را اجازه می‌دهد باستثنای اموالی که در کشور پذیرنده تحصیل شده و در موقع فوت ممنوع الصدور باشد از اموال منقول که وجود آن در کشور پذیرنده صرفاً به سبب حضور متوفی در آنجا به سمت عضو هیئت یا یکی از بستگان عضو هیئت بوده مالیات بر ارث اخذ نمی‌گردد.

در چنین صورتی تفتیش جزدر حضورمامور سیاسی یانمایندهمجاز او صورت نخواهدگرفت.

روابط مامور سیاسی با کشور ثالث

ممکن است نماینده سیاسی برای حضور در محل ماموریت از قلمرو کشور ثالثی عبور کند یا در قلمرو کشوری سکونت داشته باشد که تحت اشغال کشور متخاصم دیگری است، یا علاوه بر ماموریت در کشور پذیرنده در کشور ثالثی هم مامور گردد. در موارد بالاکشور ثالث هم مطرح است اگر مامور سیاسی برای رسیدن به محل ماموریت از کشوری عبور می‌کند این کشور باید حق عبور بدون مزاحمت[1] را برای وی مراعات نماید البته این حق عبور بدون مزاحمت محدود بمدتی است که واقعاً برای عبور ضرورت دارد والا اگر مامور سیاسی برای سیر و سیاحت کشور ثالثی را مورد بازدید قرار دهد از هیچگونه امتیازی برخوردار نمی‌باشد هرگاه کشور متخاصم مرکز کشور دشمن را که نمایندگان سیاسی هم ساکن می‌باشند اشغال نظامی نماید آن نمایندگان سیاسی همچنان از مصونیتها برخوردارند[2].

همراهان مامور سیاسی و مصونیت آنها

همراهان نماینده سیاسی به چهار دسته قابل تقسیم‌اند:

---

۱ ـ *Right of innocent passage*

۲ ـ ماده ۴۰ قرارداد وین در این رابطه می‌گوید:
۱ ـ موقعی که مامور سیاسی به قصد عزیمت یا بازگشت به محل ماموریت و یا برای مراجعت به وطن از خاک کشور ثالثی که در صورت لزوم روا دید صادر نمود عبور می‌کند یا در آنجا حضور دارد کشور ثالث او را از تعرض مصون داشته و مشمول کلیه مصونیتهائی که برای عبور یا بازگشت وی ضرورت دارد خواهد نمود همین مقررات از طرف کشور ثالث در مورد اعضای خانواده مامور که از مزایا و مصونیتها بهره‌مندند و همراه مامور سیاسی یا جداگانه برای پیوستن باو یا مراجعت بوطن مسافرت می‌کنند اعمال خواهد شد.
۲ ـ کشورهای ثالث نباید در شرایط مشابه به آنچه در بند اول این ماده مقرر است عبور کارمندان اداری و فنی یا خدمه هیئت نمایندگی و افراد خانواده آنها را از قلمرو خود دچار اشکال سازند.
۳ ـ کشورهای ثالث نسبت به مکاتبات و سایر وسایل ارتباط رسمی از جمله پیامهای کد و رمز که از خاک آنها می‌گذرد همان آزادی و حمایتی را اعطا خواهند کرد که کشور پذیرنده در این باره مرعی می‌دارد نسبت به پیک‌های سیاسی که در صورت لزوم روا دید تحصیل کرده‌اند و نیز نسبت به کیسه‌های سیاسی عبوری....

طبقه اول شامل رایزنان[۱] ـ وابسته‌ها[۲] ـ دبیران[۳] ـ اعضای شانسلری[۴] مترجمین ـ کشیش ـ پزشک و مستشاران حقوقی می‌باشند اسامی این افراد به وزیر خارجه کشور پذیرنده تسلیم می‌گردد.

طبقه دوم شامل خدمه خصوصی نماینده سیاسی‌اند از جمله انواع معلمین و خدمه خصوصی.

طبقه سوم شامل اعضاء خانواده نماینده سیاسی از جمله همسر ـ فرزند و بستگان نزدیک.

طبقه چهارم شامل خدمه پستی است در اکثر سفارتخانه‌ها بمنظور تامین روابط محرمانه متصدیانی بعنوان پیک سیاسی پیش‌بینی شده‌اند.

مطابق اصول کلی اعضاء هیئت نمایندگی تماماً از مصونیت برخوردارند فقط در مورد خدمتگزاران هیئت سیاسی روش ثابتی نیست.

کشورهائی مثل اتحاد شوروی سابق و ترکیه برای خدمتکاران مصونیتی نمی‌شناسند برعکس کشورهائی مثل فرانسه و سویس و دانمارک خدمتکاران از تمام مصونیت برخوردارند خواه تبعه کشور پذیرنده باشند یا کشور فرستنده. و بالاخره پاره‌ای از کشورها مثل لهستان ـ رومانی ـ هلند ـ اسپانیا فقط برای خدمتکارانی که تبعه کشور فرستنده هستند قائل به مصونیت می‌باشند.

بند ۴ ماده ۳۷ قرارداد وین ۱۹۶۱ خدمتکاران شخصی اعضاء هیئت نمایندگی را که تبعه کشور پذیرنده نباشند از پرداخت مالیات و عوارض بابت حقوقی که دریافت می‌دارند.معاف می‌کند استفاده از مزایا و مصونیتهای دیگر در حدودی است که کشور پذیرنده مجاز می‌داند معهذا کشور پذیرنده نباید حق حاکمیت خود را در مورد این اشخاص طوری اعمال کند که بنحو غیرمتناسبی مانع انجام وظیفه هیات نمایندگی گردد.

---

۱ _ *Counsellors*

۲ _ *Attaches*

۳ _ *Secretaries*

۴ _ *Chancellors*

بند ۱ ماده ۳۷ بستگان نماینده سیاسی راکه اهل خانه او هستند در صورتیکه تبعه کشور پذیرنده نباشند از مزایا و مصونیتهای شخصی نماینده سیاسی برخوردار می‌داند.

زبان دیپلماسی

منظور از زبان دیپلماسی زبانی است که معمولاً نمایندگان کشورها ترجیح می‌دهند مذاکرات خود را به آن زبان انجام دهند و اسناد و مکاتبات و گزارشاتی که می‌دهند بهمان زبان نگهداری و حفظ شود ابتدا زبان مذاکرات سیاسی یا باصطلاح زبان دیپلماسی زبان لاتین بود در زمان لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه زبان فرانسه هم در روابط بین کشورها زبان رسمی شد کشورها می‌توانند برحسب عرف بین‌المللی فرانسه یا لاتین را انتخاب کنند یا زبان رسمی خود را مورد استفاده قرار دهند معلوم است زبان واحد در مذاکرات وگسترش آن بین کشورها در تسهیل ارتباط و رسیدن به تفاهم کمک بسیار می‌کند بعد از اینکه زبان فرانسه مدتی نسبتاً طولانی این اعتبار راکسب کرده بود در کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ زبان انگلیسی هم هم‌ردیف زبان فرانسه شد در کنفرانس سانفرانسیسکو ۱۹۴۵ زبان فرانسه و انگلیسی در مذاکرات بکار می‌رفت سایر زبانهائی که در کنفرانس مورد استفاده قرار می‌گرفت به یکی از این دو زبان ترجمه می‌گردید. در حال حاضر هم با اینکه ۵ زبان (انگلیسی ـ فرانسه ـ روسی ـ چینی ـ اسپانیولی) در سازمان ملل متحده رسمیت دارد ولی زبان کار سازمان ملل و سازمانهای تخصصی همان انگلیسی و فرانسه است.

قطع روابط سیاسی کشورها

قطع رابطه سیاسی بمنزله پس گرفتن شناسائی نیست همچنان که لازمه شناسائی هم اعزام نماینده و سفیر نمی‌باشد، در صورت بروز اختلاف بین دوکشور یا سوء استفاده یکی ازکشورها از نمایندگی سیاسی خود هر یک ازکشورها می‌توانند رابطه سیاسی فی مابین را قطع کنند قطع رابطه سیاسی ممکن است با فراخواندن نماینده سیاسی خود و یا

اخراج نماینده سیاسی کشور مقابل و یا اخطار برای ترک خاک کشور صورت گیرد در هنگام بروز آثار جنگ و شروع عملیات جنگی رابطه سیاسی هم قطع می‌شود.

بر طبق ماده ۴۵ قرارداد بین‌المللی روابط سیاسی مصوب ۱۹۶۱ وین بهنگام قطع رابطه کشور پذیرنده نماینده سیاسی موظف است اماکن هیئت نمایندگی و اموال و بایگانی آنها را محترم بدارند و حمایت نمایند و کشور فرستنده نماینده می‌تواند حفاظت اماکن و اموال را به کشور ثالثی که مورد قبول کشور پذیرنده باشد واگذار نماید. کشور فرستنده نماینده هم می‌تواند حفظ منافع اتباع خود را به کشور ثالثی که مورد قبول کشور پذیرنده باشد واگذار کند.

اصل برابری کشورها

کشورها در جامعه جهانی دارای شخصیت حقوقی مساوی هستند این تساوی نتیجه حق حاکمیت آنها به عنوان کشورهای مستقل می‌باشد بنظر مورگانتا برابری و تساوی کشورها از جهت سیاسی است یعنی کشورها هر قدر هم کوچک باشند بطور مساوی از استقلال و حاکمیت برخوردارند. منشور سازمان ملل متحد با اینکه طبق ماده ۲ آن بر اصل تساوی حق حاکمیت تمام اعضاء استوار است[1] مع‌الوصف در همان منشور حقوق و مزایائی برای پنج کشور بزرگ بعد از جنگ جهانی دوم یعنی امریکا، انگلستان، چین، روسیه و فرانسه قائل شده است که با اصل تساوی مغایرت و تضاد دارد از جمله امتیازات این پنج کشور استفاده از حق وتو در شورای امنیت است که تأثیر زیادی در وضع آنها تاکنون داشته و هر یک با استفاده از این حق در موارد لازم خود را در موقعیت ممتازی قرار داده‌اند. همچنین عضویت دائمی آنان در شورای امنیت امتیاز دیگری است که این پنج کشور دارند و بالاخره لازم‌الاجراء بودن مصوبات شورا در مقابل مصوبات مجمع عمومی که فقط صورت توصیه را دارد. علاوه بر این عملاً دول بزرگ در قراردادها و مقاوله‌نامه‌ها امتیازات بیشتری می‌گیرند، مثل امتیاز پایگاه در کشورهای کوچک،

---

۱ ـ بند ۱ ماده ۲ منشور می‌گوید «این سازمان مبتنی است بر اصل تساوی کشورهای عضو».

فرستادن مستشار، در اختیار داشتن مواصلات و مواضع مهم، امکان داشتن سلاحهای فوق‌العاده، بعضی استدلال می‌کنند این امتیازات برخلاف اصل تساوی نیست زیرا در کنفرانس سانفرانسیسکو این اکثریت کشورهای شرکت کننده بودند که مفاد منشور را تصویب کردند و بعد هم همه کشورهای عضو آنرا به تصویب قوه مقننه خود رسانده‌اند بهرحال مشکل است که این امتیازات بارز را به استفاده از اصل تساوی و اقدامی که در ۴۸ سال قبل انجام گرفته توجیه نمائیم ولی می‌توان گفت که در غیر شورای امنیت اعم از ارکان اصلی ملل متحد مثل مجمع عمومی و سازمانهای تخصصی وابسته اصل برابری تا حدودی مراعات‌شده هریک از کشورهای عضو دارای یک رأی هستند در کنفرانس‌های بین‌المللی هم هر یک از کشورهای شرکت کننده چه کوچک و چه بزرگ از حق رای مساوی برخوردارند البته عدم تساوی از جهت توانائیها و امکانات در عمل وجود دارد از جهت قدرت نظامی، منابع طبیعی، پیشرفت تکنولوژیک، وضع اقتصادی، جمعیت و موقعیت بین‌المللی بین دول وضع یکسانی نیست و همین موجب می‌گردد یک کشور قدرتمند به حساب آید و از لحاظ اقتصادی سیاسی بر تعداد وسیعی از کشورها مقدم باشد و طبعاً نماینده‌اش در کنفرانس گرداننده و راهنما و صاحب نفوذ باشد[1] قابل انکار نیست، مشکلی است در مقابل اصل تساوی که رفع و نادیده گرفتن آن هم بسادگی ممکن نیست نکته قابل توجه دیگر در مسئله تساوی این است که در سطح بین‌المللی مساوات در مقابل قانون مطرح است نه مساوات از حیث حقوق و امتیاز[2] چنانچه کشورهائی که بطور دائم بی‌طرف شناخته شده‌اند دارای همان حقوق و وظایف کشورهای بی‌طرف هستند که قطعاً سایر کشورها دارا نمی‌باشند و چانچه کشورهائی که ساحل ندارند عیناً

---

۱ ـ وان دیک *(Van Dyke)* دانشمند امریکائی در این رابطه می‌گوید اصل تساوی کشورها بدین معنی نیست که کشورها از هر جهت با هم مساوی هستند بلکه اصل تساوی معنایش این است که تمام کشورها بطور مساوی از احترام به حقوقی که دارا می‌باشند برخوردارند به عبارت دیگر هر حقی که کشوری دارا است باید به همان نحو مورد احترام قرار گیرد که حقوق سایر کشورها مورد احترام قرار گرفته است.

۲ ـ کلسن *(Kelsen)* حقوقدان می‌گوید منظور تساوی مساوی در برابر قانون نیست نظیر تساوی که افراد در جامعه داخلی دارند.

همان حقوق و وظایف کشورهای دارای ساحل را دارا نمی‌باشند[1]

طبق دو اصل حاکمیت و مساوات هر کشور مستقلی از صلاحیت محاکم و مراجع قضائی کشورهای دیگر مصون است هیچ کشوری نمی‌تواند برابر اصول حقوق بین‌الملل حوزه صلاحیت قضائی و یا سیاسی خود را شامل حال کشور دیگری نماید[2] بنابراین با

---

۱ ـ اوپنهایم در جلد اول حقوق بین‌الملل خود صفحات ۱۶۳ نتایج مساوات در حقوق بین‌الملل را بـاین شرح خلاصه می‌نماید:

۱ ـ در مسائلی که توافق اطراف آن برای حل و فصل لازم است هر کشور یک رای دارد.

۲ ـ غیر از مواردی که از قبل توافق شده رای کوچکترین کشور همان ارزش را دارد که رای قویترین آن کشورها دارد.

۳ ـ هیچ کشوری نمی‌تواند صلاحیت خود را به حدود صلاحیت کشور دیگری توسعه دهد.

۴ ـ دادگاههای هیچ کشوری بخود اجازه نمی‌دهند که ارزش تصمیمات قضائی کشور دیگری را کـه خلاف حقوق بین‌الملل نباشد و در خود آن کشور هم اثر داشته باشد بررسی نمایند.

۲ ـ اما گاهی در عمل یک کشور بزرگ یا به اصطلاح ابرقدرت مثل ایالات متحده امریکا با تمام ادعاهائی که به رعایت اصول حقوق بین‌المللی دارد به یک کشور مستقل ولی کوچک حمله می‌کند و بعد اقدامات نظامی علیه یک کشور را تحت پوشش دفاع از اتباع خود که در خطر بودند قرار می‌دهد برای چندمین بار ثابت می‌شود هر جا منافع دول بزرگ ایجاب نماید قانون و اصول حقوق بین‌المللی جای خود را به زور و اسلحه می‌دهد حمله ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳ قوای نظامی امریکا به گرانادا از آن جمله است و ما برای نمونه آن را توضیح می‌دهیم: گرانادا با ۲۱۳ کیلومتر مربع وسعت و ۱۱۰ هزار جـمعیت در فـاصله ۲۵۶۰ کـیلومتری ایالات متحده قرار دارد استقلال خود را در ۱۹۷۴ از انگلیس بدست آورد و به عنوان کشوری مستقل به عضویت سازمان ملل و بعضی دیگر از سازمانها درآمد. قاعده عدم مداخله به عنوان یک اصل لازم‌الاجرا و شناخته شده در روابط کشورها است کشورها مکلفند در روابط بین‌المللی خـود در امـور داخـلی کشـور دیگری مداخله نظامی نکنند مگر در مواردیکه مجاز شناخته شده مثل دفاع مشروع بـه مـوجب حـقوق بین‌الملل هر کشوری قانوناً حق دارد که طبق اصل حق تعیین سرنوشت داخلی خود هرنوع نظام سیاسی حکومتی را که مایل باشد انتخاب کند بعلاوه چنین حقی بطور کامل و تمام عیـار و نـیز بـدون دخـالت کشورهای دیگر قابل استفاده است تأسیس حکومتی که از لحاظ ایدئولوژیکی با میل کشور دیگری سازگار نباشد به کشور اخیرالذکر حق نمی‌دهد که به بهانه دفاع از امنیت خود به حمله نظامی مـتوسل شـود بـه عبارت دیگر کشوری نمی‌تواند به اعتبار اینکه روزی در معرض تهدید کشور دیگری قرار می‌گیرد دست به مداخله نظامی بزند. همکاری آشکار و پنهان یک کشور بخـاطر بـرانـدازی یک رژیـم مخـالف مـداخـله غیرقانونی و نقض موازین بین‌المللی است ادعای امریکا براینکه اتباعش در خطر بوده‌اند بعداً برای موّجه جلوه دادن اقدام مطرح شده است به مخاطره افتادن جان گروهی از اتباع برای توجیه مداخله باید واقعی، قریب‌الوقوع، معتبر و معتنابه باشد.به علاوه عملیات نظامی باید محدود به یک گروه نجات باشد نه اینکه بنیاد یک حکومت را واژگون سازد چنین شرایطی برای توجیه مداخله باید تحقق یابد به علاوه در حمله گرانادا دست به یک مانور فریبانه زده شد حداقل پنج کشور حوزه کارائیب امریکا را دعوت کردند تا دست به مداخله مسلحانه بزند در حالیکه در اساسنامه ۱۹۸۱ این سازمان که گرانادا هم عضویت دارد به دفـاع دسته جمعی برطبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد در مواقع خطر اتکاء شـده است و بـهیچوجه پـیش‌بینی نگردیده که بر ضد یک کشور عضو درخواست کمک خارجی بشود نکته مهم اینکه برطبق عهد نامه ☞

وجود اینکه هر کشوری می‌تواند در دادگاههای سایر کشورها اقامه دعوی کنند اقامه دعوی علیه آنها در دادگاههای خارجی میسر نیست مگر در موارد خاصی که کشوری داوطلبانه صلاحیت دادگاه خارجی را قبول کرده باشد.

یکی دیگر از نتایج مساوات کشورها شناسائی مصوبات و آراء رسمی ارکان دولت خارجی می‌باشد یعنی محاکم کشور نباید خود را صالح در رسیدگی به ارزش یا قانونی بودن مصوبات و آراء رسمی ارکان دیگر دول یا اعمال رسمی نمایندگان آنها بدانند مخصوصاً در مواردیکه آن آراء یا مصوبات در کشور همان حوزه دادگاه باید اجرا شود و مغایرتی با حقوق بین‌الملل ندارند مثلاً وقتی قوه مقننه ایران صنعت نفت را ملی اعلام کرد کشورهای دیگر باید آن اقدام داخلی قوه مقننه ایران را بدون حرف بپذیرند زیرا اصل ملی کردن برخلاف حقوق بین‌الملل نبود در حالیکه دولت انگلیس مدتی از شناسائی این مصوبه امتناع داشت البته بهانه می‌آورد که بر خلاف موازین حقوق بین‌الملل قانون تصویب شده است قاعده اینکه کشوری نمی‌تواند حوزه قضائی یا سیاسی خود را شامل حال کشور دیگری نماید هم در حقوق بین‌الملل خصوصی مطرح است و هم در حقوق بین‌الملل عمومی و در بسیاری موارد منافع خاص کشورها باعث عدم شناسائی و عدم اجرای این قاعده می‌گردد اعمال این قاعده بهیچوجه به آن معنی نیست که مصوبات خلاف حقوق بین‌الملل کشوری در سرزمینی غیر از آن کشور هم محترم اعلام شود مثلاً اگر کشوری در تأئید تبعیض نژادی یا در مورد قبول بردگی قانونی

☞ تصمیمات مربوط به دفاع و امنیت باید به اتفاق آرای اعضاء سازمان باشد این شرط مسلماً در مورد گرانادا رعایت نشده حمله نظامی امریکا به گرانادا نقض آشکار چند موافقتنامه بین‌المللی هم هست که امریکا خود را مقید به رعایت آنها می‌دانسته از جمله منشور سازمان ملل ۱۹۴۵ منشور سازمان کشورهای امریکائی ۱۹۴۸ بوگوتا. عهدنامه کمکهای متقابل کشورهای امریکائی ریودژانیرو ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل در ۲ نوامبر ۱۹۸۳ با صدور قطعنامه‌ای اعلام کرد که دخالت مسلحانه در گرانادا تخلف آشکار از قانون بین‌المللی بوده است ۹ کشور که بنفع امریکا به قطعنامه رای مخالف دادند عبارت بودند از امریکا!، اسرائیل، السالوادور، و ۶ کشوری که در حمله نظامی شرکت داشته‌اند و بلافاصله بعد از حمله امریکا کوبا و مکزیک اعلام شکایت نمودند آلمان خواست فوراًامریکا گرانادا را ترک کند، انگلیس حمله امریکا را غیرموجه و خطرناک شناخت و قطعنامه مجمع عمومی علیه امریکا با ۱۰۸ رای تصویب شد. مراجعه شود به شماره ۱۱ مجله حقوقی زمستان ۶۸ مقاله با عنوان حمله امریکا به گرانادابقلم کریستوفر جوینز ترجمه اسداله کریمی صفحه ۲۳۹ و بعد.

وضع کرد که مخالف قواعد کلی حقوق بین‌الملل است این چنین قوانین قابل شناسائی سایر کشورها نیست و اجرای آن مسؤولیت بین‌المللی کشور فوق را هم از لحاظ حقوق بین‌الملل فراهم می‌سازد منظور قوانین و آراء محاکمی است که در جهت حقوق بین‌الملل و اصول کلی حقوقی باشد.

شخصیت بین‌المللی کشور

همانطور که قبلاً گفتیم موضوع حقوق بین‌الملل کشورها هستند،کشور شخصیت حقیقی حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد همچنان که در حقوق داخلی افراد اشخاص حقیقی محسوب می‌شدند بنابراین در جامعه بین‌الملل هر کشور یک شخصیت یا واحد بین‌المللی محسوب می‌شود در حقوق داخلی اشخاص حقوقی تاسیساتی می‌باشندکه از جمعی افراد تشکیل شده و قانونگذار از لحاظ امکان فعالیت و انجام یک سلسله اعمال مجموع آن افراد را یک شخصیت مستقل حقوقی شناخته و مثل افراد برایشان وظایف و تکالیفی مقرر داشته مثل شرکتهای تجارتی و مؤسسات فرهنگی که دارای شخصیت حقوقی می‌باشند درحوزه حقوق بین‌الملل شخصیت حقیقی راباید همان کشور دانست.

جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده امریکا، فرانسه و امثال آن شخصیت حقیقی این مجموعه‌اند و سازمانهای بین‌المللی که دارای شخصیت حقوقی هستند از تصمیم همان شخصیت حقیقی حقوق بین‌الملل که کشورهای می‌باشند ایجاد شده‌اند مثل سازمان ملل متحد و جامعه کشورهای غیر متعهد، و سازمان وحدت افریقا و شورای همکاری منطقه خلیج فارس و نظایر این سازمانها که هر یک با خواست تعدادی زیاد یا کم از کشورها بوجود آمده‌اند و می‌توان آنها را شخص حقوقی حقوق بین‌الملل شناخت.

در حقوق بین‌الملل شخصیت حقیقی یعنی کشورها بوجود آورنده حق و تکلیف‌اند باین معنی که هم قانون وضع می‌کنند و هم مجری آن هستند و سازمانهای بین‌المللی چنین شخصیتی را فاقد هستند فرد در سطح ملی واحد اصلی است در حالیکه در سطح بین‌المللی فقط در مواردی که مبتنی بر توافق کشورها باشد صاحب حق و

تکلیف می‌گردد قواعدی مثل منع بردگی، بین‌المللی شدن جرم دزدی دریائی[1]، منع تبعیض در مقابل قوانین بدلایل نژادی و قومی نمونه‌هائی از احراز شخصیت حقوقی برای فرد در حقوق بین‌الملل می‌باشد شخصیت حقوقی فرد در حقوق بین‌الملل کامل نیست زیرا همان حقوق و تکالیف کشورها را (و از جمله حق اقامه دعوی در مراجع قضائی بین‌المللی را مثل کشورها) ندارد مگر در موارد استثنائی[2] در جامعه بین‌المللی باید کشورها بپذیرند و توافق نمایند تا افراد مستقیماً صاحب حق و تکلیف گردند علاوه از مواردی که یاد شد در بسیاری از مقاوله نامه‌ها مثل مقاوله نامه حقوق بشر و میثاق‌های حقوق مدنی و سیاسی حقوق فرد با وسعت زیادی بیان شده است.

شرایط استقلال کشور

برای اینکه کشوری مستقل محسوب گردد معیارهائی بشرح ذیل شناسائی نموده‌اند:

الف ـ وجود دولت ثابت کرد که در صحنه بین‌المللی قدرت مافوقی را جز قواعد و موازین بین‌المللی نمی‌شناسد بنابراین سرزمینی که براساس قرارداد تحت الحمایگی کشوری را حامی خود شناخته مستقل نیست. سرزمینی که به کشوری خراج‌گذار است و ناچار به این خراج‌گذاری ادامه می‌دهد مستقل نیست.

ب ـ وجود قوه عالیه‌ای در داخل کشور که عنوان حاکمیت را دارد و در تمام داخل مرزهای کشور اعمال قدرت می‌نماید بنابراین اگر در داخل کشور قدرت مافوقی داشته باشد که آن قدرت فرمان می‌دهد حاکمیت با همان قدرت فرمانده نهائی است.

ج ـ کنترل نسبت به مردمی که در داخل کشور زندگی می‌کنند داشته باشد کشوری مستقل است که بین مردم و آن دولت رابطه تابعیت باشد بتواند با وضع قانون و مقررات

---

1 _ *Piracy*

۲ ـ از جمله این موارد استثنائی حق اقامه دعوی برای اتباع کشورهای عضو مقاوله نامه حقوق بشر می‌باشد که اتباع کشورهائی که حق شکایت فردی را قبول نموده‌اند می‌توانند علیه دولت متبوع خود در دادگاه بین‌المللی اقامه دعوی نمایند.

اعمال مردم را تحت نظارت و کنترل داشته باشد.

در مسئله استقلال کشور سیستم حکومت و شکل نظام و نوع اقتصاد آن بلااثر است یعنی توجه نمی‌شود باینکه سیستم، دولتی فدرال دارد و یا مرکزی ـ مشروطه هست یا جمهوری ـ شیوه دمکراسی است یا دیکتاتوری اقتصاد آن سرمایه‌داری است یا سوسیالیستی.

در مقابل استقلال عنوانی رساتر از عدم استقلال نمی‌توان بکار برد شاید کلمه وابستگی که بعضی استعمال کرده‌اند نتواند جای عدم استقلال را بگیرد. عدم استقلال باین معنی است که سرزمینی آزادی عمل را دارا نبوده و تحت نفوذ و کنترل قدرت دیگری قرارگیرد ایالات آلاسکا و نیویورک مثل دیگر ایالات امریکا استقلال ندارند زیرا دولت مرکزی امریکا روابط خارجی همه ایالات کشور را عهده‌دار است. روابط خارجی ایالت کبک *(Quebec)* با کانادا است بنابراین کبک فاقد استقلال است ایران در جامعه بین‌المللی کشور مستقلی است زیرا یک واحد سیاسی و در روابط خارجی تحت نفوذ و کنترل کشور دیگری نیست بسیاری از کشورهائی که امروز عضو جامعه بین‌المللی هستند از سال ۱۹۶۰ به بعد استقلال خود را اعلام کرده‌اند و قبلاً فاقد استقلال بودند. همانطور که سرزمینهائی ممکن است اعلام استقلال کنند و واقعاً هم مستقل گردند ممکن است کشورهائی با ورود در اتحادیه‌ای یا الحاق به کشوری یا الحاق به یکدیگر و تشکیل واحد جدیدی استقلال قبلی را از دست بدهند. مثلاً سرزمینی بنام تانگانیکا با داشتن شرایط اعلام استقلال نمود و سرزمین زنگبار هم بهمین ترتیب مستقل شد بعداً این دو کشور مستقل بهم پیوستند استقلال تانگانیکا و استقلال زنگبار از بین رفت واحد جدیدی از الحاق آن دو بنام تانزانیا تشکیل شد که دارای استقلال می‌باشد. یمن شمالی و یمن جنوبی که سالها در اثر تجزیه یمن، استقلال پیدا کرده بودند و هر کدام بطور مستقل به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند و روابط خارجی مربوط به خود داشتند با وحدتی که پیدا کردند بصورت یک قدرت در آمدند تشکیل آلمان واحد در پایان سال ۱۹۹۰ از وحدت دو آلمان فدرال با جمهوری دمکراتیک آلمان شکل و نمونه دیگری از

پیوستن دو واحد مستقل بهم است.

درجات استقلال

آیا استقلال درجاتی دارد؟ آیا می‌شود استقلال را به کامل و ناقص تقسیم کرد و یا فقط یک نوع وجود دارد و نبودن آن یعنی عدم استقلال واقعیتهائی که در جامعه بین‌المللی شکل گرفته برای استقلال هم درجاتی قائل شده‌اند مستقل ـ تحت‌الحمایه ـ مستعمره.

۱ ـ کشور با استقلال کامل:

کشور وقتی عنوان مستقل دارد که بتواند با شخصیت حقوقی کامل *(Full Sovereign)* در کلیه مسائل با سایر واحدهای بین‌المللی معاهده تنظیم کند البته معاهده باید در چهار چوب اصول حقوق بین‌الملل باشد مگر در مواردی که اکثریتی از کشورها اراده‌شان بر این تعلق گرفته باشد که اصول جدیدی جانشین قواعد قبلی حقوق بین‌الملل گردد.

۲ ـ کشورهای با استقلال ناقص *(Not _ Full Soveraign)*:

این کشورها فقط در مورد بعضی از مسائل دارای استقلال هستند و قدرت مافوق و شخصیتی مثل کشورهای مستقل دارند اما در مسائلی که اداره آن به کشور دیگری محول شده شخصیت حقوقی مستقل ندارند از آن جمله کشورهای تحت‌الحمایه‌اند که باید پاره‌ای از مسائل آنها را کشور دیگری اداره نماید.

۳ ـ کشورهای بدون استقلال:

سرزمینهائی که عنوان مستعمرات را دارند حاکم بر سرنوشت خود نیستند و دارای استقلال نمی‌باشند و نمی‌توانند از جهت حقوق بین‌الملل مستقیماً موضوع حق و

تکلیف قرار گیرند اما از سال ۱۹۶۰ که قطعنامه ختم استعمار از تصویب مجمع عمومی گذشت استعمار وضعی غیرقانونی پیدا کرد و برابر همین قطعنامه کشورهای استعماری تکلیف دارند با قید فوریت به مستعمرات خود استقلال بدهند با اینکه وضع حقوقی سرزمینهای تحت استعمار[1] مثل سابق نیست و دیگر جزئی از کشور استعماری محسوب نمی‌شوند و با اینکه غالب آن سرزمینها استقلال یافته‌اند مع‌الوصف معدود سرزمینهائی دارای این وضع‌اند.

شناسائی حاکمیت

حاکمیت عبارت است از صلاحیت قوه مافوق بعبارت دیگر حاکمیت یعنی

---

۱ ـ از قرن ۱۶ توسعه امپریالیسم اروپا شروع گردید و در اواسط قرن ۱۹ یعنی زمانی که کشف نقاط ناشناخته پایان یافت دولتهای اروپایی حرکت استعماری خود را تشدید کردند پیشرفت علم و تکنولوژیک باعث شد به آسانی بر اقوام دیگر تفوق پیدا کنند و اداره امور آنها را بدست گیرند از یکطرف اروپائیان در راه قدرت‌طلبی و توسعه‌یابی قرار گرفته بودند و این طریق ایجاب می‌کرد که سرزمینهائی را هر چه بیشتر در اختیار گیرند و بعلاوه اقتصاد در حال توسعه آنها نیاز به مواد خام و بازار مصرف داشت و کشورهای افریقائی و آسیایی زمینه مساعدی برای آنها بود تا با انحاء وسایل و طرق و از جمله با زور اسلحه نقاط دیگر را در اختیار گیرند انگلستان با توسل به زور و قوه قهریه چین را وادار کرد تا بنادر خود را به روی تجارت آن کشور بگشاید مداخلات دیگر کشورهای اروپائی کم‌کم حقی برای آنها بوجود آورد و در نهایت در کنفرانس برلن ۸۵ ـ ۱۸۸۴ قاره افریقا با رقابت بین دول استعماری تقسیم شد استعمار روش‌های مختلفی را بکاربرد و چون سرزمین کافی برای اقناع طمع همه استعمارگران نبود رقابت بین آنها پدید آمد و این رقابت از تقسیم سرزمینها و بدست آوردن مستعمرات جنگ جهانی اول را بوجود آورد.

بعد از آن میثاق جامعه ملل در اداره مستعمرات آلمان و دولت عثمانی ترتیبات خاصی مقرر داشت و فکر ایجاد استعمار نو از همین زمان رونق گرفت در جریان جنگ دوم دول بزرگ تعهداتی بر آزادی ملل تحت استعمار نمودند و دولت امریکا هم به صحنه سیاسی اروپا وارد شد کم‌کم استعمار کهن به استعمار نو مبدل گشت در دوران جدید استقلال به کشورها اعطا می‌شود نام استعمار از بین می‌رود ولی اهداف و مقاصد استعمار با پوشش جدید اثر می‌گذارد. در کنفرانس باندونگ ۱۹۵۵ استعمار محکوم گردید در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و ملل تحت استعمار از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل گذشت و استعمار عقب نشینی کرد و بیش از صد کشور از این راه به جرگه دول مستقل درآمدند و ده سال بعد در اکتبر ۱۹۷۰ استعمار به عنوان جنایت علیه بشریت شناخته شد در قطعنامه ۲۱۳۱ مجمع عمومی در ۱۹۶۵ تصریح شد هیچ دولتی حق مداخله مستقیم یا غیر مستقیم به هیچ عنوان در امور داخلی یا خارجی دولت دیگر را ندارد.

ما در جلد دوم این کتاب با تفصیل از مراحل استعمار و استعمارزدائی که در واقع عامل اصلی تقسیم کشورها به غنی و فقیر و یا شمال و جنوب ـ صنعتی توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه شده است بحث خواهیم داشت.

قدرت عالی کشور و از مباحث حقوق داخلی محسوب می‌شود از نظر حقوق بین‌الملل حاکمیت عبارت است از اختیارات و توانائی که دولت نسبت به افراد و اموال داخل قلمرو خود دارد با توضیحاتی که در باب درجات استقلال دادیم معلوم می‌گردد حاکمیت قابل تجزیه و تقسیم است اما پاره‌ای از حقوقدانها حاکمیت را مطلق و غیرقابل تقسیم و تجزیه می‌شناسند اصل حاکمیت در عین حال از اصول اولیه حقوق بین‌الملل هم هست. برطبق این اصل در داخل هر کشور یک منبع قدرت مستقل و عالی وجود داردکه برای تعیین حقوق و وظایف اتباع خود صلاحیت کامل دارد و استقلال داخلی و خارجی آن سرزمین را تضمین می‌کند و بر تمام وقایع و حوادث و قضایائی که در سرنوشت آن سرزمین مؤثر است نظارت می‌نماید حقوق بین‌الملل برای سرزمینهایی که دارای حق حاکمیت هستند و کشور مستقل شناخته نمی‌شوند مزایائی قائل است از جمله این حقوق و مزایا حاکمیت دائم نسبت به منابع و ثروت طبیعی کشور و حق نظارت و کنترل در مورد مسائل آن کشور دارد.

مفهوم حاکمیت در قرن ۱۶ و ۱۷

ژان بُدن *(Bodin)* حق حاکمیت را قوه مافوقی *(Supreme power)* در داخل کشور می‌داند که فقط قدرت الهی و قوانین طبیعی آنرا محدود می‌نماید. بُدَن حاکم را فوق حقوق می‌داند و می‌گوید اجرای معاهدات از این جهت برای حاکم لازم است که حقوق طبیعی چنین حکم می‌کند. مفهوم حاکمیت با این ترتیب در قرن ۱۶ طرفداران زیادی پیدا کرد، در عین حال اکثریت عقیده داشتند قانون اساسی و قوانین موضوعه می‌توانند قدرت حاکم را محدود کنند هابس *(Hobbes)* در قرن هفدهم از نظریه بُدن نسبت به حاکمیت جلوتر رفت و بر این امر تأکید داشت که قدرت.حاکم را هیچ امری محدود نمی‌کند حاکم در تمام شئون حتی مذهب حق مداخله دارد. جمع دیگری از جمله پوفندورف *(Pufendarf)* اظهار می‌دارند حاکمیت قدرت مافوق در قلمرو کشور بوده ولی مفهوم قوه مطلق را ندارد و بنابراین قانون اساسی می‌تواند حدود خاصی برای آن در نظر

گیرد.

مفهوم حاکمیت در قرن ۱۸

در قرن ۱۸ از آنجا که در امپراطوری آلمان صدها شاهزاده حکومت می‌کردند و تا حدودی هم دارای استقلال عمل بودند مؤلفین را تحت تأثیر قرار دادند تا جائیکه بین حق حاکمیت مطلق و حق حاکمیت نسبی تفاوت قائل شدند.

حاکمیت مطلق را پادشاهانی داشتند که استقلال کامل در داخل و خارج کشور خود دارا بودند. شاهانی که در بعضی موارد داخلی یا خارجی استقلال تام نداشتند و تابع کشور دیگری بودند دارای حق حاکمیت ناقص بودند بنابراین در این قرن تقسیم حق حاکمیت شناخته می‌شود هر چند در همین زمان نویسندگانی مثل روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خود بسال ۱۷۶۲ حق حاکمیت را غیرقابل تقسیم اعلام می‌دارد.

مفهوم حاکمیت در قرن ۱۹ و ۲۰

در قرن ۱۹ نظریات صاحبنظران در باب قابل تقسیم بودن یا نبودن حق حاکمیت مختلف است و نتیجه این است که حق حاکمیت قابل تقسیم است و این حقیقت در روابط بین دولت فدرال و ایالت‌ها در کشورهای متحد امریکا، سویس و آلمان بچشم می‌خورد.

در قرن ۲۰ مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که تا چه اندازه حق حاکمیت کشورها با تحول طبیعی حقوق بین‌المللی و سازمانهای بین‌المللی مباینت دارد. نتیجه چنین است که هر اندازه حقوق بین‌الملل توسعه یافته از حق حاکمیت مطلق کشورها کاسته شده است یکی از موارد استفاده از حق حاکمیت این است که کشور مستقل بتواند در مسائلی که جزء قلمرو آن می‌باشد و در حدود حکمروائی آن است تعهدات بین‌المللی بپذیرد و تا اندازه‌ای یا بطور کلی موضوع مربوط را از حدود حاکمیت مطلق خود خارج نموده و شکل بین‌المللی به آن بدهد مانند موارد ذیل:

۱ ـ مقاوله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار
۲ ـ مقاوله نامه سازمان ملل مربوط به حقوق زنان سال ۱۹۵۲
۳ ـ مقاوله نامه سازمان ملل در مورد منع تبعیضات نژادی ۱۹۶۵
۴ ـ مقاوله نامه مسکو در مورد منع آزمایشات اتمی و هسته‌ای باستثنای زیرزمین ۱۹۶۳

حاکمیت در عمل

حاکمیت در عمل بمعنی داشتن استقلال خارجی و داخلی است استقلال خارجی یعنی اینکه بتواند با آزادی با دیگر کشورها در خصوص مسائل خارجی روابط برقرار سازد. استقلال داخلی یعنی آزادی عمل در داخل قلمرو کشور.

در مواردیکه حق حاکمیت داشتن صلاحیت نسبت بتمام افراد و همه مسائل داخل سرحدات کشور است آنرا صلاحیت ارضی *(Territorial Supremacy)* می‌نامند.

در مواردی که حق حاکمیت، داشتن صلاحیت نسبت به تمام اتباع خود در داخل و خارج کشور باشد آنرا صلاحیت شخصی *(Personal Supremacy)* نامند.

با این ترتیب یک کشور مستقل به عنوان یک شخصیت بین‌المللی دارای استقلال و صلاحیت ارضی و صلاحیت شخصی می‌باشد. حدود هیچکدام از این سه عنوان دقیقاً مشخص و روشن نیست و وجود آنها دلالت بر حاکمیت *(Sovereignty)* یک کشور دارد.

حاکمیت دائم بر منابع طبیعی

یکی از موضوعاتی که مدتها پیش در سازمان ملل مطرح گردید مسئله حاکمیت دائم کشورها بر منابع طبیعی خویش است.[1] قطعنامه شماره ۱۵۱۵ مربوط به اجلاسیه ۱۵

---

۱ ـ مسائل مربوط به حاکمیت بر منابع طبیعی با توجه به سوابقی که در این مورد وجود داشته و استعمارگران منابع جهان سوم را طی ده‌ها سال به یغما برده‌اند اهمیت زیادی پیدا کرده است این مطلب جا افتاده بود که هر دولتی که بتواند یک سیستم اداره یا حکومت برای حاکمیت بر قلمرو تحت استعمار خود تأسیس کند حق استفاده از تمام منابع طبیعی موجود در آن منطقه را دارد علاوه از کشورها شرکتهای بزرگ نیز در جریان استخراج و بهره‌برداری از این منابع مشارکت داشته و ملت‌ها بندرت توانسته بودند علیه توسعه این جریان مقاومتی بکنند در خلال قرن بیستم این نغمه از گوشه و کنار جهان برخاست که ☜

سازمان ملل و قطعنامه ۱۸۰۳ مربوط به هفدهمین اجلاس مجمع عمومی در همین موضوع صادر شده است بر طبق قطعنامه ۱۸۰۳ حاکمیت بر منابع طبیعی ضمن هشت اصل عنوان گردیده[1] طبق این اصول به منظور توسعه اقتصادی، بالا بردن سطح زندگی و

☞ حاکمیت بر منابع طبیعی را می‌باید به ساکنان محل یعنی صاحبان اصلی برگردانند. وقتی در بند دوم مقدمه منشور «اصل اعتقاد به اساسی‌ترین حقوق بشر و برابری حقوق ملتها اعم از بزرگ و کوچک» تصریح شد و در بند ۴ ملتهای عضو سازمان ملل متحد متعهد گردیدند که در جهت ارتقای سطح پیشرفت اجتماعی و رفاه ملتها در فضای بازتری کوشش کنند. و همینطور مواد ۵۵ و ۷۳ منشور اشاراتی در این زمینه‌ها دارد مجمع عمومی در ژانویه ۵۲ قطعنامه ۵۲۳ را صادر کرد ضمن تلاش برای حفاظت از منابع طبیعی تأکید شد کشورهای در حال توسعه همواره دارای حق حاکمیت بر منابع طبیعی خواهند بود و در دسامبر ۵۲ قطعنامه ۶۲۶ که مستقیماً در ارتباط با حق حاکمیت کشورهای در حال توسعه بر منابع طبیعی‌شان بوذ صادر نمود عبارت قطعنامه چنین است «استفاده و بهره‌برداری آزادانه مردم از ثروتها و منابع طبیعی سرزمینی که تحت حاکمیتشان قرار دارد طرفنظر از اینکه یک اصل ذاتی است با موازین منشور نیز سازگار می‌باشد. حاکمیت دائمی بر ثروتها و منابع طبیعی در قطعنامه ۳۷۸ مورخ ۱۴ دسامبر ۵۴ تثبیت گردید در سال ۵۸ قطعنامه ۱۳۱۴ صادر شد و کمیسیونی تحت عنوان حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی» تأسیس شد و بالاخره در سال ۶۲ قطعنامه ۱۸۰۳ صادر گردید.

مراجعه شود به مقاله حاکمیت بر منابع طبیعی برامز منعکس در دایرةالمعارف حقوق بین‌الملل عمومی ۱۹۸۷ ص ۳۰۶ تا ۳۱۰ این مقاله از طرف علی حیرانی نوبری ترجمه شده و در صفحه ۲۲۳ مجله حقوقی شماره ۱۱ زمستان ۶۸ چاپ شده است.

۱ ـ اصول ۱ تا ۸ قطعننامه ۱۸۰۳ در مورد حاکمیت دائم بر منابع طبیعی بشرح زیر است:

۱ ـ حق حاکمیت دائمی مردم و کشورها بر ثروت‌ها و منابع طبیعی‌شان باید در جهت رشد اقتصادی ملی و افزایش رفاه مردم مورد استفاده قرار گیرد.

۲ ـ اکتشاف توسعه و بهره‌برداری از این منابع و همچنین وارد کردن سرمایه خارجی مورد لزوم مقاصد فوق باید طبق مقررات و شرائطی انجام گیرد که بموجب آن هر گاه مردم کشورها، مطلوب یا لازم تشخیص دهند بتوانند اینگونه فعالیت‌ها را مجاز شمارند محدود کنند یا بکلی متوقف سازند.

۳ ـ در صورتیکه ورود سرمایه خارجی برای مقاصد سابق‌الذکر مجاز شمرده شود سرمایه خارجی و عایدات حاصل از آن تابع قوانین جاری کشور و قوانین بین‌المللی خواهد بود سود حاصل از سرمایه‌گذاری خارجی باید به نسبتی که آزادانه میان سرمایه‌گذاران و دولتهای مربوط توافق شده باشد بین آنها تقسیم شود دقتهای لازم باید مبذول گردد که بهیچوجه کوچکترین لطمه‌ای به حق حاکمیت دولتهای مربوط بر ثروتها و منابع طبیعیشان وارد نیاید.

۴ ـ ملی کردن و مصادره اموال افراد و شرکتهای خصوصی (داخلی یا خارجی) که منافع آنها به تشخیص دولتها مغایر منافع کشور می‌باشد باید در زمینه تامین خدمات عام‌المنفعه و امنیت ملی انجام گیرد. در این موارد دولتها باید بعنوان جبران خسارت به تناسب ارزش اموال مصادره شده مبالغی به دارندگان آنها بپردازند تعیین میزان و نحوه پرداخت این مبالغ بر حسب مقررات جاری کشور مربوط و قوانین بین‌المللی صورت خواهد گرفت.

بهرحال هرگاه مسئله جبران خسارت بتوافق نیانجامد مراجع قانونی دولت مصادره کننده آخرین مرجع ذیصلاحیت برای حل و فصل موضوع است معذالک با توافق دولت‌مربوط و سایر طرفهای ذینفع ☜

رفاه مردم از همین حاکمیت بر منابع طبیعی باید استفاده شود ملت‌ها و کشورها دارای حق بهره‌برداری آزادانه از منابع و ثروت طبیعی‌شان می‌باشند. بنابراین منظور اصلی از عملیات اکتشافی و بکار بردن سرمایه خارجی بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور در درجه اول به منظور منفعت عامه و رشد ملی و بکار بردن سطح زندگی مردم آن کشور صورت گیرد هیچ قراردادی نمی‌تواند لطمه بر حاکمیت دائم بر منابع و ثروت طبیعی وارد آورد.

صلاحیت شخصی کشور

منظور از صلاحیت شخصی کشور اعمال حاکمیت بر اتباع است خواه در داخل کشور ساکن باشند و یا خارج از آن. در مورد اتباع کشور در خارج از قلمرو باید توجه داشت که مشمول صلاحیت ارضی کشوری که اقامت دارند و صلاحیت شخصی کشوری که تابعیت دارند می‌باشند در درجه اول تا آنجا که با صلاحیت شخصی کشور تابعیت مغایر نباشد صلاحیت ارضی کشور اقامت شامل آنها می‌شود نتیجه آنکه صلاحیت شخصی هر کشوری ایجاب می‌کند با اتباع خود طبق میل و اراده خویش رفتار نماید حتی اتباعی که در خارج اقامت دارند و هنوز تابعیت خود را از دست نداده‌اند در مراجعت به کشور ممکن است برای اعمالی که خلاف قوانین و مقررات کشور مرتکب

☞ این دعوی را می‌توان به حکمیت یا داوری بین‌المللی واگذار کرد.

۵ ـ استفاده آزادانه و سودمند ملتها و دولتها از حق حاکمیت بر منابع طبیعی خود باید از راه اقدام متقابل دولتها که مبتنی بر حق حاکمیت آنها است توسعه یابد.

۶ ـ همکاری بین‌المللی جهت توسعه اقتصادی کشورهای در حال رشد که بصورت سرمایه‌گذاری خصوصی یا دولتی مبادله کالاها و خدمات کمک فنی و تبادل اطلاعات علمی انجام می‌گیرد باید به تحکیم استقلال ملی و پیشرفت آنها کمک کند و بر احترام به حق حاکمیت این کشورها بر ثروتها و منابع طبیعی‌شان مبتنی باشد.

۷ ـ نقض حق حاکمیت مردم و کشورها بر ثروتها و منابع طبیعی‌شان با روح و اصول منشور ملل متحد منافات داشته مانع گسترش دامنه همکاریهای بین‌المللی و حفظ صلح می‌گردد.

۸ ـ در توافقهائی که بین دولتهای مستقل در مورد سرمایه‌گذاری‌های خارجی حاصل می‌گردد حداکثر نیت و روح منشور ملل متحد و اصولی که در این قطعنامه ذکر گردیده رعایت خواهد شد.

گرچه قطعنامه‌های مجمع عمومی معمولاً تعهد قانونی برای کشورها ایجاد نمی‌کند با اینحال به عنوان تعیین کننده مفاهیم کلی و عمومی که تأثیر قطعی بر قوانین داخلی و بین‌المللی و روابط بین ملتها در چهار چوب تشکیلات جهانی دارند حائز اهمیت هستند.

شده‌اند محاکمه و مجازات گردند البته اعمال این صلاحیت تا آن حد مجاز است که با اصول حقوق بین‌الملل مغایرتی پیدا نکند مثلاً کشور متبوع می‌تواند به اتباع خود دستور مراجعت و انجام خدمت زیر پرچم را بدهد. می‌تواند آنها را مجبور به پرداخت مالیات بر درآمد نماید. یا ممکن است از اتباع خود بخواهد که اعمال مربوط به احوال شخصیه مثل ثبت تولد، عقد، طلاق، وصیت، وکالت ... را نزد کنسول یا نماینده دیگر کشور خود در کشور محل اقامت انجام دهند و می‌تواند آنها را برای اعمال خلاف قانونی که در مدت اقامت در خارج مرتکب شده‌اند پس از مراجعت محاکمه نماید.

تکلیف کشورها به رعایت استقلال و صلاحیت ارضی و شخصی دیگر کشورها

کشورها تکلیف دارند که از اعمالی که با استقلال و صلاحیت ارضی و صلاحیت شخصی کشور دیگری مغایرت دارد خودداری نمایند مثلاً کشورها مکلفند از ورود قوای نظامی و انتظامی خود به خاک کشور دیگری دوری جویند مگر در مواردی که توافق شده باشد ـ کشورها موظفند اتباع خارجی مقیم سرزمین خود را مجبور به ترک تابعیت اصلی و قبول تابعیت خود ننمایند ـ کشورها مکلفند مانع بازگشت اتباع بیگانه نگردند مگر در مواردی که مرتکب جرم شده و باید محاکمه شوند کشورها اقداماتی انجام ندهند که اتباعشان در خارج از کشور قوانین کشور محل اقامت را نقض نمایند.

صلاحیت ارضی و صلاحیت شخصی هر کشوری با حقوق بین‌الملل محدود می‌گردد برای اینکه این محدودیت معین شود باید مقررات بین‌المللی آن کشور را مطالعه نمود مثلاً با تشکیل شورای اروپا و کمیسیون و دادگاه حقوق بشر اروپائی کشورهای اروپای غربی با میل و اراده صلاحیت شخصی خود را محدود ساخته‌اند و به اتباع خود اجازه داده‌اند علیه آنها به کمیسیون اروپائی حقوق بشر دادخواهی کنند در حالیکه بطور کلی حقوق بین‌الملل چنین حقی را برای افراد قائل نشده است. صلاحیت ارضی کشورها هم ممکن است با توافق یا بر اساس تعهدات محدودیت پیدا نماید.

تعهد آلمان بعد از جنگ جهانی اول به اینکه نیروی مسلح ارتش کمتر از یکصد

هزار نفر باشد محدودیتی در صلاحیت ارضی بود همینطور قید اینکه ژاپن ارتش را فاقد باشد در قانون اساسی کشور محدودیت ارضی صلاحیت کشور بشمار می‌رفت.

حدود صلاحیت شخصی

صلاحیت شخصی کشور شامل حال اتباع مقیم خارج نیز می‌گردد مثلاً ایران نسبت به همه ایرانیانی که در کشورهای مختلف سکونت و اقامت دارند و رفت‌وآمد می‌نمایند صلاحیت شخصی دارد اما اتباع ایرانی در هر کجا که هستند تحت سیطره صلاحیت ارضی آن کشور نیز می‌باشند و لذا در چنین مواقعی وقتی کشوری می‌پذیرد که صلاحیت ارضی کشور دیگری در مورد تبعه‌اش بکار گرفته شود قبول می‌کند که صلاحیت شخصی‌اش محدود باشد در این مورد دعوی معروف لوتوس در ۱۹۲۷ بین فرانسه و ترکیه و دعوی شورو قابل یادآوری است.

اصولی که در دعوی شورو مبنی رای داور گردید عبارت است از:

۱ ـ بازداشت، زندانی کردن و تبعید خودسرانه یک فرد خارجی طبق اصول حقوق بین‌الملل می‌تواند باعث ادعای خسارت از جانب دولتی که شخص مزبور تابعیت آن را دارد گردد ولی اگر اقدامات فوق بر طبق قانون و با توجه به واقعیات و با تضمینات لازم صورت گیرد چنین ادعائی مؤثر واقع نمی‌شود.

۲ ـ در صورت بازداشت باید تضمینات لازم برای دفاع متهم بررسی گردد و در صورت تقاضای متهم باید به او اجازه دیدار کنسول کشورش داده شود. در صورتیکه تحقیق انجام نشود و یا در صورتی که تحقیق از متهم بطور غیرعادی بتأخیر افتد یا چنانچه بازداشت بدون دلیل ادامه یابد کافی بر طرح دعوی خسارت است.

۳ ـ رفتار با خارجی بازداشت شده باید مطابق شان و مقام او باشد و با توجه به رفتاری باشد که دول متمدن نسبت به متهمین دارند عدم مراعات این قسمت هم ممکن است مطالبه خسارت را موجب گردد.

انواع تثبیت حاکمیت

اصل بر این است که هر کشور قلمرو مشخص با حدود معین و شناخته شده دارد و حاکمیت را در همین محدوده قلمرو اعمال می‌نماید اما گاهی ممکن است سرزمین و مناطقی به قلمرو یک کشور اضافه گردد و دو صورت را برای این افزایش قلمرو بدون جنگ با کشور مستقل دیگری ارائه داده‌اند.

۱ـ اشغال مؤثر

منظور این است که سرزمینی که تحت حاکمیت هیچ کشوری نبوده با قدرت نظامی و با اشغال مؤثر وارد قلمرو حاکمیت گردد روی این نکته تأکید هست که در این اشغال مؤثر ولو اینکه نیروی نظامی بکار گرفته شده ولی جنگی در بین نبوده و حاکمیت کشور دیگری مورد تهاجم قرار نگرفته است. سرزمینی وجود داشته، ناشناخته بوده خالی از سکنه یا دارای بومیانی که تبعه هیچ قدرت حاکمی نبوده‌اند و کشوری آن سرزمین را به قلمرو خود اضافه نماید یکی از طرق افزایش وسعت کشورها و قلمرو آنها در قرن نوزدهم بهمین شکل بوده است.

۲ـ استمرار تصرف بلامعارض

هرگاه کشوری سرزمینی را تصرف نماید و این تصرف برای مدتی نسبتاً طولانی قطع نگردد کشور دیگری نسبت به این تصرف اعتراض ننماید حاکمیت کشور متصرف نسبت به سرزمین مورد تصرف تثبیت می‌گردد این شبیه همان تصرفی است که در حقوق داخلی با مرور زمان تبدیل به مالکیت متصرف می‌گردد. البته در حقوق اسلام مرور زمان مثل کشورهای غربی منشاء مالکیت نیست با مرور زمان نه حق از بین می‌رود و نه حقی ایجاد می‌گردد. در حقوق بین‌الملل در خصوص این شکل از تصرف که موجد حاکمیت است مدت تعیین نشده و زمان آن بستگی به شرایط زمان و مکان دارد هرگاه این تصرف با اعتراض کشوری به عنوان ادعا بر مورد تصرف مواجه گردد مرور زمان قطع می‌گردد.

بعضی از حقوقدانها اساساً تصرف همراه با حسن نیت کشور متصرف را برای حاکمیت بعدی مؤثر می‌دانند و می‌افزایند هرگاه کشور متصرف خود واقف باشد که سرزمین کشور دیگری را در اختیار دارد سوءنیت آن کشور محرز است اما معمولاً کشور متصرف اعتراف به این آگاهی نمی‌کند و تشخیص این سوءنیت ساده نیست و بهمین جهت پیروی از این نظر نتیجه عملی بدنبال ندارد. بنظر می‌رسد مدت لازم برای متصرف بلامعارض مربوط به نظم بین‌المللی است وقتی که مدت تصرف آنقدر طولانی شد که همه کشورهای جهان با سکوت خود حاکمیت متصرف را شناختند و مخالفتی با آن ابراز نداشتند چنین تلقی می‌گردد که قلمرو آن کشور شامل سرزمین مورد تصرف طولانی هم هست و تغییر مرزهای آن جز از طریق مسالمت‌آمیز نظم بین‌الملل را مختل می‌سازد.

صلاحیت عادی و صلاحیت فوق‌العاده

از جهت دیگر صلاحیت کشور به صلاحیت عادی و صلاحیت فوق‌العاده قابل تقسیم است.

منظور از صلاحیت عادی *(Ordinary Jurisdiction)* همان صلاحیت ارضی معمول هر کشوراست که در چهار چوب سرحدات خود نسبت به اتباع داخلی بطور مطلق و نسبت به اتباع بیگانه بطور نسبی اعمال می‌نماید.

منظور از صلاحیت فوق‌العاده *(Extra _ Ordinary Jurisdiction)* صلاحیتی است که بعضاً کشورها پیدا می‌نمایند از آن جمله حق توقیف و محاکمه دریائی است که طبق عرف بین‌الملل و بموجب مواد ۱۴ الی ۲۱ قرارداد عمومی راجع به دریای آزاد مورخ ۱۹۵۸ برای همه کشورها شناخته شده است دزد دریائی بر طبق این مقررات توسط هر دولتی دستگیر گردد قابل تعقیب و محاکمه است و قانون همان کشور از حیث محاکمه و مجازات اعمال می‌شود. از موارد دیگر صلاحیت فوق‌العاده محاکمه و مجازات جنایتکاران زمان جنگ است که معمولاً کشورهای فاتح جنگ به این اقدام مبادرت می‌نمایند. دادگاه نورمبرگ را در همین ردیف صلاحیت فوق‌العاده می‌توان شناخت.

حدود صلاحیت ارضی کشور

نحوه اعمال صلاحیت ارضی کشور باید طوری باشد که خسارات یا خطراتی را به دیگر کشورها وارد نسازد. با اتباع خارجی که در آن کشور اقامت دارند یا در حال ترانزیت هستند نمی‌توان همان رفتاری را داشت که کشور مربوطه با اتباع خود می‌تواند رفتار نماید. مثلاً نمی‌شود آنها را مجبور به انجام خدمت نظام نمود زیرا خدمت نظام وظیفه تبعه است نه بیگانه ـ کشوری نمی‌تواند وضع طبیعی جغرافیائی خود را تغییر دهد بنحوی که کشور دیگری متضرر شود مثلاً یک کشور نمی‌تواند مسیر رودخانه‌ای را که در داخل خاک آن سرچشمه گرفته و وارد خاک کشور دیگری می‌شود طوری تغییر دهد که خساراتی به کشور دیگر وارد سازد در مسأله رود هیرمند ادعای ما نسبت به افغانستان همین بود که وضع طبیعی این رود که طی قرنها وجود داشته در خاک افغانستان تغییر پیدا کرده و در نتیجه جلو آبی که به ایران وارد می‌شده گرفته و ده‌ها روستای ایران بدون آب مانده و از بین رفته است. همینطور مسئله‌ای که دولت عراق مطرح کرد دائر بر اینکه مسیر اروند رود (شط‌العرب) را تغییر می‌دهد و به داخل خاک عراق می‌برد خارج از حدود صلاحیت ارضی آن کشور بود. بالاخره هیچ کشوری نمی‌تواند صلاحیت ارضی خود را نسبت به رئیس کشور دیگر و نمایندگان سیاسی و نظامی آن کشورها سرایت بدهد. و خطر و خسارت پدید آورد البته در هر مورد خسارت و خطر باید قابل اثبات بوده و جنبه خیالی و یا احتمالی نداشته باشد. هیچ کشوری نمی‌تواند خاک خود را به پایگاهی تبدیل کند که از آنجا به کشور مجاور حمله و سرنگونی رژیم آن کشور را تسهیل نماید.

درجات صلاحیت ارضی کشور

برای یک کشور مستقل در قلمرو خود اعم از خاک، آبهای داخلی و ساحلی و فضای فوق این قلمرو سه درجه صلاحیت قابل شناسائی است صلاحیت مطلق *(Exclusive Jurisdiction)* صلاحیت نسبی *(Limited Jurisdiction)* و صلاحیت مشترک *(Concurrent Jurisdiction)* منظوراز صلاحیت ارضی مطلق کشور این است که بدون

دخالت کشور دیگری اعمال حق حاکمیت نماید. هر کشور در داخل نسبت به اتباعش و اموال آنها و تمام متصرفاتش صلاحیت مطلق دارد.

منظور از صلاحیت ارضی کشور صلاحیتی است که نسبت به اتباع خارجی اعمال می‌گردد. بیگانگان که بطور موقت یا دائم در کشوری مقیم هستند و اموالی که در آن کشور دارند در حدی از حمایت حقوق بین‌الملل هم برخوردارند و در واقع اصل «حداقل رفتار با اتباع خارجی» و در مواردی از طریق قرارداد خاص، آن صلاحیت مطلق کشور محدودیت یافته و جنبه نسبی پیدا می‌کند.

منظور از صلاحیت مشترک اعمال صلاحیت دو کشور نسبت به موضوع واحد است. بیگانگانی که در کشور مقیم هستند از طرفی تابع صلاحیت شخصی کشور متبوع خود هستند و از طرف دیگر در حوزه صلاحیت ارضی کشور محل اقامت قرار دارند. رژیم دریاهای آزاد هم شامل موارد بسیاری از صلاحیت نسبی و صلاحیت مشترک می‌باشد.

احترام به مشخصات کشور

هر کشور دارای مشخصاتی است که از لحاظ سیاسی در اولین برخورد با آن شناخته می‌شود پرچم کشور ـ آرم رسمی کشور ـ سرود یک کشور رئیس کشور و رئیس حکومت و اعضای دولت و نمایندگان دیپلماتیک و نمایندگان کنسولی از جمله پیوستگان به شخصیت مملکت هستند احترام و رعایت این علائم و این اشخاص در حقوق بین‌الملل به دو طریق قواعد ـ مقررات، رسوم پذیرفته شده و نزاکت بین‌المللی مطرح است معمولاً آنچه راکه به صورت موازین شناخته شده بین‌المللی است و قوانین داخلی هم بر تأیید آن می‌باشند همه افراد اعم از مأمورین رسمی و اشخاص عادی بایستی مراعات نمایند مثل مسأله مصونیت نمایندگان سیاسی ولی بخشی که مسئولین کشور بر اساس نزاکت بین‌المللی رعایت می‌کنند مردم عادی مکلف به احترام و رعایت نیستند.

مثلاً احترام به پرچم یا آرم کشور خارجی اگر نزاکت بین‌المللی ایجاب کند رعایت

چنین نزاکتی برای مردم موردی ندارد ولی اتخاذ تدابیر جهت ادامه حسن روابط بین کشورها اقتضا می‌کند که هر کشور مراقبت تام نماید که حتی از جانب عموم هم اقدامی که اهانت‌آمیز به کشور دیگر است صورت نگیرد و اسباب تیره‌گی روابط فراهم نشود.

حمایت سیاسی

گاهی به اتباع کشور بیگانه اعم از شخص حقیقی یا حقوقی صدمات و خساراتی وارد می‌آید که مراجع داخلی تصمیمی در جبران خسارت اتخاذ نمی‌نمایند در چنین مواردی حمایت سیاسی مطرح می‌شود.

تعریف حمایت سیاسی

حمایت سیاسی عبارت است از اقدامات یک کشور نزد کشور دیگر در جهت احقاق حق تبعه خویش که در قلمرو کشور خارجی مورد تعدی و تجاوز مالی و یا جانی قرارگرفته است. در واقع حمایت سیاسی وسیله ایست که دعوی را از درون یک کشور به صحنه بین‌المللی می‌کشاند و رابطه شخص متضرر و کشور مسئول را تبدیل به رابطه کشور متبوع متضرر و کشور مسئول می‌نماید.

شرایط استفاده از حمایت سیاسی

هر کسی به محض اینکه صدمه و خسارتی در سرزمین خارجی دید نمی‌تواند از پدیده حقوقی حمایت سیاسی برخوردار گردد. استفاده از حمایت سیاسی مستلزم گذراندن مراحل و داشتن شرایطی است که اهم آن تابعیت مدعی خسارت دیده ـ مراجعه قبلی به مقامات داخلی و بالاخره پاکدستی مدعی می‌باشد.

شرط تابعیت خواهان حمایت سیاسی کشوری نمی‌تواند در صحنه بین‌المللی به قاعده حمایت سیاسی متوسل گردد مگر اینکه با شخص زیان دیده با یک رابطه سیاسی و حقوقی که تابعیت گفته می‌شود پیوند داشته باشد به عبارت دیگر تنها رابطه تابعیت

است که به کشوری حق حمایت سیاسی میدهد. در رای دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۳۹ به امکان وجود موافقتنامه‌های خاص بجای تابعیت اشاره شده است مقصود از موافقتنامه خاص رابطه‌ای است که ناشی از قرارداد باشد و باعث می‌گردد که حمایت سیاسی غیر از اتباع اشخاص دیگری را هم دربر گیرد مثلاً کشوری که سرزمینی را تحت قیمومت دارد ممکن است با موافقتنامه حمایت سیاسی ساکنان سرزمینهای تحت قیمومت را عهده‌دار باشد یا به هنگامی که روابط سیاسی دو کشور قطع می‌شود و کشور ثالثی حافظ منافع قلمداد می‌گردد امر حمایت سیاسی را هم عهده‌دار گردد. اما افراد بدون تابعیت در این قسمت وضع نامطلوبی دارند زیرا بدلیل همین نداشتن رابطه تابعیت هیچ کشوری صلاحیت قبول در خواست حمایت از آنها را ندارد در خصوص شرط تابعیت نکات ذیل قابل توجه است:

اولاً تابعیت وضعی ثابت داشته باشد شخص بخاطر استفاده از حمایت سیاسی تابعیت کشوری را نپذیرفته باشد بنابراین رابطه تابعیت شخص با کشور حامی باید از آغاز یعنی زمان خسارت و صدمه تا فرجام یعنی زمان جبران خسارت تغییر پیدا نکند ثانیاً تابعیت فرد زیان دیده باید متفاوت با کشور مسؤول باشد بنابراین کسی نمی‌تواند علیه کشور متبوعش از حمایت سیاسی ولو در پوشش موافقتنامه برخوردار گردد ثالثاً در مورد تابعیت مضاعف تابعیت حقیقی و واقعی شخص باید مورد توجه قرار گیرد. زیان دیده دارای تابعیت مضاعف نمی‌تواند حمایت کشوری را که فقط عنوان تابعیت آن کشور را پیدا کرده جلب نماید. رابعاً چنانچه شخص زیان دیده از تابعیت کشور متبوع خود انصراف حاصل نماید آن کشور نمی‌تواند حمایت سیاسی او را به عهده گیرد. انصراف از تابعیت بدو صورت ممکن است یکی انصراف صریح که نمودار آن جلای وطن است و انصراف ضمنی که مؤید آن اعمال فرد موجب آن می‌گردد مانند انجام خدمت نظام وظیفه در یک کشور بیگانه و یا اقامت دائم در یک کشور خارجی. خامساً اشخاص حقوقی هم مثل افراد طبیعی از حمایت سیاسی بر اساس تابعیت برخوردار می‌گردند و این حمایت سیاسی به هواپیماها و کشتیها هم که مسئله تابعیت در مورد آنها

مصداق دارد سرایت می‌نماید و می‌توانند در موارد لازم در صورت داشتن شرایط حمایت سیاسی کشور متبوع خود را بخواهند، در مورد حمایت سیاسی از سهامداران شرکتها نظر یه واحدی در رویه قضائی بین‌المللی نیست بعضی آراء داوری و قضائی به اعتبار شخصیت حقوقی شرکت، حمایت سیاسی از سهامداران را نپذیرفته‌اند امروزه معمولاً کشورها در قراردادهائی که دو جانبه در مورد بازرگانی دارند چگونگی حمایت سیاسی از سهامداران خارجی شرکتها را بنحوی پیش‌بینی و مقرر می‌نمایند و این موافقتنامه‌ها جنبه استثنائی دارد و اگر توافقی نبود ظاهراً تقاضای حمایت سیاسی سهامدار پذیرفته نمی‌شود.

شرط مراجعه قبلی به مراجع و مقامات داخلی،فرد زیان دیده قبل از درخواست حمایت سیاسی از کشور متبوع بایستی جهت احقاق حق به مراجع صلاحیتدار قانونی کشور محل اقامت مراجعه نماید و همهٔ مراحل را طی نماید و باگذشت مدت معقولی نتیجه‌ای نگرفته باشد، در مورد خساراتی که مستقیماً توسط یک کشور بر کشور دیگر وارد می‌شود اجرای این شرط لازم نیست.

شرط رفتار شایسته تبعه،سومین و آخرین شرط حمایت سیاسی این است که متقاضی حمایت سیاسی رفتارش درکشور محل اقامت برخلاف قوانین و خلاف امنیت و مغایر مقررات بین‌الملل نباشد این شرط را حقوقدانهای انگلوساکسن مطرح کرده‌اند و کم‌کم در رویه قضائی بین‌المللی متجلی شده است.

هیچ کشوری حق ندارد حمایت سیاسی افرادی را بپذیرد که بنحوی از انحاء مرتکب رفتار خلاف درکشور محل اقامت شده‌اند کسی که در شورش داخلی علیه حکومت قانونی شرکت داشته و صدمه دیده و خسارت به او رسیده نمی‌تواند متقاضی حمایت سیاسی برای جبران خسارت باشد زیرا خود به استقبال زیان رفته است.

ارزش انصراف از حمایت سیاسی

مسأله این است که آیا فردی که حق استفاده از حمایت سیاسی را دارد می‌تواند از

این حمایت سیاسی انصراف حاصل نماید؟ و اگر نخواست از حمایت سیاسی استفاده کند و یا اگر موافقت کرد که اساساً این حق را نداشته باشد تا چه حد این رضایت ارزش دارد. در کشورهای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی به اتباع خارجی امتیازاتی بر طبق قرارداد و موافقتنامه‌ها داده می‌شود و برای اینکه تبعه صاحب امتیاز در رابطه با امتیازی که گرفته از حمایت سیاسی کشور متبوعش استفاده نکند معمولاً شرطی را مقرر می‌دارند که به موجب آن امتیاز گیرنده انصراف خود را از حمایت سیاسی اعلام داشته این شرط بنام کالوو *(Calvo)* سیاستمدار و حقوقدان قرن ۱۹ آرژانتین معروف شده است شرط کالوو از نظر اصول کلی حقوق بین‌الملل فاقد ارزش و اعتبار است زیرا حمایت سیاسی حق کشور متبوع است و اتباع حق ندارند آنرا ساقط نمایند و انصراف خود را اعلام کنند.

مبنای مسؤولیت بین‌المللی

در خصوص مبنا و اساس مسؤولیت بین‌المللی نظر واحدی وجود ندارد صاحبنظران حقوقی نظریات مختلفی در این خصوص ابراز داشته‌اند. عمده بحث در این جهت است که آیا اقدام به یک امر غیر مشروع و برخلاف حقوق بین‌الملل یک کشور یا یک سازمان بین‌المللی مبنای مسؤولیت است؟ یا لازمه مسؤولیت ورود خسارت از عمل خلاف است؟ یا اینکه برای احراز مسؤولیت خطا یا سهل‌انگاری و کوتاهی متخلف باید ثابت گردد؟ و بالاخره در حقوق بین‌الملل مثل حقوق داخلی دو نظریه مهم و اساسی در مورد مسؤولیت مطرح گردیده

الف ـ نظریه خطا یا مسؤولیت شخصی

ب ـ نظریه خطر یا مسؤولیت عینی

نظریه خطا یا تقصیر

برابر این نظریه برای اینکه کشوری یا سازمان بین‌المللی مسؤولیت ناشی از اقدام

خود را پیدا نماید باید خطا یا سهل‌انگاری صورت گرفته باشد.

گروسیوس اولین حقوقدانی است که نظریه خطا راکه ریشه‌ای در حقوق روم دارد مطرح نمود و حقوقدانان دیگری مثل ولف، پوفندرف و اتل سویسی و رودروس از این نظریه استقبال کردند و آنرا مورد تأیید قرار دادند و گفتند انجام هر عمل یا خودداری از عمل مخالف مقررات بین‌المللی به تنهائی موجب مسؤولیت بین‌المللی نمی‌گردد. آنچه که مسؤولیت را محقق می‌سازد خطا و سهل‌انگاری است. رویه قضائی بین‌المللی در قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ تحت تأثیر همین نظریه قرار داشت و آراء متعددی متکی به همین نظریه صادر شد. این نظریه گرچه در حقوق خصوصی مؤثر بوده ولی قابل انتقال به حقوق بین‌الملل نیست ماهیت حقوق بین‌الملل با وضعی که دولتها در عدم آمادگی برای پذیرش خطای خویش دارند زمینه مساعدی برای پذیرش این نظریه نیست و موجب پیچیدگیهائی در روابط بین‌الملل می‌گردد خاصه اینکه از لوازم این نظریه بررسی و اندازه‌گیری عوامل روانی مرتکب است که در مورد کشورها مسأله قابل تأمل و مطالعه است. با وجود این اشکالات چنانچه جنبه عدالت را در نظر گیریم توجه به تقصیر ملاک خوبی برای مسؤولیت است و رویه قضائی بین‌المللی مسؤولیت کشور را صرفاً بر عمل خلاف حقوق بین‌الملل که روی داده مبتنی نمی‌سازد بلکه مبنای مسؤولیت را بر وضعیتی می‌گذارد که کشور سعی لازم را برای جلوگیری از عمل خلاف حقوق انجام می‌داده ولی نداده است یعنی در کوششی که می‌بایست بخرج دهد کوتاهی و قصور کرده‌است.

نظریه خطر

قبول نظریه خطا باعث آن بود که در بسیاری از موارد مسؤولیت لوث گردد زیرا اثبات خطا آنهم در حقوق بین‌الملل ساده نبود مسؤولیت بین‌المللی باید بنحوی استوار گردد که عامل ورود خسارت نتواند بدلیل عدم ارتکاب خطا از مسؤولیت مبری گردد با این ترتیب نظریه جدیدی که آنرا نظریه خطر می‌گویند مطرح شده است بر طبق نظریه خطر هر گونه سرپیچی و کوتاهی نسبت به مقررات عرفی یا قراردادی حقوق بین‌الملل

باعث مسؤولیت است اعم از اینکه متضمن عنصر خطا باشد یا نباشد. نظریه خطر از جانب آنزیلوتی حقوقدان ایتالیائی عنوان گردید و حقوقدانان بزرگی مثل دوگی و ژرژسل آنرا پسندیدند و بر آن تأکید نمودند.

دوگی معتقد است مسؤولیت بین‌المللی کشور جنبه عینی دارد و اقتضای همبستگی بین‌المللی چنین مسؤولیتی را ایجاب می‌کند. بنابراین در روابط بین دول کشوری ممکن است در اثر انجام یک عمل غیرمشروع و خلاف حقوق مسؤول شناخته شود. شارل روسو مسؤولیت بین‌المللی را دارای خصوصیت کاملاً عینی و غیر شخصی عنوان می‌کند و می‌گوید مسؤولیت بر نظریه ضمان استوار است.[1] در نظریه خطر کافی است که عمل ارتکابی کشور خلاف مقررات و تعهدات بین‌المللی باشد تا مسؤولیت احراز گردد یعنی همینکه بین فعالیتها و اعمال یک کشور یا یک سازمان بین‌المللی خلاف حقوق بین‌المللی بود. مسؤولیت بین‌المللی بوجود آمده است. امروز نظریه خطر بیشتر مورد توجه قرار گرفته و رویه‌های قضائی و داوریهای بین‌المللی هم بر این اساس پیدا شده است مع‌الوصف این نظریه با تضمین مطلقی که به متقاضی می‌دهد از واقعیت کاملاً دور است و با طرز عمل بین‌المللی زیاد انطباق ندارد زیرا هنوز مکتب اصالت فرد و در نتیجه نظریه خطا یا تقصیر زنده است بهمین جهت رویه قضائی بین‌المللی مسؤولیت بین‌المللی کشور را از جهت اعمال کارمندان ناصالح خود نمی‌پذیرد اما بقول شارل روسو نظریه خطر با مبنای حقیقی مسؤولیت بین‌المللی که عبارتست از تضمین امنیت در روابط بین کشورها بیشتر هماهنگ است.[2]

از دو نظری که توضیح داده شد هیچیک وضع مسلم و مورد پذیرش عامه را ندارد قضات و داوران بین‌المللی از هر دو نظر استفاده کرده‌اند گاهی فقط عمل یا خودداری از عمل برخلاف حقوق بین‌المللی را کافی بر تحقیق مسؤولیت پنداشته‌اند و گاهی خطا و سهل‌انگاری و قصور مرتکب را نیز مورد توجه قرار داده‌اند و بنظر می‌رسد

۱ـ *CH, Roussan, Op, Cit, P, 106.*

۲ـ *CH, Roussean, op. cit.p. 107.*

این رویه بهتر از پذیرش مطلق یکی از دو نظر است زیرا اوضاع و احوال قضیه و خصوصیات دعوی و نحوه ورود خسارت، داور و یا قاضی را بسمت قبول یکی از دو نظر هدایت می‌نماید.

مسئولیت کشور ناشی از اعمال قانونگذاری

کشورها در وضعی نیستند که بخودی خود مسؤولیت بین‌المللی پیدا کنند بلکه در واقع عمل قوای حاکمه آنها یا افرادی که وظیفه‌ای رابعهده دارند موجبات مسؤولیت کشورها را فراهم می‌سازند. هر کشوری مسؤول عمل یا خودداری از عمل قوه مقننه خود می‌باشد قوه مقننه از روی عمد یا سهو ممکن اسبت کشور را مسؤول سازد باین ترتیب قوه مقننه در ایفای وظیفه قانونگذاری رفتار نادرستی نسبت به مقررات بین‌المللی داشته باشد. این رفتار نسبت به قوانین بین‌المللی از جانب قوه مقننه در شکل مثبت و منفی آن ممکن است تصویب قوانین خلاف حقوق بین‌الملل باشد مثل اینکه درکشوری قوانینی در مورد رواج بردگی و یا تبعیض نژادی وضع گردد که شکل مثبت نقض حقوق بین‌الملل را بهمراه دارد و مسؤولیت آن کشور را باعث می‌گردد. خودداری از وضع قوانینی که طبق اصول حقوق بین‌المللی باید وضع گردد یا اهمال در نسخ قوانین مخالف حقوق بین‌المللی. در قضیه آلاباما دیوان داوری لاهه اعلام کرد انگلستان موظف بوده قوانین داخلی را با مقررات عرفی بین‌المللی منطبق سازد و باین تکلیف حقوق بین‌الملل عمل ننموده و مسؤول است بهمین جهت در پاره‌ای از قوانین اساسی، کشورها ملزم شده‌اند که حقوق داخلی خود را با مقررات بین‌المللی هماهنگ سازند قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه ۱۹۵۸ و قانون اساسی اسپانیا ۱۹۳۱ و قانون اساسی اطریش ۱۹۳۴ از آن جمله‌اند.

مسؤولیت کشور ناشی از اعمال قوه اجرائی.

قوه مجریه و همه سازمانهای اجرائی آن بایستی آموزش لازم را داشته باشند تا

مسؤولیت کشور را فراهم نسازند قوه مجریه مأموریتش در سراسر کشور پراکنده‌اند و تماس زیادی با مردم دارند هرنوع عمل خلاف یا بی‌احتیاطی و یا عدم مراقبت ممکن است بنحوی با مقررات حقوق بین‌الملل ارتباط پیدا کند بعضی از حقوقدانان از این فراتر رفته و عقیده دارند چنانچه مأمورین اجرائی با سرپیچی از دستورات مافوق و خروج از اختیارات و وظایف محوله عمل خلاف مقررات بین‌المللی مرتکب شوند کشور متبوع مسؤول است. در سال ۱۸۹۵ یک نفر تبعه فرانسه در ترکیه بنا بر دستور خلاف یک افسر ترک به قتل رسید دولت ترکیه در این قضیه که به سالواتور لی‌لی *(Salvator Lili)* معروف است مسئولیت را پذیرفت. از جمله مواردی که قوه مجریه با رفتار خویش تحقق مسؤولیت کشور را موجب می‌گردد:

الف ـ رفتار ناشایست و تبعیض‌آمیز نسبت به بیگانگان مثل اینکه مأمورین گمرک نسبت به اتباع یک کشور بخصوص سخت‌گیری بیجا و غیرمعمول و اهانت‌آمیزی را در پیش گیرند و مدتها معطل نمایند.

ب ـ اعمال قوه قهریه و بازداشت غیرقانونی نسبت به اتباع بیگانه.

ج ـ اهمال و سهل‌انگاری و مسامحه در اجرای مقررات حقوق بین‌الملل مانند عدم رعایت مصونیت دیپلماتیک و بازرسی وسایل آنها یا مسامحه مأمورین انتظامی در حفاظت سفارتخانه‌ها.

د ـ اتخاذ تصمیم برخلاف حقوق بین‌الملل مانند وضع آئین‌نامه یا تصویب‌نامه که حقوق مسلم و محرز بیگانگان را به مخاطره اندازد و یا موازین بین‌المللی را نقض نماید.

مسؤولیت کشور ناشی از اعمال قوه قضائیه

قوه قضائیه یکی از قوای حاکم کشور است و از دادگاهها و دادسراها تشکیل گردیده است اعمال مراجع قضائی باید دقیقاً بر طبق موازین قانونی باشد بیگانگان به موجب قوانین دارای حقوقی هستند که باید رعایت شود و محفوظ بماند. اصل استقلال قوه قضائیه نمی‌تواند مجوزی در عدم رعایت این حقوق باشد اتباع بیگانه حق مراجعه به

مراجع مختلف قضائی را دارند بنابراین اگر دادگاهی دعوی آنها را در حالیکه صالح به رسیدگی است نپذیرد تضییع حق بیگانه صورت عملی بخود گرفته است استنکاف از احقاق حق در صور مختلف زیر ممکن است ظاهر گردد:

الف ـ خودداری از قبول دعاوی بیگانگان

کشورها مکلفند قوه قضائیه خود را مجهز سازند تا بتواند به شکایات بیگانگان خسارت دیده رسیدگی نماید مقامات قضائی نمی‌توانند بیگانگان را از این نوع مراجعه محروم سازند و الاً مسؤولیت بین‌المللی تحقق می‌پذیرد اساس وظیفه حمایت قضائی تعهدی است که طبق آن بیگانگان قبل از درخواست حمایت سیاسی از دولت خود باید به مقامات قضائی داخلی مراجعه و دادخواهی نمایند.

ب ـ نقص و غیرعادلانه بودن آئین دادرسی مراجع قضائی

کشورها نسبت به نقصانهائی که مراجع قضائی دارند و به آن جهت قادر به تأمین رسیدگی صحیح نیستند و در نتیجه حقوق بیگانگان دستخوش هرج‌ومرج و بی‌نظمی قرار می‌گیرد مسؤولیت دارند نارسائیها در تشکیلات قضائی و ناتوانی در رسیدگی بصور ذیل ممکن است دیده شود. عدم استقلال قضات، کافی نبودن اطلاعات قضائی قضات، کامل نبودن دستگاه قضاء ـ خودداری دادگاه از صدور حکم وقتی که بیگانه شاکی یا مدعی یا خواهان باشد، هرگونه تأخیر یا کندی و ایجاد مانع در نحوه رسیدگی وقتی که بیگانه مدعی علیه یا خوانده باشد، خفیف بودن حکم مجازات هنگامیکه بیگانه مجنی علیه قرارگیرد ـ اعطای عفو عمومی یا خصوصی و یا آزادی قبل از موعد به قاتل یک فرد بیگانه، عدم اجرای یک تصمیم قضائی هنگامیکه بنفع بیگانه باشد.
محاکمه بیگانگان وسیله دادگاه اختصاصی و استثنائی و نظائر آن.

ج ـ صدور تصمیمات قضائی غیرعادلانه آشکار.

مراجع قضائی ممکن است در تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند و در رسیدگی‌هائی که انجام می‌دهند مرتکب اشتباه شوند این اشتباه از موجبات مسؤولیت کشورها نیست.[1] لکن اگر تصمیم قضائی آشکارا اصل عدالت و انصاف را رعایت نکند نمی‌توان آنرا ناشی از اشتباه شناخت.

مسؤولیت کشور به هنگام وقوع جنگ و انقلاب داخلی

وقوع جنگ حالت غیرعادی بوجود می‌آورد. انقلاب داخلی هم مثل جنگ خساراتی را به افراد اعم از اتباع داخلی و یا بیگانه باعث می‌گردد بطور کلی کشورها مسؤول خسارات ناشی از عملیات نظامی و جنگی و فورس ماژور نیستند خواه اینکه این عملیات توسط انقلابیون صورت گرفته و یا بوسیله مقامات قانونی اما هرگاه عملیات برخلاف مقررات بین‌المللی مربوط به جنگ صورت پذیرد و یا خلاف اصول اساسی حقوق بشر باشد مثل اینکه در جنگ از سلاحهای شیمیائی ممنوع استفاده شود و یا رعایت اطفال و زنان و سالخوردگان نشود و بیگانگانی از این طغیان صدمه ببینند موجبات مسؤولیت کشور فراهم می‌گردد.

خسارات ناشی از عمل شورشیان و عصیان‌گران بطرق مختلف قابل بررسی است حالتی که در کشور شورش پدید آید خساراتی به بیگانگان وارد شود و انقلابیون پیروز گردند و حکومت را در دست گیرند حقوق بین‌الملل حکومت جدید یعنی همان شورشیان و انقلابیون قبلی را مسؤول اعمال ارتکابی در زمان شورش می‌شناسد صدمات وارده خواه از طرف عاملین حکومت شکست خورده باشد ویا انقلابیون پیروز علت مسؤولیت کشور را در این مورد از آن جهت می‌دانند که از طرفی پیروزی انقلابیون نشانه آن است که نمایندگی واقعی ملت را داشته‌اند در واقع از اول آنها مسؤول بوده‌اند و

---

۱ ـ شارل روسو عقیده دارد چنانچه اشتباه به همراه حسن نیت باشد کشورها مسؤول نیستند زیرا هیچ کشوری ارزش ذاتی حکم و اشتباه قضائی را تضمین نمی‌کند. *CH. Rousseau. Op _ cit. P. 122.*

از طرف دیگر بر پایه قبول اصل دوام کشور تغییرحکومت نقشی در تغییر کشور ندارد شناسائی مسؤولیت در این خصوص تضمینی بر اصل دوام کشور می‌باشد.

حالت دیگر در مورد خسارات ناشی از شورش این است که حکومت قانونی پیروز شود و شورشیان سرکوب گردند در این صورت کشور مسؤول خسارات نیست مگر اینکه قدرت حاکم مشروع با شورشیان صلح کرده باشد و یا آنها را مورد عفو قرار دهد و یا در حفظ و مراقبت بیگانگان سعی لازم را نکرده باشد، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا در چنین حالتی کشور مسؤول نیست، چرا خسارات ناشی از عملیات شورشیان شکست خورده تحت عنوان عدم مسؤولیت جبران نمی‌گردد. از نظر حقوقی دلیل عدم مسؤولیت را این می‌دانند که انقلابیون مامورین حکومت قانون نبودند افرادی بودند که حکومت قانون هم توانائی کنترل اعمال آنها را نداشت و منطقی نیست که حکومت قانون را مسؤول اعمال دشمنان آن حکومت بدانیم نتیجه قبول عدم مسؤولیت کشور در این مورد این است که منافع بیگانگان خسارت دیده نادیده گرفته شود این عدم مسؤولیت با مقایسه مواردی که کشور مسؤول شناخته می‌شود می‌توان به بیگانگان حق داد که انتظار پیروزی انقلابیون را داشته باشند تا خساراتشان جبران گردد اما برای اینکه چنین نتیجه‌ای حاصل نشود عدل و انصاف هم ایجاب می‌کند که مسؤولیت کشورها بر اساس نظریه خطر در این موارد پذیرفته شود.

مسؤولیت کشور ناشی از اعمال افراد عادی

افراد عادی هم ممکن است بصورت فردی یا جمعی و گروهی مسؤولیت کشوری را که در قلمرو آن هستند فراهم نمایند. کشورها مسؤول حفظ نظم عمومی و حافظ حقوق مردم در قلمرو خود هستند وقتی که اقدام فرد و گروهی مثلاً با تظاهرات مردم علیه یک کشور خارجی ظاهر می‌گردد در واقع کشور در انجام وظیفه اساسی و اصلی خود که حفظ نظم است قصور و سهل‌انگاری نموده و مسؤولیت خویش را باعث گردیده توجه روی عمل فرد و یا گروه نیست که مثلاً مسؤولیت از آنها به کشور منتقل

شده باشد حالت مسؤولیت کشور مستقیماً مربوط به سهل‌انگاری آن است زیرا فرد جز در موارد استثنائی موضوع حقوق بین‌الملل قرار نمی‌گیرد و عمل آنها نیز به خودی خود تخلف از حقوق بین‌الملل شناخته نمی‌شود. برای اینکه در این موارد کشورها مسؤول واقع نگردند. وظیفه دارند که اولاً جریانات را پیش‌بینی کنند و متناسب با آن مراقب نظم باشند و اجازه ندهند افراد با اقدامات خلاف قانون مسؤولیت کشور را باعث گردند. ثانیاً وظیفه دارند اعمال خلاف قانون افراد را بهر شکل مورد تعقیب و مجازات قرار دهند و خسارات وارده را از آنها اخذ نمایند. وظیفه پیش‌گیری ایجاب می‌کند که هرگونه وسیله و امکان ورود خسارت به مقامات خارجی را در قلمرو خود با احتیاط‌های لازم از بین ببرد مثلاً حفاظت و حمایت خاص نسبت به سفارتخانه‌ها مبذول دارد در روزهائی که احساسات مردم تحریک می‌شود بر مراقبت بیافزاید و مأمورین انتظامی را بحالت آماده باش قرار دهد بیگانگانی که مورد تهدید قرار می‌گیرند بیشتر مورد مواظبت باشند. اشخاص بیگانه‌ای که عنوان خاصی دارند مثل رئیس کشور خارجی ـ نخست وزیر یک کشور بیگانه، همینطور وزیر و سفیر و مأمور سیاسی خارجی، تحت رژیم حفاظتی خاصی قرارداده شوند یعنی کشور باید و می‌تواند با چنین مراقبتها به افراد عادی فرصت ندهد که موجبات مسؤولیت کشور را فراهم سازند، البته باید توجه داشت اعمال و وقایعی هم هست که هر چند بیگانه از آن صدمه و خسارت ببیند کشورها مسؤولیتی ندارند چنانچه رفتار تحریک‌آمیز بیگانه باعث هیجان عمومی شود مثلاً هرگاه سفیر یک کشور خارجی در اجتماعی که شرکت کنندگان افراد متعصب مذهبی هستند برخلاف معتقدات آنها صحبت نماید و آنها را وادار به عکس‌العمل سازد درواقع خود خطر را بوجود آورده و از آن استقبال نموده مسؤولیتی متوجه کشور محل توقف او نیست. یا مثلاً اگر کشوری آمدورفت نمایندگان خارجی مقیم را به مناطقی که بحران و شورش وجود دارد منع کند مع‌الوصف این اخطار و این ممنوعیت مورد توجه قرار نگیرد و صدماتی به آنها وارد شود مسؤولیتی متوجه کشور نیست معمولاً مسئولین کشور در زمان انقلاب و آشوب به بیگانگان اخطار می‌کنند که خاک کشور را ترک کنند. مخاطبین باید این اخطار را

جدی بگیرند.

نتایج و آثار مسؤولیت بین‌المللی

گفتیم در صحنه بین‌المللی کشور (یا دولت در معنی اعم) یا سازمان بین‌المللی ممکن است مسؤول شناخته شود نتیجه مستقیم مسؤولیت تعهد به جبران خسارت است بنابراین باید مسأله خسارت را در ابعاد مختلف بررسی نمائیم.

تعریف خسارت

پرداخت خسارت وسیله‌ایست برای جبران تجاوز و تعدی که باعث مسؤولیت شده و با آن حتی‌المقدور وضع خلاف حقوق بین‌الملل پیش آمده جبران میگردد دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه کارخانه کُرزُف در تصمیم خود در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۸ می‌گوید «دیوان تأیید می‌نماید که این یک اصل حقوق بین‌الملل و حتی یک اصل کلی حقوقی است که هرگونه تجاوز و تعدی نسبت به یک تعهد الزام به جبران آنرا شامل می‌شود.» خسارت دارای دو مفهوم مادی و معنوی است و غالباً به دو نوع خسارت مادی و خسارت معنوی تقسیم و مورد بحث و مطالعه قرار می‌گیرد. در خسارت مادی لطمه مالی نهفته است ضرر و زیانی به قدرت مالی کشور واردگردیده مثل ساقط کردن هواپیما یا غرق کشتی و یا تخریب سفارتخانه یا ضبط دارائی و مسدود کردن حساب بانکی و نظائر آن خسارت معنوی مثل اهانت به رئیس مملکت یا توهین به پرچم یا تبلیغ علیه یک کشور و نظائر آن.

ترتیب جبران خسارت

معمولاً مسؤولیت بین‌المللی جنبه کیفری ندارد آن طور که شخص در حقوق داخلی مجازات می‌گردد در صحنه بین‌المللی جز در موارد استثنائی و نادر کسی مجازات نمی‌گردد آنچه عملی است جبران خسارت است اصولاً کیفیت جبران در

صلاحیت مرجع قضائی و یا داوری است که به موضوع رسیدگی می‌نماید روش‌هائی که برای جبران خسارت در پیش گرفته شده بشرح ذیل می‌باشد:

۱ـاعاده وضع بحالت اولیه:

بهترین راه جبران خسارت آن است که شیء صدمه دیده به حال اول بازگردد. ساختمانی تخریب گردیده بازسازی آن و برگرداندن در شکل اولیه یعنی جبران خسارت دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در رای مربوط به قضیه کُرزُف می‌گوید «اصل اساسی این است که ترمیم باید تا آنجا که مقدور است هر گونه آثار و نتایج عمل غیرمشروع و برخلاف حقوق را از بین ببرد و مجدداً وضع را به حالت عادی بازگرداند که اگر آن عمل ارتکاب نمی‌یافت ظاهراً آن وضع وجود می‌داشت. نظر قضات صادرکننده این رای بهترین حالت چیزی است که آثار تعدی و تجاوز از بین برود تجاوز و تعدی اشکال گوناگون دارد در کشوری ممکن است قانونی بر خلاف حقوق بین‌الملل و به زیان کشور دیگری وضع گردد لغو آن قانون وضع را به حال قبل باز می‌گرداند. کشتی مملکتی در ساحل ضبط شده تسلیم آن به کشور صاحب آن کشتی اعاده وضع است.

۲ـجلب رضایت

چنانچه خسارت جنبه معنوی داشته باشد با اقداماتی ممکن است کشور خسارت دیده آنرا از یاد ببرد و رضایتش جلب گردد این اقدامات به اشکال ذیل شناخته شده است معذرت خواهی ـاظهار تأسف ـاعزام نماینده، ادای احترام به پرچم در صورت توهین به آن، در قضیه ربودن ایشمن اسرائیل با اقدام خود به حاکمیت آرژانتین لطمه وارد ساخت شورای امنیت سازمان ملل اسرائیل را ملزم ساخت که رضایت کشور آرژانتین را فراهم سازد.

۳ـ مجازات مأمورین خاطی و تعقیب جزائی قضیه

اقدامات ادارای، انظباطی، جزائی علیه مأمورین خاطی یا تعقیب متهمین و تشکیل پرونده و رسیدگی سریع به موضوع نمایانگر آن است که کشور در حال جبران خسارت است.

٤ـ پرداخت غرامت

بالاخره پرداخت غرامت بارزترین وسیله جبران خسارت است نظر دیوان دائمی داوری هم در این مورد چنین است «مسؤولیتهای گوناگون کشورهائی که اختلاف اساسی با یکدیگر ندارند، معمولاً کلیه آنها با پرداخت مبلغی پول رفع شده و یا ممکن است رفع شود.

جبران خسارات مستقیم و غیرمستقیم

منظور این است در صحنه بین‌المللی خساراتی که یک کشور و یا سازمان بین‌المللی ببینند به چه وضع قابل ارزیابی و چگونه و تا چه حد قابل پرداخت است و اگر کشور مسؤول از پرداخت خودداری نماید چه باید کرد گفتیم هر عمل خلاف حقوق و غیرمشروع که در ارتباط با یک موضوع حقوق بین‌الملل باشد و باعث خسارت به موضوع دیگر حقوق بین‌الملل گردد موجبات مسؤولیت را فراهم می‌سازد.

خسارتی که باید جبران گردد باید بطور دقیق و مطابق با ضرر و زیان وارد شده ارزیابی گردد و میزان آن، نه کمتر و نه بیشتر از خسارت وارد شده باشد. از این اصل این نتیجه حاصل می‌گردد که فقط خسارات مستقیم قابل جبران است سابقه‌ای در این مورد وجود دارد در ۱۸۷۲ اختلافی در مورد خسارات مورد مطالبه امریکا از انگلیس وجود داشت و بر حسب توافق به دادگاه داوری ژنو ارسال شد در مورد خسارات غیرمستقیم چنین نظر دارد که مطابق اصول حقوق بین‌الملل درخواست خسارات غیرمستقیم اساس قابل اعتمادی ندارد تا بر پایه آن بتوان در مورد جبران خسارات و محاسبه غرامت رسیدگی و قضاوت نمود ـ در مورد عدم پرداخت خسارت در حقوق داخلی پرداخت

خسارت در مواردی که متکی به حکم قضائی است با صدور اجرائیه از محکوم علیه وصول می‌گردد اما در حقوق بین‌الملل چنین ضمانت اجرائی وجود ندارد ولی اقداماتی پیش‌بینی شده که می‌توان کشور مسؤول را وادار به جبران خسارت ساخت مشروط براینکه این تدابیر منجر به جنگ نگردد یعنی دولت زیان دیده حتی برای دریافت غرامت مشخص شده مجاز نیست جنگ را آغاز نماید، طرف متضرر حق دارد مقابله به مثل نماید یعنی در موردی که خود باید غرامتی به کشور طرف دعوی پرداخت نماید بصورت یک معارضه و مقابله به مثل خودداری نماید یا روابط سیاسی و کنسولی‌اش را با آن کشور قطع نماید یا مأمورین سیاسی و کنسولی خود را احضار کند، روانامه کنسولهای کشور متخلف را لغو نماید، اتباع کشور متخلف را از قلمرو کشورش خارج سازد و اموال آنها را ضبط نماید و بالاخره کشور متخلف را با مجازاتهای اقتصادی مثل تحریم از خرید کالای آن کشور یا عدم ارسال کالا به آن کشور وادار به رعایت حقوق بین‌الملل سازند.

در مجلدات بعدی این کتاب مباحث مورد بحث در این فصل را بصورت جاری در روابط کشورها خواهیم دید.

❖ فصل پنجم

سازمانهای بین‌المللی

۱ - طرح موضوع:

در عرصه سیاست جهانی علاوه بر واحدهای سیاسی بنام کشور که مورد شناسائی قرار گرفت واحدهای دیگری که شکل تاسیسات و سازمانهای بین‌المللی را دارند یافت می‌شود که می‌توان آنها را از مظاهر سیاست قرن بیستم شناخت. در این قرن روابط دولتها توسعهٔ بسیار پیدا کرد، امور اقتصادی، سیاسی، نظامی، تکنولوژی در وضع بسیار پیچیده‌ای خارج از عرصه کشوها ظاهر شد که وجود چنین تأسیسات بین‌المللی را ضرورت بخشیده است.

۲ - سوابق تاریخی:

در طی چند هزار سال زندگی بشر نمونه‌ای از تاسیسات و سازمانهای بین‌المللی عصر حاضر تشکیل نشده است. در عین حال سازمان‌های بین‌المللی موجود هم مولود اقدام آنی در یک زمان نیست. بنابراین لازم است بدانیم چه عواملی پیدا شد و چه تحولاتی صورت گرفت تا زمینه برای این شخصیتهای حقوقی سیاسی خارج از کشور یا در مقابل کشور فراهم شد. از چه زمانی دولت‌ها دست به همکاری زدند و تاسیساتی را خارج از قلمرو خود بوجود آوردند. بعضی محققین قرارهای تبعیت و تحت‌الحمایگی و اتحاد بین بعضی ملل یا مثلاً وضع سیته‌های یونان قدیم را که در مقابل اجنبی متحد

می‌شدند و هم تاسیساتی برای داوری در اختلافات یا برای انجام امور کنسولی داشتند آغاز کار می‌دانند.

در رم قدیم اثری از سازمانهای بین‌المللی نیست و زمینه آن هم فراهم نبوده است زیرا رابطه رم با ملل دیگر رابطه غالب و مغلوب است نه رابطه همکاری پس از سقوط رم، ملل آزاد شده مواجه با وضع ملوک الطوایفی قرون وسطی شدند. در این دوران جامعه و احساسات ملی وجود نداشت.

ظهور اسلام و تعالیم پیامبر عظیم الشان آن در جهت دعوت به اسلام و وحدت مسلمین و تشکیل جامعه اسلامی و امت اسلامی و حکومت اسلام بود و به تاسیس سازمانهای بین‌المللی نیازی نداشت. تا قرن ۱۵ در جامعه سیاسی دنیا دو پدیده متضاد دیده می‌شود یکی تجزیه و دیگری اتحاد.

امپراطوری ایران تجزیه شد، امپراطوری رم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید. انقلابات ملل علیه بعضی پادشاهان مورد حمایت شاهان دیگر واقع می‌شد. پدیده دوم اتحادهای سیاسی بود، عالم اسلام بسوی یک وحدت پیش می‌رفت، اتحادهای سیاسی در قرون بعد بین دول اروپا کم‌کم ظاهر شد.

وضع اروپای قرن ۱۷ که حاصل تجزیه قدرتهای بزرگ اروپا بود موضوع عهدنامه‌های وستفالی قرار گرفت. در قراردادهای وستفالی از امپراطوری مقدس ژرمن فقط عنوانی باقی ماند وبیش از ۳۵۰ دولت استقلال مذهبی و سیاسی یافتند. فرانسه و سوئد دو کشور مقتدر اروپا بودند. پاپ نفوذ خود را بکلی از دست داد. بعد از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه مفهوم حاکمیت ملل مطرح شد و در اواسط قرن ۱۹ در روابط بین‌الملل اصول تساوی و تامین حقوق مساوی بین دول اروپا عنوان شد. و تفاهم‌هائی برای تامین امنیت صورت گرفت. در مقابل ندائی که اسلام برای وحدت اسلامیان و ایمان آورندگان بدون توجه به نژاد و زبان و جنس و دیگر خصوصیات داشت و آنها را در برابر کفر والحاد متحد می‌ساخت، در اروپا کم‌کم این فکر توسعه یافت که همه ملل به سبب داشتن جنبه‌های مشترک انسانی اعضاء خانواده بشریت محسوب می‌شوند. مع‌الوصف فکر استحکام

مرزهای سیاسی برای کشورها با قدرت بیشتری پیش رفت. و بازهم مثل قرون متمادی راه حل اختلافات جز در موارد معدود جنگ بود و فقط نتیجه جنگ معلوم می‌کرد کدام قدرت صاحب حق است. و اگر گاهی اجتماعی از سران یا نمایندگان دول در طول قرن ۱۹ تشکیل شد. برای مدتی کوتاه و برای تامین منافع خاص شرکت کنندگان بود و ارکان اصلی اجتماعات بین‌المللی امروز راکه همگانی و دائمی با حفظ اصل تساوی است فاقد بود. چنانچه کنگره وین ۱۸۱۵ پس از شکست ناپلئون فقط برای چند ماه اجتماعی از شاهان و شاهزادگان و زمامداران اروپا در پایتخت اطریش در برداشت[1] و اتحاد مقدس هم فرمولی بودکه دول بزرگ روسیه - اطریش - پروس با پیشنهاد روسیه به عنوان پیمان برادری واقعی و ابدی منعقد نمودند و از جانب خداوند بر ملت خود حکومت داشتند. فرانسه سلطنتی و انگلیس پادشاهی نیز در ۱۸۱۸ به اتحاد مقدس پیوستند.

کنگره وین از این جهت اهمیت داردکه باعث شد بجای اصل موازنه قوا که احتمال جنگ در آن زیاد است اصل تبادل نظر بین‌المللی بر قرار شود و همین مطلب حدود یک قرن مانع بروز جنگ در بخشی از جهان بود.

اتحاد مقدس در ۱۸۲۵ با مرگ الکساندر امپراطور روسیه از بین رفت ولی راه تشکیل چندین کنفرانس را برای حل مسائل اروپا گشوده بود و در واقع یک تاسیسی بین‌المللی بود که گهگاه اظهار وجود می‌کرد[2] کنگره‌ها و کنفرانس‌هائی که بین ۱۸۲۲ و ۱۹۱۴ تشکیل شد سازمانی را پایه گذاشت که به اتفاق اروپا معروف شده در بعضی موارد پنج دولت بزرگ اروپا و گاهی علاوه از آن‌ها دولت ساردنی و ترکیه هم وارد می‌شدند در کنفرانس لندن ۱۸۷۱ آلمان که به پروس تبدیل شده بود و امپراطوری اطریش هنگری که

---

۱ - بیش از ۱۵۰ نفر از قدرتمندان اروپا به اطریش آمدند اما عمده وقت آنان صرف شب نشینی و میهمانیهای افسانه ای شد. اشتغالات تفریحی آنان اجازه‌ای به کار سیاسی آنها نمی‌داد. در واقع کنگره وین عملاً افتتاح نشد بلکه کمیسیونهای متعددی طرحهای مورد نظر را آماده می‌کرد و به هیاتی مرکب از ۴ دولت فاتح باضافه فرانسه و اسپانی و پرتقال و سوئد می‌داد و این هیات در نهایت سند عمومی کنفرانس وین را امضاء و منتشر ساخت.

۲ - دخالت اروپا در امپراطوری عثمانی در ۱۸۳۰ و ۱۹۱۴ حمایت از شورشیان یونان در ۱۸۲۷ و تضمین استقلال آن ـ دخالت دادن ترکیه در مجمع اروپائی در ۱۸۵۶ ـ مستقل ساختن صربستان و مونتنگرو و رومانی و بلغارستان در ۱۸۷۸ از آن جمله است.

جانشین اتریش شده بود شرکت داشتند. در بعضی از کنفرانس‌ها حتی ایالات متحده امریکا هم شرکت نمود. مثلاً کنفرانس برلین ۱۸۸۵ در رابطه با مسائل استعمار افریقا در کنفرانس‌های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ شرکت کنندگان افزایش یافتند. مثلاً در کنفرانس ۱۹۰۷، ۱۷ کشور از امریکا شرکت کرده بودند.

قرن ۱۹ و توسعه صنعتی آن تحول عمیقی را در روابط کشورها باعث شد و ارتباطات را وسیع و سریع کرد. در ۱۸۳۷ در انگلیس تمبر پست بکار رفت و در ۱۸۷۴ یعنی کمتر از ۴۰ سال چنان کشورها باین سمت رفتند که ناچار به تاسیس اتحادیه پستی جهانی شدند. قبل از آن در ۱۸۶۵ اتحادیه بین المللی تلگرافی تاسیس شده بود و در ۱۹۰۶ اتحایه رادیو تلگرافی بین‌المللی ایجاد گردید و این نوع اتحادیه‌ها به گمرک، حمل و نقل، مالکیت اسناد، اوزان و اندازه‌ها، آثار ادبی و هنری سرایت کرد. اما هدف این اتحادیه‌ها محدود و مشخص و غیرواجد جنبه سیاسی بود فقط تشکیل سازمان پان‌امریکن قبل از ۱۹۱۴ جنبه سیاسی داشت.

چگونگی پیدایش سازمانهای بین‌المللی

نگاهی به نقشه تمامی زمین بیاندازید اندکی در نیازهای جوامع انسانی با توجه به ارقام تفکر نمائید. روابط گوناگونی که باعث پیوستگی ملتها شد از نظر بگذرانید و خطراتی که بشر امروز را تهدید می‌کند بیاد آورید. به دنیای تکنولوژی و شگفتی‌های علمی که در اثر تعاون و همکاری و استفاده از تجربیات اعصار و قرون تحقق عینی پیدا کرده توجه مبذول دارید قرن حاضر را زمان مناسب برای همکاریهای بین‌المللی می‌یابید همکاریهائی که می‌توانند تحولات را بیش‌ازپیش افزایش دهند و دانستنیها وسایل کشف اسرار خلقت را در اختیار انسان قرار دهند سازمان ملل متحد زائیده این نیاز است اما بدانگونه که می‌بایست باشد و بخاطر آن بوجود آمد اثر بخش نبوده است انتظار و امید بیش از آن از این سازمان جهانی می‌رود.

اگر تاریخ تشکیل اتحادیه بین‌المللی ارتباط دور را به سال ۱۸۶۵ بدانیم و آنرا

اولین سازمان بین‌المللی بشناسیم دقیقاً ۱۲۸ سال ما با این نوع سازمانها آشنائی داریم اما در اوائل آهنگ تاسیس چنین سازمانهائی آرام بود مثلاً بعد از ۹ سال از اولین سازمان تخصصی بین‌المللی، اتحادیه جهانی پست بوجود می‌آید و چهل سال بعد از آن شاهد سازمان هواشناسی جهانی در سال ۱۸۷۸ می‌باشیم افزایش این سازمانها با سرعت مربوط به قرن بیستم و مخصوصاً سالهای بعد از جنگ دوم جهانی است. قبل از قرن بیستم یعنی تا سال ۱۹۰۰ فقط یازده سازمان بین‌المللی تشکیل شد و در سی سال اول این قرن تعداد این سازمانها به میزان تمام ادوار گذشته بود و در بیست سال بعد از جنگ دوم سه برابر تمام سازمانهای گذشته تشکیل شد و رقم ۱۷۰ را برای آن نوشته‌اند. عمل دولتها در تاسیس سازمانهای بین‌المللی، افراد و جوامع غیردولتی را هم باین کار متمایل ساخت و انواع مختلف سازمانهای بین‌المللی غیردولتی با نامهای گوناگون و اهداف خاصی در صحنه جهانی ظاهر شده است و از لحاظ تعداد اگر سازمانهای بین‌المللی دولتی به چند صد رسیده رقم سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی در چندین هزار باید دید، (در سال ۱۹۷۰ ارقامی که داده شده بود ۱۶۹ سازمان بین‌المللی دولتی و ۱۴۴۸ سازمان بین‌المللی غیردولتی بود.)

علل و جهات تأسیس سازمانهای بین‌المللی

جهات و دلایل بسیاری در تأسیس و گسترش سازمانهای بین‌المللی مؤثر بوده‌اند که اهم این جهات را در فرازهای ذیل بررسی می‌کنیم.

۱ـ تحولات علمی و پیشرفتهای فنی و صنعتی

در قرون اخیر جهان از لحاظ علمی و فنی جهشهائی پیداکرده است، یکی از آثار و نتایج این دست‌آوردها تشکیل سازمانهای بین‌المللی است کلیه کشورها علاقه پیدا کرده‌اند تا روابط اقتصادی را وسعت بخشند حمل‌ونقل خود را بسهولت بانجام رسانند صادرات و واردات خود را برابر مصالح خود روزافزون سازند چنانچه اولین سازمانهای

بین‌المللی که در قرن ۱۹ تشکیل شده در همین رابطه می‌باشد و دیگر مواردیکه در قرن حاضر بوجود آمده مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی توسعه و ترمیم و انواع سازمانهائی که اهداف صنعتی و فنی دارند در همین مسیر قرارگرفته‌اند وقتی که میلیونها نفر بواسطه امراضی مثل وبا، طاعون، مالاریا جان خود را از دست می‌دهند در صدد برمی‌آیند که اقدام همه جانبه در سطح جهان انجام بدهند و مثلاً سازمان بهداشت جهانی را پایه‌ریزی می‌کنند. وقتی که ملل جهان متوجه می‌شوند سرنوشت بشر بستگی به وضع بمب‌های اتمی و هیدروژنی دارد و وجود چنین سلاحهائی جهان را در پرتگاه نیستی قرار داده قراردادهای منع آزمایشات اتمی را امضاء می‌کنند و تدابیری برای عدم گسترش این سلاحها می‌جویند و به تشکیل تأسیساتی بین‌المللی در این رابطه نیاز پیدا می‌کنند هر حادثه‌ای که در یک گوشه از جهان امروز اتفاق افتد لحظه‌ای بعد در تمام نقاط جهان پخش می‌شود مردم سراسر کره زمین اعمال انسان در سطح کره ماه را از فاصله‌ای قریب نیم میلیون کیلومتر بچشم می‌بینند دیگر نگهداشتن علوم و فنون برای یک منطقه ممکن نیست غیرقابل تصور است که کشوری بخواهد اکتشافات و اختراعات علمی دیگر کشورها را نادیده بگیرد و خود راه پیموده شده را از اول بپیماید. میزان تخصص در رشته‌های مختلف در سطح بین‌المللی و وابستگی و اتکاء کشورها به یکدیگر به حدی است که در بعضی موارد ممکن است کشوری نتواند بیش از چند روز یا چند ماه بدون ارتباط اقتصادی با سایر کشورها به زندگی عادی خود ادامه دهد این وابستگی شدید کشورها بهم که در نتیجه تکنولوژی است محتاج سازمان‌های بین‌المللی است کشورها برای اینکه به هدفهای مشترک در سطح جهان توفیق حاصل کنند ناچارند تأسیسات بین‌المللی داشته باشند بند ۴ ماده یک منشور ملل متحد در شناسائی سازمان ملل در این رابطه می‌گوید: «بودن مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملل جهت حصول این هدفهای مشترک معمول می‌دارند»

۲ ـ ترس از جنگ

مصائب جنگ دامنه‌ای گسترده دارد نظری به جنگهای قرن حاضر اعم از جهانی و منطقه‌ای نشان می‌دهد که جنگ چگونه همه چیز را نابود می‌سازد و همه‌کس را در کام مرگ فرو می‌برد. این تصور نه تنها مردم جهان بلکه حکومتهای مقتدر دنیا را نیز بوحشت انداخته وجود سازمان ملل متحد تا حد زیادی معلول وحشت از جنگ احتمالی غیرقابل کنترل و جهانگیر است در گذشته برطبق اصول و قواعد حقوق بین‌الملل غیر نظامیان که در عملیات نظامی شرکت نداشتند در مقابل تجاوزات حمایت می‌شدند اما در جنگ احتمالی آینده امکان چنین تفکیکی وجود ندارد همه بنحوی شرکت دارند. سلاح جنگ مدرن، ترس و وحشت، دربدری و گرسنگی است ـ در گذشته فقط تاسیسات نظامی و یا استحکامات شهرها بمباران می‌شد امروزه چنانچه در عمل دیده‌ایم هر بنائی ممکن است هدف بمباران هوائی قرار گیرد حتی در جنگهای محدود منطقه‌ای ناظر این حملات به تاسیسات غیرنظامی مثل کارخانه‌های برق ـ سدّها ـ کارخانه‌های تولید غذائی فرودگاههای غیرنظامی، ایستگاه راه‌آهن و حتی دانشگاه هستیم، سابق بر این دامنه جنگ محدود به دو طرف متخاصم بود و سایر کشورها می‌توانستند بی‌طرف مانده و از بلای جنگ در امان باشند اما عملاً در قرن حاضر بی‌طرفی مفهوم ندارد بی‌طرف هم آنجا که لازم باشد مورد تجاوز و تهاجم قرار می‌گیرد ایران در دو جنگ جهانی گذشته چنین وضعی را داشت بی‌طرف بود ولی مورد تعرض و تجاوز قرار گرفت بی‌طرف بود ولی اشغال شد و صدمات فراوان دید بی‌طرف بود ولی همه هستی‌اش درآتش‌جنگ سوخت و از همه منابع‌اش در جنگ استفاده شد یکی از علل مهم تاسیس سازمان‌های بین‌المللی همین جلوگیری از جنگ است دولتها با مشارکت هم با مساعدت و کمک یکدیگر اختلافات را حل کنند. برای مشکلات چاره‌اندیشی نمایند از تجاوزات احتمالی جلوگیری کنند و اگر در نقطه‌ای آتش جنگ فروزان شد با سرعت آن را خاموش نمایند و اگر هم خاموش نمی‌شود ازگسترش آن بدیگر کشورها جلوگیری‌کنند و بهرحال در زمان جنگ با کمک بعضی از این سازمانهااز آلام و دردهای جنگ بکاهند همانطورکه می‌دانیم

پاره‌ای از این تاسیسات بین‌المللی مخصوصاً کارشان در زمان جنگ است و یا در این زمان فعالتر می‌شوند مثل سازمان هلال احمر (صلیب سرخ) که مساعدتهای لازم را در مورد مجروحین و اسرای جنگ انجام می‌دهد.

۳ـ عواطف و احساسات بشر دوستی

همانطور که در داخل کشورها بسیاری از انجمن‌ها و سازمانهای غیرانتفاعی تشکیل می‌شود و بخاطر احساسات انسان دوستی خدمت می‌نمایند و جنبه معاونت و حمایت از فقرا و محرومین را دارد در جامعه بزرگ جهانی هم همین احساسات گاهی اجتماعات و سازمانهای بین‌المللی را طلب می‌کند وقتی که در کشوری اقلیتی سرکوب می‌شود و حقوق آنها را نادیده می‌گیرند اعتراض مردم دیگر کشورها را سبب می‌گردد و برای اینکه این اعتراضات جنبه سازمانی داشته باشد تشکیلاتی به این منظور فراهم می‌شود مسأله تبعیضات نژادی موضوع کشتار دسته جمعی (ژنوسید) از همین قبیل است، تعدادی از مجامع بین‌المللی با همین عناوین تشکیل شده، سازمان ملل متحد هم این اهداف را دنبال نموده، در منشور ملل متحد هم مقام خاصی برای مراعات و توسعه روزافزون حقوق بشر و آزادیهای اساسی قائل شده است تشکیل کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بهمین منظور بوده است، کشورهای مختلف با هماهنگی تاسیساتی در این باره ایجاد کردند که جنبه ناحیه‌ای دارد و در عین حال منشور هم ایجاد آنها را اجازه داده و با اهداف منشور مغایرت نداشته است کمیسیون و دادگاه اروپائی حقوق بشر از آن جمله است که توسعه و پیشرفت هم پیدا کرده استراسبورگ فرانسه مرکزی برای این موضوع است در قاره‌های دیگر هم در این راه گام‌هائی برداشته‌اند از جمله در امریکای لاتین و در افریقا سازمانهائی برای حمایت از حقوق بشر بوجود آورده‌اند. در دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر که در خرداد ۱۳۷۲ (بهار ۱۹۹۳) در وین تشکیل شد حضور گسترده انواع سازمان‌های بین‌المللی با چنین اهدافی چشمگیر بود البته گاهی از این احساسات بشر دوستانه در جهت اهداف سیاسی بهره‌گیری می‌شود.

کاهش اختلاف سطح زندگی ملتها

همانطور که در جوامع داخلی مردم از لحاظ قدرت مالی و درجه رفاه و آسایش به طبقاتی تقسیم شده در یکطرف جمعی که معمولاً در اقلیت هستند از همه نعمات ثروت و تمول برخوردارند و برای کوچکترین بیماری پرخرج‌ترین درمان را انجام می‌دهند و دسته‌ای بهر دلیلی در فقر و مشقت بسر می‌برند، به زحمت غذائی را برای ادامه حیات بدست می‌آورند و همواره در محرومیت هستند. در جوامع داخلی دولت کوشش می‌کند با تدابیری این شکاف طبقاتی را برطرف سازد و جامعه را به وضع تعادل نگهدارد در جامعه جهانی هم همین هدف برای تاسیس پاره‌ای از سازمانهای بین‌المللی وجود دارد تقسیم کشورها به کشورهای صنعتی و ثروتمند و کشورهای غیرصنعتی یا توسعه نیافته همین مطلب را حکایت می‌کند اینکه از ابتدا در سازمان ملل رکنی بنام شورای اقتصادی و اجتماعی تاسیس شده بهمین منظوربوده است. کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۴ صرفاً زائیده همین توجه است از طریق همکاری و تعاون و روابط اقتصادی عادلانه است که می‌توان لااقل از تشدید اختلاف فاحش کشورهای فقیر و غنی کاست. سازمانهای متعدد بین‌المللی هم اکنون این هدف را دنبال می‌کنند سازمان توسعه صنعتی ملل متحد اما روند غیرعادلانه‌ای که در مبادله مواد خام و تولیدات صنعتی وجود دارد اقدامات این سازمان‌های بین‌المللی بدون تاثیر می‌ماند. برنامه عمران ملل متحد از آن جمله‌اند.

لزوم دیپلماسی پارلمانی در مقابل دیپلماسی سری

یک از جهات ضرورت تشکیل سازمانهای بین‌المللی تغییر و تبدیل نوع دیپلماسی است. در قرون گذشته روابط کشورها بمعنی روابط بین سران آن کشورها بود و مرکز اصلی این روابط هم اروپا محسوب می‌شد و می‌توان گفت سرنوشت جهان در اروپا مشخص می‌شد بعضی سران قدرتمند اروپا بهم نزدیک می‌شدند و مذاکرات مخفیانه‌ای صورت می‌دادند و تصمیماتی علیه دیگر کشورها می‌گرفتند اجرای این تصمیمات گاهی

توام با وقوع جنگ بود این نوع دیپلماسی متکی بر اصل عدم برابری کشورها بود و عامل اصلی تعیین کننده خط مشی سیاست خارجی هر کشوری قدرت بود نه قانون. جنگ هم عاملی برای حل و فصل اختلافات جزئی از دیپلماسی محسوب می‌شد. نمایندگان کشورها آنهم کشورهائی که توان و قدرت داشتند، کشورهائی که می‌توانستند با خدعه و نیرنگ و فریب بهتر عمل کنند، با هم مذاکره و شور و رسیدگی می‌کردند، جهات را در نظر می‌گرفتند و آنگاه تصمیم‌گیری می‌نمودند اما همه این مراحل جنبه سرّی و مخفی داشت چه بسا عکس آنچه راکه گفته و شور کرده بودند منعکس می‌نمودند چه بسا در دو جبهه به دو گونه کاملاً متضاد قول داده و قرار گذاشته بودند و گاهی در عمل شیوه ثالثی اتخاذ می‌نمودند در تمام قرن ۱۹ بخصوص در دست‌اندازی به اراضی دیگران و بهره‌گیری از منابع غیر خودشان چنین راههائی را بسیار طی کردند و پایه‌های تمول و ثروت و غنای امروز آنها بر همین سابقه استوار است. در قرن بیستم عواملی پیدا شد و بر روابط بین‌الملل اثر گذاشت و در حد زیادی دیپلماسی پارلمانی رواج یافت و جای دیپلماسی مخفی راگرفت این عوامل هنوز هم درگوشه‌وکنار جهان بنوعی ظاهر می‌گردد و تأثیر خود را بر باقیمانده دیپلماسی مخفی می‌گذارد. دو جنگ جهانی اول و دوم و آگاهی که این دو جنگ به ملت‌ها داد خود از عوامل کنار زدن دیپلماسی مخفی بود قدرتهای وارد در جنگ برای پیروزی در جنگ نیاز به کمک و مساعدت مردم مستعمرات داشتند مذاکرات و تصمیم‌گیریهای خود را بطور علنی و در مجامع و یا با بیانیه‌ها می‌کردند که در اذهان عمومی تأثیر بگذارد و این خود ارجی بود به دیپلماسی پارلمانی - انقلاب ۱۹۱۷ شوروی در آن دوران اول قرن بیستم و وضع دوگروه کشورهائی که جنگ اول را با مطامع استعماری دنبال می‌کردند عامل دیگری بود از رد دیپلماسی سرّی. قدرت روزافزون سیاسی و اقتصادی و نظامی امریکا، بروز اختلاف بین کشورهای استعمارگر اروپا ظهور نهضت‌های آزادی‌بخش در مستعمرات، توسعه روابط و گسترش وسایل ارتباط جمعی بالاخره افزایش کشورهای تازه استقلال یافته در آسیا و افریقا کم‌کم کار را بر دیپلماسی مخفی قرن ۱۹ مشکل ساخت و محیط را برای تاسیس و افزایش

سازمانهای بین‌المللی مهیا نمود. تحت تأثیر این شرایط و با کمک همین سازمانهای بین‌المللی جنگ تحریم گردید تعاون و همکاری برای بالا بردن سطح زندگی مردم جهان مبارزه با امراض گوناگون پدید آوردن موازین درستی برای برقرار ساختن نظام اجتماعی ملی و بین‌المللی بمورد عمل درآمد. و دیپلماسی پارلمانی توسعه یافت در حالیکه دیپلماسی مخفی دو جانبه هنوز هم مورد عمل زیاد دارد و در بعضی مسائل و معضلات بین‌المللی باز هم باید به آن متوسل شد توسل به دیپلماسی مخفیانه دو جانبه گرچه در درجه اول نفع قدرتهای بزرگ را در بردارد و باید همه مسائل جهانی برای حل‌وفصل به مجامع بین‌المللی که همه اعضاء حق رأی دارند کشانده شود تا حقوق کشورهای کوچک نادیده گرفته نشود و تصمیمات مغایر با اصول تساوی دولتها اتخاذ نگردد مع‌الوصف در لحظات حساس این دیپلماسی مخفی ممکن است با وجود مسلح بودن کشورها به بمب‌های اتمی و هیدروژنی و موشکهای دوربرد و انواع سلاحهای مخرب دیگر برای حیات نوع بشر مفید باشد و خطر وقوع یک برخورد را از بین بردارد.

دیپلماسی پارلمانی بین‌المللی را دیپلماسی چند جانبه هم می‌نامند از مشخصات مرجعی که در آن مسائل دیپلماسی به شکل پارلمانی مطرح می‌گردد داشتن تشکیلات اداری و جلسات علنی و مذاکرات با اطلاع عموم و دوام آن است بطوریکه همه تصمیمات آن در معرض افکار عمومی قرار می‌گیرد ـ وقتی نماینده کشوری در مجمع عمومی سازمان ملل صحبت می‌کند یا رأی می‌دهد مواضع و رای آن کشور بطور علنی اعلام می‌شود و در معرض قضاوت افکار عمومی جهان قرار می‌گیرد و چون کشورها نیازمند نظر موافق جهانیان هستند در مسائل بین‌المللی به حقایق و واقعیتهای بیشتری روی می‌آورند و متوجه اعمال زور و حق‌کشی‌های پشت پرده نمی‌شوند. بعضی از کارشناسان امور بین‌المللی معتقدند با وجود مزایای دیپلماسی پارلمانی نباید بطور کلی از دیپلماسی مخفی یا دیپلماسی ساکت چشم پوشید در مسائل پیچیده بین‌المللی گاهی ممکن است توسل به دیپلماسی ساکت مؤثر باشد و نتیجه بدهد و موضوع سریعتر حل گردد و در این مورد بحران سال ۱۹۶۲ را مثال می‌آورند که از هر دو نوع دیپلماسی

استفاده شده باین معنی که هم موضوع در شورای امنیت مطرح گردید و هم مذاکرات فوری پشت پرده صورت گرفت و توافقهای لازم بدست آمد.

قرارداد بین‌المللی از وسایل همکاری دول

یکی از وسایل همکاری کشورها در صحنه جهان انعقاد قرارداد است قرارداد وسیله همکاری بسیار قدیمی است و کشورها از طریق آن حوائج خود را برطرف می‌ساختند امروزه به موجب منشور ملل متحد قراردادهائی که در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت برسد در ارکان سازمان ملل قابل استفاده و استناد است بهمین علت دولتها بعد از امضاء قرارداد نسخه‌ای از آن را برای ثبت به دبیرخانه سازمان ملل می‌فرستند و دبیرخانه همه ساله تمام قراردادهای ثبت شده دو جانبه یا چند جانبه را در مجموعه‌ای منتشر می‌کند و به اطلاع اعضاء می‌رساند. اگر نگاهی به انواع همکاری که کشورها با هم در زمینه دریانوردی و هواپیمائی، رودخانه‌های بین‌المللی، رفع تبعیض نژادی، روابط سیاسی و کنسولی، منع کشتار جمعی، حقوق کار و دهها مسئله دیگر دارند در ارتباط با قراردادهائی است که در این زمینه‌ها منعقد نموده‌اند.

کنفرانس‌های بین‌المللی

دیگر از ابزار و وسایل همکاری دول کنفرانس‌های بین‌المللی است کنفرانس‌های بین‌المللی را از جهات مختلف می‌توان تقسیم کرد، مثلاً از لحاظ مدت به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱ ـ کنفرانس‌های موقت که فقط برای یک بار تشکیل شده و به موضوعی رسیدگی نموده و پایان می‌یابد، کنفرانس مربوط به حل اختلاف مرزی ـ یا مربوط به برقراری روابط تجاری و فرهنگی در این ردیف قرار دارند.

۲ ـ کنفرانس‌هائی که گهگاه برای مدتی تشکیل می‌شود مثل کنفرانس‌هائی که بین چین کمونیست و امریکا از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۲ در ورشو تشکیل می‌شد.

۳ ـ کنفرانس‌هائی که بطور دائم یا مکرر تشکیل می‌شود مانند مجمع عمومی سازمان ملل، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل.

سازمانهای اداری بین‌المللی

برای اداره و تنظیم کار کنفرانس‌های بین‌المللی یک دستگاه، برای نظارت بر اجرای تصمیمات کنفرانس‌ها، دستگاه اداری لازم است بهمین لحاظ دبیرخانه سازمان ملل که یک دستگاه اداری است وظایف پراکنده‌ای در ارتباط با ارکان مختلف ملل متحد و هم نظارت بر اجرای بسیاری از تصمیمات را بعهده دارد. دبیرخانه صلیب سرخ بین‌المللی ـ دبیرخانه اتحادیه بین‌المجالس، دبیرخانه کمیسیون اروپائی دانوب، دبیرخانه اتحادیه مبارز با تجارت بَرده و نظائر آن.

طبقه‌بندی سازمانهای بین‌المللی

سازمانهای بین‌المللی را می‌توان بر حسب هدفها، مقاصد و اهمیت وظایف تقسیم نمود. منظور اصلی از سازمانهای بین‌المللی تامین امنیت سیاسی و یا تامین رفاه اقتصادی و اجتماعی است لازمه تامین امنیت سیاسی پیشگیری از وقوع جنگ و در صورت وقوع مقابله با آن و حل اختلافات به طرق مسالمت‌آمیز است.

۱ ـ **سازمان جهانی:** وقتی یک سازمان، سازمان جهانی است که تمام کشورهائی که صلاحیت عضویت سازمان ملل را طبق منشور دارند عضو آن سازمان شده باشند.

۲ ـ **سازمان ناحیه‌ای:** سازمان وقتی دایره عضویتش به کشورهای یک ناحیه محدود گردد سازمان ناحیه‌ای است مثل سازمان کشورهای امریکائی.

۳ ـ **سازمان تخصصی:** سازمانی است که در تعقیب هدفی خاص تشکیل شده باشد مانند سازمان بین‌المللی کار که مسائل کارگری را در روابط دول منظم می‌کند.

۴ ـ **سازمان تخصصی غیرسیاسی:** از انواع سازمانهای تخصصی وابسته به ملل متحد عبارتند از سازمان بین‌المللی کار، سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد، سازمان

بهداشت جهانی سازمان یونیسف که جنبه غیر سیاسی دارند.

۵ـ سازمانهائی که اساساً با اهداف سیاسی تشکیل شده‌اند: که بارزترین آنها در این طبقه سازمان ملل متحد می‌باشد که حوزه وظایف آن مسائل اجتماعی و اقتصادی را هم دربر می‌گیرد.

٦ـ سازمانهای دفاعی و نظامی: بعضی از سازمانها با اهداف نظامی و دفاعی تشکیل شده‌اند مثل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) ـ سازمان پیمان ورشو ـ سازمان پیمان دفاع جمعی جنوب شرقی آسیا (سیتو).

۷ـ سازمان بین‌المللی اقتصادی: سازمانهای اقتصادی بدلیل نیاز مبرمی که وجود داشته در شکلهای مختلف تشکیل شده است.

از آن جمله صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت و توسعه، بعضی از سازمانهای اقتصادی ذاتاً جنبه اقتصادی دارند و بعضی همکاری‌های اقتصادی را تسهیل می‌کنند.

۸ـ سازمانهای اجتماعی بین‌المللی: در این ردیف می‌توان سازمان بین‌المللی کار را قرار داد سازمانهای اجتماعی بین‌المللی بخش مهمی از سازمان‌های بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. و خود قابل تقسیم به سازمانهای حقوقی، فرهنگی، بهداشتی و نظائر آن می‌باشند.

۹ـ سازمانهای فنی بین‌المللی: این قبیل سازمانها همکاری‌های فنی بین‌المللی را تسهیل می‌نماید مثل سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری، سازمان بین‌المللی مشورتی دریانوردی.

۱۰ـ سازمانهای بین‌المللی غیردولتی: سازمانهای بین‌المللی زیادی که جنبه دولتی ندارند با اهداف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تشکیل گردیده است از جمله سازمانهای غیردولتی تعدادی وابسته به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد می‌باشند مثل فدراسیون بین‌المللی تولید کنندگان محصولات کشاورزی، سازمان بین‌المللی کارفرمایان، کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، اتحادیه بین‌المجالس، اتاق بازرگانی بین‌المللی، شورای بین‌المللی زنان، فدراسیون جهانی انجمن‌های طرفدار ملل

متحد، انجمن بین‌المللی وکلای دادگستری و صدها سازمان و انجمن مشابه آنها.

مجامع بین‌المللی قرن بیستم

در نیمه اول قرن حاضر دو جنگ جهانی با خسارات و تلفاتی سنگین بوقوع پیوست وبدنبال هر یک سازمانی جهانی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تاسیس شد. اولی که جامعه ملل بود حدود بیست سال دوام یافت و دومی یعنی سازمان ملل متحد نزدیک پنجاه سال فعالیت دارد و تازه بر نیروی آن افزوده شده است بعلاوه تعداد زیادی سازمان بین‌المللی پیوسته و وابسته و یا جدای از این دو شکل گرفته‌اند که بحث در مورد همه آنها و شناسائی کامل در درسی بنام سازمانهای بین‌المللی صورت می‌گیرد در اینجا هم به شناسائی کلی آنها در حدی که کلیات علوم سیاسی اقتضاء دارد می‌پردازیم.

جامعه ملل

در سال دوم جنگ (۱۹۱۵) ایالات متحده امریکا طرحی بنام اتحاد برای برقراری صلح تهیه کرد انگلیس هم از آن استقبال نمود اما فرانسه با آنکه مخالف طرح نبود نسبت به تشکیلات و سازمان آن ایراداتی داشت مقارن تشکیل کنفرانس صلح ۱۹۱۹ و یلسن رئیس‌جمهور وقت امریکا پیامی متضمن ۱۴ اصل به کنگره امریکا فرستاد[1] و اصل

---

۱ - اصول ۱۴ گانه ویلسون عبارت بود از ۱ - منع توافق‌های سری و انعقاد علنی قراردادهای صلح ۲ - آزادی دریاها ۳ - حذف موانع اقتصادی و ایجاد مساوات در روابط تجاری کشورها ۴ - کاهش سلاحهای نظامی ۵ - حل و فصل مسائل مستعمرات بر اساس منافع سکنه بومی و بنحوی بی‌طرفانه ۶ - آزاد سازی خاک روسیه از قوای اشغالگر خارجی و احیاء آن بطوریکه این کشور بتواند استقلال سیاسی خود را تأمین نماید ۷ - برقراری حاکمیت ملی در بلژیک ۸ - آزاد سازی خاک فرانسه از قوای اشغالگر بیگانه و جبران خساراتی که در ۱۸۷۱ در قبال الزاس و لورن به این کشور وارد شده است ۹ - تعیین عادلانه مرزهای ایتالیا بر اساس حقوق ملیتهای مختلف ۱۰ - دادن استقلال به ملل اطریش هنگری ۱۱ - آزادسازی خاک رومانی و صربستان و مونتنگرو از قوای بیگانه اشغالگر و تامین استقلال این کشورها ۱۲ - تامین استقلال کشورهای تابع دولت عثمانی ۱۳ - تامین استقلال لهستان بنحوی که به دریا هم راه داشته باشد ۱۴ - تشکیل سازمانی از کشورهای آزاد و برابر بدون اینکه بزرگ یا کوچک بودن آنها مورد نظر باشد بعنوان جامعه ملل (مراجعه شود به جلد ۱۱ دایرة المعارف امریکانا چاپ ۱۹۶۲ صفحه ۵۵۱).

چهاردهم آن به تشکیل یک جامعه عمومی با عضویت دولتهای مختلف اختصاص داشت که با عقد پیمان رسمی برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی کشورهای کوچک و بزرگ تضمین‌هائی پیش‌بینی شود. میثاق جامعه ملل تهیه شد عضویت در جامعه ملل برای همه دول امکان داشت و از این جهت یک سازمان جهانی بود. در جامعه ملل سه نوع عضو وجود داشت[1].

۱ - اعضاء اصلی که وارد در جنگ بودند و اساسنامه را پس از تصویب امضاء میکردند.

۲ - دولی که در جنگ بیطرف بودند ولی برای امضاء اساسنامه دعوت شدند.

۳ - دولتهائی که بعداً تقاضای عضویت می‌کردند و باید مجمع عمومی تصویب نماید.

با اینکه جامعه ملل اجتماعی از دول بود و علی‌القاعده باید دول با معنی جامع آن عضو باشند طبق ماده یک اساسنامه هر دولت و هر دو مینیون و حتی مستعمره‌ای که حکومت داخلی آزاد داشت می‌توانست عضویت جامعه را پیدا نماید در حالیکه دو مینیون و مستعمره در مفهوم دولت نمی‌گنجید بهمین جهت عراق که در سال ۱۹۳۲ هنوز تحت قیمومت انگلستان قرارداشت پس از اینکه شواهدی برخودگردانی ارائه داد عضو جامعه ملل شد[2] هندوستان هم که در تمام عمر جامعه ملل استقلال پیدا نکرد از امضاء کنندگان اساسنامه و از اعضاء محسوب می‌شد. برای عضویت از بعضی کشورها تعهداتی می‌خواستند مثلاً از آلبانی و کشورهای حوزه بالتیک خواستند که در مورد سرنوشت

---

۱ - اعضاء مؤسس جامعه ملل که معاهده صلح را امضاء کردند عبارت بودند از: ایالات متحده امریکا، بلژیک، بلیوی، برزیل، بریتانیای کبیر، کانادا، استرالیا، افریقای جنوبی، زلاند جدید، هندوستان، چین، کوبا، اکوادر، فرانسه، هائی‌تی، حجاز، هندوراس، ایتالیا، ژاپن، لیبریا، نیکاراگوئه، پاناما، پرو، لهستان، پرتقال، رومانی، صربستان (کروآسی، اسلوونی)، یونان، گواتمالا، چکسلاواکی، اروگوئه.
کشورهائی که برای عضویت دعوت بعمل آمد عبارت بودند از: آرژانتین، کلمبیا، دانمارک، اسپانیا، پاراگوئه، هلند، ایران، السالوادر، سوئد، سویس، ونزوئلا.

۲ - کشور آزاد ایرلند در حالیکه عنوان دومینیون را داشت بعد از آنکه معاهده ۶ دسامبر ۱۹۲۱ لندن را در دبیرخانه جامعه ملل به ثبت رساند در سپتامبر ۱۹۲۳ به عضویت جامعه ملل پذیرفته شد. اما این اقدام مورد اعتراض انگلیس بود زیرا انگلیس معاهده فوق را یک قرارداد حقوق داخلی می‌شناخت.

اقلیتهای ساکن آن کشورها تعهد نمایند و از مجارستان خواستند که تعهد به عدم استقرار خانواده‌ها بسبورگ را در آن کشور نماید. ورود اتیوپی (حبشه) موکول به تعهد در منع و جلوگیری از بردگی شد[1]. از عراق تعهد گرفته شد که کشور را بر اساس درستی بنا نهد. بعضی کشورها را بلحاظ اینکه سرزمین آنها وسعتی ندارد مثل موناکو و لیختن شتاین را به عضویت نپذیرفتند. افریقای جنوبی پیشنهاد کرد همانطور که نام جامعه ملل گویا است نمایندگان ملل در آن شرکت نمایند و این نمایندگان در انتخابات عمومی برگزیده شوند ولی پیشنهاد تصویب نشد و جامعه ملل از نمایندگان دولت‌ها شکل گرفت[2].

تشکیلات جامعه ملل:

جامعه ملل سه رکن داشت مجمع عمومی، شورا، دبیرخانه، دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی هم مهمترین سازمانی بود که همراه جامعه ملل تاسیس شد.

مجمع عمومی

مجمع عمومی در واقع یک پارلمان جهانی بود. اصل مساوات بمعنای کامل برقراربود علی‌الظاهر بین بزرگ و کوچک فرقی نبود. تساوی در محل نشستن نمایندگان دول، تساوی در رای، تساوی در اجرای آئین نامه داخلی و تساوی در عده نمایندگان از جمله مشخصات این جامعه بود.

نمایندگان هر دولت سه نفر بودند[3] ولی بیش از یک رای نداشتند تنها شرطی که برای نمایندگان وجود داشت توانائی انجام تعهدات ناشی از میثاق بود. چنانچه عضویت

---

۱ – اتیوپی متعهد شد که بردگی را لغو و تجارت اسلحه راکنار گذارد و بعد از آن در سپتامبر ۱۹۲۳ عضویتش در جامعه ملل تصویب شد.

۲ – نمایندگان اعضاء جامعه ملل به حکم دولتهای خود به ارکان جامعه اعزام می‌شدند و لذا تابع دستورات دولت متبوع خود بودند و این ترتیب از نظام کنفرانسهای دیپلماتیک الهام گرفته شده بود فقط کنفرانس عمومی سازمان بین‌المللی کار مشمول این قاعده نبود.

۳ – ولی در عمل این قاعده دقیقاً اجرا نشد کشورهای بزرگ علاوه از سه نفر نماینده رسمی سه نفر نماینده علی‌البدل، سه نفر معاون نماینده و تعدادی کارشناس و مشاور فنی به مجمع اعزام می‌نمودند.

لیختن‌اشتاین بدلیل نداشتن ارتش معلق ماند و موناکو از تقاضای عضویت صرفنظر کرد و سان مارینو به پرسش‌های کمیسیون عضویت نتوانست پاسخ کافی بدهد و در نتیجه این کشورها به عضویت در نیامدند مجمع عمومی جامعه ملل یک مجمع سیاسی بود اتخاذ تصمیمات بر اساس اتفاق آراء پذیرفته می‌شد و فقط تعدادی از موارد غیر مهم به اکثریت آراء تصمیم گرفته می‌شد. معنی اتخاذ تصمیم به اتفاق آراء در واقع همان حق وتو برای تمام اعضاء است. کافی است یکی از اعضاء خواه بزرگ و خواه کوچک حاضر به قبول موردی نباشد و آن موضوع بلااقدام بماند. تعداد نمایندگان مجمع از زمان تشکیل تا زمان انحلال متغیر بود چنانکه در ۶ سال اول ۴۱ عضو داشت و در سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ با ۵۵ کشور تشکیل می‌شد. نکات ذیل در مورد مجمع عمومی جامعه ملل قابل یادآوری است.

۱ – آئین نامه داخلی مجمع در اولین اجلاس سال ۱۹۲۰ تصویب و در مدت اجرا بیش از هشت مرتبه اصلاحاتی به آن وارد گردید.

۲ – بر طبق میثاق مجمع عمومی دونوع اجلاس عادی و فوق‌العاده داشت. اجلاس عادی در نخستین دوشنبه سپتامبر هر سال بود که بعداً تغییر یافت و اولین اجلاس هم در فاصله زمانی ۱۵ نوامبر تا ۱۸ سپتامبر تشکیل شد. متوسط دوره هر اجلاس یکماه بود آخرین اجلاس در ۱۹۴۶ فقط ۱۱ روز طول کشید و مجموعاً در طول عمر ۲۱ اجلاس عادی داشت. مجمع ۵ اجلاس فوق العاده تشکیل داد تمام جلسات مجمع اعم از عادی و فوق‌العاده بطور علنی در ژنو بود و موردی برای اجلاس محرمانه پیش نیامد[1] مجمع کار خود را به ریاست موقت رئیس شورای وقت جامعه شروع می‌کرد و بعد هیئت رئیسه را که مرکب از یک رئیس و ۶ نایب رئیس و راسای کمیسیون‌های

---

۱ – اجلاس مجمع هر سال با دعوت رئیس وقت شورای اجرائی و همکاری دبیرخانه انجام می‌گرفت. چهارماه قبل از تشکیل دعوت نامه برای کشورها فرستاده می‌شد. دستور جلسات که از جانب دبیرکل تهیه می‌شد و رئیس شورا آن را تصویب می‌کرد متضمن چهار قسمت بود. الف – گزارشی از فعالیت یکساله شورا و دبیرخانه و اقداماتی که برای به اجرا در آوردن مصوبات مجمع انجام گرفته بود ب – تمام مسائلی که مجمع رسیدگی به آن را به اجلاس بعد موکول نموده بود ج – مسائلی که شورا یا یک کشور عضو پیشنهاد طرح آن را داده بودند د – طرح بودجه.

ششگانه بود انتخاب و رسیدگی به دستور اجلاس را آغاز می‌کرد[1].

گزارش هر کمیسیون وسیله مخبر در مجمع مطرح می‌شد و اگر لازم بود قطعنامه‌ای در آن زمینه بتصویب می‌رسید[2] تصویب قطعنامه به استثنای مواردی خاص باتفاق آراء بود. در ۱۹۲۳ هنگامی که قطعنامه‌ای در تفسیر ماده ۱۰ میثاق در تضمین تمامیت ارضی کشورها مطرح بود تنها به علت رای مخالف ایران تصویب نشد.

۳ - زبان رسمی مجمع فرانسه و انگلیسی بود و اگر نماینده‌ای نمی‌توانست به یکی از این دو زبان تکلم کند باید ترجمه سخنان خود را بیکی از دو زبان تهیه نماید.

۴ - مجمع عمومی سه نوع اختیارات داشت. اول اختیاراتی که با کمک و همراهی شورا صورت میگرفت از جمله انتخاب قضات دیوان دادگستری، اصلاح میثاق، توسعه شورا، تعیین دبیرکل، دوم اختیاراتی که خاص مجمع بود از جمله پذیرش اعضاء جدید در جامعه ملل،انتخاب اعضاء غیر دائم شورا، تجدید نظر در معاهدات، بودجه جامعه سوم اختیاراتی که مشترک با شورا بود از جمله حراست از صلح و حفظ امنیت جهانی، درخواست نظر مشورتی از دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی.

---

۱ - طبق بند ۲ ماده ۱۴ آئین نامه داخلی مجمع موظف بود بر اساس گزارش کمیسیونها اتخاذ تصمیم نماید و لذا همه مسائل در دستور را به کمیسیونهائی که داشت ارجاع می‌کرد در هر کمیسیون هر کشوری می‌توانست نماینده‌ای داشته باشد. کمیسیونها عبارت بودند از:
کمیسیون اول مامور رسیدگی به مسائل حقوقی و اساسی.
کمیسیون دوم مامور رسیدگی به مسائل مربوط به سازمانهای فنی.
کمیسیون سوم مامور رسیدگی به مسائل مربوط به تسلیحات
کمیسیون چهارم مامور رسیدگی به مسائل اداری و مالی
کمیسیون پنجم مامور رسیدگی به مسائل اجتماعی و انسانی
کمیسیون ششم مامور رسیدگی به مسائل سیاسی
زمان فعالیت هر کمیسیون محدود به دوره اجلاس سالانه مجمع بود. هرگاه مسئله‌ای در صلاحیت چند کمیسیون مشخص می‌شد کمیسیون فرعی مرکب از نمایندگان کمیسیونهای ذینفع بوجود می‌آمد و هماهنگی بین کمیسیونها را باعث می‌شد. چنانکه در مورد تهیه پروتکل آئین حل مسالمت آمیز اختلافات به اجرا در آمد.

۲ - اتفاق آراء در تصمیمات مجمع و کمیسیونهای آن کار را مشکل کرده بود و مذاکرات مفصلی برای پیدا کردن راه حل انجام گرفت و بالاخره تصمیم گرفته شد که در کمیسیونها به اکثریت اتخاذ تصمیم نمایند و از اعضاء مخالف درکمیسیونها که در اقلیت قرار می‌گرفتند خواسته شد که هنگام تصمیم گیری نهائی در مجمع بجای رای مخالف رای ممتنع بدهند تا مجمع بتواند به اتفاق آراء تصمیم گیری کند.

شـــــورا

رکن دیگر جامعه ملل شورائی بود مرکب از تعدادی از دولتها. نظر فرانسه این بود که در شورا فقط پنج دولت بزرگ شرکت داشته باشند ولی بعداً پذیرفتند علاوه از ۵ دولت امریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و ژاپن چهار دولت دیگر هم با انتخاب مجمع عمومی در شورا شرکت کنند. با این ترتیب دول بزرگ در عین حال که با داشتن اکثریت شورا را در اختیار داشتند برای تحصیل اتفاق نظر دول کوچک راهم راضی می‌کردند. اما این وضع خیلی زود تغییر کرد. زیرا امریکا وارد جامعه ملل نشد و در نتیجه بین اعضاء دائم و اعضاء غیر دائم تساوی برقرار شد. بعداً از ۱۹۲۱ تغییراتی در تعداد اعضاء شورا بعمل آمد ابتدا اعضای غیر دائم از ۴ به ۶ تغییر یافت و بعد ۹ عضو شد. بعلاوه آلمان وارد جامعه ملل و عضو دائم شد (۱۹۲۶) لهستان و اسپانی و برزیل که از عضویت دائم آلمان ناراضی بودند بعنوان نیم دائم عضو شورا شدند و عضویت اعضاء غیر دائم هر سه سال تمام می‌شد ولی اعضاء نیم دائم که بعداً چین هم به آن اضافه شد می‌توانستند بلافاصله دوباره انتخاب شوند و در نتیجه عملاً حالت دائم پیدا کنند. اعضاء شورا پیوسته تغییر کردند و در ۱۹۳۳ اعضاء غیر دائم ده عضو در حالیکه اعضاء دائم فقط چهار عضو باقی ماندند و اکثریت در دست اعضاء غیر دائم افتاد[1].

---

۱ - با این ترتیب شورا که ابتدا ۹ عضو (۵ دائم و ۴ غیر دائم) داشت در ۱۹۳۳ با عضویت غیر دائم پرتقال در سال ۱۹۳۶ دارای ۱۱ عضو غیر دائم شد و شورا جنبه دمکراتیک پیدا کرد دیگر انجمنی از قدرتهای بزرگ نبود. در آستانه جنگ دوم جهانی در مقابل ۱۱ عضو غیر دائم فقط سه عضو دائم داشت.

طبق بند ۳ ماده ۴ میثاق شورا می‌توانست هر موقع و حداقل یکبار در سال جلسه داشته باشد. با این حال چون شورا موظف بود با تقاضای هریک از اعضاء جلسه فوق العاده تشکیل دهد و تعداد تقاضا زیاد بود. جلسات زیادی تشکیل داد. معمولاً جلسات شورا در ژنو بود و امکان داشت با تصویب اکثریت در جای دیگری هم تشکیل جلسه بدهد. در سالهای اولیه جامعه ملل شورا ۱۱ بار در پاریس ۵ بار در لندن و ۲ بار در رم و بروکسل و یک بار در مادرید و سان سباستیان و لوگانو تشکیل جلسه داد. بطور کلی از ۱۰۷ اجلاس شورا ۸۴ جلسه در ژنو و ۲۳ جلسه خارج از ژنو تشکیل شد. از ۱۹۲۴ وزرای خارجه کشورهای عضو در جلسات شورا شرکت میکردند. طبق ماده ۴ میثاق شورا موظف بود از بین اعضاء خود یک رئیس و یک نایب رئیس انتخاب کند. اما بر طبق قطعنامه‌ای که در ۱۹۲۰ تصویب شد اعضاء شورا به نوبت و بترتیب الفبای نام کشور هرکدام برای یکسال ریاست شورا را بعهده داشتند و اگر هم رئیس در قضیه‌ای ذینفع بود مقام خود را موقتاً به رئیس اجلاس بعدی محول می‌کرد. شورا که ابتدا چهار بار در سال و از ۱۹۲۹ سه بار در سال تشکیل جلسه می‌داد مرجعی اداری و اجرائی بود که با مجمع همکاری نزدیک داشت.

آلمان در اکتبر ۱۹۳۳ از عضویت خویش در جامعه استعفا داد و دو سال بعد جامعه را ترک گفت اما اتحاد شوروی جای خالی این کشورا در شورا پر کرد.

اهم اختیارات شورا عبارت بود از تهیه طرح کاهش سلاحهای نظامی، رسیدگی به اختلافات بین المللی و تهیه گزارش لازم، پیشنهاد راه‌حلهایی برای اجرای احکام داوری و قضائی، حل اختلافات بین‌المللی از طریق سیاسی، اجرای تنبیهات مقرر در ماده ۱۶، اخراج اعضاء متخلف، میانجیگری در اختلافات بین کشورهای عضو و کشورهای غیر عضو، نظارت بر اداره سرزمینهای تحت نمایندگی، کمک به دفاتر بین‌المللی.

تمام کشورها اعم از بزرگ و کوچک همینکه عضویت شورا را پیدا می‌کردند حقوقی برابر داشتند و مثل شورای امنیت نبود که فقط کشورهای بزرگ حق وتو داشته باشند. کشورهای کوچک و متوسط غیردائم ونیم دائم هم می‌توانستند با تصمیمات کشورهای بزرگ مخالفت نمایند.

هر عضو جامعه که عضو شورا نبود می‌توانست با استناد باینکه در قضیه‌ای ذینفع است در جلسات شورا شرکت کند. حق خروج از جامعه به کشورها این امکان را می‌داد که هرگاه حاکمیتشان را در خطر می‌دیدند یا تصور می‌نمودند با دیگر اعضاء برابر نیستند از جامعه خارج شوند.

دبیرخانه:

طبق ماده ۶ میثاق نهاد دبیرخانه به عنوان مرکز دائمی خدمات بین‌المللی در ژنو تأسیس شد. اعضاء دبیرخانه کارمندانی بین‌المللی بودند که تحت نظر دبیر کل خدمت می‌کردند. اولین دبیرکل جامعه در میثاق مشخص گردید[1] و در آن واحد هم دبیرکل

☜ کشورهای بزرگ اقلیتی کوچک در شورا بودند و شاید همین عامل از کارائی شوراکاسته بود.

۱ - در میثاق ترتیب خاصی برای انتخاب دبیرکل پیش بینی نشده بود اما در بند ۲ از ماده ۶ سراریک‌دراموند *(Sir Eric Drummond)* عنوان دبیر کلی یافته بود وی در ژانویه ۱۹۳۲ ازکار خود استعفا داد و سفیر انگلیس در ایتالیا شد. شورای جامعه ملل معاون او را که ژوزف اونول *(Joseph Avenol)* نام داشت برای ده سال به دبیرکلی منصوب نمود. و در همان سال مجمع هم این انتصاب را تأیید نمود. اونول قبل از پایان ده سال و پس از اینکه فرانسه به اشغال آلمانها درآمد در ۱۶ اوت ۱۹۴۰ استعفا داد و شون لستر *(Sean Lester)* بجای ☜

مجمع و هم شورا بود و ماموریت هماهنگی بین ارکان جامعه را داشت. عزل و نصب کارکنان جامعه با او بود. نماینده رسمی جامعه برای قراردادهای خصوصی بود[1] دبیرکل دارای معاونینی بود که او را کمک می‌کردند.

مشخصات جامعه ملل:

۱ - اولین سازمان جهانی بود که بطور دائمی و با سبک منظم تشکیل می‌شد

۲ - افکار عمومی مردم جهان با خوشبینی انتظار داشتند که این سازمان مانع نفع‌طلبی‌ها و خودخواهیهای حاکمان کشورها باشد و برای آینده جهان صلح و امنیت را برقرارسازد.

۳ - جامعه ملل یک دولت مافوق دولتها نبود اتفاق آراء در اتخاذ تصمیم ملاک بود به اموری با اکثریت نظر داده می‌شد که مربوط به خود جامعه باشد مثل بودجه، ورود عضو جدید، انتخاب دبیر کل و در مورد اخراج دول از عضویت همچنان اتفاق آراء لازم بود.

۴ - میثاق جامعه ملل جنگ را تحریم نکرد بلکه فقط شرایط شروع آن را معین نمود و سندی بعداً در ۱۹۲۵ تهیه شد و جنگ را ممنوع اعلام کرد و همچنین عهدنامه بریانکلوگ ۱۹۲۸ جنگ بعنوان وسیله حل اختلاف محکوم گردید.

۵ - در مسائل مهم، اختیار مجمع عمومی و شورا از توصیه فراتر نمی‌رفت حتی در موضوعاتی مثل جلوگیری از جنگ که فلسفه وجودی جامعه بود نتوانست تصمیم قابل اجرا بگیرد.

۶ - جامعه ملل قدرت و صلاحیت دولتهای عضو را محدود نمی‌ساخت حتی وقتی که طبق ماده ۱۵ می‌بایست ابتدا برای حل اختلاف به شورا مراجعه شود دولت

☞ او تا زمان انحلال قطعی جامعه یعنی ۱۹۴۶ به دبیرکلی انتخاب گردید. ترتیب عزل دبیر کل پیش بینی نشده بود و موردی هم برای عزل پیش نیامد اما از طریق عدم تعیین حقوق دبیرکل در بودجه ممکن بود او را وادار به استعفا نمایند.

۱ ـ مثل موافقتنامه ۲۶ مارس ۱۹۲۹ در خصوص تملک زمین برای احداث کاخ جامعه ملل که در حال حاضر مقر دفتر اروپائی سازمان ملل متحد است.

طرف اختلاف ملزم به اجرای رای شورا نبود.

پایان کار جامعه ملل

جامعه ملل از ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ تا ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ که بیست و یکمین دوره اجلاسیه آن به پایان رسید دوام یافت و در این مدت ۵۴ کشور عضو آن شدند. حسابهای آن در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷ بسته شد ولی در واقع از همان ابتدا اقتدار انجام کار مهمی را نداشت و از ۱۹۴۰ به بعد یعنی دوران جنگ هیچگونه حضوری نداشت و فقط اسم آن باقی بود.

علل و جهات شکست جامعه ملل متعدد است از جمله:

۱ - اختلاف سلیقه و رای:

دولتها در مسائل مختلف وحدت نظر نداشتند و بنابراین اتفاق رای که لازمه کار این جامعه بود حاصل نمی‌شد[1].

۲ - مناسب نبودن مجازاتها:

برای استحکام جامعه ملل ضمانت اجرای قوی از جمله مجازات لازم بود و چنین مجازاتهائی پیش‌بینی نشده بود و یا لااقل اعمال نشد[2].

---

۱ ـ مثلاً اختلاف سلیقه و نظر در مورد ماده ۱۰ میثاق و تفسیر آن باعث شد که در قضیه کورفو *(Corfou)* ضعف و ناتوانی جامعه بارزگردد توضیح آنکه در ۱۹۲۳ یک هیات بین‌المللی ماموریت یافت خط مرزی یونان و البانی را معین کند در شهر جانینا *(Janina)* در جزیره کورفو به اعضای ایتالیائی هیات سوء قصد شد. دولت ایتالیا بجای انکه از مقررات میثاق در حل موضوع استمداد بگیرد خود در مقام تلافی برآمد جزیره کورفو را بمباران و به یونان خسارات زیادی وارد ساخت و آن جزیره را اشغال نمود این اقدام ایتالیا که تناسبی با حادثه اصلی نداشت و قبلاً به وسایل مسالمت‌آمیز مراجعه نشده بود و مسئولیت یونان هم معلوم نبود خلاف صریح ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل بود اما اختلاف سلیقه اعضاء باعث شد که تصمیمی گرفته نشود ایتالیانظرش رابه یونان تحمیل نماید و یونان از حمایت جامعه ملل مأیوس شد البته دولت ایران پیشنهاد کرد که در خصوص مورد باید از نظر اکثریت تبعیت شود و پیشنهاد وقتی تصویب شد که فایده عملی بر آن مترتب نبود. در مورد عهدنامه ژنو ۱۹۲۹ که کمک به مجروحین جنگ را مقرر می‌داشت اختلاف نظر بسیاربود و بصورت منظمی در نیامد.

۲ - قانون محتاج ضمانت اجرا است اگر قانونی ضمانت اجرا نداشت و یا ضمانت اجرایش مطلوب نبود چه‌بسا بمورد اجرا در نیاید و یا تخلف از آن امری عادی گردد در حقوق معمولاً به تناسب، ضمانت ☜

۳ - اختلال در عضویت کشورها:

ایالات متحده امریکا که پیشنهاد تشکیل جامعه ملل را داده بود بدلیل عدم تصویب قرار داد صلح از جانب کنگره از عضویت محروم شد و آلمانی که متجاوز شناخته شده بود در ۱۹۲۶ به عضویت دائم پذیرفته شد

٤ - ادامه تجاوزات دول عضو:

دولت‌های عضو در تجاوز بخاک دیگر کشورها خود را ممنوع نمی‌دانستند و مخصوصاً سالهای قبل از شروع جنگ دوم تعداد موارد تجاوز افزایش یافت و خروج از جامعه هم بسادگی انجام می‌گرفت[1].

☜ اجرای مالی مثل جریمه، جبران خسارت، ضمانت اجرای بطلان و عدم نفوذ، ضمانت اجرای مجازات بدنی و سلب آزادی پیش‌بینی می‌شود. در روابط بین‌الملل قواعد حقوق هم چنین ضمانتهائی را لازم دارد برقراری مجازات متخلف مشکل است زیرا دولتها خود را مستقل می‌دانند و خود را حافظ منافع جامعه و ملت خود می‌شناسند و مجازات را نمی‌پسندند معذالک لزوم مجازات از قدیم در روابط بین‌المللی مطرح و مورد توجه بوده و قدیمترین مجازات صورت تلافی و اقدام مقابل یا مقابله به مثل را داشته است. این نوع مجازات فردی است اما مجازات جمعی *(Sanction Collective)* که از قرن ۱۴ در عقاید بعضی از فلاسفه دیده می‌شود اساسی‌تراست باین معنی که چون دول همه اعضای یک جامعه محسوب می‌شوند وعدم رعایت قانون از جانب یکی از آنها منافع همه را در معرض خطر قرار می‌دهد بنابراین مجازات باید از جانب همه یعنی جامعه کشورها باشد از اوایل قرن ۲۰ این افکار مورد توجه قرار گرفت و مثلاً در کنفرانس لاهه ۱۹۰۷ در اجرای قرارداد مربوط به قواعد جنگ و رفتار با مجروحین و مسئولت مالی دولت متخلف ناچار متوسل به تعهد وضع مقررات داخلی برای مجازات افراد متخلف از مقررات شدند جنگ جهانی اول لغو اصول قانونی و حقوقی بسیاری را بهمراه داشت و بهمین جهت در قرارداد ورسای پیش‌بینی شد که امپراطور آلمان بجرم تجاوز به حقوق ملل و عدم احترام به عهدنامه‌ها در دادگاه ویژه‌ای محاکمه شود اما در این رابطه اقدامی نشد و هلند به امپراطور آلمان پناهندگی داد. در قضیه کورفو عمل ایتالیا بدون مجازات ماند دولت آلمان تعهد کرده بود که کلیه اتباع خود را که نقض مقررات بین‌المللی کرده‌اند در محاکم نظامی آلمان محاکمه نماید چنین محاکماتی صورت نگرفت. مجازاتهای اقتصادی و مالی را هم سست کردند شورا اختیار یافت میزان آن را تغییر بدهد یا طرف را معاف نماید اخراج از سازمان هم که برای تصویب اتفاق آراء را لازم داشت دول بزرگ حاضر نمی‌شدند به اخراج دولتی همپایه خود رای بدهند. مثلاً در ۱۹۳۹ موضوع تجاوز شوروی به فنلاند مطرح و اخراج شوروی پیشنهاد شد اما در مقام رای دادن حتی خود فنلاند رای موافق نداد.

۱ - آلمان در ۱۹۲۶ به عضویت دائم در آمد و در ۱۹۳۳ از جامعه خارج شد تا برای افزایش تسلیحات آزادی عمل داشته باشد و بدنبال آن اطریش را با تبلیغات ضمیمه کرد چکسلواکی را به ادعای حمایت از اقلیت آلمانی تصرف نمود. در جنگهای داخلی اسپانی شرکت کرد ژاپن برای اینکه منچوری را اشغال نماید از جامعه خارج شد. شوروی که در ۱۹۳۴ عضو دائم جامعه شده بود در ۱۹۳۹ بدلیل تجاوز به فنلاند خارج شد.

ارزیابی جامعه ملل و جهات شکست آن

با بررسی ۲۶ سال عمر جامعه ملل می‌توان گفت جامعه ملل نتوانست جامعه بین‌المللی را سازمان‌دهی نماید آنچه جامعه ملل انجام داد حل چند قضیه کم اهمیت بود اختلاف بین لیتوانی و لهستان در ۱۹۲۰ در قضیه ویلنا، اختلاف بین فنلاند و سوئد در ۱۹۲۱ در قضیه جزایر آلاند، اختلاف بین بلغارستان و یونان در ۱۹۲۵ و اختلاف بین کلمبیا و پرو در دعوی لتی‌سیا در ۱۹۳۵ از آن جمله است اما در بحرانهای عمده بین‌المللی جامعه ملل موفقیتی حاصل نکرد کمااینکه در قضیه کرفو *(Corfou)* بین یونان و ایتالیا در ۱۹۲۳، در تجاوز ژاپن به چین در ۱۹۳۲، در تجاوز ایتالیا به حبشه در ۱۹۳۶ با شکست مواجه شد جامعه ملل نتوانست علیه آلمان که مقررات صلح را نقض کرده بود اقدامی نماید و نیز نتوانست در جنگ داخلی اسپانیا (۳۹ - ۱۹۳۵) پایداری نماید و از جلوگیری از تجزیه چکسلواکی (۱۹۳۸) و آنشلوس (۱۹۳۹) هم عاجز ماند و موضع درستی اتخاذ نکرد و در مقابل اشغال دانتزیک وسیله آلمان که در حمایتش قرار داشت واکنشی نشان نداد مع‌الوصف در جنگ بین بولیوی و پاراگوئه در ۱۹۳۱ میانجیگری نمود و در ۱۹۳۶ تنبیهاتی بر ضد ایتالیا که به حبشه حمله نمود بود مقرر داشت و در ۲۴ دسامبر ۱۹۳۹ اتحاد شوروی را به جرم حمله به فنلاند از جامعه اخراج نمود جامعه ملل پس از سه سال که از ایجادش گذشت آماج حمله کسانی قرار گرفت که امید بسیار به آن داشتند اینان مدعی بودند که به لحاظ ناتوانی جامعه ملل حاکمیت کشورها افسارگسیخته شده بجای حاکمیت قانون، قاعده هرج‌ومرج و سوء نیت بر روابط کشورها حاکم گردیده است واقع این است که صلاحیت انحصاری دولتهای عضو اجازه نمی‌داد جامعه‌ای ابتکاری را بمورد اجرا درآورد تصمیمات باید با اتفاق آراء باشد و آن حاصل نمی‌گردید تجربه‌ای شد برای آینده.

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی[1]:

در ۱۹۲۰ جامعه ملل به جمعی از حقوقدانان ماموریت داد تا اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی را تنظیم نمایند[2]. کمیته حقوقدانان با استفاده از طرح معاهده دیوان بین‌المللی غنائم اساسنامه را تهیه کرد که در دسامبر ۱۹۲۰ بتصویب جامعه ملل رسید[3]. در اساسنامه پیش بینی شده بود که هریک از قضات دیوان می‌بایست علاوه از فضائل علمی نماینده یکی از برجسته‌ترین نظامهای حقوقی جهان باشد و هر کشور بیش از یک عضو قاضی نباید در دیوان داشته باشد[4]. مجمع و شورا قضات را معین می‌کردند. اساسنامه سندی جدا از میثاق بود و بنابراین باید مستقلاً به تصویب کشورها می‌رسید. دیوان رکن وابسته به جامعه ملل نبود ولی با آن ارتباطی نزدیک داشت.

دیوان در ژانویه ۱۹۲۲ اولین جلسه خود را در لاهه تشکیل داد صلاحیت دیوان همه اختلافاتی را دربر می‌گیرد که طرفین اختلاف به آن ارجاع نمایند، یعنی مسئله آن نبود که اختلاف از چه نوع و ماهیت باشد بلکه مهم آن بود که کشورهای مدعی و مدعی علیه در ارجاع موضوع به دیوان توافق داشته باشند[5]. علاوه از آن دیوان به مواردی رسیدگی می‌کرد که در میثاق یا در معاهدات از قبل صلاحیت دیوان را در نظر گرفته بودند و بر این اساس حدود ۵۰۰ سند بین‌المللی وجود داشت که به صلاحیت دیوان تصریح شده بود.

طبق بند دوم ماده ۳۶ اساسنامه کشورهائیکه به اساسنامه ملحق شده بودند می‌توانستند

---

۱ - *The Permanent Court of International Justice.*

۲ - طبق ماده ۱۴ میثاق شورای جامعه ملل موظف بود طرحی در مورد دیوان دادگستری تهیه کند و این دیوان مأموریت داشت هر اختلاف بین‌المللی بین کشورها را رسیدگی کند و در صورت درخواست شورا یا مجمع نظر مشورتی بدهد.

۳ - کمیته حقوقدانان ده عضو داشت که در حدود یکماه در تابستان ۱۹۲۰ با ریاست بارون دوکام (*Baron Descamps*) و با مخبری پرفسور آلبردولاپرادل با تشکیل جلساتی کار خود را به انجام رساند و طرح اساسنامه را آماده ساخت و شورا هم در پائیز همان سال در جلساتی که در بروکسل داشت با کمی اصلاح اساسنامه دیوان را تصویب نمود. بعضی از حقوقدانان کمیته بعداً عضو دیوان شدند.

۴ - *CF.Journal of Ficiel de la SDN, 1929,pp1880.*

۵ - *Optional Clause of Compulsory Jurisdiction of the Court.*

در هر زمان بدون نیاز به امضای معاهده خاص اعلام نمایند که صلاحیت دیـوان را در قبال هر کشوری که به همین ترتیب متعهد گردد و صـلاحیت دیـوان را بپذیرد در ایـن صورت دیوان در اختلافات حقوقی آنان در چهار مورد صلاحیت دارد.

الف ـ تفسیر معاهدات

ب ـ هر مسئله مربوط به حقوق بین‌الملل

ج ـ هر واقعیتی که در صورت اثبات موجب نقض تعهدی بین المللی باشد

د ـ نوع و میزان خسارتی که ناشی از نقض تعهدات بین‌المللی صورت پذیرد.

با وجود این ماده در میثاق وقتی دو کشور جداگانه چنین اعـلامی را در مـورد صلاحیت دیـوان نـمودند[1] دیـوان صـلاحیت اجبـاری پـیدا مـی‌کند – یـعنی بـا اختیار صلاحیت اجباری دیوان را پذیرفتن – چهار مقوله‌ای که در فوق اشاره شد تقریباً تمام انواع دعاوی را در بر می‌گیرد.

تفاوت دیوان با مراجع مشابه قبلی:

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی نخستین تأسیسی از این نوع بود و این دیوان با دیوانی که در قراردادهای لاهه ۱۸۹۹ پیش‌بینی شده بود تفاوتهای اساسی دارد – دیوان دائمی داوری پیش‌بینی شده در قراردادهای لاهه جنبه تـخیلی داشت و تـا امـروز هـم همچنان باقی است. آنچه از آن دیوان قابل رویت بود فهرستی از اسامی داوران، شوارئی اداری و دفتری بین‌المللی در لاهه است. هر دادگاهی که از این داوران تشکیل شود این دفتر از جهت فنی به آن کمک می‌کند. به این ترتیب دادگـاهی وجـود نـداشت، داوری شکل یافته‌ای نبود، آئین دادرسی برقرار نشده بود. قضات معین برای دعاوی احتمالی نبودند. فقط دولتهای طرف اختلاف می‌توانستند از اسامی منعکس در فهرست استفاده

---

۱ – در تمام دورانی که دیوان دائمی وجود داشت چهل و چهار اعلامیه به ثبت رسید که در آن کشـورها برای مدت معین و با قید و شروطی صلاحیت دیوان را پذیرفته بودند. دیوان از ۱۹۲۲ الی ۱۹۴۰ که فعالیت داشت ۳۲ رای (حکم ترافعی) و ۲۷ نظر مشورتی و ۳۰ قرار (۲۵ قرار شکلی و ۵ قرار ماهوی) دارد و این آمار نشان می‌دهد از دیوان بین‌المللی آنطور که شایسته چنین مرجعی بود در حل اختلافات بـین‌المـللی استمدادی نشد و انتظاری که حقوقدانان در هنگام تنظیم اساسنامه داشتند تحقق نیافت.

کنند. دیوان تخیلی نمی‌توانست هیچ کشوری را بـه دادگـاه یـا داوری فـراخـوانـد. امـا حقوقدانانی که اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی را نوشتند قصدشان ایجاد یک مرجع صلاحیتدار دائمی دادگستری بود که بتواند حکم قطعی و غیر قابل پژوهش صادر کند جنبه دائمی داشت وبلحاظ هَر دعوی بوجود نـمی‌آمد. قضـات را اصحـاب دعوی انتخاب نمی‌کردند. آئین دادرسی آن صورت دائم و ثابت داشت و مبتنی بر اراده طرفین اختلاف نبود. قضات از هر جهت مستقل و فقط از نظر مادی تابع جامعه ملل بودند و لذا می‌بایست در توسعه حقوق بین‌الملل ایجاد رویه‌های قضائی و تفسیر قواعد حقوقی و قراردادها عاملی مؤثر باشد.

سرانجام کار دیوان

با اینکه دیوان اساسنامه مستقل از میثاق داشت ولی باز هم متکی به جامعه ملل بود همانطورکه جامعه ملل وضع متزلزلی پیداکرد دیوان هم در آستانه جنگ جهانی دوم ناتوان شد مع‌الوصف برای اینکه نشان دهد که به جنگ کاری ندارد و همچنان بکار خود ادامه میدهد جنگ را عامل بهم زنندهٔ دادرسی بین‌المللی ندانست و برای اینکه ثبـات خود را حفظ کند در اواخر نوامبر ۱۹۳۹ پرونده‌های موجود را به ژنـو انتقـال دادنـد و شورای جامعه ملل در ۴ دسامبر ۱۹۳۹ قطعنامه‌ای تصویب کرد و در مورد وضع کارکنان سابق کمیسیون مسئول اداره سرزمین سار نظر مشورتی از دیوان خواست و انتخـابات قضات دیوان که علی‌القاعده باید در سپتامبر ۱۹۳۹ انجام می‌شد بدلیل جنگ و بحران سیاسی رای‌گیری نشد و مأموریت قضات موجود تمدید گردید در ۱۹۴۰ کارکنان دیوان بدلیل اشغال لاهه از جانب آلمان آن شهر را ترک گفتند. رئیس دیوان و مدیر دفتر دیوان برای حفظ پایداری در ژنو مستقر شدند تا اینکه در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۶ جمعاً از کار استعفا نمودند و بالاخره مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ بر اساس مـاده ۹۲ منشور که دیوان جدیدی را بنیادگذاشته بود با صدور قطعنامه‌ای دیوان را منحل نمود. و ارکان جدیدی که جزو تشکیلات سازمان ملل هست جای آن راگرفت.

شناخت سازمان ملل متحد:

ناتوانی جامعه ملل در ممانعت از جنگ جهانی دوم باعث گردید کشورهای بزرگ قبل از پایان جنگ طرح تأسیس سازمان جهانی جدیدی را بنا نهند تا توانائی جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را داشته باشد. مراحل ذیل برای تأسیس سازمان ملل طی شد.

۱ - منشور اتلانتیک:

در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ روزولت و چرچیل در اقیانوس اطلس یکدیگر را ملاقات کردند و منشور اتلانتیک[1] را امضاء کردند و به لزوم ایجاد یک سیستم دائمی امنیت دسته جمعی اشاره نمودند[2].

۲ - اعلامیه ملل متحد:

در اول ژانویه ۱۹۴۲ نمایندگان ایالات متحد امریکا، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی و چین در واشنگتن گرد آمده و سندی را امضاء نمودند که برای اولین بار اصطلاح «ملل متحد»[3] در آن بکار رفت این اعلامیه بعداً به امضای نمایندگان ۲۲ کشور دیگر از جمله ایران رسید.

۳ - کنفرانس مسکو:

در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۳ چهار کشور ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان و چین در مسکو طی اعلامیه‌ای معروف به اعلامیه امنیت عمومی لزوم تشکیل

---

۱ - *Atlantic Charter.*

۲ - سران دو دولت نسبت به اصل عدم توسعه طلبی ارضی، حقوق مساوی ملل اعم از غالب و مغلوب در انتخاب نحوه حکومت خود، اصل عدم توسل بزور، حق همه ملل به منابع طبیعی واقتصادی و بازرگانی خود، تاکید نمودند.

۳ - عبارت «ملل متحد» از چرچیل بود و ظاهراً از یکی از اشعار لرد بایرون (*Lord Byron*) شاعر انگلیس گرفته شده بود. رئیس جمهور امریکا برای چنین اجتماعی عنوان «قدرتهای شریک (*Associated Powers*)» را یادآوری کرد که همان ملل متحد پذیرفته شد. در این اعلامیه امضاء کنندگان تاکید کردند که تمام قوای خود را علیه دول محور بکار اندازند و هیچیک صلح جداگانه‌ای امضاء نکنند.

هرچه زودتر یک سازمان بین‌المللی را خاطر نشان ساختند.

٤ -کنفرانس تهران:

در اول دسامبر ۱۹۴۳ روزولت، استالین و چرچیل یکدیگر را در تهران ملاقات و اصول اساسی این سازمان را پی‌ریزی کردند.

۵ -کنفرانس دمبارتن اوکس[1]:

از ۲۱ اوت تا ۱۷ اکتبر ۱۹۴۴ نمایندگان کشورهای امریکا، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی و چین در واشنگتن اجتماع کرده و طرح این سازمان بین‌المللی را تهیه نمودند و برای کلیه کشورهای متفق ارسال داشتند تا نظریات خود را نسبت به آن اعلام دارند[2].

٦ -کنفرانس یالتا[3]:

---

1 - *Dumbarton Oaks.*

۲ ـ در طرح اولیه دمبارتن اوکس چند اصل را پیش‌بینی کردند تا سازمان ملل بهتر از جامعه ملل باشد.
الف ـ در سازمان جدید حفظ صلح مقدم بر تمام مسائل دیگر باشد.
ب ـ برای حفظ صلح و امنیت ضمانت اجرای محکم برقرار شود
ج ـ مسئولیت جلوگیری از جنگ بجای اینکه مثل جامعه ملل به چند رکن واگذار شود فقط در عهده شورای امنیت قرار گیرد.
د ـ مسائل مربوط به امور داخلی کشورها از صلاحیت سازمان ملل خارج باشد.

۳ - *YALTA* منطقه‌ای در شوروی نزدیک دریای سیاه می‌باشد. کنفرانس یالتا که چرچیل آن را مهمترین کنفرانس سیاسی تاریخ معاصر جهان دانسته و آثار بسیاری را بدنبال داشته در شبه جزیره کریمه از ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ تشکیل شد. آرتور کنت که سالها وزیر و سفیر و نماینده مجلس ملی فرانسه و رئیس مجلس اتحاد اروپای باختری و نماینده فرانسه در سازمان ملل متحد بود با مطالعه تمام اسناد و مدارک و مصاحبه با افراد انگشت شمار باقیمانده از کنفرانس یالتا کتابی با عنوان «یالتا یا تقسیم جهان» برشته تحریر در آورده‌است وی روز تنظیم پیمان یالتا را به عنوان یک مقطع تاریخی مورد بررسی قرار داده و وضع جبهه‌های جنگ را در روزهای آخر تصویر می‌کند در بخش سوم کتاب جریان روزانه کنفرانس را با تمام حواشی مذاکرات رسمی یادآور می‌شود این کتاب که وسیله محمود طلوعی در ۱۳۶۵ به فارسی ترجمه و انتشارات هفته آنرا نشر داده بطور کامل یالتا را در ابعاد مختلف ترسیم می‌نماید. بنابر توضیحات نویسنده اولین هدف از تشکیل کنفرانس یالتا تعیین استراتژی و تدارک امکانات ضروری برای پایان بخشیدن سریع جنگی بود که شش سال از آغاز آن می‌گذشت.

هدف دوم تعیین سرنوشت آلمان پس از نابودی هیتلر بود. هیتلر هنوز با سماجت مقاومت می‌کرد و با امکانات عظیمی که هنوز در اختیار داشت آلمان را بیک دژ مستحکم تبدیل کرده بود و نیروهای سه کشور بزرگ می‌بایست با تمام قوا به جنگ در هر دو جبهه شرق و رود راین ادامه بدهند. در جبههٔ شرق از سواحل بالتیک تا کوه‌های کارپات از ۱۲ ژانویه با آتش سنگین توپخانه ارتش سرخ ادامه داشت و آلمان ☜

همچنان مقاومت می‌کرد فرماندهی کل قوای شرق را استالین بعهده داشت و عملیات را مارشال ژوکف و چندین افسر برجسته هدایت می‌کرد در جبهه غرب همزمان با کنفرانس یالتا تهاجم قوای انگلیس و امریکا با شدت دنبال می‌شد قوای آلمان در شرایط نامساعدی با فرماندهی فن روند شتات مقاومت می‌کردند در مقابل آنها آیزنهاور با ۸۵ لشکر مجهز با برتری کامل قرار داشت نقشه حمله بزرگ غرب سه مرحله داشت نابودی نیروهای دشمن در غرب رودخانه راین ـ عبور از رودخانه در نقاط متعدد و سرانجام تاخت‌وتاز و عملیات گسترده در دشت‌های شرق رودخانه ـ در کنفرانس یالتا در کنار همه مسائل این سؤال برای رهبران سه کشوربزرگ مطرح بود که هیتلر به چه امید اسرارآمیز با سماجت به جنگ ادامه می‌دهد و حاضر به قبول شکست قطعی خود نیست. اما هیتلر در بنای قدیمی صدارت عظمی کاخی که برای امپراطورها عزیز بود زندگی می‌کرد اکنون از این بنای پرشکوه که آدلف هیتلر از روی بالکن آن پیروزیهای خود را به ملت آلمان نوید می‌داد فقط بخشی سالم مانده بود. دفتر کار هیتلر با همه ابهت حالت شومی بخود گرفته بود در سالن پذیرائی با همه وسعت جز چند چراغ کم نور نمی‌سوخت تمام وسایل به پناهگاه برده شده بود چهار پنجره بزرگ سالن شیشه نداشت و مقوا گذاشته بودند در مقابل هر در ماموران اس‌اس مقاماتی که باید هیتلر را ملاقات کنند بازدید می‌کردند از افسران ارشد، قابل اعتماد هیتلر مارشال کایتل، دریا سالار دونیتز ـ ژنرال یودل، هیملر ـ فیگلین و نزدیکترین فرد مورد توجه مارتین بورمان در کاخ گرد می‌آمدند هرمان گورینگ هم بود گورینگ روزگاری فرمانده عالی نیروی هوائی آلمان و شکارچی بزرگ رایش می‌گفت: اگر یک هواپیمای انگلیسی جرأت پرواز بر فراز آلمان را داشته باشد اسمم را مایر خواهم گذاشت و حال آلمانها حق داشتند او را به این نام مبتذل بنامند. فرماندهان ارشد جریان جبهه‌ها را به هیتلر گزارش می‌دادند و آنگاه هیتلر به پناهگاه می‌رفت پناهگاه ۳۷ پله پائین‌تر از سطح زمین بود سقف آن به قطر ۸ متربتون آرمه شده دو قسمت داشت قسمت اول چهار اطاق محل اقامت شخص هیتلر. یک اطاق مربوط به مورل پزشک مخصوص ـ و یک اطاق به هیدی! سگ پیشوا تعلق داشت. یک مرز مخابراتی و محلی برای نگهبانان و دستشوئی داشت.

قسمت دیگر با پیمودن ۱۲ پله دیگر می‌رسیدند عده‌ای زیاد هنوز به قدرت پیشوا و پیروزی نهائی آلمان در جنگ اعتقاد داشتند.

گروه بین‌المللی موسوم به صدای رایش که از طرفداران هیتلر در نقاط مختلف جهان تشکیل شده بود تحت فرمان یکی از مدیران اصلی رادیو آلمان به فعالیت ادامه می‌داد. در سراسر آلمان هزاران هزار نفر در صدها اردوگاه مرگ نازیها در سراسر آلمان پراکنده بودند از بزرگترین آنها داخائو بوخنوالد ـ الریخ بود در میان زندانیان از استاد دانشگاه ـ نویسنده و دانشمند، کارمند عالی رتبه و کشیش و غیره و غیره وجود داشت.

غذای زندانیان یک سوپ بدمزه و تهوع آور بود محل خواب زندانیان چهار طبقه بود مرده‌ها و یهودیان را در کوره‌های آدم سوزی می‌سوزاندند قبل از فرستادن به کوره در اطاق گاز خفه می‌کردند. در زمان کنفرانس یالتا هنوز میلیونها انسان در اردوگاههای مرگ هیتلری با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند. حدود سی میلیون خارجی در سال پایانی جنگ در آلمان بودند و بزور نگهداشته و حضور همین عده امریکا را از بکار بردن سلاح با تخریب زیاد بر حذر می‌داشت.

صدها تن از فرماندهان برجسته نظامی در زندان بودند یکصد ژنرال و دریا سالار اسیر در قلعه بودند: نخست وزیر سابق فرانسه لئون بلوم و همسرش در یک ویلا تحت نظر بودند ـ ادوارد هریو رئیس سابق مجلس ملی فرانسه ـ نخست وزیران پیشین فرانسه، پل رینو ـ ادوارد دالادیه و ... تحت نظر قرار داشتند می‌توانستند به رادیوهای خارجی گوش دهند.

از جمله بازداشتیان مارشال پتن و جمعی همراه او است که از طرف گشتاپو زندانی بودند وی حاضر

۱۹۴۵ در یالتا تشکیل جلسه دادند و نظر نهائی خود را در مورد اساسنامه سازمان

☞ به ملاقات زندانیان سرشناس دیگر از جمله وزیران سابق خود در حکومت ویشی پیرلاول نایبشلون نبود.

آرسیزوسکی در آستانه کنفرانس یالتا تلگرافی برای روزولت فرستاد و از یک لهستان مستقل و آزاد دفاع می‌کرد و از حکومتی که ارتش سرخ می‌خواهد در لهستان تشکیل دهد انتقاد داشت. رئیس حکومت در تبعید لهستان نگران بود زیرا سفیر او در امریکا موفق به دیدار روزولت نشده بود. حکومت موقت جمهوری لهستان بدون توجه به نظر متفقین غربی و در سایه شوروی تشکیل شد و اندرس و رئیس دولت در تبعید لهستان تنها به یالتا چشم داشتند که استالین را وادار به عقب نشینی از موضع خود نسبت به لهستان نمایند ولی در آن شرایط چنین امری ممکن نبود.

ژنرال دوگل در استراسبورگ بود قدرت او دیگر محل بحث نیست حکومت را تثبیت کرده لندن و واشنگتن و مسکو حکومت موقت جمهوری فرانسه به ریاست وی را برسمیت شناخته‌اند مسائل جهان هنوز بدون حضور فرانسه حل‌وفصل می‌شد و دوگل نمی‌خواست چنین باشد. فرانسه درکنفرانس دمبارتن اوکس که مقدمات سازمان ملل متحد را فراهم می‌ساخت غایب بود و درکنفرانسی که در آینده اروپا را با شرکت سه دولت متفق رقم می‌زدند حضور نداشت و برای یالتا هم فرانسه دعوت نشده بود فرانسوا مورياک نویسنده بزرگ فرانسوی همان روزها نوشت کرسی تالیران و شاتوبریان در این کنفرانس خالی است.

در روزهای پایانی یالتا دوگل مشغول بازدید از واحدهای نظامی فرانسه در استراسبورگ بود.

ژرژبیدو وزیر خارجه فرانسه مقاله‌ای در نشریه جهان آزاد نوشت و دلیل آورد که نقش و مسؤلیت فرانسه در امور بین‌الملل باید متناسب با خطری باشد که همواره با آن مواجه است با وجود این پاره‌ای ملاحظات شخصی مانع فرانسه بود روزولت با دوگل روابط دوستانه‌ای نداشت دوگل نمی‌توانست به روزولت عوام فریب اعتماد کند روزولت همواره مشروعیت و صلاحیت دوگل و قانونی بودن حکومت او را مورد تردیدقرار می‌داد روزولت بیش از آنچه مخالف حضور فرانسه در یالتا باشد مخالف حضور دوگل در کنفرانس بود. چرچیل و ایدن هم به حضور فرانسه علاقه نشان ندادند و به مداخله فرانسه در مذاکرات مربوط به آلمان و لهستان عقیده نداشتند. چرچیل به منافع انگلیس می‌اندیشید و حضور دوگل با این امر در تعارض بود. استالین هم با معیارهای خود قضاوت مثبتی در مورد دوگل نداشت استالین اوایل نوامبر ۱۵ ساعت در مسکو با دوگل مذاکره داشت و او را صعب‌المعامله یافته بود. اما دوگل کسی نبود که اجازه دهد او را نادیده انگارند.

او در آستانه تشکیل یالتا در نطقی رادیوئی گفت متعهد به قبول آنچه مورد مشورت قرار نگرفته‌ایم نیستیم استقلال لهستان، چکسلواکی، اطریش و ممالک بالکان شرط اصلی صلح در اروپا می‌دانیم قوای فرانسه در خاک آلمان باقی می‌ماند ... ما یکصد و ده میلیون نفر هستیم که زیر پرچم فرانسه زندگی می‌کنیم (دوگل مردم مستعمرات فرانسه را هم بحساب جمعیت فرانسه گذاشته بود).

در زمان کنفرانس یالتا موسولنی در وضع فلاکت‌باری بسر می‌برد تازه از بازداشتگاهی در جنوب ایتالیا فرار داده شده بود و در مقر جدید حکومت خود در شمال ایتالیا کار مثبتی ندارد غالب اوقات را به مطالعه می‌گذراند وی پس از برکناری از حکومت وسیله پادشاه ایتالیا اکنون صاحب جمهوری در شمال ایتالیا است. در جمهوری موسولنی فقط سفیر آلمان بنام راهن که فرمانروای واقعی است و سفیر ژاپن حضور دارند. هیتلر روزی موسولنی را بزرگترین مرد ایتالیا پس از ژول سزار می‌دانست در این زمان می‌گفت این فاشیسم ایتالیا چه بود که مثل برف با یک آفتاب آب شد؟

در زمان یالتا پاپ پی دوازدهم واتیکان را در اختیار داشت از نازیسم و هیتلر تنفر داشت و مکرر از آنها انتقاد می‌کرد در عین حال به علت سابقه ۱۲ ساله زندگی در آلمان به این کشور و مردم آن علاقه داشت از سرنوشت کاتولیکها نگران بود زیرا سی میلیون کاتولیک در لهستان بیست میلیون در آلمان زندگی ☜

مخصوصاً موضوع عضویت دو جمهوری شوروی (اوکراین و روسیه سفید) در این سازمان و همچنین برقراری امتیاز مخصوص «حق وتو» برای کشورهای بزرگ اعلام داشتند[1].

۷ - کنفرانس سانفرانسیسکو:

در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ کنفرانسی با شرکت نمایندگان پنجاه کشور (بنابر دعوت قبلی امریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و چین) در سانفرانسیسکو تشکیل گردید و تا ۲۶ ژوئن همان سال ادامه داشت در این کنفرانس منشور ملل متحد تصویب گردید[2].

☜ می‌کردند ۷۰ درصد جمعیت چکسلواکی و ۱۴ درصد جمعیت رومانی و مجارستان کاتولیک بودند پاپ از اجتماع سران در یالتا مطلع شده بود و از پیشروی ارتش سرخ و سرنوشت آینده کاتولیکهای اروپای شرقی بیشتر نگران بود کمونیستها هم متقابلاً وی را مورد حمله قرار می‌دادند و می‌گفتند دشمنی با کمونیسم بمعنی اتحاد با فاشیسم است ـ

روزولت برگزیده حزب دمکرات بود تشکل سیاسی سیاهپوستان در امریکا بر نقش آنها در انتخابات افزوده بود بطور نسبی از جمهوری‌خواهان حمایت داشتند ولی با وجود وضع روزولت تمایل به دمکراتها پیدا کرده بودند معاون جدید روزولت سیاستمدار گمنامی بنام هاری ترومن بود. ژرژ ششم شاه انگلستان تنها نگران مسائل بین‌المللی و جریان یالتا نیست بلکه از دوره جدید بمباران لندن وحشت دارد و از اینکه چرچیل بهنگام عزیمت یالتا به او نوشته که اگر در این سفر کشته شدیم مصلحت اعلیحضرت این است که کابینه ائتلافی فعلی را حفظ نمایند احساس خطر می‌کند. (برای ملاحظه وضع سیاسی جهان در زمان انعقاد کنفرانس یالتا به کتاب یالتا یا تقسیم جهان نوشته ارتورکنت ترجمه محمود طلوعی از انتشارات هفته ۱۳۶۵ مراجعه شود).

۱ ـ امریکا از طرف خود و سه دولت دعوت کننده دیگر برای ۴۲ کشور دعوتنامه فرستاد و تصریح کرد که پیشنهادات دمبارتن اوکس اساس مذاکرات خواهد بود. شرکت کنندگان در کنفرانس سانفرانسیسکو ۵۰ دولت بودند. فرانسه به علت مخالفت با طرح دمبارتن اکس که آن را طرحی کامل نمی‌دانست موافقت نکرد که یکی از چهار کشور دعوت کننده باشد.

۲ ـ کنفرانس سانفرانسیسکو به چهار کمیته عمومی و چهار کمیسیون و دوازده کمیته فرعی تقسیم شد. فقط جلسات کمیسیون‌ها و جلسه عمومی کنفرانس علنی بود. مجموع نظرات کمیته‌های فنی به جلسات عمومی کنفرانس برای تنظیم منشور داده می‌شد. چهار کمیسیون عبارت بودند از کمیسیون مقررات کلی، کمیسیون مجمع عمومی، کمیسیون شورای امنیت، کمیسیون ارکان قضائی. کمیته اجرائی مرکب بود از راسای نمایندگی دولتهائی که کنفرانس اصراربه شرکت آنها داشت. ایران هم در این کمیته عضو بود. کار کمیته‌ها و تهیه پیشنهادات تقریباً ۱/۵ ماه بطول انجامید. گاهی بدون جلسه هم اجتماع داشتند که باید نظرات را بهم نزدیک کنند. کمیسیونها هم بنوبه خود پیشنهادات قطعی شده را به جلسه عمومی کنفرانس می‌دادند. کمیته هماهنگی هم مرکب از حقوقدانهابود که اگر در مواد تناقضی باشد بر طرف سازد.

تصمیمات کنفرانس به اکثریت دو ثلث آراء بود و البته دول دعوت کننده که در جنگ نقش اساسی داشتند طبعاً صاحب نفوذ بودند. بهمین جهت با وجود اصل تساوی و آزادی در رای و امکان دادن پیشنهاد از ☜

و از اکتبر همان سال (۱۹۴۵) قدرت اجرائی یافت. در حالیکه انحلال قطعی جامعه ملل در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷ انجام گرفت. منشور ملل متحد مشتمل بر یک مقدمه و ۱۱۱ ماده و یک ضمیمه ۷۰ ماده‌ای مربوط به اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری است. مقر سازمان ملل در ساختمان مخصوصی در نیویورک واقع شده و زبانهای چینی روسی، انگلیسی، فرانسوی، و اسپانیولی زبانهای رسمی سازمان ولی زبانهای رسمی دیوان بین‌المللی دادگستری فرانسه و انگلیسی است.

هدفها و اصول سازمان ملل متحد

جهانی بودن سازمان ملل از عبارات آن پیداست. چنانچه در منشور اولین عبارت با «ما مردم ملل متحد» شروع می‌شود.

حفظ صلح و امنیت بین‌المللی[1].

☞ جانب دول کوچک امتیازات خاصی به دول بزرگ داده شد و در عین حال چند پیشنهاد مهم و تغییر از جانب دول کوچک بعمل آمد. اسناد کنفرانس بزبان انگلیسی و فرانسه و بعضاً به زبان چینی، روسی و اسپانیولی بود. یکی از پیشنهادات کنفرانس این بود که دولت لهستان جزو اعضاء کنفرانس باشد و چون هنوز دولت قطعی لهستان تشکیل نشده بود. دولت موقت قطعنامه کنفرانس را امضاء کرد. و به عضویت در آمد.

۱ - در متن منشور ملل متحد از کلمات روابط دوستانه، روابط مسالمت‌آمیز، صلح و امنیت بین‌المللی مکرر یاد شده بعضی از حقوقدانها به این تکرار ایراد گرفته و آن را غیر ضروری می‌دانند و می‌گویند جاداشت از دخالت بیگانگان در جنگهای داخلی، از جنگ تبلیغاتی و روانی، از جنگ اقتصادی و از پلیس بین‌المللی که برای حفظ صلح لازم است سخن گفته می‌شد (به حقوق بین‌الملل عمومی سیبرسال ۱۹۵۱ مباحث مربوط مراجعه شود).بعضی از دست اندرکاران یا بـه اصـطلاح متولیـان سـازمان مـلل و از آن جـمله خـاویرپرز دوکوئه‌یار (دبیر کل سابق) در سال ۱۹۸۸ کتابی در ارتباط با این سازمان جهانی نوشته‌اند که مرور آن برای دانشجویانی که بخواهند سازمان ملل را از درون بشناسند لازم است عنوان کتاب «سازمان ملل در جهان متفرق» را دارد و با این عنوان مشکلات و خواسته‌هائی را که سازمان ملل با آن مواجه است مورد بحث قرار داده‌اند در درجه اول به مسأله حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که اولین وظیفه سازمان است پرداخته‌اند و مسائلی چون توسعه اقتصادی، حقوق بین‌الملل و حقوق بشر را در درجه دوم مورد توجه قرار داده‌انـد نویسندگان این کتاب سعی نموده‌اند نقاط منفی و موارد ضعف سازمان ملل را با بـی‌طرفی تشـریح کـنند مایکل هوارد مورخ انگلیسی که از جمله نویسندگان کتاب است از کوتاهی‌های این سازمان انتقاد کرده و می‌گوید سازمان ملل در انجام اولین وظیفه خود قصور کرده این سازمان می‌بایست نظام جدید جهانی را بوجود آورد که اعضای آن در امنیت و آرامش باشند وی نابسامانی‌ها و رقابتهای جهانی را مورد توجه قرار داده و مدعی است سازمان ملل نتوانسته چاره‌جوی آنها باشد و توصیه می‌کند نظام جـدیدی را بـاید بـه وجود آورد که آلام ملتها را کاهش دهد دوکوئیار که بخش نتیجه گیری کتاب را نوشته نقش دبیر کل در ☜

توسعه روابط دوستانه بین ملتها بر اساس احترام به اصل برتری حقوق و خود مختاری ملتها.

همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای ماهیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و یا بشر دوستی است و پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی[1] برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان و یا مذهب.

بودن مرکزی برای هماهنگ ساختن اقداماتی که ملتها برای نیل به این هدفهای مشترک معمول می‌دارند.

اصول منعکس در منشور

اصل برابری کلیه اعضاء.

اصل حسن نیت در اجرای تعهداتی که کشورهای عضو به موجب این منشور بعهده

☞ حفظ صلح و امنیت جهانی را با توجه به منشور ملل تشریح کرده و موارد تضاد و مغایرت این نقش با دیپلماسی که در روابط دول اجرا می‌شود توضیح داده و در همین توضیحات می‌گوید وی در دورانی تنها کانال ارتباطی بین طرفهای درگیر در جنگ افغانستان، خلیج فارس، جنوب لبنان و نیز قبرس بوده است و مدعی است با وجود تمام‌اختیاراتی را که دبیر کل دارد شورای امنیت مسؤولیت اصلی را عهده‌دار است و وی نقش پشتیبان را بازی می‌کند. دبیر کل توسل به ماده ۹۹ منشور را به این ترتیب توجیه می‌کند که طرح یک قضیه بطور رسمی در شورای امنیت ممکن است یک مشکل بین‌المللی و درگیری تازه‌ای را باعث شود.

آنتونی پارسون نویسنده دیگر کتاب بر عکس عقیده دارد که اگر دبیر کل از ماده ۹۹ استفاده کند و اختیارات و اقتدارات خود را جسورانه در مقابل شورای امنیت بکار گیرد نقش فعالتری خواهد داشت. موریس برتراند با بدبینی به سازمان ملل می‌نگرد و از اینکه این سازمان بتواند یک تحول داخلی بوجود آورد تردید دارد و می‌گوید کوتاهی و شکست اصلی سازمان و توجه روزافزون به مسائل حاشیه‌ای ناشی از عدم توان آن برای ایجاد یک چارچوب سیاسی در زمینه حل کامل مشکلات بین‌المللی است وی در جهت حل مشکل سازمان ملل پیشنهاد می‌نماید که یک شورای امنیت اقتصادی در کنار شورای امنیت بوجود آید تا در زمینه اقتصادی فعال گردد و بحرانها را که ریشه اقتصادی غالباً دارند حل نماید.

(United Nations, Divided world: the uns's Roles in international Relations, Adam Robertrs and Benedict Kingsburry, Oxford: Claredon Press, 1988

۱ ـ مقدمه منشور برای اولین بار در شکل یک سند بین‌المللی صحبت از حقوق اساسی انسانی و بشری می‌کند و جامعه بشری را خارج از دولتها و ملتها می‌شناسد. بعلاوه مقدمه منشور از حقوق ملل کوچک و بزرگ یاد می‌کند. امروز این موضوع یعنی حمایت سازمان ملل از حقوق و آزادیهای انسانی گسترش یافته و عنوان حقوق بشر یکی از مسائل پر دافعه و پرگفتگوی این سازمان جهانی است.

گرفته‌اند.

اصل حل اختلافات بین‌المللی بطرق مسالمت آمیز.

اصل عدم تهدید به زور یا عدم استعمال آن به هر نحو که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد.

اصل تشویق کشورهای غیر عضو سازمان به اجرای این اصول.

اصل حمایت از اقدامات سازمان ملل متحد.

اصل عدم مداخله در اموریکه ذاتاً در صلاحیت ملی کشورها است.

عضویت در سازمان ملل:

دو روش برای عضویت در سازمان ملل پیش بینی شده که در نتیجه اعضاء را بدو گروه از لحاظ ترتیب پیوستن تقسیم مینماید.

الف: اعضای شرکت کننده در کنفرانس سانفرانسیسکو و تصویب کنندگان اولیه منشور که مجموعاً پنجاه و یک کشور می‌شدند و مکلف بودند عیناً منشور را در مراجع صلاحیتدار داخلی تصویب کنند[1].

ب: دولتهائی که پس از تاسیس سازمان ملل به عضویت در می‌آیند این دسته باید واجد شرایطی باشند[2] تا سازمان عضویت آنها را تصویب نماید.

---

۱ - اتخاذ چنین تصمیمی باعث شد کشورها قید و شرطی برای تصویب منشور نگذارند و هریک بنابر سلیقه خود تغییری و یا اصلاحی در آن صورت ندهند و بهمان گونه که هست تصویب یا رد نمایند و ثانیاً بدلیل اختلاف سازمان حکومتی و عدم وجود پارلمان در بعضی کشورها ایراد عدم صلاحیت مقام تصویب کننده هرگز پیش نیاید.

۲ - در فصل دوم منشور که در ارتباط با عضویت است و مواد ۴ و ۵ و ۶ آن شرایطی استنباط می‌شود و دیوان بین‌المللی دادگستری با توجه به همین مواد شرایط را در ۵ فقره بیان کرده است. اول متقاضی عضویت دولت باشد منظور با توجه به دیگر شرایط دولت کاملاً مستقل است، نه دولتی که استقلالش مورد تردید باشد یا از جهاتی تحت نظر قدرت دیگری باشد.

دوم صلحجو باشد، یعنی تمام آثار و قرائن و سوابق بر آن دلالت کند که کانون بحران و فسادی را بوجود نمی‌آورد، بلکه موجودیتش در جهت استقرار صلح و امنیت است. البته تعریفی از صلح جو بودن نشده منظور از صلح جو بودن داشتن یک اساس حقوقی خاص برای صلح نیست. سازمان ملل باید تشخیص بدهد که داوطلب عضویت در سوابق تاریخی و در شکل گیری و در ارتباط با دیگر کشورها رفتار و توان صلح جو بودن را دارد یا خیر.

در سازمان ملل دو مرجع برای تصویب عضویت دخالت دارند یکی شورای امنیت که توصیه می‌کند و دیگری مجمع عمومی که تصویب می‌نماید. توصیه شورای امنیت باید با رای اکثریت متضمن پنج رای اعضای دائم باشد و بعد از آن است که در مجمع عمومی مطرح می‌گردد. دیوان بین‌المللی دادگستری توصیه شورای امنیت را برای عضویت شرط قبلی و اساسی تصویب مجمع عمومی شناخته، بنابراین اگر یک عضو دائم با پیشنهاد عضویت کشوری مخالفت نماید، کافی است دولتی با وجود همه شرایط و صلاحیتها و با شناسائی اکثریت قاطعی از کشورها نتواند وارد سازمان ملل گردد.

اعضاء مؤسس ۵۱ کشور شدند که البته بعضی از آنها از لحاظ حقوق بین‌الملل کشور محسوب نمی‌شدند مثل هندوستان که در ۱۹۴۵ هنوز تحت سیطره بریتانیا بود و تنها دو سال بعد به استقلال رسید. اما وضع حقوقی شگفت‌انگیزی که پایه گذاشته شده بود وضع اوکراین و روسیه سفید بود. یعنی دو کشوری که عضو اتحاد جماهیر شوروی بودند که با وجود نداشتن عنوان کشور از اعضاء مؤسس سازمان ملل متحد قلمداد شدند زیرا مارشال استالین از روزولت در یالتا خواست که چون در هجوم آلمان به سرزمینهای اوکراین و روسیه سفید لطمات زیادی دیده‌اند، عضویت سازمان ملل راپیدا کنند و روزولت هم پذیرفت.

بعد از تاسیس سازمان ملل بسیاری از کشورها درخواست عضویت کردند گاهی هم بصورت گروهی تقاضای عضویت می‌شد. بعضی از صاحبنظران آنرا ناشی از سیاست موازنه بین شرق و غرب و یا از آثار سیاست استعمار زدائی می‌دانستند. در پنج سال نخست ۹ کشور به ۵۱ عضو مؤسس اضافه شدند این کشورها عبارت بودند از افغانستان، ایسلند، سیام، سوئد در ۱۹۴۶، پاکستان و یمن در ۱۹۴۷، بیرمانی در ۱۹۴۸، اسرائیل در ۱۹۴۹، اندونزی در ۱۹۵۰ بعد از این بمدت ۵ سال مشکلاتی در مورد قبول

سوم تعهدات منشور را بپذیرد. معلوم است هر عضو داوطلبی باید تعهدات را بپذیرد.
چهارم قادر به انجام آن تعهدات باشد، البته تشخیص با رای دهندگان است.
پنجم آماده انجام آن تعهدات باشد، ممکن است دولتی قدرت به انجام تعهدات داشته باشد ولی بنابر جهاتی مهیای این تکلیف نباشد. برای عضویت هر دو لازم است.

عضویت در سازمان ملل پیدا شد. دو اردوگاه متخاصم در مقابل هم شکل گرفته بودند. اتحاد شوروی طرفدار ورود کشورهای گروه دمکراسیهای توده‌ای بود، در حالکیه اردوگاه غرب بسرکردگی امریکا خواهان ورود کشورهای آسیائی و افریقائی غیر کمونیسم بودند و در این رابطه دوبار از دیوان بین‌المللی دادگستری نظر مشورتی خواسته شد. در رای مورخ ۲۸ مه ۱۹۴۸ دیوان اتحاد شوروی راکه سعی داشت عضویت بعضی کشورها را مشروط به ورود دسته دیگر نماید محکوم کرد و در رای مورخ ۳ مارس ۱۹۵۰ نظر داد که مجمع عمومی بهیچوجه نمی‌تواند بدون نظر موافق قبلی شورای امنیت عضویت کشوری را به سازمان ملل تصویب نماید. با این ترتیب بعد از عضویت اندونزی که در ۱۹۵۰ انجام شد تا ۱۴ دسامبر ۱۹۵۵ که اتحاد شوروی دست از مخالفت برداشت و بیش از پنج سال طول کشید و در تاریخ اخیر شواری امنیت توانست در مورد عضویت ۱۶ کشور نظر موافق بدهد و مجمع عمومی هم عضویت آنها را تصویب نماید[1].

از سال ۱۹۵۶ کشورهائی که عضو سازمان ملل می‌شدند روند فزاینده‌ای داشت و از ۱۹۶۰ این افزایش در جهت استعمار زدائی بود کشورها تلاشی در جهت استقلال داشتند سازمان ملل هم در این امر مساعدت داشت و بعد از استقلال هم عضو سازمان ملل می‌شدند بطوریکه از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۷ بیش از شصت کشور جدید غالباً رها شده از استعمار عضو این سازمان شدند و پس از آنهم تعدادی از مستعمرات تازه آزاد شده و تعدادی از جمهوریهای اتحاد شوروی فرو پاشیده عضویت یافته‌اند[2]. در ۱۹۹۰ جمهوری

---

۱ ـ ۱۶ کشوری که بعد از توقف ۵ ساله بعضویت سازمان ملل راه یافتند عبارت بودند از:
اطریش، ایتالیا، اسپانیا، ایرلند، پرتغال، فنلاند از اروپای غربی، البانی، بلغارستان، رومانی، مجارستان از اروپای شرقی، اردن، سیلان، کامبوج، لائوس، نپال از آسیا و بالاخره لیبی از افریقا.

۲ ـ این کشورها عبارتند از تونس، ژاپن، سودان، مراکش در سال ۱۹۵۶، مالزی و غنا در سال ۱۹۵۷ و گینه در ۱۹۵۸ بودند از ۱۹۶۰ افزایش اعضاء سرعت زیادتری پیدا کرد. بطوری که در ۱۹۶۰ کشورهای بنین، بورکینافاسو، توگو، جمهوری افریقای مرکزی، چاد، زئیر، ساحل عاج، سنگال، سومالی، قبرس، کامرون، کنگو، گابن، ماداگاسکار، مالی، نیجر، نیجریا و در سال ۱۹۶۱ جمهوری متحد تانزانیا (که قبل از آن تانگانیکا و زنگبار دو کشور بودند) سیرالئون، مغولستان، موریتانی و در سال ۱۹۶۲ کشورهای اوگاندا، بوروندی، الجزایر، ترینیداد، توباگو، جامائیکا، رواندا و در سال ۱۹۶۳ کویت و کنیا و در سال ۱۹۶۴ مالت، مالاوی، زامبیا و در سال ۱۹۶۵ مالدیو، گامبیا و سینگاپور و در سال ۱۹۶۶ باربادوس، لسوتو، گویان و بوتسوانا، در سال ۱۹۶۸ موریس، گینه استوائی، سوازیلند در سال ۱۹۷۰ فیجی و در سال ۱۹۷۱ امارات متحده

دمکراتیک آلمان به آلمان فدرال پیوست و هر دو به اتفاق تشکیل یک کشور دادند.
در مورد عضویت کشورها در سازمان ملل نکات ذیل قابل توجه است

۱ - عضویت در سازمان ملل متحد باعث آن نیست که کشور عضو به همان صورتیکه وارد شده باقی بماند. در دوران عضویت ممکن است با الحاق به کشور دیگر مستقل، دیگر عضو نباشد، مثل جمهوری دمکراتیک آلمان که در ۱۹۷۳ عضو سازمان ملل گردید و در ۱۹۹۱ باانضمام به جمهوری فدرال آلمان مجموعه‌ای بعنوان آلمان واحد عضو سازمان ملل باقی ماند و یک عضو از تعداد اعضاء کاهش یافت.

۲ - بعضی از اعضاء سازمان ملل سرزمینی بسیار کوچک با جمعیتی اندک دارند که بعنوان کشورهای ذره‌ای معروف شده‌اند. لیختن اشتاین با اینکه بدلیل کوچک بودن مثل مناکو در جامعه ملل پذیرفته نشد در ۱۹۹۰ به عضویت سازمان ملل درآمد و قبل از آنهم کشورهائی مثل باریادا با ۴۳۰ کیلومتر مربع و جزایر مالدیو با ۳۰۰ کیلومتر که بترتیب ۲۵۰ و صدهزار نفر جمعیت دارند در سالهای ۶۵ و ۶۶ بعضویت سازمان ملل در آمدند. ورود چنین کشورهائی به عضویت این سئوال را مطرح نموده که آیا برای اعضاء نباید از حیث وسعت و جمعیت شرایطی باشد. آیا درست است عضوی بیش از یک میلیارد جمعیت و عضو دیگری کمتر از صد هزار جمعیت داشته باشد. آیا مقررات بند ۱ از ماده ۴ منشور که متضمن نظارت بر «کشور بودن» داوطلبین ورود به سازمان ملل است پس از دوران استعمار زدائی رعایت شده است؟ حقیقت این است هر کشوری که به استقلال دست یافته و درخواست عضویت نموده با عضویتش موافقت گردیده است.[1]

☞ عربی، قطر، بحرین، عمان و بوتان در ۱۹۷۳ جمهوری دمکراتیک آلمان، و آلمان فدرال، باهاماس، در ۱۹۷۴ گینه بیسائو، گرنادا، بنگلادش در ۱۹۷۵ کومور موزامبیک، سورینام، سوئوتومه و پرنسیب و دماغه سبز در ۱۹۷۶ انگولا، سیشلز و ساموا و در ۱۹۷۷ ویتنام و جیبوتی در ۱۹۷۸ دومینیکا و جزایر سلیمان و در ۱۹۷۹ سنت‌لوسیا و در ۱۹۸۰ سنت وینسنت و گرنادین و زیمبابوه و در ۱۹۸۱ وانوآتو، بلیز، آنتی‌گوا و باربارا و در ۱۹۸۳ سنت‌کیتس و نویس و در ۱۹۸۴ برونئی دارالسلام در ۱۹۹۰ نامی بییا و لیختن اشتین و در ۱۹۹۱ دولت‌های متحد میکرونزی، جمهوری کره، جمهوری دمکراتیک خلق کره، جزایر مارشال و لتونی، استونی، لیتوانی و در ۱۹۹۲ آذربایجان، ارمنستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، مولداوی و سان مارینو.

۱ - اوتانت (*Uthant*) سومین دبیر کل سازمان ملل در مقدمه گزارش کلی ۱۹۶۷ خود به مجمع ☜

۳ - ورود بعضی کشورها به سازمان ملل با مشکلاتی همراه بوده و گاهی سالها بطول انجامیده و بحرانهای سیاسی مهمی را بهمراه داشته است واز آن جمله عضویت جمهوری دمکراتیک خلق چین بود[1] دولت چین بهنگام تصویب منشور یکی از پنج عضو دائم شورای امنیت شناخته شد اما در پنج سال اول تشکیل سازمان ملل در خاک چین تحولات عظیمی پیش آمد. دولت چانگ کای چک *(Tchang Kai Tchek)* که تمام خاک چین را در اختیار داشت مجبور به عقب نشینی گردید و فقط در جزیره کوچکی به نام فرمز *(Formose)* پناه گرفت ولی با حمایت دول غرب بخصوص امریکا نمایندگانش را در مجمع عمومی و شورای امنیت (کرسی دائم) باقی نگاه داشت. با استقرار دولت مرکزی توده‌ای در اواخر ۱۹۴۹ پیشنهاد عضویت چین کمونیست در سازمان ملل مطرح شد در ۱۹۵۰ رسماً در دستور قرار گرفت اما تا ۱۹۶۱ به مدت یازده سال مسکوت ماند و در تمام این

☞ عمومی کشورهای ذره‌ای را مورد توجه قرار داده و اعلام نموده که کشورهای ذره‌ای نمی‌توانند از عهده تعهدات مقرر در منشور برآیند اگر کشورهای ذره‌ای که فقط در صد کمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند به سازمان ملل راه پیدا کنند ممکن است یک سوم آراء مجمع عمومی را به خود اختصاص دهند و در مسأله بودجه احتمال دارد با اینکه مبلغ نا چیزی از هزینه این سازمان را بعهده می‌گیرند ولی در مصارف نفوذ عمده‌ای بکار برند اما راه حل موضوع در درجه اول تعیین ضابطه‌ای برای شناخت کشورهای ذره‌ای است نمی‌شود با عنوان ذره‌ای بدون تعریف کشورهائی را از فعالیت در این سازمان محروم ساخت. بعضی پیشنهاد کرده‌اند کشورهای ذره‌ای بعد از مشخص شدن ضوابط عضو وابسته سازمان در آیند تا تفاوتی با دیگر کشورها داشته باشند با این وجود تاکنون معیارهائی برای کشورهای ذره‌ای نیافته‌اند کدام عامل می‌تواند کشوری را کوچک و دیگری را بزرگ نشان دهد؟ جمعیت؟ فرهنگ، وسعت خاک، وضع اقتصاد پیشرفت صنعت، درآمد سالانه، کدامیک؟ بعلاوه خارج کردن کشورها از این سازمان به جهانی بودن آن لطمه وارد می‌سازد. در حال حاضر ملاحظه می‌شود که سنت کیتزنویس *(Saint Kitt´s Nevis)* با ۴۵ هزار نفر جمعیت در ۱۹۸۳، سیشلز(*SEYCHELLS*) با ۶۵ هزار نفر جمعیت در ۱۹۷۶، آنتیگوا و باریادا با ۷۷ هزار نفر در ۱۹۸۱دومینیگ با ۸۴ هزار نفر، سائوتومه و پرنسیب با ۸۶ هزار نفر، در ۱۹۸۵ و سنت وینسنت *(Saint Vincent)* با ۹۸ هزار نفر جمعیت به عضویت سازمان ملل در آمدند و درکنار چین کمونیست با یک میلیارد و دویست میلیون و هندوستان هشتصد میلیونی در مجمع عمومی رای مساوی دارند. کشورهای کمتر از یک میلیون نفرکم نیستند تعدادی از آنها را فقط نام میبریم:

بحرین، گینه بیسائو، کومور، جزایر دماغه سبز، باهاماس، جزایر سلیمان، گراناداد، ساموا، جیبوتی، سنت لوسی، وانوآتو، بلیز. و...

۱ - غیر از وضع عضویت چین کمونیست که حدود ۲۰ سال سازمان ملل را با مشکل مواجه ساخته بود و امریکا نقش اولیه را در مخالفت داشت. اتحاد شوری تا دسامبر ۱۹۵۵ راه ورود بعضی کشورها را مسدود کرده بود. چین کمونیست هم در ژوئیه ۱۹۷۲ از ورود بنگلادش جلوگیری کرد. چین ملی نیز از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ سدی در مقابل ورود مغولستان بود.

مدت از دستور جلسات مجمع عمومی خارج شد. در سال ۱۹۶۱ در خصوص چین دو مسئله در دستور مجمع عمومی قرار گرفت یکی مسئله نمایندگی چین و دیگری مسئله اعاده حقوق قانونی جمهوری خلق چین در سازمان ملل متحد.

در مورد مسئله نمایندگی چین بر اساس قطعنامه سال ۱۹۶۱ و بموجب ماده ۱۸ منشور از جمله مسائل مهم شناخته شد که اکثریت دو سوم اعضاء مجمع عمومی را لازم دارد و حال آنکه طرفداران نمایندگی دولت پکن قضیه را مساله‌ای ساده می‌دانستند که رای اکثریت مطلق برای آن کافی است همه ساله (از ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰) با اخذ رای اکثریت دوسوم را بدست نمی‌آورد تا اینکه در ۱۹۷۱ این دیدگاه عوض شده در مورد مسئله حقوق جمهوری خلق چین آراء کشورها در هر سال متغیر بود و فقط سال ۱۹۷۱ بود که چین موفق شد در پی پیشنهاد دولت آلبانی با ۷۶ رای موافق، ۳۵ رای مخالف و ۱۷ رای ممتنع نظر موافق دو سوم اعضاء رابدست آورد (هر چند که در این سال به تشخیص مجمع رای اکثریت دوسوم ضرورتی نداشت و اکثریت مطلق کفایت می‌نمود).

۳۵ رای مخالف کشورهائی بودند که هنوز هم صلاح نمی‌دانستند پکن جای تایپه را در سازمان ملل بگیرد و انتظار داشتند چین ملی روزی قدرت قانونی گذشته را بازیابد.

۴ – عدم تقاضا برای عضویت: برای عضویت در سازمان ملل لازم است متقاضی عضویت خواهان ورود به این سازمان باشد و درخواست نماید تا موضوع قابلیت طرح پیدا کند همانطور که مواردی راه ورود کشوری مسدود شده یابه تاخیر افتاده است مواردی هم هست که خود کشورها نخواسته‌اند به جرگه اعضاء واردگردند نمونه بارز آن کشور سویس است که هم اکنون نیز عضو این سازمان نمی‌باشد. در مارس ۱۹۸۶ دولت سویس برای اینکه نظر مردم را در ورود یا عدم ورود به سازمان ملل جویا شود از همه پرسی استفاده نمود و بیش از ۷۵٪ رای دهندگان به این عضویت رای مخالف دادند.

۵ – خروج از عضویت: میثاق جامعه ملل همانطورکه دیدیم برای خروج از جامعه مقرراتی داشت ولی منشور چنین وضعی را پیش بینی نکرده است. اما در کنفرانس سانفرانسیسکو بیانیه‌ای تصویب شد که نظیر مقررات میثاق جامعه ملل را برای خروج از

سازمان ملل برقرار ساختند. در تمام دوره نزدیک به نیم قرن عمر سازمان ملل فقط یک بار کشوری تصمیم گرفت که از این سازمان خارج شود و آن کشور اندونزی بود که در ۱۹۶۵ بخاطر اعتراض به عضویت مالزی در شورای امنیت چنین تصمیمی را اتخاذ نمود. خروج اندونزی پس از تائید دبیرکل در اول مارس ۱۹۶۵ عملی گردید اما پس از یکسال اندونزی تصمیم به ادامه همکاری گرفت و نمایندگان این کشور در سپتامبر ۱۹۶۶ در مقر سازمان حضور یافتند.

۶ - اخراج از عضویت: ماده ۶ منشور مقرر داشته «هریک از اعضاء ملل متحد که در تخلف از اصول مندرج در منشور اصرار ورزد ممکن است بنا بر توصیه شورای امنیت و تصویب مجمع عمومی از عضویت سازمان ملل اخراج گردد».

یعنی در اخراج هم توصیه شورای امنیت و مجمع عمومی لازم است اخراج عضو طبق منشور دوسوم رای اعضاء را لازم دارد طبعاً چون در شورای امنیت حق وتو وجود دارد بعید است عضو دائم اخراج گردد. تاکنون رای به اخراج عضوی داده نشده است. در منشور بعد از عضویت هم تعلیق [1] و هم اخراج [2] از عضویت به عنوان مجازات پیش‌بینی شده است اما در مورد خروج، [3] منشور ساکت است.

---

۱ ـ مجازات تعلیق *(Suspension)* مجازاتی انظباطی است و هرگاه عضوی رعایت مقررات منشور را ننماید و شورای امنیت تصمیم به تنبیه متخلف بگیرد می‌تواند آنرا اعمال کند البته تحقق تعلیق پس از پیشنهاد شورای امنیت تصویب مجمع عمومی را لازم دارد و بعد از آن قطعی است تعلیق عضویت باعث می‌شود که عضو از شرکت در جلسات سازمان و سازمانهای وابسته ممنوع گردد ولی دولت معلق باید کلیه تعهدات خود را نسبت به سازمان انجام دهد رفع تعلیق با تصویب شورای امنیت است و نیازی به اقدام مجمع عمومی ندارد. عدم رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، نپرداختن حق عضویت، امتناع از دادن قوای نظامی به شورای امنیت در صورتیکه در شورا تصویب شده باشد، خودداری از دادن تسهیلات و حق عبور به قوای سازمان ملل و نظائر آن.

۲ ـ مجازات اخراج *(Expulsion)* شدیدتر از تعلیق است و وقتی باید اعمال شود که یک عضو اصول اساسی سازمان ملل را رعایت نکند یا مخالف آن اقدام کند و در موردی قابل اعمال است که تخلف عضو از اصول سازمان با عمد و مستمر باشد بنابراین تخلف اتفاقی مشمول مجازات اخراج نیست ترتیب اخراج هم مثل تعلیق با پیشنهاد شورای امنیت و تصویب مجمع عمومی است. البته بعد از اخراج، آن دولت کاملاً آزاد نیست زیرا سازمان باید ترتیبی بدهد که دول غیر عضو نیز اصول مصوبه را رعایت کنند و دولت اخراج شده لااقل دولت غیر عضو محسوب می‌گردد.

۳ ـ آیا هر دولت هر وقت خواست می‌تواند از عضویت سازمان ملل خارج شود و خود را از تعهدات آن آزاد سازد پاسخ با اختلاف نظر مواجه است بعضی عقیده دارند عضویت دائمی است سازمان حافظ صلح ☜

ارکان سازمان ملل

مجمع عمومی، شورای امنیت، دبیرخانه، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومت از ارکان سازمان ملل هستند. ماده ۷ منشور دیوان بین‌المللی دادگستری را هم از ارکان آن شناخته است.

الف: مجمع عمومی

مجمع عمومی مثل یک پارلمان جهانی است با رعایت اصل تساوی در رای، تمام اعضاء ملل متحد شرکت دارند. اتحاد شورروی سابق، اوکراین و روسیه سفید را که دولت واقعی نبودند به عضویت سازمان آورد بود و دو رای آنها را همیشه داشت اکنون با فروپاشی شورروی این دو جمهوری مستقلی هستند و جدا از روسیه تصمیم‌گیری می‌کنند در جامعه ملل انگلستان بعضی از کشورهای مشترک‌المنافع را به مجمع عمومی آورده بود و از رای آنها بهره می‌برد.

در مجمع عمومی هر کشور حداکثر پنج نماینده رسمی و پنج نماینده علی‌البدل میتواند داشته باشد البته تعداد مشاورین محدود نیست. نمایندگان علی‌البدل هم وقتی می‌توانند بعنوان نماینده شرکت کنند که رئیس هیات نمایندگی آنها را معرفی نماید.

مجمع عمومی هر سال یک اجلاس عمومی دارد که تاریخ آن ثابت و روز سومین سه شنبه ماه سپتامبر است ولی مدت معینی برای آن پیش بینی نشده است[1]. البته ممکن است با تقاضای شورای امنیت یا اکثریت اعضاء مجمع عمومی جلسه فوق‌العاده تشکیل

☞ و امنیت است کسی که عضو شد با وصف دائمی بودن عضو شده و نمی‌تواند بمیل خودش خارج شود سازمان ملل یک باشگاه نیست، یک عهد نامه بین‌المللی دائمی است دسته‌ای می‌گویند همانطور که می‌شود از یک عهد نامه بین‌المللی خارج شد از سازمان هم می‌شود بعلاوه اجبار به باقی ماندن با هیچ نهادی سازگار نیست.

۱ - اجلاسیه‌های مجمع عمومی عموماً در مقر دائمی سازمان یعنی نیویورک تشکیل می‌گردد. در منشور مقر سازمان پیش بینی نشده بود مجمع عمومی با قطعنامه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۶ نیویورک را برای جلسات انتخاب کرد و برای خود ساختمانی عظیم در ساحل ایست ریور *(East River)* بنا نمود مجمع می‌تواند در محل دیگری جلسات خود را بر پا نماید. اولین اجلاسیه مجمع در لندن و سومین و ششمین اجلاسیه‌های آن در پاریس بود.

بدهد.

در هر اجلاس مجمع عمومی برنامه مسائل مورد مذاکره قبلاً تهیه می‌شود رئیس مجمع [1] و هیئت رئیسه [2] و دبیر کل سازمان امور اداری مجمع را هدایت می‌کنند. در جلسات فوق العاده دستور مذاکرات موضوعی است که بخاطر آن جلسه تشکیل شده ولی دستور مذاکرات جلسات عادی مفصل و از جمله

۱ - گزارش سالیانه دبیر کل

۲ - گزارش شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شواری قیمومت، دیوان بین‌المللی دادگستری سازمانهای وابسته به مجمع عمومی و سازمانهای تخصصی.

۳ - مسائلی که از اجلاس قبل باقیمانده است.

۴ - مسائلی که سازمانهای وابسته پیشنهاد می‌کنند.

۵ - مسائلی که هریک از اعضاء سازمان ممکن است پیشنهاد کرده باشند.

۶ - بودجه سازمان ملل.

۷ - مسائلی که دبیر کل طرح آنها را لازم دانسته است.

۸ - مسائلی که دول غیر عضو بموجب اختیار ماده ۳۵ پیشنهاد می‌کنند.

مجمع عمومی صلاحیت دارد در کلیه مسائلی که در منشور می‌گنجد وارد بحث و مذاکره گردد مسائل مورد اختلاف بین دو دولت در صلاحیت انحصاری شورای امنیت است و

---

۱ - رئیس مجمع عمومی هر سال انتخاب می‌شود در حالیکه در شورای امنیت بترتیب حروف الفبا ریاست باکشورها است. ریاست مجمع عمومی هیچ شرطی ندارد و فقط بسته به رای مجمع عمومی است که در عین حال رؤسای کمیسیونهای ششگانه و هفت نایب رئیس را نیز انتخاب می‌کند. رئیس مجمع جلسات را اداره می‌کند و نوبت سخنرانی می‌دهد، مسائل طرح شده را به رای می‌گذارد و طبق آئین نامه عمل می‌کند. و شخصاً در رای شرکت ندارد ولی یکی از اعضای نمایندگی کشور خود اختیار رای می‌دهد. با موافقت همه اعضاء، مجمع عمومی تصویب کرده است که ریاست آن بعهده هیچیک از اعضاء دائم شورای امنیت نباشد.

۲ - هیأت رئیسه مرکب از رئیس و ۷ نایب رئیس و شش رئیس کمیسیون، وظایف این هیات عبارت است از کمک به رئیس در انجام وظایف و هماهنگ ساختن کار کمیسیونهای ششگانه و تنظیم صورت مجلس مذاکرات و نظائر آن. کار مجمع بین کمیسیونها تقسیم می‌شود. از جمله کمیسیون اعتبار نامه‌ها است که ابتدای هر اجلاس گزارش آن رابه مجمع می‌دهد. کمیته‌هائی هم هست که کار کمیسیونها را تکمیل می‌کند.

مجمع عمومی فقط وقتی می‌تواند در آن مسائل وارد شود که شورای امنیت مراجعه داده باشد. مجمع عمومی در ارکان دیگر سازمان ملل حق تفتیش و نظارت دارد. مثلاً شورای امنیت که در مسائل صلح و امنیت مستقل است مع‌الذالک باید به مجمع عمومی گزارش سالیانه بدهد و مجمع ممکن است در مواردی توصیه به شورا بنماید. بعلاوه شورای اقتصادی و اجتماعی و شواری قیمومت هر دو زیر نظر مستقیم مجمع عمومی هستند.

مجمع عمومی بودجه سازمان را تصویب[1] و در تقسیم هزینه بین دول عضو و وضع مصرف آن تصمیم‌گیر است. مجمع عمومی در انتخاب دبیر کل، اعضای سازمان ملل، اعضای شورای امنیت، قضات دیوان بین‌المللی دادگستری، اعضاء شورای اقتصادی و اجتماعی و قیمومت و بعضی دیگر مؤسسات دخالت دارد.

هر عضو در مجمع عمومی یک رای دارد و مقدار رای لازم برای اتخاذ تصمیم بستگی بموضوع دارد مسائلی مهم که دو ثلث آراء را لازم دارند عبارتند از: توصیه در مورد حفظ صلح و امنیت بین‌المللی - انتخاب اعضاء غیردائم شورای امنیت - انتخاب اعضاء شورای اقتصادی و اجتماعی - انتخاب اعضاء شورای قیمومت - تصویب عضویت دول داوطلب - تعلیق و اخراج از عضویت - طرز اجرای قیمومت در سرزمینهای تحت قیمومت - بودجه سازمان ملل.

در سایر مسائل اکثریت مطلق کافی است. در همه موارد رای اعضاء حاضر و رای دهنده ملاک است[2] بنابراین عضوی که حاضر باشد و در رای شرکت نکند بحساب

---

۱ - بودجه سالیانه سازمان ملل باید بتصویب مجمع عمومی برسد این بودجه دارای قسمت A (بودجه عادی) قسمت B (هزینه‌های پیش بینی نشده که در اختیار دبیرکل قرار دارد) قسمت C (تنخواه گردان) است مجمع عمومی هر سال مبلغی را که باید اعضاء بپردازند معین می‌کند.

۲ - در رای گیری سعی شده اصل مساوات محفوظ بماند و کشورها بر حسب حروف اول برای دادن رای دعوت می‌شوند ممکن است از حرف الف شروع شود یا از حرف آخر و یا یکی از حروف وسط الفبا تا کشوری بر کشور دیگر مقدم نباشد پس از اخذ رای نمایندگانی که مایل باشند و لازم بدانند می‌توانند در مورد رای مثبت یا منفی یا ممتنع خود توضیح بدهند. در این صورت به ترتیب اجازه‌ای که خواسته‌اند حق صحبت داده می‌شود. بسیاری از دول لازم می‌دانند که در مورد رای خود توضیح بدهند تا افکار عمومی را در جهت نظر خود قرار دهند. و تفسیر و تعبیر خلاف منظوری که داشته‌اند از رای آنها نشود مثلاً رای یک کشور ممکن است برای کمک به تصویب پیشنهاد دیگری باشد که مفیدتراست. در خصوص رای ممتنع ممکن است ابهام زیادتری باشد و لذا غالباً در مورد آن توضیح می‌دهند. رای ممتنع را غالباً وقتی‌می‌دهند که موافق ☜

نمی‌آید.

دولتها بطور دائم و مستمر در مقر سازمان نماینده دارند. نمایندگی هر کشور یک رئیس و به تعداد لازم عضو دارد ممکن است در مجمع عمومی همان نماینده دائم و اعضاء شرکت کنند و ممکن است برای هر اجلاس هیات نمایندگی اعزام شوند. این بستگی به دولت عضو دارد. اعضاء هیات های نمایندگی دول دارای همان حقوق و امتیازات نمایندگان سیاسی هستند. راسای نمایندگی مانند سفیر و اعضاء آنها مانند اعضاء سیاسی سفارتخانه می‌باشند.

کمیسیون‌های مجمع عمومی:

مجمع عمومی هفت کمیسیون دارد که نمایندگان دول در مجمع عمومی بین این کمیسیونها تقسیم و مسائل را بررسی و نظر مصوب را به مجمع عمومی می‌دهند.

کمیسیون اول که کمیسیون سیاسی است که به کلیه مسائل سیاسی مربوط به صلح و امنیت عمومی رسیدگی می‌کند همراه این کمیسیون یک کمیسیون سیاسی مخصوص *(AD HOC)* تشکیل شده است و برای بعضی مسائل مهم اقدام مینماید.

کمیسیون دوم کمیسیون اقتصادی و مالی است

کمیسیون سوم کمیسیون اجتماعی و حقوق بشر و مسائل فرهنگی

کمیسیون چهارم قیمومت

☜ یا مخالف پیشنهاد هستند، اما بنابر دلایلی مصلحت نمی‌دانند در ردیف مخالف یا موافق قرار گیرند. این جهات ممکن است مربوط بوضع حاضر کشور در منطقه باشد. گاهی ممکن است دولتی موافق پیشنهادی باشد ولی رای موافق او موجب آثار دیگری گردد که با سیاست کشور او تطبیق ندارد مثلاً وقتی نماینده ایران با ورود چین کمونیست به سازمان ملل موافق بود اما رای ممتنع داد زیرا پیشنهاد عضویت چین کمونیست مستلزم خروج چین ملی بود و با این خروج موافقت نداشت بنابراین رای ممتنع داد. در مواقعی که یک موضوع دو پیشنهاد توام داشته باشد، پیشنهاد تفکیک می‌شود. تفکیک باید با تصویب باشد و اگر تصویب نشدو عضوی با یک پیشنهاد موافق و با دیگری مخالف باشد رای ممتنع می‌دهد زیرا نمی‌تواند به هر دو پیشنهاد نظر واحد رد یا قبول را بدهد. گاهی اوقات نسبت به جملات و عبارات و ضعف و شدت تصمیمات نظرهای مختلفی است. و رای دهنده باین جهت در محظور قرار می‌گیرد و رای ممتنع میدهد.

کمیسیون پنجم امور اداری و بودجه
کمیسیون ششم کمیسیون امور حقوقی
کمیسیون ویژه

در این کمیسیونها هر هیئت نمایندگی یک نفر از اعضاء اصلی یا علی‌البدل خود را بعنوان نماینده معرفی می‌کند. طرز کار کمیسیون شبیه به مجمع عمومی است. رئیس هر کمیسیون را مجمع عمومی انتخاب می‌کند و دبیرکل هم یک نماینده در هر کمیسیون دارد ولی البته خود او هم می‌تواند شرکت کند. معمولاً دبیرکل در کمیسیون سیاسی شرکت می‌کند. بعلاوه مجمع عمومی می‌تواند کمیسیون ویژه برای مسائل خاص تشکیل دهد مثل کمیسیون آشتی فلسطین و کمیسیون مخصوص بالکان که تشکیل داده است. هیأتی مرکب از رئیس مجمع و سیزده نایب رئیس و راسای هفت کمیسیون در هنگام اجلاس اداره امور مجمع را عهده دارند برای هر اجلاس یک کمیسیون ویژه ماموریت بررسی اختیارات نمایندگان را دارد. کشورهای غیرعضو هم می‌توانند در جلسات شرکت کنند[1].
کمیسیون حقوق بین‌الملل کمیسیون مستقل دیگری است که با هفت کمیسیون نامبرده فوق تفاوت دارد. اعضاء این کمیسیون از اشخاص متخصص در حقوق با نظر مجمع عمومی منصوب می‌شوند بهمین جهت در انجام وظایف خود تابع دستورات کشور متبوعشان نمی‌باشند. مجمع عمومی طبق بند الف ماده ۱۳ ماموریت توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن را عهده‌دار است[2] مجمع عمومی باید اعضاء این کمیسیون را طوری انتخاب کند که نماینده اصیل‌ترین تمدنها و پرمایه ترین نظامهای حقوقی جهان

---

۱ - کشورهائی که عضو نهادهای تخصصی هستند و هنوز عضو سازمان ملل نشده‌اند بعنوان ناظر در مجمع عمومی اجازه حضور دارند. بعضی از مجامع و تشکیلات با هدفهای گوناگون به مجمع عمومی عضو ناظر میفرستند مثل جامعه اقتصادی اروپا که از ۱۹۷۴ عضو ناظر دارد. همینطور اتحادیه عرب و نهضتهای آزادیبخش که سازمان وحدت افریقا آنها را برسیمت شناخته اجازه اعزام عضو ناظر داده شده است. در ۱۹۷۴ مجمع عمومی از سازمان آزادیبخش فلسطین دعوت کرد تا همچون ناظر در جلسات مجمع شرکت کند.

۲ - در اجرای بند الف ماده ۱۳ مجمع عمومی طی قطعنامه ۱۷۴ مورخ ۲۱ نوامبر ۴۷ کمیسیون حقوق بین‌الملل را با ۱۵ عضو تشکیل داد سپس با قطعنامه ۱۱۰۳ مورخ ۱۸ دسامبر ۵۶ اعضای آنرا به ۲۱ نفر و بعد با قطعنامه ۶ نوامبر ۱۹۶۱ به ۲۵ نفر رساند.

باشند. فعالیت این کمیسیون بر تدوین حقوق بین‌الملل نشانی از موفقیت سازمان ملل در این جهت می‌باشد و تاکنون معاهدات بین‌المللی متعددی ثمره تلاش این کمیسیون می‌باشد[1] برای تنظیم و تدوین یک معاهده مراحل بسیاری باید طی شود تا قابلیت تصویب در مراکز تقنینی کشورها را داشته باشد[2].

در اول هر دوره اجلاس گزارش دبیر کل، گزارش شورای امنیت و انتخاب اعضاء سازمان ملل و شورای امنیت اهمیت دارد، گزارش دبیرکل مشتمل بر مسائل و موضوعاتی است که در طول سال پیش آمده و در ارتباط با سازمان ملل می‌باشد. این گزارش بین شش کمیسیون برای اظهارنظر تقسیم می‌شود.

گزارش شورای امنیت مشتمل بر خلاصه مذاکرات و بحثهای این شورا در مورد صلح و امنیت عمومی و همچنین کار کمیسیون‌های شورای امنیت است که این گزارشها را مجمع عمومی توجه می‌کند ولی در مورد گزارش دیگر ارکان، مجمع عمومی رسیدگی می‌نماید. وضع مقررات و آئین‌نامه داخلی و مالی سازمان ملل و مقررات اداری و استخدامی کارمندان اداری سازمان ملل و مقررات دادگاه اداری و مقررات پست و ارتباطات سازمان نیز با مجمع عمومی است.

برای دوره‌ای از سال که مجمع عمومی در حال اجلاس نیست کمیسیون خاصی وظایف آن را انجام میدهد که به مجمع عمومی کوچک معروف است.

مجمع عمومی می‌تواند برای بررسی مسائلی که منشور بعهده آن گذاشته کمیته یا

---

۱ - در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۲ معاهده مربوط به دریای آزاد، در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۶ معاهده مربوط به فلات قاره، در ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۴ معاهده مربوط به دریای سرزمینی و مناطق مجاور در ۲۰ مارس ۱۹۶۶ معاهده مربوط به منابع زنده دریا در ۱۹۶۱ معاهده وین در مورد مصونیتهای سیاسی و در ۱۹۶۲ معاهده وین در مورد مصونیتهای کنسولی و در ۲۴ مه ۱۹۶۹ معاهده وین در مورد حقوق معاهدات و ....

۲ - ابتدا کمیسیون موضوع متناسبی را برای تدوین انتخاب می‌کند. موضوعی که مورد نیاز است و در خصوص آن نمایندگان کشورها در مراجع مختلف و از جمله مجمع عمومی بحث کرده باشند و لزوم مقررات مدون در مورد آن احساس شده باشد. کمیسیون بعد از انتخاب موضوع بر اساس سوابق و عرف طرحی تهیه می‌نماید. طرح مزبور برای دولتها ارسال می‌شود تا اعلام نظر نمایند سپس کمیسیون گزارشی به مجمع عمومی می‌دهد. مجمع عمومی طی قطعنامه‌ای گزارش را تصویب می‌نماید و احتمالاً نقطه‌نظرهائی بر آن می‌افزاید مجمع عمومی می‌تواند توصیه تشکیل کنفرانسی را جهت تهیه مقاوله نامه بدهد و دولتها را به تنظیم عهد نامه در آن مورد ترغیب نماید.

کمیسیون خاصی را تشکیل دهد. کمیسیون حقوق بین‌الملل عمومی از این نوع است. در انتخاب اعضاء سازمان ملل شورای امنیت اول کشوری را بـه عـضویت مـی‌پذیرد بـعد مجمع عمومی تصویب می‌نماید.

طبق ماده ۱۱ منشور شورای امنیت حق دارد هر موضوعی را که لازم بدانـد بـه مجمع ارجاع دهد یا رسیدگی را از مجمع بخواهد. در ۱۹۴۷ اختلاف یونان ازیکطرف و البانی و یوگسلاوی و بلغارستان از طرف دیگر به پیشنهـاد لهستـان از دسـتور شـورای امنیت خارج و بوسیله دبیر کل به مجمع عمومی داده شد. اعضای مجمع عمومی در هر موقع می‌توانند موضوعی را به مجمع عمومی ارجاع نمایند. وظیفه حفظ صلح و امنیت ایجاب می‌کند که برای همه چنین حقی در هر موقع باشد و حتی دولی که عضو سازمان ملل نیستند این حق را دارند.

موضوعاتی که به مجمع عمومی ارجاع می‌گردد گاهی با اکثریت آراء تصویب می‌شود و در مسائل مهم دو ثلث آراء را لازم دارد[1].

شورای امنیت:

رکن مهم سازمان ملل که اصل تساوی در آن رعایت نشده شورای امنیت است. هنگامی طرح شورای امنیت ریخته میشد در گزارش کنفرانس سانفرانسیسکو تـصریح شد که اهمیت و اعتبار شورای امنیت و نفوذ آن و قدرت اقداماتش بستگی به اتحادی دارد که دول بزرگ دارند. داشتن حق وتو بر خلاف اصل مساوات برای ۵ عضو امریکا و

---

۱ - در موارد ذیل دو ثلث آراء اعضاء حاضر و شرکت کننده در رای برای تصویب لازم است. ۱ - توصیه راجع به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ۲ - انتخاب اعضاء غیر دائم شورای امنیت ۳ - انتخاب اعضـای شورای اقتصادی و اجتماعی ۴ - انتخاب اعضای شورای قیمومت ۵ - تصویب عضویت دول داوطلب ۶ - تعلیق و اخراج از عضویت سازمان ملل ۷ - طرز اجرای قیمومت در سرزمینهای تحت قیمومت ۸ - بودجه سازمان‌ملل. فهرست فوق نه کامل است و نه در بعضی قسمتها روشن، مثلاً در خصوص بـعضی مسـائل معلوم نیست تا چه درجه به صلح و امنیت عمومی مربوط است وقـتی کـمیسیون چهـارم پیشنهـاد کـرد سرزمینهای جنوب غربی افریقا تحت قیمومت قرار گیرد بعضی کشورها اکثریت ساده را در نظر داشتند ولی مجمع عمومی با اکثریت مطلق نظر داد که برای آن اکثریت دو ثلث لازم است. در مورد اصلاح و تغییر منشور اکثریت دو ثلث از مجموع اعضاء لازم است نه حاضر و شرکت کننده در رای.

شوروی[1] و انگلیس و فرانسه و چین[2] برقرار شده است. شورای امنیت دارای ۱۰ عضو دیگر غیر دائمی است که برای دو سال از جانب مجمع عمومی برگزیده می‌شوند[3]. در دوران جنگ سرد امریکا و شوروی در بسیاری از مسائل جهانی در مقابل هم قرار گرفتند و دو بلوک شرق و غرب اتحاد اولیه را که باید در شورای امنیت وجود می‌داشت از بین برد. در سه سال اخیر با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شورای امنیت قدرت یافته و تکرار در استفاده از وتو که سالها وجود داشت به نوعی یکپارچگی مبدل ساخته است.

شرط عضویت شورای امنیت درجه فعالیتی است که دولتها در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی کرده باشند ولی در عین حال رعایت تقسیم منطقه‌ای نیز باید بشود[4].

---

۱ - اتحاد شوروی تا سال گذشته یکی از ۵ کرسی دائم شورای امنیت را داشت و بعد از اینکه با بن‌بست مواجه شد و از هم پاشید فدراسیون روسیه با مرکزیت مسکو بعنوان وارث اتحاد شوروی کرسی دائم در شورای امنیت را تصاحب نمود.

۲ - چین کشور پهناور و پرجمعیت‌ترین کشور دنیا است که طی قرون و اعصار تمدن‌ها داشته و دچار بحرانهای سیاسی داخلی و خارجی بسیار گردیده و بهرحال به عضویت دائم شورای امنیت درآمد اما تحولات داخلی باعث شد خاک اصلی چین در اختیار دولت انقلابی کمونیستی قرار گیرد و چین ملی بصورت کشور کوچک عضو اصلی و دائمی شورای امنیت بماند. پیشنهاد عضویت چین کمونیست سالها یکی از مسائل بغرنج سازمان ملل را تشکیل داده بود و ایالات متحده امریکا پرچمدار مخالفت با عضویت چین کمونیست بود. سرانجام در سال ۱۹۷۱ با اکثریت قابل توجهی چین کمونیست به عضویت سازمان ملل وارد شدو چین ملی از آن خارج گردید.

۳ - ماده ۲۳ منشور در متن اولیه برای شورای امنیت ۱۱ عضو مقرر داشته بود و این چنین شورای محدود می‌توانست مظهر سازمانی باشد که حدود پنجاه عضو داشت اما پیوستن کشورهای بسیار دیگر و بیش از دو برابر شدن اعضاء باعث شد که افزایش اعضای شورای امنیت هم مطرح گردد. قطعنامه ۱۹۹۱ مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۶۳ بدون تغییر در اعضای دائم، شمار اعضای شورای امنیت را از ۱۱ به ۱۵ افزایش داد یعنی بجای ۶ نفر عضو غیر دائم ۱۰ عضو غیر دائم باید انتخاب شود که از ۱۹۶۵ بمورد اجرا درآمد.

۴ - عنصر موقعیت جغرافیائی در انتخاب اعضای غیر دائم شورای امنیت نقش مهمی دارد در ابتدای کار سازمان ملل با موافقت همه اعضاء این طریق را برگزید که کرسیهای غیر دائم بین پنج گروه کشورهای اروپای غربی، اروپای شرقی، خاورمیانه، کامنولث و امریکای لاتین توزیع شود و در این تقسیم به امریکای لاتین دو کرسی و به دیگر گروهها یک کرسی تعلق گرفت. در تعریف اروپای شرقی همواره اختلاف نظر وجود داشت گاهی فقط به کشورهای کمونیستی اروپا اطلاق می‌شد، که در اردوگاه شوروی قرار داشتند گاهی کشورهای مستقل از شوروی را (مثل یوگسلاوی) در برمی‌گرفت و گاهی حتی کشورهائی که متمایل به پیمان آتلانتیک بودند (مثل یونان و ترکیه) را شامل می‌شد اما بعد از اینکه کشورهای عضو افزایش گرفت دیگر نمی‌شد طبق تقسیم فوق عمل نمود و در مواردی برای انتخاب عضو غیر دائم شورای امنیت چندین نوبت اخذ رای انجام میگرفت تا نتیجه حاصل شود. مثلاً یوگسلاوی در ۱۹۵۵ در دور سی‌وششم، یونان در ۱۹۵۱ در دور ۱۹ و اوکراین در ۱۹۴۷ در دور دوازدهم انتخاب شدند. این رقابت فشرده باعث شد که در هر ☜

اعضای غیردائم شورای امنیت برای دو سال انتخاب شده و هیچ عضو غیردائمی بلافاصله نمی‌تواند دوباره انتخاب شود.

مجمع عمومی درجه صلاحیت دولتها را برای عضویت تشخیص می‌دهد. در سال تشکیل شورای امنیت سه عضو غیر دائم (در آن سال اعضاء غیر دائم شش عضو بودند) فقط برای یکسال انتخاب گردیدند و بعد تا سال ۱۹۶۵ هر سال برای سه محل که خالی میشد سه دولت دیگر برای دو سال انتخاب شدند. هرگاه مسئله‌ای در شورای امنیت مطرح شود که مربوط به منافع دولتی باشد که عضویت سازمان ملل را دارد ولی در شورای امنیت عضو نیست شورا می‌تواند آن دولت را به شرکت در جلسات دعوت نماید بدون آنکه حق رای داشته باشد. همین وضع در مورد دولت غیر عضو سازمان ملل هم هست یعنی حق دارد در جلسات شورا بدون حق رای شرکت کند.

در مورد صلاحیت شورای امنیت باید توجه داشت که چون مسئولیت حفظ صلح و امنیت جهانی با شورای امنیت است لازم نیست که هر موقع اختلاف یا مشکل خطرناکی پیش آید منتظر مراجعه دبیرکل یا یک دولت عضو یا غیر عضوی بشود بلکه می‌تواند رأساً در مقام رسیدگی برآید و همین جا اختلاف اساسی شورای امنیت با دادگاه بین‌المللی که با ارجاع اختلاف کار خود را آغاز می‌نماید مشخص می‌گردد.

ثانیاً با اینکه طبق منشور شورای امنیت قدرت اساسی را دارد مع‌الوصف یک قدرت مافوق دولتها نیست بلکه یک هیأت متشکل از دول است در جهت رفع اختلافات مقید به هیچ قیدی نمی‌باشد و آزادی عمل کامل دارد. و لازم نیست در خصوص مسائل راه حل حقوقی داشته باشد. بلکه میتواند تصمیم سیاسی بگیرد و آنچه به شورای امنیت

☞ مورد دو رقیب در برابر هم قرار گیرند و باهم توافق کنند که هر کدام یکسال عضویت شورای امنیت را داشته باشند. این توافق که ابتدا بین هیاتهای نمایندگی پدید آمد به تصویب مجمع عمومی هم رسید و در واقع اصلاحی بر منشور وارد شد زیرا دوران دوسال نمایندگی را در شرایطی به یکسال تقلیل داد این رویه در ۱۹۵۵ بین یوگسلاوی و فیلیپین و در ۱۹۶۰ هم ترکیه و لهستان با هم توافق کردند که ۱۹۶۰ را لهستان و ۱۹۶۱ را ترکیه در شورای امنیت شرکت کند و بالاخره تقسیم کرسی‌ها بر اساس ۱۰ عضو غیر دائم باین شکل انجام گرفت آسیا ۵ کرسی، اروپای شرقی یک کرسی، امریکای لاتین ۲ کرسی، اروپای غربی و کشورهای دیگر دو کرسی.

قدرت مافوق دولت می‌دهد آن است که تصمیمات آن قابل رسیدگی در هیأت یا نزد مقام دیگری نیست با وجود این حق وتو در طول چندین دهه قدرت شورا را متزلزل ساخت. اولین آن در مورد تجاوز به کُره بود که باعث شد شورای امنیت نتواند تصمیم بگیرد و موضوع به مجمع عمومی ارجاع گردید.

بر طبق فصل ششم و هفتم منشور شورای امنیت در مقابل اختلافات برحسب نوع آن عکس العمل لازم را باید ارائه نماید. اختلافی که ادامه آن باعث خطر جنگ است و اختلافی که خود آن صلح را به خطر انداخته است، معلوم است نوع دوم اهمیت بیشتری دارد صلح را مختل کرده یا عمل تجاوز صورت گرفته است. ماده ۳۹ منشور مقرر میدارد که شورا راجع به اقداماتی که در این موارد باید بعمل آید توجه می‌کند یا تصمیم می‌گیرد. توسل به قوه نظامی برای مجازات پذیرفته شده یعنی پس از آنکه کلیه مجازاتهای دیگر بی‌اثر و بی‌نتیجه مانده باشد تصمیم به اعزام قوای نظامی گرفته می‌شود. البته چنین تصمیمی مسئولیت سنگینی را بعهده شورای امنیت می‌گذارد اگر در موقع چنین تصمیمی لازم باشد از دولتی که عضو شورای امنیت نیست ولی احتیاج به کمک نظامی او هست می‌تواند کمک بگیرد و او را به شرکت در جلساتی که اتخاذ تصمیم میشود دعوت بنماید. با وجود این حق وتو می‌تواند همه این اختیار شورای امنیت را بلااثر سازد. زیرا در مواقعی که صلح جهانی یا منطقه‌ای در خطر است شورای امنیت با اکثریت ۱۱ رای که کلیه اعضای دائم را در بر داشته باشد می‌تواند دستور اقدام نظامی را بدهد و در چنین شرایطی کافی است که یکی از پنج دولت بزرگ عضو دائم رای مخالف یا ممتنع بدهد، چنانکه در دوران جنگ سرد بکرات از حق وتو استفاده شد.

بکار بردن قوه نظامی علیه دولت متجاوز محتاج داشتن تشکیلات نظامی است که در ماده ۴۷ منشور پیش‌بینی شده ولی این تشکیلات هیچ وقت بطور دائم بوجود نیامد اما شبیه آن در جنگ خلیج فارس بهنگام اشغال نظامی کویت از طرف عراق، بوقوع پیوست.

در مورد اختلافاتی که ادامه آنها ممکن است صلح را مختل سازد نیاز به اقدام فوری ندارد. در این مورد مثل جامعه ملل استفاده از طرق مسالمت آمیز حل اختلاف

پیشنهاد می‌شود. مثل مذاکرات مستقیم، وساطت، سازش، داوری، و مراجعه به دادگاه.

ماده ۳۳ منشور در جهت نظریه حاکمیت ملی است. زیرا دول را آزاد می‌گذارد که هریک از طرق را که مناسب می‌دانند انتخاب کنند و شورای امنیت حق تحمیل هیچ یک از راههای مسالمت‌آمیز را راساً ندارد، تشخیص اینکه ادامه یک اختلاف[1] مخل صلح است یا نه با خود شورا است و در این تشخیص بررسی کلیه جوانب و اوضاع و احوال لازم است چنانچه طرفین نخواهند به طرق مسالمت‌آمیز متوسل شوند شورای امنیت در صورت اقتضا از آنها میخواهد که از وسیله معینی استفاده کنند. ولی قید «در صورت اقتضا» از قدرت ماده ۳۳کاسته است. مواد ۳۴ و ۳۵ نه فقط ادامه اختلاف بلکه ادامه یک وضع را هم در نظر گرفته چنانکه در مناقشات بین هلند و اندونزی این «وضع» وجود داشت و شورای امنیت دو طرف را دعوت[2] به مراجعه به داوری یا طریق دیگر نمود. شورای امنیت می‌تواند در طول زمانیکه اختلاف بین دو دولت جریان دارد طریق حل مسالمت‌آمیز را توصیه کند. اما این اقدام که بموجب ماده ۳۶ پیش‌بینی شده توصیه‌ای بیش نیست و مانند پیشنهاد وساطت از طرف یک دولت ثالث بدون تعیین شرایط توافق است. ممکن است دو طرف اختلاف بیک یا چند وسیله حل مسالمت‌آمیز توافق کرده باشند اما اختلاف رفع نشده باشد در این موارد ماده ۳۷ مقرر داشته که طرفین باید اختلاف خود را بشورای امنیت ارجاع دهند[3] و اگر شورا تشخیص داد ادامه اختلاف برای

---

۱ - منظور از اختلاف، عدم توافق نسبت به یک حق، یا عمل یا اختلاف عقیده در یک نظریه حقوقی یا در تشخیص نفع، تعریف شده ولی چون این تعریف کاملاً روشن نیست در ۱۹۵۰ نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری خواسته شد. مورد مربوط به تشخیص تجاوز از طرف کره شمالی به کره جنوبی بود و دیوان نظر داد که اختلاف، تفاوت نظر صریح و روشن بین دو یا چند دولت است درباره اجرا یا عدم اجرای یک تعهد.

۲ - بین حقوقدانان انگلوساکسن و حقوقدانان فرانسوی راجع به قوت معنای کلمه «دعوت» اختلاف نظر است. فرانسوی‌ها مفهوم دعوت را بدون قدرت تلقی می‌کنند در حالیکه انگلوساکسن ها مفهوم الزام را از آن می‌فهمند.

۳ - وقتی اختلاف به تقاضای یک طرف به شورای امنیت ارجاع شد شورا باید اعلام نماید که:

الف: آیا اختلافی وجود دارد یا نه؟

ب: آیا اختلاف در صلاحیت رسیدگی شورای امنیت هست یا از امور داخلی کشور است؟

ج: آیا طرفین برای حل مسالمت‌آمیز بیکی از طرق مورد نظر دعوت شده‌اند یا خیر؟ بعد از پاسخ به سئوالات فوق است که شورا باید تشخیص بدهد که آیا ادامه اختلاف برای حفظ صلح خطرناک است یا نه.

صلح خطرناک است شورای امنیت دو راه در پیش دارد یا بطرفین تکلیف سازش با واسطه یا مستقیم می‌کند و یا خود شرایط خاصی راکه مصلحت بداند برای سازش پیشنهاد می‌نماید. در این موارد بفرض اینکه وتو ظاهر نشود تصمیم شوراضمانت اجرا ندارد.

شورای امنیت به یکی از چند طریق ذیل در مقام رسیدگی و اتخاذ تصمیم برمی‌آید.

۱ - تقاضای دولتهای ذینفع در اختلاف در صورتیکه عضو سازمان ملل باشند. دولتهای غیر عضو سازمان ملل هم می‌توانند دخالت شورای امنیت را بخواهند که خود طرف اختلاف باشند و قبلاً تعهدات مربوط به حل مسالمت‌آمیز اختلاف راکه در منشور پیش‌بینی شده طی کرده باشند

۲ - تقاضای دولتهائی که ذینفع در اختلاف نیستند و شخص ثالث محسوب میشوند

۳ - تقاضای دبیر کل سازمان ملل

۴ - اقدام مستقیم شورای امنیت، طبق ماده ۲۴ شورا مکلف به حفظ صلح و امنیت است و طبعاً در وضع خطرناکی که پیش می‌آید نمی‌تواند ذینفع نباشد چنانکه در نظم داخلی هر کشور پلیس نمی‌تواند منتظر جلب کمک و شکایت باشد تا دخالت کند عقیده عموم بر این است هر دولت عضو شورای امنیت می‌تواند توجه شورا را بموقع خطرناک جلب کند[1] شورای امنیت در عین حال برحسب منشور بهنگام وضع خطرناک برای صلح و حالت بحرانی می‌تواند اقدامات موقتی و احتیاطی را (اقدامات تامینی) صورت دهد النهایه این اقدامات باید شرایط ذیل را داشته باشد.

اولاً جنبه مجازات نداشته باشد.

---

۱ - ماده ۳۹ منشور در مورد اعضاء شورا ساکت است. عقیده عمومی این است که در مواقع حساس هر دولت عضو شورای امنیت نیز طبعاً می‌تواند توجه شورا را به وضع خطرناک جلب نماید و تصمیم در مورد آن را بخواهد ولی در اینکه آیا مجمع عمومی نیز حق دارد از شورای امنیت تصمیم لازم را برای یک بحران خطرناک بخواهد یا نه دستور صریحی نیست. موقعیت مجمع عمومی ایجاب می‌کند که چنین صلاحییتی را داشته باشد.

ثانیاً باعث تاخیر تصمیم و یا توصیه شورا نشود.

ثالثاً باعث ایجاد یا تثبیت حق برای یکطرف نشود.

رابعاً وضع صلح واقعاً در خطر باشد و مثلاً تجاوزی صورت گرفته باشد.

خامساً اقدام تامینی باید مناسب با هدف شورای امنیت یعنی جلوگیری از بحرانی‌شدن وضع باشد مثل دستور آتش‌بس، عقب‌نشینی قوای نظامی از یک منطقه معین، منع ورود قوای نظامی به محل خاص عدم ورود اسلحه و مهمات در یک منطقه معین، دستور شروع مذاکرات بین طرفین برای یافتن راه حل مسالمت‌آمیز و نظائر آن[1] هرگاه اقدامی را شورا تصویب نمود و این تصویب مفهوم امر داشت ماده ۴۰ منشور معین نکرده تخلف از انجام اقدامات مصوب شورای امنیت مستلزم مجازات هست یا نه زیرا عبارت ماده می‌گوید «تخلف از انجام اقدامات را شورا مورد توجه قرار خواهد داد» معلوم نیست منظور از مورد توجه قرار خواهد داد چیست.

شورای امنیت علاوه از مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دو وظیفه اداری و اطلاعاتی هم دارد وظایف اداری شورای امنیت به هنگام الحاق عضو جدید یا تعلیق و اخراج از عضویت است البته در تمام این موارد مجمع عمومی تصویب یا رد می‌کند اما آنچه که مورد رای قرار می‌گیرد پیشنهاد یا توصیه شورای امنیت است. از وظایف دیگر اداری شورای امنیت تعیین دبیرکل سازمان ملل می‌باشد که اهمیت زیادی در گردش این سازمان دارد و با پیشنهاد شورای امنیت و تصویب مجمع عمومی صورت می‌گیرد وظیفه اطلاعاتی شورای امنیت این است که هر سال گزارش جامعی از اقداماتی که برای حفظ نظم و امنیت کرده است به مجمع عمومی بدهد شورای امنیت موضوعات تحت رسیدگی خود را به رای می‌گذارد اما آراء مخالف یا ممتنع[2] یک یا چند عضو دائم وتو

---

۱ - انتخاب یک یا چند مورد اقدام تأمینی بر حسب اهمیت مورد است در عبارت ماده ۴۰ منشور اختلاف نظر وجود دارد در عمل بعضی اوقات شورا آمرانه دستور میدهد (مثل آتش بس در قضیه فلسطین) و گاهی با کلمه دعوت (مثل موضوع اندونزی و هلند) انجام کاری را میخواهد.

۲ - استنباط از قسمت اول از جزء دوم ماده ۲۷ منشور این است که امتناع یک عضو دائم مخالفت محسوب می‌شود و اثر وتو دارد البته با رعایت شرط مندرج در آخر ماده.

محسوب می‌شود[1] مشروط بر اینکه خود طرف اختلاف نباشد. غیبت عضو دائم هم کار شورا را مختل نمی‌کند[2] در مورد حق وتو بحث بسیار بوده و امروز هم هست چرا یک دولت بتواند با یک رای شورای امنیت را فلج نماید، آیا بهتر آن نیست که یک سازمان متکی به اصول حقوقی یک چنین تبعیضی را نداشته باشد. آیا موقع آن نرسیده چنین وضعی تغییر پیدا کند. درحال حاضر بعضی کشورها (آلمان، ژاپن، هند، نیجریه و...) خواهان داشتن حق وتو هستند درحالیکه اکثریتی قاطع آن را زیانبخش می‌دانند در گذشته هم از این حق سوء استفاده فراوان شده است به تصمیمات شورای امنیت که طی ۴۵ سال گذشته با وتو متوقف مانده مراجعه شود این مطلب را تائید می‌کند[3] برای رفع این نقص و عیب بزرگ نظرهای متعددی داده شده ولی هیچیک عملی نگردیده است اما از آنجهت که مجمع عمومی هم بموجب منشور حافظ صلح و امنیت عمومی است و استفاده از وتو در شورای امنیت مجمع عمومی را از انجام وظایف مبری نمی‌سازد گفته

---

۱ - برخلاف اصل تساوی دول در فوریه ۱۹۴۵ در کنفرانس یالتا حق وتو پیش‌بینی شد در کنفرانس سانفرانسیسکو ۱۹۴۵ این موضوع که برخلاف مصالح اکثریت کشورها بود مورد مخالفت بسیاری از کشورهای کوچک قرار گرفت اما دول بزرگ عقیده داشتند وظیفه آنها سنگین است یا باید وتو باشد یا سازمان ملل نخواهد بود در نتیجه دول کوچک تسلیم شدند - کلمه وتو *(Veto)* یک اصطلاح لاتینی است و معنی آن «من مخالفم» می‌باشد همین اصطلاح در رم قدیم از جانب نمایندگان ملی برای رد مصوبات سنا بکار میرفت در قوانین داخلی بسیاری از کشورها حق وتو دیده می‌شود و در حال حاضر هم در بعضی کشورها حق وتو برای رئیس کشور منظور گردیده که بوسیله آن می‌تواند از اجرای قوانینی که بتصویب قوه مقننه رسیده جلوگیری کند.

۲ - غیبت یکی از اعضاء دائم بطور عمد کار شورا را مختل نمی‌کند زیرا رعایت منشور ایجاب می‌کند که بین کشورها همکاری باشد و شورا باید بتواند با غیبت عضوی که حاضر به اظهار نظر نیست وظایف خود را بانجام رساند - با استنباط از ماده ۲۷ در موضوعات فصل ششم کشور عضو دائم طرف اختلاف حق رای ندارد طبعاً وتو هم منتفی است.

۳ - پطروسغالی دبیر کل سازمان ملل در گزارشی که در اوایل سال ۱۹۹۳ به شورای امنیت داده از مشکلات و عدم موفقیت سازمان ملل و دلایل آن یاد کرده و دنیای بعد از جنگ سرد را برای اعاده قدرت سازمان ملل نقطه حیاتی می‌داند وی در این رابطه می‌نویسد «از زمان به وجود آمدن سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ در بیش از یکصد جنگ در نقاط مختلف جهان رقمی در حدود بیست میلیون کشته برجای مانده است سازمان ملل متحد در مقابله با بسیاری از این بحران‌ها به خاطر «وتوهائی» که صورت می‌گرفته و ۲۷۹ مورد آن در شورای امنیت بوده است که نمایانگر تفرقه میان اعضاء در آن ایام بوده است سازمانی بدون قدرت مانده با پایان یافتن جنگ سرد از ۳۱ مه ۱۹۹۰ دیگر چنین وتوهائی صورت نگرفته است و توسل به سازمان ملل افزایش یافته است».

شده که مجمع عمومی می‌تواند در این موارد رأساً و مستقیماً اقدام نماید به همین جهت در ۱۹۵۰ پس از تجاوز کره‌شمالی به کره‌جنوبی مجمع عمومی تصمیم گرفت در این موارد توجه لازم مبذول دارد.

دبیرخانه

دبیرخانه سازمان ملل تحت هدایت دبیر کل نظم و هماهنگی این سازمان بین‌المللی را فراهم و تصمیمات شورای امنیت و مجمع عمومی و سایر قسمتها را مستقیماً به مورد اجرا در می‌آورد. دبیر کل برای ۵ سال به پیشنهاد شورای امنیت و تصویب مجمع عمومی انتخاب می‌گردد و یک شخصیت سیاسی سازمان ملل[1] است که امور اداری این سازمان را با چندین هزار عضو به گردش در می‌آورد، دبیر کل مسئول و ناظر حسن اداره کلیه ارکان سازمان است و بطور کلی امنیت و صلح را در دنیا نظارت می‌نماید، و هرگاه اختلالی در نقطه‌ای پیش آید شورای امنیت و مجمع عمومی را با خبر

---

۱ - تاکنون شش نفر عنوان دبیرکلی را پیدا کرده‌اند اولین دبیرکلی تریگولی *(TRYGRELIE)* اهل نروژ بود وی پس از خاتمه ۵ سال مأموریت پیشنهاد شد که برای دوره دیگر انتخاب شود اما دولت شوروی با وتوی خود دبیرکلی مجدد او را رد کرد مع‌الوصف با اصرار دول غربی موافقت شد موقتاً بمدت سه سال تا انتخاب دبیر کل بکار ادامه دهد. اما پس از مدتی بدلیل عدم همکاری بلوک کمونیست از مقام خود استعفا داد.

دومین دبیر کل داگ هامرشولد *(Dog Hamerskiod)* سوئدی بود وی در داوریهای بین‌المللی اشتهار داشت و در ۱۹۵۳ انتخاب شد وی بعد از پایان ۵ سال مجدداً انتخاب شد اما در حوادث کنگو که وی را در معرض اتهام هم قرار داده بود در ۱۹۶۱ در اثر سقوط هواپیما در منطقه کنگو کشته شد.

سومین دبیرکل اوتانت *(Utant)* از اهالی برمه بود وی مدت ۱۰ سال دبیر کلی را با دو دوره انتخاب پشت سرگذاشت و در ۱۹۷۱ خدمت وی پایان یافت.

چهارمین دبیر کل کورت والدهایم *(Waldheim)* اطریشی بود که در کشور خود کاندیدای ریاست جمهوری شد و باین سمت انتخاب گردید وی نیز دو دوره در این سمت بود.

پنجمین دبیر کل خاویر پرز دوکوئیار *(Javier Perez de cuellar)* در ۱۹۸۲ بأین سمت انتخاب گردید. وی تا ۱۹۹۲ دو دوره دبیر کل بود و در پایان دادن به جنگ ۸ ساله عراق و ایران نقش داشت و در روزهای پایانی خدمتش اعلام نمود که عامل شروع جنگ عراق بوده است.

ششمین دبیر کل پطرس غالی *(Boutros - Ghali)* از اهالی مصر می‌باشد که بیش از یکسال در این سمت قرار گرفته وی از ژانویه ۱۹۹۲ وظایف دبیر کلی خود را شروع نمود. غالی مسیحی، متولد ۱۹۲۲ تبعه مصر دارای درجه دکتری حقوق بین‌الملل از دانشکده حقوق پاریس و سابقه عضویت در کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد را دارد.

می‌سازد. اعضاء دبیرخانه از بین اتباع کشورهای عضو انتخاب می‌شوند. در تامین کادر استخدامی سعی می‌شود رعایت مناطق جغرافیائی بشود. با اینکه کارمندان تابعیت کشور خود را دارند ولی فقط از تصمیمات و دستورات دبیرخانه و دبیرکل پیروی می‌کنند و برای اینکه تفاوتی بین کارمندان دبیرخانه نباشد از قبول نشان و مدال و امتیاز و پاداش از کشورهای متبوع خود یا کشورهای عضو سازمان ممنوع‌اند و باید وظایف خود را برابر آئین نامه انجام دهند[1]. تخلفات کارمندان سازمان ملل در دادگاه‌اداری رسیدگی می‌شود.[2]
ممکن است برای ماموران سازمان ملل در حین ماموریت یا بمناسبت آن حوادثی پیش آیدکه باعث مسئولیت دولتی گرددکه در خاک آن دولت این حادثه پیش آمده و در نتیجه موجب خسارت مادی و معنوی بشود. در چنین شکل آیا از سازمان ملل چه کاری ساخته است. آیا دولت مسئول باید به سازمان ملل و همچنین به خسارت دیده و یا بازماندگان او خسارت بدهد یا نه در این موارد سازمان ملل بعنوان یک شخصیت موضوع حقوق بین‌الملل مثل دولتها شناخته شده است.[3]

---

۱ - کارمندان سازمان ملل باید در انجام خدمات محوله صدیق و وفادار به سازمان ملل باشند و از اظهار نظری که در مسائل جهانی اثر نامطلوب دارد اجتناب نمایند واگر اظهار نظری لازم باشد باید با اجازه دبیر کل صورت گیرد و باید رعایت سلسله مراتب اداری را بنمایند. همه تابع دستورهای دبیر کل هستند در آئین نامه مجازاتهای اداری پیش بینی شده که از جانب دادگاه مخصوصی رسیدگی و تصمیم اتخاذ می‌شود شدیدترین آن اخراج بدون اعلام قبلی است، وضع استخدام کارمندان طبق پیمانی است که امضاء می‌کنند و مدت آن کوتاه یا ۵ سال یا نامحدود می‌باشد. کارمندان تمام امتیازاتی را که کارمندان در کشورها دارند مانند اضافات، بیمه - بازنشستگی دارا هستند و برای مشکلات و خطرات هم تضمین‌های پیش بینی شده است. چون از نظر حقوقی نمیتوانند امتیازات و مصونیت ماموران سیاسی را داشته باشند قرارداد بین‌المللی راجع به امتیازات و مصونیتهای ماموران سازمان ملل به امضاء همه دول عضو رسیده است که بر طبق آن هر طبقه از کارمندان که دبیر کل معین کند از مصونیت از تعقیب، معافیت از مالیات و گمرک و خدمت وظیفه و محدودیتهای مهاجرت برخوردار می‌شوند - دبیر کل و معاونین و مدیران کل دبیرخانه از تمام مصونیتهای سیاسی و معافیتهای مامورین سیاسی برخوردارند.
۲ - دادگاه اداری سازمان ملل دارای هفت عضو از هفت کشور است که از جانب مجمع عمومی برگزیده می‌شوند و در هر مورد سه عضو شرکت مینماید. شاکی یا ذینفع قبل از مراجعه به دادگاه باید به یک هیات منصفه یا سازش مراجعه کندکه اگر حل نشد موضوع به دادگاه داده می‌شود. رأی دادگاه قابل پژوهش نیست جلسه دادگاه علنی است مگر جهات خاصی بر غیر علنی بودن باشد. خواسته شاکی ممکن است ابطال عمل غیر قانونی کارمند - اجرای مجازات اداری یا مطالبه خسارت باشد.
۳ - در مورد قتل کنت دو برنادوت *(Cont de Bernadotte)* که نماینده سازمان ملل بود در خاک اسرائیل پیش آمد، هم دولت سوئد که دولت متبوع مقتول بود و هم سازمان ملل در خواست جبران خسارت ☜

اقدامات و نقش ارکان سازمان ملل متحد تا حد بسیاری بستگی به شخصیت سیاسی و حقوقی دبیر کل دارد ماده ۹۹ منشور به دبیرکل اختیار داده که توجه شورای امنیت را به مسائلی جلب نماید که ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره افکند و ماده ۱۰۰ میافزاید دبیر کل و کارمندان ملل متحد در انجام وظایف خود از هیچ دولت یا مقام خارج از سازمان کسب دستور نمی‌نمایند و هیچگونه دستوری نخواهند پذیرفت.[1]

آنان فقط مسئول سازمان هستند و از انجام هر عملی که با مقام ایشان که کارکنانی بین‌المللی هستند مباینت داشته باشد خود داری می‌نمایند. هر کشور عضو هم تعهد می‌کند که مسئولیتهای بین‌المللی دبیر کل و کارمندان دبیرخانه را محترم شمارد و در صدد بر نیاید که آنان را در اجرای وظایفشان تحت نفوذ قرار دهد. در همین جهت در سال ۱۹۶۱ اتحاد شوروی دبیرخانه و دبیرکل سازمان ملل را متهم کرد که تحت نفوذ غرب قرار گرفته است و پیشنهاد نمود که در تمامی سطوح دبیرخانه گروهی سه جانبه‌ای استقرار یابد که به اصطلاح روسها ترویکا *(Troika)* نامیده می‌شود و لازمه آن انتخاب سه دبیر کل و مشارکت کارمندان‌از سه گروه شرق و غرب و غیر متعهد در دبیرخانه می‌باشد. اما با سقوط هواپیمای داگ‌هامرشولد و کشته شدن وی از شدت این در خواست کاسته شد و رفتاری که او تانت در دوران موقت‌داشت تغییر وضع دبیرکل و دبیرخانه‌بوضعی که

☞ داشتند نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری خواسته شد که به این شرح است.
اول اینکه - سازمان ملل با اینکه یک دولت نیست یک شخصیت موضوع حقوق بین‌الملل است و همان حقوق و تکالیف را دارد که دولتها دارند.
دوم اینکه - راجع به جبران خسارت برای سازمان ملل و برای مامور مجنی علیه:
الف اگر عمل خسارت‌آمیز موجب ضرر وزیان در منافع مستقیم سازمان ملل و اموال آن و یا منافع سپرده شده بآن و یا وسایل اداره امور آن باشد، سازمان حق مطالبه خسارت دارد.
ب - سازمان ملل می‌تواند بعنوان حمایت مامور خود نیز مطالبه خسارت کند ولی در اینکه آیا دولت متبوع مامور خسارت دیده می‌تواند بعنوان حمایت اتباع خود مطالبه خسارت کند یا نه تصریح نشده و در این موارد دبیر کل است که هماهنگی بین این دو حق را ایجاد می‌کند.

۱ - کارمندان دبیرخانه در حدود امکان از طریق امتحان و مسابقه برگزیده می‌شوند باید به امور بین المللی وارد باشند و آشنائی کامل با مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که در روابط دولتها پیدا می‌شود داشته باشند و حداقل یک زبان رسمی بین‌المللی (یکی از پنج زبان انگلیسی، فرانسه، روسی، چینی ، اسپانیولی) را بدانند و برای مدتی بعد از پذیرفته شدن کارآموزی نمایند.

مورد تقاضا بود مسکوت ماند و همان روال پیش بینی شده در منشور ادامه یافت.

شورای اقتصادی و اجتماعی:

یکی دیگر از ارکان سازمان ملل شورای اقتصادی و اجتماعی است[1] که از ۵۴ عضو تشکیل شده. هرسال به تناوب یک سوم اعضای آن یعنی ۱۸ نفر برای یک دوره سه ساله از جانب مجمع عمومی انتخاب می‌شوند[2] بعضی تصور کرده اند چون ماده ۶۵ منشور می‌گوید «شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند در مواردی که شورای امنیت میخواهد با آن همکار کند» این شورا تابع شورای امنیت است. اما این نظر درست نیست ماده ۶۰ منشور تبعیت از مجمع عمومی را برای شورا در نظر گرفته و مامور اجرای توصیه‌های مجمع عمومی ساخته و به شورا صلاحیت داده تا قراردادهای بین‌المللی را طرح و تنظیم و به مجمع عمومی تسلیم نمایند. شورای اقتصادی و اجتماعی امور محوله از جانب مجمع عمومی را انجام می‌دهد و با شورای امنیت فقط وقتی مرتبط می‌شود که همکاری با آن لازم باشد. پیوستگی اقتصاد به مسائل سیاسی از نظرکسی پوشیده نیست. یک سازمان بین‌المللی که ماموریت حفظ صلح و امنیت را دارد باید در درجه اول عدالت را برقرار سازد که بدون توجه به اقتصاد کشورها عملی نیست بهمین جهت دو فصل ۹ و ۱۰ منشور به مباحث اقتصاد اختصاص یافته و دولتهای عضو موظف‌اند در درجه اول به

---

۱ - میثاق جامعه ملل توجه زیادی به مسائل اقتصادی و اجتماعی نداشت و ارگانی باین منظور در نظر نگرفته بود ولی بعد از دو سال چند کمیته مشورتی مانند کمیته مالی و کمیته اقتصادی و کمیته مالیاتی در مقام رکن فرعی شورای جامعه ملل بوجود آورد.

۲ - بر طبق متن اصلی منشور شورای اقتصادی و اجتماعی مرکب از ۱۸ کشور عضو بود. اما در سال ۱۹۶۵ و در اجرای قطعنامه ۱۷ دسامبر ۱۹۶۳ تعداد اعضای این شورا به ۲۷ عضو افزایش یافت و بر اساس قطعنامه فوق ۹ عضو اضافه شده باین ترتیب تقسیم می‌شد. ۷عضو از گروه کشورهای آسیائی و افریقائی، یک عضو از امریکای لاتین، یک عضو از کشورهای اروپای غربی و سایر کشورها، با گسترش وظایف شورای اقتصادی و اجتماعی از یکطرف و با افزایش اعضاء سازمان از طرف دیگر در سال ۱۹۷۱ مجمع عمومی تصمیم گرفت که اعضای شورا را به دو برابر افزایش دهد و از ۲۷ به ۵۴ برساند و این قطعنامه پس از تصویب دوسوم اعضاء از جمله تمام اعضاء دائم شورای امنیت به مورد اجرا در آمد و ترتیب توزیع هم چنین مقررشد ۱۴ کشور از قاره افریقا، ۱۱ کشور از آسیا، ۱۰ کشور از امریکای لاتین، ۱۳ کشور از اروپای غربی و کشورهای دیگر، ۶کشور ازکشورهای کمونیستی اروپای شرقی.

توسعه اقتصادی خود پردازند و در درجه دوم مجمع عمومی و شورای اقتصادی صلاحیت یافته‌اند، که به فعالیت فردی و جمعی کشورها مساعدت نمایند. چون کشورها در یک وضع اقتصادی یکسانی نیستند شورای اقتصادی و اجتماعی باید وسایل مؤثری را برای دادن کمک و اطلاعات فنی بوجود آورد. کارشناسان و متخصصین را در اختیار کشورها بگذارد. سابقاً هم این نوع کمک را دولتها می‌کردند ولی غالباً وسیله اعمال نفوذ در امور داخلی بود. کمک به کشورهای توسعه نیافته بمنظور پیشرفت در صنعت و کشاورزی و رسیدن به مرحله استقلال اقتصادی تاسیس کمیته کمک فنی[1] بهمین منظور بوده است.

این کمیته مرکب از نمایندگان دولتهائی است که در شورای اقتصادی و اجتماعی عضو هستند و نظارت بر اجرای برنامه دارد این کمیته دفتری با عضویت مدیران سازمانهای بین‌المللی وابسته دارد.

این دفتر رابط بین کمیته و سازمان ملل می‌باشد و به کشورهای متقاضی کمک فنی و وام[2] می‌دهد.

---

۱ - *Technical Assistance Committee*

۲ - کشورهائی که تقاضای کمک فنی داشته باشند تقاضا را به این دفتر ارسال می‌دارند که با بررسی در صورت تصویب اعتبار لازم داده می‌شود. در کشورهائی که برنامه مهمی را در دست اجرا دارند ممکن است دفتر نماینده خاصی را به آن کشور بفرستد تا قرارداد کمک را امضاء نماید و یا راهنمائیهای لازم را بکند. قراردادهای بین‌المللی که بین دولتهای متقاضی کمک و سازمان ملل و مؤسسات تخصصی وابسته امضاء می‌شود موافقتنامه پایه *(Accord de Base)* گویند در این موافقت نامه شرایط کمک و تعهدات مؤسسات کمک دهنده و دولت کمک گیرنده مشخص میگردد. اعتبار مالی اجرای برنامه‌های وسیع کمک فنی از طریق پولهائی است که دولتهای عضو تامین می‌کنند. در این رابطه در سال ۱۹۵۰ کنفرانسی با شرکت ۵۵ دولت تشکیل و بیش از ۲۰ میلیون دلار جمع آوری شد.
در سال بعد ۶۵ دولت شرکت کردند و ۱۸ میلیون دلار و در سال سوم ۳۵ میلیون دلار به این مورد اختصاص داده شد.
نوع دیگر کمک‌های مالی وام است. چون احتیاج کشورها باکمک فنی واعزام متخصص رفع نمیشود و معمولاً احتیاج به گشایش اعتبار و یا وام دارند و بر همین اساس بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم بکشورهای مختلف وام میدهد تا برنامه‌های عمرانی را از نوع سدهای بزرگ، راهها، نصب کارخانه‌ها و امثال آنرا بمورد اجرا گذارند.

وظایف و اختیارات شورا

شورای اقتصادی و اجتماعی در واقع فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل را عهده‌دار است. انجام مطالعات و تحقیقات و توصیه در خصوص همکاریهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، بهداشتی، موضوعات مربوط به ترویج و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تشکیل کنفرانسهای بین‌المللی و تهیه طرح مقاوله نامه‌هائی در حدود وظایف برای مجمع عمومی، مذاکره در مورد موافقتنامه‌ها با کارگزاریهای تخصصی با مشورت با آنها و با توصیه به مجمع عمومی و اعضای سازمان، شورا بر طبق آئین نامه‌ای که برای امور داخلی وضع کرده اداره می‌شود و هرسال چندین اجلاسیه دارد.

رای‌گیری به اکثریت ساده صورت می‌گیرد و هر عضو یک رای دارد.

شورای اقتصادی و اجتماعی وظایف خود را از طریق کمیسیونهای شش‌گانه موظف [1] و کمیسیونهای منطقه‌ای [2] به انجام میرساند که به وضع هریک از این کمیسیونها جداگانه باید رسیدگی کرد.

شورای اقتصادی و اجتماعی وظایفش پیوسته روبه گسترش بوده و ارکان فرعی زیادی را هدایت می‌نماید، برخلاف آن شورای قیمومت وظایفش روند محدودی داشته و میرود تا وظیفه‌ای برای آن باقی نماند.

---

۱ - شش کمیسیون موظف شورا عبارتند از کمیسیون آمار، کمیسیون جمعیت، کمیسیون توسعه اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، کمیسیون مقام زن، کمیسیون مواد مخدر...
کمیسیون حقوق بشر یک کمیسیون فرعی در مورد جلوگیری از تبعیض و حفظ حقوق اقلیت‌ها دارد. کمیسیون مواد مخدر یک کمیسیون فرعی در مورد قاچاق مواد مخدر و مسائل مربوط به آن در خاور نزدیک دارد.

۲ - کمیسیونهای منطقه‌ای شورا عبارتند از کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای افریقا که مرکز آن آدیس آبابا است. کمیسیون اقتصادی و اجتماعی برای آسیا و اقیانوسیه (اسکاپ) که مرکز آن بانکوک است۳ - کمیسیون اقتصادی برای اروپا که مرکز آن ژنو است ۴ - کمیسیون اقتصادی برای امریکا که مرکز آن سانتیاگو است ۵ - کمیسیون اقتصادی برای آسیای غربی که مرکز آن بیروت است.

شورای قیمومت:

شورای قیمومت سازمان ملل متحد یکی از ارکان این سازمان بوده و برای نظارت بر مناطق تحت قیمومت در نظر گرفته شده. در اساسنامه جامعه ملل سابق هم قیمومت بر بعضی سرزمینها پیش بینی شده بود، در سازمان ملل هم این قیمومت در فصل ۱۲ منشور عنوان دارد. سرزمینهائی که تحت قیمومت سازمان ملل قرار گرفتند سه نوع‌اند.

الف – سرزمینهائی که تحت قیمومت جامعه ملل بودند از طبقه C و B(طبقه A که سوریه، سودان و فلسطین بودند به استقلال دست یافتند البته وضع فلسطین با پیدایش اسرائیل وضع بغرنجی پیدا کرده که تاکنون ادامه دارد)

ب – سرزمینهائی که از کشورهای دشمن در جنگ دوم جهانی گرفته شده است.

ج – سرزمینهای مستعمره یا تحت اداره بعضی دول که مایل باشند آنرا تحت قیمومت قرار دهند این قسم اراضی اصلاً وجود خارجی پیدا نکرد زیرا هیچ دولت اداره کننده سرزمینی حاضر نشد آنرا تحت قیمومت قرار دهد[1] (فصل ۱۱ منشور ناظر به این نوع سرزمینها و تکالیفی که دول اداره کننده دارند و نحوه نظارت می‌باشد) از نوع دوم فقط سومالی بود که اداره آن برای مدت ده سال به ایتالیا سپرده شد. سایر مستعمرات ایتالیا بعضی به دولتهای دیگر ملحق شدند مثل اریتره که به اتیوپی ملحق شد و بعضی مستقل شدند مثل لیبی.

نوع اول بیشتر به کشورهای تحت قیمومت نوع C و B اعمال شد مثل توگو و کامرون (فرانسه) توگو و کامرون (انگلیس) رواندا، اورندی(بلژیک)، تانگانیکا(انگلیس)، گینه جدید (استرالیا)، ساموروا(زلاندجدید)، جزایر اقیانوس آرام که تحت قیمومت ژاپن بودند تحت قیمومت امریکا قرار گرفتند[2].

---

۱ – در سال ۱۹۴۷ مجمع عمومی تصمیم گرفت که بعد از این هیچ سرزمینی خودبخود نمی‌تواند تحت قیمومت قرار گیرد.

۲ – در رژیم جامعه ملل قیمومت یک دولت بر ملت دیگر *Mandate* گفته می‌شد که معنی نمایندگی مختار جامعه ملل برای اداره یک سرزمین متعلق به ملت دیگر است و در رژیم سازمان ملل این رویه ***Trustechip*** یعنی امانت عنوان دارد زیرا سازمان ملل سرزمینی را به امانت به دولتی می‌دهد که طرف قرار داد می‌باشد به موجب قرارداد سازمان ملل سرزمین را در اختیار دو یا چند کشور می‌گذارد که قیمومت آن را ☞

شورای قیمومت متشکل از کشورهای عضو سازمان ملل است که به صورت یک کمیسیون حل اختلاف فعالیت دارد این شورا ترکیبی از سه دسته عضو می‌باشد. دسته اول کشورهای قیم، دسته دوم اعضای دائمی شورای امنیت که سرزمینی تحت قیمومت خود ندارند و دسته سوم اعضائی که برای سه سال از سوی مجمع عمومی انتخاب می‌شوند و لازم است به تعدادی باشند که مجموع تعداد اعضای شورای قیمومت بطور مساوی بین اعضای اداره کننده سرزمینهای تحت قیمومت و سایر اعضا تقسیم گردد. بعد از استقلال کشورهائی که تحت قیمومت قرار داشتند در شورای قیمومت اعضای دائم شورای امنیت و یک کشور یعنی ایالات متحده که بر جزایر اقیانوس آرام قیمومیتی استراتژیک اعمال می‌نماید عضویت دارند.

دیوان دادگستری بین‌المللی

این دیوان رکن قضائی سازمان ملل متحد می‌باشد[1] طبق اساسنامه‌ای که لاینفک از

☜ مشترکاً داشته باشند. این قراردادها را مجمع عمومی باید تصویب کند. در خصوص سرزمینهائی که عنوان سوق الجیشی داشتند بجای مجمع عمومی شورای امنیت اقدام می‌نمود چنانکه تعدادی از جزایر و مجمع الجزایر که قبل از جنگ اول در استعمار آلمان بودند و بعد از آن تحت قیمومت ژاپن قرار گرفتند و در جریان جنگ علیه امریکا مورد استفاده قرار گرفتند شورای امنیت با موافقت نامه‌ای آنها را در اختیار امریکا قرار داد. این موافقت‌نامه قیمومت تقریباً جنبه الحاق را داشت زیرا امریکا مختار شد که در آن سرزمینها استحکامات نظامی بسازد و قوای مسلح نگاهدارد و ورود بیگانگان را ممنوع کند. امروز با استقلال بسیاری از سرزمینهای تحت قیمومت شورای قیمومت، هم وظیفه چندانی ندارد (۱ - کامرون تحت قیمومت فرانسه در ۱۹۶۰ کشور مستقل کامرون شد ۲ - کامرون تحت قیمومت انگلیس در اثر مراجعه به آراء عمومی در سال ۱۹۶۱ دو قسمت شد بخش شمالی آن به عنوان استان سیزدهم نیجریه به این کشور ملحق شد و بخش جنوبی آن به کامرون ملحق شد ۳ - گینه جدید تحت قیمومت استرالیا در ۱۹۷۵ به استقلال نائل آمد ۴ - رواندابروندی تحت قیمومت بلژیک در ۱۹۶۲ به عنوان دو کشور رواندااو کشور بروندی استقلال یافتند. ۵ - سومالی در ۱۹۶۰ از قیمومت ایتالیا در آمد ۶ - تانگانیکا در ۱۹۶۱ از بریتانیا استقلال یافت و بازنگبار متحد شد و جمهوری متحد تانزانیا عنوان گرفت ۷ - توگوی فرانسه در ۱۹۶۰ تبدیل به کشور توگو شد ۸ - توگوی بریتانیا در ۱۹۵۷ پس از استقلال در ساحل طلا ادغام شد و تبدیل به غنا گردید ۹ - ساموای غربی زلاندنو در ۱۹۶۲ به کشور مستقل ساموای غربی تبدیل گردید ۱۰ - نائورو (تحت قیمومت مشترک استرالیا، زلاند جدید، بریتانیا) در ۱۹۶۸ مستقل گردید. در حال حاضر جزایر استراتژیکی اقیانوس کبیر تحت قیمومت امریکا باقی مانده‌اند.

۱ - دیوان دادگستری بین‌المللی یک مرجع قضائی یعنی دادگاه است. علت وجودی چنین مرجعی این است که داوری اجباری نتوانست بهدف واقعی برسد. زیرا در داوری می‌بایست دول طرف اختلاف ☜

منشور است و مرکب از ۷۰ ماده میباشد کار می‌کند هر دولت که عضو سازمان ملل میگردد طبیعتاً عضو دیوان هم هست[1] اساسنامه دیوان بر اساس اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی که زیر نظر جامعه ملل بود[2] تنظیم شده است.

کلیه اعضای سازمان ملل متحد میتوانند به دیوان مراجعه کنند و کشورهای غیر عضو با شرایطی که مجمع عمومی به توصیه شورای امنیت معین می‌کند به دیوان مراجعه می‌کنند. سوئیس، لیختن اشتاین و سان مارینو که عضو نیستند به ترتیب در سالهای ۴۸،

☞ در انتخاب داور توافق کنند، چنین توافقی مشکل بود و ممکن بود اختلاف دیگری را هم بوجود آورد. بعلاوه داور مقید به رعایت قواعد معینی نیست در قضاوت، قضات قبلاً انتخاب شده‌اند و تابع شرایط معینی می‌باشند. در کنفرانس لاهه ۱۸۹۹ که پایه داوری بین‌المللی گذاشته شد ایجاد دادگاهی که در آن کشورها بطور تساوی قاضی داشته باشند پیش بینی شد ولی بجهت اختلاف نظر در تعداد قضات طرح عملی نشد تساوی دول در داشتن قاضی این مشکل را داشت که ۴۴ دولت شرکت کننده در آن کنفرانس می‌بایست ۴۴ قاضی در دیوان داشته باشند . و نه تنها چنین تعدادی قاضی در دادگاه اختلاف نظر گسترده‌ای را بوجود می‌آورد همه کشورها قاضی صاحب نظر در سطح بین‌المللی نداشتند. اشکالات رفع نشد و این فکر رها گردید. امریکای مرکزی بعدها یک دادگاه بین‌المللی برای دادرسی بین اعضاء خود تشکیل داد ولی عدم اجراء آن از طرف بعضی از کشورهای عضو آن اقدام را بلا اثر ساخت. قرار داد لاهه ۱۹۰۷ نتوانست این فکر را عملی سازد فقط بعد از جنگ جهانی اول دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی تشکیل شد.

۱ - دولت ایران از جمله ۵۱ کشور امضاء کننده منشور در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ بود بنابراین بموجب بند۱ ماده ۹۳ منشور مثل دیگر امضاء کنندگان از اعضای دیوان بین‌المللی دادگستری است و چون دولت ایران صلاحیت اجباری دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری زمان جامعه ملل را در ۱۹۳۰ پذیرفته بود لذا طبق بند ۵ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان فعلی صلاحت اجباری دیوان اخیرالذکر را خود بخود پذیرفته است. در جریان ملی شدن صنعت نفت دولت انگلیس علیه ایران در همین دیوان بین‌المللی دادگستری اقامه دعوی نمود دولت ایران در ۹ ژوئیه ۱۹۵۱ با ارسال نامه‌ای به دبیرخانه دیوان اعلام نمود که پذیرش صلاحیت اجباری را مسترد می‌دارد.

۲ - برای تشکیل این دیوان کمیته‌ای از ۱۰ حقوقدان مامور تهیه اساسنامه شدند. پنج حقوقدان از ۵ کشور بزرگ و پنج حقوقدان از ۵ کشور کم اهمیت در ۱۹۲۰ اساسنامه دیوان به تصویب مجمع عمومی رسید وسال بعد اکثر کشورها آن را تصویب کردند و در ۱۹۲۲ وارد مرحله عمل شد. دیوان ۱۵ قاضی داشت (۱۱ قاضی اصلی و ۴ قاضی علی‌البدل) در ۱۹۲۹ اساسنامه اصلاح و گفته شد کشورهائی که خود قاضی در دیوان ندارند در موقع طرف دعوی بودن می‌توانند یک قاضی به دیوان معرفی کنند. نحوه انتخاب قاضی در دیوان مورد ایراد و با اصل بیطرفی منافات داشت باین جهت انتخاب قاضی بعهده جامعه ملل گذاشته شد که شورا و مجمع عمومی هریک جداگانه قضات را از بین نام‌هائی که دول پیشنهاد می‌کنند باتفاق آراء انتخاب کنند و برای اینکه اختلاف احتمالی بین شورا و مجمع هم در مورد اشخاص پیشنهادی حل شود کمیسیون واسطی پیش بینی شد که اعضاء آن سه نفر از شورا و سه نفر از مجمع عمومی بودند و نسبت به قضاتی که مورد اختلاف رای شده بودند رسیدگی و پیشنهاد کند و اگر کمیسیون هم به نتیجه نمی‌رسید خود قضات انتخاب شده محلهای خالی را بین کسانی که بیشترین رای را داشتند تقسیم می‌کردند.

۵۰، و ۱۹۵۴ حق رجوع به دیوان راکسب کردند - دیوان شکایات کشورها علیه کشوها را میپذیرد. و صلاحیت رسیدگی به دعاوی افراد را ندارد. دادگاه در اولین جلسه آئین نامه داخلی دیوان دوران جامعه ملل را عیناً پذیرفت در سال ۱۹۷۲ اصلاحاتی روی آن انجام داد و در سال ۱۹۷۸ آئین نامه تجدید نظر شده‌ای را تصویب کرد که از اول ژوئیه ۱۹۷۸ بمورد اجرا در آمد[1] قضات دیوان برای مدت ۹ سال برگزیده میشوند و ممکن است مجدداً نیز انتخاب گردند[2] رئیس و نایب رئیس دیوان برای مدت سه سال توسط خود دیوان انتخاب می‌شوند و دارای امتیازی بیش از سایر قضات دیوان نمی‌باشند[3] هرگاه دعوائی مطرح باشد و هیچیک از قضات دیوان ملیت یک طرف دعوی را نداشته باشند آن کشور می‌تواند بطور موقت قاضی از ملیت خود برای آن دعوی بخصوص برگزینند. اینگونه قضات می‌توانند در شرایط کاملاً برابر با سایر قضات در اتخاذ تصمیمات دیوان مشارکت نمایند[4].

---

۱ - مراجعه شود به *The International court of justics, Department of public infonnation of the U.N New york P.4*

۲ - در انتخاب قضات دو موضوع باید مورد توجه و ملاک گزینش باشد اول اینکه افراد مورد نظر از واجدین شرایط احراز بالاترین پستهای قضائی در کشور خود باشند و یا آنکه از افراد صاحبنظر در رشته حقوق بین‌الملل باشند دوم آنکه ترکیب قضات بنحوی باشد که تمدنهای مهم و سیستمهای عمده حقوقی دنیا در آن نمایندگی داشته باشند. تحقق شرط اول مشکل نیست هرچند که ممکن است کشورها بنابر جهات و نظرات خاصی افراد غیرواجد صلاحیت را در لیست‌های بالای قضائی قراردهند و مبنائی برای انتخاب چنین قضائی در دیوان شود. تحقق شرط دوم نیز با مشکل مواجه است زیرا که تشخیص اینکه حقوقدان به مکتب حقوقی بزرگی تعلق دارد یا خیر با ملاحظات سیاسی توام است و ضابطه و معیار دقیقی نیست تا در این جهت راهگشا باشد.

۳ - قضات دیوان در ابتدای کار سوگند یاد می‌کنند که وظایف خویش را با بیطرفی انجام دهند دارای همان مزایا و مصونیتهای دیپلماتیک هستند، تمام وقت در خدمت دیوان می‌باشند، قضات دیوان نمی‌توانند هیچگونه فعالیت سیاسی یا اداری دیگری را عهده‌دار شوند و نمی‌توانند در قضیه‌ای رای بدهند که قبلاً در آن عنوان مشاورت، وکالت یا نمایندگی یکی از طرفین دعوی را داشته‌اند برای حفظ استقلال قضات پیش‌بینی شده هیچ قاضی را نمی‌توان از کار دیوان برکنار کرد مگر به اتفاق آراء دیگر قضات دیوان مبنی براینکه صلاحیت خود را از دست داده است.

۴ - بهنگامی که دولت انگلیس علیه ایران در قضیه ملی‌شدن صنعت نفت در ۱۹۵۱ به دیوان مراجعه نمود و دعوی طرح کرد چون یکی از قضات دیوان تابعیت انگلیسی داشت و ایران طرف دیگر دعوی بدون قاضی در دیوان بود حق انتخاب یک قاضی ویژه *(ad hoc judge)* را پیدا کرد و دکتر کریم سنجابی یکی از حقوقدانان کشور را به سمت قاضی ویژه ایران انتخاب نمود. انتخاب قاضی از جانب اصحاب دعوی با اصل بیطرفی که در رسیدگی قضائی باید رعایت گردد تطبیق ندارد. منطق حکم می‌کند که در یک ☜

انتخاب ۱۵ قاضی برای عضویت دیوان از جانب مجمع عمومی و شورای امنیت صورت می‌گیرد نامزدها از جانب گروههای حقوقی معروف بین‌المللی بر اساس پیشنهاد دولتهای متبوع معرفی می‌شوند. مجمع عمومی و شورای امنیت برای انتخاب قضات دیوان انتخابات جداگانه‌ای بعمل می‌آورند و هریک از کاندیداها برای انتخاب شدن باید اکثریت مطلق آراء مجمع عمومی و شورای امنیت را بدست آورند در رای‌گیری شورای امنیت در این باره تفاوتی بین اعضاء دائم و غیردائم نیست.

مقر دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه هلند می‌باشد و امور اداری دیوان طبعاً با رئیس دیوان است که عملاً وسیله دفتردار و معاون او انجام می‌گیرد که از جانب دیوان انتخاب می‌شوند[1].

آئین کار دیوان بین‌المللی دادگستری مشابه دیوان قبلی است با اندکی اختلاف با این توضیح که جلسات دیوان با حضور ۹ نفر رسمیت پیدا می‌کند و می‌تواند هر موقع

☞ سازمان قضائی بین‌المللی همچون دادگاههای داخلی قضات ذینفع در قضیه نباشند رعایت اصول قضائی ایجاب می‌کرد که اگر یکی از قضات تبعه دولت طرف دعوی باشد آن قاضی حق شرکت در رسیدگی را نداشته باشد نه اینکه طرف مقابل هم یک قاضی معرفی نماید. غالباً دولتها از این حق استفاده کرده‌اند و قضات منتخب آنها نیز اکثراً به دفاع از موضع و نظریات دولت متبوع خود پرداخته‌اند.

۱ - انتخاب رئیس دفتر و معاون او با دیوان است که برای ۷ سال از بین کسانیکه قضات دیوان پیشنهاد می‌کنند انتخاب می‌گردد و قابل تجدید انتخاب است رئیس دفتر معاونی دارد که انتخاب او مانند انتخاب رئیس است مقررات استخدامی کارمندان دفتر بوسیله رئیس دیوان تنظیم و در جلسه قضات تصویب می‌شود در سازمان فعلی بعضی کارمندان دائمی هستند و بعضی موقت کارمندان را رئیس دفتر پیشنهاد و دیوان تصویب می‌کند کارمندان در صورت استعفا باید سه‌ماه قبل استعفانامه خود را تسلیم کنند و اگر قرارداد استخدامی لغو یا مقام حذف شود اخراج باید با اطلاع قبلی سه‌ماهه باشد با الزام پرداخت مبلغ مخصوصی ضمناً برای متخلفین نیز تنبیهائی در اختیار رئیس دفتر است که اجرا کند مثل اخراج فوری، اخراج با پرداخت مبلغ مخصوص، دیوان در جلسات خود ترتیب ارائه اسناد و مدارک را می‌دهد و اگر جلسات دائر نباشد رئیس این اختیار را دارد و نیز رئیس می‌تواند با رضایت طرفین اسناد مربوط به یک قضیه را در اختیار جراید بگذارد وظیفه قضائی دفتر این است که پرونده‌های مورد رسیدگی را تنظیم می‌کند صورت مجلس را می‌نویسد و آراء را تهیه می‌کند در عین حال وظایف اداری هم دارد مثل امور مربوط به کارمندان دفتر حفظ و اداره ساختمانهای دیوان، خرید لوازم، انتشار مدارک، اداره انتشارات دیوان، اداره کتابخانه و بایگانی، پیش‌بینی هزینه و تامین اعتبار از سازمان ملل، تهیه بودجه و پیشنهاد آن به دیوان، دفتر رابط بین دیوان و دولتهائی است که به دیوان مراجعه می‌کنند همچنین با اشخاص خارج و یا مطبوعات و سازمان ملل، رئیس دفتر همان وظایف را دارد که یک رئیس دفتر دادگاه در داخل کشور دارد مثل اخطار و ابلاغ و دریافت اسناد و تهیه پرونده، دعوت از کارشناسان و نظائر آن.

لازم باشد یک یا چند شعبه برای رسیدگی به یک موضوع تشکیل دهد تعداد اعضاء شعبه حداقل سه‌نفر ولی تعداد قطعی آن بسته به موافقت طرفین دارد.

صلاحیت دیوان

صلاحیت دیوان [1] به دو قسمت قابل بخش است. صلاحیت دادرسی و صلاحیت مشورتی.

در صلاحیت دادرسی دیوان باید اولاً بر اساس منابع حقوق و قواعد موجود تصمیم قضائی بگیرد و خود نمی‌تواند قاعده وضع کند و یا مثل داور طبق قواعد موضوعه طرفین رسیدگی نماید. ثانیاً دیوان باید در اختلافات حقوقی وارد رسیدگی شود

---

۱ - بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد صلاحیت دیوان مقرر میدارد «صلاحیت دیوان شامل کلیه اختلافاتی است که اصحاب دعوی به آن رجوع می‌نمایند و همچنین شامل کلیه مواردی است که در منشور ملل متحد و یا در قراردادها و مقاوله‌نامه‌های جاری پیش بینی شده است». منظور از اصحاب دعوی فقط دولتها هستند که اساسنامه دیوان را پذیرفته‌اند و عضویت دارند و می‌توانند دعوی مطرح نمایند. بنابراین غیر از دولتها، افراد حقیقی و شرکتهای بازرگانی اعم از داخلی و خارجی و مؤسسات عمومی داخلی و بین‌المللی نمی‌توانند نزد دیوان طرح دعوی نمایند. لازم به توضیح است اعضای سازمان ملل متحد بخودی خود از امضاء کنندگان اساسنامه دیوان هم محسوب می‌شوند. اما دولتهائی که عضو سازمان ملل نیستند می‌توانند با قبول شرایطی که در هر مورد بر حسب توصیه شورای امنیت توسط مجمع عمومی معین میگردد اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری را بپذیرند (بند ۲ ماده ۹۳ منشور) دولت سویس (که عضو سازمان ملل نیست) درخواست عضویت اساسنامه دیوان را کرد. مجمع عمومی در قطعنامه‌ای که بدین منظور صادر کرد سه شرط را برای عضویت سویس در دیوان معلوم کرد. الف - پذیرش مقررات اساسنامه دیوان ب - پذیرش تعهدات مندرج در ماده ۹۴ منشور ج - تعهد برای پرداخت حق عضویت در دیوان. علاوه از سویس دولتهای دیگری مثل سان‌مارینو و نائورو و لیختن اشتین (قبل از اینکه بعضویت سازمان ملل در آید) به عضویت اساسنامه دیوان در آمدند. دولتهائی که عضو اساسنامه دیوان نیستند و عضویت سازمان ملل را هم ندارند می‌توانند اختلافات خود را با شرایطی که در قطعنامه مورخ ۱۵ اکتبر ۱۹۴۶ شورای امنیت معین شده به دیوان ارجاع کنند. چنین دولتهائی باید ضمن تسلیم اعلامیه‌ای به دبیرخانه دیوان و قبول صلاحیت آن طبق منشور، اساسنامه و آئین دادرسی آن، تعهد کنند که تصمیم یا تصمیمات دیوان و نیز تعهدات اعضای سازمان ملل مندرج در ماده ۹۴ منشور را می‌پذیرند چنین اعلامیه‌ای ممکن است کلی و یا محدود به موضوع خاصی باشد. اعلامیه کلی یعنی صلاحیت دیوان را در کلیه اختلافات می‌پذیرد و اعلامیه خاص یعنی صلاحیت دیوان را برای دعوای معین اعلام می‌دارد. گفتیم دیوان به اختلاف افراد رسیدگی نمی‌کند اما این امر مانع از آن نیست که دولتی به عنوان حمایت از تبعه خود علیه دولت دیگر نزد دیوان طرح دعوی کند در این صورت در واقع اختلاف بین دولتها است.

و صلاحیت رسیدگی به مناقشات سیاسی را ندارد[1] ثالثاً دیوان نه صلاحیت داوری دارد و نه صلاحیت برای ایجاد سازش صلاحیت آن صرفاً قضائی است. رابعاً مراجعه به دیوان اجباری نیست و بسته به موافقت طرفین اختلاف دارد[2] و اگر در قراردادها و عهدنامه‌ها و اعلامیه‌هائی مراجعه به دیوان برای حل اختلاف قید شده باشد مراجعه به آن و قبول رای آن الزامی است. بهمین جهت در بسیاری از قراردادها رسیدگی دیوان در صورت بروز اختلاف وجود دارد و در بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه حتی تصریح شد که دولتها می‌توانند با

---

۱ - دیوان صلاحیت رسیدگی به اختلافات سیاسی و یا کیفری را ندارد و صلاحیت آن محدود به اختلافات حقوقی است و این امرهم در بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه و هم اعلامیه‌های متعدد پذیرش صلاحیت اجباری دیوان تاکید گردیده است. اما اگر اختلافی هم ابعاد سیاسی و هم ابعاد حقوقی داشت دیوان همان جهات حقوقی را رسیدگی می‌کند مثلاً در قضیه شکایت نیکاراگوئه علیه امریکا، امریکا مدعی بود که مواردی که نیکاراگوئه در داد خواست خود مطرح کرده همه از نوع مسائل سیاسی است و باید در شورای امنیت و یا در چار چوب کشورهای امریکائی مطرح شود و دادگاه لاهه مرجع صلاحیتدار جهت رسیدگی به این قبیل اختلافات نیست اما نظر دیوان این بود که «...دادگاه خود را جزئی از سیستم ملل متحد دانسته و معتقد است که رسیدگی در شورای امنیت می‌تواند همزمان با رسیدگی در دادگاه انجام شود شورای امنیت دارای وظایفی با ماهیت سیاسی است در حالیکه وظایف دادگاه دارای ماهیت حقوقی است بنابراین هر دو ارگان که وظایفشان مکمل یکدیگر است می‌توانند جداگانه موضوع را مورد بررسی قرار دهند» مراجعه شود به جلد اول مجله سیاست خارجی شماره ۴ پائیز ۶۵ صفحه ۸۱۴ رای دیوان لاهه در قضیه شکایت نیکاراگوئه علیه امریکا.

۲ - موافقت و رضایت طرفین برای ارجاع امر به دیوان لازم است زیرا اجرای عدالت در صحنه بین‌المللی با اجرای آن در داخل کشورها تفاوت دارد. در صحنه بین‌المللی یک دولت نمی‌تواند طرف مقابل را اجباراً به دادگاه کشاند مگر اینکه قبلاً رضایت داده باشد و یا در زمان دعوی موافق باشد. باید دو دولت دو نظر مغایر و معارض راجع به یک موضوع یا چند موضوع داشته باشند تا دعوی تحقق یابد، اختلاف عقیده ممکن است در مورد تفسیر قراردادی باشد و رای اعلامی دیوان را بخواهند از ماده ۳۶ اساسنامه هم چنین بر می‌آید که هر موضوع را می‌شود به دیوان ارجاع کرد، بعلاوه اطراف دعوی یا موضوع اختلاف باید قبلاً از کلیه وسایل دیگر استفاده کرده و نتیجه نگرفته باشند. با این ترتیب در عمل پذیرفتن صلاحیت دیوان بدو صورت امکان دارد قبل از بروز اختلاف که آن را پذیرش صلاحت اجباری دیوان گویند و بعد از بروز اختلاف و از راه تنظیم موافقتنامه ویژه که اصطلاحاً آنرا پذیرش صلاحیت اختیاری دیوان نامند. مثلاً دولتین لیبی و مالت در موضوع تحدید حدود فلات قاره بین خود موافقتنامه‌ای در ۲۳ مه ۱۹۷۶ باین شرح امضاء کردند «دولت جمهوری مالت و دولت جمهوری عربی لیبی موافقت می‌کنند که به شرح زیر به دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه کنند: کدامیک از اصول و قواعد حقوق بین‌المللی نسبت به تحدید حدود منطقه فلات قاره متعلق به جمهوری مالت و منطقه فلات قاره متعلق به جمهوری عربی لیبی قابل استناد است و اینکه طرفین در عمل چگونه می‌توانند اصول مزبور را در قضیه حاضر بمورد اجرا بگذارند تا آنکه بدون برخورد با مشکل، این مناطق را طی یک موافقتنامه تحدید حدود نمایند؟».

مراجعه شود به *I.C.J. Case Concerning the Continental Shelf , Libyan Arab Jamahiry a Malta 1985 P.16.*

صدور اعلامیه‌ای قضاوت اجباری دیوان را بدون وجود قرار داد خاصی و بدون شرط در بعضی اختلافات بپذیرند. غالب علمای حقوق و صاحبنظران انتظار داشتند با تاسیس دیوان و بر اساس بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه اعلامیه‌های زیادی صادر شود و دولتها در اختلافات آتی صلاحیت دیوان را بپذیرند. اما در عمل چنین نشد تعداد دولتهائی که با اعلامیه صلاحیت دیوان را پذیرا شدند زیاد نبود[1] و تازه آنها که اعلامیه صادر کردند با شرایط و قیودی صلاحیت محدودی را پذیرفتند ولی بهرحال در مورد پذیرش صلاحیت اجباری دیوان (پذیرش صلاحیت قبل از بروز اختلاف) یکی از دو طریق ذیل قابل اعمال است. اول پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از طریق عهدنامه‌ها و قراردادهای بین‌المللی در این مورد بند یک ماده ۳۶ اساسنامه دیوان اشعار می‌دارد که صلاحیت دیوان شامل کلیه اختلافاتی است که اصحاب دعوی به آن ارجاع می‌کنند. همچنین شامل کلیه مواردی است که در منشور ملل متحد یا در قراردادها و مقاوله‌نامه‌های لازم‌الاجراء پیش بینی شده است. بسیاری از عهدنامه‌ها و قراردادهای بین‌المللی اعم از دو یا چند جانبه موادی راجع به صلاحیت اجباری دیوان دارند[2] که طبق آن طرفهای عهدنامه یا قرارداد موافقت

---

۱ - اسامی کشورهائی که با صدور اعلامیه صلاحیت اجباری دیوان را پذیرفتند عبارتند از: اتریش، استرالیا، باربادوس، بلژیک، بوتسوانا، کانادا، کلمبیا، کاستاریکا، کامبوج، دانمارک، لوکزامبورگ، مالاوی، مالت، پرتقال، مکزیک، هلند، زلاندنو، نیکاراگوئه، نیجریه، نروژ، پاکستان، پاناما، فیلیپین، سنگال، سومالی، سودان، سوازیلند، سوئد، سوئیس، توگو، اوگاندا، انگلیس اروگوئه، زئیر، دومینیکن، مصر، السالوادر، فنلاند، گامبیا، هائیتی، هندوراس، هند، ژاپن، کنیا، لیبریا، و لیختن اشتاین.

۲ - مثلاً در بند ۲ ماده ۲۱ عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی ایران و ایالات متحده ۱۹۵۵ که معاهده ای دو جانبه است چنین تصریح شده «هر اختلافی بین طرفین معظمین متعاهدین در مورد تفسیر یا اجرای عهدنامه فعلی که از طریق دیپلماسی به نحو رضایت بخش فیصله نیابد به دیوان دادگستری بین‌المللی ارجاع خواهد شد مگر اینکه طرفین موافقت کنند که اختلاف به وسایل صلح جویانه دیگری حل شود». دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مورخ ۲۴ مه ۱۹۸۰ در خصوص دعوی امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به خاطر مسئله گروگانها بهمین عهدنامه استناد کرد و استدلال نمود که گرچه اجرای عهدنامه به دلیل قطع روابط دیپلماتیک بین دو دولت به وسیله امریکا مختل شده ولی مقررات عهدنامه کماکان به عنوان بخشی از مجموعه حقوق قابل اجرا در روابط دو کشور محسوب می‌شود.

بسیاری از معاهدات چند جانبه بین‌المللی هم چنین موادی در صلاحیت دیوان دارند. چنانکه ماده نهم قرارداد جلوگیری از کشتار جمعی مقرر داشته «اختلافات حاصله میان متعاهدین در خصوص تفسیر و تطبیق یا اجرای این قرارداد منجمله اختلافات راجع به مسئولیت یک دولت در مورد عمل ژنوسید یا اعمال دیگر مذکور در ماده ۳ به تقاضای یکی از طرفین اختلاف به دیوان بین‌المللی دادگستری مرجوع ☜

می‌کنند که در صورت بروز اختلاف موضوع را جهت رسیدگی به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع نمایند.

در صورتی که پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از جانب دولتهای طرف دعوی بموجب یک معاهده دو یا چند جانبه صورت گرفته باشد در آن صورت استنکاف یکی از طرفین اختلاف از مراجعه به دیوان موجب سلب صلاحیت دیوان نمی‌گردد بلکه طرف دیگر اختلاف می‌تواند به استناد عهدنامه یا قرارداد مزبور دعوی را در دیوان طرح نماید[1] و اگر هم طرف دعوی در دیوان حاضر نشود در این صورت بازهم دیوان به رسیدگی ادامه میدهد.

دوم پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از طریق اعلامیه‌های یکجانبه. همانطور که گفتیم بدون معاهده و قراردادهم ممکن است بطور یکجانبه و با صدور اعلامیه‌ای از قبل صلاحیت دیوان را پذیرفت[2] صدور این نوع اعلامیه‌ها اختیاری است همانطور که هر دولتی در صدور یا عدم صدور آن آزادی عمل دارد می‌توانند هر زمان که مصلحت بدانند

می‌شود» و ماده ۸۴ کنوانسیون شیکاگو مورخ ۱۹۴۴ مقررداشته «هر کشور متعاهدی می‌تواند با رعایت ماده ۸۵ از تصمیم شورا به یک دیوان داوری که مورد موافقت طرف دیگر باشد و یا به دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای تجدید نظر بدهد...» در عهدنامه منع کشتار جمعی تنها مرجع حل اختلاف دیوان انتخاب شده و در عهدنامه شیکاگو رسیدگی دیوان بعنوان یکی از طرق حل اختلاف منظور شده است.

۱ - در قضیه شکایت نیکاراگوئه علیه امریکا به دیوان دادگستری بین‌المللی، دیوان چنین نظر داد «دولت نیکاراگوئه در دادخواست خود به عهدنامه مودت و بازرگانی و دریانوردی ۲۱ ژانویه ۱۹۵۶ منعقد بین امریکا و نیکاراگوئه اشاره کرده است که به موجب آن دعاوی ناشی از تفسیر یا اجرای عهدنامه که از طریق دیپلماسی حل نشود به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع خواهد شد. امریکا در این مورد استدلال کرد که طرق دیپماتیک برای فیصله اختلاف طی نشده است. از نظر دیوان عدم مذاکره یک دولت با دولت دیگر نمی‌تواند مانع از ارجاع قضیه به دیوان شود، همچنین در مسئله اعضای دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحده در تهران دیوان تصریح نمود که توسل به دیگر روشهای حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات شرط قبلی برای طرح دعوی نزد دیوان بین‌المللی دادگستری نیست.

۲ - بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه می‌گوید «دولتهای امضاء کننده این اساسنامه می‌توانند در هر موقع اعلام دارند که قضاوت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را نسبت بتمام اختلافاتی که جنبه قضائی داشته و مربوط به موضوعات ذیل باشد در مقابل هر دولت دیگری که این تعهد را متقبل گردد بخودی خود و بدون قرارداد خاصی قبول می‌نمایند الف - تفسیر یک عهدنامه ب - هر مسئله که موضوع حقوق بین‌المللی باشد ج - حقیقت هر امری که در صورت ثبوت، نقض یک تعهد بین‌المللی محسوب می‌گردد د - نوع و میزان غرامتی که باید برای نقض یک تعهد بین‌المللی داده شود.

اعلامیه را پس بگیرند و یا اصلاحاتی در آن بعمل آورند و یا شرایط و قیودی به آن وارد سازند چنانکه انگلیس در سال ۱۹۵۵ دوبار اعلامیه جدیدی تسلیم نمود و در سالهای بعد چندین نوبت اصلاحات و تغییراتی در اعلامیه خود وارد ساخت و از سال ۱۹۵۱ تعدادی از دولتها اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری دیوان را پس گرفته‌اند[1]. اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری ممکن است بدون قید و شرط باشد[2] و ممکن است شرایط و محدودیتهائی در آن گنجانده شود. مثل شرط عمل متقابل (هرچندکه در مورد صلاحیت دیوان شرط عمل متقابل وجود و عدمش بلا اثر است) شرط صلاحیت محاکم داخلی[3] شرط محدود کردن صلاحیت دیوان به اختلافاتی که بعد از تاریخ معینی بروز می‌کند، شرط استفاده از دیگر روش‌های حل مسالمت آمیز اختلافات، و نظائر آن.

بنابراین اگر قراردادی بین کشورهای طرف دعوی برای مراجعه به دیوان موجود باشد بر اساس همان قرارداد اقدام میگردد. اعلامیه طریق دیگری است. در اعلامیه دولت صادرکننده آن انواع شروط و قیود را می‌تواند مقرر دارد. در اعلامیه ممکن است مطلبی در مورد انقضای آن نباشد در این صورت اعتبار آن تا زمانی است که فسخ نشده باشد صادرکننده اعتبارنامه هر زمانی می‌تواند پذیرش صلاحیت را مسترد دارد بعضی

---

۱ - یازده کشوری که اعلام پذیرش صلاحیت اجباری دیوان را پس گرفته اند عبارتند از بولیوی، برزیل، چین ، فرانسه، گواتمالا، ایران، اسرائیل، افریقای جنوبی، تایلند، ترکیه و امریکا.

۲ - هائیتی در اعلامیه مورخ ۱۹۲۱ (در زمان جامعه ملل) چنین می‌گوید «به نام جمهوری هائیتی قبول صلاحیت اجباری دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی را اعلام می‌کنم» نیکاراگوئه در اعلامیه ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۹ می‌گوید «از طرف جمهوری نیکاراگوئه پذیرش غیر مشروط صلاحیت اجباری دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی را اعلام می‌کنم» هنگامی که در اعلامیه شرط متقابل هم قید شود چون در بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه هم به آن اشاره شده اعلامیه بدون قید و شرط شناخته می‌شود.

۳ - بعضی دولتها به سادگی حاضر نیستند صلاحیت محاکم داخلی خود را محدود کنند و یا از ارزش آنها بکاهند و یا اگر بر اساس قوانین دعاوی باید به دادگاههای داخلی ارجاع شود بنحوی این صلاحیت را سلب کنند. بنابراین در اعلامیه‌ای که برای پذیرش صلاحیت دیوان صادر می‌کنند قید می‌کنند مواردی که در صلاحیت محاکم داخلی است نمیشود به دیوان ارجاع نمود. در اعلامیه ۱۹۴۶ امریکا چنین قید شده «اختلافات راجع به موضوعاتی که ذاتاً در صلاحیت محاکم امریکا است از شمول صلاحیت دیوان مستثنی شده‌اند و نیز تصمیم گیری روی این که چه موضوعی در صلاحیت محاکم داخلی است و چه موضوعی در این چارچوب نمی‌گنجد توسط ایالات متحده امریکا معین می‌شود» که بعضی از علماء حقوق عقیده دارند چنین شرطی با قبول صلاحیت اجباری دیوان مغایرت دارد زیرا امریکا با چنین شرطی در واقع حق قضاوت را از دیوان سلب و به خود اختصاص داده است.

موارد کشورها برای مدتی معین مثلاً پنج یا ده سال صلاحیت را میپذیرند در این موارد هم دولت صادر کننده باید در پایان مدت پذیرش صلاحیت را پس بگیرد و اگر نگرفت همچنان معتبر خواهد بود به عبارت دیگر رویه دیوان در مورد اعلامیه‌های دارای مدت معین مثل مواردی است که اصلاً مدت تعیین نشده دولت کامبوج با صدور اعلامیه بمدت ۵ سال صلاحیت دیوان را پذیرفت بعد از پنج سال چون مسترد ننمود صلاحیت دیوان همچنان در مورد دعاوی آن کشور باقی بود. در پاره‌ای از اعلامیه‌هاتصریح شده که بعد از فسخ یا استرداد زمانی باید بگذرد تا لازم‌الاجراء شود مثلاً در اعلامیه مورخ ۱۹۴۶ ایالات متحده امریکا مهلت شش ماهه قید شده بود و لذا پس از تسلیم تقاضای استرداد در ۶ آوریل ۱۹۴۸، ۶ ماه بعد در ۶ اکتبر ۱۹۴۸ درخواست امریکا لازم الاجرا گردید.

در واقع وقتی دولتی اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان را صادر می‌کند یعنی به عضویت سیستم پذیرش صلاحیت اجباری در می‌آید و این حق را پیدا می‌کند که علیه دولتی که عضو این سیستم است طرح دعوی کند و نیز دولتهای دیگری که عضو این سیستم هستند محق می‌شوند که علیه دولت مذکور طرح دعوی کنند[1].

حل اختلاف در صلاحیت

طبق بند ۶ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان «در صورت اختلاف راجع به صلاحیت دیوان، حکم دیوان قاطع است» با این ترتیب هرگونه اختلافی که در خصوص صلاحیت دیوان پیش آید اتخاذ تصمیم قطعی با دیوان است. در مواردی که با تراضی به دیوان مراجعه شده مسأله اختلاف مطرح نیست. اختلاف راجع به صلاحیت اجباری پیش می‌آید. کشورها صلاحیت اجباری دیوان را یا طبق قرارداد و یا عهدنامه‌های جاری و یا به

---

۱ - دولتی ممکن است در اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری دیوان تاریخ معینی را ملاک قرار دهد و مثلاً دعاوی قدیمی را از شمول صلاحیت دیوان خارج سازد و یا از طرح دعاوی که به یک دوره ازتاریخ کشور مربوط می‌شود جلوگیری نماید. در اعلامیه هند ۱۹۷۴ صلاحیت اجباری دیوان را به دوره بعد از صدور اعلامیه محدود کرده است. بعضی از کشورها دعاوی مربوط به قبل از استقلال را از صلاحیت دیوان خارج ساخته‌اند مثل اعلامیه ۱۹۴۸ پاکستان چنین شرطی را دارد. دولت انگلیس در سال ۱۹۵۵ اختلافات مربوط به دوره جنگ جهانی دوم را از شمول صلاحیت دیوان خارج ساخت.

موجب اعلامیه‌های خود قبول کرده‌اند و بنابراین خود دیوان باید نظر نهائی در صلاحیت یا عدم صلاحیت خود را بر طبق همین قراردادها و اعلامیه‌ها اعلام نماید و این یک قاعده پذیرفته شده در حقوق بین‌المللی می‌باشد که کشورها خلاف آن را نمی‌توانند در قراردادهای خود بگنجانند در موارد متعددی به صلاحیت دیوان اعتراض شده که خود دیوان به اعتراض رسیدگی و اعلام نظر نموده‌است.[1]

تفسیر رای دیوان

طبق ماده ۱۶۰ اساسنامه «دیوان می‌تواند نظر به درخواست هر طرفی رای خود را تفسیر نماید» از آنجا که دیوان مرجع بدوی و نهائی رسیدگی به اختلافات بین‌المللی است و احکامش قطعی است، اگر در رای صادره، و حد شمول آن ابهامی وجود داشت و یا در معنی عبارات آن اختلاف بود مرجع تفسیر رای دیوان است تقاضای تفسیر ممکن است طبق قرارداد خاص انجام گیرد و اگر طرفین توافق بر این امر نداشتند هریک از آنها می‌تواند با تقدیم دادخواست و بیان نکات مورد اختلاف و مبهم تفسیر حکم را بخواهد. دبیرخانه دیوان رونوشت دادخواست را برای سایر اصحاب دعوی می‌فرستد تا نظرات خود را تقدیم کنند و دیوان هم می‌تواند از اصحاب دعوی بخواهد توضیحات بیشتری در موضوع بدهند دیوان در دعوی کلمبیا علیه پرو رای خود را تفسیر نمود.

اعاده دادرسی

طبق ماده ۶۱ اساسنامه «۱ ـ تجدید نظر از حکم را نمی‌توان از دیوان تقاضا نمود مگر در صورت کشف یک امر که در قضیه اثر قطعی داشته و قبل از صدور حکم خود دیوان و طرفی که تقاضای تجدید نظر می‌نماید از وجود آن امر اطلاع نداشته‌اند و از ناحیه طرف مزبور هم تقصیری برای این عدم اطلاع نبوده است. ۲ ـ آئین تجدید نظر بر طبق حکمی شروع می‌شود که از طرف دیوان صادر شده است و به موجب آن صراحتاً

---

۱ ـ مراجعه شود به کتاب صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری دکتر محمد خاور تهران ۱۳۴۳.

وجود امر جدیدی راکه دارای کیفیات لازم برای امکان تجدید نظر می‌باشد، اشهادکرده و از این حیث درخواست تجدید نظر را قابل قبول اعلام می‌دارد. ۳ ـ دیوان می‌تواند شروع آئین تجدید نظر را به اجرای قبلی حکم متوقف سازد. ۴ ـ پس از انقضای ده سال از تاریخ حکم هیچ درخواست تجدید نظری امکان‌پذیر نخواهد بود. منظور از تجدید نظر با وصفی که در ماده فوق آمده اعاده دادرسی است زیرا اصولاً آراء دیوان مرحله تجدید نظر ندارد، بنابرآئین دادرسی، دیوان ممکن است تقاضای اعاده دادرسی را بدون شرط بپذیرد و یا به شرط اجرای حکم در صورت اخیر دبیرخانه به کشوری که علیه آن حکم صادر شده اطلاع می‌دهد که شروع به رسیدگی ماهوی مجدد موکول به اجرای رای قبلی دیوان است اگر رای مورد اعاده دادرسی را خود دیوان داده باشد تصمیم در مورد اعاده دادرسی هم به عهده خود دیوان است ولی اگر رای از یک شعبه دیوان صادر شده باشد همان شعبه در مورد تقاضای اعاده دادرسی تصمیم می‌گیرد سوابق کار دیوان موارد اعاده دادرسی دیده نمی‌شود.[1]

نهادهای تخصصی سازمان ملل[2]

در نیمه دوم قرن ۱۹ ضرورت زندگی پرارتباط ملت‌ها در جامعه جهانی لزوم وجود سازمان‌های بین‌المللی تخصصی را نشان داد و مسلم شد مثل گذشته نمی‌توان هر چندگاهی به تشکیل یک کنفرانس سیاسی یا یک کنگره قناعت نمود. معلوم شد از این به بعد نه تنها در امور سیاسی بلکه در امور فنی، علمی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی باید نهادهائی را به وجود آورد که حالت دوام داشته باشند. اگر در سابق کنفرانسی تشکیل می‌شد مرز کشورهائی را مشخص می‌ساخت و قراردادی آن را مستحکم می‌نمود و سپس تعطیل می‌شد، امروز روابط مستمر بهداشتی، پستی، مخابراتی، گمرکی، مالکیت صنعتی و هنری که جنبه دوام دارد نهادی ثابت را در هرمورد می‌طلبد. اتحادیه‌هائی که

---

۱ ـ مراجعه شود به مقاله دکتر سید باقر میرعباسی «بررسی اجمالی سازمان و صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه» در شماره اول مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی زمستان ۶۳ صفحه ۱۸۲ ببعد.

2 - U.N Specialised Agencies

قبل از جامعه ملل به وجود آمده بودند برطبق میثاق تحت نظارت جامعه ملل به حیات خود ادامه دادند. طبق ماده ۵۷ منشور ملل متحد (نهادهای تخصصی مختلف که براساس موافقتنامه میان کشورها تأسیس می‌شوند و بر طبق اساسنامه‌های خود در قلمرو امور اقتصادی و آموزشی و بهداشتی و سایر رشته‌های مربوط از مسؤولیت‌های گسترده بین‌المللی برخوردار شده‌اند به سازمان ملل متحد خواهند پیوست» این قبیل سازمان‌ها سازمان‌هائی بین‌الدول هستند و با سازمان‌های غیردولتی تفاوت دارند. نهادهای تخصصی به سازمان ملل پیوستند و گسترش هم یافتند.[1] هر نهاد تخصصی با وجود بستگی به سازمان ملل شخصیت مستقل از آن دارد و کاملاً با ارگان‌های خاص سازمان ملل و ارگان‌های فرعی آن فرق دارند. اعضای سازمان ملل الزاماً در این نهادها عضویت ندارند و عکس آن هم صادق است. مقر این نهادها هم مختلف است با اینکه ایالات متحده در ۱۹۴۶ پیشنهاد کرد که مقر همه در نیویورک باشد به دلیل مخالفت فرانسه تصویب نشد هر نهاد تخصصی معمولاً سه رکن مجمع یا کنفرانس عمومی - شورا یا کمیته اجرائی - دفتر یا دبیرخانه را دارد هر نهاد تخصصی بودجه‌ای مخصوص به خود دارد که هر سال به تصویب مجمع عمومی آن نهاد می‌رسد. هر نهاد تخصصی در صورت تصویب مجمع عمومی سازمان ملل می‌تواند خواستار نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری باشد. برای اینکه فعالیت نهادها هماهنگ باشد کمیته اداری به ریاست دبیر کل طبق قطعنامه سازمان ملل این کار را انجام می‌دهد. نهادهای تخصصی از مصونیت‌ها و امتیازاتی برخوردارند که دولت میزبان برای آنها قائل می‌شود، روابط نهاد با کشور میزبان بر طبق موافقتنامه‌ای است که امضاء می‌شود.[2]

---

۱ - ترتیب پیوستن وسیله موافقتنامه معین می‌گردد که بین سازمان ملل و نهاد تخصصی امضاء می‌شود. پیش‌نویس موافقتنامه را نهاد تخصصی ذینفع یا شورای اقتصادی و اجتماعی تهیه می‌کند و باید به تصویت کنفرانس عمومی نهاد تخصصی و مجمع عمومی سازمان ملل برسد در هر موافقتنامه نکات مخصوص وجود دارد و از جمله تعهدات دو طرف برای همکاری و قواعد مشترک برای استخدام و مسائل دیگر مطرح شده است اهم سازمان‌های تخصصی عبارتند:

WHO - UNESCO - FAO - ILO (IFC - IDA - IBRO) WORLD BANK GROUP - IMO - WMO - ITU - UPU - ICAO - IMF - GATT - UNIDO - IFAD - WIPO

۲ - در این فصل ما به تمام جزئیات سازمان‌های تخصصی و اقداماتی که انجام داده‌اند وارد ☞

سازمان بین‌المللی کار[1] (ILO): سازمان بین‌المللی کار (ایلو) در ۱۹۱۹ بر حسب قرارداد ورسای به صورت یک مؤسسه خود مختار وابسته به جامعه ملل به وجود آمد[2] و در ۱۹۴۶ به عنوان سازمان تخصص سازمان ملل درآمد از اهداف آن بهبود شرایط کار ارتقاء سطح زندگی کارگران از طریق اقدامات بین‌المللی است در این سازمان علاوه از دولت‌ها، کارفرمایان و کارگران نمایندگی دارند کنفرانس بین‌المللی کار رکن اصلی ایلو است که هر سال در ژنو برگزار می‌گردد هیئت مدیره آن از ۲۸ دولت (۱۴ نماینده

☞ نمی‌شویم و دیگر سازمان‌های بین‌المللی را هم مروری کلی خواهیم داشت برای شناسائی کامل باید به اسناد و سوابق هر یک مراجعه نمود مع‌الوصف در پاره‌ای موارد بـه لحـاظ اهـمیت یک سـازمان و فعالیت‌های سیاسی آن توضیحات بیشتری داده شده است.

1 - International labour organization

۲ ـ تحول صنعتی قرن ۱۹ مسائل کارگری را در ابعاد گوناگون و به وضع وسیعی مطرح ساخت شرایط نامناسب کاربا ماشین و خطرات آن و استثمار کارگران از جانب صاحبان صنایع حمایت از کارگران را به صورت یک موضوع فوری درآورد رابرت اوون (Robert Owen) برای حمایت از کارگران طرحی را به مجلس ملی آلمان و به کنگره اکسلاشاپل فرستاد اما صاحبنظران سیاسی او را خیالباف تلقی کردند و به طرح او توجه ننمودند در ۱۸۴۱ دانیل لی‌گرند (Daniel le Grand) کارخانه‌دار فرانسوی پیشنهاد دیگری به همه دولتها و مقامات فرستاد و آنهم بدون نتیجه ماند در سال ۱۸۸۱ سرهنگ فری (FreY) عضو شورای ملی سوئیس پیشنهاد تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای این موضوع را داد دولت سویس در ۱۸۹۰ مهیای دعوت برای کنفرانس در این مورد بود که آلمان چنین کنفرانس را در برلن به وجود آورد که ۱۲ کشور درآن شرکت داشتند افراد متخصص و سیاسی و دولتی در این اجتماع در کنار هم شرکت نمودند. کنفرانس توصیه‌هائی در خصوص تعطیلات هفتگی، شرایط کاراطفال و جوانان و زنان و شرایط کـار در معـادن را عنوان نمود. در همین زمان مؤسسات غیردولتی هم در این زمینه مشغول اقدام بودند به این معنی که در ۱۸۹۸ در بروکسل و سال بعد آن در زوریخ کنگره بین‌المللی با شرکت نمایندگان سازمان‌های کـارگری و علمای اقتصاد تشکیل دادند و انجمنی را به نام انجمن بین‌المللی حمایت از کارگران در بال سوئیس تأسیس نمودند که وظیفه‌اش بررسی مسائل کارگری و تهیه پیش‌نویس قراردادهای جمعی کاربود کـه بـه شـورای فدرال سویس تسلیم نمایند. در ۱۹۰۵ انجمن کنفرانسی ازکارشناسان تشکیل داد و پیش‌نویس قرارداهائی در موضوع استفاده از فسفر در صنعت کبریت‌سازی و همچنین ممنوعیت کار زنان در شب تـهیه کـرد و قراردادهای در این مورد با سرعت به تصویب کشورهای شرکت کننده در کنفرانس رسید اقدامات در این جهت حتی در دوران جنگ از جانب سازمان‌های کارگری امریکا و فرانسه ادامه یافت در ۱۹۱۹ کنفرانس مقدماتی صلح کمیته خاصی را مأمور مطالعه حمایت از کارگران و تأسیس یک سازمان دائمی وابسته به جامعه ملل نمود این کمیته ۱۵ عضو داشت (هریک از پنج کشور بزرگ دو نماینده و ۲۱کشور دیگر جمعاً ۵ نماینده) طرحی را در مورد تأسیس سازمان بین‌المللی کار به کنفرانس صلح دادند که قسمت سیزدهم قرارداد ورسای را تشکیل داد بودجه این سازمان جزء بودجه جامعه ملل بود ولی عضویت در آن دو با هم ملازم نبود چنانکه امریکا عضو جامعه ملل نشد و عضو این سازمان بود و مثل برزیل ونزوئلا و مجارستان از سازمان ملل خارج شدند و اما در عضویت سازمان بین‌المللی کار باقی ماندند.

کارگران و ۱۴ نماینده کارفرمایان) تشکیل شده[1] و سالی سه یا چهار بار در ژنو اجلاس دارد در سال ۱۹۶۹ به خاطر فعالیت‌های ۵۰ ساله‌اش جایزه صلح نوبل راگرفت سازمان بین‌المللی کار در دوران ۲۰ ساله جامعه ملل در حدود پنجاه قرارداد بین‌المللی تهیه کرد و در زمان جنگ جهانی دوم هم تعطیل نشد فقط دفتر خود را از ژنو به مونترال منتقل نمود. سازمان بین‌المللی کار دارای سه رکن مجمع عمومی، شورا و دبیرخانه است کنفرانس عمومی در هر سال یک بار تشکیل می‌شود و هر کشور در آن چهار نماینده دارد دو نفر نماینده دولت یک نفر نماینده کارفرما و یکنفر نماینده کارگر. بعد از اینکه در ۱۹۵۴ شوروی عضو سازمان بین‌المللی کار گردید نمایندگان کارفرما تصمیم گرفتند نماینده کارفرما از کشورهای اشتراکی را به این جهت که کارفرما غیر از دولت نیست در کمیسیونها راه ندهند اما با پیشنهاد انگلیس و حمایت فرانسه قرار شد به عنوان عضو علی‌البدل شرکت کنند رد عضویت یک نماینده نیاز به دو ثلث آراء دارد رئیس کنفرانس معمولاً از بین نمایندگان دولت‌ها و دو نایب رئیس کنفرانس یکی از کارفرمایان و یکی از کارگزاران انتخاب می‌شود.[2]

شورای سازمان چهل عضو (۲۰ عضو دولتی ۱۰ عضو از کارفرمایان بوده و ده عضو از کارگران) دارد عضویت شورا برای سه سال است. دبیرخانه سازمان بین‌المللی

---

۱ ـ جمهوری اسلامی ایران در ژوئن ۱۹۹۳ به عضویت هیأت مدیره درآمد.

۲ ـ کار اولیه کنفرانس تهیه مقررات مربوط به کار افراد انسان است هر مسأله در دو اجلاس متوالی کنفرانس بحث می‌شود در اجلاس اول کلیات و اصول و در اجلاس دوم متنی که با پیشنهادات دولتها ساخته شده مورد تصویب قرار می‌گیرد متونی که با دوسوم اعضاء حاضر در کنفرانس تصویب می‌شود برای کشورها الزام‌آور نیست کشورها باید آن را به تصویب قوه مقننه خود برسانند کنفرانس دو نوع مصوبه دارد مقاوله نامه و توصیه‌نامه در صورتی که مصوبه مقاوله‌نامه (Convention) باشد کشور امضاءکننده باید ظرف ۱۲ یا ۱۸ ماه به مرجع صالح تقنینی تسلیم نماید. و اگر مصوبه توصیه نامه (Recommendation) باشد نیاز به تصویب قوه مقنن ندارد و در نتیجه الزام‌آور هم نیست و جنبه ارشادی دارد با این ترتیب قواعد بین‌المللی کار در نهایت با تصویب کشورها عنوان قانون پیدا می‌کند این سازمان در اجرای مقاوله‌نامه‌هائی که به تصویب کشورها می‌رسد نظارت می‌کند به همین جهت دو رکن خاص تأسیس شده یکی کمیسیون کارشناسان برای اجرای مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌ها که متشکل از کارشناسان حقوقی مستقل است و دیگری کمیسیون ناظر بر اجرای مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌ها و از نمایندگان سه گروه دولت‌ها، کارفرمایان و کارگران ترکیب یافته است.

کار در ژنو قرار دارد و رئیس آن را شورا معین می‌کند و وظیفه آن آماده کردن کار کنفرانس عمومی و شورا و تهیه و انتشار اطلاعات درمسائل کارگری از طرف دولت‌ها یا مؤسسات حرفه‌ای است.[۱]

سازمان بین‌المللی کار کلیه مقررات مربوط به کارگیری را که باید مراعات شود تهیه می‌نماید این کار در دو مرحله انجام می‌شود در مرحلهٔ اول موضوع در کنفرانس عمومی بحث‌می‌شود و درجلسه دیگرکنفرانس به‌صورت تصمیم درمی‌آید طرحهایی که تصویب می‌شود با دو ثلث آراء نمایندگان حاضر است ولی این تصمیمات باید وسیله قوه مقننه دولت‌های عضو تصویب‌شود و عنوان قرارداد را پیداکندکه حداکثر طی ۱۸ ماه باید بعداز خاتمه‌کنفرانس تصویب‌گردد. بعضی‌از تصمیمات‌کنفرانس عنوان توصیه دارد.

سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد[۲] (UNESCO): سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) که مقر آن شهر پاریس می‌باشد به همراه سازمان ملل در ۱۹۴۶ تأسیس شده[۳] هدف آن کمک به صلح و امنیت جهانی از طریق همکاری بین

---

۱ ـ اولین مدیر کل دفتر البرتوما از فرانسه بود که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۲ که در گذشت در این سمت قرار داشت در ۱۹۶۵ دفتر ۱۷۰۰ کارمند داشت از ۱۹۸۶ شورا با کسب نظر موافق کنفرانس عمومی مدیر کل دبیرخانه را انتخاب می‌کند مدیر کل تابع دستور و نظر شورا است. سازمان بین‌المللی کار به لحاظ نوع وظایف جنبه سیاسی قوی هم دارد نمونه بارز آن را در موضع‌گیری ایالات متحده امریکا مشاهده می‌نمائیم در سال ۱۹۷۷ امریکا مجبور شد با همین عنوان (سیاسی شدن روزافزون سازمان) از آن خارج گردد و دوباره در ۱۹۸۰ به آن بازگشت نماید ایالات متحده برای در فشارگذاشتن سازمان بین‌المللی کار فقط به این اکتفا کرد که از آن خارج شود و سهیه هزینه مقرر را که شریان اقتصادی سازمان به آن بستگی داشت قطع کند.

2 - U.N. Educational, Scientific, and Cultural Organization

۳ ـ همفکری و همکاری کشورها در فعالیت‌های علمی و تعلیم و تربیت نه تنها باعث پیشرفت تمدن و توسعه علم و فرهنگ است بلکه از عوامل اصلی صلح شناخته شده است در سال ۱۹۱۳ هلند پیشنهاد نمود که یک کنفرانس بین‌المللی تعلیم و تربیت با شرکت دولت‌ها تشکیل شود اما وقوع جنگ اول جهانی این فکر را متوقف ساخت در ۱۹۲۱ با پیشنهاد فرانسه و بلژیک یک کمیسیون همکاری فکری از جانب جامعه ملل به وجود آمد و در ۱۹۳۰ یک کمیته اجرائی بر آن اضافه شد و دولت فرانسه یک مؤسسه همکاری بین‌المللی در پاریس تأسیس نمود و آن را در اختیار جامعه ملل گذاشت در دوران جنگ دولت‌هائی که لندن را برای مقر خود انتخاب کرده بودند از انگلیس خواستند کنفرانس بین‌المللی در این زمینه تشکیل دهد این کنفرانس با شرکت ۴۴ کشور تشکیل و قراردادی را در ۱۹۴۵ امضاء کردند که اساس سازمان یونسکو است شوروی در این فعالیت حضور نداشت سه رکن کنفرانس عمومی، شورای

ملت‌ها وسیله آموزش و پرورش علوم، فرهنگ است یونسکو هیأت مجریه‌ای ۴۵ نفره دارد. کنفرانس عمومی مرکب از نمایندگان کشورهای عضو است تمام کشورهای عضو سازمان ملل عضو این سازمان هستند. هر عضو سازمان ملل فقط با تسلیم تقاضا عضو یونسکو می‌شود هر عضوی می‌تواند با یک سال اعلام قبلی خارج شود کنفرانس عمومی هر دو سال یک بار تشکیل و اصول کلی برنامه‌های آینده و بودجه را تصویب می‌کند شورای اجرائی که ابتدا ۲۲ عضو و بعد ۴۵ عضو پیدا کرد از جانب کنفرانس عمومی انتخاب می‌شوند دبیر کل هم از جانب کنفرانس عمومی انتخاب می‌گردد. در تحقیقات علمی یونسکو پیشرفت‌هائی داشته شورای اروپا برای تحقیقات اتمی از تأسیسات آن استفاده می‌کند خروج یا اخراج از این سازمان مانع عضویت در سازمان ملل نیست در این سازمان به اخراج اسرائیل تصمیم گرفته شد شورای اجرائی یونسکو بجای اینکه انجمنی از شخصیت‌های برجسته علمی جهان باشد از نمایندگان دول تشکیل می‌شود. دبیر کل یونسکو در رأس دبیرخانه‌ای است که بیش از ۲۵۰۰ کارمند بین‌المللی دارد. یونسکو فعالیت گسترده‌ای در مبارزه با بیسوادی داشته در نزدیک کردن فرهنگ‌های مختلف کوشش نموده، برای بهبود کتاب‌های درسی اهتمام ورزیده و جهانیان را با سازمان ملل آشنا ساخته است. یونسکو در همکاری علمی بین‌المللی گام‌های مؤثری برداشته معاهدات بین‌المللی در زمینه حفظ میراث فرهنگی و درمورد حقوق مؤلف منعقد ساخته در مسائل تربیتی، آموزش و علمی و هنری کتاب و مجله انتشار داده، در جهت حفظ آثار تاریخی تلاش گسترده نموده است[1] یونسکو از ۱۹۷۴ جنبه سیاسی پیدا کرد در هیجدهمین

☞ اجرائی و دبیرخانه برای آن در نظر گرفته شد.

۱ ـ در ماده ۷ اساسنامه یونسکو پیش‌بینی شده کشورهای عضو کمیسیونی را به نام کمیسیون ملی تشکیل دهند که رابطه بین دبیرخانه یونسکو و مراکز فرهنگی، علمی و تربیتی آن کشور باشد و هدف‌های یونسکو را در کشور خود دنبال کنند در ایران هم با تصویب اساسنامه در ۱۳۲۵ کمیسیون ملی یونسکو شروع به کار نمود این کمیسیون وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی است کمیسیون ملی یونسکو در ایران ۲۴ عضو دارد ۱۲ نفر صاحبان مقامات و ۱۲ نفر از بین اساتید دانشگاه سازمان یونسکو صرفنظر از فعالیت تخصصی از مسائل سیاسی هم دور نیست اغلب کنفرانس‌ها و سمینارهای این سازمان صحنه کشمکش‌های سیاسی بوده است. یونسکو با اعزام کارشناس به کشورهای مختلف مسائل علوم و ارتباطات و میراث فرهنگی را مورد رسیدگی قرار می‌دهد.

اجلاس یونسکو شوروی با وجود مخالفت چین در صف آسیا، ایالات متحده و کانادا علی‌رغم مخالفت فرانسه در صف اروپا و استرالیا و زلاند جدید در صف آسیا قرار گرفتند ایالات متحده در سال‌های اخیر از این سازمان انتقاد نمود و آن را مورد حمله قرار داد و استدلال نمود که از اهداف اولیه دور افتاده و از جهان سوم حمایت می‌کند و بالاخره در ژانویه ۱۹۸۵ از یونسکو خارج شد و مدعی بود در قبال ارزش‌های فرهنگی غرب موضعی تهاجمی به خود گرفته و بعد انگلیس و سنگاپور هم از یونسکو خارج شدند.

سازمان جهانی بهداشت[1] (W.H.O): سازمان بهداشت جهانی (وهو) در سال ۱۹۴۸ به عنوان یکی از سازمان‌های عضو ملل متحد با شرکت ۲۶ کشور تأسیس شد[2] و اکنون ۱۶۵

---

1 - World Health Organization

۲ ـ مسأله بیماری، بیماری مسری و خطرناک تدابیر برای پیش‌گیری و معالجات همیشه برای بشر مطرح بوده است گاهی شیوع یک بیماری تمدنی را از حرکت متوقف و کشوری را نابود ساخته است توسعه مراودات و مسافرت‌ها از وسایل انتقال بیماری از قاره‌ای به قاره‌ای دیگر شناخته می‌شده و گاهی تلفات سنگینی را باعث می‌گردیده است در مقابل چنین حوادثی قرنطینه عنوان پیدا نموده از اواسط قرن ۱۴ بندر ونیز و از اواسط قرن ۱۵ بندر مارسی قرنطینه برقرار ساختند و مقررات آن شدید بود می‌گویند هنگامی که ناپلئون از جنگ‌های مصر باز می‌گشت می‌بایست در قرنطینه مارسی بماند و امتناع او موجب اعتراض و بحث‌های پرسروصدا گردید تا آنجا که نزدیک بود وی را زندانی نمایند!

قرن ۱۹ تحولات سریعی را به همراه داشت کانال سوئز راه خاور دور به اروپا را نزدیک ساخت کشتی‌های موتوری و راه‌آهن و مسافرت‌های سریع بیماری‌های واگیر را گسترش می‌داد به همین جهت در ۱۸۵۱ در پاریس به دعوت لوئی ناپلئون کنفرانس بهداشتی تشکیل شد که نتیجه مهمی به بار نیاورد و در سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۵ وبا در اروپا چند صد هزار نفر را از پادر آورد و به دنبال آن چندین کنفرانس در همین رابطه در پاریس، استانبول، وین، روم، ونیز و واشنگتن تشکیل شد اولین قرارداد بین‌المللی بهداشت به امضاء رسید و مقررات و قواعدی در جلوگیری از سرایت بیماری‌ها و از جمله وبا وضع گردید در ۱۹۰۳ که سرایت امراض وسیله میکرب و باسیل مسجل گردید مقررات دیگری ظاهر شد اولین سازمان بهداشتی با قرارداد ۱۹۰۷ رم به نام دفتر بین‌المللی بهداشت عمومی به وجود آمد که مقر آن پاریس بود ۵۵ دولت در آن شرکت داشتند و یک شورای دائم داشت که دو سال یک بار تشکیل می‌شد نتیجه تحقیقات طبی را انتشار می‌داد و اطلاعات بهداشتی را در اختیار کشورهای عضو می‌گذاشت جامعه ملل در اساسنامه خود به موضوع بهداشت بین‌المللی توجه نمود در ۱۹۲۰ یک کمیسیون موقت امراض مسری تشکیل شد که باید علیه تیفوس که در شوروی کشتار زیاد داشت و اروپا را تهدید می‌کرد تدابیری اتخاذ نماید در ۱۹۳۶ کمیسیون موقت تبدیل به یک کمیته بهداشت دائمی که رئیس آن رئیس سازمان بین‌المللی بهداشت عمومی بود گردید و یک شورای مشورتی و یک دبیرخانه را دارا شد در موقع جنگ جهانی دوم این سازمان تضعیف شد در کنفرانس سانفرانسیسکو در ۱۹۶۶ تصمیم بر تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی بهداشت گرفته شد و شورای اجتماعی و اقتصادی یک کمیسیون مقدماتی را مأمور مقدمات کارنمود ☜

عضو دارد. هدف آن ارتقاء سطح بهداشت برای همه مردم جهان است از جمله وظایف آن هماهنگی کارهای بهداشتی بین‌المللی، ریشه‌کنی بیماری‌های مسری و بومی و سایر بیماری‌ها هیأت مدیره آن متشکل از ۳۰ عضو است مقر این سازمان، ژنو و اعضاء فعلی آن بیش از ۱۶۰ کشور است فعالیت سازمان قسمتی متمرکز درسازمان مرکزی و قسمت دیگر درکمیته‌های منطقه‌ای اعضاء سازمان بعضی اصلی هستند مثل دولت‌ها و بعضی وابسته‌اند مثل سرزمین‌هائی که هنوز استقلال ندارند سازمان بهداشت دارای ارکان سه گانه مجمع عمومی که مرکب از نمایندگان دولت‌ها و اعضاء وابسته (که حق رأی ندارند) است.[1] و شوراکه دارای ۱۸ عضو است که از طرف مجمع عمومی معین می‌شوند و دبیرخانه. اعضاء شورا باید متخصص بهداشت باشند و در انتخاب دولت‌های عضو شورا ترتیت تقسیم منطقه‌ای رعایت می‌شود اعضاء شورا به عنوان شخص خود شرکت می‌کنند نه نمایندهٔ دولت. مدت عضویت هر دولت در شورا سه سال است و دو بار در سال اجلاسیه دارد. دبیرخانه دارای یک دبیرکل و عده‌ای کارمند اداری است دبیرکل را

☞ کنفرانس در ۱۹۴۶ در نیویورک تشکیل شد و اساسنامه سازمان بهداشت جهانی را تنظیم و تصویب کرد و در ۱۹۴۸ اکثر دول آن را امضاء کردند.

۱ ـ مجمع عمومی می‌تواند با موافقت دول عضو در هر منطقه یک سازمان منطقه‌ای تشکیل دهد که جزئی از سازمان مرکزی باشد هر سازمان منطقه‌ای دارای یک کمیته و یک دفتر است کمیته مرکب از نمایندگان دول عضو و اعضای وابسته در همان منطقه است دفتر تحت نظر یک مدیر منطقه و وظیفه آن اجرای تصمیمات مجمع عمومی و شورای اجرائی است مجمع عمومی محل بحث و مذاکره است تصمیمات در مسائل مهم با دو ثلث آراء و در مسائل غیرمهم با اکثریت ساده است قراردادهائی که سازمان بهداشت جهانی تنظیم و تصویب می‌کند جنبه قانونی حقوق بین‌المللی را ندارد تعهد دولت‌ها وقتی است که طبق قانون اساسی خود آن را تصویب کرده باشند هر دولت باید ظرف ۱۸ ماه وضع خود را درباره قرارداد روشن نماید در مسائل تکنیکی و فنی مجمع عمومی قدرت کافی برای وضع مقررات بهداشتی دارد. مجمع علمی در اولین جلسه خود به اتفاق آراء مقررات مربوط به تعیین صورت بیماری‌ها و علل مرگ را تصویب کرد و این اولین قانونی است که یک ارگان بین‌المللی وضع کرده و احتیاج به تصویب جداگانه دول عضو ندارد. نباید تصور کرد که با این سند به حاکمیت دول لطمه وارد آمده زیرا قدرت وضع قانون در این ارگان فقط در مسائل فنی است نه سیاسی مع‌الوصف هر دولت در مدت معینی می‌تواند عدم موافقت خود را با قانون مصوبه این ارگان اعلام کند. مجمع عمومی به صورت سالانه معمولاً در ژنو تشکیل می‌شود.

هیئت اجرائی مرکب از ۲۰ عضو است که از جانب مجمع عموی انتخاب می‌شوند همه اعضاء باید متخصص بهداشت باشند و تقسیم منطقه‌ای درانتخاب رعایت می‌شود مدت عضویت سه سال است دبیرخانه سازمان در ژنو و متشکل از کارشناسان بهداشتی و کارمندان اداری است.

مجمع عمومی به پیشنهاد شورا تعیین می‌کند.

سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری[1] (ICAO): سازمان هواپیمائی کشوری (ایکائو) که مقر آن مونترال (کانادا) است[2] از سازمان‌های تخصصی ملل متحد است که در ۱۹۴۶ قرارداد آن در شیکاگو امضاء شد و با ۲۶ عضو آغاز به کارکرد از جمله اهداف آن توسعه منظم و مطمئن هواپیمائی کشوری بین‌المللی در سراسر جهان، تشویق صنایع هواپیماسازی جهت مصارف صلح‌آمیز، تشویق ایجاد و توسعه خطوط هوائی، فرودگاه‌ها و تسهیلات هوانوردی برآوردن نیازهای مردم جهان برای مسافرت‌های هوائی مطمئن، می‌باشد ارکان این سازمان مجمع عمومی، شورا و دبیرخانه و کمیسیون هوانوردی بین‌المللی است مجمع مرکب از نمایندگان کلیه دول عضو با رای مساوی است که هر سه سال تشکیل و با اکثریت تصمیم می‌گیرد. مجمع آئین‌نامه خود را تنظیم و تصویب و رئیس وکشورهائی راکه مایلند عضو شورا شوند انتخاب و همچنین بودجه سازمان را تصویب و نظارت در هزینه به وسیله تصویب بیلان سالیانه می‌نماید هر نوع تغییر در اساسنامه با تصویب دو ثلث اعضاء صورت می‌گیرد. شورا یک رکن دائمی است که ۳۳ عضو منتخب از طرف مجمع عمومی برای سه سال دارد در انتخاب اعضاء شورا به بعضی کشورها

---

1 - International Ciavil Avition Organization

۲ ـ توسعه هواپیمائی و هوانوردی مربوط به قرن بیستم است و از جمله اموری است که نمی‌تواند به یک یا چند کشور محدود شود و لذا همکاری بین‌المللی را لازم دارد در ۱۹۹۰ اولین کنفرانس بین‌المللی هواپیمائی در پاریس تشکیل شد ولی نتیجه مهمی نداد در دوران جنگ اول هواپیمائی توسعه شگرفی پیدا کرد و درکنفرانس صلح یک کمیته مخصوص مأمور مطالعه موضوع شد که نتیجه کار آن تهیه پیش‌نویس قراردادی بود که در ۱۹۱۹ به امضاء رسید و به عهدنامه پاریس معروف است. براساس این عهدنامه یک اتحادیه هوائی تأسیس گردید که رکن اساسی آن یک کمیسیون بین‌المللی بود با حق وضع مقررات از جهت فنی در این سازمان دول عضو تساوی رای نداشتند و برای دول بزرگ امتیازاتی قائل شده بودند ولی در تجدیدنظرهای بعدی اصل تساوی برقرار شد در ۱۹۲۸ بین کشورهای امریکائی هم یک قرارداد بین‌المللی هوائی امضاء شد در جنگ دوم هواپیمائی توسعه‌ای فوق‌العاده داشت و در ۱۹۴۴ کنفرانسی با شرکت ۵۲ کشور در شیکاگو بدون حضور شوروی تشکیل شد و قرارداد شیکاگو امضاء گردید این قرارداد اصل آزادی هوا را شناخت و سازمانی به وجود آورد تا استفاده از هواپیمائی را گسترش دهد این سازمان در ۱۹۴۷ براساس قراردادی که در ۱۹۴۶ در مجمع عمومی سازمان ملل تصویب گردید تشکیل شد که مرکز آن مونترال کانادا است.

امتیازاتی می‌دهند که به مناسبت توسعه هواپیمائی آنها یا فعالیتی است که در راه تکنولوژی هواپیمائی دارند رئیس شورا الزاماً از اعضاء نیست و قابل تجدید انتخاب است تصمیمات شورا به اکثریت گرفته می‌شود، دبیرکل را معین می‌کند و تصمیمات مجمع را اجرا می‌نماید شورا صلاحیت قضائی هم دارد اختلافات بین دول عضو راجع به تفسیر مواد یا نحوه اجرای آن را حل و فصل می‌نماید رای شورا در این موارد قابل پژوهش در مقابل یک دادگاه داوری یا در مقابل دیوان بین‌المللی دادگستری است مسائل هواپیمائی مسائل فنی و تکنیکی بسیار دارد که کمیسیونی با ۱۵ عضو از بین کسانی که دولت‌هامعرفی می‌کنند انتخاب می‌شوند و رئیس آن را شورا معین می‌کند که آن مسائل فنی را رسیدگی می‌کنند. دبیرخانه به وسیله دبیر کل اداره می‌شود وکارمندان آن از طریق دبیرکل برگزیده می‌شوند. کمیسیون فنی آن دارای پنج کمیته (حقوقی ـ حمل‌ونقل ـ هوانوردی ـ مداخلات غیرقانوی ـ کمیته مشترک خدمات هوانوردی).

سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد[1] (FAO): سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو) در اکتبر ۱۹۴۵ با امضاء اساسنامه آن در کِبِکْ کانادا تأسیس شد هدف این بود که اطلاعات و آمار و واقعیت‌هائی را درباره تغذیه، کشاورزی، جنگلداری، شیلات، همچنین ارزشیابی و پیش‌بینی تولید، توزیع و مصرف راه‌های بهبود تولید و توزیع را ارائه دهد و در اختیار متقاضیان بگذارد، فائو مهم‌ترین مؤسسه تخصصی سازمان ملل است کنفرانس عمومی آن مرکب از نمایندگان همه کشورهای عضو است که هر دو سال یکبار تشکیل جلسه می‌دهد، بودجه و برنامه کلی را تصویب می‌کند شورای فائو از نمایندگان ۴۹ کشور است که از طرف کنفرانس عمومی انتخاب می‌شوند مرکز فائو در رم ایتالیا است قریب به همه کشورها عضویت آن را دارند دبیر کل سازمان را جمعی از کارمندان بین‌المللی یاری می‌دهند.[2]

---

1 - Food and Agriculture Organization

۲ ـ فائو اطلاعات مربوط به تغذیه منابع آب و خاک و تحقیقات علمی و تکنولوژی در کشاورزی و خواربار و چگونگی استفاده از منابع دریائی و کنترل فرسایش خاک مسائل جنگلداری، مهندسی ☜

اتحادیه جهانی پست[1] (UPU): اتحادیه جهانی پست (یوپو) از جمله سازمان‌های تخصصی قدیمی است. سال تأسیس آن ۱۸۷۵ با عنوان اتحادیه عمومی پست می‌باشد.[2] و در سال ۱۹۴۷ با عنوان جدید از جمله کارگزاری‌های تخصصی سازمان ملل شد مرکز آن در برن (سویس) و هدف آن سازمان دادن و بهبود بخشیدن خدمات پستی و کمک به همکاری بین‌المللی در جهت امور فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است تمام کشورها عضویت سازمان را دارند تاکنون این اتحادیه ده‌ها کنگره عمومی تشکیل داده است تا سال ۱۹۴۷ دو رکن داشت یکی کنگره که هر چهار سال یک بار تشکیل می‌شد و صلاحیت وضع مقررات را داشت و دیگری دفتر اتحادیه به صورت اداره مرکزی تحت نظر اداره کل پست سویس. دفتر روابط و اطلاع دهنده و رکن مشورتی برای کشورهای عضو اتحادیه و همچنین مسؤول تهاتر در موقع تصفیه حساب کشورها بین هم بود. اما کنگره ۱۹۴۷ یک کمیسیون اجرائی رابط ایجاد کرد که کار اتحادیه را استمرار بخشد این

☞ آبیاری، کنترل حیوانات موذی در انبارهای خواربار، چگونگی حفظ منابع طبیعی، توزیع محصولات کشاورزی، تدابیر بین‌المللی در مورد ترتیبات مربوط به کشاورزی را در اختیار کشورها می‌گذارد.
فائو بسیاری برنامه‌ها را در جهت رفع نیازهای کشورهای توسعه نیافته بکارمی‌گیرد ایران از ۱۹۴۷ عضویت این سازمان را داشته و به تعدادی از مقاوله‌نامه‌های مربوط به این سازمان ملحق شده از جمله عضویت در کمیسیون منطقه‌ای تولید و بهداشت دام برای آسیا ـ خاور دور و جنوب غربی اقیانوس آرام که در ۱۳۵۶ به آن وارد شده است هدف از این کمیسیون نجات مردم منطقه از گرسنگی بالا بردن قدرت تولید دام‌ها و بهبود بهداشت آنان در کشورهای عضو می‌باشد.

1 - Universal Postal Union.

۲ ـ پست سابقه‌ای بس طولانی دارد حتی بعضی عقیده دارند قبل از اختراع خط پیام شفاهی وسیله چاپار با امکانات اولیه ارسال می‌شده اشخاصی شغل رساندن پیام را از شهری به شهری داشتند در ایران دوره هخامنشی ارسال مکتوب و پیغام وسیله پیک‌های منظم صورت می‌گرفت. با توسعه وسایل حمل‌ونقل مسأله پست و ارسال نامه جدی‌تر شد در قرن ۱۹ مبادلات پستی اعم از نامه و بسته مسائل بسیاری از جمله هزینه پست، پرداخت آن در مبداء یا مقصد، وظایف و مسؤولیت مأمورین پست، نرخ حمل‌ونقل پستی تکلیف دولت‌ها مطرح شد انگلستان در ۱۸۴۰ برای نخستین بار تمبر پستی را بکاربرد و بعد فرانسه و در دیگر کشورها رواج یافت و پست بدین وسیله توسعه یافت در ۱۸۴۳ کنفرانسی از ۱۵ کشور تشکیل شد و اصولی را برای تسهیل مبادلات پستی مقرر داشت که الزامی نبود در ۱۸۵۰ کشورهای عضو کنفدراسیون آلمان قراردادی بین خود منعقد کردند و آلمان سعی داشت که دیگر کشورها به آن بپیوندند ولی جنگ ۱۸۷۰ آن را متوقف ساخت در ۱۸۷۴ کنفرانسی به دعوت سویس در برن تشکیل شد که علاوه بر کشورهای اروپا مصر و امریکا هم شرکت کردند و قرارداد اتحادیه عمومی پست را به وجود آوردند و کشورهای شرکت کننده آن را تصویب کردند و سه سال بعد کنگره پاریس نام اتحادیه عمومی پست را به اتحادیه پستی جهانی تبدیل نمود.

کمیسیون در واقع همان شورای سایر سازمان‌های تخصصی است و مرکز آن در برن است و ۱۹ عضو دارد که برای مدت بین دو کنگره معین می‌شود و دولت‌ها به نوبت در این کمیسیون عضو می‌شوند و هیچ دولتی نمی‌تواند سه بار پی‌درپی انتخاب شود ورود یا الحاق اتحادیه تا ۱۹۴۷ آزاد بود ولی از آن به بعد موکول به تصویب دو ثلث اعضاء اتحادیه شده است.

اتحادیه بین‌المللی مخابرات راه دور[1] (ITU): اتحادیه مخابرات راه دور (اتیو) که مقر آن در ژنو / سویس می‌باشد از جمله سازمان‌های تخصصی سازمان ملل هست در ۱۹۳۴ جانشین اتحادیه بین‌المللی تلگراف گردید.[2] اهداف این سازمان تعیین طیف فرکانس‌های رادیوئی، هماهنگی کوشش‌های بین‌المللی در جهت رفع اختلالات و در هم آمیختن برنامه‌های رادیویی، کوشش برای تعیین نرخ برای مخابرات راه دور، همکاری

---

1 - International Telecommunication Union.

۲ ـ تلگراف با بهره‌گیری از برق در ۱۸۴۰ یک وسیله ارتباط سریع گردید و چون برد آن از مرز کشورها می‌گذشت یک ارتباط بین‌المللی شناخته شد و اقدامات بین‌المللی برای تنظیم آن آغاز گردید اولین اتحادیه در این مورد بین پروس و اطریش و با ویروساکس در ۱۸۵۰ تشکیل شد ۵ سال بعد کشورهای اروپای غربی بلژیک، فرانسه، اسپانی، سویس و پرتقال یک اتحادیه تلگرافی اروپای غربی تأسیس نمودند و قراردادهای زیادی در همان زمان بین کشورها امضاء شد برای هماهنگی فرانسه در ۱۸۶۵ برای یک کنفرانس بین‌الملل دعوت نمود، بیست دولت شرکت کردند که به قرارداد تأسیس اتحادیه تلگرافی بین‌المللی انجامید و در ۱۸۶۸ با اصلاح قرارداد دفتر بین‌المللی بوجود آمد مرکز این دفتر در برن و کار آن هماهنگ ساختن فعالیت‌های این زمینه است در آخر قرن ۱۹ اختراع دیگری با استفاده از امواج هرتز (Hertz) باعث گردید مکالمات از نقطه‌ای به نقطه خیلی دور دست به وسیله یک آنتن و بدون سیم منتقل شود و لازم نبود فرستنده و گیرنده در زمین ثابت باشد بلکه در دریا به وسیله کشتی‌ها هم مورد استفاده بود اختراع جدید باعث شد که آلمان در ۱۹۰۳ یک کنفرانس بین‌المللی در برلن تشکیل دهد که کشورهای بزرگ اروپا و امریکا در آن شرکت داشتند، در ۱۹۰۶ کنفرانس دیگری در برلن با شرکت ۷۲ کشور تشکیل شد و اساس اتحادیه بین‌المللی ارتباطات بود گذاشته شد توسعه تلگراف و تلفن با سیم و بی‌سیم باعث شد که سازمان اتحادیه تلگرافی و اتحادیه رادیوئی در هم ادغام شوند و در ۱۹۲۳ در کنفرانس مادرید قرارداد بین‌المللی دیگری امضاء گردید در ۱۹۴۷ با تغییراتی در اساسنامه و مقررات این اتحادیه قرارداد منعقد در آتلانتیک سیتی جانشین مقررات قبلی گردید در ۱۹۵۲ کنفرانسی در آرژانتین تشکیل و قرارداد مجددی امضاء شد که مقررات حقوقی درباره این فعالیت بین‌المللی ایجاد کرد در این کنفرانس ۷۷ دولت شرکت داشتند بعضی اعضاء عادی و بعضی وابسته بودند. حقوق و تکالیف اعضاء یکسان است. النهایه اعضاء وابسته حق رأی ندارند.

برای ایجاد، توسعه و بهبود وضع مخابرات دور کشورهای تازه استقلال یافته و در حال توسعه، جمع‌آوری اطلاعات و تحقیقات در جهت پیشرفت علمی در زمینه مخابرات راه دور تقریباً تمام کشورهای جهان عضویت در این سازمان را دارند. در حال حاضر اتحادیه چند کنفرانس و ۶ دستگاه دائمی دارد که در ژنو مستقر هستند. کنفرانس نمایندگان عالی‌ترین ارگان اتحادیه است که مرکب از نمایندگان کلیه اعضا است و بودجه اتحادیه و حقوق مستخدمین و انتخاب اعضای شورای اداری و رسیدگی به گزارش فعالیت‌های دوره گذشته و عقد قرارداد با سایر سازمان‌ها در صلاحیت آن است. کنفرانس اداری در زمان کنفرانس نمایندگان تشکیل می‌شود وظیفه تجدید نظر در مقررات ارتباطات دور و تلگراف و تلفن و ارتباطات رادیویی را دارد و اعضاء کمیته بین‌المللی فرکانس را تعیین و گزارش آن را تصویب می‌کند. شورای اداری اتحادیه یک دستگاه دائمی است که ۱۸ عضو دارد و از جانب کنفرانس نمایندگان انتخاب می‌شود و بین دوکنفرانس کارهای آن را تعقیب می‌کنند و قابل تجدید انتخاب هستند. شورا هر سال جلسه دارد و همکاری مؤثر اعضاء فعالیت‌های اتحادیه را تأمین و دبیر کل را انتخاب می‌نماید و مقررات اداری را وضع و بودجه را تنظیم می‌کند مقر دفتر و دبیرخانه در ژنو است.

سازمان جهانی هواشناسی[1] (WMO): سازمان جهانی هواشناسی (ومو) یکی از سازمان‌های تخصصی ملل متحد است ریشه آن سابقه‌ای بیش از یک قرن دارد ، یعنی در ۱۸۷۸ تأسیس شده که عنوان سازمان بین‌المللی هواشناسی را داشت و با تغییر نام در سال ۱۹۴۷ به سازمان ملل پیوست، وظایف آن تسهیل همکاری بین‌المللی در زمینه تأسیس ایستگاه‌ها و مراکز هواشناسی، کمک به ایجاد و حفظ سیستم‌های مبادله سریع اطلاعات هواشناسی، کمک به استاندارد کردن آمار و اطلاعات هواشناسی، استفاده از هواشناسی درکشاورزی، هوانوردی، دریانوردی و سایر فعالیت‌های انسانی مقر سازمان در ژنو می‌باشد. و تقریباً تمام کشورها عضویت آن را دارند. تشکیلات آن عبارت است از

---

1 - World Meteogical Orgnization

کنگره هواشناسی که با حضور نمایندگان کلیه دول عضو و چهار سال یک بار تشکیل می‌گردد و خط مشی دیگر ارکان سازمان را معین می‌نماید.

کمیته اجرائی که ۲۴ عضو دارد و بر اجرای قطعنامه‌ها و مقررات نظارت دارد برای اعضاء اطلاعات فنی، نظر مشورتی و کمک فنی تدارک می‌بیند و حداقل سالی یک بار تشکیل می‌شود.

انجمن هواشناسی منطقه‌ای که برای افریقا، آسیا، جنوب غربی اقیانوس آرام امریکای جنوبی، امریکاری شمالی و مرکزی و اروپا یک انجمن تشکیل شده است.

کمیسیون فنی:۸ کمیسیون فنی (علوم جوی - هواشناسی ـ هوانوردی ـ هواشناسی کشاورزی کمیسیون آب و هوا و وضع اقلیمی ـ هواشناسی آب ـ وسایل و شیوه‌های ملاحظه هواشناسی ـ هواشناسی دریائی و هواشناسی تلخیصی.)

سازمان مشورتی دریایی بین‌الدول[1] (IMCO): سازمان مشورتی دریائی بین‌الدول (ایمکو) در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۹ پایه‌گذاری گردید از اهداف آن تسهیل همکاری و مبادلات اطلاعات میان دولت‌ها درباره موضوعات کشتیرانی و ایجاد عالی‌ترین معیارهای ایمنی دریانوردی، مقر این سازمان لندن است در ۱۹۸۲ تعداد ۱۲۱ کشور عضو آن بودند امروز نام آن سازمان بین‌المللی دریائی است[2] صلاحیت گسترده‌ای در امور مربوط به کشتیرانی دارد و کارش را با روش دقیق و کاملاً فنی انجام می‌دهد کمیته‌های سازمان مانند کمیته ایمنی دریائی، کمیته حقوق و کمیته حفاظت محیط‌زیست دریائی نقش مهمی در تهیه قواعد مربوط به دریانوردی و آلودگی دریاها دارد برخی از این قواعد به شورای سازمان بین‌المللی دریائی که متشکل از نمایندگان ۲۴کشور با

---

1 - Inter - govermental Maritime Consultative Organization

۲ ـ کنوانسیون مربوط به تأسیس ایمکو در مارس ۱۹۴۸ در ژنو تصویب شد برای لازم‌الاجرا شدن تصویب ۲۱ کشور از جمله هفت دولت که هر کدام یک میلیون تن ظرفیت خالص کشتیرانی داشتند لازم داشت این شرط در سال ۵۸ تحقق یافت اولین اجلاس مجمع ایمکو در ژانویه ۵۹ در لندن منعقد شد از ۲۲ مه ۸۲ نام آن به سازمان بین‌المللی دریائی (ایمو) تغییر یافت در سال ۱۳۳۶ ایران به آن ملحق شده کنوانسیون آن را در روزنامه رسمی ۳۶/۵/۱۳ و در مجموعه قوانین همان سال می‌توان ملاحظه نمود.

بیشترین منافع در خدمات کشتیرانی و تجارت بین‌المللی دریائی است ارائه می‌شود.

شورا آنها را به مجمع عمومی سازمان که همه کشورهای عضو در آن شرکت دادند ارائه می‌کند مجمع می‌تواند به کشورهای عضو توصیه کند تا خود را با پیشنهادات ارائه شده تطبیق دهند این توصیه‌ها الزام‌آور نیست سازمان می‌تواند برای اتخاذ تدابیری به صورت انعقاد پیمان و طی یک کنفرانس سیاسی خواستار انجام ترتیبات رسمی شود. دهها کنوانسیون که بسیاری از آنها دولتهای زیادی آن را تصویب کرده‌اند به همین ترتیب منعقد شده است.

دبیرخانه سازمان مرکب از دبیرکل، دبیر کمیته امنیت دریائی و کارمندان می‌باشد. دبیر کل موظف است کشورها را از جریان عملیات سازمان مطلع نماید. کمیته امنیت دریائی ۴ عضو دارد که از جانب مجمع عمومی از دولی که بیشترین منافع را در امنیت دریائی دارند انتخاب می‌شوند.

بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه[1] (IBRD): بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (ایبرد) که به نام بانک جهان معروف است در دسامبر ۱۹۴۵ به همراه سازمان ملل تشکیل شده مقر آن واشینگتن است وظیفه آن کمک به توسعه اقتصادی کشورهای عضو و بالابردن سطح زندگی ملت‌های جهان و اعطای وام در جهت تولید به مؤسسات دولتی و یا خصوصی که دولت ضمانت کند حدود ۱۵۰ کشور عضو آن می‌باشند. انجمن بین‌المللی توسعه و بنگاه مالی بین‌المللی وابسته به این بانک هستند.[2]

---

1 - International Bank for Reconstruction and Development (World Bank)

۲ ـ هدف این بانک کمک به بازسازی کشورهائی بود که در اثر جنگ دوم دچار گرفتاری‌های مالی شدند کمک بانک به شکل ترمیم و توسعه کشورهای عضو از راه تسهیل و سرمایه‌گذاری برای امور تولیدی ـ تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی ـ تسهیل منابع خارجی برای وام و سرمایه‌گذاری ـ کوشش در حفظ موازنه پرداخت‌ها از راه تشویق سرمایه‌گذاری خارجی قرضه‌هائی که بانک می‌دهد ممکن است یا مستقیماً به دولت‌های عضو پرداخت کند یا در اختیار مؤسسات مالی و بازرگانی قرار دهد در صورتی که وام گیرنده دولت نباشد ضمانت یک دولت عضو برای پرداخت وام ضرورت دارد کمک بانک تنها وام دادن نیست خدمات فنی را نیز در برمی‌گیرد سرمایه بانک توسط دولتهای عضو تأمین می‌شود معمولاً وامها باید به مصرف اجرای طرح مشخصی برسد در ابتدا وامهای دراز مدت برای ده ساله یا بیست ساله داده می‌شد

تشکیلات بانک عبارت است از هیئت مدیره که مرکب از کلیه کشورهای عضواند هر کشور یک عضو اصلی و یک عضو علی‌البدل به عنوان نماینده برای هیئت مدیره معرفی می‌کند. بانک دارای یک هیئت اجرائی است که ۲۱ عضو دارد پنج نفر از اعضای هیئت اجرائی به وسیله کشورهایی که بالاترین رقم سهم را در بانک دارند منصوب می‌شوند بقیه اعضاء هیئت اجرائی توسط نمایندگان سایر کشورها برای مدت دو سال انتخاب می‌شوند.انتخاب رئیس بانک بعهده هیأت اجرائی است. رئیس بانک ریاست هیأت اجرائی را هم دارد و مسؤول امور اداری بانک هم هست. این بانک به صورت شرکت اداره می‌شود سرمایه آن به کشورهای عضو تعلق دارد هریک از کشورها دارای یک سهم صدهزار دلاری است که یکدهم آن عملاً پرداخت شده از یکدهم دو درصد به طلا یا دلار آمریکائی و بقیه به پول داخلی ۹۰ درصد سرمایه بانک پرداخت نشده است ولی بانک می‌تواند در صورت لزوم برای انجام تعهدات و تضمین‌ها پرداخت مابقی سهام را بخواهد. منابع مالی بانک یا از سرمایه پرداخت شده و یا از وامهائی که از سرمایه‌گذاران خصوصی در سایه فروش تعهدات خود در بازار سرمایه می‌گیرد[1]

اما امروز برای ۲۵ یا ۳۵ سال وام داده می‌شود بنابراین بازپرداخت در زمان طولانی به نفع کشورهای فقیر است. تشکیلات بانک جهانی و اقتدار آن نظیر صندوق بین‌المللی پول است.

۱ ـ کشورهای سوسیالیستی همان انتقاداتی را که به صندوق بین‌المللی پول داشتند در مورد بانک بین‌المللی نیز عنوان می‌کردند و می‌گفتند: بانک در سطح بین‌المللی مؤسسه‌ای سرمایه‌داری است که اهداف جامعه سرمایه‌داری را در زمینه تجارت آزاد و رقابت آزاد دنبال می‌کند. به علاوه بانک تحت سیطره قوی‌ترین کشور صنعتی غرب یعنی امریکا است از جهت دیگر هم این کشورها مخالف بانک بودند زیرا در مورد اعطای وام بررسی و تحقیق در موقعیت اقتصادی کشور وام گیرنده می‌کند و شرایط آمرانه‌ای برای مصرف وام مقرر می‌دارد و انجام طرح باید تحت نظارت بانک صورت گیرد و ازنظر کشورهای سوسیالیستی این به معنی مداخله بانک در نظام اقتصادی کشورها است و فکر می‌کردند اگر عضویت بانک را بپذیرند در برابر گروه کشورهای غربی در اقلیت می‌مانند و تصمیمات را آنها می‌گیرند زیرا در شرق فقط دو کشور فوق‌العاده صنعتی اتحاد شوروی و آلمان شرقی وجود دارد حال آنکه کشورهای صنعتی بلوک غرب حداقل ده کشوراست بنابراین با اینکه اتحاد شوروی در کنفرانس برتن وودز شرکت نمود و یک سهم را هم تقبل نمود اما هرگز در فعالیت‌های بانک شرکت نکرد در حالیکه کشورهای لهستان چکسلواکی و کوبا که جزو مؤسسین بانک بودند به ترتیب در سالهای ۵۰، ۵۵ و ۱۹۶۰ از آن خارج شدند قبل از تحول وضع شرق فقط یوگسلاوی، مجارستان و رومانی عضو این بانک بودند.

کشورهای جهان سوم رضایت کافی از بانک ندادند[1]

صندوق بین‌المللی پول[2] (IMF): صندوق بین‌المللی پول (ایمف) برای تسهیل توسعه و رشد متعادل بازرگانی بین‌المللی، کمک به ثبات ارزها و جلوگیری از کاهش رقابتی ارزها و جلوگیری از عدم توازن پرداخت‌ها در سطح بین‌المللی و جلب اعتماد دولتها بهم و بالا بردن سطح درآمد ملی کشورها در دسامبر ۱۹۴۵ تأسیس شد[3] مرکز آن واشینگتن است،

---

۱ ـ انتقادات کشورهای جهان سوم کمتر عقیدتی است بیشتربه لحاظ ناتوانی بانک در پاسخ به تقاضاهای آنها است و می‌گویند نوع وامی که داده می‌شود و شرایطی که باید وام گیرنده داشته باشند با کشورهای در حال توسعه متناسب نبود این کشورها لازم بود در قسمت‌هائی سرمایه‌گذاری کنند که سوددهی نداشت مثل مسکن، بهداشت، توسعه حمل‌ونقل، آموزش و پرورش و حال آنکه معیار بانک نفع مالی آنی بود و لذا دادن وام تصویب نمی‌شد بانک روش خود را در این جهت بعد از مدتها بهبود بخشید به علاوه می‌گویند قبل از اینکه بانک وامی بدهد در مورد موقعیت اقتصادی وام‌گیرنده بررسی می‌کند و اگر یک کشور باشد در خصوص کل مبلغ بدهی پرداخت نشده خارجی آن و شرایط حال و آینده موازنه پرداخت آن تحقیق می‌نماید و این تحقیقات باعث تنزل اعتبار وام گیرنده‌گان است می‌گویند شرایط الزامی بانک در مورد آنها به ندرت جمع می‌شود نرخ بهره وام هم بالا است وبازپرداخت باید با پول قوی باشد کشورهای در حال رشد می‌گویند وام‌های داده شده نهایتاً برای کشورهای صنعتی سودرسان می‌باشد. می‌گویند دخالت بانک بین‌المللی در امور داخلی کشور وام گیرنده خالق مشکلات متعددی است بانک در منطقه‌ای که هزینه طرح را به صورت وام می‌دهد خواهان تغییراتی در ساختار وضع اداری و اجتماعی است.

2 - International Monetary fund

۳ ـ ابتدا در سال ۱۹۴۴ در کنفرانس برتن وودز (Bretenwoods) مطرح شد و بعد در ۱۹۴۵ وارد عمل گردید، یک مؤسسه تخصصی سازمان ملل است دارای دو رکن شورای مدیران (نمایندگان دول عضو) و شورای اداری (مرکب از بیست عضو) می‌باشد پنج عضو از دولتهائی که بیشترین سهم را در سرمایه صندوق دارند و بقیه برحسب تقسیم جغرافیائی انتخاب می‌شوند. رئیس شورای اداری خارج از نمایندگان دولت‌ها انتخاب و کلیه کارهای صندوق را اداره می‌کند رای در شوراها بر دو اصل اکثریت و نسبت است یعنی هر دولت به عنوان عضو ۲۵۰ رای و به نسبت هر واحد سهم در صندوق یک رای اضافه دارد هر واحد سهم صد هزار دلار معین شده است صندوق بین‌المللی پول مانند بانک است که هر دولت در سرمایه آن شرکت می‌کند و قسمتی از آن را به طلا و قسمت دیگر را به پول کشور خود می‌پردازد. صندوق در نقل‌وانتقالات سرمایه از کشوری به کشور دیگر نظارت دارد هر کشوری برای قابل تبدیل بودن پول خود به پول قوی‌تر باید تعهد کند هیچ محدودیت و مضیقه‌ای ایجاد نمی‌کند تا ۱۹۶۱ فقط دولت ژاپن این تعهد را قبول کرده بود ولی اکنون اکثر کشورهای عضو این تعهد را پذیرفته‌اند. برای ارزش پول نیز هر کشور عضو باید با موافقت صندوق اقدام کند و این ارزش بمأخذ طلا یا دلار امریکا محاسبه می‌شد و فقط تا یک درصد بالاتر یا پائین‌تر اختیار عمل داشت علت انتخاب دلار امریکا آن بود که ارزش دلار طبق همان قرارداد در مقابل طلا تثبیت شده بود ولی این برابری را دولت امریکا در ۱۹۷۲ لغو کرد و قیمت دلار به نسبت طلا مواج شد بعداً در سال ۱۹۷۴ قیمت رسمی طلا نیز لغو یعنی آزاد شد و به این ترتیب طلا خاصیت پولی خود را بکلی از دست داد و در تغییر ارزش پول تا ده درصد هر کشوری مجاز است ولی بیش از ده

۱۴۶ کشور عضویت آن را دارند. طرز کار صندوق این است که وقتی کشورهای عضو ارزش پول خود را نسبت به پول دیگر کشورها معین کردند بدون اجازه صندوق نمی‌توانند آن را تغییر دهند و این اجازه موقعی داده می‌شود که برای رفع یک عدم تعادل و توازن اساسی باشد بنابراین اگر دولتی بدون اجازه و اطلاع صندوق ارزش پول خود را کاهش دهد ممکن است از امتیازاتی که صندوق می‌دهد محروم شود هر کشوری می‌تواند از طریق این صندوق پول کشور دیگر را در مقابل طلا و بعضاً با پول خود خریداری کند در واقع پولی که جنبه بین‌المللی ندارد به وسیله همین صندوق به دیگر پولها تبدیل می‌شود البته هر کشوری نمی‌تواند بهر اندازه پول خود را که مثلاً ضعیف باشد به پول قوی کشور دیگری تبدیل نماید.[1]

هر کشور عضو یک سهم تعیین شده در صندوق دارد که نشان دهنده مشارکت و قدرت نفوذ رای آن کشور در تصمیم‌گیری امور صندوق می‌باشد همچنین کشور

☞ درصد موافقت صندوق را لازم دارد و در عین حال صندوق نیز باید تا ۷۲ ساعت نظر خود را بدهد در ۱۹۴۹ انگلیس ارزش پول خود را کاهش داد ولی بیش از چند ساعت به صندوق مهلت اظهارنظر نداد دولتها می‌توانند پول هر کشوری را که برای پرداخت لازم دارند از صندوق قرض کنند و در ظرف مدتی که توافق می‌شود بپردازند.

۱ ـ اختیارات نامحدود کشورها در زمینه پولی به نحوی جدی از طریق یک رشته تعهدات محدود شده است کشورها نمی‌توانند برابری یا به عبارت دیگر ارزش پول خود را تغییر بدهند مگر بعد از مشورت با صندوق بین‌المللی پول و موافقت آن، صندوق وقتی موافقت می‌کند که اصلاح و تغییر بخاطر عدم تعادل اساسی در موازنه پرداخت‌ها باشد تغییر کمتر از ده درصد نیاز به موافقت صندوق ندارد. هر کشور عضو صندوق باید تعهد کند که در مبادلات داخلی خود با پول سایر کشورها که در داخل آن کشور صورت می‌گیرد نرخ برابری را محترم بشمارد. کشورهای عضو باید از ایجاد محدودیت نسبت به پرداخت و نقل و انتقال مربوط به معاملات جاری بین‌المللی خودداری ورزند و باید سهمیه تعیین شده از طرف صندوق بین‌المللی پول را به این صندوق به مأخذ ۲۵ درصد به طلا و ۷۵ درصد به پول داخلی بپردازند سهیمه کشورهائی که مؤسس صندوق بوده‌اند ضوابط ویژه‌ای دارد در صندوق آراء کشورهای ثروتمند پرارزش‌تر از دیگر کشورها است و بهر کشور عضو ۲۵۰ رای تخصیص داده شد. آراء اضافی به نسبت سهیمه کشورها تقسیم شده این صندوق در توسعه تجارت کشورهای صنعتی سهم به سزایی داشته و ثبات بازارکار را در این کشورها تضمین کرده است. صندوق به تدریج از یک مؤسسه پولی به یک مؤسسه اعتباری تغییر وضع داده و دسترسی اعضاء به ذخائر صندوق بین‌المللی آسان‌تر گردیده مع‌الوصف تصمیمات صندوق جز با موافقت کشورهای بزرگ صنعتی اتخاذ نمی‌شود. با اینکه بخش اعظم قدرت در اختیار شورای صندوق است اما شورا می‌تواند این قدرت را به دفتر اجرایی تفویض کند در این دفتر ۲۲ کشور عضویت دارند که ۶ نفر آنها نمایندگان ۵ کشوری هستند که بیشترین سهیمه را در صندوق دارند (امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن).

سهام‌دار می‌تواند به مقدار سهمیه‌ای که به صندوق می‌پردازد از منابع عمومی صندوق استفاده کند کل سهام اعضاء در صندوق در اول ژانویه ۱۹۸۱ معادل ۷۶ میلیارد دلار بود. تأمین منابع عمومی صندوق‌ها از طریق حق اشتراک و وام‌گرفتن از اعضائی که موقعیت مناسبی دارند صورت می‌گیرد. صندوق به منظور افزایش و بالابردن نقدینگی سیستم پولی بین‌المللی حق برداشت ویژه را وضع نموده است.

بدین‌وسیله اعضاء با استفاده از پول رایج سایر کشورها می‌توانند مشکلات مربوط به تراز پرداخت‌های خود را کاهش و یا برای شرکت در معاملات متعدد دیگر بکار برند.

موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت[1] (GATT): در سال ۱۹۴۶ شورای اقتصادی و اجتماعی تصمیم گرفت کنفرانس بین‌المللی در مورد تجارت و استخدام‌تشکیل دهد[2]

---

1 - General Agreement on Tariffs and Trade

۲ ـ آزادی بازرگانی بین‌المللی یک اندیشه پرسابقه است تشکیل جامعه ملل و سازمان ملل متحد مبتنی بر همین فکر بوده از ۱۹۴۶ اقدامات زیادی برای تسهیل کار مبادله بین‌المللی صورت گرفته است بعد از جنگ جهانی یکی از مشکلات این بود که امریکا در مقایسه با سایر متفقین صدمه کم دیده بود و تقریباً با قدرت اقتصادی سالم باقی مانده بود و دنبال بازرگانی آزاد بود ولی کشورهای دیگر رویه احتیاط‌آمیزی را در پیش گرفتند آزادی بازرگانی جزئی از یک سیستم اقتصاد آزاد است که کشورهای سوسیالیست آن زمان قبول نداشتند و خارج از آن ماندند. امریکا به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل پیشنهاد کرد که ایجاد یک سازمان بازرگانی بین‌المللی را بررسی کند کنفرانسی در لندن تشکیل شد شوروی دعوت را نپذیرفت ۱۹ کشور حضور داشتند اساسنامه‌ای تهیه شد و بعد از مذاکرات منشور هاواناکه با حضور ۵۶ کشور تنظیم شد سه کشور ترکیه، لهستان و آرژانتین آن را امضاء نکردند و آلمان و ژاپن و اسپانی هم غایب بودند. قرارداد هاوانا می‌بایست از جانب ۲۷ دولت تصویب شود تا قابل اجرا باشد ولی فقط دو دولت آن را تصویب کردند و بقیه با احتیاط و شک به آن نگریستند و حتی خود امریکا هم که پیشنهاد دهنده بود این فکر را رها کرد و آن را تصویب ننمود. در کنفرانس ژنو ۱۹۴۷ مسأله دیگری هم مطرح گردید که مربوط به تعرفه‌های گمرکی برای بازرگانی بین‌المللی است در کنفرانس ژنو ۲۳ دولت قراردادی را امضاء کردند که به نام گات معروف است و از سال ۱۹۴۸ به مرحله اجرا درآمد و اقدام آن ابتدا این بود که کشورها با تنظیم و تصویب قراردادهای دو جانبه تخفیف، تعرفه گمرکی را تسهیل نمایند. این قراردادها افزایش یافت و گنجاندن شرط دولت کاملة‌الوداد باعث شد که فعالیت گات وسعت پیدا کند قرارداد گات درابتدا بیست کشور عضو داشت در سال ۱۹۶۷ به ۷۲ کشور عضو و ۱۴ وابسته رسید گات در ابتدا دارای دبیرخانه و کنفرانس عمومی بود و بعد شورای نمایندگان به آن اضافه شد. بعد از ایجاد صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ضرورت ایجاب می‌کرد که بنیادهای نظام اقتصاد نوین به منظور حذف محدودیت‌های تجاری تکمیل شود و اقتصاد آزاد، تجارت آزاد و رقابت آزاد محتاج نقشه جدید بود به همین جهت موافقتنامه گات امضاء شد

پس از تلاش بسیار در ۱۹۴۸ منشور هاوانا امضاء شد در این منشور یک سازمان بازرگانی بین‌المللی پیش‌بینی شد اما به جهت خودداری امریکا از امضاء تشکیل نشد و بجای آن موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) به وجود آمد[1] که تا ۱۹۸۲ تعداد ۸۵کشور به این موافقتنامه پیوستند دبیرخانه گات در ژنو قرار دارد.

هدف از این سازمان تقلیل موانع تجارتی، بالابردن سطح زندگی، بهره‌برداری کامل ازمنابع جهانی و بسط تولید و مبادله کالا. سه اصل مهم در قرارداد گات مورد توجه است، اصل عدم تبعیض، برطبق این اصل شرط دولت کاملةالوداد توسعه می‌یابد و نه فقط کالاهای خارجی را شامل است بلکه کالاهای ملی کشور عضو را هم دربر می‌گیرد اجرای این اصل نامحدود نیست و حمایت اقتصادی ملی یکی از محدودیتهای آن

☞ امضاءکنندگان موافقتنامه تشکیلاتی را پایه نگذاشتند بلکه هر سال دو بار در ژنو اجتماع می‌کنند و تصمیماتی براساس تساوی آراء می‌گیرند استخوان‌بندی موافقتنامه عمومی مورد بحث را یک سلسله تعهدات تشکیل می‌دهد اولین تعهد این است که روش دولت کاملةالوداد نسبت به همه کشورهای عضو گات معمول گردد و اگر همه کشورها به آن عمل نمایند تبعیضات موجود از بین می‌رود و نظام برابری بر روابط تجاری حاکم می‌شود و کاهش تدریجی حقوق گمرکی نسبت به واردات از همه کشورها پیش می‌آید البته این تعهد ضربه شدیدی به گرایش حمایت از اقتصاد داخلی می‌زند و در چنین شرایطی ممکن است محصولات داخلی نتوانند با محصولات خارجی رقابت نمایند. وبنابراین استثناهائی پیش‌بینی شده‌است طبیعی است کشورهای جهان سوم در صورت حذف مرزهای گمرکی توسعه صنعتی آنها متوقف می‌شود و برای نابود نشدن نیاز به پاره‌ای حمایت‌ها دارند که به صورت تجویز بعضی محدودیت‌های گمرکی نسبت به واردات صورت می‌پذیرد با موافقتنامه‌آی که امضاء شد کشورهای در حال رشد حق یافتند که به منظور ایجاد صنایع خاصی امتیازات گمرکی مربوط به مصنوعات کشورهای صنعتی را حذف کنند ـ و برای فراورده‌های خارجی محدودیت‌هایی برقرار سازند.

کشورهائی که نظام اقتصاد دولتی داشتند نمی‌توانستند در فعالیت‌های گات مشارکت داشته باشند و بنابر آن به موافقتنامه نپیوستند و خود سازمانهای منطقه‌ای مثل «کومکن» به وجود آوردند مع‌الوصف در همان زمان چکسلواکی از مؤسسان گات بود و اجازه داده شد تحت شرایطی عضویتش را حفظ کند یوگسلاوی به مرور وارد گات شد لهستان در ۶۷ و رومانی در ۷۱ و مجارستان در ۷۳ به عضویت گات در آمدند. با سقوط کمونیزم و رهاساختن اقتصاد دولتی دیگر از این حیث برای گات مسأله‌ای وجود ندارد.

۱ ـ گات سندی است با ۳۸ ماده و تعداد زیادی ضمیمه همراه یک سلسله فهرست‌های تعرفه‌ای که شامل هزاران قلم تخفیف گمرکی است این تخفیفات وسیله امضاءکنندگان قرارداد به کشورهای عضو داده شده این ضمائم جزء لاینفک قرارداد است قرارداد چهارفصل دارد فصل چهارم آن زیر عنوان تجارت و توسعه حاوی پیش‌بینی‌هائی درمورد روابط تجاری با کشورهای در حال توسعه می‌باشد موافقتنامه چندجانبه دارای حقوق و تعهدات متقابل و اهداف بالارفتن سطح زندگی مردم، رسیدن به اشتغال کامل، افزایش مداوم درآمدها، استفاده کامل از منابع جهان، بهبود اقتصاد کشورها را متضمن است.

می‌باشد. اصل منع محدودیتهای کمیتی، به این معنی که محدودکردن مبادلات از حیث مقدار و برقراری سهمیه ممنوع است طبق ماده ۲ قرارداد هیچ یک از کشورهای عضو مجاز نیست واردات خود را از کشور دیگر عضو و صادرات خود را به کشور دیگر عضو محدود یا ممنوع کند. حتی برای حذف حقوق گمرکی اجتماع گاه به گاه اعضاء پیش‌بینی شده ولی حفظ منافع ملی و حمایت اقتصاد داخلی این اصل را تعدیل می‌کند مثلاً وقتی حمایت از یک محصول کشاورزی لازم باشد و یا توازن پرداختها در یک کشور عضو به وضع خطرناکی برسد یا هنگامی که توسعه اقتصادی ضرورت پیدا کند حمایت از راه تعرفه گمرکی مجاز می‌گردد.

اصل امتیازات تعرفه‌ای، از آنجا که تعرفه گمرکی مانع توسعه بازرگانی است تبادل‌نظر و مذاکرات برای تخفیف حقوق گمرکی واردات وصادرات اهمیت دارد این قاعده تعهداتی را برای کشورهای عضو در برندارد ولی مذاکرات مکرر باعث همکاری و همفکری می‌شود. گات همه ساله یک اجلاس عمومی مرکب از همه نمایندگان عضو دارد و شورای نمایندگان هم ۴ تا ۶ هفته یک بار در ژنو تشکیل می‌گردد مرکز تجارت بین‌المللی (ITC) از یکطرف به گات و از طرف دیگر به انکتاد مربوط می‌شود.

بنگاه مالی بین‌المللی[1] (IFC): بنگاه مالی بین‌المللی (ایفک) از کارگزاریهای تخصصی سازمان ملل است که مقر آن واشینگتن می‌باشد در ۱۹۶۵ با وابستگی به بانک جهانی تأسیس شد، هدف آن توسعه اقتصادی کشورهای عضو مخصوصاً کشورهای در حال توسعه از طریق پیشبرد تولید صنایع خصوصی است و تا سال ۱۹۸۲ تعداد ۱۱۸ کشور عضویت داشتند. تشکیلات آن عبارت است از هیأت مدیره که کلیه اختیارات بنگاه مالی به آن واگذار شده مرکب از یک مدیر و یک عضو که توسط هر کشور عضو منصوب و به بانک جهانی فرستاده می‌شوند اینان نماینده کشورهای مذکور در بنگاه مالی نیز

1 - International Finance Corporation

می‌باشند.[۱]

هیأت اجرائیه مرکب از ۲۱ مدیر اجرائی می‌باشد که ۵ نفر آنها به وسیله اعضائی که بیشترین سهم را دارند انتخاب می‌شوند و ۱۶ نفر دیگر هر دو سال یک بار به وسیله سایر اعضاء انتخاب می‌شوند ریاست بانک جهانی به علت سمت خود ریاست هیأت اجرائیه بنگاه مالی را نیز بر عهده دارد.

انجمن بین‌المللی توسعه[۲] (IDA): انجمن بین‌المللی توسعه (آیدا) در ۱۹۶۰ با وابستگی به بانک جهانی تأسیس شد از مؤسسات تخصصی سازمان ملل است هدف آن توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه جهان از راه دادن وام با شرایط آسان قید گردیده. مقر آن شهر واشینگتن می‌باشد این انجمن گرچه یک نهاد حقوقی جداگانه با منابع مالی مخصوص به خود می‌باشد لیکن شورای حکام و دبیران اجرائی آن نمایندگان کشورهائی هستند که هم در این انجمن بین‌المللی توسعه و هم در بانک جهانی عضو می‌باشند. رئیس بانک برحسب وظیفه رئیس این انجمن هم می‌باشد کارمندان بانک کارمندان این بخش محسوب می‌شوند. تعهدات کشورهای عضو انجمن با سهم آنها در سرمایه بانک نسبت مستقیم دارد.[۳]

---

۱ ـ بنگاه مالی بین‌المللی چهار شیوه عمده برای کمک به مؤسسات خصوصی کشورهای در حال رشد اتخاذ کرده است. سرمایه گذاری مستقیم در شرکت‌های تولیدی با شرکت سرمایه‌گذاران و مدیران مالی خصوصی داخلی و خارجی ـ کمک به مؤسسات مالی عمران خصوصی تضمین سرمایه‌ها را دارد.
هر مؤسسه‌ای که بنگاه در آن سرمایه‌گذاری می‌کند باید طوری باشد که به توسعه اقتصادی آن کشور کمک مؤثر کند. مقدار لازم سرمایه‌گذاری از روی آثاری که این سرمایه‌گذاری دارد محاسبه می‌شود. بنگاه به مؤسسه‌ای کمک می‌کند و سرمایه‌گذاری می‌نماید که مدیریتی توانا و مجرب داشته باشد و امکان پیشرفت داشته باشد و خود آن شرکت هم سرمایه‌گذاری لازم رابنماید بنگاه مالی در میان خانواده بانک جهانی بیشتر از همه به مؤسسات عمرانی کمک می‌کند تا به بخش تولید خصوصی رونق بخشد. سرمایه‌گذاری بنگاه تا ۱۹۸۱ بیش از ده میلیارد دلار بود.

2 - International Development Association

۳ ـ اعضاء انجمن دو دسته از کشورها هستند دسته اول کشورهای با درآمد زیاد دسته دوم کشورهای در حال توسعه. دسته اول تمامی تعهدات خود را به ارز قابل تبدیل می‌پردازند که همه آنها می‌تواند توسط انجمن قرض داده شود در حالیکه دسته دوم فقط ده درصد از تعهدات خود را به شکل ارز قابل تبدیل می‌دهند و بقیه را به پول خود می‌پردازند که می‌تواند با اجازه کشور پرداخت کننده مصرف گردد در

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی[1] (IAEA): آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (یاآآ) که مقر آن در وین می‌باشد از جمله سازمانهای تخصصی سازمان ملل است که در جهت پیدایش روش‌های بهتر و اطمینان‌بخش از انرژی اتمی در اهداف صلح‌جویانه فعالیت دارد. کشف نیروی اتم در قرن بیستم یکی از جهشهای انسانی برای تسلط بر طبیعت است که اگر در جهت درست از آن بهره‌گیری شود بشر را در پیشرفت تمدن یاری می‌دهد و اگر در تخریب بکار رود قادر است تمدن را نابود سازد تا سال ۱۹۸۱ تعداد ۱۱۱ کشور از جمله ایران عضویت آن را به دست آوردند ارکان آژانس عبارت است از کنفرانس عمومی که از کلیه اعضاء تشکیل می‌شود و اجلاسیه سالانه داشته و در صورت لزوم ممکن است جلسات فوق‌العاده‌ای تشکیل دهد هر کشور عضو یک رای دارد. هیئت مدیره ۲۴ عضو دارد که براساس ملاحظات فنی و منطقه‌ای تعیین و انتخاب می‌شوند وظایف آژانس را انجام می‌دهد.[2]

دبیرخانه آژانس که دارای یک مدیرکل می‌باشد که ریاست کارمندان را دارد که از جانب هیئت مدیره با تصویب کنفرانس عمومی برای ۴ سال انتخاب می‌شود دبیرخانه دارای ۱۵ اداره است.

☞ سال ۱۹۶۴ تعهدات پرداخت شده به انجمن بالغ بر یک میلیارد دلار گردید که ۷۹۲ میلیون دلار آن ارز قابل تبدیل بود.

1 - International Atomic Energy Agency

۲ ـ خطوط اصلی آژانس مصارف مسالمت‌آمیز از انرژی اتمی است که از سال ۵۴ تا ۵۷ نسبت به آن مطالعه شده موافقتنامه همکاری این آژانس با ملل متحد در اکتبر ۵۷ به تصویب کنفرانس عمومی و در نوامبر همان سال به تصویب مجمع عمومی رسید اهداف آژانس تسریع و توسعه کمک و خدمات انرژی اتمی به صلح، بهداشت و رونق و رفاه در سراسر جهان می‌باشد ترویج و توسعه نیروی اتمی، تولید نیروی برق، استفاده از رادیوایزوتوپ‌ها در پزشکی، کشاورزی هیدرولوژی،صنعت، گسترش اطلاعات علمی و مهارت‌های فنی از طریق دوره‌های آموزشی کنفرانسها و انتشارات و رسیدگی به جنبه‌های حقوقی مخاطرات اتمی از دیگر وظایف این آژانس می‌باشد. آژانس اطلاعات و کمکهای مشورتی را در اختیار کشورهائی که قصد تأسیس کارخانجات برق اتمی دارند قرار داده و در تهیه و شیرین کردن آبهای شور به وسیله انرژی توجه خاصی دارد.

سازمان جهانی مالکیت معنوی[1] (WIPO): سازمان جهانی مالکیت معنوی (ویپو) برای ترویج حمایت از مالکیتهای معنوی در سراسر جهان از راه همکاری دولتها و سازمان‌های عضو به وجود آمده موضوعاتی مثل علائم، طرحهای صنعتی، طبقه‌بندی کالاها حمایت از نامگذاری‌های اولیه حمایت از فعالیتهای هنری، ادبی، حمایت از مجریان، تولیدکنندگان عکاسان را در برمی‌گیرد در سال ۱۹۶۷ تأسیس و در ۱۹۷۴ از جمله سازمان‌های تخصصی سازمان ملل شد.

صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی[2] (IFAD): صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی (ایفاد) یکی از کارگزاری‌های تخصصی سازمان ملل است که از دسامبر ۱۹۷۷ با تصویب مجمع عمومی و شورای اقتصادی و اجتماعی تأسیس شد کار آن اعطای وام به منظور رشد و توسعه امور کشاورزی در همه کشورهای جهان است مقر آن رم ایتالیا است ۱۲ کشور صادر کننده نفت، ۲۰ کشور صنعتی و بیش از ۱۰۰ کشور در حال توسعه در آن عضویت دارند صندوق دارای یک شورای حکام یک هیئت مدیره و دبیرخانه می‌باشد هیئت مدیره صندوق که مسؤول عملیات کلی صندوق می‌باشد مرکب از ۱۸ عضو است ایران به عنوان پیشنهاددهنده تشکیل صندوق مبلغ ۱۲۴/۷۵ میلیون دلار کمک مالی به این صندوق را تعهد کرد که مبلغ ۴۲ میلیون دلار را در ۱۹۷۸ در اختیار صندوق گذاشت اوپک نیز به صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی کمک می‌نماید که بیش از پانصد میلیون دلار است.

سازمان توسعه صنعتی ملل متحد[3] (UNIDO): سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (یونیدو) که مقرش در وین است در ژانویه ۱۹۶۷ به وجود آمد تا به صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه کمک کند و آهنگ رشد آنها را تسریع نماید تقریباً تمام

---

1 - World International Property Organization
2 - International Fund for Agricultural Development
3 - U.N. International Development Organization

کشورهای عضو سازمان ملل در آن عضویت دارند.

کمیسیون‌های منطقه‌ای ملل متحد

شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در جهت پیشرفت و توسعه اقتصادی مناطق مختلف مبادرت به تشکیل کمیسیون‌های منطقه‌ای نموده است در ذیل پنج کمیسیون ایجاد شده را به طور کلی و بدون اینکه وارد جزئیات شویم مرور می‌کنیم:

الف: کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای اروپا[1] (ECE): کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای اروپا (اسه) از طرف شورای اقتصادی و اجتماعی در ۱۹۴۷ تأسیس شد هدف آن هماهنگ نمودن فعالیت‌های مختلف در جهت نوسازی اقتصادی اروپا، بالابردن سطح فعالیت‌های اقتصادی اروپا و حفظ و تقویت روابط اقتصادی کشورهای اروپائی و غیراروپائی ۳۴کشور در آن عضویت دارند و مقر آن ژنو است.

ب: کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای افریقا[2] (ECA): کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای افریقا (اکا) از جانب شورای اقتصادی و اجتماعی در سال ۱۹۵۸ به وجود آمد هدف آن حفظ و تقویت روابط اقتصادی کشورهای افریقائی و عهده‌داری و سرپرستی تحقیقات، پژوهش‌ها و مطالعات مربوط به مسائل اقتصادی و فنی تأسیس گردید مقر آن آکا در شهر آدیس‌آبابا بود. و تقریباً ۵۰کشور در آن عضویت دارند.

ج: کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای امریکای لاتین[3] (ECLA): کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین در فوریه ۱۹۴۸ از جانب شورای اقتصادی و اجتماعی تأسیس گردید مرکز آن در شهر سانتیاگو شیلی است و در ۱۹۸۲ ۳۳کشور

---

1 - Economic Commission for Europe

2 - Economic Commission for Africa

3 - Economic Commission for latin America

عضو آن بودند ترویج اقتصاد و ارتقاء سطح زندگی هدف آن می‌باشد.

د ـ کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای غرب آسیا[1] (ECWA): کمیسیون اقتصادی ملل متحد برای غرب آسیا (اکوا) از جانب شورای اقتصادی و اجتماعی به منظور کمک به بالابردن سطح فعالیت‌های اقتصادی در غرب آسیا و حفظ و تقویت روابط اقتصادی کشورهای منطقه و سایر کشورهای جهان با کشورهای عضو تأسیس گردیده مقر آن در شهر بیروت می‌باشد.

ه: کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل برای آسیا و اقیانوس کبیر[2] (ESCAP): کمیسیون اقتصادی و اجتماعی برای آسیا و منطقه اقیانوس کبیر(اسکاپ) در ۱۹۷۴ به دنبال گسترش حوزه فعالیت اکافه تأسیس و جای آن را گرفت مقر آن شهر بانکوک و در ۱۹۸۲ تعداد ۳۵ کشور عضویت آن را داشتند هدف این کمیسیون ارتقاء وضع اقتصادی، فنی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای عضو بالابردن سطح زندگی منطقه‌ای و بین‌المللی، ارائه کمکهای فنی و خدمات مشورتی براساس خواست دولتهای عضو و کمک از منابع خارج از اسکاپ.

کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آسیا و خاور دور[3] (ECAFE): کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آسیا و خاور دور (اکافه) از طرف شورای اقتصادی و اجتماعی در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد و در ۱۹۷۴ به اسکاپ تبدیل گردید. مرکز آن بانکوک (تایلند) است.

---

1 - Economic Commission for west Asia

2 - Economic and Social Commission for Asia and the Pacific

3 - Economic Commission for Asia and far East

مؤسسه آموزشی و پرورشی ملل متحد[1] (UNITAR): مؤسسه آموزشی و پرورشی ملل متحد (یونیتار) در ۱۹۶۵ در چارچوب سازمان ملل و متکی بر کمکهای داوطلبانه دولتها به وجود آمد از جمله وظایف آن تعلیم افرادی از کشورهای در حال توسعه برای اشتغال به کار در سازمان‌های سازمان ملل و یا ادارات دولتی کشورهایشان و همچنین مطالعاتی در وظایف سازمان ملل مقر آن نیویورک می‌باشد.

کمیسیون‌های موظف:

شورای اقتصادی و اجتماعی در انجام وظایف خویش مبادرت به تأسیس هفت کمیسیون موظف نموده است کمیسیون برای توسعه اجتماعی،[2] کمیسیون حقوق بشر،[3] کمیسیون مواد مخدر،[4] کمیسیون وضع زنان،[5] کمیسیون جمعیت،[6] کمیسیون آمار،[7] کمیسیون پیشگیری از جرم و عدالت کیفری،[8] بعضی از این کمیسیونها جنبه سیاسی بسیار قوی پیدا کرده است مثل کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون وضع زنان که در مجلدات دیگر این کتاب با فعالیت آنها آشنا می‌شویم و در اینجا با اختصار از چند کمیسیون یاد می‌نمائیم.

الف: کمیسیون پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل در ۱۹۹۲ جانشین کمیته‌ای شد که از ۱۹۷۱ در این مورد فعالیت داشت و اکنون مقدمات تشکیل کنگره نهم ملل متحد برای پیشگیری از جرم و مداوای مجرمین سال ۱۹۹۵ را فراهم می‌کند چهل

---

1 - U.N. Institute for training and Research
2 - Commission For Development
3 - Commission on Human Rights
4 - Commission on Narcotic Drugs.
5 - Commission on the Status of Wommen.
6 - Population Commission
7 - Statistical Commission
8 - Commission For Prevention and Criminal Justica

کشور و از جمله جمهوری اسلامی ایران به مدت سه سال عضویت آن را دارند.[1]

ب: کمیسیون وضعیت زنان (CSW) که هدف از آن ارتقای حقوق زن در زمینه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی و رفع تبعیض از آنان و جلب مشارکت آنان در همه امور می‌باشد بر اساس قطعنامه ۱۱ شورای اقتصادی و اجتماعی ۱۹۴۶ تشکیل شد[2]. این

---

۱ ـ جرم پدیده‌ای است که سابقه‌ای بسیارطولانی دارد همزمان با تشکیل جامعه ظاهر شده در همه کشورها وجود داشته و دارد مبارزه با بزه و بزهکاری برای کاهش آن همیشه یک وظیفه دولتها بوده است در قرن حاضر جرایم هم شکل تکامل یافته خود را پیداکرده و خطرات عظیم‌تر را به دنبال دارد و همکاری بین‌المللی را ایجاب می‌نماید سازمان ملل که بر اساس منشور مسؤولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را دارد از ۱۹۵۰ تلاشی در پیشگیری از جرم و مداوای مجرمین شروع نموده و با کمک مقامات قضائی کشورها، جرم‌شناسان، کارشناسان حقوق جنائی متخصصین حقوق بشر، روانشناسان و مسؤولین بازپروری زندانیان کنگره‌هائی را هر پنج سال یکبار در یکی از کشورهای جهان تشکیل داده است تا راه‌های هماهنگی را در رسیدن به هدف بیابند. کنگره اول ۱۹۵۵ در ژنو، کنگره دوم ۱۹۶۰ در لندن، کنگره سوم ۱۹۶۵ در استکهلم، کنگره چهارم در ۱۹۷۰ در توکیو، کنگره پنجم ۱۹۷۵ در ژنو، کنگره ششم ۱۹۸۰ در کاراکاس، کنگره هفتم در ۱۹۸۵ در میلان، کنگره هشتم در ۱۹۹۰ در هاوانا برگذارگردیده است و پیشنهاد شده نهمین کنگره در ۱۹۹۵ در تهران باشد که البته مصر و تونس با حمایت گروه افریقا داوطلب شده‌اند و تلاشهای زیادی است تا در تهران تشکیل نشود.

برای اینکه کنگره برنامه‌های قبلی داشته باشد در ۱۹۷۱ کمیته پیشگیری از وقوع جرم از جانب اکوسک تشکیل شد در واقع ارگان مقدماتی کنگره بود ۲۷ عضو داشت که برای ۴ سال انتخاب می‌شدند و گروه کشورهای آسیائی ـ افریقائی ـ امریکای لاتین ـ اروپائی غربی ـ اروپای شرقی به ترتیب ۶ ـ ۷ ـ ۵ ـ ۶ ـ ۳ کرسی داشتند و متخصصین را معرفی می‌کردند یازدهمین و آخرین اجلاس کمیته در فوریه ۱۹۹۰ تشکیل شد و مجمع عمومی برای حرکت سریع‌تری در هدف انحلال کمیته و تشکیل کمیسیون پیشگیری از جرم را خواستار شد و به همین جهت شواری اقتصادی و اجتماعی در ۱۹۹۲ کمیسیون را با چهل کشور عضو بوجود آورد و گروه آسیا (ایران، اندونزی، چین، کره‌شمالی، سریلانکا، فیلیپین، مالزی، عربستان سعودی، ژاپن) گروه افریقا (اوگاندا، بورکینافاسو،تونس، زئیر، سیرالئون، تونس، غنا، گابن، گینه بیسائو، ماداگاسکار، مالاوی، لیبی، نیجریه) گروه امریکای لایتن (بولیوی، پرو، اروگوئه، پاراگوئه، نیکاراگوئه، کاستاریکا، کوبا، دومینیکن) گروه اروپای شرقی (فدارسیون روسیه، لهستان، بلغارستان، مجارستان) گروه اروپائی غربی و سایر کشورها (آلمان، اتریش، استرالیا،ایتالیا، فرانسه، فنلاند)

۲ ـ با فعالیت این کمیسیون در ۱۹۷۵ اولین کنفرانس بین‌المللی زن در مکزیکوسیتی تشکیل شد پیشنهادات مکزیک در برابری زنان و نقش آنان در کمک به توسعه و صلح و اهداف و همه بین‌المللی زنان را تصویب کرد مجمع عمومی سازمان ملل بر اساس پیشنهادات کنفرانس مکزیک سالها ۸۵ ـ ۱۹۷۶ را دهه ملل متحد برای زنان معین و یک صندوق کمک داوطلبانه را برای این دهه ایجاد نمود در سال ۱۹۸۰ دومین کنفرانس جهانی زن برای ارزیابی دهه تشکیل و برنامه عملی برای نیمه دوم دهه تصویب نمود و مجمع عمومی در ۱۹۸۵ بر اساس پیشنهاد کمیسیون سومین کنفرانس جهانی را در نایروبی برگزار کرد و در این کنفرانس اهداف پیشرفت زنان تا سال ۲۰۰۰ بر اساس برابری، توسعه، صلح، اشتغال، بهداشت و ☜

کمیسیون بر اساس آخرین تصمیم اکوسوک در سال ۱۹۸۹ شامل ۴۵ کشور عضو می‌باشد (افریقا ۱۳ کرسی، آسیا ۱۱، امریکای لایتن ۹، اروپای غربی و سایر کشورها ۸ کرسی، اروپای شرقی ۴ کرسی) دوره عضویت ۴ سال اجلاس سالیانه در وین و سی‌وپنجمین آن در مارس ۱۹۹۱ برگزار شد. امور مربوط به زنان و و ارتقاء آنان در برنامه‌های توسعه در اکثر سازمانهای وابسته به سیستم ملل متحد گنجانده شده است در هر بخش از دبیرخانه سازمان ملل و نیز در هریک از آژانس‌های تخصصی بخش مربوط به آنان وارتقاء زنان پیش‌بینی شده است بخش پیشرفت زنان قسمتی از مرکز توسعه اجتماعی و امور انسان دوستانه دفتر ملل متحد در وین می‌باشد و به عنوان دبیرخانه هم در کمیسیون وضعیت زن و هم در کمیته رفع تبعیض علیه زنان فعالیت می‌نماید.

کنوانسیون حذف هرگونه تبعیض علیه زنان طی قطعنامه ۳۴/۱۸۰ مورخ ۱۹۷۹ به تصویب رسید و از سوم سپتامبر ۱۹۸۱ به مرحله اجرا درآمد. کمیته حذف تبعیض علیه زنان با عضویت ۲۳ متخصص صلاحیتدار که از جانب کشورهای عضو و با توجه به تقسیم جغرافیائی انتخاب می‌گردند تشکیل شده است کمیته مسؤول بررسی میزان پیشرفت اجرای کنوانسیون و ملاحظه گزارشهای ارسالی دوره‌ای از جانب کشورهای طرف کنوانسیون و تقدیم گزارش سالیانه از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی به مجمع عمومی اعضای کمیته برای ۴ سال انتخاب می‌شوند در ۱۹۹۰ انتخاب اعضاء انجام گرفته تاکنون ۱۳۵۰ کشور کنوانسیون را امضاء کرده‌اند.

ج: کمیسیون حقوق بشر: شورای اقتصادی و اجتماعی براساس ماده ۶۸ منشور ملل متحد در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ کمیسیون حقوق بشر راتأسیس نمود کمیسیون از نمایندگان هیجده کشور عضو سازمان ملل به انتخاب شورا تشکیل گردید اعضای کمیسیون در اولین مرتبه به ۳۲ عضو (به لحاظ افزایش اعضای سازمان ملل) و در سال ۱۹۹۱ به ۵۳ عضو افزایش یافت شورای اقتصادی و اجتماعی در همان سال ۱۹۴۶ وظایف کمیسیون

☞ آموزش برای زنان تصویب کرد و اجرای این اقدامات به کمیسیون وضعیت زنان واگذار شد.

را مشخص ساخت[1] و همین کمیسیون تحت نظارت شورا وضعیت حقوق بشر در کشورهای مختلف را مورد رسیدگی قرار می‌دهد و با اختیاراتی که از طرف مجمع عمومی دریافت داشته از روش‌ها و ابزار گوناگونی جهت انجام وظایف خویش استفاده می‌کند تعیین نماینده ویژه کمیسیون برای رسیدگی وضعیت حقوق بشر در یک کشور خاص از جمله مهم‌ترین ابزار کمیسیون است. در حال حاضر کمیسیون حقوق بشر برای بررسی وضعیت کشورهای افغانستان، السالوادر، عراق، گواتمالا، گینه، هائیتی میانمار، ایران نمایندگان ویژه معین نموده است، گوبا، اسرائیل، و افریقای جنوبی به شیوه دیگری تحت نظارت قرار دارند[2] نماینده ویژه کمیسیون موظف است از کلیه امکانات موجود

---

۱ ـ از جمله وظایفی که برای کمیسیون حقوق بشر معین گردیده تهیه و تنظیم منشور بین‌المللی حقوق بشر ـ تهیه و تنظیم اعلامیه‌ها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی در مورد آزادیهای فردی، مقام زن، آزادی آموزش و تعلیم و تعلم، رفع تبعیض بهرشکل و تحت هر عنوانی از قبیل نژاد، جنس، مذهب وزبان، رسیدگی به سایر مسائل و ابعاد حقوق بشر.
کمیسیون حقوق بشر هر سال یک اجلاس چهار هفته‌ای دارد و گزارش اقدامات و بررسی‌های خود را به شورای اقتصادی و اجتماعی می‌دهد. در اولین اجلاس که در ۷ ژانویه ۱۹۴۷ تشکیل داد تصمیم گرفت کار خود را طی سه مرحله پیشرفت دهد اولاً اعلامیه جامعی در باب حقوق و آزادیها تنظیم کند که در سطح جهان قابل پذیرش باشد در مرحله بعد اصول آن اعلامیه را در قالب موادی قرار دهند که برای کشورها تعهدآور باشد و در مرحله سوم به دنبال تدابیر لازم برای نظارت و تأمین اجرای مقررات حقوق بشر باشد. کمیسیون حقوق بشر کوشش نمود تا یک منشور بین‌المللی حقوق بشر تدوین گردد. اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای حقوق سیاسی و مدنی و حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید از جمله اقدامات همین کمیسیون است. روزی که اعلامیه جهانی حقوق بشر در شکل قطعنامه از تصویب مجمع عمومی گذشت از کمیسیون خواست که به منظور ایجاد الزامات حقوقی برای کشورها در زمینه حقوق بشر برای تدوین معاهده‌ای اولویت قائل گردد تا اینکه در سال ۱۹۵۱ کمیسیون پیش‌نویس معاهده‌ای را ارائه نمود. شورای اقتصادی و اجتماعی با توجه به مشکلات ناشی از دو دسته متمایز از حقوق در یک معاهده از مجمع عمومی خواست تا تدوین دو میثاق جداگانه را از کمیسیون بخواهد و لذا کمیسیون طرح دو میثاق مزبور را تصویب کرد مواد دو میثاق در حقیقت انعکاس قانونی و حقوق همان اعلامیه حقوق بشر است هر میثاق مکانیزمی راپیش‌بینی می‌کند که براساس آن سازمان ملل براجرای میثاق توسط کشورهای عضو نظارت کند کمیته حقوق بشر و کمیته حقوق فرهنگی اجتماعی و اقتصادی در همین راستا به وجود آمده‌اند.

۲ ـ کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که یک سازمان غیردولتی سویسی است به لحاظ اعتباری که صلیب سرخ جهانی دارد و به جهت فعالیت‌هائی که در چارچوب کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو داشته دارای اعتبار خاص می‌باشد. خانواده صلیب سرخ بین‌المللی عبارتند از کمیته بین‌المللی صلیب سرخ ـ جمعیت‌های ملی صلیب سرخ و هلال احمر که در درون محدوده مرزی کشوری که تابعیت آن را دارند بکار می‌پردازند این جمعیت‌ها در برنامه‌های بین‌المللی کمک‌رسانی صلیب سرخ نیز شرکت می‌کنند.

جهت کشف حقیقت استفاده نماید و به دور از گرایشات و انگیزه‌های سیاسی از اطلاعات دست اول بهره‌برداری کند.

دیگر مراکز ملل متحد:

مراکز و سازمان‌هائی که از جانب شورای اقتصادی و اجتماعی براساس توصیه مجمع عمومی تشکیل شده و بهر دو این ارگان ملل متحد مربوطاند عبارتند از:

۱ ـ انستیتوی تربیت و تحقیق بین‌المللی برای پیشرفت زنان[1]، مرکز سازمان ملل برای مسائل انسانی[2]، کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد[3] برنامه بین‌المللی کنترل مواد

☞ کنفدراسیون بین‌المللی جمعیتهای صلیب سرخ و هلال احمر که متشکل از فدراسیون جهانی جمعیتهای ملی بوده و به عنوان هماهنگ کننده آنها عمل می‌کند. کار کنفدراسیون سازمان دادن کمک‌های صلیب سرخ در سطح بین‌المللی است. سه رکنی که صلیب سرخ بین‌المللی را تشکیل می‌دهند همراه با کشورهایی که قراردادهای چهارگانه ژنو را امضاء کرده‌اند هر چهارسال یک بار در کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ تشکیل جلسه می‌دهند و در مورد مسائل حوزه فعالیت به بحث و مشاوره و تصمیم‌گیری می‌پردازند. کنفرانس بین‌المللی بالاترین مقام تصمیم‌گیر نهضت جهانی صلیب سرخ است. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که بنا به ادعای خود کاملاً مستقل از دولت سوئیس یا هر دولت دیگری عمل می‌کند و به لحاظ سیاسی، عقیدتی و مذهبی بی‌طرف می‌باشد. بودجه فعالیت‌های خود را از پرداخت‌های داوطلبانه دولت‌ها و جمعیت‌های ملی صلیب سرخ و هلال احمر تأمین می‌کند. وظیفه اصلی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که در ۱۸۶۳ به وسیله هانری دونان و چهارنفر دیگر از اهالی ژنو پایه‌گذاری شد یاری رساندن و حمایت از غیرنظامیان و نظامیانی که در اثر درگیریهای مسلحانه، اغتشاشات داخلی، تشنجات و پیامدهای مستقیم آن معدوم شده‌اند می‌باشد. ماده ۳ کنوانسیونهای چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های ضمیمه مصوب ۱۹۷۷ به صلیب سرخ اجازه می‌دهد تا در منازعات و درگیریهای داخلی و بین‌المللی دخالت نموده پیشنهاداتی را برای رسیدگی به وضع قربانیان ارائه دهد مهم‌ترین فعالیت صلیب سرخ عبارت است از بازدید از اردوگاه‌های اسرای جنگی، کمک‌رسانی (غذائی و داروئی به آوارگان و رانده‌شدگان از جنگ، تخلیه مجروحین از صحنه جنگ وانتقال آنها به مناطق امن، واسطه‌گری میان دولت‌ها در امر تبادل اسرا و یافتن افرادی که در طول جنگ ناپدید شده‌اند، بعد از پایان جنگ اول جهانی یک امر هم از وظایف کمیته شناخته شده و آن بازدید از زندانها و گفتگو با زندانیان غیرنظامی بخصوص زندانیان سیاسی است این بازدیدها براساس رویه معمول چندین ده سال است، اولین بار در ۱۹۱۹ بازدید از زندانیان سیاسی در مجارستان بود و آماری که در سال ۱۹۸۴ داده‌اند بازدید از ۷۰۰ بازداشتگاه در ۳۵ کشور در ۱۹۹۰ این بازدید به ۴۱ و در سال بعد به ۴۹ کشور رسیده است که غالباً ملاقات با زندانیان سیاسی را دربرگرفته است.

1 - International Research training institute for the Advancement of Women

2 - United Nations Center For Human Settlements

3 - United Nations Conferance trade and development

مخدر سازمان ملل[1]، برنامه توسعه سازمان ملل[2]، برنامه محیط زیست سازمان ملل[3] صندوق جمعیت ملل متحد[4]، اداره سازمان ملل برای کمیسر عالی پناهندگان[5]، صندوق اطفال سازمان ملل[6]، انستیتوی تحقیق و تربیت سازمان ملل[7]، دانشگاه سازمان ملل[8]، شورای غذائی جهانی[9]، برنامه غذای جهانی[10].

بعضی از این مراکز را در ذیل مرور می‌نمائیم.

الف: انستیتوی تربیت و تحقیق بین‌المللی برای پیشرفت زنان: این مؤسسه در ۱۹۷۹ با هدف تحقیق و برنامه‌ریزی آموزشی برای ارتقاء و بسیج زنان در روند توسعه و آگاهی بیشتر مردم جهان به مسائل زنان و کمک به زنان در مواجهه با مشکلات تشکیل گردید. کوشش دارد تا سیستم‌های جدید تربیتی آشنا گردد. اطلاعات کاملی را جمع‌آوری کند. و در مراحل آموزشی و تحقیقاتی بکار گیرد. زنان در جریان توسعه قرار گیرند و با آگاهی بیشتر موانع را از جلو راه خود بردارند و طبعاً زنان سهم ارزنده‌ای در توسعه داشته باشند.

کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد (UNCTAD): کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد در دسامبر ۱۹۶۴ به عنوان یکی از ارکان دائمی مجمع عمومی تشکیل شد و موظف است بازرگانی بین‌المللی را توسعه دهد، اصول و سیاست‌های بازرگانی

---

1 - United Nations international Drug control programe
2 - United Nations Development programme
3 - United Nations Enviroment Programme
4 - United Nation Ponulation Fund
5 - Office Of the United nations Hight Commissoner for Refugees
6 - United nations children fund
7 - United Nations instiute for traing and Research
8 - United Natiotions University
9 - World food council
10 - World food programme

بین‌المللی و مسائل مربوط به آن را تنظیم نماید، فعالیت‌های سایر مؤسسات عضو سازمان ملل را در زمینه بازرگانی هماهنگ کند. جهت انعقاد موافقتنامه‌های چند جانبه در مورد بازرگانی بین‌المللی اقدام نماید. در فواصل زمانی که بیش از سه سال نباشد تشکیل جلسه دهد مقر اونکتاد در ژنو و در ۱۹۷۵، ۱۱۵ کشور عضو آن بودند.[۱]

ج: برنامه توسعه ملل متحد (UNDP): برنامه توسعه ملل متحد (اندپ) در ۱۹۶۵ به جای دو سازمانی که قبلاً وجود داشت (صندوق ویژه سازمان ملل، برنامه گسترده کمکهای فنی) تأسیس شد.

د: دفتر کمیسر عالی ملل متحد برای پناهندگان (UNHCR): دفتر کمیسر عالی ملل متحد برای پناهندگان (آنکر) در ژانویه ۱۹۵۱ تأسیس شد[۲] هدف از آن رسیدگی به

---

۱ ـ کشورهای در حال توسعه جهان معتقدند که شرایط مبادله بین‌المللی برخلاف منافع ایشان تنظیم شده قیمت کالاهای صنعتی دول پیشرفته در مقایسه با قیمت مواد خام اولیه که صادرات اصلی این کشورها است بسیار زیاد می‌باشد به همین جهت تلاش کشورهای در حال توسعه برای کسب رشد با شکست مواجه گردیده و موافقتنامه گات پاسخگوی نیازهای این کشورها نبود به همین جهت در سال ۶۴ اولین کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد (اونکتاد) در ژنو برگزار گردید.
به موجب پیشنهاد همین کنفرانس اونکتاد به صورت یکی از سازمان‌های وابسته به مجمع عمومی درآمد وظیفه اصلی آن ترویج تجارت بین‌المللی با توجه خاص به ارتقاء سطح توسعه اقتصادی کشورهای جهان می‌باشد. مسائل مبادله کالاها، مسأله دیون کشورهای در حل توسعه و انتقال تکنولوژی پیوسته مورد بحث این سازمان بوده است.
۲ ـ در سال ۱۹۴۹ مجمع عمومی سازمان ملل در حمایت از پناهندگان و کمک به آنها قطعنامه‌ای تصویب و کمیسر عالی پناهندگان را به وجود آورد در سال ۵۰ اساسنامه دفتر کمیساریا از تصویب مجمع عمومی گذشت و این کمیساریا از اول ژانویه ۵۱ شروع به کار نمود. پناهندگانی می‌توانند از کمک این سازمان برخوردار شوند که به دلیل ترس از تعقیب به سبب عقیده، نژاد و ملیت از کشور متبوع خود خارج شده و مایل به مراجعت نیستند کمیسر عالی برای پناهندگان ابتدا بر طبق اساسنامه به امور پناهندگان در قاره اروپا رسیدگی می‌کرد، و بعداً پناهندگان در قاره افریقا و آسیا هم استفاده می‌کنند و بالاخره پناهندگان امریکای لاتین هم در حوزه این کمک قرار گرفته‌اند مخارج اداری دفتر کمیسرعالی از بودجه سازمان ملل ولی کمک به پناهندگان از کمک‌های داوطلبانه دول عضو تأمین می‌شود کمیساریای عالی دارای یک کمیتهٔ اجرائی است که براساس تصمیم مجمع عمومی و شورای اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده، خط‌مشی وسیاست کلی رامعین و به کمیسر عالی نظر مشورتی می‌دهد. مقر کمیساریای عالی در ژنو است کمیسر عالی از طرف دبیرکل سازمان ملل انتخاب و از جانب مجمع عمومی منصوب می‌شود. در گذشته ایران با مسأله پناهندگان مربوط نبود و سالی حدود چند هزار دلار کمک می‌کرد. بعد از اینکه میلیون‌ها پناهنده در ایران مستقر شدند ☜

وضع پناهندگانی است که به لحاظ تهدید، تعقیب، اذیت و آزار از موطن اصلی خود دور شده‌اند و دلایل نژادی، مذهبی، قومی، افکار و عقاید سیاسی این وضع را برای آنان به وجود آورده است و نمی‌توانند به سرزمین خود بازگردند. مقر این دفتر در ژنو می‌باشد و شعبه‌هائی در بعضی از کشورهای جهان دارد[1]. امور پناهندگانی که تشکیلاتی خاص برای آنها در نظر گرفته شده، مثل آوارگان فلسطینی در قلمرو این دفتر نمی‌باشند.

ه:صندوق کودکان ملل متحد (UNICEF): صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف) در دسامبر ۱۹۴۶ وسیله مجمع عمومی سازمان ملل تأسیس شد هدف آن کمک به کودکان صدمه دیده از جنگ است ولی از ۱۹۵۰ وظایف آن گسترش پیدا کرد و نام صندوق کودکان را گرفت مرکز آن نیویورک بیش از ۱۵۰ کشور عضو آن هستند[2]

و: دانشگاه ملل متحد: مرکزی که به منظور جهش‌های علمی تأسیس شده است[3]

☞ هیأت‌هائی آمدند تا وضع آنها را بررسی و احتمالاً کمکهائی بنمایند.

۱ ـ در استرالیا، اطریش، الجزایر، انگلستان، امریکا، اوگاندا، ایتالیا، بلژیک، بوروندی، تانزانیا، ترکیه، زئیر، آلمان، مصر، سنگال، فرانسه، کلمبیا، لبنان، ماکائو، مغرب، نپال، هلند، یونان و تونس شعبه دارد همچنین خبرگزاری در آرژانتین، اسپانیا، اکوادر، پرتغال، افریقای جنوبی، شیلی، کانادا، لوکزامبورک ونزوئلا و یوگسلاوی دارد.

۲ ـ صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف) در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ با رای اکثریت مجمع عمومی به وجود آمد تا به کودکانی که قربانی مصائب جنگ دوم جهانی بودند کمک فوری برساند در اصل صندوق عنوان «صندوق کمکهای اضطراری بین‌المللی سازمان ملل متحد برای کودکان» را داشت دارائی باقیمانده اداره امداد و نوتوانی سازمان ملل به آن اختصاص یافت. یونیسف در اوج فعالیت کمکهای مستقیم به صورت مواد غذائی و ملزومات در اختیار بیش از ۶ میلیون کودک و مادر بعد از جنگ گذاشت در ۱۹۵۰ وضع نامطلوب پایان یافت ولی یونیسف را بخاطر کمک به کودکان جمعیت دوسوم فقیر جهان باقی گذاشتند مجمع عمومی آن را برای یک دوره سه ساله بعد از ۵۰ ابقاء کرد و بعد از سه سال آن را به صورت دائم درآورد. و نام صندوق کودکان ملل متحد به آن داده شد. این صندوق در زمینه کنترل بیماری، خدمات بهداشتی، گرسنگی و سوءتغذیه، آموزش و پرورش، خدمات اجتماعی در کشورهای در حال توسعه فعالیت می‌کند کادر دائمی آن در حدود ۷۰۰ نفر است بودجه سالیانه آن حدود چهارصد میلیون دلار است که از محل کمکهای داوطلبانه تأمین می‌شود. در رأس سازمان آن هیأت اجرائی متشکل از سی عضو قرار دارد که مدیر اجرائی امور را انجام می‌دهد. تعیین مدیر اجرائی از جانب دبیر کل با مشورت هیأت اجرائی است کمک ایران به یونیسف سالی ۳۵۰۰۰/ دلار بوده است.

۳ ـ مجمع عمومی ملل متحد در ۶ دسامبر ۷۳ منشور دانشگاه ملل متحد را تصویب کرد مرکز اصلی دانشگاه در توکیو می‌باشد و تجربه جدیدی برای آموزش از طرف سازمان ملل و یونسکو می‌باشد دانشگاه شامل مراکز تحقیق و کارآموزی بعد از تحصیلات لیسانس می‌باشد تشکیل دانشگاه ملل متحد ابتدا ☜

ز: برنامه غذائی جهانی (WFP): برنامه جهانی خواربار (وفپ) که مقر اجرائی این برنامه رم (ایتالیا) است و در ۱۹۶۱ از جانب مجمع عمومی سازمان ملل به وجود آمده است[1].

کارگزاری امداد و نوتوانی ملل متحد برای پناهندگان فلسطینی در خاور نزدیک[2]

(UNRWA): این کارگزاری (آنروا) در ۱۹۵۰ فعالیت خود را در ارائه خدمات به پناهندگان فلسطینی شروع کرد. مردم فلسطین نیز از اشغال سرزمینشان از جانب صهیونیست‌ها در کشورهای اردن، لبنان، سوریه و یا کرانه غربی رود اردن و نوار غزه بسر می‌برند. مقر این سازمان آنروا در شهر بیروت (لبنان) می‌باشد.[3]

☞ در ۱۹۶۹ از جانب اوتانت پیشنهاد شد که شباهتی با دانشگاه‌های موجود نداشته بلکه مرکز مطالعات و مبادله علم و تحقیق بوده در واقع یک گردهم‌آئی بین‌المللی علمی برای پیشبرد اهداف منشور ملل متحد باشد و کمک به دانشگاههای مختلف از جهت تدارک استاد و مراکز تحقیقاتی نماید و در مسائل روابط بین‌المللی و صلح، مشکلات توسعه تأثیر علم و تکنولوژی بر محیط‌زیست و کیفیت زندگی بشر را مورد توجه قرار دهد. انتخاب رئیس دانشگاه ملل متحد با دبیر کل است از بین پیشنهادشدگان یک نفر را منصوب می‌نماید. شورای دانشگاه حق دارد انستیتوهای وابسته داشته باشد. بودجه دانشگاه از کمکهای داوطلبانه کشورها بوده. ژاپن اعلام کمک صد میلیون دلار را نمود.
(مراجعه شود به مجله مسائل جهان شماره یک سال دوم اردیبهشت ۵۳ دانشگاه ملل متحد.)

۱ ـ برنامه غذائی جهانی از جمله کارگزاریهای ملل متحد است که در زمینه مسأله خوراک جوامع مختلف فعالیت می‌کند. فکر اصلی موضوع از آنجا پیدا شد که تعداد معدودی از کشورها مازاد عظیمی محصولات کشاورزی دارند که حتی قادر به فروش آن نیستند در حالیکه در همین حال بعضی کشورها از گرسنگی رنج می‌برند برنامه غذائی جهان را در ۱۹۶۱ سازمان ملل و سازمان خواربار و کشاورزی بنیان نهادند. مقر این برنامه در رم و در رأس آن یک مدیر اجرائی قرار دارد که برای پنج سال وسیله دبیر کل سازمان ملل و مدیر کل فائو انتخاب می‌شود. تمام کارمندان آن ۲۶۰ نفر و آنان که در نقاط مختلف پراکنده‌اند ۱۵۰ نفرند. وجوه پرداختی دولتها به این برنامه به شکل کمک داوطلبانه می‌باشد.

2 - U.N. Reliefs and works Agency for Palestine Ref Ugees in the Near East

۳ ـ مؤسسه کمک به پناهندگان فلسطینی خود مؤسسه جدائی از کمیساریای سازمان ملل است. در مورد پناهندگان اولین بار در نوامبر ۱۹۴۸ کمک ملل متحد به پناهندگان فلسطینی مطرح و شروع شد. با تصویب مجمع عمومی ۵ میلیون دلار اختصاص یافت، و از همه دولت‌ها خواسته شد به صندوقی که در این جهت تشکیل شده کمک نمایند. صندوق امداد ملل متحد برای پناهندگان فلسطین از ۳۳ دولت ۳۵ میلیون دلار دریافت نمود و بالاخره در سال ۴۹ این مؤسسه تأسیس شد و از آن تاریخ همه ساله این کمک‌ها انجام گرفته است. اما این کمک‌ها از آلام فلسطینی چیزی نمی‌کاهد. کاری که سازمان ملل می‌بایست انجام بدهد جلوگیری از تشکیل اسرائیل بود، در حالیکه شکل‌گیری اسرائیل با کمک سازمان ملل انجام گرفت.

سازمان‌های بین‌المللی خارج از سازمان ملل

مقاصد و اهداف کشورها براساس مناطق جغرافیائی تفاوت می‌کند تعاون و همبستگی و همکاری برای بسیاری از مسائل منطقه‌ای لازم است. منشور ملل متحد کشورها را در ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای مجاز ساخته و در اینجا پاره‌ای از نهادهائی را که کشورها در قاره‌های مختلف پایه گذاشته‌اند و یا حتی جنبه جهانی دارند مورد نظر قرار می‌دهیم.

سازمان‌های قاره امریکا

در قاره امریکا سابقه ایجاد تشکیلات و سازمان‌دهی نسبتاً طولانی است تجربیات مربوط به فدرالیسم از همین قاره سرچشمه گرفته است[1]. اتحادیه پان امریکن و سپس سازمان کشورهای امریکائی، ما چند سازمان مربوط به قاره امریکا را در اینجا شناسائی می‌نمائیم.

سازمان کشورهای امریکائی[2] (OAS):

در ۱۹۴۸ قرارداد مهمی بین کشورهای امریکائی امضاء شد که به قرارداد بوگوتا معروف است و این سازمان به وجود آمد و اتحادیه پان امریکن که قبلاً وجود داشت دبیرخانه این سازمان شد[3]. ۲۱ کشور از سه بخش قاره امریکا شرکت کردند از جمله

---

۱ ـ اکنون هم کشورهای ایالات متحده امریکا، کانادا، برزیل، مکزیک، ونزوئلا، دارای نظام سیاسی فدرال هستند.

2 - Organization of American States

۳ ـ در قاره امریکا سابقه همبستگی و تمایل به همکاری طولانی است وبه دوره استعمار این سرزمینها بازمی‌گردد در جنگهای استقلال‌طلب در امریکای شمالی و بعد در امریکای لاتین این همبستگی ملاحظه می‌شود در ۱۸۲۰ هانری کلی (Henry Clay) سیاستمدار امریکا که چند بار رئیس کنگره بود می‌گفت تمام امریکای لاتین باید مجموعه‌ای از ملل آزاد و مستقل شناخته شود و مونرو در ۱۸۲۳ قبل از آنکه اصل معروف خود را ارائه نماید پیشنهاد کرده بود که استقلال کلیه کشورهای امریکای لاتین که عده‌ای از آنها هنوز در جنگ با اسپانیا بودند شناخته شود و این پیشنهاد را کنگره امریکا تأئید کرد. سیمون بولیوار (Simon Bolivar) رئیس جمهور کلمبیای بزرگ (کلمبیای فعلی به اضافه اکواتر، پاناما و ونزئلا) کوشش داشت کنفرانسی از ملل دنیای جدید را تشکیل دهد و سرانجام این کنگره در ۱۸۲۶ در پاناما، تشکیل شد اما به دلیل اخلال ☜

وظایف این سازمان تقویت اتحاد کشورهای عضو، دفاع از حق حاکمیت آنها و ارائه خدمات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فنی وسیله دبیرخانه مرکزی، مقر سازمان شهر واشنگتن می‌باشد ارکان این سازمان عبارتند از:

الف ـ کنفرانس بین امریکائی که هر ۵ سال یک بار تشکیل می‌گردد و جلسات فوق‌العاده آن باید با تصویب دوسوم اعضاء باشد.

ب ـ مجمع مشورتی وزرای خارجه عضو که در مواقع ضروری تشکیل می‌گردد. و دارای یک کمیته مشورتی دفاع می‌باشد.

ج ـ شورای سازمان مرکب از یک نماینده از هر دولت عضو با مقام سفیر این شورا دارای یک رئیس و یک نایب رئیس انتخابی برای یک سال است که بلافاصله قابل تجدید انتخاب نیستند. شورا سه کمیته اقتصادی و اجتماعی ـ حقوقی و فرهنگی دارد این

☞ انگلیس و تحریک بعضی از کشورهای امریکای جنوبی کنگره زود پایان پذیرفت. و فقط قراردادی تهیه شد که به کشورهای عضو تضمین تمامیت ارضی می‌داد و ارتشی بین‌المللی ۳۲ هزارنفری و تشکیل مجمعی از نمایندگان دول را نوید می‌داد. در سالهای بعد مکزیک این فکر را دنبال کرد. پس از آن پرو پیشنهاد تشکیل کنگره را داد و در ۱۸۴۸ در لیما کنگره تشکیل شد و تشکیل یک کنفدراسیون مطرح گردید. در کنگره دوم در ۱۸۶۴ قراردادی برای حفظ صلح و قرارداد دیگری برای اتحاد منعقد شد که طبق آن یک سیستم امنیت بین‌المللی با ایجاد وسایل مسالمت‌آمیز حل اختلافات برقرار گردید در ۱۸۸۹ وزیر خارجه امریکای شمالی فکر بولیوار را اتخاذ و کنگره‌ای در واشینگتن ترتیب داد که به کنفرانس پان امریکن معروف شد و به این ترتیب پان امریکن پایه‌ریزی شد. اتحادیه پان امریکن به تدریج تکامل یافت. ابتدا اطلاعات تجارتی و تولید را به کشورهای عضو می‌داد و باعث توسعه همبستگی شد. در ۱۹۰۱ کنفرانس دوم پان امریکن در مکزیک تشکیل شد و نام آن «دفتر بین‌المللی جمهوری‌های امریکائی» گردید. نظارت در آن که تا آن وقت با وزارت خارجه امریکا بود به شورائی مرکب از نمایندگان سیاسی کشورهای عضو در واشنگتن داده شد در کنفرانس سوم ۱۹۰۶ ریودوژانیرو نام دفتر به کمیسیون دائمی کنفرانس‌های بین‌المللی امریکائی تبدیل و به آن وظایف سیاسی مانند تهیه برنامه کنفرانسها داده شد. در کنفرانس ۱۹۱۰ بوئنس آیریس نام آن به اتحادیه پان امریکن تبدیل گردید. کنفرانس بعدی در ۱۹۲۳ بعد از جنگ جهانی تشکیل و طرح قراردادی تهیه کرد. که تدابیری برای جلوگیری از جنگ داشت ریاست کنفرانس که تا آن وقت با وزیر خارجه امریکا بود انتخابی شد. مهم‌ترین کنفرانس پان امریکن کنفرانس ۱۹۲۸ هاوانا بود که قرارداد اتحادیه پان امریکن را تهیه و تصویب کرد. این قرارداد به تصویب دولت‌های عضو نرسید. کنفرانس بعدی در ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸ قراردادها و اعلامیه‌های زیادی را در مورد روابط کشورهای امریکائی تصویب کرد. کنفرانس مشورتی بعد از ۱۹۴۰ ترتیب اداره مستعمرات اروپائی در امریکا را می‌داد و در ۱۹۴۲ پس از حمله ژاپن به پرل‌هاربر و اعلان جنگ آلمان و ایتالیا به امریکا همبستگی جمهوری‌های امریکائی و ورود آنها به منشور اتلانتیک تصویب شد. کنفرانس مشورتی ۱۹۴۵ مکزیک موعد تشکیل خود را سالیانه کرد و مقدمات کنفرانس پان امریکن ۱۹۴۸ را فراهم نمود.

کمیته‌ها هم شورا نام دارند.

د ـ اتحادیه پان امریکن که دائمی است و همان دبیرخانه سازمان است و در واشنگتن قراردارد و دبیرکل برای ده سال از طرف شورا انتخاب می‌شود و قابل تجدید انتخاب نیست و نیز دو نفر از یک کشور نمی‌توانند متعاقب هم انتخاب شوند از خصوصیات بارز این سازمان تساوی دول عضو در تمام ارکان است در کنفرانس کارکاس ۱۹۵۴ صلاحیت این سازمان تثبیت و تقویت شد و ایالات متحده امریکا توانست اعلامیه همبستگی دول عضو را در مقابل تجاوز کمونیسم به تصویب این سازمان برساند. کنفرانس‌های بعدی توفیقی نداشتند تا اینکه مقرر شد برای اصلاح منشور کنفرانس‌های فوق‌العاده‌ای تشکیل شود در ۱۹۶۵ اولین کنفرانس فوق‌العاده در ریودوژانیرو برپا شد. به علت بحرانِ ناشی از مداخله امریکای شمالی در سانتادومینگو موفقیتی به دست نیامد دومین کنفرانس در همان سال در ریودوژنیرو تشکیل و ضمن تأکید بر منشور بوگوتا انجام اصلاحاتی را به کمیسیون ویژه‌ای مرکب از کلیه نمایندگان کشورهای عضو واگذار نمود و پیشنهادات کمیسیون در کنفرانس ۱۹۶۷ بوئنوس آیرس به تصویب رسید پروتکل بوئنوس آیرس منشور ۱۱۲ ماده اولیه را به منشور اصلاح شده ۱۵۰ ماده‌ای تبدیل ساخته است[1]. در ۱۹۸۵ نمایندگان ۳۱ کشور عضو برای دومین بار منشور بوگوتا را اصلاح کردند.[2]

---

۱ ـ از جمله در منشور اصلاحی مجمع عمومی رکن عالی سازمان شناخته شده و هر سال یکبار اجلاس دارد هر کشور یک رای و تصمیمات با اکثریت آراء است. سه شورا پیش‌بینی شده که در مقابل مجمع عمومی مسؤولند شورای دائم که موظف به حفظ روابط دوستانه میان تمام کشورهای عضو است و باید آنها را در حل اختلافات به نحو مسالمت‌آمیز یاری دهد مقر شورای دائم واشنگتن و برای اقدام از یک کمیسیون استفاده می‌کند. شورای اقتصادی و اجتماعی که موظف به ایجاد همکاری‌های اقتصادی است کمیسیونی اجرائی هدف‌های آن را اجرا می‌نماید ـ شورای میان امریکائی برای تعلیم و تربیت که آن هم یک کمیسیون دائم اجرائی دارد. یک کمیته حقوقی مرکب از ۱۱ حقوقدان این شوراها را کمک می‌کند. رکن جدیدی به نام کمیسیون میان امریکائی حقوق بشر تأسیس شده که در امر حقوق بشر دخالت می‌نماید. دبیرخانه دارای یک دبیر که به جای ده سال برای پنج سال انتخاب می‌شود.

۲ ـ در اصلاحات سال ۸۵ دبیر کل سازمان کشورهای امریکائی اختیارات سیاسی وسیعی دارد. و کمیسیون حل اختلافات منحل شده است و سازمان بعد از تحولات ۸۰ ساله به مرحله تکامل رسیده لازم به یادآوری است که در هشتمین مجمع وزرای امور خارجه پونتادل استه مسأله کوبا مهم‌ترین مسأله بود و با صدور قطعنامه‌ای گفته شد حکومت فعلی کوبا که خود را مارکسیست لنینیست خوانده نمی‌تواند اهداف نظام امریکائی را اجرا کند. و بالاخره کوبا را در ۱۹۶۲ از این سازمان طرد کردند. با حل کمیسیون حل

سازمان کشورهای امریکای مرکزی

این سازمان براساس منشور سان‌سالوادر و با تقلید از منشور بوگوتا طرح‌ریزی شده است. ارکان این سازمان عبارتند از شورای رؤسای جمهور پنج کشور- کنفرانس وزرای خارجه که هر دوسال یک بار تشکیل جلسه می‌دهد و به اتفاق آراء تصمیم می‌گیرد. شورای اقتصادی و دفتر مرکزی که مقر آن در سالوادر است، این سازمان برای وحدت اقتصادی کوشش‌هائی داشته بازار مشترک امریکای مرکزی از پشتیبانی کمیسیون ملل متحد برای امریکای لاتین برخوردار است در کنار بازار، بانکی به نام بانک ادغام اقتصادی امریکای مرکزی تأسیس شده است.

بازار مشترک امریکای مرکزی[1] (CACOM): بازار مشترک امریکای مرکزی (کاکوم) که مقر آن در شهر گواتمالا می‌باشد در ۱۹۶۰ تأسیس شد و اعضای آن عبارتند از السالوادر، کاستاریکا، گواتمالا هندوراس و نیکاراگوئه.

بانک وحدت اقتصادی امریکای مرکزی: این بانک از مؤسسات وابسته به کاکوم است که در ۱۹۶۰ تأسیس و مقر آن شهر گواتمالا است.

گروه کشورهای اندی[2]

سازمانی است که از کشورهای واقع در ناحیه کوههای اند (امریکای جنوبی) به منظور همکاری اقتصادی و سیاسی بین کشورهای عضو توسط بازار مشترک امریکای لاتین تأسیس شده است.[3] اعضای آن عبارتند از بولیوی، اکوادر، کلمبیا، ونزوئلا.

☞ اختلافات در ۱۹۸۵ شورای دائم بر حسب شکایت عضو با عنوان مساعی جمیله - به اختلاف رسیدگی می‌کند و هم می‌تواند باموافقت طرفین کمیسیونی خاص برای رسیدگی به دعوی ایجاد نماید.

1 - Central American Market

2 - Grupo Andino

۳ - گروه آندی یا منشور کارتاخنا اتحاد تعدادی از کشورهای امریکای لاتین است که براساس موافقتنامه ۲۶ مه ۱۹۶۹ شکل گرفته است قبل از آن با معاهده‌ای که در ۷ فوریه ۱۹۶۸ بین اکوادر و بولیوی و پرو ☜

شیلی هم تا سال ۱۹۷۶ در آن عضویت داشته است.

انجمن وحدت امریکای لاتین[1] (ALADI): انجمن وحدت امریکای لاتین (آلادی) در سال ۱۹۸۰ جای انجمن تجارت آزاد امریکای لاتین (لافتاآلالک) را گرفت هدف آن کوشش برای پیشبرد بازرگانی در امریکای لاتین و ایجاد یک بازار مشترک منطقه‌ای و حذف تعرفه‌های گمرکی بین کشورهای عضو، عقد قراردادهای فرعی اعضاء و کشورهای غیرعضو و بالابردن سود بازرگانی با اتخاذ روش‌های هم‌آهنگ. سه گروه کشور که جمعاً تعداد آنها ۱۱ کشور می‌باشد عضویت آن را دارند.
الف ـ کشورهای در حال توسعه (بولیوی، اکوادر، پاراگوئه). ب ـ کشورهای با رشد متوسط (شیلی، اروگوئه، ونزوئلا و پرو). ج ـ کشورهای توسعه یافته (آرژانتین، برزیل، مکزیک) مقر این انجمن شهر مونته ویدئو (اروگوئه) است. این انجمن یا اتحادیه دارای سه رکن اساسی است. شورای وزیران روابط خارجی، عالی‌ترین رکن این سازمان است، کنفرانس ارزیابی و هماهنگی که کارگردانی مذاکرات را دارا است و از نمایندگان مختار کشورهای عضو ترکیب یافته است و بالاخره کمیته نمایندگان که تشکیلاتی دائمی است این کمیته در غیاب کنفرانس فعالیت دارد در هریک از این سه رکن با رأی اکثریت دوسوم اتخاذ تصمیم می‌شود و هیچ رأی مخالفی نباید باشد. ممتنع رأی منفی محسوب نمی‌شود. این انجمن با تصویب معاهده از جانب سه گروه کشور از ۱۸ مارس ۸۱ به مورد اجرا درآمد.

☜ و شیلی و کلمبیا منعقد شده بود. انجمن توسعه آندی که در واقع نوعی بانک منطقه‌ای توسعه است پایه‌گذاری شده بود منشور کارتاخنا ابتدا بین پنج کشور فوق به اجرا درآمد و بالاخره ونزوئلا هم در ۷۲ به آن پیوست مهم‌ترین نهادهای میثاق کارتاخنا عبارتند از کمیسیون که عالی‌ترین مرجع سازمان، شورای اجرائی که نهادی فنی است کمیته‌ای که شورای اجرائی را کمک می‌کند و کمیته دیگری که در امور اقتصادی و اجتماعی یاور شورا است. و مقرراتی برای حل و فصل اختلافات دارد بولیوی و اکوادر از امتیازات ویژه‌ای برخوردارند. مقرراتی در جهت ثبت علائم و اختراعات و سرمایه‌گذاری و دیون خارجی دارد.

1 - Association Unity of Latin America

پیمان همکاری آمازون: این پیمان در ۱۹۷۸ بین کشورهای منطقه آمازون (با وسعت ۵/۸۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع) به امضاء رسید و هدف از آن هماهنگی و توسعه کلیه امور و اقدامات عمرانی، فنی و علمی و ارتباطات ناحیه آمازون می‌باشد. از ارکان این پیمان شورای همکاری آمازون که از دیپلمات‌های کشورهای عضو ترکیب یافته است. این شورا که هر سال یک بار تشکیل جلسه می‌دهد دبیرخانه‌ای دارد که در هر کشوری که اجلاس داشته باشد امور اداری را انجام می‌دهد معاهده در ژوئیه ۱۹۸۰ به موقع اجرا گذاشته شده است.

نظام اقتصادی امریکای لاتین[1] (سلا)

در ۱۹۷۵ با فعالیت رئیس جمهوری وقت مکزیک (آچوریا) این جامعه در شهر پاناما پایه‌گذاری شد تا سیاست‌های پولی و اقتصادی مستقلی از امریکا داشته باشند و با گروه‌های اقتصادی دیگر کشورهای امریکای لاتین (آمریکای جنوبی و مرکزی) همکاری کنند. ۲۵ کشور از قاره آمریکا عضویت این جامعه را دارند. این نظام دارای شورای امریکای لاتین وکمیته اجرائی و دبیرخانه دائم است. شورا عالی‌ترین رکن این نظام است. در این نظام ایالات متحده دخالتی ندارد و کاملاً هویت امریکای لاتین دارد.

سازمان انرژی امریکای لاتین

این سازمان در ۱۹۷۳ با معاهده لیما وسیله ۱۵ کشور امریکای لاتین به وجود آمده هدف از تأسیس آن تأمین استقلال همه کشورهای عضو از حیث تأمین انرژی است مقر آن در کوئی‌تو (اکوادر) است.

بازار مشترک کارائیب[2] (CARICOM): بازار مشترک کارائیب کاریکوم در ۱۹۶۸ با

---

1 - Latin American Economic System
2 - The Caribbin Common Market

عنوان منطقه تجارت آزاد کارائیب (کاریفتا) فعالیت داشته و در ۱۹۷۳ تغییر نام یافت مقر آن شهر جورج تاون (گویان) بوده سایر اعضای آن عبارتند از گرانادا، دومینیکن، سنت‌کیتس نویس، سنت‌لوسیا و سنت‌وینسنت و آنگوئیلا. اکثریت کشورهای عضو در ۱۹۷۵ شرکت کشتیرانی کارائیب (فاکومورا) را ایجاد نمودند[1].

سازمان کشورهای شرق کارائیب

هفت کشور کوچک کارائیب شرقی در مه ۱۹۸۱ با تأسیس سازمان اقتصادی کشورهای شرق کارائیب تصمیم گرفتند بر روند توسعه خود بیافزایند این کشورها عقیده دارند این اجتماع وسیله خوبی در انجام مذاکرات با کشورهای قدرتمند منطقه است. جمعیت این ۷کشور[2] نیم میلیون نفر است.

بانک صادرات امریکای لاتین (BLADEX): این بانک در ۱۹۷۷ وسیله ۱۴ کشور اعضای سیستم اقتصادی امریکای لاتین تأسیس گردید و مقر آن شهر پاناما است.

بانک عمران امریکا[3] (IDB): بانک عمران امریکا (ایدب) در ۱۹۵۹ وسیله سازمان کشورهای امریکائی به منظور رشد و توسعه امور مالی کشورهای منطقه بخصوص کشورهای امریکای لاتین از طریق پرداخت وام به سرمایه‌گذاران خصوصی و دولتی ایجاد گردید. تا ۱۹۸۲، ۴۴ کشور در آن عضویت داشتند که ۲۷ کشور عضو سازمان کشورهای امریکایی و ۱۴ کشور از قاره اروپا به انضمام کانادا، اسرائیل و ژاپن می‌باشند

---

۱ ـ همکاری بین این کشورها چندان آسان نبوده است زیرا بعضی مانند جامائیکا ـ وگویان تمایل به پیوند با کوبا داشتند. ترینیداد وگویان هم سعی کردند سیاست اقتصادی خاص خود را دنبال کنند ـ جامعه کشورهای کارائیب در حال حاضر ۱۳ عضو دارد و زمان تأسیس بازار مشترک واقعی سال ۱۹۹۳ قید شده است. همچنین طرحی بلند پروازانه برای توسعه و همکاری منطقه‌ای در کنفرانس سالانه سازمان در ژوئیه ۱۹۸۹ در سنت‌جرج پایتخت گرانادا به تصویب رسیده که به اعلامیه هلال بزرگ شهرت یافته است.

۲ ـ آنینگراد، دومینیک، سنت‌کیتس نویس، سانتالوسیا، سنت‌وینسنت، گرانادا و مونته سرات.

3 - Inter _ American Development Bank

مقر آن شهر واشنگتن است.

سازمان‌ها و تشکیلات قاره اروپا

در اروپای قبل از قرن بیستم دو تفکر و تلاش جداگانه و در مقابل هم وجود دارد یکی تفکری که براساس اوضاع و احوال تاریخی واحدهای سیاسی خواهان حفظ سلطنت و حاکمیت و استقلال خود بوده و از هر تشکّلی که به این حاکمیت ـ هر چند در قلمروی کوچک ـ لطمه وارد آورد پرهیز داشتند و این باعث بود که اروپا به صورت توده‌ای از کشورهای کوچک مستقل درآید. هر یک از کشورهای کوچک این قاره آن چنان وابسته استقلال بود که اتحاد با سایر کشورهای اروپائی را نمی‌خواست چون زوال حاکمیت خود را در آن می‌دید تفکر دیگری که کم‌کم ظاهر گشت و آن هم ریشه در اعصار و قرون دارد یکپارچگی و وحدت بود[1] و اینکه جز با همبستگی و تعاون و جمع‌اندیشی نمی‌توان از امکانات بهره‌گیری نمود در آلمان و ایتالیا این جنبش‌ها در قرن ۱۹ و بخصوص نیمه دوم آن به طور کامل بروز کرد و در قرن بیستم سرعت زیادی گرفت. پیشنهاد فرانسه در اوایل قرن حاضر ناکام ماند[2] اتفاق کوچک[3] و اتفاق بالکان[4] و اتفاق

۱ ـ چند کنفدراسیون مثل کنفدراسیون ۱۸۰۵ راین و کنفدراسیون سویس و کنفدراسیون ۱۸۱۵ آلمان را می‌بینیم که روند همبستگی را نشان می‌دهد.

۲ ـ اریستد بریان وزیر خارجه فرانسه در خطابه ۵ سپتامبر ۱۹۳۹ در اجلاس مجمع عمومی جامعه ملل اعلام کرد زمان وحدت میان کشورهای اروپائی فرا رسیده است چند ماه بعد در اول مه ۱۹۳۰ طرح واقعی اتحاد با یادداشت فرانسه تهیه شد و به کشورهای مختلف اروپا که عضو جامعه ملل بودند ابلاغ شد هدف پدیدآوردن جامعه‌ای از اروپا در شکل جامعه ملل بود.
دول اروپا با قیود و شروطی پیشنهاد فرانسه را پذیرفتند اما مرگ بریان در ۱۹۳۲ و به قدرت رسیدن هیتلر با اهدافی که دنبال می‌نمود طرح فرانسه را متوقف ساخت.

۳ ـ میثاق مربوط به اتفاق کوچک در ۱۶ فوریه ۱۹۳۲ در ژنو امضاء شد قبلاً قراردادهائی دو جانبه اتحاد بین رومانی ـ چکسلواکی ـ رومانی و یوگسلاوی و یوگسلاوی و رومانی امضاء شده بود ـ این سه کشور براساس برابری کامل گرد آمدند شورای دائم میثاق مرکب از وزرای خارجه بود و رئیس آن هر سال تغییر می‌کرد این شورا طراح سیاست مشترک سه کشور بود.

۴ ـ اتفاق بالکان با میثاق ۹ فوریه ۱۹۳۴ آتن به وجود آمد و مرکب از ترکیه، رومانی و یوگسلاوی و یونان بود دو عضو این اتفاق در اتفاق کوچک شرکت داشتند.

بالتیک[1] دوام چندان نیافت اتفاق کوچک به دنبال وقایع مونیخ از بین رفت اتفاق بالتیک باجذب اعضاء در اتحاد شوروی در ۱۹۴۰ علت وجودی را از دست داد و اتفاق بالکان در ۱۹۴۰ پس از اینکه یونان قربانی فاشیستها شد فروپاشید. با پایان جنگ جهانی هم به صور مختلف فکر وحدت و یا ایجاد سازمان‌های مختلف مطرح بود[2]. و آغاز این نزدیکی از نقطه ترمیم خرابیهای جنگ شروع شد که مسائل اقتصادی را دربر داشت.

سازمان‌های اروپائی همکاری اقتصادی

پس از جنگ جهانی کشورهای اروپائی نیاز به بازسازی و تجدید حیات داشتند و ژنرال مارشال در ۱۹۴۷ پیام‌رسان کمک امریکا به اروپا بود کشورهای اروپا برای دریافت کمک باید سازمان یافته می‌شدند به همین مناسبت در ۱۶ آوریل ۱۹۴۸ معاهده همکاری اقتصادی اروپائی در پاریس امضاء شد زمینه اجرای کمک‌های امریکا فراهم گردید. سازمان ابتدا از ۱۶ کشور و مناطق اشغالی دولت‌های غربی در آلمان و سرزمین تریست تشکیل یافت قلمرو سازمان به طرف شرق گسترش نداشت زیرا دمکراسی‌های توده‌ای و اتحاد شوروی عضویت نداشتند[3] این سازمان سه رکن اصلی داشت شورا که از تمام

---

۱ ـ اتفاق بالتیک با پیمان سپتامبر ۱۹۳۴ ژنو تأسیس شد و از استونی، لتونی و لیتوانی مرکب بود.

۲ ـ در این مرحله بعضی از شخصیت‌های اروپا در طرح اتحاد و ایجاد سازمان به نوعی سخن گفته‌اند سر وینستون چرچیل خطابه‌ای در سپتامبر ۱۹۴۶ در زوریخ ایراد کرد و از فدراسیونی نام برد که آلمان و فرانسه برآن توافق نمایند. اندکی بعد همین مسأله را مارشال اسموتس در سخنرانی لاهه و بروکسل مطرح نمود در ۱۹۵۰ روبرشومان وزیرخارجه وقت فرانسه طرحی ارائه نمود و پیشنهاد نمود که فرانسه و آلمان برای تولید ذغال سنگ و فولاد سازمانی مشترک به وجود آورند و همین پیشنهاد بود که قدم به قدم وجود سازمان‌های دیگری را باعث شد تا آنجا که اروپا را در آستانه یکپارچگی قرار داده است گرچه هنوز راه طولانی در پیش دارند.

۳ ـ کشورهای فرانسه و انگلیس می‌خواستند شوروی را هم در اخذ کمک از امریکا همراه داشته باشند و متفقاً به پیام مارشال جواب مثبت دهند اما شوروی حاضربه این همکاری نشد و کشورهای شرق اروپا هم که در اردوگاه شوروی قرارگرفته بودند نمی‌توانستند سیاستی جدای از شوروی داشته باشند. چکسلواکی هم که پاسخ مثبت داده بود پیش از سه روز در این جرگه باقی نماند درعوض ترکیه با اینکه در اروپائی بودنش تردید بود به اروپائیان خواهان کمک پیوست. سویس با اینکه در وضعی نبود که محتاج کمک باشد به این سازمان پیوست اسپانیا در سال ۵۹ وارد سازمان شد و در مجموع ۱۸ کشور متشکل شدند اطریش ـ اسپانیا ـ آلمان غربی، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بریتانیا، بلژیک، ترکیه، پرتغال، دانمارک، سوئد، سویس، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، یونان. ایالات متحده و کانادا عضو نبودند ولی نمایندگانی برای نظارت بر امور داشتند.

اعضاء مرکب بود و باید به اتفاق آراء تصمیم می‌گرفت ـ کمیته اجرائی که ۷ عضو داشت و از جانب شورا برای یک سال انتخاب می‌شدند ـ دبیرخانه کل که اداره آن به عهده یک دبیرکل و دو معاون بود شورا اختیار داشت ارگانهای دیگری را بر حسب ضرورت هم بوجود آورد کمیته فنی و کمیسیون بررسی وضع اقتصادی از آن جمله است البته اختلاف نظام‌های سیاسی و تفاوت میزان توسعه اقتصادی و تضاد مانع منابع حل مشکلات با فوریت بود.

اتحادیه اروپائی پرداخت‌ها

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۰ کشورهای عضو سازمان اروپائی همکاری اقتصادی با امضاء موافقتنامه‌ای این اتحادیه را به وجود آوردند و برای اداره آن کمیته‌ای ترتیب دادند که از هفت عضو برای یک سال از جانب شورا انتخاب می‌شدند متشکل بود. این نهاد جدای از سازمان همکاری فوق نبود فقط دو وظیفه داشت فراهم کردن زمینه پرداخت دیون کشورهای عضو و تضمین اعطاء اعتبارات بدون تشریفات به اعضائی که کسری بودجه دارند در سال ۵۸ موافقتنامه پولی اروپائی جایگزین اتحادیه گردید.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی

در دسامبر ۱۹۶۰ پس از مذاکرات مقدماتی که صورت گرفته بود معاهده سازمان همکاری و توسعه اقتصادی امضاء شد و جانشین سازمان قبلی گردید و سیاستی جدید در پیش گرفت این سازمان علاوه از اعضای اروپائی، ایالات متحده و کانادا در آن عضویت دارند و بعداً پنج کشور دیگر (ژاپن در ۱۹۶۴ ـ فنلاند در ۱۹۶۹ ـ استرالیا در ژوئن ۱۹۷۱ ـ زلاندنو در ۱۹۷۳ و یوگسلاوی) هم به آن ملحق شدند و دیگر عنوان اروپائی را نمی‌تواند داشته باشد سازمان سعی دارد وسایل توسعه اقتصادی و کار را در کشورهای عضو فراهم کند و سطح زندگی را بالا برد و ثبات مالی را حفظ کند این سازمان به دلیل ثروتمند بودن اعضایش باشگاه ثروتمندان شهرت یافته است. ارکان سازمان شورا

که همه کشورهای عضو در آن شرکت دارند. کمیته اجرائی که از نمایندگان ده کشور ترکیب یافته و شورا آنها را انتخاب می‌کند و رئیس و قائم مقام کمیته را منصوب می‌نماید دبیرخانه که دبیر کل مسؤولیت آن را به عهده دارد احکام و توصیه‌هائی که شورا می‌دهد با توافق همه کشورهای عضو است. قاعده اتفاق آراء با مکانیسم عدم احتساب آراء ممتنع تعدیل یافته است. با این ترتیب اگر در مسأله‌ای دسته‌ای رأی دادند و جمعی ممتنع آن موضوع در همان کشورهائی که رأی مثبت دادند اجرا می‌شود.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی هنگامی که با بحران نفت مواجه شد آژانس بین‌المللی انرژی را تأسیس نمود[1] و برای اینکه مرکزیتی به استقراض سرمایه بدهد صندوق کمک‌های مالی تشکیل داد[2] و برای اینکه کشورهای کمتر توسعه یافته عضو را بیشتر یاری نماید کمیته کمک به توسعه را پایه‌گذاری نمود[3].

اتحادیه اروپائی مبادله آزاد

در ۱۹۵۹ پس از یک دوران فعالیت و مذاکراه طرحی تهیه شد که در ۴ ژانویه ۱۹۶۰ بین ۷ کشور اطریش، بریتانیا، پرتغال، دانمارک، سوئد، سویس، نروژ به امضاء

---

۱ ـ در فوریه ۱۹۷۴ کنفرانسی در واشنگتن تشکیل شد تا بحرانی ناشی از نفت را بررسی نمایند نتیجه آن تشکل مصرف کنندگان عمده نفت در آژانس بین‌المللی انرژی بود که با پیشنهاد امریکا و موافقت همه اعضاء (غیر از فرانسه) به وجود آمد که شخصیت حقوقی ندارد و تابع سازمان است در حالیکه ۷ کشور از اعضاء سازمان (استرالیا، ایسلند، پرتغال، فرانسه، فنلاند، نروژ، یونان) در آن عضویت ندارند. آژانس دارای یک شورای مدیریت و یک کمیته اداری است همین آژانس وسیله‌ای است که از افزایش قیمت نفت جلوگیری می‌کند.

۲ ـ ۲۴ کشور عضو سازمان در ۱۹۷۵ برای تنظیم کمک‌های مالی صندوق کمک‌های مالی را به وجود آوردند کشورها وقتی از کمک این صندوق استفاده می‌کنند که نتوانسته باشند از کمک‌های صندوق بین‌المللی پول بهره‌گیرند. این صندوق در واقع با پیمانی بین‌المللی که به تصویب مقامات صلاحیتدار هر کشور عضو رسیده ایجاد شده شخصیت حقوقی مستقل دارد. شورای مدیریت و کمیته اجرائی مشورتی آن ارکانی از سازمان محسوب می‌شوند.

۳ ـ از مهم‌ترین کمیته‌های سازمان کمیته کمک به توسعه است این کمیته از نمایندگان ۱۷ کشور ترکیب یافته هدف از ایجاد این کمیته بالابردن حجم منابعی است که در اختیار کشورهای کمتر توسعه یافته قرار دارد مرکزی هم بعنوان مرکز توسعه تأسیس شده که مأمور تربیت کارشناس و متخصص در زمینه توسعه است و کمیته فنی هم دارد.

رسید. و از همان سال به مورد اجرا درآمد. فنلاند که از سال ۶۱ عضو وابسته بود در سال ۱۹۶۳ عضو قطعی گردید و ایسلند در ۱۹۷۰ به آن پیوست اما انگلیس و دانمارک یعنی دو عضو مؤسس این اتحادیه که از اول ۱۹۷۳ به عضویت جامعه اروپائی درآمدند این اتحایه را ترک کردند.

اتحادیه اروپائی مبادله آزاد ساختار نهادین ساده‌ای دارد فقط یک رکن دارد و آن شورا است که نمایندگان تمام دولت‌های عضو ترکیب یافته تصمیمات وتوصیه‌نامه‌های این شورا با قاعده اتفاق آراء به تصویب می‌رسد، این قاعده بعضی موارد تعدیل می‌شود به این شکل که اگر در موردی هیچ کشوری رأی منفی ندهد اینطور فرض می‌شود که اتفاق نظر وجود دارد به عبارت دیگر رأی ممتنع به حساب نمی‌آید. شورا می‌تواند بین کشورهای عضو میانجیگری کند و به علاوه می‌تواند کمیته تحقیق تشکیل دهد و هم می‌تواند واسطه مذاکرات کشورهای عضو با هر کشور دیگر باشد و اتحادیه ایجاد کند.

آزادی بازرگانی بین اعضاء فقط به کالاهای بومی محدود شده معاف کردن واردات از حقوق گمرکی در میان کشورهای عضو باید به تدریج و طی مراحلی عملی می‌شد که در ژانویه ۱۹۶۷ به مرحله آخر رسیدند.

شورای اروپا[1]

اساسنامه شورای اروپا در ۳ اوت ۱۹۴۹ به مورد اجرا درآمد مقر سازمان استراسبورگ پیش‌بینی شد تعداد اعضاء از زمان تأسیس روبه افزایش گذاشت[2].

---

1 - Coincil Of Europe

۲ ـ مجمع اختیار تصمیم‌گیری ندارد توصیه‌هائی را تصویب می‌کند تنها می‌تواند آئین‌نامه داخلی خود را تصویب و رئیس و کمیسیونهائی در مسائل مختلف تشکیل دهد. رئیس می‌تواند با موافقت کمیته وزیران مجمع را برای اجلاس فوق‌العاده دعوت نماید. اعضاء مجمع آزادانه رأی می‌دهند و از دولت یا سازمانی دستوری نمی‌گیرند در صورت غیبت هر نماینده جانشینی برای او قرار می‌گیرد که می‌تواند به جای نماینده غایب سخن بگوید و رأی دهد (برخلاف اصلی که در پارلمان کشورها لازم‌الرعایه است) از ۱۹۷۴ مجمع پارلمانی شورای اروپا نامیده شده مجمع در واقع متشکل از اعضاء مجالس مقننه کشورهای عضو است کرسی‌های مجمع متناسب تعداد نمایندگانی که باید از هر کشور به آن مجمع اعزام شوند میان آنها تقسیم می‌شود. مجمع تاکنون کمیسیونهای عمومی و تخصصی زیادی را تأسیس کرده کمیسیونی هم بین

اهداف شورای اروپا تضمین حقوق انسانی، نزدیک‌تر کردن اروپائیان و اتفاق نظر در مسائل مهم سیاسی و اقتصادی است. اساسنامه شورای اروپا متضمن ۴۲ ماده و یک مقدمه است و برطبق آن شورا سه رکن مهم دارد، کمیته وزیران، مجمع مشورتی و دبیرخانه.

کمیته وزیران مرکب از وزرای خارجه کشورهای عضو است و به نام شورای اروپا اقدام می‌کند در استراسبورگ و یا هر شهر دیگری که صلاح بداند تشکیل جلسه می‌دهد کمیته در مسائل شکلی با اکثریت ساده و در سایر موارد با اکثریت دو ثلث اعضاء اتخاذ تصمیم می‌نماید ولی در مسائل مهم اتفاق نظر باید باشد و رأی ممتنع محسوب نمی‌شود.

مجمع مشورتی مجمعی از نمایندگان مردم است از سال ۱۹۷۴ رسماً مجمع پارلمانی شورای اروپا نامیده شده است مجمع مرکب از نمایندگانی است که به ترتیب خاصی معین می‌شوند کشورهای بزرگ (آلمان، ایتالیا، بریتانیا، و فرانسه) هر یک ۱۸ اسپانیا ۱۲، ترکیه ۱۰، هریک از کشورهای بلژیک، پرتغال، یونان، هلند ۷ و هریک از کشورهای اطریش، سوئد، سویس ۶ و هریک از کشورهای دانمارک، نروژ ۴ ایرلند ۳ و نهایتاً هر یک از کشورهای ایسلند، قبرس، لوکزامبورگ، لیختن‌اشتاین، مالت ۳ و سن‌مارینو ۲ کرسی تعلق گرفته است. مجمع پارلمانی فقط مرجعی مشورتی است نماینده کشورها محسوب نمی‌شود نماینده ملت‌ها هم به حساب نمی‌آید زیرا مردم کشورها هم جهت انجام مأموریت در پارلمان انتخاب نکرده‌اند. دبیرخانه شورای اروپا از دبیرکل و دو معاون و جمعی کارمند تشکیل شده و در عمل تأثیر زیادی در کار شورا دارد. شورای اروپا از ۱۹۴۹ در مسائل بسیاری وارد شده و گاهی از اختیارات اساسنامه فراتر رفته[1] درقلمرو

☜ اجلاس‌ها فعالیت دارد و کار مجمع را تداوم می‌بخشد. کمیته مختلطی است مرکب از ۵ عضو از کمیته و زیران و شش عضو از مجمع و رئیس آن که این دو رکن را به هم مربوط می‌سازد.

۱ ـ شورای اروپا گرچه تصمیمات اجرائی ندارد ولی مقدمات بسیاری ازامور حقوقی اروپا را فراهم نموده است به طوری که می‌توان گفت در قلمرو فرهنگی و روابط حقوقی اروپا نقش اساسی داشته و در بسیاری مسائل سیاسی سخن‌گوی اروپا بوده‌است وقتی چرچیل در ۱۹۵۰ خواهان ایجاد ارتش فوری اروپائی شد. این شورا پشتیبانی نمود. غالب طرح‌های جوامع اروپائی در همین استراسبورگ ریخته شده تا اول ژانویه ۱۹۹۰، ۱۳۳ معاهده را به امضاء رسانده که ۱۱۲ از آن معاهدات اجرا شده مجموعه قوانین اروپائی در مورد بیمه‌های اجتماعی، توافقهایی در مبارزه با تروریسم، در زمینه حقوق بشر، معاهده اروپائی منع ☜

حقوق بشر و آزادی‌های اساسی تلاش نموده معاهده حقوق بشر اروپائی ۴ نوامبر ۱۹۵۰ نتیجه کار همین شورای اروپا است و شش پروتکل به این معاهده اضافه کرده است و در معاهدات بسیار دیگری فعالیت نموده برای شناسائی شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی اقدامات جدی داشته از ۱۹۸۹ کشورهای اروپای شرقی را هم پذیرا شده است.

جامعه اروپا یا جوامع اروپائی[1]: جوامع اروپائی شامل جامعه اقتصادی اروپا، جامعه انرژی اتمی اروپا و جامعه ذغال سنگ و فولاد اروپا بوده و ارکان اصلی آن یک کمیسیون، یک شورای وزیران، پارلمان اروپا، و دیوان دادگستری اروپا می‌باشد درکمیسیون ۱۴ نماینده (از کشورهای فرانسه، انگلیس، ایرلند، ایتالیا، دانمارک و آلمان هرکدام دو نماینده و از گروه بنلوکس نیز جمعاً دو نماینده) حضور دارند. شورای وزیران نیز از ۱۰ وزیر از کشورهای عضو تشکیل می‌شود پارلمان اروپا جمعاً ۵۱۸ نماینده داشته و دیوان دادگستری هم ۱۱ قاضی دارد.

در این سازمان‌های اروپائی دولت‌های عضو اقتدار خود را محفوظ نگهداشته‌اند در واقع تصمیم‌گیری اصلی با خود دولتها است و تصمیمات اجرائی ارکان این سازمان‌ها فقط با اتفاق آراء می‌باشد.

☞ شکنجه و مجازاتهای غیرانسانی، همواره در جهت یک جامعه حقوقی گسترده از کشورهای اروپا گام برداشته است.

۱ ـ جوامع فعلی اروپائی که از جانب دولت‌های این قاره شکل گرفته مربوط به دهه ۱۹۵۰ می‌باشد قراردادهای اصلی این جوامع در ۱۹۵۳ و ۱۹۵۸ به مورد اجرا در آمده است. جوامع اروپائی بعد از آنکه به وجود آمدند در ۱۹۶۵ رشد بسیار پیداکردند و مقررات جدید مربوط به بودجه آنها در ۱۹۷۰ به تصویب رسید مسأله وحدت اروپا کم‌کم مطرح شد. در۱۷ فوریه ۱۹۸۶ معاهده مربوط به اروپای واحد در لوگزامبورگ به امضاء رسید و در ۱۹۸۷ به مورد اجرا درآمد. کشورهای عضو که در ۱۹۵۷ شش کشور بودند (ایتالیا ـ بلژیک ـ آلمان غربی ـ فرانسه ـ لوگزامبورگ) در ژانویه ۱۹۷۲ به ۹ کشور رسیدند. یعنی دانمارک و ایرلند و انگلیس هم به آنها اضافه شدند و همین کشور یونان در ۱۹۷۹ به آن ملحق شد با معاهده‌ای که از ژانویه ۱۹۸۶ به مورد اجرا درآمد اسپانیا و پرتغال هم رسماً عضویت این جامعه را پیدا کردند

۱ ـ جامعه اقتصادی اروپا[1] (بازار مشترک اروپا): جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۵۷ با سوابق همکاری که وجود داشت وسیله کشورهای بلژیک، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، لوکزامبورگ و هلند تأسیس شد هدف این بود با ایجاد اتحادیه گمرکی بین کشورهای عضو تعرفه‌های گمرکی را از بین بردارند و در مورد کشورهای غیرعضو هم تعرفه‌های گمرکی یکنواختی به وجود آورند همچنین مبادله کالا، نیروی کار، سرمایه و خدمات هم به صورت آزاد بین کشورهای عضو جریان داشته باشد انگلستان[2]، دانمارک و ایرلند در سال ۱۹۷۳ و یونان در ۱۹۸۱ به عضویت جامعه درآمدند. جامعه اقتصادی اروپا با اینکه در اصل یک سازمان اقتصادی است با قدرت و اهمیت روزافزونی که در اقتصاد جهان پیدا کرد، به یک قدرت سیاسی تبدیل گردیده و می‌رود که قطبی در مقابل امریکا باشد بخصوص بعد از فروپاشی قطب شوروی. سران و وزیران خارجه کشورهای عضو بازار مشترک در کنفرانس‌های سالیانه علاوه از مسائل اقتصادی در مسائل سیاسی نیز جهت‌گیری‌های مشخصی می‌کنند مرکز جامعه اقتصادی اروپا بروکسل است.

۲ ـ جامعه اروپائی ذغال سنگ و فولاد: در ۹ مه ۱۹۵۰ روبرشومان وزیر خارجه فرانسه اعلامیه‌ای صادر و براین نکته تأکید نمود که راه اتحاد اروپا را باید هموار ساخت. دولت فرانسه پیشنهاد کرد کلیه امور مربوط به تولید ذغال سنگ و فولاد آلمان و فرانسه را یک سازمان اداره نماید و این نشان می‌داد فرانسه حاضر است با آلمان آشتی نماید و در ساخت اروپای متحد مشارکت کند. در همان سال کنفرانس بین‌المللی برای بررسی این پیشنهاد مرکب از ۶ کشور (گروه بنه‌لوکس و آلمان و ایتالیا و فرانسه) و به ریاست ژان‌مونه تشکیل و کار خود را طی ده ماه به پایان رساند و معاهده مربوط به جامعه اروپائی ذغال سنگ و فولاد به تصویب رسید این جامعه نخستین حلقه از مجموع جوامع اروپائی است

---

1 - European Economic Community (Common Market)

۲ ـ پس از اینکه بازار مشترک اقتدار زیادی پیدا کرد انگلستان برای ورود به آن فعالیت شدیدی نمود ولی با مخالفت دوگل رئیس جمهور وقت فرانسه متوقف ماند انگلستان برای مقابله با بازار مشترک با همکاری کشورهای اسکاندیناوی یک اتحادیه مبادله آزاد تجاری را تأسیس نمود ولی عملاً موفقیتی نداشت تا ۱۹۷۳ که به عضویت درآمد.

و به دنبال آن اقداماتی برای جامعه اروپائی حمل و نقل، جامعه اروپائی بهداشت، جامعه اروپائی دفاع و جامعه سیاسی اروپا برداشته شد.

جامعه انرژی اتمی اروپا[1] (Euratom): جامعه انرژی اتمی اروپا در سال ۱۹۵۸ به منظور پیشبرد توسعه مشترک انرژی اتمی برای مقاصد صلح‌جویانه در میان کشورهای عضو تأسیس شد به علاوه می‌کوشد تا بازار مشترکی برای مواد خام و تجهیزات اتمی به وجود آورد و همکاری در تحقیقات هسته‌ای و تأمین نیروی انسانی متخصص را تشویق نماید. از اجزاء فرعی جامعه اروپا به شمار می‌رود. مرکز آن بروکسل اعضاء آن بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، لوکزامبورگ، دانمارک، ایرلند، انگلستان، هلند و یونان است.

الف: کمیسیون جامعه اروپا: کمیسیون یکی از مؤسسات جامعه اروپا است مرکب از نمایندگان کشورهای عضو بازار مشترک می‌باشد که برای یک دوره چهار ساله با موافقت مشترک کشورهای عضو انتخاب می‌شوند. اعضاء کمیسیون ۱۷ نفرند (ایتالیا، فرانسه، انگلیس، آلمان و اسپانیا هر یک دو نماینده) و بقیه اعضاء هر کدام یک نماینده دارند. کمیسیون شخصیت مستقل و جدائی از دولت‌های عضو و از شورا دارد وظیفه اصلی کمیسیون انجام اقدامات اولیه جهت انعقاد قراردادهای جامعه با کشورهای خارج از جامعه است پیش‌نویس قوانین مختلف از طرف کمیسیون تهیه می‌شود و از این جهت صلاحیت مطلق دارد. زیرا شورا فقط براساس پیشنهادات کمیسیون اقدام به تصویب قانون و صدور امریه یا آئین‌نامه می‌نماید. اگر شورا بخواهد در پیشنهادهای کمیسیون اصلاحاتی به عمل آورد موافقت تمام اعضای آن ضروری است وظیفه دیگر کمیسیون نظارت بر حسن اجرای تعهدات تقّبل شده توسط دولت‌ها و اشخاص حقوقی است. کمیسیون می‌تواند چنانچه اعضاء به نحوی از انحاء مقررات معاهده رم و دیگر معاهدات عدول نمایند براساس مواد ۱۶۹ و ۱۷۰ معاهده جامعه اقتصادی اروپا تخلف را همراه با گزارش و اسناد مربوط جهت رسیدگی به دادگاه جامعه اروپا ارسال نماید. به علاوه

---
1 - European Atomic Energy Communty

کمیسیون می‌تواند بازرسانی به شرکت‌ها و کمپانی‌های فعال داخل جامعه اروپائی اعزام و از فعالیت آنها آگاه گردد و می‌تواند تخلفات شرکت‌ها را تا مبلغ یک میلیون اکو جریمه نماید. رئیس کمیسیون را عرفاً وزیر خارجه جامعه اروپا گویند.

ب: شورای جامعه اروپا: این شورا مرکز اصلی و اجرائی جامعه اروپا است و در هدایت جامعه اروپا نقش اصلی دارد. اعضای شورا از نمایندگان کشورهای عضو که سمت وزارت دارند تشکیل می‌شود اگر چه ممکن است در جلسات عمومی شورا چندین نماینده از یک کشور حضور داشته باشند اما هر کشور فقط یک رای دارد در جلسات تخصصی فقط وزیر مربوط شرکت می‌کند مثلاً جلسه مربوط به امور کشاروزی وزیر کشاورزی. رئیس شورا بالاترین مقام تشریفاتی جامعه اقتصادی اروپا است. اعتبارنامه نماینده کشورهای غیرعضو را دریافت می‌کند ریاست شورا هر شش ماه به عهده یکی از کشورهای عضو است شورا بزرگترین مرجع قانونگذاری برای جامعه است علاوه بر کمیسیون که رابطه نزدیکی با شورا دارد. کمیته‌های تخصصی متعددی نیز شورا را در امر قانونگذاری یاری می‌دهند. شورا ۷۶ نماینده دارد (چهار کشور آلمان، انگلیس، فرانسه و ایتالیا هر یک دو نماینده، اسپانیا ۸ نماینده، بلژیک و یونان، پرتغال و هلند هر یک پنج نماینده، ایرلند و دانمارک هر یک سه نماینده، و لوکزامبورگ دو نماینده). مقر شورا در بروکسل است. این شورا با شورای اروپا که ۲۱ کشور اروپای غربی در آن عضویت دارند و مقر آن استراسبورگ فرانسه است تفاوت دارد.

پارلمان اروپا[1]: در تحولات اروپا این اندیشه که اروپا به شکل یک قدرت واحد درآید سابقه طولانی دارد. ویکتورهوگو نویسنده نامدار فرانسه در ۱۸۴۹ این فکر را مطرح کرد اما به دلیل پراکندگی کشورهای اروپائی در آن زمان مورد استقبال قرار نگرفت پس از یک قرن در ۱۹۴۶ چرچیل نخست وزیر انگلیس در نطقی که در دانشگاه زوریخ ایراد نمود

---

1 - European Parlimment

پیشنهاد نمود که اروپا باید بازسازی شود تا قدرتمند و متحد بماند و اصطلاح ایالات متحده اروپا رابکار برد[1] در ۹ مه ۱۹۵۰ روبرت شومان[2] وزیر خارجه فرانسه که از پیشگامان وحدت اروپا است اعلام داشت دولت‌های فرانسه و آلمان موافقت نموده‌اند منابع ذغال سنگ و صنایع فولاد دوکشور تحت نظارت یک سازمان اروپائی و تحت نظام واحدی اداره شوند کلیه کشورهای اروپا می‌توانند به عضویت این سازمان درآیند بعد از مذاکرات در ۱۹۵۱ چهارکشور ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ به آن پیوستند و معاهده جامعه ذغال و فولاد[3] را در پاریس امضاء کردند این اقدام مقدمه‌ای شد برای اینکه طرح وحدت اروپا در ۱۹۵۵ در شهر میسن ایتالیا مورد رسیدگی قرار گیرد و در ۲۱ آوریل ۱۹۵۶ معاهده تأسیس جامعه انرژی هسته‌ای اروپا[4] معروف به اوراتوم امضاء شود و سپس معاهده رم ۵ مارس ۱۹۵۷ بازار مشترک اروپا را پایه گذارد.

در ۱۹۶۵ معاهده دیگری به نام عهدنامه ادغام[5] امضاء شد و سه موضوع مراحل فوق را در یک تشکیلات واحد جدیدی به نام شورای جوامع اروپا[6] جمع نمود.

یکی از ارکان جامعه اروپا پارلمان اروپا است که در ۱۹۸۶ با تصویب قانون واحد اروپائی که اصلاحیه‌ای بر معاهده رم بود نام پارلمان اروپا راگرفت. نمایندگان پارلمان در انتخابات سراسری توسط مردم در ۱۲ کشور عضو انتخاب می‌شوند. تعداد نمایندگان پارلمان اروپا ۵۱۸ نفر است و در حال حاضر توسط مردم اروپا برای ۵ سال انتخاب می‌شوند[7] چهار کشور بزرگ اروپا (آلمان، انگلستان، ایتالیا، فرانسه) هر کدام ۸۱ نماینده اسپانیا ۶۰ نماینده، هلند ۲۵ نماینده، بلژیک، یونان و پرتغال هر کدام ۲۴ نماینده،

---

1 - The Council of Europe: A Concise Guide, Strasbourg 1982. P. 18.

2 - Robert Shuman

3 - European Coal and steal Community

4 - European Atomic Energy Community

5 - Merger Tready

6 - European Communities Council.

۷ـ تا سال ۱۹۷۶ براساس ماده ۱۳۸ معاهده جامعه اقتصادی اروپا از میان نمایندگان مجالس قانونگذاری کشورهای عضو برای یک دوره پنجساله انتخاب می‌شدند یعنی انتخاب غیرمستقیم بود.

دانمارک ۱۶، ایرلند ۱۵، لوکزامبورگ ۶ نماینده دارند. نمایندگان براساس صلاحیت‌های شخصی انتخاب می‌شوند قوانین داخلی کشورهای عضو در چارچوب مقررات پارلمان ترتیب انتخابات را معین می‌کند افرادی برای پارلمان اروپا کاندید می‌شوند که در دیگر تشکیلات جامعه اروپا (کمیسیون، شورا، دیوان دادگستری اروپا و کمیته‌های وابسته به این ارگان) فعالیتی نداشته باشند. پارلمان می‌تواند بنابر درخواست اکثریت اعضای خود یا شورا یا کمیسیون جلسه فوق‌العاده تشکیل دهد جریان مذاکرات پارلمان در روزنامه رسمی به ده زبان منتشر می‌گردد[1]. پارلمان اروپا برخلاف آنچه از نام آن به ذهن می‌رسد فاقد قدرت قانونگذاری است وظایف پارلمان جنبه مشورتی و نظارت بر عملکرد دیگر ارکان بازار مشترک دارد[2]. شورا خود رأساً و گاهی با مشورت پارلمان قانون وضع می‌کند و نظرات مشورتی پارلمان الزامی، برای شورا ایجاد نمی‌کند. کمیسیون در مقابل پارلمان مسؤولیت دارد و موظف است به سؤالات نمایندگان پارلمان شفاهی یا کتبی پاسخ گوید پارلمان با صدور قطعنامه رضایت یا عدم رضایت خود را از پاسخ کمیسیون ابراز می‌دارد. پارلمان می‌تواند با استیضاح اعضای کمیسیون آنها را مجبور به استعفا نماید[3].

در عمل پارلمان نقش فعالی نظیر پارلمانهای ملی کشورها ندارد. زیرا شورا قادر است مجدداً با انتخاب شورای همسو با سیاستهای خود نظراتش را به پارلمان تحمیل کند. پارلمان گزارش سالیانه کمیسیون را بررسی می‌کند در تنظیم بودجه سالیانه جامعه

---

۱ ـ انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیائی، دانمارکی، یونانی، هلندی، ایرلندی، اسپانیولی، و پرتغالی.

۲ ـ وظایف عمده پارلمان اروپا (اظهارنظر و صدور قطعنامه در مسائل مختلف) مشارکت با شورا در تنظیم قوانین، بازخواست از کمیسیون و شورا، استیضاح اعضای کمیسیون به صورت انفرادی یا گروهی، بررسی گزارش کلی سالانه کمیسیون، مشارکت در تنظیم بودجه سالانه جامعه، طرح دعوی علیه شورا و کمیسیون در دیوان دادگستری اروپایی، مشارکت با کمیسیون در دیگر فعالیت‌های جامعه اروپا. (مراجعه شود به معاهدات مربوط به تشکیل بازار مشترک اروپا).

۳ ـ جلسه استیضاح اعضای کمیسیون علنی و به مدت ۳ روز طول می‌کشد و رأی دوسوم نمایندگان حاضر برای تصویب استیضاح ضروری است. هر یک از احزاب سیاسی موجود در پارلمان و یا یک دهم کل نمایندگان می‌توانند استیضاح اعضای کمیسیون را تقاضا نمایند. چنانچه پارلمان با دو سوم به عدم کفایت سیاسی عضو یا اعضاء کمیسیون رأی بدهند کنار گذاشته می‌شوند اما شورا می‌تواند با انتخاب اعضاء جدید همان سیاست را ادامه بدهد. مراجعه شود به:

Supra. European Economic Community, P262.

پارلمان مشارکت دارد و چنانچه شورا در وضع قوانین یا آئین‌نامه‌ها در مواردی که باید با پارلمان مشورت کند رأساً تصمیم بگیرد و مقررات موضوعه با معاهده رم تناقص داشته باشد پارلمان می‌تواند ابطال قوانین و آئین‌نامه‌های موضوعه را از دیوان دادگستری اروپا بخواهد و دیوان اگر تشخیص دهد که شورا و یا کمیسیون در انجام وظایف اقداماتی برخلاف قراردادها نموده آنها را ابطال می‌نماید. پارلمان و نمایندگان آن در مذاکرات سیاسی اقتصادی با کشورهای خارج از اروپا شرکت می‌کند چنانکه در کمیته‌های همکاری اقتصادی با ترکیه، کشورهای افریقائی، حوضهٔ دریای کارائیب و پاسیفیک معروف به کنوانسیون لُومه شرکت دارد و تعدادی نماینده مشارکت می‌نمایند. پارلمان هر سال طی جلسات خود ده‌ها قطعنامه در مسائل داخلی و خارجی صادر و به دولتهای عضو ابلاغ می‌کند. می‌توان گفت پارلمان اروپا دربسیاری از مسائل سیاسی جهان با صدور قطعنامه موضع خود را مشخص می‌نماید[1]. این نهاد دارای ۲۱ کمیسیون هفت بخش و ۱۰ گروه یا حزب سیاسی است.[2]

---

۱ ـ پارلمان اروپا تاکنون قطعنامه‌های زیادی صادر کرده به عنوان نمونه در ۱۹۸۰ با صدور قطعنامه مواضع اتحاد شوروی سابق در اشغال نظامی افغانستان و نقض حقوق مردم آن کشور را محکوم نمود در ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ با صدور قطعنامه‌ای دولت نظامی آرژانتین را در سرکوبی نیروهای مخالف و شکنجه و کشتار دسته جمعی محکوم کرد. در ۱۹۸۴ علیه دولت نژادپرست افریقای جنوبی به لحاظ سرکوبی مبارزین آزادی در ۱۹۸۵ علیه دولت لهستان به لحاظ سرکوبی اتحادیه همبستگی کارگری قطعنامه صادر نمود در خصوص نقض حقوق بشر علیه بسیاری ازکشورها از جمله آلبانی، عراق، کوبا، ترکیه، کره شمالی، لیبی، سوریه، پاناما، ایران قطعنامه صادر نموده است. در جریان بمباران شیمیائی حلبچه در ۱۹۸۷ اقدامات عراق را نقض پروتکل ۱۹۲۵ و کنوانسیون‌های چهارگانه ۱۹۴۹ شناخت و از همه دولتها خواست از دادن امکانات ساخت سلاح شیمیائی به عراق خودداری نمایند. مراجعه شود به:

Europe: Atimeto choose Booklet of European Parliament. 1988,p.34.

۲ ـ کمیسیون‌های پارلمان اروپا عبارتند از کمیسیون سیاسی، کمیسیون کشاورزی و ماهیگیری و توسعه، کمیسیون سیاست‌گذاری صنعتی، امور اقتصادی و پولی، کمیسیون امور حقوقی و حقوق شهروندان، کمیسیون برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری منطقه‌ای، کمیسیون محیط‌زیست، بهداشت عمومی و مصرف‌کنندگان، کمیسیون توسعه و همکاری، کمیسیون جوانان و ورزش، کمیسیون فرهنگ و مطبوعات، کمیسیون امور سازمانی، کمیسیون قوانین اجرائی و تأئید اعتبارنامه‌ها و مصونیت‌ها، کمیسیون حقوق زنان، کمیسیون دادخواست‌ها، کمیسیون بودجه، کمیسیون انرژی، کمیسیون تحقیقات و تکنولوژی، کمیسیون روابط اقتصادی خارجی کمیسیون امور اجتماعی، کمیسیون استخدام و محیط کار، کمیسیون حمل و نقل و توریسم، کمیسیون کنترل بودجه. هیأت رئیسه پارلمان اروپا مرکب از یک رئیس و ۱۴ معاون است.

بخش‌های مختلف پارلمان اروپا عبارت است از بخش مسؤول جلسات و سرویس عمومی، بخش ☜

آژانس فضائی اروپا[1] (ESA): آژانس فضائی اروپا (اسا) که مقر آن در پاریس می‌باشد و در ۱۹۷۵ تأسیس شده بنیانگزاران آن ده کشور اروپائی (آلمان، انگلیس،هلند، اسپانیا، ایتالیا، بلژیک، دانمارک، سوئد، سویس، فرانسه) می‌باشند. این آژانس تحقیقات و مطالعات فضائی دارد آزمایشگاه‌های فضائی موشک‌های حامل ماهواره‌های دریانوردی، هواشناسی و اطلاعاتی ترتیب می‌دهد.

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی[2] (ناتو)

در ۴ آوریل ۱۹۴۹ این سازمان به رهبری امریکا شکل گرفت و هدف از آن ایجاد یک اتحاد نظامی قدرتمند در مقابل نیروهای کمونیست اروپا بود[3].

کشورهای بنیان‌گذار این پیمان ایالات متحده امریکا، انگلیس، فرانسه، کانادا،

☜ مسؤول کمیسیون‌ها و هیئت‌های بین‌المجالس، بخش روابط عمومی و اطلاعات، بخش تحقیقات بخش مسؤول امور پرسنلی، بودجه و امور مالی، بخش اداری، بخش ترجمه و سرویس.

گروه‌های سیاسی پارلمان اروپا عبارتند از گروه سوسیالیست‌ها (۱۸۰ نماینده) ـ گروه حزب مردم اروپا (E.P.P) متشکل از نمایندگان احزاب دمکرات مسیحی (۱۲۱ نماینده) ـ گروه لیبرال دمکرات و اصلاح داوطلبان (۴۹ نماینده) ـ گروه دمکراتیک اروپا (E.D) (۳۴ نماینده) گروه سبزها (G) (۲۹ نماینده) گروه‌ها اتحادیه چپ اروپا (۲۸ نماینده) ـ گروه اتحادیه دمکراتیک اروپا (۳۲ نماینده) ـ گروه فنی احزاب دست راستی اروپا (۱۷ نماینده) ـ گروه اتحاد دست چپی‌ها (۱۴ نماینده) ـ گروه رنگین کمان (۱۴ نماینده) ده نماینده هم مستقل و با گروه و حزبی بستگی ندارد آخرین انتخابات پارلمان اروپا در ۱۹۸۹ انجام گرفته و سال آینده (۱۹۹۴) سال برگزاری انتخابات مستقیم جدید است هر فرد تبعه جامعه اروپا می‌تواند جهت نمایندگی در پارلمان خود را کاندید کند انتخابات سراسری است و ظرف یک یا دو روز انجام می‌گیرد.

1 - European Space Agency.

2 - North Atlantic Trity Organization (N.A.T.O)

۳ ـ اندیشه ایجاد یک سیستم دفاعی اروپای غربی قبل از پیمان بروکسل سال ۴۸ وجود داشت بوین در خطابه‌ای که در ژانویه ۴۸ ایراد نمود یادآور شد که حوزه پیمان دفاعی از جهت جغرافیائی به اروپا محدود نمی‌شود و این دعوتی بود از امریکا اوضاع سیاسی جهان رو به وخامت بود اتحاد شوروی برلین را به محاصره درآورد و از جهت غرب قابل تحمل نبود. سنای آمریکا ضمن تصویب قطعنامه‌ای پیوستن ایالات متحده به پیمان‌های جمعی را تشویق کرده بود بلافاصله پس از این قطعنامه مذاکرات وزارت خارجه امریکا با اتحادیه اروپای غربی شروع شد در اکتبر همان سال اصول دفاعی اتلانتیک پذیرفته شد و ماه بعد آن در لندن تصویب گردید. معاهده در ۲۴ اوت ۱۹۴۹ به اجرا درآمد ایتالیا که هیچ ساحلی در کنار اقیانوس اطلی نداشت در ردیف امضاءکنندگان بود ترکیه و یونان در سال ۵۱ به پیمان پیوستند در حالیکه مرزی با اقیانوس اطلس نداشتند و بالاخره با پیوستن آلمان غربی شمار اعضاء ۱۵ کشور ۱۳ اروپائی و ۲ کشور امریکا و کانادا از غیر اروپا.

بلژیک، ایتالیا، هلند، لوکزامبورگ، دانمارک، نروژ، ایسلند و پرتغال بودند. در ۱۹۵۲ یونان و ترکیه به آن پیوستند و در ۱۹۵۵ آلمان غربی و ۱۹۸۲ اسپانیا به آن وارد شدند. ناتو دارای تشکیلاتی وسیع و از جمله شورای عالی و مرکز نظامی و دبیرخانه می‌باشد[1]. مرکز نظامی تحت فرماندهی کل و دبیرخانه آن تحت نظر یک دبیرکل است فرانسه در ۱۹۶۶ نیروهای نظامی خود را از آن خارج نمود و همچنان عضویت آن را داشت و در ۱۹۷۴ یونان به دلیل اختلاف با ترکیه در قبرس قوای خود را از این سازمان فراخواند ولی در ۱۹۸۰ مجدداً به آن پیوست مرکز ناتو تا سال ۶۷ پاریس و پس از آن به بروکسل انتقال یافت.

پیمان ناتو بسیار کوتاه است و فقط یک مقدمه و ۱۵ ماده دارد و پیمان دفاعی منطقه‌ای شناخته شد. تضمینی که این پیمان برای دفاع از کشورهای عضو مقرر داشته ماده ۵ است[2]. و آنهم چندان جدی نیست. اتحاد شوروی که طبعاً از مخالفین پیمان ناتو بود در آوریل ۱۹۴۹ چندین مرتبه به آن اعتراض نمود و آن را ابزاری جنگی معرفی نمود. پیمان آتلانتیک شمالی مراحل استراتژیک دفاع در قبال حمله اردوگاه شرقی در نظر گرفته شده است. علاوه بر همکاری غیرنظامی گسترده‌ای در قلمرو امور اقتصادی و علمی و فنی پیش‌بینی شده است[3]

---

۱ ـ در ۱۹۵۲ در کنفرانس لیسبون به تشکیل دبیرخانه تصمیم گرفتند. دبیرکل ریاست شورا را در زمانی که شورا با حضور نمایندگان دائم کشورهای عضو تشکیل می‌شود دارد در ۱۹۵۶ تصمیم گرفتند حتی در شورای وزیران ناتو هم دبیرکل ریاست را داشته باشد و فقط ریاست تشریفاتی به نوبت به یکی از وزرای خارجه داده شود. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی دارای کمیته نظامی است که از رأسای ستاد ارتش کشورهای عضو ترکیب یافته ریاست کمیته هر بار به عهده یکی از اعضاء است. این کمیته را تشکیلاتی نظامی دائمی می‌گرداند این گروه در واشنگتن مستقر هستند کمیته دیگری از نمایندگان نظامی کشورهای عضو دارد که اطلاعات لازم را به کمیته دائمی می‌دهند. یک افسر مأمور برقراری ارتباط بین گروه دائم در واشنگتن و شورا در پاریس است.

۲ ـ ماده ۵ پیمان ناتو می‌گوید «اگر به یکی از کشورهای عضو حمله مسلحانه شود هر یک از اعضاء دیگر برای کمک به طرف یا طرف‌های مورد حمله بی‌درنگ منفرداً یا با موافقت سایر اعضاء هر عملی راکه مقتضی بداند از جمله بکاربردن نیروی نظامی انجام می‌دهد تا امنیت را مجدداً برپا دارد.

۳ ـ همکاری سیاسی هم از جمله عمده اهداف ناتو است شورای سازمان در دسامبر ۵۶ قطعنامه‌ای در حل مسالمت‌آمیز اختلافات کشورهای عضو تصویب کرد و آئین مساعی جمیله را برای اختلافات سیاسی در نظر گرفت و از دبیرکل خواست که طرفین این قبیل اختلافات را به پذیرش آئین تحقیق و میانجیگری و آشتی و داوری ترکیب نماید مع‌الوصف این پیش‌بینی‌ها برای اختلافات مؤثر نبود. اختلاف بر سر قبرس بین ☞

اتحادیه اروپای غربی[1] (WEU): اتحادیه اروپای غربی (وئو) سازمان دفاعی مشترکی است که وسیله کشورهای گروه بنلوکس، فرانسه، انگلیس، ایتالیا و آلمان تأسیس گردید و زیر نظر پیمان آتلانتیک شمالی انجام وظیفه می‌کند مقر آن لندن است.

شورای همیاری اقتصادی متقابل[2] (کومکن)

در سال ۱۹۴۹ به منظور یکپارچگی و متناسب نمودن وضع اقتصادی، کشورهایی با رهبری شوروی بازار مشترک اروپای شرقی را پایه گذاشتند مرکز این شورا مسکو و اعضای آن عبارت بودند از شوروی، بلغارستان، مجارستان، چکسلواکی، کوبا، آلمان شرقی، مغولستان، رومانی و ویتنام، کشورهای عراق، مکزیک و یوگسلاوی نیز در برنامه‌های آن مشارکت می‌کردند و اعضای ناظر این بازار کشورهای افغانستان، اتیوپی، آنگولا، جمهوری دمکراتیک خلق یمن، لائوس و کره شمالی بودند. این شورا با فنلاند قرارداد همکاری داشت وگویان و موزامبیک نیز با آن در تماس بودند. ارکان کومکن عبارت از مجلس[3]، کمیته اجرائی[4]، کمیسیون‌های دائم[5] و دبیرخانه[6] و به صورت فرعی کمیسیون‌ها و کنوانسیون‌های مختلفی را به وجود آورد[7].

☜ انگلیس و یونان و ترکیه، اختلاف بین انگلیس و ایسلند بر سر ماهیگیری و...

1 - Western European Union.

2 - Council for Mutual economic assistancel Co, M.E.C.O.N)

۳ ـ رکن عالی کومکن مجلسی بود که از تمام کشورهای عضو نماینده داشت این مجلس هر سال یک بار در پایتخت یکی از کشورهای عضو با مدیریت رئیس هیأت نمایندگان میزبان تشکیل می‌شد هر عضو یک رای داشت.

۴ ـ کمیته اجرائی از نمایندگان تمام کشورهای عضو ترکیب یافته بود و معمولاً کمیته در سطح معاونین راسای جمهور هر سه ماه یک بار تشکیل می‌شد و می‌توانست از ارگان‌های فرعی هم استفاده کند از ۱۹۷۲ کمیته اجرائی دو کمیته فرعی ایجاد کرد یکی برای برنامه‌ریزی و دیگری برای امور علمی و فنی.

۵ ـ کمیسیون‌های دائم برای تحکیم روابط اعضاء در زمینه‌های اقتصادی و علمی و فنی بود مقدمات مساعد تصمیمات مجلس را فراهم می‌کردند مقر کمیسیون‌های دائم الزاماً در مسکو نبود در هر کشور عضو حداقل یک کمیسیون دائم وجود داشت یک کمیسیون در بخارست، ۲ کمیسیون در ورشو، ۷ کمیسیون در مسکو، ۳ کمیسیون در برلین، یک کمیسیون در مغولستان، ۲ کمیسیون در صوفیه، ۲ کمیسیون در پراگ.

۶ ـ دبیرخانه مرکب از دبیرکل که منتخب مجلس بود و معاونین او که برگزیده کمیته اجرائی بودند مقر دبیرخانه در مسکو و هزاران نفر کارمند داشت.

۷ ـ از جمله کمیته مسائل پولی و مالی ـ کمیته تجارت خارجی ـ کمیته هواپیمائی کشوری ـ کمیته ☜

در واقع کومکن عکس‌العمل اتحاد شوروی در قبال سازمان‌هائی بود که برای استفاده از کمک مارشال در اروپا تأسیس شد و بلوک شرق در آن مشارکتی نداشتند، کومکن ابتدا به امور تجاری محدود می‌شد در سیر زمان به همکاری در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی مخصوصاً در زمینه صنایع فنی گسترش پیدا کرد. از جهت سیاسی بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۳ و همینطور بعد از وقایع لهستان و مجارستان در ۱۹۵۶ تحولی پدیدار گشت و در بعضی موارد نشانه‌های سیاست عدم تمرکز آشکار گردید به همین جهت ده سال اولیه، کومکون رونقی نداشت تا اینکه در ۱۹۵۹ قراردادی در صوفیه امضاء شد و کومکن را تکمیل کرد. در ابتدا کشورهای بلغارستان و چکسلواکی و رومانی و لهستان و مجارستان در حلقه شوروی گرد آمده بودند بعد آلبانی و سپس جمهوری دمکراتیک آلمان در سال ۵۰ به عضویت شورا پذیرفه شدند با اینکه شورا اصولاً اروپائی است مع‌الوصف مغالستان در ۶۲ و کوبا در ۷۲ عضو آن شدند اما آلبانی به دلایل ایدئولوژیک از سال ۶۱ از آن خارج شد کومکن در ۱۹۹۳ رسماً منحل گردید.[1]

☞ بهداشت ـ کمیسیون تولید فلزات، کمیسیون ارتباطات پستی، کمیسیون نیروی برق، کمیسیون استاندارد کردن محصولات صنعتی که در مسکو تشکیل شده بود. کمیته حفظ محیط‌زیست، کمیته ساختمان، کمیته صنایع شیمیائی در برلین، کمیته حمل و نقل، کمیته ذغال سنگ در ورشو... .

بانک بین‌المللی همکاری اقتصادی در ۱۹۶۲ با موافقتنامه‌ای تأسیس گردید و مستقل از کومکن، دارای دو رکن شورا و کمیته اجرائی بود. شورا مرکب از تمام اعضاء بدون توجه به میزان سهم و کمیته اجرائی از کارکنان بین‌المللی تشکیل می‌شد.

بانک بین‌المللی سرمایه‌گذاری با موافقتنامه ۱۹۷۰ تأسیس شد. یک میلیارد روبل سرمایه داشت و در کشورهای عضو و جهان سوم سرمایه‌گذاری می‌کرد بنابراین ملاحظه می‌شود در داخل و در جوار کومکن یک سلسله سازمان‌ها تأسیس شده بود. مراجعه شود به:

International Organization of the Communist Countries, Leyden, 1976.

۱ ـ در چهل و پنجمین اجلاس کومکن در ژانویه ۱۹۹۰ دگرگونی این سازمان به دلیل تحولات پیش آمده مطرح شد تمام کشورهای عضو به این نتیجه رسیدند که کومکن باید تغییر وضع دهد التهایه تغییرات را موکول به مطالعات کمیسیون ویژه نمودند کمیته اجرائی کومکون در ۴ و ۵ ژانویه ۹۱ در مسکو تشکیل شد و ساختار جدید کومکن را که در اجلاس سران دولت‌های عضو در بوداپست مورد قبول قرارگرفته بود تصویب کرد در این اجلاس سران ۹ کشور اتحاد شوروی، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی، کوبا، لهستان، مجارستان، مغولستان و ویتنام شرکت کرده بودند.

پیمان ورشو[1]:

از ۱۹۵۸ در جهت مقابله با پیمان ناتو کشورهای اروپای شرقی به رهبری شوروی این پیمان نظامی را به وجود آوردند[2]. مقر پیمان مسکو و اعضای آن شوروی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکسلواکی، لهستان و مجارستان بودند[3]. آلبانی در ۱۹۶۸ از این سازمان اخراج شد. یوگسلاوی در این پیمان وارد نشد. برای پیمان ورشو کمیته سیاسی مشورتی در نظر گرفته بودند که هر کشور امضاء کننده با انتصاب عضوی نمایندگی دولت خود را داشت و کمیته می‌توانست ارگان‌های فرعی تشکیل دهد این کمیته برای اولین بار در ژانویه ۵۶ در پراگ تشکیل جلسه داد و با جذب نیروهای مسلح آلمان شرقی در نیروهای نظامی مشترک موافقت کرد کمیته سالی دو بار می‌توانست جلسه داشته باشد دو رکن دیگر برای ورشو پیش‌بینی شده بود. یکی کمیسیون دائم که مأمور تهیه توصیه‌ها، در مورد سیاست خارجی بود و دیگری دبیرخانه که از نمایندگان تمام اعضاء شکل می‌گرفت. در دوران جنگ سرد، این پیمان یکطرف تهدید نظامی بود. نیروهای نظامی

---

1 - Warsaw Treaty Organization (Warsawpact)

۲ ـ مدت‌ها سیستم امنیتی اروپای شرقی با معاهدات دوجانبه با اتحاد شوروی تأمین می‌شد ترتیب معاهده دوجانبه حتی قبل از تسلیم آلمان در جنگ دوم صورت می‌گرفت مثل معاهده ۱۲ دسامبر ۱۹۴۳ شوروی و چکسلواکی یا معاهده ۱۱ آوریل ۱۹۴۵ شوروی با یوگسلاوی همچنین معاهده ۲۱ آوریل ۴۵ با لهستان. معاهدات دیگری هم به شکل کمک‌های متقابل وجود داشت که حمایت در مقابل امپریالیسم آلمان بود بعد از پایان جنگ اتحاد شوروی در نظر داشت به طور کلی سازمانی برای امنیت اروپا ایجاد کند در بهار ۱۹۵۴ مولوتف طرحی در کنفرانس برلین داد که دول دیگر آن را رد کردند در ۱۳ نوامبر ۵۴ اتحاد شوروی یادداشتی به ۲۳ کشور اروپائی داد که کنفرانسی با شرکت ایالات متحده در پاریس یا مسکو برگذار شود. مقارن همین زمان موافقتنامه‌های ۲۳ اکتبر ۵۴ در جریان تصویب مجالس مقننه بود تصویب معاهدات پاریس محرکی برای سیستم نظامی اروپای شرقی شد در دسامبر ۵۴ بیانیه مشترکی به تصویب رسید که در آن کشورهای شرکت کننده اعلام کرده بودند که نیروهای مسلحی از جمهوری‌های مختلف زیر نظر فرماندهی واحدی تشکیل خواهند داد.

۳ ـ متن پیمان ورشو عنوان معاهده دوستی و همکاری و کمک متقابل دارد اکثر مواد پیمان مشابه پیمان اتلانتیک است مدت اعتبار پیمان بیست سال مع‌الوصف تصریح شده که اگر برای امنیت مشترک اروپا پیمانی جمعی و کلی منعقد شود پیمان ورشو اعتبار نخواهد داشت. در این پیمان فرماندهی مشترک پیش‌بینی شده بود. در حالیکه در پیمان ناتو هنوز چنین فرماندهی در نظر نگرفته بودند. با اینکه این پیمان برای دفاع از کشورهای اروپای شرقی در برابر تهاجم احتمالی غرب به وجود آمده بود لیکن تاکنون نیروهای این پیمان برای سرکوبی نهضت‌های استقلال طلبانه در مجارستان ۱۹۵۶ و چکسلواکی در ۱۹۶۸ و لهستان به کار گرفته شد.

کشورهای عضو ورشو تحت فرماندهی واحدی قرار داشتند که از بدو تأسیس یک مارشال روسی بود رئیس ستاد مشترک این نیروها هم یک نفر روسی و مرکز فرماندهی مسکو بود در شورای فرماندهی و ستاد مشترک وزیران دفاع و رؤسای ستاد شرکت می‌کردند. کشورهای عضو پیمان ورشو در ۲۵ فوریه ۱۹۹۱ در بوداپست جمع شدند تا در خصوص چگونگی انحلال رسمی آن تصمیم بگیرند و قرار شد در کنفرانس دوم هلنسیکی که در مارس ۱۹۹۲ تشکیل می‌شود تصمیم قطعی گرفته شود بنا به تقاضای اتحاد شوروی مقرر شد اسناد مربوط به توقف فعالیت‌های نظامی پیمان محرمانه بماند.

شورای شمال[1]

در سال ۱۹۵۲ در جهت تنظیم روابط و همکاری‌های فرهنگی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای شمال اروپا این شورا را پایه‌گذاری شده و اعضای آن عبارتند از: دانمارک، فنلاند، ایسلند، نروژ و سوئد. شورای شمال مرکزی برای اجلاس ندارد و به ترتیب در هر یک از کشورهای عضو تشکیل می‌شود. شورای شمال در جهت حقوقی با یک موافقتنامه بین‌المللی به وجود نیامده مبنای آن قطعنامه‌هائی است که به طور هم‌زمان به تصویب قوای مقننه کشورهای عضو رسیده است شورای شمال دارای یک رکن است که در آن نمایندگان قوای مقننه و مجریه کشورهای عضو شرکت دارند و با همه ارکان مجامع دیگر تفاوت دارد و چون در این رکن نمایندگان دولت‌ها حق رأی ندارند شورا توانسته هویت اصلی خویش را حفظ کند و نمایندگان پارلمان کشورهای عضو تصمیم‌گیر باشند.

هر یک از کشورهای عضو دارای ۱۶ کرسی هستند به ایسلند ۵ کرسی اختصاص یافته است در واقع شورا یک کنفرانس بین‌المجالس است. با اینکه صلاحیت گسترده‌ای دارد از قدرت تصمیم‌گیری واقعی محروم است فقط در مسائل مربوط به منافع مشترک کشورهای عضو توصیه می‌کند و کشورهای عضو در قبال توصیه آزادی کامل دارند در

---

1 - Nordic Council

اول ژوئیه ۱۹۶۲ معاهده‌ای برای همکاری پنج کشور عضو انعقاد یافت.
کارشناسان شورا به تقلید از معاهده بازار مشترک اروپا طرحی برای اتحاد اقتصادی تهیه کردند.

اتحادیه بنه‌لوکس

اتحادیه بنه‌لوکس به وضعی که در حال حاضر می‌باشد با معاهده گمرکی ۵ سپتامبر ۱۹۴۴ بنا نهاده شده و سه دولت در تبعید بلژیک، لوکزامبورگ و هلند تصمیم به چنین اتحادی گرفتند بعد از رفع اشغال این سه کشور معاهده را در ۱۹۴۷ تصویب نمودند و با پروتکل‌های دیگری و معاهده سال ۱۹۵۸ اتحادیه را کامل کردند وحدت اقتصادی سه کشور مرحله به مرحله پیشرفت نمود. ارکان اتحادیه عبارت است از کمیته وزیران که بر اجرای معاهدات نظارت دارد هر کشوری دارای یک رأی است و امتناع هر کشور از رای مانع اتخاذ تصمیم نیست ـ شورای مشورتی بین‌المللی که ناشی از قوای مقننه سه کشور است دولت‌ها از طریق کمیته وزیران با این شورا رابطه دارند ـ شورای اتحادیه اقتصادی که مجری تصمیمات کمیته وزیران است و فعالیت کمیسیون‌های مختلف را هماهنگ می‌سازد. شورای مشورتی اقتصادی و اجتماعی که با ۲۷ عضو علی‌البدل تشکیل شده و در صورت تقاضای کمیته وزیران در مسائل مختلف اتحادیه اعلام نظر می‌نماید ـ مجمع داوری که اختلاف اعضاء را در خصوص مقررات اتحادیه تصمیم می‌گیرد. دیوان دادگستری بنه‌لوکس که با معاهده سال ۱۹۶۵ به وجود آمده و به رویه قضائی در اجرای مقررات اتحادیه شکل می‌دهد. دیوان از ۹ عضو تشکیل می‌شود سه دادستان با دیوان همکاری دارند کمیته وزیران می‌تواند نظر مشورتی دیوان را در مسائل حقوقی بخواهد و هرگاه دادگاه‌های کشور عضو به مسأله‌ای رسیدگی کردند که آن مسأله در ارتباط با سه کشور است از دیوان نظر می‌خواهند.[1]

---

۱ ـ کشورهای عضو بنه‌لوکس نمی‌توانند میزان مبادلات خود را تغییر دهند مگر با توافق قبلی، اتباع سه کشور با هم برابرند هر یک از کشورهای عضو در قبال کالاهای کشور دیگر همان مقرراتی را در نظر می‌گیرد که برای کالای خود وضع کرده‌است این اتحادیه در مجموعه وسیع‌تری که جامعه اقتصادی اروپا است ☞

اتفاق بالکان

منطقه بالکان مشخصاتی دارد که در گذشته کوشش‌هائی را برای اتحاد کشورهای آن می‌طلبیده است. قبل از جنگ جهانی دوم از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰ کشور ترکیه و رومانی و یوگسلاوی و یونان گرد هم آمدند و اتحادی را به وجود آوردند در ۱۹۵۳ معاهده انکارا و معاهده ۱۹۵۴ بلد اتحاد دیگری بین ترکیه و یوگسلاوی و یونان بوجود آمد وآنها را در جهات سیاسی و همکاری به هم نزدیک ساخت ولی حوادث مربوط به قبرس و مقابله یونان و ترکیه این اتحادیه را متلاشی ساخت معاهده ۱۹۵۳ آنکارا تضمینی برای حل مشکلات بین‌المللی سه‌کشور به وجود آورده بود و معاهده بعدی شورائی دائم از وزرای خارجه سه دولت پیش‌بینی کرده بود که می‌بایست سالی دو بار اجلاس داشته باشد مع‌الوصف در معاهده بلد شورای مشورتی از اعضائی به تعداد مساوی از سه کشور در نظر گرفته شد بود. و در این شورا وقتی نظر مشورتی تصویب می‌شد که اکثریت اعضاء هر هیأت نمایندگی آن را پذیرفته باشند و در هر هیأت جداگانه رأی‌گیری می‌شد و اعضاء تابع نظر دولت متبوع خود نبودند.

کمیته بین‌الدول مهاجرت[1] (ایکم)

در سال ۱۹۵۱، ۱۶ کشور اروپائی کمیته‌ای را در خصوص مسأله مهاجرت که مورد نیاز زمان بود در بروکسل پایه گذاشتند و تا سال ۱۹۸۰ بیشتر جنبه اروپائی داشت و از فراریان و مهاجرین اروپائی حمایت می‌کرد و از این به بعد وسعت کار کمیته به کل مهاجرین کشورها توسعه نیافته سرایت نمود مقر آن هم در ژنو و از ۱۹۸۱ اعضای آن عبارتند از آرژانتین، اسرائیل، آلمان غربی، اتریش، السالوادر، افریقای جنوبی، امریکا، اوروگوئه، اکوادر، ایتالیا، بلژیک، شیلی، قبرس، کستاریکا، کلمبیا،لوکزامبورگ، مالت،

☞ داخل شده سه کشور روابط خود را با کشورهای دیگر براساس سیاست مشترکی تنظیم می‌نمایند و معاهداتی در مورد امور گمرکی و بازرگانی خارجی با هم تنظیم کرده‌اند. ایجاد این اتحادیه نتیجه سابقه مطالعه طولانی است زیرا هلند و لوکزامبورگ در ۱۸۱۵ اتحادیه شخصی داشتند و در ۱۹۲۱ بین بلژیک و لوکزامبورگ پیمان اقتصادی منعقد شده بود.

1 - Intergovernmental Committee for Migration

نروژ، نیکاراگوا، هلند، هندوراًس و ونزوئلا، کشورهای اسپانیا، انگلستان، استرالیا، تایلند، ترکیه، ژاپن، سان‌مارینو، کانادا، گواتمالا، مصر و واتیکان نیز به عنوان ناظر در آن شرکت دارند.

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه[1] O.A.C.D

در ۱۹۶۱ به منظور افزایش رشد اقتصادی و ایجاد شغل و کمک به توسعه اقتصاد جهانی این سازمان پایه‌گذاری شد و جای سازمان همکاری اقتصادی اروپا راگرفت و با این ترتیب فعالیتش فراتر از قارهٔ اروپا گردید. مرکز آن در پاریس و اعضای آن از ۱۹۸۲ عبارتند از اتریش، استرالیا، آلمان شرقی، اسپانیا، امریکا، ایتالیا، ایرلند، انگلستان، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، زلاندنو،ژاپن، دانمارک، سوئد، سوئیس، فرانسه، فنلاند، کانادا، لوکزامبورگ، هلند و یونان و یوگسلاوی هم در برنامه‌های آن مشارکت داشت.

انجمن بازرگانی آزاد اروپا[2] (EFTA): انجمن بازرگانی آزاد اروپا (افتا) در سال ۱۹۶۰ با هدف برقراری بازرگانی و تجارت آزاد بین کشورهای عضو و مبادله کالا براساس قرارداد تعرفه ترجیحی به وجود آمد مقر آن در ژنو بوده و فنلاند عضو ناظر است اعضاء اصلی عبارتند از اطریش، دانمارک، انگلیس، نروژ، پرتغال، سوئد وسویس.

سازمان‌های قاره افریقا

در قرن ۱۹ افریقا مرکز تاخت و تاز استعمارگران بود به طوری که در اوایل قرن بیستم کشور مستقلی در این قاره دیده نمی‌شود و امروز مردم این قاره استعمار کهن را پشت سر گذاشته اما با استعمار جدید دست و پنجه نرم می‌کنند بیش از پنجاه کشور با مرزبندیهای گوناگون به وجود آمده‌اند و برای خود سازمان‌ها و تشکیلاتی به وجود

---

1 - Organization for Economic cooteration and development.

2 - European Free Trade Association

آورده‌اند. در این قاره حدود یکصد سازمان کوچک و بزرگ بعد از استقلال و در راه استقلال شکل گرفته ما در اینجا تعدادی از آنها را که از شهرت بیشتر برخوردارند و اثر زیادتری داشته‌اند مرور می‌کنیم.

۱ ـ فدراسیون مالی: کشورهای سنگال، سودان، داهومی و ولتای علیا در ۱۹۵۹ وقتی که هنوز جزو جامعه فرانسه بودند و استقلال کاملی پیدا نکرده بودند اساسنامه‌ای نوشتند ولی فقط سنگال و سودان به این فدراسیون تحقق بخشیدند و آن هم در سال ۶۰ متوقف گردید.

۲ ـ اتحادیه گمرکی: در ۱۹۶۰ چهار کشور جمهوری افریقای مرکزی ـ کنگو ـ چاد ـ گابون ـ این اتحادیه را پایه‌گذاری کردند اما گابون منصرف شد و بقیه هم نتوانستند آن را یک سازمان جدی محکم سازند.

۳ ـ اتحادیه افریقای غربی: شورای اتحاد افریقای غربی بعد از کنفرانس ۱۹۵۹ ابیجان با شرکت دول ساحل عاج، داهومی، ولتای علیا و نیجر به وجود آمد این سازمان که اتحادیه ساحل بنین هم گفته شده شورائی است که بر اتفاق نظر راسای جمهوری و مجالس مقننه این کشورها طرح‌ریزی شده همکاری‌های فنی و اقتصادی را به وجود آورده و اتحادیه گمرکی بین کشورها را باعث شده از ۱۹۶۰ دبیرخانه دائمی در کوتونو (شهر بزرگ داهومی = بنین) تشکیل داده است قدیمی‌ترین سازمان افریقایی است.

٤ ـ اتحادیه‌های گمرکی و اقتصادی افریقای غربی: منظور از اتحادیه‌های گمرکی و اقتصادی افریقای غربی پنج سازمانی است که با هدف وحدت گمرکی در غرب افریقا بیشتربین کشورهای مستعمره سابق فرانسه شکل گرفته است.

الف ـ با پیمان ۹ ژوئن ۱۹۵۹ که بعد با پیمان ۳ ژوئن ۱۹۶۶ تکمیل گردید اتحادیه گمرکی و اقتصادی کشورهای افریقای غربی شکل گرفت ابتدا شش کشور از جمله سنگال و سودان که اتحادیه مالی را تشکیل داده بودند آن را امضاء کردند. و بعد هفت کشور داهومی، ساحل عاج، سنگال، مالی، موریتانی، ولتای علیا، در عضویت باقی ماندند. هدف این سازمان در وحدت تعرفه گمرکی بود ارکان آن شورای وزیران، کمیته

کارشناسان، و دبیرخانه بود.

ب ـ با پیمان ۱۲ مه ۱۹۶۲ اتحادیه پولی افریقای غربی به وجود آمد که متضمن واحد پولی مشترک و مؤسسه نشر اسکناس است فرانسه تبدیل این پول را به فرانک تضمین کرده در سال ۶۳ توگو به اعضاء اضافه شد. و در اثر خروج موریتانی از منطقه فرانک دچار بحران شد.

ج ـ در ۲۱ مه ۱۹۷۰ و با معاهده‌ای که در سال ۱۹۷۲ در باماکو امضاء شد جامعه اقتصادی افریقای غربی پدید آمد هفت کشور (سنگال ـ ساحل عاج ـ مالی ـ موریتانی – نیجر ـ ولتای علیا) عضویت دارند هدف آنها ایجاد یک منطقه مبادله آزاد و برطرف کردن اختلافات است در آوریل ۱۹۷۳ سران کشورهای عضو پروتکل‌های مربوطه را در ابیجان امضاء کردند مقر این جامعه در اوگادوگو واقع در ولتای علیا است.

د ـ با معاهده ۲۸ مه ۱۹۷۵ لاگوس جامعه اقتصادی کشورهای افریقای غربی به وجود آمد که ۱۵ کشور عضو دارد و از حوزه کشورهای مستعمره سابق فرانسه فراتر رفته و به کشورهای مستعمره سابق انگلیس رسیده (یعنی سیرآلئون، غنا، گامبیا و نیجریه را هم در برگرفته) این جامعه که بیش از ۱۲۰ میلیون جمعیت را در برمی‌گیرد دارای منابع عظیم انرژی است.

هـ ـ در اکتبر ۱۹۷۶ تعدادی از کشورهای حوزه رودخانه مانو اتحادیه گمرکی بنیاد نهادند و نام آن را اتحادیه رودخانه مانو گذاشتند مرکز آن در لیبریا است.

۵ ـ **سازمان‌های افریقای شرقی:** افریقای شرقی در استعمار انگلیس بوده است از ۱۹۲۰ بریتانیا در فکر بود سرزمین‌های این بخش یعنی اوگاندا، تانگانیکا، زنگبار و کنیا را متشکل سازد و آنها را تحت یک رژیم اداره نماید. بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۷ کمیسیون عالی برای افریقای شرقی تشکیل داد اما پس از استقلال سازمانی به نام خدمات مشترک افریقای شرقی ایجاد شد و در این منطقه به تدریج سازمان‌هائی به شرح زیر شکل گرفت:

الف ـ در ۶ ژوئن ۱۹۶۷ کنیا، اوگاندا و تانزانیا (تانگانیا و زنگبار) قراردادی را امضاء

کردند و طی آن جامعه افریقای شرقی و بازار مشترک مربوط به آن را به وجود آوردند.ارکان این جامعه عبارتند از مجمع عالی، که از سران سه کشور تشکیل می‌شود شورای وزیران و مجمع قانونگذاری مشترک، که از ۲۷ نماینده پارلمان و تعدادی وزراء شکل گرفته و دیوان دادگستری. به علاوه این جامعه دارای ۵ شورا بوده که در زمینه‌های مختلف فعالیت داشتند تشکیلات این جامعه بیش از توان آن بود و بنابراین دوام نیافت.

ب ـ در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۶ با قراردادی که زئیر و رواندا و بروندی امضاء کردند جامعه اقتصادی کشورهای حوزه دریاچه‌های بزرگ را به وجود آوردند.

ج ـ در دسامبر ۱۹۸۱ با قرارداد لوزاکا، ۱۵ کشور افریقای شرقی و جنوبی منطقه مبادلات ترجیحی را تأسیس کردند.

د ـ در ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ با اعلامیه‌های آروشا و لوزاکا کنفرانس همکاری و توسعه افریقای جنوبی با ۹ عضو تشکیل شد دبیرخانه دائم آن در بوتسوانا است.

ه ـ براساس توافق ژانویه ۱۹۸۶ جیبوتی شش کشور افریقائی به خاطر مبارزه با خشکی طبیعت و توسعه مناطق شرق افریقا اتحادیه‌ای را به وجود آوردند که مرکز آن در جیبوتی است.

۶ ـ سازمان‌های افریقای مرکزی: در افریقای مرکزی هم تلاش برای اتحاد وجود داشته معاهده دسامبر ۱۹۶۴ برازاویل باعث ایجاد اتحادیه گمرکی و اقتصادی افریقای مرکزی مرکب از چهار کشور افریقای استوائی و جمهوری کامرون گردید این معاهده بعد از ۵ سال ثمربخش گردید.

هر کشور دیگر افریقائی هم می‌تواند به آن بپیوندد اهداف این اتحادیه عبارت است از ایجاد نظامی واحد برای برنامه‌های صنعتی، تنظیم مقررات سرمایه‌گذاری ایجاد گمرک واحد با یک تعرفه مشترک.**۷ ـ سازمان‌های قاره‌ای افریقا:** منظور سازمان‌هائی است که تمام افریقا را دربرگیرد در این رابطه همواره کوشش‌هائی وجود داشته و سازمان‌هائی تشکیل گردیده است.

الف ـ گروه کازابلانکا در ژانویه ۱۹۶۱ سران کشورهای مصر، لیبی، غنا، مراکش، مالی،

در کازابلانکا جمع شدند و منشور افریقائی تنظیم و تصویب کردند که اصول کنفرانس ۱۹۵۵ باندونگ را دربرداشت در این گروه چند کمیته مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی وجود داشت کشورهای عضو این گروه چندان هماهنگ نبودند و به همین جهت در ۱۹۶۳ به دنبال کنفرانس آدیس‌آبابا از بین رفت.

ب ـ گروه مونرویا در ۱۹۶۱ درمقابل گروه کازابلانکا شکل گرفت تنها کمیسیونی از کارشناسان فعالیت این گروه را شکل می‌داد. شباهت‌هائی که این گروه با گروه کازابلانکا داشت پیش‌بینی می‌شد که درهم ادغام شوند و یک سازمان افریقائی واحد رابه وجود آوردند.

ج ـ در ۱۹۵۹ دوازده کشور افریقائی فرانسوی زبان تصمیم به همکاری گرفتند درکنفرانسی که در یائونده تشکیل شد سازمانی به نام اتحادیه افریقا و مالاگاسی را به وجود آوردند و معاهده‌ای بر این اساس امضاء کردند برای این اتحادیه ارکان شورا، دبیرخانه، و چند کمیته فنی را پیش‌بینی کردند در ۷ سپتامبر ۱۹۶۱ در کنفرانس تاناناریو کار کنفرانس یائونده تکمیل گردید سیاست این اتحادیه راکنفرانس سران که حداقل دو بار در سال تشکیل می‌شد تعیین می‌نمود دبیرخانه اتحادیه در کوتونو بود کشورهای عضو متعهد بودند که بین خود نمایندگان سیاسی مبادله نمایند و می‌توانستند جمعاً در یک کشور بیگانه یک هیأت نمایندگی داشته باشند و در سازمان ملل هم یک نماینده داشتند. این اتحادیه تدابیری اندیشید که مسائل دفاعی را هماهنگ سازد و فرماندهی واحد نظامی داشته باشد در زمینه مسائل اقتصادی چند نهاد تخصصی تأسیس نمود این اتحادیه هواپیمائی افریقا را تأسیس کرد با تمام این پیشرفت‌ها اتحادیه در این وسعت و قدرت باقی نماند و در ۱۹۶۴ با فکر تأسیس پان افریقائی محدودیتی در حد انحلال پیدا کرد.

د ـ **سازمان مشترک افریقا و مالاگاسی:** کشورهای افریقائی فرانسه زبان براساس عامل فرهنگی زبان اتحادیه جدیدی بنا نهادند در واقع شکل جدیدی از اتحادیه افریقا و مالاگاسی بود. کنگو لئوپولدویل در ۱۹۶۵ به این سازمان راه یافت و موریتانی از آن خارج

شد. این سازمان در کنفرانس نواک شوت سازمانی معرفی شد که در محدوده سازمان وحدت افریقا همبستگی کشورهای افریقائی و مالاگاسی را طلب می‌کند. منشور سازمان همکاری افریقا و مالاگاسی در ژوئن ۱۹۶۶ در تاناناریو امضاء گردید. این سازمان ۱۵ کشور عضو داشت و با پیوستن موریس در ۱۹۶۹ عنوان سازمان مشترک افریقا، مالاگاسی و موریس را پیداکرد. بعضی کشورها که علاقه زیادی به فرهنگ فرانسه و در نتیجه ارتباط نزدیک با فرانسه داشتند در سالهای ۷۲ و ۷۳ این سازمان را ترک گفتند و عبارتند از زئیر کنگو، کامرون، چاد و ماداگاسکار.

سازمان وحدت افریقا[1]

در سال ۱۹۶۳ رهبران سی کشور افریقائی در شهر آدیس‌آبابا اجتماع کردند و به منظور رسیدن به وحدت و هماهنگ کردن امور سیاسی. دفاع از حق حاکمیت کشورهای عضو و ریشه‌کن ساختن استعمار این سازمان را به وجود آوردند[2]. افریقای جنوبی به لحاظ سیاست خاص نژادپرستی در این سازمان عضویت ندارد و اکنون اعضای آن از

---

1 - Organization Of African Unity

رئیس جمهور گینه در اواخر سال ۶۲ پیشنهاد کرد کشورهای افریقائی بدون توجه به دسته‌بندیها و گروه‌هائی که دارند و هرگز به وحدت نمی‌رسند سازمان واحدی تشکیل دهند. به همین جهت کمیته‌ای سیاسی از ۷ کشور افریقائی با هدایت رئیس جمهور گینه تشکیل شد و مقدمات کنفرانس آدیس‌آبابا را فراهم ساخت.

۲ ـ ابتکار و دعوت با هیلاسلاسی امپراطور حبشه بود و با کنفرانس ۱۵ مه ۶۳ آدیس‌بابا سازمان وحدت افریقا تولد یافت اما فکر وحدت افریقا به سالها قبل از آن می‌رسد هنگامی که سرزمین‌هائی از استعمار انگلیس یا فرانسه آزاد می‌شدند برای رفع مشکلات فنی و سیاسی و اقتصادی به گونه‌ای بهم نزدیک می‌گردیدند قوام نکرومه از غنا و ناصر از مصر سیاست همسوئی برای استعمار زدائی داشتند و به نوعی همبستگی می‌اندیشیدند. در دسامبر ۶۰ به ابتکار هوفوئه بوئینی رئیس جمهور ساحل عاج کشورهای اکثراً فرانسوی زبان جدا شده از استعمار فرانسه گروه برازاویل رابه وجود آوردند در سال ۶۱ تعدادی از همین کشورها در شهر یائونده مرکز کامرون جمع شدند و اتحاد افریقائی مالاگاش را به وجود آوردند و به ابتکار سلطان محمد پنجم شاه مراکش تعدادی ازکشورهای افریقا در کازابلانکای مراکش جمع شدند و گروه کازابلانکا را پایه گذاشتند. قوام نکرومه که بیشتر برای کل افریقا حرف می‌زد باتفاق گینه و مالی منشور اتحادیه کشورهای افریقائی را امضاء نمودند (۲۹ آوریل ۶۱) در دسامبر ۶۱ تعدادی کشورها گروه برازاویل را به وجود آوردند بنابراین به هنگام تشکیل کنفرانس آدیس‌آبابا سابقه گروه‌بندی با هدف وحدت در افریقا وجود داشت و همان کشورها بودند که منشور افریقا را امضاء کردند.

پنجاه کشور گذشته است. علاوه از کشورها سازمان خلق افریقای جنوبی (سواپو) و جبهه آزادی بخش پولیساریو به عضویت آن پذیرفته شدند.

اصولی که در منشور سازمان وحدت افریقا پذیرفته و اعلام گردید عبارت است از:

اصل برابری کامل بین تمام کشورهای عضو، اصل عدم دخالت در امور داخلی کشورها، اصل حل مسالمت‌آمیز اختلافات، اصل احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها به علاوه در منشور وحدت افریقا قتل‌های سیاسی و فعالیت‌های مخرب را محکوم نمودند و سیاست عدم تعهد و اقدام برای آزاد کردن مستعمرات را هدف قرار دادند. سازمان وحدت افریقا طی عمر خود سی کنفرانس سران داشته که آخرین آن در تیر ۷۲ (ژوئن ۹۳) در قاهره برگذار گردید[1] سازمان وحدت افریقا از زمان تأسیس تاکنون با مشکلات و مسائل پیچیده بسیار مواجه شده و فرازو نشیب‌های بسیار داشته است جنگ‌های داخلی کنگو (زئیر فعلی) در سال‌های ۶۵ - ۶۳ - جنگ بیافرا در نیجریه ۷۰ - ۶۷، جنگ‌های جنوب سودان، جنگ در انگولا، در جریان کنفرانس لوزاکا ۱۹۷۰ در موضوع فروش اسلحه به افریقای جنوبی شکافی عمیق بین اعضاء پیدا شد ۸ کشور از محکومیت فروشندگان اسلحه خودداری کردند - در جریان جنگ داخلی انگولا هر یک از همسایگان به یکی از طرفین درگیر کمک می‌کردند در جریان کنفرانس فوق‌العاده ۱۹۷۶ سه جناح ایجاد شد[2]

اساسنامه سازمان وحدت افریقا در ۱۹۷۹ مورد تجدیدنظر واقع شد ارکان آن عبارتند از کنفرانس سران، شورای وزرای خارجه، کمیسیون‌های تخصصی، کمیسیون سازش و داوری، دبیرخانه دائمی. کنفرانس سران رکن عالی سازمان بوده و سالی یکبار اجلاس عادی دارد شورای وزراء خارجه هرسال دو بار تشکیل می‌شود. کمیسیون‌های

---

۱ - بعد از کنفرانس آدیس‌آبابا سال ۶۳ کنفرانس قاهره ۶۴، کنفرانس اکرا ۶۵، آدیس‌آبابا ۶۶، کینشازا ۶۷، الجزایر ۶۸، و بالاخره کنفرانس هائی در رباط، آدیس‌آبابا، مگادیشو، کامپالا، لیبرویل تشکیل گردید.

۲ - یکی از جناح‌ها خواهان محکوم کردن افریقای جنوبی به سبب دخالت نظامی در انگولا جناح دوم خواهان محکومیت کشورهای خارجی بخصوص کوبا به لحاظ کمک به جنبش‌های توده‌ای بود و جناح سوم از ۲۲ کشور تشکیل می‌شد که حامی سوسیالیزم بودند این کشورها عبارت بودند از الجزایر، داهومی، بوروندی، کومور، کنگو برازاویل، غنا، گینه، گینه بیسائو، لیبی، سومالی، چاد، تانزانیا.

تخصصی این سازمان عبارتند از کمیسیون بهداری بهداشت، کمیسیون اقتصادی و اجتماعی، کمیسیون آموزش و فرهنگ، کمیسیون دفاع و کمیسیون علمی و تحقیقاتی. کمیسیون خاص سازش و داوری سعی می‌کند اختلافات کشورهای افریقائی را از راه مسالمت حل و فصل نماید و بالاخره دبیرخانه آن تحت سرپرستی یک دبیرکل انجام وظیفه می‌نماید. همه کشورهای افریقا غیر از افریقای جنوبی عضویت آن را دارند. تمام اعضاء سازمان وحدت افریقا از یک سیاست پیروی نمی‌کنند و خط‌مشی واحدی در همه مسائل ندارند[1]. با وجود این در سایه همین وحدت و همین سازمان اقدامات زیادی را

---

۱ ـ کمیسیون میانجیگری و سازش و داوری این سازمان که از ۲۱ عضو تشکیل شده و اعضای آن را کنفرانس سران برای پنجسال انتخاب می‌کند در حل اختلافات گسترده بین کشورهای افریقائی ناتوان مانده است ـ کمیته کسب آزادی هم که سعی داشته بین نهضت‌های آزادی طلب متعدد افریقا هماهنگی به وجود آورد نقش پراهمیتی ایفا نکرده است.
دبیرخانه سازمان که در آدیس‌آبابا است از ادارات سیاسی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی، آموزشی و فرهنگی مطبوعاتی و اطلاعاتی، تشریفات و امور اداری تشکیل شده است. سازمان فقط یک قدرت معنوی دارد که از افکار عمومی مردم افریقا نیرو می‌گیرد غالباً تصمیمات سازمان به علت عدم همکاری یکی از کشورهای طرف دعوا بدون اجرا باقی می‌ماند به همین جهت غالباً به صدور قطعنامه و یا توصیه‌نامه اکتفا می‌کند شورای وزیران در اجلاس ۱۹۶۴ در اختلافات مرزی اتیوپی و سومالی به هر دو کشور توصیه نمود اختلاف خود را به طور مسالمت‌آمیز حل و فصل نمایند و قطعنامه‌ای گذراند تا از سوخت‌گیری هواپیماها به قصد افریقای جنوبی امتناع نمایند و مجازات‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی علیه این کشور اعمال کنند و از دولت انگلیس خواست مانع تشکیل دولت اقلیت سفیدپوست رودزیا شود. در سال ۶۴ وضع نامطلوب کنگو را مورد توجه قرار داد و کمیسیونی برای حل مشکلات آن به وجود آورد در سال ۶۵ کمیته‌ای برای رسیدگی به وضع رودزیا تشکیل داد و مسأله سازمان دفاع افریقا مطرح شد. درسال ۶۶ اختلاف ارضی سومالی و اتیوپی را مطرح نظر قرار داد و قطعنامه‌ای در فیصله اختلاف آنها صادر کرد در سال ۶۷ که مقارن جنگ‌های داخلی نیجریه و قیام بیافرا بود کوشش در حل آن نمود در همین اجلاس برای اولین بار مسأله اختلاف اسرائیل و کشورهای عرب مطرح شد در مورد وضع ناگوار ۷۵۰ هزار پناهنده افریقائی کنفرانس چهار جانبه‌ای با عضویت سازمان وحدت افریقا، کمیسیون اقتصادی برای افریقا وابسته به سازمان ملل و کمیسرعالی سازمان ملل برای پناهندگان و بنیاد هامر شولد تشکیل گردید این کنفرانس پیشنهاد کرد هر یک از کشورهای افریقا تعدادی از پناهندگان را بپذیرد و به آنها آموزش کار بدهند. در سال ۶۸ بر لزوم خروج نیروهای بیگانه از اراضی اعراب تاکید کرد در سال ۶۹ به هر دو طرف متخاصم در نیجریه توصیه کرد فوراً آتش‌بس اعلام کنند و تصمیم گرفت سندیکای واحدی از کارگران افریقا تشکیل شود و قطعنامه‌ای درباره رفع استعمار در افریقا تصویب نمود و همکاری ناتو با رژیم نژادپرست افریقای جنوبی و پرتغال و رودزیا را محکوم نمود و همین روند تاکنون در برابر مسائل افریقا ادامه داشته است کار عمده سازمان مجهز کردن افکار عمومی جهان است که خود کار مهمی است زیرا نیروی افکار عمومی جهانی است که می‌تواند متجاوزین برقدرت را متوقف سازد ـ بعضی موارد هم اختلاف بین اعضاء سازمان را حتی از صدور قطعنامه بازداشته چنانچه در سال ۷۳ اختلاف شدید لیبی و اتیوپی همه مسائل را تحت‌الشعاع قرار داد. در بحث مسائل غالباً پای ابرقدرتها ☜

انجام داده‌اند در مسأله کنگو، لئوپولدویل سازمان مواجه با مشکل شد و نتوانست برای آن راه حل پیدا کند. در قبال قضیه صحرای غربی با بحران روبرو شد زیرا مراکش با حضور نماینده پولیساریو شدیداً مخالف بود و به محض اینکه در ۱۹۸۴ جمهوری عربی صحرا به عضویت سازمان وحدت افریقا درآمد مراکش از این سازمان خارج شد.

گروه کشورهای خط مقدم جبهه[1]

پنج کشور سیاه‌پوست نشین ناحیه جنوبی آفریقا به خاطر مقابله در برابر تجاوزات رژیم نژادپرست افریقای جنوبی جبههٔ واحدی را پایه گذاشتند و از اهداف آنها این است که به جنبش‌های آزادی بخش در کشورهای افریقای جنوبی کمک کنند و همچنین برای استقلال نامیبیا همفکری کنند این کشورها عبارتند از: تانزانیا، آنگولا، موزامبیک، زامبیا، بوتسوانا، زیمبابوه نیز پس از استقرار حکومت اکثریت سیاهپوستان به این جبهه پیوسته است.

اتحادیه اقتصادی و پولی جنوب افریقا[2] (SAEMU): اتحادیه اقتصادی و پولی جنوب افریقا (سائمو) بین رژیم نژادپرست افریقای جنوبی و کشورهای بوتسوانا، لسوتو و سوازیلند تشکیل شده هدف از آن ایجاد یک اتحادیه گمرکی، برابری پول رایج و تبادل نظر در امور اقتصادی کشورهای عضو می‌باشد.

اتحادیه گمرکی کشورهای غرب افریقا[3] (UDEAO): اتحادیه گمرکی کشورهای غرب

☞ به میان کشیده می‌شود و مسأله بزرگ می‌شود و سازمان از حل آن عاجز می‌ماند به علاوه کشورهای افریقا تازه از استعمار آزاد شده‌اند مردم آنها به حفظ استقلال نهایت اهمیت را می‌دهند و افکارعامه نمی‌پذیرد دخالتی در کار آنها حتی از جانب سازمان صورت گیرد و به علاوه تجربه کافی هم ندارند. قدرت کشورهای افریقائی از اقتصاد یا نیروی نظامی نیست بلکه همه‌اش از احساسات استقلال‌طلبی است که افکار جهانی را هم به همراه دارد.

1 - Front line States
2 - South African Economic and Monetary Union
3 - Union Douaniere desetats d' African Unifica

افریقا (اودئائو) در ۱۹۶۶ تأسیس شد[1] اعضاء آن عبارتند از بنین (داهومی سابق)، ساحل عاج، مالی، موریتانی، نیجر، ولتای علیا وسنگال. این اتحادیه دارای یک شورای وزیران یک کمیته کارشناسان و یک دبیرخانه است بین بعضی از این کشورها یک اتحادیه پولی نیز ایجاد شده که پول آنها را متحدالشکل و در نرخ مساوی می‌کند و یک مؤسسه مشترک نشر اسکناس هم دارند.

جامعه اقتصادی کشورهای غرب افریقا[2] (ECOWAS): جامعه اقتصادی کشورهای غرب افریقا (اکرواس) در سال ۱۹۷۵ تأسیس شده مرکز آن لاگوس است و از جمله اهداف آن همکاری اقتصادی و ایجاد اتحادیه گمرکی بین کشورهای عضو و فراهم آوردن شرایط قراردادهای منطقه‌ای است. اعضای آن عبارتند از: بنین، ساحل عاج، سیرالئون، توگو، غنا، کیپ ورد، گینه، گینه بیسائو، لیبریا، مالی، موریتانی، نیجر، نیجریه، ولتای علیا.

سازمان‌های قاره آسیا:

آسیا در تشکیل سازمان‌ها مثل امریکا و افریقا و اروپا نیست در این راه سابقه طولانی ندارد بخش عمده‌ای از سازماندهی در این قاره مربوط به امریکا و اروپا است.

اقیانوسیه هم همین وضع را دارد و بنابراین با چنین شناختی به سراغ سازمان‌های این دو قاره می‌رویم.

۱ ـ آنزوس: براساس معاهده‌ای شکل گرفت که ابتکار آن با ایالات متحده آمریکا بود و بین این کشور و استرالیا و زلاندنو در ۱۹۵۱ منعقد شد. در آن زمان مذاکرات صلح و معاهده با ژاپن صورت می‌گرفت آنزوس سازمانی کامل نیست رکن اصلی و مهم آن شورای وزیران خارجه یا نمایندگان آنها است. این شورا در هر زمان که لازم باشد تشکیل

---

۱ ـ کشورهائی که سابقاً مستعمرات افریقای غربی فرانسه بودند در سال ۱۹۵۹ اتحادیه گمرکی تشکیل دادند و در ۱۹۶۶ کامل شد.

2 - Economic Community of West African States

جلسه می‌دهد و نخستین آن در ۱۹۵۲ در هونولولو بود.

۲ـ آتاسه یا سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی: این سازمان با معاهده سپتامبر ۱۹۵۴ مانیل به وجود آمد که نقش اصلی با ایالات متحده امریکا بود در این زمان موافقتنامه‌های ژنو امضاء شده بود و بحران هندوچین پایان گرفته بود طبق معاهده مانیل هر یک از امضاء کنندگان تعهد داشتند که تهاجم به منطقه را متوقف نمایند

۳ـ دیگر سازمان‌های آسیا:

الف ـ آسا (A.S.A) که براساس بیانیه ۳۱ ژوئیه ۱۹۶۱ بانکوک به وجود آمد که اتحاد کشورهای آسیای جنوب شرقی را همراه داشت تایلند، فیلیپین و مالزی عضو آن بودند هدف اصلی این سازمان حفظ منطقه در برابر نظام‌های کمونیستی بود اما ظاهراً عنوان همکاری اقتصادی و فرهنگی و مالی را داشت این سازمانی ساده بود هر سال اجلاس از وزرای خارجه سه کشور و یک کمیسیون دائم در کوالالامپور، با سفراء تایلند، و فیلیپین و وزیر خارجه مالزی داشت.

ب ـ مافیلیندو که براساس موافقتنامه‌های ژوئن و اوت ۶۳ به وجود آمد و کشورهای اندونزی، فیلیپین و مالزی عضو آن بودند اما به دلیل اختلافات سیاسی بدون هیچگونه فعالیتی متوقف ماند.

ج ـ آسه‌آن[1] (ASEAN) در ژوئیه ۱۹۶۷ پس از سقوط سوکارنو در اندونزی به وجود آمد وزرای خارجه سنگاپور، فیلیپین، مالزی، اندونزی و تایلند تدارک آن را دیدند[2] این

---

1 - Association of South East Asian Nations.

۲ ـ هدف اصلی این اتحادیه تقویت پیمان نظامی سیتو بود که در ۱۹۵۴ به عنوان جلوگیری از توسعه و نفوذ کمونیزم در جنوب شرقی آسیا تشکیل شده بود. آسه‌آن در ابتدا بهبود وضع اقتصادی کشورهای عضو را هدف قرار داده بود، پس از پیروزی ویتنام و انحلال پیمان سیتو در ۱۹۷۳ رنگ نظامی و سیاسی گرفت و امریکا مصمم شد تا به طرق مختلف آن را تقویت نماید. کشورهای آسه‌آن برای تقویت همکاری اقتصادی و آزادی تجارت بین خود موافقت‌نامه‌هائی را امضاء نمودند که بعضی از آنها به اجرا درنیامده است. طرح‌های صنعتی آسه‌آن پس از کنفرانس بالی (bali) ۱۹۷۶ به‌اجراگذاشته شد در ۱۹۸۰ در مانیل موافقتنامه کشاورزی امضاء شد و بانکی تأسیس گردید در ۱۹۸۲ طرح سرمایه‌گذاری مشترک تصویب گردید شرکای مهم تجاری آسه‌آن عبارتند از: ژاپن، امریکا و بازار مشترک اروپا آسه‌آن با مساحت بیش از سه میلیون کیلومترمربع

سازمان از ۱۹۸۴ برونئی را نیز به عضویت پذیرفت هدف سازمان برقراری آرامش در منطقه و ایجاد همکاری‌های سیاسی و اقتصادی و علمی بین کشورهای عضو است از حمایت کامل غرب بخصوص امریکا برخوردار است.

د ـ اتحادیه جنوب آسیا برای همکاری: در ۱۹۸۰ رئیس جمهور بنگلادش نامه‌ای به رهبران شش کشور واقع در منطقه جنوب آسیا نگاشت و آنها را به همکاری فراخواند در سال بعد مدیران کل وزارتخانه‌های خارجه این کشورها با تشکیل جلساتی هدف را دنبال کردند و در نتیجه در اوت ۱۹۸۳ اعلامیه‌ای در دهلی‌نو به امضاء رسید که این همکاریرا مطرح بوده در دسامبر ۱۹۸۵ سازمان جدید بین‌المللی در داکار بنگلادش موجودیت یافت که دارای کنفرانس سالانه سران، و اجلاس وزرای خارجه که دو بار در سال تشکیل می‌شود. و دبیرخانه دائم در کاتماندو، هفت کشور عضو این سازمان‌اند و دنباله همان اتحادیه جنوب آسیا است هدف آن تقویت همکاری‌های متقابل و ایجاد هماهنگی بین نظریات کشورهای عضو در قبال مسائل مربوط به منافع مشترک در مجامع بین‌المللی است این کشورها تابحال توانسته‌اند در مسائل مخابرات ـ و روش و غیره پیشرفت نمایند. هندوستان مایل است این همکاری در تجارت و صنعت و انرژی هم گسترش یابد اما دیگر کشورهای عضو چندان موافق نبوده‌اند.

هـ ـ آپکو ـ سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام: در سال ۱۹۸۹ به دعوت استرالیا وزراء خارجه و بازرگانی ۱۲ کشور (استرالیا ـ زلاندنو شش کشور عضو آسه‌آن ـ ایلات متحده امریکا، ژاپن، کانادا، کره جنوبی) در کانبرا جمع شدند تا اصول اولیه موافقتنامه بازرگانی و اقتصادی را تنظیم و تصمیم گرفتند سازمان جدیدی به نام همکاری

☞ جمعیتی بیش از سیصد میلیون نفر را دربرگرفته در سومین اجلاس سران آسه‌آن در دسامبر ۱۹۸۶ مانیل، طرح منطقه جنوب شرقی آسیا به عنوان یک منطقه آزاد و بی‌طرف مورد رسیدگی قرار گرفت اولین گام آن تحریم استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در منطقه بود در حالیکه اندونزی و مالزی از آن حمایت داشتند تایلند، فیلیپین و سنگاپور آن را رد نمودند. کمیته دائمی آسه‌آن هر دو ماه یک بار تشکیل می‌شود ریاست کمیته را هر یک از کشورهای عضو برای یک سال به عهده دارند. اجلاس وزرای آسه‌آن هر سال یک بار تشکیل می‌شود.

اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام به وجود آورند اما کشورهای عضو از تسلط آمریکا و ژاپن هراس دارند.

سازمان عمران منطقه‌ای[1] (آر. سی. دی)

در ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ ه) کشورهای ایران، ترکیه و پاکستان به منظور توسعهٔ ارتباطات جهانگردی و امور صنعتی و تجاری این سازمان را پایه گذاشتند. این سه کشور هر یک دعاوی داشتند که حل آن در چارچوب پیمان سنتو ممکن نبود ترکیه در مورد تضمین حقوق ترک‌های قبرس ـ پاکستان در مورد کشمیر و اختلاف با هند و ایران در مسائل با کشورهای تندرو عرب و اثرات آن در خلیج‌فارس ـ بنابراین سه کشور موقع را مناسب دیدند که پیوندهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را مستحکم کنند و به اجلاس سران سه کشور در ۱۹۶۴ در استانبول انجامید و در مورد اصول زیر توافق نمودند (همکاری بین اطاق‌های بازرگانی سه کشور ـ جریان آزادانه‌ترکالا بین سه کشور ـ ایجاد پروژه‌های مشترک ـ همکاری در زمینه‌های ارتباطی ـ همکاری در زمینه فرهنگی و جهانگردی) و لازم دیدند یک شورای وزیران مرکب از وزرای خارجه یا سایر وزیران ـ یک شورای برنامه‌ریزی منطقه‌ای مرکب از رأسای سازمان‌های برنامه سه کشور داشته باشند. سازمان یک دبیرخانه در تهران یک اطاق صنایع و بازرگانی مشترک و شش کمیته تخصصی دارد. طرح‌ها را ابتدا این کمیته‌ها بررسی می‌کردند و بعد شورای برنامه‌ریزی نظر می‌داد و بعد در شورای وزیران تصمیم‌گیری می‌شد دبیرکل برای سه سال به تناوب از اتباع سه کشور انتخاب می‌شود و دارای سه معاون که از هر کشور یک نفر انتخاب می‌شد در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ ایران به علت افزایش فوق‌العاده درآمد نفت روابط اقتصادی خود را باکلیه کشورهای جهان گسترش داد به بسیاری ازکشورها وام داد و یاکمک نمود وام‌های دراز مدت در اختیار مصر ـ هند - افغانستان گذاشت و با بسیاری کشورها در طرح‌های مشترک وارد شد و از جمله به دو کشور پاکستان و ترکیه هم پیمان وام‌های دراز

---

1 - Regional Cooporation For development (R.C.D)

مدت مفصل داد.

شورای آسیایی و اقیانوس کبیر[1] (اسپاک)

در سال ۱۹۶۶ کشورهای غیرکمونیست آسیای جنوب شرقی و حوزه اقیانوس کبیر این شورا را پایه گذاشتند و مقر آن شهر بانکوک و اعضای آن استرالیا، تایلند، تایوان، کره جنوبی، زلاندنو و فیلیپین می‌باشند.

سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی[2] (سیتو)

در ۱۹۵۴ نمایندگان استرالیا، آمریکا، فرانسه، انگلستان، زلاندنو، پاکستان، فیلیپین و تایلند این سازمان را با امضای قراردادی به وجود آوردند مقر آن در بانکوک بود در ۱۹۶۵ پاکستان به خاطر عدم حمایت سیتو، از آن خارج شد و با سرنگونی رژیم ویتنام جنوبی در ۱۹۷۵ این سازمان کارآیی خود را از دست داد و منحل شد.

سازمان پیمان مرکزی (سنتو)

در ۱۹۵۸ کشورهای عراق و ترکیه پیمان نظامی بغداد را امضاء کردند و در همان سال ایران و پاکستان و انگلستان به آن پیوستند و آمریکا به عنوان عضو ناظر درکنار پیمان بود در ۱۹۵۹ با دگرگونی وضع عراق و شروع حکومت عبدالکریم قاسم عراق از این پیمان خارج می‌شد و نام پیمان مرکزی به آن دادند و مقر آن که در بغداد بود به آنکارا انتقال یافت. در سال ۱۹۷۶ به دلیل عدم حمایتی که سنتو از پاکستان در مسأله بنگلادش داشت این کشور از آن کناره‌گیری نمود. و با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آثار این پیمان محو شد[3].

---

1 - Asian and Pacific Council (A.S.P.C)

2 - South East Asia Treaty Organization (S.E.A.T.O)

۳ ـ مراجع شود به تاریخ سیاسی معاصر ایران نوشته دکتر سید جلال‌الدین مدنی جلد دوم.

شورای همکاری خلیج فارس[1]

در سال ۱۹۸۰ هنگامی که جنگ عراق و ایران در جریان بود ۶ کشور جنوب خلیج‌فارس به هم نزدیک شدند و با هدف مقابله با صدور انقلاب اسلامی ایران این شورا را پایه گذاشتند مرکز شورا در شهر ریاض و اعضای شورا عبارتند از: امارات متحده عربی، بحرین، عربستان سعودی، عمان، قطر و کویت.

جامعه ملل مشترك‌المنافع[2]

جامعه‌ای است که در زمان حاضر کشورهائی آزادانه در آن عضویت یافته‌اند و بیشتر براساس علائق مشترک اقتصادی شکل گرفته‌اند. نقطهٔ اصلی این جامعه انگلستان است که روزگاری بر همهٔ این سرزمین‌های مشترك‌المنافع تسلط کامل داشت ولی تحولات جهانی و بیداری ملل از یک طرف و سیاست خاص انگلستان از طرف دیگر باعث شد که به نحوی نقاط پیوند حفظ گردد این جامعه از سال ۱۹۳۱ با عنوان کشورهای مشترك‌المنافع بریتانیا در جهت ادامه همکاری و نفوذ انگلیس بر مستعمراتی که مستقل می‌شدند تأسیس گردید و با گسترش روزافزون استقلال این کشورها به وضع حاضر رسیده است[3]. با این ترتیب کامن ولث جامعه‌ای بین‌المللی است و مللی آن را

---

1 - Cooperation Council of (Persian) GULF

2 - Common Wealth of Nations

۳ ـ جامعه مشترك‌المنافع انگلیس یک شبه وضع فعلی را پیدا نکرده بلکه محصول دهها سال تدبیر و دوراندیشی سیاستمداران زمامدار انگلیس در مقابل سرزمین‌هایی بوده است که به نحوی از انحاء در دوران سیادت مطلق بحری انگلستان بر آنها تسلط یافت. به عبارت دیگر انگلستان استعمارگر در سایهٔ سیاست پذیرش اوضاع و احوال جدید و با بهره‌گیری از عوامل باقی گذاشتهٔ دوران استعمار توانسته است در قرن حاضر هم لااقل روابط اقتصادی و بهره‌گیری از منابع این سرزمین‌ها را حفظ کند و همچنان با کشورهایی که از حیث ساختار اجتماعی و هویت سیاسی و فرهنگ عمومی با هم فاصلهٔ بسیاری دارند آنها را در جامعهٔ مشترك‌المنافع همراه خویش نگاه دارد. و همین نقطهٔ پیچیده‌ای است که در جامعه مشترك‌المنافع کشورهایی مثل کانادا، استرالیا و زلاند جدید در کنار بنگلادش و گامبیا و نائورو می‌بینیم انگلستان توانسته است درطول زمان به میزانی که مبارزه و عکس‌العملی درمقابل آن کشور وجود داشته نرمش و انعطاف نشان بدهد وقتی در ۱۷۷۶ مردمان سیزده مهاجرنشین امریکای شمالی شورش کردند و مستقل شدند سیاست‌مداران انگلستان برای بعد از آن درس گرفتند و با هوشیاری تحولات دیگر مستعمرات را تحت نظر گرفتند کانادا از جمله طلایه‌داران این تحول بود که مردم در ۱۸۳۷ دست به شورش زدند از یک طرف شورش با بی‌رحمی ☞

تشکیل داده‌اند که از نظر حقوقی وضع یکسانی دارند. مرکز کامن ولث که در واقع یک وزارت امور خارجه، به صورت دوستانه‌ای بود و در سال ۱۹۳۵ به وجود آمده بود و از ۱۹۴۸ نام مرکز روابط کامن ولث گرفته بود در ۱۹۶۸ منحل شد و ادارات آن در وزارت امور خارجه انگلیس در بخش واحدی به نام مرکز امور خارجه کامن ولث ادغام گردید. کامن ولث امروز دبیرخانه‌ای دارد که در لندن است و کارمندانش از اتباع کشورهای عضو می‌باشند عنوان ریاست کامن ولث درتمامی کشورهای عضو به پادشاه بریتانیا اطلاق

☞ قلع و قمع شد از طرف دیگر مملکت انگلستان در ۱۸۳۹ لُرد درهام (lord durham) را روانه ساخت تا راه مسالمت و دلجوئی را تسطیح نماید و در نتیجه کانادا در ۱۸۴۰ دارای قانون اساسی جدیدی شد و مجلس قانونگذاری آن کشور در سال بعد مسؤولیت‌های حکومت را تعیین نمود ولی سیاست خارجی در اختیار انگلستان باقی ماند. و سرانجام قانون اساسی ۱۸۶۷ که به تصویب پارلمان وستمینستر هم رسید کانادا در شکل دامینیون (dominion) باقی ماند وضعی مشابه در زلاندنو در ۱۸۵۲ و در استرالیا در ۱۹۰۰ پیش آمد و آنها هم عنوان دامینیون یافتند در ۱۹۰۹ اتحادیه افریقای جنوبی که از اتحاد بین دو مستعمره پیشین بریتانیاناتال (natal) کاپ (Cap) و دو کشور بوئر یعنی ترانسوال (Transval) و ارانژ(Orange) تشکیل شده بود همین تحول پیش آمد و با این ترتیب می‌بینیم قبل از ۱۹۱۴ پنج منطقه از مستعمرات بریتانیا (کانادا، استرالیا، افریقای جنوبی، زلاندنو و ارض جدید عنوان دامینیون یافتند) که سه منطقه اول در قالب حکومت فدرال و دوتای آخر حکومتی بسیط یافتند.

در جنگ جهانی اول هنگامی که بریتانیا به آلمان اعلان جنگ داد دمینیون‌ها هم در وضع جنگی قرار گرفتند قوای کانادا در جبهه غرب و نیروهای استرالیا و زلاندنو در جبهه شرق و تسلیحات افریقای جنوبی برضد مستعمرات آلمانی افریقا به کارگرفته شد. و در ۱۹۱۶ نخست وزیران دمینیون‌ها در کابینهٔ جنگی دولت پادشاهی شرکت نمودند کابینهٔ جنگی یک رکن مشورتی برای انگلیس بود در کنفرانس سلطنتی ۱۹۱۷ دمینیون‌ها به عنوان ملل خودمختار کامن ولث بریتانیا شناخته شدند و هندوستان نیز در کنار آنها قرار گرفت و در سیاست خارجی هم به نوعی صاحب حق شناخته شدند درکنفرانس صلح ۱۹۱۹ در وضعیت مخصوص پیچیده‌ای مشارکت داشتند. مثلاً گاهی در غیاب نخست‌وزیر بریتانیا نخست وزیر کانادا ریاست نمایندگی امپراطوری بریتانیا را به عهده می‌گرفت و دمینیون‌ها و هند بعد از آن به عضویت اصلی جامعهٔ ملل درآمدند. مطالعه و بررسی دمینیون‌ها مستلزم یک تحقیق گسترده است. استقلال روزافزون دمینیون‌ها به هنگام جنگ دوم جهانی آشکار شد هر دمینیون جداگانه اعلان جنگ داد و حتی ایرلند اعلان بی‌طرفی در جنگ نمود و ژاپن هم به هر یک از دمینیون‌ها جداگانه اعلان جنگ داد در طول جنگ اقدامات دیپلماتیک دمینیون‌ها با اعزام نماینده که کمیسرعالی نامیده می‌شد انجام می‌گرفت و بالاخره دمینیون‌ها با ایالات متحده امریکا پیمان‌های دوجانبه بستند این روند تا به آنجا پیش رفت که ملاحظه می‌شود درکنفرانس دسامبر ۱۹۴۵ مسکو، کانادا، درکمیسیون نظارت به عنوان کشور مستقلی که دارای اسرار اتمی است شرکت می‌نماید.

جامعه مشترک‌المنافع در ۱۹۴۹ از پادشاهی انگلیس، کانادا و زلاندنو و افریقای جنوبی و پاکستان و سیلان تشکیل می‌شود که همه اعضای آزاد و برادر و برابرند و در جستجوی صلح و آزادی و پیشرفت با یکدیگر همکاری می‌کنند و از همین سال بر افراد اعضاء اضافه می‌شود زیرا اکثر سرزمین‌ها از حالت استعمار خارج می‌گردند و به عضویت جامعه مشترک‌المنافع در می‌آیند.

می‌شود. اگر در واقع بخواهیم کامن ولث را در تقسیم‌بندی‌های کشورهای جهان قرار بدهیم در وضعی است که در هیچیک از طبقه‌بندی‌ها جای نگرفته و هیچ‌گونه شباهت واقعی با سازمان‌های سیاسی موجود یا سازمان‌های در حال ایجاد قرار ندارد بلکه جامعه‌ای است که کشورهایی آن را تشکیل داده‌اند که قبلاً در استعمار بریتانیا بوده‌اند و اکنون نیز با حفظ استقلال و موقعیت خاص داخلی و سیاست خارجی نه چندان دور از انگیس با هدف حفظ منافع دراین جامعه حضور دارند[1] و بعضی ازکشورها هم به تدریج از آن خارج شده‌اند[2]. جامعه کشورهای مشترک‌المنافع بخشی از جامعه جهانی است با جمعیتی در حدود $\frac{1}{4}$ جمعیت جهان مساحت کشورهای عضو این جامعه حدود ۲۷ میلیون کیلومتر مربع می‌باشد ساختار سیاسی کامن ولث شگفت‌انگیز است و همانطور که نخستین دبیرکل کامن ولث اظهار داشته کامن ولث علیرغم اتحادیه‌هایی که براساس اصول جغرافیائی و نژادی و مذهبی و عقیدتی یا اقتصادی شکل می‌گیرند نهادی است که هدفش گسترش تفاهم بین اقوام مختلف می‌باشد[3].

---

۱ ـ در سال ۱۹۸۲ علاوه بر انگلستان ۴۳ کشور در جامعه مشترک‌المنافع شرکت داشتند کشورهایی که ملکهٔ انگلیس را به عنوان ریاست تشریفاتی کشور خود پذیرا هستند عبارتند از: استرالیا، باهاما، باربادوس، بلیز، پاپوا، گینهٔنو، تووالو، جامائیکا، جزایر سلیمان، زلاند نو، سنت‌لوسیا، سنت وینسنت، کانادا، گراندا و موریس کشورهایی که شاه انگلیس را فقط در رأس جامعه پذیرا هستند و در عین حال خود دارای رئیس جمهور یا پادشاه می‌باشند عبارتند از: اوگاندا، بنگلادش، تانزانیا، ترینیداد و توباگو، تونگا، زامبیا، زیمبابوه، ساموئا، سریلانکا، سینگاپور، سوازیلند، سیرالئون سیشل، دومینیکا، فیجی، قبرس، گامبیا، غنا، کنیا، گویان، کریباس، لسوتو، مالاوی، مالت مالزیا، نیجریه، نائورو، هند و انگواتو مستعمرات باقیمانده انگلستان نیز جزء جامعه بوده ولی از حق عضویت برخوردار نیستند.

۲ ـ از جمله اتحادیه افریقای جنوبی از مه ۱۹۶۱ که به صورتی جمهوری درآمد و قانون اساسی خود را تغییر داد عضو کامن ولث به شمار نمی‌آید زیرا باید پس از تغییر وضع تقاضای عضویت می‌نمود ولی چون سیاست تبعیض نژادی افریقای جنوبی مورد انتقاد اکثر اعضای کامن ولث بود نخست وزیر افریقای جنوبی تقاضای عضویت را پس گرفت. پاکستان در ۱۹۷۱ خود را از عضویت این جامعه آزاد ساخت قبل از ایندو ایرلند در ۱۹۴۹ ازکامن ولث خارج شد.

۳ ـ مراجعه شود به:

Smith, The new Common Wealth its Constitutian Stevens landers 1964.

جامعه کشورهای غیرمتعهد[1]

بسیاری از کشورها انتظار داشتند بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال کامل برسند و در جهات اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی خود تصمیم‌گیر باشند امّا با مقابله‌ای که دو گروه از کشورها به رهبری امریکا و اتحاد شوروی آغاز نمودند آنها را مأیوس ساخت به عبارت دیگر شروع جنگ سرد بعضی از سران کشورها را به این فکر انداخت که باید جدای از قطب غرب و شرق برای خود چاره‌اندیشی نمایند تشکیل اجتماع کشورهای آسیائی و افریقائی در باندونگ در سال ۱۹۵۵ تلاشی در این جهت بود. به دنبال آن رهبران کشورهای هند، یوگسلاوی، مصر، غنا، اندونزی با سیاست نزدیکی که در همین جهت داشتند و با هدف استعمارزدائی و وحدت بین کشورهای غیروابسته و آزاد از دو ابرقدرت به صلح و امنیت بین‌المللی کمک کنند. اولین کنفرانس غیرمتعهدها را در سال ۱۹۶۱ با شرکت ۲۵ کشور در شهر بلگراد تشکیل دادند[2]. و با این ترتیب جامعه غیرمتعهدها شکل گرفت. کشورهایی می‌بایست عضو این جامعه باشند که در مقابل بلوک شرق و یا بلوک غرب متعهد نباشند و در پیمان‌های نظامی عضویت نداشته باشند امّا به تدریج بر تعداد اعضای جامعهٔ غیرمتعهد افزوده شد و بسیاری از کشورهایی که به یکی از دو بلوک وابسته بودند نیز به این جامعه وارد شدند و در واقع کمتر عضوی از این جامعه می‌توان نام برد که هیچ‌گونه تعهدی نسبت به دو بلوک نداشته باشد، این جامعه کم‌کم از اهداف اولیه فاصله گرفت. از مجموع فعالیتی که غیرمتعهدها در ۳۴ سال گذشته داشته‌اند می‌توان تشکیلات ذیل را برای آن شناسائی نمود[3].

الف ـ کنفرانس سران که علی‌الرسم هر سه سال یک بار باید در یکی از کشورهای عضو اجلاس داشته باشد و بعد از اولین کنفرانس ۱۹۶۱ بلگراد، کنفرانس دوم در ۱۹۶۴ در

---

1 - Non Aligned Countries

۲ ـ مراجعه شود به کتاب غیرمتعهدها از باندونگ تا هاوانا نوشته دکتر سید جلال‌الدین مدنی سال ۱۳۵۸ در این کتاب تحولات مربوط به جامعه غیرمتعهد و سیاست خارجی ایران پس از انقلاب با تفصیل شرح داده شده است.

۳ ـ در این کنفرانس دعوت از جانب مارشال تیتو، پاندیت نهرو سرهنگ جمال عبدالناصر که پیشگام در عدم تعهد بودند صورت گرفت و ۲۵ کشور پاسخ مثبت دادند.

قاهره با شرکت ۴۷ کشور[1] و کنفرانس سوم در ۱۹۷۰ در شهر لوزاکای زامبیا با شرکت ۶۵ کشور و کنفرانس چهارم در ۱۹۷۳ در الجزایر با شرکت ۷۵ کشور (در این کنفرانس ۹ کشور به عنوان ناظر و ۱۳ نهضت آزادی‌بخش هم شرکت نمودند) ـ کنفرانس پنجم در ۱۹۷۶ در شهر کلمبو با شرکت ۷۸ کشور. کنفرانس ششم در شهر هاوانا در ۱۹۷۹ با شرکت ۹۶ کشور، کنفرانس هفتم در مارس ۱۹۸۳ در دهلی‌نو با شرکت ۱۰۰ کشور[2] تشکیل گردید.

ب ـ کنفرانس وزرای خارجه که بایستی هر سال یک بار تشکیل شود، بر همین اساس تاکنون اجلاسیه‌هائی داشته است.

ج ـ دفتر اجرائی جامعه غیرمتعهدها که محل استقرار ثابتی ندارد کمیته هماهنگی آن متشکل از ۳۶ کشور عضو که (۱۲ کشور افریقائی ۵ کشور آسیائی ۴ کشور امریکائی و یک کشور اروپائی) انتخاب می‌شوند امور اجرائی و امور مقدماتی دیگر اجلاس‌ها را انجام می‌دهد.

اتحادیه عرب[3] (الجامعة العربیه): اتحادیه عرب در سال ۱۹۴۵ با امضاء پیمانی در مصر بین کشورهای مصر، اردن، سوریه، عراق، عربستان، یمن تأسیس شد هدف از این اتحادیه حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشورهای عضو و همکاری و تعاون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. دیگر کشورهای مستقل عرب زبان به این اتحادیه پیوستند در سال ۱۹۷۹ مصر به دلیل پیمان کمپ دیوید از اتحادیه اخراج گردید و مرکز اتحادیه عرب به تونس انتقال یافت.

---

۱ ـ در این کنفرانس ده کشوراز امریکای لاتین و جامائیکا و ترینیداد و توباگو ناظرینی به جلسات اعزام داشته بودند.

۲ ـ کنفرانس هفتم قرار بود در ۱۹۸۲ در بغداد تشکیل شود ولی بر اثر جنگ ایران و عراق و مخالفت شدید جمهوری اسلامی ایران این کنفرانس در بغداد تشکیل نشد.

3 - The Arab League

سازمان کشورهای صادرکنندۀ نفت[1] (اوپک)

در ۱۹۶۰ به منظور هماهنگی و اتخاذ سیاست‌های مشترک نفتی این سازمان از جانب کشورهای عمده صادرکننده نفت یعنی ایران، ونزوئلا، عربستان سعودی، عراق و کویت به وجود آمد، هدف اوپک در اولین قطعنامه بازگرداندن قیمت نفت خام به سطح قبل از کاهش ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰، مذاکره قبلی شرکت‌های نفتی با دول عضو اوپک در مورد تغییرات قیمت ـ جلوگیری از نوسانات غیرضروری قیمت‌ها وسیله شرکت‌ها، همبستگی اعضاء در صورت اعمال فشار شرکت‌های نفتی به یکی از کشورهای عضو، تنظیم میزان تولید به نحوی که درآمد ثابتی برای کشورهای عضو تأمین گردد[2]. اولین نتیجه اوپک

---

1 - Organization of Petrolium exporting Countries (O.P.E.C)

در مارس ۷۵ کنفرانس سران اوپک در الجزیره تشکیل شد و در اعلامیه پایانی لزوم رفع نابرابریهای موجود در روابط اقتصادی کشورهای در حال رشد و کشورهای توسعه یافته را یادآور شدند و تنظیم یک نظام جدید بین‌المللی عادلانه را تأکید نمودند و هرگونه مسئولیت قیمت‌های نفت در نابسامانی اقتصاد جهانی را مردود شناختند و اعلام نمودند اساس تعیین قیمت نفت با توجه به حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی است و برای تولیدکنندگان و مصرف کنندگان عادلانه هست زیرا هدف حفظ منابع ملی به عنوان یک ماده حیاتی پایان پذیر بوده و مبنای هزینه تهیه انرژی‌های جانشین نفت تعیین گردیده است. در این اعلامیه گفته شده بود بهای ارزان نفت در ۲۵ سال گذشته از عوامل اساسی رشد سریع کشورهای صنعتی بوده و نابسامانی فعلی کشورهای صنعتی از ساختمان اقتصادی این ممالک سرچشمه می‌گیرد. کنفرانس اوپک در سپتامبر ۷۵ ده درصد قیمت نفت را افزایش داد و در همین دوران بود که وزرای نفت اوپک در وین ربوده شدند و حادثه پیش آمده همه اخبار جهان را تحت الشعاع قرار داد.

قیمت نفت از ۱۹۷۴ تا اواخر ۱۹۷۸ افزایش قابل توجهی نداشت و قدرت خرید کشورهای صادرکننده کم‌کم کاهش پیدا کرد در ۱۹۷۹ در بازار جهان کمبود نفت احساس می‌شد حوادث انقلاب اسلامی ایران باعث کاهش صادرات نفت شد قیمت‌ها در بازار بین‌المللی نفت صعود کرد به طوری که معاملات تک‌محمولی ده دلار بیش از معاملات قراردادی انجام می‌گرفت در کنفرانس فوق‌العاده اوپک پس از پیروزی انقلاب در ۱۹۷۹ قیمت حدود ۱۵ دلار برای هر بشکه نفت تعیین شد واعضاء مخیر شدند حق مرغوبیتی بهرنحو صلاح می‌دانند دریافت کنند و این باعث شد قیمت تک محمولی به ۳۵ دلار در هر بشکه برسد در سال ۱۹۸۰ در کنفرانس الجزایر حداکثر قیمت پایه ۳۲ دلار تعیین گردید و حداکثر ۵ دلار برای حق مرغوبیت درنظر گرفته شد، در سپتامبر ۱۹۸۰ کنفرانس وزرای خارجه ـ دارائی و نفت کشورهای‌عضو اوپک در وین تشکیل شد تا درباره کنفرانس سران که بنا بود در نوامبر در بغداد تشکیل‌شود تبادل‌نظرنمایند و در خلال این اجلاس پنجاه و هشتمین کنفرانس فوق‌العاده اوپک تصمیم گرفت با توجه به ذخیره‌سازی که کشورهای صنعتی دارند ده درصد تولید را کاهش دهند در همین اوقات عراق به سرزمین جمهوری اسلامی تجاوز نمود و جنگ شروع شد و کنفرانس سران دربغداد تشکیل نشد. از این به بعد مسأله سقف تولید مطمح نظر قرار گرفت.

۲ ـ در اواخر دهه ۶۰ افکار جدیدی برای خروج اوپک از بن‌بست راه یافت و آن لزوم در اختیار گرفتن حق قیمت‌گذاری نفت خام و ارتباط دادن نفت خام با شاخص بین‌المللی کالاهای صنعتی و مشارکت در

کاهش مخارج بازاریابی و بعد از آن در اختیارگرفتن حق قیمت‌گذاری در مورد نفت خام به طور محدود بود غیر از ۵کشور مؤسس به تدریج ۸کشور قطر (۶۱) اندونزی و لیبی (۶۲) امارت متحده عربی (۶۶)، الجزایر (۶۹)، نیجریه (۷۱)، اکوادر (۷۳)، گابن (۷۵)، به اوپک اضافه شدند و به ۱۳ کشور رسیدند. تشکیلات اوپک در سه رکن کنفرانس، هیئت عامله دبیرخانه خلاصه می‌شود. کنفرانس متشکل از عالیترین مقام سازمان کشورهای صادرکننده و معمولاً از وزرای نفت که رئیس هیات اعزامی است تشکیل می‌شود هیئت عامله مرکب از نمایندگان کشورهای عضو که اجرای تصمیمات کنفرانس را عهده‌دار بوده و بر امور سازمان نظارت دارد، دبیرخانه امور اجرائی را تحت نظارت هیئت عامله انجام می‌دهد، دارای دبیرکلی است که نماینده رسمی سازمان است و از جانب کنفرانس انتخاب می‌شود. به علاوه اوپک دارای کمیسیون اقتصادی است که شرایط بازار را می‌سنجد و عوامل حاکم بر تجارت نفت را بررسی می‌کند و قیمت‌هائی را به کنفرانس پیشنهاد می‌نماید به منظور خنثی کردن تبلیغات علیه اوپک پنجاه و چهارمین کنفرانس اوپک در ۱۹۷۹ آژانس خبرگزاری اوپک را تأسیس نمود. اوپک در ۱۹۷۵ صندوق ویژه

☞ شرکت‌های عامل بود که در قطعنامه ۱۹۶۸ اوپک منعکس شد. در اواخر سال ۱۹۷۰ جهان با مشکلات اقتصادی مواجه بود افزایش تورم بحران سیستم پولی و مالی افزایش سریع مصرف انرژی کاهش برآوردهای مربوط به ذخائر نفتی این عوامل اوپک را تقویت کرد و در قطعنامه دسامبر ۱۹۷۰ کاراکاس با افزایش نرخ مالیات شرکت‌های نفتی در کشورهای عضو اوپک به حداقل ۵۵ درصد و اقدام به افزایش بهای نفت در صورتی که قدرت خرید کشورهای عضو کاهش پیدا کند و انتخاب کمیته سه نفری از جانب اعضاء اوپک برای مذاکره با شرکت‌های نفتی، در اجرای مصوبات کنفرانس تهران از اواسط سال ۱۹۷۱ تقلیل بهای دلار کشورهای عضو اوپک را نگران ساخت و تصمیم به افزایش بهای نفت گرفتند به موجب موافقتنامه ۱۹۷۲ ژنو برای جبران زیان ناشی از کاهش برابری دلار دربرابر پول‌های قوی ۸/۴۹ درصد به بهای اعلان شده نفت اضافه کردند. در ۱۹۷۳ در کنفرانس کویت برای اولین بار اوپک اختیار تعیین یک جانبه قیمت نفت را به دست آورد و توانست بهای اعلان شده را ۷۰ درصد افزایش دهد و به بشکه‌ای ۵ دلار برساند و مجدداً درکنفرانس تهران قیمت بشکه نفت را به ۱۱/۶ دلار رساندند و تحولی عظیم در رابطه صادرکنندگان نفت و شرکت‌های نفت پیش آمد.

جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ تحریم صدور نفت از جانب کشورهای عرب باعث شد روزانه ۴/۵ میلیون بشکه نفت از بازار حذف شود و کشورهای صنعتی را در وضع بی‌سابقه‌ای قرار دهد در آن زمان ایران توانست نفت را با بهای بیش از ۱۷ دلار در بشکه بفروشد کشورهای صنعتی از این رویداد درس گرفتند کشورهای صادر کننده نفت طی چند مرحله در سال ۷۴ نرخ مالیات را به ۸۵ درصد و بهره مالکانه را به ۲۰ درصد رساندند و درآمد خود را افزایش دادند.

اوپک را تشکیل داد تا به کشورهای در حال توسعه کمک نماید. صندوق با سرمایه ۸۰۰ میلیون دلار برابر ۱۰ سنت از صادرات هر بشکه نفت دول عضو شروع به کار کرد. صندوق با قرضه طویل‌المدت به منظور موازنه پرداخت‌های کشورهای جهان سوم و با کمک به سازمان‌های بین‌المللی که هدف کمک به رشد آن کشورها را دارند اقدام می‌نماید.

طبق اساسنامه آن عده از کشورهای صادر کننده که دارای منافع مشترک با اوپک هستند می‌توانند عضو اوپک شوند عضویت اعضاء جدید مستلزم موافقت کلیه اعضای مؤسس و تصویب لااقل سه چهارم کلیه اعضاء می‌باشد.

سازمان کشورهای عربی صادر کننده نفت[1]

در ۱۹۶۸ کشورهای عربی صادر کننده نفت این سازمان را به منظور حفظ منافع خویش تأسیس نمودند و اعضای آن الجزایر، عراق، بحرین، قطر، کویت، لیبی، عربستان، سوریه، و امارات متحده عربی می‌باشند. مقر آن در کویت و در ۱۹۷۹ عضویت مصر به حالت تعلیق درآمد.

سازمان کنفرانس اسلامی[2]

در سال ۱۹۶۲ اتحادیه‌ای از کشورهای اسلامی در مکهٔ معظمه شکل گرفت و در ۱۹۶۶ اولین کنفرانس اسلامی در جده تشکیل شد اهداف آن همکاری، همبستگی و وحدت بین کشورهای اسلامی در زمینه‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، مبارزه با آپارتاید و استعمار و حمایت از ملت فلسطین می‌باشد. اکنون بیش از پنجاه کشور اسلامی[3] در آن عضویت دارند جبهه آزادی بخش فلسطین نیز عضویت کامل این

---

1 - Organization of Arab Petrolium exporting Countries (O.A.P.E.C)

2 - Islamic Conferance Organization (I.C.O)

۳ ـ این کشورها عبارتند از اردن ـ افغانستان ـ امارات متحده عربی ـ اندونزی ـ اوگاندا ـ جمهوری اسلامی ایران ـ پاکستان ـ بحرین ـ برونی دارالسلام ـ بورکینافاسو ـ بنگلادش ـ بنین ـ ترکیه ـ چاد ـ تونس ـ گابن ـ گامبیا ـ الجزایر ـ کومور ـ جیبوتی ـ عربستان سعودی ـ سنگال ـ سودان ـ سوریه ـ سیرالئون ـ سومالی ☞

کنفرانس را دارد.

سازمان در سال ۱۹۶۹ در پایتخت مراکش با اجتماعی که سران آن روز کشورهای اسلامی تشکیل داده بودند اعلام موجودیت نمود. جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که نتیجه آن اشغال بخش‌های وسیعی از اراضی اعراب توسط اسرائیل بود ریشه شکل‌گیری این سازمان است در آن تاریخ ملک فیصل شاه عربستان ابتکار عمل را در جمع‌آوری سران اسلامی به عهده گرفت. کشورهای اسلامی با تنظیم اساسنامه‌ای اهداف[1] سازمان جدید التأسیس را اعلام داشتند. و اصول[2] آن را معین نمودند. مخارج کنفرانس از رده پرداخت سهمیه‌ها و هدایای نقدی توسط کشورها تأمین می‌شود. زبان رسمی سازمان عربی، انگلیسی و فرانسه شناخته شده است. ارکان سازمان کنفرانس اسلامی با اصلاحی که بعداً به عمل آمد[3] عبارت است از:

الف ـ کنفرانس سران کشورهای اسلامی[4]

☞ عراق ـ عمان ـ گینه ـ گینه بیسائو ـ فلسطین ـ قطر ـ کامرون ـ کویت ـ لبنان ـ لیبی ـ مالدیو ـ مالی ـ مالزی ـ مصر ـ مراکش ـ موریتانی ـ نیجر ـ نیجریه ـ یمن.

۱ ـ اهداف سازمان عبارت از ارتقاء همبستگی اسلامی، تحکیم همکاری در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و ترتیب مشورت بین کشورهای عضو در سازمان‌های بین‌المللی ـ تلاش درجهت محو تبلیغات و جدائی‌های نژادی و از بین بردن استعمار در هر شکل آن ـ حمایت از صلح بین‌المللی و امنیت متکی بر عدالت ـ حفاظت اماکن مقدسه و پشتیبانی از مبارزات مردم فلسطین درکسب حقوق و آزاد سازی سرزمین ـ ایجاد محیط مساعد به منظور افزایش همکاری و تفاهم بین کشورهای عضو و سایر کشورهای جهان.

۲ ـ الف تساوی کامل بین کشورهای عضو. ب ـ احترام به حق تعیین سرنوشت و عدم مداخله در امور داخلی کشورهای عضو. ج ـ احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی هر یک ازکشورهای عضو. د ـ حل و فصل اختلاف بین اعضاء از طریق مسالمت‌آمیز مثل مذاکره، میانجی‌گری، آشتی و داوری. هـ خودداری از هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی، وحدت ملی یا استقلال سیاسی هر یک از کشورهای عضو سازمان.

۳ ـ در اجلاس پنجم سران کنفرانس اسلامی ۱۹۸۷ کویت، طی قطعنامه‌ای با اصلاح منشور، دیوان بین‌المللی عدل اسلامی به عنوان رکن چهارم سازمان اضافه شد این اصلاحیه پس از تصویب رسمی $\frac{۲}{۳}$ اعضاء لازم‌الاجراء خواهد بود.

۴ ـ کنفرانس سران مهمترین ارگان سازمان، چند سال یک بار در پایتخت یکی از کشورهای عضو برگذار می‌شود از ۱۹۶۹ تاکنون ۶ کنفرانس رباط ـ لاهور ـ طائف ـ کازابلانکا ـ کویت ـ داکار در سال‌های ۶۹، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۸۷ و ۱۹۹۱ منعقد نموده است.

ب ـ کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی[1]

ج ـ دبیرخانه[2]

د ـ دیوان بین‌المللی عدل اسلامی[3]

دبیرخانه مسؤولیت اجرای قطعنامه‌های مصوب اجلاس سران و وزرای خارجه را به عهده دارد علاوه براین سازمان کنفرانس اسلامی فعالیت‌های دیگری دارد که با تشکیل دفاتر و کمیته‌هائی به ریاست دبیرکل یا معاون او انجام می‌دهد[4]. اما ارگان‌ها و

---

۱ ـ کنفرانس وزرای خارجه هر سال یک اجلاس عادی دارد و تاکنون بیست اجلاس عادی از ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۱ در کشورهای عضو داشته به علاوه در سال ۱۹۸۰ چهار اجلاس فوق‌العاده، در اسلام‌آباد ـ امان ـ فاس ـ نیویورک تشکیل داد.

۲ ـ دبیرخانه از دبیرکل که ریاست کارکنان سازمان را به عهده دارد با جمعی کارمند تشکیل شده مقر آن در جده است. انتخاب دبیرکل با رأی اکثریت برای چهارسال است که غیرقابل تمدید می‌باشد از سال ۱۹۷۱ تاکنون ۶ نفر (تنکوعبدالرحمن از مالزی ـ حسن تهامی از مصر ـ امادو کریم جامی از سنگال ـ حبیب شطی از تونس ـ سید شریف‌الدین پیرزاده از پاکستان ـ حامد الغابد از نیجر دبیر کل شده‌اند.

۳ ـ در منشور سازمان دادگاهی پیش‌بینی نشده بود. اولین بار در اجلاس سوم سران مطرح و اساسنامه آن در اجلاس پنجم سران درکویت به تصویب رسید. برطبق آن مقر دادگاه کویت و متشکل از هفت قاضی است که از طرف وزرای خارجه برای مدت ۴ سال انتخاب می‌شوند. صلاحیت این دادگاه عبارت است از:
الف ـ مسائلی که دولت‌های عضو متفقاً به دادگاه احاله دهند.
ب ـ مسائلی که در معاهدات و پیمان‌های لازم‌الاجراء مقرر می‌گردد.
ج ـ تفسیر معاهدات و پیمان‌های دو یا چند جانبه.
د ـ تحقیق در هر موضوعی از موضوعات حقوق بین‌الملل.
هـ ـ تحقیق در مورد واقعه‌ای که اگر وقوع آن ثابت نشود موجب تزلزل در تعهدات بین‌المللی است.
تاکنون فقط ۷کشور کویت ـ عربستان ـ لیبی ـ اردن ـ قطر ـ مصر و بحرین اساسنامه دادگاه را تصویب کرده‌اند.

۴ـ دفتر اسلامی هماهنگی نظامی با فلسطین، دفتر اسلامی تحریم اسرائیل، کمیته اسلامی نظارت بر تحرکات دشمن صهیونیستی از آن جمله‌اند. طرح هماهنگی نظامی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ۱۹۸۱ در سومین اجلاس سران مطرح و تأسیس دفتری جهت ارزیابی احتیاجات ساف پیشنهاد شد در پانزدهمین اجلاس وزرای خارجه مقرر گردید ظرف شش ماه دفتر شروع بکار نماید مقر دفتر در دبیرخانه در شهر جده است و تاکنون پنج اجلاس داشته است. در سومین اجلاس سران برای به انزواکشاندن اسرائیل‌دفتر اسلامی تحریم اسرائیل پیشنهاد شد این دفتراز شرکت‌هائی‌که بااسرائیل بازرگانی دارندلیست سیاه تهیه می‌کند وبه کشورهای عضو می‌فرستد تا با آنها وارد معامله نشوند و بالاخره در پانزدهمین اجلاس وزرای خارجه به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران برای مراقبت از تحریکات دشمن صهیونیستی کمیته ویژه‌ای تشکیل گردد. این کمیته تحت نظر دبیرکل هنوز مقری ندارد و ایران به عنوان طرح آمادگی تأسیس مقرآن در تهران را اعلام داشته تاکنون ۵ اجلاس داشته اعضای این کمیته ابتدا ایران ـ پاکستان ـ الجزایر ـ نیجر و فلسطین و اخیراً جهت تحرک بیشتر ۸ عضو اضافه گردیده که عبارتند از الیبو (آژانس خبرگزاری‌های اسلامی) ایفا (سازمان رادیو و تلویزیون کشورهای اسلامی) سنگال ـ کویت ـ اردن ـ مالزی ـ مالی.

سازمان‌های وابسته، به سه دسته ارگان‌های فرعی، ارگان‌های تخصصی و سازمان‌های وابسته تقسیم می‌شوند:

الف ـ ارگان‌های فرعی که شرکت در جلسات آنها اجباری بوده و کشورها با عضویت در سازمان در این ارگان‌ها هم حضور خواهند داشت:

۱ ـ مرکز تحقیقات و آموزش اجتماعی و اقتصادی و آماری اسلامی (انکارا)
۲ ـ مرکز اسلامی توسعه تجارت (کازابلانکا)
۳ ـ مرکز تحقیقات و بررسی تاریخ، فرهنگ و هنر اسلامی (استانبول)
۴ ـ کمیسیون بین‌المللی حفاظت از آثار تاریخی اسلامی (استانبول)
۵ ـ مرکز اسلامی آموزش فنی و حرفه‌ای (داکار)
۶ ـ مؤسسه اسلامی علوم و تکنولوژی و توسعه (جده)
۷ ـ مجمع فقه اسلامی (جده)
۸ ـ صندوق همبستگی اسلامی (جده)
۹ ـ صندوق قدس (جده)

ب ـ ارگان‌های تخصصی

۱ ـ بانک توسعه اسلامی (جده)
۲ ـ سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی اسلامی (رباط)
۳ ـ سازمان خبرگزاری‌های بین‌المللی اسلامی (جده)
۴ ـ سازمان رادیو تلویزیون کشورهای اسلامی (جده)
۵ ـ کمیته اسلامی هلال احمر بین‌المللی (بنغازی)

ج ـ سازمان‌های وابسته:

۱ ـ سازمان شهرها و پایتخت‌های اسلامی (مکه)

۲ ـ انجمن اسلامی کشتی‌رانان (جده)
۳ ـ اطاق اسلامی تجارت، صنعت، و تبادل کالا (کراچی)
۴ ـ اتحادیه جهانی بانک‌های اسلامی (قاهره)
۵ ـ اتحادیه اسلامی کارخانجات سیمان (آنکارا)
۶ ـ فدراسیون ورزشی بازی‌های همبستگی اسلامی (ریاض)
۷ ـ اتحاد جهانی مدارس بین‌المللی عربی اسلامی (ریاض)

اساسنامه سازمان کنفرانس اسلامی در سال ۱۳۵۱ به تصویب ایران رسیده و رسماً عضو گردید و رژیم سابق به آن اتکاء داشت به همین جهت پس از انقلاب، جمهوری اسلامی به این سازمان خوشبین نبود و خود را از این سازمان و اعضای آن دور می‌داشت کم کم این سیاست به فعالیت در سازمان تبدیل گردید و حضور در مجامع بین‌المللی را مفید تشخیص داد از ۱۰ اجلاس وزرای خارجه دوران انقلاب در اجلاس نهم مراکش و ۱۲ عراق شرکت نکرد در اجلاس یازدهم اسلام‌آباد تهاجم امریکا در واقعه طبس محکوم از کمک‌های رژیم مصر به امریکا ابراز نگرانی شد، از مردم ایران در مبارزاتشان به منظور ایجاد یک کشور اسلامی حمایت کرد. در اجلاس ۱۳ اوت ۸۲ جمهوری اسلامی در سطح مدیرکل شرکت کرد. و در اجلاس ۱۴ دسامبر ۸۳ داکا (بنگلادش) ایران ایجاد کمیته‌ای جهت مبارزه با مفاسد اخلاقی و بی‌حجابی را پیشنهاد کرد که به اجلاس بعد موکول شد ـ در اجلاس پانزدهم دسامبر ۸۴ صنعا ایران سه مسأله مهم را پیشنهاد کرد تشکیل کمیته نظارت و مراقبت بر تحرکات دشمن صهیونیستی که قبول شد دوم شرایط پایان جنگ تحمیلی و سوم اعتراض به حضور و بازگشت مصر به کنفرانس.

در اجلاس ۱۶ ژانویه ۸۶ فاس مراکش شرکت ایران در سطح رئیس اداره بود و در اجلاس ۱۷ مارس ۸۸ امان هیئتی به ریاست معاون بین‌الملل سازمان تبلیغات شرکت نمود. در جریان این اجلاس هیئت ایران به عنوان اعتراض اجلاس را ترک نمود.

قطعنامه‌ای درباره جنگ تحمیلی و قطعنامه‌ای در مورد کاهش حجاج ایرانی صادر شد.

در اجلاس ۱۸ مارس ۸۹ ریاض که بعد از آتش‌بس بین ایران و عراق بود از حضور ایران استقبال شد پیشنهاد عراق در مورد اسرای جنگی در دستور کار قرار نگرفت ـ نظر ایران در مورد کتاب آیات شیطانی تأئید و حمایت شد و در اجلاس بعد هم موقعیت ایران استحکام بیشتری پیدا نمود.

سازمان کنفرانس اسلامی در جهت تشکیل کمیته و کمیسیون در مسائل مختلف اقدامات زیادی انجام داده که در اینجا تعدادی از این کمیته‌ها را نام می‌بریم ـ کمیته قدس (رباط) که ایران هم عضو آن هست ریاست آن با مراکش و ۱۵ عضو دارد و در ۱۹۷۵ تأسیس شده ـ کمیته دائمی تبلیغات و امور فرهنگی (سنگال) ریاست آن با سنگال و ۱۳ عضو دارد و از آن دو کمیته فرعی اطلاعات و فرهنگی منشعب گردیده ـ کمیته دائمی همکاری‌های اقتصادی و تجاری (ترکیه)، کمیته دائمی همکاری‌های علمی و تکنولوژی (اسلام‌آباد) ـ کمیته اسلامی صلح ـ کمیته ویژه افغانستان ـ کمیته افریقای جنوبی و نامیبیا ـ کمیته همبستگی اسلامی بادام ساحل‌افریقا ـ کمیته چهار جانبه وزراء برای امور مسلمان فیلیپین، کمیته شش‌گانه ارز فلسطین.

۱ ـ قرآن مجید.
۲ ـ نهج‌البلاغه.
۳ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مجموعه قوانین کشور و معاهدات بین‌المللی.
۴ ـ اسناد و مدارک، گزارش‌ها، پیام‌ها، تفسیرها، توضیح حوادث، عملکردها.
۵ ـ حکومت اسلامی امام خمینی، پیام‌ها، سخنرانی‌ها.
۶ ـ تاریخ تمدن ویل‌دورانت، ترجمه اسمعیل دولتشاهی، علی‌اصغر بهرام بیگی و جمعی دیگر، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۷ ـ شخصیت و قیام زیدبن‌علی از سیدابوالفضل رضوی اردکانی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱.
۸ ـ مغز متفکر جهان شیعه امام جعفر صادق(ع) از مرکز اطلاعات اسلامی استراسبورگ ترجمه و اقتباس ذبیح‌اله منصوری.
۹ ـ شیعه در اسلام از سید محمدحسین طباطبائی، تهران ۱۳۵۱.
۱۰ ـ فروغ ولایت، تاریخ تحلیلی زندگی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از جعفر سبحانی.
۱۱ ـ پرتوی از عظمت حسین‌علیه‌السلام، از لطف‌اله صافی از انتشارات کتابخانه صدر تهران
۱۲ ـ فرهنگ معارف اسلامی چهار جلد از دکتر سیدجعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان.
۱۳ ـ حکومت در اسلام، خطبه‌های نماز جمعه، سیدعلی خامنه‌ای جلد اول، انتشارات سازمان صنایع ملی ۱۳۶۲.
۱۴ ـ بررسیهای اسلامی علامه سیدمحمدحسین طباطبائی به کوشش سید هادی خسروشاهی، انتشارات هجرت ۱۳۸۵ قمری.
۱۵ ـ خلاصهٔ تعالیم اسلام علامه سیدمحمدحسین طباطبائی انتشارات کعبه سال ۱۳۶۲.
۱۶ ـ زندگانی امام حسین از زین‌العابدین رهنما چاپ سیزدهم ۱۳۶۰.
۱۷ ـ مبانی علم سیاست، دمکراسی و تحدید قدرت، دکتر حشمت‌اله عاملی چاپ ابن‌سینا
۱۸ ـ شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی از گراهام تی. آلیس، ترجمه منوچهر شجاعی انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴.
۱۹ ـ اسلام و امنیت جهانی از عبداله السّمان، ترجمه و نگارش دکتر علی قائمی از انتشارات شناخت اسلام.

۲۰ ـ بررسی مسائل کلی امامت از ابراهیم امینی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱.
۲۱ ـ خدمات متقابل اسلام و ایران جلد ۱ و ۲ از استاد شهید مرتضی مطهری، چاپ هشتم ۱۳۵۷، دفتر انتشارات اسلامی و سایر آثار.
۲۲ ـ یالتا یا تقسیم جهان از آرتور کنت، ترجمه محمود طلوعی، انتشارات هفته ۱۳۶۵.
۲۳ ـ انسان سیاسی، ولی‌اله یوسفیه نشر از مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
۲۴ ـ سیاست جهان، ای، اف، ک، ارگانسکی ترجمه حسین فرهودی انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴.
۲۵ ـ مبانی علم سیاست جلد ۲، دمکراسی و تحدید قدرت از دکتر حشمت‌اله عاملی، انتشارات ابن‌سینا سال ۱۳۴۶.
۲۶ ـ تاریخ اندیشه اجتماعی بارنز ویکر ترجمه دکتر جواد یوسفیان جلد ۲ ـ نشر همراه ۱۳۷۱.
۲۷ ـ سیاست در اسلام، دکتر ابوالفضل عزتی، انتشارات هدی سال ۱۳۶۱.
۲۸ ـ حقوق بین‌الملل در جهان نامتحد از آنتونیوکاسسه ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان، ناشر دفتر حقوقی بین‌المللی ۱۳۷۰.
۲۹ ـ شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل از جان‌پلامناتز ترجمه دکتر بشیریه.
۳۰ ـ زمینه جامعه‌شناسی از آگ‌برن و نیم‌کف ترجمه دکتر امیرحسین آریان پور ۱۳۴۷.
۳۱ ـ خلافت از دیدگاه امامیه و اهل سنت، علامه امینی، تنظیم و ترجمه از احمد امینی نجفی
۳۲ ـ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی دکتر ابوالفضل قاضی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸.
۳۳ ـ اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، دکتر درّه میرحیدر (مهاجرانی)، ۱۳۵۷.
۳۴ ـ روابط بین‌المللی، اثر راماملکوته و ناراسیمهارائو ترجمه علی صلح‌جو، ۱۳۶۸.
۳۵ ـ تاریخ سیاسی اسلام، از دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۶۰.
۳۶ ـ حقوق بین‌الملل عمومی، دکتر محمد صفدری، ۱۳۴۰ چاپ دانشگاه تهران.
۳۷ ـ حقوق اساسی، نگارش دکتر قاسم‌زاده چاپ ششم تهران ۱۳۳۴ چاپ دانشگاه تهران.
۳۸ ـ تاریخ عقاید سیاسی، از افلاطون تا ماکیاول جلد اول، دکتر محسن عزیری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۳۹ ـ جغرافیای کامل جهان، تألیف حبیب‌اله شاملوئی انتشارات بنیاد.
۴۰ ـ تحولات سازمان ملل متحد، دکتر هوشنگ مقتدر، دانشگاه پهلوی شیراز ۱۳۴۹.
۴۱ ـ راکفلرها، از ویلیام هوفمن مترجم رضا سندگل، انتشارات محراب قلم ۱۳۶۷.

۴۲ ـ تاریخ روابط بین‌الملل، بحرانهای قرن بیستم، از پروفسور پیر رونوون، ترجمه احمد میرفندرسکی.
۴۳ ـ پنج رساله افلاطون، ترجمه محمود صناعی، انتشارات علمی و فرهنگی سال ۱۳۶۱.
۴۴ ـ سیر فلسفه در اروپا،نوشته البرت آوی، ترجمه دکتر علی اصغر حلبی ۱۳۵۷.
۴۵ ـ تاریخ و شناخت ادیان، از دکتر علی شریعتی، از انتشارات تشیع سال ۱۳۵۹.
۴۶ ـ جبر و اختیار، از محمدتقی جعفری، از انتشارات ولی‌عصر.
۴۷ ـ علی ابرمرد تاریخ از ابوالقاسم پاینده، از انتشارات کتابخانه بهجت ۱۳۵۵.
۴۸ ـ آئین بودا، از هانس ولفگانگ شومان، ترجمه ع پاشائی، انتشارات مروارید ۱۳۶۲.
۴۹ ـ انقلاب بزرگ، از دکتر طه حسین، ترجمه احمد آرام و سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی ۱۳۶۳.
۵۰ ـ معمار هستی، از ناصر مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۲.
۵۱ ـ مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌اله کاشانی، گردآورنده م. دهنوی در ۵ جلد سال ۱۳۶۱.
۵۲ ـ دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی در روابط بین‌الملل از دکتر سیدعلی‌اصغر کاظمی انتشارات دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی۱۳۶۵.
۵۳ ـ سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی از دکتر هوشنگ مقتدر انتشارات مقهرس سال ۱۳۷۰.
۵۴ ـ خلع سلاح و سازمان ملل متحد، از دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، چاپ خواندنیها، ۱۳۵۲.
۵۵ ـ رساله درباره آزادی اثر جان استوارت میل ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم ۱۳۶۳.
۵۶ ـ پایان عمر مارکسیسم از ناصر مکارم شیرازی انتشارات نسل جوان.
۵۷ ـ درسهایی از تاریخ سیاسی ایران از سیدحسن آیت حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۳.
۵۸ ـ دیده‌ها و اندیشه‌ها دوازده مقاله و سخنرانی پروفسور فضل‌اله رضا نشر عطائی ۱۳۵۴.
۵۹ ـ وحید بهبهانی از علی دوانی انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲.
۶۰ ـ پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ، اثر پل کندی، ترجمه عبدالرضا غفرانی، ۱۳۷۰.
۶۱ ـ سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، سه جلد انتشارات کتابفروشی زوار ۱۳۴۴.
۶۲ ـ نگاهی‌به تاریخ جهان، جواهرلعل‌نهرو، ترجمه محمودتفضلی سه جلدانتشارات امیرکبیر.
۶۳ ـ حج، از نگاه حقوق بین‌الملل، سیدمحمد خامنه‌ای، پائیز ۱۳۷۱ چاپ کیهان.
۶۴ ـ تاریخ فلسفه سیاسی، دکتر بهاءالدین پازارگاد تألیف و ترجمه در سه جلد ۱۳۳۶.

۶۵ ـ سیر روابط بین‌الملل از قدیم‌الایام تا سازمان ملل، دکتر متین دفتری ۱۳۳۶.
۶۶ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران از بهار، انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۶۳.
۶۷ ـ احزاب سیاسی از دکتر حسن محمدی‌نژاد ۱۳۵۵ انتشارات امیرکبیر.
۶۸ ـ پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت از منصوره اتحادیه (نظام مافی) نشر گستره
۶۹ ـ مبانی سیاست از عبدالحمید ابوالحمد جلد نخست چاپ سوم ۱۳۶۵ انتشارات توس.
۷۰ ـ احزاب سیاسی، موریس دوورژه ترجمه دکتر رضا علومی انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.
۷۱ ـ جهانی از هم گسسته، از الکساندر سولژنیستین، ترجمه کورش بیت‌سرکیس و شهرام پازوکی ـ ۱۳۶۰.
۷۲ ـ گژراهه خاطراتی از تاریخ حزب توده از احسان طبری، انتشارت امیرکبیر ۱۳۶۷.
۷۳ ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران (۷ جلد) از دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، انتشارات سروش ۱۳۶۱ و بعد.
۷۴ ـ اصول حکومت آتن از ارسطو ترجمه دکتر باستانی پاریزی.
۷۵ ـ جمهور از افلاطون ترجمه فؤاد روحانی.
۷۶ ـ سیاست از ارسطو ترجمه دکتر حمید عنایت چاپ سوم ۱۳۵۸.
۷۷ ـ فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی. (۳ جلد) ۱۳۶۶.
۷۸ ـ فقه سیاسی اسلام (دو جلد) ابوالفضل شکوری، نشر حرّ ۱۳۶۱.
۷۹ ـ سیری در اندیشه عرب از دکتر حمید عنایت، ۱۳۵۶.
۸۰ ـ فلسفه قانونگزاری در اسلام از صبحی محمصانی ترجمه رجب‌زاده ۱۳۵۹.
۸۱ ـ تحلیل دمکراسی در امریکا از الکسی دوتوکویل ترجمه رحمت‌اله مقدم ۱۳۵۰.
۸۲ ـ نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر از رنه‌داوید ترجمه صفائی، آشوری، عراقی ۱۳۶۴.
۸۳ ـ شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل از جان پلامناتز ترجمه دکتر بشیریه.
۸۴ ـ اصول حکومت جمهوری از دکتر مصطفی رحیمی ۱۳۵۸.
۸۵ ـ سیاست و غزالی (دو جلد) از هانری لائوست ترجمه دکتر مهدی مظفری ۱۳۵۴.
۸۶ ـ شهریار اثر نیکولو ماکیاولی ترجمه داریوش آشوری ۱۳۶۶.
۸۷ ـ روح‌القوانین از شارل‌منتسکیو، ترجمه علی‌اکبر مهتدی ۱۳۴۹.
۸۸ ـ قانون اساسی در اسلام از ابوالاعلی مودودی، ترجمه محمدعلی گرامی ۱۳۹۷ قمری.
۸۹ ـ امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار از اکبر هاشمی رفسنجانی تهران ۱۳۴۶.
۹۰ ـ خاطرات و خطرات از مهدی قلی هدایت، مخبرالسلطنه تهران ۱۳۴۴.
۹۱ ـ تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم‌الاسلام کرمانی تهران ۱۳۳۲.
۹۲ ـ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة از شیخ محمدحسین نائینی تهران ۱۳۲۸ قمری.

۹۳ ـ نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین از محمد محیط طباطبائی
۹۴ ـ رقابت روسیه و غرب در ایران از جورج لنزوسکی ترجمه اسمعیل رائین ۱۳۵۶ تهران.
۹۵ ـ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، از اسمعیل رائین (سه جلد) ۱۳۴۷ تهران.
۹۶ ـ استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، از ا ـ س ـ ملیکف ترجمه‌سیروس ایزدی ۱۳۵۸.
۹۷ ـ نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، دکتر سیدحسین سیف‌زاده. نشر سفیر، ۱۳۶۸.
۹۸ ـ امارات خلیج‌فارس، پژوهش اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، ترجمه دکتر مهدی مظفری از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.
۹۹ ـ خاطرات رابرت مورفی، ترجمه گنجی نیشابوری، نشر پندار چاپ ۱۳۶۹.
۱۰۰ ـ خاطرات آندره گرومیکو، ترجمه مهوش غلامی، چاپ ۱۳۶۹.
۱۰۱ ـ غرور و سقوط ـ خاطرات سفیر اسبق انگلیس در ایران، سرآنتونی پارسونز ترجمه دکتر منوچهر راستین از انتشارات هفته سال ۱۳۶۳.
۱۰۲ ـ خاطرات ریمون‌آرن، ترجمه دکتر عبدالحسین نیک گهر، انتشارات محمدعلی علمی دو جلد ۱۳۶۶.
۱۰۳ ـ زندگی من، جواهر لعل نهرو، ترجمه محمود تفضلی ۱۳۶۱ انتشارات امیرکبیر.
۱۰۴ ـ خاطرات جنگ جهانی دوم وینستون چرچیل ترجمه تورج فرازمند ۱۳۳۴.
۱۰۵ ـ سیمای جهان سوم، مجله ساوث ترجمه رضا بازرگانی کتاب‌سرا ۱۳۶۶.
۱۰۶ ـ آشنائی با علم سیاست جلد اول کارلتون کلایمررودی و .... ترجمه بهرام ملکوتی انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۱.
۱۰۷ ـ عملکرد یازده ساله دولت محافظه‌کار مارگارت تاچر، از محمد شکرانی، تهران انتشارات وزارت خارجه ۱۳۷۲.
۱۰۸ ـ خداوندان اندیشه سیاسی از مایکل ب فاستر ترجمه دکتر شیخ‌الاسلامی ۱۳۵۸.
۱۰۹ ـ کیمیای سعادت، ابوحامد محمد غزالی، تنظیم به کوشش حسین خدیوجم. انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۵۴.
۱۱۰ ـ مبانی علم وسیاست از دکتر حشمت‌اله عاملی، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۱.
۱۱۱ ـ جامعه شناسی عمومی، دکتر منوچهر محسنی، ناشر کتابخانه طهوری ۱۳۵۵.
۱۱۲ ـ تنظیم معاهدات بین‌المللی در حقوق کنونی ایران از دکتر سیدحسین عنایت، نشر دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی سال ۱۳۷۰.
۱۱۳ ـ خاطرات بوریس باژانوف مترجم دکتر عنایت‌اله رضا، نشر گفتار ۱۳۶۴.
۱۱۴ ـ خاطرات آندره ساخاروف ترجمه مرتضی میرمطهری، انتشارات اطلاعات ۱۳۷۰.
۱۱۵ ـ تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز از علی‌اصغر حلبی انتشارات زوار.

۱۱۶ ـ نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام از محمد محمود صواف، ترجمه و نگارش از سیدجواد هشترودی انتشارات فراهانی تهران ۱۳۴۶.
۱۱۷ ـ ندای سیاه از مارتین لوترکینگ ترجمه منوچهر کیا، سازمان انتشارات لوکس ۱۳۴۴.
۱۱۸ ـ زندگی و مرگ پاتریس لومومبا نوشته پی‌یردوواس ترجمه غلامرضا نجاتی.
۱۱۹ ـ روح ملتها نوشته آندره زیگفرید ترجمه عباس آرام.
۱۲۰ ـ مذهب در اروپا از مهندس مهدی بازرگان.
۱۲۱ ـ غیرمتعهدها از باندونگ تا هاوانا از دکتر سیدجلال‌الدین مدنی ۱۳۵۹.
۱۲۲ ـ زندگی سیاسی ـ اجتماعی ایندیراگاندی ترجمه و اقتباس محمد عبادزاده کرمانی.
۱۲۳ ـ مجموعه مقالات سید محمدحسین طباطبائی کانون انتشارات جیبی ۱۳۳۶.
۱۲۴ ـ تشیع و مشروطیت در ایران از عبدالهادی حائری، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۴.
۱۲۵ ـ گیتاشناسی کشورها، گردآورندگان محمود محجوب، فرامرز یاوری، مؤسسه گیتاشناسی ۱۳۶۲.
۱۲۶ ـ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران از دکتر سید جلال‌الدین مدنی، نشر همراه ۱۳۷۰.
۱۲۷ ـ نهادهای روابط بین‌الملل، کلود آلبرکلییار، ترجمه و تحقیق از دکتر هدایت‌اله فلسفی، نشر نو ۱۳۶۸.
۱۲۸ ـ اصول علوم سیاسی، دکتر رضا علومی، جلد اول ۱۳۴۴.
۱۲۹ ـ تاریخ فلسفه غرب، برتر اندراسل دو جلد ترجمه نجف دریابندری نشر پرواز ۱۳۶۵.
۱۳۰ ـ نظام امامت و رهبری‌از لطف‌اله صافی، ناشر مؤسسه الامام‌المهدی، بنیاد بعثت ۱۳۶۱.
۱۳۱ ـ تأسیسات و سازمانهای بین‌المللی، دکتر جواد صدر سال ۱۳۵۰.
۱۳۲ ـ حقوق بین‌الملل خصوصی، دکتر محمد نصیری، چاپ بانک ملی ایران.
۱۳۳ ـ حقوق اساسی دکتر قاسم قاسم‌زاده نشر ۱۳۳۶.
۱۳۴ ـ مبانی فلسفه دکتر علی‌اکبر سیاسی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۲.
۱۳۵ ـ تاریخ قرن نوزدهم ومعاصر، تألیف دکتر نصراله فلسفی
۱۳۶ ـ تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون تألیف آلبرماله ترجمه رشید یاسمی.
۱۳۷ ـ تاریخ رم تألیف آلبرماله و ژول‌ایزاک ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده.
۱۳۸ ـ حقوق بین‌الملل خصوصی، از دکتر سیدجلال‌الدین مدنی سال ۱۳۶۹.
۱۳۹ ـ تاریخ فلسفه در اسلام، از میان محمد شریف ترجمه زیرنظر نصراله پورجوادی مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۵.

۱۴۰ ـ تاریخ انگلستان اثر اندره موروا ترجمه دکتر غلامعلی قاسمی سال ۱۳۶۶.
۱۴۱ ـ فلسفه اجتماع از والترلیپمن ترجمه محمود فخر داعی از انتشارات مروارید ۱۳۴۳.
۱۴۲ ـ اسناد خانه سدان از اسمعیل رائین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸.
۱۴۳ ـ حجةالحق ابوعلی سینا، از سید صادق گوهرین، نشر کتابخانه ایران.
۱۴۴ ـ جامعه‌شناسی سیاسی، موریس دوورژه ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، ۱۳۶۹.
۱۴۵ ـ لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا و فرهنگ معین دکتر محمد معین.
۱۴۶ ـ سیاست‌نامه یا سیرالملوک تألیف نظام‌الملک چاپ ۱۳۱۰.
۱۴۷ ـ اندیشه‌های اهل مدینه فاضله از ابونصر فارابی ترجمه و تخشیه از دکتر سیدجعفر سجادی ۱۳۶۱.
۱۴۸ ـ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ (۵ جلد) از مهدی بامداد تهران ۱۳۳۲.
۱۴۹ ـ عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، از ابراهیم تیموری تهران ۱۳۳۲.
۱۵۰ ـ مبانی تحلیل سیاسی در اسلام از اسداله بادامچیان تهران ۱۳۷۰.
۱۵۱ ـ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت از فریدون آدمیت تهران ۱۳۴۰.
۱۵۲ – آئینه سکندری از میرزا عبدالحسین آقاخان کرمانی تهران ۱۳۲۴ قمری.
۱۵۳ ـ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده از فریدون آدمیت ۱۳۴۹ تهران.
۱۵۴ ـ هند آزادی گرفت از ابوالکلام آزاد، ترجمه امیر فریدون گرگانی سال ۱۳۴۲.
۱۵۵ ـ جریانهای بزرگ تاریخ معاصر از ژاک‌پیرن، ۶ جلد ترجمه مهندس رضا مشایخی انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۴.
۱۵۶ ـ تلاش آزادی تألیف دکتر باستانی پاریزی، انتشارات نوین ۱۳۵۶.
۱۵۷ ـ ناسیونالیسم ومبارزات ضداستعماری کشورهای افریقای شرقی از دکتر مسعود انصاری، ۱۳۴۷.
۱۵۸ ـ دیپلمات و دیپلماسی، علی آلادویش، علیرضا توتونچیان، انتشارات وزارت خارجه ۱۳۷۲.
۱۵۹ ـ تاریخ سوسیالیسم‌ها، از رنه‌سدی‌یو ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی نشرنو ۱۳۶۶.
۱۶۰ ـ تاریخ معاصر کشورهای عربی از نویسندگان روسی (لازارف ـ کیکتیف ـ سلطانوف و...) ترجمه دکتر محمدحسین روحانی انتشارات توس ۱۳۶۷.
۱۶۱ ـ تاریخ امریکا، تالیف آندره موروا، ترجمه نجفقلی معزی چاپ اقبال ۱۳۴۰.
۱۶۲ ـ تاریخ جهانی ش. دولاندلن ترجمه احمد بهمنش دانشگاه تهران ۱۳۶۷.
۱۶۳ ـ تاریخ تحولات سیاسی از دکتر سیدجلال‌الدین مدنی دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۱۳۶۷ دو جلد.

۱۶۴ ـ زنجیر تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل، از دکتر علی‌اصغر کاظمی، نشر قومس
۱۶۵ ـ پیوند با آزادی، نوشته ویلی برانت، اولاف پالمه، برونوکرایسکی ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نوری ۱۹۶۴.
۱۶۶ ـ حقوق بین‌الملل عمومی، شارل روسو، ترجمه دکتر محمدعلی حکمت ۱۳۴۰.
۱۶۷ ـ حقوق بین‌الملل خصوصی، جواد عامری به اهتمام دکتر هوشنگ عامری، ۱۳۶۲.
۱۶۸ ـ حقوق بین‌الملل عمومی محمد مظاهر «صدیق حضرت» چاپ دانشگاه تهران ۱۳۲۶.
۱۶۹ ـ حقوق بین‌الملل اسلامی از دکتر سیدخلیل خلیلیان جلد اول کلیات ۱۳۶۲.
۱۷۰ ـ نگاهی به تاریخ روابط بین‌الملل تألیف دکتر احمد نقیب‌زاده دانشگاه تهران ۱۳۶۸.
۱۷۱ ـ نظام حقوقی رودهای بین‌المللی از ناصر فرشادگهر دفتر مطالعات سیاسی ۱۳۶۹.
۱۷۲ ـ تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز دکتر احمد نقیب‌زاده نشر قومس
۱۷۳ ـ مبانی و کلیات علم حقوق از دکتر سیدجلال‌الدین مدنی نشر همراه ۱۳۶۹.
۱۷۴ ـ مسؤولیت بین‌المللی و نظریه حمایت سیاسی، دکتر رضا فیوضی از انتشارات دانشگاه
۱۷۵ ـ قرارداد اجتماعی از ژان‌ژاک روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده ۱۳۳۶.
۱۷۶ ـ منشاء عدم مساوات از ژان‌ژاک روسو، ترجمه سیروس ذکاء ۱۳۳۸.
۱۷۷ ـ قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۳۱ از دکتر محمود کاشانی ۱۳۵۹.
۱۷۸ ـ زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان از عبدالحسین‌مسعود انصاری.
۱۷۹ ـ نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت از دکترسیدحسین نصر.
۱۸۰ ـ ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در خلیج‌فارس از سیدعلی‌اصغر کاظمی ۱۳۶۸.
۱۸۱ ـ بحران دنیای متجدد اثر رنه گنون ترجمهٔ ضیاالدین دهشیری ۱۳۴۹.
۱۸۲ ـ کیمیای سعادت ابوحامدامام غزالی تنظیم از حسین خدیوجم (دو جلد(.
۱۸۳ ـ ریشه‌های جنگ جهانی دوم ا. جی ـ پی ـ تیلر ترجمه محمدعلی طالقانی.
۱۸۴ ـ طبقهٔ جدید از میلوان جیلاس ترجمه دکترعنایت‌الله‌رضا ۱۳۵۷.
۱۸۵ ـ نه صلح نه جنگ نوشتهٔ هلن کارر دانکوس ترجمهٔ عبدالرضاهوشنگ مهدوی.
۱۸۶ ـ تفکر نوین سیاسی اسلام از دکتر حمید عنایت ترجمهٔ ابوطالب صارمی ۱۳۶۲.
۱۸۷ ـ تاریخ دیپلماسی عمومی بعد از جنگ جهانی اول از دکترمحسن عزیزی ۱۳۳۷.
۱۸۸ ـ تاریخ معاصر کشورهای عربی نوشتهٔ گروهی از نویسندگان آکادمی علوم شوروی ترجمهٔ دکترمحمدحسین روحانی ۱۳۶۷.
۱۸۹ ـ چین ۱۹۷۱ ـ ۱۹۲۱ از ژاک گیورماز ترجمهٔ دکترجمشید نبوی ۱۳۵۳.
۱۹۰ ـ بازار اسلحه از انتونی سمسون ترجمهٔ فضل‌الله نیک‌آئین ۱۳۵۷.
۱۹۱ ـ تاریخ روابط خارجی‌ایران، علی‌اکبر ولایتی، دفترمطالعات سیاسی وبین‌المللی ۱۳۷۰.

۱۹۲ ـ اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی از احمد رشید ترجمهٔ دکترحسین سیدی ۱۳۵۳.
۱۹۳ ـ حاکمیت دولت‌ها از دکتر حسن ارسنجانی ۱۳۵۳.
۱۹۴ ـ حقوق دیپلماتیک و کنسولی از دکترجواد صدر ۱۳۵۵.
۱۹۵ ـ قدرت و زندگی از والری ژیسکاردستن ترجمه محمود طلوعی ۱۳۶۸.

نشریات:

۱ ـ مجله حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳ شماره
۲ ـ مجله مسائل جهان شماره‌های مختلف تا سال ۵۸.
۳ ـ مجله سیاست خارجی، وزارت امور خارجه.
۴ ـ مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی شماره‌های مختلف در هفت سال انتشار.
۵ ـ هفته‌نامه ـ دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران در واشنگتن.
۶ ـ نشریه‌های دانشکده حقوق و علوم سیاسی در سنوات ۴۹ تا ۶۹.

منابع خارجی

1 - World Political Patterns, Alexander, lewis 2nd ed Chicago, Rand Mcnally, 1963.
2 - the Influence of sea Power on History, Mahan, Alfred, Boston Little Brown, 1898.
3 - World Political Geography, Pearcy, George 2nd ed, Newyork, 1957.
4 - Principles of international Law, Kelsen, NeWyork 1952.
5 - Basic Documents in International Law edited by Lan Brown Lie, Q.C.,D.C.L.,F.B.A.,F.R.G.S. Oxford University Press.
6 - The Third world and International law, by wang Tieya, 1983.
7 - The Regulation of the use of force by Individual states in international law, by waldox, 1952.
8 - Duties Beyond Borders by Hoffmann s. 1981.
9 - Basic Facts About The United Nations, Published b. U.N. Department

Of Public Information, DP/ 1991 - 1989.

10 - the United Nations At Forty A Foundation to Build on.

11 - The United Nations and Disarmament1945 - 1970 U.N. New York.

12 - Introduction to International Relations: Power and Justice, by Couloumbis and Wolf New Dehi Prentice Hall Of India Private Ltd, 1981.

13 - Comparative Politics, by Gabriel A. Almind and Bingham Powel, Boston, Little, Brown and Co, 1966.

14 - Power and the Multinational Corporation, by Robert Gilpin, Newyork, Basic Books, 1973.

14 - The Politics Of Intetnational Economic Relation by John E Spero, Newyork st Martin Press, 1987.

15 - Capabilities and Control in an Interdependent world "International security by, James N, Rosenau, Fall, 1976.

16 - British Colonial Consitutions, Martin Wight, Oxford, Clarendon press, 1952.

17 - International law, Maryan Green, 3rded, Pitman Publishing, 1987.

18 - The State of diplomacy, Diplomacy The Future George MeGheec. washington D.C. University Press Of America, 1987.

19 - Education in Diplomacy, by Smith Simpson, Washington Dc, 1984.

20 - Encyclopedia International, U.S.A. Grolier Incorporated, 1975.

21 - Diplomtic Handbook, R.G. Fetham, Hongkong, Longman. 1958.

22 - The Penguin Dictionary of politics, london, penguin books, 1988.

23 - International Relations: Power and Justice James H.Wolfe New Delhi Prentice Hall of India, 1981.

24 - the Origin of Socialist reformism in france International review of social history 1967.

25 _ World Military Expenditurs and Arms transfers, Aeda, 1971.

26 - Power and policy in USSr by Robert Conquest. Newyork St Martins press, 1981.

27 - War and international relations inis. claude, Newyork Random House Press, 1962.

28 - Arms Control in international Politics Davir, V. Edwards Newyork, Hall, 1966.

29 - South Asian security After Afghanistan, by G.S. bhargava, Lexington: D.C. Heath and Company, 1985.

30 - the Doctorins of American foreign policy. by Cecilv crabb, Louisiana State University press, 1982.

31 - Political parties of the World by Alan J.ed Day, detroi Gale Research Company, 1984.

32 - United Nations Actions in the Field of Human Rights, 40th Anivesrsary of the universal Declaration of Human Right 1948 - 1988.

33 - the Foundation of law in the International community, by laterpacth. H., Oxford, 1933.

34 - the International Responsibility for Denial of Justice by freeman, Newyork, 1938.

35 - Yearbook of the United Nations, U.N Publications, Newyork, published annually.

36 - Yearbook of the International law Commission U.N. Publication, Newyork, published annually.

37 - the law of Nations, Brierly, J.L. 6th, oxford university press, Fair lawn, N.J. 1963.

38 _ Politics, Parties, and pressure Groups, Key, V.O.JR. 5thed. thomasy Crowell Company, Newyork, 1964.

39 - Introduction to Political science, carton Clymer Rodee, Totton James Anderson 3rd Printing 1987 by MacGraw Hill. Inc.

40 - The Politics of Modernization, Davied E, Apter, chicaggo University of chicago press, 1965.

41 - Conflict and Defence, Kenneth E. Boulding, Newyork: Harper snd Row, 1962.

42 - Psychology and politics, Harold lasswell, Newyork, 1948.

43 - Politics and stages of Growth, walt, w, Rostow, london and Newyork, Cambridge university press 1971.

44 - Politics among Nations, Morgenthau, Newyork, 1973.

پاره‌ای از آثار چاپ شده مؤلف

۱ـ روش علی(ع) ۱۳۳۵
۲ـ خلع سلاح و سازمان ملل متحد ۱۳۵۲
۳ـ آئین دادرسی مدنی (متن درس دانشکدهٔ حقوق) جلد اول ـ سازمان قضائی ایران ۱۳۵۶ چاپ سوم و چهارم ۱۳۷۲
۴ـ نگرشی بر گذشتهٔ دادگستری و وضع آیندهٔ آن ۱۳۵۸
۵ـ غیرمتعهدها از باندوگ تا هاوانا ۱۳۵۹
۶ـ تاریخ سیاسی معاصرایران جلد اول چاپ اول ۱۳۵۹ ـ چاپ چهارم ۱۳۷۰
۷ـ آئین‌دادرسی مدنی (متن درس دانشکدهٔ حقوق) جلد دوم ـ طواری دادرسی ۱۳۵۶ ـ چاپ سوم ۱۳۷۰
۸ـ ایران اسلامی در برابر صهیونیزم ۱۳۶۱ ترجمه به زبان عربی در ۱۳۶۳
۹ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد اول کلیات ۱۳۶۰ ـ چاپ چهارم ۱۳۷۰
۱۰ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد دوم حاکمیت ـ چاپ چهارم ۱۳۷۰
۱۱ـ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی جلد اول ـ چاپ اول ۱۳۶۹
۱۲ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد سوم ـ قوهٔ مقننه ـ چاپ سوم ۱۳۶۸
۱۳ـ تاریخ سیاسی معاصر ایران جلد دوم ـ چاپ چهارم ۱۳۷۰
۱۴ـ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی جلد دوم ـ چاپ اول ۱۳۶۹
۱۵ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد چهارم ـ شورای نگهبان ۱۳۶۶
۱۶ـ آئین‌دادرسی مدنی ـ اجرای احکام (متن درس دانشکده حقوق) ـ چاپ اول ۱۳۶۹
۱۷ـ حقوق بین‌الملل خصوصی (متن درس دانشکده حقوق) چاپ اول ۱۳۶۹
۱۸ـ مبانی و کلیات حقوق (متن درس) ـ چاپ اول ۱۳۶۹ چاپ دوم ۱۳۷۱
۱۹ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد پنجم ـ قوهٔ مجریه ۱۳۶۹
۲۰ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد ششم ـ قوه قضائیه ۱۳۶۹
۲۱ـ تاریخ سیاسی معاصر ایران ترجمه به زبان انگلیسی ۱۳۶۹ (ناشر در ترجمه نام آن را بدون اجازه مؤلف انقلاب اسلامی ایران گذاشته و مقدمه‌ای برآن اضافه کرده است).
۲۲ـ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی جلد هفتم حقوق و آزادیهای افراد ملت
۲۳ـ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (متن درسی دانشجویان) ۱۳۷۰
۲۴ـ ادله اثبات دعوی (متن درس دانشکده حقوق) چاپ اول ۱۳۶۹ چاپ سوم ۱۳۷۲